IranPDF389_1.pdf

بسم الله الرحمن الرحیم

بـــازخوانی پرونده ۳۰ ســـاله انقلاب اســـلامی

رمز عبور

ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹ (جلد اول)





دیباچه

۱- مجلـدی کـه پیش رو دارید، مولود دغدغه‌ای اسـت که می‌کوشـد تا با شناسـاندن و یـادآوری تاریخ پرافتخار ۳۰ سـال حاکمیت انقلاب اسـلامی و ولایت در پهنه کشور ایران، توجه همگان را به عبرت‌های تاریخ جلب کند.

۲- بی‌شـک بررسی فراز و فرودهای تاریخ ۳۰ سـاله انقلاب در زمینه‌های اقتصاد، فرهنگ و سیاست خارجی خود توجهی ویژه و فرصتی دیگر را می‌طلبد.

۳- بررسی ابعاد هشت سال دفاع مردم ایران از سرزمین‌شان که با عنوان جهاد مقدس رخ داد، خود نشان دهنده بالاترین و زیباترین رویش مردمی است که همان شـهادت و شهادت‌طلبی می‌باشد، نیز اگرچه در مراکز موجهی انجام گرفته، اما پرونده آن هنوز باز است.

۴- اتفاقات سال ۱۳۸۸، فشرده شده و نتیجه همه ریزش‌ها و رویش‌های ۳۰ سـال بود و بسـیاری از عناوین این اتفاقات در ویژه‌نامه دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری روزنامه ایران که در مهرماه منتشر شد، آمده است.

۵- نهضت پیروزمند مردم ایران اگرچه بیش از هزار سـال تکاپوی علما و فقهای شـیعه را پشتوانه دارد اما آنچه با رهبری داهیانه امام خمینی از ۱۵ خرداد ۱۳۴۱ شـروع شـد و در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید نیز باید هر روزه تکرار شود تا راه و روش امروزمان نیز همانند آن روزها دینی و مردمی باشد.

فهرست

سرمقاله- رمز عبور ۲
۱۳۵۱ جدال عقیدتی ۶
۱۳۵۸ نهادسازی ۱۳
۱۳۵۹ اوج هیجان ۴۰
۱۳۶۰ ریزش و رویش ۵۱
۱۳۶۱ رو به آرامش ۷۲
۱۳۶۲ دعوا و ثبات ۷۷
۱۳۶۲ دیده‌بان ۸۱
۱۳۶۴ ستون پنجم ۸۳
۱۳۶۵ گنجینه اسرار ۹۰
۱۳۶۶ انشقاق ۱۰۱
۱۳۶۷ سال آخر ۱۰۸
۱۳۶۸ قاعده لطف ۱۱۷
۱۳۶۹ تئوری بازگشت ۱۲۴
۱۳۷۰ جنگ نرم ۱۲۶
۱۳۷۱ بازگشت راست ۱۲۸
۱۳۷۲ همه ناراضی ۱۳۰
۱۳۷۳ توسعه و ضد توسعه ۱۳۲
۱۳۷۴ دارندگی و سازندگی ۱۳۴
۱۳۷۵ نقشه‌ها و آرزوها ۱۳۶
۱۳۷۶ گزارش اقلیت ۱۳۹
۱۳۷۷ فتنه‌نگاری ۱۴۲
۱۳۷۸ آشوب برای قدرت ۱۵۰
۱۳۷۹ شارلاتان ۱۵۹
۱۳۸۰ اشکریزان ۱۶۱
۱۳۸۱ آغاز تحول ۱۶۶
۱۳۸۲ آبادگری ۱۷۰
۱۳۸۳ انفعال و تعلیق ۱۷۳
۱۳۸۴ دولت احیا ۱۷۸
۱۳۸۵ چوب و چرخ ۱۸۴
۱۳۸۶ مکافات عمل ۱۸۶
۱۳۸۷ پرده برانداختن ۱۹۰

شناسنامه

صاحب امتیاز:
مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران

مدیر مسئول:
کاوه اشتهاردی

ناظر ویژه نامه:
مسعود ابراهیمی

سردبیر ویژه‌نامه:
محمدحسن روزی‌طلب

مدیر هنری:
محمد ملاعلی اکبری

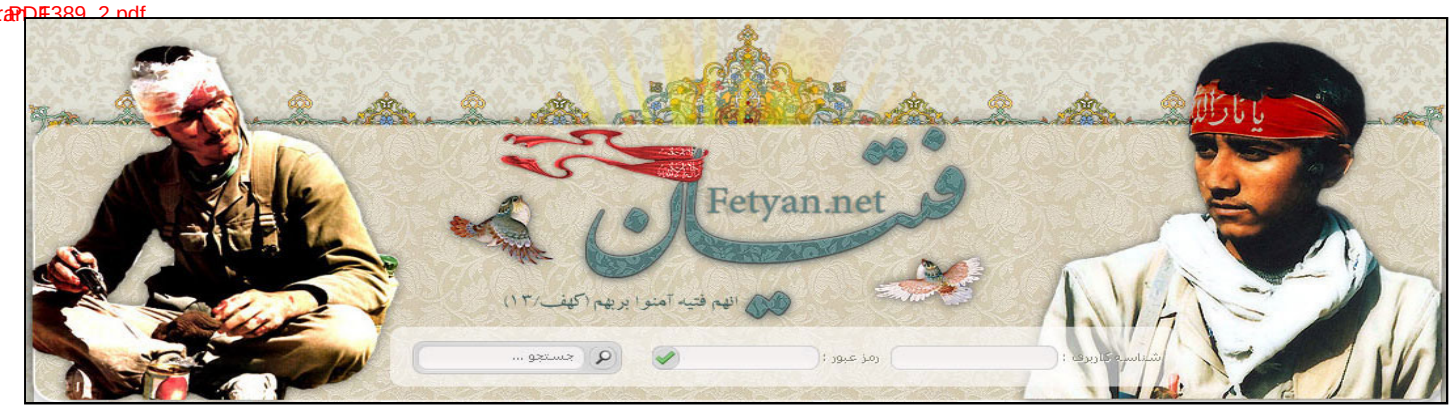
همکاران ویژه نامه:
محمدرضا کایینی، محمدمهدی اسلامی، محمدمهدی تهرانی، مریم آریایی، محمد رحمانی، جواد حجتی، احمد نجفی، امیر صدیقیان و زینب مرادیان

صفحه‌آرایی:
مهدی امامی و مهدی عسلی

تصحیح:
محسن جانپور

لیتوگرافی و چاپ:
مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران

Iran PDF389_2.pdf



رمز عبور

بسوی استقلال

محمد حسن روزی‌طلب

تقدیم به مردم ایران، مردمی که بزرگترین رویش انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی هستند. آنانی که در تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، ۲۵ خرداد ۱۳۶۰، سوم خرداد ۱۳۶۱، روز قدس ۱۳۶۴، نیمه خرداد ۱۳۶۸، ۲۳ تیر ۱۳۷۸، ۳ تیر ۱۳۸۴، ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، ۹ دی ۱۳۸۸ و ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ و در تمام روزها و ساعات ۳۰ سال انقلاب بخصوص هشت سال جهاد و دفاع مقدس نشان دادند «ملت ایران و توده‌های میلیونی آن از ملت حجاز در عهد رسول الله(ص) و کوفه و عراق در عهد امیرالمؤمنین و حسین(ع) بهتر هستند و «اسلام و انقلاب اسلامی افتخار می‌کند که چنین فرزندانی تربیت نموده و ما همه مفتخریم که در چنین عصری و در پیشگاه چنین ملتی می‌باشیم.»

۱- مردمی که انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی(ره) را در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رساندند، آنچنان قدرتمند بودند که اغلب نخبگان سیاسی و فرهنگی را مرعوب و همراه خود ساختند. این نخبگان و گروه‌های سیاسی که هیچ‌یک به صورت مستقیم در پیروزی انقلاب نقشی نداشتند، از خلأ عدم وجود نیروهای باتجربه انقلابی استفاده کردند و توانستند مناصب کلیدی دولتی و از آن مهمتر سررشته‌های اجتماعی و تبلیغاتی را از آن خود کنند. مهدی بازرگان که بدون توجه به روابط حزبی‌اش به نخست‌وزیری برگزیده شده بود، تمامی نخبگان ملی‌گرا که انقلاب اسلامی را قبول نداشتند و شش ماه قبل از آن به دنبال شعار «سلطنت نه حکومت» بودند، به هیأت دولت دعوت کرد. کریم سنجابی، دبیرکل جبهه ملی چند روزی وزیر خارجه شد، حسن نزیه به شرکت ملی نفت رفت، ناصر میناچی وزیر ارشاد ملی، داریوش فروهر وزیر کار و احمد صدر حاج سیدجوادی وزیر دادگستری شدند و از همه جالب‌تر امیرانتظام بهایی‌زاده سخنگوی دولت موقت انقلاب شد!

چند سال قبل از پیروزی انقلاب، مسعود رجوی و موسی خیابانی با پشتوانه سرویس‌های جاسوسی شرقی و غربی توانسته بودند چندی پس از آزادی از زندان، یک تشکیلات جذاب برای نوجوانان و نخبگان به‌وجود آورند. تبلیغات گسترده و استفاده از تصاویر شهدای ابتدایی این سازمان مانند حنیف‌نژاد، شعارهای روشنفکرانه و انقلابی و سوابق گسترده رهبران سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در زندان‌های رژیم پهلوی، ابزارهای یاران مسعود رجوی برای جذابیت سازمان بود.

۲- هنوز چند ماه از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که برخی نخبگان نتوانستند خود را با رفتارها و اندیشه‌های امام و مردم تطبیق دهند، لذا ریزش‌هایی در میان برخی افراد صورت گرفت. سعادتی مرد شماره دو سازمان منافقین، چند روز پس از تأسیس سپاه پاسداران، در هنگام ملاقات و تحویل اسناد سری ساواک به مأموران سازمان جاسوسی شوروی بازداشت شد. جنجال‌های فراوان هم سبب نشد تا از این جرم بزرگ چشم پوشیده شود.

آیت‌الله طالقانی (که نفر دوم نهضت مردمی به حساب می‌آمد) برخی فرزندانش به اتهام ارتباط با پیکار بازداشت شدند و آیت‌الله در اعتراض به این مسئله تهران را ترک کرد. در تبریز آیت‌الله شریعتمداری، حزبی بزرگ و فراگیر با عنوان دهن پرکن «خلق مسلمان» تأسیس کرده بود و چند ماه شهر تبریز را به تشنج کشانده بود. امام، آیت‌الله مدنی را به تبریز فرستاد و پس از پیغام و پسغام‌های فراوان حزب منحل شد. در خوزستان خلق عرب با کمک صدام بسیاری از جوانان و شیوخ را جذب خود کرد. در بلوچستان و گنبد نیز داستان همان بود. اما در کردستان یک روز پس از پیروزی انقلاب، حزب‌های کومله و دموکرات به پادگان‌های ارتش حمله کردند و از کرمانشاه تا ارومیه را ناامن ساختند. چریک‌های فدایی خلق که در دانشگاه تهران ستادهای عملیاتی‌شان را برپا کرده بودند، حضوری گسترده در مقابل نیروهای انقلاب داشتند. آنها در کردستان با پاسداران مردمی و جهاد سازندگی می‌جنگیدند و در خیابان‌های تهران تبلیغات می‌کردند و کمک جمع می‌کردند. نرمش دولت موقت و هیأت حسن‌نیت سبب می‌شد تا روز به روز پیکرهای شهدای بیشتری از پاسداران انقلاب به شهرها بازگردد.

دستور امام به ارتش و قوای مسلح برای ختم غائله کردستان نیز انتقاد برخی نخبگان تهران‌نشین را به دنبال داشت. در این میان گروهک منحرف فرقان مشغول کار بود و قرنی، مطهری، مفتح، عراقی و قاضی طباطبایی از سرمایه‌های انقلاب اسلامی را به شهادت رساندند.

۳- در اولین سال پیروزی انقلاب استفاده گروهک‌ها در گستردگی رسانه‌ها سبب شده بود تا بسیاری از شخصیت‌های انقلابی مورد هجوم این رسانه‌ها قرار گیرند.

سپهبد قرنی، اولین رئیس ستاد مشترک ارتش در انقلاب اسلامی چند روز پیش از ترور، از جانب رسانه‌های مارکسیستی و چپی مورد هجوم قرار گرفته بود. تصویر مصطفی چمران نیز در حالی به روی جلد مجله تهران مصور به مدیریت مسعود بهنود آمد که در چشمانش تصاویر تانک دیده می‌شد. برخی شخصیت‌ها که از روز اول به دنبال سهمشان بودند نیز در این میان بیکار ننشستند. شیخ علی تهرانی پس از انتصاب آیت‌الله خامنه‌ای به امامت جمعه تهران، شعله‌های حسادتش را نتوانست پنهان کند و در بیانیه‌ای خود را مستحق دانست.

شهید حسن آیت نیز پس از انتشار متن پیاده شده نواری از سوی ابوالحسن بنی‌صدر، مورد شدیدترین حملات قرار گرفت و شعار «آیت کودتاچی اعدام باید گردد» در میتینگ‌های طرفداران بنی‌صدر و سازمان منافقین شنیده می‌شد. همه می‌دانستند که دلیل حمله به آیت، نه «نوار آیت» بلکه نقش او در تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی است.

اما داستان شهید آیت‌الله محمدحسین بهشتی چیز دیگری بود. از همان روزهای اول پیروزی، نقش‌آفرینی شهید بهشتی در اداره شورای انقلاب و مجلس خبرگان قانون اساسی و اطمینان امام خمینی به او، امواج تهمت‌ها و دروغ‌ها را به سمت بهشتی کشاند. چند روز پس از تسخیر سفارت امریکا در تهران، از سوی مخالفین بهشتی، در لانه جاسوسی شایعه‌ای منتشر شد که او نیز با سفارت امریکا ارتباط داشته است. در میان این شایعات، دیدار با ژنرال هایزر برای کودتا، از همه پررنگ‌تر بود. تعلل موسوی خوئینی‌ها پدر معنوی دانشجویان تسخیر کننده در رد یا تأیید شایعات نیز مسئله‌ای نبود که بتوان از آن چشم پوشید.

دیری نپایید که موج شایعات و تبلیغات علیه شهید بهشتی به مسائل شخصی مانند دارایی و یا خانواده‌اش کشیده شد. اما نخبگان در دفاع از شهید بهشتی کم آوردند. در لانه جاسوسی شرکت دانشجویان در جلسات حزب جمهوری اسلامی جرم شد. دفتر تحکیم وحدت که نماینده دانشجویان مسلمان بود، به محلی برای تجمع مخالفین بهشتی تبدیل شده بود. کار به جایی رسید که زمانی که انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت با محوریت احمدی‌نژاد، محصولی و ثمره هاشمی، شهید بهشتی را برای سخنرانی به سالن ورزش دانشگاه دعوت کردند، با توبیخ تشکیلاتی عباس عبدی و آغاجری روبه‌رو شدند و یا غلامحسین الهام که عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه تهران بود، به دلیل حمایت از شهید بهشتی و شرکت در کلاس‌های او در یک اقدام تشکیلاتی محکوم به تعزیر شد و چندین ضربه شلاق را نوش‌جان کرد!

اما مشکل فقط از جوانترها نبود. بسیاری از بزرگان مبارزه نیز حتی ائتلاف حزب جمهوری اسلامی و جامعه روحانیت مبارز را برنتابیدند و علیه آن بیانیه صادر کردند. در نزدیکی امام خمینی نیز فتنه‌گران مشغول به کار بودند. سیدحسین خمینی از شهری به شهر دیگر به نفع بنی‌صدر سخنرانی می‌کرد و ترجیع‌بند سخنانش حمله به بهشتی بود. حسن لاهوتی نیز تا جایی پیش رفت که در محل سخنرانی‌اش، میلیشیای منافقین به صورت دسته‌جمعی تصاویر بهشتی را به آتش کشیدند. روز ۱۴ اسفند ۵۸ فریادهای «مرگ بر بهشتی» از دانشگاه تهران به گوش می‌رسید و به جز چندصد نفر از حزب‌الله تهران کسی لب به اعتراض نگشود!

۴- شهادت مرتضی مطهری، ایدئولوگ انقلاب اسلامی سبب شده بود تا حساسیت‌ها در سال اول انقلاب نسبت به انحرافات کم شود. بنی‌صدر توانسته بود با رایزنی‌های فراوان طیفی وسیع از طاهری امام جمعه اصفهان، جامعه روحانیت مبارز تا اعضای تشکیلات سازمان منافقین که با حذف مسعود رجوی به صورت نانوشته به بنی‌صدر رأی دادند را گردهم بیاورد. شعارهای جذاب تبلیغاتی بنی‌صدر وقتی با اشتباه استراتژیک حزب جمهوری اسلامی که جلال‌الدین فارسی را کاندیدا کرده بود، جمع شد، پیروزی ۱۱ میلیونی پسر «ملای همدانی» را در پی داشت.

در روز تنفیذ، امام فقط با یک جمله بنی‌صدر را نصیحت کرد که احوالش پیش از ریاست با بعد از آن متفاوت نباشد. چند روز بعد از تنفیذ، اعضای روحانی شورای انقلاب، بنی‌صدر را به ریاست شورا برگزیدند. روند همکاری با بنی‌صدر ادامه داشت و روز ۲ اردیبهشت ۵۹، که بعدها روز انقلاب فرهنگی نام گرفت، بنی‌صدر در رأس هیأتی از شورای انقلاب که شهید بهشتی را نیز دربر می‌گرفت، به دانشگاه تهران رفت و اعلام کرد که تا اسلامی شدن کامل، دانشگاه‌ها تعطیل خواهد بود! یک ماه بعد با آغاز به کار مجلس مشخص شد که چارچوب شکلی قانون اساسی جمهوری اسلامی که مشابهت فراوانی با قانون اساسی فرانسه داشت، کار دست بنی‌صدر داده است! در قانون اساسی فرانسه، رئیس جمهور حق دارد پس از انتخاب، درخواست انحلال پارلمان را بنماید و سابقه تاریخی نشان داده که در انتخابات جدید که بلافاصله برگزار می‌شود، حزب رئیس جمهور پیروز خواهد بود. اما در ایران در انتخابات مجلس اول که بلافاصله پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری برگزار شد، حزب جمهوری اسلامی و جامعه روحانیت مبارز در ائتلافی بزرگ توانستند اکثریت کرسی‌ها را از آن خود کنند و بنی‌صدر و حزبش که نام «دفتر همکاری مردم با رئیس جمهور» را یدک می‌کشید، بیش از ۵-۴ کرسی در پارلمان اول جمهوری اسلامی به‌دست نیاورد. همین مسئله سبب شد که از همان روز اول بنی‌صدر عطای کاندیداهای مورد علاقه‌اش برای نخست‌وزیری را به لقایش ببخشد و علیرضا نوبری، سلامتیان، غضنفرپور و رضا صدر، شانسی برای ریاست هیأت وزرا را نداشته باشند. بازی با نام «سیداحمد خمینی» نیز نتیجه‌ای برای بنی‌صدر به همراه نداشت و او حتی نتوانست میرسلیم را که از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود، به مجلس اول بقبولاند. لجاجت بنی‌صدر سبب شد تا اهالی مجلس نیز بر سر سخت‌ترین و محکم‌ترین گزینه یعنی محمدعلی رجایی پافشاری کنند و رأی‌شان را به کرسی بنشانند.

برگزیده شدن محمدعلی رجایی به نخست‌وزیری، سبب کوتاه شدن دست او از امور اجرایی کشور بود و این مسئله‌ای نبود که برای بنی‌صدر قابل تحمل باشد. با شروع جنگ تحمیلی در مرزهای جنوبی و غربی کشور، بنی‌صدر به عنوان فرمانده کل قوا به دزفول و اهواز رفت، اما نظریه «زمین دادن و زمان خریدن» او نتیجه‌ای جز خواری و ذلت نداشت. خرمشهر پس از ۳۵ روز مقاومت دلیرانه و بدون امکانات سقوط کرد و فرمانده کل قوا (بنی‌صدر) در سنگرهای بتونی ستون کارنامه رئیس جمهور را به روز می‌کرد. روزهایی که بنی‌صدر به تهران می‌آمد نیز پرالتهاب می‌شد. ۱۷ شهریور، روز عاشورای ۵۹، ۲۲ بهمن سلسله سخنرانی‌های بنی‌صدر بود که در آن به تمام مقامات کشور توهین می‌شد و جماعت، سوت و کف می‌زدند، شعارهای مرگ بر بهشتی و مرگ بر حزب چماق به دست و نصر من الله و فتح قریب مرگ بر این حزبک مردم‌فریب، درود بر مصدق، سلام بر بنی‌صدر و... پای ثابت میتینگ‌های بنی‌صدر بود که از مناسبت‌های انقلابی و مذهبی سوءاستفاده می‌کرد.

امام‌خمینی(ره) رهبر و بنیانگذار انقلاب اسلامی اما با او مدارا می‌کرد، این صبر و طمأنینه امام‌خمینی تا آنجا پیش رفت که شهید بهشتی در نامه‌ای خصوصی به امام به تبیین شرایط و جریان‌شناسی خط امام و خط بنی‌صدر پرداخت و به صورت محترمانه از حمایت‌هایی که از بنی‌صدر می‌شد، گلایه کرد. اما امام نمی‌خواست که اولین رئیس‌جمهوری اسلامی ایران بد عاقبت شود. رهبر کبیر انقلاب اسلامی می‌دانست که حذف بنی‌صدر تبعات سنگینی برای انقلاب اسلامی دارد و بسیاری از نخبگان حامی او ریزش پیدا خواهند کرد پس تا آخرین دقایق کوشید تا او را هدایت کند اما بنی‌صدر دچار چند مشکل عمده شده بود: اول این‌که او به ولایت فقیه به عنوان فصل‌الخطاب و مظهر وحدت ملی بی‌اعتقاد بود. دستور امام برای سکوت تا پایان جنگ از سوی بنی‌صدر نادیده و توصیه‌های رهبری برای اتحاد نشنیده گرفته شد. دومین ایراد بنی‌صدر، عدم تمکین به قانون بود. او می‌خواست با سخنرانی و بیانیه و با استفاده از تشکیلات شخصی‌اش یعنی دفتر همکاری مردم با رئیس‌جمهور و تشکیلات سازمان منافقین و با استفاده از یک اقلیت حراف در دولت، مجلس و قوه قضائیه را در اختیار خود بگیرد و جالب آنجا بود که شعار ابوالحسن بنی‌صدر دعوت همگان به کلیت قانون اساسی بود.

مشکل سوم بنی‌صدر اطرافیان ناسالم و البته «کوتوله» او بودند. رضا تقوی رئیس دفتر بنی‌صدر از دیپلمات‌های زمان پهلوی بود. حسین نواب، سودابه سدیقی، غضنفرپور، سلامتیان، مصطفی انتظاریون، ذوالفقاری، منوچهر مسعودی و ... که هر یک وظیفه‌ای در دفتر بنی‌صدر به عهده داشتند حتی یک سیلی نیز برای انقلاب نخورده بودند و روز و شبشان با توطئه برای قبضه کامل قدرت توسط بنی‌صدر می‌گذشت. آنها تا روز آخر فقط بر طبل نفرت‌انگیزی کوبیدند و حتی وقتی بنی‌صدر در جلسه‌ای با حضور رهبر کبیر انقلاب کمی از مواضعش عقب‌نشینی می‌کرد بلافاصله با تشکیل حلقه‌ای مشورتی، او را به موضع قبلی بازمی‌گرداندند.

اما همه این مسائل چیزی نبود که اولین رئیس‌جمهور را از انقلاب بگیرد. بنی‌صدر دچار کیش شخصیت و توهم بود. همایون کاتوزیان، کسی که بنی‌صدر پس از عزل از ریاست جمهوری در خانه او مخفی شده بود، می‌گوید که در دانشگاه تهران و در دوران فوق‌لیسانس یک بار به بنی‌صدر نمره کمی داده شده بود و او گفته بود که وقتی رئیس‌جمهور شد، تلافی خواهد کرد. ابوالحسن بنی‌صدر که از دی ۵۷ تا دی ۵۸، از یک نظریه‌پرداز کم‌مایه اقتصاد که سابقه مبارزاتی‌اش به چند جلسه در جمع دانشجویان ایران مقیم پاریس محدود می‌شد به رئیس‌جمهوری اسلامی ایران و شخصیت دوم کشور تبدیل شده بود، باور کرده بود که شخصیتی فرهمند و دیگرگونه دارد. او از همان روز که در بیمارستان قلب تهران، حکم ریاست جمهوری‌اش تنفیذ شد به نزدیکانش

PDF_389_3.pdf

می‌گفت که تا چند ماه دیگر کار امام تمام است و من به عنوان مظهر وحدت ملی نفر اول کشور خواهم شد. در تمام نوشته‌هایش در روزنامه انقلاب اسلامی و همه بیانیه‌هایش و همه سـخنرانی‌های عمومی‌اش جا پای این تحلیل که «من محبوب‌ترین شخصیت کشور هستم» دیده می‌شد. در روزهای آخر که در پناه سازمان تروریستی منافقین به سر می‌برد، می‌گفت که مردم منتظر بیانیه من هستند تا به خیابان‌ها بریزند! حتی سران سازمان منافقین بعدها گفتند دلیل انتحار ۳۰ خرداد ۶۰ و راهپیمایی مسلحانه از میدان فلسطین به سمت چهار راه ولی‌عصر و میدان فردوسـی تا بهارستان، این تحلیل بنی‌صدر بوده که پس از راهپیمایی و در دست گرفتن کنترل چند خیابان، مردم و ارتش به آنها خواهند پیوسـت و کافی است چند ساعت بتوانیم خیابان انقلاب را با اسلحه، کوکتل مولوتوف و ... در دست داشته باشیم! در واقع امام می‌خواست بنی‌صدر را از مسیر انقلاب اسلامی طرد نکند اما او، خود اصرار داشت تا حذف شود.

۵– با پیاده شدن ابوالحسن بنی‌صدر از قطار انقلاب اسلامی، همراهان و حامیان او نیز ناگزیر به پیاده‌شدن از قدرت و حاکمیت بودند و این چیزی نبود که سرویس‌های اطلاعاتی شرق و غرب، سران خشونت‌طلب منافقین و بسیاری از سیاسیون مخالف امام آن را بپذیرند.

چند روز مانده به عزل نهایی بنی‌صدر از ریاسـت جمهوری، جبهه ملـی در بیانیه‌ای از مردم برای راهپیمایی علیـه لایحه قصاص در عصر ۱۵ خـرداد دعوت کرد. محل تجمع روبه‌روی دانشـگاه تهران بود اما با سـخنان طوفانی امام‌خمینی(ره) که جبهه ملی را محکوم به ارتداد کرده بود و به نهضت آزادی چند سـاعت فرصت داده بود تـا از این اجتماع برائت بجوید، طرفداران انقلاب اسلامی به خیابان‌ها ریختند و از میدان فردوسی تا میدان انقلاب مملو از جماعتـی بود که فریاد می‌زدند: «حزب فقـط حزب‌الله رهبر فقط روح‌الله». با اعلام وصول طرح عدم کفایت سیاسـی ابوالحسـن بنی‌صدر، بیش از ۱۵ نماینده مجلس در اقدامی هماهنگ جلسـات علنی را به نفع بنی‌صدر تحریم کردند. مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی، هاشم صباغیان، علی‌اکبر معین‌فر، احمد سلامتیان، احمد غضنفرپور، حسین انصاری‌راد، حسن یوسفی اشکوری، کاظم سامی و گلزاده غفوری از جمله این نمایندگان بودند. در روز ۳۰ خرداد ۶۰ سازمان منافقین تمام توان میلیشیا (هواداران) را جمع کرد تا خیابان‌های مرکزی تهران را به تسخیر خود درآورد. راهپیمایی مسلحانه منافقین که از میدان فلسطین به سـمت چهارراه ولی‌عصر و از آنجا به میدان فردوسی و بهارستان تنظیم شده بود، ابتدا با مقاومت پراکنده تعدادی پاسدار در چهارراه ولی‌عصر روبه‌رو شد اما هنگامی که اعضای میلیشیا به قصد خلع سلاح به یک پایگاه کمیته انقلاب اسلامی در میدان فردوسی حمله کردند، درگیری‌ها گسترده شد و چند ساعت خیابان‌هـای مرکزی تهران را آتش و دود فرا گرفت و میلیشـیا، هر کس که قیافه‌ای شبیه حزب‌اللهی‌ها را داشت، مورد حمله قرار می‌دادند. با نزدیک شدن به غروب آفتاب، تهران نیز آرام گرفت اما ده‌ها تن از مردم عادی و پاسـداران انقلاب اسلامی در آن عصر پرهیجان به شهادت رسیده بودند.

با عزل بنی‌صدر در سـی‌ویکم خرداد ۱۳۶۰، او به یکی از خانه‌های امن منافقین رفت و همانجا به مسعود رجوی پیام داد که وقت ترور سران نظام فرا رسیده است. سرویس‌های اطلاعاتی غرب نیز که از مدت‌ها پیش عملیات نفوذ را در بالاترین سـطوح کامل کرده بودند، برنامه‌ریزی عملیاتی برای زدن سران نظام را آغاز کردند. در کمتر از ۶۰ روز رئیس قوه قضائیه، رئیس‌جمهور، نخسـت‌وزیر، دادستان انقلاب اسـلامی، ۶ وزیر کابینه و بیش از ۲۰ نماینده مجلس به شهادت رسیدند و ترور امام جمعه تهران، چند وزیر کابینه و فرمانده سپاه پاسداران نیز به دست آنان انجام شد. اما این شهادت‌ها و ترورها نیز بسیاری از نخبگان را برای همراهی انقلاب اسلامی قانع نکرد و اکثر آنها ترجیح دادند چند سالی را به غرب بروند و تعدادی نیز که در ایران ماندند، منزوی شدند و یا به دلیل لجاجت و همراهی با تروریست‌ها مورد تعقیب امنیتی و قضایی قرار گرفتند. این نخبگان حتی زمانی که اعضای نوجوان میلیشیا، روز ۵ مهر با اسلحه خیابان طالقانی را قرق کردند و هر کسی را که ریش داشت مورد هدف قرار می‌دادند، نیز به حمایت‌هایشان ادامه دادند. تا جایی که مهندس بازرگان این تروریست‌ها را «جوانان و نوجوانان جانباز» خواند.

۶– پس از گذراندن موج ترورهای کور و پاکسازی دموکراتیک نظام از کسانی که مخالفتشان را با ولایت فقیه ابراز می‌کردند، کم‌کم انشقاق در جبهه خط امام خود را نمایان ساخت. پیگیری‌های شهید لاجوردی، دادستان انقلاب تهران برای مجازات عاملان اصلی انفجار نخست‌وزیری موجب شد موسوی خوئینی‌ها (که به جای شیخ یوسـف صانعی دادستان کل کشور شده بود)، او را برخلاف نظر امام‌خمینی از دادسـتانی عزل کند. ماجرای اختلاف در احزاب و گروه‌هایی که برای حفاظت شکلی و محتوایی از انقلاب اسلامی ایجاد شده بودند، نیز به پیش از حذف جریان بنی‌صدر برمی‌گشت. گروه‌های هفت گانه که نام «سـازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را روی خود گذاشته بودند، چند هفته پس از تأسیس با اطلاعیه سالروز درگذشت علی شریعتی دچار اختلاف شدند. میزان تبعیت از ولی فقیه و نماینده او در سازمان نیز محل نزاع دو گروه به رهبری حسین فدایی و بهزاد نبوی بود که در نهایت بیش از سی عضو چپ سازمان مجبور شدند در سال ۶۱ در اعتراض به آیت‌الله راستی (نماینده امام در سازمان) استعفا دهند. در حزب جمهوری اسلامی نیز اکبر هاشمی رفسنجانی، گروهی را به محوریت میرحسـین موسـوی برای مقابله با شهید آیت و دیگر اعضای قاطع حزب، مهیا کرده بود. با نخست‌وزیر شدن موسوی، جواد اژه‌ای، محمد رضا بهشتی، سرحدی‌زاده و مسیح مهاجرانی اپوزیسیون روند حاکم بر حزب شدند و در نهایت اختلافات درونی، حزب را در سال ۶۶ به تعطیلی کشاند. در دولت مستقر نیز همان آش و کاسه اختلاف مطرح بود. هفت عضو کابینه که به انجمن اسـلامی دولت معروف بودند، مخالف روند میرحسین موسوی نخست‌وزیر و بهزاد نبوی نخست‌وزیر در سایه بودند. این اختلافات به استعفای توکلی و عسگر اولادی و برکناری ناطق نوری، مرتضی نبوی و علی‌اکبر پرورش در دولت بعدی منجر شـد. جامعه روحانیت مبارز نیز از انشقاق در امان نماند و مهدی کروبی، محمد خاتمی و موسوی خوئینی‌ها با ملقب کردن مهدوی کنی به اسلام امریکایی، ساز جدایی سردادند و مجمع روحانیون مبارز را تشکیل دادند. گرچه ابتدائاً دلیل جدایی از جامعه روحانیت مبارز، اختلاف تشکیلاتی و یا تفاوت سلیقه گفته می‌شد اما همانگونه که موسوی خوئینی‌ها در جلسه وساطت گفته بود اختلافات مبنایی بود نه سلیقه‌ای!

در میان همه این اختلافات سیاسی در دهه ۶۰، هجوم دشمن بعثی در خاک جمهوری اسـلامی ایران با پشـتیبانی فنی، اطلاعاتی و حتی نیروی انسـانی شـرق و غرب و جهان عرب، وضعیت دشـواری را به وجود آورده بود. علی‌رغم تمام جانفشـانی‌ها و دلاوری‌های رزمندگان در سال آخر دفاع، دولت میرحسـین موسوی که فقط ۱۴ درصد توان کشـور را پای جنگ آورده بود و در سـال‌های جنگ ضعف عملکردی دولت مشهود بود و میرحسین موسوی در سال‌های نخست‌وزیری به اندازه انگشتان یک دست نیز به مناطق عملیاتی و حتی اسـتان‌های جنگ‌زده نرفت و محمد خاتمی وزیر ارشـاد او که در سال آخر مسئول تبلیغات جنگ نیز بود در هشت سال دفاع مقدس حتی در یکصد کیلومتری جبهه‌های جنگ نیز دیده نشد و این عملکرد دولتی بود که فقط به خاطر جنگ دوره چهارساله‌اش تمدید شده بود!

در نتیجه این ضعف‌های اجرایی و تبلیغاتی، هاشمی رفسنجانی نامه‌ها و گزارش‌هایی از میرحسین موسوی، خاتمی، روغنی زنجانی و محسن رضایی جمـع کرد و به محضر امام خمینی(ره) بـرد و به این ترتیب جام زهر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی بنیانگذار انقلاب اسلامی نوشیده شد.

۷– موضـوع رهبری انقلاب پس از امام خمینی(ره) همواره دغدغه برخی مسئولین ارشد نظام از ابتدای پیروزی انقلاب بود. در تابستان ۵۸، شهید بهشتی به کمک شهید حسن آیت و شهید دستغیب برخلاف میل ملی‌گراها اصول مربوط به ولایت امر یعنی اصل ۵، ۵۶، ۵۷، ۱۱۰ را وارد قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایـران کرد. ملی‌گراها می‌کوشـیدند تا با انحلال مجلس خبرگان قانون اساسـی مانع از تصویب قانون اساسی با محوریت ولایت فقیه شوند. اما تصویب اصولی از قانون اساسی که نحوه انتخاب ولی فقیه پس از امام خمینی(ره) را به دو گونه اجماع ملی مانند رهبری امام خمینی(ره) و انتخاب از سوی مجلس خبرگان بیان می‌کرد امید ملی‌گراها را برای دستیابی به رأس نظام ناامید کرد. در میان افواه عمومی و در افق دید ناظران سیاسی آیت‌الله منتظری و آیت‌الله طالقانی شخصیت‌هایی بودند که به واسطه سابقه گسترده مبارزات و سـواد فقهی در معرض تصدی رهبری پس از امام خمینی(ره) بودند. آیت‌الله طالقانی که امام‌جمعه تهران نیز بود در شهریور ۵۸ درگذشت و به جای او آیت‌الله منتظری از قم به تهران آمد و امامت جمعه تهران را بر عهده گرفت. چند ماه بعد امام خمینی(ره) در حکمی آیت‌الله خامنه‌ای را برای نمازجمعه در تهران منصوب کرد و آیت‌الله منتظری به قم بازگشت.

با برگزاری انتخابات مجلس خبرگان رهبری و ایجاد این مجلس در سال ۶۱ هم تفاوتی در نگاه به جانشینی رهبری انقلاب به وجود نیامد. در سال ۶۴ برخلاف نظر امام خمینی(ره) و با تلاش اکبر هاشمی رفسنجانی که نایب رئیس مجلس خبرگان رهبری بود این مجلس در مصوبه‌ای آیت‌الله منتظری را بـه قائم‌مقامی رهبری برگزید. گرچه این مصوبه قرار بود محرمانه بماند اما اطرافیان و بیت آیت‌الله منتظری چند ماه بیشتر نتوانستند منتظر بمانند و این مسئله از قول امام‌جمعه یکی از شهرستان‌ها در خطبه‌های نمازجمعه اعلام و روز بعد تیتر یک روزنامه کیهان شد. یکی از دلایل مخالفت امام با قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری، گستره نفوذ باند مهدی هاشمی در بیت او بود. مهدی هاشمی رهبر گروه هدفی‌ها سابقه قتل و جنایت را پیش از انقلاب داشت و پس از انقلاب در لوای «جنبش‌های آزادی‌بخش» دست به تسویه حساب‌های خونین محله‌ای و سیاسی زد. او که برادر داماد آیت‌الله منتظری بود خود را رئیس‌جمهور و نفر دوم مملکت در دوران حاکمیت آیت‌الله منتظری می‌دید و در این راه از یک سو به جمع‌آوری اسلحه و مهمات مشغول شد و از سوی دیگر با یارکشی سیاسی می‌کوشـید تا عرصه را بر یاران امام که مسئولیت‌های کلان کشور را برعهده داشتند، همچون آیت‌الله خامنه‌ای تنگ کند. با کشف شدن یکی از خانه‌های تیمی باند مهدی هاشـمی و دستور قاطع امام برای ریشه‌کن کردن این گروه جنایتکار روند جدایی آیت‌الله منتظری از ولایت فقیه و انقلاب اسلامی آغاز شد. در مهر ۶۶ مهدی هاشمی اعدام شد و مشخص بود روندی که آیت‌الله منتظری در آن پیش می‌رود به طرد او از ملت منجر خواهد شد. قائم‌مقام رهبری در طول سال‌های ۶۷–۶۵ از هیچ کوششی برای تضعیف ولایت فقیه و خط امام دریغ نکرد. یک شکسـت کوچک نظامی در جبهه‌ها کافی بود تا آیت‌الله منتظری زمین و زمان را در اعتراض به فرماندهی دفاع مقدس به هم بدوزد. در ماجرای دسـتگیری مهدی هاشمی او مدتی از نظام قهر کرد و درس و ملاقات‌هایش را تعطیل کرد. پس از عملیات مرصاد و دسـتور انقلابی امام خمینی(ره) برای پاکسازی محاربین منافق در زندان‌ها و خارج از زندان که در راستای نابود کردن سازمان نظامی منافقین صورت می‌گرفت آیت‌الله منتظری که به وسیله چند عضو سازمان منافقین که در زندان توبه کرده بودند و اعضای نهضت آزادی دوره شده بود، نامه‌هایی برای امام خمینی نوشت که سر از رادیو بی‌بی‌سی درآورد. امام بر همه این خطاها چشم پوشید چرا که نمی‌خواست قائم‌مقام رهبری هم از قطار انقلاب اسلامی پیاده شود. اما سخنرانی آیت‌الله منتظری در روز ۲۲ بهمن سال ۶۷ سبب شد تا امام به صدا و سیما دستور دهد تا تصاویر و اخبار آقای منتظری را پخش نکند. آقای منتظری در آن سخنرانی اصل انقلاب اسلامی و کارنامه ۱۰ ساله‌اش را زیر سؤال برده بود و این مسئله‌ای نبود که امام از آن بگذرد. چند روز بعد امام خمینی(ره) با بیان این‌که ما باید همه عشقمان خدا باشد نه تاریخ از خانواده‌های شـهدا و انقلابیون به خاطر تحلیل‌ها و اظهارات آقای منتظری عذرخواهی کرد و در روز ششـم فروردین سال ۶۸ نامه مشهور عتاب‌آلودش را نوشت و در انتها از خدا طلب مرگ کرد تا بیش از این خیانت دوستان را نبیند!

۸– با پایان جنگ تحمیلی و در سال ۱۳۶۸ اکبر هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری انتخاب شد. او کابینه‌اش را کابینه کار و آن را غیرسیاسی عنوان کرد. در کابینه اول هاشمی رفسنجانی تکنوکرات‌هایی که در دولت میرحسین موسوی زیر سایه هاشمی رفسنجانی رشد کرده بودند به کار گرفته شدند. محمد حسین عادلی، طبیبیان، نوربخش و روغنی زنجانی نبض اقتصاد کشور را در دست گرفتند. بخش فرهنگی و سیاسی کابینه هم نصیب چپ‌ها شد. محمد خاتمی وزیر ارشاد، مصطفی معین وزیر علوم و عبدالله نوری وزیر کشور دولت هاشمی بودند. بدین ترتیب به صورت همزمان مدیریت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشـور رنگ و بوی لیبرالیستی و اباحه‌گری به خود گرفت. در همین زمان در هامبورگ آلمان با محوریت علی امینی نخست‌وزیر ملی‌گرای محمدرضا شاه پهلوی کنفرانس سیاسی برگزار شد و نتیجه آن کنفرانس اول لزوم تغییر مبارزات تغییر رژیم در ایران از فاز نظامی و برخورد سخت به فاز فرهنگی و برخورد نرم و دوم لزوم بازگشت نخبگان و چهره‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به کشور بود. اما تقدیر این گونه بود که انگار دولت سـازندگی نیز در راستای نتایج این کنفرانس حرکت می‌کند. چهره‌های اقتصادی دولت سازندگی مانند نوربخش و عادلی بارها به امریکا و اروپا سفر کردند تا سرمایه‌داران ایرانی را به بازگشت متقاعد کنند. اما سیاست‌های هاشمی رفسنجانی بزودی نتایجش را نشان داد. اسلامشـهر، شیراز، قزوین و مشـهد از جمله شهرهایی بودند که یکی پس از دیگری بر اثر بهانه‌های کوچک مانند کرایه اتوبوس کارگران، امکانات رفاهی جانبازان، عدم تصویب اسـتان شدن و تخریب چند خانه توسط شهرداری، به آشوب کشیده شدند. مردمی که بر اثر سیاست‌های تورم‌زای هاشمی رفسنجانی خشمگین بودند، زمانی که محلی برای بیان اعتراضات‌شان پیدا نمی‌کردند، با بهانه‌ای کوچک به خیابان می‌آمدند و اعتراض می‌کردند.

از سـوی دیگر، ادامه سیاسـت‌های اقتصادی مبتنی بر رانت‌های کلان مالی و مدیرسـالاری سبب شد تا در دوران سازندگی طبقه‌ای از اشراف به نام طبقه کارگزاران دولتی ایجاد شوند. افراد این طبقه که در دوران سازندگی مدیریت‌های کلان را برعهده داشتند، با تجمع در مراکز پولساز توانستند از لحاظ اقتصادی تا چند نسـل بعدتر بار خودشـان را ببندند. در سال ۷۶ هشت سال دوران سـازندگی در حالی پایان می‌گرفت که سعید حجاریان در توصیه‌ای به محمد خاتمی کاندیدای ریاست جمهوری، می‌گفت که تا می‌توانی، از هاشمی رفسنجانی فاصله بگیر که تا ۵۰ سال آینده هر کسی از دولت سازندگی دفاع کند، نخواهد توانست آرای عمومی را از آن خود کند.

۹– دولت اصلاحات با یک سوءتفاهم بزرگ آغاز شد. در حالی که مردم یک «نه بزرگ» به سیاست‌های دولت سازندگی داده بودند و خاتمی را به خاطر برخی ژست‌های ضد وضعیت حاکم برگزیده بودند، سردمداران اصلاحات رأی ۲۰ میلیونی خاتمی را مخالفت با کلیت نظام و رهبری آن تفسیر کردند و همواره به دنبال راهی بودند که کار را تمام کنند. این در حالی بود که رهبر معظم انقلاب اسلامی از سال‌های اول دولت سازندگی در کنار حمایت گسترده از دولت وقت، به صراحت انتقاداتشان را درباره رویکرد و عملکرد دولت بیان می‌کردند.

جبهه اصلاحات با هدایت سعید حجاریان، عبدالله نوری و عطاءالله مهاجرانی در یک طراحی امنیتی، استراتژی فتح سنگر به سنگر را در دستور کار قرار داد و برای نیل به این هدف، فتنه «قتل‌های زنجیره‌ای» را برای تسخیر و منفعـل کردن وزارت اطلاعات طراحی کـرد. در این پروژه نخبگان و اهالی فرهنگ در مقابل نظام قرار می‌گرفتند. در قدم بعدی پروژه «کوی دانشـگاه» اجرا شد تا جرأت و جسارت از نیروهای انتظامی و پلیس گرفته شود و از سوی دیگر دانشگاه و دانشگاهیان در مقابل نظام قرار گیرند و در تمام این پروژه‌ها با آتش سنگین مطبوعات، سپاه پاسداران نیز هدف گرفته شد. بی‌شک اکنون پس از گذشـت ۱۰ سال از آن روزها، این چنین منفعل کردن دستگاه‌های انقلابی امنیتی، نظامی و انتظامی نمی‌توانست بدون یک استراتژی بزرگ‌تر یعنی تسخیر کل نظام باشد. در ابتدای سال ۷۹ با ترور مشکوک سعید حجاریان و برگزاری کنفرانس برلین، اکبر گنجی، یکی از سـخنگویان جریان دوم خرداد به نشریه اشپیگل گفت که امام خمینی باید به موزه تاریخ سپرده شود و این حرف آخر اصلاحات بود. اما در روز دوم اردیبهشـت سـال ۷۹، آیت‌الله خامنه‌ای در جمع چندصـد هزار نفر از جوانان که به مصلای تهران آمده بودند، دقیقاً مرکز فتنه را هدف گرفته و از شارلاتانیزم مطبوعات خبر دادند که هیچ قید و مرزی ندارد و برخی مطبوعات پایگاه دشمن شده‌اند. با تعطیلی نشریات زنجیره‌ای، مرکز توطئه به مجلس ششم منتقل شد و احزاب کارکشته سازمان مجاهدین انقلاب و مشارکتی‌های تازه به دوران رسیده، صحن علنی مجلس را محلی برای تاخت و تاز سیاسی قرار دادند. اما همین اشتباه استراتژیک سبب شد تا در آغاز دوران چهار سـاله دوم ریاست جمهوری محمد خاتمی کم‌کم نشانه‌های بن‌بست و یأس در جریان دوم خرداد مشهود شود. این یأس تا آنجا پیش رفت که اقدامات رادیکالی مانند نامـه وقاحت‌بار ۱۲۷ نماینده مجلس به مقام معظم رهبری یا تحصن در اعتراض به رد صلاحیت‌های مجلس هفتم، شوری را در ۲۰ میلیون رأی دهنده به خاتمی برنینگیزاند. ضعف گسترده دولت خاتمی در اجرا و انفعال در سیاست خارجی وقتی با این اقدامات رادیکال همراه شد، نتیجه‌اش آن بود که یک سال پیش از انتخابات نهم ریاست جمهوری، بازار اصولگرایی داغ شد و همه می‌دانستند که یک اصولگرا رئیس جمهور آینده خواهد شد. آری جبهه دوم خرداد با ندانم‌کاری‌هایش، خودش را حذف کرده بود حتی پیش از آن که دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی به سر رسد.

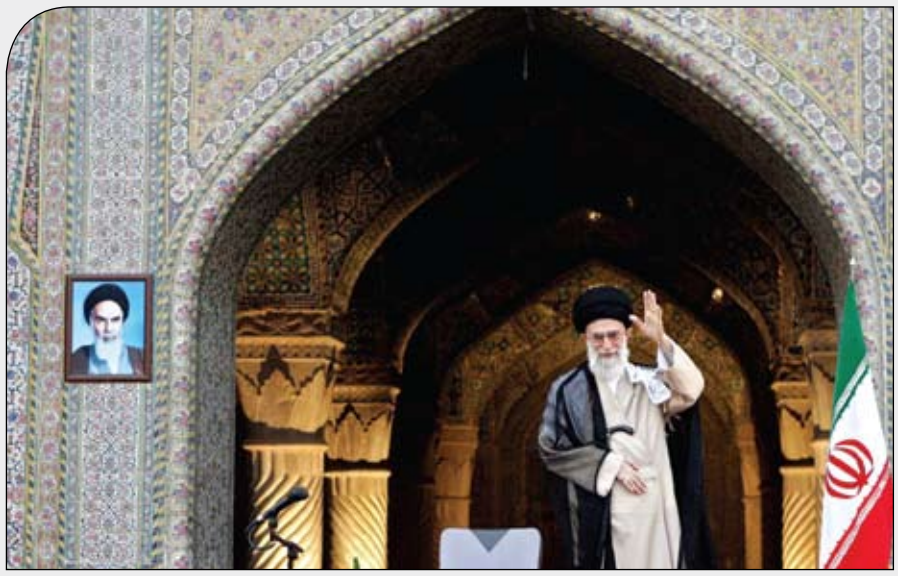
۱۰– در سال ۸۴ یک اتفاق بزرگ و جالب رخ داد. محمود احمدی‌نژاد، شهردار گمنام تهران، تک و تنها با اتکا به گفتمان عدالت، ساده‌زیستی و مقابله با اشـرافیت توانست لابی‌های قدرت و ثروت را زیر پا گذاشته و بدون استفاده از تبلیغات پرزرق و برق، در مرحله اول انتخابات بالاتر از مهدی کروبی نماینده چپ‌های سنتی، محمدباقر قالیباف کاندیدای اصولگرایان تحول‌خواه، مصطفی معین کاندیدای اصلاح‌طلبان تندرو و علی لاریجانی کاندیدای اصولگرایان سنتی به همراه هاشمی رفسنجانی به دور دوم برود. اصلاح‌طلبان تندرو که با پیروزی احمدی‌نژاد همه چیز را از دست رفته می‌دیدند، با شعار «برای مقابله با اختناق و وحشت به هاشمی رفسنجانی رأی می‌دهیم» به میدان آمدند. رسانه‌های غربی نیز به کمک برخی عوامل رسانه‌ای احمدی‌نژاد را قاتل و تیرخلاص‌زن معرفی کردند! با این همه، احمدی‌نژاد با بیان این که وارد منطقه ممنوعه قدرت شدم و آتش از زمین و آسمان می‌بارد، می‌کوشید تا در یک هفته میان دو انتخابات به جمع‌آوری آرای خاموش و البته منتقد هاشـمی رفسـنجانی بپردازد. اما کار هاشمی رفسنجانی در انتخابات نهم را تحلیل شخصیتی اشتباه اطرافیان او تمام کردند. حسین مرعشی و محمدباقر نوبخت، دو نماینده هاشمی رفسنجانی که در مناظرات تلویزیونی حاضر بودند، به جای ارائه برنامه، یکسره به حملات ضعیف و سطح پائین به شخصیت محمود احمدی‌نژاد پرداختند و افکار عمومی را که به سـمت و سوی توجه به هشت سـال دوران سازندگی هدایت کردند و این همان پیش‌بینی سعید حجاریان بود که طرفداران دولت سازندگی در ایران رأی نمی‌آورند. روز سوم تیر ۸۴ احمدی‌نژاد ۱۷ میلیون رأی آورد و او این آرا را پشتوانه ۴ سال کار و تلاش قرار داد. سفرهای استانی احمدی‌نژاد که در سال چهارم به عدد ۶۰ رسید، ناظران بی‌طرف سیاسی را درباره محبوبیت دولت نهم جمهوری اسـلامی مطمئن کرد. یک سـال پس از روی کار آمـدن دولت احمدی‌نژاد، حضرت آیت‌الله خامنـه‌ای دولت نهم را یکی از محبوب‌ترین دولت‌های پس از مشروطه دانستند. مخالفت‌ها با دولت نهم نیز به اندازه حمایت‌های رهبری و مردم گسـترده بود. اکبر هاشـمی رفسنجانی به محور مخالفان تبدیل شده بود و یاران او با ایجاد جبهه‌ای رسـانه‌ای و سیاسی که یک سوی آن در میان برخی اصولگرایان مجلس هفتم و سـر دیگـر آن در اصلاح‌طلبان تندرو بود، ارسال سیگنال‌های مثبت به غرب در مقابل سرسختی‌های احمدی‌نژاد از دیگر برنامه‌های مخالفان دولت بود. محمدرضا خاتمی در دیدار با سفیر آلمان، خواستار تحریم دولت از سوی شورای امنیت سازمان ملل شد. حسین موسویان، دست راست حسن روحانی هم به اتهام ارتباطات مشکوک با عوامل سفارت انگلیس، مدتی بازداشت و محاکمه شد.

۱۱– آنچه در سال ۱۳۸۸ در پهنه خاک جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاد، در واقع نمایه‌ای از تمام ریزش‌ها و رویش‌های ۳۰ سال انقلاب اسلامی بود. بروز و ظهور انحراف‌های اشخاصی مانند میرحسین موسوی نخست وزیر دهه ۶۰، مهدی کروبی رئیس دو دوره مجلس، محمد خاتمی رئیس جمهور ۸ ساله، زمینه‌هایی داشت که باید آن را در تاریخ انقلاب اسلامی جست‌وجو کرد. بسـیاری از نخبگان خود را بالاتر از مردم دانستند و خفیفانه و ذلیلانه در برابر دخالت‌های بیگانگان در امور داخلی کشور سکوت کردند. آنها با دلبستگی به دنیا و بیگانگان، خودشان را از مجموعه انقلاب جدا کردند و این ادامه داستانی بود که از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ آغاز شده بود. داستانی که در آن رمز عبور از بحران‌ها و چالش‌ها به عنوان بصیرت، صبر، وحدت، تمسک به حبل‌المتین انقلاب اسلامی یعنی ولایت فقیه تعریف شده است. رمز عبوری که بسیاری از نخبگان و خواص آن را نیافتند، اما توده‌های مردم در کوران حوادث ۳۰ سـال انقلاب در جنگ، تحریم، خیانت، بی‌وفایی و دوپهلوگویی نامردان ثابت کردند که وفادارند.

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافـریست رنجیـدن

2aPDF389_4.pdf

امام «اول معلم اخلاق» بود



با پیروزی انقلاب اسلامی آیت‌الله خامنه‌ای به عضویت شورای انقلاب درآمدند. ایشـان در سال ۵۸ مدتی کوتاه وزیر دفاع و سرپرسـت سپاه پاسداران بودند. در همین سال بود که امام، آیـت الله خامنه‌ای را به عنوان امام جمعـه تهران برگزیدند. با شـروع جنگ تحمیلی، آیت الله خامنه‌ای به عنوان نماینده امام در شـورای عالی دفاع رهسـپار جبهه‌ها شدند. در ٦ تیر سال ٦٠ آیت الله خامنه‌ای در مسجد ابوذر ترور شدند و در آذر همان سال ایشان به ریاست جمهوری انتخاب شدند.

عضو شورای انقلاب بودم، اما نمی‌دانستم

می‌دانید که «شـورای انقلاب»، قبل از انقلاب در ایران تشکیل شد و عده‌ای را به‌عنوان اعضای «شـورای انقلاب» معین کردند؛ محتاج هیچ‌کس هم نشدند و مشکلی هم پیدا نکردند البته این عده آن زمان ناشناخته بودند؛ حتی خودشان هم از عضویتشان خبر نداشتند. بنده خودم یکی از اعضای «شورای انقلاب» بودم، اما نمی‌دانستم که عضو این شورا هستم. مرا برای عضویت در این شورا معین کردند و بعدها به من خبر دادند؛ من هم از مشهد به تهران آمدم و مشغول کار شدم. بنابراین، امام می‌شناختند و می‌دانستند. البته با نزدیکان صمیمی خودشان هم که در تهران با اینها ارتباط داشتند، برای گزینش افراد مشورت می‌کردند.

روز رأی‌گیری در راه کرمان-بلوچستان بودم

خاطره، من البتـه در آن روز، روز رأی‌گیری کرمان بودم از طرف امام یک مأموریتی به من محول شده بود که بروم بلوچستان و سر بزنم به شهرهای بلوچستان و با مردم آن‌جا از نزدیک دیدار بکنم و پیام امام را برای آن مردم ببرم. پیام محبت و دلسوزی را که ملاحظه می‌کنید از همان روزهای اول امام به فکر افتادند که با این مستضعفین دورافتاده‌ای که به کلی فراموش شده بودند، حتی در نظام گذشته ملاطفت و محبت کنند و من را که آن‌جا سابقه داشتم آشنایی نسبتاً زیادی داشـتم مرا برای این کار به آنجا فرسـتادند. کرمان رسیده بودم من در راه بلوچسـتان که روز رأی‌گیری بود، در فرودگاه بچه‌های حزب‌اللهی و داغ کرمان آمدند، صندوق را آوردند چند تا صندوق بود، هر کدام می‌خواستند که بیاورند من تویش رأی بیندازم. آنها هم من را می‌شناختند. یعنی سابق که کرمان رفته بودم و مردم کرمان با من آشنا بودند. من هم خیلی به مردم کرمان از قدیم علاقه داشتم. مردمان خیلی بامحبت و همیشه در چشم من جالب بودند. خیلی لحظه شیرینی بود برای من، آن لحظه‌ای که این رأی را من می‌انداختم توی صندوق و می‌دیدم آن شور و هیجانی را که مردم کرمان از خودشان نشان می‌دادند در رأی دادن. بعد هم نشان داده شد که خب ۹۹ درصد آرا به جمهوری اسلامی آری بود.

دانشگاه تهران را قرق کرده بودند

یک نمونه‌اش، همین قضایای دانشـگاه تهران [در سـال ۵۸] بود که گروهک‌های الحادی آمدند دانشگاه تهران را تصرف کردند و از اتاق‌ها و سالن‌ها و مراکزش به‌عنوان اتاق‌های جنگ، انبارهای سلاح و مرکز توطئه علیه اصل انقلاب و علیه نظام استفاده کردند! فضا را قُرق هم کردند؛ یعنی یک حالت اِرعابی نه فقط در مسئولان آن روز – مسئولان آن روز، دولت موقت بودند که اصلاً جان و توان و دل و جگر ورود در این میدان‌ها را نداشتند؛ آنها که هیچ! – که حتی در دل بسیاری از افراد انقلابی هم ایجاد کرده بودند. در محیط خود دانشگاه تهران، اینها بیشترین رعب را ایجاد کردند. من یادم نمی‌رود که در یکی از سـخت‌ترین آن روزها، اتفاقاً خودم در دانشگاه بودم و یک برنامه هفتگی داشتم. در مسجد دانشگاه تهران، آن روز طبق معمول، روز برنامه بود. آمدم، دیدم دانشگاه خلوتِ خلوت است. به مسجد آمدم؛ شاید ۲۰ نفر، ۳۰ نفری در مسجد بیشتر نبودند. وقتی وارد مسجد شدم، چند نفر آمدند و گفتند: آقا! زود از این‌جا بروید! گفتم مگر چه شده؟! معلوم شد که بله، دانشـگاه را قُرق کرده‌اند و از زدن و کشتن و این چیزها هم اصلاً ابایی ندارند! چه کسانی در مقابل اینها ایستادند؟ خود دانشجویان. اولین، یا یکی از اولین نشانه‌های بروز فعالیت مؤثر بسیار کارساز جوشش دانشجویی، در همین قضیه بود. دانشگاه نیمه تعطیل بود، اما دانشجویان – یعنی یک مجموعه انقلابی محض – همه زنده و فعال آمدند و داخل دانشگاه ریختند و آنجا را تطهیر کردند. این قضیه، مربوط به سال ۵۸ است که آن را عرض می‌کنم.

مناظره با بنی‌صدر درباره خط امام

یک خاطره مربوط به جلسات متعددی است که با جمعی از دانشجویان در این دانشگاه [دانشگاه شریف] گذاشته بودیم. تعدادی از آن دانشجویان امروز هم هستند و بعضی از آنها جزو مسئولان کشور و از چهره‌های نسبتاً معروفند. جلساتی را گذاشته بودند و از بنده از یک طرف و از بنی‌صدر – که آن وقت هنوز رئیس جمهور هم نبود – از سـوی دیگر دعوت کرده بودند تا ما درباره ماهیت خط امام بحث کنیم. عده‌ای از همان روز اول منکر بودند که چیزی به نام خط امام وجود دارد. می‌گفتند خط امام چیست؟! برای تبیین ماهیت و حدود خط امام، جلسات متعددی در اینجا تشکیل شد که برای من فراموش نشدنی است.

بیست روز دیگر زمین‌گیر می‌شویم

در روزهای اول جنگ، یک نفر نظامی پیش من آمد و فهرستی آورد که انواع و اقسـام هواپیماهای ما – جنگی و ترابری – در آن فهرسـت ذکر شده بود و مشخص گردیده بود که چند روز دیگر همه فروندهای این نوع هواپیماها زمینگیر خواهد شد؛ مثلاً این نوع هواپیما در روز هشتم، این نوع هواپیما در روز دهم، این نوع هواپیما در روز پانزدهم! این فهرست را به من داده بود که خدمت امام ببرم، تا ایشان بدانند که موجودی ما چیست. من به آن فهرست که نگاه کردم، دیدم دیرترین زمانی که هواپیمایی از انواع هواپیماهای ما زمینگیر خواهد شد، در حدود بیست و چند روز است؛ یعنی ما بیست و چند روز دیگر هیچ هواپیمایی نداریم که بتواند از روی زمین بلند شود! من وظیفه‌ام بود که این فهرست را ببرم و به امام نشان دهم. ایشان به آن کاغذ نگاه کردند و گفتند: اعتنا نکنید؛ ما می‌توانیم! برگشتم و به دوستانی که بودند گفتم: امام می‌گویند می‌توانید.

امام من را معرفی کرد

البته آن زمان امام به یک عده از جوانان دانشجو که رفته بودند به ایشان مراجعه کرده بودند، بنده را معرفی کردند؛ بنده هم می‌رفتم. الآن هم روحانیون خوبی در بین دانشجویان هستند که مورد تأیید من هستند. البته من نمی‌خواهم در اینجا اسم بیاورم؛ لیکن بعضی‌ها را حتی من به اسم هم در بین مجموعه‌های دانشجویی معرفی کردم و الآن حضور دارند و فعالیت‌های خیلی خوبی هم می‌کنند. آن روزی را که شما اشاره می‌کنید، این کار، یک کار نویی بود؛ یعنی هیچ سابقه نداشت که یک عده جوان بیایند از امام درخواست کنند که یک روحانی مثلاً علاقه‌مند به مسائل جوانان را به اینها معرفی کند؛ که امام هم معرفی کردند و در رسانه‌ها هم این قضیه گفته نشد و همین خود جوانان آن را پخش کردند.

گفتند رادیو نمی‌دهیم

یک‌باره این خبر را به من ندادند. من تدریجاً با ابعاد این قضیه آشنا شدم. یکی دو روز اول که به هوش آمده بودم، کسی اجمالاً از وقوع یک انفجاری در حزب به من خبر داد، لکن من در شرایطی نبودم که درست درک کنم که چی واقع شده؟ یعنی شاید حتی کاملاً به هوش نبودم، لکن یادم هست که چیزی به من گفته شد بعد هم یادم رفت. چون غالباً در حال شبیه حالت بعد از بیهوشی بودم؛ چون عمل‌های متعددی انجام می‌گرفت و درد و اینها هم شدید بود، من را در یک حال شبه بیهوشی نگه می‌داشتند، یعنی در حال گیجی مخصوص بعد از عمل جراحی. در هشتم، نهم این حادثه بود ظاهراً یک هفته یا هشت روزی گذشته بود. من اصرار می‌کردم که برای من رادیو و روزنامه بیاورند و به بهانه‌های گوناگون نمی‌آوردند و مقصود این بود که من مطلع نشوم از حادثه، چون افرادی که دور و بر من بودند بالاخره نمی‌توانستند در مقابل اصرارهای پی‌درپی من مقاومت کنند. مجبور بودند قضیه را به من بگویند. آن کسی که می‌توانست این قضیه را به من بگوید کسی غیر از آقای هاشمی نبود. یعنی می‌دانستند بخاطر نحوه ارتباط ما با هم طبعاً ایشان می‌تواند به یک شکلی مسئله را به من بگوید و همین کار را کردند. البته من توجه نداشتم، یک روز عصری آقای هاشمی و آقای حاج‌احمد آقا – فرزند حضرت امام – آمدند پیش من و یکی از کسانی که دور و بر من بود با آنها مطرح کرد که فلانی رادیو می‌خواهد و روزنامه می‌خواهد و ما مصلحت نمی‌دانیم شما نظرتان چیه، اگر شما می‌گویید بدهیم. قضیه اینجوری شروع کردند. آقای هاشمی با آن بیان شیرین خودشان که همیشه مطالب را نرم و آرام و هضم‌شدنی مطرح می‌کنند آن‌جا گفتند، نه به نظر من هیچ لزومی ندارد شـما رادیو بیاورید. حالا خبرهای بیرون خیلی شـیرین است، خیلی مطلوب است، که این هم روی تخت بیمارستان این خبرها را بشنود. من اجمالاً فهمیدم که خبرهای تلخی وجود دارد. گفتم چطور مگر؟ گفت خب همین دیگر، انفجار درست می‌کنند، بعضی‌ها شهید شدند، بعضی‌ها مجروح شدند و به این ترتیب ایشان من را وارد حادثه کرد. من پرسیدم مثلاً کی‌ها شهید شدند، کی‌ها مجروح شدند، ایشان گفت: مثلاً آقای بهشتی مجروح است، من خیلی نگران شدم. شدیداً از شنیدن این‌که آقای بهشتی حادثه‌ای دیده و مجروح شده، ناراحت شدم.

پرسیدم که ایشـان چیه وضعش؟ کجاست؟ چه جوری است؟ ایشان گفت که بیمارستان است و نه نگرانی هم ندارد. گفتم آخر در چه حدی است؟ ایشان گفت خب، مجروح است دیگر، ناراحت است. من گفتم که در مقایسه با من مثلاً بدتر از من است، بهتر از من است؟ می‌خواستم که ابعاد مسئله را بفهمم. ایشان گفت همین جورهاست دیگر، حالا بیخود دنبال این قضایا تحقیق نمی‌خواهد بکنی، اجمالاً خبرهای بیرون خیلی شیرین نیست، خیلی جالب نیست، خب بله، بعضی‌ها هم شهید شدند و اینها. ایشان من را در نگرانی گذاشت و رفت. من فهمیدم که یک حادثه مهمی است که آقای بهشتی در آن حادثه مجروح شده، به ایشان هم قبل از این‌که بروند گفتم، خواهش می‌کنم هر چه ممکن هست مراقبت به خرج داده بشود، تمام امکانات پزشکی کشور بسیج بشود تا آقای بهشتی را هر جور هست زودتر نجات بدهید و نگذارید که ایشان خدای نکرده برایش مسئله‌ای پیش بیاید. بعد که ایشان رفتند افرادی که دور و بر من بودند نمی‌دانستند که من چقدر خبر دارم و من از آنها بطور آرام، آرام مسـئله را گرفتم. یعنی به قول معروف زیر زبان آن بچه‌هایی که دور و بر من بودند کشیدم و فهمیدم که ایشان شهید شدند. طبعاً برای من بسیار سخت بود با این‌که همه ابعاد حادثه را و خصوصیات حادثه را و کسانی را که شهید شده بودند نمی‌دانسـتم که چه‌جوری اسـت و تا چه حدودی هست. اما نفس شهادت آقای بهشتی برای من یک ضربه فوق‌العاده سنگینی بود. تا روزهای متمادی من دائما ناراحت و منقلب بودم و اندک چیزی من را می‌برد تو نُهر این حادثه تلخ. بله به‌هرحال برای من بسیار چیز سخت و تلخی بود.

صف سربازان دشمن

روز سـوم خرداد، همان ساعت اولی که رزمندگان ما خرمشهر را گرفته بودند، مرحوم شهید صیاد شیرازی به من تلفن کرد – بنده آن وقت رئیس جمهور بودم – و گزارش اوضاع جبهه را می‌داد. می‌گفت الآن هزاران سرباز و افسر عراقی صف بسته‌اند، برای این‌که بیایند ما دستهایشان را ببندیم و اسیر شوند!

درس اخلاق امام بعد از فتح خرمشهر

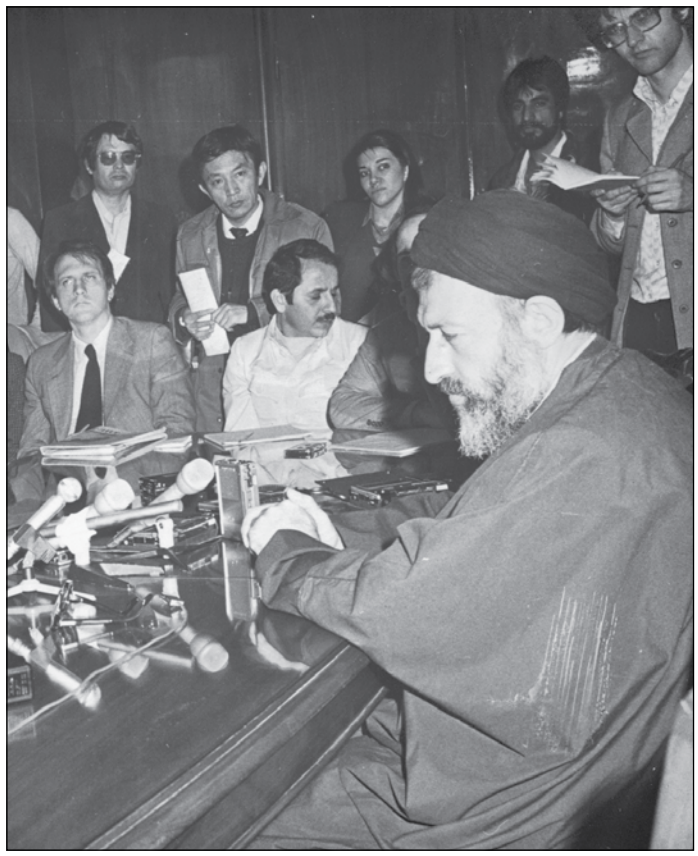
خرمشهر وقتی آزاد شـد، خب، خیلی پیروزی بزرگی بود – آنهایی که درسـت یادشـان هست، سـال ۶۱ – خیلی کار عظیمی بود؛ هم از لحاظ سیاسی مهم بود، هم از لحاظ نظامی بسیار پیچیده و مهم بود، هم از لحاظ اجتماعی و نگاه عمومی و دل مردم، چقدر مهم بود و تأثیر داشـت. از همه جهت کار عظیمی بود. همه از جاهای مختلف آمدند. من آن وقت رئیس جمهور بودم. آقایان رؤسای جمهور چندین کشـور – پنج شـش تا، هفت تا کشور – آمدند اینجا با ما ملاقات کردند و صریحاً به ما گفتند که الآن دیگر وضع شما با گذشته فرق می‌کند؛ بعد از این فتح بزرگی که انجام گرفت. یعنی اینقدر ابعاد داخلی و خارجی این حادثه عظیم بود. امام واقعاً یک معلم بود. امام یک معلم اخلاق بود. تا این حادثه عظیم، با این عظمت، با این حجم پیدا شد، از همان ساعت اول تو خیابان اثرش در روحیه مردم فهمیده شد، امام فوراً درد را احساس کرد، درمانش را بلافاصله داد: «خرمشهر را خدا آزاد کرد». این معنایش این بود که فرماندهان مسلحی که این همه سختی کشیده بودند، این همه رنج برده بودند، آن خون دلها را خورده بودند، چقدر شهیدهای خوب و بزرگ ما در همین فتح بیت‌المقدس دادیم، بر اثر این همه مجاهدت، حالا این کار بزرگ انجام گرفته، اینها مغرور نشوند. سیاسیونی که در مسند قدرت نشسته‌اند، از این پیروزی بزرگی که در عرصه سیاسی برایشان پیدا شد، بر اثر این حادثه مغرور نشوند: «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی».

دولت می‌خواست بند ب و بند ج را یکی کند

مـا در شـورای انقـلاب – سـالهای ۵۷ و ۵۸ – قانونی داشـتیم که سرمایه‌داران قبل از انقلاب را به چهار دسته تقسیم کرده بود: بند (الف)، بند (ب)، بند (ج)، بند (د). بند (ب) کسانی بودند که سرمایه‌های آنها از طریق نامشروع و غیرقانونی به دست آمده بود؛ حکمش هم این بود که دولت باید آن سرمایه‌ها را تصرف کند. بند (ج) کسانی بودند که سرمایه‌های آنها از راه نامشروع به دست نیامده بود؛ لیکن وام‌های کلانی از بانک‌ها گرفته بودند، تقلب کرده بودند و پول را پس نداده بودند. بنابراین آنها می‌بایست وام‌های خود را پاس می‌کردند. اگر پاس می‌کردند، کارخانه‌ها مال خودشان می‌شد؛ اما اگر پرداخت نمی‌کردند، کارخانه‌های آنها تصرف می‌شد. اوایل ریاست جمهوری من گروهی مسئول تشخیص بند (ب) و (ج) و این‌طور کارها بودند. البته این کارها دست بنده به عنوان رئیس جمهور نبود؛ دست نخست‌وزیر و دستگاه هیأت دولت بود. من اطلاع پیدا کردم یک عده در این هیأت هستند و اصرار

۱۳۵۷

جریان‌شناسی فکری شورای انقلاب



یکی از کنفرانس های خبری شهید بهشتی در سال ۵۸

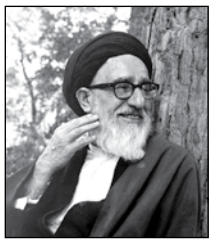
شورای انقلاب، اولین نهاد برآمده از انقلاب اسلامی پیش از ۲۲ بهمن است. روایت شهید آیت‌الله دکتر بهشتی که مدتی ریاست این شورا را برعهده داشته، از شکل‌گیری و روند کاری این نهاد انقلابی در ادامه می‌آید. شهید بهشتی این روایت را در جمع دانشجویان دانشکده فنی در ٤ اسفند سال ۱۳۵۸ بیان کرده است.

آبان‌ماه سال قبل (۱۳۵۷)که امکان ملاقات با امام در فرانسه فراهم آمده بود دوستان برای دیدار ایشان به پاریس می‌رفتند، یکی از مسائلی که با ایشان مطرح شد این بود که چه کسانی هستند که می‌توانند در سازماندهی نیروهای عظیم بسیج شده مردم ایران نقش داشته باشند و چه کسانی هستند که می‌توانند پس از موفقیت مسئولیتی را در اداره جامعه به عهده بگیرند. بنابراین برای ایشان دو مطلب مطرح بود یکی کسانی که بتوانند در ایران با حضور و سازماندهی و سامان‌دهی به همگانی‌تر شـدن، گسترده‌تر شدن حرکت اجتماعی شتاب بدهند و یکی دیگر کسانی‌که پس از پیروزی بتوانند در اداره جامعه نقشی برعهده بگیرند. علتش هم این بود که آن موقع تبلیغات داخلی و خارجی رژیم این بود که اگر این رژیم برود در ایران خلأ به وجود می‌آید.

من در ماه آبان قبل از این‌که ایشان را زیارت کنم، آقای مهندس بازرگان، آقای دکتر سنجابی و عده‌ای دیگر رفته بودند و با ایشان ملاقات‌هایی داشتند. در اولین ملاقاتی که با ایشان کردم بعد از مسائل کلی این مطلب را فرمودند که یکی از دوستان صورت اسامی را هم داده‌اند من آن صورت را نگاه کردم. که نام عده‌ای از چهره‌های روحانی مبارز بود و عده‌ای از تحصیلکرده‌هایی که سابقه فعالیت سیاسی و مبارزاتی داشتند و سابقه نوعی مدیریت و از ترکیب اینها می‌توان یک مجموعه‌ای به وجود آورد. من از گفتار امام استنباط کردم که ایشان روی بخش دوم بیشتر تکیه دارند، بیشتر تکیه ایشان روی این است که ما چگونه باید در جامعه آمادگی داشته باشیم برای مقابله با آن خلأیی که بر مدیریت جامعه ممکن است پیش بیاید که عوامل حامیان شاه هم بر آن تکیه می‌کردند. ولی خود من تکیه‌ام بیشتر رو بخش اول بود. من به ایشان عرض کردم که انقلاب و نهضت مردم دارد به اوج نزدیک می‌شود و این نقطه اوج حتماً نقطه پیروزی فوری هم نیست. خط یک مقابله شکننده از طرف رژیم و امریکای حامی رژیم هم اثر یک مقابله شکننده و کوبنده از طرف رژیم و امریکای حامی او هست و وجود دارد، بنابراین قبل از هر چیز باید یک هسته آماده‌ای باشد برای این‌که بتواند به این حرکت توده‌ای و عظیم و تداومش کمک کند و این را فوری‌تر می‌یابیم. در آن موقع‌ها در برابر اعلامیه‌ها و تصمیم‌های مبنی بر بسیج عمومی مردم و مقاومت‌ها صورت می‌گرفت. برای مثال وقتی روحانیت مبارز تهران تعطیل روز ۱۶ شهریور پنجشنبه اعلامیه صادر کرد و گروه‌های دیگر هم اعلامیه صادر کردند و در برابر این تعطیل یک مقاومت حساب شده صورت گرفت، از چهره‌های روحانی مؤثر در خارج از تهران نیز متکی بود، میان مردم شکاف انداختند، در همان شب یکی از آقایان از رجال سیاسی تلفن کرد و گفت که از راهپیمایی پنجشنبه صرفنظر بشود برای این‌که به من خبر موثق داده‌اند که قدرت نظامی بسیج شده برای یک کشتار عظیم. با این زمینه‌ها، من به ایشان عرض کردم که من فکر می‌کنم ایجاد هسته‌ای که تصمیم بگیرد، ضروری است و شما به آن هسته امکان این را بدهید که دعوت و سخن او در جامعه ببرد و تأثیر فراوانش را حفظ کند.

براین اساس بودکه در این مذاکره روی بخش دوم تکیه کردیم و ایشان با آشنایی‌های قبلی که داشتند یک گروه پنج نفری از روحانیت را معین کردند، گفتند این گروه پنج نفری درباره مسائل تصمیم بگیرد و به وسیله تلفن یا مسافر به من اطلاع بدهد که در جریان باشم. آن موقع مجاهد بزرگ مرحوم آیت‌الله طالقانی هنوز زندانی بودند. آیت‌الله منتظری هم زندان

















اعضای اولیه شورای انقلاب

تشکیلات شورای انقلاب



حجت الاسلام والمسلمین شهید دکتر محمد جواد باهنر

اولین هسته شورای انقلاب سه ماه پس از آغاز انقلاب شکل گرفت. وقتی که امام در پاریس بودند، به ۵ تن از روحانیون یعنی آقایان آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله مطهری، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی و من مسئولیت اداره انقلاب و پیش‌بینی مسائل را دادند. چندی بعد آیت‌الله طالقانی و حجت‌الاسلام خامنه‌ای و آیت‌الله مهدوی کنی به این گروه پنج نفری پیوستند. پس از این، افراد دیگر غیر روحانی تا حدود ۷ نفر به این جمع افزوده شدند.

در ابتدای امر مسئولیت این عده معلوم نبود و فقط نقش مشاور امام را داشتند تا روز ۲۲ دی ماه که طبق فرمان حضرت امام(ره)، این شورا به نام «شورای انقلاب» مرکب از افراد با صلاحیت و مسلمان و مورد وثوق، شروع به کار کرد. حدود ۲۰ روز بعد از این که امام به ایران بازگشتند، سه تن از افرادی که در خارج فعالیت داشتند، وارد شورای انقلاب شدند. این سه نفر آقایان بنی‌صدر، قطب‌زاده و یزدی بودند که دکتر یزدی فقط ۳-۲ جلسه شرکت کرد و آقای دکتر حبیبی نیز چند ماه پس از این به شورا پیوست. با تشکیل دولت موقت، شورای انقلاب وارد مرحله دوم شد. در مرحله دوم قرار شد شورا نقش اجرایی نداشته باشد و فقط جمعی از اعضای شورا با پیشنهاد شورا و تصویب و ابلاغ امام، وزیر شدند. از مجموع ۱۸ نفر که در شورای انقلاب بودند، ۶ نفر وارد دولت شدند و شورا مستقل از دولت، مشغول قانونگذاری شد و نقش یک پارلمان را داشت. جلسات هیأت دولت نیز دور از شورا تشکیل می‌شد و فقط گاهی وزرایی که لایحه‌ای داشتند، وارد شورا می‌شدند و حتی بعضی از وزرا اسامی اعضای شورای انقلاب را نمی‌دانستند. انقلاب، نظام رژیم طاغوتی را نمی‌توانست تحمل کند و دولت موقت می‌خواست نظم را برگرداند و برای استقرار حاکمیت لازم می‌دانست کار خود را شروع کند و اینجا نوعی درگیری ایجاد شد و در همین جا مسئله‌ای پیش آمد و آن این که دولت موقت نسبت به عدم انضباط دقیق نهادهای انقلابی دل خوشی نداشت و دو نوع مقاومت از طرف دوست و دشمن می‌شد؛ اولی ضدانقلاب بود که دعوت به اعتصاب می‌کرد و دومی دوست بود که کار نهادهای انقلابی را مزاحمت و کارشکنی می‌دانست. در همین جا درگیری شورا و دولت در درون آغاز شد. دولت طرفدار سخت نظم اداری موجود بود و نوعی مقابله و درگیری به وجود آمد. در اینجا مرحله سوم پیش آمد و آن پیشنهاد دولت بازرگان بود که براساس آن پنج نفر از اعضای شورای انقلاب به هیأت دولت بروند و حق رأی داشته باشند و همین طور پنج نفر از وزرا به شورای انقلاب بیایند و آنها هم حق رأی داشته باشند. آن پنج نفر شامل حجت‌الاسلام خامنه‌ای، حجت‌الاسلام رفسنجانی، مهندس سحابی، آیت‌الله مهدوی کنی و من و پنج وزیر نیز شامل آقایان معین‌فر، دکتر سحابی، صدر، حاج سیدجوادی و... بود. با این وجود در این دوره مشکلات حل نشد و دلیلش هم عدم قدرت اجرایی پنج عضو شورای انقلاب بود چرا که به عنوان معاون وزیر و یا نماینده شورای انقلاب بودند. با اشغال سفارت امریکا در آبان ۵۷ که در حقیقت مقاومت نیروهای انقلابی علیه سیاست خارجی دولت موقت بود، هیأت دولت روز بعد دسته‌جمعی استعفا کردند. از اینجا به بعد، شورای انقلاب وارد مرحله چهارم خود شد. در این مرحله امام پیام دادند که شورای انقلاب در خود جابه‌جایی انجام دهد به نحوی که مسئولیت اجرایی و قانونگذاری را با هم داشته باشد. در این مرحله هفته‌ای یک جلسه مشترک با وزرا داشتیم و نیز هفته‌ای سه جلسه طولانی برای تصویب لوایح داشتیم. در همین مدت سه کمیسیون تشکیل شد. این وضعیت تا پایان کار شورا ادامه داشت. موضوع ریاست شورای انقلاب دارای سه دوره بود که در دوره اول ریاست با آیت‌الله طالقانی و نایب رئیس با دکتر بهشتی بود. البته اکثراً خود آقای بهشتی جلسه را اداره می‌کرد. دوره دوم بعد از رحلت آقای طالقانی بود که دکتر بهشتی ریاست شورای انقلاب را برعهده داشت و دوره سوم بعد از انتخاب آقای بنی‌صدر به ریاست جمهوری به وجود آمد که به خاطر تمرکز و قدرت بیشتر رئیس جمهور، ریاست شورای انقلاب به عهده ایشان واگذار شد. بنابراین آقای بنی‌صدر نقش نخست وزیر (ریاست قوه مجریه) را هم داشتند.

بودند، این دوستان هنوز در زندان به سر می‌بردند. ایشان پنج نفر را از میان دوستان انتخاب کردند؛ مرحوم استاد مطهری، آقایان هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، دکتر باهنر و بنده (دکتر بهشتی) گفتند شما پنج نفر درباره مسائل تبادل نظر کنید و نظر خودتان را برای من بفرستید و ضمناً از شما پنج نفر می‌خواهیم که درباره بخش دیگر یعنی در نظر گرفتن مدیریت آینده کشور هم مطالعه کنید و کیفیت کار و افراد به‌دردبخور که متناسب با انقلاب اسلامی باشند را معرفی کنید.

شورای انقلاب،شورای انقلاب نبود

به این ترتیب هسته‌ای به‌وجود آمد، به عنوان هسته روحانیت مبارز در رابطه با رهبر انقلاب که مسئولیت داشت اولاً در مراحلی که در پیش بود برای هماهنگی نیروها فعالیت کند و ثانیاً برای آینده هم کار کند. این اولین هسته شورای انقلاب فعلی، آن روز هم اسمش شورای انقلاب نبوده، چون در واقع مسئله اصطلاح شورای انقلاب در دنیا و در فرهنگ انقلاب به گروهی گفته می‌شود که در مراحل انقلاب و در اثنای پیشرفت یک انقلاب بتوانند با کمک یکدیگر رهبری انقلاب را در مراحل مختلف برعهده بگیرند. یک‌چنین گروه منسجمی که در بطن و متن انقلاب یکدیگر را می‌پایند و پا به پای انقلاب جلو می‌روند و ملت انقلابی هم همه اینها با برخی از آنها را به عنوان رهبران انقلاب شناسایی می‌کنند و رابطه مستقیم میان اینها و ملت به‌وجود می‌آید، به این گفته می‌شود شورای انقلاب در حالی که این هسته البته کم و بیش هر کدامشان در انقلاب و رهبری انقلاب کم و بیش سهیم بودند، ولی چنان نبود که بگوییم این هسته در آن نقطه و مرکزیت اصلی انقلاب از نظر شوراها قرار گرفته بودند و مجموعه ملت اینها را به عنوان هسته اصلی رهبری انقلاب می‌شناختند، ملت رهبر انقلاب را در پاریس می‌یافت. به همین دلیل اصطلاح شورای انقلاب و محتوای شوراهای انقلاب با آن معنا و مفهومی که در فرهنگ انقلاب دارد نبود و به همین جهت در آن موقع ما هیچ اسمی برای این مجموعه نگذاشتیم، بنده وقتی برگشتم به دوستان گفتم هسته‌ای که مورد قبول و اعتماد رهبر انقلاب باشد از روحانیت مبارز تشکیل می‌شود والسلام، بعد از من دوستان دیگری رفتند به پاریس آنجا اظهارنظرهایی کرده بودند، گاهی دو نفری، سه نفری، چهار نفری با امام مشورت کرده بودند و آنجا یکی از دوستان پیشنهاد کرده بود که خوب است نام این گروه را شورای انقلاب بگذاریم و نیز گفته شده بود که این گروه باید مرکب از روحانیت و چند چهره از چهره‌های معروف آن موقع باشد، دوستان برگشتند و شورای انقلاب ترکیبی شد از این پنج نفر که آقای مهدوی کنی و آیت‌الله طالقانی و آقای خامنه‌ای بعداً به آن اضافه شدند، چند نفر عضو غیرروحانی که در مرحله اول آقایان مهندس بازرگان، دکتر سحابی، مهندس کتیرایی و آقای احمد صدر حاج سیدجوادی اضافه شدند و بعد به‌تدریج افراد دیگری ملحق شدند. بعد دولت موقت تشکیل شد کسانی که در دولت شرکت داشتند و از شورای انقلاب خارج شدند، کسان دیگری جای آنها آمدند، با آمدن آقایان بنی‌صدر، دکتر یزدی، قطب‌زاده از پاریس (که در همان موقع هم که پاریس بودند صحبت شده بود که اینها جناح شورای انقلاب در خارج از کشور باشند اما به تصویب نهایی نرسیده بود) اینها هم داخل شوند و شورای انقلاب با اعضای متغیر کارش را ادامه داد. اعضای ثابت آن هشت نفر روحانی بودند و بقیه این اعضا متغیر بودند. اگر می‌خواستیم اسم دقیق برای این شورا معین کنیم، می‌شود هیأت مشاوران رهبر انقلاب بود.

جریان های فکری شورای انقلاب

مطلب دیگری که باید بگوییم ترکیب فکری شورای انقلاب است، در حدود ماه‌های شهریور و مهر سال گذشته عده‌ای از دوستان آمدند و گفتند که ما میان چهره‌های سیاسی معروفی که در مبارزات سیاسی نقش داشته‌اند، جدایی می‌بینیم، همبستگی کافی نمی‌یابیم. حتی اسم بردند گفتند بین چهره‌های نهضت آزادی و جبهه ملی و جاما و چهره‌های منفرد از قبیل آقای علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، آقای سرهنگ رحیمی (کسانی بودند که آن موقع بیانیه‌های مهیج و مؤثری دادند) و امثال اینها و روحانیت مبارز تشکل نیست. پیشنهاد می‌کردند که خوب است از هر یک از این واحدها یکی دو نفر دور هم جمع بشوند که فعالیت اینها را با هم هماهنگ کنند، تا مردم یک نوع مرکزیت داخلی دلگرم کننده‌ای در مبارزه بیابند. قرار شد در وهله اول مجمعی از آقایان مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر سنجابی، آقای فروهر، دکتر سامی و دکتر پیمان با شرکت من (بهشتی) تشکیل بشود و مسائل را مورد بحث قرار بدهیم. جلساتی تشکیل شد در آن جلسات بود که ما احساس کردیم دو نوع فکر و بینش از نظر برخورد با روند مبارزه در همین جمع شش، هفت نفری وجود دارد، یک نوع تفکر بر این محور دور می‌زد که ما این مبارزه را پشتش را محکم بگیریم و رژیم را مجبور کنیم به اینکه حق آزادی مردم را در بیان عقاید سیاسی در سخنرانی و برگزاری اجتماعات، اعلامیه‌ها، روزنامه‌ها و بعد انتخابات، به رسمیت بشناسد و بعد از این‌که مردم این حق آزادی را به‌دست آوردند، گام به گام و به‌تدریج با رژیم و امریکا و استعمار مبارزه کنیم، بنابراین مبارزه از نظر آنها مرحله‌ای بود. مرحله اول به همین‌جا محدود می‌شد که با فشار مبارزاتی توده‌ای و مردمی بر رژیم و امریکا حامی رژیم، ملت ما بتواند به آزادی‌هایی که عرض کردم برسد و این را سکوی پرشی قرار بدهد برای مراحل بعدی، در آن موقع این نقطه نظر و این طرز فکر حتی حذف شده را هم یک مسئله ضروری و قطعی بود بیان نمی‌کرد چه برسد به حذف رژیم، چه رسد به حذف امریکا، در حقیقت شعار این جناح فکری این بود که اول مبارزه با استبداد، بعد مبارزه با استعمار. در مورد مبارزه با استبداد هم، اول مبارزه با برخورد مستبدانه رژیم و شاه و بعداً احیانا مبارزه با خود شاه و رژیم سلطنتی شاید اگر شاه شعار «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت» را می‌پذیرفت، حتی برای آنها قابل قبول می‌ماند این یک طرز فکر بود. در این طرز فکر دوستان نهضت آزادی و دوستان جبهه ملی هماهنگی داشتند با مختصر اختلاف در نقطه نظرها و در همان جلسه هفت نفری یک جناح دیگر هم وجود داشت. آقای دکتر پیمان به صورت خیلی روشن و قاطع و آقای دکتر سامی (هر چند طرز بیان ایشان به آن قاطعیت و روشنی بود) معتقد بودند ما مبارزه‌مان را باید در همان مقطع زمانی بر اساس استبداد و استعمار با همدیگر قرار بدهیم، نمی‌شود با استبداد مبارزه کرد و گفت: استعمار تو صبر کن، یا با استعمار مبارزه کرد و گفت: استبداد تو صبر کن می‌گفتند استبداد در ایران دو ریشه داشته، یکی ریشه داخلی و یکی ریشه خارجی و در این قرن اخیر بیشتر ریشه خارجی بوده که توانسته استبداد را نگه دارد، همان طور که بعد از مشروطیت دو مرتبه استبداد جا خوش کرد و استعمار جای خود را محکم نمود. اگر ما می‌خواهیم استبداد را از بین ببریم. باید همان موقع با علت و پشتوانه‌اش یعنی استعمار شدیداً مبارزه کنیم و اگر یک کمی دقت کنیم می‌بینیم که استعمار هم امروز ورود و نفوذ استعمار به یک جامعه با صد سال قبل فرق دارد. استعمار یک وقتی در دنیا با قدرت نظامی وارد می‌شود و به قدرت نظامی خود تکیه می‌کرد. مثلاً امپراتور انگلستان در شبه قاره هند رسماً نایب‌السلطنه دارد.

ولی امروز این طور نیست در این دهه‌های اخیر استعمار از طریق اقتصاد وارد می‌شود و بندها و زنجیرهایی را که استعمار اقتصادی بر دست و پای ملت‌ها می‌نهد به مراتب مؤثرتر و اسارت‌آورتر و اسیرکننده‌تر و مزاحم‌تر از وقتی است که نایب‌السلطنه‌ها و نایب الحکومه‌هاشان با سربازان مسلح‌شان در سرزمین‌های استعمار شده حضور پیدا می‌کردند و به دنبال این استعمار اقتصادی، استعمار سیاسی هم واقعاً بود. حکومتی که به دنبال استعمار اقتصادی در این کشورها سر کار است برحسب ظاهر حکومتی است از خود مردم ولی واقعاً از مردم نیست. عامل بیگانه است. با این طرز فکر و این طرز برخورد نظر این جناح در آن موقع این بود که شعار مبارزه باید نفی استبداد و نفی استعمار با هم باشد و در همان جلسه‌ها هم این مسئله مطرح شد که اصولاً نظام سلطنتی با «هویت اسلامی» یک حرکت سازگاری ندارد. بنابراین مبارزه نه‌تنها باید شاه را نفی کند بلکه باید به طور کلی سلطنت را نفی کند.

شعارمان این بود: استقلال آزادی جمهوری اسلامی

دقت می‌کنید که در داخل همین جلسه‌های هفت نفری بود که پایه‌های فکری این شعار مردم که از همان وجدان عمومی انقلابی مردم برمی‌خاست مورد بحث قرار می‌گرفت که شعار واقعی مبارزه باید «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» باشد. استقلالش نفی استعمار، آزادیش نفی استبداد و جمهوری اسلامی هم با صراحت نفی سلطنت را بکند. منتهی آن موقع به جای جمهوری اسلامی گفته می‌شد حکومت اسلامی. این دو طرز فکر بود که در آن گروه هفت نفری وجود داشت. پس از این که شورای انقلاب تشکیل شد این دو طرز فکر در شورای انقلاب همچنان حضور داشت به اضافه یک طرز فکر میانه یعنی بعضی از دوستان در برخی از موارد با طرز فکر اول هماهنگی داشتند و برخی با طرز فکر دوم البته در شورای انقلاب آقای دکتر سامی و آقای دکتر پیمان نبودند. آقای دکتر سامی بعداً در دولت آمدند. از آقای دکتر پیمان بعدها دعوت شد که در شورای انقلاب بیایند یکی دو جلسه آمدند و بعد پیشنهادهایی داشتند که در آن موقع از نظر اکثریت اعضا امکان طرح آن نبود و نیامدند ولی از همان آغاز شورای انقلاب این دو طرز فکر که مقابل هم بود به اضافه طرز فکر سوم که بینابین بود حضور داشت. یک طرز فکر، طرز فکری که در این انقلاب بیش از هر چیز روی آزادی تکیه می‌کرد و سایر ابعاد انقلاب برایش به فوریت مطرح نبود یک طرز فکر، طرز فکری که در این انقلاب بیش از هر چیز روی اصول مکتب انقلاب و اسلام تکیه می‌کرد و معتقد بود که برخورد مکتبی با مسائل پافشاری روی هویت اسلامی انقلاب و استقلال کامل سیاسی و اقتصادی جامعه را ایجاب می‌کند. بنابراین در جمع، مجموعه‌ای بود از عده‌ای که کم و بیش (نمی‌گوییم همه در اوج انقلابی بودن) تفکر و عملشان در خط انقلاب بود و عده‌ای دیگر هم بودند که نقششان، نقش تکنوکرات‌ها بود که از سمپات انقلاب بودند. هیچ کسی به هیچ صورت نمی‌توانست جای شورای انقلابی را که اتصال مستقیم با مردم دارد احراز کند. بنابراین سه جهت وجود داشت که بیان‌کننده این است که چگونه شورای انقلاب از حد هیأت مشورتی و گروه مشاوران رهبر انقلاب چندان فراتر نرفت و واقعاً به صورت یک شورای انقلابی که بتواند رهبری انقلاب را ادامه دهد درنیامد.

۱ـ نبودن هماهنگ فکری سیاسی، اجتماعی، اقتصادی در راستای انقلاب ۲ـ حضور بعضی از چهره‌هایی که ارزش آنها بیشتر از نظر تکنوکراسی و فنی بود نه از نظر انقلابی و رهبری ۳ـ ضرورت مخفی بودن نام اینان برای مدتی طولانی به دلیل توافق مسئولیت‌های ناشی از اداره مملکت بعد از سقوط رژیم.

این چشم‌انداز نسبتاً روشنی از ترکیب فکری شورای انقلاب بود و علل و عوامل اینکه این شورا به راستی به حد یک شورای انقلاب توانا به رهبری انقلاب نرسید. این سه عامل بود این توضیحاتی بود که در این بحث خدمتتان عرض شد و با اجازه بقیه وقت را به سؤالات می‌پردازم.



یکی از معدود تصاویر جلسات شورای انقلاب

رمز عبور
ایران
جریان‌شناسی فکری شورای انقلاب
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

«شهید مطهری و نوگرایی‌های بی‌ملاک» در گفت‌وگو با دکتر حسین غفاری

با هیچ انحرافی کنار نمی‌آمد



آیت‌الله مطهری، ناصر میناچی و علی شریعتی در تصویر دیده می‌شوند

دکتر حسین غفاری از شاگردان و نزدیکان آیت‌الله شهید مطهری است. وی که استاد فلسفه دانشگاه تهران است در سال ۱۳۷۵ کتابی به‌نام نقد نظریه شریعت صامت در ارزیابی نظریات عبدالکریم سروش نوشت. او مدتی نیز مدیر گروه فلسفه دانشگاه تهران بود. وی خاطرات نابی از جدال شهید مطهری با جریان‌های فکری حاکم در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی دارد.

دیدگاه استاد مطهری را در مورد تفکر افراد مختلفی که نظریات تجدیدنظر طلبانه داشتند، بیان کنید. ایشان در مورد مهندس بازرگان و نحوه تفکر او چه نظری داشتند؟

استاد مطهری از نظر فکری با مهندس‌بازرگان مرزبندی‌های مشخصی داشتند، اما از نظر فردی، او را شخصی متدین می‌دانستند و از این لحاظ قبولش داشتند و در میان روشنفکران دوران خود، او را صاحب نوعی شخصیت اصیل مذهبی می‌دانستند، به همین دلیل هم وی را به عنوان نخست‌وزیر به امام پیشنهاد دادند و پیوسته از اصالت دینی او دفاع می‌کردند، اما از نظر اندیشه دینی، در او انحرافاتی را تشخیص می‌دادند که نه از سر غرض، بلکه به خاطر نداشتن مایه‌های تفکر عمیق فلسفی در افکار او راه یافته بود. مرحوم‌مطهری این اصطلاح را در مورد مهندس‌بازرگان به کار نمی‌بردند و من از این تعبیر استفاده می‌کنم که مهندس‌بازرگان علم‌گرا و علم‌زده و به تعبیری پوزیتیویست بود و استاد در جلد پنجم اصول فلسفه و برخی دیگر از نوشته‌هایشان انتقادات خود را نسبت به او بیان کرده بودند. اظهارنظرهای مهندس‌بازرگان درباره مبانی فکری و دینی، مبتنی بر اندیشه‌های فلسفی نبود و او بر اساس اصول مندرج در علوم تجربی، الهیات و مسائل دینی را تبیین می‌کرد و لذا دچار اشتباه و تنگناهای روشنی می‌شد، اما این ضعف، از صمیمیت او و استاد نمی‌کاست و همچنین خدشه‌ای به صداقت و علایق دینی او وارد نمی‌کرد.

نگاه استاد به کارنامه علمی و عملی دکترشریعتی چگونه بود؟

استاد نسبت به اندیشه‌های دکتر شریعتی انتقادات بنیادی و اساسی داشتند و معتقد بودند تفکر او فاقد بن‌مایه‌های مستحکم فلسفی و دینی است. هرچند از این بابت که او درفضای الحادی آن روزها، شور و احساسات دینی را در جوانان برانگیخته بود، او را تحسین می‌کردند. دکترشریعتی از معارف اسلامی اطلاع کامل و دقیقی نداشت، اما آدم منصفی بود و با کسی عناد نمی‌ورزید و کسی نبود که انتقاد صحیح را نپذیرد.

از نحوه برخورد شهید مطهری با آثار شریعتی خاطره‌ای دارید؟

بله. شش ماه قبل از انقلاب، استاد کتاب نهضت‌های اسلامی صدساله اخیر را قبل از چاپ به من دادند و از من خواستند نظرم را در مورد محتوای کتاب بگویم و تأکید کردند که در این باره با هیچ کس، به‌ویژه دو سه نفر خاص صحبتی نکنم و استدلالشان هم این بود که دیدگاه اجتماعی آنها را قبول ندارند و اگر کتاب را در اختیارشان قرار دهند، قطعاً نظراتی خواهند داد که مورد قبول ایشان نیست و نمی‌خواهند کدورتی پیش بیاید. استاد به من فرمودند که کتاب را سریع بخوان و نظرت را بگو. کتاب را خواندم و دیدم که در مورد دکتر علی‌شریعتی مطلبی نیاورده‌اند. به ایشان عرض کردم که در هرحال دکترشریعتی در نهضت اخیر منشأ آثاری است و چگونه است که نامی از او نبرده‌اند. استاد فرمودند که متوجه این معنا هستند، ولی با توجه به جو حاکم، تردید دارند که این کار را بکنند یا نه، چون اگر بخواهند نامی از او ببرند، در عین‌حال که جنبه‌های مثبت اندیشه او را مورد اشاره قرار می‌دهند، به ناچار باید آرای او را نیز نقد کنند و نقاط ضعف او را هم بگویند. درعین‌حال ایشان از من خواستند تا یک هفته دیگر هم درباره مطالب کتاب فکر کنم و بدون این‌که از ایشان اسم ببرم، با افراد مورد اعتماد در این زمینه مشورت کنم. اگر لازم بود که با همین شرط، دکترشریعتی را مطرح کنند و یا مثل تصمیمی که گرفته‌بودند، موضوع را فعلاً مسکوت بگذارند. من سعی کردم شرایط را بسنجم و سرانجام به این نتیجه رسیدم که با نیاوردن اسم دکترشریعتی، حداکثر ایرادی را که می‌توان به استاد گرفت همین است که چرا از او نامی برده نشده است، ولی در شرایط اجتماعی آن روز، معلوم نبود انتقاد از او چه بازتاب‌هایی داشته باشد و این احتمال وجود داشت که بین جوان‌ها و روشنفکرها و روحانیت، کشمکش‌هایی پدید آید و اصل مبارزه را در معرض خطر قرار دهد. من به این نتیجه رسیدم که انتقاد از دکترشریعتی، دست‌کم در آن کتاب میسر نیست،چون باید مطلب به شکل مبسوط مورد بحث و بررسی قرار گیرد و به شیوه گذرا نمی‌شود به آن پرداخت، زیرا جوانب مختلف موضوع، مبهم باقی می‌مانند.

خود شما در آن مقطع تا چه میزان با انتقادات شهیدمطهری از دکترشریعتی موافق بودید؟

صددرصد. دکتر شریعتی از مبانی فکری و فلسفی اسلامی اطلاعات چندانی نداشت، چه رسد به اینکه تصور کنیم بر این موضوع احاطه و تسلط داشته است. او فقط در مورد مقولات تاریخی مطالبی را می‌دانست، اما بیانی زیبا داشت و در تصویر اندیشه‌های جامعه‌شناسی دینی متبحر بود. البته خود او هم اهل عناد نبود و بحث‌های مستدل را می‌پذیرفت، ولی اصولاً در آن شرایط در موقعیت بحث‌های فکری قرار نداشت و فقط می‌خواست که با عجله و شتاب، مطالبی را بیان کند و احساسات دینی مخاطب خود را برانگیزد. گاهی اوقات پیش می‌آمد که خودش مطلبی را می‌گفت و هفته بعد اعلام می‌کرد که منظورم این نبوده است و اشتباه کرده‌ام. او در موقعیتی نبود که بتواند بنشیند و ساعت‌ها درباره موضوعی تحقیق و فکر کند.

آیا شما در جلسات سخنرانی او شرکت می‌کردید؟

اوایل چندبار رفتم، ولی به دلایلی خیلی خوشم نیامد و شرکت نکردم. برخی از آثار او را خوانده‌ام. احساس می‌کردم که مطالب او با ذائقه فلسفی من تناسبی ندارد.

مهندس‌بازرگان قبول داشت که دکترشریعتی اشتباهاتی دارد؟

بله. اتفاقاً در این مورد خاطره جالبی دارم. استاد از مهندس‌بازرگان خواستند با همکاری یکدیگر بیانیه‌ای بنویسند و در آن اظهارنظر نمایند که هرچند دکترشریعتی را به عنوان کسی که در هر حال به نوعی اصلاحگری اجتماعی دست زده است، قبول دارند، اما از آنجا که دچار اشتباهات فاحشی شده است، باید کمیته‌ای تشکیل شود و آثار او را نقد و بررسی و سپس چاپ کند. استاد نمی‌خواستند به تنهایی به انتشار این بیانیه بپردازند، زیرا در آن شرایط، تلقی دشمنان این بود که روحانیت با روشنفکران مذهبی مخالف است و دستگاه حاکمه، از این نکته سوءاستفاده می‌کرد. به همین دلیل از مهندس‌بازرگان که وجهه اجتماعی و سیاسی روشنی داشت و در عین‌حال منتسب به قشر روشنفکران دینی بود، خواستند که در تنظیم و امضای این بیانیه به ایشان کمک کند. مهندس‌بازرگان پذیرفت و مرحوم‌مطهری بیانیه را به من دادند که فردای آن روز چاپ کنم. صبح زود، اول وقت، استاد زنگ زدند و گفتند دست نگه‌دار، چون مهندس‌بازرگان ظاهراً با دوستانش صحبت کرده و به این نتیجه رسیده که به خاطر ملاحظات سیاسی، انجام این کار، فعلاً به صلاح نیست.

استاد تدریجاً به این باور رسیده بودند که در فعالیت حسینیه‌ارشاد واقعیت و اصالت وجود ندارد و هدف آن، ایجاد تفرقه و مشکل در قشرهای مذهبی است

چرا شهید مطهری از حسینیه‌ارشاد کناره‌گیری کردند؟

مسائلی هست که از ورود به آنها ابا دارم. استاد تدریجاً به این باور رسیده بودند که در فعالیت حسینیه‌ارشاد واقعیت و اصالت وجود ندارد و هدف آن، ایجاد تفرقه و مشکل در قشرهای مذهبی است. البته مرحوم‌مطهری در ابتدای تأسیس حسینیه‌ارشاد نسبت به آن خوش‌بین بودند، ولی به‌تدریج به بعضی از شخصیت‌های تشکیل دهنده آنجا مظنون شدند و با دستیابی به دلایل متقن، سوءظن ایشان به یقین تبدیل شد و می‌گفتند که به نظر ایشان، توطئه‌ای در جریان است.

نسبت به چه کسانی و چه جریاناتی مظنون بودند؟

یکی از موارد نقش مخرّب آقای میناچی در تضعیف و به انحراف کشیدن جریان حسینیه‌ارشاد بود. مرحوم‌مطهری، او را عامل به بیراهه رفتن فعالیت‌های حسینیه‌ارشاد می‌دانستند، به همین دلیل هنگامی که در کابینه مهندس بازرگان، وزیر اطلاعات و جهانگردی (ارشاد فعلی) شد، دکتر حدادعادل را به معاونت او منصوب کردند تا در چند و چون فعالیت‌های او قرار بگیرند و در واقع نوعی کنترل بر اعمال و رفتار او داشته باشند. ممکن است که حتی شخص دکتر حدادعادل هم از این مقصود استاد بی‌خبر باشند، ولی ایشان به من گفتند که به اعتقاد من، او عامل... است و به هیچ‌وجه به او اعتماد ندارم و به همین دلیل، فرد معتمدی را گذاشته‌ام تا مراقب او باشد. همین برخورد نشان می‌دهد که وضعیت تا چه حد خطیر بوده است.

چه نوع عملکردی از سوی آقای میناچی، استاد را به چنین نتیجه‌ای رسانده بود؟

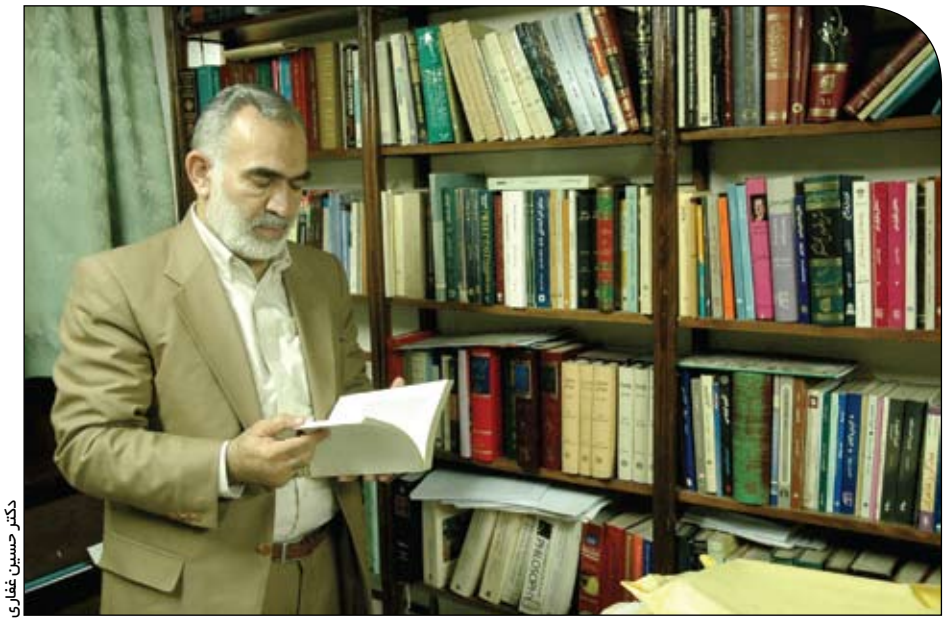
آقای میناچی و همفکران او اصالتاً معتقد به تز اسلام منهای روحانیت بودند و خود او، عامل عمده تفرقه بین دکتر شریعتی و روحانیت بود. استاد می‌گفتند که یک‌بار همراه با دکترشریعتی و آقای میناچی، بیست‌وچهار ساعتی در جایی بودند و بعدها فردی آمده و به استاد گفته بود که از قول شما می‌گویند که دکترشریعتی در آن بیست‌وچهار ساعت نماز نخوانده است. مرحوم‌مطهری می‌گفتند من که این حرف را نزده‌ام. خود دکترشریعتی هم که بعید است به خودش چنین نسبتی بدهد. می‌ماند یک نفر که کاملاً مشخص است چرا چنین شایعاتی را می‌پراکند و چطور حتی با توسل به نکات ریز، می‌خواهد دو دستگی ایجاد کند. البته شهید مطهری، دکترشریعتی را چندان مقصر نمی‌دانستند و نسبت به او بدبین نبودند تا زمانی‌که مقاله‌های او در کیهان منتشر شدند.

ماجرا از چه قرار بود؟

دکترشریعتی را دستگیر کردند و سپس مقاله‌هایی از او، آن هم در زمان اوج دستگیری فعالیت‌های حزب رستاخیز منتشر شد. شهیدمطهری به‌قدری آشفته شدند که به گفته خودشان سه روز تب کردند. من چنین وضعیتی را فقط به هنگام تغییر ایدئولوژیک سازمان مجاهدین در ایشان دیدم. استاد ابتدا تصور می‌کردند که ساواک چنین کاری را به او تحمیل

۱۳۵۷
جدال عقیدتی
ایران
با هیچ انحرافی کنار نمی‌آمد
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹





دکتر حسین غفاری

کرده، ولی بعد که دیدند خودش نوشته است، به شدت به او بدبین شدند. بدبینی استاد نسبت به حسینیه‌ارشاد از مدتها قبل شروع شده بود و ربطی به دکترشریعتی نداشت. بدبینی استاد به او، نتیجه نشر این مقاله‌ها بود. البته استاد به آقای همایون بدبین نبودند و فقط اعتقاد داشتند که او را میناچی می‌گرداند.

آیا با توجه به منصف بودن دکترشریعتی، امکان گفتمان بین او و شهیدمطهری نبود؟

سرعت حوادث به‌گونه‌ای بود که چنین فضایی ایجاد نشد. در واقع کسی فرصت پیدا نمی‌کرد. استاد آمادگی داشتند و دکترشریعتی هم آدمی نبود که با فردی چون ایشان مشکل داشته باشد، ولی همه به شدت تحت‌نظر ساواک بودند و همنشینی و همصحبتی‌شان، دشوار بود. اطرافیان هم که نهایت سعیشان را می‌کردند که فضا و جو را مسموم کنند. استاد در این مورد که انتقادات درونی موجب سوءاستفاده ساواک نشود، بسیار حساس بودند.

با گروه فرقان از چه زمانی آشنا شدید؟

حدود سال‌های ۵۴ و ۵۵ بود که آنها جزوه‌هایی را به شکل پلی‌کپی در دانشگاه‌ها پخش کردند. آقای مطهری بسیار ناراحت بودند و احساس خطر می‌کردند و در مقدمه علل گرایش به مادیگری هم به این مسئله اشاره و آنها را افشا کردند. پس از چاپ این مقدمه برخی اعضای این گروه به انتشارات حکمت آمدند و به من گفتند،«به مطهری بگو اگر این افشاگری‌ها را ادامه بدهد با او برخورد فیزیکی خواهیم کرد!» من وقتی پیغام آنها را به استاد رساندم گفتند، «چه بهتر که من جان خودم را در مقابله با انحراف اسلام از دست بدهم.»

تأثیر آنها از دکترشریعتی تا چه حد بود؟

آنها تحت‌تأثیر تلقی‌ها و تفسیرهای مادی دکترشریعتی و مخالفت‌های او با روحانیت بودند و کلاً برخوردشان احساساتی و انگیزشی بود. خط فکری فرقان را فردی به نام آشوری می‌داد که آدم تند و هیجانزده‌ای بود و لباس روحانیت به تن داشت. یک‌بار نیم‌ساعتی با او حرف زدم و دیدم در نظر او، مسائل سیاسی اصل است و مسائل دینی تابعی از سیاست هستند. آن روزها، ادبیات مارکسیستی، ادبیات رایج بود و آنها در تندروی‌هایشان از این ادبیات بهره می‌گرفتند. از سوی دیگر تحت‌تأثیر نگاه شریعتی به مسائل اسلامی بودند و این دو نگرش را در هم آمیخته و در قاب تفسیر قرآن و با نگاهی مادی، مطرح می‌کردند. از جمله قیامت را به دوره انقلاب و غیب را مخفی‌کاری زیرزمینی ترجمه می‌کردند و می‌گفتند یؤمنون بالغیب، یعنی کسانی که فعالیت‌های سیاسی زیرزمینی می کنند! این روزها چنین ترجمه‌ای از آیات قرآن، مضحک به نظر می‌رسد، ولی در فضای مسموم آن روزها، این جور حرف‌ها گاهی خریدار پیدا می‌کردند.

آیا بین شهیدمطهری و آشوری، امکان بحث و گفت‌وگو پیش آمد؟

بله. یک‌بار آمده و یکی دو ساعتی با استاد بحث کرده بود. استاد بعدها به من فرمودند همه نظریه‌های آنها را رد کردم و آشوری حتی یک کلمه هم حرف نزد. جالب است که آشوری بعد از این جلسه به مریدانش گفته بود که مطهری در خانه‌ای اشرافی زندگی می‌کند و معتقد است که ما اصلاً فقیر نداریم! در حالی که درباره این موضوع و موارد صحبتی نشده و فقط اصول فکری و اعتقادی آنها مورد نقد استاد قرار گرفته بود. همین حرفها، اوج بی‌دینی او را نشان می‌دهد. استاد درباره مسائل اعتقادی بسیار حساس بودند و حتی در اوج مبارزات و در عین‌حال که به انقلاب، اعتقاد راسخ داشتند، کوچک‌ترین انحرافی را نمی‌پذیرفتند و این که مبارزه به قیمت انحراف صورت بگیرد، مطلقاً از نظر ایشان پذیرفتنی نبود.

ظاهراً شما در باب دیدگاه شهید مطهری در مورد آرای آقای سروش هم خاطراتی دارید.

اولین‌بار دکتر حدادعادل جزواتی را به من دادند که چاپ کنم. عنوان این جزوه‌ها «چه کسی می‌تواند مبارزه کند؟»، «علم چیست؟»، «فلسفه چیست؟» و امثال اینها بود. هر کدام هم سی‌چهل صفحه بیشتر نبودند. من آنها را خواندم و به منزل استاد بردم. پرسیدند چیست؟ گفتم اعتباریات را در فلسفه نمی‌شناسد و در این زمینه حرفهای نامفهومی زده، ولی جزوه فلسفه‌اش بد نیست. این ماجرا بود تا زمانی که استاد همراه علامه‌طباطبایی برای معالجه ایشان به انگلستان رفتند. در آنجا دکتر سروش با آن که میزبان بوده، برخورد بدی می‌کند. ماجرا هم از این قرار بوده که ظاهراً دکتر سروش عقایدی را از دکتر شریعتی نقل کرده و علامه بی‌آنکه شخص را مورد توجه قرار دهند، آن اعتقاد را نقد می‌کنند و می‌گویند صحیح نیست. دکتر سروش به همین دلیل آنها را رها می‌کند و می‌رود. قبل از این سفر، او کتاب دانش و ارزش را برای استاد فرستاده بود که استاد نگاه گذرایی کرده و متوجه شده بودند که بعضی از مطالب آن انحرافی است. در آن سفر، دکتر سروش حرفهای آن کتاب را تکرار می‌کند و مرحوم‌مطهری، حرمت میزبان بودن او را نگه می‌دارند و جوابی نمی‌دهند و پاسخ را به وقت دیگری موکول می‌کنند. دکتر سروش پس از آن سفر نقل می‌کند که شهید مطهری، حرفهای او را در آن کتاب تأیید کرده‌اند! من بر این کتاب نقدی نوشته‌ام و استاد با اضافاتی، انتقادات مرا مورد تأیید قرار دادند که البته به دلیل شرایط آن زمان، منتشر نکردم. تنها اثر مشکل‌دار دکترسروش در آن دوران، همین کتاب دانش و ارزش بود و در مواردی چون طرح تضاد دیالکتیک، به‌قدری شبیه به استاد، طرح موضوع کرده بود که ایشان گمان کرده بودند مطلب را خودشان نوشته‌اند. بعد که خواندند، گفتند که مواردی را اضافه کرده و کتاب مثبت و خوبی است. تنها اثری که بوی اشکال و انحراف از معارف اسلامی را می‌داد، همین دانش و ارزش بود که آن روزها در حد جزوه بود و هنوز منتشر نشده بود. مرحوم‌مطهری در این جور قضایا، بسیار حساس بودند.

آیا بین اندیشه شهیدمطهری و دکترسروش، آن‌گونه که خود وی ادعا می‌کند، تشابهی می‌بینید؟

به هیچ‌وجه. به جرأت می‌توانم بگویم که دکتر سروش در هیچ زمینه‌ای با اندیشه‌های مرحوم‌مطهری موافق نیست و نظرات آنها در هیچ مسئله‌ای با یکدیگر تطبیق نمی‌کنند. از جمله این‌که دکترسروش معتقد است اخذ وجوهات شرعی از نظر مرحوم‌مطهری، غلط است، در حالی‌که او در واقع می‌خواهد جنبه‌های انحرافی تفکر خود را در قالب افکار استاد بیان کند. شهیدمطهری معتقد بودند که روحانیت نباید از نظرمالی با اشخاص معینی سروکار داشته باشد، در عین‌حال که به هیچ وجه نباید، حقوق‌بگیر دولت و حکومت هم باشد. ایشان معتقد بودند که باید صندوقی ایجاد شود و مردم وجوهات شرعی خود را به آن واریز کنند و حتی اگر دولت هم قرار است کمکی بکند، باید به این صندوق واریز کند و سپس وجوهات گردآوری شده تحت نظارت دقیق، صرف مقاصد اسلامی و از جمله تأمین هزینه‌های روحانیون شود. دکترسروش با هوچیگری، مطلبی چنین منطقی را پول گرفتن روحانیت از مردم قلمداد می‌کند، سؤال من این است که چطور مواجب گرفتن اساتید، روشنفکران و هنرمندان از دولت و استفاده از یارانه‌ها و سوبسیدهای مختلف توسط آنها اشکال ندارد، اما روحانیت نباید به شکل آبرومندی از حداقل کمک‌های مالی برخوردار باشد؟

ظاهراً استاد نسبت به اقبال‌لاهوری هم انتقاداتی داشتند؟ در این مورد توضیح دهید؟

استاد معتقد بودند نگرش اقبال به ختم نبوت، در واقع برچیدن نبوت است. اقبال معتقد است پیامبراسلام(ص) به این دلیل خاتم‌انبیا هستند که در زمان ایشان، عقل بشر به اندازه کافی رشد کرده که دیگر نیازی به پیامبری نباشد، در حالی‌که استاد می‌گفتند پیامبراسلام از آن روی خاتم انبیا هستند که پیام‌آور مضامین و موضوعاتی هستند که برای همیشه عقل بشر را اقناع خواهد کرد. به اعتقاد من کسی که مبانی فکری محکم و قدرتمندی داشته باشد، برایش فرقی نمی‌کند که افکار جدید در چه پوششی و توسط چه کسی ارائه شوند. او می‌تواند بلافاصله صحت و سقم آن نظریه را با مبانی اعتقادی خود بسنجد و به سرعت تشخیص دهد که انحراف در کجاست و به نقد عالمانه آن بپردازد. استاد مطهری هرگز مرعوب هیچ تفکر و نامی نشدند.

مواجهه استاد با آریان‌پور چگونه بود؟

آریان‌پور در جایی چون دانشکده الهیات، مبانی تفکر ماتریالیستی و جامعه‌شناسی الحادی را تدریس می‌کرد. در یکی از کلاسها، برادرِ آقای دکتر جلالی، بر سر مباحث ایدئولوژیک با او درگیر می‌شود و کار به برخورد فیزیکی می‌کشد. مرحوم‌مطهری این موضوع را رها نمی‌کنند و در نامه‌ای به رئیس دانشگاه می‌نویسند یا آریان‌پور باید تن به مناظره با ایشان بدهد یا حق ندارد برای دانشجویانی که آمده‌اند الهیات بخوانند،تبلیغ الحادی کند. ایشان گفته بودند که آن دانشجو حق داشته که از تفکر دینی خود دفاع کند و کسی حق ندارد اعتقادات مذهبی دانشجویان را زیر سؤال ببرد. استاد گفته بود که یا باید آریان‌پور تن به مناظره بدهد یا جلوی فعالیت‌های ملحدانه او گرفته شود و یا ایشان استعفا می‌دهند. بدیهی است که آریان‌پور اتفاقاً برای شست‌وشوی مغزی دانشجویان، مأموریت داشت و فضای آن روز، فضایی نبود که کسی بخواهد جلوی فعالیت او را بگیرد و لذا استاد استعفا دادند.

آریان‌پور از نظر علمی در چه سطحی بود؟

کمی اطلاعات جامعه‌شناسی، آن هم در حد ترجمه داشت. از نظر فلسفی قدرتی نداشت و قطعاً در یک بحث آزاد، مغلوب می‌شد.

نگاه استاد شهید نسبت به دکتر نصر چه بود؟ آیا رابطه صمیمانه‌ای داشتند؟

رابطه آنها مطلقاً صمیمانه نبود. من از خود استاد شنیدم که دکترنصر تلاش کرده بود برای علامه‌طباطبایی و استاد، مدرک دکترا بگیرد که علامه آن را پرت کرده و گفته بودند، «ما به این چیزها نیاز نداریم.» استاد هم دکترا را نپذیرفتند. استاد به دکترنصر و افرادی که با او مأنوس بودند، از بعد سیاسی حساسیت داشتند، اما از نظر فکری، با او مشکلی نداشتند.

چرا؟

نزدیکی دکترنصر به رژیم، برای استاد بسیار آزاردهنده بود و از این‌رو، هم خود از او دوری می‌کردند و هم به دوستانشان توصیه می‌کردند که با او همنشینی نداشته باشند. ولی از نظر فکری، چارچوب کلی تفکر دکترنصر دفاع از فکر اصیل اسلامی بود. آثار او از این جهت مشکلی ندارند و همگی در خدمت اندیشه و معارف و آثار فلاسفه اسلامی هستند. آثار دکترنصر از این بابت نه تنها اشکالی ندارند که بسیار هم پسندیده هستند. مشکل اینجا بود که چرا چنین آثاری باید با انگ شاهنشاهی چاپ شوند. به اعتقاد من آثار دکترنصر از استوانه‌های فکری در حوزه معارف هستند. ما فقط در یک نکته با او مخالفیم که اگر در زمان استاد مطرح می‌شد، قطعاً ایشان هم مخالفت می‌کردند، ولی در آن زمان مطرح نشد.

کدام نکته؟

در غرب نوعی اندیشه سنت‌گرا به راه افتاده و وحدت ادیان در چارچوب آن بیان می‌شود. البته از این نظر که همه ادیان الهی، بنیان و اصل واحدی دارند، جای تردیدی نیست و اصل طرح وحدت ادیان از این حیث، امر صحیحی است، ولی هنگامی‌که در عالم کثرت و وجه ناسوتی عالم بحث می‌کنیم، وجوه تمایز ادیان به هر دلیلی که باشد، حتی به فرض این‌که در ادیان پیشین تحریفاتی صورت نگرفته باشند (که گرفته‌اند)، در تفکر اسلامی، بعثت هر پیامبر به معنی نسخ پیامبران پیشین است و نمی‌توان در زمان واحد، به ادیان متعدد اعتقاد داشت و در واقع تسامح و تساهل در این مرحله، معنا ندارد، زیرا با اعتقاد به چنین اصلی، گویی به خداوند این نسبت را می‌دهیم که او به واسطه جغرافیای گوناگون، ادیان مختلفی را برای بشر تجویز کرده است. این امر، تازه با این فرض که ادیان تحریف نشده باشند مطرح می‌شود، در حالی‌که با دلایل متقن و آشکار و به ویژه با استناد به آیات متعدد قرآن کریم، به یقین می‌دانیم که ادیان الهی قبل از اسلام، دچار تحریفات بنیادین شده‌اند. البته دکترنصر بر این فکر اصرار خاصی ندارد و در آثارش هم، من این معنا را مشاهده نکرده‌ام. او هرگز در مشروعیت هیچ نظامی جز مشروعیت نظام اسلامی قلم نزده و ظاهراً پذیرفتن شغل در دستگاه شاه، مسئله شخصی بوده و نمی‌شود از افراد پرسید که چرا جزو خانواده قاجار هستی. ما نمی‌توانیم از دکترنصر توقع داشته باشیم که مطهری باشد، اما در بخشی که به عهده گرفته، رسالت دینی خود را خوب انجام داده است.

ظاهراً دکترنصر به شهیدمطهری علاقه فراوانی دارد.

هر کسی که به معارف‌دینی، تفکر و اندیشه صحیح علاقه داشته باشد، به استادمطهری علاقه دارد. می‌دانم که به علامه‌طباطبایی هم علاقه دارد.



ناصر میناچی



عبدالکریم سروش



حسین نصر



امیرحسین آریان‌پور



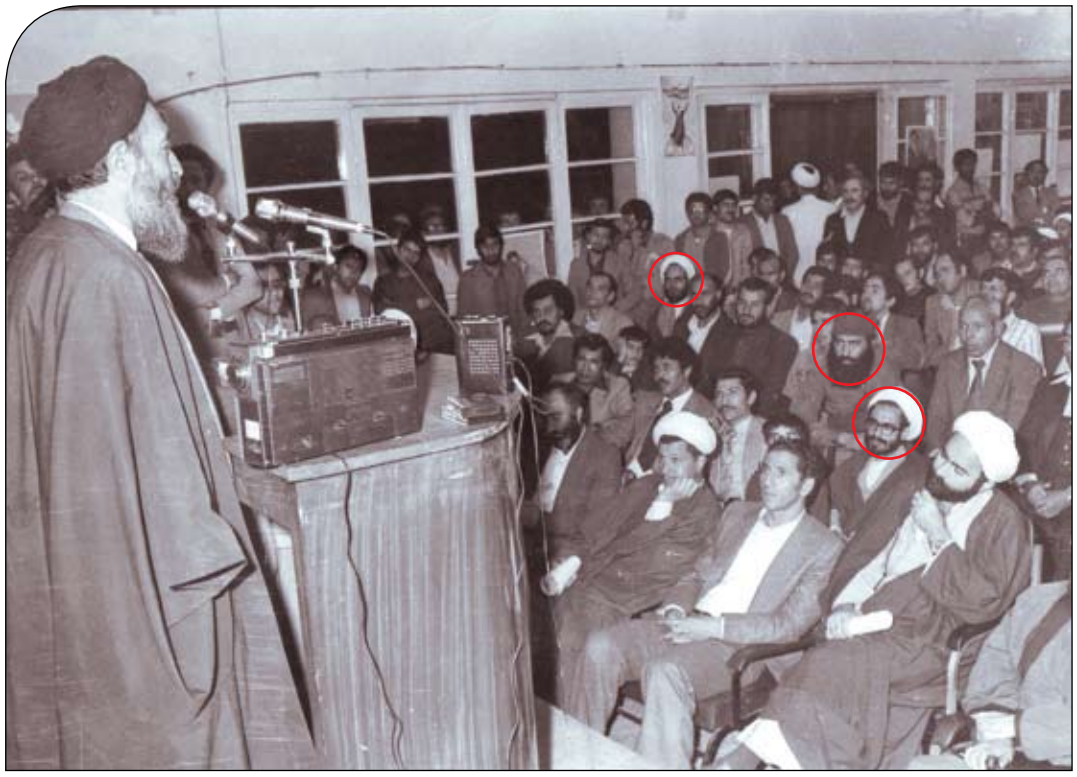
اقبال لاهوری



علی‌شریعتی

ایران
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

با مبانی انحرافی کنار نمی‌آمد



یکی از جلسات اولیه حزب جمهوری اسلامی شهید محمد منتظری در ردیف دوم عباس آقا زمانی (ابو شریف) و شهید فضل ا... محلاتی در ردیف سوم دیده می شوند. محمد منتظری عضو شورای اول حزب جمهوری اسلامی بود و دو نفر دیگر هیچ گاه به عضویت حزب جمهوری اسلامی در نیامدند.

نگاهی به آغاز تا انحلال حزب جمهوری اسلامی

فراز و فرود یک تشکل فراگیر

محمد مهدی اسلامی

«در تابستان ۱۳۵۶ در مشهد با دو نفر از برادرانمان از روحانیون پیرامون تشکیل روحانیت برای سامان بخشیدن بـه کار مبارزه صحبت می‌کردیم. هر کـدام از ما فصلی از بی سـر و سامانی و بلبشـویی اوضاع خودمان در ارتباط با هدف‌ها و وظایف مبارزه گله کردیم. پیشنهاد شد که بیایید یک سـازمانی به وجود بیاوریم. من پیشنهاد کردم که حالا که داریم این کار را شروع می‌کنیم، حتماً لازم است با آقای بهشتی در میان بگذاریم. اتفاقاً آقای بهشتی مشهد بود. سوار ماشـین شـدیم و رفتیم طرف منزل آقای بهشتی، بین راه که داشـتیم می‌رفتیم، دیدیم که آقای باهنر رفته چیزهایی بـرای زن و بچه‌اش خریده و در حال رفتن به خانه اسـت. خبر نداشـتیم که ایشـان هم در مشهد است، ماشین را نگه داشتیم و ایشان را صدا کردیم.»

این جملات چگونگی شکل‌گیری تفکر تأسیس حزب جمهوری اسـلامی در کلام مقام معظم رهبری بود. مشـابه این خاطره را نگارنده از آیت‌الله موحدی کرمانی نیز ضبط نموده است که از چگونگی آغاز حرکت به سوی تأسیس یک حزب تمام عیار با یک ماشین فولکس قورباغه‌ای می‌گفت و از این که شـهید بهشـتی که در آن لحظه وعده‌ای داشته، قرار جلسه‌ای جدید را در منزل رهبر معظم انقلاب در مشهد می‌گذارد و اینچنین، یکی از بزرگ‌ترین احزاب تاریخ ایران آغاز می‌گردد. حلقه ابتدایی گویا آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی، شهید دکتر باهنر، حجت‌الاسلام حجتی کرمانی و آیت‌الله ربانی املشی بوده‌اند که در همان مذاکرات اولیه، نام برخی از زندانیان و تبعیدیان نیز در لیست قرار می‌گیرد و به مرور و در خلال اتفاقات پرشـتاب انقلاب، به سوی تشکیل یک حزب گام برداشته می‌شود: «آن وقت فکر می‌کردیم که به صورت یک سازمان خواهد بود، نه به صورت یک حزب و مطمئن بودیم که وقتی این اسامی اعلام شود، دستگاه اینها را خواهد گرفت.» شهید ربانی املشی نیز از آن جلسه جمله ای به یادگار از شهید بهشتی نقل نموده است: «دکتر بهشتی روی جمله‌ای تأکید داشتند و آن این بـود که در یارگیری و دعوت افراد بـه همکاری روی تقوا بیش از همه چیز عنایت کنیم که همیشه ضربه‌هایی را که ما دیده ایم، از ناحیه بی‌تقوایی افراد و بی توجهی به اخلاق اسلامی بوده است.» معیاری که گویا به دلیل شرایط خاص اعلام حزب ناگزیر نادیده گرفته شد.

دکتر بهشتی در پاریس تأسیس حزب را با امام خمینی(ره) در میان گذاشت که نظر ایشان مساعد بود. در آن روزهای پر التهاب، مأموریت نهایی کردن اساسنامه بر دوش شهید باهنر و مقام معظم رهبری گذاشته می‌شود و این امر همزمان می‌گردد با روزهای بهمن ماه ۱۳۵۷، «اساسنامه را من خودم بـردم خدمت امام و به حاج احمد آقا دادم که امام ببینند، اگر نظر مخالفی یا تذکـری دارند، بگویند که ما اصلاح کنیم» و سـرانجام بـا فاصله اندکی از پیروزی انقلاب، در ۲۹ بهمن ماه سـال ۱۳۵۷ حزب جمهوری اسـلامی با اصرار امام اعلام موجودیت کرد.

حزبـی کـه اگرچه بعد از هشـت سـال و نیم فعالیـت در فراز و نشـیب‌های مهم حوادث انقلاب اسـلامی‌ایران در تاریـخ ۱۱ خرداد ۱۳۶۶ فعالیت‌های خویش را متوقف نموده و تعطیل شـد، اما همچنان بسـیاری از کادرسازی‌های آن احتیاجات نظام را مرتفع می‌سازد. حزبی که نه مانند احزاب خـواص بود که پایگاهش ملاکین و بانکداران و طبقه بالا باشـد و نه مانند احزاب عوام که مخصوص طبقه کارگر باشـد؛ بلکه به توده مردم و اقشـار مختلف بسـتگی داشت. حزبی که تشـکیلاتش در مرکز دایره شکل گرفته سپس به پیرامون گسـترش یافت و در کنگره اول حزب، مرکزیت از سوی محیط دایره و تشکیلات انتخاب گردید یعنی نه مانند احزاب عوام بود که از پائین به بالا باشـد و نه مثل احزاب خواص که تشـکیلاتش از بالا به پائین باشد.

مؤسسین مبارز

اعضای مؤسس حزب جمهوری اسلامی بنا به توافق چنین اعلام می‌گردد: شـهید آیت‌الله دکتر سیدمحمدحسین بهشـتی، آیت‌الله العظمی سیدعلی حسینی خامنه‌ای، شهید حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدجواد باهنر، آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی و حجت‌الاسلام والمسلمین اکبر هاشمی رفسنجانی. مقارن بازگشت امام از پاریس به ایران، نامبردگان فوق‌الذکر در جلسـه مشترکی با جامعه مدرسین حوزه علمیه قم بر تأسیس حزب به شرط حمایت عقیدتی آن جامعه از حزب تأکید کرده و تصمیم گرفتند که پنج روحانی نامبرده شده در فوق تأسیس حزب را در تهران اعلام نمایند. مجدداً مؤسسین حزب با امام مشورت نمودند که ایشان به اعتبار مؤسسین، حزب را تأکید و اسـتفاده از سهم امام را برای اداره امور حزبی مجاز دانستند. در نتیجه هیأت مؤسس حزب در تاریخ ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۷ (هفت روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی) اعلامیه‌ای با پنج امضا تأسیس حزب را تحت عنوان «حزب جمهوری اسلامی» اعلام نمودند.

این حزب ابتدا در کانون توحید واقع در میدان توحید (کندی سابق) تهران شـروع به ثبت‌نام از داوطلبین نمود و بـه دلیل ازدحام بیش از حد در مناطق مختلف تهران نیز دفاتری را جهت ثبت‌نام داوطلبین ایجاد نمود. هیأت مؤسس بعد از اعلام موجودیت حزب، نخستین شورای مرکزی را که انتصابی بودند؛ شهید مظلوم دکتر بهشتی در این خصوص می‌گوید: «شورای مرکزی حزب در حال حاضر ۳۱ نفر [عضو] دارد که در این شـورای ۳۱ نفره، ۶ نفر روحانی، ۵ نفر پیشه‌ور، یک نفر دانشجو، یک نفر کارگر، ۲ نفر فرهنگی، چند تا از دوستان مبارز و چند تن از اساتید دانشگاه [حضور دارند]»

این حزب به‌وسـیله واحدهای خود که عبـارت بودند از: تبلیغات، پزشکان، دانش‌آموزان، اعزام مبلغ و دانشجو، در اوایل کار خود توانست حدود سه میلیون نفر عضو جذب نماید.

اهداف و اصول

شهید بهشتی، دبیرکل حزب جمهوری اسلامی در گفت‌وگویی با مجله عروه الوثقی، با اشاره به تأثیر کودتای ۲۸ مرداد در شکل‌گیری هسته‌های مقاومت، خاطر نشان کرد: «تابستان سال۵۶ بود که باز چند تا از دوستانمان به فکر ایجاد یک هسـته روحانی متشکل براساس تأکید روی تقوا و ایمان، مبارز بودن و بینش مترقی اسـلامی داشتن و درعین حال خالص اندیشیدن و اسلامی عمل کردن و مبرا از هرگونه گرایش غیراسلامی و تفکر التقاطی افتادیم و درنظر داشتیم که این هسته روحانی مبارز متعهد، شاخه سیاسی و اجتماعی به وجود بیاورد و آن شـاخه بتواند یک حزب و تشکیلات نیرومند سیاسی در خلأ اجتماعی ما پایه‌گذاری بکند.» البته اهداف، اصول، خط مشی و مواضع حزب جمهوری اسلامی در اعلامیه تأسیس حزب و بعضاً نشریات ارگان آن حزب و مخصوصاً روزنامه جمهوری اسلامی و کتاب‌هایی با عنوان «مواضع ما» ذکر شده است که در زیر به اهم آنها اشاره می‌شود: هدف اصلی حزب تشکل نیروهای مؤمن به انقلاب اسلامی بود. حزب جمهوری اسلامی عقیده داشـت مرحله پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مرحله بسیار دشوار در تاریخ انقلاب اسلامی است. این مرحله شامل مبارزه با ضد انقلاب، حراست از انقلاب و استقرار نظام و اسلامی می‌گشت که این کار جز با تشکل و اتحاد همیشگی نیروهای مؤمن به انقلاب اسلامی امکان نداشت.

در حالی که مهندس موسوی سرپرست وزارت خارجه است،یکی از معاونان وی نزدهاشمی رفته و پیشنهاد نخست وزیری موسوی را می‌دهد. با بی نتیجه ماندن این پیشنهاد مهندس موسوی گزینه پیشنهادی برای وزارت امور خارجه شهید باهنر می‌گردد اما با مخالفت شدید شهید آیت روبه‌رو می شود

موانع آغاز کار

نـگاه عمومی جامعه به تحزب، نگاهی بر اسـاس احزاب غربی و یا احزاب همچون حزب رسـتاخیز بود. تعریف حزبی رسـمی اما مردمی در ابتدای انقلاب همچون بسـیاری از دیگر مفاهیـم با ابهام‌های جدی همراه بود. از یک سـو بسیاری بدون اطلاع کافی از وظایف متقابل عضو و حزب، و صرفاً براسـاس نام این حزب و مؤسسـانش به عضویت آن درآمدند و از سـوی دیگر برخی نیز از آن بیم داشتند. آنچنان که خود مؤسسان نیز چنان که رفت، به دنبال ارتباط مسـتمر با جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و دیگر نهادهـای حوزوی برای تضمین صحت مسـیر آن بودند. با این حال برخی بزرگان نتوانسـتند به این حزب به راحتی اعتماد کنند. شـهید آیت الله دکتر بهشتی در این خصوص می‌گوید: «مرحوم استاد مطهری رحمه الله علیه در همان آغاز، این مطلب را به عده ای از دوستان می‌فرمود که این برادرهای ما دست به کاری زدند که اگرنتیشان خدا نباشد، خسارت کرده‌اند»

البته شهید بهشتی در گفت‌وگوی دیگری با نشریه داخلی آن حزب، عروه الوثقی نیز درباره موضع آیت الله مطهری می‌گوید: «دقیقاً به یادم نمانده، اما به احتمال قوی به ایشان هم گفته بودیم که ما می‌خواهیم یک تشکیلات حزبی به وجود بیاوریم. مرحوم آقای مطهری اصولاً چه در کارهای علمی و چه در کارهای دیگر تنها کار می‌کرد. خود من در دو نوبت به ایشان پیشنهاد کردم که بیاییم کار تحقیقاتی مان را به صورت یک جمع محقق هماهنگ در بیاوریم، ایشـان می‌خواسـت این کار را بکند و می‌گفت خوب است، ولی عملاً باز در همان کار فردی شـان متمرکز و غرق می‌شدند. به هرحال من دقیقاً یادم نیسـت که آیا قبلاً ایجاد تشـکیلات سیاسی را با ایشان کاملاً در میان گذاشتیم یانه، چون اجمالاً ایشان می‌دانستند». هرچند این عوامل مانع از تشکیل حزب نگردید، اما هر دو عامل اعضا بدون شناخت به ماهیت حزب و مخالفین تحزب در بین برخی مبارزان اصیل و با سـابقه، سبب گردید این حزب نتواند به مسیر خود به خوبی ادامه دهد.

انتخاب شورای مرکزی و شروع اختلاف

اعضای شورای مرکزی اولیه بجز اعضای مؤسس عبارتند از شهید عراقی، شهید دکتر عباسـپور، شهید درخشان، شهید دکتر حسن آیت، شهید اسلامی، شهید اجاره دار، شهید جواد مالکی، دکتر محمود کاشانی، دکتر حداد عادل، کاظم بجنوردی، میرسلیم، حبیب الله عسـگراولادی، مرحوم زواره‌ای،

۱۳۵۷
جدال عقیدتی
ایران
فراز و فرود یک تشکل فراگیر
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹



۳ دبیرکل
حزب جمهوری اسلامی
از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۶

اسدالله بادامچیان، جلال‌الدین فارسی، دکتر غفوری فرد، دکتر شیبانی، جواد منصوری، میرحسین موسوی، مسیح مهاجری، سرحدی‌زاده، علیرضا محجوب، محمد حسین زورق، فرزاد رهبری، دکتر جاسبی و خانم بنکدار. این ترکیب به خوبی نشان دهنده وجود دو گرایش عمده در بین آنها است. با رخ دادن حوادث اول انقلاب، این اختلاف‌ها کمتر خود را نمود و همچنین مجال برگزاری کنگره و انتخاب شورای مرکزی توسط اعضا پدید نیامد. سرانجام در سال ۱۳۶۲ با نشست اولین کنگره، اعضای اصلی و علی‌البدل حزب با رأی اعضا انتخاب شدند، اعضای جدید با توجه به شهادت برخی چهره‌های مؤثر و کناره‌گیری برخی دیگر در همان اوایل کار حزب، و همچنین با انتخاب اعضا تغییرات جدی داشت و چهره‌های شاخص دیگری را برای دو جریان حزب به ارمغان آورد. افرادی همچون ناطق نوری، دری نجف‌آبادی، موحدی کرمانی، ولایتی، پرورش، سعید امانی، محمد رضا باهنر، شهید لاجوردی، مرتضی نبوی، محمد علی دعاگو، جواد اژه‌ای، محمدرضا بهشتی و فاضل هرندی؛ در کنار آنها حسین کمالی، موسوی تبریزی، معادیخواه و ... نیز به جمع اعضای علی البدل شورای مرکزی حزب راه یافتند که برخی از آنها بعدها به شورا نیز راه یافتند.

کناره گیری موسوی و یاران

ابتدای کار حزب از همه تفکرات دعوت به عمل می‌آید، اما بسیاری از آنها بیش از چند جلسه در شورای مرکزی شرکت نکرده و سپس حزب را ترک نمودند. برخی نیز مانند حجت‌الاسلام محمد منتظری پس از سفر به لیبی و انعقاد قرارداد که بدون هماهنگی انجام شد، از شورا کنار گذاشته شدند. در این مسیر و در جلسات اول مسئولین حزب حتی از بنی‌صدر و قطب‌زاده و داریوش فروهر و دکتر پیمان نیز دعوت به عمل می‌آورند. لیکن بنی‌صدر حاضر به شرکت نمی شود، قطب‌زاده پس از چند جلسه شرکت نمودن بافت شورای مرکزی را مطابق میلش نیافته آن را ترک می‌کند. داریوش فروهر نیز بیش از یک جلسه شرکت نکرد و دکتر پیمان هرگز به حزب نیامد. اما پیمان در روزهای شکل‌گیری در شورای سیاستگذاری حزب بوده است. اما با معرفی مهندس موسوی، خود کنار می‌کشد. موسوی نیز بزودی یک حلقه ۵ نفره تشکیل می‌دهد و کارهایشان را در حزب با آقای هاشمی هماهنگ می‌نمایند. به عبارت دیگر یک تشکل غیر رسمی با محوریت مهندس موسوی، با مرور خاطرات‌هاشمی رفسنجانی می‌توان متوجه جلسات هفتگی آنها با آقای‌هاشمی شد. رشد مهندس موسوی در حزب تا حد فراوانی مدیون این حلقه است. لابی مرتبطین با این حلقه بدانجا می‌رسد که وقتی حزب جمهوری برای انتخاب نخست‌وزیر جایگزین پس از ریاست جمهوری شهید رجایی تشکیل جلسه می‌دهد و شهید باهنر را تعیین می‌کند، در حالی که مهندس موسوی سرپرست وزارت خارجه است،یکی از معاونان وی نزدهاشمی رفته و پیشنهاد نخست وزیری موسوی را می‌دهد. با بی نتیجه ماندن این پیشنهاد مهندس موسوی گزینه پیشنهادی برای وزارت امور خارجه شهید باهنر می‌گردد اما با مخالفت شدید شهید آیت روبه‌رو می شود.

۱۴ تیر ۱۳۶۰ یکی از روزهای مشهور آیت است که دقیقاً یک ماه قبل از شهادت، به دلیل سوابق فعالیت موسوی در اتصال با جریان‌های ملی‌گراها و اینکه چنین فردی با چنین سوابقی نمی‌تواند مدافع منافع ملی ما باشد، به مخالفت با وی می‌پردازد. هرچند مهندس موسوی با یک رأی شکننده موفق به کسب وزارت می‌گردد اما در جلسه حزب‌هاشمی رفسنجانی با یادآوری عضویت موسوی در حزب، بشدت با شهید آیت برخورد می‌کند.

تشدید اختلافات

مناقشات موسوی و مخالفینش اما با شهادت آیت همچنان ادامه می‌یابد و با نخست وزیری میرحسین موسوی و تفاوت نگرشهای سیاسی و اقتصادی دو جریان شدت پیدا می‌کند. شاید بتوان گفت اختلافات اعضای حزب جمهوری اسلامی بر سر سیاست‌های دولت هشت ساله او نطفه آغازین زایش راست و چپ در جمهوری اسلامی بود. به قول علی‌اکبر محتشمی‌پور اساس اختلاف‌ها در حزب جمهوری اسلامی، ناشی از وجود دو جناح نیرومند بود که نماینده جریان اول میرحسین موسوی و نماینده جریان دوم اعضای جمعیت مؤتلفه بودند. با بررسی خاطرات‌هاشمی رفسنجانی، به نیکی پیداست در بسیاری از جلسات حزب جمهوری اسلامی، اختلافاتی مطرح می‌گردیده است که عموماً سخنگوی جریان اول میرحسین موسوی و مسیح مهاجری و سخنگوی جریان دوم بادامچیان و مرحوم امانی بوده‌اند. وی روز چهاردهم شهریور ۱۳۶۱ می‌نویسد: «جلسه شورای مرکزی حزب [جمهوری] داشتیم. وقت را صرف انتقاد دو جناح از یکدیگر کردیم. آقای مهندس [میرحسین] موسوی و آقای [مسیح] مهاجری از یک طرف و آقای [اسدالله] بادامچیان و آقای [سعید] امانی از طرف دیگر صحبت کردند». به عنوان نمونه دیگر،هاشمی رفسنجانی در خاطرات روز چهارده آبان ۱۳۶۰ خود می‌نویسد: «بعد از ظهر ملاقاتی طولانی با اعضای هیأتهای مؤتلفه قدیم که اکثراً عضو حزب جمهوری اسلامی هستند،داشتیم. درباره اقتصاد و امنیت، مطالبی داشتند و گفتند، آقای مهدوی کنی اخیراً دستور داده کمیته‌ها بدون امضای ایشان احکام دادستانی انقلاب را اجرا نکنند».

اما این اختلافات سرانجام به کناره‌گیری قشر اقلیت انجامید. در سال ۶۳ پس از اعلام نتایج انتخابات دوره دوم مجلس، اختلافات در حزب جمهوری اسلامی افزایش یافت و به مرحله حادی رسید. سرانجام پنج تن از شاخصین آن جریان که عضو شورای مرکزی بودند در نامه ای به دبیر کل وقت حزب جمهوری اسلامی، آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، با بیان برخی گلایه‌ها از عضویت در شورای مرکزی استعفا نمایند. یکی از فرازهای این نامه، بدون در نظر گرفتن رویه امضا کنندگان به آنچه یک تشکل درون تشکیلاتی می‌نامید که هم از نظر سیاسی و هم از نظر مالی مستقل از حزب عمل می‌کرد، و آن را شامل «برادران هیأت مؤتلفه» معرفی نمود، اعتراض شدید می‌کند. این نامه که در آذر ماه ۱۳۶۳ منتشر گردید، دارای امضای اعضای همان حلقه ۵ نفره است: جواد اژه‌ای، محمدرضا بهشتی، ابوالقاسم سرحدی‌زاده، میرحسین موسوی، مسیح مهاجری. یک رونوشت آن نیز به «برادر ارجمند جناب آقای‌هاشمی رفسنجانی» ارسال شده است. بادامچیان سالها بعد با اشاره به رقابت‌هایی که در حزب جمهوری اسلامی به وجود آمد، می‌گوید: «اما پس از مدتی که حزب فعالیت کرد و خدماتی را نیز انجام داد به تدریج دو سه جریان خاص در حزب پدید آمد که مطالب و اسرار حزب را به دیگران می‌گفتند و حزب برای آن‌ها به جای بازوی تشکیلاتی بودن برای نظام و امام، تبدیل به ابزار مقاصدی خاص شده بود.» به گفته وی حتی یکی دو بار حضرت امام به آیت‌الله خامنه‌ای و حجت‌الاسلام والمسلمین رفسنجانی پیام دادند که من نسبت به این حزب نگران هستم، لذا پس از بحث‌هایی اعضا به این نتیجه رسیدند که یا حزب منحل شود و یا در صورت بقا چگونه ماندن آن تعیین گردد. اما به توصیف وی حضرت امام با انحلال حزب در این مقطع مخالفت می‌کنند، «در بحث‌هایی که شورای مرکزی با حضرت امام داشتند، سرانجام به این نتیجه رسیدند که حزب منحل نشود، ولی پس از مدتی به دلایل مذکور حضرات آقایان خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی برای توقف فعالیت این حزب نامه‌ای به امام نوشتند که امام نیز با آن موافقت کرده بود.» دلایل مطروحه، پایان اقتضای زمانی فعالیت حزب جمهوری اسلامی، وجود اختلافاتی که برخی از گروهها ایجاد کردند و همراهی‌نداشتن برخی از اندیشه‌ها با اندیشه حضرت امام (ره)، وجود افکار چپ و غیرخط فقاهت و ولایت در حزب بودند. مهندس مرتضی نبوی نیز در این خصوص می‌گوید: «در یک طرف بهزاد نبوی، سلامتی، مهندس میرحسین موسوی و مسیح مهاجری بودند و در طرف دیگر، بنده، پرورش، عسگراولادی و دیگران قرار داشتند و این اختلاف‌ها مربوط به دیدگاههای دو طرف در مورد نحوه اداره کشور، حوزه اقتصاد... و بود. طیف مهندس موسوی طرفدار اقتصاد دولتی و حضور پررنگ دولت در فعالیت‌های اقتصادی بودند و طیف مقابل با این روش آنها مخالف بودند. با گذشت زمان و ادامه جنگ اختلافات در حزب جمهوری اسلامی هم بیشتر آشکار شد و مدتی پس از تشکیل کنگره دوم حزب طی نامه‌ای که مقام معظم رهبری و آقای‌هاشمی رفسنجانی خدمت امام نوشتند، با تشریح شرایط در خصوص انحلال حزب از امام کسب تکلیف کردند که حضرت امام با آن موافقت کردند و به این ترتیب حزب جمهوری اسلامی در دوازدهم تیر ۱۳۶۶ اعلام انحلال کرد.»

پایانی برای حزب فراگیر

جالب اینجاست که حتی در دوران پس از استعفای مسیح مهاجری، وی همچنان سکاندار روزنامه حزب بود و برای روز ۶۶/۳/۱۲، این تیتر را برگزید: «امام امت با پیشنهاد حجج اسلام سید علی خامنه‌ای وهاشمی رفسنجانی مبنی بر توقف کامل فعالیت‌های حزب جمهوری اسلامی موافقت فرمودند.» در یک نگاه می‌توان گفت، حزب جمهوری اسلامی در دو مقطع مهم فعالیت دارد : مقطع اول، از تشکیل حزب تا عزل بنی صدر و واقعه هفتم تیر ۱۳۶۰ و شهادت اعضای اصلی حزب در این واقعه و مقطع دوم، از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۶ که در این مقطع با توجه به مسائل اصلی کشور و دفاع مقدس و فقدان رقیب جدی که فعالیت حزبی را ایجاب نماید، از فعالیت‌های حزب جمهوری اسلامی کاسته شد تا سرانجام منحل گردید. با انحلال حزب نیروهای فعال آن که علاقه‌مند به حضور در عرصه فعالیت‌های سیاسی بودند، احزاب و جمعیت‌های مختلف و انجمن‌های اسلامی را تشکیل دادند و موج جدیدی از ثبت حزب و تشکیلات به راه افتاد، اما هیچ یک نتوانست همچون حزب جمهوری اسلامی، حزبی فراگیر باشد.



یکی از جلسات اولیه
حزب جمهوری اسلامی
قطب زاده در حال صحبت کردن
با آیت ا... خامنه ای است

«حزب جمهوری اسلامی و ساماندهی نهادهای نظام» در گفت‌وگو با دکتر سید محمود کاشانی

بهشتی مانع از ناامیدی اعضای حزب بود



محمود کاشانی نفر اول از سمت راست

بی‌تردید حزب جمهوری اسلامی با مدیریت کارآمد آیت‌الله بهشتی می‌توانست برخی نابسامانی‌ها و از هم گسیختگی‌هایی که لازمه وقوع هر انقلاب است را به حداقل برساند و در تشکیل نهادهای انقلاب نقشی کم بدیل ایفا نماید. همین ویژگی سز رویارویی بسیاری از دشمنان انقلاب با شهید بهشتی و مجموعه حزب بود که آنان را به فکر انتقام از این کانون جوشان نظام انداخت. در گفت و شنود حاضر دکتر سید محمود کاشانی- از اعضای اولیه شورای مرکزی حزب- روایات ناگفته‌ای را از سیر ایجاد این تشکل و توسعه کادر آن، نقش شهید بهشتی در تدوین قانون اساسی و نیز ماجرای نافرجام نامزدی آن شهید در آغازین دوره انتخابات ریاست جمهوری را بیان داشته است.

اولین خاطره شما از شهید بهشتی چیست؟

آشنایی من با شهید بهشتی به سالهای قبل از انقلاب برمی‌گردد. ایشان مدتی در هامبورگ بود. بعد که به تهران برگشت، در حسینیه ارشاد سخنرانی داشت که من در آنجا برای اولین بار ایشـان را دیدم و تا آن موقع برخورد مسـتقیم با او نداشتم. البته دوستان مشترکی داشتیم که از طریق آنها ارتباطاتی بود، اما برخورد اول ما به این شکل بود.

اندیشه تشکیل حزب جمهوری اسلامی از چه زمانی شکل گرفت و شما چگونه در جریان امر قرار گرفتید؟

انقلاب داشت در ایران شکل می‌گرفت و رژیم در حال سقوط بود. در هر حال نظامی که سالهای طولانی در کشور حاکم بود و مدیریت همه امور را به دست داشـت، در حال فروپاشی بود و احتمال هرج و مرج ناشی از خلأ حکومت، همه را نگران کرده بود. در روزهای قبل از پیروزی انقلاب، یکی از دوستانم پیشنهاد کرد که با آیت‌الله خامنه‌ای دیداری داشته باشیم. من به محل فرهنگستان در پشت مدرسه سپهسالار رفتم و با ایشان ملاقات کردم. آیت‌الله خامنه‌ای اساسنامه‌ای را که مربوط به تشکیل حزب جمهوری بود به من دادند، آن هم در وقتی که واقعاً هنوز صحبتی در مورد تشکیل حزب نبود.

آیا شما با تشکیل حزب موافق بودید؟

بله. با توجه به تجربه نهضت ملی شـدن نفت، اعتقاد داشـتم که باید حزبی با اعتقادات معتدل و به دور از گرایشات چپ و راست در کشور به وجود بیاید تا به عنوان سـرمایه‌ای برای اداره کشور در ماههای پس از انقلاب، ذخیره شود و ادامه زندگی سیاسی از طریق آن ممکن گردد. من قبل از پیروزی انقلاب و به طور مشخص، از شهریور۵۷ در اندیشه تشکیل چنین حزبی بودم، البته نه اینکه شخصا آن را تأسیس کنم بلکه با توجه به تجربه‌های تلخ نهضت ملی نفت و جنبشهای بی سرانجام دیگر، تأسیس چنین حزبی را مهم‌ترین موضوع می‌دانستم. در پاریس که بودم به پاره‌ای از افراد چنین پیشنهادی را دادم، ولی بعد متوجه شدم که آنها اساساً دنبال خواسته‌های دیگری هستند.

در این زمینه چه چالش‌های مهمی وجود داشت؟

مهم‌تریـن بحث این بود که عـده‌ای از روحانیون به گروه‌های خاصی گرایش داشـتند، عده‌ای فریفته عقاید مارکسیسم و عده‌ای هم بی‌تفاوت بودند و گرایش ورود به مسائل سیاسی را نداشتند. البته برخی از همین عده بعدها برای حزب جمهوری اسلامی و شخص شهید بهشتی مشکل‌ساز شدند.

نتیجه مذاکرات شما با آیت‌الله خامنه‌ای چه بود؟

ایشـان مسـئله تأسـیس حزب را مطرح کردند و من با اشتیاق، از این فکر اسـتقبال کردم. ایشان اساسـنامه را به من دادند و گفتند که بررسی کنم و نظراتم را بگویم. وقتی خواندم دیدم از جهات مختلف، از جمله مسـائل ایدئولوژیک حزب، مبانی حقوقی مردم، مسائل اقتصادی و امور دیگر جای کار بسیار دارد، زیرا برای تأسیس یک حزب، ساختارهای ایدئولوژیک آن باید دقیقاً تعریف و تبیین شوند، اما در هر حال در آن زمان، هدف این بود که ساختاری به وجود بیاید و افراد علاقه‌مند به کشور و همسو با روحانیت اصیل، حول آن محور جمع شوند تا خلأ سقوط رژیم گذشته به سرعت پر شود. اساسنامه را مطالعه و نظراتم را مطرح کردم و قرار شد در جلسه گسترده‌تری، این مسائل مورد بحث و بررسی قرار گیرند. در این جلسه۷۰ نفر، یعنی آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای، شهید باهنر، شهید آیت، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای موسوی اردبیلی و خود من حضور داشتیم.

در آن جلسه چه تصمیماتی اتخاذ شدند؟

رویدادها به سـرعت در حال شکل‌گیری بودند و قرار شد فعلاً با همان اساسنامه، کار را شروع کنیم و عضوگیری افراد علاقه‌مند آغاز شود. عضوگیری را در کانون توحید انجام دادیم و من و شهید بهشتی و یکی دو نفر دیگر در پذیرایی از مردم و ایجاد دفتر برای ثبت نام از آنها نقش مؤثری داشتیم. در ظرف همان روز اول با انبوهی از مراجعین سروکار پیدا کردیم، به طوری که نمی‌دانستیم چگونه آن را سازماندهی کنیم.

سازماندهی افراد داوطلب عضویت به چه شکل صورت گرفت؟

دفترِ حزب در سرچشمه استقرار پیدا کرد و افرادی در آنجا مشغول کار شدند. آنجا قبلاً دانشکده الهیات بود. بایگانی بزرگی را در آنجا تشکیل دادیم و کارت ثبت نام برای افراد صادر شد. در این زمان تصمیم گرفتیم شورای مرکزی را گسترش بدهیم و از افرادی که در سـال‌های قبل از انقلاب در میدان مبارزه حضور داشتند، اعضایی را بپذیریم و به تدریج تعداد افراد به ۲۰ و بعد۳۰ نفر افزایش پیدا کرد. شورای مرکزی حزب، موقتی بود و قرار بود در آینده کنگره‌ای از حزب تشکیل شود و کسانی که می‌توانستند اکثریت آرا را به دست آورند، انتخاب شوند. تا اینکه انقلاب شد و همه غافلگیر شدند و همه امور به هم ریختند.

نقش حزب جمهوری اسلامی را در ساماندهی به وضعیت آشفته کشور پس از پیروزی انقلاب تا چه میزان مؤثر می‌دانید؟

هنوز انقلاب پیروز نشده بود که از ما دعوت شد در مدرسه رفاه حضور پیدا کنیم. در آنجا دولت موقت را انتخاب کرده بودند، ولی هنوز چند روزی به پیروزی انقلاب مانده بود. امام سـخنرانی نسبتاً قاطعی ایراد کردند و من انتظار داشتم که دولت موقت مهندس بازرگان مهار کارها را در دست بگیرد و با فروپاشی ارتش، مانع از افتادن اسلحه به دست گروهکها شود. در آن مجلس با کمال شگفتی دیدم که بازرگان در گوشه‌ای نشسته و مثل یک مستمع بی طرف با تسبیحش بازی می‌کند! و کوچک‌ترین اظهار نظری در باب مسائلی که برای اداره کشور، مهم بودند، نمی‌کند. همان‌جا متوجه شدم در آن شرایط بحرانی، فردی که چنین سردرگم در میان جمع نشسـته، نمی‌تواند کشـور را اداره کند، در حالی که امام و روحانیت از او پشتیبانی می‌کردند تا قدرت را در دست بگیرد و مانع از آشفتگی کشور شود. در هر حال، به هر دلیلی که در آن مقطع، مهندس بازرگان برای چنان شغلی انتخاب شد، متأسفانه غرامتهای سنگینی برای کشور به بار آمد و عملاً شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و روحانیون مؤسس آن، قدرت را در دست گرفتند و تا حد زیادی، کشور در سایه تلاش آنها اداره شد و انصافاً هم در روزهای انقلاب و شکل گیری دولت در کشور نقش بسیار سازنده و تعیین کننده‌ای داشت.

آیا امام با تشکیل حزب موافق بودند؟

بله. آن روزها مکرر می‌شنیدم که امام اصرار داشتند چنین حزبی تشکیل شـود. از شهید بهشتی و آقای خامنه‌ای هم می‌شنیدم که امام به این کار، اشتیاق فراوان دارند و لذا حزب غیر از پشـتوانه معنوی و مردمی، مورد توجه شخص امام هم بود. از سوی دیگر روحانیونی که هسته اولیه حزب را تشکیل داده بودند، همگی اهل مبارزه و مورد قبول همگان بودند. سرعت رویدادها بسیار زیاد بود و ما باید سعی می‌کردیم از رویدادها جلو بیفتیم.

نقش شهید بهشتی را در ساماندهی و اداره حزب چگونه ارزیابی می‌کنید؟

نقش ایشان سازنده و محوری بود و در تأسیس حزب، تأثیر عمده داشت. روحانیونی که آن زمان در حزب بودند، او را قبول داشتند و به رهبری پذیرفته بودند. اداره شورای مرکزی هم‌عملاً به عهده او بود، به این شکل که در نگارش صورت جلسات، بسیار نظم داشت و با آن که گفت و گوها ضبط می‌شدند، ولی او به این اکتفا نمی‌کرد و دائماً یادداشت برمی‌داشت.

در آن ایام، شـرایط در جلسات شـورای مرکزی به چه نحو بود و هنگامی که حوادث مهم کشور درآن طرح و بررسی می‌شدند، نحوه مدیریت شهید بهشتی چگونه بود؟

در آن روزها کشور در حالت بحرانی به سر می‌برد و دولت موقت، وزرای کاردان و با لیاقت نداشت و شخص مهندس بازرگان هم مدیر آن شرایط بحرانی نبود، در نتیجه همه بار مسئولیت به درون حزب منتقل می‌شد و اخبار نگران کننده‌ای می‌رسید و بعضی‌ها هم سرخورده می‌شدند، ولی شهید بهشتی فردی امیدوار و از مدیریت برخوردار بود و غالباً کاری می‌کرد که ناامیدی و سـرخوردگی افراد از بین می‌رفت و بر اوضاع مسلط می‌شدند.

برخورد شـهید بهشتی نسـبت به جریانات و گرایشات گوناگون داخلی حزب چگونه بود؟

در آغـاز کار، اختلافات عمیق نبودند و تفاهمی بر حزب حاکم بود و در نتیجه، حزب توانست در تجدید بنای کشور و اداره آن، نقش بسیار سازنده‌ای را ایفا کند. تصویب قانون اساسی از اولویتهای اصلی کشور بود و باید ساختارهایی چون مجلس، ریاست جمهوری و سایر نهادها پا می‌گرفتند. حزب جمهوری اسلامی در این زمینه، نقش ویژه‌ای داشت و معرفی شخصیتهای مؤثر برای مجلس خبرگان و بعد هم مدیریت شخص آقای بهشتی در اداره مجلس خبرگان، فراموش نشدنی است. در مجلس خبرگان هم بحرانهایی پدید آمد، ولی قانون اساسی به هر تقدیر نوشته و در همه‌پرسی روز۱۲ فروردین به رأی ملت گذاشته شد. انتخابات مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری هم از مسئولیتهای سنگینی بودند که به دوش حزب افتادند.

آیا شهید بهشـتی مسائل مطرح شـده در مجلس خبرگان را در شورای مرکزی حزب مورد بحث و بررسی قرار می‌داد؟

خیر، مجلس خبرگان استقلال داشت و تصمیمات در خود مجلس گرفته می‌شدند. گرفتاریهای کشور فوق العاده زیاد بودند و ما خشنود بودیم که مجلسی تشکیل شده که به سرعت تدوین قانون اساسی را انجام می‌دهد.

برخی معتقدند که شهید بهشتی به هنگام اداره مجلس خبرگان، به مخالفان، مجال اظهارنظر نمی‌داد. نظر شما در این زمینه چیست؟

من به دلایلی در مجلس خبرگان حضور نداشـتم. مشـروح مذاکرات مجلس خبرگان از صدا و سـیما پخش می‌شـد و خواه و ناخواه هر کسی قضاوت خودش را داشـت. به اعتقاد من اداره چنین مجلسـی، ابداً کار ساده‌ای نبود. آقای منتظری رئیس مجلس بود، اما عملاً مجلس را شهید بهشتی اداره می‌کرد و انصافاً بسیار خوب توانست نظرات متضاد و حتی معارض را کنار هم بنشاند و سر و سامان دهد. قانون اساسی بی نقص نبود و بعضی از مسائل، تحت تأثیر جو پس از انقلاب، در آن طرح شدند و هنوز هم اشکالاتی دارد، ولی کاری که در آن روزها انجام شد، حقاً قابل تقدیر است.

برخی معتقدند دکتر آیت، اصل ولایت فقیه را با الهام از دکتر بقایی مطرح کرد و شهید بهشتی برای تصویب آن تلاش کرد. با توجه به آشنایی نزدیک شما با هر سه چهره این سخن را تا چه حد صحیح می‌دانید؟

این که کسـی ادعا کند دکتر بقایی این اندیشـه را مطرح کرده، به کلی تهی از حقیقت اسـت. تفکر او در مرامنامه حزبش منعکس است و چنین چیزی در سـابقه فکری او وجود ندارد. البته او همیشـه با آیت‌الله کاشانی روابط نسبتاً نزدیکی داشت، ولی فکر ولایت فقیه، عمدتاً ساخته و پرداخته ذهن مرحوم آیت بود، زیرا او شناخت عمیقی از مبارزات ملت ایران و نهضت ملی شدن نفت و حیله‌هایی که انگلیسی ها به کار بردند تا آیت‌الله کاشانی را از میدان مبارزه بیرون برانند و رویدادهای بعدی را رقم بزنند، داشـت و لذا فکر ولایت فقیه به شکلی جدی در ذهن او مطرح بود تا بعدها دشـمن نتواند با فریب مردم، نهضتی را که با مجاهدتهای امام به پیروزی رسیده بود، منحرف سازد. در پیش نویس قانون اساسی که به مجلس خبرگان تقدیم شد، اصل ولایت فقیه وجود نداشت. شهید آیت موضوع را طرح کرد و شـهید بهشتی و سـران حزب از آن حمایت کردند. بی‌تردید بدون این پشـتیبانی، این اندیشه پیش نمی‌رفت. خود مرحوم آیت در مقطع پس از مجلس خبرگان به شدت ترور شخصیت شد.

ترور شخصیت دکتر آیت به چه عللی صورت پذیرفت؟

شـهید آیت از آغاز به نقش بنی‌صدر واقف بود و می‌دانسـت که او از لحاظ سیاسی، انسان توانایی نیست و در واقع با حمایت سیاستهای خارجی، به رشد قارچ گونه خود ادامه می‌دهد. بنی‌صدر خود را از پیروان مصدق و بختیار می‌دانست و شـهید آیت به این موارد هم حساسـیت داشت و نمی‌خواست به او این امکان را بدهد که به قدرت برسد. ترور شخصیت مرحوم آیت از سوی افراد گروههای طرفدار بنی‌صدر صورت گرفت.

نطـق های روشـنگرانه دکتر آیـت در مجلس تا چه حـد متأثر از عضویتش در حزب بود؟

او دبیر سیاسـی حزب و دارای اطلاعات وسـیع تاریخی و برخوردار از حمایت اغلب روحانیون و دارای پیشـینه سیاسـی و مبارزاتی طولانی بود. عده‌ای در حزب، او را مانع پیشرفت برنامه‌های خود می‌دانستند. شبی که واقعه هفت تیر پیش آمد، عده‌ای در درون حزب بسیج شده بودند که او را محاکمه حزبی کنند، اما اکثریت اعضای حزب به نفع او رأی دادند. من مدتها بود که از حزب فاصله گرفته بودم، چون از یک سو نهادها استقرار یافته بودند و از سوی دیگر، دوگانگی در درون حزب آزاردهنده بود.

در وقایع مربوط به انتخابات ریاست جمهوری، چرا حزب نتوانست آن گونه که باید، نقش خود را در این زمینه ایفا کند.

تا زمانی که قرار بود به وضعیت کشور سروسامانی داده شود، با مشکل زیادی روبه رو نبودیم. مشکل وقتی به وجود آمد که دکتر بهشتی، در تمامی عرصه‌ها نقش بارزی پیدا کرد. با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری، سیاستهای خارجی و گروهک های داخلی که نمی‌خواستند شخصیت مقتدر و کاردانی مهار کشور را به دست بگیرد، جو سنگینی را علیه دکتر بهشتی در داخل کشور به وجود آوردند. گروهک ها و افراد مختلفی در این فضاسـازی نقش و تأثیر منفی داشتند. مسئله موقعی دشوار شد که افرادی در درون خود حزب، به جریانات مخالف دکتر بهشتی جذب شدند. گروه مجاهدین انقلاب اسلامی که ماهیتشان هنوز مشخص نشده بود، سعی خود را کردند که شهید بهشتی نامزد ریاست جمهوری نشود.

آیا شهید بهشتی شخصاً علاقه‌مند بودند که کاندید شود؟

شهید بهشتی شخصیت مسئولیت پذیری بود و از سوی دیگر، همگان مدیریت وی را قبول داشتند. او آمادگیش را داشت، ولی بسیاری بودند که می‌دانستند چنانچه او زمام امور را به دست بگیرد، به علت شناختی که از ماهیت همه افراد و گروهها دارد، میدان را برای تاخت و تاز آنها خالی نمی‌گذارد و لذا به هر شکلی که توانستند کارشکنی کردند. یادم هسـت در یکی از جلسات شورای مرکزی حزب، هنگامی که مسئله تعیین نامزد مشترک با گروه موسوم به مجاهدین انقلاب اسلامی پیش آمد، آنها طلبه گمنامی را به عنوان نامزد معرفی کردند که ابداً با دکتر بهشتی قابل قیاس نبود! آنها از همان ابتدا راه نفاق را در پیش گرفتند و در داخل شورای حزب هم برداشتهایی منفی را در مورد او مطرح کردند و در مجموع، شرایط را به قسمی هدایت کردند که نام شهید بهشتی به عنوان کاندید مطرح نشود.

نظر شخصی شما در این مورد چه بود؟

من هوادار نامزدی دکتر بهشتی بودم، اما گروههایی که نظر منفی داشتند، فضای کشور را به گونه‌ای مسموم کردند که بنی‌صدر مطرح شد و عملاً جلو افتاد. در این زمینه مسائلی هست که نمی‌شود به این سادگی بیان کرد و این اولین آسیبی بود که به جمهوری اسلامی وارد شد.

۱۳۵۸

جمع تناقضات در لانه جاسوسی



روز ۱۳ آبان حدود ۳۵۰ دانشجوی دانشگاه‌های تهران، شریف، امیرکبیر و شهیدبهشتی در اقدامی تاریخی سفارت امریکا در تهران را اشغال کردند و نام آن را لانه جاسوسی گذاشتند. گروگانگیری ٤٤٤ روز طول کشید. این دانشجویان بعدها روایت‌های متفاوتی از درون لانه جاسوسی مطرح کردند.



حبیب‌الله بیطرف، عضو اولین شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت و از اعضای شورای ٦ نفره دانشجویان پیرو خط امام است. او در دولت هفتم و هشتم وزیر نیرو بود. استانداری یزد از دیگر سوابق اوست.

در روز سیزدهم آبان بعد از انجام تسخیر کامل لانه جاسوسی افراد داخل سفارت تسلیم شدند. تعداد زیادی ایرانی در آنجا بودند که بعضی از آنها مراجعه‌کننده بودند، فرضاً کسانی که برای ویزا آمده بودند به داخل ساختمان‌های سفارت و یا کارهای دیگری داشتند. یک تعداد ایرانی بودند که کارمند رسمی سفارت بودند و کار می‌کردند، غیر از اینها یک تعداد غیر امریکایی بودند که داخل سفارت کار می‌کردند و مابقی هم امریکایی‌ها بودند.

همان لحظاتی که کار تسخیر به طور کامل انجام شد کلیه مراجعینی که آنجا بودند رها کردیم و گفتیم که آزادند و بروند از سفارت خارج شوند. ایرانی‌هایی هم که کارمند سفارت بودند پس از پر کردن پرسشنامه‌هایی که آدرس و مشخصاتشان را خواسته بودیم تا اگر لازم شد بتوانیم با آنها تماس بگیریم، بعد از چند ساعت نیز آزاد شدند و رفتند، پنج غیرامریکایی بودند که یک پاکستانی، یک بنگلادشی و دو فلیپینی و یک کره‌ای. اینها پس از چند روز آزاد شدند و ما آنها را تحویل سفارتخانه‌های دولتشان در ایران دادیم. از این پنج نفر یک‌نفر به نام محمد یوسف که پاکستانی بود و آشپز سفارت بود، در عین حالی که ما اعلام کردیم که ایشان آزاد است و می‌تواند برود یا ببریم تحویل سفارت بدهیم خودش اظهار علاقه کرد که با ما همکاری کند و تقریباً در طول آن مدتی که امریکایی‌ها آنجا بودند ایشان عهده‌دار کار آشپزی اینها بود که غذای بسیار خوشمزه‌ای برای آنان می‌پخت. می‌دانید که اینها مواد اولیه غذایی به طور کامل در حد بسیار زیادی در آنجا داشتند.

یعنی در طول مدت ۴۴۴ روز اینها غذای معمولی و حتی عالی همیشگی خود را می‌خوردند بدون این‌که احتیاج به تهیه مواد اولیه خارج از سفارت پیدا کنند. ما روز اول فکر کردیم که اینها نان و خرما می‌خوردند، غذایی که خودمان می‌خوردیم که آن عبارت بود از همان نان و خرما، به آنها دادیم ولی متوجه شدیم که اینها آسیب‌پذیر هستند و مریض خواهند شد. لذا با همکاری آقای یوسف آشپز پاکستانی غذای خودشان با کیفیت عالی در طول مدت اسارت به آنها داده شد.

تعداد امریکایی‌ها ۶۳ نفر بود که افراد مختلفی در سطح بالا تا افراد معمولی‌تر یا محافظین که بیشتر رنجرهای امریکایی بودند. ما این ۶۳ نفر را بعد از دستور حضرت امام(ره) که زنها و سیاهپوست‌های غیر جاسوس را آزاد کنید ۱۳ نفر از آنها را آزاد کردیم که با مصاحبه‌هایی که کردیم و بر اساس سوابقشان برداشتمان این بود که اینها سیاهپوست یا زنانی هستند که عضو سیا نیستند و کار جاسوسی ندارند به این معنا که عضو سیا نیستند و گرنه در مجموع سفارت بالاخره همکاری می‌کرده‌اند، ماند پنجاه نفر که یک نفر آنها هم به علت بیماری فلج آزاد شد و تحویل دولت دادیم.

۴۹ گروگان دیگر که امریکایی بودند تا روز آخر. دو نفر هم که کاردار امریکا در ایران و محافظش بودند که مدت‌ها در اختیار آن وزارت‌خارجه قرار داشتند که بعداً تحویل ما شدند. در مورد تشکیلات سفارت امریکا، این سفارتخانه یک تشکیلات گسترده‌ای داشت در تهران که تقریباً کاملترین چارت تشکیلاتی را امریکایی‌ها در تهران داشتند و عناصر عمدتاً ورزیده و به اصطلاح با سابقه اش را از جاهای مختلف دنیا، مأموریت تهران می‌دادند. در آن زمانی که لانه جاسوسی تصرف شد از لحاظ پست‌های سازمانی ما اسامی‌شان را داریم.

کسانی که در این بخش کار می‌کردند عضو رسمی سازمان سیا بودند. مسئول این بخش آقای توماس آهرن بود که فردی بسیار پیچیده بود و خودش هم در مصاحبه اعتراف کرد که من عضو رسمی سازمان سیا هستم و سوابق خدمتی‌اش را هم در کل دنیا گفت. سیا در تهران پنج عضو رسمی داشته است. البته تعدادی از پرسنل رسمی سیا به واسطه پیروزی انقلاب از ایران رفته بودند. آن افراد در ساختمان موسوم به گلف اقامت داشتند. یک بخش مستشاری داشتند که کار فروش سلاح و کنترل تسلیحات نیروهای دفاعی و نظامی ایران را به عهده داشتند. غیر از مستشارهایی که کار فروش و معاملات و غیره داشته اند، قسمت «اطلاعات دفاعی» داشتند که بیشتر کارهای جمع آوری اطلاعات را می‌کردند، در منطقه نه تنها در ایران. بعد از تصرف لانه جاسوسی ۳ سایت جاسوسی امریکا در ایران که یکی کبکان، یکی کرج و دیگری در بهشهر تا روز تسخیر لانه جاسوسی فعال بودند و در آن روز امریکایی‌هایی که در آنها مستقر بودند تمامی دستگاه‌ها را شکستند و افراد آن تماماً متواری شدند. تا روز سیزدهم آبان این سه سایت که بیشتر جمع‌آوری مخابرات شوروی را می‌کردند در ایران فعال بود و کسی هم اطلاع نداشت!

بخش روابط بین‌الملل فرهنگی داشتند که کنترل مسائل فرهنگی و قسمت به اصلاح آموزش زبان و اینها را داشتند. قسمت اداری، کشاورزی، کنسولی اقتصادی و سیاسی هم از قسمت‌های فعالشان در تهران بود که آقای بروسن لینگن مسئولش بود که درست لحظه‌ای که ما به داخل سفارت رفته بودیم ایشان با قطب زاده وزیر خارجه وقت در وزارت خارجه ملاقات رسمی داشت که با یک محافظ و همراهش در آنجا بودند که مدت یکسال در وزارتخانه نگه داشته شدند و پس از یک سال آنها را تحویل ما دادند.

بنی‌صدر ما را ممنوع‌التصویر کرد



محمدرضا بهزادیان، نماینده قائنات در مجلس سوم شد. در دوران دوم خرداد مدت کوتاهی معاون وزارت کشور شد. او یک سالی نیز رئیس اتاق بازرگانی تهران بود.

در زمینه تبلیغات، با توجه به مسئولیتی که بنده بر عهده داشتم و آن روابط بیرونی لانه بود، به لحاظ این مسئولیت، برخوردهایی با روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون داشتیم که از فراز و نشیب‌ها و تفاوت‌هایی در روزهای مختلف برخوردار بود. با توجه به این که برنامه‌ریزی ما برای سه روز بود و هم به لحاظ جو حاکم بر رسانه‌های گروهی کشور و طرز تفکر مسئولین وقت در دولت موقت، اخبار مربوط به لانه تقریباً حالت بایکوت داشت. در این روزها سعی ما بر این بود که در رابطه با جمع‌آوری اسناد و مدارکی که جاسوس خانه بودن آنجا را به اثبات می‌رساند، کار کنیم. بنده با یکی دو تا از برادرها به تهیه تصویر و فیلم از داخل لانه و مصاحبه با گروگان‌ها اقدام کردیم، زیرا امیدی به رسانه‌های گروهی آن زمان نداشتیم. از اطلاعیه‌های ما در آن روزهای اول، اطلاعیه‌های شماره ۱ و ۲ در روزنامه‌ها به صورتی مختصر و مجمل چاپ شد و در رادیو تلویزیون ظاهراً اطلاعیه شماره ۱ را اصلاً پخش نکردند.

اگر بخواهیم تحلیلی از رسانه‌های گروهی آن زمان کنیم تا ۱۳ آبان به هرحال قطب زاده مدیر عامل صدا و سیما بود و بدنه صدا و سیما هم غالباً دست عوامل و عناصر وابسته به گروههایی مثل جنبش ملی مجاهدین آن زمان بود که وابسته به منافقین بودند. فلذا در آنجا از مدیر عامل گرفته تا معاون سازمان و غیره نسبت به این حرکت دانشجویان مسلمان خط امام مسئله داشتند. البته در ارتباط با صدا و سیما لازم به ذکر است که حضور موسوی خوئینی‌ها در شورای پنج نفره صدا و سیما بعد از استعفای قطب زاده در روز پانزدهم یا شانزدهم به بعد، کمک قابل توجه و شایانی بود که در پخش اخبار لانه و افشاگریها اندکی دست دانشجویان باز شد. اینکه می‌گویم اندکی دست دانشجویان باز شد بدین خاطر است که به هر حال در شورای ۵ نفر و بعد از آن شورای ۳ نفر، اکثریت در دست طرفداران بنی‌صدر بود و بدین خاطر بود که ارتباط مستقیم دانشجویان خط امام از طریق رادیو تلویزیون با مردم حتی بعد از تأیید و پشتیبانی قاطع حضرت امام، هر روز مشکل و مشکل‌تر می‌گردید. به خاطر دارم که بعد از صحبت‌های امام در هفدهم آبان، یک گروه خبری تلویزیون آمد داخل محوطه لانه و یک برنامه یک ساعته تهیه کرد که پخش آن فیلم از تلویزیون تأثیر بسزایی بر روی افکار عمومی جامعه گذاشت. تأیید امام همچنین باعث شد که بتوانیم اخبار و افشاگری‌ها را به‌طور مستقیم از طریق رادیو تلویزیون به اطلاع مردم برسانیم. بدین شکل که برادران می‌رفتند در استودیوی تلویزیون می‌نشستند و مستقیماً با مردم صحبت می‌کردند. اما مخالفت‌های عناصر دست‌اندرکار با این مسئله نهایتاً موجب شد که برنامه مستقیم ما بعد از حدود یک ماه و نیم قطع گردد و حتی کار به جای رسید - در دوران بنی‌صدر - که طبق دستورالعملی از طرف بنی‌صدر، که مدارک و اسناد آن هنوز موجود است، بنی‌صدر دستور داد: ورود این دانشجویان به صدا و سیما ممنوع است و اخبار و اطلاعاتشان را به تلکس‌های خبری بدهند. مهره‌های بنی‌صدر هم در آن زمان مثلاً غضنفر پور یا سلامتیان مسئول خبر بودند.

به هرحال برقرار کردن ارتباط از این طریق با مردم بسیار سخت و محدود بود، البته قضیه نامه بنی‌صدر مسئله از طریق آقای موسوی خوئینی‌ها پیگیری شد و در شورای انقلاب مطرح شد و آنها گفته بودند که اجازه بدهید که به صدا و سیما بروند، ولی هیچ وقت به وضعیت روزهای اول برنگشتیم و حداکثر کارمان دادن اخبار بود ولی برداشت، برداشت خود آنها بود.

در مورد روزنامه‌های آن زمان، روزنامه‌های صبح، بامداد و جمهوری اسلامی بود و بعد از ظهر کیهان، اطلاعات و انقلاب اسلامی. در مورد روزنامه بامداد که موضع‌گیریهایش مشخص بود و منتشر کننده مواضع دولت موقت با همان بینش بود و تحلیل‌های همان روزهای اول و دوم بامداد ما را به این تصمیم و نتیجه رساند که خبرنگارش را اصلاً راه ندهیم. کیهان و اطلاعات هم دست یک چنین تیپ‌ها و اشخاصی بود، واقعیت این بود که نظام و نیروهای حزب‌الله در آنها نفوذ نداشتند. روزنامه جمهوری اسلامی هم که تبعیت از چارچوب «حزب جمهوری اسلامی» می‌کرد و سعی می‌کرد نظرات شورای مرکزی را غالباً منعکس نماید، برخوردش همان نحوه برخوردهای بخشی از شورای انقلاب بود و برخورد نسبتاً مثبتی داشت. روزنامه انقلاب اسلامی هم که مشخص است. تصور کنید در چنین جوی کار تا حدی مشکل می‌شود. به یاد دارم بر سر یک افشاگری - فکر می‌کنم افشاگری شماره ۶ بود - که در واقع اولین افشاگری بود که در آن اسم شخص و عنوان می‌آمد، چیزی درباره مقدم مراغه‌ای بود و مطالبی درباره کوتاه آمدن دولت موقت در خروج اسناد سفارت امریکا در اوایل انقلاب، بعضی از همین روزنامه‌ها معرکه گرفتند و نهضت آزادی به دادستانی شکایت کرد، خلاصه اگر این مسائل را می‌گویم بدین خاطر است که مردم بدانند که در آن زمان علی رغم تأیید و پشتیبانی امام، چه مشکلاتی بر سر راه وجود داشت.

نهضت آزادی و منتظری بعداً مخالفت کردند



عبدالحسین روح‌الامینی، از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب در ابتدای انقلاب بود. او بعدها مشاور وزیر بهداشت و رئیس انستیتو پاستور شد. روح‌الامینی هم اکنون استاد و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی تهران و دبیرکل حزب توسعه و عدالت است.

اگر آرشیو روزنامه‌های آن زمان را مرور کنید، می‌بینید که حتی منافقین و چریک‌های فدایی که بعدها علیه نظام دست به اسلحه بردند و حتی حزب کمونیستی «توده» نیز از این اقدام دانشجویان حمایت کردند و تقصیر را به گردن امریکا می‌انداختند و می‌گفتند حرکات امریکا باعث شده که این اتفاق بیفتد. حتی گروه‌هایی که بعداً علیه نظام اسلحه کشیدند آن موقع تأسف می‌خوردند که چرا این کار توسط آنها صورت نگرفته است.

صفحه آخر کیهان آن روز که‌نه کیهان امروز، بلکه کیهان بعد از ابراهیم یزدی بود، صفحه احزاب نام داشت. اگر مروری به آرشیو آن صفحه کنیم، می‌بینیم حتی یک نفر هم با این اقدامات مخالفت نکرده است، بلکه همه علیه امریکا اطلاعیه داده و مصاحبه کرده‌اند.

این فضای عمومی کشور بود. یعنی اینها مجبور بودند اگر هم در باطن با این کار مخالف بودند، به خاطر حمایت‌های گسترده مردمی مخالفت خود را بیان نکنند.

البته گروه‌هایی مانند نهضت آزادی یا حتی آقای منتظری بعدها گفتند این کار اشکال داشت و نباید می‌شد، اما در آبان ۵۸ در هیچ روزنامه‌ای کسی را پیدا نمی‌کنید که علیه این حرکت مصاحبه کرده باشد. در حالی که آن زمان مطبوعات مختلف مارکسیستی، توده‌ای و نشریات منافقین و فدائیان خلق و.. هم منتشر می‌شد. چون قبل از درگیری‌های مسلحانه سال ۶۰ با نظام بود و هر کدام از این گروه‌ها تریبون خاص خود را داشتند.

دولت موقت هم با این اقدام مخالفت علنی نکرد. حتی استعفای دولت موقت نیز به این بهانه بود که این دولت اقدام دانشجویان را دخالت در کار دولت می‌دانست.

ابراهیم یزدی هم مصاحبه‌های متعددی کرده و از این اقدام دانشجویی حمایت کرده است. حالا اگر در آرشیو مطبوعات هم بگردید آنهایی که ارتباط داشتند با سفارت امریکا، اینقدر فضا، فضای پیوسته وهمبسته‌ای بود در حمایت از این اقدام دانشجویان، که حتی آن‌ها نیز نتوانستند مخالفت علنی داشته باشند.

به نظر من دولت موقت بعدها از استعفایش پشیمان شد. چرا که این استعفا موجب شد از صحنه سیاسی کشور که در ۹ ماه اول انقلاب نقش مؤثری داشتند و امام هم به آنها میدان داده بود خودشان با دست خودشان خارج شدند و دیگر هیچگاه برنگشتند. به نظر من یک تعارفی کردند و باورشان نمی‌شد که امام(ره) استعفا را بپذیرد.

این که می‌گویند آقای احمدی‌نژاد مخالف تسخیر لانه جاسوسی امریکا بوده، کاملاً بی‌انصافی است. آقای احمدی‌نژاد دانشجوی دانشگاه علم و صنعت بود و دانشگاه علم و صنعت در هماهنگی‌های این حرکت فرصت حضور نداشتند. چون این حرکت در مجموعه تشکیلات انجمن ۴ دانشگاه تهران، شریف، امیرکبیر و شهید بهشتی(ملی سابق) هماهنگ شده بود، احمدی‌نژاد نیز مانند خیلی‌های دیگر فرصت حضور نیافت. نه اینکه مخالف باشند، بلکه در هماهنگی‌های اولیه فقط ۴ دانشگاه مذکور شرکت داشتند. البته آقای احمدی‌نژاد عضو شورای مرکزی و از بنیانگذاران دفتر تحکیم وحدت بودند.

یادم است که خیلی از دانشجویان به بنی‌صدر رأی ندادند و من جزو آنهایی بودم که به بنی‌صدر رأی ندادند و امثال من هم خیلی زیاد بودند.

یکی از کاندیداهای بسیار مطرح آن موقع آقای جلال‌الدین فارسی بود؛ اما بعدها که او به دلایلی از صحنه کنار رفت، رقابت اصلی میان آقای حبیبی و بنی‌صدر بود. ما برای اینکه به بنی‌صدر رأی ندهیم به حبیبی رأی دادیم، زیرا شرکت در انتخابات واجب بود. خیلی‌ها شاید آقای حبیبی را در این قواره نمی‌دیدند ولی به خاطر اینکه به بنی‌صدر رأی ندهند، لاجرم به حبیبی رأی دادند و ما هم از آن جمله بودیم. خیلی‌از دانشجویان دیگری که در لانه بودند هم به حبیبی رأی دادند.

بنی‌صدر در بین عناصر انقلابی و چهره‌های حزب‌اللهی که آن موقع بنا به مصالح و حفظ وحدت، شاید خیلی از مطالب را عریان بیان نمی‌کردند، جایگاهی نداشت.

شهید بهشتی گفت دو ساعت دیگر مخالفت می‌کنم



سید محمد هاشمی، از طراحان تسخیر سفارت امریکا بود. او مدتی مسئول بخش سیاست خارجی معاونت اطلاعات نخست وزیری بود و با تأسیس وزارت اطلاعات به این وزارتخانه پیوست. وی در ابتدای دهه ۷۰ از سمتهای دولتی کناره گرفت.

معصومه ابتکار همسر هاشمی است.

تولد طرح تسخیر لانه جمعی بود، اینکه از زبان چه کسی بیرون می‌آید اختلاف در اصل ایجاد نمی‌کند. جاهایی آقای اصغر زاده و دیگران گفته‌اند که طرح مال من بوده است. اگر مدال می‌دادند می‌گفتیم برای مدال است اما جز چوب و چماق و فحش چیزی ندارد. من این حرف را قبول ندارم و معتقد به پدیده‌های همزمانی هستم، بعضی مواقع شرایطی اتفاق می‌افتد که یک روش، یک موضوع یا یک شکل به فکر عده‌ای خطور می‌کند. در مورد طرح اولیه باید گفت در جلسه‌ای عنوان شد که آقایان میردامادی، عبدی و بنده از اولین کسانی بودیم که طرح را عنوان کردیم.

عباس عبدی در جلسات اولیه حضور داشتند ولی بعدها به دلیل کارهایی که در شیراز داشتند دیگر به لانه نیامدند. جلسه اولیه در دانشگاه پلی تکنیک در اتاق رسم فنی دانشکده علوم پایه بود. آقای میردامادی با ما تماس گرفت که در این جلسه شرکت کنیم، البته تمام این صحبت‌ها در فاصله ۳-۲ ساعت است. صبح ایشان به من گفت می‌خواهیم درباره موضوع درفلان جا ساعت ۱۲ صحبت کنیم، در آن جلسه شش نفر بودیم یعنی از هر دانشگاه دو نفر. آقایان زحمتکش، اصغر زاده، بیطرف، میردامادی و بنده بودیم که نفر ششم را به یاد ندارم. این جلسه ۴ ساعت با جلسه بعدی فاصله داشت. مثلاً طرح روز سه شنبه مطرح شد، صبح چهارشنبه یک جلسه، بعد ازظهر هم یک جلسه تشکیل شد و روز پنجشنبه و جمعه برای اجرای طرح آماده بودیم.

بعد از تصرف لانه جاسوسی با آقای (شهید)بهشتی که در آن زمان رئیس شورای انقلاب و قائم مقام مجلس خبرگان بودند و نقش تعیین کننده‌ای هم داشتند، تماس گرفته شد. بازتاب ایشان خیلی جالب است، شهید بهشتی در ابتدا بشدت ناراحت می‌شوند و می‌گویند:کار اشتباهی کردید، اما در یک لحظه سکوت می‌کنند و بعد می‌گویند:«امام هنوز موضع‌گیری نکرده‌اند». گفتیم: خیر. ایشان گفتند: «اگر تا دو ساعت دیگر امام موضع‌گیری نکنند، من به عنوان حزب و شورای انقلاب با این کار مخالفت می‌کنم».

مرحوم دادمان، حسین دهقان، احمد رضا کاظمی و محمد غیاثی باایشان ارتباط برقرار کردند اما بعد از پیام امام، شهید بهشتی جمله معروف: «به امریکا بگویید از ما عصبانی باشد و از این عصبانیت بمیرد» را به زبان آوردند.

وقتی موضع امام مشخص شد، سازمان مجاهدین خلق اولین اعلامیه را داد و گفت: اینها چپ روی از موضع راست است و از اصطلاحات خاص خود که اینها ارتجاع طلب و از عوامل حزب جمهوری‌اند و... استفاده کردند.

اما فردای آن روز که استقبال مردم را دیدندگفتند: این حرکت از بطن مردم است. ظرف ۲۴ساعت اطلاعیه شان از موضع راست به انقلابی تبدیل شد.

ما به دنبال اقرار و بازپرسی نبودیم اما گفتمان برای نقل و انتقال است. خاطرم هست آقایان بازرگان، صباغیان و خاتمی از مجلس اول برای بازدید از درون سفارت آمدند موقعی که گروگان‌ها هنوز در سفارت بودند. آقای صباغیان جلوی ۸۰-۷۰ نفر جمعیت نمایندگان مجلس گفت: شما می‌گویید اینها جاسوسی می‌کنند، در تمام سفارتخانه‌های دنیا جاسوسی می‌کنند ما هم می‌کنیم! این فعل و انفعال طبیعی است. چرا می‌گویید اینها جاسوس‌اند؟ چرا اسم اینجا را لانه جاسوسی گذاشته‌اید؟

من به عنوان مسئول پاسخگویی از سوی دانشجوها گفتم: درست است ولی آیا سفارتخانه ما در امریکا قصد دست‌اندازی در حکومت و جابه‌جایی حکومت را دارد؟ قصد چیدمان نیروی مورد نظرش را دارد؟ من از دخالت یک حکومت در چیدمان حکومت دیگر صحبت می‌کنم والا کسب اطلاعات وظیفه هر کسی است که به جایی می‌رود، عقل این را حکم می‌کند.

ولی اظهار نظر در مورد وزیردفاع، نخست وزیر، وزیر خارجه و دخالت کردن در مقررات یک مملکت وظیفه سفارتخانه نیست. اینها این کار را می‌کردند، تفاوت در همین است. ایشان در پاسخ ماند، گفتند: نمی‌شود با شما جوانان صحبت کرد. اگر ما قدرت داشته باشیم حکومت امریکا را عوض کنیم این کار را می‌کنیم، گفتم: آن حرف دیگری است. اما مجموعه فعلی که اینها انجام دادند در یک فعل و انفعالی شریک هستند و علیه انقلاب اسلامی در حال برنامه‌ریزی و توطئه بودند این هم اسناد و مؤلفه هایش.

دختر امریکایی از تصاویر آیت الله خامنه‌ای اسلاید درست کرده بود



فائزه مصلحی، پس از پایان ماجرای لانه جاسوسی به تحصیل در دانشگاه و حوزه علمیه پرداخت. او معاون اجتماعی مرکز امور زنان ریاست جمهوری است.

در سال ۱۳۵۸ اولین گردهمایی جنبش‌های آزادیبخش در تهران به همت دانشجویان برگزار شد، برای دعوت از این جنبش‌ها که مقر آنها در کشور الجزایر بود برادر ابوطالبی که مسلط به دو زبان بود به اتفاق یکی دو نفر از برادران دیگر به الجزایر اعزام شدند و از مبارزین کشورهای مختلف دعوت به عمل آوردند، از جمله این جنبش‌ها، جنبش آزادیبخش فتح، پولیساریو، مورو، زیمبابوه، شیعیان عربستان، عراق و جنبش امل بودند، همزمان با برگزاری این گردهمایی تعداد ۵۱ نفر از اساتید، دانشجویان، روزنامه‌نگاران و حتی از رهبران آزادیخواه امریکایی دعوت به عمل آمد. علت انتخاب ۵۱ نفر هم به این دلیل بود که تعداد گروگان‌ها ۵۱ نفر بود لذا به تعداد آنها از امریکائیان روشنفکر و آزادیخواه دعوت شد که به ایران آمده و از نزدیک با انقلاب و خواست دانشجویان از گروگانگیری و همچنین با جنایات رژیم پهلوی در سایه حمایت‌های همه‌جانبه امریکا آشنا بشوند.

محل برگزاری گردهمایی در هتل انقلاب تهران واقع در خیابان طالقانی بود. شاید در آن روزها هیچ مکانی در تهران تا به این اندازه مورد توجه روزنامه‌نگاران و خبرنگاران خارجی واقع نشده بود، از تمامی خبرگزاری‌ها به منظور کسب خبر و ارسال آن به تهران آمده و در مقابل هتل انقلاب تهران تجمع کرده بودند، حضور یاسر عرفات در آن زمان به گردهمایی رنگ خبری داغ‌تری می‌زد. من هم به عنوان میزبان یک گروه ۳ نفره از میهمانان امریکایی که به گروه‌های سه یا چهار نفره تقسیم شده بود و هر گروه توسط ۲ یا ۳ نفر میزبانی می‌شد، پیوسته بودم.

در میان این گروه ۵۱ نفره، برخی بیشتر جلب توجه می‌کردند مثلاً یکی از آنان که در گروه‌ها قرار داشت دختر دانشجویی بود که در رشته علوم اجتماعی در امریکا تحصیل می‌کرد به نام رندی گردمن، دختر پرجنب و جوشی بود. مدام سؤال می‌کرد و عکس می‌گرفت، با هم صمیمی شده بودیم و توضیحات لازم را در خصوص مسائل انقلاب، خواست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسلام، جنایات شاه، حجاب و هرچه که به ذهن‌اش می‌رسید می‌پرسید و با کمک مترجم جواب می‌دادم، به یاد دارم روزی که قرار بود از ایران برود در فرودگاه ملتمسانه اصرار داشت که مدت بیشتری بماند تا با انقلاب ایران بیشتر آشنا بشود.

بعـد از خروج از ایـران از او نامه‌ای دریافت کـردم که به قولی که در زمینه ایجاد نمایشـگاهی در دسـتاوردهای انقلاب پس از پیروزی و اسـلایدهایی که از مردم تهیه کرده بود، خصوصاً اسلایدهایی که از آقای خامنه‌ای (در آن زمان هم ایشـان در بین قشـر دانشجو و جوان محبوبیت ویژه‌ای داشتند) در دانشگاه محل تحصیلش برپا کرده بود، خبر داد.

به خاطر دارم در دیداری که امریکایی‌ها با آقای خامنه‌ای در منزل ایشان داشتند که بسیار مورد توجه آنان قرار گرفت. رندی عکس‌های زیبایی از ایشـان به منظور تهیه اسـلاید گرفت. خاطرم هست روزی که به دیدار معظم له رفتیم، میهمانان امریکایی خیلی مجذوب سـخنان ایشان و نحوه برخورد صمیمانه ایشان شدند، به نحوی که در آخر آن دیداربسیار علاقه‌مند شدند که دیدارهای دو نفره با ایشان داشته باشند که البته در حد وقت ایشان این دیدارها در همان جلسـه اتفاق افتاد. از ملاقات‌های این گروه با برخی زندانیان اوین که از مهره‌های رژیم شـاه بودند به منظور آشـنایی بیشتر با جنایات شـاه، ملاقات با برخی نمایندگان مجلس در محل مجلس سـابق شورای اسلامی بود.

با آمبولانس از لانه اخراج شدم



مجتبی بدیعی، در روزهای اول از لانه جاسوسـی اخراج شد. او بعدها بـا حکم محسـن میردامادی مسئول بازسازی آبادان شد. بدیعی چنـد دوره نیزعضو شـورای مرکزی حزب مشارکت بود.

بنده بـه دلیـل اختلافات فکری که پیش آمد، زیاد در سـفارت نماندم. اما از بچه‌های دانشگاهی دو نفر در آنجا ماندگار شدند که یکی رحیم باطنی و یکی هم شـریف زادگان بود که به دلیل دوسـتی که با بچه‌های هسـته اصلی داشت، وارد شـد. هیچ کدام هم البته در اشغال سفارت نقش نداشتند. بعد از بروز اختلافات فکری هم رحیم باطنی نمایندگی دانشگاه ملی را به عهده گرفت و بنده کنار کشیدم.

شـایعه شـد که بچه‌های دکتر پیمان در اشـغال سفارت نقش کلیدی داشـتند. پاسـخ این شایعه سـعی می‌شـد به حادترین شکل داده شود تا کسـی گمان نکند عاملان اشغال بچه مسـلمان‌های طرفدار امام نیستند و افراد دیگری زیر این لوا مشغول فعالیت هستند. البته در آن زمان دکتر پیمان چهره غیرمحبوبی نزد بچه مسـلمان‌ها نبود اما برای آنکه کار دانشجوها تحت الشعاع قرار نگیرد و به نفع دکتر پیمان و اطرافیانش مصادره نشود، می‌خواستند برخورد کنند. البته بچه‌های دانشگاه ملی بیشتر از سایر دانشـگاه‌ها با دکتر پیمان ارتباط داشـتند و به عنوان یک متفکر انقلابی با افکار و اندیشه‌های ایشان آشنایی داشتند. اما در آن موقع این بچه‌ها مسئله اصلی شان امام بود.

افـرادی که دور و بر آقـای علی زحمتکش بودند همگی از بچه مسلمان‌های محکم بودند و زنان شان یا دخترهایی که آنجا بودند همگی محجبه و روابط بین دخترها و پسرها کاملاً اسلامی و در چارچوب بود. اما دانشجویان دانشگاه ملی کاملا باز بودند نه به این معنا که حدود را رعایت نکنند، بلکه به این صورت که با حفظ حدود ارتباط بین پسـرها و دخترها وجود داشـت و کانالیزه نشده بود. از جمع حدود ۲۴۰ نفری حاضر در هتل حدود ۷۰ نفر دختر بودند که بعضی‌ها محجبه و چادری و بعضی‌ها با روسری بودند. در ارتباط بین دختر و پسر هم خیلی سفت برخورد نمی‌کردند. صحبت و بگو و بخند هم می‌کردند. این مسئله با توجه به شرایط به وجود آمده برای اطرافیان آقای زحمتکش به هیچ وجه قابل پذیرش نبود و نمی‌توانستند با مدارا برخورد کنند. از روز دوم یا سوم به ما اخطار می‌دادند که بچه‌های شما مسائل را رعایت نمی‌کنند یا اینکه بموقع در نماز جماعت حاضر نمی‌شوند و ارتباط بین دخترها و پسرها هم کنترل شده نیست. پاسخ ما هم این بود اینها همین طور هستند و نمی‌شود کاری شان کرد.

تعداد ما و نقش ما هم در اشـغال سـفارت باعث می‌شد که زیاد نتوانند کاری کنند. ما هم گفتیم این بچه‌ها در طیف قابل قبول قرار دارند و نمی‌توانیم به طور مکانیکـی به آنها بگوییم چه کاری انجام دهند. اینها می‌توانستند به دام چپ‌ها یا مجاهدین گرفتار شوند و ما با ظرافت زیاد آنها را نگه داشته‌ایم. رفتار چماقی درباره نوع رفتار یا پوشش آنها با روحیه ما سازگار نیسـت. آنها می‌گفتند و ما هم محکم ایسـتادگی می‌کردیم. این حرف‌ها آغازی بود برای بحث‌هایی که پیرامون ولایت فقیه شکل گرفت.

رفتـار افراطی زیاد بود. آقـای میردامادی جزو افرادی بود که حرکتی معتدل داشـت و در مقابل دوسـتان دیگری رفتارهای تندتری داشـت، صحبت آقای دادمان و افرادی کـه در آن طیف بودند این بود کـه اگر پیرو ولایت فقیه هسـتید باید انسـجام و وحـدت و پیروی از نماینده ولایت فقیه داشـته باشـید. ما هم می‌گفتیم اطاعت مان از امام یک اطاعت عاشـقانه و عقلی است که در آن تفکر تعطیل نمی‌شود. ما ضمن اطاعت از رهبری، هوشـیار هم هسـتیم. این بحث‌ها بیشـتر در میان لیدرها جریان داشت. آنها با خود ما مشکل نداشتند اما روی بحث ولایـت فقیه خیلی حسـاس بودند. خود من در روابط عمومی مشـغول بودم و حتی در انشـا و ویرایش اولیه تعدادی از بیانیه‌ها هم حاضر بودم ولـی این بحث‌ها را هـم می‌کردم. آنها می‌گفتند هرچـه از بالا می‌آید باید بدون چون و چرا انجام شـود و به ما می‌گفتند شـما امام را در خط خودتان می‌خواهید نه خودتان را در خط امام. این بحث و جدل‌ها ادامه داشت تا اینکه قرار شد یک شب بعد از نماز مغرب و عشا این مسئله را با آقای موسوی خوئینی‌ها مطرح کنیم و ایشان حکم شود که ما درست می‌گوییم یا آنها. حدود دو یا سـه هفته از زمان اشـغال می‌گذشت که یک شـب بعد از نماز مغرب و عشـا هرکدام از مـا دلایل مان را برای آقای خوئینی‌ها شـرح دادیم. ایشان هم گوش کردند اما برخلاف تصور مـا بعد از پایـان صحبت‌های طرفین بدون اینکـه اعلام موضعی کنند سکوت کردند و بلند شدند و رفتند و این هنوز برای من سؤال است که چرا ایشـان سخنی نگفتند و موضع شان چه بود. فردا یا پس فردای آن شب، بنده و دکتر سـامی، دکتر داوودی و یک دوست دیگر در سفارت قـدم می‌زدیم که یک آمبولانـس دنده عقب به طرف ما آمد و چند نفر نقاب به چشـم و مسـلح ما را در آمبولانس انداختند و آژیرکشـان به خارج از سـفارت آمدند. ما را هم در بالای میدان هفت تیر از آمبولانس بیرون انداختند. من تا دو سـه سـال پیش ترجیح می‌دادم این ماجرا را جایی نگویم تا هم جنجال نشـود و هم کسـی نتواند سوءاستفاده کند. چـون آنچه برای ما مهم اسـت این بود که تحت هیچ شـرایطی نباید اصل برنامه اشـغال سفارت زیر سؤال برود. کمی نگذشته بود که آقای میردامادی تماس گرفت که ما در جریان نبودیم و این عمل را هم قبول نداریم و از ما خواست دوباره به سفارت برگردیم.

می‌خواستم قطب‌زاده را بزنم



محمدهاشـم پوریـزدان پرسـت، پیش از پایان ماجرای لانه جاسوسی به جبهه رفت. او که جانباز دفاع مقدس است، هم اکنون استاد اقتصاد و عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز است.

بـه علت این که بچه‌ها حق خروج از لانه را نداشـتند، فرصت خوبی پیدا شـده بود برای برگزاری کلاس‌های آموزشـی. در مورد اساتید هم یکی آقای «حائری» امام جمعه شـیراز بود، که در ماه رمضان کلاس تفسیر قرآن و تفسیر سـوره آل عمران داشت. آقای «موسوی خوئینی‌ها» هـم بـود که هر روز بین دو نماز صحبت می‌کرد و در ماه رمضان تفسـیر قرآن می‌گفتند. آقای «حسین شریعتمداری» مدیر مسئول کیهان، که تفسیر دعای «ابوحمزه ثمالی» داشت.

یادم هست جلسه‌ای برگزار شد درباره ماهیت امپریالیسم که استاد را هم نمی‌شـناختم، من یک جلسه بیشتر نرفتم،دلیلش هم آن بود که به نظرم بحث‌هایش بسـیار روشنفکری می‌آمد. بعداً گفتند استاد این کلاس، «سعید حجاریان» بوده که البته جزو دانشجویان خط امام نبود و فقط برای تدریس به آنجا آمده بود. «شـیخ علی تهرانی» بود که آن موقع ماهیتش رو نشده بود. در کلاس‌ها من احساس بی فایدگی می‌کردم. اما فکر می‌کردم من سطح علمی‌ام پائین است و مشکل از من است. اما کم‌کم متوجه شدم مطالب اصلاً انسـجام ندارد.یک بار ایشان گفت من دو سه روزی نیستم و می‌خواهم به مشـهد بروم. رفت و بعد از دو هفته برگشت. متأسفانه در این سفر منافقین که از مدتی قبل اطراف او را گرفته بودند کار خودشان را کردند و او را که شدیداً مخالف آقای خامنه‌ای بود و نسبت به ایشان که با وجود سن کم از جانب امام به امامت جمعه تهران برگزیده شده بود حسادت می‌کرد، توانستند علیه سـه بزرگواری که تمام دشمنان انقلاب آنان را می‌کوبیدند یعنی آقایان بهشتی و خامنه‌ای و هاشمی،تحریک نمایند.

یک روز در محوطه داخلی سـفارت، مقابـل در جنوبی (خیابان طالقانی) ایستاده بودم، دیدم در باز شد و شیخ علی تهرانی به داخل آمد. از همان لحظه ورود به هر کسی کاغذی (که اطلاعیه بود) می‌داد. من تعجب کردم، «شیخ علی» خودش دارد اطلاعیه پخش می‌کند! خلاصه به من که رسید، گفت: «رسوایشـان کردم». گفتم چه کسانی را رسوا کردی؟ گفت: «همین سه مفسدین، بهشتی، خامنه‌ای، هاشمی».

یک نامه نوشته بود که فحش داده بود به دکتر بهشتی و آیت‌الله خامنه‌ای و آقای هاشـمی. شاید من در عمرم چند ساعت به شهید بهشتی شک کردم که مبادا آن‌گونه که دیگران می‌گویند باشد و من در مورد ایشان اشـتباه می‌کنم. که این هم به خاطر همین اعلامیه بود. چون شـیخ علی شاگرد امام بود و هنوز ماهیتش معلوم نشده بود و مخالفت او با شهید بهشتی با مخالفت گروه‌های ضد انقلاب فرق می‌کرد. الحمدلله عصر همان روز امام سـخنرانی کرد و یک کنایه‌ای هم به «شیخ علی» زد که گفت: «عیب از خودتان است». هنوز از این چند ساعت که در مورد آن شهید بزرگوار شک کردم، ناراحت هستم.

بچه‌ها آن موقع دیدشان نسـبت به حزب جمهوری خوب نبود. این مسئله‌ای است که نمی‌شود آن را کتمان کرد، به خاطر همین تعدادی قابل ملاحظه از آنان با کاندیداهای حزب مخالف بودند. «حسن حبیبی» و «جلال‌الدین فارسی» را به سفارت دعوت کردند و آنها را سؤال پیچ کردند. جلسـه با هر دو با ناراحتی تمام شد. یعنی سـؤالات به حوزه‌های مختلف کشید. بعضی نظریاتی که داشتند برای ما قابل قبول نبود. ما شدیداً آنها را سؤال پیچ می‌کردیم.

اما بنی‌صدر را هم دعوت کردند، که بنی‌صدر آمد و در جواب یکی از سؤالات گفت: من می‌خواستم مادر رضایی‌ها را به سازمان ملل بفرستم تا در آنجا کربلا به پا کند و قطب زاده با این تلویزیونش امام را تبلیغ کرد و امام ما را در پای پلکان هواپیما بازگرداند. «منظورش این بود که امام تحت تأثیر تبلیغات قرار می‌گیرد» و تا این جمله را گفت همه به هم نگاه کردیم، همه متوجه شدیم این آقا از ریشه خراب است و به امام اعتقادی ندارد.

روزی که قطب زاده صلیب سرخی‌ها را آورده بود تا با گروگان‌ها ملاقات کنند، من مسئول حفاظت در پشت لانه بودم. با توجه به فشاری که قطب زاده به دانشجویان خط امام آورد و آنها را مجبور کرد که به فرستادگان صلیب سرخ اجازه ملاقات بدهند، تصمیم گرفته بودم که از شدت ناراحتی به سـوی قطب زاده شـلیک کنم. اما یک چیز مانعم می‌شد و آن این بود که ممکن است امام راضی نباشد. متأسفانه آن شب جاسوسان سازمان سیا تحت پوشش صلیب سرخ در جلو چشم ما وارد سفارت شدند و ضمن آگاهی از محـل نگهداری جاسوسـان خود، اطلاعـات لازم را در اختیار آنان قرار دادند. به صورتی که شب عملیات طبس آنان با کفش و لباس در بستر خود خوابیده بودند تا در لحظه موعود با سرعت اقداماتی را که با آنان هماهنگ کرده بودند انجام دهند.

روزی حسـین علم الهدی برای افشـای دریادار تیمسـار احمد مدنی که بعد از وزارت دفاع، استاندارخوزستان شده بود به لانه آمد. احتمالاً علم‌الهدی را آیت‌الله خامنه‌ای فرستاده بود یا سفارش کرده بود. با هماهنگی شورای مرکزی من مأمور شدم اسناد مربوط به مدنی را چاپ و منتشر کنیم. شـهید علم الهدی از دانشـجویان پیرو خط امام نبود ولی از همانجا زمینه آشـنایی او با دانشجویان فراهم شد ودر ماجرای هویزه ایشان با تعدادی از دانشجویان خط امام مانند شهید حاتمی و شهید فاضل به شهادت رسید.

من و دادمان مسئول تصفیه بودیم



سـید عبـاس نبـوی، از جوانترین اعضای دانشـجویان پیرو خط امام بود. او بعدها به حوزه علمیه رفت و معاونت پژوهشـی و آموزشی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، معـاون فرهنگـی و پژوهشـی نهاد نمایندگـی رهبری و مسـئولیت نهاد نمایندگی رهبری در دانشـگاه تربیت مدرس از جمله سـوابق اجرایی اوست.

روز سـیزدهم آبان مرحوم آقای دادمان و من مسـئول کنترل نیروهایی شدیم که به‌عنوان دانشجو آمدند و در اشغال لانه جاسوسی نقش ایفا کردند. چون دانشگاه تهران و دانشگاه شریف خیلی گزینشی شده افراد را دعوت کرده بودند، ولی بعضی از دانشگاه‌ها بود که از طریق بلندگو دعوت کرده بودند.

مثل دانشـگاه شهید بهشـتی که آن موقع به نام دانشگاه ملی بود. یکی صبح سـاعت هفت اعلام کـرده بود که ما می‌خواهیم برویم و سـفارت امریکا را بگیریم و هر کسی می‌خواهد، بیاید با ما برویم. نزدیک صدوپنجاه نفر با خود همراه کرده بودند. از میان چهارصد نفر، صدوپنجاه نفر را آورده بودند.

تیپ‌های عجیب و غریبی را آورده بودند. البته بعضی از همان‌ها که خودسـر آمده بودند، ماندند و نرفتند، یکی از مسائل همین بود. مدت زمانـی هم طول کشـید تا به تعبیـری داخل مجموعه لانه جاسوسـی تصفیه بشـود. همان روز اول شـورا تصمیم گرفت – سـه نفر مسـئول تصمیم‌گیرهـای اصلی بودند، آقای اصغرزاده و آقـای میردامادی و آقای بیطرف – تصمیم گرفتند که یک پالایشی در نیروها انجام بشود. ما مأمور شـدیم به افرادی که آمدند، آن‌هایی که حق دارند بمانند کارت بدهیم. از همان جا تصفیه‌ها شـروع شـد. یک عده‌ای را رد کردیم و تعداد زیادی هم ماندند.

بچه‌ها سـفت و قرص تو لانه جاسوسـی نشسـته بودند و در حقیقت لانه جاسوسـی برای خود یک وزارتخانه و یک سـتاد شده بود! مسائل شـورای انقلاب و دعواهایی که با امریکا پیش آمد، نگه داشتن گروگان‌هـا و چطور پس دادن آنها و جریان طبس. جریان طبس باعث شد که این‌ها از نگهداری گروگان‌ها در محوطه چهار راه مفتح بترسند، لـذا گروگان‌هـا را توزیع کردند... حتـی تعدادی از ایـن بچه‌ها از لانه جاسوسـی می‌رفتند؛ مثلاً دو هفته پیدایشان نبود بعد که می‌دیدند یک موقعیت سیاسی خوبی پیش آمده، سر و صدا و بحث‌هایی با امریکا آغاز می‌شـد، این‌ها دوباره می‌آمدند که بگویند ما از بچه‌های لانه جاسوسی هستیم.

لذا در شورا نشسـتند، آئین‌نامه تدوین کردند، ساعت مرخصی ماهیانه دادند، حتی متأهلین و مجردین ساعتشان مشخص بود و قضایای خیلی مفصلی اتفاق افتاد. یک عده‌ای هم که آنجا اذیت می‌کردند، سر و صدا می‌کردند، اعتراض می‌کردند به تصمیمات شـورای مرکزی و وضع خسته‌کننده‌ای را ایجاد کرده بودند.

بـه این‌هـا می‌گفتند که جای شـما این‌جا نیسـت. ولی آن‌ها نمی‌رفتنـد و می‌گفتند که شـما چـه کاره‌ایـد و ما همه با هـم این‌جا را گرفته‌ایم و شـما حـق ندارید بیش از ما ادعایی کنیـد. یک طرحی را ایجـاد کردنـد به‌نام طـرح «آمبولانس» کـه نمی‌دانم طـرح کی بود، ولـی آمبولانس‌های شـکیل و خوش‌فرمی داخل سـفارت بـود. گاهی معترضین یا به‌قول بچه‌های داخل سفارت، مؤذی‌هایی که اذیت می‌کردند – و بعضـاً هـم از بیرون خط می‌گرفتند، هوادار بعضی از رجال سیاسـی بودند – این‌ها را یک موقعی که شـب خواب بودند با تشـک یا مبلی که روی آن خوابیده بودند، برمی‌داشتند می‌گذاشتند توی آمبولانس، در را قفل می‌کردند و می‌بردند طرف را بیرون پیاده می‌کردند!

مخفیانه در کلاس‌های حزب جمهوری شرکت می‌کردم



معصومـه نورمحمـدی، با پایـان ماجرا بـه آمـوزش و پروش رفت و مدیر چند دبیرسـتان معروف در تهران شد.

مـن بـا یکـی دو تـا از دوستانم در کلاس‌های شهید بهشتی شـرکت می‌کردیم ولی دزدکی، چون می‌دانسـتیم اگـر بچه‌های سـفارت بفهمند که ما داریم به حزب جمهوری اسلامی می‌رویم، مخالفت می‌کردند. چهار تا کلاس در حزب برگزار می‌شد و ما ۱۲ ساعت اجازه خروج داشتیم. ما این ۱۲ ساعت را آن اوایل یک مقدار کم و زیاد می‌کردیم.

اتفاقاً با همان خانم حمیدزاده و یکی دیگر که اسمشـان را یادم نیسـت می‌رفتیم. کلاس «شناخت» آقای بهشـتی بود، «نهج‌البلاغه» آیت‌الله خامنه‌ای، «تفسیر موضوعی قرآن» آقای رفسنجانی و «اخلاق» آقای عسـگراولادی بود. این ۴ نفر به ما درس می‌دادند و خیلی مشـتاق بودیم که در این کلاس‌ها شـرکت کنیم و کارتـش را پنهان می‌کردیم و می‌گفتیـم کـه اگر کارت ما دسـت کسـی بیفتد بچه‌هـا مـا را بیرون می‌کنند.

آن موقع فضا بسـیار علیه حزب جمهوری اسلامی بود و حزب را یک حزب مرتجع می‌دانستند. من گمان می‌کنم نمی‌تواند بی‌تأثیر باشد چون به هر صورت فضای روشنفکری عجیبی حاکم بود.

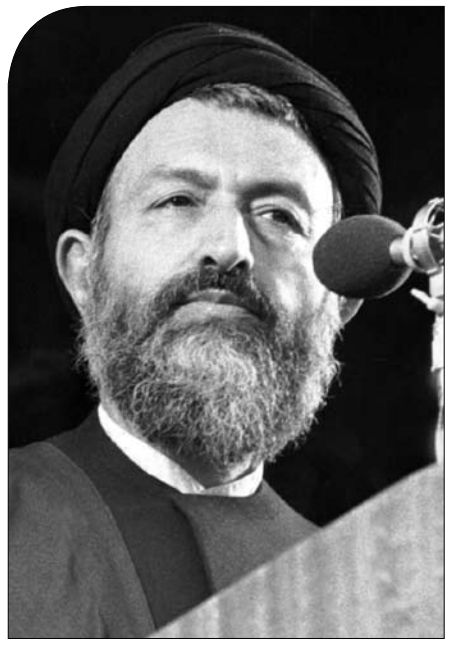
همین تفکری که دنباله‌اش شـده جریانی که مدعی هسـتند دانشجویان پیرو خط امام (ره) هستند. همه این طور فکر می‌کنند اما این طور هم نبود. آنجا آقای «رضا سیف‌الهی» که بعداً فرمانده نیروی انتظامی شدند، از بچه‌های بسیار خوشفکر و در حقیقت قلم اصلی بیانیه‌های سفارت با ایشـان بود، اگر بپرسید می‌بینید که قلم، قلم ایشان است نه خیلی‌های دیگر.

اما بعد از تمام شـدن جریان سـفارت، سال‌های بعد به تناوب البته، سـال اول نبود اما سـال دوم و سوم آقای «موسوی خوئینی‌ها» در روز ۱۳ آبان چند سـال پشـت سر هم جلسات مشـترک می‌گذاشت که ۲ سـالش در سـفارت بود، بعد هم جاهای مختلف. هر سال ما می‌دیدیم کـه یک عده‌ای نیسـتند و یک تعدادی کم شـده‌اند. بعـداً دیگر ما هم دعوت نشـدیم و کار به صورت انحصاری در اختیار یک عده خاص قرار گرفت.

همیـن طور به مـرور زمان یک عده‌ای از بچه‌هـا نمی‌آمدند تا ۲ سـال پیش بود که احسـاس کردیـم یک دعوت عام شـده‌اند و همه بودنـد، از آقای حجاریان، نعیمی‌پور و خـود آقای خوئینی‌ها گرفته تا آقای رضا سـیف‌الهی و همسـرش و سـایر بچه‌ها بودند و جمـع خیلی جالبی بود.

این نخسـتین باری بـود که دیدم بعد از این همه سـال چپ و راست و وسط همه را با هم دعوت کرده‌اند؛ ما که تشکل نداشتیم در آخرین بیانیه‌ای هم که بچه‌ها دادند قرار شد که تحت عنوان «دانشجویان پیرو خط امام» هیچ بیانیه سیاسی داده نشود.

سندی که به موقع منتشر نشد



در اولین روزهای اشـغال سفارت امریکا از سوی دانشجویان پیرو خط امام شـایعاتی درباره وجود اسنادی علیه شهید بهشتی مبنی بر دیدار با ژنرال‌هایزر در زمستان ۵۷ شنیده می‌شد. مجاهدین خلق و گروه‌های مخالف حزب جمهوری اسـلامی با انتشـار نشـریات و بولتن‌هایی مدعی بودند که بهشـتی رابطه‌های جدی با سـفارت امریکا دارد. از سوی دیگر زمزمه‌هایی در میان دانشجویان پیرو خط امام که رابطه خوبی با حزب جمهوری اسلامی نداشتند، در این باره شنیده می‌شد.

اسناد لانه جاسوسی توسط تیمی که حسین شیخ‌الاسلام گردآورده بود و از دانشجویان مسلط به زبان انگلیسی تشکیل شده بود ترجمه می‌شد و در اختیار شورای هماهنگی که به گفته محمدهاشمی شامل بی‌طرف، دادمان، اصغرزاده، سیف الهی، میردامادی، رحیم باطنی و او قرار می‌گرفت و این شورا بود که تصمیم می‌گرفت چه سندی افشا شود و چه سندی افشا نشود. اسناد بر اساس روخوانی، تشخیص صلاحیت برای انتشار و عدم انتشار پیدا می‌کرد.

اکثر اسناد به کلی سری و سری سفارت امریکا در تهران در همان ساعات اولیه تسخیر پودر و یا رشته رشته شد و قابل بازیابی نبود. اما بروس لینگن کاردار سفارت امریکا صبح روز ۱۳ آبان دریک بی‌احتیاطی آشکار حدود ۵۰ سند سری درباره آخرین وضعیت فعالان سیاسی در ایران مانند شهید دکتر بهشتی، مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی را برای مطالعه به دفتر خود می‌برد و پس از آن که تصمیم می‌گیرد به دیدار قطب‌زاده برود، این اسناد را به خزانه اسناد بازنمی گرداند بلکه بر روی میزکارش رها می‌کند. لینگن پس از آزادی مدعی شد که اسناد را در گاوصندوق دفترش گذاشته اما واقعیت چنین نبود.

سند مربوط به شهید دکتر بهشتی نیز در همان روزهای اول بازیابی شـد و آماده انتشـار بود اما اعضای شـورای هماهنگی اسناد به دلایلی که هیچ گاه معلوم نشد، حاضر به افشای این سند نشدند. گویی مشکلات ریشه ای با حزب جمهوری اسلامی مانع از روشنگری افکار عمومی می‌شد.

اما در داخل سـفارت دانشـجویان نزدیک به حزب جمهوری که اقلیتـی ۲۰ درصدی را شـکل می‌دادند به این رویه اعتراض داشـتند. این اعتراض بعضاً منجر به اخراج آنها از لانه و یا محرومیت از دسترسی به اسناد و اطلاعات می‌شد.فائزه مصلحی یکی از این دانشجویان است. او در این باره می‌گوید: یک مطلبی که بچه‌ها را ناراحت می‌کرد این بود که چرا دانشجویان در جریان نحوه انتخاب وانتشار اسناد قرار نمی‌گیرند. هر هفته جلساتی برگزار می‌شد و تحلیل‌های کلی در همان ساختمان مرکزی به عمل می‌آمد، فکر می‌کنم آخر هفته بود که خواهرها و برادرها همه در این جلسات حضور پیدا می‌کردند ولی در مورد مسائل ریز اسناد هیچگاه با ما صحبت نمی‌شد، یعنی آن موقع ما محرم راز تلقی نمی‌شـدیم. در بین بچه‌های لانه زمزمه شدکه از شهید بهشتی درلانه سندی موجود است. این مطلب برای من و خیلی از بچه‌های حاضر در لانه مهم بود که بدانم این سند چیست؟ به یکی از برادران به نام آقای مختاری که در واحد اسـناد فعالیت می‌کرد گفتم: آقای مختاری شما به من بگویید این سند چیست؟ من به کسی هیچ مطلبی را نمی‌گویم. در جواب گفت: این سند در تأیید شهید بهشتی است یعنی از استقامت ایشان در مقابل امریکا صحبت شده.

به هرحال سند مربوط به شهید دکتر بهشتی سالها پس ازشهادت ایشان منتشر شد. این سند شـرح دیدار کاردار سفارت امریکا و مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه امریکا با شـهید دکتر بهشتی یک هفته پیش از تسخیر سفارت امریکاست.

سند شماره ۳۵۹

محرمانه ۲۹ اکتبر ۱۹۷۹ ـ ۷ آبان ۱۳۵۸

از: سفارت امریکا، تهران ـ ۱۱۳۹۰

به: وزارت امور خارجه، واشنگتن دی. سی ـ دارای حق تقدم رونوشـت بـرای سـفارتخانه‌های امریـکا در آنـکارا، جـده، اسلام‌آباد، کابل، کویت، بغداد، دمشق

موضوع: ملاقات با بهشتی

۱ـ (محرمانه ـ تمام متن)

۲ـ خلاصه: هنری پرشت و من، ۲۷ اکتبر با دکتر محمد بهشتی، نایب‌رئیس مجلس خبرگان و دبیرکل حزب جمهوری اسـلامی، یک گروه سیاسـی که با [امام] خمینی[ره] پیوسـتگی نزدیکـی دارد، ملاقات کردیم. بهشـتی به ما یادآوری نمود که احساسات عمومی شدیدی در مورد هرگونه پشـتیبانی از شـاه سابق وجود دارد. او از مشـکلات در حمل قطعات یدکی نظامی و قراردادهای تجاری جویا شـد و به شایعات گسترده در مورد دخالت «سیا» در کردستان اشاره کرد. اظهار حمایت دولت امریکا از انقلاب کفایت نمی‌کند. به جای حرف عمل لازم است. او گفت که انقلاب پشتوانه لازم را در اکثریت مردم ایران دارد و اگر لازم باشـد می‌تواند طبقه متوسط و اقلیت متخصصین را نادیده بگیرد. بهشتی اعتماد به نفس فوق‌العاده‌ای از خود بروز می‌دهد، خصومت ظاهری نشان نمی‌دهد، ولی در امر بهبود روابط امریکا و ایران، او بار اصلی را به دوش امریکا می‌گذارد. پایان خلاصه.

۳ـ بهشتی ما را در اتاق انتظار ساختمان سنا پذیرفت. او تنها بود، رفتار او دوستانه و آرام به نظر می‌رسید ولی از حجم زیاد کار، شکایت داشت.

٤ـ ما سـلام‌ها و آرزوهای دولت و ملت امریکا را ابلاغ نمودیم و بر نظر خویش که پیشرفت دولت موقت در ساختن نهادهای جدید دولتی که در خدمت منافع امریکا و همچنین ایران باشد، تأکید کردیم. پرشت که دیدگاه واشـنگتن را ابراز می‌داشت، گفت که مشکل دوجانبه‌ای برای هر دو کشور وجود دارد که عبارت اسـت از درک ناکافی و تا حدی نادرست از انقلاب در میان مردم امریکا و ایران. او گفت که از دیدگاه‌های بهشتی در زمینه اینکه روابطمان را چگونه می‌بیند و چه اقداماتی می‌توان در جهت بهبود آن انجام داد، استقبال می‌کند.

۵ـ بهشتی در پاسـخ اول بر لزوم اینکه امریکا حسن‌نیت خود را همراه حرف در عمل نیز نشان دهد تأکید نمود. اظهار حسن‌نیت تنها کفایت نمی‌کند. او سه زمینه اصلی مشکلات را برشمرد. اول مسئله شاه بود. او پنجاه سـال تباهی را بر ملت ایران تحمیل نموده و هم‌اکنون احساسـات عمومی علیه او خیلی شدید می‌باشد. لذا ایران نمی‌تواند تحمل کند که امریکا و یا هر کشور دیگری از او حمایت کند. (نظرات بهشتی، در این مورد مانند بقیه موارد گفت‌وگو صریح، کنترل‌شده و عاری از احساسات بودند.)

٦ـ انتقـاد دوم او در زمینه قراردادهای تجاری بود. نظر او بر این دلالت داشـت که با توجه به انقلاب، برخورد با مسائل تجاری نباید فقط در جنبه‌های عادی تجاری محدود شـود، بلکه دیدگاه سیاسی نیز باید در نظر گرفته شـود. او شـنیده بود که مقدار زیادی از وجوه ایران در امریکا توسـط دادگاه‌ها مسدود شده‌اند. ضرورت دارد که دولت امریکا با کمک برای حل این مشکلات حمایت خود را از ایران نشان دهد.

۷ـ نگرانـی سـوم او در زمینـه قطعات یدکی نظامـی و تجاری بـود. واضح بود که او اطلاعات کمـی در مورد جزئیات این قضیه دارد، ولی می‌دانسـت که قطعات یدکی به مقدار و سـرعت لازم توسط امریکا فراهم نمی‌شود.

۸ـ من گفتم در مورد شاه، پاسخ خواهم گفت و از پرشت خواستم تا نظرات واشنگتن را در زمینه‌های دیگر بیان دارد. من در آنچه که به هنگام طرح مسـئله سـفر شـاه به امریکا به منظور انجام معالجات پزشکی برای نخست‌وزیر و یزدی گفته بودم به عنوان موضع خودمان در قبال شاه تأکید کردم. ما شاه را به عنوان یک مقام مسئول در ایران به رسمیت نمی‌شناسیم و از دولت موقت به رهبری بازرگان حمایت می‌کنیم. ما اهمیت زیادی برای تمامیت و استقلال ایران قائل هستیم و به شاه تأکید کرده‌ایم که به هنگام اقامت در امریکا هیچ‌گونه فعالیت سیاسی نباید داشته باشد.

۹ـ بهشتی اعتراضی به این مسئله نکرد، ولی بعد پرسید که پاسخ من در برابر شایعات مربوط به فعالیت سیا در کردستان و مناطق دیگر ایران چیسـت. من گفتم که این شایعات مطلقاً بی‌اسـاس می‌باشند. نه سیا و نه هیچ نهادی از دولت امریکا به هیچ شـکلی در هیچیک از فعالیت‌هایی که به تمامیت ایران لطمه بزند، شـرکت نداشـته‌اند. من بر اساس اطلاع کامل از فعالیت‌هـای دولت امریکا در ایران چنین تضمینی به او دادم، در هر حال ایجاد آشـوب در کردستان از هر طریقی که باشد کاملاً برخلاف منافع ملی خودمان خواهد بود.

۱۰ـ پرشـت گفت که متوجه مشـکلات متعدد در زمینه تجارت هستیم ولی این مسائل به هر دو طرف قضیه مربوط می‌شوند. دولت امریکا فعالانه در جهت حل مشکلات تلاش می‌کند و در واقع در چند مورد مطالبی در جهت حمایت از ایران به دادگاه‌ها داده اسـت. ایران در خیلی از این موارد دادگاه موفق گشته است. ما می‌خواستیم دولت موقت بداند که دولت امریکا هر کاری بتواند انجام خواهد داد تا این مشـکلات در جهت استحکام بیشتر روابـط اقتصـادی، تجاری با ایران حل شـود. ولی دولـت موقت باید توجه داشـته باشـد که دولت امریکا هم جوانب سیاسی را باید در نظر داشته باشد و محدودیت‌هایی وجـود دارد، هم قانونی و هم محدودیت‌های دیگر که بر نقشی که ما می‌توانیم ایفا کنیم اثر می‌گذارد.

۱۱ـ در مـورد قطعات نظامی، پرشـت اقداماتـی را که ما برای تضمین حل مسئله سـپرده‌های ارزی اتخاذ نموده بودیم را برشمرد و گفت که این تضمین از ژوئیه به مورد اجرا گذاشته شده و از آن وقت هیچ مانعی از سـوی دولت امریکا بر ارسال قطعات ایجاد نشده است. موارد مجردی وجود دارد که مشـکلاتی در آن بروز خواهد کرد، ولی دولت امریکا در منافع خود می‌داند که ارسال قطعات را تسهیل نماید تا روند تأمین قطعات نظامی برای ایران اسـتمرار داشته باشد. ما همچنین می‌خواستیم در زمینه قطعات یدکی و تجهیزات شـرکت‌های تجاری نیز کمک کنیم. بـرای کمک در این امر اطلاعات مشخصی لازم است.

۱۲ـ بهشتی مدتی را صرف توضیح و تأکید بر حمایت توده‌ای مردم از انقلاب ایران نمود. این حمایت هنوز کاملاً مشهود و یا از لحاظ تشکیلاتی و حزبی سازماندهی نشده است، ولی حمایت عظیمی بوده و این توده شرکت‌کننده انقلاب بـرای اثبات حقانیـت و حمایت از اهداف انقلاب در ایران کافی اسـت. رهبری انقلاب بر چنین حمایت عظیمی اتکا دارد و این حمایت از انقلاب قدرت و پیروزی انقلاب را علی‌رغم گزارش‌ها و شایعات در مورد توطئه‌های وسیع از جمله امکان توطئه‌هایی از جانب نظامیان، تضمین می‌کند. اقدام برای کودتا بسـیار محتمل اسـت، او گفت که اگر چنین امری پیش آید امریکا مسئول شناخته خواهد شد، چون امریکا دارای نقش گسترده‌ای در رابطه با ارتش ایران بوده است. بهشتی در رابطه با این موضوع به گونه‌ای صحبت نکرد که نشان دهد تصور می‌کند تلاش برای انجام یک کودتا موفق خواهد بود بلکه می‌گفت چنین اقدامی به هیچ‌وجه موفق نخواهد شـد و هرگونه اقدام مشابه، مشکلات جدی برای امریکا در ایران ایجـاد خواهد کرد. رهبری انقلاب تصمیم گرفته اسـت که با امریکا و غرب به صورت دوستانه و مثبت برخورد کند ولی آنها عمیقاً ظنین باقی می‌ماندند.

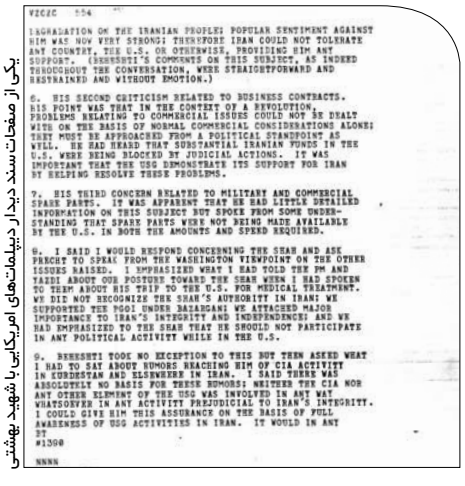
۱۳ـ در پاسخ، من نکاتی را که قبلاً توسط پرشت مطرح شده بود مبنی بر ضعف در شناخت ابعاد انقلاب در امریکا را پیش کشیدم ولی گفتم یک جنبه انقلاب برای افکار عمومی امریکا کاملاً روشن است و آن وسعت حمایت مردمی از انقلاب اسـت. با توجه به روابط ما با نظامیان در ایران من از فرصت استفاده نمودم تا بهشتی را از ترکیب و اندازه واحدهای مستشاری مطلع سازم. گروه مشورتی مستشاری نظامی که از تعداد زیادی افراد متشکل شده بود در حال حاضر به گروه شش نفری کوچکی تبدیل شده که تنها هدف آن حفظ ارتباط با طرفین ایرانی برای تسهیل دریافت تجهیزات نظامی امریکا توسط دولت موقت ایران می‌باشد.

۱٤ـ پرشـت گفت که در واشـنگتن ایرانیانی بـا دفتر او تماس می‌گیرند که از طبقات متوسط و متخصصین ایران بوده و با شاه نیز مخالفت می‌کردند، ولی اکنون از ایران فرار کرده‌اند چون احساس می‌کنند برای آنها در جو سیاسی جدید جایی وجود ندارد. او از بهشتی خواست تا موضع رهبری انقلاب را در برابر این افراد و ایرانیانی که به طور فزاینده نسبت به پیشرفت انقلاب سرخورده و ناامید شده‌اند، روشن کند.

۱۵ـ بهشتی در پاسخ قبول کرد که انقلاب اشتباهاتی مرتکب شده است؛ اما گفت در یک انقلاب با وسعت و سرعتی که در ایران داشت، بروز اشـتباهات اجتناب‌ناپذیر است. رهبری متوجه است که نمی‌تواند به دور ایـران حصاری بکشـد و آن را از تأثیرات خارجی و منافع تجارتی و تخصصی که به آنها احتیاج دارد، منزوی سـازد. رهبری انقلاب خواهان مرزهای باز با دنیای خارج می‌باشد نه مرزهای بسته. در مورد یک میلیون اقلیتی که او مشخص نمود از انقلاب حمایت کامل نمی‌کنند هم همین موضع اتخاذ می‌شود. ولی به این اقلیت اجازه داده نخواهد شد که نظرات خـود را به اکثریت ۳۵میلیون ایرانی کـه از انقلاب و اهداف آن حمایت می‌کنند، دیکته کنند. اگر لازم باشد این توده‌های میلیونی جمعیت ایران راه خود را به تنهایی طی خواهند نمود و در مدت ۲۰ سال می‌توانند آنچه را کـه با رفتن این طبقه از دسـت داده‌اند و منافعی که این یک میلیون اقلیت برای کشـور داشته جبران کنند. در پاسـخ این سؤال که آیا بهتر نیست سـعی کنند حمایت این اقلیت را جلب نمایند، بهشتی تأکید کرد که هدف رهبری هم همین بوده و در جهت آن کوشش می‌کند ولی به هیچ صورتـی اکثریت به این اقلیت کوچک اجازه نخواهند داد تا اهداف انقلاب اسلامی که ملت ایران خواهان آن هستند را تباه سازند. همان‌طور که قبلاً گفته بود این اهداف شـامل جامعه‌ای می‌شود که آزاد، مترقی و پیرو اصول اسلامی باشد.

۱٦ـ نظریه: بهشتی شخصیت مؤثر و گیرایی می‌باشد. مطمئناً در ظاهر و اگر بتوان بر اساس این گفت‌وگو قضاوت کرد، از لحاظ فکری و عقلی هم مؤثر و گیرا است. او با اعتماد به نفس فوق‌العاده و به طور آرام و شمرده انگلیسی خوب صحبت می‌کند. رفتار او در تمام مدت آرام و غیراحساسی بود. به نظر می‌رسید که او سعی داشت به ما بفهماند که بهبود روابط بیشتر به نفع امریکا بوده تا به نفع ایران. ایران انقلابی از حمایت و تفاهم امریکا استقبال خواهد نمود ولی به هیچ‌وجه به امریکا وابسته نخواهد بود.

بروس لینگن، کاردار



یکی از صفحات سند دیدار دیپلمات‌های امریکایی با شهید بهشتی

گزارشی درباره افرادی که اسنادشان از لانه جاسوسی در آمد

همکاری اعضای دولت موقت با سفارت امریکا


برخی از اعضای دولت موقت

روابط گسترده سیاسی و امنیتی اعضای دولت موقت با دیپلمات‌های مستقر در سفارت امریکا پس از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن تا ۱۳ آبان مسئله‌ای نبود که از چشم انقلابیون پنهان باشد و این گونه بود که دیدار برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر با ابراهیم یزدی، دلیل اصلی اشغال لانه جاسوسی شد و چند ساعت پس از آن‌که امام خمینی(ره) اقدام دانشجویان پیرو خط امام(ره) را تأیید کرد، دولت موقت استعفا داد و در واقع سقوط کرد. آنچه در ادامه می‌خوانید مروری بر بخشی از اسناد محرمانه سفارت امریکا در تهران درباره اعضای کابینه دولت موقت است.البته اسناد فراوانی درباره وابستگی رحمت ا... مقدم مراغه ای استاندار آذربایجان شرقی در دولت موقت، حسن نزیه مدیر عامل شرکت ملی نفت و احمد مدنی استاندار خوزستان در دولت موقت نیز از لانه جاسوسی به دست آمده است.

هاشم صباغیان، وزیر کشور دولت موقت

هاشـم صباغیان، وزیر کشـور دولت موقت نیز یکی دیگر از افراد میانه‌رو مشـاور و مورد توجه سفارت امریکا بوده است. در مورد وی نیز اسناد گوناگونی وجود دارد که به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌شود.

در یکی از اسـناد سفارت که در اصل به امیرانتظام مربوط می‌شود، کاردار وقت لانه جاسوسـی امریکا به صحبت‌هایش با صباغیان اشـاره کرده است و آنها را سودمند و جالب توصیف می‌کند. ولی امیرانتظام هشدار می‌دهد که انقلابیون ممکن اسـت، «آنچه را در این ملاقات‌ها می‌گذرد، بیش از حد خود جلوه دهند[!] و مردم را از آن مطلع کنند. مثل مسئله صباغیان.» که همین امر نشان می‌دهد مسائلی که در این ملاقات‌ها مطرح می‌شد، چندان در زمینه منافع ملی و حفظ دسـتاوردهای انقلاب نبوده که افشـای آن خشـم مردم را بر می‌انگیخته است. علاوه بر این، در مهرماه ۱۳۵۸ ه.ش، کاردار امریکا ـ در دیدار با صباغیان ـ به وی در مورد اعدام سران رژیم شاه اعتراض می‌کند. این مذاکرات، اعتراض نیروهای خط امامی را به وی و نیز به سفارت امریکا در پی دارد که این موضوع در اسناد سفارت امریکا در این زمان منعکس شده است. این اقدام لینگن ـ کاردار سفارت امریکا ـ به حدی زننده و نامطلوب بود که حتی ابراهیم یزدی، که در آن زمان پست وزارت خارجه را بر عهده داشت، در ملاقات بـا کاردار امریکا به وی اعتراض می‌کند: یزدی به گفت‌وگوی لینگن با وزیر کشور ایران ـ صباغیان ـ به عنوان مداخله بیجا در امور داخلی ایران اشاره کرد و سؤال کرد چرا ایالات متحده دست به چنین کارهایی می‌زند؟ کاردار پاسخ داد که ما مایل بودیم نگرانی‌های خودمان را ابراز نماییم. ما امیدوار بودیم که بتوانیم چیزی را که حس می‌کردیم، به طور خصوصی بگوییم. لینگن در ادامه با زیرکی خاص یک جاسوس امریکایی می‌گوید: ما از همین طریق، از نزدیک شدن به ایرانی‌هایی که نگرانی‌هایی راجع به ایالات متحده دارند، اسـتقبال می‌کنیم... بحث‌های آزاد و خصوصی، جزئی از دوستی واقعی می‌باشند.

احمد صدر حاج‌سیدجوادی، وزیر دادگستری دولت موقت

حاج‌سـیدجوادی که از اعضای نهضت آزادی بود و فردی میانه‌رو به شـمار می‌رود، یکی از کسـانی است که مورد توجه سـفارت امریکا بوده اسـت. آنچه که در پـی می‌آید، نظرات صدر حاج‌سـیدجوادی در ملاقات با کاردار سفارت امریکا در ۹ مرداد ۱۳۵۸ است: روابط ایران و امریکا در گذشته خوب بوده است و دلیلی وجود ندارد که دو کشور قادر نباشند به داشتن رابطه نزدیک و سـودمند دو جانبه ادامه دهند... انقلاب با خودش مشکلاتی همراه دارد، منجمله مشکلاتی که به وسیله دادگاه‌های انقلاب به وجود آمده است... سیاست دولت موقت این است که‌قدرت دادگاه‌های انقلاب را هرچه سریع‌تر، تا آنجایی که شـرایط اجازه می‌دهد، تقلیل دهد. در این سـند درددل و ابراز گلایه وزیر دادگسـتری دولت موقت از دادگاه‌های انقلاب نزد کاردار سفارت امریکا قابل توجه است.

ناصر میناچی، وزیر ارشاد ملی در دولت موقت

ناصر میناچی، از وزیران دولت موقت نیز برخی از اسـناد سـفارت سابق امریکا را به خود اختصاص داد و حجم فراوان تماس‌های او و امریکائیان نشـان می‌دهد کـه وی نیز یک منبع اطلاعاتی مناسـب برای امریکایی‌ها محسوب می‌شده است. میناچی نیز مانند دیگر اعضای لیبرال دولت موقت، از همکاری و گسترش روابط با امریکا و نیز ملاقات کاردار سفارت امریکا با امام دفاع می‌کرد: «میناچی با حالت خیلی دوستانه و گرم جواب داد که کابینه بازرگان (دولت‌آیت‌الله) مایل به ادامه همکاری و روابط با امریکا می‌باشند. او از کاردار اجازه خواست که ترتیب یک ملاقات با بازرگان و در آینده با خمینی را بدهد.» وی در همین سـند، با انتقاد از عملکرد دادگاه‌های انقلاب که به مفاسد مسئولان‌رژیم شاه رسیدگی می‌کرده‌اند، به امریکایی‌ها وعده می‌دهد که دادگاه‌های انقلاب بسته‌خواهند شد. در جای دیگر، میناچی از تمایل خود و دولت موقت برای کنار زدن امام از عرصه سیاست خارجی سخن می‌گوید: «میناچی گفت: نخسـت‌وزیر اخیراً موافقـت آیت‌الله خمینی را جلب کرده تا انتقادات خود را در مورد امور خارجی عموماً و روابط با ایالات متحده خصوصاً کم کند... میناچی امیدش را بر روی کوشـش‌های نخست‌وزیر برای بیرون بردن امام خمینی از عرصه بین‌المللی گذاشته است.»

جاسوسان سفارت امریکا، با توجه به نزدیکی میناچی به سیدکاظم شریعتمداری، همیشه دنبال آگاهی از نظرهای او در این زمینه بوده‌اند. مأموران سـفارت درباره وی چنین می‌گویند: میناچی همیشه به شریعتمداری خیلی نزدیـک بوده اسـت... میناچی گفت: «رهبران مذهبی اکنـون برای وحدت کوشش می‌کنند.» او به هر حال، شکی باقی نگذاشت که تفاوت‌های جدی بین (امام) خمینی و (آیت الله) شریعتمداری وجود دارد.» ارادت امریکایی‌ها به میناچی به اندازه‌ای است که از وی برای آزادی برخی اعضای حزب کارگران سوسیالیسـت ـ که با اتباع امریکا ازدواج کرده‌اند ـ کمک می‌خواهند و وقتی جواب مثبت او را می‌شـنوند، می‌نویسند: «این یک حقیقت ناخوشایند است که کنترل اداره دادگستری ایران در قسمت انقلابی در اختیار اشخاصی مانند او نیست.» تماس‌های میناچی با سفارت امریکا در زمان پیروزی انقلاب نیز قابل توجه است. آن گونه که به نظر می‌رسد، او از طرف شریعتمداری برای به سازش کشـاندن انقلاب تلاش‌هایی را آغاز کرده بود: میناچی گفت: «او مخصوصاً از جانب آیت‌الله شریعتمداری مأمور شده است تا نظر امریکا را در قبال دولت شریف امامی دریابد.» شریعتمداری و سایر رهبران مذهبی در قم، آماده بودند تا با دولت ایران، اگر این دولت قرار اسـت باقی بماند، همکاری کنند. میناچی این فکر را به میان آورد که رهبری مذهبی (شریعتمداری) معتقد است که شـاه، کلید حفاظت در قبال هرج و مرج و کمونیسم است. رهبری میانه‌روی مذهبی می‌خواهد با دولت فعلی ایران همکاری کند.

در یکی از اسـناد سفارت که در اصل به امیرانتظام مربوط می‌شود، کاردار وقـت لانـه جاسوسـی امریـکا بـه صحبت‌هایـش بـا صباغیـان اشـاره کـرده اسـت و آنهـا را سـودمند و جالـب توصیف می‌کنـد. ولی امیرانتظام هشـدار می‌دهـد که انقلابیون ممکن اسـت، «آنچه را در این ملاقات‌ها می‌گـذرد، بیش از حد خود جلوه دهنـد[!] و مـردم را از آن مطلع کننـد. مثـل مسـئله صباغیان.»

این سند، آشکارا تلاش امریکا را برای پشتیبانی عناصر سازشکار در برابر طرفداران انقلاب و در واقع، انحراف نهضت اسلامی نشان می‌دهد.

حسن نزیه، اسم رمز: اس. دی. پوتی، مدیرعامل شرکت نفت در دولت موقت

ضدیت نزیه با انقلاب اسلامی و مواضع ضدانقلابی او به اندازه‌ای بود که وی، قبل از افشـای اسـناد لانه جاسوسی، از کشـور فرار کرد؛ زیرا دادسـتانی انقلاب اسلامی وی را به خاطر عملکردش به دادگاه احضار کرده بود؛ اما مطالعه اسناد لانه جاسوسی درباره او خالی از لطف نیست. در یکی از اسناد لانه جاسوسی، نزیه فردی انقلابی دانسته شده که تحت الشعاع [آیت‌الله] خمینی و همفکران او قرار گرفته است. امیر انتظام، در یکی از مذاکرات خود با امریکایی‌ها می‌گوید: نزیه در جای امنی پنهان است. وی وکیل و مدیری عالی است، ولی در انتقادات خود بصیرت ندارد. انتظام گفت او و دیگر دوستان نزیه اعتقاد دارند او می‌تواند نجات داده شود. یزدی از دیگر همکاران نزیه در دولت موقت، که در آن زمان پست وزارت خارجه را در اختیار داشت، می‌گوید: نزیه خطر مهمی کرده که با ایدئولوژی اسـلامی انقلابی در افتاده است. آن طور که یزدی بیان کرد، این یک اشـتباه نابخشودنی از طرف نزیه بوده است. در جای دیگری از اسناد لانه جاسوسی، سخنرانی‌های حسن نزیه علیه نیروهای ارزشی انقلاب، تهدیدی برای امام و انقلاب دانسته شده است. یا این سند که در آن آمده است: «با اخراج حسن نزیه ـ رئیس شرکت نفت ـ مردی برکنار می‌شود که در مخالفت با روحانیون صریح‌تر از همه بود.»

ابراهیم یزدی، وزیر خارجه دولت موقت

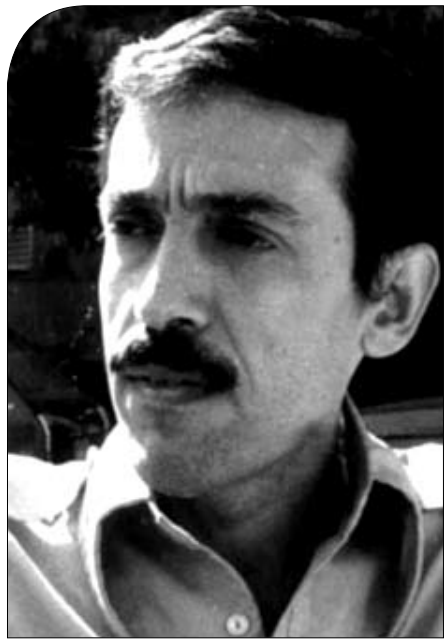
هرچند که مأموران سـفارت امریکا بر این عقیده بودند که ابراهیم یزدی، فردی مذهبی‌تر بود اما در اسناد مختلف بر جاه‌طلبی‌های شخصی و قدرت‌طلبی او و نیز امکان جایگزینی او به جای امام تأکید شده و به تماس و مذاکره و کسب اطلاعات از وی تمایل نشان داده شده است.

در یکی از اسـناد لانه جاسوسـی به عنوان مقایسـه میان یزدی و امـام چنین می‌خوانیم: آیت‌الله خمینی به این که ایران در امریکا وجهه‌ای دارد اهمیت نمی‌دهد، ولی‌افرادی دیگر مثل یزدی هستند که به این موضوع اهمیت می‌دهند. همچنین یزدی یکی از افرادی اسـت که جایگاه او در سلسله مراتب قدرت، اهمیت فراوانی برای امریکایی‌ها داشته است. پس از رسیدن وی به پست وزارت خارجه، یکی از مسـائلی که مورد توجه قرار می‌گیرد این است: «یزدی در چه سلسـله مراتبی قرار گرفته اسـت. بعد از تغییر مکانش (به وزارت امور خارجه) آیا او قدرت به دسـت آورده است؟ یا این‌که از قدرت او کم شده است؟ عکس‌العمل کارکنان وزارت امور خارجه در برابر او چه بوده است؟ و آیا هیچ اثر قابل پیش‌بینی در سیاست به وجود آمده‌است؟» جالب است که امریکائیان فقط درباره وضعیت افرادی تحقیق می‌کردند که از نظر آنان به خط میانه نزدیک بوده باشـند. مطالعه نظرهای وزیر خارجه ترکیه درباره یزدی نیز که در اسناد سفارت‌بازتاب داده شده، جالب توجه است: خودش را خوب نشان داده و با دید مدرن، ولی زیربنای ایدئولوژی اسلامی قوی است. او رابط بین [آیت‌الله] خمینی و دولت بازرگان است و روابطش با نخست‌وزیر دوستانه است. به نظر او یزدی ضدغربی نیست و توجه به بهتر کردن روابط با امریکا دارد.

در یکی دیگر از اسـناد سـفارت درباره یـزدی چنین می‌خوانیم: هـم یزدی و هم انتظام که در گذشـته دائماً، در موضـع یاری به ما بوده‌اند، در نتیجـه بی‌مبالاتی جیم بیل در مجله تایم، شـروع بـه حمله [به امریکا] نموده‌انـد، خصوصاً [حملات] یزدی که به نظر می‌رسـد، برای اثبات این‌که طرفدار امریکا نیست، تکرار می‌شود. شاید همین سند نشان‌دهنده علل واقعی شـعارهای ضدامریکایی دکتر ابراهیم یزدی و برخی همفکـران وی در آن زمان باشـد، یعنی اعلام برائت از اتهام همکاری با امریکا که همین اسـناد نشان می‌دهد اتهام مذکور، اتهام درستی بوده است: بزرگ‌ترین نقطه ضعف او [یزدی] ارتباط امریکایی است که رقبای بالقوه‌اش قبلاً اشاره کرده‌اند که از آن بهره‌برداری خواهند کرد. این دیدگاه از سوی دو استاد امریکایی در اسناد سـفارت امریکا بازتاب یافته است: یزدی واقعاً یک منبع خطر بالقوه است. او با مذهب‌گرایی متعصبانه و ۱۰ هزار مرد مسلح می‌تواند دنباله‌روی رضاخان در دهه ۱۹۲۰ باشـد. اگر آیت‌الله خمینی بزودی بمیرد، یزدی ممکن اسـت رهبری را بر عهده بگیرد. همچنین، یزدی مانند دیگر اعضای دولت موقت، فعالیت کمیته‌های انقلاب را اختلال در کار خود می‌دانست و خواستار پایان آن بوده است. دکتر یزدی، به چارلز ناس گفته که کمیته‌های انقلاب، روزی که دولت جدید منصوب شـود، از دور خارج خواهند شد. این گفته در نظر ما خوشبینی بیهوده‌ای‌است. در سند دیگری جبهه‌گیری‌های موجود علیه امام در درون نیروهای دولت موقت و دیگر نیروها چنین توصیف شده است: آیت‌الله خمینی با وجود طبقه متوسـط، جناح چپ و عصیان‌های بومی، از پشتیبانی قوی اکثریت توده‌های مردم برخوردار است. او و سایر ملاهای سازش‌ناپذیر، نفوذشـان را بر روی قانون اساسی جدید و انتخابات مجلس و رئیس‌جمهور اعمال می‌کنند. با وجود این، مقاومتی در دولت (بازرگان و یزدی) و روحانیون (شـریعتمداری) وجود دارد.در جای دیگری از اسناد لانه جاسوسی، بازرگان ـ نخست‌وزیر دولت موقت ـ یکی‌از دلایل انتصاب یزدی به سمت وزیر خارجه را تمایل وی به مناسـبات دوستانه با امریکا عنوان می‌کند. این در حالی بود کـه فضای انقلابی آن روز و دخالت‌های دامنـه‌دار امریکا در ایران در دوران شـاه، موجب نفرت همگان از امریکا شده بود. «مناسـبات حسنه با ایالات متحده از اعتقادات شخصی نخست‌وزیر است و هنگامی که دادن پست وزارت امورخارجـه به یزدی مورد بحث بود، نخسـت‌وزیر از یزدی درباره این نکته پرسیده بود تا این‌که اطمینان حاصل کرده بود که یزدی از مناسبات دوستانه با ایالات متحده پشتیبانی می‌کند.

همه جنجال های ماجرای جاسوسی سعادتی نفر دوم سازمان منافقین پس از پیروزی انقلاب

پیدایی تا فرجام سیکوی منافقین



محمد رضا سعادتی نفر دوم سازمان منافقین محسوب می شد

اولین پرونده جدی جاسوسی که جمهوری اسلامی با آن درگیر شد، تنها چند روز پس از پیروزی انقلاب، در اسفند ۵۷ گشوده شد. در شرایطی که جاسوسان روس از عدم وجود هرگونه مانعی بر سر راه خود مطمئن بودند، یکی از جاسوسان پرنفوذ K.G.B در ایران با نام مستعار «سیکو» شناسایی گردید.

محمدرضا سعادتی که به تعبیر خسرو تهرانی حتی از موسی خیابانی نیز به مسعود رجوی نزدیک‌تر و به عنوان نفر دوم سازمان مجاهدین خلق شناخته می‌شد، در شرایطی دستگیر شد که سازمان متبوع وی تلاش می‌کرد به عنوان سازمانی انقلابی در میان جامعه شناخته شود و توانسته بود در برخی ارکان نظام نیز نفوذ کند.

محمدرضا سعادتی فرزند علی به سال ۱۳۲۳ در شیراز و در خانواده‌ای روحانی و کم بضاعت به دنیا آمد. پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه در سال ۱۳۴۱ با رتبه دوم و بورسیه دولتی در دانشکده فنی دانشگاه تهران پذیرفته شد و در سال ۱۳۴۵ در رشته مهندسی برق فارغ‌التحصیل شد و به سربازی رفت و به عنوان سپاه ترویج آبادانی و مسکن در ایلام مشغول کار گردید.

پس از پایان خدمت وظیفه در سال ۱۳۴۷ وارد کارخانه ذوب آهن اصفهان شد و سال بعد به دایره مهندسی ستاد نیروی هوایی منتقل شد و دو سال و نیم در آن مرکز به کار پرداخت. همزمان با کمک برادران جلال‌زاده، شرکتی تحت عنوان نولکو را به ثبت رساندند و از طریق جلال‌زاده با مهدی رضایی آشنا شد و به عنوان سمپات به همکاری با سازمان مجاهدین خلق پرداخت.

هر چند که او پیش از آن در دوره دانشجویی با ناصر صادق آشنا شد و مدتی هم در برق منطقه‌ای شیراز همکارش بود اما سعادتی در بازجویی عضویت خود را در تشکیلات مجاهدین مرتبط به مهدی رضایی (با نام مستعار بهروز همایونفر) می‌داند. سعادتی همچنین در بازجویی علت گرایش خود به مبارزه علیه رژیم پهلوی را، اعدام ۲ تن از دوستان مارکسیست‌اش به نام‌های اسماعیل معین عراقی و محمدهادی فاضلی می‌داند که در گروه سیاهکل فعالیت داشته‌اند.

بر اساس نظریه موجود در پرونده سعادتی، حضور وی در ذوب آهن اصفهان زمینه‌ای برای ارتباط وی با کارشناسان شوروی گردیده بود و از آن تاریخ توسط سرویس اطلاعاتی نشان شده بود.

سعادتی از جمله کسانی است که از ضربه شهریور ۱۳۵۰ ساواک به سازمان مجاهدین در امان ماند اما در اردیبهشت ۱۳۵۱ در پی دستگیری مهدی رضایی، سعادتی به همراه همسرش ناهید جلال‌زاده دستگیر شدند. سعادتی به حبس ابد محکوم شد و در زندان به کمون مسعود رجوی پیوست و به سید سیکو مشهور شد.

هنگامی که در پی نقل فتوا و نجس دانستن کمونیست‌ها و ممنوعیت تماس با آنها در اثر تز جدید سازمان مبنی بر تغییر ایدئولوژی و مارکسیست شدن در میان زندانیان وفادار به آن شکاف ایجاد شد، وی با همکاری ساواک از اوین به قصر منتقل شد تا در اجرای سیاست‌ها و منویات رجوی، آنها را مهار کند. حسین شریعتمداری در خاطرات خود درباره مأموریت وی می‌گوید: «سعادتی که آمد (بنابر مأموریتی که داشت) گفت جمع ما جمع مشترک با مارکسیست‌هاست، خودش هم رفت داخل کمون مارکسیست‌ها و این دستور سازمانی بود.»

سعادتی در زندان، تاریخ معاصر تدریس می‌نمود که از جمله شاگردان او می‌توان به بهزاد نبوی اشاره کرد. هر چند بهزاد نبوی بیشتر شاگردی شعاعیان، دیگر چهره مشهور به روس‌گرایی را نموده است.

سعادتی در ۲۲ آبان ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد و ۲۳ بهمن، زمانی که سازمان طی اطلاعیه‌ای علنی اعلام وجود کرد، در جمع کادر مرکزی ۱۵ نفره آن قرار گرفت. همچنین به عضویت هیأت مدیره شرکت نولکو بازگشت که شرکتی برای پوشش فعالیت‌های سازمان بود. وی در کنار این امور، طبق اقدامی برنامه‌ریزی شده به فعالیت در دادستانی انقلاب تهران نیز پرداخت.

در این دوره بود که با مأموران شوروی ارتباط گرفت اما خیلی زود لو رفت و هنگام در اختیار گذاشتن پرونده سرلشکر مقربی به ولادیمیر فیسنکو (دبیر اول سفارت شوروی) در شرکت نولکو در ۱۳۵۸/۲/۶ دستگیر شد. مقربی یکی از نظامیان عالی‌رتبه ارتش شاهنشاهی بود که مدت ۲۵ سال برای شوروی‌ها جاسوسی می‌کرد و در پائیز سال ۱۳۵۵ توسط اداره کل ضد جاسوسی (اداره کل هشتم) ساواک دستگیر شد و به سرعت محاکمه و اعدام گردید. دستگیری و اعدام سریع او در طی این سال‌ها برای مأموران شوروی سؤال برانگیز بود که چطور مقربی لو رفت و چه اطلاعاتی در اختیار اداره کل ضد جاسوسی قرار داد.

سعادتی پس از دستگیری و محاکمه توسط موسوی تبریزی با اثبات قطعی جاسوسی وی و اقرار خود بر این موضوع، بر اثر فشار تبلیغاتی سازمان به دستگاه قضایی به ۱۰ سال زندان محکوم شد.

وی در جریان شورش مسلحانه‌ای که در زندان کرد، مجدداً محاکمه و در مرداد ۱۳۶۰ به اعدام محکوم گردید.

کشف ارتباط سیکو و فیسنکو

عباس امیر انتظام در خاطرات خود گفته است: «...در یکی از روزهای اسفند ۱۳۵۷ منشی من اطلاع داد که شخصی می‌خواهد به ملاقات من بیاید و یک مسئله امنیتی را در میان بگذارد. پس از توافق من، مردی درحدود ۵۰ سال با قدی متوسط با لباس رسمی و کراوات به اتاقم آمد. من صندلی طرف راست خودم را به او تعارف کردم. پس از نشستن به من گفت که کارمند و عضو اداره ضدجاسوسی ساواک است. طبق خبر او قرار است در ساعت ۵ بعد از ظهر امروز یکی از دیپلمات‌های سفارت شوروی به دیدن یک ایرانی در ساختمانی در میدان ۲۵ شهریور برود و چیزهایی را در اختیار فرد ایرانی قرار دهد؛ ضمنا گفت که طرف ایرانی عبدالعلی نامیده می‌شود. این فرد آمده بود تا کسب تکلیف کند.

مطالب را بلافاصله به اطلاع نخست وزیر رساندم. ایشان دستور داد که آن شخص مسئله را تعقیب کند ولی آقای بازرگان از شنیدن نام عبدالعلی که نام یکی از فرزندانش بود ناراحت شده بود. کارمند اداره ضدجاسوسی ساواک به کارش ادامه داد و روز بعد گزارش کارش را به من داد که به اطلاع نخست وزیر رساندم... [بعدها] وی گفت که عبدالعلی را دستگیر کرده‌اند و نام واقعی این فرد محمدرضا سعادتی است که با دستگاه‌های عکاسی مخصوص جاسوسی که از دیپلمات روسی دریافت کرده، دستگیر شده است. من تا آن روز نمی‌دانستم که محمدرضا سعادتی کیست و به چه گروهی وابسته است!»

البته ابراهیم یزدی عامل گزارش اولیه را دکتر چمران معرفی نموده است. از سوی دیگر نیز جواد منصوری اولین فرمانده سپاه که خود سرتیم دستگیری سعادتی بود، اظهار می‌دارد که مأموران امنیتی سپاه که چند روز از راه‌اندازی‌اش گذشته بود، به دلیل ارتباطات قبلی با سعادتی در زندان، او را تحت نظر داشته و ارتباطش را کشف کرده‌اند.

چگونگی دستگیری این جاسوس بلندپایه، همچون مقربی همچنان برای شوروی به صورت یک معما باقی مانده بود تا به جای حل معمای قبلی معمای دیگری نیز بر آن افزوده شود. این خلأ اطلاعاتی باقی بود تا آن که سازمان مجاهدین انقلاب در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۵۸ برخی اسناد و خلاصه گزارش مأموریت سعادتی و بخشی از اظهارات وی در بازجویی را منتشر کرد. در اسنادی که انتشار یافت، نوع ارتباطات سعادتی با واسطه اطلاعاتی سازمان جاسوسی شوروی و اسناد تحویل شده و درخواست‌های سعادتی از وی فاش گردید.

در گزارش‌های منتشره از بازجویی‌ها آمده است که وی ضمن اعتراف به همکاری با سازمان جاسوسی شوروی در ایران و تحویل اسناد محرمانه، به اخذ وسایل و امکانات فنی، آموزشی و الکترونیک و عملیاتی از سازمان جاسوسی شوروی اذعان نموده بود. او در آخرین ملاقات نیز فهرستی از مایحتاج سازمان را تهیه نموده بود که در زمان دستگیری به دست مأموران افتاد

فیسنکو کیست؟

پس از پیروزی انقلاب، به دستور مستقیم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، ایستگاه K.G.B در تهران موفق شد در روز ۱۴ فوریه ۱۹۷۹ مطابق با ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ مستقیماً با مرکز رهبری دو سازمان مجاهدین خلق و فدائیان خلق تماس بگیرد. مسئولیت این ارتباط به عهده ولادیمیر فیسنکو، افسر شاخه اطلاعات سیاسی ایستگاه (مستقر در سفارت شوروی در تهران)، گذارده شد. وی به زبان فارسی تسلط کامل داشت و با موهای مشکی و چشمان قهوه‌ای، شباهت فراوانی به ایرانی‌ها داشت.

ولادیمیر کیتوویچ فیسنکو، دبیر اول سفارت شوروی و عضو K.G.B در رستف روسیه به دنیا آمد. او دانشجوی انستیتوی زبان‌های شرقی یک دانشگاه ایالتی مسکو بود که به فراگیری زبان فارسی و انگلیسی پرداخت. سپس بورسیه دانشگاه تهران را دریافت کرد. فیسنکو به تاریخ نیز علاقه‌مند بود و یک مقاله در مورد نفت ایران نوشت. در سال ۱۹۶۴ با نینا نیکولا پونا پکلانیک که دانشجوی گروه عربی در همان انستیتو بود، ازدواج کرد. همسرش که دختر یک مقام نظامی عضو هیأت مدیره K.G.B بود، به همراه فیسنکو به ایران آمد و منشی سفارت شوروی در تهران شد.

در کتاب «کا.گ.ب در ایران» که به قلم کوزیچکین، یکی از مأموران این سازمان در ایران نوشته شده است، در این خصوص آمده است: «برقراری روابط ما با سازمان مجاهدین خلق، علی‌رغم توهماتی که آنها داشتند، به خوبی پیش می‌رفت و گسترش می‌یافت. مجاهدین در جریان حمله به سازمان‌های رژیم شاه، سفارتخانه‌های ایالات متحده و بریتانیا، توانسته بودند آرشیو اسناد ساواک را به دست آورند. وقتی این خبر را به مسکو منتقل نمودیم، بلادرنگ خطاب به ما چنین نوشتند: بلافاصله با مجاهدین تماس بگیرید و از آنها اسناد مربوط به دخالت و هدایت مزدوران اطلاعاتی شوروی در ارتش و سایر دستگاه‌ها و بخصوص پرونده سرلشکر مقربی را در ساواک بخواهید... وی ۳۰ سال عامل K.G.B بود؛ از زمانی که افسری جوان بود، در سال ۱۹۴۵ به خدمت این سازمان درآمد. او بهترین عامل رزیدنسی به حساب می‌آمد و اطلاعات محرمانه‌ای را که واقعاً برای اتحاد شوروی حائز اهمیت بود، در اختیار ما می‌گذاشت. در طی سال‌ها، ترقی بسیار کرد و مسئول خرید اسلحه از امریکا و دیگر کشورهای غربی شد... دیگر جانشینی برای او یافت نمی‌شد؛ به این علت بدیهی است که مقربی تنها عامل رزیدنسی بود... با از دست رفتن مقربی، در رزیدنسی یک خلأ اطلاعاتی پیدا شد. اضافه بر اینها، او عملاً همه افسران Political Intelligence [PI] را که در زمان‌های مختلف و در آن دوران طولانی همکاری با او کار کرده بودند، می‌شناخت...»

این کتاب در ادامه به احضار فیسنکو توسط «گنادی کازنکین»، رئیس شعبه جاسوسی سیاسی در ایران اشاره می‌کند که با ابلاغ تلگرام مسکو، از او خواست فوراً با رابط خود در سازمان تماس بگیرد و با ذکر این که نیازی به رعایت مسائل امنیتی نیست، گفت: هیچ خطری ندارد؛ ساواک از بین رفته؛ هیچ کس به تلفن‌های ما گوش نخواهد داد. همین الآن از سفارتخانه به رابطت تلفن کن.

گزارش دستگیری سعادتی

قسمت‌هایی از گزارش چگونگی دستگیری و بازپرسی انقلاب اسلامی و دادستانی انقلاب به شرح ذیل است:

ضمن مراقبت از اتومبیل سیاسی شوروی، در مورخه ۵۸/۲/۵ مشاهده گردید که یک نفر مرد روسی از اتومبیل پیاده [شد] و در خیابان دیبا منشعب از خیابان روزولت، وارد شرکت نولکو -که یک مؤسسه صنعتی است- گردید. در بررسی بعدی مشخص شد که مرد روسی به نام ولادیمیر فیسنکو، دبیر اول سفارت شوروی می‌باشد و مرد تماس گیرنده، یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق است... چون معلوم بود که رهبر مجاهدین در ساعت ۱۷ مورخه ۵۸/۲/۶ و یا ۵۸/۲/۷ (در قرار ملاقات یدکی) با افسر اطلاعاتی شوروی -جهت مبادله اسناد و مدارک- ملاقات می‌نماید، لذا بررسی‌های لازم به عمل آمد و طی طرحی، مأموران سپاه پاسداران انقلاب هدایت شدند که ۵ دقیقه قبل از شروع ملاقات، مأموران به شرکت وارد [شوند] و مرد تماس گیرنده مدارک را ضبط نمایند... پس ازدستگیری مرد تماس گیرنده، فیسنکو جهت ورود به شرکت نولکو مراجعه نمود ولی توسط مأموران به او تکلیف شد که از شرکت خارج شود و فیسنکو بعد از خروج از



اسدا... لاجوردی و حمید نقاشیان در دادگاه محمدرضا سعادتی

شرکت، سوار اتومبیلی که توسط سه نفر مأمور شوروی هدایت می‌شد، گردید و منطقه را ترک نمود. در بازرسی بدنی از مرد تماس گیرنده، مشخص شد که مسلح به اسلحه کمری می‌باشد و نیز در جست‌وجوی مقدماتی از وسایل شرکت، یادداشتی که حاکی از همکاری این شخص با سرویس اطلاعات شوروی می‌باشد، به دست آمد...

در گزارش‌های منتشره از بازجویی‌ها آمده است که وی ضمن اعتراف به همکاری با سازمان جاسوسی شوروی در ایران و تحویل اسناد محرمانه، به اخذ وسایل و امکانات فنی، آموزشی و الکترونیک و عملیاتی از سازمان جاسوسی شوروی اذعان نموده بود. او در آخرین ملاقات نیز فهرستی از مایحتاج سازمان را تهیه نموده بود که در زمان دستگیری به دست مأموران افتاد.

نکته جالب در بازجویی‌های او این است که در عین اعترافات اینچنینی، بدیهیات را منکر می‌شده است. به عنوان نمونه، وی در جلسه اول از بازجویی‌ها در ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸ ادعا نمود سران سازمان را نمی‌شناخته و گفت: دبیر شوروی می‌گفت به افرادی به نام رجوی و خیابانی سلام برسان. این در حالی است که او در زندان حامل پیام رجوی بوده است و حتی اگر می‌توانست عضویت خود در کادر مرکزی سازمان را انکار نماید، انکار آشنایی با رجوی در حالی که بسیاری از مبارزین که در دادستانی حضور داشتند، آن دو را با هم دیده بودند، امری است که نشان از عدم وجود هرگونه شکنجه و یا اعمال فشاری در بازجویی‌ها (که از سوی او و اعضای سازمانش ادعا می‌شد)، دارد. به عبارت دیگر وقتی سعادتی خود را در برابر اسنادی غیر قابل انکار می‌بیند، ناگزیر لب به اعتراف می‌گشاید.

محمدرضا سعادتی در اقاریر خود به طرح مسائلی همچون مسئله کردستان، حزب توده، موقعیت چریک‌های فدایی خلق، افسران اطلاعاتی سیا، اسناد و مدارک طبقه‌بندی شده سازمان منحله امنیت، امام خمینی؛ وضع و موقعیت ایشان در ایران، در ملاقات‌های خود با فیسنکو اشاره کرد. وی همچنین به سرقت نزدیک به ۵۰ صفحه مهم از پرونده مقربی از اسناد دادستانی انقلاب در زندان قصر و تحویل آن به K.G.B اعتراف نموده بود.

در پی کشانده شدن این پرونده از ابعاد حقوقی به رسانه‌ای توسط سازمان مجاهدین انقلاب که کلید کشمکش‌های بعدی را زد، انتقادهای فراوانی به این سازمان وارد شد. مجاهدین انقلاب در کنفرانسی مطبوعاتی در ۱۳۵۸/۴/۱۱ در پاسخ به دلایل این امر، علم مردم را پشتوانه‌ای برای رسیدگی عادلانه در برابر فشارهای حامیان سعادتی عنوان نمود.

واکنش‌ها به دستگیری

سران سازمان در اولین واکنش به دستگیری سعادتی، به محضر امام(ره) رفتند. از آن دیدار که در همان روز دستگیری اتفاق افتاد، در صحیفه‌نور تنها چند جمله مختصر منعکس گردیده است. امام خمینی (ره) در بخشی از سخنان خود ضمن تأکید بر اهمیت تلاش‌های سازنده به خاطر نجات کشور از بازگشت به اوضاع سابق، فرمودند: اسلام بیش از هر چیزی به آزادی عنایت دارد و در اسلام خلاف آزادی نیست؛ الا در چیزهایی که مخالف با عفت عمومی است.

در این دیدار که در قم انجام شد، مسعود رجوی، موسی خیابانی و تنی چند از اعضای سازمان حضور داشتند. کیهان که آن روزها در سیطره سازمان بود، تیتر بزرگی از صفحه اول شنبه ۸ اردیبهشت را به این دیدار اختصاص داد و با ذکر جمله‌ای از مسعود رجوی از ملاقات یک ساعته اعضای سازمان با امام خبر داد و نوشت کلیه ملاقات‌های امام ۶ روز متوقف شد.

با این حال، امام (ره) نه تنها ملاقات‌ها را متوقف نکردند بلکه فردای دیدار با مجاهدین، بیش از هر روز دیگری ملاقات داشتند و در دیدار کارکنان صنعت نفت فرمودند: «عزیزان من! ...توطئه‌ها را، توطئه‌های بزرگ را، در همه اقشار، در همه موارد، خنثی کنید. من قبلاً گفته بودم که غائله ایجاد می‌کنند شیاطین؛ هر روزی به اسمی. ما باید از این غائله‌ها جلوگیری کنیم، هوشمند باشیم، غائله‌ها را با هوشیاری توجه کنید و خنثی کنید. ممکن است پس از چند روز دیگر یک غائله دیگر بلند بشود. از اولاد من یکی ترور بشود یا خودم. اینها باید بدانند که نهضت ما قائم به شخص نیست؛ نهضت ما همگانی است؛ همه ملت رهبرند؛ همه بیدار شده‌اند. گمان نکنند که با ترور کاری انجام می‌دهند. ملت ما راه خود را یافته است. ما از این دسیسه‌ها نمی‌ترسیم.»

از این جملات به نظر می‌رسد در آن تاریخ گفت‌وگوهایی در میان امام و آنها رد و بدل شده که امام آینده آنها را به آنها تذکر داده‌اند که با ترور نمی‌توانند کاری از پیش ببرند.

با افشای دستگیری سعادتی توسط سازمان مجاهدین انقلاب و به نتیجه نرسیدن لابی‌های محرمانه، سازمان مجاهدین خلق از ۲۵ خرداد ۵۸ تا ۹ تیرماه آن سال بیش از ۷ اطلاعیه در حمایت از وی صادر نمود که به توجیه عمل او در برقراری ارتباط با شوروی و ادعای شکنجه وی می‌پرداخت. برای اثبات شکنجه به سخنان عزت‌الله سحابی استناد شده بود.

اگر چه نهضت آزادی به تحریف سخنان سحابی واکنش نشان داد اما این اعتراض مورد توجه قرار نگرفت؛ نهضت آزادی در تکذیبیه خود پیشنهاد نمود لازم است خود مجاهدین از نظر سازمانی وارد در تحقیقات شوند. این پیشنهاد در حالی مطرح شد که در اطلاعیه‌های سازمان، آن بخش از بازجویی‌های سعادتی که وی در همان روز اول گفته بود این عمل وی عملی سازمانی بوده است، تأیید شده بود.

سعادتی در دادگاه

در ادامه جوسازی‌ها در مسیر رسیدگی به این پرونده، در تیرماه ۵۸ اطلاعیه‌ای با امضای ۴۲ تن از شاعران و نویسندگان چپگرا از جمله احمد شاملو، سیمین بهبهانی، گلی ترقی و... منتشر شد و در حالی که خود سعادتی و سازمان ارتباط با شوروی را پذیرفته بودند، او را «گروگان آزادی در چنبر تهمت‌ها و افتراهای مرموز» خواندند و از این «عضو سازمان مترقی! مجاهدین خلق» به سالک طریق عشق یاد کرده و خواهان آزادی او شدند.

همزمان جمعیت حقوقدانان نیز که در کنترل نیروهای مارکسیست بود، با ارسال نامه‌ای به وزیر دادگستری، نسبت به شکنجه سعادتی گلایه کرده و در سناریوی جدیدی او را نه خائن بلکه نگهدارنده اسرار و اسنادی از روابط پشت پرده سازمان‌های جاسوسی غرب برای سازمان معرفی نمودند. سعادتی خود نیز در نامه‌ای به دادستان کل، خواستار حضور نماینده‌ای از سازمانش شد اما به‌رغم اشتراک این پیشنهاد از سوی گروه‌های مختلف، سازمان نماینده خود را به دادگاه وی نفرستاد تا از پیگیری قضایی و بررسی ماهوی موضوع امتناع نماید. در پی اعتراض مردم به مواضع سازمان در ۱۷ تیرماه در مشهد، اولین تیراندازی اعضای سازمان به سوی مردم انجام شد که اگرچه تلفاتی نداشت اما نشان از آغاز رو در رو قرار گرفتن سازمان با نظام و ملت داشت؛ امری که در ۳۰ خرداد ۶۰ به اوج خود رسید.

یکی از نکات عجیب در این پرونده آن است که سعادتی به‌رغم آن که به اتهام جاسوسی دستگیر شده بود و طبیعتاً نباید از امکان تبادل اطلاعات با بیرون برخوردار می‌بود، به راحتی با خارج از زندان در ارتباط بود و به عنوان نمونه می‌توان به نامه وی در پی درگیری سازمان با مردم در ۱۶ آذرماه ۵۸ اشاره کرد که در شماره ۱۶ نشریه مجاهد به چاپ رسید و در آن، مخالفان سازمان را «چماقدار» توصیف نمود. او همچنین در همین دوره با همسر خویش که از اعضای اصلی منافقین بود نیز ملاقات داشته است.

آشوب‌طلبی سازمان

سازمان به‌رغم تمام تلاش‌های قانونی برای خلع سلاح اعضایش، به این امر تن نداد و در ادامه درگیری‌ها بعد از دستگیری سعادتی و اختلافات بعدی همچون درگیری‌های ناشی از حمایت از بنی صدر با مردم، در ۳۰ خردادماه ۶۰اعلام جنگ مسلحانه نمود و گمان می‌کرد که با استقبال عمومی روبه‌رو خواهد گردید.

رفتار نابخردانه آنها در نماز جمعه آن هفته تهران توسط حضرت آیت‌الله خامنه‌ای موشکافی شد و معظم له در ۶ تیر مورد سوء قصد قرار گرفت. برنامه‌ریزی سازمان با انفجار هفت تیر تکمیل شد که در آن، آیت‌الله دکتر بهشتی و ۷۲ تن از یاران نظام و انقلاب به خاک و خون کشیده شدند. همزمان با این اقدام که توسط رابطین سازمان پیش‌تر به اطلاع اعضای زندانی آن رسیده بود، برنامه‌ریزی شورش در داخل زندان توسط سعادتی صورت گرفت و پس از اعلام خبر انفجار حزب جمهوری اسلامی، تعدادی از هواداران و اعضای مجاهدین در زندان با شنیدن این خبر شروع به خواندن سرود و پایکوبی کردند و جو زندان را ملتهب کرده و به هم ریختند.

آیت‌الله گیلانی و شهید لاجوردی آنها را به محوطه زندان اوین آوردند و به صحبت و نصیحت آنها پرداختند که در این مرحله «افجه‌ای» طبق برنامه‌ریزی قبلی و با هدایت سعادتی از موقعیت خود در میان نگهبانان زندان سوء استفاده کرده و اسلحه‌ای را از نگهبانی گرفته و به سوی محوطه خیز بر می‌دارد تا آقایان گیلانی و لاجوردی را ترور کند.

کاظم افجه‌ای به دلیل فعالیت در سازمان مجاهدین خلق و ضدیت با جمهوری اسلامی دستگیر و در زندان به سر می‌برد که شهید کچویی با او به بحث نشسته بود و او نیز وانمود می‌کرد که معقول شده است و توانسته بود تا حدی اعتماد مسئولان و نگهبانان زندان را جلب نماید. به دنبال خیز افجه‌ای برای ترور، شهید کچویی متوجه رفتار وی می‌گردد و به سوی او می‌رود که با شلیک افجه‌ای به شهادت می‌رسد و او فرار کرده و از آنجا که به ورودی‌ها و خروجی‌های زندان آشنا بوده است، خود را به پشت بام ساختمان اداره زندان‌ها (دادستانی) رسانده و از آنجا خودش را پرتاب می‌کند که در اثر سقوط کشته می‌شود. همزمان با ترور شهید کچویی در هشتم تیرماه، برخلاف تحلیل سازمان که گمان می‌کردند با انفجار حزب جمهوری اسلامی، نیروهای حزب‌اللهی مرعوب می‌شوند و عناصر آنها فرصت کودتا می‌یابند و عناصر زندانی نیز با این شورش آزاد می‌گردند، فضا علیه منافقین تشدید شد و مردم در خیابان‌ها به راهپیمایی و عزاداری پرداختند. در همین روز بود که همزمان با شورش سعادتی از داخل زندان چندین ماشین اسلحه غیرمجاز که توسط اعضای سازمان در خیابان‌های تهران تردد می‌نمودند، شناسایی شد. با شکست این طرح و کشته شدن کاظم افجه‌ای، مهدی آسمان تاب به برنامه‌ریزی قبلی برای ترور مسئولان دادستانی و طرح آشوب در زندان اقرار می‌کند و با توجه به اقاریر سعادتی و دیگر اسناد به دست آمده، نقش سعادتی در این ترور از سوی دادگاه قطعیت می‌یابد و در مردادماه ۶۰ به اعدام محکوم می‌شود.

حاشیه‌های پرونده در سال‌های بعد

در سال‌های بعد از اعدام سعادتی، کمتر کسی در پرونده جاسوسی او تردید کرد، زیرا از نهضت آزادی تا سازمان مجاهدین انقلاب و همچنین یاران امام در جریان این پرونده بودند و به تبع آن، از وقوع این جرم تردیدناپذیر دفاع کرده بودند؛ اما آنچه مورد خدشه برخی قرار گرفت، چرایی اعدام وی بود که بیشتر از سوی دوستان بهزاد نبوی مطرح می‌شد.

مصطفی تاج‌زاده در مصاحبه با روزنامه شرق گفته بود: همان طور که می‌دانید سعادتی به جرم جاسوسی دستگیر شد و به چند سال زندان محکوم شد اما پس از شهادت کچویی در زندان، مشخص شد که فردی که کچویی را ترور کرده، از طریق سعادتی جذب سازمان شده و این ترور را صورت داده بود... منتها نکته مهم این بود که سعادتی بعد از رجوی و خیابانی نفر سوم سازمان و مخالف مشی مسلحانه بود و معتقد بود این مشی ضربه‌اش به سازمان از ضربه دستگیری حنیف نژاد در سال ۵۰ و یا مارکسیست شدن سازمان در سال ۵۴ بیشتر است و نباید وارد فاز مسلحانه شد...

او سپس تز بهزاد نبوی را به نام شهید رجایی چنین بیان می‌کند: با زنده ماندن سعادتی می‌توان در سازمان خط فعالیت سیاسی را به جای فاز نظامی تقویت کرد و یا باعث ایجاد انشعابی در سازمان شد که بعدها به سوی فعالیت مسلحانه سوق داده نشوند و معتقد بود اگر چنین اتفاقی بیفتد، برای ما مقابله سیاسی با مجاهدین خلق در درازمدت بهتر از وارد شدن به فاز مسلحانه و فعالیت غیرقانونی سازمان است. وقتی رجایی شنید که می‌خواهند سعادتی را اعدام کنند، تلاش زیادی کرد که جلوی اعدام را بگیرد یا به تأخیر بیندازند تا مسئله را در سطح بالاتر بررسی کنند. ظاهراً مسئول مربوطه می‌دانست که در موضع بالاتر ممکن است مانع اعدام شوند، تا وقتی سعادتی اعدام نشد، جواب تلفن رجایی را نداد... او در مصاحبه با مجله چشم‌انداز ایران نیز گفته است: در صورت عدم اعدام سعادتی، ممکن بود برخی انفجارها و ترورها که متقابلاً خشونت‌هایی را از طرف مقابل در پی داشت، ایجاد نشود.

البته عده‌ای از صاحبنظران معتقدند به علت هژمونی رهبری، انسجام تشکیلاتی و اندیشه و مشی رجوی، انشعاب در مجاهدین خلق منتفی بود. ولی چون این مسیر طی نشد، هیچ یک از دو ادعا قابل اثبات نیست. سعید حجاریان و بهزاد نبوی نیز در مصاحبه‌هایی این فرضیه را مطرح کرده‌اند که سعادتی در پی مخالفت با مشی مسلحانه سازمان بود و با حفظ او می‌شد از خشونت‌های بعد جلوگیری کرد.

این سخنان در شرایطی مطرح می‌شود که سعادتی در پروژه نظامی همچون ترور مسئولین دادستانی و شورش داخل زندان نقش آمر را داشت و به صورت عملی اعتقادش به برخورد مسلحانه را اثبات نموده بود. همچنین، امروز خاطرات طرف‌های روس نیز چاپ شده است که در آنها تأکید شده در اولین ملاقات با سعادتی در ۲۵ بهمن ۵۷ در دانشگاه تهران، وی پیش از هر چیز، تقاضای اسلحه می‌نماید و در پاسخ طرف روس که شما اسلحه‌های زیادی در اختیار دارید، می‌گوید اینها که ما داریم چیزی نیست و بیش از چند روز دوام نخواهد یافت و ما نیاز داریم جریان اسلحه برایمان حالت مستمر داشته باشد... این درخواست سعادتی کاملاً بیانگر نگاه او از همان اولین روزهای پیروزی انقلاب به درگیری برای «به دست آوردن قدرت حاکمیت پیش از آن که دیر شود» است. نکته قابل بحث دیگر به شخص پیشنهاد دهنده باز می‌گردد. درباره بهزاد نبوی گزارش‌هایی وجود داشت که در پشت‌بام مدرسه رفاه به نیروهای سازمان، آموزش تیراندازی می‌داده و سابقه رابطه استاد و شاگردی او با سعادتی نیز قابل تأمل است. بهزاد نبوی در مصاحبه سال ۵۹ خود با نشریه شاهد نیز علناً از همسویی با سعادتی در زندان و نادرست شمردن نقل فتوا در نجس شمردن مارکسیست‌ها سخن می‌گوید.

از سوی دیگر، برخلاف ادعای تاج‌زاده، سعادتی خود مارکسیست شدن سازمان را تبلیغ نموده بود و در این راستا با زندانیان پیرو خط امام(ره) در زندان قصر درگیر شده بود و نمی‌توان چنین گمانی را درباره او داشت که آن را ضربه ۵۴ بداند. اما روایت نیروهای دادستانی از واقعه نیز به شکل متفاوتی است. بهزاد نبوی برای امکان مباحثه با سعادتی، تقاضای انتقال او از قصر به اوین را می‌نماید که با این تقاضا موافقت می‌شود. او چندین جلسه با سعادتی برگزار می‌نماید که با شورش ۸ تیر در زندان اوین این نشست‌ها متوقف می‌گردد و عملاً نیز نشست‌های بهزاد نبوی با سعادتی هیچ دستاوردی نداشته است.

پس از محاکمه مجدد سعادتی و محکوم شدن به اعدام، بهزاد نبوی از شهید رجایی می‌خواهد تا با شهید لاجوردی تماس گرفته و خواهان ملاقات او با سعادتی شود. رجایی نیز با لاجوردی تماس گرفته و می‌گوید شخصی که فعلاً مجاز به گفتن نام او نیستم، می‌خواهد سعادتی را قبل از اعدام ببیند؛ لاجوردی می‌گوید او را برای اعدام بردهاند، اجازه دهید بپرسم آیا انجام شده که خبر انجام اعدام را به او می‌دهند و او نیز برخلاف ادعای تاج‌زاده و حجاریان هم با رجایی صحبت کرده بود و هم در این راستا اقدام کرده بود اما تماس رجایی دیرهنگام بوده است، علاوه بر آن که یک بار نیز زمان اعدام به تعویق افتاده بود.

نکته قابل توجه در این روایت آن است که بهزاد نبوی تنها تقاضای ملاقات قبل از اعدام را کرده بود و نه توقف اعدام! حال این سؤال مطرح می‌شود که بهزاد نبوی در این دیدار انتظار تبادل چه سخنانی بوده است. حجاریان در ادعایی دیگر نیز در گفت‌وگو با نشریه نگاه نو، اعدام سعادتی را در ادامه پرونده جاسوسی وی می‌داند که لاجوردی خود بدون تشکیل دادگاه، او را اعدام نموده است. این ادعا نیز با توجه به محاکمه مجدد سعادتی در دادگاه عمومی به جای دادگاه انقلاب که به اصرار خود وی بوده است و صدور حکم اعدام خالی از وجه است.

ایران
جاسوسی که طلبکار شد
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹



محمد منتظری در دادگاه امیر انتظام شهادت می‌دهد. برخی مدعی اند اسنادی که محمد منتظری در دادگاه ارائه کرد، از سرویس اطلاعاتی لیبی دریافت کرده بود

بهایی‌زاده‌ای در قامت سخنگوی دولت موقت

جاسوسی که طلبکار شد

نقل می‌کنند که آیت‌الله طالقانی پس از دستگیری سعادتی گفت که تا حالا هر وقت ما چشم باز کردیم، در این کشور جاسوس شوروی می‌گیرند، چرا یک‌بار جاسوس امریکا گرفته نمی‌شود؟ اما ۸ ماه پس از دستگیری سعادتی، روزنامه بامداد تیتر اول خود را این گونه زد: امیرانتظام به اتهام همکاری با «سیا» بازداشت شد. دومین پرونده بزرگ جاسوسی پس از انقلاب که این بار امریکایی بود، ۲۹ آذر سال ۱۳۵۸ با مصاحبه دانشجویان پیرو خط امام به مطبوعات کشید. عباس امیرانتظام در حالی دستگیر شد که از چهره‌های اصلی دولت موقت به شمار می‌رفت. در کنار نام امیرانتظام نام‌های دیگری نیز در اسناد جاسوس خانه امریکا مانند ناصر میناچی، حسن نزیه، رحمت مقدم مراغه‌ای و... دیده می‌شد اما هیچ یک برای سازمان‌های اطلاعاتی امریکا جایگاه امیرانتظام را نداشت. تا آنجا که در سندی اشاره می‌کند که امیر انتظام و بنی‌صدر با یکدیگر درگیرند و تأکید می‌کند باید ضمن جذب بنی‌صدر، مراقب بود که رابطه با امیر انتظام حفظ گردد.

امیرانتظام‌کیست؟

عباس روافیان (امیرانتظام) فرزند میرزا یعقوب رفوگر، عنصر فاسد و فاسق بازار قدیم تهران است که در سال ۱۳۱۱ در تهران متولد شد. دوران کودکی و نوجوانی را در کنار پدر و عموی یهودی خود که به فرقه ضاله بهائیت گرویده بودند، رشد و نمو و تربیت می‌یابد و درسال ۱۳۲۹ دانشجوی رشته الکترومکانیک دانشگاه تهران می‌شود. او که در دانشکده فنی با مهندس بازرگان آشنا شده بود، سعی به نفوذ در نهضت آزادی می‌کند و برابر آنچه در خاطرات بازرگان آمده است؛ در کنار حسن نزیه، ابراهیم یزدی و مهدی بازرگان عضو کمیته دانشگاه تهران می‌گردد.

وی در سال ۱۳۳۲ همزمان با شهادت دانشجویان دانشکده فنی در ۱۶ آذر و در جریان سفر نیکسون به ایران، نامه اعتراض‌آمیز بازرگان را از طریق کاتم، کارمند سفارت امریکا و عضو سیا به مقامات امریکایی می‌رساند که به دستگیری بازرگان منجر می‌گردد. وی خود نیز از بیان این موضوع ابایی ندارد و می‌گوید: «در موقع دادن نامه، آقای ریچارد کاتم پیشنهاد کرد هرچند وقت یک بار من، او را ببینم و مطالبی را که دارم، به او بدهم.»

این ارتباط تا سال ۱۳۴۲ ادامه می‌یابد اما به فاصله اندکی پس از خروج کاتم از ایران، قیام ۱۵ خرداد رخ می‌دهد. او در همان سال به اداره ثبت احوال تهران مراجعه می‌کند و به طور رسمی شهادت می‌دهد که مسلمان شده است و نام خانوادگی خود را تغییر می‌دهد و به پاریس و سپس به شرق خلیج سانفرانسیسکو در امریکا می‌رود و در دانشگاه برکلی رفته، فوق لیسانس مهندسی محاسبات ساختمان می‌گیرد. وی در سال ۱۳۴۹ شرکت مهندسی مشاور تدبیر صنعت را در خیابان فردوسی، تقاطع خیابان انقلاب اسلامی برای واردات وسایل سنگین از امریکا ایجاد می‌کند و در پوشش تجارت به ارتباط با کاتم ادامه می‌دهد. ارتباط او با کاتم تا پیروزی انقلاب همچنان ادامه داشت.

در کتاب شماره ۱۰ اسناد لانه جاسوسی ملاحظه می‌شود که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در دی ماه ۱۳۵۷، عباس امیرانتظام در پی ملاقاتی با ریچارد کاتم که تحت عنوان نماینده کمیته حقوق بشر امریکا به ایران بازگشته بود، ابراز تمایل می‌کند که با سفارت امریکا در تهران در تماس باشد و کاتم هم او را به آن تشویق می‌کند. در ۱۹ دی ماه ۱۳۵۷ امیرانتظام تحت عنوان عضو کمیته مرکزی نهضت آزادی با استمپل، کارشناس سیاسی سفارت امریکا ملاقات و درباره حوادث آن هنگام تبادل نظر کرده و از قول نهضت آزادی می‌گوید که با دولت بختیار مقابله و رقابت نخواهد شد. از امیرانتظام در این سند به عنوان منبع جدید نهضت آزادی که باید قویاً محفوظ بماند، یاد می‌شود. او با تأیید این دیدار در دادگاه، به دیداری نیز با رمزی کلارک در تهران در همان زمان اذعان نموده است. احمد صدر حاج سید جوادی در مصاحبه با هم میهن در این خصوص می‌گوید: «در جمع چندتن از دوستان تصمیم براین شد که عباس امیرانتظام به علت تسلط به زبان انگلیسی با امریکا مذاکره کند و از آنها بخواهد تا ارتش سلطنتی را مجبور به عقب‌نشینی از خیابان‌ها و ادامه کشتار مردم کنند.» این روزنامه که مدتی صفحه آخر خود را به خاطرات این عضو گروهک نهضت آزادی اختصاص داده بود، در ادامه می‌نویسد: به خوانده‌ها و شنیده‌های خود که رجوع می‌کنیم، به یاد می‌آوریم که از آذر تا بهمن ۵۷ هر هفته این جلسات برگزار شده است. اما وقتی این را با پیرمرد درمیان می‌گذاریم، اصلاً نمی‌پذیرد: «یک یا دو جلسه بیشتر نبود. اگر بود امیرانتظام گزارش آن را به جمعی که او را مأمور مذاکره کرده بودند، می‌داد.» این در حالی است که امیرانتظام روایت متفاوتی دارد و از تداوم جلسات می‌گوید. حاج سیدجوادی به دیدار رمزی کلارک نیز اشاره می‌کند که او نتیجه این جلسه را برای خود مثبت می‌دانست. کلارک در نتیجه این جلسه فهمید این انقلاب تحت تأثیر شوروی نیست: «کارتر بعد از گزارش رمزی کلارک، حمایت خود از شاه ایران را کمرنگ کرد.» پس از اطمینان امریکا از وجود عواملی در میان دولت آینده، تلاش می‌شود تا نقش آنها در دولت مهندس بازرگان پررنگ‌تر گردد. در ۲۳ بهمن حکم سخنگویی دولت موقت و معاونت اداری نخست وزیر برای امیرانتظام صادر می‌شود. او ۴ ماه پس از دریافت این حکم به مأموریتی تازه می‌رود و با ترک دفتر نخست وزیر به عنوان سفیر کشورهای اسکاندیناوی روانه استکهلم می‌شود.

تماس و اطلاع‌رسانی‌های امیرانتظام با امریکایی‌ها در سوئد، بیش از پیش ادامه پیدا می‌کند. در یکی از اسناد لانه جاسوسی به نقل از طرف امریکایی آمده است امیرانتظام هنگامی که با این سؤال مواجه می‌شود که چرا برای خدمت در پست سفارت به سوئد می‌رود، چنین پاسخ می‌دهد: «این برای ما ساده‌تراست تا با یکدیگر در استکهلم صحبت کنیم!» امیرانتظام چنان مورد علاقه امریکایی‌ها بوده است که هنگامی که به عنوان سفیر به سوئد فرستاده می‌شود، بروس لینگن –کاردار امریکا در تهران– نامه‌ای اداری –ولی غیررسمی– برای سفیر امریکا در سوئد می‌نویسد و امیرانتظام را چنین توصیف می‌کند: «در اینجا خیلی زیاد محصور انقلاب است اما به سختی در روش و ظاهر، انقلابی به نظر می‌آید. او مدت قابل توجهی را در کشور ما گذرانده و ایالات‌متحده را بسیار خوب می‌شناسد و آنجا را دوست دارد. مطمئناً شما از او خوشتان خواهد آمد.» در ادامه، سفیر امریکا در سوئد به برقراری ارتباط با امیرانتظام و کسب اطلاع از وی تشویق می‌شود.

اظهار برائت نهضت آزادی از امیرانتظام

امیر انتظام در ۱۳۵۸/۱/۱۶ در مصاحبه مطبوعاتی خود با اشاره به شایعات موجود درباره خود، هاشم صباغیان، ابراهیم یزدی، قطب‌زاده و ابوالحسن بنی‌صدر گفت: «ما از زمانی که دانش‌آموز و در دبیرستان مشغول تحصیل بودیم، در ملی شدن نفت مبارزه کردیم و سهم داشتیم. بعد از حکومت دکتر مصدق در نهضت مقاومت ملی و سپس در نهضت آزادی به رهبری مهدی بازرگان همکاری داشتیم. ما کسانی نیستیم که امروز به هم رسیده باشیم.» وی سپس اضافه کرد: «بنده امریکایی نیستم و دکتر یزدی عضو سیا نیست و آن گاه از فداکاری‌های صادق قطب‌زاده در پیشبرد انقلاب صحبت کرد.» اما نهضت آزادی ایران در اطلاعیه‌ای در شنبه ۱۸ فروردین ۱۳۵۸ به این اظهارات واکنش نشان داد و تصریح کرد: «بدین وسیله به اطلاع عموم ملت ایران می‌رساند که آقای مهندس امیرانتظام تنها هنگام تأسیس نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ به مدت ۳ ماه با این حزب همکاری داشته است و از آن پس، چه در داخل و چه در خارج از کشور، هیچ گونه فعالیتی در نهضت آزادی ایران نداشته است و نهضت در برابر سخنان و نظرات و اعمال وی مسئولیتی ندارد.» این اطلاعیه در حالی صادر شد که تا آن زمان، هنوز هیچ یک از مدارک جاسوسی او برای نیروهای انقلاب آشکار نشده بود و امیر انتظام همچنان از متحدان اصلی این جریان به حساب می‌آمد.

شاید این امر به دلیل فعالیت‌های امیر انتظام بود. خود وی می‌گوید: «مسئول مذاکره و مکاتبه با تمام سفارتخانه‌ها در داخل کشور بودم از جمله امریکا و ما با امریکا بیشترین قراردادها را داشتیم، چیزی حدود هزار و ۲۰۰ قرارداد؛ بنابراین مراجعه آنها برای ارتباط با دولت بیشتر با نخست وزیری انجام شد. چه آقای سولیوان به طور شخصی و یا کاردار ایشان و یا از طریق مکاتباتی که با ما صورت می‌گرفت. بنابراین ملاقات‌ها به صورت روزانه یا چند بار در هفته انجام می‌شد.» آنچه بدیهی است، در همان دولت، وزارتخانه‌ای به نام وزارت خارجه هم وجود داشته است و اتفاقاً وظیفه این وزارتخانه، مذاکره و مکاتبه با سفارتخانه‌ها در داخل و مسئولان دولت‌ها در خارج است!

یکی از مسائل حائز اهمیت نیز همین است که با وجود این وزارتخانه، چرا امیرانتظام بایستی این حجم از گفت‌وگو و ملاقات و مراوده با مقامات امریکایی را داشته باشد تا حدی که وقتی هم به عنوان سفیر به سوئد اعزام می‌شود، اشتغالات وی با مسئولان امریکایی بیش از سوئدی‌هاست.

توطئه انحلال مجلس خبرگان

در روزهای تابستان ۵۸ در حالی که با تصویب اصول مربوط به ولایت فقیه در قانون اساسی، عرصه را بر نیروهای لیبرال تنگ کرده بود، برخی اعضای دولت موقت به محوریت امیرانتظام نامه‌ای در جهت انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی تهیه کردند. قرار شده بود ۱۵ نفر از وزرای دولت بازرگان آن را امضا کنند و به اطلاع امام برسانند و از ایشان بخواهند یا مجلس خبرگان را منحل سازد یا همه اعضای این مجلس استعفا دهند. موضوع در هیأت دولت مطرح شد. برخی اعضای شورای انقلاب که در آن جلسه حضور داشتند، در برابر این طرح مقاومت کردند. از آن جلسه آیت‌الله خامنه‌ای که از اعضای شورای انقلاب بود، چنین گزارش می‌دهد: بنده آن شب حضور داشتم و گفتم: مجلس نماینده مردم است و باید بماند و قانون اساسی را تمام کند. البته آقایان تندی کردند؛ حتی به ما اهانت کردند امّا بالاخره اظهارات ما، مانع کارشان را روشن کرد. از افشاگری‌های امام پس از گذشت حدود دو سال از این جریان، روشن شد که این گروه در اجرای توطئه خائنانه خود از پا ننشسته و با کمال پررویی و جسارت در ملاقاتی با امام، موضوع انحلال مجلس خبرگان را مطرح کرده‌اند. حاج سیدجوادی، از اعضای دولت موقت تهیه طرح انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی را این گونه شرح می‌دهد: حضرت امام از سخنان توطئه‌آمیز آنان سخت برآشفته می‌شود. امیر انتظام طرحی که امضای ۱۸ وزیر کابینه را در ذیل خود داشت، به بازرگان داد و اگرچه رئیس دولت موقت امضای تمامی وزیران را می‌پسندید و از عدم امضای معین‌فر، صباغیان، یزدی و میناچی– که به دلایل ناکافی بودن دلایل از امضای آن خودداری کرده بودند– راضی نبود. این عضو دولت موقت می‌افزاید: یادم می‌آید که ما به همراه مهندس بازرگان و چند تن از وزرا رفته بودیم قم پیش آیت‌الله امام خمینی. ما می‌گفتیم که باید مجلس مؤسسان تشکیل شود و قانون اساسی را تصویب کند اما ایشان اصرار داشتند که باید قانون اساسی به رفراندوم مردمی گذاشته شود. استدلال ما هم این بود که مردم قادر نیستند به تک تک اصول قانون اساسی رأی دهند و باید مجلس مؤسسان این قانون را از طرف مردم بررسی کند. امام استدلال اعضای دولت موقت را نمی‌پذیرد و بعدها در این باره می‌فرماید: آقای بازرگان و رفقایش آمده بودند پیش ما و گفتند: ما خیال داریم که این مجلس خبرگان را منحلش کنیم. من گفتم: شما چکاره هستید اصلش که می‌خواهید این کار را بکنید. شما چه سمتی دارید که بتوانید مجلس منحل کنید؟ امام خمینی انگیزه اعضای دولت موقت را برای طرح انحلال مجلس خبرگان، این گونه شرح می‌دهد: در مجلس خبرگان به مجرد این که صحبت ولایت فقیه شد، شروع کردند به مخالفت. حتی اخیراً در همین دو سه روز پیش در یکی از مجالس‌شان این منحرفین گفتند که این مجلس خبرگان باید منحل شود. احمد صدر حاج سیدجوادی درباره چگونگی سفیر شدن امیرانتظام هم می‌گوید: مدتی بعد از آن دیدار قم، مهندس بازرگان جلسه‌ای با اعضای شورای انقلاب می‌گذارد و بعد از آن جلسه، امیر انتظام را خصوصی به حضور می‌طلبد و حکم سفارت سوئد را به او تقدیم می‌کند و می‌خواهد که او فردا صبح زود از تهران خارج شود. عباس امیر انتظام سخن بازرگان را اجابت می‌کند، بدون این که هیچ گاه دلیل چنین خواسته‌ای را از زبان رئیس دولت موقت بشنود!

سوئد مرکز توجه امریکا

امیرانتظام بر اساس آنچه در آذرماه سال ۱۳۵۸ از او در روزنامه کیهان –که در آن زمان در دست دوستانش قرار داشت– چاپ شده است، درباره فعالیت‌هایش در سوئد می‌گوید: «پس از دو ماهی که به سوئد رفته بودم، از طریق سفارت امریکا اطلاع دادند که آقای استمپل از واشنگتن تقاضا کرده که برای مذاکره درباره مسائل فیمابین به سوئد بیاید... اطلاع دادم بیایید که آقای استمپل و شخص دیگری به نام ژرژگیو [همان جرج کیو] به سوئد آمدند... دومین بار در اواخر شهریور از سفارت امریکا در سوئد اطلاع دادند که آقای ژرژگیو می‌خواهند برای مذاکره درباره مسائلی به دیدن من بیایند... آقای ژرژگیو آمد و درباره آینده نفت و استفاده از وسایل حفاظتی جنوب و شمال صحبت کرد و همان سؤال‌های عادی درباره عادی‌سازی روابط...» امیرانتظام در همین مصاحبه، به چندین دیدار دیگر نیز

با افرادی که نام آنها را به خاطر ندارد، اشاره می‌کند. این ملاقات‌ها درست در زمانی انجام شده که امام تماس با امریکائیان را منع کرده بودند.

امام در پیامی به مسئولان دولتی درباره دیدار با امریکائیان که برای عادی‌سازی روابط تلاش می‌کنند، تصریح کرده بودند: تا زمانی که امریکا، شاه را به ایران تحویل ندهد و دست از جاسوسی بر ضد نهضت ما برندارد، «هیچ یک از مقامات مسئول حق ملاقات با آنان را ندارند.»

جرج کیو با اسم مستعار «آدلسیک» بر اساس اسناد لانه جاسوسی، عباس امیرانتظام را از اوایل‌دهه ۱۹۶۰ میلادی (۱۳۴۰ هجری شمسی)، یعنی ۱۷ سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، می‌شناخته و در آن زمان، سیا برای امیرانتظام از کد مستعار «اس. دی پلاد»، استفاده می‌کرده است و به منظور حفاظت از او، از ذکر نام اصلی وی خودداری می‌شده است.

در اسناد به دست آمده، به جزئیات تماس‌های دهه ۱۹۶۰ میلادی امیرانتظام با سیا اشاره‌ای نمی‌شود، لیکن گویا ارتباط وی با جرج کیو مدت‌ها قطع بود تا آن که در سال ۵۷، امیرانتظام دوباره تماس‌های خود را با وی از سر می‌گیرد و او از همان نام مستعار سابق برای ادامه ارتباطات بهره می‌گیرد.

درباره استمپل نیز سخنان ابراهیم یزدی که در روزنامه میزان ارگان نهضت آزادی در ۱۳۶۰/۳/۳ به چاپ رسیده، به خوبی روشن کننده جایگاه وی است.

ابراهیم یزدی در نهمین جلسه دادگاه امیرانتظام در توضیح علل امضای افراد مختلف در پای اسناد می‌گوید: «گاهی اوقات می‌بینید که آن افسر سیاسی –روس‌ها می‌گویند کمیسر سیاسی ولی هر دو یک معنی را می‌دهد– یعنی کسی است که از طرف سازمان جاسوسی آنجا هست و آن افسر سیاسی باید نظر بدهد که آیا این را می‌توانند بفرستند یا نه؟ این را ببینید اینجا نوشته است که افسر سیاسی: جان استمپل...»

کشف ارتباط امیرانتظام با جاسوسان

۲۷ آذر ۱۳۵۸ عباس امیرانتظام به اتهام همکاری با سازمان جاسوسی سیا و ارتباط پنهانی با امریکا از سوی دادستانی کل انقلاب بازداشت شد. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام تأکید داشتند اسناد و مدارک زیادی دال بر ارتباط‌های سری امیرانتظام با امریکایی‌ها در اختیار دارند.

هر چند در آن زمان برخی معتقد بودند که ارتباطات امنیتی محمد منتظری با سرویس اطلاعاتی لیبی، اسناد جاسوسی امیرانتظام را فراهم کرده اما نحوه دستگیری و بازداشت امیرانتظام در ساختمان معروف به بیژن در لانه جاسوسی مشخص می‌کند که دانشجویان خط امام کاشف ارتباطات امیرانتظام بوده‌اند. این ارتباط زمانی کشف شد که از انتظام بدون استفاده از اسامی رمز نام برده شده بود. بنا بر آنچه روزنامه بامداد در ۱۳۵۸/۹/۲۹ در ذیل خبر دستگیری امیرانتظام نوشته است، اسناد متعددی یافت شد که در یکی از آنها سیا از کاردار امریکا خواسته است که به انتظام اطلاع دهد که ما حاضریم تبادل اطلاعات بعد از دهم سپتامبر انجام شود. پس از این تاریخ، نام‌های مستعار او همچون «اس. دی پلاد(۱)»، «ا س.د. آهسته‌رو.۱» و «ادوارد» کشف می‌شود و طرف‌های امریکایی وی نیز افشا می‌گردند؛ افرادی همچون ریچارد کاتم، جرج کیو، جان استمپل و... که از مأموران رسمی سیا بودند و گاه نیز نام‌های آشناتری همچون رمزی کلارک، دادستان پیشین امریکا و ویلیام سولیوان، سفیر امریکا در ایران دیده می‌شود که در پوشش روابط دیپلماتیک اطلاعات را مبادله می‌نمودند.

بد نیست در اینجا یکی از اسنادی که امیرانتظام در آنها با اسم رمز خود «س.د.آهسته‌رو.۱» مورد خطاب قرار گرفته است، اشاره شود. واکنش امیرانتظام در قبال شنیدن خبر حضور احتمالی شاه در امریکا چنین گزارش شده است: عکس‌العمل «س.د.آهسته‌رو.۱» این بود که این جریان، زحمات آن کسانی را که خواهان گسترش روابط با امریکا هستند، مشکل‌تر می‌کند.»

همچنین در ادامه سند از رئیس ایستگاه سیا در پاریس چنین سؤال شده‌است: «لطفاً به ما اطلاع دهید که آیا ستاد مرکزی هنوز از ایستگاه می‌خواهد که به «س.د.آهسته‌رو.۱» بگوید که آقای کیو می‌خواهد هرچه زودتر او را در اروپا ملاقات کند یا نه؟» یکی دیگر از اسناد از اختلاف دو ضدانقلاب نفوذ کرده در صف‌های انقلابیون –امیر انتظام و بنی‌صدر– حکایت دارد: «میانه انتظام با بنی‌صدر بد است. امیرانتظام گفت بنی‌صدر مزاحمی است که دائم حرف می‌زند و شکایت می‌کند اما از مسئولیت گریزان است» و در سند دیگری تأکید می‌شود: باید برای جذب بنی صدر مراقب بود که امیرانتظام از دست نرود زیرا عنصر بسیار مطلوبی است اما این پیام نیز به دولت موقت داده می‌شود که او تنها کانال ارتباطی نخواهد بود.

بر اساس اسناد به دست آمده درباره امیرانتظام، نقش دیگر اعضای دولت موقت نیز در ارتباط با امریکا از برخی اشارات دیده می‌شود که دو مورد از آن به عنوان نمونه ذکر می‌گردد: امیر انتظام در یکی از مذاکرات خود با امریکایی‌ها می‌گوید: «نزیه در جای امنی پنهان است. وی وکیل و مدیری عالی است ولی در انتقادات‌خود بصیرت ندارد. انتظام گفت او و دیگر دوستان نزیه اعتقاد دارند او می‌تواند نجات داده شود.»

در یکی دیگر از اسناد سفارت درباره یزدی چنین می‌خوانیم: «هم یزدی و هم انتظام که در گذشته دائماً در موضع یاری به ما بوده‌اند، در نتیجه بی‌میلاتی جیم بیل در مجله تایم، شروع به حمله [به امریکا] نموده‌اند، خصوصاً [حملات] یزدی که به نظر می‌رسد برای اثبات این که طرفدار امریکا نیست، تکرار می‌شود.» در سند سری دیگری به تاریخ ۳۱ مرداد ۱۳۵۸، گفته شده که یکی از اعضای سازمان سیا به نام بیدن کوپف مدت ۲ ساعت با مهندس بازرگان، ابراهیم یزدی و امیرانتظام ملاقات و آنان را در باره اوضاع منطقه توجیه کرده است. کاردار و رایزن سیاسی سفارت امریکا نیز در این جلسه حضور داشته‌اند. در این جلسه امیرانتظام خطاب به کوپف می‌گوید: امیدوارم «سازمان» شما روابط خود را با ما بهبود بخشد، درست همان طور که کشورهایمان با تلاش‌های کاردار و دکتر یزدی، روابط خود را بهبود بخشیده‌اند. این عبارت نشان دهنده آن است که امیرانتظام به خوبی می‌دانسته که طرف مقابل آنها «سازمان سیا» می‌باشد و نه سفارت امریکا. پس از کشف اسناد جاسوسی و اسامی رمز امیرانتظام، این امر به اطلاع دادستانی انقلاب رسید.

امیرانتظام ۷ صبح روز سه شنبه ۱۳۵۸/۹/۲۷ از استکهلم به تهران می‌آید تا در جلسه‌ای با حضور قطب‌زاده وزیرخارجه وقت و سفرای کشورهای اسکاندیناوی، فرانسه و آلمان تشکیل جلسه دهد اما به محض ورود به ایران بازداشت و روانه زندان می‌گردد. وی با اشاره به این موضوع ابراز می‌دارد که احتمال طرح سؤال از خود پس از تصرف لانه جاسوسی را می‌داده است اما از دستگیری‌اش شوکه شده است.

با دستگیری امیرانتظام، دوستان این متهم، جنجال فراوانی می‌کنند و او را بی‌گناه می‌خوانند. روزنامه کیهان که در آن تاریخ به جریان فکری او نزدیک بوده است، پیشگام این صحنه‌گردانی می‌شود و با افراد مختلف به نفع امیرانتظام مصاحبه می‌گیرد. به عنوان نمونه در تاریخ ۵۸/۱۰/۴ مصاحبه‌ای با هاشمی رفسنجانی به چاپ می‌رسد که وی در آن می‌گوید: من در این مورد حرف‌های آقای بازرگان را تأیید می‌کنم و به نظر من ایشان جاسوس نیست. کیهان با تیتر: هاشمی رفسنجانی نظر بازرگان را درباره امیرانتظام تأیید کرد؛ تلاش می‌کند از نفوذ هاشمی برای رهایی امیرانتظام بهره گیرد.

با این حال، تلاش‌ها به نتیجه نرسیده و امیرانتظام که انتظار چنین برخوردی را نداشته و گمان نمی‌کرده است، اسنادی علیه او کشف شده باشد، نامه‌ای سرگشاده به رئیس جمهور وقت بنی صدر (دیگر رابط سیا) به تاریخ ۵۹/۴/۳ می‌نویسد و بدین وسیله از عدم اعمال نفوذ امریکا برای استخلاص او توسط عواملش گله می‌کند:

این روا باشد که من در بند سخت
گه شما بر سبزه گاهی بر درخت
این چنین باشد وفای دوستان
من در این بند و شما در بوستان

محاکمه امیرانتظام

روز ۲۶ اسفند ۱۳۵۹ دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست آیت‌الله محمدی گیلانی تشکیل جلسه داد. مهندس بازرگان با انگیزه حمایت از امیرانتظام در این دادگاه حضور یافت و برخی دیگر از اعضای دولت موقت نیز در جلسات بعدی برای ادای توضیحات احضار شدند. امیرانتظام در دومین جلسه دادگاه خواستار وکیل شد و آیت‌الله مکارم شیرازی، گلزاده غفوری، شیخ علی تهرانی و احمد صدر حاج سید جوادی را به عنوان وکلای خود معرفی کرد که هیچ یک از این افراد وکالت وی را نپذیرفتند. دفتر آیت‌الله مکارم شیرازی نیز از طرح چنین درخواستی ابراز تعجب نمود و آن را ناشی از عدم شناخت امیرانتظام از ایشان توصیف کرد. سرانجام حمید صادق نوبری به عنوان وکیل متهم تعیین شد. دادگاه امیرانتظام از معدود دادگاه‌هایی است که متن کامل آن را روزنامه‌های آن زمان علی‌الخصوص کیهان و میزان به چاپ رساندند. پس از محاکمه این متهم که مجموعاً ۱۵ جلسه به طول انجامید و پس از احضار شهود از سوی متهم و دادستان و ارائه دفاعیات، دادگاه وی را در بیستم خردادماه ۱۳۶۰ به جرم انجام ملاقات‌ها و تماس‌های سری، ارائه اطلاعات و آگاهی به دشمنان انقلاب درباره مسائل و اطلاعات داخلی، فراری دادن سران فاسد رژیم شاه و مأموران سیاسی سفارت رژیم شاه در اسرائیل و... به حبس ابد محکوم کرد. مسئله جاسوسی امیرانتظام آن قدر واضح بود که عزت‌الله سحابی در طول محاکمات در اظهاراتی که در روزنامه کیهان در تاریخ ۱۳۵۹/۴/۹ منعکس شده، گفته بود: «اگر خود من بخواهم برای ایشان [امیرانتظام] کیفرخواست بنویسم، اتهام اصلی ایشان را اقدام علیه امنیت جمهوری اسلامی ایران خواهم نوشت و حداقل برای ایشان ۱۵ سال حبس تقاضا می‌کنم.»

این در حالی بود که در این فاصله اسناد دیگری نیز به دست آمد که نخستین تماس رسمی «نهضت آزادی» و سفارت امریکا در تهران را در اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ در رستوران الچیکو اعلام می‌کرد که از طرف سفارت امریکا، جان استمپل، افسر اطلاعاتی سفارت امریکا و از طرف نهضت آزادی نیز محمد توسلی با نام مستعار «محمد توکلی» و همچنین بهرام بهرامیان حضور یافتند. در سند دیگری اشاره می‌شود که محمد توسلی «رابط رسمی» نهضت آزادی با سفارت است. بر اساس همین اسناد بود که حبیب‌الله پیمان گفت امیرانتظام یک نماد است و باید کل دولت موقت محاکمه شود. شهید محمد منتظری نیز در دادگاه خواستار محاکمه همه اعضای نهضت آزادی شد؛ تقاضایی که به نظر می‌رسد بر اساس مصالح و شرایط حساس آن مقطع انقلاب به آن ترتیب اثر داده نشد. قاطعیت نسبی دادگاه انقلاب اسلامی در برخورد با این متهم به جاسوسی، موجب دلگرمی بیش از پیش علاقه‌مندان حکومت اسلامی شد و بسیاری از مزدوران بیگانه را مرعوب ساخت. پس از ختم دادرسی، عباس امیرانتظام برای تحمل کیفر تحویل زندان شد و نام او کم کم از زبان‌ها محو گردید. شاید یکی از عواملی که موجبات کمرنگ شدن نام او را فراهم ساخت، این بود که او حتی از سوی خانواده خویش نیز طرد شده بود. احمد قدیریان در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «امیرانتظام کسی بود که می‌گفت من هیچ کس را در ایران ندارم. لذا آقای قدوسی فرمودند که شما با ایشان دیداری بکنید، چرا که ایشان می‌گوید پاسدارها با من صحبت نمی‌کنند. من تنها هستم... لذا من رفتم و یکی دو جلسه با ایشان صحبت کردم.» قدیریان (معاون آیت‌الله قدوسی) در این خاطرات می‌افزاید بر اثر این ملاقات‌ها، برخی گمان کرده بودند که او از بستگان امیرانتظام است و به وی مشکوک شده بودند و آیت‌الله قدوسی نیز از اعمال این رأفت اسلامی صرفنظر نمی‌کنند تا سرانجام یکی از دوستانش می‌پذیرد هفته‌ای دو بار به ملاقات او بیاید. سکوت خبری درباره امیرانتظام ادامه داشت تا زمانی که به علت کهولت سن و عود نمودن غده پروستات، وی نیاز به درمان پیدا کرد. پس از مراحل درمان، مسئولین قوه قضائیه در دی ماه ۱۳۷۳ بر اساس رأفت اسلامی، وی را به خانه امنی در شمال تهران منتقل کردند و بر امکانات رفاهی او افزودند. علاوه بر امیرانتظام افراد دیگری همچون کیانوری نیز در آن خانه مستقر بودند؛ این رأفت اسلامی اما موجبات گستاخی امیرانتظام را فراهم ساخت.

جنجال‌های امیر انتظام

امیرانتظام در این فضا به مرور با رسانه‌های بیگانه ارتباط می‌گیرد؛ به عنوان نمونه رادیو امریکا در آخر تیرماه ۱۳۷۴ با او مصاحبه کرده و به نقل از وی برای اولین بار طرح رفراندوم را مطرح می‌سازد و آن را «تنها راه نجات ایران» قلمدادمی‌کند.

امیرانتظام در اول آذرماه ۱۳۷۵ به رغم داشتن حکم حبس ابدی که لغو نشده بود و تنها در راستای نگاهی انساندوستانه در خارج از محل زندان نگهداری از او انجام می‌شد، با الهه میزانی (معروف به الهه امیرانتظام و الهه امیری) ازدواج می‌نماید. او پیش از این به مسئولان زندان گفته بود که یک همسر و دو فرزند دارد که در سوئیس زندگی می‌کنند.

پس از پیروزی اصلاح‌طلبان در خرداد ۷۶، ابراهیم نبوی مصاحبه‌ای با او در روزنامه جامعه در تاریخ‌های ۸،۷ و ۹ اردیبهشت ۱۳۷۷ به چاپ می‌رساند که در آن انتظام ادعا می‌کند کلیه فعالیت‌هایش قانونی بوده است. این مصاحبه که در برج فرمانیه ترتیب داده شده بود، نه تنها موجب شگفتی هم‌پیمانان این روزنامه شد، بلکه خود مصاحبه‌گر نیز با تعجب از این عملی شدن این برنامه یاد می‌کند.

ادعاهای امیرانتظام در این مصاحبه اما با واکنش سریع مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی (دانشجویان پیرو خط امام) مواجه شد. این مرکز با استناد به ۱۲ سند موارد جاسوسی وی را مورد تصریح قرار داد و برخی دیگر از ابهام‌پراکنی‌های او را پاسخ گفت. این واکنش در روزنامه‌های گوناگون چاپ شد که از آن میان گویا چاپ جوابیه در روزنامه سلام به سردبیری عباس عبدی بیش از دیگر روزنامه‌ها بر امیرانتظام گران آمد؛ شاید از او چنین انتظاری نداشت. امیرانتظام در کتاب «آن سوی اتهام» که توسط نشر نی به چاپ رسید، اتهاماتی را نیز متوجه عباس عبدی کرد و این بار مدعی شد اسناد جعلی بوده و ساخته دست دانشجویان است؛ عبدی در پاسخ به او گفت: «آقای امیرانتظام مرتکب جرمی شده که مجازات آن را باید تحمل کند... اگر آن مدارک جعلی بود، امریکایی‌ها واکنش تندی نشان می‌دادند؛ از چند دانشجو که زبان انگلیسی نمی‌دانستند، بعید بود که بتوانند مدارک امریکایی‌ها را جعل کنند.»

امیر انتظام اما گویا سخنان دیروز خود را نیز فراموش کرده بود؛ او مطابق آنچه در روزنامه میزان در تاریخ ۱۳۶۰/۲/۲۹ چاپ شده در دفاعیاتش در دادگاه این اسناد را جعلی خوانده بود اما نه از سوی دانشجویان، بلکه ادعا کرده بود این اقدام کار مأموران سیا است و آنها سندسازی کرده‌اند تا بین مسلمین تفرقه بیفکنند: «خداوند مرا نگه داشت تا با عنایت او چهره واقعی دشمن بشریت را بر همه نشان دهم و ثابت کنم که این اسناد را ساخته‌اند تا وحدت امت مسلمان ما را از هم بپاشند... اما رسالت من این است که تا آخرین لحظه فریاد بزنم که برادر بیدار شو که دشمن تو امریکاست نه برادر همرزم تو!»

این سخن امیرانتظام آن قدر مضحک بود که همچون سخنان اخیرش هیچ گاه با استقبال یاران داخلی و خارجی‌اش مواجه نشد.

مناقشه عباس عبدی و امیرانتظام چند صباحی ادامه یافت و موجب تعجب بسیاری شد. این تعجب بیشتر از آن جهت بود که عباس عبدی در آن زمان به تازگی با «باری روزن»، از گروگان‌های لانه جاسوسی دست دوستی داده بود. شاید رمز این امر با راز نهفته در افشای جاسوس بودن سعادتی توسط امیر انتظام یکسان باشد. جاسوسان عموماً برای رشد و نفوذ بیشتر سعی بر ارائه اطلاعات درباره مهره‌های سوخته دارند تا از اعتماد بیشتری در مجموعه برخوردار شوند. امیرانتظام پس از دستگیری عباس عبدی در مصاحبه با روزنامه اعتماد با تأکید بر این که اظهاراتش درباره عبدی که او را «شکنجه‌گر» خوانده بود، درست بوده است اما از دستگیری وی به اتهام جاسوسی ابراز تأسف کرد.

بازداشت مجدد

امیر انتظام که به صورت تعلیقی در خارج از زندان به سر می‌برد، با افزودن مصاحبه‌هایش با رادیوهای بیگانه پا را از حد فراتر نهاد و در مصاحبه‌هایش توهین‌هایی به امام(ره) و نظام انجام داد. وی در یکی از این موارد اتهامات بیشرمانه‌ای به شهید سیداسدالله لاجوردی درست چند روز پس از شهادت نسبت داد. او پس از توهین‌هایی که به لحاظ الفاظ شنیع آن غیر قابل ذکر است، در پایان خواستار ترورهای بیشتر شد و گفت: کسان دیگری نیز نظیر لاجوردی وجود دارند. آیا ترورکنندگان از قتل او التیام یافته‌اند.

در پی این اقدام، حجت‌الاسلام نیری، معاون قضایی وقت دیوان عالی کشور به رهبرپور، رئیس وقت دادگاه انقلاب تهران نوشت: «اوراق ضمیمه متن مصاحبه امیرانتظام است شنیدن این همه مطالب دروغ و اهانت علیه نظام مقدس اسلامی و مسئولین مخلص و فداکار موجب تأسف و تأثر است که چگونه افراد ضد انقلاب و ضد اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) که از رأفت و رحمت اسلامی نظام و مسئولین آن بهره‌مند شده‌اند، این گونه به خود جرأت می‌دهند که علیه مقدسات نظام تاخت و تاز داشته باشند. در شرایط فعلی آیا مصداقی بارزتر از مورد فوق در مورد اعمال ضد انقلابی سراغ دارید...؟ مطرح کردن کار اطلاعاتی و میدان دادن به وی جز کلاه سر مسئولین گذاشتن و وزر و وَبال سر کشور و سوزاندن دل مخلصین و طرفداران نظام چیزی نخواهد داشت.» همزمان خانواده شهید لاجوردی نیز از امیرانتظام شکایت کرد. در پی آن تعلیق حکم حبس ابد امیرانتظام به علت ارتکاب جرم جدید لغو گردید و به زندان بازگشت. اما همسر وی در نامه‌ای به خاتمی رئیس جمهور وقت، از این که امیرانتظام مورد پیگرد قانونی به جرم توهین قرار گرفته است، ابراز خشم و تهدید کرد در آستانه سفر رئیس جمهور به نیویورک، این اقدام نتایج نامطلوبی بر جای خواهد گذاشت. فشارها در این دوره برای آزادی امیرانتظام افزایش یافت تا آنجا که ابراهیم یزدی در مصاحبه با روزنامه «صبح امروز» ادعا کرد آیت‌الله یزدی در دیدار با او و بازرگان، گفته است ما می‌خواهیم او را آزاد کنیم اما در خواست عفو نمی‌کند.

حمایت‌های مجدد امریکا از امیرانتظام

رویه جنجال‌آفرینی با هدایت‌های ویژه لابی‌های صهیونیستی بارها تکرار شد. همسر امیرانتظام در این پروسه نقش فعالی داشت. همسری که در سن ۶۵ سالگی بر اساس رهنمودهای امریکا و برای احیای مجدد نام او و بهره‌برداری‌های سیاسی با امیرانتظام ازدواج کرده بود.

به عنوان نمونه الهه امیرانتظام با جنجال‌های مطبوعاتی با کمک روزنامه‌های زنجیره‌ای چنین تظاهر کرد که پس از دستگیری مجدد، همسرش ممنوع الملاقات شده است؛ اما کمیسیون حقوق بشر اسلامی با تأکید بر این که محدودیتی در ملاقات‌های هفتگی اعمال نشده، یادآور شد همسر آقای انتظام مایل نیست در روزهای تعیین شده برای ملاقات خانواده‌ها به ملاقات شوهرش بیاید و روزهای دیگری را پیشنهاد می‌کند که به علت مخالفت با ضوابط قانونی زندان‌ها، قابل اعمال نیست.

امیر انتظام خود نیز در مصاحبه با رادیوهای بیگانه به طرح ادعاهایی پرداخت که گاه آنچنان غیرمنطقی بود که موجب خنده شنوندگان می‌شد. به عنوان نمونه او در گفت‌وگو با مجله آلمانی فوکوس، ادعا کرد تحت شکنجه قرار گرفته است: «خاطرات من خیلی خوفناک هستند. من به اتفاق ۲۶ نفر زندانی در سلولی با ابعاد ۱/۵۰ متر در ۲/۶۵ متر در شرایط دشواری زندگی می‌کردم. نیمی از ما می‌بایست پشت به پشت در روی زمین می‌نشستیم و نیمی دیگر یا به صورت نشسته یا درازکشیده در روی تخت. هر یک ساعت و نیم، ما و گروه قبلی جابه‌جا می‌شدیم.»

وی توضیح نداده است در شرایطی که در ابعاد مذکور حتی به طور ایستاده نیز نصف تعداد مذکور هم حتی نمی‌توانند بایستند، چگونه گروهی نشسته و گروهی دراز می‌کشیدند؟!

این ادعاهای عجیب حتی در سایت شخصی وی نیز منعکس شده و بنابراین، نمی‌توان آن را ناشی از تحریف دانست.

امیرانتظام، خرداد ۱۳۸۴ نیز در مصاحبه با صدای امریکا می‌گوید: «همان طور که می‌دانید، با کمال تأسف در قانون اساسی جمهوری اسلامی جایگاهی برای بانوان ایران جهت همکاریشان در مسائل اجتماعی و دخالتشان پیش‌بینی نشده و به همین دلیل بیش از ۵۰ درصد جمعیت ایران که بانوان ایران آن را تشکیل می‌دهند، حق دخالت در این امور را ندارند»

یکی دیگر از نشانه‌های هدایت خارجی در این پروژه، حمایت‌های ویژه از اوست. امیرانتظام در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۷) جایزه حقوق بشر «برونو کرایسکی» اتریش را گرفت و به دنبال آن همسرش ادعا کرد وی نامزد جایزه نوبل است. اگرچه این ادعا نادرست بود اما وی در سال ۱۳۸۲ (۲۰۰۳) همزمان با روزهایی که جهانبگلو در ایران فعال بود، یک جایزه صهیونیستی دیگر به اتفاق هاشم آغاجری از بنیاد کرانسکی در سفارت لهستان در امریکا دریافت کرد. دریافت این جایزه با توجه به نقش ویژه لهستان در برنامه‌های خاورمیانه‌ای امریکا، مفهوم خاصی دارد.

در نماز جمعه پدر، کسی با کفش نماز نمی‌خواند

میثم تولایی

درباره آیت الله سید محمود طالقانی از چپ و راست سخنان زیادی به میان آمده است. گفت و گوی ما با مهدی طالقانی، کوچکترین فرزند مرحوم طالقانی درباره جایگاه امروز [پدر طالقانی] یا [ابوذر زمان] در ادامه می‌آید.



مهدی طالقانی در کنار پدر در سفر آیت ا... طالقانی به شمال پس از انقلاب

چرا هرسال دو مراسم برای مرحوم طالقانی برگزار می شود؟ یکی در حسینیه ارشاد و یکی در مسجد هدایت؟

ما که در مسجد هدایت مراسم می‌گیریم آن را به نام اصولگرایان می‌شناسند و حسینیه ارشاد را به نام اصلاح‌طلبان می‌شناسند در صورتی که پدرم فراجناحی بود یعنی در جناح‌بندی‌های امروزی نمی‌گنجید، باید بالاتر نگاه کنیم و دیدمان را فراتر کنیم ما که مسجد هدایت را مخصوص اصولگرایان نمی‌دانیم یعنی هر کس که علاقه‌مند به آیت‌الله طالقانی است می‌تواند در این مراسم شرکت کند و این جناح‌بندی‌ها کار خودشان است نه ما.

اوایل انقلاب منافقین و ملی‌گرایان از نام ایشان به نفع خودشان استفاده می‌کردند و لقب پدر طالقانی را به ایشان داده بودند. فکر می‌کنید رویه امروز در مصادره طالقانی چگونه است؟

در انتخابات مجلس خبرگان تمام جناح‌ها کاندیدای اولشان آیت‌الله طالقانی بوده است به همین خاطر است که ایشان در تهران نماینده اول می‌شوند و فاصله‌شان با نماینده دوم بسیار زیاد است یعنی همه جناح‌ها پدرم را قبول داشتند. منتهی این وسط تعداد بسیار نادری افراد جاه‌طلب، زیاده‌خواه و حسود داشتیم که خوشبختانه الآن دستشان برای مردم رو شده است، آنها برای آیت‌الله طالقانی مشکل‌ساز می‌شدند.

پدرم به دلیل این‌که نیازهایی که آن افراد داشتند را نداشت و واقعاً رسالت را بر دوش خودش احساس می‌کرد و آن رسالت را از ۱۳۱۸ که برای اولین بار دستگیر می‌شوند به عهده گرفته بود به چیز دیگری فکر نمی‌کرد.آیت‌الله طالقانی در آخرین نمازجمعه خودش گفت من شوراها را دائماً داد می‌زنم، امام هم تأیید کرده ولی اجرایی نمی‌کنند، چرا؟ به خاطر این‌که برخی فکر می‌کنند اگر شوراها باشند پس خودشان چکاره می‌شوند. همین افراد بعداً می‌گفتند منافقین با آیت‌الله طالقانی نزدیکی داشتند در حالی که خودشان بسیار بیشتر با منافقین ارتباط داشتند و تحت لوای مذهبی بودن همه کاری که خواستند می‌کردند در صورتی که اولین موضع علیه منافقین را آیت‌الله طالقانی گرفت و گفت که می‌خواستم آنها را به راه راست بکشانم منتها آنها عناد کردند.

استفاده از نام طالقانی و قرار گرفتن پشت نام طالقانی به چه منظور صورت می‌گیرد؟

این فاصله انداختن کوچک کردن طالقانی است. طالقانی را باید فراجناحی ببینیم، طالقانی در خانه‌اش باز بود و از ارمنی و جهود گرفته تا شیعه و سنی به خانه‌اش رفت‌وآمد داشتند، این مصادره کردن‌ها خیانت به طالقانی است.شاید مهمترین نقش را اعظم طالقانی این وسط بازی کند، کسی که تفکر پدرش را اصلاح‌طلبانه می‌داند.

از فضل پدر من را چه حاصل؟ بنده پدرم آیت‌الله طالقانی است، بنده نظراتم مشخص است، اعظم خانم هم نظراتش مشخص است، او من را اصولگرا می‌داند ما هم به او می‌گوییم اصلاح‌طلب اما اصلاً اینها چه ربطی به آیت‌الله طالقانی دارد؟ طالقانی ۱۰ فرزند دارد که به قول خودش هر کدامشان یک سازی می‌زنند. اعظم خانم هم ساز خودش را می‌زند و با گفت وگوها و مصاحبه‌هایش چنین نقشی را ایفا می‌کند.

در آخرین خطبه آیت‌الله طالقانی، ایشان گفتند: هرکس جلوی نظام قرار بگیرد حذف می‌شود؟ آیا این گفته نوعی تهدید علیه قدرت‌طلبان بود؟

بله، آیت‌الله طالقانی روایتی از امام علی(ع) نقل می‌کنند با این مضمون که هرکسی که جلوی انقلاب اسلامی بایستد هلاک می‌شود که مردم هم شعار می‌دهند و یا باز روایتی می‌خوانند که هرکس به رأی خودش اتکا کند نابود می‌شود.

آیا این نوعی پیش‌بینی نظام بود؟ چون بعید به نظر می‌رسد آیت‌الله طالقانی در این خصوص حرفی برای گفتن نداشته باشد؟

شما اگر به سخنرانی‌های آیت‌الله طالقانی توجه کرده باشید می‌بینید که ایشان بسیار به قرآن مجید استناد می‌کردند؛ یعنی آیات و روایتی را می‌خواند و بعد تفسیر می‌کرد و واقعاً تفسیرهایی که داشت آینده‌نگری بود و مسائل روز را دنبال می‌کرد.

عده‌ای بعد از انقلاب فکر کردند هرکس حتی آن فردی که مثلاً در بیمارستان دربار پرستار بوده را باید با خشم انقلابی اعدام کرد. آیت‌الله طالقانی همیشه عدالت و برخورد عادلانه را مدنظر داشت و می‌گفت این افراط‌هاست که آینده خطرناکی دارد. همان زمان ۲ نفر از سران رژیم را آوردند دفتر آیت‌الله طالقانی که یکی از آنها آزمون بود. یکی از آقایانی که در دفتر حضور داشت با مشت کوبید به صورت آزمون، آقا این صحنه را دید و بشدت با آن آقا برخورد کردند و گفتند شما به چه حقی قبل از دادگاهی شدن متهم او را می‌زنید. ضمناً دادگاه مجازاتش را معلوم می‌کند نه شما، یکبار دیگر «نیک‌پی» شهردار سابق تهران را آوردند دفتر آقا، برادرم یک مشت زد در صورت او، باز آقا دید و با اصرار از نیک‌پی خواست که همین کار را با برادرم بکند و انگار نه انگار که پسرش است. به هرحال پدرم بسیار دیدش باز بود و می‌دانست که چه اتفاقاتی خواهد افتاد و خط نفاق در آینده چگونه گریبانگیر نظام خواهد شد.

اعتقاد پدرم این بود که هیچ وقت نمی‌شود با خشونت خط نفاق را از بین برد. چند سال پیش آقای حدادعادل آمد طالقان برای سخنرانی در مراسم سالگرد ارتحال پدر، در راه برگشت ایشان گفت اگر آیت‌الله طالقانی چند سال بیشتر در قید حیات بود خیلی اتفاقات در کشور نمی‌افتاد.

آیت‌الله طالقانی بسیار درمورد منافقین و خط نفاق پنهان دوراندیشی داشت. ایشان می‌گفت باید اینها کنترل شده فعالیت کنند و حتی به صورت تشکل عمل کنند، مانند چپ‌ها که مردم ماهیت آنها را شناختند و جذبشان نشدند.

منافقین بدنه ناآگاهی داشت که عده‌ای بچه‌های کم‌سن و سال توسط بزرگان و سرکرده‌های گروه‌ها اغفال شده بودند، همین حالا هم همین‌طور. به اعتقاد من اینها ارزش ندارند که اصلاً بخواهید بها بدهید. مادرم فوت کرده بود، در سایت‌ها نوشته بودند که سران مجاهدین در مراسم تدفین همسر آیت‌الله طالقانی شرکت کردند و با مأموران درگیر شدند و از این‌جور مزخرفات. خط نفاق خودش را رو می‌کند، مثل گروهک مجاهدین که مردم فهمیدند اینها دلسوزشان نیستند.

آیت‌الله طالقانی امیدواری‌اش این بود که با اینها صحبت شود اگر که معلوم شد معاند هستند به مردم معرفی شوند و همین کار را هم درخصوص گروهک منافقین و چپ‌ها در نماز جمعه کرد. مثلاً ابتدای انقلاب تحت لوای حمایت از کارگران و اقشار مختلف صداهایی بلند می‌شد که آیت‌الله طالقانی جلویشان می‌ایستاد، چون می‌دانست اینها از روی دلسوزی نیست و می‌گفت آقایی که دست خودت پینه نبسته و غلط می‌کنی از کارگر صحبت می‌کنی.

یادم هست در سنندج عده‌ای می‌خواستند پادگان را بگیرند و آشوب به راه بیندازند، پدرم رفت آنجا و شورایی از جناح‌های مختلف درست کرد که شهر را اداره کنند که همین باعث آرام شدن اوضاع شد، اینجا پیشگیری کرد، در قضیه گنبد یا جنوب همین کار را کرد.

اگر این خط نفاق در رده‌های مسئولیتی و یا حتی ریاست جمهوری را می‌گرفتند چه برخوردی باید می‌شد؟ یعنی آیت‌الله طالقانی اجازه می‌داد این افراد نامزد شوند؟

ما در قانون اساسی چنین مواردی را پیش‌بینی کرده‌ایم. مگر در مورد بنی‌صدر چنین کاری نکردیم؟ رؤسای جمهور قبلی ما همگی هم علیه‌السلام‌نبوده‌اند.

ما در قانون اساسی قوانین کنترلی داریم. بنابراین قوانین برای برخورد وجود دارد. باید زودتر جلوی مسائل را گرفت. آیت‌الله طالقانی قبل از این‌که این شرها و فتنه‌ها شعله‌ور شود سعی می‌کرد جلویشان را بگیرد و صدقیت این کار را در قضیه کردستان می‌بینیم. یا در قضیه دستگیری خود آیت‌الله طالقانی که ایشان به دلیل یکسری ناراحتی‌ها از برخوردهای خودسرانه به شمال می‌روند منافقین می‌خواهند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند و بیانیه می‌دهند که در حمایت از آقای طالقانی تظاهرات می‌کنیم و از این جور حرف‌ها که پدرم می‌روند خدمت امام و جلوی این فتنه را می‌گیرند و شر را خفه می‌کنند اما اگر منطق کارساز نشد باید در رسانه‌برای مردم شفاف‌سازی کرد.

عده‌ای یکی از نمازجمعه های اخیر تهران را با خطبه‌های آیت‌الله طالقانی قیاس می‌کنند، به نظر شما وجه مشترک این دو خطبه برای مقایسه چیست؟

هیچ ربطی ندارند، فقط از نظر تعداد جمعیت عده‌ای حرف‌هایی زدند که باید بگویم اولاً خطبه‌های آیت‌الله طالقانی در زمانی ایراد می‌شد که ایران ۲۵ میلیون جمعیت داشت و در تهران ۴ میلیون نفر زندگی می‌کردند که ۲ میلیون نفر آنها در نماز جمعه شرکت می‌کردند نه از این جمعیت ۱۵ میلیونی تهرانی که با کلی تبلیغات چند نفر با کفش می‌آیند نماز می‌خوانند. زمان آیت‌الله طالقانی چه کسی با کفش نماز می‌خواند که مقایسه می‌کنند حتی آقا شعار وسط خطبه‌ها را هم نادرست می‌دانستند و اشکال شرعی وارد می‌کردند یعنی کاملاً مسائل شرعی نماز جمعه رعایت می‌شد.

آنهایی هم که آمدند نماز جمعه آقای هاشمی برای نماز نیامده بودند برای حرف‌های خودشان آمده بودند.

درباره درگذشت زود هنگام آیت ا... طالقانی در حالی که شش ماه از انقلاب گذشت، چه نظری دارید؟

من معتقدم اگر آیت‌الله طالقانی بود راه به جاه‌طلب‌ها نمی‌داد که به جاه طلبی‌هایشان برسند همان طور که این کار را هم کرد منتها شانسی که آنها آوردند این بود که پدرم زود فوت کرد و پیشگیری شد که البته گفتند طالقانی را کشتند و آن را انداختند گردن برخی بزرگان مثل شهید بهشتی که اگر هم کشته باشند کار شهید بهشتی نبوده بلکه کار افرادی بوده که طالقانی را سد راهشان می‌دیدند ولو الان جایش نیست که بگوییم. به هر حال همین جاه‌طلبی‌ها کار دستشان داد، من موقعی از پدرم سؤال کردم که آقا اگر بنده فکر کنم که می‌توانم کاری را خوب انجام بدهم و خودم را به مسئولان معرفی کنم و مثلاً بگویم در بخش صنایع توانایی‌ام بیشتر است این رسالت برگردن من هست. حالا اگر گفتند نه و ما یک نفر را پیدا کرده‌ایم که بهتر از شماست تکلیف من چیست؟

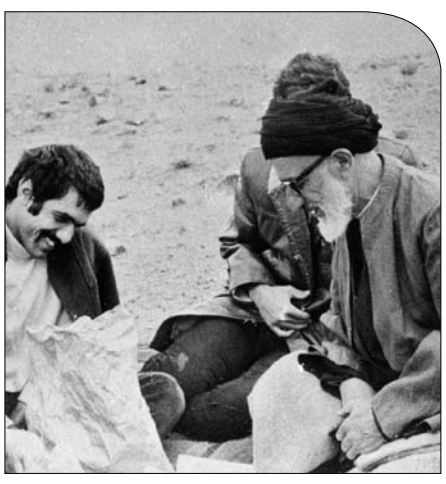
گفتند: رسالت از گردن تو برداشته شده است و مسئولیت نداری و مسئولیت پذیرفتن در مملکت اسلامی جز گرفتاری چیز دیگری ندارد. از خدا بخواه که مردم این مسئولیت را به تو ندهند و یا بردارند.

این جاه‌طلبی‌ها به قیمت کشته شدن جوان‌ها تمام شد، شیفتگی و تشنگی قدرت کار دست افراد داد. اما به نظر باید از طریق شیوه‌های امام خمینی (ره) جلوی این توطئه را می‌گرفتیم. مثلاً بسیاری از روحانیون ما حمله به سفارت امریکا را تأیید می‌کنند.

آقای مهدوی کنی گفتند که مخالف بودند و همین داستان گروگانگیری و رفتن به سفارتخانه با تدبیر امام به نفع ما تمام شد وگرنه که با رهبری موسوی خوئینی‌ها دانشجویان چندبار حمله می‌کنند به سفارتخانه امریکا، اما امام همیشه کارهایی می‌کرد و تصمیماتی می‌گرفت که همه را شگفت‌زده می‌کرد و مثلاً اگر گروهی کاری می‌کرد که می‌خواستند از آن سوء استفاده کنند امام می رفت بالاتر حرکت می‌کرد و آن را خنثی می‌کرد.

مثلاً در خصوص حمله به سفارت آمریکا هم همین گونه بود و گفتند این انقلاب دوم بود و گفتند مجلس در خصوص گروگان‌ها نظر بدهد. در مجلس مرحوم محمد منتظری مباحثی را مطرح کرد. آقای خوئینی‌ها علیه محمد منتظری حرف می زند و می‌گوید باید این کار بشود که دکتر سحابی با گریه می‌گوید این کار را نکنید، دشمن‌سازی نکنید، ما اول انقلاب هستیم و لذا قرار بود این قضیه در مجلس خاتمه پیدا کند که خوئینی‌ها پایش می‌ایستد. بعد آدم می‌فهمد که چقدر محمد منتظری به قضایا آگاهی داشته است. [بنده شخصاً دید خوبی نسبت به آقای خوئینی‌ها ندارم چون اولاً سوابق مبارزاتی روشنی از او نداریم. ما فقط در قضیه سفارت امریکا او را دیدیم]

بنابراین باید به گونه‌ای عمل می‌شد که قضایای اخیر به نفع کشور تمام شود. این را هم بگویم تا زمانی که پدرم زنده بود این افراد سعی کردند بروند سفارت امریکا ولی نتوانستند ولی بعد از فوت آقا رفتند. خیلی اتفاقات افتاد و آنها تلاش کرده بودند. امام هم جلوی سوء استفاده‌ها را می‌گرفت.



روز عقد مهدی طالقانی در تبعیدگاه آیت ا... طالقانی– اطراف کرمان

«انسان و سرنوشت» خط مقدم مبارزه با چپ



مراسم معارفه مهدی بازرگان

«شاید دیگرانی که از نزدیک و در محضر شهید مطهری، به تلمّذ نشسته‌اند و بنمایه فکری و اعتقادی خود را از او گرفته‌اند، مورد این شک و شبهه قرار گیرند که نسبت به استاد، تعصبی عطوفت‌آمیز دارند، اما او که در آن سوی جهان، به مدد کتابها و مقاله‌های استاد توانست در مقابل جریانات فکری التقاطی بایستد، بیش از هر کسی می‌داند که احترام به شهید مطهری و تعلق‌خاطر به تفکر و اندیشه او، مبتنی بر مبانی محکم و منطقی است و برخورد احساسی با شخصیت آن استاد گرانمایه، پیوسته در سایه انسجام و انتظام و قدرت فکری او قرار می‌گیرد.»
دکتر صادق طباطبایی در این گفت و گو به نظر امام موسی صدر درباره شهید مطهری نیز می پردازد.

اندیشه‌های شهیدمطهری چه تأثیری بر شما و جنبش دانشجویی در اروپا داشت؟

سالهای۴۳،۴۴ بود و من در آلمان تحصیل می‌کردم. در آن روزها، بشدت با سازمان‌ها و گروه‌های مارکسیستی درگیر بودیم و مبارزات سوسیالیستی در اوج بودند و جنبش‌های انقلابی، جاذبه فراوانی داشتند. اینها معتقد بودند تا مجهز به اندیشه انقلابی ضد ایده‌آلیستی و مشی مبتنی بر منطق دیالکتیک نباشی، نمی‌توانی با امپریالیسم به مبارزه بپردازی. کتاب‌های فارسی منحصر به معدود کتاب‌هایی بود که شرکت انتشار چاپ می‌کرد. سطح پاورقی‌های شهیدمطهری بر کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه‌طباطبایی هم بسیار بالا بود و چندان برای دانشجویان که تازه با این مفاهیم خو گرفته بودند، قابل درک نبودند. در چنین شرایطی بود که کتاب انسان و سرنوشت آقای مطهری به دستم رسید و آن را بارها خواندم و از آن بسیار کمک گرفتم. تصمیم گرفتم در انجمن دانشجویان مسلمان، در مورد این کتاب جلسه سخنرانی بگذارم و بر اساس آن به رد مقوله احتمالات و تصادفات که آن روزها از سوی گروه‌های چپ مطرح می‌شد، بپردازم. احساسم این بود که استدلال‌های عرضه شده در این اثر در آن شرایط می‌تواند بسیار مؤثر و جذاب باشد.

آیا این تنها مرجع شما برای اثبات بررسی مسئله احتمال و تصادف بود؟

خیر. استاد ژنتیک من، پروفسور فلای درر، شاگردی به نام مانفرد آیکن داشتند که جایزه نوبل سال۱۹۶۸ را در رشته شیمی به دست آورد. او در کتاب «بازی: قوانین طبیعی»، تصادفات را مهار می‌کنند، این نکته را مطرح می‌سازد که این تصادفات در چارچوب قوانین طبیعی قرار می‌گیرند. همچنین در دانشگاه در بحث ترمودینامیک، دچار مشکل شده بودم که کتاب عشق و پرستش و ترمودینامیک انسان، نوشته مهندس بازرگان به دستم رسید و این موضوع، کاملاً برایم روشن شد. غرض آن‌که موضوع جبر و اختیار که از سوی شهیدمطهری مطرح شده بود، همراه با دیگر مضامین آن کتاب، شاکله فکری منسجمی را در ذهن من ایجاد کرد. یک سال بعد هم کتابی از مرحوم جعفری به نام جبر و اختیار به دستم رسید که در سطح دیگری بود، اما شیوه آن، به شکلی که شهید مطهری جمع‌بندی کرده بودند، نبود. در این ایام، دایی من، امام موسی صدر هم به آلمان آمدند و من درباره مباحثی که با آنها درگیر بودیم با ایشان صحبت کردم.

واکنش ایشان چه بود؟

آقای صدر گفتند بهتر است در جلسات دانشجویان، مباحث مورد مجادله مطرح شوند. گفتم که دانشجویان بشدت با مارکسیسم درگیر هستند. ایشان گفتند پس بهتر است که موضوع جبر و اختیار را که پاسخ محکمی به کمون آخر آنان است، مطرح کنیم. چنین کردیم و جلسه بسیار پرشور و قابل استفاده‌ای برگزار شد.

درباره کتاب انسان و سرنوشت هم با ایشان صحبت کردید؟

وقتی به خانه برگشتیم، به ایشان گفتم که انصافاً اگر کتاب آقای مطهری را نخوانده بودم، شاید این بحث گشوده نمی‌شد. ایشان کتاب را تورق کردند و گفتند برای گروه مخاطبینی که مد نظر آقای مطهری بوده، کتاب بسیار مناسبی است و مطلب را خیلی خوب پرداخت و جمع و جور کرده‌اند.

درباره مؤلف این اثر چه گفتند؟

خوب به خاطر دارم که بدون این‌که از من سؤالی بکنند گفتند، «آقای مطهری عالمی دردمند و از جمله چهره‌هایی است که حوزه در دوران معاصر، پنج نفر مانند او تربیت نکرده است. به‌رغم این‌که ایشان الان در تهران هستند اما بزودی اندیشه‌های او در حوزه و دانشگاه گل خواهد کرد و به یک مکتب مبدل خواهد شد.»

از دیدگاه ایشان توفیقات آقای مطهری به کدامین ویژگی‌های ایشان باز می‌گشت؟

آقای صدر معتقد بودند که آقای مطهری به منطق تسلط دارند و همین رمز موفقیت اوست. می‌گفتند کسی که بخواهد در فلسفه موفق باشد، باید منطق بداند. از این گذشته به اعتقاد ایشان، آقای مطهری، در اجتهاد هم تعصب ندارد و به راحتی با خرافات و مقولات بی‌ریشه درمی‌افتد.

شما در ارتباط با مسائل جنبش دانشجویی مذاکرات مکرری با امام(ره) در نجف‌اشرف داشتید. در مورد ایده‌های آقای مطهری با ایشان صحبت نکردید؟

در یک مورد بحث به آقای مطهری کشیده شد. در یکی از سفرهایی که به نجف رفتم، یکی از آقایان برای امام(ره) نوشته بود، آقای مطهری کتابی درباره حجاب نوشته‌اند و پس از چاپ آن همه خانمها بی‌حجاب شده‌اند. امام(ره) با همان زیرکی همیشگی فرمودند،«اگر آخوندی پیدا کرده‌اید که قدرت نفوذش این قدر زیاد است که با یک کتاب می‌تواند چنین تأثیر گسترده‌ای را به جا بگذارد، معطل نکنید و دنبال او بروید!» در آنجا بود که احساس کردم رابطه امام(ره) و شهیدمطهری رابطه‌ای ورای پیوند استاد و شاگردی است و امام(ره) نسبت به ایشان توجه و علاقه ویژه‌ای دارند.

شما در جریان فعالیت‌های انجمن‌های‌اسلامی اروپا با شهیدمطهری ارتباطی هم برقرار کردید؟

بله، من در نامه‌هایی که برای ایشان می‌فرستادم، برای نشریاتمان از ایشان درخواست مقاله می‌کردم، ولی طبیعتاً به دلیل مشغله زیاد و فرصت اندک نتوانستند این کار را بکنند، ولی بخشی از نوارهای سخنرانی‌هایشان را در حسینیه‌ارشاد برای ما فرستادند که ما پیاده می‌کردیم و از آنها استفاده فراوان می‌بردیم، از جمله خدمات متقابل اسلام و ایران و جاذبه و دافعه علی(ع).

نخستین بار ایشان را چه موقع دیدید و چگونه با شما برخورد کردند؟

اولین‌بار در پاریس و در هتلی که در نزدیکی اقامتگاه امام(ره) بود با ایشان ملاقات کردم که بنا به سابقه مکاتباتی که با ایشان داشتم، نسبت به من اظهار لطف کردند. در جریان آن سفر بود که از نزدیک ارادت و شیفتگی خاص شهید مطهری را نسبت به امام(ره) و محبت شدید امام(ره) را نسبت به ایشان مشاهده کردم.

حاج احمدآقا می‌گفتند که با توجه به وخامت حال امام(ره)، مردد بودند که چه باید بکنند. ایشان حتی رادیو را هم از جلوی دست امام(ره) برداشته بودند و دنبال راه‌حلی می‌گشتند که خبر را به امام(ره) بدهند که می‌بینند ایشان در راهرو قدم می‌زنند و با التهابی که در امام(ره) بی‌سابقه بود، با تأثر به ریش‌شان دست می‌کشند و می‌گویند مطهری را کشتند

از لحظه ورود امام(ره) به ایران و حضور شهیدمطهری در آن مراسم چه خاطره‌ای دارید؟

ما طبقه بالای هواپیمای ایرفرانس را برای امام(ره) آماده کرده بودیم. شهیدمطهری ظاهراً در میان مستقبلین منتظر امام(ره) بودند، ولی امام فرمودند تا ایشان و مرحوم پسندیده نیایند، هواپیما را ترک نخواهند کرد. آقای مطهری که آمدند، با من احوالپرسی کردند و مرا در آغوش گرفتند و بعد من دیدم ایشان که همیشه موقر و بسیار آرام بودند، چنان هیجانزده بودند که نمی‌دانستند از پله‌ها چگونه بالا بروند. وقتی‌که من بالا رفتم، دیدم که شهیدمطهری با امام(ره) مشغول گفت‌وگو هستند و گزارش می‌دهند که همه حتی اقلیت‌های مذهبی در فرودگاه منتظر ایشان هستند. قرار بود امام(ره) سخنرانی کوتاهی در فرودگاه ایراد کنند و سپس در دانشگاه تهران یا بهشت‌زهرا سخنرانی مفصلی داشته باشند. در فرودگاه سرود خمینی ای امام خوانده شد. سپس همراهان امام(ره) را در گروه‌های چهارنفره در اتوبوسهای جداگانه نشاندند و امام(ره) به طرف بهشت‌زهرا حرکت کردند. نزدیک دانشگاه که رسیدیم، متوجه شدیم که امام(ره) سخنرانی‌شان را در بهشت‌زهرا شروع کرده‌اند و عملاً، رفتن ما بی‌فایده بود، بنابراین از همانجا به طرف اقامتگاه خود رفتیم.

نقش شهیدمطهری در روزهای آغازین انقلاب و ارتباط ایشان با امام(ره) چگونه بود؟

شهیدمطهری تنها کسی بودند که امام(ره) مجموعه تحلیل‌های ایشان را یک‌جا قبول داشتند. دیگران هنگامی که نظر می‌دادند تا دلایل محکم و متقنی را ارائه نمی‌کردند، امام(ره) نمی‌پذیرفتند، ولی آشنایی با مواضع فکری شهیدمطهری و رابطه گذشته امام(ره) با ایشان به گونه‌ای بود که امام(ره) تقریباً هیچ بحثی در پذیرفتن آرا و پیشنهادات ایشان نداشتند و من هرگز به یاد نمی‌آورم که آنها در مورد موضوعی بحث کرده باشند. از جمله، آقای مطهری از مدافعین سرسخت نخست‌وزیری بازرگان بودند و دقیقاً به همین دلیل بود که امام(ره)، مهندس بازرگان را منصوب کردند. به اعتقاد بسیاری از سیاسیون و نظریه‌پردازان انقلاب، چنانچه آقای‌مطهری شهید نمی‌شدند، مهندس‌بازرگان هم آن سرنوشت را پیدا نمی‌کرد در ۱۰روز اول انقلاب، اداره امور عمدتاً به عهده شهیدمطهری بود.

ظاهراً شهیدمطهری در آن روزها حتی از انجام کارهای جزئی مثل پذیرایی از مهمانان امام(ره) هم خودداری نمی‌کردند.

شهیدمطهری در محل اقامت امام(ره) مستقر شده بودند. من شخصاً ندیدم که پذیرایی کنند، ولی علی‌القاعده هنگامی که یک روحانی عبای خود را به تن نمی‌کند، مشغول انجام کارهایی غیر از کار اصلی خود است و من آن روزها می‌دیدم که شهید مطهری، گاهی عبا بر دوش ندارند. حوادث آن روزها به قدری سنگین و سریع بودند که ما به ندرت متوجه جزئیات می‌شدیم. در آن سی روز، واقعاً به اندازه صدسال حادثه روی داد. همه نگران و مضطرب بودیم، اما امام(ره) ساکت و آرام بودند، گویی که هیچ حادثه خاصی روی نمی‌داد. از دیگر مواردی که نقش ویژه شهیدمطهری را به یاد دارم، تأیید ملی کردن بانک‌ها بود که ایشان به شدت دفاع می‌کردند. در هر حال، آقای مطهری در تمامی مراحل انقلاب، نقش تعیین کننده داشتند و امین مطلق امام(ره) محسوب می‌شدند.

با توجه به خویشاوندی شما با خانواده حضرت امام(ره)، آیا در این مورد و ابلاغ خبر شهادت شهیدمطهری به امام(ره)، خاطره‌ای دارید؟

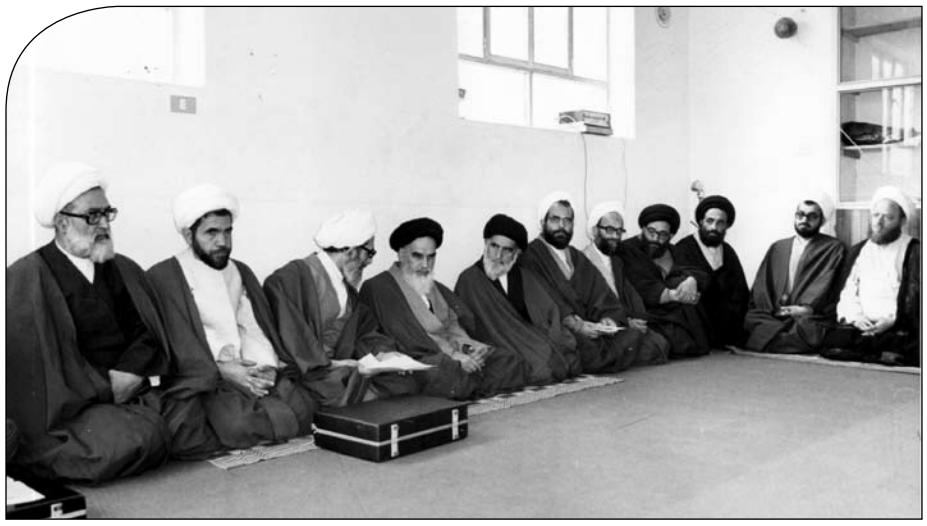
حاج احمدآقا می‌گفتند که با توجه به وخامت حال امام(ره)، مردد بودند که چه باید بکنند. ایشان حتی رادیو را هم از جلوی دست امام(ره) برداشته بودند و دنبال راه‌حلی می‌گشتند که خبر را به امام(ره) بدهند که می‌بینند ایشان در راهرو قدم می‌زنند و با التهابی که در امام(ره) بی‌سابقه بود، با تأثر به ریش‌شان دست می‌کشند و می‌گویند مطهری را کشتند. امام(ره) بسیار به شهیدمطهری امید بسته بودند.

آیا از ماهیت گروه فرقان و سران آن اطلاعی دارید؟

من به‌رغم تمام تلاشی که کردم بالاخره متوجه نشدم که حرف اصلی اعضای این گروه چیست. از یک طرف اینها مخالف دولت موقت بودند زیرا معتقد بودند آنها دوستان شریعتی هستند، از طرف دیگر آقای مطهری را که حداقل در مواردی به مخالفت با شریعتی شهرت داشتند ترور کردند. عملاً هم بعدها ندیدم که اینها در جریان بازجویی‌ها و دادگاه این تناقض را حل کنند. در مجموع اصول تفکر و مبانی اعتقادی آنها بسیار آشفته و درهم بود و رنگ و بوی مارکسیستی داشت، به سختی می‌شد از ایده و موضع آنها سردرآورد.

خاطرات دبیر وقت جامعه روحانیت مبارز از اولین انتخابات ریاست جمهوری

فقط بهشتی به جلال الدین فارسی رأی داد



جلسه جامعه روحانیت مبارز
در حضور امام خمینی (ره)
مفتح، امامی کاشانی، فضل الله محلاتی
مرحوم خسرو شاهی
و مهدوی کنی در تصویر دیده می شود

شهید آیت ا... فضل الله محلاتی از مبارزین قدیمی و از نزدیکان امام خمینی است.او در سال اول انقلاب دبیر جامعه روحانیت مبارز بود . آنچه در ادامه می خوانید روایت شهید محلاتی از چگونگی رأی جامعه روحانیت به کاندیداتوری بنی صدر است.

مسئله انتخابات ریاست جمهوری که پیش آمد، چند نفر کاندیدا بودند، حزب جمهوری اسلامی آقای جلال‌الدین فارسی را کاندیدا کرده بود، یـک عده‌ای دکتر حبیبی را کاندیدا کرده بودنـد. بنی‌صدر هم که کاندیدا بود. بنی‌صدر روی آن نقاقی که داشت چهره و وجهه عمومی اش بیش از دیگران بود. فردی بود که همراه امام آمده بود، فردی بود که جزو شـورای انقلاب بود، فردی بود که با مارکسیست‌ها مصاحبه کرده بود و با آنها مخالف بود. فردی بود که ماه رمضان گذشـته – یک ماه – در مورد نفاق صحبت کرده بود و با منافقین بد بود، منافقین هم به او بد می‌گفتند. نفاق او جوری شده بود که کسی نمی‌توانست باطنش را بشناسد.

حتی وقتی که شـورای انقلاب با بازرگان دعوا و اختلاف داشت امـام گفت: خب بنی‌صدر را بیاورید و نخسـت‌وزیر بشـود. بازرگان برود و بنی‌صدر بیاید. آمدند و به بنی‌صدر گفتند: تو بیا نخسـت‌وزیر بشو. بازرگان برود و بنی‌صدر بیاید، شورای انقلاب به ایشان پیشنهاد کرد. بنی‌صدر قبول کرد منتهی گفت: من وزرا را باید خودم انتخاب کنم و ما نمی‌دانستیم که او با نقشه از خارج آمده که خودش و اعوان و انصارش هر کدام پستی بگیرند. شـورای انقلاب گفت: نخیر، به یکی یکی وزرا ما باید رأی اعتماد بدهیم. او هم قبول نکرد و مسـئله منتفی شد. مقصود، امام فرمود: بنی‌صدر بیاید نخسـت‌وزیر شـود. چنین چهره‌ای بود. خب، آدمی که هم تحصیل کرده است، هم یار امام است، هم با کمونیسم مخالف است، هم با منافقین مخالف است، هم توی شورای انقلاب با دولت موقت و بازرگان مخالف است، مقبول به نظر می‌آید.

مـن به موضع او از نظر ولایت فقیه، دقیـق وارد نبودم، بعد که کاندیدا شـد ما روی اصول اساسـنامه آمدیم پیشـنهاد کردیم به مناطق هشـتگانه که نظر خودتان را برای ایـن کاندیداها بگویید، یک رأی‌گیری هم کردیم از علمای شهرستانها، جامعه مدرسین و هیچ ارگانی هنوز اعلامیه نداده بود. از علمای شهرسـتانها هم یک رأی‌گیری کردیم، این رأی‌ها که جمع شـد ما دیدیم هشـتاد درصد آرای علمای ایران مال بنی‌صدر است. در خود شـورای مرکزی که رأی‌گیری کردیم بیست و سه نفر بودند، خود مرحوم بهشتی هم بود.

یک رأی جلال‌الدین فارسی آورد که آقای بهشتی داده بود و سه تـا رأی حبیبی آورد. بقیه آرا یعنی نوزده رأی برای بنی‌صدر بود که انتخاب شـد. در این موقع برادرانی که با او کار کرده بودند مثل شـهید بهشـتی و آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی و اینها و به طور کلی حزب مخالف بودند با رأی دادن به بنی‌صدر، ولیکن نتوانستند ما را قانع کنند. گفتیم: اگر چنانچه بنی‌صدر بد بود شما چرا قبلاً علیه او موضعگیری نکردید. سه نفر از طرف حزب آمدند آنجا در جلسه جامعه روحانیت از برای روشنگری. یادم است که محمود کاشانی و آقای صادق اسلامی بود و آقای عسگر اولادی، یک شب آمدند و گفتند که ما می‌خواهیم چهره بنی‌صدر را نشان بدهیم. اینها آمدند در اثر افراطی که در پیشنهادشان کردند جامعه حرف‌های اینها را نپذیرفت. اینها حرف‌ها را بین خودشان تقسیم کرده بودند، یکی قرار شد جامعه را موعظه کند یکی قرار شد به بنی‌صدر بد بگوید، یکی قرار شد خوبی‌های جلال را بگوید. این وظیفه را بین خودشان تقسیم کرده بودند. آقای عسگر اولادی چهره‌ای است که همه او را می‌شناسند، ایشان شروع کرد تجلیل از روحانیت کردن و خیلی خوب صحبت کرد. محمود کاشـانی که قرار بود انتقادات به بنی‌صدر را مطرح کند جوری گفت که برای ما مسـموع نبود. گفت که او اصلاً به خدا معتقد نیست و اسلام را قبول ندارد. خب این حرف در آن موقع بود، حالا اگر بود، در موقعیت فعلی پذیرفته می‌شد او گفت که بنی‌صدر اصلاً به خدا معتقد نیست و جدیدالاسلام است. حرف‌های ایشان جوری بود که چهره مجلس عوض و دگرگون شد و از او قبول نکردند، ایشان به هر صورت رأی گرفتند. برادرانی هم که با انتخاب ما مخالف بودند قبلاً چهره او را برای ما کاملاً مشخص نکرده بودند و موقع انتخابات این حرفها را می‌زدند، موقع انتخابات هم دیگر پذیرفته نبود و ما هیچ نتوانستیم قانع بشویم.

کاندیدای اصلی ما شهید بهشتی بود

البتـه مـا کاندیدای خودمان از قبل مرحوم شـهید بهشـتی بود، کاندیدای جامعه روحانیت مرحوم شهید بهشتی بود. رفتیم خدمت امام عرض کردیـم و امام قبول نکردند، فرمودند روحانی نباید باشـد، وقتی که مرحوم شهید بهشتی را امام قبول نکرد آمدیم بین اینها به بنی‌صدر رأی دادیم. من آمدم قم و به اتفاق آقای انواری رفتیم خدمت امام و گزارش دادیم که جامعه روحانیت می‌خواهد بنی‌صدر را کاندیدا کند و اعلامیه بدهد، شما نظر مبارکتان چیست ؟ بفرمایید. امام فرمودند: مانعی ندارد ولی بروید با جامعه مدرسین هم صحبت کنید و هماهنگ کنید و با هم اعلامیه بدهید. من بلند شدم و به اتفاق ایشـان – انواری – رفتیم جلسه جامعه مدرسین. در آن جلسه بحث که شد اینها گفتند: خیر، ما می‌رویم امام را قانع می‌کنیم که حتماً باید آقای بهشتی باشـد. دو سه نفر از جامعه مدرسین – آقای سید ابوالفضل موسوی تبریزی بود آقای مکارم بود یک نفر دیگر از آقایان که الآن یادم نیسـت – به اتفاق دوباره برگشتیم رفتیم خدمت امام. مسئله را که خدمت امام مطرح کردیم امام فرمودند: روحانی، صحبتش را نکنید، معمم نیاید، راجع به بنی‌صدر آقای سید ابوالفضل شـروع کرد صحبت کردن که ایشان در مجلس خبرگان این طور بوده، امام فرمود خیلی مهم نیسـت، شما بروید مجلس را قبضه کنید.رئیس جمهور در جمهوری اسلامی کاره‌ای نیست، همه کاره دولت است و مجلس. مجدداً برگشتیم و جلسه منزل آقای مکارم تشکیل شد. در آنجا مطلب توضیح داده شد و از مدرسین رأی گرفتند و بنی‌صدر رأی آورد، با یک رأی اضافی و آقای مکارم همان وقت به خبرنگاران نظر جامعه مدرسـین را گفت و ما هم رفتیم یک اعلامیه دادیم. مجدداً وقتی برگشتیم تهران فردا صبح که جلسه تشکیل شد ما گزارش ملاقاتمان را با امام و ملاقاتمان را با جامعه مدرسین به جامعه روحانیت دادیم. مرحوم شهید بهشتی بود، آقای هاشمی بود، بلافاصله یادم است که مرحوم شهید بهشتی رفت از دفتر جامعه روحانیت به قم تلفن کرد و بلند شدند رفتند قم و دو مرتبه جلسه مدرسین را در قم تشکیل دادند و رأی اینها را برگرداندند و دو مرتبه جلال را معرفی کردند. ولی ما اعلامیه‌مان را داده بودیم و نظر خودمان را اعلام کرده بودیم.

البته قبل از این‌که نظرمان را اعلام کنیم بنی‌صدر را خواسـتیم – نوارهایش هسـت – راجع به ولایت فقیه از ایشـان سؤال کردیم. راجع بـه ولایت فقیه نظر داد و گفت: من ولایت فقیـه را قبول دارم و رأی هم داده‌ام ولیکن نظرم این است که باید جوری باشد که قابل اجرا باشد، مثل آن چهارنفری که در قانون اساسی قبلی بود، که چهار نفر مجتهد باید باشد که اینها نظریات مجلس را اگر با قوانین شرعی تطبیق نمی‌کرد رد بکنند و دور اول انجام شد و دور بعد انجام نشد، این جور نباشد. باید ولایت فقیه ضمانت اجرایی داشته باشد و مردم هم قبول بکنند. همین طور نباشد که فقیه نصب بشود و مردم هم او را قبول بکنند.از قانون ضمانت اجرا می‌خواهیم، خلاصه؛ حرف زن هم بود و مغلطه هم می‌کرد ولیکن گفت که من قبول دارم. درباره منافقین باز هم صحبت کردیم، درباره مبارزه با ضد انقلاب با ایشان صحبت کردیم، درباره ارتباط با روحانیت صحبت کردیم، قرار شد که تمام کارهایش را با مشـورت روحانیت انجام بدهد. در همان جلسـه تازه ناز می‌کرد برای ریاست جمهوری و می‌گفت که من معتقد هستم الآن زود است که انتخابات ریاسـت جمهوری بشود، شـورای انقلاب باید عوض بشود و یک شورای انقلاب مردمی تر بیاید و بعد کارها که منظم شد آن وقت ریاست جمهوری انتخاب شـود. می‌گفت الآن هم می‌خواهم بروم پیش امام. ما فردا رفتیم پیش امام، می‌خواستیم ببینیم دروغ می‌گوید یا راست، که امام فرمودند که دیروز بنی‌صدر آمد پیش من و این حرفها را زد و لیکن بیخود می‌گوید باید انتخابات انجام شود و رئیس جمهور انتخاب شود. امام حرف او را نپذیرفته بودند. بعد هم که اعلام کردیم، جلسات متعددی با بنی‌صدر داشتیم، سؤال و جواب که نوارهایش الآن موجود است و بعد از این تعهداتی که داد، ما به او رأی دادیم. مضافاً به اینکه این فرد آن قدر نفاق به خرج داده بود که در طول این یکسـال کار اجرایی قبول نکرده بود که چهره واقعی خودش را نشـان بدهد، فقط سخنرانی و مصاحبه کرده بود به اکثر شهرها و بخش‌های ایران رفته و مردم را به خودش متوجه کرده بود. حتی در مجلس خبرگان هم رأی دوم را آورد. مـن خودم آن وقت جـزو انجمن مرکزی بودم و در انتخابات، می‌دیدم علاقه مردم چگونه اسـت. خب این مردم هم که با ایشان بودند، روحانیت هم که اکثراً با او بودند و ما از نظر شـرعی از ایشـان تعهد گرفته بودیم، حتی شـب آخر در مسجد به ایشان گفتم: بدان اگر منحرف بشوی اولین کسانی که مقابلت خواهند ایستاد – اگر امام اجازه بدهد – ما خواهیم بود، ما سیاستمدار نیستیم، اما اگر ببینیم کسی در جاده اسلام است خدمتگزار او هستیم و منحرف هم که بشود با او مقابله خواهیم کرد.

حزب، کاندیدای جامعه مدرسین را تأیید کرد

به هر صورت انتخابات ریاست جمهوری انجام شد. البته در این خلال اشـکالی در کاندید بودن جلال پیدا شد از نظر قانون اساسی. قانون اساسـی می‌گوید: باید رئیس جمهور ایرانی الاصل باشد و چون پدر جلال طبق شناسـنامه‌اش افغانی بود روی این جهت ایـراد گرفتند و پرونده را از اداره آمار خراسان آوردند و امام دیدند و گفتند که ایشان نمی‌توانند کاندیدای ریاسـت جمهوری بشـود. این قضیه هم کمک کرد جلال از صحنه رفت کنار. شـب رفتیم جلسه شـرکت کردیم در بین جامعه مدرسین و چند نفر از روحانیت مبارز، من بودم و یکی دو نفر دیگر. مرحوم شـهید بهشتی بود، آقای هاشمی از حزب بود ما و آقای انواری و آقای موسوی خوئینی‌ها – که نمی‌دانم در همان جلسـه بود یا بعداً در منزل امام بود – مرحوم آیت بود و چند نفر دیگر. توی جامعه مدرسـین جلسه تشکیل شد که چه بکنیم و باز نظـر آقایان این بود که بروند نظر امـام را جلب کنند که امام موافقت کند با کاندیدا شـدن جلال. از آنجا مرحوم شهید بهشتی، آقای هاشمی، آقای موسوی خوئینی‌ها و بنده رفتیم برای دیدار امام – امام منزل مرحوم اشراقی بودند – رفتیم آنجا. حاج احمد آقا گفتند که امام قلبشـان ناراحت اسـت و حال ملاقات ندارند و بالاخره رفقا اصرار کردند و امام تشریف آوردند پائین تا نشستند و من رفتم چند کلمه صحبت کنم فرمودند که قلبم درد می‌کند. ما دیگر هیچی نگفتیم بلند شدیم دست ایشان را بوسیدیم و با آقای انواری و آقای موسوی خوئینی‌ها آمدیم بیرون. ولی آقای هاشمی و آقای بهشتی پیـش ایشـان ماندند با حاج احمد آقا و با امام مذاکـره کرده بودند که امام فرموده بودند: بحث نکنید، نمی‌شود و لذا مأیوس برگشتند. آن شب در قم در منزل حاج احمد آقا بودیم، تا پاسـی از نیمه شـب جلسه داشتیم که چه بکنیم. بالاخره در آن جلسه قرار شد برای اینکه انتخابات هم شوری داشته باشـد فعلاً بهترین فردی که می‌تواند رقیب باشد، حبیبی است و در همان جلسـه بنا شد روی حبیبی تبلیغ بشـود. جامعه روحانیت بنی‌صدر را اعلام کرده بودند، فردا صبح جامعه مدرسین تشکیل شد و دکتر حبیبی را معرفی کرد. آقای بهشتی با شورای حزب تماس گرفت، صبح شورای حزب تشکیل شـد و حزب تصمیم گرفت بر اینکه کاندیدا معرفی نکند و فقط اعلام کند که به کاندیدای جامعه مدرسـین رأی بدهید. تماس‌هایی با شهرستان‌ها و ائمه جمعه و جماعت گرفته شد و به هر صورت آنهایی که با بنی‌صدر خوب نبودند و کاندیدایشان جلال بود به آنها دکتر حبیبی را اعلام کردند.

ما یک روز دیگر قم بودیم و آمدیم تهران که معلوم شـد همان شب امام حالش بهم خورد و امام را آوردند تهران در بیمارستان قلب بستری کردنـد، آن هـم تاریخچـه‌ای دارد. مردم چقدر ضجه می‌کشـیدند، گریه

امام(ره) گفت ما را فریب دادند

جلال‌الدین فارسی



جلال الدین فارسی، عرفات، سید احمد خمینی و ربانی شیرازی در تصویر دیده می‌شوند

واقعه ۱۴ اسفند که به وجود آمد و به دنبال آن حوادث بعدی، امام(ره) به جایی رسید که با رأی مجلس درباره عدم کفایت بنی صدر موافقت کرد. بعد ایشان در مراسم تنفید حکم شهید رجایی جمله عجیبی می‌فرمایند که بنده با وجود این‌که صحبت‌ها و بیانات امام(ره) را چندین بار مطالعه کرده بودیم متوجه این جمله نشـده بودم و به تازگی آن را شـنیدم و مشـاهده کردم. ایشان فرمودند: «ما را فریب دادند». نباید همه گناهان را هم به گردن جریان کافر به آموزه‌های وحیانی و ناسپاس به نعمت‌های خداوند که در رأسشان مترفان و مستکبران هستند، بیندازیم. بنی صدر هم یکی از آن مترفان و مستکبران بود که خودش را به این خط انداخت و هیچ چیز را در دل نمی‌پروراند، مگر این‌که به جایی برسد. سر شورای انقلاب را کلاه گذاشت، سر مجلس را کلاه گذاشت،سعی کرد امام(ره) را فریب دهد و... هرکس که می‌دانست که در اطراف امام(ره) اسـت، سـعی می‌کرد رویشان کار کند، تعریف و تمجید می‌کرد و به دروغ، چیزهایی می‌گفت. به این دلیل که به دنبال دنیا می‌گشت. قاطعانه عرض می‌کنم او کسـی بود که یک آیه قرآن به غیر از حمد و سـوره را بلد نبود. این را قبلاً هم گفتم،سـند هم دارم. استدلال هم کردم. گفتم تمام سخنرانی‌هایش را بگیرید و نگاه کنید. یک آیه پیدا نمی‌کنید. آن چیزی که هم که در کتاب‌هایش آورده دیگران آوردند. می‌خواهم بگویم چگونه می‌گوییم او پیروز شد. به این روش، هر کس را می‌دید که به دنبال دنیاست و حرفش هم اثری دارد سعی می‌کرد با او رابطه برقرار کند و بهترین استفاده را از او بکند. امام(ره) فرمودند: «ما را فریب دادند». وقتی امام(ره) با آن قدرت و عظمت روحی این چنین می‌گوید قطعاً ما را چند برابر می‌توانند فریب دهند.

بنی صدر قبل از این‌که رئیس جمهور شود به طور پنهانی با افرادی مثل رجوی زد و بندهایش را کرده بود. من بعدها هم که خوب دقت کردم، فهمیدم بنی‌صدر با امریکایی‌ها مذاکرات و زد و بندهای مخفی بسیاری داشته است. در پاریس او را تطمیع کرده بودند و با طرف امریکایی این طور به نتیجه رسیده بود که اگر به مسئولیتی دست پیدا کنم با شما مشکلی نخواهم داشت. با فرانسوی‌ها هم همین‌طور.

بنی‌صدر انسان بسیار ترسو و بزدلی بود. او شدیداً به دنبال این بود که به جایی برسد. وقتی مقام فرانسوی نزد او می‌رفت، می‌دانست که با آن مقام مسئول چگونه حرف بزند. طوری حرف می‌زد که کارش پیش می‌رفت. برای همین بود که وقتی رئیس جمهور شد برایش دکترا فرستادند. در حالی که با وجود ۱۵ یا ۱۶ سال در فرانسه، هنوز زبان این کشور را به خوبی یاد نگرفته بود. من در کنار او بودم و مشاهده می‌کردم که وقتی به فرانسه صحبت می‌کند، دچار مشکل است.

کسانی بودند که از بنی‌صدر حمایت‌های بی شائبه‌ای می‌کردند. خب این هم ارتباط با زدوبندهایی داشت که در پشت پرده صورت می‌گرفت. شما این را از آرشیو صدا و سیما بخواهید. یک روحانی بود به نام موسی اصفهانی که از نظر سوابق فساد مالی و سیاسی بسیار اوضاع بدی داشت و دارای سابقه طولانی همکاری با بعثی‌ها، بختیار و همچنین متهم به حمل و قاچاق گسترده مواد مخدر بود. این فرد از خویشاوندان بنی صدر بود و بعد از انقلاب دید که تنها پناهگاه و ملجأش هم بنی‌صدر است. این آدم با عده‌ای دیگر آمدند و عید را به بنی صدر تبریک گفتند. آن روحانی از دست من در بیروت یک بار هم کتک خورده بود و این مسئله را مدرسین حوزه علمیه قم هم می‌دانند، حتی وقتی در خاطراتم این مسائل را عنوان کردم. مسئولان حوزه علمیه فهمیدند منظور من کیست و گفتند تو چه کار کردی که فارسی تو را کتک زده است. حالا ببینید چگونه است که امام(ره) تصریح می‌کند که ما را فریب دادند. از برخی آدم‌های شریف و بزرگوار هم خطاهایی سر زد که این اشتباهات به نوعی در این قضایا مؤثر بود.

می‌کردند، چه نذرها می‌کردند. صبح من آمدم جلوی بیمارستان برای مردم صحبت کنم، زن و مرد زار زار گریه می‌کردند و می‌گفتند: خدایا جان ما را بگیر و به جان امام بیفزا. الحمدلله خطر از ایشان رفع شد و با همان حالت کسالت و بیماری قلب برای انتخابات ریاست جمهوری پیام دادند. این پیام هم شفابخش قلب‌های ملت بود و هم محیط را آماده کرد برای انتخابات. فرمودند: در انتخابات شـرکت بکنید و دسـتور دادند بر اینکه هر کس که انتخاب شد دیگران با او همکاری بکنند. امام می‌خواستند ریشه اختلافات از بین برود.

همه کاندیداها بیانیه را امضا کردند

یـک نکته تاریخی اینجا برای من نقل شـده که من اینجا برایتان می‌گویم شاید در تاریخ بماند، امام حاج احمد آقا را خواسته بودند و بعضی از افراد دیگر مثل آقای صانعی و اینها هم ظاهرا بوده اند، فرموده بودند: اگر من اینجا طوری شـدم شـما اعلام نکنیـد تا اینکه انتخابات ریاست جمهوری انجام بشود. این قدر امام فداکاری کردند برای انتخابات و برای تثبیت جمهوری اسلامی. پیام امام که راجع به انتخابات ریاست جمهوری صادر شـد من یادم است که یک جلسه ختمی بود در مدرسه شهید مطهری، بعضی از اعضای شورای انقلاب آنجا بودند. بنا بود فردای همان روز رأی‌گیری بشـود. آقای مهدوی کنی و آقای موسوی اردبیلی و دکتر شـیبانی بودند، بعضی دیگر از اعضای شورای انقلاب هم بودند. من در آنجا به این آقایان که پهلوی هم نشسته بودیم گفتم که امام پیام دادند باید الآن همه این کاندیداها اعلامیه بدهند که مردم در انتخابات با مسالمت و اخلاق اسلامی حرکت کنند و رأی بدهند، هیچ گونه اختلاف و نزاعی نباشد و تمام این کاندیداها باید امضا بدهند که هر کسی انتخاب شد دیگران به او کمک کنند. دکتر شیبانی گفت: این کار از دست ما بر نمی‌آید خودت بیا شورای انقلاب و همه را جمع کن، گفتم: شما برو تلفن کن همه بیایید من هم می‌آیم. بلند شدیم و رفتیم شورای انقلاب، یادم هسـت بنی‌صدر آن قدر حرف زده بود که گلویش باد کرده و تب کرده بود، بالاخره کشـاندیمش از خانه بیرون، اعضای شورای انقلاب بودند. شـب رفتیم بعد از نماز آنجا نشستیم تا ساعت دوازده، من سریع به آنها گفتم که یا اعلامیه بدهید برای تبعیت از دستورات امروز امام، یا جامعه روحانیت اعلام می‌کند که اینها را دعوت به همکاری کرد ولی اینها حاضر نشدند که همکاری کنند، یک مقدار تهدید کردیم. بالاخره آن شب بحث زیاد شد. دکتر حبیبی بود، بنی‌صدر بود، قطب‌زاده بود، همه آنها بودند، آخر شب بالاخره قرار شد اعلامیه بدهند. یک اعلامیه خود بنی‌صدر نوشت و همه شان امضا کردند، حبیبی امضا کرد، بنی‌صدر امضا کرد و قطب‌زاده امضا کرد و هم داریوش فروهر، اینها همه کاندیدا بودند. صادق طباطبایی کاندیدا بود، تلفنی از او امضا گرفتند، البته مدنی و اینها نبودند، قرار شد بـه آن کاندیداهای دیگر هم ابلاغ بکنند برای اینکه اطلاعیه بدهند که هر کس انتخاب شد ما با او همکاری می‌کنیم. ساعت یک ربع به دوازده مرحـوم باهنر متن اعلامیـه را برای رادیو خواند، رادیو هم شـب و هم صبح این مطلب را اعلام کرد و چقدر این اعلامیه مردم را خشنود کرد. الحمدلله اختلاف پیدا نشد و همه مردم هم در انتخابات شرکت کردند و انتخابات ریاست جمهوری انجام شد.

نقشه بنی صدر در کنگره نگرفت

انتخابات ریاست جمهوری که انجام شد بنی‌صدر خیلی مغرور شد، در انتخابات یازده میلیون رأی آورده بود. از همان وقت تصمیم گرفت بر این‌که مخالفین خودش را سـرکوب کنـد، این هدفش بود. ما رفتیم خانـه‌اش، خوابیده بود، دکتر هـم گفته بود حرف نزن تا تورم حنجره‌ات بخوابد. رفتیم آنجا حرفهایمان را به او زدیم و من تمام تلاش‌ام این بود که از همان اول؛ اینها همه با هم منسـجم باشـند و در درون مسئولین کشـور اختلافی به وجود نیاید. امام هم همین را می‌خواسـتند، ولی این مـرد یا این نامرد را به هیچ وجه نمی‌شـد مهار کـرد. اول برنامه‌ای که شروع کرد، در فکر این افتاد که یک کنگره‌ای به وجود بیاورد و از تمام نماینده‌های مردم دعوت بکند، توی هر مسجد یا توی هر ارگانی بنشینند رأی‌گیری بکنند دو سه نفر را انتخاب کنند بفرستند برای آن کنگره. در خط این بود که این کنگره را دعوت کند برای انتخابات و کاندیدا معین کند که بعد از ریاست جمهوری، مجلس را هم قبضه کند، منتهی به اسم انتخابات دعوت نکرد به اسـم مطالعه در مسائل فرهنگی و اقتصادی و مسائل اجتماعی و سیاسی. ما گفتیم که چه باید بکنیم به ایشان پیشنهاد کردیم که شما این کار و اختیارش را بده به دست جامعه روحانیت، گفت: حاضرم که جامعه روحانیت این کنگره را اداره کند. یکی این پیشنهاد بود که اصلاً دعوت کننده خود جامعه روحانیت باشـد، یکی دیگر این‌که نه خودش دعوت بکند و نه آن دفتر هماهنگی که آن موقع تشکیل شده بود ـ دفتر هماهنگی بین رئیس جمهور و مردم ـ که عده‌ای بودند که برای انتخاب او فعالیت می‌کردند. آن دفتر را می‌خواستند به عنوان یک مرکز مردمی نگه دارند که همه کارها هم در اختیار آن دفتر باشـد. بالاخره ما آمدیم و جلسه جامعه روحانیت را تشکیل دادیم و شاید پنجاه یا شصت نفر بودند، همه این آقایان هم بودند آقای بهشتی، آقای هاشمی هم بودند که رأی‌گیری کردیم پیشنهاد این‌که جامعه روحانیت کنگره را اداره کند رد شد با یکی دو تا رأی کم. پیشنهاد دیگر این بود که جامعه روحانیت شرکت بکند در این کنگره رأی آورد. البته این آقایان گفتند: این مقدمه است از برای این‌که کاندیدا معرفی کنند و به ما مأموریت دادند که جلو این کار گرفته شود، بالاخره چند نفر انتخاب شدند که از جمله من بودم که در آن کنگره شـرکت بکنیم. رفتیم در آن کنگره شرکت کردیم و از اول اختیار را از دست اینها ـ یعنی سلامتیان و امثال اینها ـ گرفتیم. خب کنگره باید یک رئیس داشته باشد ما گفتیم آقای خسروشاهی پیرمرد و سید و عالم است، او بشود رئیس و رأی آورد و همه به ایشان رأی دادند. من هم آنجا یکی از مسئولینی بودم که در غیاب ایشان باید کنگره را اداره می‌کردم، کمیسیون‌های مختلفی تشکیل دادند، درباره مسائل فرهنگی و اقتصادی و سیاسی. پیامی هم برای امام فرستادند و این کنگره همینطور ادامه پیدا کرد، ولی نقش اصلی آنها مسئله انتخابات بود. روز دوم اعلام کردند بر این‌که نظریات خودتان را درباره کاندیداها اعلام کنید. من دیدم اینها نقشه‌شان است، سریع در آنجا ـ اگر نوارهایش باشد ـ اعلام کردم که جامعه روحانیت مبارز تهران که ما را فرستاده به عنوان نمایندگی حق تعیین کاندیدا نداریم. شماها را هم که اگر از شهرستان‌ها دعوت کرده‌اند، دعوت نکرده‌اند از برای تعیین کاندیدا، شما حق چنین وکالتی ندارید، شما دعوت شـده‌اید فقط برای نظریه دادن در مسـائل اقتصادی و فرهنگی و مسـائل اجتماعی و سیاسـی. ما برنامه اینها را در واقـع به هم زدیم. سلامتیان را کاردش میزدی خونش در نمی‌آمد، بعد هم امام پیام کنگره را جواب داد و در روز آخر حاج احمد آقا آمد خواند.

آن پیام این بود که افراد صالح را برای مجلس شـورای اسلامی انتخاب بکنید. آقای سلامتیان دست گرفت و گفت: ما باید امر امام را اطاعت بکنیم و کاندیدا معین بکنیم و چه بکنیم و کسی هم گوش به حرفش نداد و بعد خودشان یک جلسه خصوصی گرفتند و خواستند که کاندیدا معرفی کنند و از مـن دعـوت کردند. من فقط یک مرتبه در دفتر هماهنگی ـ بعد از آن کنگره ـ شرکت کردم. وقتی رفتم دیدم که آنها می‌خواهند کاندیدا معرفی کنند. همانجا اعتراض کردم و گفتم که شـما چنین حقی ندارید. از طرف کنگره چنین مأموریتی به شما داده نشده و شما حق تعیین کاندیدا ندارید، رأی هم ندادم و پا شدم آمدم بیرون و دیگر هم در دفتر هماهنگی تا آخر، قدم نگذاشتم. این نقشه اینها نگرفت و خیلی بنی‌صدر از دست من عصبانی بـود و اینها از دسـت من از همان وقت عصبانی بودنـد. بعد آمدند گفتند: خوب می‌آییم ائتلاف می‌کنیم با جامعه روحانیت و حزب برای تعیین کاندیدا برای مجلس شورای اسلامی. نماینده فرستادند، در جامعه روحانیت، از حزب هم آمدند و از مجاهدین انقلاب اسلامی هم آمدند و نشستیم کاندیداها را بررسی کردیم. اینها یک سری کاندیدا داده بودند. نوبری، سلامتیان و... یک نفر از تمام اینها رأی آورد که جزو کاندیداها باشد، که آن هم مبلغی اسلامی بود. در دوره اول بقیه کاندیداها را کنار گذاشـتیم و با حزب ائتلاف کردیم. در دور اول هـم او رأی آورد، در دور دوم کـه ما باز ائتلاف کردیم بچه‌های مجاهدین انقلاب اسلامی آمدند و دروغ این مبلغی اسلامی را ثابت کردند و صلاحیت او در دور دوم رد شـد و دور دوم فقط جامعه روحانیت با حزب جمهوری ائتلاف کرد و انتخابات پیروز شد که آقای خامنه‌ای از طرف حزب امضـا کرد کاندیداها را و من از طرف جامعه روحانیت امضا کردم و ائتلاف بیـن جامعه روحانیت مبـارز و حزب به وجود آمـد و آن ائتلاف بزرگ که مجلس را تشکیل داد به این صورت بود و مجلس انقلابی شد.



حسن حبیبی



بنی صدر در جمع هواداران



مناظره با بنی صدر



ابوالحسن بنی‌صدر

رمز عبور
ایران
نقطه پیوستی به جلال الدین فارسی برای دهه
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری در گفت وگو با دکتر احمد خلیلی

کاندیداتوری بهشتی خیلی‌ها را نگران کرد



احمد خلیلی در کنار شهید بهشتی

دکتر احمد خلیلی، خواهر زاده آیت الله کاشانی است که از زمان حضور شهید بهشتی در آلمان با او آشنا بوده است.دکتر خلیلی که استاد دانشگاه سوربن است در این گفت و گو به ماجرای انتخابات اول ریاست جمهور پرداخته است.

از چه زمانی و چگونه با شهید بهشتی آشنا شدید؟

برادر من دکتر عباس خلیلی که این روزها بازنشسته شده‌اند، در ایامی که آیت‌الله میلانی، آقای بهشتی را برای اداره و تقویت مسجد هامبورگ فرستادند، در آنجا طبابت می‌کردند. من از طریق ایشـان با دکتر بهشـتی آشنا شدم. دکتر بهشـتی، زبان آلمانی را در آنجا یاد گرفت و زبان فرانسـه را هم کمی در پاریس آموخت.

از ویژگی‌هـای شـخصیتی شـهید بهشـتی چـه نـکات برجسته‌ای در ذهن شما هست؟

دکتر بهشـتی مرد بسـیار باهوش و زیرکی بود و به هیچ وجه لزومی نداشت که درباره مسائل مختلف با او بحث کنید. یک اشاره کوچک که به مطلبی می‌کردی، واقعاً تا انتها می‌فهمید و متوجه می‌شـد و ابداً نیازی به توضیح و شاخ و برگ نبود. بسیار سریع‌الانتقال و دقیق بود. نکته‌ای که من در دیگران ندیدم یا به ندرت دیدم. یک تقویم کوچک جیبی داشت و همه مسائل را در آن یادداشت می‌کرد. منظورم فقط قرار ملاقات‌ها و برنامه‌ریزیها نیست. او هر نکته بدیعی را هم که می‌شنید، فوراً می‌نوشت.می گویند که حتی برخی خصوصیات مخاطب را هم یادداشت می‌کرد.این را شنیده‌ام ولی یادم هست که به سرعت، افراد را می‌شناخت و به اصطلاح عامه، فوراً می‌فهمید هر کسی چند مرده حلاج است.

آیا در این مورد خاطره‌ای دارید؟

بله. برای تعطیلات به ایران آمده بودم. دوره‌ای بود که شـهید بهشتی مجلس خبرگان را اداره می‌کرد. تلفن زدم و به او گفتم که می‌خواهم بیایم شما را ببینم. گفت فلان ساعت، بین دو جلسه مجلس خبرگان بیا. رفتم و دیدم منتظر من اسـت و متوجه شـدم که بنی‌صدر هم چند متری آن طرف‌تر روی صندلی نشسته و منتظر صحبت کردن با آقای بهشتی است. گفتم، «گمانم که بنی‌صدر منتظر شماست.» گفت، «بله می‌دانم. شما صحبت خودتان را بفرمایید.» همان جا فهمیدم که با همان زیرکی فوق‌العاده‌اش، او را خوب شـناخته و به همین دلیل، آن قدرها توجهی به او نمی‌کند. این نکته برای من بسیار جالب بود و متوجه شدم که با یک آدم معمولی، روبه‌رو نیستم. البته من از همان پاریس بنی‌صدر، قطب‌زاده و بقیه را می‌شناختم و می‌دانستم ماجراهایشان از چه قرار است، ولی دکتر بهشتی که آشـنایی‌های مرا با این دارو دسته نداشت، برایم عجیب بود که چطور اینها را خوب می‌شناسد.

مگر بنی‌صدر چه جور آدمی بود؟

پر مدعا و بی‌سواد که خودش را خیلی دست بالا می‌گرفت. در فرانسه هم که بود، درست و حسابی درس نمی‌خواند و خیلی سر کلاس نمی‌رفت و دائماً بچه‌ها را دور خودش جمع می‌کرد تا هر جور شـده از زیر بار درس خواندن فرار کند. در بی‌سـوادی او همین بس که دوازده سال در پاریس بود و باز هم بلد نبود درست فرانسه حرف بزند.

شما او را از چه زمانی می‌شناختید؟

از وقتی که در جبهه دوم ملی و سـوم بود. پدرش در همدان، املاکی نزدیک املاک سپهبد زاهدی داشت. آیت‌الله کاشانی موقعی که از زندان انگلیسی‌ها در عراق آزاد شدند، می‌خواستند از کرمانشاه به تهران بیایند. پدر بنی‌صدر در همدان از ایشان دعوت کرد که به منزلش بروند. من هم در معیت آیت‌الله کاشانی بودم و بنی‌صدر را برای اولین بار آنجا دیدم. یک مورد جالب‌تر برای شما بگویم. چندی پس از ۲۸ مرداد که آیت‌الله کاشانی مخالفت خود را با زاهدی آغاز کردند بنی‌صدر و پدرش سریع به تهران آمدند بلکه بتوانند ایشان را از مخالف بازدارند. علت هم این بود با زاهدی در خیلی از املاک همدان شریک بودند و روابط نزدیکی داشتند. واقعاً برای من جالب بود که بنی‌صدر که خودش را عضو جبهه ملی می‌دانسـت و قاعدتـاً باید با زاهدی که او را کودتاچی می‌دانسـتند، مخالـف بود آمده بود تا آیت‌الله کاشانی را از مخالفت با زاهدی باز دارد.

بـار دوم چگونه، کی و در کجا با شـهید بهشـتی ملاقات کردید و درباره چه موضوعاتی صحبت کردید؟

بار دوم وقتی به ایران آمدم، باز به دکتر بهشتی تلفن زدم که بروم و با او صحبت کنم. گفت «صبح‌ها می‌خوابید یا بیدارید؟» گفتم، «من همیشه از ساعت ۵ صبح بیدارم.» گفت، «پس موقع نماز صبح بیا مرکز حزب در سرچشمه.» رفتم، وقتی وارد شـدم، داشت نماز صبحش را می‌خواند. پس از نماز گفت چای آوردند. گفتم، «آمده‌ام مطلبی را به شـما بگویم. کار مجلس خبرگان تمام شـده. قانون اساسی هم تنظیم شده و قرار است به آرای عمومی گذاشته شود. انتخابات ریاست جمهوری در پیش است. پیشنهاد بدهید همه کسانی که کاندید ریاست جمهوری می‌شـوند، درخواست‌هایشان را به مجلس خبرگان بدهند، چون اعضای مجلس خبرگان نماینده مردم هسـتند و می‌توانند در این مورد تصمیم بگیرند و نیازی به رفراندوم برای انتخاب رئیس جمهور نیست.»

چرا این پیشنهاد را دادید؟

در انتخابات ریاسـت جمهوری فعل و انفعالاتی را می‌دیدم که مرا به شـدت نگران می‌کرد. مثلاً یادم هست آدمی به اسم نیک‌مراد خودش را کاندید کرده بود. این آدم در آلمان درس می‌خواند و از دانشگاه بیرونش کرده بودند. اگر مجلس خبرگان، کار انتخاب رئیس جمهـور را به عهده می‌گرفت، اولاً این جور آدم‌ها کاندید نمی‌شـدند، ثانیاً کسـی روی حرفی که نمایندگان مجلس خبرگان می‌زدند، حرف نمی‌زد.

شهید بهشتی چه پاسخی دادند؟

چند دقیقه‌ای فکر کرد و گفت، «بگذارید هر کس که دلش می‌خواهد کاندید شود و این کار به شکلی طبیعی، انجام پذیرد.»

شما با این حرف موافق بودید؟

ابداً. به او گفتم، «در سیاست مسائل و جریانات، امروز به شکلی است فردا به شکل دیگری. مثل بازی فوتبال است. موقعی که توپ جلوی پای بازیکنی می‌آید، اگر درست شوت نکند، فقط خودش نمی‌بازد، تیمش می‌بازد.» من سال‌های نهضت نفت را لحظه به لحظه تجربه کرده بودم و می‌دانستم یک لحظه غفلت یا تأخیر، در دنیای سیاست به چه قیمت‌های سنگینی تمام می‌شود. خلاصه به شکل مفصل با او صحبت کردم.

واکنش شهید بهشتی چه بود؟

دقیق و صبورانه گوش می‌داد. در باطن حرفهایم را قبول داشـت، ولی چون خودش رئیس مجلس خبرگان بود و نمی‌خواسـت این گونه تصور شود که اعمال نفوذ کرده و یا توهمی در اشخاص ایجاد شود. البته این نظر از یک جهت صحیح بود، ولی از دهها جهت، به اعتقاد من نادرسـت بود. با چنین طرز فکری، امثال بنی‌صدر روی کار می‌آیند و آن خسـارتهای دردناک را به بار می‌آورند. من همان جا هم تذکر دادم که بنی‌صدر آدم تو خالی و پرمدعایی است و به هیچ وجه به درد کار بزرگی مثل ریاست جمهوری یک انقلاب نوپا نمی‌خورد.

آیا قرار بود شهید بهشتی هم کاندید شوند؟

بلـه و مـن از این بابـت، فوق‌العاده خوشـحال شـدم، ولـی البته اگر ایشـان کاندید می‌شد، دکان خیلی‌ها تخته می‌شـد، به همین دلیل نگران شدند و به دسـت و پا افتادند وسعی کردند نگذارند این وضع پیش بیاید. بنی‌صدر هم که از همان پاریس، حمایت برخی از اطرافیان آن روز ایام را برای خود به دست آورده بود.

شـما از قدیم بنی صدر را می‌شناسید.می گویند او مدرک دکترا ندارد؟

هرکسـی هم که گفته بنی‌صدر دکتر است، حرف بی‌اساس و پایه‌ای زده. اول انقلاب هم می‌گفت چون استادم گفته رساله‌ات را باید این جور بنویسی، من هم ننوشتم، در حالی که اصلاً دنبال دکترا نرفت. همه کسانی که در فرانسه هستند و رساله‌های تحقیقی دانشگاهی نوشته‌اند، نام خودشان، همراه با تحقیق انجام شده در یک یا چند جزوه منتشر می‌شود. در این جزوه اسامی تمام کسانی که رساله نوشته‌اند، آمده است. او به نظر من آدم پرمدعا و خشنی بود که بعدها روش دشـنام دادن را در روزنامه‌اش دنبال کرد. من با این که از سـالها قبل با بنی‌صدر مخالـف بودم، اما اعتراف می‌کنم که او از نظر تبلیغاتی عالی عمل کرد. یعنی در واقع انواع شگردها را به کار برد.

مثلاً چه شگردی؟

بله، یادم هسـت که او نهایت رندی را کـرد و موقعی که از خانه امام بیرون آمد، اعلام کرد که کاندیدا شـده است و قضیه این طور جلوه کرد که او با امام صحبت کرده و به این نتیجه رسیده که باید کاندیدا شود، در حالی که اصلاً موضوع به این شکل نبود.

آیـا در هنگام پیـروزی انقلاب و در پاریـس، با بنی‌صدر برخورد دیگری هم داشتید؟

بله. در ایام اقامت امام در نوفل لوشـاتو، یک روز آقای اشراقی به من تلفن زدند و گفتند، «فلانی پاشو با عده‌ای بیا و برو سفارت ایران در پاریس را تحویل بگیر.» گفتم، «تحویل گرفتن سفارت حساب و کتاب و رسمی دارد.» گفتند، «از سفارت آمده‌اند و گفته‌اند که تسلیم هستند و امام دستور داده‌اند که بروید.» گفتم، «حالا که امام گفته‌اند چشم!» من افراد سفارت را می‌شناختم. آقای اشراقی گفتند، «آنجا بروید، ولی مبادا به بنی‌صدر بی‌توجهی شود.» گفتم، «وقتی او آنجاست، هر کاری را که لازم بداند می‌کند.» در هر حال رفتم و دیدم او پشـت سـر هم امریه صادر می‌کند که این کار را بکنید، آن کار را نکنید و اعضای سفارت مانده‌اند که چه بکنند. رفتم روی صندلی ایستادم و گفتم، «امام گفته‌اند که از تهران دستوری نگیرید. شما کارهای جاریتان را انجام بدهید و منتظر دستورات امام باشید.» با این حرف من بنی‌صدر و دارودسته‌اش رفتند. از همان ابتدای کار، من نظر مثبتی به او نداشتم و طبیعتاً او هم از من خوشش نمی‌آمد.

در مورد بنی‌صدر با شهید بهشتی هم صحبتی کردید؟

بله. موقعی که به مرکز تحقیقات حزب در خیابان ویلا به دیدن او رفتم، گفتم، «در جایی که فردی چون بنی‌صدر، رئیس جمهور باشد، نمی‌مانم.» من واقعاً ناراحت بودم، چون می‌دانستم چقدر بی‌مایه است. دکتر بهشتی دست مرا گرفت و گفت، «نه آقا! شما نباید این واکنش را نشان بدهید. باید بمانید.» گفتم، «من کارم آنجاست و تردید ندارم که این آدم، مملکت را به خاک و خون می‌کشد.» و انصافاً اگر قدرت امام نبود، او با سازشکاری با دارودسته منافقین، یک جور تروریسم دولتی را پایه‌ریزی می‌کرد. گذشت زمان نشان داد که ناراحتی و عصبانیت من نابجا نبود و نتیجه‌اش هم این بود که آدم مؤثر و مدیری، مثل بهشتی به دست یک مشت خائن کشته شد. همین قدر بگویم تا وقتی که بنی‌صدر رئیس جمهور بود، پایم را در ایران نگذاشتم.

موقعـی که بنی‌صدر با آن وضعیت فرار کرد و به پاریس آمد، با او چه برخوردی شد؟

او گمان کرده بود به عنوان یک رئیس جمهور فراری، خیلی تحویلش خواهند گرفت. یکی دو مصاحبه بی‌ربط هم انجام داد، منتهی چون فرانسه درستی هم نمی‌دانست و حرفی هم در چنته نداشت، نشریات و رسانه‌ها، کنارش گذاشتند. خبرنگارها و روزنامه‌نگارها آدمهای عادی نیسـتند. آنها غالباً با آدمهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی سطح بالا سروکار دارند. چند باری به سراغش رفتند و دیدند توخالی و بی‌مایه است ودیگر تحویلش نگرفتند.

در حال حاضر چه می‌کند؟

در جایی بیرون از پاریس اقامت کرده، چون می‌ترسـد. از همان اول، ترس جزو ذاتش بود. در فرانسه به کسانی که به عنوان پناهنده می‌پذیرند، تقریباً معادل همان حقوقی که در پست سابقش می‌گرفته، می‌دهند که با آن امرار معاش کند. او نشسته تا هر چند وقت یک‌بار، رادیویی از یک جای بی‌اهمیتی به او تلفن بزند و هم مقداری پرت و پلا بگوید. قبلاً هم دیدید که گاهی به خاطر کاسـتن از ترس خود کارهای مسـخره‌ای می‌کند، از جملـه دادن دخترش به رجوی که صدای طبل رسوایی تروریست بودنش و آن کارهای عجیب و غریبش در عراق، به آسمان رسیده است. خلاصه این که ژورنالیستهای رند فرانسوی دیدند او حرف حسابی ندارد، رهایش کردند.

و سـخن آخر این که، شـما شـخصیت و کارنامه شهید بهشتی را چگونه تفسیر می‌کنید؟

به اعتقاد من، اگر دکتر بهشـتی رئیس‌جمهور می‌شـد، مملکت وضع بسـیار بهتری پیدا می‌کرد و بسـیاری از خسـارات را تحمل نمی‌کردیم و کارها هم زودتر به سـامان می‌رسـید و این همه متضرر نمی‌شدیم. من با آن که هرگز و به هیچ قیمتی حاضر نبوده‌ام اشـتغال سیاسـی یا اجتماعی داشته باشم، اگر او رئیس جمهور می‌شـد، با طیب خاطر تمام اشتغالاتم را در پاریس رها می‌کردم و بدون آن که یک ریال حقوق بگیرم، هر کاری از دسـتم برمی‌آمد و هر مشورتی که به ذهنم می‌رسید، انجام می‌دادم. او حقیقتاً شخصیت بی‌نظیری داشت. مجلس خبرگان را به شایسته‌ترین وجه اداره کرد، آن هم با شخصیت‌های بزرگی که در آن مجلس جمع شده بودند. انقلاب ایران از حضور آدمهای با ارزش زیادی محروم شد، ولی دکتر بهشتی انصافاً بی‌نظیر بود و فقدانش، بسیار دریغ و درد دارد.

خط امام جبـــــران کرد



فهرست ائتلاف بزرگ که در روز آخر انتخابات منتشر شد

اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی در حالی در آخرین روزهای اسفند سال ۵۸ برگزار شد که شاید هیچگاه چنین انتخاباتی با چنین تنوع‌آرایی در جمهوری اسلامی برگزار نشود.

در واقـع تمام نیروهای مخالف رژیم پهلوی که یک سـال قبل با پیروزی انقلاب بر سـر کار آمده بودند؛ با ارائه فهرستهای انتخاباتی در میدان حاضـر شـدند. در این دور از انتخابات تقریبا امـکان حضور اکثر جریان‌های سیاسـی و گروه‌ها فراهم بود و هر کدام از گروه‌ها با ارائه شعارهای انتخاباتی و تبلیغـی مختلـف و با این ایده کـه در میان مردم جایـگاه والا دارند، برای پیـروزی بـر رقبای خود تـدارک گسـترده ای دیده بودند. پـس از موضوع صف‌آرایی جریان‌های سیاسی در نخستین انتخابات پارلمانی پس از پیروزی انقلاب اسـلامی مسئله یک مرحله‌ای یا دو مرحله ای برگزار شدن انتخابات یکی از چالش‌های عمده انتخابات بود. این مسئله تا روز پیش از انتخابات نیز محل اختلاف بود که در نهایت با تصویب چهار عضو روحانی شورای نگهبان دومرحله‌ای بودن انتخابات پذیرفته شد.

چالش دیگر، «نامزدی اکبرهاشـمی رفسـنجانی» از سوی حزب جمهوری اسـلامی برای نمایندگی مجلس بود.هاشمی رفسنجانی در حالی نامزد تهران شـده بود که همزمان مسئولیت سرپرسـتی وزارت کشور را نیز برعهده داشت. در نهایت‌هاشمی به خاطر طرح جدی شبهه جناح‌های سیاسی مبنی بر نقض بی طرفی در جریان برگزاری انتخابات از این مسئولیت استعفا کرد و جای خود را به محمدرضا مهدوی کنی داد. این در حالی بود که بسیاری از وزیران کابینه شورای انقلاب با حفظ سمت در انتخابات حاضر بودند.

از همـان ابتدا مشـخص بود کـه رقابت اصلی میـان چند حزب و جریان نامـدار یعنی حزب جمهوری و گروه‌های همسـو، دفتر هماهنگی رئیـس جمهوری با مردم، نهضت آزادی، سـازمان مجاهدین خلق و فداییان خلـق خواهد بـود. حزب جمهوری اسـلامی در همـان روز اول با انتشـار فهرسـتی ۳۰ نفره، با تمام توان وارد صحنه انتخابات شـد. سرلیسـت حزب جمهوری اسـلامی آیت‌الله سـیدعلی خامنه‌ای بود و پس از ایشان به ترتیب این اسـامی دیده می‌شد: اکبرهاشمی رفسـنجانی، محمدجواد باهنر، حسن آیت، محمدعلی رجایی، سیدکاظم موسوی بجنوردی، علی‌اکبر ناطق نوری، عبدالمجید معادیخواه، فخرالدین حجازی،هـادی غفاری، محمد علی‌هادی نجف آبادی، جواد منصوری، سـیدمحمد موسوی خوئینی، علی‌اکبر معین‌فر، ابوالقاسم سـرحدی‌زاده، محمود کاشانی، حسـین کمالی، اسدالله لاجوردی، مریم بهروزی، گوهرالشـریعه دستغیب، محمد باقر لواسانی، عبدالله جاسبی، دکتر وحید دستجردی، سعید امانی، سیدرضا زواره‌ای، محمد باقر شایورد، دکتر علی ولایتی، حبیب‌الله عسـگراولادی، اکبر پوراستاد، جواد حجتی کرمانی و سیدابوالقاسم هزاوه‌ای دیده می‌شدند.

جامعه روحانیت مبارز نیز که به دلیل حمایت از بنی‌صدر در انتخابات اول ریاست جمهوری کمی از حزب جمهوری اسلامی فاصله گرفته بود، لیست جداگانه‌ای را منتشر کرده بود که در۱۷ مورد با فهرست حزب جمهوری مطابقت داشت. مصطفی چمران، احمد مولایی، مهدی‌هادوی، شمس آل‌احمد، شهید شـاه‌آبادی، محسن مجتهد شبستری، محمد اسـلامی و حسن حبیبی را در فهرست انتخاباتی این تشکل روحانی قرار داده بود. اما یک روز قبل از انتخابات و در ۲۲ اسـفند ۱۳۵۸ تیتر اول روزنامه جمهوری اسـلامی خبر از «ائتلاف بزرگ» جامعه روحانیت مبارز، حزب جمهوری اسـلامی، سازمان مجاهدین انقلاب و دیگر گروه‌های مؤتلفه می‌داد. این بیانیه را آیت‌الله خامنه‌ای از سوی حزب جمهوری اسـلامی، شهید شـاه آبادی از سوی جامعه روحانیت مبارز و فردی ناشـناس به عنوان گروه‌های مؤتلفه امضا کرده بودند. در این ائتلاف بیسـت و سـه نفر از فهرست حزب جمهوری اسـلامی حضور داشتند، اما سیدابوالقاسم هزاوه‌ای، اکبر پوراستاد، محمد باقر شـایورد، عبدالله جاسبی، مریم بهروزی، ابوالقاسم سرحدی زاده، محمود کاشـانی، جواد منصوری که همگی یا از اعضای شـورای مرکزی ویا اعضـای فعال حـزب بودند دیده نمی‌شود و به جای اینان حسن حبیبی، نجفقلی حبیبی، شـاه آبـادی، محمد اسلامی، محسـن مجتهد شبستری، احمد مولایی و فرشته‌هاشمی حضور داشتند

امـا ایـن ائتـلاف بـا اعتراض‌هایی در جامعه روحانیت مبارز روبه‌رو شد. آیت‌الله علی‌اصغر مروارید که از مبارزان قدیمی و عضو شـورای مرکزی جامعه روحانیت بود، روز پس از انتخابات در گفت‌وگو با روزنامه اطلاعات به شـدت به ائتلاف بزرگ حمله کرد و شـاه‌آبادی را فاقد اختیارات کافی برای امضا از سـوی جامعه روحانیت برشـمرد. وی همچنین گفت: دو سـه روز قبل از انتخابات از ما خواستند که ائتلافی صورت گیرد. جامعه روحانیت در نشسـتی ترجیح داد که فقط با سه گروه جهت ائتلاف وارد شود. حزب جمهوری اسلامی، دفتر هماهنگی با رئیس جمهور، مجاهدین انقلاب. تنها یک نفر از حزب جمهوری اسـلامی آمد و از دفتر هماهنگی و مجاهدین انقلاب اسلامی نمایندگانی شرکت کردند.

بلافاصلـه پس از این اظهـارات روابط عمومـی حزب جمهوری اسـلامی با صدرو بیانیه بـه اظهارات آیـت‌الله مروارید پاسـخ داد: از طرف مجاهدین انقلاب یک نفر بود و از طرف دفتر هماهنگی سه نفر شرکت کرده بودند، بحث هم بر سـر امضای پای ورقه نبوده بلکه صحبت از اختیارات تام بوده است که آقای مروارید از آقای شاه آبادی پرسیده‌اند آیا شما تام‌الاختیارات هسـتید که افراد را حذف و یا نامزد شـوید؟ در ادامه این بیانیه نکته جالب از مذاکرات جلسـه با مسئولین دفتر هماهنگی با رئیس جمهور عنوان می‌شود: نمایندگان دفتر هماهنگی از ابتدا تا آخر جلسه تکرار کردند که ما یک قانون اساسی داریم و نمی‌توانیم از آن تخلف کنیم به این شرح : ۱- لیست حتماً ۳۰ نفره باشد ۲- حتماً سه نفر از ما باشند ۳- حتماً این افراد(دکتر چمران، دکتر آیت، دکتر کاشانی، زواره‌ای) نباشندو علت نبودن این چند نفر هم موضعگیری آنها علیه بنی صدر ذکر شده است... لکن آنها اصرار کردند و حتی یکی از آنها گفت که اگر در لیست یک میلیون نفری توافق شود و یکی از آنها آیت باشد ما آن لیست را امضا نخواهیم کرد! در کنار این لیست، دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور (بنی صدر)، نهضت آزادی و گروه‌های اقماری آن به ارائه لیست جداگانـه پرداختند. نهضت آزادی با وجود اسـتعفای دولت موقت و جریان اشغال سفارت امریکا فهرست انتخاباتی خود را ذیل عنوان کاندیداهای همگام منتشر کرد. مجاهدین خلق (منافقین) هم در این دور از انتخابات حاضر شدند. مسـعود رجوی، اشرف ربیعی، عباس داوری، مریم قجر عضدانلو، عبدالکریم لاهیجی، منوچهر هزارخانی، محمد شـانه‌چی و محمد ملکی از سرشناسان فهرسـت مجاهدین خلق (منافقین) بودند. سـازمان چریک‌های فدایی خلق هم مسـتوره احمدزاده خواهر احمدزاده‌ها را به عنوان سرلیست معرفی کرده بـود. حزب توده نیز با کیانوری، احسـان طبری، محمد علی عمویی و مریم فرمانفرماییـان به میدان آمده بود. جنبش مسـلمانان مبـارز، حزب کارگران انقلابی ایران، جاما، رنجبران، گروهک پیکار و جبهه ملی نیز با فهرست‌های جداگانه حضور داشتند.

نتایج انتخابات

سرانجام نخسـتین دوره انتخابات مجلس در ۲۴ اسفند ۱۳۵۸ در آرامـش کامل (علی رغم نگرانی‌ها و اضطراب عمومی) و بجز در کردسـتان برگزار شد. براساس آمار موجود جمعیت واجدین شرایط بیست میلیون و ۸۵۷ هزار و ۳۹۱ نفر اعلام شده بود که از این تعداد ۱۰ میلیون و ۵۷۵ هزار و ۹۶۹ نفر (برابر با ۱۴/۵۲ درصد واجدین شـرایط) در کل کشـور شرکت کردند. در اولین مرحله انتخابات ۹۷ نفر از سراسر کشور موفق به کسب اکثریت مطلق آرا شدند و در مرحله دوم انتخابات نیز ۱۳۷ نفر به مجلس راه یافتند که اکثریت آنها متعلق به لیست ائتلاف بزرگ و بقیه کاندیداهای نهضت آزادی و یا منفرد بودند. فخرالدین حجازی نماینده اول تهران از لیسـت «ائتلاف بزرگ» یک میلیون و ۵۶۸ هزار و ۷۵۹ رأی را کسب کرد.

نماینـدگان تهـران در مرحله اول به ترتیـب فخرالدین حجازی، حسـن ابراهیم حبیبی، مهدی بازرگان، علی اکبر معین فر، آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای (ایشـان در تاریخ ۶۰/۷/۲۱ از نمایندگی استعفا کردند و به ریاسـت جمهوری اسلامی ایران برگزیده شدند)، محمدجواد حجتی کرمانی، سیدحسـن آیت (در۶۰/۵/۱۴ توسط منافقین به شهادت رسید)، علی گلزاده غفوری(۶۰/۱۱/۴ به موجب قانون از نمایندگی اسـتعفا کرد)، هادی غفاری، سیدمحمد خوئینی‌ها، محمدعلی رجایی (در تاریخ ۶۰/۳/۵ از سمت نمایندگی استعفا کرد و ابتدا برای نخست وزیری و سپس به ریاست جمهوری اسلامی ایران برگزیده شد)، علی اکبر ناطق نوری (۶۰/۹/۲۴برای تصدی وزارت کشور از نمایندگی استعفا کرد)، اکبرهاشمی بهرمانی، ابراهیم یزدی، اعظم طالقانی، مصطفی چمران (۶۰/۳/۳۱در جبهه به شـهادت رسـید) و عزت‌الله سحابی برگزیده شدند.مرحله اول انتخابات نشان داد که ائتلاف حزب جمهوری اسلامی و جامعه روحانیت پیروزی قابل توجهی را سطح کشور کسب کرده است. اما در تهران در مرحله دوم محسن مجتهد شبستری، گوهرالشریعه دستغیب، علی اکبـر ولایتی (۶۰/۹/۲۴ برای تصدی وزارت امور خارجه از سـمت نمایندگی استعفا داد)، کاظم سامی، یدالله سحابی، محمدباقر لواسانی، محمدعلی نجف آبادی، عبدالمجید معادیخواه، حبیب‌الله عسگراولادی، محمدکاظم موسوی، هاشـم صباغیان، مهدی شـاه‌آبادی نیز انتخاب شدند. اتفاق‌ها قابل توجه در مرحلـه اول انتخابات رأی پائین گروهـک منافقین(مجاهدین خلق) و دیگر گروه‌ها بود، به گونه‌ای که چند روز پس از برگزاری انتخابات روزنامه جمهوری اسلامی وابسـته به حزب جمهوری اسلامی به تمسخر گروهک‌ها با انتشار آرای اعضـای فهرسـت‌های این گروهک‌هـا اقدام کرد. در ایـن میان رأی سرلیست جبهه ملی یعنی اسدالله مبشری یک دهم سرلیست حزب جمهوری اسـلامی بود و بقیه اعضای فهرسـت جبهه ملی کمتر از یک صد هزار رأی داشتند. اعضای گروهک پیکار که از منشعبین مجاهدین خلق بودند یعنی علی رضا سپاسی، حسین احمدی روحانی، مرتضی آلادپوش و مهری حیدرزاده هر کدام حدود ۲۵ هزار رأی آوردند. سرلیست جنبش مسلمانان مبارز به دبیرکلی پیمـان نیز ۳۵ هـزار رأی آورد. اعضای قدیمی حزب تـوده یعنی کیانوری و طبـری و عمویی نیز با کمتـر از ۵۰ هزار رأی به کار خـود خاتمه دادند. اما گروهـک منافقین (مجاهدین خلق) نیز که با تبلیغات فـراوان در انتخابات حاضر شده بود تنها توانستند مسعود رجوی را با رتبه سی وهشتم به دور دوم بفرسـتند که در این دور نیز علی‌رغم بیانیه رسمی حمایت بازرگان از رجوی او نتوانست وارد سی نفر اول بشود. گفتنی است در انتخابات میاندوره‌ای سال ۱۳۶۰ سـیدمحمود دعایی، سیدرضا زواره‌ای، عباس شیبانی، عاتقه صدیقی، حسین کمالی و در انتخابات میاندوره ای سال ۱۳۶۱ محمدهاشم رهبری، تقی سیدخاموشی و احمد مولایی به مجلس راه یافتند.



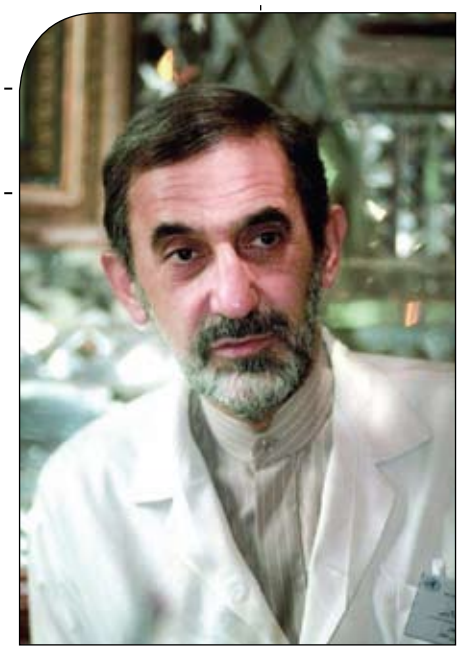
تبلیغات انتخاباتی منافقین(مجاهدین خلق)



صباغیان و یارگان در مجلس اول

مجلس اول پُر و پیمان بود

علی اکبر ولایتی هرچند سابقه ۱۶ ساله وزارت امورخارجه را دارد، اما در مجلس اول نماینده تهران و عضو هیأت رئیسه بود. روایت دکتر ولایتی درباره حال و هوای این مجلس و فاجعه هفت تیر در ادامه می‌آید.



از تقابل بین نمایندگان مجلس و رئیس جمهور وقت، بنی‌صدر، چه نکاتی را قابل ذکر می‌دانید؟

در آن زمان یک نوع تقابل بین مجموعه طرفداران بنی‌صدر و اکثریت مجلس وجود داشت. نمایندگان و وزرایی که به تعبیر امروز اصولگرا بودند، برای اینکه کارهای‌شان را در دولت و در مجلس هماهنگ کنند، در روزهای یکشنبه جلساتی را در محل حزب جمهوری اسلامی در سرچشمه برگزار می‌کردند. بنده هم جزو ائتلاف بزرگی بودم که مرکب از حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و تعدادی از انجمن‌های اسلامی مثل انجمن اسلامی معلمان بود و به عنوان نماینده مردم تهران در دوره اول مجلس انتخاب شدم و به‌تدریج فراکسیون اصولگرایان یا خط امامی‌ها در مجلس شکل گرفت.

آیت‌الله خامنه‌ای و آقای هاشمی هم جزو نمایندگان تهران بودند؟

بله، اما از آن طرف هم بنی‌صدر بود و طرفدارانش که عمدتاً از جبهه ملی، نهضت آزادی و بعضی از منفردین بودند. شرایط دشواری بود. مرحوم شهید رجایی نخست‌وزیر شده بود و بنی‌صدر در فرآیند انتخاب وزرا مشکل ایجاد می‌کرد، بخصوص در مورد بعضی از وزارتخانه‌های حساس مثل وزارت امور خارجه، حاضر نمی‌شد کسی را انتخاب کند که مورد قبول اکثریت مجلس بود. در زمان بنی‌صدر، مجلس مصوبه‌ای را تصویب کرد که اگر بین رئیس جمهور و نخست‌وزیر اختلافی وجود داشت و برای وزارتخانه‌ای وزیر انتخاب نشد، نخست‌وزیر می‌تواند سرپرستی موقت آن وزارتخانه را به عهده بگیرد و مرحوم شهید رجایی هم سرپرستی موقت وزارت خارجه را برعهده گرفت.

به هرحال بنی‌صدر در اسفند ۱۳۵۸ انتخاب و در آخر خرداد سال ۱۳۶۰ به دلیل عدم کفایت توسط مجلس معزول شد. وی در این مدت مشکلات زیادی، هم در جبهه و هم در اداره کشور درست کرد. واقعاً نقشی جز تخریب در مدیریت کشور نداشت و به هیچ وجه زیر بار تفاهم با بقیه نمی‌رفت. ضرورت حکومت دموکراتیک و دموکراسی این است که افراد بتوانند با هم کار کنند. او زیر بار هیچ کس نمی‌رفت و هرکاری که دلش می‌خواست می‌کرد. از امام جانشینی فرماندهی کل قوا را درخواست کرد و امام به او دادند. او به جبهه می‌رفت، در دزفول در زیرزمینی می‌نشست، از خاطرات جنگ نوار پر می‌کرد و دستورات عجیب و غریب می‌داد. بدون تردید بخشی از دست رفتن خرمشهر، معلول بی‌لیاقتی وی بود. در آن برهه، نیروهای مردمی و سپاه تازه تشکیل شده بودند و ارتش مقاومت می‌کرد. چند بار عراقی‌ها از شلمچه تا خرمشهر آمدند و باز عقب رانده شدند. به دستور بنی‌صدر بود که عقب‌نشینی از خرمشهر انجام شد. گفته بود ما مثل زمان اشکانیان عمل می‌کنیم که ابتدا جنگ و گریز و عقب‌نشینی تاکتیکی می‌کردند و بعد هجوم می‌بردند. می‌گفت ما زمان می‌دهیم، زمین می‌گیریم. آدمی بود که هیچ کار جنگی نکرده بود، ولی حاضر هم نبود به اظهارنظر متخصصان در جنگ گوش بدهد و سر خود کارهایی می‌کرد. تا زمانی که او بود، ما در جنگ جز تحمل فشار راهی نداشتیم و پیروزی‌ای هم به دست نیاوردیم و فقط خسارت دیدیم. بعد از عزل او کارها سامان گرفتند و شما می‌بینید که حصر آبادان شکسته شد که رویداد بسیار مهمی بود و بعد هم پیروزی‌ها یکی پس از دیگری پیش آمدند. تا زمانی که او بود از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ که جنگ شروع شد تا آخر خرداد ۱۳۶۰ ما پیروزی‌ای نداشتیم و عقب‌نشینی داشتیم.

او بیش از آنکه به فکر اداره کشور باشد، به فکر رقابت‌های سیاسی بود، یعنی اداره کشور را با وضعیتی که قبل از انقلاب بین گروه‌های سیاسی مثلاً در اروپا بود، اشتباه گرفته بود. در آن زمان تعداد طرفداران جبهه ملی در اروپا و بین دانشجویان، معدود بودند و همین‌ها هم با هم اختلاف داشتند. یکی از رئوس و علل اصلی اختلافات بین کسانی که در اروپا بودند، خود بنی‌صدر بود. آنها در پیروزی انقلاب نقشی نداشتند. نقش را امام داشتند و مردم. حالا که انقلاب پیروز شده بود، اینها آمدند و امام با سعه‌صدر اجازه دادند که دولت موقت تشکیل بشود و بعد هم بنی‌صدر انتخاب شد. گویی این انقلاب به عنوان غنیمت به دست او افتاده بود. رفتارش مثل زمانی بود که داخل گروهک‌های سیاسی قبل از انقلاب در اروپا فعالیت می‌کرد. این نحوه اداره یک کشور بزرگ و با عظمتی مثل ایران توسط رئیس جمهوری بود که فقط تا نوک بینی‌اش را می‌دید.

سعی نکرده بود سطح خود را به نسبت زمان بالا ببرد؟

اصلاً لیاقت این کار را نداشت. قدرت درک نداشت تا ببیند چه اتفاقی در این کشور افتاده، چون زحمتی برای سقوط رژیم قبلی نکشیده بود، زحمت را دیگران در زندان‌ها، شکنجه‌گاه‌ها و همراهی‌های بسیار سخت و طولانی با امام کشیده بودند. در آن شرایط چاره‌ای جز سکوت نبود. موقعی که امام فرمودند: «بروید به فکر مجلس باشید که مجلس در رأس امور است»، انصافاً تعداد زیادی از افراد صاحب نام و کار کرده در امور سیاسی و مبارزات به مجلس آمدند، از جمله حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، جناب آقای هاشمی رفسنجانی، شهید دکتر باهنر و شهید رجایی. هیچ مجلسی هیچ‌گاه به این پُر و پیمانی نشد که آن هم اشاره امام بود که همه باید به مجلس بروند و انصافاً اشاره حکیمانه‌ای بود و بعد هم همین مجلس بنی‌صدر را که لیاقت ریاست جمهوری را نداشت، ساقط کرد.

از حال و هوای روزهای منتهی به فاجعه هفت تیر چه خاطره‌ای دارید؟

در مورد هفت تیر اتفاقی که درست قبل از آن افتاد، در روز شنبه۶ تیر بود که آیت‌الله خامنه‌ای در مسجد ابآذر ترور شدند. ضبط صوتی که در آن ماده منفجره بود، هنگام سخنرانی ایشان منفجر شد. ظاهراً کار گروه فرقان بود.

عضویت شما در حزب جمهوری به چه شکلی بود؟

ما گروه پزشکی حزب را تشکیل داده بودیم، البته ما انجمن اسلامی پزشکان را از قبل از انقلاب داشتیم. من از دوره دانشجویی از پایه‌گذاران انجمن اسلامی دانشکده پزشکی بودم. بعد هم که پزشک شدم، همراه با همفکران خود، انجمن اسلامی پزشکان را تشکیل دادیم و همین را به حزب منتقل کردیم و عملاً انجمن پزشکان حزب جمهوری اسلامی را تشکیل دادیم. بنابراین هم به عنوان عضو حزب و هم به عنوان نماینده مجلسی که طرفدار حزب بود، به آنجا می‌رفتم. در یکشنبه هفت تیرماه ۱۳۶۰، مرحوم شهید بهشتی چند نفر را مأمور کردند که آئین‌نامه کنگره حزب را بنویسند. این چند نفر عبارت بودند از: مرحوم آقایان زواره‌ای، دکتر عباس شیبانی، سیدآقایی، شمسیان و بنده. من جزو هیأت رئیسه مجلس هم بودم. در آن زمان جلسه را روز شنبه ۶ تیر قبل از واقعه انفجار در اتاق هیأت رئیسه برگزار کردیم. ما را مرحوم شهید بهشتی مأمور کرده بودند که آئین نامه کنگره حزب را که قرار بود قریباً تشکیل شود، بنویسیم. گفتند جلسه بعد چه موقع باشد؟ گفتیم همین فردا یکشنبه که به حزب می‌رویم. کمی زودتر می‌رویم در اتاق دیگری می‌نشینیم و کار حزب که شروع شد، ما هم به آن می‌پیوندیم.

اگر ساختمان قدیم حزب یا عکس آن را دیده باشید، در حقیقت این ساختمان، ساختمان سابق دانشکده الهیات و به صورت L و شامل سالن سخنرانی و یک طبقه بود و بقیه سه طبقه. ما قبل از ساعت ۹ به آن ساختمان سه طبقه رفتیم و در اتاقی نشستیم تا بحث‌های مربوط به تدوین آئین نامه حزب را انجام بدهیم. جلسه ساعت ۹ تشکیل می‌شد و ما قرار گذاشتیم که ساعت ۹ و ربع یا ۹ و بیست دقیقه برویم. جلسه سر ساعت ۹ تشکیل شد. حدود ۹ و چند دقیقه بود که ناگهان دیدیم صدای انفجاری آمد. ما فکر می‌کردیم که بمب در اتاق ما منفجر شده، زیرا تمام شیشه‌های اتاق ما خرد شدند و برق هم رفت. از پائین صدای فریاد می‌آمد و بعضی از رانندگان و همراهان افراد در حیاط بودند. آقای دکتر شیبانی از پنجره به آنهایی که در حیاط گفت: «چیزی نیست. اتاق ما بود کسی چیزی‌اش نشده».

از آنجا بیرون آمدیم. در راهروها همه جا تاریک بود و ما روی قشر ضخیمی از شیشه خرده راه می‌رفتیم. به حیاط رفتیم، ولی تا چند دقیقه هنوز متوجه قضیه نبودیم، چون هوا تاریک بود. یک وقت کسی از بین ما گفت: «این سالنی که بود، دیگر نیست.» یعنی سقف سالن به زمین متصل و با خاک یکسان شده بود. تازه همه فهمیدند چه اتفاقی افتاده. بیل و کلنگ آوردند،ولی سقف یکپارچه و بتونی، به شکلی کامل فرود آمده بود. جرثقیلی را از سرچشمه آوردندکه این طاق را بلند کند، ولی جرثقیل زورش نرسید، به جای اینکه بتون بلند شود، ته جرثقیل بلند شد. رفتند یک جرثقیل بزرگ‌تر آوردند که از در داخل نمی‌آمد. سر در را خراب و سقف را بلند کردند. جرثقیل بزرگ هم یک دفعه در رفت و افتاد. بعضی‌ها را در این کند و کاوها درآوردند. علت اینکه عده‌ای زنده ماندند این بود که صندلی‌های آنجا صندلی‌های آهنی‌ارج بود. سقف روی آنها فرود آمده و عده‌ای به واسطه این صندلی‌ها زنده مانده بودند و اگر روی زمین نشسته بودند همه رفته بودند.

از عوامل وقوع حادثه بگویید.

به نظرم مهم‌ترین مطلب این بود که وقتی بنی‌صدر عزل شد، متفقینش از او ناامید شدند. درست روز بعد از عزل بنی‌صدر بود که منافقین به خیابان ریختند و شروع به تیراندازی کردند. آقای هادی غفاری که نماینده مجلس هم بود، تعریف می‌کرد، همان‌طور که ما در ماشین بودیم، از بغل گوش ما تیر رد می‌شد و منافقین به هر طرف تیراندازی می‌کردند. این اولین واکنش‌شان بود و واکنش‌های بعدی انفجار حزب و انفجار نخست‌وزیری بود و بعد هم ترور ائمه جمعه و وکلای مجلس. وضع طوری بود که هر نماینده‌ای که از مجلس بیرون می‌آمد، به محض اینکه او را پیدا می‌کردند، اگر از گروه اصولگراها به تعبیر امروز بود، او را می‌زدند. تعدادی از نماینده‌ها به صورت فردی ترور شدند. کار به جایی رسید که ریاست مجلس، آقای هاشمی رفسنجانی، تصمیم گرفت نمایندگان شبانه روز در مجلس باشند. مقداری پتو و بالش خریدند و ما شبانه‌روز در مجلس بودیم، چون برای مثال خود من دو بار بعد از آن قضیه تهدید شدم و لذا از خانه‌ام بیرون آمدم. من با مرحوم خانمم و دو تا بچه هر شب خانه یکی از اقوام و دوستان بودیم که ترور نشویم.

در آن شرایط که در مجلس می‌خوابیدید، خانواده‌تان را چطور می‌دیدید؟

گاهی فرصتی پیدا می‌کردیم و تحت حفاظت و پوشش بیرون می‌آمدیم، بخصوص نمایندگان شهرستان‌ها باید در تهران جایی را اجاره می‌کردند که آن‌قدرها حفاظت نداشت. بیش از یک سال به این دشواری گذشت. ائمه جمعه ترور می‌شدند، آدم‌های معمولی مثلاً میوه فروشی که عکس امام را داشت و معروف به این بود که حزب‌اللهی است و کاسب جز بود، در مغازه‌اش ترور می‌شد. مرحوم لاجوردی نقش اساسی در خاموش کردن این فتنه داشت. قاطعیت امام، آقای محمدی گیلانی به عنوان قاضی دادگاه انقلاب و مرحوم لاجوردی به عنوان دادستان انقلاب این غائله را ختم کرد. مردم دیدند که اینها چه موجوداتی هستند. مردم ما همیشه مخالف افراط‌کاری‌اند. طبع آدم این گونه است. این کارهایی که اینها می‌کردند با هیچ یک از موازین شرعی، عرفی، انسانی، دنیایی، ایرانی و اسلامی جوردر نمی‌آمد، لذا کارشان به امریکا، اسرائیل و صدام کشید. در حقیقت ما در جنگ، در دو جبهه خارجی و داخلی می‌جنگیدیم. از این طرف عده‌ای باید به مرز می‌رفتند و جلوی صدام و حامیانش که عده زیادی از اعراب و کشورهای غربی بودند می‌ایستادند و از آن طرف در داخل منافقین بودند و اصلاً کسی بر جان خودش ایمن نبود، معذالک مردم ایستادند. در شهریور سال ۱۳۵۹ جنگ خارجی شروع شد، یعنی دشمن خارجی به ما حمله کرد و هجوم داخلی از تیر ۱۳۶۰ شروع شد و هر دو به موازات هم ادامه پیدا کرد. جالب است که بعضی از گروه‌های سیاسی، حتی در آن زمانی که مردم در مرزها علیه بیگانه‌ها می‌جنگیدند و در داخل، منافقین علیه دولت و حکومت اعلامیه می‌دادند، این سؤال را مطرح می‌کردند که چرا بعد از فتح خرمشهر به جنگ ادامه می‌دهید؟ کسی نیست از اینها بپرسد مگر وقتی خرمشهر فتح شد، بقیه سرزمین‌ها هم آزاد شدند؟ هنوز بخش مهمی از سرزمین ما در اشغال نیروهای عراقی بود. حالا خرمشهر چه خصوصیتی داشت که اگر ما آنجا را باز پس گرفتیم، ولی هنوز بخش مهمی از ارتفاعات و مناطقی در کردستان و کرمانشاه و ایلام و خوزستان در تصرف دشمن بود، باید جنگ را تمام می‌کردیم؟ حداقل باید دشمن را از خاک خودمان بیرون می‌کردیم. آن وقت بعضی از این گروه‌های سیاسی که آن زمان متفق بنی‌صدر بودند، علیه حکومت اعلامیه می‌دادند که چرا به جنگ ادامه می‌دهد؟ اما کسی نمی‌دید که اینها یک مواجهه جدی با منافقین داشته باشند، چون بالاخره منافقین یک جوری سرمنشأشان در گذشته ایجاد شده بود. اینها انشعاباتی بودند که از بعضی از این گروه‌های سیاسی شروع شده بودند. سازمان مجاهدین خلق از گروه‌هایی بود که از همان ابتدا انحرافاتی در برداشتشان از مسائل مبارزاتی سیاسی و اسلامی وجود داشت و بالاخره آن شد، لذا همه اینها دور بنی‌صدر جمع شدند.

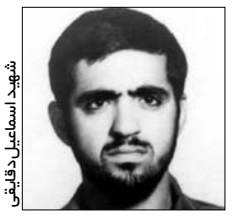
نمایندگان و وزرایی که به تعبیر امروز اصولگرا بودند، برای اینکه کارهای‌شان را در دولت و در مجلس هماهنگ کنند، در روزهای یکشنبه جلساتی را در محل حزب جمهوری اسلامی در سرچشمه برگزار می‌کردند

ایران
مجلس اول و پیمان بود
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹
۱۳۵۸
نهادسازی

اختلاف انشعاب انحلال


جانباز مجتبی شاکری


شهید سید حسین علم الهدی

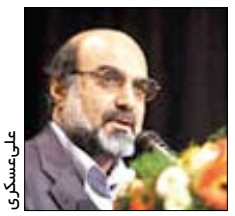

شهید اسماعیل دقایقی


شهید مجید بقائی


غلامعلی رشید


علی شمخانی

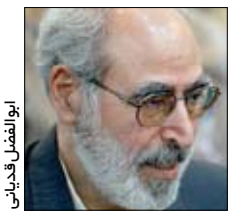

رضا پسیرزاده


علی عسکری


مصطفی تاج زاده

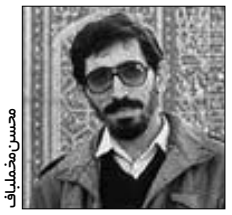

محمد سلامتی


مرتضی الویری


ابوالفضل قدیانی


محسن آرمین


سلمان صفوی


محسن مخملباف


فیض الله عرب سرخی

رمز عبور

شاید اصولاً نام یک حزب دادن به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی کار صحیحی نبود. در یکی از جلسات هیأت موسس که من هم حضور داشتم، گفتم آقایان در اعلام موجودیت و تشکیل سازمان شتاب نکنید. اول ببینیم مشترکات و مبانی اعتقادی مان چیست. محسن رضایی در آن جلسه شدیداً به من حمله کرد که "این آقا چه میگوید ما همه مسلمانیم، همه دنبال امام هستیم، همه برای پیروزی انقلاب اسلامی مبارزه کردیم و همه نسبت به سازمان مجاهدین خلق موضع داریم، یعنی چه که بیاییم ببینیم مشترکاتمان چیست؟ مشترکات از این بیشتر؟! هر کس موافق تاسیس است تکبیر بگوید" تقریباً اکثر اعضا هم حرف ایشان را با تکبیری تأیید کردند و سازمان تأسیس شد.

این بخشـهایی از مصاحبه با یکی از شاخص‌ترین چهره‌های سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است که تمایلی به انتشار این بخش از مصاحبه با نام خویش نداشـت. اما در همین بیان کوتاه، ریشـه بسیاری از مسائل آن سازمان را می‌توان جستجو کرد.

چگونگی تاسیس

سـازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از ائتلاف ۷ سازمان تشکیل شد. حسـین فدایی یکی از موسسین این سازمان درباره چگونگی آشنایی گروهش با دیگر گروه‌های سازمان می‌گوید « اوایل سال ۵۶ بازداشت شدم. در زندان اتفاقات جالبی افتاد و در آنجا خط و ربط‌های سیاسی دستمان آمد، مجاهدین جدا، چپی‌ها جدا؛ چپی‌ها چند رقم هستند و مجاهدین خودشان یک دسته رجوی بودند و یک دسـته میثمی؛ مذهبیون و روحانیون و علما و رگه‌هایی از طرفداران شریعتی هم بودند. در کمیته مشـترک که بودیم آقای محسن مخملباف را از اوین یا قصر به کمیته مشترک آوردند، در ساواک عرف بود کسی را که می‌خواستند آزاد کنند، ۲ یا ۳ ماه قبل او را به سلول انفرادی می‌بردند و او را از بند جدا می‌کردند و بعد آزاد می‌کردند تا تبادل اطلاعات صورت نگیرد، اما محسن مخملباف را به بند ما آوردند. آقای مخملباف بین دوسـتان ما با آقای عسـگری و آقای اسلامی ارتباط گرفت و تمام تلاشـش این بود که مسـئله مجاهدین خلق را افشا کند و از طرفی دکتر شریعتی و بهزاد نبوی را جا بیندازد و این در کمیته مشترک اتفاق افتاد. از کمیته مشـترک به اوین آمدیم و یک بند را به ما و کسـانی که تازه دستگیر شده بودند، اختصاص دادند، قدیمی‌ها را بیرون برده بودند. در آنجا نیز مهدی ابریشم‌چی عضو کادر مرکزی و نفر دوم سازمان مجاهدین خلق(منافقین) را به بند ما آوردند، او در آنجا تلاش کرد که با من ارتباط بگیرد. همانجا نیز برای همه ما سؤال شد که اگر می‌خواهند او را آزاد کنند، چرا پیش ما آوردند، همه مشکوک شدیم. او فکر می‌کرد که توانسته بر ما تسلط پیدا کند، تصور خودش این بود. ما هم سعی کردیم تخلیه اطلاعاتی‌اش کنیم، چیزهایی نیز دست ما آمد. بعد از این بند، ما را به بند یک بردند، عده‌ای از زندانیان را بر اثر فشارها آزاد کردند، در حالی که مبارزات مردم در بیرون هم دارد آرام آرام شکل می‌گیرد و فشارها زیاد می‌شود و رژیم تحت فشار تظاهرات قرار گرفته و مدام زندانیان سیاسی را آزاد می‌کند. عده‌ای را آزاد کردند و بعد هم ما را بردند به بند روحانیون که در آنجا علما بودند، البته بند ۲ طبقه بود، در طبقه یک، مارکسیست‌ها بودند و یک طبقه‌اش نیز روحانیون بودند که بین روحانیون بودیم و در آنجا نیز رشد خوبی از نظر مبنایی پیدا کردم.

وقتی که برای بار دوم ما آمدیم با این سابقه زندان، بین سیاسیون پیچید که عده‌ای از بچه‌های شهرری به زندان آمده‌اند و از بچه‌های حزب‌اللهی هستند. در زندان قصر آقای علی قنادها که با تیم آقای بهزاد نبوی بودند، البته اینها در ارتباط با مجاهدین خلق دستگیر شدند، ولی در زندان تقسیم بندی جدیدی شده بود و از مجاهدین، جدا شده بودند. با بعضی از دوستان دیگر ارتباط گرفتیم، پس یک رگه آقای محسن مخملباف بود و یک رگه دیگر آقای قنادها و بچه‌های دیگر بودند. وقتی‌که ما از زندان آزاد شدیم در بیست و دو بهمن، یکی دو روز بعد از آزادی ما آقای قنادها آمد. آنها دو سه ماه قبل از ما آزاد شدند- و گفت که حضرت امام به ما پیغام داده است گروه‌های سیاسی که در ایران مبارزه می‌کنند، یکی شوند ـ و ما هم آمده‌ایم از شما دعوت کنیم، پنج شش گروه را دعوت کرده‌ایم، منتظر بودیم که شما هم بیایید. ما بررسی و پیگیری کردیم و دیدیم که خبر درست است، یکی از طریق جلال الدین فارسی بود و یکی از طریق محمد منتظری بود، یکی از طریق شهید بهشتی و شهید مطهری بود، و از طریق دیگر ما مطمئن شدیم نظر امام این است و ما هم رفتیم و با اینها ارتباط برقرار کردیم ولذا شدیم هفتمین گروه و آخرین گروه که البته یک گروه بود بعد از ما به نام ابوذر که با آنها ارتباط گرفتیم و نیامدند، بالاخره این پایه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی شکل گرفت.جلسات ابتدایی برای تشکیل سازمان هم این گونه بود که هر کدام از گروه‌های ۷ گانه، دو سه نفر نماینده داشتند که در جلسات مشترک صبح تا شب شرکت داشتند.»

بهزاد نبوی نیز در خصوص تاسیس سـازمان می‌گوید « در آن زمان خلایی از حیث گروه‌های تشـکیلاتی اسـلامی وجود داشت و با توجه به چنین خلایی، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسـلامی، عده‌ای به فکر پر کردن آن افتادند. حزب جمهوری اسلامی به عنوان یک تشکیلات سراسری سیاسی بسیار گسترده تاسیس شد، به شـکلی که در ماه‌های اول، دو تا سه میلیون درخواست عضویت در حزب دریافت شد. در کنار آن تشکل دیگری به نام سازمان مجاهدین انقلاب اسـلامی به عنوان یک سازمان سیاسی – نظامی و نیمه مخفی – نیمه علنی تشکیل شد. این سازمان هم به لحاظ فکری یک سازمان مسلمان و طرفدار انقلاب و نظام بود. در آن مقطع عده‌ای از سـازمان به عنوان شاخه نظامی حزب جمهوری اسلامی یاد می‌کردند. بعضی نیز می‌گفتند با وجود حزب چه ضرورتی به وجود سازمان هست؟ به یاد دارم حتی شهید بهشتی بعضا به ما پیشنهاد می‌کرد که در حزب جمهوری اسلامی فعالیت کنیم، در حالی‌که فلسفه تشکیل سازمان با فلسفه تشکیل حزب جمهوری اسلامی متفاوت بود.»

اگرچه برای این گروه‌های هفتگانه به تناسـب کار مبارزاتی اسـامی مختلفی به کار برده شـده است، اما اسامی مشـهور این ۷ گروه چنین بود: امت واحده، منصورون، فلاح، توحیدی صف، موحدین، فلق و بدر. به گفته فدایی از امت واحده بهزاد نبوی و محسن مخملباف و بعدها صادق نوروزی، از منصورون محسن رضایـی و ذوالقدر، از گروه فلاح آقای الویری، آقای فروتن، از گروه صف شـهید بروجردی، براتی و صادقی، از موحدین بخشنده، از فلق حسن واعظی و مصطفی تاجزاده، از گروه بدر هم عسگری و فدایی. البته گاهی به حسب موضوعات افراد دیگری هم از گروه شرکت می‌کردند.

به نظر می‌رسـد انگیزه این هفت گروه از ائتلاف یکسان نبوده است. برخی با انگیزه تشـکیل یک گروه مسلح برای حفاظت از انقلاب اسلامی به آن نگاه می‌کردند و از این رو با رخ دادن غائله کردستان و جنگ تحمیلی، بخش‌هایی از سـازمان برای دفاع عازم گردید و جانشان را در این راه تقدیم کردند. برخی نیز اهداف دیگری را در عمل به اثبات رساندند. برای دریافت ذهنیتی دقیق نسبت این سازمان ضروری به نظر می‌رسد که به بررسی کوتاه سابقه و عملکرد هر یک از این هفت تشکل بپردازیم.

گروه منصورون

ریشه اصلی این گروه ابتدا در خوزستان بود. غلامعلی رشید درباره این گروه می‌گوید «سابقه گروه منصورون درست است که به سال ۵۴ بر می‌گردد اما این گروه از جمع شدن ۲ گروه دیگر و برادرانی رانده شده از سازمان مجاهدین خلق به هم پیوستند که از سال ۵۰-۴۹ سابقه مبارزاتی داشتند. یکی گروه شهید سبحانی بود که ... در سال ۴۸-۴۹ در دزفول شکل گرفت و مبارزه را آغاز کرد و سال ۵۰ تمام افراد گروه دستگیر و روانه زندان (اهواز) شدند. گروه دیگر گروه «حزب الله» بود در خرمشهر که آنان نیز در سال ۵۰ دستگیر و به زندان اهواز آمدند.

ایـن دو گروه همدیگر را در زندان پیدا کردند و به وحدت رسـیدند و سـال‌های ۵۱تا ۵۴ که عناصر شان آزاد شدند در بیرون از زندان نیز در خوزستان فعالیت داشـتند. بعد از این دو گروه، گروه دیگری بودنـد از برادران مبارز اهوازی و مسـجد سـلیمانی (مثل آقایان علی شمخانی و محسـن رضایی) و بهبهانی و گچسـارانی مثل شـهید مجید بقایی و دقایقی نیز با دو گروه قبلی از دزفول و خرمشهر آشنا شدند و به وحدت رسیدند. در سال ۵۴ که انحراف در گروه مجاهدین خلق علنی شـد، دوستانی مثل غلامحسین صفاتی دزفولی که عضو مجاهدین بودند خارج شدند و به دنبال همین گروه حزب الله در خرمشهر آمد. زمانی که از او پرسیدم چگونه ما را پیدا کردید و به این نتیجه رسیدید؟ گفت: در بولتن‌های داخلی مجاهدین خلق از گروه‌های خوزستانی یاد کرده بودند و تصمیم گرفتم که بچه‌ها را پیدا کنم. به هر حال سال ۵۴ با تجربیاتی که آقای غلامحسین صفاتی داشت، این گروه‌ها ترکیب و یک [گروه] جدید تشکیل شد که تا مدت‌ها نام نداشت و فقط در نشریه‌های داخلی خود به آیه شریفه «انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون» استناد می‌کردند و اواخر سال ۵۵ و اوایل سال ۵۶ که ضرباتی متوجه گروه شد، باز هم در توضیح حوادث بدون نام، در بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها از همین آیه استفاده می‌شد و در سـال۵۷ که تظاهرات مردمی به اوج خود رسید و عملیات انجام داد، کم کم گروه نام «منصورون» را برای خود انتخاب کرد. »

گروه دزفولی‌ها شـامل شهید عبد الحسین سبحانی (روحانی جوان)، شهید در سال ۱۳۵۱، شهید عزیز صفری (شهید در سال ۵۶)، غلامعلی رشید، سید احمد آوایی و ...بود. گروه حزب الله در خرمشهر نیز از شهید محمد علی جهان آرا، شهید علی جهان آرا، رضا بصیر زاده، سید مرتضی نعمت زاده و ... تشکیل شده بود

که البته رهبری این گروه به عهده فرزاد قلعه گلابی بود که به علت انحرافاتش همینک فراری و ساکن خارج از کشور است.

گروه اهوازی‌ها و مسجد سلیمانی‌ها نیز از محسن رضایی، علی شمخانی، شهید اسماعیل دقایقی، شهید مجید بقایی و ... شکل گرفته بود. در سال ۵۴ و ۵۵ گروه منصورون رشد و توسعه و گسترش پیدا کرد و اعضایی از شهرهای کاشان، قم، استان فارس و تهران به آن پیوستند و فعالیت هایش در استان‌های تهران، قم، اصفهان، یزد، خوزستان، کرمان، اراک و ... گسترش یافت.

محمدباقر ذوالقدر نیز درباره این گروه می‌گوید «بنده از سال ۵۵ به این گروه وصل شدم و به دلیل تجربه تلخی که از کار با مجاهدین خلق وجود داشته و حساسیت‌های اینجانب بر روی مسائل فکری، بحث مفصلی را بر روی مبانی فکری، با این گروه داشتم و پس از آن که اطمینان حاصل کردم که مشکلات و انحرافات مجاهدین خلق را ندارند، و نظرات بنده را درخصوص مسائل زیربنایی فکری پذیرفتند، ارتباط برقرار شد و تا پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن این ارتباط ادامه یافت. جزوه ای از همه اوائل درخصوص اجتهاد و ضرورت تبعیت از فقیه عادل جامع الشرایط نوشتم که گروه آن را پذیرفت و مبنای کار خود قرار داد. از آن پس حرکت‌های این گروه در حقیقت در رابطه با حوزه علمیه قم قرار گرفت و از طریق حضرت آیت‌الله راستی با مقام مرجعیت و فقاهت متصل گشت. باید گفت عملیات‌های نظامی سال ۵۷ که گروه به خوزستان رفت، براساس اخذ مجوز از حوزه علمیه انجام شد. در قم آیت‌الله راستی و در اهواز آیت‌الله جزایری در جریان جزئیات امور قرار داشتند و اساسا رفتن این گروه به اهواز بر اساس خواست روحانیت آنجا از طریق آیت‌الله راستی و آیت‌الله شرعی انجام شد. حتی در بیانیه‌های مربوط به این عملیات‌ها نام علما، مدرسین و فضلای حوزه علمیه قم تصریح شده است.»

این شکل ارتباط با علما البته سابقه داشت، هیات‌های موتلفه اسلامی پیشتر از امام تقاضای نماینده کرده بودند و امام شورای فقاهتی برای آنها معین فرموده بود. دور از انتظار نیست که این تجربه توسط شهید اندرزگو و شهید عراقی که با برخی اعضای این گروه در ارتباط بودند، منتقل گشته باشد.

این گروه عملیات‌هایی را در اهواز، بهبهان، دزفول، آبادان و کرمان انجام می‌داد که شاید بتوان آخرین مورد آن را ترور سرهنگ معتمدی و همراهانش (رییس وقت شهربانی کرمان که دستور به آتش کشیدن مسجدجامع و کشتار مردم این شهر در مسجد را داده بود) در ۱۱ بهمن ۱۳۵۷ دانست.

گروه منصورون به تازگی انسجام مجدد خود را آغاز کرده است و دارای سایت رسمی است، به نحوی که غلامعلی رجایی در یادداشتی در سایت کلمه به بیان تصمیم محسن رضایی در جلسه منصورون در خصوص نامه‌اش پس از بیانیه ۱۷ میرحسین موسوی به رهبری و بررسی جوانب آن پرداخته است.

گروه موحدین

گروه موحدین، یکی دیگر از گروههای سیاسی با ایدئولوژی اسلامی و دارای پیوند عمیق با مرجعیت و روحانیت بود که در واکنش به فضای سیاسی شکل گرفته پس از تغییر ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق، در صحنه مبارزات سیاسی – چریکی ظاهر شد.

فعالیت این گروه که اعضای آن اهل خوزستان بودند در این استان محدود نماند و به کرمان و تهران و قم نیز سرایت کرد. از چهره‌های اصلی این گروه می‌توان به سید حسین علم‌الهدی(شهید)، محمدعلی مالکی(شهید) و محمود بخشنده اشاره کرد. هسته این گروه توسط «انجمن اسلامی دانشوران اهواز» شکل گرفت که به تکثیر پیامهای امام و آموزشهای عقیدتی می‌پرداختند. اعضای این گروه در مراسم عزاداری عاشورا در سال ۱۳۵۴ دستگیر و پس از حدود ۵۰ روز آزاد شدند. این دستگیری زمینه ساز تغییر رویه این گروه و حرکت به سمت اقدامات مسلحانه شد. طرح ترور سپهبد جعفریان فرماندار نظامی خوزستان، حمله به قرارگاه شماره ۲ فرماندار نظامی اهواز (عملیات صالح)، ترور پل گریم مستشار آمریکایی (عملیات شهید مصطفی خمینی)، ترور غلامحسین دانشی، نماینده روحانی نمای آبادان از جمله اقدامات مسلحانه این گروه در سال ۱۳۵۷ است.

شاخص‌ترین چهره آنها شهید علم‌الهدی بود، این گروه کم‌رنگ‌ترین نقش را در آینده سازمان مجاهدین انقلاب داشت و سرانجام با حضور در هویزه شهادت در روز اربعین در جنگی نا برابر مقابل ۴۰ تانک دشمن صداقت خود در پاسداری از نظام اسلامی را به اثبات رساندند.

گروه توحیدی صف

گروه توحیدی صف متشکل از جوانانی بودند که در محله‌های جنوبی و فقیرنشین تهران زندگی می کردند که با تکیه بر ایدئولوژی اسلامی مبارزه را آغاز کردند. از چهره‌های شاخص آن شهید محمد بروجردی بود. یک تفاوت عمده باید بین شهید بروجردی با بقیه اعضای این گروه در نظر گرفت که شهید بروجردی بلافاصله بعد از تشکیل انقلاب به کردستان رفت و به همین دلیل از مناقشات گروه به دور بود.

گروه صف شاید به علت عدم حضور شهید بروجردی دارای تشتت آراء بسیار بودند. محسن آرمین که یکی از چهره‌های شاخص جریان چپ سازمان بود، مجتبی شاکری از جریان راست سازمان و سلمان صفوی (مسئول شاخه اصفهان گروه که همکاری مستمر با مهدی هاشمی داشت) از خط سوم را می‌توان شاخص‌های این تشتت‌آرا دانست. شهادت زهره بنیانیان از اعضای این گروه در اردیبهشت ۱۳۵۸، یکی از نقاط ابهام پرونده این گروه است که برخی مبارزین اصفهانی آن را بر اثر برخی چهره‌های نفوذی درون این سازمان می‌دانند.

این گروه نیز دارای کارنامه فعالیت‌های مسلحانه است که از اقدامات نظامی آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: خلع سلاح پاسگاه مامازن، انفجار ساختمان کاخ جوانان، انفجار ساختمان بانک صادرات، انفجار دکل برق فشار قوی و قطع بخشی از برق تهران، انفجار هتل خان سالار، انفجار هلی کوپتر شنوک در آسمان شهر اصفهان، حمله به مینی بوس حامل مستشاران آمریکایی. همچنین شاخه اصفهان این گروه طرح حمله به هوانیروز اصفهان را داشت که با رسیدن خبر به امام و اعلام مخالفت ایشان، این طرح لغو شد که سبب اعتراض و قطع همکاری افرادی همچون مهدی هاشمی با شاخه اصفهان این گروه شد.

با فرار شاه در ۲۶ دی ماه ۵۷ و طرح مسئله بازگشت امام به کشور، وظیفه خطیر حفاظت از جان امام توسط شورای انقلاب به برخی مبارزین همچون شهید عراقی و شهید بروجردی واگذار شد که گروه توحیدی صف نقشی جدی در این میان داشت.

گروه امت واحده

یکی از مهمترین گروههای تأثیرگذار در شکل گیری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی گروه موسوم به امت واحده است. اعضای گروه امت واحده اغلب از زندانیان سیاسی مسلمانی بودند که بعد از تغییر ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق در زندان، به فکر ایجاد تشکیلاتی متفاوت افتادند. بعد از تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق میان مبارزین مسلمان درون زندان اختلاف دیدگاهی رخ می‌دهد. گروهی که افرادی همچون شهیدان لاجوردی، عراقی و ... و عمدتا از اعضای موتلفه بودند با احساس خطر در انحراف عقیدتی سازمان که به شدت بر روی جوانان علاقه مند به مبارزه اثر گذاشته بود، به اخذ فتوایی از علمای زندان اقدام کردند که مبنی بر نجس بودن مارکسیست‌ها بود و بدین جهت ارتباط خود را به طور کامل با مجاهدین خلق قطع کردند. فتوا دهندگان جمعی از علما همچون لاهوتی، طالقانی، انواری، منتظری، مهدوی کنی و... بودند. این گروه به نقل فتوایی‌ها معروف شدند.

گروه مقابل اما به این فتوا معترض بود و ضمن رد تغییر ایدئولوژی، ارتباط اجتماعی خود را با سازمان مجاهدین خلق قطع نکرد و این اقدام را در جهت منافع دستگاه حاکم ارزیابی می‌نمود. این افراد جمعی غیر رسمی بوجود آوردند که زمینه شکل گیری تشکیلاتی بعد از آزادی از زندان را فراهم آورد که در سایه این ارتباطات گروه امت واحده شکل گرفت.

امت واحده بعد از بهمن ۵۷ رسمیت می‌یابد، زمانی که افرادی چون بهزاد نبوی، محسن مخملباف، صادق نوروزی و چند زندانی سیاسی دیگر به این فکر می‌افتند که متناسب با نیاز زمان تشکیلاتی را که طرح آن را در زندان آماده کرده بودند، شکل دهند. این هسته مرکزی افراد دیگری را نیز برای همکاری دعوت نمود که محمد سلامتی، علی قنادها، فیض الله عرب سرخی، پرویز قدیانی، مهدی نیکدل نیز از آن جمله اند.

آنچه درباره امت واحده حائز اهمیت است اینکه هر چند گروه نسبت به دیگر گروههای عضو ائتلاف از سابقه کمتری برخوردار بود، ولی وجود عناصر باسابقه سیاسی و تشکیلاتی در جمع آنها و همچنین انسجام فکری – سیاسی بین اعضا، موجب شد تا از فعالترین گروهها در سازمان مجاهدین به حساب آیند و جایگاههای کلیدی را در سازمان بدست گیرند و محور یکی از سه طیفی باشد که بعدها در درون سازمان شکل گرفت و در نهایت با استعفای دسته جمعی از سازمان خارج شدند. برخی از اعضای این گروه سابقه فعالیت مسلحانه داشتند (همانند محسن مخملباف که در یک اقدام خام قصد خلع سلاح یک پاسبان را داشته و در جا دستگیر می‌شود) و برخی نیز صرفا به دنبال مبارزه سیاسی بوده‌اند. لذا اساس شکل گیری این گروه بر خلاف چند گروه قبلی فعالیت مسلحانه نبوده است. اکثر اعضای این گروه که عموما تفکرات چپ سازمان را نمایندگی می‌کرد، از سازمان در مخالفت با نماینده امام استعفا نمودند و پس از انحلال آن که شرحش خواهد رفت، هسته اصلی "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران" را در تاسیس این سازمان پس از ارتحال امام شکل دادند.

گروه فلاح

مرتضی الویری و حسن منتظرقائم، افراد محوری گروه فلاح هستند که دوران زندان را در سال ۵۲ با هم گذرانده و هر دو سابقه همکاری و ارتباط با سازمان مجاهدین خلق داشتند، بعد از پی بردن به تغییر مواضع سازمان و رهبران آن به تدریج از آن فاصله گرفته و تحت این شرایط ایده اولیه پیدایش گروهی متفاوت از سازمان مجاهدین خلق شکل می‌گیرد. دیگر اعضای اصلی این گروه – که بعدها «فلاح» نامیده شد و تا قبل از ۴۵ موجودیت نیافت – عبارت بودند از: ۱– محمد رضوی ۲– محسن شریعتمداری ۳– حبیب الله داداشی ۴– معصومه خوش صولتان (همسر مرتضی الویری) ۵– مهین الویری ۶– حسین شیخ عطار ۷– نادر حلیمی ۸– حمید مغفور مغربی. این گروه بیشتر برگزاری جلسات تفسیر قرآن و نهج البلاغه، تحلیل مسائل سیاسی روز، تکثیر و توزیع اعلامیه‌های حضرت امام(ره)، برگزاری جلسات هماهنگی درون گروهی در دستور کار داشت و در سال ۵۷ به واسطه ارتباطی که در همین جلسات با استاد مطهری برقرار نموده بود، به همراه دیگر یاران حضرت امام(ره) در پشتیبانی فنی راهپیمایی‌های مردمی همکاری می‌نمود.

اعضای این گروه عموما شامل طیف میانه یا خط ۳ سازمان بودند. هر چند برخی از آنها به جناح چپ یا راست سازمان پیوست.

گروه بدر

شاید بشود این گروه را سلف جمعیت ایثارگران دانست. شاخص‌ترین چهره‌های آن حسین فدایی است که البته در سالهای ۵۷– ۶۵ عبدالعلی علی عسگری (معاون فعلی سازمان صدا و سیما) را به عنوان چهره شاخص این گروه می‌شناختند. خاستگاه آنها شهرری بود. حسین فدایی درباره دیگر اعضای این گروه در اوایل دهه ۵۰ منسجم شده بود، می‌گوید «آقای شهیدفاتحی، آقای مداحی، آقای اسلامی، آقای عسگری هم بعدا آمدند آقای هاشمی. هفت – هشت نفری بودیم و البته دوستانی من داشتم که به واسطه از آنها ارتباط می‌گرفتم منتها در اصل قضیه همین عزیزان بودند. در جلسه‌ای که داشتیم، به این جمع بندی رسیدیم که حتما باید با امام(ره) ارتباط برقرار کنیم تا هم به انحراف کشیده نشویم ... قرار شد که با چند نفر تماس بگیریم که فکر می‌کردیم آنها نمایندگی امام را دارند. تا با یکی از آنها بتوانیم ارتباط برقرار کنیم و مسائلمان را انعکاس بدهیم و نیازمان را برطرف کنیم. افراد مختلفی لیست شدند، کسانیکه در آن زمان در دستور کار ما قرار گرفتند، شهید مطهری، شهید بهشتی، آقای شیخ علی تهرانی، آقای ربانی شیرازی، آقای خزعلی و ...»

در سالهای دهه ۵۰ اعضای این گروه به یارگیری تشکیلاتی و مبارزات عمدتا فرهنگی مشغول بودند اما در اوایل سال ۵۷، بعد از سرقت اسلحه از گارد جاویدان دو تن از افراد گروه دستگیر شدند و پس از چندی با هدف شناسایی، سایر اعضای گروه آزاد شدند. گروه که خود را در معرض تهاجم احتمالی ساواک می‌دید، برای مقابله با شناسایی و دستگیری و دوری از مراکز خطر و مطلع کردن یکی از اعضای لو رفته، تعدادی از اعضا را به سوی جنوب هدایت کرد اما در ۳۰ خرداد ۱۳۵۷ مورد محاصره ساواک قرار گرفته و بدون پیش آمدن درگیری خونین همگی در شیراز دستگیر شدند. این تهاجم منجر به دستگیری بیش از ۸۰ تن از اعضای گروه شد.

پس از گذراندن دوران انفرادی اعضای اصلی گروه به یکی از بندهای عمومی زندان اوین منتقل شدند. این مرحله یعنی دورانی که اعضای گروه در اوین به سر می‌بردند، یکی از مهم‌ترین دوران زندگی گروه محسوب می‌شد چون گروه بیرون از زندان حضور قابل ملاحظه و چشمگیری نداشت و اکثر اعضای اصلی آن دستگیر شده و در زندان به سر می‌بردند. زندانیان گروه بدر مدتی در بند چهار اوین جای داده شدند. در این بند به تدریج اعضای گروه اطلاعات و تجارب زیادی درباره تاریخچه زندان و جریانات گذشته اش و شیوه‌های برخورد زندانیان با رژیم، مواضع گروهها و شیوه‌های عمل آنان، دسته بندی و موضع گیری‌ها و بالاخره ریشه یابی این امور به دست آوردند و خود در شرایط مختلف به موضع گیری‌های مناسب پرداختند. در روز ۲۲ بهمن اعضای این گروه پس از هجوم مردم به زندان اوین و پادگان عشرت آباد آزاد شدند.

گروه فلق

با اوج گیری مبارزات ملت ایران علیه رژیم ستمشاهی در سال ۵۷ و رخ نمودن نشانه‌های پیروزی، جمعی از اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان شاخه شمال کالیفرنیا تصمیم می‌گیرند تا برای حضور مستقیم و فعال در مبارزه به ایران بیایند. با مهاجرت حضرت امام از عراق به پاریس در ۱۴ مهرماه ۵۷ پیش از بازگشت به ایران به دیدار حضرت امام(ره) در پاریس می‌روند تا از نزدیک با ایشان دیدار کرده و از رهنمودهایشان برای مبارزه مطلع گردند. حضرت امام(ره) در این دیدار گروه را از مبارزه مسلحانه و دست بردن به اسلحه منع کرده و از آنها می‌خواهد تا با مردم بوده و جنبش و نهضت مردمی را تقویت و همراهی نمایند.

این افراد با توجه به توصیه‌های حضرت امام در پاییز ۵۷ به ایران می‌آیند و برای انسجام بیشتر، گروه فلق را تشکیل می‌دهند. اعضای اصلی گروه عبارتند از: ۱– حسن واعظی ۲– سیدمصطفی تاج زاده ۳– جواد یاسینی ۴– محمود یاسینی ۵– همایون خسروی ۶– علی طباطبایی ۷– بهروز ماکویی ۸– محمد طیرانی ۹– حسن پوشنگر.

مشی گروه مسلحانه نبوده و در این ایام فعالیت نظامی خاصی از طرف گروه صورت نمی‌گیرد. درباره این گروه و چگونگی ورودش به ایران شایعاتی موجود است. اعضای این گروه ارتباطات تنگاتنگی با محمد هاشمی رفسنجانی داشتند که این ارتباطات بعد از پیروزی انقلاب هم ادامه پیدا کرد.

از ائتلاف تا اختلاف

با تاکید امام بر وحدت گروه‌های مبارز، پس از پیروزی انقلاب اسلامی مذاکرات میان اعضای این گروهها آغاز شد و سرانجام، ۷گروه در هفتم فروردین ۱۳۵۸، با صدور بیانیه‌ای ذیل نام جدید سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اعلام موجودیت کردند.

درباره فلسفه وجودی این تاسیس حسین فدایی می‌گوید «آن زمان ما هنوز نمی‌دانستیم که چه شده و ممکن بود هر اتفاقی بیفتد، لذا احساس شد باید یک جریان سیاسی روشن و روشنفکر و جوان پسند داشته باشیم و علنی نباشد یعنی غیرعلنی باشد و با مبارزه مسلحانه و آماده باشد، تا اگر کودتایی خواست رخ دهد بتواند مبارزه کند و این تفاهم در بین بزرگان سیاسی نظام بود که سازمان مجاهدین انقلاب به عنوان شاخه نظامی انقلاب وجود داشته باشد و حزب جمهوری اسلامی به عنوان یک تشکل فراگیر عمومی و مردمی باشد... چون بچه‌ها قبل از انقلاب آموزش دیده بودند و آماده بودند سریع همدیگر را پیدا می‌کردند وحتی ما با اجازه حضرت آیت‌الله مهدوی کنی [رییس وقت کمیته‌های انقلاب] و با هماهنگی ایشان اسلحه خانه‌های مخفی درست کرده بودیم و یکسری اسلحه مخفی کرده بودیم که اگر سلطنت‌طلب‌ها و کودتاچی‌ها کاری کردند و لازم شد بتوانیم این اسلحه‌ها را دست مردم برسانیم ... خیلی از کودتاها که می‌خواست شکل بگیرد بچه‌های سازمان کشف و خنثی کردند و چون سازمان یکپارچه و منسجم بود، عده‌ای رفتند در اداره دوم ارتش، عده‌ای در اطلاعات کمیته، مثلاً اطلاعات سپاه را ابتدا بچه‌های سازمان مجاهدین انقلاب شکل دادند، یعنی در آن زمان یک فرد چند کار می‌کرد، یعنی من در عین حال که در کمیته‌های انقلاب بودم، همزمان در سپاه و سازمان هم بودم، این‌طور بود و همه بچه‌ها این گونه بودند. در مورد گروه فرقان شاید صفر تا صد شناسایی و انهدام گروه فرقان را سازمان انجام داد و در هسته مرکزیشان رخنه کردند، کادر مرکزی در یک خانه تیمی بودند که اینها را کشف کردند و ریشه‌اش کنده شد. در بحث برخورد با کسانی که داعیه استقلال‌طلبی خلقی داشتند، در کردستان و سیستان و بلوچستان و ... خب همه اینها را بچه‌های سازمان انجام می‌دادند.» البته بسیاری از این ادعاها در میان گویندگان تاریخ شفاهی محل مناقشه است، اما آنچه مسلم است بسیاری از نفوذها هم از همین نقاط، یعنی اداره دوم ارتش، نخست وزیری و ... صورت گرفت که برخی از آنها در دیگر مطالب این ویژه‌نامه مورد بررسی قرار گرفته است.

اما در کنار فعالیت‌های متنوع سیاسی، نظامی و امنیتی اعضای سازمان که بخش گسترده‌ای از آن غیرعلنی و نیمه‌مخفی بود، فقدان انسجام لازم فکری برای ایجاد یک تشکل سیاسی میان اعضای گروه‌های هفت‌گانه تشکیل‌دهنده، موجب شد تا از همان روزهای اولیه، جرقه اختلافات بلافاصله پس از تشکیل سازمان زده شود؛ البته فضای ملتهب و غیرعادی سال‌های اول دهه ۶۰ از بروز این اختلافات در سطح جامعه جلوگیری کرد. بهزاد نبوی در مصاحبه‌ای در این خصوص می‌گوید «ما ۷گروه یا در زندان با هم بودیم یا بیرون کار مسلحانه می‌کردیم یا خارج از کشور با گروه‌های مسلح ارتباط داشتیم. وجه اشتراکمان این بود که همه مسلمان بودیم، امام و انقلاب را هم قبول داشتیم و مخالف مجاهدین خلق هم بودیم و فکر می‌کردیم همین قدر کافی است. بعد که مقداری جلوتر رفتیم، دیدیم این تشکیلات دارد وارد صحنه‌هایی می‌شود که بحثهای دیگری مطرح است؛ یکی دو تایمان رفتیم در دولت؛ آقای سلامتی بحث اصلاحات ارضی را مطرح کرد، آشوبی به پا شد بین اعضا من به ستاد بسیج رفتم و سهمیه‌بندی، باز یک آشوب دیگر در سازمان به وجود آمد. قبل از انقلاب که این حرف‌ها برایمان مطرح نبود، همه‌مان مخالف شاه بودیم، مسلمان بودیم تا یک حدی آن برادری که این حرف را می‌زد راست می‌گفت مخالف شاه بودیم، مسلمان بودیم، انقلاب را قبول داشتیم، امام را قبول داشتیم. مجاهد خلق را هم التقاطی می‌دانستیم.» این اختلاف دیدگاهها البته سبب برخی ریزش‌ها از همان ابتدا شد. چنانکه محمد عطریانفر از آن جلسات چنین یاد می‌کند «من تا مرحله تاسیس سازمان حضور داشتم و نماینده گروه دوم بودم... من یک ماه یا دو ماه بعد از تاسیس سازمان از آنها جدا شدم. به دلیل اینکه اعتقاد به اعلام موجودیت نداشتم. استدلال من این بود که ما ۷گروه با سابقه‌های مختلف هستیم و تناسبی نداریم. ما یک دوره گفت‌وگوهای داخلی باید داشته‌باشیم. واجد یک مرامنامه مشترک بشویم و بر اساس آن برویم اعلام موجودیت کنیم. دوستان مقابل ما مثل بهزاد (نبوی)، مصطفی تاج‌زاده و ...بودند. خاطرم هست روز تدوین بیانیه من با مصطفی دعوایم شد و حسابی سرشاخ شدیم. آنها گفتند شرایط خاصی است، سازمان مجاهدین خلق دفاتر جنبش را به صورت گسترده در سراسر کشور افتتاح کرده و ما دیر اعلام موجودیت بکنیم، تمام جوانها را جذب می‌کنند. ما باید برابر اینها یک فضایی را تدارک ببینیم. استدلال



نامه استعفای ۳۷ نفر از اعضای چپ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در سال ۱۳۶۱

بهزاد اینها بود. علت اینکه روی این قضیه تاکید داشتند؛ چون سهم تقابلشان با بچه‌های مجاهدین خلق خیلی زیاد بود.» هرچند این سخن وی قدری با نقل بهزاد نبوی درباره مخالفتش با اعلام موجودیت متفاوت است.

آغاز اختلافات

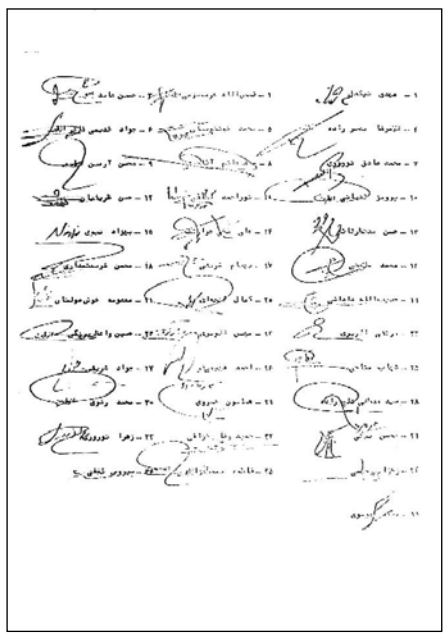
اولین جرقه اختلافات در سازمان، یک ماه پس از اعلام موجودیت یعنی یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ به هنگام تصمیم‌گیری برای انتشار اطلاعیه‌ای به مناسبت روزکارگر زده شد. عده‌ای از اعضای سازمان هر نوع توجه به کارگر را ملهم از اندیشه‌های مارکسیستی و در نتیجه نوعی التقاط می‌دانستند. اما عمده‌ترین اختلافی که بحث‌های فراوانی را برانگیخت، موضوع بزرگداشت دکتر علی‌شریعتی بود. ماجرا از این قرار بود که گروهی شامل بهزاد نبوی، تاج‌زاده و الویری و همفکرانشان پیشنهاد انتشار اطلاعیه‌ای به مناسبت سالگرد درگذشت شریعتی ارائه کردند. ۳۰ خرداد سال ۱۳۵۸ این موضوع مطرح می‌شود. گروهی ۴ نفره شامل بهزاد نبوی، مرتضی الویری، ساجدی و پروین نزد امام می‌روند تا نظر ایشان را در این‌باره جویا شوند.

شرح این جلسه هیچ‌گاه مستند نشده اما به نقل از ساجدی، یکی از اعضای حاضر در این جلسه سخنان امام حول ۲ محور اعلام شده است. نخست اینکه یک‌سری مسائل هست که اختلافی است و موجب اختلاف بین مردم می‌شود و به وحدت مردم ضربه می‌زند، دوم اینکه من (امام خمینی) ورود به مسائل اختلافی را حرام می‌دانم. ظاهرا امام اظهارنظر صریحی درباره اطلاعیه دادن یا ندادن نمی‌کنند هرچند که ساجدی و پروین که از حاضران در این جلسه هستند برابن باورند که امام بزرگداشت شریعتی را از مسائل اختلافی دانسته و بالتبع حرام می‌دانسته اما در نهایت بهزاد نبوی و همفکرانش بیانیه‌ای را در سالگرد درگذشت دکتر شریعتی صادر می‌کنند. حسین فدایی نیز در این خصوص می‌گوید «حضرت امام فرمودند الان زمان بزرگداشت گرفتن نیست مملکت نیاز به کار و کمک دارد بروید کار کنید. برداشت بعضی دوستان از حضرت امام این بود که نباید این کار را انجام دهیم نظر عمومی همین شد. در کمیته سیاسی آن زمان آقای بهزاد نبوی و تاج زاده غلبه داشتند مصوب کردند و اطلاعیه صادر کردند، بعد مجلس مشورتی آن‌ها را توبیخ کرد که چرا چنین کاری انجام دادند؛ این یک جرقه بود. قبل یا بعد از این هم یک جرقه زده شد در رابطه با قهر کردن آقای طالقانی آن موقع در سازمان جلسه گپی بود آقای بهزاد نبوی گفت همان طور که امام بعد از حدود پنجاه سال درس خواندن مجتهد شده بود من هم در کار سیاسی مجتهد هستم. یک جرقه هم در رابطه با ازدواج ب–ن پیش آمد. همه دوستان به او توصیه می کردند ازدواج کند او هم پذیرفت و دوستان را برای خواستگاری ترغیب می‌کرد دو سه تا از دوستان رفتند با یکی دو نفر مذاکره کردند وقتی به ایشان گزارش می‌دادند ایشان رفتار غیر معمولی از خود بروز می‌داد بعداً فهمیدند ایشان قبل از انقلاب نامزد داشته و ازدواجی صورت گرفته است. بچه‌های سازمان بچه‌های حزب اللهی طرفدار روحانیت، ایثارگر و فداکار بودند. آقای ب–ن با فردی ازدواج کرده بود که از لحاظ ظاهری و حجاب با بچه‌ها تفاوت داشت. این مسائل و مسائل دیگر دست به دست هم داد. حتی لغو عضویت و توبیخ آقای ب–ن تصویب شد که به دلیل فضای آنزمان و درگیری با مخالفین نظام، موضوع را مسکوت گذاشتیم.» اوج این اختلافات را می‌توان در این سخن بهزاد نبوی جست که «درسازمان عده ای حمایت از شهید بهشتی در مقابل بنی صدر رامصداق دفع افسد به فاسد میدانستید! وحتی کسانی در سازمان تفکر مطهری را التقاطی می‌دانستند.»

انتصاب نماینده امام

اختلافات مکرر موجب شد شکاف‌ها بیش از پیش در درون سازمان مشاهده شود، گاهی گزارش فعالیت سازمان به امام، ارائه و نظر ایشان اکتساب میشد اما چون ارتباط مستقیم با رهبری آن روز در درازمدت امکان نداشت و ایضا سازمان لازم میدانست با امام ارتباط تشکیلاتی برقرار کند، طرح ارتباط غیرمستقیم از طریق نماینده در میان اعضای سازمان مطرح شد.

در دوران مبارزه و تبعید امام، برخی گروه‌ها از ایشان تقاضای نماینده کرده بودند. گویا این زمینه تاریخی پیشنهاد درخواست نماینده را ایجاد کرد، این طرح در شورای مرکزی سازمان مطرح شد و پس از تصویب این طرح در شورای مرکزی، طرح برای اعلامنظر خدمت امام ارسال میشود که ایشان هم موافقت میفرمایند. پس از موافقت ایشان، بحث و گفتوگو پیرامون افراد و شخصیتهای موردنظر برای تصدی نمایندگی امام در سازمان بالا میگیرد. شهیدان بهشتی، مطهری و شاهآبادی و حضرات آیات امامی کاشانی، انواری، مهدوی کنی و راستی کاشانی از جمله گزینههای مورد بحث بودند. محمد سلامتی در این خصوص می‌گوید «بعضی از افراد از جمله خود من، با این مسئله مخالف بودیم و می گفتیم ما به چنین شخصی نیاز نداریم و اگر لازم بود، باید با امام تماس مستقیم داشته باشیم. اما بالاخره آن نظر تصویب شد... آقای راستی از سوی گروه منصورون معرفی شدند ... [آیت‌الله راستی کاشانی] در شورای مرکزی تصویب شد، سازمان به خدمت امام رفت و پیشنهاد کرد که ایشان یک نماینده معرفی کنند، بچه‌ها گفتن که با آقای راستی موافقیم و نظر شما چیست ؟ توضیح داده شد و بعدا امام پذیرفتند» فراز آخر سخنان او با توجه به مشی امام، بسیار دور از ذهن است. آرمین آن جلسه را به شکل دیگری نقل می کند و مدعی است قرار بود نام فردی را نبریم اما محمد باقر ذوالقدر به ارتباط پیش از انقلاب گروهش با آقای راستی اشاره می کند و امام ایشان را تایید



کرده و به عنوان نماینده فقهی و شهید مطهری را به عنوان نماینده سیاسی معرفی می‌کنند. اما این بخش از سخنان او که قرار شد کسی را معرفی نکنیم با گفته سلامتی در تعارض است و بخش معرفی شهید مطهری نیز از سوی همفکرانش همچون محمد صادق نوروزی رد شده است و آن شهید، در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸، اندکی پس از اعلام موجودیت سازمان و همزمان با آغاز اختلافات به شهادت می‌رسند، در حالی که تاریخ دیدار آنها با امام ۴ خرداد ۱۳۵۸ بوده است.

مرتضی الویری نیز در کتاب خاطرات خود پاسخ امام به درخواست گروه را اینگونه نقل می‌کند که « آقای راستی فرد با تقوایی است، الآن هم مسائل را به ایشان ارجاع دهید و از ایشان بپرسید.»

آنچنان که عیان است، تعیین نماینده برای رفع اختلافات اینگونه خود از لحظه اول به موضوعی اختلافی تبدیل شد. جالب آنکه در انتصاب سخنان متناقض در این خصوص، همواره موسسه حفظ و نشر آثار امام، سکوت اختیار کرده است. اما آنچه قطعی است این است که امام که تصمیمگیرنده نهایی است، حجتالاسلام راستی کاشانی را به عنوان نماینده خود در سازمان منصوب میکند.

بهانه‌جویی

پس از معرفی آیت‌الله راستی کاشانی به عنوان نماینده امام، جریانی در سازمان که این انتخاب را همسو با افکار خود نمی‌دید، آن را برنتافت و زمزمه مخالفت را آغاز کرد. از این نقطه شکل‌گیری ۳ جریان در سازمان آشکارتر شد. جریان موسوم به چپ که در رأس آن افرادی چون بهزاد نبوی، محمد سلامتی، سعید حجاریان، هاشم آغاجری، مصطفی تاجزاده، علیرضا شجاعی‌زند، پرویز قدیانی، مهدی نیکدل و محسن آرمین قرار داشتند. جناح موسوم به راست که محسن رضایی، حسین فدایی، حسین رضایی، عبدالحسین روح‌الامینی، حسین زیبایی‌نژاد، مجتبی شاکری و محمدباقر ذوالقدر آن را نمایندگی می کردند و جناح میانه که از برجسته‌ترین چهره‌های آن می‌توان به مرتضی الویری، رضا بصیرزاده، حسین صادقی و محمدرضوی اشاره کرد که البته این جناح بیشتر متمایل به جریان چپ بود. اختلافات این ۳ جریان با فرار ابوالحسن بنی‌صدر و حذف جریان ضدانقلاب، شکل جدی‌تری به خود گرفت و زمینه را برای بروز علنی تضادهای درونی اعضای سازمان آماده ساخت. عمده شکاف‌های ایجاد شده ناشی از اختلاف برداشت‌های فکری و قرائت‌های متفاوت در سازمان بود. پس از انتصاب

آیت‌الله راستی کاشانی، بهانه جویان تمام توان خود را به کار گرفت تا شخص دیگری را جایگزین وی کند. طراحان این سناریو با طرح این مسئله که ایشان وقت کافی نداشته و نمی‌تواند به گونه‌ای در سازمان فعالیت کند، سعی کردند خدمت امام رسیده و ایشان را از این انتخاب بازدارند. مسئولان سازمان، سیزدهم مهرماه ۱۳۶۰ خدمت حضرت امام شرفیاب شدند. در این دیدار برخی از اعضای سازمان تلویحا ۲ درخواست را مطرح کردند، نخست تقاضای تلویحی تعویض نماینده امام و دیگر آنکه ۲ نماینده در سازمان تعیین شود که یکی نماینده امام در امور سیاسی و دیگری در مسائل فقهی باشد. اما در این دیدار به محض طرح اولین تقاضا، بنیانگذار هوشیار انقلاب اسلامی می‌فرمایند: «خیر، من آقای راستی را عوض نمی‌کنم، تا ایشان اعراض نکرده باشند عوض نمی کنم. نگفته‌اند که من وقت ندارم، ایشان فرد فاضل و مهذبی هستند، من می گویم، شما هم بگویید ایشان فعال‌تر برخورد کنند.» پس ازآن، اعضای سازمان به دیدار آیت‌الله راستی می‌روند.

وی در این دیدار براین نکته تاکید می کند که انتقاداتی نسبت به مسائل سازمان از گذشته وجود دارد که تا زمانی که چنان اشکالاتی رفع نشود، نمی‌توان تشکیلات سازمان را به صورت کلی تایید کرد. این سخن نماینده امام، مسئولین سازمان را برانگیخت و با اصرار فراوان از وی خواستند تا نظرات اصلاحی و انتقادات خود را مطرح کند تا آنها بپذیرند و بدان‌ها عمل کنند. اصرار برخی از اعضای سازمان سبب شد تا راستی کاشانی نظرات اصلاحی خود را با مسئولین سازمان در میان بگذارد. اما برخلاف انتظار جناح مخالف نماینده امام در سازمان که قبلا برای شنیدن هرگونه انتقادی اعلام آمادگی کرده بود، از دادن نوار سخنرانی‌ها و بیانات نماینده امام به اعضا و مرتبطین سازمان خودداری و به اصطلاح این انتقادها را بایکوت کرد. جریان چپ در سازمان اقدامات مخالفت‌گونه خود با نماینده امام را به اشکال دیگری دنبال می کنند. در یکی از مراحل آنها چنین طرح می کنند که بین نظر و حکم نماینده امام فرق است و ما فقط احکام ایشان را لازم الاتباع می‌دانیم نه نظرات ایشان راامابا این روند تا آنجا ادامه پیدا کرد که رسما اعلام کردند که آقای راستی نماینده امام نیست بلکه امام فرموده رابط است و براین اساس هیچ یک از گفته‌هایش لازم‌الاتباع نیست و کار ایشان صرفا نظارت است. با این وضعیت، همه نظرات و انتقادات نماینده امام، دخالت در امور سازمان تلقی شد.

این جریان کار را به جایی می‌رساند که راستی کاشانی در ۱۸ فروردین ۱۳۶۱ به محضر امام شرفیاب شده و گزارشی از تخریب‌های علیه خود ارائه می کند. وی در عین کسب تکلیف از امام می‌خواهد تا این مسئولیت را به شخص دیگری واگذار کنند. حضرت امام نیز با رد این درخواست می‌فرمایند: «حتما خود شما باید باشید، صلاح نیست غیر از شما. خود شما باشید چون شما به امور سازمان آشنا هستید به کارتان ادامه دهید. بیش از پیش با هم باشید و بیشتر و بهتر از قبل هم کارتان را انجام دهید. نظارتتان را هم بیشتر کنید تا ببینم با اینها باید چه کرد.» نماینده امام پیرو این دیدار، در اول اردیبهشت همان سال، یک هفته پس از لغو شورای مرکزی قبلی سازمان که تحت عنوان مجلس مشورتی فعالیت می کرد؛ حسین فدایی، محسن اخوت، علی عسکری، محمد فیاض، جعفر الله‌وردی، مسعود روح‌الامین و حمیدرضا کاتوزیان را به عنوان شورای مسئولان سازمان معرفی می کند. پس از تعیین این شورا که به «شورای منتخب آیت‌الله راستی» شهرت یافت، جریان معارض در سازمان نه تنها از همکاری با آن شورا امتناع کرد بلکه در مقابل آیت‌الله راستی جبهه‌گیری و صراحتا اعلام موضع کرد و فرمان نماینده امام را لازم الاتباع ندانست. پس از این اعلامیه نیز این جریان با اصرار زیاد خواستار ملاقات با امام شد اما امام موافقت نکرده و آیت‌الله موسوی اردبیلی را از جانب خود جهت شنیدن نقطه نظرات موافق و مخالف تعیین کرد. این معرفی دستاویزی شد تا جریان موسوم به چپ با هدف حذف نماینده امام، شایع کند که ماموریت آیت‌الله موسوی اردبیلی موقتی نیست. اما در ۱۸ مرداد۶۱، این خبر از سوی آقای موسوی اردبیلی تکذیب شد. انتقال نظرات آیت‌الله موسوی اردبیلی که به جناح چپ سازمان نزدیک‌تر بود، نیز تغییری ایجاد نکرد و امام همچون گذشته بر نمایندگی آیت‌الله راستی تاکید میکنند. اما این واقعیت برای برخی اعضا آنچنان تلخ بود که به رغم تصریح چندباره امام، بهزاد نبوی بار دیگر در فرصتی موفق می‌شود با امام مسئله سازمان را مطرح کرده و از امام کسب تکلیف کند، امام نیز همچون گذشته بر حضور و نظارت نماینده خود تصریح کرده و میفرمایند: «من به هیچ وجه آقای راستی را عوض نمیکنم بروید با ایشان مسئله را حل کنید.» تاکید دوباره امام پایانی بر ماجرای اختلافات درون سازمان نیست و جریان مخالف تلاش میکند تا با صدور اطلاعیه احیای شورای منحل شده قبلی و برخی اقدامات دیگر، نماینده امام و حامیان وی را با عنوان عدم جواز دخالت ناظر تحت فشار قرار دهد. (همان بازی تکراری که تحت قالب نظارت استطلاعی و استصوابی همین گروه پس از ارتحال امام برای تضعیف شورای نگهبان به راه انداخت) سیزدهم شهریور۶۱ راستی کاشانی با امام ملاقات میکند؛ ملاقاتی که کار را برای مخالفین یکسره می کند. امام در پاسخ به اظهارات راستی کاشانی و نقل قول برخی از مخالفین درخصوص محدودیت نماینده امام در تصمیمگیریهای سازمان میفرمایند: «اینکه نظارت نمیشود، نظارت آن است که نظر ناظر دخیل باشد، شما محکم بگیرید هر کس خواست میماند هر کس نخواست دنبال کار دیگری میرود.» سپس از آیتالله راستی کاشانی میخواهند نسبت به سازمان کنترل بیشتری کرده و حراست و نیز دخالت کند. به دنبال آشکار شدن نظر صریح امام در مورد نظارت و کیفیت آن و نیز حدود و اختیارات نماینده امام، ۳۷نفر از اعضای چپ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در ۲۰ دی ماه۱۳۶۱ در نامه‌ای به آیتالله راستی کاشانی از عضویت در این سازمان استعفا دادند.

تعداد اعضای سازمان

جناح چپ همواره سعی نموده است استعفای ۳۷ نفر از اعضای سازمان را عامل اصلی تضعیف آن بداند، صحت این مطلب هنگامی رمز گشایی می‌شود که تعداد کل اعضا و نسبت مستعفیان به کل را بدانیم. بهزاد نبوی در مصاحبه‌ای در مقایسه اعضای آن سازمان با حزب جمهوری اسلامی می گوید « سازمان اولیه به هیچوجه فراگیری حزب جمهوری اسلامی را نداشت و در اوج فعالیت آن کل اعضا و مرتبطین از ۱۰۰۰ نفر تجاوز نکرد. ممکن بود تعداد زیادی هوادار داشته باشد، اما مرتبطین و اعضا از ۱۰۰۰ نفر تجاوز نکرد، که با حزب جمهوری اسلامی خیلی متفاوت بود. » اما این ریزش تنها ریزش سازمان نبود. امام در ۲۴ اسفند ۱۳۶۰ در یکی از دیدارهای مردمی خود دستوری صادر کردند که ناشی از نگرانی ایشان از کشیده شدن این نوع اختلافات به صفوف نیروهای مسلح در حال نبرد با دشمن بود. امام با تکراری چند باره از هرگونه عضویت نیروهای مسلح در احزاب منع فرمودند و تصریح کردند که این امر استثناءبردار نیست « من امر می کنم به شما که یا در ارتش یا در حزب، دوم ندارد که بخواهید هم ارتشی باشید، هم حزبی، نمی‌شود» با این دستور، ۲۶ اسفندماه ۱۳۶۰ جمعی از اعضای این سازمان همچون محمد باقر ذوالقدر، حسین زیبایی‌نژاد، محمد بروجردی و ... استعفا داده و به نیروهای مسلح پیوستند. بهزاد نبوی درباره این دستور امام چنین می گوید «فرمان امام ضربه بزرگی برای سازمان بود براساس طراحی اولیه، سازمان تشکیلات سیاسی،نظامی بود ودر نهادهای نظامی حضور داشت، باهمان هدف و نیتی که قبلا عرض کردم. با فرمان امام اعضای سازمان عملا مجبور بودند یک طرف را انتخاب کنند یا به سپاه بروند ویا درسازمان بمانند... به هرحال این لطمه تحمل شد و بعضی ازدوستان تصمیم گرفتند وسازمان راترک کرده ودیگر هم برنگشتند، ضمن اینکه رابطه دوستانه و عاطفی وجود داشت، اما رابطه تشکیلاتی قطع گردید. »

پرونده بزرگ

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران با چند پرونده بزرگ و البته پرونده‌های کوچک بسیار دست و پنجه نرم کرده است. اما بزرگترین پرونده مربوط به انفجار نخست وزیری است. جناح چپ و میانه این سازمان که گروه تحقیق اول را پس از انفجار به عهده داشتند، به نحوی عمل نمودند که عامل انفجار (مسعود کشمیری که از سوی برخی از اعضای سازمان معرفی گشته بود) به عنوان شهید معرفی گردید و پس از چند روز از تشییع جنازه ساختگی اعلام شد اصولا جنازه‌ای موجود نبوده است و کشمیری عامل انفجار معرفی گردید. این عمل موجب تشکیل پرونده ای برای بهزاد نبوی، خسرو تهرانی، محمد رضوی و برخی دیگر از عناصر سازمان گردید. اما با پیگیری بخش دیگری از سازمان همچون الویری و بهزاد نبوی و با پشتیبانی برخی از مقامات بلند پایه دولت و قوه قضائیه وقت مسکوت ماند و از دایره رسیدگی خارج گردید اما همین پرونده و چند پرونده دیگر همواره مورد سوال خبرنگاران بود تا جایی که دو جلد کتاب جنجالی شنود اشباح با پرداختن به آن در سال ۸۱ موجی تازه در این خصوص پدید آورد. این پرونده به صورت مجزا بررسی شده است.

دوره پایان

گذار از دوران التهاب و بازگشت آرامش به فضای سیاسی کشور موجب شد تا فعالیت‌های سازمان از حالت نیمه مخفی و نیمه علنی خارج و به صورتی علنی و البته تنها در زمینه سیاسی متمرکز شود. اما رفته رفته و با توجه به شرایط جنگی کشور و اهتمام اعضای فعال و اصلی سازمان به مسئله جنگ و همزمان با تعطیلی نسبی فعالیت‌های حزب جمهوری اسلامی،فعالیت‌های سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز رو به افول نهاد. حسین فدایی از دوران استعفا تا انحلال سازمان به صورت خلاصه اینگونه گفته است « اینها آمدند و یک جلسه گذاشتیم که آسیب شناسی کنیم و ببینیم اشکالاتمان چه بوده که آن اشکالات را دوباره انجام ندهیم. دوستان را تقسیم کردیم با همه افراد بحث کنند. من با آقای نبوی جلسه‌ای طولانی را گذاشتیم که بحث کنیم و ببینیم که اشکالاتمان چه بوده و موارد زیادی را پیدا کردیم و در اواخر جلسه ایشان یک دفعه عصبانی شد و گفت: مثلاً اگر امام(ره)، آقای مشکینی را نماینده ولی فقیه کند شما قبول دارید، گفتم: بله قبول دارم، هر کسی را بگذارد قبول دارم. در آن جلسه به ایشان گفتیم که شما چرا نامه نوشتید به دروغ به امام(ره) که عکس عروسی خانوادگی‌ات را حسین فدایی و علی عسگری در مجلس پخش کردهاند و چرا به امام(ره) دروغ نوشتی؟ خودت هم می‌دانی که ما این کار را نکردیم، گفت: نه دروغ نبوده، گفتم: چرا دروغ بوده و او دیگر با من حرف نمی‌زد و رو به ضبط صوت که جلسه را ضبط می کرد، داد می کشید و فریاد می‌زد! جلسه بهم خورد و فردایش یک اطلاعیه سی – چهل نفری دادند که ما از سازمان رفتیم. رفتند و ما کارمان را در سازمان ادامه دادیم تا این‌که بعدش من به جنگ رفتم. پس از انحلال یا تعطیلی حزب‌جمهوری‌اسلامی، حضرت امام(ره) پیغام فرستادند به آقای راستی که من می‌خواهم نمایندگی‌ام را در سازمان بردارم، می‌خواهید چکار کنید، آقای راستی هم منتقل کردند و ما هم گفتیم اگر ولی فقیه در سازمان نماینده نداشته باشد، سازمان را منحل کنید و سازمان در سال ۶۵ منحل شد.»

مهرماه ۱۳۶۵ آیت‌الله راستی کاشانی در نامه‌ای به امام، از ایشان خواست تا با استعفای وی و انحلال سازمان موافقت فرمایند که ایشان نیز ۵روز بعد با این ۲ درخواست موافقت می‌فرمایند. همانگونه که پیشتر گفته شد، پس از استعفای جناح موسوم به چپ در سال ۶۱ از درون سازمان، هر کدام جذب نهاد، سازمان یا وزارتخانه‌ای شدند اما خروج از تشکیلات موجب نشد این جریان انسجام خود را از دست بدهد بلکه طی جلسات هفتگی حیات فکری و سازمانی خود را حفظ کردند. با ارتحال امام این گروه به فکر تجدید سازمان افتادند، با مخالفت کمیسیون ماده ۱۰ احزاب با تشکیل سازمانی متفاوت از سازمان اول با همان نام، ناگزیر کلمه "ایران" را به انتهای نام سازمان اضافه کرده و در مهرماه سال ۱۳۷۰ با اخذ مجوز فعالیت رسمی خود را در دوره جدید آغاز کرد. بررسی شرح حال سازمان جدید مجالی دیگر را می‌طلبد اما یادآوری این نکته چندان خالی از لطف نیست که اعضای موسس سازمان جدید راه را برای ورود افراد دیگر ناهموار بلکه مسدود کرده‌اند. این مشی بسته به حدی است که هفته نامه راه‌نو در شماره ۲۰ خود در تاریخ ۷۷/۶/۱۴ این سازمان را آهنین، منزوی،بسته، یکپارچه و با همشکلی اعضا یاد کرد. اما در همین حال برخی تحلیلگران معتقدند در مقاطع مختلف تاریخی بخشهایی از جناح‌های مختلف سازمان یکدیگر را یاری رسانده‌اند، موضوعی که در لحظه مطرح کردن آن با بهزاد نبوی، موجب لبخندی بر لب او شد و این نظریه را به شهید داوود کریمی نسبت داد و آن را به طور کامل رد نمود؛هرچند این نظریه منحصر به آن شهید نبود و از دیگر چهره‌های جریان‌شناس نیز نقل گردیده شده است.

گفت و گو با محمد عطریانفر درباره نقاط مبهم ۲ سال اول انقلاب

درباره فراری دادن منافقین پاسخگو نیستم



محمد عطریانفر ۳ برهه متفاوت را تا پیش از انتخابات سال ۱۳۸۸ پشت سر گذاشته است.در یک برهه اول انقلاب که او در اصفهان و تهران متهم به همکاری با منافقین بود، برهه دوم حضورش در نهادهای سیاسی - امنیتی مانند حفاظت اطلاعات و وزارت کشور و برهه سوم کار مطبوعاتی با شهروند، شرق و ... در جبهه موسوم به اصلاحات است.سوالات ما در این مصاحبه درباره برهه اول زندگی سیاسی محمد عطریانفر است.این مصاحبه در سال ۱۳۸٤ انجام شده است.

مبارز مشهوری همچون عزت شاهی (عزت مطهری) در کتاب خاطراتش گفته است که شما خواهرتان که همسر جواد قدیری بوده و الآن هم مسئول آموزش‌های نظامی در تشکیلات منافقین (مجاهدین خلق) است را به صورت مخفیانه فراری داده و به نزد شوهرش که از اعضای ارشد منافقین بوده است، فرستاده‌اید. با توجه به موجی که این کتاب آفرید، بخصوص توجهی که بسیاری از سایت‌ها به این فراز از کتاب نشان دادند؛ سکوت شما عجیب نیست؟

این موضوع، موضوعی است که کلاً در این یکی، دو ماهه مطرح شده است. (البته همچنان هم با گذشت نزدیک به ۳ سال از انتشار کتاب مذکور واکنش دیگری غیر از این مصاحبه منتشر نشده از عطریانفر ندیده‌ایم). حالا این حرف‌ها که سایت‌ها می‌زنند و ما را تخریب می‌کنند، یک بخش از آن برمی‌گردد به سیاست رسانه‌ای و سیاست مقابله جویانه طرفی که باید پاسخگو باشد. من به عنوان فردی که تجربه رسانه‌ای دارم و شاید ۱۵ سال در این حوزه فعال بوده‌ام، اتفاقاً معتقد نیستم که برای هر فتنه‌ای که به غلط یا غیرمنصفانه درست می‌شود، الزاماً باید پاسخگو بود. بنابر آموزه های دینی‌ای که دارم، گمان نمی‌کنم برابر هر پدیده‌ای آدم باید واکنشی داشته باشد اگر بخواهد آن طور عمل بکند، اساساً زندگی او تباه است. این مال امروز نیست.

اساساً مقوله نسبتمان با سازمان منافقین یا جواد قدیری یا خواهرم زهره عطریانفر، مربوط به ۲۵، ۲۶ سال قبل است. از روزی که فراری بودن اینها در دستور کار سرویس‌های امنیتی کشور بوده است. به گفته آقای عزت‌الله مطهری نه چیزی اثبات می‌شود و نه اهمیتی دارد. من وقتی این را شنیدم به آن سایت مراجعه کردم، حالا آن طور که در سایت‌ها مطرح کردند در کتاب نیست. در زندان هم با عزت شاهی روابط عمیقی نداشتم، ولی سلام و علیک خوبی داشتم. او را هم فردی می‌دانم که مسلمان است و اگر به یک حقیقتی برسد، خودش هم واکنش نشان می‌دهد. به ذهنم می زد اگر چنین چیزی در کتاب هست، بگویم که واقعیت ندارد.

من در عین حال که برای این اتهام‌ها اهمیتی قائل نیستم، اما معتقدم بعضی جاها باید پاسخ داد از باب ضرورت پاسخگویی، متن کتاب را دیدم، ایشان می‌گوید، «گفته می‌شود» این حرف غیر از این است که آقای عزت شاهی بیاید رسماً بگوید.

اصلاً مهم نیست که این حرف را آقای عزت شاهی بزند، وقتی که یک فردی ۲۵ سال که از داستانی می‌گذرد و ۲۵ سال هست که در هر سوراخی سر کرده و با همه نشست و برخاست داشته، موضوع منافقین هم در صدر کنترل و نظارت دستگاه‌های امنیتی، نه دیروز بلکه الآن هم قرار دارد و این آقا راست، راست دارد راه می رود، خودش بزرگ‌ترین دلیل برای بطلان چنین اتهامی است و اصلاً نیازی به پرداختن به آن نیست.

کما این که اگر خاطرتان باشد، ۲ سال پیش در داستان انتخابات باز در همین سایت‌ها رفت که زهره عطریانفر، زن چهارم رجوی شده است. من گفتم این دوستانی که ناشیانه می‌آیند و این اتهامات را تدارک می‌بینند،حداقل بفهمندکه اگر دقت کنند به ناشیگری خودشان هم پی می‌برند.

یک تحلیل خیلی ساده، اول این که اگر رجوی دست به ازدواج بزند، قبل از آن که من و شمای ایرانی بفهمیم، زودتر رسانه‌های خارجی به آن می‌پردازند! دوم اگر کسی این پدیده‌ها را بشناسد، مردانه، آقای رجوی در بغداد است! و خانم زهره عطریانفر در پاریس زندگی می‌کند. سوم این که آقای رجوی میلش، میل به جوان است. خواهر من در سن ۵۰سالگی نمی‌تواند مورد طمع جنسیتی آقای رجوی باشد و خیلی دلیل‌های دیگر که می توان اقامه کرد.

در هر حال آن هم حرف باطلی بود، من بعداً که در کتاب دیدم، نوشته «گفته می شود» از این داستان خودم را باز داشتم که حتی به خود آقای عزت‌شاهی بگویم.

شما در سال ٥٦ با جواد قدیری دستگیر شدید، این در راستای فعالیت‌هایتان در سازمان مجاهدین خلق بود؟

خیر، اتفاقی بود و از یک تصادف در خیابان ناشی شد.

شما آن موقع که نسبت فامیلی نداشتید، رفت‌وآمدتان صرفاً براساس رفاقت بود؟

بله. فقط بر اساس رفاقت بود.

شما قبل از انقلاب اصلاً کار تشکیلاتی داشتید؟

به مفهوم خاص کلمه نه، اما فعالیت سیاسی بچه‌ها در دانشگاه نیازمند یک تشکیلات بود، در سال ۵۶ من به زندان رفتم و ابتدای ۵۷ آزاد شدم. بعد با یک گروهی از دوستان مجاهدین انقلاب آنجا یک کار رسمی تشکیلاتی داشتیم.

شما در سازمان مجاهدین انقلاب اول حضور داشتید؟ منظور آن است که ۷ گروه قبل از متحدشدنشان بودند؟

بله، من تا مرحله تأسیس سازمان حضور داشتم و نماینده گروه دوم بودم. وقتی می نشستیم مذاکره می‌کردیم، دوستانی که حضور داشتند آقای بهزاد نبوی، محسن رضایی، محسن مخملباف، مرتضی الویری و حسن واعظی بودند. اینها گروهشان را نمایندگی می‌کردند و من یک ماه یا دو ماه بعد از تأسیس سازمان از آنها جدا شدم. به دلیل این که اعتقاد به اعلام موجودیت نداشتم.

استدلال من این بودکه ما ۷ گروه با سابقه‌های مختلف هستیم و تناسبی نداریم. ما یک دوره گفت‌وگوهای داخلی باید داشته باشیم. واجد یک مرامنامه مشترک بشویم و براساس آن برویم اعلام موجودیت کنیم. دوستان مقابل ما مثل بهزاد (نبوی)، مصطفی تاج‌زاده و... خاطرم هست روز تدوین بیانیه من با مصطفی دعوایم شد و حسابی سرشاخ شدیم. آنها گفتند شرایط خاصی است، سازمان مجاهدین خلق دفاتر جنبش را به صورت گسترده در سراسر کشور افتتاح کرده و ما دیر اعلام موجودیت بکنیم، تمام جوان‌ها را جذب می‌کنند. ما باید برابر اینها یک فضایی را تدارک ببینیم. استدلال بهزاد اینها بود. علت این که روی این قضیه تأکید داشتند؛ چون سهم تقابلشان با بچه‌های مجاهدین خلق خیلی زیاد بود. من هیچ‌گاه تقابل نداشتم، چون مقاطعی که زندان بودم، اصلا موضوع درگیری وجود نداشت.

در انفرادی یا در محیطی هم که بودیم، درگیری به آن نقطه نرسیده بود. محکومیت هم نداشتیم برویم داخل زندانی که بچه‌ها در حال حبس کشیدن بودند.



سعید حجاریان و محسن میردامادی



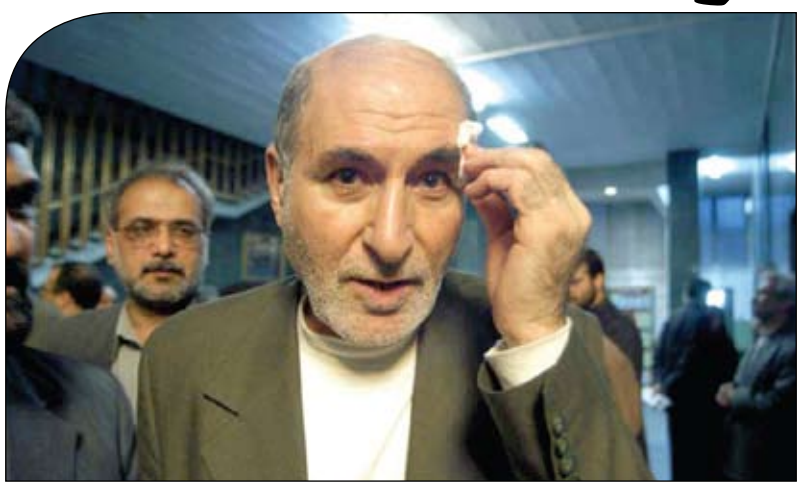
عزت شاهی و محمد کچویی



جواد قدیری

گفت و گوی منتشر نشده با بهزاد نبوی درباره سازمان مجاهدین انقلاب

برای ایجاد سازمان عجله داشتند



اشاره: مصاحبه با بهزاد نبوی با یک قرار قبلی انجام شد که ما هر چه خواستیم، بپرسیم و او پاسخ گوید؛ اما قبل از انتشار هر چه را خواست حذف کند و نسخه نهایی پس از تأیید او منتشر شود. بخشی از مصاحبه به مسئله ۸ شهریور اختصاص یافت؛ سؤالاتی از این قبیل که چه کسی به آنها اجازه تأسیس گروه تحقیق را داد؟ چرا اطلاعات به دست آمده را به گروه بعدی ندادند و چرا برخی افراد همچون تقی محمدی و مصطفی قنادها به خارج مأمور شدند؟ متأسفانه این بخش از مصاحبه که بسیار چالشی و همراه با سؤالات ثانویه فراوان بود شامل بخش حذف شده آن گردید و به لحاظ اخلاقی اجازه نشر آن را نداریم. اما کافی است به عصبانیت او و بیان اینکه این مصاحبه است یا بازجویی، دقت شود تا روند بخش محذوف نیز قابل حدس باشد. بخش‌هایی از این مصاحبه که اجازه نشر یافت، در ادامه تقدیم می‌گردد. این مصاحبه در تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۸٤ در دفتر سازمان مجاهدین انقلاب انجام شد.

یکی از بحث‌هایی که خیلی درباره شما شنیده می‌شود این است که مسئولیت زیاد دارید.

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم، با سلام و تشکر، فکر می کنم باید داستان ملانصرالدین را عرض کنم که به همه گفت یک جایی سور می‌دهند، بعد کم‌کم خودش هم باورش شد دنبال آنها راه افتاد رفت؛ شما هم آنقدر راجع به سمت‌های مختلف بنده نوشته‌اید، خودتان هم باورتان شده است که چنین چیزهایی واقعیت دارد، بنده در حال حاضر- حالا را که می‌گویم، قبل را هم خواستید، بپرسید- هیچ سمتی ندارم جز سمت کارشناسی عالی نهاد ریاست جمهوری.

می‌دانید که تمام وزرای سابق over cadr محسوب شده و طبق مصوبه دولت در سال۶۸ چنین پستی دارند. پیش از دوره آقای خاتمی هم من این پست را داشتم. امروز هم این پست را دارم و هیچ مسئولیت دیگری در این کشور جز این ندارم؛ البته با وجود اینکه کارمند رسمی ۲۸ ساله دولت هستم (اگر سوابق زندان قبل از انقلاب را دنبال کرده و می‌گرفتم ۴۱سال سابقه داشتم) و پست مشخص نامدار دارم. ۳ ماه است حقوقم قطع شده است.

یعنی از شما مشورت می گیرند؟

نه خیر. هیچ کاری به کار ما ندارند؛ همانطور که ادوار قبل هم کاری نداشتند. این پست در واقع برای وزرای قبلی طراحی شده است.

به شما حقوق هم می‌دهند؟

بله، حقوق ثابت این پست.

پس اینکه می گویند شما وضعتان خوب است، صحت دارد؟

با ۶۰۰ ۷۰۰ هزار تومان در ماه؟!

حالا وضعتان خوب هست یا نه؟

وضع من به خواست خدا خوب است؛ چرا بد باشد. من اگر دنبال وضع مالی خوب بودم قبل از انقلاب خیلی بهتر بود. قبل از انقلاب من در کار دولتی ممنوع‌الاستخدام بودم. هر جا می‌رفتم، چون در دوره دانشجویی دو بار بازداشت شده بودم، استخدامم نمی کردند، مجبور شدم وارد کار خصوصی شوم. در سال۴۷ به اتفاق عده‌ای از همدوره‌ای‌های دانشگاه یک شرکت پیمانکار مخابرات تشکیل دادیم که آن موقع در نوع خودش منحصر به فرد بود؛ بنابراین از نظر مالی وضعم خوب بود.

[پس از بیان چندین مورد تاریخی و تکذیب‌های مکرر بهزاد نبوی]

من یک توصیه‌ای در این زمینه دارم این را بارها به دوستان شما گفته‌ام؛ لازم نیست اگر بنده می‌خواهم با آقای عسگراولادی مخالفت کنم، اول بگویم آقای عسگراولادی یک بازاری ناجور است و بعد انتقاد کنم. یا اگر آقای عسگراولادی می‌خواهد بگوید ایده‌های من غلط است حتماً من اول قاتل رجایی باشم تا غلط بودن دیدگاه‌های من ثابت شود.

ممکن است من آدم خوبی هم باشم ولی دیدگاه‌هایم غلط باشد یا آدم بدی باشم، ولی دیدگاه‌هایم درست باشد. اینها به هم ربطی ندارند. در کشور ما چون رقابت سالم سیاسی را بلد نیستیم اول باید طرف را فاسق و واجب الغیبه کنیم بعد راحت شروع کنیم غیبت کردن از او، این روش غلطی است.

من فکر می کنم ما هر چه از گذشته گفتیم شما تکذیب کردید حالا چیزی بگوییم که اثبات کنید تعریف شما از سازمان مجاهدین انقلاب امروز چیست؟

یک سازمان سیاسی قانونی مسلمان طرفدار انقلاب و خط امام، معتقد به آزادی، دموکراسی و اصلاحاتی که در این ۸ سال خیلی اسمش را شنیدید.

یعنی معتقد به قانون اساسی نیستید؟

چرا قانون اساسی که جزو بدیهیات است.

به همه اصولش؟

به همه اصولش اعتقاد داریم، ولی نه با قرائت شورای نگهبان کنونی بلکه با قرائت خودمان.

قبول دارید که جمعیت ایثارگران جناح راست سازمان مجاهدین انقلاب اول است؟

اگر آقای حسین فدایی را می گویید از اعضای جناح راست سازمان اولیه بوده است. اگر جناح راست نگوییم بهتر است ایشان را از طرفداران آقای راستی در سازمان اول بدانیم. چون امروز تمام معیارهای جناح‌بندی آن زمان تغییر کرده است، دیگر نمی‌توان عناوین چپ و راست سابق را به کار برد؛ به هر حال آقای حسین فدایی از اعضای جناح طرفدار آقای راستی بود در سازمان اول، ولی اینکه ترکیب ایثارگران چگونه است و آیا همه اعضایش از آن جناح هستند، نمی‌دانم. آنچه می‌توانم صریحاً عرض کنم امروز هیچ ارتباطی میان ایثارگران و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران وجود ندارد.

خط‌مشی امروزشان با آن روز آن گروه، نزدیک‌تر است؟

واقعاً نمی‌دانم. من تصور دیگری از آقای فدایی در جریان انتخابات اخیر [نهمین دوره ریاست جمهوری] داشتم، بعد مواضع دیگری اتخاذ کردند که با تصور قبلی بنده تفاوت داشت.

چه تصور دیگری؟

حال مکنونات قلبی ما را بماند.

ضبط را خاموش کنم بگویید؟

نه، الآن سال‌هاست که با آقای حسین فدایی یک کلمه هم صحبت نکرده‌ام که بدانم دیدگاه‌های امروز او چگونه است؛ غیر از آنهایی که در رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها می‌خوانیم، دیدگاه کمی عمیق‌تر ایشان نسبت به مسائل را نمی‌دانم.

اختلافات‌تان چه بود که باعث جدایی شما شده؟

این اختلافات از بدو تأسیس سازمان وجود داشت، وقتی که هیأت مؤسس می‌خواست سازمان اولیه را تشکیل بدهد من هم یکی از اعضای هیأت مؤسس بودم. دوستان خیلی عجله داشتند که اعلام موجودیت کنند، گفتم اول بگذارید ببینیم چقدر با هم تفاهم و تقارب فکری داریم بعد بیاییم سازمان را تشکیل دهیم. یک حزب سیاسی لباس نیست که هر روز عضو بتواند سازمانش را عوض کند. یکی از آقایان که او هم جزو مؤسسین بود، گفت: این آقای نبوی چه می‌گوید؟ همه ما مسلمانیم، توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت را قبول داریم، یعنی چه ببینیم چقدر با هم تقارب فکری داریم، همه مسلمانیم دیگر... اکثریت قریب به اتفاق هم تکبیر گفتند و سازمان تأسیس و اعلام موجودیتش تصویب شد. حتی نزدیک بود مرا کتک هم بزنند!

اصلاً چی شد که با هم تصمیم گرفتید که سازمان را تشکیل دهید؟ آن ۷ گروه؟

ما ۷ گروه یا در زندان با هم بودیم یا بیرون کار مسلحانه می کردیم یا خارج از کشور با گروه‌های مسلح ارتباط داشتیم. وجه اشتراکمان این بود که همه مسلمان بودیم، امام و انقلاب را هم قبول داشتیم و مخالف مجاهدین خلق هم بودیم و فکر می کردیم همین کافی است. بعد که مقداری جلوتر رفتیم،دیدیم این تشکیلات دارد وارد صحنه‌هایی می‌شود که بحث‌های دیگری مطرح است؛ یکی دو تایمان رفتیم در دولت؛ آقای سلامتی بحث اصلاحات ارضی را مطرح کرد، آشوبی به پا شد بین اعضا. من به ستاد بسیج رفتم و سهمیه‌بندی، باز یک آشوب دیگر در سازمان به وجود آمد. قبل از انقلاب که این حرف‌ها برایمان مطرح نبود، همه‌مان مخالف شاه بودیم، مسلمان بودیم تا یک حدی آن برادری که این حرف را می‌زد راست می گفت مخالف شاه بودیم، مسلمان بودیم، انقلاب را قبول داشتیم، امام را قبول داشتیم. مجاهد خلق را هم التقاطی می‌دانستیم.

هنوز هم این ارتباط‌ها برقرار است؟

چرا تو مرتب سین جیم می کنی؟ با اطلاعات کار می کنی؟

خبرنگار باید ببرسد.

اگر با اطلاعات هم کار می کنی عیبی ندارد فقط بگو بدانم اینجا بازجویی می کنید یا مصاحبه؟!

این نقاط ابهامی است که وجود دارد، می گویند قبل از انتخابات سال ۸۰ آقای شمخانی که خواست کاندیدا شود، آقای بهزاد نبوی و خسرو تهرانی رفتند به ایشان مشورت دادند. آقای شمخانی در تقسیم‌بندی داخل سازمان در جناح مخالف شما بود.

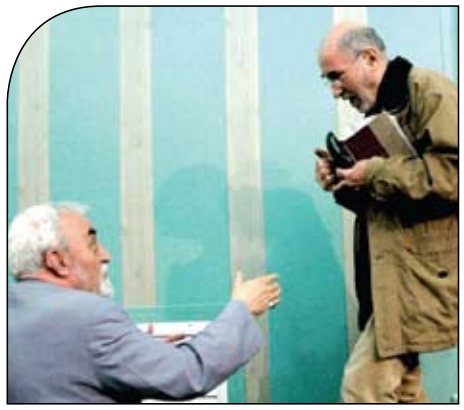
آقای شمخانی اول اینکه عضو جناحی از سازمان نبود و دوم اینکه با من اصلاً مشورت نکرد؛ ولی این را خدمت شما عرض کنم، بعضی از دوستان حتی در سپاه این عقیده را داشتند که جناح‌های مختلف سازمان در واقع یکی هستند. خدا بیامرزد مرحوم داوود کریمی، زمانی می گفت اینها اصلاً یکی هستند و هر کدام به یک طرف و یک جناح رفته‌اند که آخر کار بتوانند هر طرف که برنده شد، اینها برنده شوند؛ البته بعداً ایشان دیدگاهش تغییر کرد. بعد از جدا شدن جناح‌ها در سازمان تقریباً هیچ نوع ارتباطی با هم نداشتیم، حتی ارتباط غیرسیاسی هم با هم نداشتیم.

شما گفتید مخالف سازمان مجاهدین خلق بودید، درست است؟

بله اینکه خیلی روشن است.

ولی آنکه معروف است، این است که در زندان شما با شهید لاجوردی در مخالفت با مجاهدین خلق اختلاف دیدگاه داشتید.

در زندان ۳ دسته حضور داشتند (از بچه مسلمان‌ها) یک دسته طرفداران مجاهدین خلق بودند، یک دسته ما بودیم که بنده، صادق نوروزی، قدیانی، سلامتی، محسن مخملباف، یک دسته هم بچه‌هایی بودند که معتقد بودند که سوسیال امپریالیسم خطرناک‌تر از امپریالیسم است. مجاهدین خلق را به سوسیال امپریالیسم تشبیه می کردند، شاه را به امپریالیسم. اجازه بدهید به این موضوع بیشتر از این نپردازیم.







چهارم سپاه یکی شد



۱۳۵۸

نهاد نمادی

ایران

چهارم سپاه یکی شد

ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - شماره نهم - دوشنبه ۱۲ آبان سال ۱۳۹۲

اولین حکم فرماندهی سپاه را شهید بهشتی داد



جواد منصوری

بلافاصله پس از پیروزی انقلاب ما یک جمع‌بندی از گذشته تاریخ معاصر ایران داشتیم. ما به این نتیجه رسیدیم که انقلاب نیازمند به یک بازوی نیرومند مسلح برای دفاع از خودش و تداوم انقلاب است. این تجربه‌ای بود که ما با مطالعه جنبش تنباکو و جنبش مشروطیت و همچنین قضیه شکست مشروطیت در جریان کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و همچنین شکست نهضت ملی شدن صنعت نفت به دست آوردیم، لذا تشکیل یک نهاد مسلح که دقیقاً اهداف مکتبی و فرهنگی انقلاب را نیز پیگیری کند، مورد بحث قرار گرفت.

این جانب به اتفاق شـهید محمد منتظری و آقای عباس آقازمانی (ابوشـریف) و تعداد دیگری از دوسـتانمان در یکی از سـاختمان‌هایی که بعد از انقلاب به دست ما افتاده بود، تشکیلاتی را به وجود آوردیم و دوستان دیگر ما ازجمله آقای حسن لاهوتی در جای دیگری، آنها هم تشکیلات دیگری به نام سپاه پاسداران به وجود آوردند که البته آن سپاه پاسداران در واقع تغییر یافته همان «گارد انقلاب» بود که تأسیس آن توسط دولت موقت بود و از سوی آنها هم حمایت می‌شد. گروه‌های دیگری هم درصدد تشکیل یک تشکیلات مسلحانه بودند. ما با شورای انقلاب، با شهید بهشتی و با نیروهای خط امام برای تأسیس یک تشکیلات واحد به نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مذاکره کردیم. حرف ما این بود که تعدد تشکیلاتی قطعاً تبعاتی دارد، به اضافه این که دولت موقت اصرار داشت که سپاه پاسداران زیر نظر دولت اداره شود در حالی که ما معتقد بودیم که نیروی مسلح باید در اختیار رهبر انقلاب و ولایت فقیه باشد و برای این حرفمان دلیل داشتیم چون مطالعات تاریخی و تجربه گذشته ما نشان می‌داد که معمولاً کسانی که در این جایگاه می‌ایستند، غالباً نیروهای مسلح را در جهت منافع حزبی، گروهی و خانوادگی خودشان به کار می‌گیرند. برای پیگیری همین مسئله بود که از ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۰ فروردین ۱۳۵۸ جلسات بسیار متعدد و مفصل برگزار شد، سرانجام شورای انقلاب اسلامی تأکید کردند که باید همه تشکیلات موجود در یک تشکیلاتی جمع بشود به نام سپاه پاسداران و ما یک تشکیلات را به رسمیت خواهیم شناخت. سرانجام نمایندگان تشکل‌های متعدد دور هم جمع شدیم و یک اساسنامه تدوین شد و این اساسنامه به حضرت امام و شورای انقلاب ارائه شد و مورد تصویب قرار گرفت. در این اساسنامه اولاً سپاه پاسداران زیر نظر ولایت فقیه قرار گرفت. ثانیاً قرار شد تشکیلات دیگری به این نام وجود نداشته باشد و دیگر این که مقرر شد تمام امکانات موجود متمرکز شود و این اساسنامه ملاک کار تشکیلات سپاه قرار گرفت.

بعد از تدوین اساسنامه، بحث انتخاب شورای فرماندهی سپاه مطرح شد. در میان حدود ۱۵ نفر که مذاکره کنندگان تأسیس سپاه بودیم، بحث تشکیل شورای فرماندهی سپاه مطرح شد که طبق اساسنامه دارای هفت عضو بود. به هر حال در مورد ۶ نفر اعضای شورا تقریباً به نتیجه رسیدند و رأی‌گیری کردند و تصویب شد اما برای فرماندهی سپاه که شاید حساس‌ترین بحث بود، یک بحث بسیار طولانی همراه با ارائه نظرات مختلفی مطرح شد. سرانجام بعد از یکسری مذاکرات بسیار طولانی مجموعاً به این نتیجه رسیدند که بنده را به عنوان فرمانده سپاه معرفی کنند، البته من اساساً از ابتدا قصد و برنامه‌ای برای این که در سپاه باشم و نقشی طولانی در سپاه ایفا کنم، نداشتم اما عملاً روی هیچ فرد دیگری نتوانستند به توافق برسند و لذا نهایتاً قرار شد من فقط به مدت ۶ ماه فرمانده سپاه باشم تا مقدمات انتخاب یک فرماندهی که به طور نسبی نظر مثبت افراد و جریان‌ها را جلب کند و همچنین توانایی اداره کردن سپاه را هم داشته باشد، فراهم شود. در آن اوایل، شورای انقلاب هم روی این قضیه تأکید داشت که حتماً باید کسی انتخاب شود که همه قبولش داشته باشند.

حتی آیت‌الله طالقانی که نسبت به سپاه یک حساسیت‌های خاصی داشت بخصوص به خاطر برخوردهایی که با بعضی‌ها شده بود، ایشان فکر می‌کرد بعداً سپاه ممکن است تبدیل به یک قدرت مهارناپذیر بشود، ایشان هم نسبت به فرماندهی من نظر مثبت دادند و لذا در دوم اردیبهشت ۵۸ حکم فرماندهی سپاه و دیگر اعضای شورای فرماندهی به امضای دبیر شورای انقلاب که شهید بهشتی بودند، رسید. البته ما کارمان را به صورت پراکنده قبل از این تاریخ شروع کرده بودیم، در واقع از ۲۳ بهمن مشغول بودیم و از ۱۲ اردیبهشت به بعد رسماً تشکیلات یکی شد و مهر و دفتر، آرم و سربرگ تماماً یکی شد و به این ترتیب رسماً سپاه کارش را شروع کرد. از همان روز اول سازمان مجاهدین خلق و تمام جریانات چپ وگروه‌های ملی بشدت موضعگیری کردند بخصوص نسبت به اکثر مؤسسین سپاه از جمله من بشدت اعتراض کردند، استدلالشان این بود که این افراد سابقه دشمنی با تمام گروه‌های چپ و گروه‌های مجاهد را دارند. ملی‌گراها هم خیلی از انتخاب من استقبال نکردند و علتش هم این بود که آنها می‌دانستند من با جریانات ملی‌گرا موافق نیستم و به هر حال سوابق من را می‌دانستند. در همان ۶ ماه نخست فعالیت، یعنی نیمه اول سال ۵۸ عملکرد ما به گونه‌ای شد که حضرت امام در یکی از ملاقات‌هایی که با ایشان داشتیم، فرمودند با اطلاعاتی که من از اوضاع کشور دارم، اگر سپاه نبود کشور هم نبود. در همان نیمه اول سال ۵۸، با این که ابتدای کار ما بود، هر جای مملکت مشکلی پیش می‌آمد که کمیته، شهربانی و دادگاه انقلاب نمی‌توانستند حل کنند، نیروهای سپاهی می‌رفتند و حل می‌کردند. ما در آن موقع، همزمان در هفت جبهه تجزیه‌طلبی می‌جنگیدیم، ما محمدرضا سعادتی را در ۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ یعنی فقط یک هفته پیش از تأسیس سپاه دستگیر کردیم در حالی که اسناد جاسوسی سرلشکر مقربی (جاسوس شوروی در سواک) را به وابسته نظامی شوروی در تهران تحویل می‌داد. این عملیات سپاه تمام نیروهای جاسوسی شوروی را متحیر کرد. – در واقع بین سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و ما (یعنی من و شهید محمد منتظری و ابوشریف و بخش بسیار مهمی از نیروهای تشکیل دهنده سپاه)، هیچ گونه اختلافی نبود. تنها اختلاف جدی میان ما و بخشی از گروهی بود که در خیابان پاسداران و در کل مقر سواک سابق مستقر بودند و به طور جدی طرفدار این بودند که سپاه باید زیر نظر دولت باشد، آنها البته تعدادی‌شان سمپات‌های نهضت آزادی بودند و از دوستان دکتر ابراهیم یزدی به حساب می‌آمدند. این عده چون در اقلیت بودند، عملاً حرف‌شان پیش نرفت، همچنین وقتی که حکم شورای فرماندهی سپاه توسط شورای انقلاب صادر شد، اکثراً آن افراد احساس کردند که نمی‌توانند در سپاه بمانند و به این ترتیب عملاً این جریان منتفی شد.

دوز دوزانی، جواد منصوری و ابوشریف (عباس آقا زمانی) از هسته جمشیدیه و محسـن رضایی، محمد بروجردی، مرتضی الویری و یوسف فروتن از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی. همچنین گفته می‌شود محمد منتظری، محمدکاظم موسوی بجنوردی و علی دانش‌منفرد هم در این گروه عضویت داشته‌اند.

ماجرای کلت رفیق دوست و جلسه چهار نفره

اما محسن رفیق‌دوست ماجرای گروه ۱۲ نفره را به گونه‌ای دیگر روایت می‌کند: احسـاس می‌کردم این سپاهی که در حال شکل‌گیری است، سپاهی نیست که مدنظر امام (ره) بوده است. از طرف دیگر در ۳ تشکل دیگر هم نیروهایی به صورت مسلح فعالیت می‌کردند که شامل گارد انقلاب تحت نظر ابوشـریف، گارد دانشـگاه (پاسا) با نظارت شهید محمد منتظری و افراد گروه‌های مسـلح مبارز قبل از انقلاب که سازمان مجاهدین شکل داده بود، می‌شدند و در ساختمان کیا در خیابان دکتر شریعتی و ساختمانی در بهارستان فعالیـت می‌کردند. یک روز تصمیم گرفتم مراکز فعـال دیگر را به هر نحو ممکن در سپاه ادغام کنم. پائیز ۵۸ ابوشریف و شهید منتظری و شهید محمد بروجردی از سـوی سـازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را دعوت کردم و در اتاقی که در آنجا جمع شده بودیم را قفل کردم. یک کلت کمری ۴۵ داشتم آن را روی میز گذاشـتم و گفتم افرادی که از هر ۴ گروه موجود می‌شناسم، همه یک هدف را تعقیب می‌کنند که ایجاد نیرویی برای حفاظت از انقلاب است. شما مبنای قانونی ندارید. حکم ما از سوی امام (ره) است که ما را مجاز به فعالیت زیر نظر دولت موقت کرده اسـت. انتقاد عمده آنها به سپاه نظارت دولت موقت بر آن بود که گفتم در هر صورت این حکم امام(ره) است. گفتم اگر در این جلسه نتوانیم به نتیجه‌ای برسیم، اول شما ۳ نفر را می‌کشم، بعد خودم را و همه را راحت می‌کنم. خوشبختانه در آن جلسه به این نتیجه رسیدند که حرف منطقی اسـت و بهتر است بنشینیم و با هم مذاکره ای برای ادغام انجام دهیم. قرار شد از هر کدام از این مراکز۳ نفر انتخاب شوند. این ۱۲ نفر بنشینند و بحث ادغام را پیگیری کنند. از این گروه ۱۲ نفره، محسن رضایی، محسن رفیق‌دوست و عباس دوزدوزانی به عنوان نماینده گروه‌های سه‌گانه فوق، اواخر فروردین ۵۸، در قم به دیدار امام خمینی رفتند. استدلال اصلی آنها لزوم استقلال سپاه پاسداران از دولت موقت بود، امام خمینی هم در این دیدار دستور ایجاد یک نیروی مسلح مکتبی مستقل از دولت موقت را صادر کرد. این دستور عملاً فرمان تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود.

در پـی این فرمان، گروه دوازده نفره، اساسـنامه‌ای را در ۹ ماده و ۹ تبصره تهیه کرد و به تصویب شورای انقلاب رساند. به دنبال تصویب اساسنامه، شورای انقلاب، احکام شورای فرماندهی سپاه را صادر کرد.

جواد منصوری اولین فرمانده سپاه در این باره می‌گوید: بعد از تدوین اساسنامه، بحث انتخاب شورای فرماندهی سپاه مطرح شد، در میان حدود ۱۵ نفر که مذاکره‌کنندگان تأسیس سپاه بودیم، بحث تشکیل شورای فرماندهی سپاه مطرح شد که طبق اساسنامه دارای هفت عضو بود. به هر حال در مورد شش نفر اعضای شورا تقریباً به نتیجه رسیدند و رأی‌گیری کردند و تصویب شد، اما برای فرماندهی سپاه که شاید حساس ترین بحث بود یک بحث بسیار طولانی همراه با ارائه نظرات مختلفی مطرح شـد. سرانجام بعد از یک سری مذاکرات بسیار طولانی مجموعاً به این نتیجه رسیدند که بنده را به عنوان فرمانده سپاه معرفی کنند، البته من اساساً از ابتدا قصد و برنامه‌ای برای این که در سپاه باشم و نقشی طولانی در سپاه ایفا کنم نداشتم چون من اساساً یک فرد آموزشی– فرهنگی هسـتم و علاقه‌مند به فعالیت در همین زمینه هستم. اما عملاً روی هیچ فرد دیگری نتوانستند به توافق برسند و لذا نهایتاً قرار شد من فقط به مدت شش ماه فرمانده سپاه باشم تا مقدمات انتخاب یک فرماندهی که به طور نسبی نظر مثبت افراد و جریان‌ها را جلب کند و همچنین توانایی اداره کردن سپاه را هم داشته باشد، فراهم شود. در آن اوایل، شورای انقلاب هم روی این قضیه تأکید داشت که حتماً باید کسـی انتخاب شود که همه قبولش داشته باشند. حتی آیت‌الله طالقانی که نسبت به سپاه یک حساسیت‌های خاصی داشت بخصوص به خاطر برخوردهایی که با بعضی‌ها شده بود، ایشان فکر می‌کرد بعداً سپاه ممکن است تبدیل به یک قدرت مهارناپذیر بشود، ایشان هم نسبت به فرماندهی من نظر مثبت دادند و لذا در دوم اردیبهشـت ۵۸ حکم فرماندهی سپاه و دیگر اعضای شورای فرماندهی به امضای دبیر شورای انقلاب که شهید بهشتی بودند، رسید. البته ما کارمان را به صورت پراکنده قبل از این تاریخ شروع کرده بودیم، در واقع از ۲۳ بهمن مشغول بودیم و از ۱۲ اردیبهشت به بعد رسماً تشکیلات یکی شد و مهر و دفتر، آرم و سربرگ تماماً یکی شد و به این ترتیب رسماً سپاه کارش را شروع کرد.

اولین شورای فرماندهی سپاه

بدیـن ترتیب، جواد منصوری به سـمت فرمانده و عضو شـورای فرماندهی، عباس آقا زمانی (ابوشریف) به سمت مسئول واحد عملیات و عضو شورای فرماندهی، علی محمد بشارتی و بعدها محسن رضایی به سمت مسئول اطلاعات و تحقیقات و عضو شورای فرماندهی، سیداسماعیل داودی به سمت مسئول اداری و مالی، محسن رفیق‌دوست به سمت مسئول تدارکات و مرتضی الویری به سـمت مسئول روابط عمومی منصوب شدند. به این ترتیب در دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با انتشار بیانیه‌ای رسماً اعلام موجودیت کرد. اما با این وجود دولت موقت بنای مخالفت را با سپاه پاسداران گذاشت. جواد منصوری در این باره می‌گوید: دولت موقت تقریباً ما را به رسمیت نمی‌شناخت، بخصوص از زمانی که اساسنامه تصویب شد و سپاه رسماً زیر نظر رهبر قرار گرفت.یکی از شکایت‌هایی که ما همیشه نزد امام مطرح می‌کردیم این بود که دولت موقت با ما همکاری نمی‌کند و تا زمانی که دولت موقت بود، سپاه خیلی مشـکل داشت، چه در تأمین بودجه و تأمین امکانات و چه آزادی عمل. البته بعد از سقوط دولت موقت زمینه فراهم شد که سپاه و بقیه نهادهای انقلابی توانستند یک مقدار تحرک بیشتری پیدا کنند.

رفیق‌دوسـت مسئول تدارکات سپاه هم این مسئله را تأیید می‌کند: دولت موقت اصلاً به ما عنایتی نداشت. ما نه اسلحه داشتیم، نه ماشین داشتیم. دولت موقت هیچ‌چیز در اختیار ما قرار نمی‌داد. شاید به علت این که ما بیشتر با شورای انقلاب در ارتباط بودیم. اولین پول را هم که به ما دادند ۲۰ میلیون تومان در وجه آقای هاشمی نوشتند. ایشان هم چک را در وجه محسن رفیق‌دوست پشت‌نویسـی کرد و به من داد. همان موقع روزنامه کارگر پشـت و روی این چک را چاپ کرد که غنائم تقسـیم شد. در شهریور ۵۸ نیز ۱۰۰میلیون تومان به ما دادند.

در همان روزهای اول پس از ۲۲ بهمن ۵۷ به درخواست مهندس بـازرگان، مرحوم حسن لاهوتی حکمی از امام برای تشکیل این نیرو دریافت کرد. دولت موقت نیز، دکتر ابراهیم یزدی را به عنوان معاون نخست وزیر در امور انقـلاب مأمور کرد که بـا مرحوم حجت‌الاسـلام حسن لاهوتی همکاری کند

با انتخاب بنی‌صدر به رئیس‌جمهوری و فرماندهی کل قوا، ماجرای شورای فرماندهی سپاه نیز پیچیده تر شد. جواد منصوری که از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسـلامی نیز بود، اسـتعفا داد. منصوری در این باره می‌گوید: پس از این که بنی صدر فرمانده کل قوا شد چون من مطمئن بودم که او فرد فاسدی است لذا قبول نکردم و دیگر نماندم لذا کنار رفتم و بعد از من آقای دوزدوزانی به مدت سه ماه فرمانده سپاه شد و او هم عملاً نتوانست با بنی‌صدر کار کند لذا ایشـان هم اسـتعفا داد و ابوشریف (عباس آقازمانی) فرمانده سـپاه شـد. او هم به دلیل عملکرد نامناسب خودش عملاً بیشتر از سه ماه نتوانست در این منصب بماند. لذا فرماندهی سپاه به مرتضی رضایی داده شد، ایشان یک سال مسئول بودند و بعد از آن مسئولیت فرماندهی سپاه به محسـن رضایی که هیچ نسبتی با هم نداشـتند داده شد. محسن رفیق دوست هم روایت بسیار جالبی از این ماجرا دارد: ابوشریف ادعای فرماندهی داشـت و چندان زیر بار سپاه مرکز نمی‌رفت، اختلاف شدیدی بین عملیات و فرماندهی سـپاه بود. پس از آقـای منصوری وقتی بنی‌صدر رئیس‌جمهور شـد حکم فرماندهی سپاه را به آقای مرتضی‌رضایی داد. ایشان بسیار جوان، شریف، محترم و انقلابی بود. طرفدار بنی صدر نبود. بنی‌صدر تصور می‌کرد که او طرفدارش است.از طرفی چون بنی‌صدر حکم داده بود سپاه زیر بارش نمی‌رفت. من اینجا به عنوان واسطه عمل می‌کردم. از ایشان خواستم مرحوم شـهید کلاهدوز را قائم مقام خود کند. امور سپاه را شهید کلاهدوز اداره کند و او فقط فرمانده باشـد. با برکناری بنی‌صدر و اسـتقرار کامل خط امام قرار می‌شود تا فرمانده جدیدی برای سپاه تعیین شود. اعضای شورای فرماندهی سپاه بر روی شهید کلاهدوز نظر دارند که عملاً در یک سال گذشته فرمانده سپاه بوده اما او نمی‌پذیرد و دلیل اصلی عدم پذیرش جدای مسائل اخلاقی، ارتشی بودن اوست.

کلاهدوز فرماندهی را قبول نکرد

محسـن رفیق‌دوسـت در این باره می‌گوید: سـال ۶۰ زمانی که بنی‌صدر رفت پیشـنهاد کردیم حضرت امام(ره) بـه عنوان فرمانده کل قوا؛ فرماندهی برای سپاه منصوب کنند تا سپاه منسجم شود و قوت بگیرد. ایشان هم فرمودند که شـورای فرماندهی سـپاه فردی را معرفی کند. در آن مقطع زمانی بود که آقای محسـن رضایی، مسئول اطلاعات سپاه شده بود. آقای بشـارتی نیز نمایندگی مجلس را بر عهده داشـت. عده‌ای از بچه‌های لانه جاسوسـی نیز به سـپاه آمده بودند، افرادی مانند رضا سیف‌اللهی که البته با رضایی در اطلاعات کار می‌کرد.

رفیق‌دوسـت می‌افزاید: برای اجماع روی یـک فرد همه ما به باغ شیان، باغ پذیرایی ساواک، رفتیم. علاوه بر افراد عضو شورای فرماندهی، شهید محلاتی و آقای موسوی خوئینی‌ها هم حضور داشتند. به اتفاق آرا به این نتیجه رسیدیم که بهترین کسی را که برای فرماندهی سپاه می‌توانیم خدمت امام(ره) معرفی کنیم، شهید کلاهدوز است. بنا شد این موضوع را فردای آن روز خدمت حاج احمدآقا اعلام کنیم. به خاطر دارم زمانی که پس از پایان جلسه به خانه رفتم صبح هنوز هوا تاریک بود، متوجه شـدم کسی در می‌زند. در را باز کردم. دیدم شهید کلاهدوز در حالی که عبایی بر دوش انداخته، پشت در ایستاده است. از زیر عبایش قرآنی در آورد و مرا به قرآن قسم داد که او را فرمانده نکنیم. دلیلی هم برای اصرار بر خواسته خود مطرح کرد. پرسیدم که پس چه کار کنیم؟ گفت که محسن را انتخاب کنید. آقای رضایی در آن جلسه سه رأی آورده بود در حالی که شهید کلاهدوز۷ رأی داشت. بالاخره یک رأی اضافه کردیم و رأی آقای رضایی به ۴ رسید. مسئله با واسطه سیداحمد خمینی به امام خمینی منتقل می‌شود و با موافقت امام، حکم فرماندهی محسن رضایی صادر می‌شود.

رمز عبور
ایران
چهارراه سیاست
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران – هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

ایران
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

۱۳۵۸
نهادسازی

گزارشی از نقش آیت الله شریعتمداری در غائله حزب خلق مسلمان

۶ ماه تشنج در تبریز



جلسه اتمام حجت با آیت الله شریعتمداری در قم

از ابتـدای تبعید امام خمینی به ترکیه و عـراق، رویکرد آیت الله سید کاظم شریعتمداری در مواجهه با شاه با رویکرد انقلابیون تفاوتی بنیادی نشان می داد، اما امام با توجه به شرایط کشور و ضرورت حفظ شأن روحانیت و نیز به منظور پرهیز از تشـتت، مدارا را در مواجهه با او برگزیدند. ایشـان حتی در نامه ای خطاب به سـید مرتضی پسـندیده، او را از انتقاد نسبت به آیت الله شـریعتمداری برحذر داشـتند و نوشتند: «نسبت به آقایان خصوصاً آقای شریعتمداری در منزل حضرتعالی حتی یک کلمه انتقاد نشود. لازم است حفظ این مقامات بشود.

هر کسی خواست جسارتی بکند، جلوگیری فرمایید. اصلاً محضر شما باید مبرّا باشد از این نحو امور. خود حضرتعالی حتی گله هم نکنید، اثری جز مفسده ندارد.» در گرماگرم مبارزات انقلابیون آیت الله شریعتمداری راه دیگری را در پیش گرفته بود. او بهره ای در مبارزات نمی دید و مثل جبهه ملی قائل به کنترل رژیم شاه بود و تلاش برای ساقط کردن آن را خیالاتی موهوم و عزمی بی‌ثمر می پنداشت. به جهت سیطره همین نوع نگاه بود که او همکاری هایی با ساواک و شاه در پشت پرده ترتیب داد و این در اوج مبارزات و زندان رفتن های انقلابیون بود. آیت الله شـریعتمداری به ملجأ و پناهگاه حجتیه ای ها هـم تبدیل شـده بود و آنها گاهـاً برای توجیه عملکرد خویـش به فتاوای آیت الله شریعتمداری چنگ می زدند.

پـس از پیـروزی انقـلاب اسـلامی، یکـی از خطرنـاک ترین فعالیت هایی که ذیل چتر حمایت آیت الله شریعتمداری کلید خورد، تأسیس «حـزب جمهوری اسـلامی خلق مسـلمان» در مقابل «حـزب جمهوری اسـلامی» بود. این حزب مورد تأیید و حمایت آیت الله شـریعتمداری قرار داشت و آیت الله شریعتمداری حتی عضویت در آن را یک وظیفه اسلامی و ملی می دانست. در حقیقت می‌توان گفت که حزب خلق مسلمان در رقابت با حزب جمهوری اسـلامی تشکیل شده بود، شکل گرفت و از نوعی اسلام سیاسـی لیبرال طرفداری می‌کرد. این حزب در ابتدا خواهان عدم شرکت در انتخابـات مجلس خبرگان قانون اساسـی بود که در اثـر مقاومت برخی از اعضای آن مانند خسرو شاهی برنامه شرکت نکردن در انتخابات عملی نشد و این حزب تنها توانست به اقلیتی در مجلس خبرگان دست پیدا کند. مقدم مراغه ای از اعضای اصلی این حزب به مجلس خبرگان قانون اساسـی راه یافت. البته حزب خلق مسـلمان، حزب جمهوری اسلامی را به تقلب متهم کرد و بدین ترتیب دور تازه‌ای از منازعات حزبی بین این دو آغاز شد. پس از انتخابات مجلس خبرگان، شکاف و دو دستگی در میان اعضای حزب بوجود آمد که در اثر این اختلافات برخی از آنان که با سیاست‌های انقلاب همسویی داشتند، به گونه فردی و دسته جمعی از مسئولیت‌های خود در حزب استعفا دادند. کناره‌گیری جمعی از بنیانگذاران حزب خلق مسلمان، اوضاع این حزب را آشفته کرد، ولی موجب انحلال این حزب نشد چرا که این حزب به پشتوانه حمایت آیت الله شـریعتمداری و نفوذی که در منطقه داشـت، توانسـت به فعالیت‌های خود ادامه دهد. آیت الله شریعتمداری در ارتباط با استعفای جمع مذکور اینگونه اظهار نظر می‌کرد که «... البته اگر اسـتعفای دسـته جمعی هم داده باشـند، در حزب تأثیـری ندارد. برای این‌که این حزبی اسـت که ۲ تـا ۳ میلیون عضو دارد و آن اعضای فعـال می‌توانند رئیس جدید برای حزب اختیار کنند.»

زمانی که نمایندگان مجلس خبرگان موضوع ولایت فقیه را مورد بحث و مذاکره قرار داده بودند، اعضای حزب خلق سخت در تلاش بودند تا این بند به تصویب نمایندگان نرسـد. به رغم مخالفت‌های نمایندگان حزب خلق مسلمان که در مجلس در موقعیت اقلیت قرار داشتند، اصل ولایت فقیه با دفاع دکتر شهید بهشتی و رأی اکثریت قاطع نمایندگان به تصویب نهایی رسـید. حزب خلق مسلمان نیز با قانون اساسی به مخالفت پرداخته بودند و مردم را از شرکت در انتخابات برحذر می‌داشتند.

نقطه اصلی فعالیت حزب خلق مسلمان در شهر تبریز بود. فعالیت این گروه باعث ایجاد اختلاف میان نیروهای انقلابی در تبریز شده بود. تسلط اعضای اصلی آن حزب بر برخی از کمیته‌های انقلاب اسلامی تبریز باعث درگیری میان کمیته‌های طرفدار امام و حزب جمهوری و نیز سـپاه پاسداران انقلاب اسلامی با کمیته‌های طرفدار آن حزب شـده بود. اوج این اختلافات در پاییز ۱۳۵۸ بود. در آن مقطع، آیت الله شهید قاضی طباطبایی ـ نماینده امام و امام جمعه تبریز ـ بود و رهبری نیروهای طرفدار امام در تبریز را عهده‌دار بود؛ ولی قدرت روزافزون طرفداران حزب خلق مسلمان ایران و تسلط آنها بر مراکز حساس قدرت، لزوم تقویت طرفداران امام را ایجاب می‌کرد در این زمینه، افراد دیگری هم بودند که هم از عملکرد حزب خلق مسـلمان ناراضی بودند و هم چندان دل خوشـی از آیت الله قاضی نداشتند و در صدد حضور روحانی دیگر در سمت امامت جمعه و رهبریت معنوی تبریز بودند. این عوامل دست به دست هم داد تا شهید آیت الله مدنی که آن روزها امام جمعه همدان بود به تبریز عزیمت کند. این عزیمت بنا به درخواست جمعی از متدینان تبریز و با صلاحدید امام صورت گرفت. امام در حکمی که به آیت‌الله مدنی دادند قید فرمودند: جناب مستطاب حجت الاسلام حاج آقای سیداسدالله مدنی مقتضی است جنابعالی به تبریز مسافرت بنمایید و به اوضاع کمیته‌ها و زندانی‌ها رسـیدگی فرموده و وضع شهر و ادارات را نیز بررسی و در بهبـود آنها اقدام نماییـد و در ضمن، اهالی محترم را به اتحاد و یگانگی دعوت نموده و از اختلاف و تفرقه برحذر دارید و در این موقع حساس به وضع خطیری که دارند و وظیفه‌ای که از این جهت به عهده دارند آنها را آشنا سازید، از خدای تعالی عظمت اسلام و مسلمین و موفقیت همگان را خواستارم.

روح الله الموسوی الخمینی»

شایعه اختلاف

دشمنان انقلاب اسلامی و نیز کسانی که فکر می‌کردند با ورود آیـت الله مدنی به تبریـز می‌توانند مراکز قدرت را در آن شـهر در قبضه خود درآورند، شـایعاتی را منتشـر کردند مبنی بر اینکـه آیت الله مدنی با آیت الله قاضی اختلاف دارند و ورود آیت الله مدنی با حکم امام را به‌عنوان اهرمی جهت حمله به آیت الله قاضی قرار دادند، ولی چنان‌که از حکم امام مشاهده شد، حضرت امام (ره) آیت الله مدنی را جهت همکاری با آیت الله قاضی در مقابله با ضد انقلاب به تبریز اعزام کردند .

آیـت الله قاضی که از این توطئه‌ها نیک آگاه بود در اعلامیه‌ای که صـادر کردند فرمودنـد: برادرم آیـت الله مدنی، وارد منـزل اینجانب می‌گردد. و به این ترتیب، هرگونه شـائبه اختـلاف نظر میان خود و آیت الله مدنـی را از بیـن برد. شـهید آیت الله مدنی نیز پـس از ورود به تبریز و اسـتقرار در منـزل آیت الله قاضی عزم راسـخ خـود را در مبارزه با ضد انقـلاب به همگان نشـان داد. در مدت حضور آیـت الله مدنی در تبریز، ایـن دو روحانی بـا همکاری و همدلی، به مبارزه بـا تحرکات حزب خلق مسـلمان ایران پرداختند. حتی آیت الله قاضی برای اینکه هرگونه شـائبه در ایـن بـاره را از بین ببرند، اقامه نماز جمعه را در هفته اول ورود آیت الله مدنی به تبریز به ایشـان واگذار کردند تا نشـان دهند که این دو در تبریز متحد و مؤتلف با هم هستند. آیت الله مدنی پس از مدتی همکاری با آیت الله قاضی به همدان بازگشـت. اگر چه چند روزی بیشتر از رفتن آیت الله مدنی نگذشـته بود که با شـهادت آیت الله قاضی (۱۰ آبان ۱۳۵۸) توسط گروهک فرقان به تبریز بازگشـت. امام (ره) سـپس طی حکمی، آیت الله سیداسـدالله مدنی را به‌عنوان نماینده خودش در آذربایجان و امامت جمعه تبریز منصـوب کردند. متن فرمان امام به این صورت بود: «خدمت جناب مستطاب سـیدالعلما الاعلام، حجت الاسلام آقای حاج سیداسدالله مدنی ـ دامت افاضاته ـ با اینکه شـهر همدان به وجود جنابعالی احتیاج داشـت، مع ذلک به احتیاج مبرمی که شهر تبریز، بلکه آذربایجان به جنابعالی دارد و ازطرف جمعی تقاضا شـده است، مقتضی است جنابعالی مدتی در تبریز اقامت نمایید و به مسـائل و مشـکلات آنجا رسیدگی فرموده و نظارت بر کمیته‌های انقلاب و همینطور دادگاه انقلاب اسلامی فرموده و آنها را ارشاد فرمایید. جنابعالی منصوب به اقامه نماز جمعه، این فریضه بزرگ اسـلامی ـ سیاسی ـ اجتماعی نیز می‌باشید. امید است مردم عزیز و غیرتمند تبریز و آذربایجان در پشتیبانی شما که به نفع اسلام و مسلمین است کوشا باشند. از خداوند تعالی عظمت اسلام را خواستار و جبران فقدان فرزند عزیز اسلام و سلاله طیبه رسول اکرم، مرحوم شهید طباطبایی معظم را امیدوار است».

بنابرایـن آیت الله مدنی این بار به‌عنوان نماینده امام و امام جمعه تبریز به تبریز بازگشت. حزب خلق مسلمان نیز از شهادت آیت الله قاضی سوء استفاده کرده درصدد تسلط بر تبریز برآمد. آیت الله شریعتمداری که ادعا می کرد مقامات اسـتان‌های آذربایجان شرقی و غربی باید با صلاحدید ایشان معین شوند، بلافاصله آقای سیدیوسف حکم‌آبادی را به امامت جمعه تبریز منصوب کرد. آیت الله مدنی که از این اقدام آیت الله شریعتمداری، مطلع شد و نیز از جهت رعایت احترام آیت الله شریعتمداری به قم رفت و با او دیدار کرد تا اگر توصیه یا سفارشی داشتند از محضرشان استفاده کنند؛ اما آیت الله شریعتمداری ضمن اظهار کم لطفی، این مطلب را که مقامات آذربایجان باید با صلاحدید او انتخاب شـوند و او سیدیوسف حکم آبادی را به سمت امامت جمعه تبریز برگزیده‌اند، به‌طور صریح، به آیت الله مدنی اظهار داشت، ولی آیت الله مدنی بـی اعتنا به این اظهـارات و البته با علم بر اینکه بـا ورودش به تبریز وارد عرصه کارزاری سـخت علیه حزب خلق مسـلمان خواهد شـد، وارد تبریز شـد. آیت الله مدنـی بلافاصله پـس از ورود به تبریز بـه اقامه نماز جمعه پرداخـت و همـگان را به وحدت تحـت رهبری امـام (ره) فراخواند. مدت کوتاهـی از ورود ایشـان به تبریز نگذشـته بود که موعد به رأی گذاشـته شـدن قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران بود. این قانون که آیت الله مدنی خـود از تصویب‌کنندگان آن بود، در مجلس خبرگان قانون اساسـی به تصویـب نمایندگان مردم رسـیده بود و می‌باید به رأی عموم گذاشـته می‌شـد. برخی از مراجع عظام تقلید آن را توشـیح و تأیید کرده بودند، ولی آیـت الله شـریعتمداری یکـی از آن مراجع بود که قانون اساسـی مصوب نمایندگان ملت را به دلیل برخی از مصوباتش که آنها را نمی‌پذیرفت، امضا نکرد.بلافاصله حزب خلق مسـلمان این این مسأله را بهانه قرار داده و به مجلس خبرگان قانون اساسی و نیز قانون اساسی حمله کرد. آیت الله مدنی کـه از این قضیه به خوبی آگاه بود، سـعی کرد تا برگـزاری رفراندوم قانون اساسـی در فضایی آرام برگزار شـود، ولی حزب خلق مسلمان ایران با توجه به نظرات انتقادی آیت الله شـریعتمداری، به تحریم رفراندوم قانون اساسی

خودش قبول کرد، رفقایش قبول نکردند

حجت الاسلام والمسلمین محمدتقی فلسفی


آیت الله شریعتمداری و شیخ محمدتقی فلسفی

بعدها با بالا گرفتن این تنش ها و حرف و حدیث ها در خصوص حزب خلق مسلمان بود که امام خواستار اعلام برائت آیت الله شریعتمداری از آن شدند. محمد تقی فلسفی در این خصوص می گوید: «یک روز صبح امام به وسیله یکی از دوستان پیغام داد که به فلانی بگویید اینجا بیاید. خدمت ایشان رسیدیم. امام تنها بود. شروع سخن ایشان، گفت‌وگو درباره حزب خلق مسلمان بود. امام فرمودند: ما می‌دانیم که اجانب بخصوص امریکا با این انقلاب خیلی دشـمن هسـتند و با وسـایل گوناگون به آن ضربه می‌زنند. حالا اول کار اسـت که آمده‌اند و حزب درست کرده‌اند. این حزب خلق مسلمان علی التحقیق ریشه خارجی دارد. این کلمه «خلق» را داخل عنوان حزب گذارده‌اند –مثل اینکه کلمه «دموکراسی» را می‌خواستند داخل نام «جمهوری اسلامی ایران» کرده و بگویند: «جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران»؛ خلق مسلمان هم یعنی همین، خلق در فارسی همین توده است. اینها می‌خواهند از همین حالا میان مسلمانان زمینه جنگ درست کنند و بگویند حزب جمهوری اسلامی و حزب خلق مسلمان. این قضیه ضربه زدن به انقلاب و پایمال کردن خونهای مسلمانان است. می‌خواهند این انقلاب را بکوبند و این موفقیت را از بین ببرند و یک چیز دیگر جایش بگذارند که منافع خودشان را تأمین کند. مشکل این است که آقای شریعتمداری به نام یک آیت‌الله وابستگی خودش را به این حزب اعلام کرده و آن را وابسته به خود معرفی کرده است. یعنی بین این حزب و بین آقای شریعتمداری ارتباط هماهنگی و همرنگی برقرار است. این کار خیلی خطرناک است. ممکن است تمام زحمت‌ها به هدر برود. اینکه گفتم شما بیایید، برای این است که بگوییم پیش آقای شـریعتمداری بروید و به‌طور خصوصی از قول من به ایشـان بگویید این کار را اجانب کرده‌اند، شما که این مطلب را پذیرا شده‌اید، یا آگاهید یا ناآگاه. مصلحت شما این است که فوراً در جراید و رادیو و تلویزیون اعلام کنید که از این حزب برکنار هستید و مسائل آن به هیچ وجه به شما ارتباط ندارد، تا حیثیت شما محفوظ باشد.»

آقای فلسفی می گوید من همان موقع حرکت کردم و به منزل آقای شریعتمداری رفتم. پیام امام را به ایشان رساندم. اصل پیام این بود که آقای شریعتمداری بنویسد و امضا کند که من به هیچ وجه به این حزب ارتباط ندارم، و این حزب نیز به من وابستگی ندارد. وقتی به ایشان پیام را گفتم، موضوع را بسیار عجیب تلقی کرد. گفت:«آقا این حزب متعلق به مسلمان‌ها است؛ من به این حزب بستگی دارم. این را علناً گفته‌ام و همه هم می‌دانند. اگر بگویم بستگی ندارم، مساوی با از بین رفتن اعتبار و حیثیت من است. آیا من خودم را تحقیر کنم و بگویم وابستگی به این حزب ندارم، و آن را نمی‌شناسم؟ من این کار را نمی‌کنم.» ایشان این عبارت منفی را خیلی محکم می‌گفت. من برگشتم و رفتم خدمت امام و گفتم: «ایشان می‌گوید حیثیت من در خطر است و اگر انصراف خود را اعلام کنم، باید از حیثیت خودم چشم بپوشم و بسیاری از دوستانم را که پایه گذار این حزب بودند، از دست بدهم. من این کار را نمی‌کنم». امام اظهار تأسف کردند و گفتند: «این آقا متوجه قضایا نیست. شما بروید و بگویید حیثیت شما با وابستگی به این حزب از بین خواهد رفت. جدا نشدن از این حزب، مقدمه برباد رفتن حیثیت شماست. اما اگر جدا شدید، حیثیت شما کاملاً محفوظ می‌ماند و در قم «آقا»یی هستید. من به این وسیله با ایشان اتمام حجت می‌کنم. بگویید اگر حیثیت شما با اعلام عدم وابستگی به این حزب ضربه بخورد، ما شما را حفظ می‌کنیم و جبران خواهیم کرد که کوچکترین ضرری به حیثیت شما وارد نشود.» پیام امام به آیت الله شریعتمداری رسانده می شود و او نیز در آغاز می پذیرد اما جواب نهایی را منوط به مشورت با اطرافیانش می‌کند: «موافقت می‌کنم؛ اما یک شرط دارد. من باید امشب با بعضی از رفقا مشورت کنم. بدون مشورت، قول قطعی نمی‌دهم. امشب برای من شب مشورت باشد. من متن را می‌نویسم. اگر مشورت، درست درآمد و خصوصیاتی علاوه شد؛ آن وقت فردا صبح اینجا بیایید که تکمیل کنیم» آقای فلسفی می گوید: «فردا صبح که نزد آقای شریعتمداری رفتم ایشان گفت:«رفقای من موافقت نکردند و گفتند هم در قم و هم در آذربایجان حیثیت افراد بسیاری از بین می‌رود؛ ضربه بزرگی هم به شما می‌خورد؛ نباید اصلاً پیرامون این مطلب فکر کنید! بنابراین من آن نوشته را نمی‌نویسم.» به منزل امام برگشتم و مطالب را به ایشان عرض کردم. امام متأثر شد. بعد هم پیشامدها آن شد که همه می‌دانند.

مبادرت ورزید.

شایعه حمله

هنوز چند روزی از تصویب مردمی قانون اساسـی نگذشـته بود که شایعه حمله به بیت آیت الله شریعتمداری در قم و کشته شدن یکی از پاسداران منزل او، باعث ایجاد فضایی متشنج در تبریز شد. این مسئله به اضافه انتقاد آیت الله شریعتمداری از تصویب قانون اساسی بهانه خلق یک بحران در کشور قرار داد. امام که از این قضیه آگاه بودند، بلافاصله در قم نزد آیت الله شریعتمداری رفتند و ضمن ابراز تأسـف از کشـته شـدن یکی از پاسـداران منزل آیت الله شریعتمداری دستور بررسی آن را صادر کردند، ولی حزب خلق مسلمان ایران در تبریز با صدور اطلاعیه‌هایی، مردم را به حضور در راهپیمایی اعتراض آمیز به این موضوع فرا خواند. این اقدامات حزب خلق مسلمان ایران باعث شد تا تظاهراتی در تبریز صورت گیرد. این حزب کار را به جایی رساند که آیت الله مدنی را تهدید کرد که در صورت حضور در نمازجمعه کشته خواهد شد؛ولی آیت الله مدنی علی رغم این تهدیدات، در نماز جمعه حاضر شد. اعضای حزب خلق مسلمان محراب نمازجمعه را به آتش کشیدند، ولی شجاعت آیت الله مدنی آنان را به عقب نشینی وادار کرد. آیت‌الله مدنی با اعلام اینکه تا من زنده‌ام و در این شهر نماینده امام هستم نماز جمعه را برگزار می‌کنم و نقشه‌های آنها را خنثی کرد. این در حالی بود که کمیته‌های طرفدار آیت الله شریعتمداری با حمله و هجوم به کمیته‌های طرفدار امام، تلاش برای سلطه بر تبریز تداوم دادند.

تحـرکات اعضای حـزب خلق مسـلمان ایران باعث تسـخیر سـاختمان رادیو و تلویزیون تبریز و نیز مراکز دولتی شـد. با تسخیر رادیو و تلویزیـون تبریزاعلامیه‌های آیت الله شـریعتمداری و گروه‌های چپ و مارکسیسـتی چون سـازمان فدایی خلق از تلویزیون پخش و مردم بیشتر تحریـک و تهییج می‌شـدند و پس از آن بود که شـورای انقلاب تصمیم گرفت هیأتی را به تبریز بفرستد تا با مذاکره با اعضای حزب مزبور، بحران را رفـع نمایند. آیـت الله محمدرضا مهدوی کنی، دکتر یدالله سـحابی و ابوالحسن بنی صدر روانه تبریز شدند و پس از مذاکره با حزب خلق مسلمان تبریـز به توافقاتی دسـت یافتند. از طرف دیگر، گروهـی دیگر از اعضای شـورای انقلاب به قم رفتند و با آیت‌الله شـریعتمداری دیدار کردند. هیأت اعزامی به تبریز در جلسـاتی که با حضور روحانیون و نیز مسئولین سیاسی تبریز در منزل آیت الله انگجی تشـکیل شـد، به بررسی اوضاع پرداختند. در این دیدارها، علما و نیز شـخصیت‌های طرفدار آیت الله شـریعتمداری برقطعنامه هشـت ماده‌ای کـه در آن بر تعیین مقامات محلی با صلاحدید آیـت الله شـریعتمداری، اصلاح موارد مورد نظر آیت‌الله شـریعتمداری در قانون اساسی، لزوم انتخاب شورای کمیته‌های انقلاب اسلامی تبریز با رأی مخفـی مردم، برکناری افرادی که دخالت آنها در ایجاد درگیری بین مردم ثابت شده است، دستگیری و تعقیب مسببین، رادیوی تبریز و قطع تبلیغات ناروا از تلویزیون تبریز شـدند. این در حالی بود که ارسـال تلگراف‌هایی از سراسر کشور به آیت الله شریعتمداری بر لزوم انحلال حزب خلق مسلمان ایران و نیز دسـتور او مبنی برعدم دسـت اندازی طرفدارانش به نهادها و ارگان‌های دولتی ارسـال می‌شد. پس از آن حضرت امام، آیت الله اشراقی را به نمایندگی از طرف خود به تبریز فرسـتاد و آیت الله شریعتمداری هم آیت‌الله جعفر سـبحانی و سـیدیونس عرفانی را به تبریز اعزام نمود و آنان پس از سه روز اقامت در تبریز و دیدار با مردم به تهران بازگشتند.

بعدها معلوم شد این تظاهراتی که منجر به تسخیر رادیو و تلویزیون تبریز شده بود، که نه به طرفداری از آیت الله شریعتمداری که به طرفداری از شاه و بختیار صورت گرفته، چرا که به تدریج، شعارها رنگ حمایت از شاه و سلطنت به خود گرفت و طرفداران شریعتمداری در هیاهوی طرفداران شاه گم شدند. آیت الله مدنی در مصاحبه‌ای مطبوعاتی که همراه آیت الله سیدحسین موسوی تبریزی رئیس دادگاه وقت انقلاب اسلامی تبریز- ترتیب دادند درباره این تظاهرات گفت: «همه دیدند و شاهدند که اینها به نفع شاه و بختیار شعار می‌دادند و عکس امام را پاره کرده شیشه‌ها را می‌شکستند و هر کس را که می‌خواسـت مغازه‌اش را باز کند، شیشه مغازه‌اش را می‌شکستند.» به دنبال این اقدامات، طیف وسـیعی از مـردم به خیابان‌ها ریختند، به گونه‌ای که در تهران حدود ۲ میلیون نفر در مقابل سـفارت امریکا گردهم آمدند و عملکرد حزب خلق را همسـو با برنامه‌ها و سیاسـت‌های امریکا و اسرائیل دانستند. موج اعتراضات مردمی و درخواسـت انحلال حزب از آیت الله شریعتمداری، باعث شد وی در روز یکشنبه ۱۳۵۸/۱۰/۱۶ با صدور بیانیه‌ای انحلال حزب جمهوری خلق را اعلام کند. نهایتاً در روز ۱۳۵۸/۱۰/۲۲ دوازده‌نفر از عاملان اغتشاشات به حکم دادگاه انقلاب تبریز به دار آویخته شدند.

اما در قم تحرکات طرفداران آیت الله شریعتمداری ادامه داشت. احمد قدیریان معاون وقت دادسـتان کل کشـور در ایـن باره می گوید: عده‌ای از اعضای حزب خلق مسلمان از تبریز روز سه‌شنبه یا چهارشنبه‌ای به قم آمدند و در خیابانی که کوچه حضرت‌امام هست، شیشه تمام مغازه‌ها را شکستند و به امام اهانت کردند. آقای قدوسی روزهای پنجشنبه به قم می‌رفتند. جامعه مدرسین و علما دور آیت‌الله قدوسی را گرفتند و گفتند که اینها قرار اسـت روز جمعه به قم بیایند و قداست حضرت‌امام را بشکنند. بعد هم تحریک شـدند و چند ماشین شدند و رفتند. آیت‌الله قدوسی روز پنجشـنبه به تهران آمدند و به من گفتند برای این موضوع چه تصمیمی گرفته‌ای؟ به نظرم روز چهارشنبه بود، سه‌شنبه این اتفاق افتاد، چهارشنبه آقای قدوسی به قم رفتند و بعدازظهر چهارشنبه من با ایشان دیدار داشتم. من خدمتشـان عرض کردم که آقای قدوسـی! شـما نگران نباشید. من ترتیب کار را برای جمعه می‌دهم. فقط شما یک حکم بدهید که نیروهای سـپاه و ژاندارمری که ورودی‌های قم به دست آنهاست و نیز شهربانی با من همکاری کنند. ایشـان یک نامه نوشتند و حکم به من دادند که شما مجاز هستید به قم بروید و امنیت روز جمعه را با همکاری نیروهای سپاه پاسـداران و ژاندارمری و شـهربانی وقت برقرار کنید.من پنجشنبه به قم رفتم و با نیروها هماهنگی کردم. هماهنگی با نیروها در تهران نیز انجام شـده بود و از پنجشـنبه بعدازظهر از میدان شـوش تا قم نیروها را چیده بودم. در هر قهوه‌خانه‌ای چندنفر بودند. آن زمان دسـتگاه‌های بی‌سیم تا نیمه‌های راه قم بیشتر کار نمی‌کرد، اما ما دستگاه‌هایی داشتیم که خیلی قوی بودند و جواب می‌دادند. دسـتگاه پیچ بود که اگر کسـی با دیگری کاری داشت، او را پیچ می‌کرد و آن شخص تماس می‌گرفت. صبح جمعه اول وقـت من در قم بودم، با من تماس گرفتند که ۲ اتوبوس از تبریز از چهارشـنبه حرکت کرده‌اند و الآن در ابتدای جاده قم در حرکت هستند. گفتم بگذارید بیایند. خود آقای قدوسی در قم بودند و من لحظه به لحظه گزارش کار را به ایشـان می‌دادم. من طبقه بالای مقر سپاه پاسداران که آن موقع در ساختمان سـاواک قدیم، در خیابان راه‌آهن بود، مستقر بودم و به آنها گفتم هرکس را دستگیر کردند، به آنجا بیاورند. زمانی که این ۲ اتوبوس به ورودی قم رسیدند، خودم با ماشین جلویشان ایستادم و آنها را پیاده کردیم و به طبقه بالا بردیم. کمی شلوغ کردند. ما گفتیم حرف نزنید برویـد بالا. یک بازجویی مختصری از سرکرده‌هایشـان کردیم و متوجه شـدیم که همان کسانی هستند که می‌خواهند اوضاع قم را به هم بزنند. در بازرسی که از اثاثیه اینها کردیم، یک گونی بسیار بزرگ پر از چوب‌های خراطی شـده را که تقریباً مثل چماق بود، پیدا کردیم و از ساک‌هایشـان هم چوب پیدا کردیم و یک اسـلحه کلاشینکف با ۲۰۰ تیرفشنگ. آقای قدوسی گفتند یک گزارش جامع و کامل از نفرات به من بدهید و ما روز شنبه گزارش را خدمتشان دادیم.ما در داخل شهر در هر ورودی از سمت اراک و تهران و جمکران و کاشـان نیرو گذاشـته بودیم و هرکسی را که مشکوک بود، می‌گشتیم و دستگیر می‌کردیم. با شهربانی و ژاندارمری هم هماهنگ بودیم و آنها نیز نیروهایشان را بسیج کرده بودند. خود نیروهای مدرسه حقانی هم که الآن در رأس امور هستند، از جمله آقای پورمحمدی و آقای پورقناد با ما همکاری کردند. ما حدود ۲۰ ماشین داشتیم که افراد را می‌گشـتیم تا حرکتی صورت نگیرد و تا ساعت ۷ بعد از ظهر الحمدلله هیچ اتفاقی در سـطح قم رخ نداد. سـاعت ۸ شـب ما به این آقایانی که دسـتگیر کرده بودیم، چون سروصدا می‌کردند و معلوم بود که ارتباطاتی دارند، گفتیم بروید زیارتتان را بکنید و با اتوبوس برگردید. اتوبوس با یک ماشـین در جلو و یک ماشـین در عقب به میدان شـوش فرستاده شد و بعد رها شـد که به سمت تبریز برود. در طول این یک روز که مهمان ما بودنـد به آنها صبحانه دادیم، بـرای ظهر نان و حلوا ارده به آنها دادیم و عصر برایشـان غذا تهیه شـد. نزدیک به ۷۰ نفر بودند. آنها از روی پشت بام زیارتشان را کردند و رفتند. گزارش مفصلی را روز شنبه خدمت شهید قدوسی دادیم و ایشان گزارش را به شهید بهشتی و شورای عالی قضایی دادند که خیلی خوشحال شده بودند. وقتی گزارش را خدمت امام دادند و گفتند که اعضای دادسـتانی چنین برنامه‌ای را انجام دادند، امام نیز خیلی خوشحال شده بودند.


آیت الله جعفر سبحانی


سید حسین موسوی تبریزی


آیت الله سید اسدالله مدنی


آیت الله قاضی طباطبایی


هادی خسروشاهی

مخالف در روش و منش

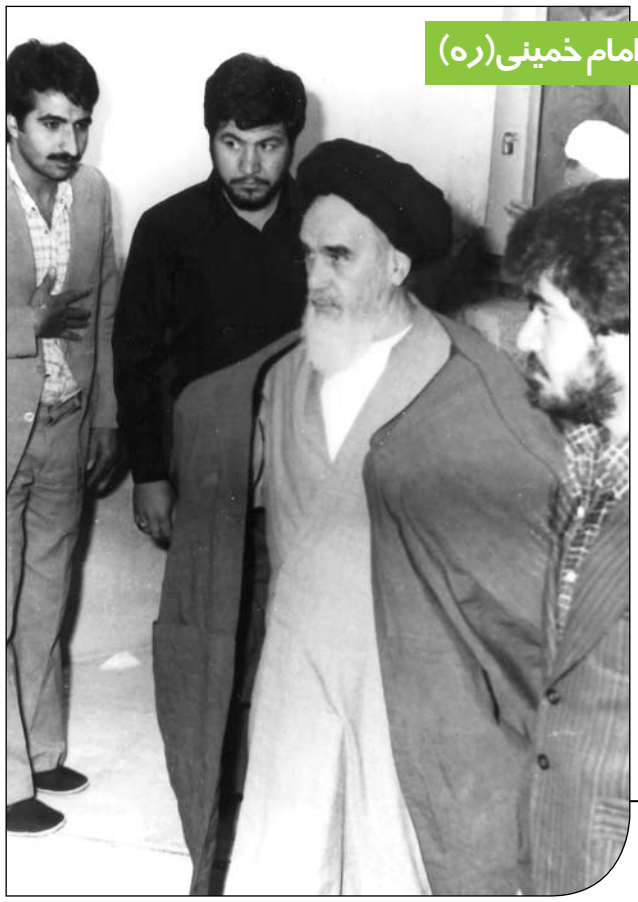
آیت الله شـریعتمداری در منش و روش مخالف جدی امام بود؛ این مخالفت ها البته در آغاز ظهور خارجی نداشت و آنچه ظهور می یافت پیام ها و تبریک ها و تعارفات بود. علی محمد بشارتی خاطره ای را در این زمینه نقل می کند: «در تابستان سال ۱۳۵۸ هنگامی که مسئول اطلاعات سـپاه بودم، گزارشی داشتیم که آقای آیت الله شریعتمداری در مشهد گفته بود: من بالاخره علیه امام اعلام جنگ می کنم. خدمت امام رسیدم و ضمن ارائه گزارشـی، خبر مذکور را هم گفتم. ایشـان سـرش پایین بود و گوش می داد، این جمله را که گفتم، سـر بلند کرد و فرمود: اینها چه می گویند، پیروزی ما را خدا تضمین کرده است. ما موفق می شویم، در اینجا حکومت اسلامی تشکیل می دهیم و پرچم را به صاحب پرچم می سپاریم! پرسیدم: خودتـان؟ امام سـکوت کردند و جـواب ندادند.» با وجود انتقادات پشـت پرده‌ای که علیه امام از ناحیه آیت الله شـریعتمداری وجود داشـت، اما در ظاهر پیام هایی صادر می شـد که امام نیز به آن پاسـخ می گفتند؛ امام در پاسـخ به تبریک آیت الله شـریعتمداری هنگام بازگشت به ایران نوشتند: «بسـمه تعالی. حضرت آیت الله آقای شریعتمداری- دامت برکاته. مرقوم شریف در تفقد از اینجانب واصل، و موجب تشکر گردید. سلامت و سعادت جنابعالی را از خداوند تعالی خواسـتار است. امید است پس از چند روزی به زیارت حضرات آقایان نایل شـوم. والسـلام علیکم و رحمـه الله. روح الله الموسوی الخمینی.»پیام های تبریک این چنین وجود داشت. در واقع آیت الله شـریعتمداری در ظاهر از امام تجلیل می کرد و خود را همراه و همگام امام و انقلابیون نشان می داد اما در باطن و جمع های خصوصی از ضرورت مواجهه با امام و اشتباهات او سخن می گفت و این سرآغاز انحراف بود. در سال های بعد از انقلاب البته تنش هایی به وجود می آمد. از جمله اعتراض و راهپیمایی هایی بود که در اعتراض به انتشـار مقاله صادق خلخالی علیه تأسیس حزب خلق مسلمان ایران و موضع آیت الله شریعتمداری در روزنامه اطلاعات کلید خورد. بعد از ناآرامی های تبریز و قم بود که امام چندین بار طی سـخنرانی ها و پیام هایی، وحدت انقلابیون و پرهیز از ایجاد تفرقه را خواستار شدند.

رمز عبور
ایران
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

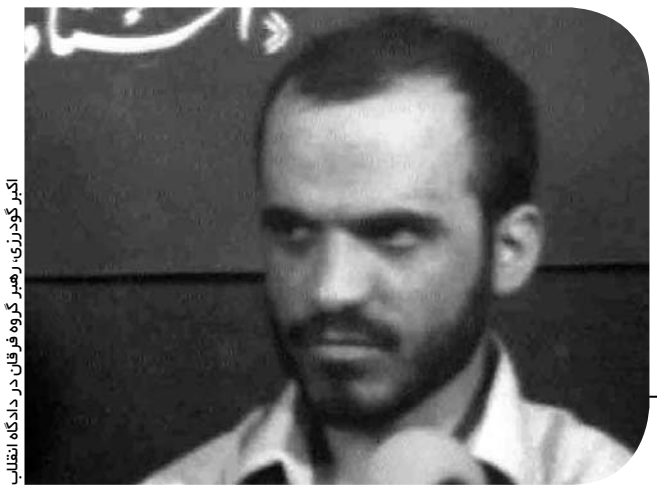
گفت‌وگو با حمیدرضا نقاشیان، سر تیم حفاظت امام خمینی(ره)

لجاجت دلیل انحراف فرقان

بعد از شهادت شهید مطهری توسط گروهک فرقان زمانی که برخی این ترور را به توده‌ای‌ها نسبت می‌دادند، حمیدرضا نقاشیان از نزدیک‌ترین یاران امام، با توجه به این‌که پیش از انقلاب با هدایت شهید مطهری در جلسات این گروه انحرافی شرکت می‌کرد و شناخت دقیقی از آنها داشت، به امام(ره) گفت که این ترور کار گروهک فرقان بوده و با توجه به اطلاعات کاملی که در این زمینه داشت از سوی ایشان مأمور شد تا بساط فرقانی‌ها را برچیند و به حیات آنان پایان دهد و اینگونه مأموریت نقاشیان آغاز می‌شود، مأموریتی که منتج به اعدام ٦ نفر از سرکردگان این گروهک و برچیده شدن بساط تفکرات انحرافی آنها شد. حمیدرضا نقاشیان در گفت‌وگو با «ایران» از نحوه آشنایی‌اش با این گروهک تا پایان مأموریتی که امام به او محول کرده بود، می‌گوید.



حمید رضا نقاشیان از روز ۱۲ بهمن مسئول حفاظت از امام بود. در این تصویر نقاشیان حضرت امام را برای حضور در مراسم ترحیم شهید مطهری در مدرسه فیضیه همراهی می‌کند



اکبر گودرزی، رهبر گروه فرقان در دادگاه انقلاب



نحوه آشنایی شما با گروه فرقان چگونه بود؟

قبل از انقلاب گروه‌های مذهبی فعال و مبارز برای جوانان جذابیت داشتند. درغرب وشمال و اطراف تهران هم جلساتی با رهبری جوان پرشوری که تحصیلات حوزوی بسیار اندکی داشت تشکیل می‌شد که توانسته بود بچه‌های تحصیلکرده و بعضی از بچه هیأتی‌ها را جذب کند. من تقریباً به تمام کانون‌هایی که در آنها مسائل مبارزاتی مطرح می‌شدند، سرک می‌کشیدم. بعد از شرکت در این جلسات حس کردم یک جای کار می‌لنگد. موضوعات مشکوک فکری مطرح شده در آن جلسات را با شهید عباسعلی ناطق‌نوری مطرح کردم و توسط ایشان به شهید مطهری انتقال یافت و بعد هم چند تا از جزوات آنها را به ایشان دادیم. شهید مطهری بعد از یک هفته مطالعه روی جزوات فرقان فرمودند اینها از مجاهدین خلق هم خطرناک‌ترند و مأموریت دادند تا با شرکت در آن جلسات، در واقع عملکردشان را رصد کنیم و ایشان را در جریان بگذاریم.

علت اصلی جذب جوانان به چنین گروه‌هایی چه بود؟

فضای خفقان‌آور آن سال‌ها چندان امکان تحلیل و مطالعه عمیق به جوانان نمی‌داد. در واقع آن چیزی که موجب جذب جوانان به چنین جلساتی می‌شد، شور مبارزاتی برای مقابله با رژیم شاه بود. دلیل جذب جوان‌ها توسط مجاهدین و گروه‌های چپ هم همین بود و کمتر کسی به نقد و بررسی آرای آنها می‌پرداخت و اگر هم این کار را می‌کرد، به دلیل مطالعات اندک و کم‌عمق، توان محک زدن به این آرا را نداشت. چنین کاری فقط از امثال استاد شهید مطهری بر می‌آمد که با نهایت دقت و ریزبینی، این کار را می‌کردند، منتهی در فضای خفقان‌آمیزی که رژیم ایجاد کرده بود، اولاً صدایشان به کمتر کسی می‌رسید و به همان‌هایی هم که می‌رسید، کمتر فرصت و توان جذب و مداقه در عمق معنای دغدغه‌های ایشان را داشتند و لذا در چنین جوی امثال گودرزی [اکبر گودرزی، رهبر گروه فرقان] امکان نشو و نما پیدا می‌کردند، مخصوصاً که فضا یک فضای تاحدودی ضد روحانیت هم بود، او هم که تحت تأثیر شدید کتاب‌هایی چون آثار نصیرالدین امیر صادقی بود، تعریض‌های آشکاری به روحانیت و حوزه داشت و در عین حال تفاسیر انقلابی گونه‌ای از قرآن را بیان می‌کرد که با وجود سطحی و انحرافی بودن، به دلیل ظاهر انقلابی و نیز کم‌سوادی نسل جوان در عرصه معرفت دینی، در میان جوانان جا باز می‌کرد. در هر حال من و چند تن از دوستان بنا به توصیه واصله از شهید مطهری در آن جلسات شرکت می‌کردیم و تا جایی که میزان مطالعات و فهم ما اجازه می‌داد، شبهاتی را مطرح می‌ساختیم، اما در آن فضای ملتهب، این سؤالات انحرافی به نظر می‌رسیدند و چندان راه به جایی نمی‌بردند و اگر زیاد هم اصرار می‌کردیم شک برانگیز می‌شد و امکان شرکت در جلسات را از دست می‌دادیم. سرانجام با گزارشاتی که به شهید مطهری داده می‌شد، اهمیت موضوع به حدی برای ایشان جدی شد که در مقدمه چاپ دوم «علل گرایش به مادی‌گری»، به بیان ماهیت حقیقی این گروه پرداختند و پس از آن بود که فرقانی‌ها غائله‌ای را علیه ایشان شکل دادند و شهید مطهری را علناً وهابی خواندند. به هر حال جو ملتهب سال‌های ۵۶ و ۵۷ امکان شناسایی واقعی و عمیق گروهک‌های مختلف را گرفت و آنها توانستند با استفاده از ناآگاهی عده‌ای جوان پرشور، بارگیری کنند و دست به ارتکاب جنایاتی بزنند که شبیه صدها سال از عواقب ناشی از آنها رنج خواهد برد.

علت کینه‌ورزی گودرزی نسبت به روحانیت و حوزه چه بود؟

من بعد از انقلاب از چند نفر شنیدم که وقتی گودرزی به مدرسه مرحوم مجتهدی رفته بود، ایشان توسط چند نفر برایش پیغام داده بودند که بهتر است به آنجا نرود و او هم متوجه شد و نرفت. او توسط شهید قدوسی از مدرسه حقانی هم طرد می‌شود و همین طور از مدرسه قائمیه. از آقای سعیدی هم کینه عمیقی داشت. خلاصه این‌که به هر یک از مدارس دینی که رفته بود، به نوعی عذرش را خواسته بودند و لذا او کینه حوزه و روحانیت را به دل گرفته بود و در آن جوّ ضد روحانیت، حرف‌هایش خریدار داشت، مخصوصاً که آرا و افکار دکتر شریعتی هم بشدت در جامعه رواج داشت و دکتر هم نسبت به بخشی از روحانیت که نسبت به مسائل اجتماعی واکنش نشان نمی‌داد، واکنش شدید نشان می‌داد و حرف‌های نیشدار و روشنفکر پسند می‌زد.دکتر شریعتی بیان و قلم سحرانگیزی داشت و اقبال جوانان به جلسات سخنرانی و کتاب‌های ایشان، حیرت‌انگیز بود. به اعتقاد من نمی‌توان از نقش پررنگ او در جذب جوانان به مقوله‌های دینی صرف‌نظر کرد، هر چند انتقادات جدی هم بر این افکار و آرا وارد است، اما در مورد گروه‌هایی چون فرقان، آنها از آن بخش‌هایی از سخنان شریعتی که در دفاع از روحانیت مبارز سخن گفته بود، فاکتور می‌گرفتند و فقط روی سخنان انتقادآمیز او مانور می‌دادند، به همین دلیل به نظر من استفاده آنها از افکار دکتر شریعتی هم یک استفاده ابزاری بود. من هرگز این سخن دکتر شریعتی را از یاد نمی‌برم که می‌گفت: «پای هیچ یک از قراردادهای ننگین این سرزمین، امضای یک آخوند نخورده است.»

ولی اینها به هیچ وجه به چنین اظهارنظرهای صریحی اشاره نمی‌کردند و فقط آنچه را که سندی بر اثبات آرای خودشان بود، به صورت گزینشی مطرح می‌ساختند. شریعتی بارها در سخنان خود صراحتاً می‌گفت که با همه انتقادی که به بعضی از ارکان حوزه داریم، ولی حوزه را پاک و منقح از هر برخورد کثیف سیاسی می‌دانیم و گاهی نیز اشاره می‌کرد که اگر روزی روحانیت زمام امور را در دست بگیرد دشمنی‌های استعمارگران علیه کشورمان معنای پنهان کارانه نخواهد داشت.

آیا اینها شناخت نزدیکی هم از دکتر شریعتی داشتند یعنی به او نزدیک بودند؟ یا دورادور سنگ او را به سینه می‌زدند؟

بعضی از آنها دکتر شریعتی را از نزدیک می‌شناختند و در جلسات خصوصی او که بعد از تعطیلی حسینیه ارشاد تشکیل می‌شدند، شرکت می‌کردند. حتی یکی از آنها به نام حمید نیکنام که بعداً شهید قرنی را به شهادت رساند، آن قدر به شریعتی و شهید بهشتی نزدیک شده بود که به منزل ایشان رفت و آمد داشت! اساساً همین نزدیکی‌ها هم سبب شده بود که جوانان مستعد، باورشان کنند و جذب گروه بشوند. علی مشکینی که در زندان خودکشی کرد، رابط دکتر ملکی، رئیس اسبق دانشگاه تهران با دکتر شریعتی بود، اما از دکتر شریعتی سخنی له یا علیه اینها شنیده نشده است و احتمالاً اینها هم از علاقه‌مندان پر و پا قرص دکتر شریعتی بوده‌اند، که بعدها هم تعبیر جالب شریعتی، یعنی «زر و زور و تزویر» را مستمسک قرار دادند و آن فجایع را آفریدند.

اشاره کردید که اینها موجی از افترا را علیه شهید مطهری به راه انداختند. مشخصاً روی چه مواردی انگشت می‌گذاشتند؟

یکی این‌که می‌گفتند ایشان با دستگاه تبانی کرده، به همین دلیل می‌تواند در دانشگاه تدریس کند. دیگر این‌که

ایران
نهاد دلیل انحراف فرقان
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

چون در منطقه شمال تهران منزل داشت و از یک زندگی متوسط نسبتاً خوب برخوردار بود، به ایشان انگ سرمایه‌دار بودن می‌زدند، در حالی که آن سطح از زندگی در میان اساتید دانشگاه امری عادی بود. مدتی هم عده‌ای علیه حسینیه ارشاد جار و جنجال به راه انداختند و حضور تعیین کننده شهید مطهری در آنجا در واقع مستمسک دیگری شد برای این‌که به ایشان انگ وهابی‌گری بزنند.

پس از انقلاب از چه زمانی بار دیگر به فکر پیگیری جریان فرقان افتادید و چه اقدامی کردید؟

تا اواخر سال ۵۵ و اوایل سال ۵۶ که مجموعه گروه ما با عنوان «ندای اسلام» که بعدها گسترش پیدا کرد و تبدیل به «کانون نشر نهضت» شد – ما یک فعالیت جانبی هم با «فجر اسلام» داشتیم – ضربه سنگینی از ساواک خورد و خانه‌های تیمی ما لو رفت، عده‌ای از ما به‌ناچار به خارج از کشور فرار کردیم و از این گروه غافل شدیم. وقتی هم به ایران برگشتیم، انقلاب شد و اساساً پیگیری چنین مسائلی در اولویت نبود. ما تصورش را هم نمی‌کردیم که اینها به ترور روی بیاورند و گمان می‌کردیم مثل خیلی از بچه‌های مبارز، جذب انقلاب می‌شوند؛ اما متأسفانه اشتباه می‌کردیم. اولین تلنگری که به ذهن من خورد پس از شهادت شهید قرنی بود. من آن موقع در قم در خدمت حضرت امام بودم و دغدغه‌های فراوان داشتم. وضعیت دستگاه‌های امنیتی کشور هم به گونه‌ای نبود که بتوان این مسائل را با دقت و سرعت پیگیری کرد. همه چیز از هم پاشیده بود و مدتی طول می‌کشید تا اوضاع سر و سامان پیدا کند تا زمانی که مرحوم مطهری را ترور کردند و ناگهان داغی به دل همه خورد. من واقعاً در سه روزی که امام در قم اعلام عزاداری کردند، گیج بودم و شب‌ها نمی‌توانستم بخوابم. در روز اول ختم خود امام سخنرانی کردند، در روز دوم مرحوم آقای مروی و در روز سوم آقای هاشمی رفسنجانی. ایشان (آقای هاشمی رفسنجانی) ترور شهید مطهری را به توده‌ای‌ها نسبت دادند، شاید چون تصویر کاملی از فرقان نداشتند و از سوی دیگر توده‌ای‌ها و گروه‌های چپ را کسانی می‌دانستند که قدرت نظریه‌پردازی شهید مطهری را کاملاً می‌شناختند و لذا قاعدتاً آنها باید دست به این ترور زده باشند و به همین دلیل ایشان شروع کردند به کوبیدن توده‌ای‌ها. من خم شدم و در گوش امام گفتم: «آقای هاشمی دارند اشتباه می‌کنند. این کار توده‌ای‌ها نیست.» امام فرمودند: «تو می‌دانی کی این کار را کرده؟» عرض کردم: «بله». فرمودند: «پس چرا معطلید، اگر نجنبید اینها همه را می‌کشند؟» و بعد از سخنرانی فرمودند که آقای هاشمی به منزل ایشان برود. من در بین راه خدمت امام عرض کردم که گروه فرقان چه کسانی هستند، دیدگاه‌هایشان چیست و نظر شهید مطهری نسبت به آنها چه بوده است. امام فرمودند: «شما که این اطلاعات را داری، برو و قضیه را جمع کن.» بعد آقای هاشمی آمدند و من توضیحاتی به ایشان دادم، ایشان هم تأیید کردند که باید مسئولیت این کار را به عهده بگیرم. مسئولیت حفاظت از امام در منزل آقای یزدی به عهده من بود. آنجا را به دست عده‌ای از دوستان سپردم و ۱۵ اردیبهشت بود که به تهران آمدم تا مقدمات کار را با علم به این‌که آنها به فعالیت‌های زیرزمینی روی آورده بودند فراهم کنم، البته ما هم سازمان اطلاعاتی منسجمی نداشتیم و لذا کار بسیار دشواری را در پیش داشتیم. ناچار بودیم اولین سازمان اطلاعاتی عملیاتی را تشکیل بدهیم و خودمان شروع به یاد گرفتن کنیم که واقعاً کار سنگینی بود.

از کجا شروع کردید؟

ابتدا پس از مشورت با آقای ناطق نوری خدمت شهید بهشتی که در دادستانی مرکز بودند، رفتم و موضوع را برای ایشان تشریح کردم. ایشان فرمودند: یکی از آنها به نام حمید نیکنام که به منزل ما رفت و آمد داشت، دستگیر شده، به سراغش بروید و ببینید می‌توانید رد بقیه را از طریق او پیدا کنید. متوجه شدم بچه محلی‌ها و بچه هیأتی‌ها انحراف آنها را فهمیده‌اند و زمینه برای دستگیری آنها فراهم شده است. مسئول این پرونده آقای مهدی هادوی بودند. شهید بهشتی مرا نزد ایشان فرستادند و سفارش کردند که همکاری‌های لازم با من بشود. با سفارش شهید بهشتی و آقای هاشمی نزد آقای هادوی رفتیم تا بودجه‌ای را برای این کار در اختیارمان قرار دهند. ایشان حکمی به ما دادند تا از آن پس زیر پوشش سپاه کار کنیم. قبل از آن عضو سپاه نبودم. امام فرموده بودند تا وقتی نزد ایشان هستم، عضو جایی نشوم. البته من تا امروز بر سر این فرمان گردن نهاده‌ام.

کار تحقیق را از کجا و چگونه شروع کردید؟

ابتدا به زندان قصر رفتم و با حمید نیکنام ملاقات کردم. من او و برادرانش را می‌شناختم. در جلسه اول فقط سکوت کرد و مثل یخ منجمد بود، ولی بعدها خیلی به ما کمک کرد. برای رسیدگی به این پرونده، بخشی را در زندان اوین در اختیار ما گذاشتند که شماره تلفن داخلی آن ۲۰۹ بود و به همین نام هم مشهور شد. هنوز هم همین اسم را دارد.

نقش سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در این پرونده چه بود؟

آنها در سال‌های اخیر خیلی تبلیغ کرده‌اند که در دستگیری گروه فرقان نقش مؤثری داشته‌اند اما به نظر من این طور نبود. هنوز دو ماه از شروع کار ما نگذشته بود که جریانات متعددی سعی کردند در این قضیه نفوذ و دخالت کنند. من توانستم یازده ماه مقاومت کنم، اما آنها دسترسی زیادی به مسئولین داشتند و مقاومت در برابر آنها ممکن نبود. شهادت مرحوم مفتح هم به این قضیه دامن زد. ما اکثر آنها را دستگیر کرده بودیم و به زندان بردیم، اما همان گروه کوچکی که در بیرون مانده بود، بشدت فعالیت می‌کرد و دست به ترورهای مکرر می‌زد. ما هم امکانات شنود و پیگیری نداشتیم و محدودیت‌های خاصی داشتیم. تشکیلات ساواک از بین رفته و اتصال به بخش‌های زیادی از مخابرات غیرممکن شده بود. ما برای یک شنود ساده باید به محل می‌رفتیم و یک ضبط صوت را به سیم داخل کیوسک مخابرات وصل می‌کردیم و پشت سر هم نوارها را عوض می‌کردیم و وقتی بر می‌گشتیم، می‌نشستیم و آنها را گوش می‌دادیم. همین طولانی شدن جریان دستگیری و شهادت مرحوم مفتح و آقای قاضی باعث شد که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که به نظر من از همان ابتدا جریان مشکوک و باطلی بود و بعضی عوامل آنها فقط به دنبال نفوذ بودند، در این قضیه دخالت کند و نهایتاً هم همه چیز را به خود نسبت بدهد. من از همان ابتدا به این سازمان بدبین بودم. البته در میان اعضای آن، افراد صادقی هم وجود داشتند که بر اساس تکلیف عمل می‌کردند، ولی متأسفانه بعدها آقایان نبوی و الویری به عنوان یک جریان حزبی مدعی این کار شدند.

آیا شما هم این ادعا را که گروه فرقان در مقطعی که سازمان مجاهدین خلق (منافقین)هنوز وارد فاز نظامی نشده بود، به عنوان بازوی نظامی آنها دست به ترور زد، قبول دارید؟

من جریان فرقان را به سازمان مجاهدین خلق (منافقین) وابسته نمی‌دانم و تصور نمی‌کنم منافقین از کارهای آنها باخبر بوده باشند. در بازجویی‌ها هم هیچ شاهدی بر این مدعا پیدا نکردیم. البته سازمان مجاهدین خلق (منافقین) از همان ابتدا به فکر کار نظامی بود، وگرنه آن همه اسلحه جمع نمی‌کرد و آن همه افراد را آموزش نمی‌داد. هنگامی که فرقان دست به ترور زد، آنها این اقدام را ترور کور و بی‌موقع ارزیابی کردند، وگرنه با خود این اقدام موافق بودند و خوشحالی خود را از صدمه دیدن روحانیت و نظام پنهان نمی‌کردند. فرقان به نظر من بازوی نظامی مجاهدین خلق نبود، اما ترورهایش در واقع کار را برای آنها آسان می‌کرد.

به نظر می‌رسد که همه ترورهای آنها هم با برنامه‌ریزی دقیق انجام نشده باشد.

خیر همه جا این طور نیست. ترورهای اولیه برنامه داشت ولی بعد از تسلط ما بر جریان ایذایی شد. مثلاً در ترور شهید عراقی و حسام، آنها در واقع قصد ترور آقای مهدیان را به قول خودشان به عنوان مظهر زر از مثلث «زر و زور و تزویر» داشتند. این ترور نشان می‌داد که نوع فعالیت‌های آنها به صورت ایذا و خودنمایی و اعلام موجودیت در آمده است. از جمله این نوع ترورها، کشتن نماینده شرکت داروسازی مرک آلمان بود. البته ما در لیست‌هایی که از خانه‌های تیمی آنها پیدا کردیم، نام شهید باهنر، شهید بهشتی، مرحوم احمد آقا، خود حضرت امام، آقای اشتیانی، مرحوم توسلی و خزعلی و بسیاری دیگر را هم پیدا کردیم که با دستگیری ۸۰ درصد آنها در مراحل اولیه، بخش اعظم این فعالیت‌ها خنثی شد و سپس آنها تصمیم به عملیات ایذایی گرفتند. ترور آقای قاضی در تبریز از جمله ترورهایی بود که بسیار ساده و بدون عملیات پیچیده انجام شد و نمی‌توان آن را یک عملیات نظامی سیاسی تلقی کرد. گروه فرقان واقعاً یک تشکیلات حزبی نبود و خودشان هم چنین ادعایی نداشتند. کادر مرکزی آن از سه چهار نفر تشکیل شده بود و اینها تعیین می‌کردند که چه شاخه‌هایی چه کارهایی را انجام بدهند. مثلاً گودرزی و حاتمی و مشکینی شاخه فرهنگی و تبلیغی و عضوگیری را تشکیل می دادند، نیکنام شاخه نظامی و عباس عسگری و چند نفر دیگر شاخه انتشاراتی را اداره می‌کردند. این گروه هیچ وقت ساختار تشکیلاتی و تبلیغی منسجمی نداشت و بعد از انقلاب هم افراد بر اساس نشریات قبلی گودرزی به این گروه جذب می‌شدند.

آیا دستگیری آنها آسان بود؟

پس از آن‌که کاری به نتیجه می‌رسد، می‌شود ادعا کرد که انسان همه کارها را خودش انجام داده، اما واقعیت این است که علل و اسباب فراوانی باید دست به دست هم بدهند تا کاری به ثمر برسد. واقعیت این است که ما برای پیدا کردن یک آدرس باید ساعت‌ها وقت صرف می‌کردیم یا در بازجویی‌ها بسیار مباحثه‌ای عمل می‌کردیم، طبعاً کار ساده‌ای نمی‌توانست باشد. ان شاءالله خدا قبول کند.

ظاهراً در برخورد با اعضای دستگیر شده فرقان و بازگرداندن آنها موفقیت‌های فراوانی به دست آمد.

درست است. به نظر من کاری که روی سمپات‌های فرقان صورت گرفت، متأسفانه در مورد بقیه گروه‌ها از جمله مجاهدین انجام نشد. من یک بار این گلایه را از شهید لاجوردی هم کردم که‌ای کاش در مورد سایر گروه‌ها هم به جای حمله به فرد، به ساختار فکری او یورش می‌بردیم، چون اگر به فرد حمله کنیم، او در عقایدش لجبازتر می‌شود، ولی وقتی با تفکر فرد برخورد شود، پایه‌های فکری او می‌ریزد و این شیوه صحیح برخورد با این گونه معضلات است. ما پس از دستگیری اعضای فرقان از افرادی چون آقای دکتر احمدی دعوت کردیم که آمدند و با آنها گفت‌وگو کردند. جلسات آنها گاهی تا صبح طول می‌کشید و از این رهگذر اکثریت قریب به اتفاق آنها پی به اشتباهات خود بردند و برگشتند.

در مورد محاکمات گروه فرقان چه تحلیلی دارید؟

گروه فرقان خیلی خوب محاکمه شدند و برخوردهایی که با متهمان



من از گودرزی دو چهره را به یاد می‌آورم؛ یکی قبل از انقلاب که فردی خودشیفته بود و ژست‌های عالمانه می‌گرفت، حرف‌های گنده می‌زد و وقتی هم که از او سؤالی می‌پرسیدی، سعی می‌کرد خیلی کوتاه و مختصر و با ژست عاقل اندر سفیه، جوابت را بدهد و ابداً اجازه نمی‌داد کسی او را درگیر سؤالات جدی و مهم کند. یک چهره هم بعد از دستگیری او در سال ۵۸ به یاد دارم که چهره یک آدم واخورده رمیده بود و البته پشت هر دو چهره، یک کوه عقده حقارت و کمبود پنهان شده بود. در مجموع جوان با استعدادی بود که در اثر کبر و نخوت و ایضاً بی‌سوادی و نیز استفاده از جوّ مناسبی که در آن بحث علمی و نقد عالمانه جایی نداشت و هر چه بود، تظاهرات انقلابی مآبانه و گاهی زاهدانه بود، امکان رشد پیدا کرد و خود و دیگران را به باد خسران، انحراف و تباهی داد و خسارات جبران ناپذیری را هم به انقلاب وارد ساخت

شد، پیوسته موجب اعتبار نظام خواهد بود. درست است که امروز مد شده که عده‌ای خود را روشنفکر نشان بدهند و جریان محاکمات فرقان را زیر سؤال ببرند، اما واقعیت این است که نهایت همراهی با دستگیرشدگان شد، آن گونه که بسیاری از آنان پس از آگاهی بر اشتباهات خود توبه کردند و حتی در جبهه‌های جنگ هم حضور یافتند و عده‌ای هم به درجه رفیع شهادت رسیدند.

آیا شما در دستگیری گودرزی شرکت داشتید؟

در دستگیری او خیر، ما آن شب یازده خانه تیمی را زدیم، من فرماندهی کل عملیات را داشتم و با تیم‌ها در ارتباط بودم ولی وقتی او را به اوین آوردند، دیدمش. او به محض این‌که چشمش به من افتاد، سخت یکه خورد. شاید پیش خودش فکر نمی‌کرد جمع آوریشان کار ماست! من قبل از انقلاب، نوعاً در جلسات سؤال پیچش می‌کردم، ولی قطعاً تصور نکرده بود که گزارش کارهای او را برای شهید مطهری و دیگران می‌برم؛ به همین دلیل برایش بسیار حیرت‌آور بود که من آنجا به عنوان کسی که قرار است از او بازجویی کند، ایستاده‌ام. البته ما فقط در صورتی که فردی از شاخه نظامی را دستگیر می‌کردیم، فوراً به سراغش می‌رفتیم و برای اعضای شاخه‌های دیگر عجله نمی‌کردیم. گودرزی هم چون مربوط به شاخه تبلیغات بود، دو سه روزی در زندان بود و بعد به سراغش رفتیم. بازجویی از گودرزی به عهده من و آقای شیرازی و برادر ذوالقدر بود.او بسیار لجوج بود، اما پس از یک ماه به‌تدریج شکست.

علت تعجب او از دیدن شما چه بود؟ مگر در تصاویر مختلف، شما را در کنار امام ندیده بود؟

حتماً دیده بود، ولی لابد به خودش وعده داده بود که در آنجا نفوذ کرده‌ام و روزی به دردشان خواهم خورد! بخشی از اعضای اینها در نظام پخش شده بودند و هنوز خط و مرزها هم کاملاً روشن نبود. این بدان معنا نیست که فرقان، آنها را نفوذ داده بود، مهارت سرویس‌های اطلاعاتی را نداشت، چون فرقان ساختار حزبی نداشت، اما بدیهی است که اگر می‌توانست از فردی در جایی استفاده کند، این کار را می‌کرد.

اشاره به لجاجت و سرسختی گودرزی کردید. علل شکسته شدن او چه بود؟

برخورد ما او را نشکست، بلکه فشار و سؤالات دوستانش که برای آنها پاسخ قانع‌کننده نداشت، او را از پا درآورد، طوری که حتی بارها به او دشنام دادند که آنها را به این روز انداخته است. یادم هست که او دو بار به گریه افتاد که یک بار در جلسه‌ای بود که دکتر احمدی حضور داشتند. بحث توحید مطرح شد و دکتر احمدی بسیار رسا این بحث را باز کردند. یک بار هم هنگامی که دوستانش او را محاکمه جمعی کردند گریه کرد. آدم لجوجی بود. خدا از سر تقصیراتش نگذرد. او قبل از دستگیری ادعای ایدئولوگ بودن داشت، ولی بعد از دستگیری یک شکست خورده به تمام معنا بود.

با توجه به این‌که شما از سوی امام مأمور رسیدگی به این پرونده شدید، آیا به ایشان گزارش هم می‌دادید؟

من هفته‌ای یک بار خدمت امام می‌رفتم و به ایشان گزارش می‌دادم و با مرحوم احمد آقا صحبت می‌کردم. گاهی شکایتی داشتم که مطرح می‌کردم و امام به احمدآقا دستور رسیدگی می‌دادند. یک بار گلایه کردم که حقوق بچه‌هایی که با ما کار می‌کنند، عقب می‌افتد و به هر جا مراجعه می‌کنیم به نتیجه نمی‌رسیم. امام به احمدآقا می‌گفتند و ایشان به آقای مهدوی تلفن می‌زدند و از آن به بعد مشکلی نداشتیم.

نحوه انتخاب شهید لاجوردی برای منصب دادستان رسیدگی به پرونده فرقان چگونه بود؟

ما برای انتخاب دادستان با آقای ناطق مشورت کردیم و به این نتیجه رسیدیم که باید فردی زندان کشیده و آشنا با تفکر گروهک‌های گوناگون سیاسی باشد. وقتی به این نتیجه رسیدیم که شهید لاجوردی فرد مناسبی است، موضوع را با شهید قدوسی در میان گذاشتیم و ایشان هم تأیید کردند، سپس در معیت آقای ناطق به مغازه آقای لاجوردی در بازار رفتیم. ایشان روسری فروشی داشت و از دیدن ما خیلی تعجب کرد. وقتی پیشنهاد ما را شنید، مهلت خواست تا فکر کند و پس از استخاره، جواب ما را بدهد. فردا صبح به من تلفن زد که می‌آیم. ایشان رابطه نزدیکی با شهید کچویی و اصغرآقا رخ‌صفت داشت و از آنها هم کمک گرفت. ایشان معتقد بود که می‌شود با بسیاری از دستگیرشدگان صحبت و ذهن آنها را روشن کرد و جلسات توجیهی فراوانی برای آنها گذاشت و انصافاً در این زمینه، خیلی زحمت کشید.خودم برای ایشان کارت ورود به زندان صادر کردم و حکم بازپرس و نمایندگی دادستانی‌اش را از مرحوم شهید قدوسی گرفتم.

و نحوه انتخاب قضات چگونه بود؟

ابتدا آقای گیلانی، قاضی بودند. اولین محاکمه هم مربوط به حمید نیکنام، ضارب شهید قرنی بود. شهید لاجوردی کیفرخواست را خواند و در این فاصله آقای گیلانی سه چهار بار احساساتی شدند و متهم را لعن و نفرین کردند. من دو سه بار یادداشت دادم که آقا! قاضی باید بی‌طرف باشد و حق ندارد عصبانی بشود، ولی ایشان ترتیب اثر ندادند. من دادگاه را تعطیل و به وقت دیگری موکول کردم و بلافاصله نزد شهید قدوسی رفتم و ماوقع را شرح دادم. در آنجا پیشنهاد دادم کسانی به عنوان قاضی انتخاب شوند که زندان رفته باشند و این فضا را بشناسند و با روند این گونه محاکمات آشنا باشند و لذا آقایان انواری، معادیخواه و ناطق را پیشنهاد کردم. آقای قدوسی پذیرفتند و به من فرمودند برای انجام این کار به قم بروم. آقای انواری به علت بیماری از قبول این مسئولیت خودداری کردند و من به قم رفتم وبا جلب نظر حضرت امام احکام قضاوت را نوشتم و امضا گرفتم و برگشتم.

یکی از نکات برجسته پرونده فرقان این است که تعداد افرادی که اعدام شدند، کمتر از تعداد شهداست. چرا؟

درست است. ما ۶ نفر اعدامی داشتیم، در حالی که شهدا ۹ نفر بودند. قاتل بعضی از این افراد یک نفر بود. یکی از علل هم این بود که امام به من فرمودند: «برو و به حکام شرع بگو فقط برای کسانی حکم اعدام صادر کنند که آدم کشته‌اند» در اسلام بعضی از جرم‌ها از جمله محاربه با نظام هم حکم اعدام دارد، منتهی در آن روزها، حضرت امام به دلیل آشنا نبودن جهان با احکام اسلامی، چنین مصلحت می‌دیدند که جنبه رأفت بیش از خشونت مطرح شود. حکام شرع به این فرمایش امام دقت کردند و لذا تعداد اعدامی‌ها بیش از ۶ نفر نشد.

گروهی که پس از فروپاشی فرقان در سال ۵۹ همچنان تا یک سال بعد، اعلامیه می‌داد، چه کسانی بودند؟

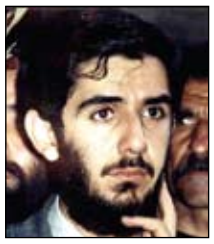
از آذر و دی ۵۹ گروهی به نام «آرمان مستضعفین» که خود را وارث تفکر فرقان می‌دانستند، شروع به کار تبلیغاتی کردند. مرکزیت اینها در خزانه تهران و برد تبلیغاتی‌شان بسیار محدود بود. بعد که دستگیر شدند، معلوم شد بیش از ۷، ۸ نفر هم نیستند. آرمان مستضعفین هم قائل به اسلام منهای روحانیت بودند.

















۱۳۵۹

گزارشی درباره نقش آفرینان انقلاب فرهنگی

تسخیر دژ مارکسیست‌ها و تعطیلی دانشگاه‌ها



با تغییر بنیادی نظام آموزشی استعماری در مراکز آموزشی وواژگونی سیستم اسلامزدائی در دانشگاهها

انقلاب فرهنگی آغاز می‌شود

رئیس جمهور: دانشگاه جای تبدیل شدن به ستاد نیست

سخنان امام خطاب به اعضاء ستاد بسیج

مملکت ما، مملکت «الله اکبر» است

از سوی شورای انقلاب

۳ روز به گروههای فشار مهلت داده شد

مدیر کل مطبوعات خارجی:

دلیلی وجود ندارد که خبرنگاران آمریکا در ایران باشند

حزب جمهوری اسلامی از مردم خواست که بیاری دانشجویان بشتابند

جمهوری اسلامی ۱۲ صفحه

شنبه ۳۰ فروردین ۱۳۵۹ - شماره ۲۵۶

اولین اتفاق مهم سال ۱۳۵۹ ، تعطیلی دانشگاه ها به دلیل انقلاب فرهنگی دانشجویان مسلمان بود. دانشجویانی که بعدها نیز بسیار خبرساز بودند.

از فردای پیروزی انقلاب، دانشگاه‌ها در تسخیر و تسلط نیروهای ضد انقلابی قرار گرفته، چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق (منافقین) دانشگاه را تبدیل به دژی تسخیر ناپذیر کرده‌اند ودر دفاتر گروههای دانشجویی انواع سلاح‌های جنگی یافت می‌شود. دانشجویان هوادار سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، دانشگاه‌ها را سنگربندی کرده بودند. اما موضوع مهمتر دگرگونی جوانانی است که پای به دانشگاه می‌گذارند، ورود به دانشگاه مترادف است با داخل شدن در مرکز هیاهو و تبلیغات سیاسی گروه‌های سیاسی– نظامی که جز شعارها و تحلیل‌های عاطفی و احساسی، چیزی برای عرضه ندارند. درحقیقت، دانشـگاه‌ها و مراکز آموزش عالی (بویژه دانشـگاه تهران) به سـتاد مرکزی فعالیت و خوراک سازی فکری و تبلیغاتی برای گروه‌های معاند تبدیل شـده و این موضوعی نبود که بر رهبران انقلاب پوشـیده بماند. در یکی از جلسات شورای انقلاب پیش از شروع سال تحصیلی دکتر بهشتی معتقد بود: «گروه‌های مخالف مسیر انقلاب، ممکن است از تجمع در دانشگاه‌ها و مدارس در جهت اهداف خود، بهره‌برداری کنند، طبعاً باید پیش‌بینی لازم در این امر را داشت.» اما بنی‌صدر مخالفت می کند و در پاسخ می‌گوید:«اگر دانشگاه تعطیل شود، عملاً در دست چپی‌ها قرار می‌گیرد.»

سپس قطب زاده چنین می‌گوید: «چپی‌ها، طرح وسیعی را برای دانشگاه‌ها و مدارس دارند و می‌خواهند در هفته اول شروع سال درسی، همه را به اعتصاب و شورش بکشانند.»

هاشمی‌رفسنجانی هم می‌گوید: جلوی شلوغی دانشگاه‌ها را می‌توان گرفت فقط کافی است عده زیادی از بچه مسلمان‌ها تهران باشند، آنگاه از انقلاب دفاع خواهند کرد. اکثریت اعضای شورای انقلاب، اعتقاد دارند دانشگاه کاملاً در دست گروهک‌ها قرار گرفته و وضع به مرحله خطرناکی رسیده است.هاشمی‌مستقیماً به سراغ نظر اصلی خود، یعنی جلوگیری فوری از آشوب‌ها و اصلاح ساختاری دانشگاه می‌رود: ... بگذارید آنها شلوغ کنند... آن وقت جلوی مردم آنها را تخطئه می‌کنیم.جلوگیری از کار گروهک‌ها کاملاً ممکن است، می‌شود از شلوغی جلوگیری کرد. ما هم که از خشونت نمی‌ترسیم. امروز شروع شود، بهتر از سه ماه دیگر است.

پس از تسـخیر سـفارت امریکا در تهران توسـط دانشـجویان پیرو خط امام که خود جمع انجمن اسـلامی دانشـگاه‌های تهران، شـریف، پلی تکنیک و ملی (شهید بهشـتی) بودند، فضای دانشگاه‌های تهران بیش از پیش در اختیار گروه‌های چپ و مارکسیسـت قرار می گیرد. علی رضا علوی تبار فضای دانشـگاه‌ها بخصوص دانشگاه تهران را این گونه شرح می دهد: دانشجویان پیشگام که طرفدار چریک‌های فدایی بودند ، تا پیش از انقلاب معتقد بودند که انقلاب را باید از جنگل‌های شمال شروع کرد، بعد که انقلاب پیروز شد به این نتیجه رسیدند که می‌توانند از کردستان این کار را شروع کنند. به همین دلیل رفته بودند در کردستان پایگاه زده بودند و نیروهای آنها دانشجویان پیشگام در دانشگاه‌ها بودند. کارشان این بود که عضوگیری می کردند، تدارکات می کردند و تأمین مالی می کردند. در واقع گروه دانشجویان پیشگام پوشش ارتباطی و تدارکاتی برای جنگ با نیروهای انقلاب در کردستان بود. سر چهارراه ولی عصر روبه‌روی پارک دانشجو یک چادر زده بودند دانشجویان طرفدار سازمان پیکار داد می زدند: حمله پیشمرگان کرد به جاسوسان پاسدار! ماجرا هم

این بود که یک جیپ جهاد سـازندگی رفته بود آنجا برای ساختن مدرسه و آنها حمله کرده بودند به آن جیپ و بچه‌های داخل آن را تیرباران کرده بودند. بعد در تهران سر چهارراه ولی عصر تبلیغش را می کردند. اطلاعیه کومله را پخش می کردند و عکس بچه‌های شهید جهاد را!

در همین دانشـگاه تهران یک میزی گذاشته بودند برای کمک بـه خلق ترکمن. لباس و تدارکات برای کسـانی که به قول خودشـان در مقابل هجوم ارتجاع در ترکمن صحرا می جنگیدند. یا این که در کردستان یـک عملیات انجام می گرفت و کومله و ضد انقلاب به یک پادگان حمله می کردند . قبلش یک تظاهرات راه‌اندازی می شـد در خیابان‌های نزدیک پادگان سـنندج، تظاهراتی بود به طرفداری از اصلاحات ارضی در منطقه. اوایـل نیروهای انقلاب متوجه نمی شـد چرا درسـت روزی که راهپیمایی اصلاحات ارضی هسـت آنجا حمله به پادگان صورت می گیرد؟ بعد معلوم شـد که در پوشـش جمعیتی که آنجـا می آیند اینها تـدارکات خود را می آورندنزدیک پادگان و در مقرهایی که از قبل آماده کرده‌اند مستقر می کنند که بعد به پادگان حمله کنند. همه نیروها به فکر می افتند که یک دفعه این همه خمپاره از کجا زده شد؟این جمعیت که می آمد در شلوغی، خمپاره را می آورند. بعد معلوم می شود که این تظاهرات و حمله به پادگان نقشه اش در دانشگاه تهران ریخته شده. اینها از دانشگاه یک پوشش خوب ساخته بودند که نیروهای امنیتی به آن دسترسـی نداشـتند. اگر به خانه تیمی می رفتند به راحتی شناسـایی می شدند اما در دانشگاه به همراه جمعیت می آمدند ، هیچ کس هم او را نمی شـناخت، آنجا جلسـه اش را دفتر گروهک‌ها می گذاشتند و هیچ کس هم خبردار نمی شد.

سید صادق محصولی ، عضو شـورای مرکزی آن زمان انجمن اسـلامی دانشـگاه علم و صنعت هم در این باره می گوید: در آن شرایطی کـه ضد انقلاب می‌رفت در گنبد ، بلوچسـتان و... در اهواز به عنوان خلق عرب، در کردسـتان به عنـوان خلق کرد، در گنبد به اسـم خلق ترکمن علیه نظام و انقلاب که هنوز کاملاً تثبیت نشـده بود می‌جنگید و بعد برای درمانش از امکانات بهداری دانشـگاه استفاده می‌کرد، از اتاق‌های دانشگاه به عنوان ستادش استفاده می‌کرد یعنی جو سیاسی این چنین بودکه دانشگاه یک مأمنی برای گروه‌های مخالف انقلاب شـده بود که به راحتی می‌آمدند و می‌رفتند و سلاح می‌آوردند . زمانی که انقلاب فرهنگی صورت گرفت از دفاتر این گروه‌ها و طرفداران مجاهدین خلق یعنی منافقین در دانشـگاه‌ها کلی اسلحه پیدا شد.

درگیری های پراکنده از مشهد شروع شد

در مقابل این فضا دانشـجویان مسـلمان نیز سـکوت نکردند و درگیری‌های پراکنده در دانشگاهها در نیمه دوم سال ۵۸ ادامه داشت.

دانشگاه مشهد یکی از اولین دانشگاه‌هایی بود که متشنج شد. در اوایل اسـفند ۵۸ درگیری شورای دانشجویان دانشگاه مشهد که به سازمان منافقین نزدیک بودند با دانشجویان مجمع احیای تفکرات شیعی که از سوی شـهید عبدالحمید دیالمه راه‌اندازی شـده بود منجر به گروگانگیری و جرح تعدادی از دانشجویان شد و دانشگاه چند روز تعطیل شد.

در تمام روزهای بهمن و اسفند ۵۸ درگیری‌های شدید در دانشگاه تهران ادامه داشت. در روز دوم اسفند این درگیری‌ها به اوج رسید . گروه‌هایی از خارج دانشـگاه ، به طرفداری و یا مخالفت گروه‌های درگیر وارد دانشگاه شدند و به درگیری‌ها دامن می زدند.محمد ملکی رئیس شورای سرپرستی دانشگاه تهران خواستار تأمین امنیت دانشگاه تهران شد و تهدید کرد چنانچه خواسته اش مورد توجه قرار نگیرد استعفا خواهد کرد. آن اتفاقات سبب بروز درگیری شدید بین ملکی و بنی صدر شد و بنی صدر، ملکی را بی شهامت خواند و در پی آن ملکی در یک کنفرانس خبری در اعتراض به بنی صدر که تازه رئیس جمهور شده بود، استعفا کرد.

اما برنامه ریزی‌های دانشـجویان مسلمان برای اصلاح وضعیت دانشـگاه‌ها فراتر از این درگیری‌ها بود. ابراهیم سیدنژاد عضو وقت شورای مرکزی تحکیـم وحدت در این باره می گوید: بعد از شـکل‌گیری تحکیم در مهرمـاه ۵۸، کار فرهنگـی را در مجموعه تحکیم شـروع کرده بودیم. مثلاً روشـنفکران مشروطه مثل آخوندزاده و طالبوف را نقد می‌کردیم و کار پژوهشی انجام می‌دادیم. برخی افراد هم مسئول شده بودند تا روی انقلاب فرهنگـی چین کار کنند. کتاب‌هایی هم گمان می‌کنم در خصوص انقلاب فرهنگی چین منتشر شد.براساس همین مطالعات به بحث انقلاب فرهنگی در ایران پرداختیم. مقرر شـد ایده‌مان را با مسئولان کشور همچون اعضای شورای انقلاب در میان بگذاریم. دولت موقت سقوط کرده بود و ما در همین فاصله تا فروردین ۵۹ جلساتی را برگزار کردیم. ۲۰ تا ۳۰ نفر بودیم که برای بررسی این موضوع جلسه می‌گذاشتیم در دانشگاه تربیت معلم.

وی دربـاره افـرادی کـه در این جلسـات شـرکت می‌کردند، از محمـود احمـدی نژاد بـه عنوان یکـی از رهبران اصلی نـام می برد و می گوید:سـید مجتبی‌ثمره هاشمی، رحیمی مدیرسابق سازمان سنجش و هاشم آغاجری و فضل‌الله موسوی و افراد دیگری هم بودند. محدودیتی هم برای حضور وجود نداشت و بنابراین جمع گسترده‌ای شده بود.

عباس عبدی از اعضای وقت انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر هم



دست نوشته‌هایی بر روی نرده‌های دانشگاه تهران

از پیشرو بودن دانشجویان علم وصنعت در ماجرای انقلاب فرهنگی می‌گوید و اضافه می‌کند که‌هاشم آغاجری با علم و صنعتی‌ها همراه نبود و برای گلایه از این مسئله به دانشجویان در لانه مراجعه کرده بود!

سید نژاد درباره ایده انقلاب فرهنگی هم می گوید: بعد از تصرف سفارت، ما به دنبال تشکیل جلسه مجمع عمومی دفتر تحکیم وحدت رفتیم. در جلسه مجمع عمومی بود که دیدگاه‌های مختلفی درباره تسخیر سفارت مطرح شد و بحث‌ها به انقلاب فرهنگی رسید.بیشتر من و آقای احمدی‌نژاد ایـن ایده را مطرح و در خصوص ضـرورت آن صحبت کردیم.بعد از اینکه مجمع عمومی یک گروه کاری مشـخص کرد، ایـن ایده تبدیل به پروژه شد.

صادق محصولی: کل دوسـتان یکی از دلواپسی‌هایشان این بود که بالاخره چه کار می‌شود کرد. هر روز این قضیه تشدید می‌شد و عرصه برای بچه‌های طرفدار انقـلاب در دانشـگاه‌ها تنگ تر می‌شـد و روز بـه روز هم قضایا به شـکلی پیش می‌رفت کـه در واقع گروه‌هـای مخالف انقلاب دائما به اسم یک حزب جدید می‌آمدند و از دانشـگاه به عنـوان مرکـز ستادشـان اتاق یا سـالن می‌گرفتند و این داشت به صورت قانون می‌شد

انقلاب فرهنگی محصول علم و صنعت بود

صادق محصولی ایده انقلاب فرهنگی را محصول شورای انجمن اسـلامی دانشـگاه علم و صنعت می داند و می گوید: کل دوستان یکی از دلواپسی‌هایشان این بود که بالاخره چه کار می‌شود کرد. هر روز این قضیه تشدید می‌شد و عرصه برای بچه‌های طرفدار انقلاب در دانشگاه‌ها تنگ تر می‌شد و روز به روز هم قضایا به شکلی پیش می‌رفت که در واقع گروه‌های مخالف انقلاب دائماً به اسم یک حزب جدید می‌آمدند و از دانشگاه به عنوان مرکز ستادشان اتاق یا سالن می‌گرفتند و این داشت به صورت قانون می‌شد. یک قانون نانوشـته که هر کسی یک حزب اعلام کرد می‌تواند یک دفتر از دانشگاه بگیرد و همین طور بدون هیچ کنترلی پیش می‌رفتند. یعنی یک نوع حاکمیت گروه‌ها بر دانشگاهها بود، نه حاکمیت انقلاب بر دانشگاه‌ها. برای اینکه این حاکمیت تغییر کند و به حاکمیت انقلاب بر دانشـگاه تبدیل شود، مستلزم این بود که یک توقفی در وضعیت موجود ایجاد شود تا از یک طرف ، به لحاظ آموزشی که عرض کردم تمام متون ، سیستم و روش‌ها، با آن محورهایـی که آنها دنبال می‌کردند تغییر کند و از طرف دیگر به دنبال این بودیم که یک جو مناسب برای کار آموزشی پیش آید، یعنی دانشگاه از حالت سیاست زده صرف و آن هم مرکزی علیه انقلاب نه در جهت انقلاب، تبدیل شـود به یک مرکز آموزشـی در خدمت انقلاب. سیاست بازی‌های مخالف نظام آن هم از نوع مسلحانه اش یعنی چریکی‌های فدایی مسلحانه با نظام می‌جنگیدند، منافقین مسلحانه می‌جنگیدند، خلق ترکمن، خلق عرب، خلق فلان و... اینها مردم ترکمن و مردم عرب که نبودند، اینها گروهک‌هایی بودند که با سـوء اسـتفاده از عنوان خلق ترکمن و خلق عرب و خلق بلوچ و خلق کرد، علیه نظام جنگ می‌کردند و در دانشگاه هم که می‌آمدند کار سیاسی، عملیاتی و حتی پشتیبانی درمانی خودشان را می‌کردند و از امکانات دانشگاه استفاده می‌بردند. خب هر عقل سلیمی‌اجازه این بهره‌برداری را نمی‌دهد و اگر خود دانشـجوهای انقلابی به فکر نباشند، چه کسی باید کاری انجام دهد؟ پس از ایده‌پردازی اولیه قرار می شـود تا طـرح انقلاب فرهنگی با مقامات ارشد نظام در میان گذاشته شود. جانمایه بحث موافقت یا عدم موافقت آنها با تعطیلی دانشگاه‌ها بود. محمد علی رجایی و دکتر سید محمد بهشتی و محمد جوادباهنر در جریان کار قرار گرفتند. به گفته سیدنژاد، رجایی محکم حمایت می کند و می گوید: شهید رجایی حتی بحث تعطیلی مدارس را مطرح کرد و گفت که من اگر می‌توانستم مدارس را هم تعطیل می‌کردم ولی چه کنیم که — به تعبیر ایشـان — معلمان نَفَه های بچه‌های مردم هستند و خانواده‌ها مطمئن‌اند که یک بزرگتری بالای سر بچه‌هاست و اگر مدارس تعطیل شود، خانواده‌ها اذیت می‌شوند. از نظر آقای رجایی مدارس هم بهره‌وری نداشتند.

دانشجویان مستقر در لانه مخالف بودند

دانشـجویان پیرو خط امام که در لانه جاسوسی مستقر بودند نیز طرف مشـورت دانشـجویان قرار می گیرند، اما سران دانشجویان مستقر درلانه موافقتی با جمعبندی دانشجویان درگیر در دانشگاه‌ها ندارند. سیدنژاد از مذاکـره اش بـا ابراهیم اصغـرزاده در لانه می گوید: مـن در چارچوب رایزنی‌هایم به سـفارت هم رفتم و با آقای اصغرزاده مذاکره کردم. با آقای اصغرزاده یک سـاعتی صحبـت کردم. گزارشـی دادم و گفتم که انقلاب فرهنگی یک ضرورت اسـت و برای انجام آن هم باید دانشـگاه‌ها تعطیل شـوند. آقای اصغرزاده خیلی روشن گفت که من صددرصد مخالف هستم چون هر چه ما در تصرف سفارت داشته‌ایم، شما پنبه خواهید کرد. میلیشیای مجاهدین شـب و صبح پشت در سـفارت تجمع داشت و تسخیر سفارت به کانون وحدت گروه‌های چپ تبدیل شـده بود. آقای اصغرزاده گفت که این حرکت شـما درست عکس حرکت لانه اسـت و تفرقه ایجاد می‌کند و وحـدت گروههـا را از بین می‌برد. گفت که امریکا مترصد چنین فرصتی است تابراساس فضای آشوب داخلی، عملیاتی نظامی انجام دهد. در نهایت هم ایشان گفت که انقلاب فرهنگی بهترین هدیه به امریکاست و محکم مخالفت کرد.

عبـاس عبدی هم این نظر را تأیید مـی کند و می گوید: روحیه ضدچپ آنها(علم و صنعتی‌ها) چندان به مذاق بچه‌های لانه خوش نمی‌آمد. ولی چپی‌ها هم در آن زمان دانشـگاه را به سـتاد جنگ تبدیل کرده بودند. البته فراموش نکنیم که «انقلاب فرهنگی» در بادی امر یک ایده اجرا شده در چین بود و کمونیسـت‌ها تصور نمی‌کردند که زمانی این ایده به دسـت بچه مسلمان‌ها و علیه خودشان به کار گرفته شود. تصفیه اساتید را هم اول همین چپی‌ها آغاز کردند. قبل از انقلاب فرهنگی، در خود دانشگاه‌ها، من و آقای میردامادی، مخالف اخراج آقای دکتر سیروس شفیقی، رئیس دانشگاه بودیم. ولی چپی‌ها به شـدت ایشان را محکوم می‌کردند و کسی هم در آن فضا مخالفتش به نتیجه ای نمی رسید و حتی مورد اتهام واقع می شد.

امـا عباس عبدی هم علی رغم تمـام اختلافات بر اقدام انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها صحه می گذارد و می گوید: وضعیت دانشگاه‌ها اصلا قابل قبول نبود و باید به نحوی قضیه جمع می شـد. یک اتفاقی بود که افتاده بود. نمی‌توانستیم کار دیگری بکنیم. البته در آنجا بحث من دفاع از انقلاب فرهنگی هم نبود. بحث آن بود که چرا دانشگاه‌ها به اینجا کشیده شده است. شرایط عادی، حاکم نبود. در آن زمان اختلاف ما با راست‌ها دیگر موضوعیتی نداشت. تقابل دو جریان طرفدار تسخیر سفارت و انقلاب فرهنگی در این زمان دیگر بی‌معنی بود. شاید اختلاف ما با راست‌های مذهبی شدیدتر هم شده بود اما در برابر چنان بحرانی، این اختلافات رنگ می‌باخت.

صادق محصولی هم دلیل مخالفت دانشـجویان مسـتقر در لانه جاسوسی را این گونه شرح می دهد: بعضی از دوستان دفتر تحکیم که بیشتر فکر می‌کردند که این لانه جاسوسـی می‌بایسـت به صـورت مرکزی برای ادامه کار سیاسـی آنها ادامه داشـته باشد حاضر نمی‌شدند بپذیرند و با انقلاب فرهنگی مخالفت می‌کردند. علت این مخالفت‌ها برای ما روشن بود، آنها فکر می‌کردند که با راه‌اندازی این تز که یک حرکت انقلابی و دانشـجویی جدید به نام انقلاب فرهنگی بود، دیگر دکان لانه جاسوسـی بسته خواهدشد. زیرا بهره برداری سیاسـی از آن می‌شـد. اما از نظر ما انقلاب فرهنگی در واقع نه تنها معارض حرکت تسخیر لانه جاسوسی نبود بلکه مکمل آن هم محسوب می‌شد .آن نتیجه ای را که انقلاب می‌خواست از تسخیر لانه جاسوسی گرفته


خط «ارتباط با غرب» و خط «ارتباط با شرق» با انقلاب فرهنگی به مخالفت برخاستند

از سوی گـروهی از استادان مـسلمان دانشگاههای ایران:
از امام تقاضای تشکیل شورای انقلاب فرهنگی شد

جامعه مدرسین حوزهٔ علمیه قم و روحانیت مبارز تهران از اقدام انقلابی دانشجویان مسلمان وانقلاب فرهنگی حمایت کردند

جمهوری اسلامی ۱۲ صفحه

هویت جوانی که در دانشگاه تربیت معلم شهید شده بود روشن شد

• پدر شهید علیه مجاهدین و چریکهای فدائی خلق اعلام جرم کرد

بدنبال گروگان‌گیری و خلع سلاح یک گروهان ارتشی در نوشهر

برای آزادی گروگانهای ارتش تا ساعت ۸ صبح امروز مهلت داده شد

توسط نیروی دریائی و هوائی آبهای خلیج فارس شدیداً تحت

بیانیه شماره ۳ ستاد برگزاری روز کارگر

ویژه‌نامه بمناسبت سالگرد وفات اقبال لاهوری

کره شمالی تحریم



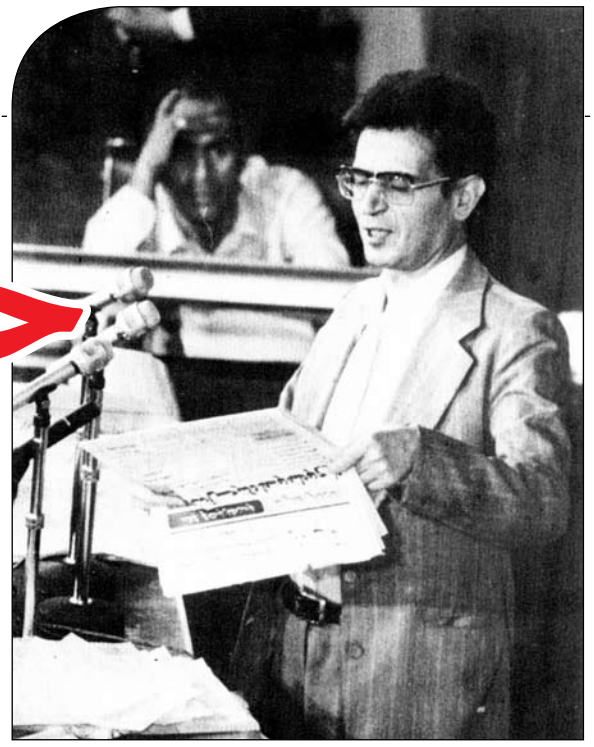
نقطه از دفتر تحکیم وحدت به سرعت رفت

سنگین ترین درگیری ها در تربیت معلم

سه روز درگیری در دانشگاه تهران

دکتر سیدحسن فیروزآبادی:
در مشهد سرسختی دشمنان کم نبود به طوری که آن‌قدر تهاجم و جنگ روانی دشمن و گروهک‌ها علیه حرکت انقلاب فرهنگی دانشجویان سنگین بود که تا ظهر روز اول تقریبا غالب اعضایی که در حرکت اولیه انقلاب فرهنگی شرکت کرده بودند بریده بودند بخصوص این که بنی‌صدر نیز با یک پیامی که داده بود این کار را محکوم کرد و دلایلی بر رد آن آورده بود

همه دشمنان حسن آیت



آنچه دکتر سید حسن آیت را از همه سیاسیون اول انقلاب متمایز می‌کند، جریان شناسی ویژه او در شرایط غبار آلود پس از انقلاب بود، آنچنان که فردی همچون احمد سلامتیان که نزدیک ترین یار بنی صدر بود نیز نه تنها در مجلس شورای اسلامی حضور داشت بلکه به اعتبارنامه آیت اعتراض نمود تا فصلی تاریخی را به نمایش گذارد. آیت در ابتدای دفاعیات خود نیز به نیکی به این امر اشاره می‌کند: «روزی که جناب آقای سلامتیان به اعتبارنامه من اعتراض کردند، بسیاری در داخل مجلس خندیدند و تعجب کردند و همین طور بسیاری در خارج از مجلس. من هم از خوشحالی که داشتم خندیدم ولی تعجب نکردم. خوشحال شدم برای این‌که به مصداق تعرف الاشیاء بهاضدادها من به ضدم شناخته می‌شدم. کسی که خواهیم دید در جبهه ملی دوم با شاپور بختیار و خسرو قشقایی چه در داخل و چه در خارج همکاری داشته است...»

مخالفت سلامتیان با آیت شاید بیش از هر چیز از آن جهت بود که آیت بنی‌صدر را بخوبی می‌شناخت زیرا وی در دوران دانشجویی در رشته جامعه شناسی (در مقطع کارشناسی ارشد) با ابوالحسن بنی‌صدر همکلاس بود و ریشه‌های فکری او را بخوبی می‌شناخت. این شناخت البته بسیار بیشتر از شخص بنی‌صدر بود. او «در مورد رجال سیاسی و تاریخی معاصر ایران شناخت کاملی داشت به گونه‌ای که اگر کسی به ایشان معرفی می‌شد بلافاصله سوابق فعالیت‌هایش در دوره‌های مجلس، موضعگیری‌ها، کتاب‌های نوشته شده، عضویت گروهها و تمام جزئیات زندگی او را بیان می‌کرد. دوستان به علت حضورش در نهضت ملی شدن صنعت نفت و مطالعه تمام روزنامه‌های موافق و مخالف که قبل از سی‌ام تیرماه ۱۳۲۰ به بعد منتشر شده بود، از او به عنوان دایرةالمعارف رجال ایران یاد می‌کردند و این نشانگر مطالعه بسیار عمیق او در تاریخ معاصر ایران و حضور ذهن قوی وی بود. به همین دلیل اندیشه‌اش همیشه جلوتر از زمان حرکت می‌کرد و آینده‌نگر بود و نسبت به عملکرد افراد هشدار می‌داد. ایشان قبل از نامزدی ریاست جمهوری بنی‌صدر در نطقی که در مجلس در مورد قانون اساسی ایراد کرد، گفت: «آنهایی که قانون اساسی را قبول ندارند و آنهایی که رئیس جمهوری را مترسک در روزنامه قلمداد می‌کنند، همین جا خود را کاندیدای ریاست جمهوری خواهند کرد.» پیش‌بینی او بر اساس شناخت بود و اعتقاد داشت که جلوتر حرکت نمی‌کند بلکه کوشش می‌نماید تا زمینه لازم را برای بیان رهنمودهای امام به وجود بیاورد.» حسن غفوری فرد درباره او می‌گوید: «از همان جلسه اول که [در حزب] خدمت ایشان بودیم، کاملا مشخص بود که تسلط زیادی بر مسائل تاریخی صد سال اخیر... شناخت بسیار زیادی به شخصیت‌های سیاسی حداقل دو سه دهه اخیر داشتند و شاید در این زمینه ایشان کم نظیر بودند... بشدت مخالف مصدق و جبهه ملی بودند و نسبت به خطر ملی گرایی بسیار حساس بودند. به علاوه گرایش شدیدی به روحانیت اصیل داشتند.»

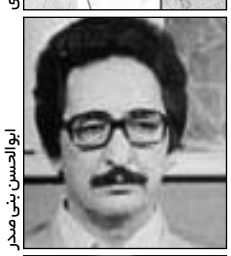
شهید آیت اما نقطه مثبت دیگری نیز در کارنامه داشت که مسبب مخالفت‌هایی علنی با وی شد. او که عضو هیئت رئیسه مجلس خبرگان قانون اساسی بود، نقش مهمی در الحاق اصل ولایت فقیه به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران داشت، همچنین او از اصلی ترین مدافعان تفویض فرماندهی کل قوا به ولی‌فقیه بود و یکی از اولین موارد اختلافی او با بنی‌صدر در این موضوع به نمایش گذاشته شد. از این رو چندان دور از انتظار نبود که وقتی دکتر حسن آیت با بیش از یک میلیون و ۳۰۰ هزار رأی و با آرایی بیشتر از چهره‌های شناخته شده‌ای همچون هاشمی رفسنجانی، دکتر چمران، عزت الله سحابی، ابراهیم یزدی و... به مجلس شورای اسلامی راه یافت، اشخاصی همچون بازرگان، مجتهد شبستری، سلامتیان، یدالله و عزت‌الله سحابی، صدر، حاج‌سیدجوادی و... به اعتبارنامه او رأی مخالف و افرادی همچون مقام معظم رهبری، آیت‌الله یزدی، عسگراولادی، شهید شاهچراغی، پرورش، شهید دیالمه، شهید رجایی، آیت‌الله امامی کاشانی و... به او رأی موافق دهند که این رأی گیری نوعی اعلام موضع سیاسی نیز بود. البته علنی بودن رأی گیری با تقاضای خود شهید آیت انجام گردید زیرا معتقد بود آن جلسه مجلس یک جلسه تاریخی است. از همین رو نیز البته برخی نفاق به خرج دادند، آنچنان که الویری که خود از رأی دهندگان موافق آیت بوده است، در علت رأی آوردن وی می‌گوید: «طبیعی است وقتی فردی خود را طرفدار شدید ولایت فقیه معرفی می‌کند و منتقدان اصلی او در مجلس جناح موسوم به لیبرال‌ها بودند، افرادی که به شکل معمول با احتیاط و محافظه‌کاری عمل می‌کردند ترجیح دادند که در رأی‌گیری شرکت نکنند. شاید اگر رأی‌گیری غیر علنی بود بسیاری از آن افرادی که در رأی‌گیری شرکت نکردند یا رأی ممتنع دادند به آقای دکتر آیت رأی منفی می‌دادند.»

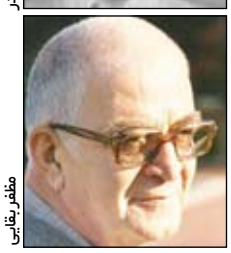
یقین عاملی بود تا سید حسن آیت بر امری که حق بود اصرار کند، برایش مهم نبود چه تعدادی از وی حمایت می‌کنند یا مخالف او هستند. دکتر آیت در دفاع از ولایت می‌گفت: «ما ولایت فقیه را باید مثل سدی در مقابل نفوذ غرب‌گرایی در کشور به وجود بیاوریم.» وی با نگرش خاصی مسئله فرماندهی کل قوا را جزو اختیارات ولی‌فقیه پیشنهاد کرد که همین امر نقش بسزایی در سرنوشت انقلاب ما داشت. او در این رابطه سخنرانی‌های زیادی در مجلس خبرگان در حضور بنی‌صدر و گروه مخالف انجام داد.

دکتر سید حسن آیت همیشه با مسائل اصولی برخورد می‌کرد و اگر با شخصی مخالفت داشت آن را مخالف دو جریان یا دو خط فکری می‌دانست. از آنجایی که دکتر آیت شناخت کاملی از بنی‌صدر داشت و درصدد افشای چهره پنهان او بود، بنی‌صدر نیز تلاش می‌کرد تا او را به طرف خودش جذب کند و بین وی و حزب جمهوری اسلامی فاصله ایجاد نماید ولی دکتر آیت می گفت: «من تو را قبول ندارم و در خط اصیل اسلام نمی‌بینم و معتقدم روش تو با روش ولایت فقیه هماهنگی ندارد... مطمئن باش که هرگونه انحرافی از تو ببینم به عنوان اولین نفر، انتقاد خواهم کرد.»

به‌عنوان نمونه جریان‌شناسی شهید آیت، نگاه او نسبت به مهندس میرحسین موسوی بود که در آن روزها هر دو، عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بودند و این نگاه و تحلیل شهید آیت را شاید بتوان امروز بهتر دید؛ یکی از نقاط اختلاف شهید آیت و مهندس موسوی، طرفداری جدی او از دکتر مصدق بود، به‌گونه‌ای که تا قبل از فاجعه هفتم‌تیر که مهندس موسوی سردبیری روزنامه جمهوری اسلامی ارگان حزب [جمهوری اسلامی] را به‌عهده داشت بسیاری از صفحات این روزنامه به‌طرفداری از دکتر مصدق اختصاص می‌یافت.


میر حسین موسوی


ابوالحسن بنی صدر


مظفر بقایی

زمانی که نام مهندس موسوی به‌عنوان وزیر پیشنهادی امور خارجه در جلسه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی مطرح شد، شهید آیت مخالفت جدی کرده و اعلام می‌کند که این مخالفت خود را در مجلس نیز اعلام خواهد کرد و در بیان علت مخالفت خود بیان داشته بود، به‌خاطر این‌که آقای موسوی در خط پیمان است و خط پیمان لاجرم به خط امریکا می‌انجامد. شهید آیت همچنین در جای دیگری گفته بود: «درست است که این آقا [موسوی] عضو حزب [جمهوری اسلامی] است اما در عین‌حال افکارش، افکاری که در خط ولایت باشد، نیست بلکه به عمل‌گرایی فردی تمایل دارد و هوادار مصدق و جزو حلقه حبیبا... پیمان است و در چنین مواردی خودش و همسرش مقابل مجلس خبرگان قانون اساسی می‌ایستند. بنابراین، این دو نفر به‌احتمال قوی در مسیری خواهند رفت که در آینده اگر خودشان را اصلاح نکنند، جلوی نظام هم می‌ایستند.»

ابراهیم اسرافیلیان از دوستان نزدیک آیت در این باره می‌گوید: دکتر آیت اسنادی را علیه میرحسین موسوی داشت و روزی که موسوی قرار بود از مجلس برای وزارت‌امورخارجه کابینه شهید باهنر رأی اعتماد بگیرد از مجلس برای وزارت امور خارجه در کابینه شهید رجایی بود} ، آیت سخت بیمار بود به‌گونه‌ای که همسرش از او می‌خواهد که به مجلس نرود اما آیت می‌گوید که امروز باید تکلیف عده‌ای با جمهوری اسلامی روشن شود برای همین اسناد را بر می‌دارد و می‌آید که سوار اتومبیل خود شود، توسط عده‌ای ناشناس که یک اتومبیل بنز داشتند ترور می‌شود و اسناد نیز مفقود می‌گردد تا این‌که باجناق آیت به دنبال اسناد می‌رود اما نتیجه‌ای نمی‌گیرد.

وی می‌افزاید: آیت می‌گفت موسوی اصلاً به جمهوری اسلامی و نظام اعتقاد ندارد بلکه به‌خاطر منافعش درون نظام جا گرفته است. موسوی از همان ابتدا که روی کار آمد معلوم بود نظرات و تفکرات چپ دارد ولی برای این‌که به کارهایش مشروعیت ببخشد خودش را پشت ولی‌فقیه پنهان می‌کرد. او می‌گفت موسوی معتقد به ولایت فقیه نیست و از نظر مذهبی فردی التقاطی و «پیمانی» است. گذشته موسوی یا همان حسین رهجو و همسرش زهرا رهنورد یا زهره کاظمی نیز این مطلب را اثبات می‌کرد چراکه موسوی دانشجوی دانشگاه هنرهای زیبا بود و بعداً اسمش را تغییر داد، همسرش هم فرزند یکی از افسران ارتش شاه بود که در خیابان خاور جنوبی زندگی می‌کردند. اسدالله بادامچیان نیز در تأیید اسرافیلیان می‌گوید: بعد از انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی در سال ۵۸، رهنورد در مصاحبه‌ای به‌صراحت عنوان می‌کند که در این انتخابات تقلب شده و من این مجلس را قبول ندارم و ادامه می‌دهد که در این مجلس روحانیون سنتی ورود پیدا کرده‌اند و این افراد قانون اساسی ما را سنتی می‌نویسند. در حالی رهنورد این‌گونه تفکرات ضدانقلابی خود را در بحبوحه جریان انقلاب که همه سران نظام در پی تدارک اثبات انقلاب بودند مطرح می‌کرد که امام راحل انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی را تأیید کرده و جالب‌تر این‌که این انتخابات در دوران دولت موقت انجام شده بود و ریاست آن را هم منتظری و نیابت رئیس را دکتر بهشتی برعهده داشت. بنابر گفته رهنورد شهید بهشتی و دیگر علما در مجلس خبرگان قانون اساسی سنتی بودند.

این عضو اولین شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی درباره اتهام کودتا به آیت می‌گوید: «آیت کودتاچی» به روزنامه «انقلاب اسلامی» که توسط بنی‌صدر اداره می‌شد برمی‌گردد. روزنامه «انقلاب اسلامی» یک روز با تیتر «نوار آیت» منتشر شد که مناقشات زیادی را علیه شهید دکتر آیت به راه انداخت.نوار مربوط به یک جلسه خصوصی بود که فردی از آیت سؤالی را می‌پرسد و او هم پاسخش را می‌دهد ولی به دلیل آن‌که سر و ته نوار توسط باند بنی‌صدر زده شده بود مطالبی استنباط می‌شد که علیه آیت می‌نمود بنابراین عده‌ای فریب‌خورده جلوی حزب شعار می‌دادند «آیت کودتاچی اعدام باید گردد» اعضای حزب که می‌دیدند در حق آیت ظلمی اتفاق افتاده و از اصل ماجرا باخبر بودند [چون نوار کاست اصلی توسط میرسلیم، معاون وزیر کشور به حزب رسید] از امام نظر خواستند و امام هم فرمودند که اگر شما با بنی‌صدر میثاق وحدت ببندید خوب است؛ که این توسط اعضا تعبیرهای مختلفی شد اما شهید آیت بنابر ولایتمداری که همگی از او سراغ داشتیم طرح شکایت از بنی‌صدر را نپذیرفت و با همان مظلومیت هم به شهادت رسید.

همه چیز برای مبارزه با فرقه رازآمیز



حسن آیت در صحن علنی مجلس اول

مهدی اسلامی

۲۸ سال از شهادت سیدحسن آیت، دبیر سیاسی حزب جمهوری اسلامی و نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی می‌گذرد. با آن که شهید آیت در سال‌های آخر حیات دنیوی‌اش به دلیل افشاگری علیه جریان معروف به لیبرال‌ها (بنی‌صدر، جبهه ملی و نهضت آزادی) چهره‌ای خبرساز و مشهور بود، در سال‌های پس از شهادتش نوعی سکوت در معرفی شخصیت، آرا و اندیشه‌های وی احساس می‌شود. در این میان، اگر هم به ندرت از شهید آیت یاد شده، اغلب از سوی مخالفان او بوده است که با تخریب شخصیت آیت و ادعای سرسپردگی او به شخصیت مشکوکی همچون مظفر بقایی، غیر مستقیم قصد تطهیر لیبرال‌ها را داشته‌اند. همین طور از آنجا که شهید آیت به عنوان عضو مجلس خبرگان قانون اساسی، نقش ویژه‌ای در گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی داشته است، نتیجه مخدوش شدن چهره او، به‌زعم این گروه، خدشه در اصل ولایت فقیه خواهد بود.

از لیبرال‌ها، ضدانقلاب و مخالفان ولایت فقیه توقعی نیست که در مورد شهید آیت، دیدگاه مثبتی داشته باشند و با وجود افشاگری‌های مستند وی، در مطرح کردن چنین شخصیتی بکوشند. عجیب، سکوتی است که جریان‌های وابسته به انقلاب اسلامی در مورد ایشان روا داشته‌اند.

در میان جریانات سیاسی که جزو خانواده انقلاب شناخته می‌شوند، دسته‌ای که به چپ‌ها معروف شدند، در دوران اقتدار سیاسی خود، یعنی اولین سال‌های پس از شهادت آیت، روی خوشی به بزرگداشت و معرفی ایشان نشان ندادند و باعث شدند که غبار فراموشی، روی شخصیت شهید آیت بنشیند. غباری که بعدها، برای زدودن آن، افراد جریان‌های رقیب هم کوششی نکردند. افراد و نشریات وابسته به جریان چپ، در ۲۸ سال گذشته، اگر در مورد شهید آیت سکوت نکرده باشند، هر وقت که به او اشاره کرده‌اند، بدون پیشوند «شهید» و با عباراتی همچون «مرحوم آیت»، «حسن آیت» و... بوده است. مقاله زیر، ابتدا به نوع رابطه شهید آیت با مظفر بقایی و بعد به ریشه‌یابی سکوت در مورد شهید آیت پرداخته است. در تنظیم مقاله، علاوه بر منابع مکتوب، از مصاحبه‌های شخصی نگارنده با برخی اشخاص مربوط به این مسئله استفاده شده است که در جای خود به آنها اشاره کرده‌ام.

شهید آیت، مرید یا منتقد مظفر بقایی؟

شـهید آیت که از سـنین نوجوانی یک فعال سیاسی بود، در سـیر زندگی سیاسـی خود، سـابقه عضویت در حزب زحمتکشـان به رهبـری مظفر بقایی را دارد. از آنجا که مظفر بقایی در تاریخ سیاسـی معاصر ایران و مخصوصاً در جریان اختلاف بین آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق عنصری بدنام اسـت، مخالفان آیت برای تخریب او، به سـابقه عضویـت آیت در حزب زحمتکشـان و ارادتش به مظفـر بقایی تأکید می‌کنند. این مخالفان، با وجود شـهرت بحق یا ناحق بقایی به عنوان یک مهره انگلیسـی، اولاً آیت را «سرسـپرده» بقایی معرفی می‌کنند، ثانیاً موذیانه درصدد القای این مطلب هسـتند که آیت به دستور بقایی، اصل ولایت فقیه را برای گنجاندن در قانون اساسی مطرح کرده است اما آیا شهید آیت مرید بقایی بوده است؟

شـواهد تاریخی برخلاف ادعای مخالفان آیت، بر اسـتقلال رأی و روحیـه انتقـادی او در برابر بقایی دلالت می‌کننـد؛ تا آنجا که سـرانجام شهید آیت به دلیل رویه انتقادی خود در برابر بقایی از حزب زحمتکشـان اخراج می‌شود! منتقدان شـهید آیت به سابقه عضویت او در حزب بقایی اشـاره می‌کنند، اما به اخراج او از حزب اشاره نمی‌کنند! نامـه ۹۴ صفحه‌ای مورخ ۱۳۴۲/۹/۳ شـهید آیت بـه مظفر بقایی که سراسـر انتقاد از رویه سیاسـی بقایی و حزب زحمتکشان است، سندی اسـت که مدعیان سرسپردگی شهید آیت به بقایی نمی‌توانند وجود آن را انکار کنند.

در مورد مناسبات بین شهید آیت و بقایی در کتاب «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی»، چنین می‌خوانیم:

«تحولات سـال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲، بسـیاری از نیروهای حـزب زحمتکشـان را که بـا انگیزه‌هـای مذهبـی وارد صفوف این تشکیلات شـده بودند، در مقابل مواضع رسمی بقایی قرار داد... بدون تردید برجسـته‌ترین منتقد خط مشـی بقایی در این زمان، سیدحسـن آیت بود.»

«در نیمـه دوم دهـه ۳۰، تحولات مهمـی در صفوف حزب زحمتکشان بروز کرد که منشأ حوادث زیادی شد.

یکی از مهم‌ترین این تحولات، شکل‌گیری نسلی از اعضای حزب بود که تعلقات و گرایش‌های مذهبی داشتند. اینان جشن گرفتن روز ۲۸ مرداد و اطلاق قیام ملی به آن کودتا را مورد انتقاد سخت قرار دادند، از نهضت امام خمینی حمایت کردند و به طور کلی فراکسـیون جدیدی را در درون حزب شـکل دادند. اینک دو نسل از اعضای حزب قابل شناسـایی بودند: نسـل اول اعضای حزب که همچنان شاه را از تعرض و یا حتی انتقاد مصون می‌دانستند و گروهی دیگر که نوک تیز حملات خود را متوجه دربار می‌کردند. بقایی خود در صف نخست قرار داشت و حرکت ۱۵خرداد را هم مورد انتقاد قرار می‌داد؛ به همین دلیل وی تا مدت‌ها بعد از آن هم در برابر این حادثه سـکوت کرد و با انتقاد جـدی اعضای مذهبی حزب مواجه گردید. نخسـتین کنگره حزب نیز در سـال ۱۳۴۱ در اصفهان برگزار شـد و از آنجا نخستین زمزمه‌های انتقاد از بقایی به گوش رسـید. برجسته‌ترین چهره منتقد بقایی در این دوره سیدحسـن آیت بود که بدون پروا، اقدامات حزب زحمتکشـان را بـه باد انتقاد گرفت. از این دوره تـا پیروزی انقلاب دو صف متمایز در حزب قابل مشاهده بود.

دوره ششـم فعالیت حزب زحمتکشـان از سـال ۱۳۴۲ آغاز گردیده و تا مقطع پیروزی انقلاب اسـلامی تداوم می‌یابد. در این دوره شـخص بقایی فعالیت سیاسی مهمی نداشـت، لیکن اعضای مذهبی حزب در برخی تحولات سیاسـی این زمان ذی‌نقش بودند و به همین دلیل از حزب اخراج شـدند، دو تن آنان سیدحسـن آیت و شـیخ رضا فعـال بودند. آیت در نیمه‌های دهه ۴۰ و فعال در نیمه‌های دهه ۵۰ از حزب زحمتکشـان اخراج شدند، هرچند آیت بعدها در دوره اول مجلس خبرگان از بقایی تمجید کرد.»

امیرسـعید نقی زاده سـهی، عضـو واحد دانشـجویی حزب جمهوری اسـلامی و قائم مقام مدیرمسـئول نشـریه صالحان سازنده (نشـریه کارگری حزب جمهوری اسلامی) که خود را مرید شهید آیت می‌داند و از قبل از پیروزی انقلاب اسلامی با ایشان حشر و نشر داشته اسـت، در مورد تمجید شـهید آیت از بقایی در مجلس خبرگان قانون اساسی چنین می‌گوید:

«شهید آیت در مجلس خبرگان گفت هر انسانی مجموعه‌ای از خوبی‌ها و بدی‌ها اسـت و البته نسـبت این خوبـی و بدی در افراد مختلف متفاوت است. اما کسانی که این روزها به بقایی حمله می‌کنند، بـه خاطر بدی‌های او نیسـت. ای کاش به خاطر بدی‌های بقایی به او حمله می‌کردند. آنها به بقایی به خاطر خوبی‌های او حمله می‌کنند وگرنه خود من (آیت)، بزرگ‌ترین منتقد بدی‌های بقایی هستم. مخالفان من، خوبی‌های بقایی را قبول ندارند و با بدی‌هایش موافقند.»

نقـی‌زاده در مورد رابطه اصـل ولایت فقیـه و بقایی چنین می‌گوید:

«با پیروزی انقلاب اسـلامی و اسـتقرار نظام اسلامی، مظفر بقایی در دی ماه ۱۳۵۸ یک میهمانی برگزار کرد و در حضور دوستانش اعلام بازنشسـتگی سیاسـی کرد. او در سـخنرانی اعلام بازنشستگی سیاسـی خـود، صراحتاً گفت کـه ولایت فقیه را دو ریـال قبول ندارد و بـه احتـرام آن که اکثر مردم ایـران ولایت فقیه را قبـول دارند، از صحنه سیاسـت کنار می‌رود. گروه لطف الله میثمی هم در همان ایام، این سـخنرانی را پیـاده کردند و در قالب کتابی بـا عنوان «افول یک مبارز» منتشـر کردند که این صحبت‌هـا را در آنجا می‌توانید بخوانید. وقتی موضع یک شـخص در برابر ولایت فقیه این گونه است، چگونه می‌توانیم آیت را در مطرح کردن اصل ولایت فقیه در قانون اساسـی، تحت تأثیر او بدانیم؟»

ریشه سکوت در مورد آیت

نقـی‌زاده می‌گوید: «شـهید آیـت بارها در جلسـات حزب، میرحسـین موسـوی و زهرا رهنورد را التقاطی معرفی می‌کرد. شـهید آیت، جبهه ملی، نهضت آزادی و سـازمان مجاهدین خلق را حلقه‌های پـی در پی یک زنجیر می‌دانسـت و تشـکیلاتی مثـل جاما و جنبش مسـلمانان مبارز را هم که حبیب‌الله پیمان رئیس آن بود، در چارچوب این جریان ارزیابی می‌کرد. میرحسـین موسـوی و همسـرش قبل از انقلاب اسلامی عضو جنبش مسلمانان مبارز بودند و شهید آیت این دو نفر را کماکان شیفته این جریان و سلسله می‌دانست... شهید آیت معتقد بود که اسـتعمار در برابر مبارزان اصیل، مبارزان قلابی و بدلی به وجود می‌آورد. ایشـان میرحسـین را یک انقلابی قلابی می‌دانست. مخالفت شخصیتی مثل بنی‌صدر با میرحسین موسوی هم، برای قهرمان شدن و جا زدن او به عنوان یک مبارز اصیل در چشـم انقلابیون بود... اینها پس از شهادت آیت که قدرت در دستشان بود، سالگرد شهادت آیت را از تقویم‌ها حذف کردند.»

علیرضا نادعلی، از اعضای حزب جمهوری اسـلامی می‌گویـد: «شـهید آیـت مدتـی معاونـت سیاسـی حـزب بـود... یـادم هسـت کـه شـهید آیت سـر درگیری با مهندس موسوی، از حزب قهر کـرده بود و جلسه شورای مرکزی را هم حتـی نمی‌آمد...

علیرضا نادعلی، از اعضای حزب جمهوری اسلامی می‌گوید: «شـهید آیت مدتی معاونت سیاسـی حزب بود... یادم هست که شهید آیت سـر درگیری با مهندس موسوی، از حزب قهر کرده بود و جلسه شـورای مرکـزی را هم حتـی نمی‌آمد... شـهید آیت خیلـی قاطع و محکـم به ملی‌گراها و سـلطنتی‌ها و منافق‌ها حملـه می‌کرد، با الفاظ خیلـی عجیب. خب مـا هم واقعاً با همه ضعف معلوماتی که داشـتیم، می‌دانستیم حالا «بازرگان» یا «سنجابی» یا بعضی دیگر خب انقلابی نیستند. با «امام» صد درصد نیستند. ولی شهید آیت علناً مطرح می‌کرد که خیلی از این ملی‌ها اصلاً دین ندارند و ضدانقلابند و منتظر فرصتند که به جمهوری اسـلامی ضربه بزنند. این طرف، خوب میرحسـین و بعضی دور و بری‌هایش سمپاتی داشتند به این ملی‌ها.»

اختلاف شـهید آیت با میرحسین موسوی، ادعایی نیست که تنهـا یکی دو نفر از اعضای حزب جمهوری اسـلامی گواه آن باشـد. هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس شورای اسلامی و عضو هیأت مؤسس حزب در خاطرات خود از ۶ اردیبهشت ۱۳۶۰چنین می‌نویسد:

«شـب در جلسـه مشـترک مسـئولان اجرایی و نمایندگان مجلس حزب شرکت کردم. مقداری از وقت در انتقاد از حزب و روزنامه [جمهوری اسلامی] گذشت. آقای آیت به خط روزنامه اعتراض داشت، آقای [میرحسین] موسوی دفاع کرد.»

همچنیـن در بیان خاطـرات روز ۱۴ تیر ۱۳۶۰ می‌نویسـد: «جلسه علنی داشـتیم. معرفی وزیر خارجه مطرح بود که تصویب شد. آقای مهندس میرحسین موسوی سـردبیر روزنامه جمهوری اسلامی، وزیر خارجه شـد. از اول کار، آقای رجایی ایشـان را معرفی کرده بود. بنـی صدر قبول نمی‌کرد. آقایان (دکتر حسـن) آیت و احمد کاشـانی مخالفت کردند و عکس‌العمل بدی داشـت؛ مخصوصاً از آقای آیت که عضو شورای مرکزی حزب است.»

متن نطق شـهید آیت در مخالفت با وزارت خارجه میرحسین موسوی در مجلس شـورای اسلامی که در تاریخ ۱۴ تیر ۱۳۶۰، یعنی یک هفته بعد از انفجار هفت تیر صورت گرفت، به این شرح است:

«بسـم الله الرحمن الرحیم. من با این که اسم نوشته بودم، در این شـرایط حسـاس، در این شرایطی که ملت هم عزادار است و هم دچار موفقیت‌هایی شـده اسـت، نمی‌خواستم صحبت کنم اما در محظور بودم. یکی همین که اشـاره کردم، شرایط حساسی است که ممکن اسـت مخالفت من باعث سوء اسـتفاده بشود و از طرفی هم هنوز بوی خون پاک شـهدا از دفتر حزب جمهوری اسلامی به مشام می‌رسـد و هنوز مرکب عزل رئیس جمهور بی کفایت خشـک نشده اسـت. از این جهت که بعد تاریخ قضاوت بدی نکند، تمام مطالبم را

ایران
همه چیز برای مبارزه با فرقه رازآمیز
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹
۱۳۵۹
اوج هیجان

ابهام‌ها در ترور شهید آیت



محسن آیت

محسن آیت، فرزند شهید در پاسخ به این سؤال که علت گمنامی شهید را در چه می‌دانید، می‌گوید: متأسفانه حتی پس از انقلاب اسلامی، در بسیاری موارد افراد وابسته به جریانات فکری بی اصالت و یا دست کم اشخاص تابع مورد توجه قرار گرفته‌اند اما سیاستمداران مستقل و خوشفکر در زمان حیات به حاشیه رانده شده‌اند و پس از حیات سانسور شده‌اند. شهید آیت هم از این قاعده مستثنی نبوده و نیست. طبعاً استقلال رأی و بینش قوی ایشان نمی‌توانسته مقبول نظر قدرت‌طلبان قرار بگیرد.

محسن آیت در پاسخ به این سؤال که آیا در ترور شهید آیت ابهامی وجود دارد، می‌گوید: با توجه به مواضع سیاسی شهید آیت در رویارویی با طیف وسیعی از مخالفان تفکر راستین انقلاب اسلامی، موارد مبهمی در این حادثه وجود دارد و مثلاً این اطمینان وجود ندارد که آیا تنها گروه مشارکت کننده در ترور ایشان، مجاهدین خلق بوده‌اند یا مجموعه‌های دیگر هم به نوعی در این ماجرا نقش داشته و احتمالاً انجام برخی هماهنگی‌ها را به عهده داشته‌اند.

او در توضیح این ابهامات می‌گوید: یکی از محافظان شهید آیت درست شب قبل از ترور عوض شده بود که این مسئله در آن شرایط بسیار عجیب می‌نمود. پاسداری که در زمان ترور همراه ایشان بود، مهارت کافی نداشت و نه تنها اقدامی برای دفاع از شهید آیت به عمل نیاورد، بلکه عملاً در صندلی عقب خودرو و پشت سر ایشان پناه گرفت.

محسن آیت که شاهد صحنه ترور پدر بوده و در آن زمان ۱۴ سال داشته است، می‌گوید: چهره فردی که به عنوان ضارب اصلی معرفی و مجازات شد، با چهره کسی که به ایشان تیراندازی کرد شباهت کامل نداشت. فردی که پدر را به رگبار بست، فردی با محاسن مشکی بود، اما فردی که به عنوان ضارب ایشان محکوم شد فردی بور بود و شاید لازم می‌بود که برای روشن شدن قضیه، تحقیقات مفصل‌تری صورت بگیرد. او می‌افزاید: در صحنه ترور، تنها در عرض چند ثانیه پرالتهاب، بیش از ۶۰ گلوله شلیک شده است و در چنین شرایطی روشن شدن جزئیات حادثه نیازمند بررسی دقیق تری بوده است. محسن آیت می‌گوید: با توجه به این که ضارب معرفی شده، عامل بیش از ۲۰ مورد فعالیت تروریستی بوده است و اعتراف به ترور شهید آیت، تغییری در مجازات او به وجود نمی‌آورده است، این امکان وجود دارد که برای فرار ضارب اصلی، اجرای ترور را به عهده گرفته باشد.

محسن آیت می‌گوید: شهید آیت که در زمان انفجار هفت تیر به دلیل خستگی، سالن محل انفجار را ترک کرده بود و از این انفجار جان سالم به در برده بود، بعد ازاین واقعه می‌گفت کسانی که از حزب و بیرون حزب به جلسه هفت تیر دعوت شده بودند، کسانی بودند که با آنها از نظر خط فکری هم نظر بودم و کسانی که با من همفکر نبودند، عموماً یا به جلسه دعوت نشده بودند یا در زمان انفجار، به بهانه‌های مختلف، جلسه را ترک کرده بودند. به همین لحاظ پس از واقعه هفت تیر، جناح فکری شهید در شورای مرکزی حزب در اقلیت قرار گرفته بود.

محسن آیت معتقد است شهید آیت در روزهای آخر حیات از این که پس از خلع بنی صدر، مجدداً افرادی با تفکرات انحرافی قدرت گرفته‌اند، ناراضی بود و حتی در روز شهادت (۱۴ مردادماه ۶۰) که رأی اعتماد به کابینه شهید باهنر مطرح بود، نگران سپردن سمت‌های حساس به اشخاصی با سوابق نامطلوب بوده است. پس از رأی اعتماد مجلس به وزارت خارجه میرحسین موسوی هم، ایشان می‌گفت اگر انفجار هفت تیر روی نداده بود، در مجلس، اینقدر تنها نمی‌ماندم و افراد بیشتری با من در مخالفت با وزارت او همراهی می‌کردند.

در این خلاصه می‌کنم که دوست قبلی ما [سخنران قبلی مجلس که در موافقت با موسوی سخن گفت] گفتند که نظریات آقای موسوی درباره آقای دکتر مصدق مربوط به گذشته بوده است. کاری نداریم که این گذشته سال ۵۸ و سال نزدیک به ما و سال ۵۹ هست. اما اگر ایشان الآن هم به این سؤال من پاسخ بگویند، شاید مسئله حل شده است که آیا ایشان مصدق امام را قبول دارند که امام می‌فرمایند مصدق به اسلام سیلی زد، مصدق مسلم نبود، در زمان مصدق به چشم سگ عینک زدند و روی آن نوشته آیت‌الله، در زمان مصدق روزنامه شورش که مورد تأیید مصدق بود، تصویر آیت‌الله کاشانی را به صورت سگ و مار و عقرب می‌کشید آیا این مصدق را قبول دارند یا مصدق سرمقاله ۲۸ تیر ۱۳۵۸ و ۱۴ اسفند ۱۳۵۸و مقاله اخیری که تحت عنوان «خیابان مصدق» نوشتند؟ کدامیک از این دو مصدق را، ایشان صریحاً بگویند که الآن پس از آن بیانات امام قبول دارند؟ آیا رفراندوم مصدق را در سلسله مقالاتی که حمام(؟) نامی در روزنامه جمهوری اسلامی نوشته بود و او را یک عمل ضدامپریالیستی قلمداد کرده بود، آن را قبول دارند و یا رفراندومی که امام فرمودند تقلبی بود؟ و به منظور تحمیل قانون اساسی امریکایی بود و سر یک الاغ رأی بسته بودند و بردند در صندوق مخالفین انداختند و همین طور سایر خطوط که اشاره شد؟ مطلب زیاد است ولی شرایط کنونی را من مناسب برای طرح این مسائل نمی‌دانم ولی این سؤال را دلم می‌خواهد که ایشان صریحاً جواب بدهند. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.»

به هر حال در روز ۱۴ تیر ۱۳۶۰، مجلس شورای اسلامی به وزارت میرحسین موسوی رأی مثبت داد. با این حال موسوی تا ۴۲ روز بعد یعنی ۲۵ مرداد ۱۳۶۰، منصب وزارت خارجه را از شهید رجایی که به طور همزمان وزیر امور خارجه هم بود، تحویل نگرفت. شهید حسن آیت هم یک ماه بعد از این نطق، صبح روز ۱۴ مرداد ۱۳۶۰ در برابر منزل خود هدف رگبار قرار گرفت و به شهادت رسید.

شاه‌کلید مخالفت شهید آیت با میرحسین موسوی

هفته‌نامه شهروند امروز، سال [۱۳۸۷] گذشته پرونده‌ای درباره شهید آیت منتشر کرد که در آن ناخواسته و در لفافه، شاه کلید مخالفت شهید آیت با موسوی را لو داده است. البته در آن زمان، هنوز سخنی از کاندیداتوری موسوی در انتخابات ریاست جمهوری نبود و از آنجا که او در کانون توجهات قرار نداشت، کسی و به احتمال زیاد حتی خود گردانندگان نشریه، متوجه نشدند که شهروند امروز چه گافی داده است.

ابراهیم اسرافیلیان، دوست و همراه دیرینه شهید آیت در مصاحبه با شماره مذکور از هفته‌نامه شهروند امروز چنین گفته است:

«آیت درباره بسیاری از رجال سیاسی مدرک مستند داشت و درباره بنی صدر در جلسه‌ای صحبت کرده بود که علیه او توطئه کردند و با پخش نوار آن جلسه، او را متهم به کودتاچی بودن کردند و این پاشنه آشیل آیت شد. در حزب جمهوری هم به او گفته بودند که تو چرا این حرف‌ها را درباره بنی صدر زده‌ای که او گفته بود این آدم آمده است تا ریشه جمهوری اسلامی را بزند و من سند دارم. در آن جلسه یکی از آقایان گفته بود که لابد تو درباره من هم سند داری که آیت در پاسخ به او گفته بود اتفاقاً درباره تو هم سند دارم.»

اسرافیلیان در ادامه این مصاحبه می‌گوید: «حتی همان روزی که آیت ترور شد، همراه خود اسناد ارتباط فردی با فراماسونری را داشت که آن فرد می‌خواست پستی بگیرد و آیت آن اسناد را به همراه داشت تا برود و تکلیف آن فرد را روشن کند. وقتی هم که ترور شد، آن پوشه را بردند و بعداً باجناق آیت هرچه دنبال آن پوشه رفت تا بگیرد، نتیجه‌ای نگرفت.»

پرس و جوی نگارنده از برخی اعضای حزب جمهوری اسلامی، نشان داد که شهید آیت در مورد میرحسین موسوی چنین ادعایی داشته است. متأسفانه هیچ کدام از این اعضا، حاضر نشدند که نامشان حتی به صورت مخفف منتشر شود. با این حال، مصاحبه‌ای که با اسرافیلیان انجام شده است، بر درستی حدس این فرضیه صحه می‌گذارد. از این رو، مصاحبه‌های شهروند امروز و وطن امروز، مکمل یکدیگر هستند. اسرافیلیان در مصاحبه با وطن امروز می‌گوید:

«اسرافیلیان: ...شهید آیت سخت بیمار بود و چند روز غیبت داشت اما تمام اسناد خودش را جمع و جور کرده و در پوشه گذاشته بود تا به مجلس بیاید، همسرش نقل می‌کند و می‌گوید من از آیت خواستم به مجلس نرود و استراحت کند اما او گفت، امروز (چهارشنبه ۱۴ مرداد ۱۳۶۰) باید تکلیف جمهوری اسلامی مشخص شود و من باید بروم تا این اسناد و حقیقت‌ها را برای مردم روشن کنم.

اسناد مربوط به چه نقاط تاریکی از موسوی بود؟

این اسناد ارتباط موسوی با [...] را اثبات می‌کرد اما آیت

در حزب جمهوری هم به او گفته بودند که تو چرا این حرف‌ها را درباره بنی صدر زده‌ای که او گفته بود این آدم آمده است تا ریشه جمهوری اسلامی را بزند و من سند دارم. در آن جلسه یکی از آقایان گفته بود که لابد تو درباره من هم سند داری که آیت در پاسخ به او گفته بود اتفاقاً درباره تو هم سند دارم

زمانی که از در منزل خارج می‌شود، در فاصله ۳۰ تا ۴۰ متری بنزی مشاهده می‌شود که راننده آن در حال پنچرگیری است، آیت سوار اتومبیل خودش می‌شود که از جانب افراد مخفی در آن بنز توسط مسلسل ترور می‌شود و نزدیک به ۶۵ گلوله به بدنش اصابت می‌کند و هنوز جای گلوله‌ها روی در منزل او هست.»

نقی زاده سهی در مورد این ادعا درباره میر حسین موسوی چنین می گوید : «البته از شهید آیت چنین مطلبی نشنیده‌ام. کما این که آخرین بار که ایشان را دیدم، حدود سه هفته قبل از ترور بود. اما آقای «ک»، یکی از دوستان حزبی، که فکر نمی‌کنم مایل به انتشار نامش باشد از محمد مکری، اولین سفیر جمهوری اسلامی در شوروی، نقل می‌کرد که این ادعا صحیح است .»

اسرافیلیان در این مصاحبه، بر وجود چنین قولی از محمد مکری این گونه صحه می‌گذارد: «پروفسور محمد مکری هم که استاد تاریخ و جغرافیا در دانشگاه سوربن پاریس بود و مدتی در ایران زندگی می‌کرد، می‌گفت یکسری اسناد دارد که از آیت و دیالمه گرفته است، اما الآن هیچ خبری از پروفسور مکری ندارم و اصلاً نمی‌دانم زنده است یا نه.» توجه به سه نکته در زندگی میرحسین موسوی، ادعای عضویت او در تشکیلات رازآمیز را که در نظر اول دور از ذهن به نظر می رسد، باورپذیر می‌کند: ۱- موسوی در زمان پیروزی انقلاب اسلامی، ۳۷ ساله بوده است. او در آن زمان، جوانی در دهه ۲۰ تا ۳۰ سالگی عمرش نبوده است که جوانی او، مانع از تصور عضویتش در چنین تشکیلاتی باشد. چنین تشکیلاتی که با جوانان میانه چندانی ندارد و ۲۱ سالگی، حداقل سن برای عضویت در آن است.

۲- موسوی با آن که ۳۷ سال از عمرش را در دوران پهلوی گذرانده است، بر خلاف اکثر قریب به اتفاق همرده‌هایش، که بعضاً کم سن و سال‌تر از او هم بوده‌اند، سابقه حتی یک روز بازداشت، زندان یا تبعید را در این دوران ندارد.

۳- میرحسین موسوی و زهرا رهنورد، در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، بدون قصد تحصیل و دانشجویی، یک سال و نیم در امریکا زندگی کرده‌اند. کشوری که مهد فراماسونری و سازمان‌های شبه ماسونی است و از جمعیت نزدیک به ۲۴۰ میلیونی آن در سال ۱۹۸۰، حدود ۴ میلیون نفر، عضو لژهای فراماسونری بوده‌اند.

موسوی علیه فراماسونری

این ادعا در حالی است که ۱۱ اسفند ۱۳۷۶، میرحسین موسوی در حالی که نزدیک به ۹ سال از سکوتش می‌گذشت، ناگهان در مراسم پنجاهمین سالگرد تأسیس انجمن اسلامی دانشکده فنی دانشگاه تهران، لب به سخن گشود و سخنرانی مفصلی ایراد کرد. جالب اینجاست که موضوع این سخنرانی بی‌سابقه، لزوم توجه به نقش فراماسون‌ها و صهیونیست‌ها در تحولات جهان و رد تئوری توهم توطئه است! این سخنرانی در زمان خود، اعتراض دوستان اصلاح‌طلب میرحسین را که هرگونه توجه به نقش ماسون‌ها در تحولات سیاسی و اجتماعی را توهم توطئه می‌دانند برانگیخت، به گونه‌ای که مثلاً احمد زیدآبادی، مقاله‌ای علیه میرحسین موسوی منتشر کرد.البته در ۱۲ سال اخیر هیچ گاه موسوی مطلب یا سخنرانی‌ای با این موضوع نداشته است.

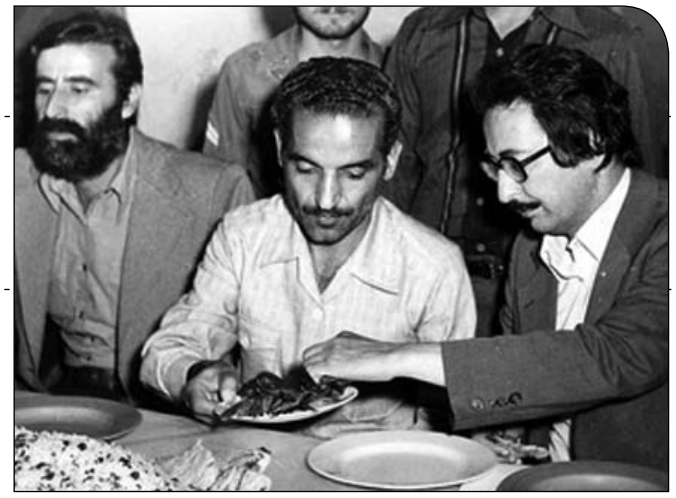


حسن آیت عضو هیأت رئیسه مجلس خبرگان قانون اساسی بود

۱۳۵۹
اوج هیجان
ایران
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

گزارشی از مراحل انتخاب اولین نخست وزیر

شوک‌های متقابل



همانگونه که از روز اول اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری اول و مجلس اول پیش‌بینی می‌شد، اختلاف و نزاع بر سر انتخاب اولین نخست‌وزیر درگرفت. حزب جمهوری اسلامی که با کسب بیش از ۱۶۰ کرسی، اکثریت قاطع مجلس را در دست داشت، تمام تلاشش را برای قبولاندن یک دولت حزبی و خط امامی به بنی‌صدر به کار بسته بود.

بنی‌صدر نیز از ابتدا بنا را بر مخالفت با مجلس گذاشت و می کوشید تا حداقل نخست‌وزیری بدون داشتن عقاید حزبی به مجلس معرفی کند و از این جهت چند وزیر متمایل به خود را وارد کابینه کند.

منوچهر مسعودی، مشاور ارشد بنی‌صدر در سندی که بعد از عزل اولین رئیس جمهور منتشر شد می‌نویسد: با در نظر گرفتن تقسیمات موجود قوای حکومتی به راهکارهای ذیل برمی‌خوریم:

۱ـ آقای بنی‌صدر با در نظر گرفتن سلیقه و خواست حزب، نخست‌وزیر را به مجلس معرفی کند و اکثریت قریب به اتفاق جمع با این راهکار مخالفند. ۲ـ آقای بنی صدر بدون در نظر گرفتن سلیقه و خواست حزب، حتی عکس‌العمل رهبری، نخست‌وزیر مورد اعتماد خویش را به مجلس معرفی نماید. توضیح این که این پیشنهاد علی‌رغم میل باطنی جمع، عملی به نظر نمی‌رسد. ۳ـ آقای بنی‌صدر از میان اشخاص مورد اعتماد خویش که بداند در هر حال به طرف مقابل امان نمی‌دهد و از طرف دیگر از نظر ضوابط و معیارهای معمول حساسیت بخش عمده مجلس را برنمی‌انگیزد، فردی را انتخاب و معرفی نماید و در صورت تأیید مجلس با مهره‌های کاردان و مورد اعتماد، وی را تقویت کند. ۴ـ آقای بنی‌صدر شخصی را در خارج از محدوده اطرافیان مورد اعتماد خویش انتخاب و معرفی نماید که ضمن برخورداری از حمایت مجلس از موضع نسبتا مستقل نسبت به حزب برخوردار باشد. ۵ـ آقای بنی‌صدر در حدود صلاح و امکان ضمن در میان گذاشتن حقایق و علل با مردم در مورد نخست‌وزیر آینده و دولت از خود سلب مسئولیت نموده و این کار را برعهده مجلس قرار دهد. در جلسه دیگر از نزدیکان بنی‌صدر که سلامتیان، رشیدزاده، امیرحسینی، تقی‌زاده، نواب، رضا بنی‌صدر و سودابه صدیقی حضور دارند، امیرحسینی می‌گوید: حزب با حمایت آقای [امام خمینی] مملکت را به بن‌بست قطعی دارد می‌برد و تنها آلترناتیو نجات، سید [بنی‌صدر] است و تکیه‌اش هم فقط نیروی مردم است. سید یا باید نخست‌وزیر خودش را معرفی کند و بگذارد او را رو کنند یا بگذارد به عهده خود مجلس که خطرش پدیدار شدن افرادی مثل فارسی که ممکن است جو فشار شدید و زمان انفجار را نزدیکتر کند. راه سوم این است که چند نامزد معرفی کند و به مردم بگوید که این انتخاب بنی‌صدر نیست و بکشد کنار. خلاصه مطلب این که بنی‌صدر مشخص کند مسئول دولت آینده نخواهد بود. در این جلسه حسین نواب درباره سه راه‌حل امیرحسینی می‌گوید: سه راه حل یکی معرفی شخص مورد نظرش مثل سلامتیان یا نوبری که ممکن است امام عکس‌العمل نشان دهد. یکی دیگر این که بگوید من مسئول نیستم و دیگر میرسلیم است که ممکن است تمایلش بیشتر باشد. من تفاوتی بین میرسلیم و رجایی در جایی نمی‌بینم. در ادامه رضا بنی‌صدر موافقت برادرش با میرسلیم را اعلام کند و در نهایت امیرحسینی می‌گوید: «اگر قرار باشد سید [بنی صدر] مسئولیت را مستقیم نپذیرد، به هر حال سه چهار وزارتخانه را که از اهمیت خاصی برخوردار است: یکی وزارت کشور، یکی اقتصاد و دیگر دفاع. من پیشنهاد می‌کنم کشور جعفری یا اسلامی، خارجه تقی‌زاده یا سنجابی، اقتصاد و دارایی صراف، سازمان برنامه رشیدزاده و عبداللهی، دفاع داریوش فروهر، ارشاد جعفری.

شوک‌های متقابل

در همان روزهای اول تشکیل مجلس، در حالی که هنوز یدالله سحابی به عنوان رئیس سنی، جلسات را اداره می‌کرد، بنی‌صدر در ۲۹ تیرماه ۵۹، حسن حبیبی، محمدعلی رجایی، غروی، میرسلیم و موسی کلانتری را به مجلس پیشنهاد نمود که از میان این افراد نخست‌وزیر انتخاب گردد. یک روز بعد امام در یک سخنرانی پرشور و تعیین‌کننده درباره دولت آینده فرمودند: «ما با هیچ کس قوم و خویشی نداریم، چون مطیع اسلام هستیم و احکام اسلام را می‌خواهیم. وزیران جمهوری اسلامی باید کارآمد، انقلابی، قاطع باشند. باید اشتباهات را با کمال قدرت به طور انقلابی جبران کنیم. از اول می‌باید دولتی قاطع و جوان انتخاب می‌کردیم ولی منتها آن وقت فردی را نداشتیم و آشنا نبودیم که انتخاب کنیم. باید یک دولت متدین تمام عیار، صددرصد اسلامی و قاطع تعیین شود. این اشخاصی که انقلابی نیستند باید در رأس وزارتخانه‌ها نباشند و آقای بنی‌صدر باید امثال این‌ها را به مجلس معرفی نکند و اگر کرد مجلس رد کند و هیچ اعتنا نکند.

بعد از سخنان امام یعنی درست روز اول مردادماه بنی‌صدر جهت جلوگیری از فشار فزاینده‌ای که به وی آمده بود برای نخست‌وزیری از حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی نام برد که این مانور بنی‌صدر نیز موفق نبود و بلافاصله در تاریخ ۳ مرداد این امر مورد مخالفت امام واقع گردید. بنی‌صدر پس از دریافت نظر حضرت امام، مصطفی میرسلیم را به مجلس پیشنهاد کرد، بنی‌صدر این پیشنهاد را با نامه‌ای به مجلس فرستاد و عنوان کرد برای معرفی نخست‌وزیر خودم به مجلس نخواهم رفت؛ اگر دولتی مورد تفاهم همه انتخاب نشود مسئولیت آن را نمی‌پذیرم. در تاریخ دوم مرداد بنی‌صدر به اتفاق میرسلیم به حضور امام شرفیاب شدند و این ملاقات نخست‌وزیری میرسلیم را قطعی‌تر نمود. این رویه بنی‌صدر بشدت با مخالفت نمایندگان روبه‌رو شد و به این ترتیب مصطفی میرسلیم که خود از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود، نتوانست رأی اعتماد بگیرد. پس از آن که عدم تمایل نمایندگان به میرسلیم به نمایش درآمد، بنی‌صدر روز ۶ مرداد ۵۸ به جلسه غیرعلنی مجلس آمد و پیشنهاد کرد هیأتی برای رسیدگی به صلاحیت داوطلبان نخست‌وزیری تشکیل شود. به نظر بنی‌صدر اعضای این هیأت از طرف امام (ره)، رئیس جمهور و مجلس تعیین می‌شدند. امام بلافاصله حضور نماینده‌شان در این هیأت را منتفی دانستند و فرمودند این کار به رئیس جمهور و مجلس مربوط می‌شود. همان روز مجلس آیت‌الله خامنه‌ای، باهنر، پرورش، امامی کاشانی و یزدی را برای ارائه نظریات مجلس و حل اختلافات به بنی‌صدر معرفی کرد. اما بنی‌صدر با اعلام این که آیت‌الله خامنه‌ای و دکتر محمد جواد باهنر از اعضای مؤسس حزب جمهوری اسلامی هستند، همکاری با هیأت را موکول به تغییر آنها کرد. مجلس نیز برای آن که بهانه‌های بنی صدر تمام شود به قول اکبر هاشمی‌رفسنجانی به تلخی پذیرفت که این دو شخصیت نباشند و هیأت با همان سه نفر به کار خود ادامه دهد.

لیست ۱۴ نفره برای نخست‌وزیری

هیأت بررسی صلاحیت کاندیداهای ریاست جمهوری، با معرفی عبدالحسین جلالی به عنوان نماینده بنی‌صدر کار خود را با بررسی لیست ۱۴ نفره‌ای که بنی‌صدر به این هیأت ارائه کرده بود، شروع کرد. محمد کاظم موسوی بجنوردی، حسن حبیبی، صادق خلخالی، رضا صدر، محمد غرضی، محمد غروی، جلال‌الدین فارسی، موسی کلانتری، محمدعلی رجایی، مصطفی میرسلیم، احمد سلامتیان، علیرضا نوبری، اعضای فهرست بنی‌صدر بودند که در دو نامه به هیأت ارائه شده بود.

بنی‌صدر در نامه‌اش نوشته بود که برای تشخیص صلاحیت از اعضای شورای انقلاب به خصوص آیت‌الله مهدوی کنی و موسوی اردبیلی کمک گرفته شود. در بخشی از این نامه آمده بود:

به نظرم رسید یک احتمال را به اطلاع شما برسانم و آن اینکه به نظر من آنها که طرح سقوط جمهوری را تهیه و با سماجت به اجرا گذاشتند، روال کارشان بر ایجاد اختلاف است و طرحشان این است که نگذارند هیچ شخصی که بتواند همکاری و هماهنگی به وجود بیاورد نخست‌وزیر شود تا که میان مجلس و رئیس جمهوری و احتمالاً امام مخالفت و ناسازگاری قطعی بشود. اینها به ترتیب زیر عمل کرده‌اند:

۱ـ کسانی را که فکر می‌کردند با رئیس جمهور هماهنگی کامل دارند از دو ماه به این طرف از روی قرار و قاعده کوبیده‌اند: سلامتیان و نوبری. ۲ـ کسان دیگری که در کار آمدن که باز بنای هماهنگی داشتند آنها را هم کوبیدند: حبیبی و سحابی. ۳ـ بعد نوبت به اعضای حزب جمهوری یا نزدیکان آنها رسید که باز امکان همکاری با آنها بود آنها را هم کوبیدند: کلانتری و میرسلیم. بنابراین کار را ادامه می‌دهند تا جایی که نامزدهایی باقی بمانند که تن به همکاری نمی‌دهند و همکاری با رئیس جمهوری را سازشکاری می‌شمرند. می‌دانند که رئیس جمهور مسئولیت این نوع اشخاص را نخواهد پذیرفت. فکر کرده‌اند نزد امام بروند که حالا که رئیس‌جمهوری مسئولیت نمی‌پذیرد شما تأیید کنید و امام این کار را بکند، در نتیجه اختلاف کامل میان رئیس جمهوری و امام و مجلس بشود و مقدمات سقوط فراهم گردد.

هیأت سه نفر را به عنوان گزینه نخست‌وزیری به مجلس ارائه کرد و در یک جلسه غیررسمی و غیرعلنی با رأی‌گیری محمدعلی رجایی به عنوان گزینه نخست‌وزیری به بنی‌صدر معرفی شد. اکبر هاشمی رفسنجانی در این باره می‌گوید: یک روز بعد از جلسه خصوصی مجلس، من به اتفاق آقای یزدی، محلاتی و رجایی در منزل آقای بنی‌صدر، به دیدار وی رفتیم و نظرات مجلس را مطرح کردیم. بنی‌صدر نیز طی نامه‌ای آقای رجایی را به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی و خواستار رأی اعتماد شد. هر چند بنی‌صدر نامه معرفی نخست‌وزیر را به گونه‌ای تنظیم کرده بود که ناخرسندی جمع زیادی از نمایندگان را در پی داشت. متن این نامه به قرار زیر بود: با استناد به شور هیأت منتخب و تمایلی که از سوی آن مجلس محترم اظهار شده است آقای محمدعلی رجایی را به عنوان نخست‌وزیر معرفی می‌کنم. اما این نامه متکبرانه سبب شد تا یک روز بعد و در روز ۱۸ مرداد محمدعلی رجایی با بیش از ۱۵۳ رأی موافق، ۲۴ رأی مخالف و ۱۹ رأی ممتنع به عنوان اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران برگزیده شود.

معرفی اعضای کابینه

اختلافات رئیس جمهور بنی‌صدر و نخست‌وزیر رجایی از همان ساعات اولیه پس از رأی اعتماد به نخست‌وزیرآغاز شد و این چنین ماجرای معرفی اعضای کابینه گرهی بازنشدنی می‌نمود. بنی‌صدر علی‌رغم موافقت اولیه‌ای که با نخست‌وزیری رجایی کرده بود، ابایی نداشت که در محافل عمومی و خصوصی او را «تحمیل شده و غیرصالح» معرفی کند. رجایی نیز که از لحاظ منش و روش سیاسی و عقیدتی اختلافات عمده‌ای با بنی‌صدر داشت، معتقد بود که کابینه باید یکدست و هماهنگ باشد تا بتوان کشور را اداره کرد. جلساتی با حضور اعضای جامعه روحانیت مبارز و سیداحمد خمینی برگزار می‌شد، اما مشخص بود که این جلسات مشورتی نتیجه‌ای نخواهد داشت. در پی شکست این جلسات بنی‌صدر در نامه‌ای به امام خمینی بشدت از حزب جمهوری اسلامی و محمدعلی رجایی گله کرد و خواستار دخالت امام شد. امام (ره) در پاسخ وی تأکید کرد که دخالتی در این امور نمی‌کنم، موازین همان بود که کراراً گفته‌ام و سفارش من آن است که آقایان تفاهم کنند و اشخاص مؤمن به انقلاب و مدیر و مدبر و فعال انتخاب نمایند. با این پاسخ امام، بنی‌صدر که رجایی را در معرفی کابینه‌اش مصر می‌دید، کتباً پذیرفت که تعیین کلیه وزرا به استثنای وزرای دفاع و کشور را به نخست وزیر واگذارد. در پی این نامه محمدعلی رجایی نامه‌ای به مجلس نوشت و یک کابینه کامل ۲۱ نفره را معرفی کرد. هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس هم این نامه را به انضمام نامه قبلی بنی‌صدر روز ۹ شهریور در صحن علنی قرائت کرد. طبق اصل ۱۳۳ قانون اساسی پیش از بازنگری اعضای دولت باید به پیشنهاد نخست‌وزیر و تأیید رئیس جمهور به مجلس معرفی شوند و از این اصل قانونی برمی‌آمد که وزرا باید تک تک مورد تأیید رئیس جمهور قرار گیرند؛ بنی‌صدر هم بر نظر قبلی‌اش نماند و گفت که باید مجدداً همه وزرا را تأیید کند.

بنابراین نامه رجایی از دستور کار مجلس خارج شد. چند روز بعد بنی‌صدر پس از مکاتبه مجدد با امام و تأکید دوباره رهبر انقلاب بر عدم دخالت در مسئله در نامه‌ای تنها ۱۴ نفر از لیست ۲۱ نفره رجایی را قابل معرفی به مجلس دانست و خطاب به هاشمی رفسنجانی نوشت: نسبت به وزرای زیر که آقای محمدعلی رجایی پیشنهاد کرده اند، نظر مخالف ندارم و طبق اصل ۱۳۳ قانون اساسی، قابل معرفی به آن مجلس محترم هستند.

۱ـ آموزش عالی و فرهنگ: دکتر حسن عارفی
۲ـ ارشاد ملی: عباس دوزدوزانی
۳ـ بهداری: دکتر هادی منافی
۴ـ بهزیستی: دکتر محمدعلی فیاض بخش
۵ـ پست و تلگراف و تلفن: محمود قندی
۶ ـ دفاع: سرهنگ جواد فکوری
۷ـ راه: موسی کلانتری
۸ ـ صنایع: محمدرضا نعمت‌زاده
۹ـ شهرسازی و مسکن: محمد شهاب گنابادی
۱۰ ـ کشاورزی: محمد سلامتی
۱۱ـ کشور: حجت‌الاسلام محمدرضا مهدوی کنی
۱۲ـ مشاور و سرپرست شرکت ملی فولاد: محمود احمدزاده
۱۳ـ نیرو: حسن عباس‌پور
۱۴ـ مشاور در امور اجرایی: بهزاد نبوی

با رأی اعتماد مجلس به این چهارده نفر،اولین کابینه قانونی در جمهوری اسلامی شکل گرفت.در ۶ ماهه دوم سال ۵۹ برخی افراد مانند شهید باهنر برای وزارت آموزش و پرورش و کاظم پور اردبیلی برای وزارت بازرگانی وارد کابینه شدند اما این کابینه تا عزل بنی صدر هیچ گاه کامل نشد.





رمز عبور

«گفتنی‌هایی از انتخاب شهید رجایی به نخست وزیری» در خاطرات آیت‌الله محمد امامی کاشانی

رجایی در مقابل بنی‌صدر بسیار صبور بود



آیت الله محمد امامی کاشانی از اعضای قدیمی جامعه روحانیت مبارز و نماینده اولین دوره مجلس است. آنچه در ادامه می‌خوانید روایت امامی کاشانی از چگونگی تشکیل دولت رجایی و البته شهادت او و حاشیه‌های بعد از آن است.

پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری و با توجه به شناخت علما و صاحبنظران مجلس از او، مجلس شـورای اسلامی تصمیم گرفت برای انتخاب نخست‌وزیر فعالانه وارد صحنه شود و پنج تن از برجسته‌ترین شـخصیت‌های خود را برای این امر معرفی کرد. این افراد عبارت بودند از: رهبر معظم انقلاب، شـهید باهنر، جناب آقای یزدی، آقای پرورش و بنده. بنی‌صدر فهرستی را به مجلس داد که در آن کاندیداهای خود را ذکر کرده بود. اکثریت قاطع مجلس با این فهرسـت موافق نبودند، اما برای اینکه در زمینه انتخاب نخست‌وزیر، بین رئیس‌جمهور و مجلس اختلافی پیش نیاید و دشـمنان داخلی و خارجی از این موضوع سـوء اسـتفاده نکنند، جلسات غیر علنی تشکیل دادیم تا مسائل‌مان را در درون خود حل کنیم.

× × ×

ابتدا از بنی‌صدر دعوت کردیم تا به مجلس آمد. او پیشـنهاد کرد که مجلس پنج نفر و شخص او دو نفر را انتخاب کنند که بنشینند و بر سر انتخاب نخسـت‌وزیر به توافق برسند. البته او در مجلس طرفدارانی داشت که کم هم نبودند. نشستیم و تصمیم گرفتیم و پنج نفر مجلس (به شرحی که در مقدمه آمده است) انتخاب شدند. بنی‌صدر دو نفر از اعضای مجلس را انتخاب کرد و از میان منتخبین مجلس گفت که آیت‌الله خامنه‌ای و شهید باهنر را قبول ندارم چون عضو حزب جمهوری اسـلامی هستند. نپذیرفتن این دو از طرف بنی‌صدر برای مجلس خیلی سنگین بود، چون او اولین قدم را در راه مخالفت و شکستن قرار و پیمان برداشت.

× × ×

مجلس برای اینکه در سطح جامعه تزلزلی به وجود نیاید در مقابل این رأی بنی‌صدر سـکوت کرد. سـه نفر از طرف مجلس و دو نفر از سوی بنی‌صدر در حضور او جلسـه‌ای را تشکیل دادیم و گفتیم به اعتقاد ما آقای رجایی گزینه صحیحی اسـت چون سـوابق او را می‌دانیم و مردم هم او را می‌شناسـند و آدمی اسـت جدی و متعهد و ما او را برای این کار مناسـب می‌دانیـم. البته در مجلس هـم عده‌ای بودند که با طرفدار شـرق بودند و یا به غرب گرایش داشـتند و با بنی‌صدر همفکر بودند. آنها آقای رجایی را قبول نداشـتند. بنی‌صدر هم با ایشان مخالف بود و می‌گفت انسان خشک سری است، ولی اگر در مجلس رأی بیاورد، حرفی ندارم. باز تشکیل جلسه غیر علنی دادیم و آقای رجایی مطرح شد و رأی بسیار بالایی آورد. بعد گفتیم که جلسه‌ای با حضور خود آقای رجایی داشته باشیم بلکه بنی‌صدر نرم شود. آقای رجایی قبول کرد و ما موضوع را با رئیس جمهور مطرح کردیم.

× × ×

در جلسـه‌ای که گذاشتیم، پوشـه‌ای را آوردند و جلوی بنی‌صدر گذاشتند و او گفت، «اینجا گزارشی است که در آن آمده است آقای رجایی در یک جلسـه افطار گفته است که می‌خواهد نخسـت وزیر شود و با من مخالف اسـت.» آقای رجایی گفت که دو بار افطار دعوت داشـته. یکی در شمیران و یکی هم در حرم حضرت عبدالعظیم و تمام افرادی را هم که در آن جلسات بودند می‌شناسد و می‌تواند احضارشان کند تا اثبات کنند که این گزارش، غلط است. بنی‌صدر بر حرف خود پافشاری می‌کرد و آقای رجایی اصرار داشـت که فردا بیایند و شـهادت بدهند. نهایتـاً آقای رجایی گفت، «برادر جان! اختلاف ما بر سر این امور نیست. اختلاف ما در این است که من و شما دو جور طرز فکر داریم.» در هر حال بنی‌صدر نمی‌خواست زیر بار نخسـت‌وزیری آقای رجایی برود. بالاخره بعد از بحث‌های بسیار، در جلسه سـوم گفت قبول می‌کنم. من گفتم، «به شـرط آن که بحث و سر و صدا نکنی.» و او پذیرفت، ولی در اولین سخنرانی خود، علیه آقای رجایی حرف زد. به او گفتم، «مگر قرار نبود از این گونه حرف‌ها نباشد؟» و باز بحث پیش آمد. یک شب در جلسه‌ای در حضور آقای موسوی اردبیلی و آقای هاشمی رفسـنجانی، باز این گونه مسائل مطرح شد. آقای رجایی هم حضور داشت و گفت، «به اتاق که وارد می‌شوم، آقای بنی‌صدر بی‌اعتنایی می‌کند. حرف می‌زنم، بدوبیراه می‌گوید. سـخنرانی می‌کند و از من بد می‌گوید. در چنین شرایطی چگونه می‌توانم انجام وظیفه کنم؟ رئیس جمهور ابداً حرمتی برای من قائل نیسـت.» حرف‌های او که تمام شـد، بنی‌صدر با نهایت جسارت گفت، «چون شما نالایق هستید.» آقای رجایی گفت، «مشکل من و شما این اسـت که خطمان از هم جداسـت.» صبر و متانـت او از روح بلندش نشأت می‌گرفت.

× × ×

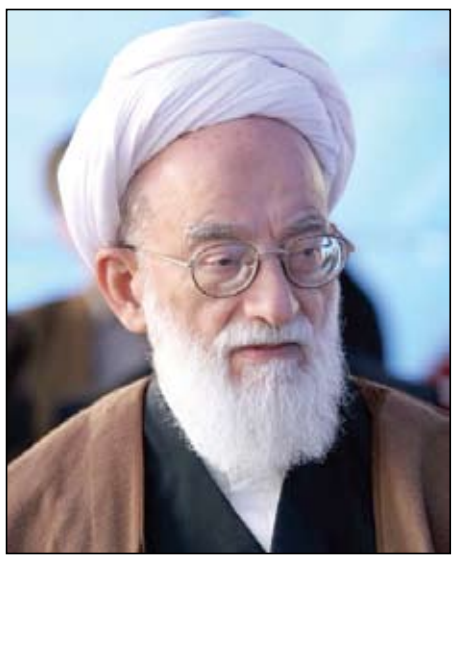
آن شـب تا پاسی از نیمه‌شـب درباره وزرا بحث شد. از بنی‌صدر پرسـیدیم این چه رفتاری اسـت که با آقای رجایی می‌کند؟ گفت، «چون او نخسـت‌وزیر شرعی و قانونی نیسـت.» پرسیدیم، «چرا نیست؟» گفت، «چون دلم با او نیسـت.» گفتیم، «دلیل نمی‌شـود که چون دل شما با او نیست، پس انتخابش شرعی و قانونی نیست.» در هر حال با او بحث کردیم و دلیل و برهان آوردیم. او جواب حرف‌های ما را نداد، اما راضی هم نشـد و نهایتاً هم گفت که آقای رجایی را برای اداره مملکت مناسـب نمی‌داند. آن جلسه تمام شـد، ولی دو روز بعد دوباره آنها حرفشان شد. آقای رجایی در نخسـت‌وزیری مستقر شده بود و واقعاً کار می‌کرد و به خاطر انقلاب و اسلام و مردم، تحقیرهای بنی‌صدر و حرف‌های زشت او را تحمل می‌کرد و دم نمی‌زد.

× × ×

بنی‌صـدر دائماً می‌گفت کـه ۱۱ میلیون نفر بـه او رأی داده‌اند و همه چیز باید طبق نظر او باشـد. مـا می‌گفتیم که مردم به مجلس هم رأی داده‌اند و رأی به او و مجلس به خاطر این بوده که امام فرمودند رأی بدهیـد و به او هم به اعتبار نزدیکی به امام رأی دادند. بنی‌صدر معتقد بود که مردم به خاطر خودش به او رأی داده‌اند و اگر رأی‌گیری شـود، این بار بیـش از ۱۱ میلیـون رأی می‌آورد. حرف ما این بود که در قانون اساسـی که به تصویب ۹۸ درصد مردم رسـیده، رئیس جمهور باید تسـلیم مجلس باشـد، وگرنه دیکتاتوری پیش می‌آید. رئیس جمهـور نمی‌تواند بر خلاف رأی مجلس عمل کند و بگوید نخسـت‌وزیر مورد تأیید آن را قبول ندارد. بنی‌صدر می‌گفت مجلس باید با رئیس‌جمهور هماهنگ باشد. ما می‌گفتیم هماهنگی به معنی رسـیدن به توافق با رئیس جمهور اسـت نه به معنی تسلیم حرف و نظر او بودن.

× × ×

بنی‌صدر آدم متکبری بود و اگر با امام هم اظهار دوستی می‌کرد، مصلحتی و برای حفظ موقعیت خودش بود. من شـخصاً به بنی‌صدر رأی ندادم و نمی‌خواستم که او رئیس جمهور شود. یادم هست که شهید بهشتی جملـه عجیبی به من گفتند که من بعدها معنی آن را حس کردم. ایشـان می‌گفت بنی‌صدر از نظر تکبر از شـاه هم بدتر است و من متحیر بودم که چطور ممکن است کسی از شاه بدتر باشد. در جریان برخورد با آقای رجایی فهمیدم که او چه موجود خودخواهی بود و اصلاً فکر کسی را قبول نداشت و کسی را به حساب نمی‌آورد. اگر آقای رجایی تسلیم اوامر بنی‌صدر می‌شد، از نظر بنی‌صدر نه تنها خشـک سر نبود که سـر خیسی هم پیدا می‌کرد. بنی‌صدر کسانی را که برای نخست‌وزیری پیشنهاد کرد که توان اداره یک دفتر و اتاق را هم نداشـتند و تنها صفت بارزشان اطاعت محض از او بود. او یک مشـت «بله قربان‌گو» می‌خواسـت و فرهنگ شـاه را که داشت از خاطره‌ها می‌رفت به یاد ما می‌آورد و البته آدم قاطع و متعهدی چون آقای رجایی را نمی‌توانست تحمل کند.



× × ×

۶۳ روز پـس از انفجار دفتر حزب جمهوری که در آن ۷۲ تن از چهره‌های پاک و صدیق انقلاب را از دسـت دادیم، در انفجار دفتر رئیس جمهور، او و نخسـت‌وزیرش در آتش نفرت دشـمنان سـوختند و کشتار ناجوانمردانـه آنان همچنان در پرده‌ای از ابهـام باقی ماند. مدتی از فردی به اسـم کشمیری نام برده شـد و بعد هم سکوت و هیچ. قطعاً برای مردم پیوسته، این سؤال مطرح بوده است که چگونه در مکان‌هایی که باید تدابیر امنیتـی ویژه‌ای به کار می‌رفت، چنین انفجارهای مهیبی رخ داد و عاملان اصلی این جنایتها چه کسانی بودند.

× × ×

اگر هـم انفجار دفتر حزب به دلیل رابطـه تنگاتنگ یک حزب با مردم، قابل قبول باشـد (که نیست)، انفجار در دفتر رئیس جمهور که از لحاظ فعالیتهای روزمره در تماس مستقیم با مردم نیست، به هیچ وجه قابل قبول نیست و این سؤال پیوسته مطرح خواهد بود که عوامل نفوذی چگونه توانستند تا این سـطح رسوخ کنند و این چه تشکیلاتی است که می‌تواند ایـن چنین ماهرانه، مهره‌های دلخواه خود را در بالاترین رده‌های کشـور جای دهد و فرزندان نامشروع ابر جنایتکاران، یعنی بنی‌صدر و رجوی را از مقابل نیروهای امنیتی و انتظامی فرودگاه عبور دهد و از کشور خارج کند؟

× × ×

اندکی دقت نشـان می‌دهد که وسعت اقدامات این گروه تا بدان پایه است که از عامل واقعی جنایت دفتر نخست‌وزیری، شهید !! می‌سازد. بسـیار ساده‌لوحانه اسـت اگر گمان کنیم این اشتباه سـهواً پدید آمده که تکه‌هایی را که به عنوان تکه‌های بدن کشمیری در یک کیسه پلاستیکی جمع شـده با عنوان شـهید کشمیری! مطرح شـود، ولی جسد سالم برادر شـهیدمان، دفتریان تا ۴۸ سـاعت به عنوان یکی از شهدای حادثه، اعلام نشود.

× × ×

هویت واقعی کشـمیری همچون همدسـت دیگرش، کلاهی، هنوز در پرده ابهام است. کشمیری فردی بود حدوداً سی ساله که کمتر خود را در معرض دید دیگران قرار می‌داد و در میان کارمندان نخسـت‌وزیری، کمتر کسـی او را می‌شـناخت. او قبل از انقلاب مدیرعامل یک شـرکت انگلیسی بود و به جزایر خلیج فارس رفت و آمدهای مشکوکی داشته است. در اوایل انقلاب از طریق دادستانی کل انقلاب به اداره دوم ارتش معرفی و در آنجا مشغول به کار می‌شود. لازم به ذکر است که اداره دوم ارتش مرکز اسرار مهم مملکتی است. پس از مدتی، از اداره دوم به نیروی هوایی می‌آید و کلیه اسـناد مستشاری امریکایی و جاسوسی در اختیار او قرار می‌گیرد. او یک روز قبل از ورود به نخست‌وزیری، در خیابان توسط یک ستوان دستگیر و پس از بررسـی محتویات کیفش، متهم به سـرقت اسناد سری از نیروی هوایی می‌شود، اما بعد توسط باقری‌فر، فرمانده نیروی هوایی آزاد می‌شود. او خانواده‌ای بی‌بندوبار داشـت و برادر زنش از سـوی منافقین، کاندیدای مجلس شـد. او با چنین سـوابقی وارد دفتر نخست‌وزیری شده و به عنوان دبیر اجلاس شورای امنیت مشغول فعالیت می‌شود و همه مدارک و اسناد شورای امنیت را در اختیار گروه‌های معاند قرار می‌دهد.

× × ×

پنج ماه قبل از انفجار دفتر نخست وزیری، عکسی از صورتجلسه و تصمیمات شـورای امنیت و اعضای شورا در روزنامه کار، ارگان سازمان چریک‌هـای فدایـی خلق چـاپ می‌شـود. از آنجا که شـورای امنیت، از سری‌ترین جلسات نخست‌وزیری بوده که فقط چهارده تن در آن عضویت داشـته‌اند، جای هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که این اسـناد توسط یکی از اعضا در اختیار بیگانگان قرار گرفته اسـت. شـهید رجایی دستور پیگیری قضیه را توسـط واحد اطلاعات نخست‌وزیری می‌دهد، اما نتیجه بررسی‌ها چیزی را مشـخص نمی‌کند و فقط به این عبارت که اشـتباه شـده، اکتفا می‌شود.

× × ×

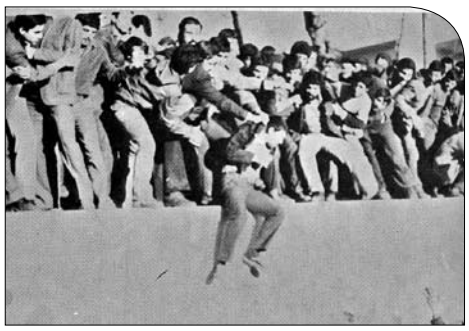
حـدود دو مـاه قبل از انفجار دفتر رئیس جمهور، توسـط رئیس حراسـت کل کشور در نخست‌وزیری بخشنامه‌ای صادر می‌شود که در آن ۹ نفر از بررسی بدنی معاف می‌شوند. یکی از آنها کشمیری است.

× × ×

در روز ۸ شـهریور، جلسه شورای امنیت، رأس ساعت ۲ تشکیل می‌شـود. کشـمیری به بهانه آوردن ضبط صوت از جلسـه خارج می‌شود و لحظاتـی بعد انفجـار روی می‌دهد. حاضران در جلسـه اذعان دارند که او چند لحظه قبل از انفجار از دفتر خارج شـد و هرگز برنگشـت و معلوم هم نشـد چه کسـی اصرار داشته اسـت که نام او در فهرست شهدا آورده شـود. اینک سـال‌ها از آن فاجعه غمبار می‌گذرد و همچنان این ماجرا در پرده ابهام است.









مانور قدرت میلیشیا در دانشگاه تهران

با جدی شدن اختلافات خط امام و بنی صدر و معطل ماندن امور کشـور در حالی که شـش ماه از آغاز تهاجم عراق می گذشـت، بنی صدر تصمیم گرفت در مراسمی در تهران مانور قدرت بدهد و حضور طرفدارانش را به رخ خط امام بکشد. بنی صدر و اطرافیانش در تحلیلهای درون گروهی به این نتیجه رسـیده بودند که ۳۰ درصد مردم با آنها هستند و۳۰ درصد با خط امام و ۴۰ درصد باقیمانده نیز افراد و عناصر بی‌طرفی می باشـند که از طرف پیروز حمایت خواهند کرد و آن طرف پیروز هم خود ما هستیم.» دفتر بنی صدر، عهده دار تدارک این مانور قدرت می گردد. ریاست دفتر بنی‌صدر را «رضـا تقوی» بر عهده دارد. او پیش از انقلاب در دسـتگاه دیپلماسـی حضور داشـت و مناصبی مانند دبیر کنسـولگری در نیویورک و نیز دبیر اول سـفارت ایران در کابل و اسلام آباد را برعهده داشت. تقوی پیش از انقلاب توانسته بود در مراسم جشن های دو هزار و پانصدساله شاهنشاهی نشان درجه چهارم همایونی را به دست آورد. به منظور ایجاد هماهنگی‌های لازم جلسات متعددی دردفتر ریاست جمهوری تشکیل شد، به گفته یکی از اعضای دفتر، دسـتور یکی از آخرین جلسـات، طرح سخنرانی بنی‌صدر بوده که می‌باید از مصدق دفاع کند. علاوه بر این، محل برگزاری نیز باید مشـخص می‌شـد. گزینه‌هایی که وجود داشـت، عبارت بودند از: ۱- احمدآباد (سرمزار مصدق) ۲- میدان آزادی ۳- دانشگاه تهران

سرانجام مسعودی (مشاور حقوقی بنی‌صدر) می‌گوید: نظر دفتر این است که اولاً در میدان آزادی نمی‌توان حفاظت برقرار کرد و در احمدآباد هم مردم نمی‌توانند شرکت کنند. او پیشنهاد می کند مراسم در دانشگاه تهران باشـد و سایرین هم می‌پذیرند. دانشگاه تهران در آن زمان به دلیل انقلاب فرهنگی تعطیل بود و فقط مراسم رسمی و نمازجمعه در آن برگزار می شد. پلیس تهران در بند اول گزارش خود به دادستانی متذکر شده که در جلسه‌ای که طبق دعوت دفتر ریاست جمهوری و با شرکت سرهنگ لاهوتی معاون شهربانی در مورد برگزاری مراسم سخنرانی تشکیل شد پس از طرح و بررسی، اعضا بر این رأی بودند که دانشگاه تهران به دلیل محصور بودن محل مناسبی نیست و پیشنهاد شده بود سخنرانی به محل مثل ورزشگاه امجدیه منتقل شود ولی نمایندگان دفتر ریاست جمهوری نپذیرفتند. مسعودی دلیل این پیشنهاد پلیس را در دست گرفتن عنان و اختیار جلسه دانسته می گوید: ولی ما تسلیم نمی‌شویم و باید در دانشگاه باشد. همچنین نزدیکی امجدیه به لانه جاسوسی که محل تجمع حزب اللهـی ها بود از دیگر دلایل مخالفت دفتر بنی صدر بود. دفتر بنی صدر برای این که شهربانی را در برابر یک کار انجام شده قرار دهد بلافاصله اطلاعیه می دهد. بلافاصله اعلامیه حضور جاما، نهضت آزادی، حزب ملت ایران، سازمان مجاهدین خلق (منافقین) نیز صادر می شود و آنها از برنامه بنی صدر دفاع می کنند.

تدارک گروه ها

واقعیـت ایـن بود که فضـای جامعه پس از سـخنرانی جنجالی بنی صدر در روز ۲۲ بهمن بیش از پیش هیجانی شده بود. در کرمان شخصی به نام علی فدایی به قتل می رسد، نهادهای انقلابی مسئولیت این قتل را به منافقین و طرفداران بنی صدر به حزب جمهوری اسـلامی نسبت می دهند. در اصفهان سخنرانی حسن لاهوتی در حمایت از منافقین سبب زد و خورد و تیراندازی می شود و در نتیجه دو محافظ لاهوتی و یکی از مخالفین او زخمی می شوند. بنی صدر در حمایت از لاهوتی وارد صحنه می شود و تا چند روز فضای سیاسی ملتهب می ماند.

روز هفتم اسـفند نهضـت آزادی در امجدیه میتینگ می گذارد و دکتر سحابی، یزدی، بازرگان و صباغیان سخنرانی می کنند. مخالفین نهضت آزادی با تصاویر روزنامه نبرد ملت متعلق به عبدخدایی که تصاویر مصدق و ثریا و صباغیان و هویدا را روی جلد دارند وارد ورزشگاه می شوند و درگیری مختصری پیش می آید. چند روز بعد طرح دوفوریتی مجلس برای انتخابات سرپرست وزارتخانه های بی سرپرست وارد دستور مجلس می شود که خشم دیوانه وار بنی صدر را در پی داشـت و این التهاب فشـرده شـده به برنامه ۱۴ اسـفند منتقل می شود. مسعودی مشاور حقوقی بنی صدر درباره تدارک گروهک ها برای ۱۴ اسـفند می گوید: گروه‌های وابسـته به جبهه ملی به دفتر مراجعه می کردند و علاقه مند بودند که در برگزاری این روز هماهنگ باشند و از نظر عکس و تهیه پوستر و تنظیم شعار همسان عمل کنند. یکی دیگر از اعضای دفتر بنی صدر هم می گوید که ورجاوند از طرف جبهه ملی قول همکاری درباره انتظامات داد. فروهر از حزب ملت هم گفت که ۴۰ نفر برای انتظامات نیرو می دهد. اداره دوم ستاد ارتش (اطلاعات) درباره تدارکات مجاهدین خلق (منافقین) برای روز ۱۴ اسـفند گزارش می دهد: روز قبل از مراسـم به وسیله سرتیم ها از تمام افراد میلیشیا و هواداران سازمان خواسته می شد که از صبح پنجشنبه برنامه خود را شروع کنند و به صورت گروههای ۲۰-۳۰ نفره و با فرماندهی مشخص تقسیم می شوند و دستور داده می شود که بجز افراد تعیین شده از هیچکس دیگر دستور نگیرند. نکته جالب آن که افـرادی به عنـوان گروه ضربت انتخاب می شـوند. در این جهت از افرادی کمک گرفته می شود که ورزیده و از لحاظ هیکل درشت تر از دیگران باشند. در ادامه دسـتورالعمل تشکیلاتی میلیشیا آمده بود: شعارها در این جهت و با این عناوین باشد: مرگ بر چماقدار، مرگ بر حزب چماق به دستان، بنی صدر بنی صدر افشـا کن افشـا کن، مرگ بر بهشتی، حزب چماق به دستان باید بره گورسـتان، نصرُ من الله و فتح قریب مـرگ بر این حزبک مردم فریب، صدا و سـیمای ما از انحصار حزبی آزاد باید گردد، تا حزب سـقط نشود این وطن وطن نشـود، تا بهشـتی کفن نشـود این وطن وطن نشـود. اعضای میلیشـیای مجاهدین سـاعت ده و نیم صبح از جلوی در شرقی پارک لاله، مقابل بیمارستان امام خمینی، از مقابل پارک دانشجو و پارک شهر به صورت سازماندهی شده به طرف دانشگاه تهران حرکت کردند. حزب رنجبران، حزب توده، سـازمان پیکار، اتحادیه کمونیستها و طوفان نیز تدارک مشابهی دیده بودند. سازمان پیکار نیروهایش را در بیرون از دانشگاه مستقر کرده بود و آتش زدن چادری که بیرون دانشگاه علیه گروهکها افشاگری می‌کرده بر عهده این گروهک بوده است. حزب اللهی ها نیز با آماده کردن پارچه نوشته ای بزرگ که در آن عکس بزرگ مصدق در حال بوسه زدن بر دست ثریا دیده می شد، جماعتی حدود ۱۰۰۰ نفر را آماده کرده بودند. سـپاه پاسـداران نیز با رهبری کلاهدوز و محسن رضایی از حضور در برنامه های حفاظت مراسم سرپیچی می کند. جمعی ۳۰۰ نفره از حزب اللهی ها با رهبری حاجی بخشی ۵ ساعت پیش از آغاز مراسم وارد دانشگاه تهران می شوند.

دست نزنید

ابوالحسـن بنی‌صدر رئیس جمهوری پیش از ظهر روز پنجشنبه ۱۴ اسـفند، سالروز وفات مصدق با نثار دسته گلی بر آرامگاه وی در روستای احمدآباد نسبت به وی ادای احترام می‌کند. علاوه بر رئیس جمهور از بامداد پنجشـنبه برخی افراد مانند معین فر، صباغیان، بازرگان، سحابی همچنین سنجابی و داریوش فروهر با نظم خاص وارد آرامگاه مصدق می‌شوند و با نثار دسته‌های گل بر مزار وی فاتحه می‌خوانند. بنی‌صدر پس از دیدار با خانواده دکتر مصدق برای حضور در مراسم سخنرانی به تهران باز می‌گردد.

ساعاتی قبل از شروع مراسم، میلیشای منافقین با لباس یکدست محوطه زمین چمن را پر کرده بودند. خیابان های داخلی دانشگاه تهران نیز مملو از جمعیت شده بود. عده ای از حزب اللهی‌ها و مخالفین بنی صدر نیز در مقابل سردر دانشگاه تهران تجمع کرده بودند.

هنگامی که رئیس جمهور به دانشـگاه می‌رسـد، ساعتش ۲/۴۵ بعدازظهر را نشـان می‌دهـد. او به اتفاق همراهانش بـه اتاقی در کتابخانه مرکزی می رود. به هنگام ورود رئیس جمهور به دانشگاه یکی از خانم‌های بی حجاب حلقه گلی از قبل تهیه کرده بود، به گردن رئیس جمهور می‌اندازد و با نیم خیز فرنگی مآبانه‌ای دست رئیس جمهور را به گرمی می‌فشارد. در این هنگام حزب‌اللهی ها که از کف و سوت ممتد حضار به ستوه آمده بودند، فریاد می‌زدند. دست نزنید، شب هفت شهداست، انگوهاتان می‌شکند .

گرو هـهای مخالف همچنین شعار می دهند سپهسالار پینوشه ایران شیلی نمیشه، لیبرال منافق پیوندتان مبارک، حزب الله چماقدار نمیشه گارده که چماقداره. خبرنگار روز انقلاب اسـلامی ارگان بنی‌صدر، در گزارش خود عده‌ای را توصیف می‌کند که از ساعت ۱۲ ظهر با در دست داشتن عکس و پلاکارد به دادن شعارهای تحریک کننده مشغول بوده‌اند و همانطور که گرد دانشگاه حرکت می‌نمودند، رئیس جمهور را در کتابخانه دیده همانجا متوقف شده‌اند. بنی‌صدر خود به گزارش خبرنگار روزنامه اش می‌افزاید: آنها در حالی که عکس امام خمینی را در دست داشتند ،مقابل پنجره اتاق شعار می‌دادند و ناسزا می‌گفتند. این افراد تا ساعت۵/۳۰ که برای سخنرانی رفتم حضور داشتند و به رئیس جمهور منتخب مردم می‌گفتند: سپهسـالار پینوشه، ایرانی شیلی نمی‌شه بعضی به من گفتند، این ها همان القائات حزب منحوس (جمهوری اسـلامی) است. طرفداران بنی صدر هم در پاسخ فریاد می زنند مسلمان بپا خیز حزب شده رستاخیز و عامل امریکا کیه بهشتیه بهشتیه.

همه چیز سازمان یافته است

مراسـم آغاز می‌شـود. ابتدا تلاوت آیاتی از قرآن، سـپس پخش قسمتی از سـخنرانی آیت‌الله طالقانی که در ۱۴ اسـفند ۵۷ بر مزار مصدق ایراد شـده و پس از پخش جملات و عباراتـی از دکتر مصدق که در زمینه استقلال، آزادی و نفی وابستگی می‌باشد. به گزارش کیهان جمعیت در حالی که مرتکب شـعارهای: چوب، چماق، شـکنجه دیگر اثر ندارد، حزب چماق بدستان در پیشگاه ملت، افشا باید گردد زندانی سیاسی، آزاد باید گردد و کف و سوت‌های ممتد به هنگام پخش سخنرانی مصدق ابراز احساسات می‌کنند. گزارشگر روزنامه انقلاب اسلامی به ذکر احوالات یک گروه تقریباً ۲۰۰ نفری می‌پردازد که نیم ساعت قبل از سخنرانی در حالی که پلاکاردی که نشان و شعار حزب‌الله روی آن نقش بسته در دست دارند، به طور سازمان یافته و با دادن شـعار وارد محوطه دانشگاه می‌شوند. در دست این عده عکس‌هایی از رهبران حزب جمهوری اسلامی مانند آیت الله بهشتی و آیت الله خامنه ای و دست نوشته‌هایی چون «اول سپه سالاری، بعدا تاج گذاری» دیده می‌شود. این گروه پس از ورود به دانشگاه به سمت خیابان شرقی زمین چمن حرکت می‌کنند. این گـروه مخالف بنا به گزارش کیهـان پلاکاردها و عکس‌های متعددی از دکتر مصدق در حین تنظیم و بوسـیدن دست ثریا همسر شاه و صباغیان در حین فشردن دست و تعظیم در برابر هویدای معدوم را در دست دارند و شعارهایی با این عنوان می‌دهند:

جمهوری اسـلامی، راه مصدق نمی‌ره، تا مرگ شـاه دوم نهضت ادامه دارد ،اینها بودند می‌گفتند، بختیار سـنگرت را نگهدار .عزت‌الله سحابی روز بعد این جمعیت را به عمل خلاف قانون حمل پلاکارد متهم می‌کند، چرا که از قبل اعلام شده بود، هیچ کس حق آوردن پلاکارد با خود را ندارد. وی این کار مخالفین را نشانه آمادگی و تدارک فراوان ایشان می‌داند .

کیهان در گزارشـش درباره اتفاقات ۱۴ اسـفند می‌نویسـد: اکثر شرکت کنندگانی که در جلو و شرق زمین نشسته‌اند، دختران و پسران محصل بین سنین ۱۴ تا ۱۸ سال تشکیل می‌دهند و نظمی که در شعارها، نشستن، حرکات و تهاجم از خود نشان می‌دهند، نشانگر یک نظم تشکیلاتی است. به نظر می‌آید اینان از اعضای میلیشیای سازمان مجاهدین خلق باشند.

حـدود ۴۰۰نفر بـا روپوش‌های غالباً به رنگ سـورمه‌ای به طورِ منظم نشسـته‌اند و پلاکاردهایی با عناوین زیر در دست دارند (البته احتمالاً این پلاکاردها از چشـمان تیزبین سـحابی به دور مانده‌انـد): چوب، چماق، شـکنجه، دیگر اثر ندارد ،مسـلمان به پا خیز، حزب شده رستاخیز .علاوه بر ایـن پلاکاردهایی با عنوان: درود بر مصدق، سـلام بر آزادی و پوسـتری از شریعتمداری به چشم می‌خورد.

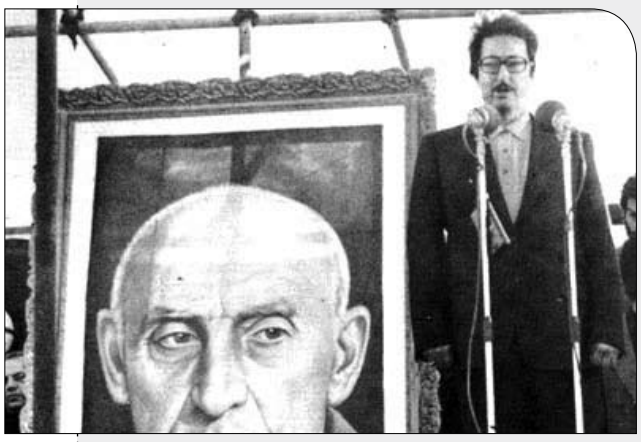
فقط مردم!

سـاعت ۱۵/۴۰ سخنرانی با قرار گرفتن بنی‌صدر در جایگاه شروع می‌شـود، در حالـی که در خیابان‌هـای ضلع جنوبی و شـرقی زمین چمن همچنان شـعارهایی موافق و مخالف داده می‌شـود و عده‌ای هم با بحث با یکدیگر مشـغولند. به گزارش کیهان، چند دختر چـادری که در میان زمین چمن پلاکاردهایی از سـخنان امام بر ضد ملی گرایی و عکس‌هایی از امام در دسـت دارند، مورد یورش جوانی قـرار می‌گیرند. وی پلاکاردها و عکس امـام را پاره پاره کـرده، به هوا پرتاب می‌کند و جمعیت هم با کف زدن او را تشویق می‌کنند.

افراد گارد بنی صدر هم در این میان بیکار نیستند، یکی از افسران شـهربانی می گوید: گارد بنی صدر به سرپرسـتی انتظاریون و ذوالفقاری تا می توانستند ملت را زدند و حتی در چند مورد چادر از سر زنان کشیدند.

فریاد «بنی‌صدر، بنی‌صدر، بلندگو را قطع کردند» از جانب میلیشیا به گوش می‌رسـد. بنی‌صدر از پلیس اسـتمداد می‌جوید تا چماقـداران را از دانشـگاه بیرون کند ولی پلیس از قبل اظهار داشـته بود که تجهیزات لازم برای مقابله را ندارد. بنی صدر اذعان می‌کند کاری از پلیس ساخته نیست و

از ۱۴ اسفند بنی‌صدر تمام شد



سید احمد خمینی

بنی‌صدر روز چهارده اسفند ۵۹ دو، سه تا کارت سپاه رابه عنوان مدرک هویت اخلالگران نشان داد. آیا امام در این مورد نظری داشتند؟

واضح بود که مسئله دروغ است. دوستان ما از دانشگاه به من تلفن می‌کردند و شاید هر چند دقیقه به چند دقیقه به امام خبر می‌دادم. البته بنی‌صدر هم با این کارهایش گور خودش را کند. یادم است وقتی ماجرای چهارده اسفند پیش آمد، امام به من گفتند: برو ببین چه کسی با بنی‌صدر است. من نفهمیدم مقصود امام چیست. دنبال بنی‌صدر رفتم، دیدم انتظاریون و دو ـ سه نفر دیگر هم بودند. حالا نمی‌دانم آیا کسی به امام گفته بود یا نه. عبارت امام این بود که دیگر کار او تمام شده و دیگر ایشان امیدوار نیست. قضیه بنی‌صدر از چهارده اسفند برای ما تمام بود. من الآن که فکر آن موقع را می‌کنم، واقعاً بغضم می‌گیرد. شما نمی‌دانید امام چقدر ناراحتی از دست آنها کشیدند و آنها هم چقدر وقاحت داشتند. مثلاً بنی‌صدر به من می‌گفت: امام یک هفته دیگر می‌میرد. امام می‌گفتند: تو ساکت باش.

در مصاحبه‌ای گفته‌ام که او می‌خواست از ارتش دکتر بفرستد تا ببیند نوار قلب امام چگونه است. من هم دست او را خواندم. لذا اجازه ندادم. امام باز هم فرصت دیگری به بنی‌صدر دادند و گفتند: هیچ کس سخنرانی نکند. خود امام به من گفتند: بدان که این (بنی‌صدر) نقض می‌کند. امام می‌خواستند مردم کاملاً بفهمند که ناقض کیست.

آیا امام تمام آثار جریانات یا افراد اجتماع را می‌خواندند؟

تا بنی‌صدر و روزنامه‌ها به آن صورت بودند، امام تمام روزنامه‌ها را می‌خواندند. چنان دقیق روزنامه‌ها، اعلامیه‌ها و نشریات را می‌خواندند که گاهی چشم‌هایشان درد می‌گرفت. بعد از آن‌که جریانات تمام شد، امام می‌گفتند: دعوا تمام شد و دیگر خواندن روزنامه فایده ندارد.

به مخالفان اخطار می‌کند که اگر مأمورین انتظامی از عهده دستگیری آنها برنیایند، این کار را به مردم خواهد سپرد !

بنی صدر افشا کن!

ساعت ۱۶ سخنرانی بنی صدر ادامه دارد و زد و خورد مخالفین و موافقین در چند نقطه دانشگاه تهران دیده می شود و از داخل زمین چمن شعاری غیر از مرگ بر بهشتی شنیده نمی شود. بنی صدر از حاضرین می خواهد علیه شخصی شعار ندهند. یک ربع بعد از ضلع شرقی اطلاع داده می شود که بلندگوها را قطع کرده اند. بعدها معلوم می شود که اعضای ستاد نمازجمعه بلندگوها را قطع کرده اند. بعد از چند دقیقه قطع و وصل کردن دوباره بلندگوها وصل می شود. شعار کیش کیش چماقدار بر هیجان می افزاید. بنی صدر از بالای جایگاه به حضار می‌نگرد. دختران و پسران میلیشیا و سپس جمعیت حاضر در زمین چمن فریاد می‌زنند: مراسم را حزب (حزب جمهوری اسلامی) به هم می‌زند، نصر من الله و فتح قریب، مرگ بر این حزب مردم فریب چماقدار، چماقدار مرگت فرا رسیده ،مرگ بر بهشتی ،بنی‌صدر، بنی‌صدر افشا کن، بهشتی را رسوا کن، بهشتی، طالقانی را تو کشتی، مرگ بر آیت کودتاچی. در جایگاه یک سرگرد شهربانی نیز نزد رئیس‌جمهور آمده با حالت گریه می‌گوید: ما هیچ وسیله‌ای نداریم. در فاصله یک بار بنی صدر به شهربانی می گوید که آقایان شهربانی این مزاحمین را فوراً از اینجا ببرید. در صورتی که شما عاجزید مردم خودشان می روند می‌دانند و به سخنرانی اش که درباره کلیات آزادی و استقلال است ادامه می دهد. اما ادامه ماجرا را از گزارش خبرگزاری پارس دنبال کنید: آرام باشید، شما مردم آرام باشید. شمایی که از چماقداران نیستید، از آنان جدا بشوید تا من از این مردم بخواهم که به حساب آنها برسند- (این قسمت را بنی صدر چند بار تکرار می کند و سر و صداهایی به تأیید این قسمت بلند می شود و آنگاه بنی‌صدر دستور می دهد و می گوید:) – شما مردم با آرامش این ها را بیرون کنید. (در همین هنگام با زیاد شدن سرو صدا و شعارهای پی در پی و گوناگون تشنج در فضای سخنرانی حکمفرما می شود و زمزمه بنی صدر با اطرافیان که نزدیک او ایستاده اند شنیده می شود و در همین حین بنی صدر خطاب به طرفدارانش می گوید:) – لطفاً شعارهای نادرست و اختلاف انگیز ندهید. مردم با بیرون کردن از محوطه عمل کنید تا ما به دنباله بحث ادامه بدهیم (در این موقع اطرافیان به او می گویند دارند فرار می کنند، بنی صدر)- بگیرند نگه‌شان دارند نزنند، آرام باشید اینها را از دانشگاه بیرون کردند. آرام باشید تا من به صحبت خود ادامه بدهم- و پشت سرش (شعار: درود بر بنی صدر)- آرام باشید آرام باشید... لطفاً آنهایی را که دستگیر می کنید تحویل پلیس بدهید. – گفتم که در همین هفته رؤسای هشت کشور به ایران آمدند و با آنها گفت‌وگو گردیم، پیشنهادی را به ما دادند که در دست مطالعه شورای دفاع است (آنگاه بنی صدر با اشاره به یکی از دستگیر شدگان می گوید:) – یکی از اینها هم نیروی ویژه نخست وزیری است – کارت یکی دیگر از دستگیر شدگان ستاد عملیات جنگ های نامنظم بوده است. آرام باشید تا من صحبت کنم (همچنان سر و صدا و تشنجات نامنظم) همه اینها را با اسم و رسم نگه دارید. – آنچه ما به آنها گفتیم و شنیدیم در موقع خود از روی نوار پیاده می شود و به اطلاع شما مردم ایران عیناً می رسد. آنچه باید در اینجا بگویم این است که به هیأت نمایندگی در سه زمینه با قاطعیت تمام نظرهای خود را گفته ایم. آتش بس و عقب نشینی باید با هم و بلافاصله انجام گیرد (در همین موقع بنی صدر با مشاهده کتک کاری و ضرب و شتم می گوید:) – نزنید بابا، گرفتید بیاورید تحویل بدهید شما رفتار چماقدارها را نکنید بیاورید تحویل بدهید نزنید. (شعار مرگ بر بهشتی بر آسمان بلند است مجدداً بنی صدر خطاب به عده ای می گوید:) شما که آنجا هستید آنها را بیاورید، نگذارید بزنند لطفاً آرام باشید آنها را از دانشگاه بیرون کنید. لطفاً بگویید آرام بیاورید و به نیروی انتظامی تحویل بدهید و خودتان با آنها کتک کاری نکنید...

واین گونه بود که میلیشیا با شعارهای: کیش، کیش، چماقدار و مرگ بر بهشتی به طرف حزب اللهی ها می‌روند. مخالفان بنی صدر به گفته گزارشگر روزنامه بنی صدر، به سمت در شرقی دانشگاه فرار می‌کنند. جمعیت هر تعداد را که می‌توانند دستگیر می‌کنند و به سمت محل استقرار مأمورین انتظامی می‌برند. در این میان عده‌ای افراد را کتک می‌زنند. وی وسایل به دست آمده از دستگیر شدگان را در یک قبضه سلاح کمری و تعداد زیادی چاقو، دشنه، زنجیر و تیغ و به همراه کارت‌های عکسدار از نیروهای ویژه نخست وزیری، کمیته، حزب جمهوری اسلامی و سپاه عنوان می‌کند. تعدادی از کارت‌ها و برگه‌های شناسایی به تریبون می‌رسد. رئیس جمهور آنها را به جمعیت نشان داده و متعلق به کمیته و حزب جمهوری اسلامی می‌خواند. جمعیت شعار می‌دهند: مرگ بر بهشتی سردسته چماقداران بهشتی. در ضلع غربی و جلوی جایگاه عده‌ای پا بر زمین می کوبند و فریاد می‌زنند: بنی‌صدر، بنی‌صدر حکم جهادم بده.

سزای چماقداری !

مهدی بهنیا سرپرست مرکز تلفن بین‌المللی اداره مخابرات، یکی از مضروبان حادثه ۱۴ اسفند است:

در ضلع شرقی مقابل دانشکده ادبیات بودم. گروه قلیلی حدود صد نفر که اغلب جوان بودند، شعارهای تحریک کننده علیه روحانیت می‌دادند و پلاکاردی در دست داشتند که علناً روحانیت و شخصیت‌های مذهبی را مورد اهانت قرار می‌داد. من آنها را دعوت به آرامش کردم تا بتوانم سخنان رئیس جمهوری را بشنوم. ناگهان دور من حلقه زدند. می‌گفتند این ریشو است. حتماً حزب‌اللهی است. جیب‌هایم را خالی کردند. دفترچه تعاونی اداره را از جیبم بیرون آوردند. می‌گفتند او عضو انجمن اسلامی مخابرات است، او را بزنید. همه آنها به جان من افتادند و سخت مرا کتک زدند. یکی گفت، آخوند است و عمامه‌اش را برداشته. در این میان از یکی از مأمورین شهربانی که در این نزدیکی بود کمک خواستم، اما نتوانست کاری بکند. خبرنگار کیهان می‌گوید: آن دسته از پسرهایی که کنار دیوار ضلع شرقی مستقر بودند، از دیوار بالا رفتند. پائینی‌ها کسانی که ریش و اورکت سبز داشتند و به شهادت برخی دیگر دو تن از خواهران را نیز می‌گرفتند در حالی که با مشت و لگد صورتشان را نشانه می‌گرفتند، آنها را به دوستان خود در بالای دیوار می‌سپردند.

بهنیا ادامه می‌دهد: مرا به طرف دیوار کنار چمن هل دادند و در حالی که لباسم از تنم جدا شده بود از یک دیوار دو متری پائین انداختند. در پائین نیز عده‌ای دیگر به سختی مرا کتک زدند. یکی از آنها با مشت محکم به چشمم کوبید که عینکم روی صورتم شکست. از مأمورین انتظامی درخواست کمک کردم. گفتند سرت را پائین بگیر. چیزی در گردنم انداخته بودند که داشتم خفه می‌شدم. هنوز هم مرا با مشت و لگد می‌زدند و جیبم پاره شده بود و تمام محتویات آن به سرقت رفته بود. در آنجا پنج تن از نمایندگان عضو نهضت آزادی را دیدم و از لاعلاجی به آنها متوسل شدم، ولی آنها گفتند: گذشت کنید به هر حال در یک اجتماع سخنرانی این امور پیش می‌آید. شما بفرمایید منزلتان، گفتم: جرم من چه بوده است که چنین مجازات شده‌ام؟ گفتند: بگویید چه کسی این کار را کرده است؟ به آنهاگفتم: شما که خود شاهد بودید چه کسی گفت چنین بر سر و جان من بی پناه بتازید. من چه گناهی جز دعوت به آرامش برای امکان استماع سخنان رئیس جمهور داشتم؟ آیا داشتن ریش گناه من است؟ این آقایان که جوابی نداشتند، راه خود را گرفتند و بی تفاوت رفتند. البته عزت‌الله سحابی در جای دیگر، به این سؤال جواب می‌دهد: بعضی وقت‌ها خیلی شلوغ بود، طبعاً افرادی را هم اشتباهی می‌گرفتند.

محمد رشیدیان نماینده آبادان در مجلس اول نیز از کسانی بود که در روز ۱۴ اسفند توسط میلیشیای منافقین مورد ضرب و شتم قرار گرفت. او در این باره می گوید: ما آمدیم نزدیک شدیم، آقایی که همراه من بود گفت که آقا شما اصلاً اظهار نظر نکنید. یک مرتبه یک نفر به دوست ما که از کارمندان مجلس نیز هست اشاره کرد که این از چماق به دستان است. او را گرفتند و زدند. یک مرتبه گفتند من سردسته چماقدارها هستم. او را ول کردند و یقه ما را چسبیدند. طوری که داشتم خفه می شدم. در این بین افرادشان جمع شدند و فحش و لگد می گفتند که تو کمیته ای هستی. گفتم من هر که هستم کاری نکرده ام. چه کمیته ای باشم، چه سپاه و چه جای دیگر. گفتند تو رهبری چماق به دستان را می کردی و چاقوکش هستی. اصلاً ما تو را می شناسیم. تو تمام تظاهرات ها را بر هم می ریزی! در این میان دست توی جیب من کردند و محتوای جیب من را خالی کردند و کارت مجلس را دیدند، بعد فریاد زدند که تو سردسته چماقدارها هستی و می گفتند بگو مرگ بر بهشتی و گفتند حالا معلوم شد که تو نه تنها کمیته چی هستی بلکه سرپرست آنها نیز هستی! رشیدیان همچنین درباره این که چرا رأس همه هجمه ها علیه بهشتی است، می گوید: تنها دکتر بهشتی نبود؛ شعارهایی که می دادند علیه روحانیت و علیه اسلام بود. اصلاً من به آقای بازرگان در مجلس گفتم که شما واقعاً یک انقلاب بزرگتر از انقلاب اول و دوم کردید. برای این که ملت این قدر کشته و شهید داد که سوت و کف را تبدیل به تکبیر کرد، آن وقت شماها آمدید این تکبیر را تبدیل کردید به سوت زدن و کف زدن. چهره های مردم تهران و ایران آنهایی هستند که در نمازجمعه ها هستند نه اینها که به مراجع و علمای متعهد ما نازسا می گویند. تنها دکتر بهشتی نیست آنها حتی عکس امام و آیات قرآن را آتش زدند.

یک نفر را دستگیر کرده و به سمت اتاق زیر جایگاه می برند که در راه کتابی از سازمان مجاهدین(منافقین) از جیب خود درآورد و گفت من از مجاهدین هستم. سپس اطرافیان گفتند بگو مرگ بر بهشتی تا تو را آزاد کنیم

۱۴۰ نفر بازداشتی

تا ساعت ۱۹ درگیری‌های شدید در دانشگاه تهران ادامه دارد. گارد بنی صدر که ۱۴۰ نفر را بازداشت کرده‌اند هنگام خروج از دانشگاه، آنها را تحویل شهربانی می دهند و شهربانی نیز آنان را آزاد می‌کند اما بازداشت شدگان که کتک مفصلی خورده اند به همراه دیگر مجروحین ۱۴ اسفند در مسجد دانشگاه تهران تحصن می کنند.

بولتن سپاه پاسداران نکات تأسف آوری از اتفاقات دانشگاه ذکر می کند: در خیابان شرقی زمین چمن شخصی را دستگیر کرده و به طرف جایگاه می برند که ناگهان کاردی از پهلوی بالا می رود و سپس او را بشدت می زنند. یک نفر را دستگیر کرده و به سمت اتاق زیر جایگاه می برند که در راه کتابی از سازمان مجاهدین(منافقین) از جیب خود درآورد و گفت من از مجاهدین هستم. سپس اطرافیان گفتند بگو مرگ بر بهشتی تا تو را آزاد کنیم. این مسئله در چند مورد دیگر هم دیده شد که پس از دستگیری یک نفر یا مشکوک شدن به کسی از او می خواستند که مرگ بر بهشتی بگوید تا او را رها کنند. یک نفر دیگر را که گویا چاقویی در جیب داشته گرفته و بشدت مضروب نمودند به طوری که خون تمام وجودش را پر کرده بود. مهم این که این شخص با زن و بچه خود بوده است و مشخص بود که یک نفر با زن و بچه قصد درگیری ندارد و حتی در مسیری که او را می بردند فریاد می زد من حزب اللهی نیستم ولی کسی توجهی به او ننموده و او را کتک زنان به سمت جایگاه می بردند. در وسط سخنرانی در ضلع جنوبی دانشگاه نزدیک خیابان ۱۶ آذر پنج نفر از مجاهدین(منافقین) که شعار مرگ بر بهشتی می‌دادند به یک نفر شخص ریش دار که یک اورکت سپاه به تن داشت حمله کردند و بعد از کتک زدن او متواری شدند.یک نفر در حالی که خون آلود بود، می گفت تازه از جبهه آمده ام.

تحصن و درگیری

روز ۱۵ اسفند مرتضی رضایی فرمانده وقت سپاه پیش از خطبه ها به کنایه از وقایع روز گذشته سخن می گوید و آیت‌الله خامنه ای امام جمعه تهران هم ضرب و شتم مردم را محکوم می کند. در ادامه گروهی که به دستگیری معترضین سخنرانی روز گذشته دانشگاه تهران اعتراض داشتند، دست به تحصن در دانشگاه زدند و پس از آن در حالی که شعار می‌دادند دست به راهپیمایی زدند. اما طرفداران بنی صدر هم ساکت ننشستند و با لشکرکشی به سوی دادگستری از شهید بهشتی شکایت کردند. در قم نیز روحانیون و طلاب و جمعی از اهالی قم بعد از پایان درس حوزه علمیه در مسجد اعظم این شهر دست به راهپیمایی زدند و ضمن حمایت از متحصنین در دانشگاه تهران، حوادث روز پنجشنبه را محکوم کردند. فردای آن روز از صبح بازارهای قم و کاشان به نشانه اعتراض به وقایع دانشگاه تعطیل شد.

ایران، شیلی نشد!

به دنبال تحقیقاتی که پس از این واقعه انجام گرفت، دادگستری اعلام کرد، واقعه ۱۴ اسفند دانشگاه تهران یک حرکت سازمان یافته و از پیش طراحی شده علیه انقلاب اسلامی و خط امام بوده است، چند ماه پس از این حادثه مجلس شورای اسلامی رأی به استیضاح ابوالحسن بنی‌صدر داد و امام خمینی نیز رأی مجلس را تنفیذ نمود و خط امام بر بنی‌صدر چیره گشت. در مرداد ماه ۱۳۶۰، بنی‌صدر با لباس مبدل و آرایش زنانه به همراه مسعود رجوی از ایران گریخت. هر چند دیگر بهشتی نبود تا طعم شیرین پیروزی خط امام را بچشد. اگر چه بهشتی هشت روز بعد از ۱۴ اسفند در رنج نامه ای محرمانه خطاب به امام خمینی نوشته بود: «بسیاری از کسانی که در طول سال های اخیر در راه حاکم شدن اسلام اصیل بر جامعه ما کوشیده و رنج ها برده اند و در طول این سال ها به مقتضای طبیعت و ماهیت نظام اداری رژیم شاهی، در همه سازمان های لشکری و کشوری همواره در اقلیت بوده و زیر فشار اکثریت غرب گرا یا شرق گرای حاکم بر این سازمان ها به سر برده اند، هم اکنون در جمهوری اسلامی هم که امام در رأس آن است و تنی چند از فرزندان امام نیز بخشی از مسئولیت ها را بر عهده دارند ومردم عزیز ما نیز در صحنه ها حضور دارند دوباره تحت فشار همان ها قرار گرفته اند ولی این بار زیر حمایت همه جانبه رئیس جمهوری و فرمانده نیروهای مسلح (بنی صدر...) اینها (عناصر متدین و دل سوخته) احساس می کند به جرم اینکه در راه حاکم شدن اسلام تلاش کرده (اند...) امروز در جمهوری اسلامی با حمایت رئیس جمهور و همفکران ایشان در جبهه ملی و نهضت آزادی با همدستی خلقی ها همه جا سرکوب می شوند و می رود که به سرنوشت مؤمنان در جنگ اصحاب اخدود دچار گردند...» دکتر بهشتی در همین رنجنامه بود که نوشت «پناه دادن رئیس جمهور به مخالفان حاکمیت اسلام، عرصه کار را بر همه کسانی که شب و روز در این راه تلاش کرده و می کنند روز به روز تنگ تر می کند.» وی از تلاش بنی صدر و همفکرانش برای حذف مسئله رهبری فقیه در آینده پرده برداشت و از امام و مولای خویش مطالبه راه و رهنمود کرد که مشخص کنند اداره جمهوری اسلامی را به وسیله کدامین بینش، اصلح می دانند؟

گزارشی از ادعای بنی‌صدر درباره وجود شکنجه در زندان‌ها

وقتی مدعی دروغگو شد

پس از ناکامی بنی‌صدر در تحمیل نخست‌وزیر مورد علاقه‌اش بـه مجلس، رئیس جمهور وقت در روز عاشـورا به میـدان آزادی آمد و سخنرانی جنجال‌برانگیزی را ایراد کرد.

ابوالحسن بنی‌صدر بدون هیچ گونه مقدمه‌ای به سراغ موضوع شکنجه در زندان‌ها رفت و گفت: «در قانون اساسی ما مگر شکنجه حرام نشده است، ممنوع نشده . در کجای دنیا، در کدام دین و در کجای اسلام و کشـور اسلامی و حکومت اسـلامی ۶ نوع زندان وجود دارد؟ چرا اینها تعطیل نمی شوند؟ (تکبیر مردم)

چرا باید هر کسی و هر نهادی یک زندان داشته باشد؟ اینها باید تعطیل شوند. جو اسلام جو اعتماد است. این همه دستگاه‌های ترسناک و مخوف درست نکنیم. چرا هیأتی تشکیل نمی‌شود و به کار این زندان‌های گوناگون نمی‌رسد؟» اولین مسئولی که فردای سخنرانی بنی‌صدر واکنش نشـان داد، محمدی‌ری‌شهری رئیس وقت دادگاه‌های انقلاب ارتش بود. او کوشید تا پاسخی قانونی و خط‌کشی شده به بنی‌صدر بدهد.

«اگر مقصود رئیس‌جمهور از شکنجه تنبیه‌هایی است که اسلام به عنوان حدود و تعزیرات مطرح می‌کند، ما منکر آن نیستیم زیرا دستور اسلام اسـت. اگر مقصود رئیس‌جمهوری از شکنجه به معنای رسمی آن مانند سـاواک اسـت، خوب بود آقای بنی‌صدر وقتی ایـن گزارش را به ایشـان می‌دادند نماینده‌ای به زندان‌ها می‌فرسـتادند، اگر شکنجه بود و به گزارش ایشـان ترتیب اثر داده نشد، آن وقت هر اقدامی را لازم دیدند انجام می‌دادند. عنوان کـردن این مطالب در اجتماع، چهره افرادی را که شبانه‌روز در دادگاه‌های انقلاب فعالیت می‌کنند نامطلوب ترسیم می‌کند.

در مورد تعدد زندان‌ها اگر مقصود این است که هر ارگانی یک زندان دارد، اینها باید متهم را ۴۸ ساعت نگهدارند که پس از رفتن متهم به دادگاه، به زندان عمومی می رود و اگر بر حسب شاخه‌های جرائم است مثلاً یکی به جرم فحشـا و یکی به جرم کودتا دستگیر می‌شود، نمی‌شود اینها با هم باشند، چون اطلاعات هدر می‌رود.»

اما سخنان بنی‌صدر، تأثیرش را گذاشته بود. روزنامه‌های میزان و انقلاب اسـلامی وابسـته به نهضت آزادی و بنی‌صدر و دیگر نشریات گروه‌هـای چپ و مارکسیسـت، تیترهـای اول خود را بـه این موضوع اختصاص دادند. خوراک سـخنرانی بنی‌صدر دستپخت بخش اطلاعاتی و امنیتی دفتر رئیس جمهور بود و از مدت‌ها قبل دوازده نفر از مسـئولین بخش به وسیله یکی از مسئولین وقت سپاه پاسداران به زندان اوین اعزام شده بودند و همه این دوازده نفر گزارش‌های یکنواختی بر تأیید شکنجه در زندان اوین تحویل دفتر بنی‌صدر دادند.

از چهار ماه قبل برنامه‌ریزی شده بود

یکی از اعضـای دفتر بنی‌صدر بعدها می‌گوید که مسـعودی، مشـاور حقوقی بنی‌صدر، موضوع شـکنجه را عمده کرد و طرح مسـئله شـکنجه یک جریان و توطئه پیش ساخته‌ای بود علیه نهادهای انقلابی بویژه دادگاه‌های انقلاب و این برنامه را حدوداً از چهار ماه قبل از عاشورا شروع کرده بودند.

او کـه در دفتـر حقوقی نهاد ریاسـت جمهوری مشـغول بود می‌افزایـد: چند ماه قبـل از این که آقای بنی‌صدر مسـئله شـکنجه را عنوان کند، مسـعودی به بخشـی که من و ۲ نفـر دیگر کار می‌کردیم (دبیرخانه) آمده و گفت: وضع شهرسـتان‌ها خیلی خراب اسـت، کمیته‌ها بیداد می‌کنند، در زندان‌ها شـکنجه می‌کنند و ... شما برای هر شهرستان یک کلاسـه تهیه کنید و از این تاریخ احتمالاً درمورد شـکنجه شکایات زیـادی خواهد شـد، آنها را جمع‌آوری کنید و اقـدام کردن هم نتیجه‌ای ندارد. هر کس مراجعه کرد کتباً بنویسـید، اگر هم سـواد نداشت برایش بنویسید البته ممکن است بترسند و آدرس خود را نگویند، عیبی ندارد ولی نام شهرستان و کیفیت شکنجه را کاملاً بنویسید. از آن روز ق و الف که برادر همسرش می‌باشند مسئول این کار شدند و قرار شد هر پرونده‌ای به من ارجاع شد و لازم بود، من اقدام کنم. آنها هم کارشان را شروع کردند و تصادفاً از فردا صبح هم شکنجه‌شـدگان مراجعه نمودند و این مراجعین به طوری خود را مظلوم جلوه می‌دادند که گاهی خود من تحت تأثیر قرار می‌گرفتـم و رنج می‌بردم تـا این که یک روز یک نفر که پای خود را در قسـمت ساق گچ گرفته بود با عصا به اتفاق یک نفر دیگر مراجعه کردند و گفتند که ما برای شـکایت آمدیم. سؤال شد شکایت شما چیست گفت من در شـیراز مشغول فروش روزنامه بودم که پاسدارها حمله کردند من خواستم فرار کنم با تیر مرا زدند، من افتادم گوشه خیابان. چند نفر آمدند مرا سوار کردند بردند بیمارستان. مدتی در بیمارستان بودم استخوان پایم خرد شده گچ گرفته‌اند. در شیراز ترسیدم شکایت بکنم آمدم تهران پیش شـما. من گفتم چه روزنامه‌ای می‌فروختید؟ گفت: «خلق» پرسیدم کدام خلق؟ چند رقم می‌باشـد. جواب داد: «مردم». مجدداً سـؤال کردم: شما مال کدام حزب و سـازمان بودید؟ جواب داد: «خلق». رفیقش گفت این از بس ناراحت اسـت نمی‌تواند حرف بزند. ما هوادار سـازمان مجاهدین هسـتیم. سـؤال کردم روزنامه «مردم» می‌فروختیـد؟ رفیقش گفت: نه منظور همان روزنامه مجاهدین است.

سؤال کردم: چند وقت قبل؟ گفت: ۲ ماه. گفتم چه مدت است از بیمارسـتان آزاد شده‌اید؟ گفت: ده روز اسـت. گفتم نسخه یا ورقه‌ای چیزی از بیمارسـتان نداری؟ گفت: نه. به او گفتم عجب مملکتی شـده، چقدر بی‌رحم هسـتند؛ حالا شـما شـکایت خود را بنویس تا ما شـما را بفرسـتیم پزشـک قانونی و اقدامات لازم را بنماییـم. گفتند پس برویم شـکایت خود را بنویسیم. الف به او گفت: کاغذ بدهم بنویسی، گفتند نه، می‌رویم مسـافرخانه استراحت می‌کنیم شـکایت خود را می‌نویسیم فردا مراجعه می‌کنیم. رفتند و دیگر نیامدند.

وی می‌افزاید: ۱-ق می‌گفت هر چه بیشـتر شـکایت جمع شود بهتر اسـت چون مسعودی قصد دارد آنها را جمع‌آوری کرده و به بنی‌صدر بدهد این مطلب را حدوداً دو ماه قبل از سخنرانی بنی‌صدر او اظهار نمود.

۲- یـک روز من بـه الف گفتم ممکن اسـت بعضـی از این مراجعین دروغ بگویند بهتر اسـت بیشـتر دقت شـود او گفت: اینها اکثراً بچه‌های مجاهدین هستند دروغ نمی‌گویند.

۳- به مسعودی گفتم اینهایی که ادعا می‌کنند شکنجه شده‌اند ما اول بفرستیم پزشک قانونی اگر تأیید شد شکایت آنها را بپذیریم. گفت اگر خودشان تمایل داشتند بفرستید وگرنه احتیاج نیست.

اما در مقابل دیگر مقامات مسـئول نیز به این اتهامات پاسـخ دادند. شـهید محمد کچویی سرپرسـت زندان اوین مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داد و در آن به غوغای شکنجه چنین پاسخ داد:

«من به عنوان یک مقام مسـئول، مسـئله شـکنجه در زندان اویـن را رد می‌کنـم و اضافه کرد نوع زندان‌ها به این صورت اسـت که زندان‌های موقت سـپاه و کمیته در رابطه با زندان اوین هسـتند. زندان قصر هم مربوط به شهربانی است و سرپرست آن دادستان و شورای‌عالی قضایی می‌باشـد. به ما وقتی اعتراض وارد می‌شـود که به منافع افرادی که صددرصد مخالف هسـتند ضربه‌هایی وارد می‌شود.» اعضای شورای سرپرستی زندان‌ها نیز به مسئله شکنجه چنین پاسخ دادند:

«عنوان کردن مسـئله شـکنجه زندانیان و انتشـار آن به این صـورت بین مردم کار ضد انقلاب اسـت. ما دو نوع زنـدان داریم یکی مربوط به شهربانی و یکی هم زندان‌های دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب، بیش از این دو، زندان دیگری نداریم... .»

بازتاب گسترده در رسانه‌های خارجی

اما این پاسـخ‌ها نیز مـورد قبول گروه حامیـان بنی‌صدر قرار نمی‌گیرد و روزنامه‌های وابسته به این جریان یادداشت‌های تندی درباره شکنجه در جمهوری اسلامی منتشر می‌کند.

روزنامه‌های خارجی هم با هماهنگی اعضای دفتر بنی‌صدر به انتشار گزارش‌هایی از شکنجه در زندان‌های جمهوری اسلامی می‌پردازند. شـهید بهشتی به عنوان رئیس شـورای عالی قضایی از همکارانش دفاع می کرد و با اشـاره به سوابق شکنجه شدن لاجوردی به عنوان دادستان انقلاب به دسـت سـاواک آن را دلیل عدم وجود شـکنجه در زندانهای جمهوری اسلامی می دانست.

با گسـترش موضوع امام خمینی عبدالکریم موسـوی اردبیلی دادستان وقت کل کشور را فرا می‌خواند. موسوی اردبیلی پس از ملاقات با امام خمینی می‌گوید:

«امام اینجانب را مأمور فرمودند تا هیأتی را برای رسـیدگی به وضع زندان‌ها تشکیل دهم و نماینده‌ای نیز از جانب ایشان در این هیأت عضویت دارند.

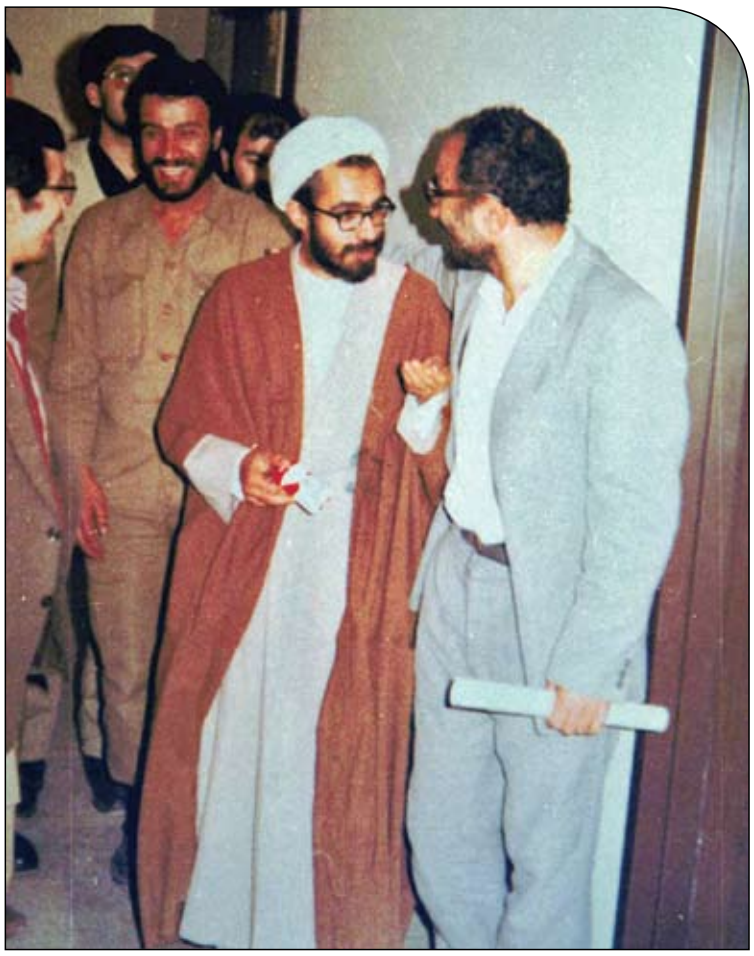
امام از شایعه شکنجه سخت ناراحت بودند و فرمودند هیأت باید بـا قاطعیت از تمام زندان‌ها بازدید نموده در صورت ثبوت شـکنجه باید شـکنجه‌گر قصاص شـود. ما انقلاب کردیم تا آنچه در زندان‌های زمان شـاه معدوم می‌گذشت دیگر صورت نگیرد اگر چنین چیزی درست باشد یقیناً امام و ملت ایران این موضوع را نخواهند بخشـید و در دو روز آینده این هیأت را به مردم معرفی خواهیم نمود.»

گروه تحقیق با حضور شـهید محمد منتظری به عنوان نماینده امام خمینی(ره) محمدعلی بشارتی به نمایندگی از مجلس، گودرز افتخار جهرمی از شـورای نگهبان و دادگر دادسـتان وقت تهران کار تحقیق از شکایت‌ها و بازرسی همه زندان‌ها را شروع می‌کنند.

درگیری‌های سیاسـی قبلی شـهید محمد منتظری که ریاست کمیته را بر عهده دارد و شـهید آیت الله بهشتی، هرگونه احتمال تبانی را از بین می‌برد. در اواسـط تحقیقات شهید محمد منتظری در مصاحبه‌ای مطبوعاتـی گفت: «نظام حاکـم بر بازجویی‌ها و بازپرسـی و دادگاه‌ها و زندان‌های ما به هیچ وجه مبتنی بر شـکنجه نیست و اگر موارد معدودی دیده شده به طور استثنایی و از سوی افراد غیرمسئول بوده است و اتهام وارده به روش بازجویی و بازپرسی از طرف یکی از مقامات کشور به هیچ وجه صحیح نیسـت. تجاوز به یک جوان را به عنوان نمونه‌ای از شـکنجه یاد می‌کردند که هیچ ربطی به شکنجه ندارد بلکه مربوط به انحراف جنسی اسـت.» علی محمد بشارتی هم اعتقاد داشـت: حتی یک مورد شکنجه هم در زندان‌های ما دیده نشـده است تعداد معدودی ایذا و آزار که جنبه شخصی داشت دیده شد که عاملین آن نیز تحت تعقیب قرار گرفتند.

و در خاتمه دادستان عمومی تهران اظهار داشت: زندانیان پیش از هر چیز از بلاتکلیفی و یا در انتظار عفو بودن خودشان می‌گفتند و اینکه اصلاً شکنجه وجود ندارد و چرا این سؤال را می‌کنید.

در مواردی عکس ارسال شـده بود که پس از تحقیقات معلوم شـد که اینها در اثر داشتن روابط نامشـروع یا شرابخواری محکوم شده و حکم شـرعی مانند شـلاق زدن در مورد آنها اجرا شده است. در دادگاه مواد مخدر مسـئله شلاق زدن زیاد بود که معلوم شد همه تعزیر و تنبیه و یا حکم شـرعی بـوده؛ و بالاخره در تاریخ سـی‌ام فروردین ۶۰ آقایان اعضای هیأت بررسـی در تلویزیون گرد آمده و طی مصاحبه‌ای که بیش از یک ساعت طول کشید وجود هر نوع شکنجه را در زندان دروغ محض و مطلق اعلام داشتند.

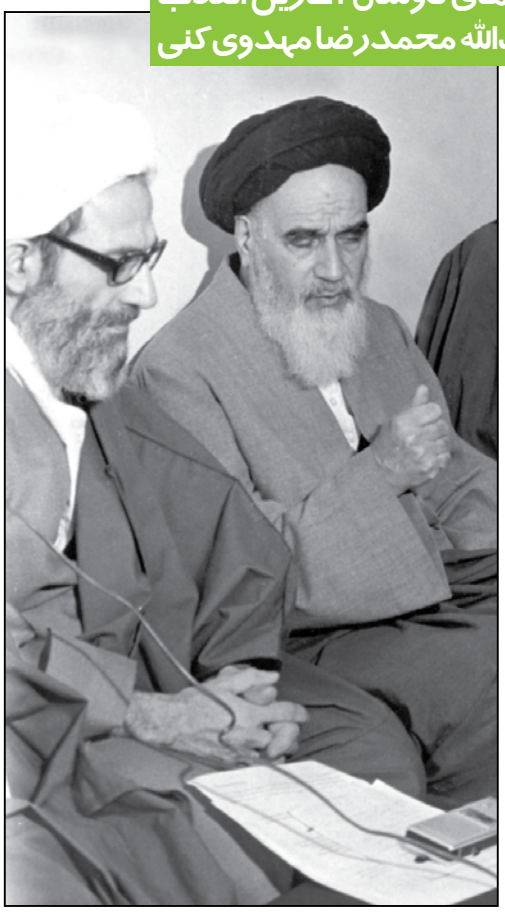


محمد منـتظری و اسدالله‌لاجوردی در حال بازدید از زندان اوین

۱۳۶۰

شهید بهشتی و چالش‌های دوسال آغازین انقلاب
در گفت‌وگو با آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی

بنی‌صدر به بهشتی می‌گفت دروغگو



آیت الله محمد رضا مهدوی کنی از اولین مبارزین انقلاب اسلامی بود. او در سال ۵۸ و در دوران شورای انقلاب، وزیر کشور شد و در کابینه شهید رجایی و شهید باهنر نیز عهده دار این مسئولیت بود. او مدت کوتاهی نیز نخست وزیر بود. آیت الله مهدوی کنی هم‌اکنون دبیر جامعه روحانیت مبارز و رئیس دانشگاه امام صادق(ع) است.

آشنایی شما با شهید بهشتی از چه زمان و به چه نحو بوده است؟

آن طور که یادم هســت، بنده از ســال ۱۳۳۰ شمســی در قم در مدرسه حجتیه که هر دو حجره داشتیم و درس مرحوم آیت‌الله بروجردی و درس مرحوم علامه طباطبایی می‌رفتیم، آشنایی ما شروع شد و بعدها حتی هنگامی که ایشان به تهران آمدند و در کنار دروس حوزوی به دروس دانشگاهی هم ادامه دادند و نیز به هنگام تأسیس «مدرسه دین و دانش» در قم و بعد هم مسافرتشان به اروپا و آلمان، این دوستی برقرار بود و هر وقت ایشان از خارج می‌آمدند، جلساتی داشتیم تا رسید به تشکیل جامعه روحانیت. تشکیل رسمی جامعه روحانیت چند سال قبل از انقلاب بود، وگرنه جمع غیررسمی آن از همان سال ۴۲ توسط روحانیون اهل مبارزه که اغلب هم از شاگردان امام بودند و با یکدیگر ارتباطات دینی و اجتماعی و سیاسی داشتند، شکل گرفت، اما نام خاصی نداشت.

دو سه سال قبل از انقلاب، این جامعه رسمیت پیدا کرد و شهید بهشتی جزو اعضای مؤسس آن بودند.

این جریان تا قبل از تشکیل شورای انقلاب در قبل از انقلاب، مسافرت امام به پاریس، مسافرت مرحوم آیت‌الله شهید مطهری و نیز سفر شهید مظلوم دکتر بهشتی به پاریس و ذکر مقدمات تشکیل شورای انقلاب ادامه داشت و پس از بازگشت آنها به ایران در یکی دو ماه قبل از پیروزی انقلاب که به تشکیل شورای انقلاب منجر شد، ادامه داشت. افرادی که برای شورای انقلاب معرفی و منصوب شدند، به معرفی این دو نفر بود. این خلاصه‌ای از آشنایی ما بود تا پیروزی انقلاب.

شکل‌گیری شورای انقلاب به چه نحو بود؟

دو نکته مهم در این باب، یکی ســاختار شــورای انقلاب بود و دیگری هدف از تأســیس آن. در مورد ساختار قرار شد نمایندگانی از اقشار مختلف مردم از جمله روحانیون، دانشگاهی‌ها، ارتشی‌ها و کسانی که قرار بود در پیروزی انقلاب نقش داشته باشند، در این شورا شرکت کنند، از جمله از روحانیون قم و تهران و نهضت آزادی، مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم دکتر سحابی حضور داشتند. این ساختار شورای انقلاب قبل از پیروزی انقلاب بود، چون هنوز معلوم نبود که انقلاب پیروز خواهد شد یا نه. در آن زمان هدف شورا رهبری حرکت نهضت بود. امام در ایران نبودند و مردمی که در این مبارزه از امام تبعیت می‌کردند، نیاز به هدایت داشتند و این، مسئله بسیار مهمی بود.

بسیاری از انقلاب‌ها چون کور حرکت می‌کنند، به نتیجه نمی‌رسند. به نظر من یکی از عواملی که موجب پیروزی شد، همین رهبری نهضت در سال آخر بود که مردم فهمیدند چه کار باید بکنند و وظیفه‌شان چیست؟ اعتصاب کنند؟ تظاهرات کنند؟ در مجالس جمع شوند؟ چه صحبت‌هایی بکنند؟ چه صحبت‌هایی نکنند؟ در عاشورا چه کنند؟ حتی شعارها هم از رهنمودهای شورای انقلاب به میان مردم می‌رفت و لذا رهبری‌های این شورا بسیار تأثیر گذاشت. اینکه در تظاهرات چه بگوییم و موضعگیری ما در برابر دشمن چه باشد و مخصوصاً اعتصابات، از جمله اعتصاب بسیار مهم صنعت نفت با رهبری‌های این شورا برنامه‌ریزی و اجرا شد. به دستور امام پنج نفر از اعضای این شورای انقلاب معین شدند و به هدایت اعتصاب شرکت نفت پرداختند و گفتند اعتصاب شرکت نفت، مطلق نباشد و طوری باشد که در داخل کشور، مردم فلج نشوند، چون زمستان بود و سوخت لازم بود.

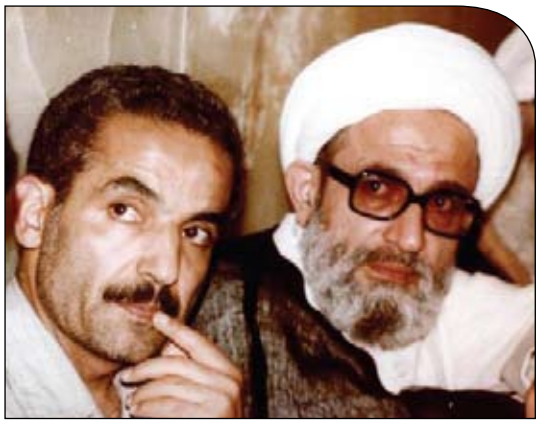
یادم هست که کارکنان صنعت نفت، چیزی به خارج نمی‌فرستادند، اما از این طرف کار می‌کردند که سوخت مردم تأمین شود و واقعاً هم با اینکه دولت سر کار نبود و برنامه‌ها با یک گروه مردمی اداره می‌شد، هر چند مردم یک قدری برای دریافت سوخت معطل می‌شدند، اما در مضیقه نبودند. همچنین حقوق کارمندان از این طریق به دستشان می‌رسید، چون از وقتی اعتصاب کرده بودند، دولت به آنها حقوق نمی‌داد و امام دستور دادند از طرقی که ممکن هست حقوق حداقلی آنها تأمین شود. واقعاً می‌توان گفت شهید بهشتی در این شورا نقش رهبری داشت. گرچه شهید مطهری هم بودند، ولی ایشان بیشتر ذوق فرهنگی داشت. در آن ایام یادم هست هنگامی که انقلاب به پیروزی رسید، ایشان پس از سه چهار جلسه گفتند: «هر چند من عضو این شورا هستم، ولی اجازه بدهید که دنبال کارهای علمی خود بروم. من فیش‌هایی نوشته و مطالعاتی کردم و اینها ناتمام مانده‌اند.» که نشد و ایشان خیلی زود شهید شدند و بسیاری از نوشته‌ها و یادداشت‌های ایشان بعد از شهادتشان تنظیم و چاپ و شدند.

در هر حال مرحوم شهید بهشتی علاوه بر علم و اجتهاد و تقوا و شجاعت، مدیریت بسیار خوبی داشتند و لذا در غیبت امام، شورای انقلاب را هدایت می‌کردند تا امام تشریف آوردند و مسائل آن گونه که می‌دانید، پیش رفت.

تحلیل شما از نقش شهید بهشتی در تصویب قانون اساسی چیست؟

در این مورد هم مرحوم شهید بهشتی در دو جهت نقش اساسی داشت: یکی در تنظیم محتوا و اصول. گر چه آقای دکتر حبیبی در فرانسه پیش‌نویسی را برای قانون اساسی نوشته بودند، ولی خیلی از موارد آن با اصول ما منطبق نبود و فقط می‌شد از آن به عنوان یک استخوان‌بندی برای قانون اساسی استفاده کرد، چون فرانسوی‌ها از نظر حقوقی در دنیا





پیشرو و پیشگام بودند. حتی الگوی شورای نگهبان ما هم از قانون آنها گرفته شده است. البته من نمی‌دانم آنها به آن چه می‌گویند، ولی ظاهراً ۹ نفر هستند. در هر حال، مرحوم شهید بهشتی با مدیریتی که داشت و با جمع کردن علما و دانشگاهیان، اصول قانون اساسی را جمع‌آوری و تنظیم کرد.

این از جهت محتوایی بود، اما جهت دیگر، اداره جلسات بود، چون می‌دانید اداره جلساتی که در آن علما و دانشگاهیان باشند و بخواهند در باره مطالب به این مهمی بحث کنند، کار ساده‌ای نیست. گاه در باره یکی از اصول قانون اساسی روزها مباحثه می‌شد. به نتیجه رساندن این بحث‌ها و جمع‌بندی موضوعات و به تصویب رساندن آنها، آن هم غالباً با اکثریت آرا از جمله اقدامات کم‌نظیر شهید مظلوم مرحوم بهشتی بود که این نقش را به‌درستی و کامل ایفا کرد.

شهید بهشتی چه قبل از انقلاب و چه پس از پیروزی انقلاب، همواره با نفاق و التقاط مبارزه می‌کردند. از این جنبه نیز نقش ایشان را تحلیل بفرمایید.

مرحوم شهید بهشتی با آنکه یک روحانی روشنفکر دانشگاه دیده اروپا دیده و سال‌ها در آلمان اقامت کرده بود، ولی اگر تعبیر اصولگرایی تعبیر درستی باشد، ایشان یک اصولگرای معتدل بود، به این ترتیب که در تنظیم قانون اساسی که البته با همفکری و همراهی علما و متفکران و دانشگاهیان صورت گرفت، نهایت تلاش را داشت که این اصول عاری از التقاط و در عین حال دینی، امروزی، سیاسی و حکومتی باشد و فردی نباشد و اصولی در آن باشد که رعایت عدالت را ممکن سازد، از طبقه یا گروه خاصی طرفداری نشود و در عین حال محتوای آن اسلامی باشد. یادم هست که ایشان در اصول ۴۳ و ۴۴ می‌گفت: «نباید کاری کنیم که دولت به صورت یک کارفرمای بزرگ درآید.» این حرف در برابر افکار سوسیالیستی و کمونیستی گفته شد. ایشان می‌گفت که اقتصاد ما نباید دولتی بشود. در عین حال در اصل ۴۴ آمده بود که اقتصاد ما به بخش‌های دولتی و خصوصی و تعاونی تقسیم می‌شود، ولی باز در ذیل همان اصل ۴۴ ایشان نکته‌ای را اضافه کرد تا مبادا این تقسیم‌بندی سه‌گانه در بعضی از موارد منافی با اسلام یا مصالح کشور باشد، لذا آخر این اصل نوشتند که: «این تقسیم‌بندی درست است و باید رعایت شود، به شرط آنکه با منافع عالیه کشور منافات نداشته باشد.» همین کاری که مقام معظم رهبری کردند و خصوصی‌سازی را در ذیل اصل ۴۴ آوردند، مستفاد از ذیل اصل ۴۴ است، والا به اول اصل ۴۴ که نگاه کنید، خیلی چیزها را می‌گوید دولتی است و به همین دلیل هم اقتصاد ما عمدتاً دولتی شد. ذیل این اصل هم باز از پیش‌بینی‌های مرحوم شهید بهشتی بود. اگر ما بگوییم بازرگانی خارجی باید در دست دولت باشد، با اصل ۴۳ جور در نمی‌آید که گفتیم دولت نباید تبدیل به کارفرمای بزرگ شود. ایشان گفتند باید دولتی شدن حدی داشته باشد و این حد را باید قانون معین کند. قانون ممکن است در زمان‌های مختلف تفاوت کند. یک زمان بگویند این قدر باید در دست دولت باشد، کیفیتش این طور باشد، محدوده‌اش این باشد و تمام این نکات چیزهایی بودند که به نظر من مرحوم شهید بهشتی پیش‌بینی کرد.

این پیش‌بینی‌های مدبرانه در برخورد با گروه‌ها هم بود. مرحوم شهید بهشتی در خارج هم که بود با سعه‌صدر با التقاطیون و مجاهدین خلق و گروه‌های چپ برخورد می‌کرد و این طور نبود که دانشجویان را طرد کند. روش مرحوم شهید بهشتی، طرد نبود و بیشتر نظرش به جذب بود، اما جذبی که اصول در برابر آن هضم نشود، یعنی مرزها باید مشخص باشد. ایشان همواره بر حفظ این مرزها اصرار داشت. سعه صدر مرحوم شهید بهشتی در حدی بود که دکتر پیمان و نیز یکی از سران منافقین را دعوت کرد که به شورای انقلاب بیایند. جلسه‌ای در مجلس شورای قدیم تشکیل شد و بنده و شهید باهنر هم بودیم. خدا خواست و آنها دیگر نیامدند، اما مرحوم شهید بهشتی می‌خواست که همه گروه‌های کشور در جلسات شرکت داشته باشند و زیر چتر انقلاب بمانند، منتهی آنها آمدند و گفتند ما یک اصولی داریم که شما باید آنها را بپذیرید تا ما به شورای انقلاب بیاییم. مرحوم شهید بهشتی گفت: «اصول ما که همان اصول انقلاب است، ما اصول شما را نمی‌پذیریم، بلکه این شما هستید که باید اصول انقلاب را بپذیرید» و به همین جهت هم آنها الحمدلله نیامدند.

مقصود اینکه ایشان فکر بازی و شرح‌صدری عجیبی داشت و می‌خواست همه گروه‌ها را زیر چتر انقلاب جمع کند، اما معتقد بود که در عین حال باید چارچوب‌ها و اصول اسلامی خود را نیز حفظ کنیم و همین سبب شد که عده‌ای نیامدند. امام در پاریس گفتند که کمونیست‌ها هم می‌توانند بر اساس اصول پذیرفته شده یک حکومت اسلامی مشارکت و آرای خود را هم ارائه کنند، ولی پذیرش آنها به معنای زیر پا گذاشتن اصول اسلامی و گردن نهادن به اصول آنها نیست. مرحوم شهید بهشتی هم سعی داشت این کار را بکند، ولی آنها البته این اصول را قبول نداشتند و می‌خواستند اصول خود را تحمیل کنند که شدنی نبود.

شما در آن مقطع از افراد مؤثر نظام بودید و همه مسائل را رصد می‌کردید. به نظر شما علت و ریشه اختلاف بنی‌صدر با شهید بهشتی در چه بود و او چرا با این اصولی که همه در جهت خیر و صلاح نظام بودند، مخالفت می‌کرد؟ و آیا این مخالفت‌ها به دلیل ارتباط بنی‌صدر با بیگانگان نبود؟

اگر مقصود ارتباط فکری باشد شاید، ولی ارتباط رسمی را من نمی‌توانم بگویم، چون اطلاعی ندارم. این را که بگوییم آنها از بنی‌صدر سوءاستفاده می‌کردند، نمی‌توان انکار کرد، ولی اینکه بگوییم جاسوس یا نوکر آنها بود، من نمی‌توانم چنین چیزی را بگویم، ولی این را می‌توانم بگویم که بنی‌صدر افکاری داشت که با انقلاب اسلامی ما سازگار نبود. در مورد تحصیلات عالیه، البته ایشان ادعا زیاد داشت، ولی در هر حال در فرانسه تحصیل کرده بود و در همان حدی که بلد بود، افکار اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و حتی دینی او اروپایی بود. به عنوان مثال وقتی بحث حجاب در ادارات شد، امام گفتند کسانی که حجاب را رعایت نمی‌کنند، بازنشسته یا بازخرید شوند. یادم هست که بنی‌صدر گفت: «لچک سر کردن که جزو انقلاب نیست. من به خانمم هم نمی‌گویم لچک سر کن. دلش خواست سر کند، دلش نخواست سر نکند. حجاب یک امر شخصی است، یک امر اجتماعی نیست. هر کس خواست رعایت می‌کند، هر کس نخواست نمی‌کند.» چنین تفکرات روشنفکری جدیدی داشت که با اصولی که به خاطر آنها انقلاب کرده بودیم، نمی‌ساخت.

ایشان به دلیل همین اعتقادات همکارانی را انتخاب می‌کرد که هم‌سنخ خودش باشند. ایشان مرحوم شهید رجایی را نمی‌پسندید. ماها را هم نمی‌پسندید. یادم هست در شورای انقلاب به‌زور ما را تحمل می‌کرد و می‌گفت: «به هر حال آخوند هستید. مبارزاتی هم کرده‌اید، اما سواد ندارید و به درد نمی‌خورید. من اصلاً شما را به اجتهاد قبول ندارم. من مجتهدم، چون ۱۴۰ علم بلدم و شما بلد نیستید.» من که کوچکم، بزرگ‌تر از من را هم قبول نداشت. امام را هم به عنوان رهبر سیاسی و انقلابی قبول داشت، نه به عنوان یک رهبری دینی، و تقدسی را که ما برای ایشان قائل بودیم، قائل نبود. معتقد بود که ایشان یک کاریزمایی دارد و از آن جهت انقلاب را رهبری می‌کند، لذا بعد از آنکه امام سکته کردند و پزشکان اعلام کردند که ایشان بیش از شش ماه زنده نخواهند ماند، او به خودش وعده داد که بعد از امام زمام امور را در دست می‌گیرد و می‌گفت: «ملت پدر می‌خواهد و آن پدر، منم!» او اصلاً افکار ما را قبول نداشت و لذا وقتی شهید رجایی به عنوان نخست‌وزیر معرفی شد، می‌گفت که ایشان خشک‌مغز است. برای ریاست بانک مرکزی هم هر کسی را معرفی می‌کردیم، نمی‌پذیرفت و از افراد خودش سر کار می‌گذاشت. برای وزارت دارایی می‌گفتیم، همین طور. فقط کسانی را قبول داشت که در امریکا و اروپا تحصیل کرده بودند و علاوه بر این همفکر او بودند. این اواخر مرحوم آقای نوربخش را به‌زور برای وزارت دارایی قبول کرد. همه را می‌خواست از دوستان خودش بیاورد. این طرز تفکر و طرز انتخاب او بود.

مرحوم شهید بهشتی که انصافاً در حفظ اصول و روش اسلامی و انقلابی از همه ما پایداری بیشتری به خرج می‌داد، طبیعتاً با مشاهده این برخوردها و روش‌ها معتقد بود کسانی که ایشان منصوب کرده، انقلاب را به قهقرا می‌برند، کأنّه انگار که انقلابی در کار نیست و یک شاهی رفته و شاه دیگری آمده! امام در ابتدا به این سختی با بنی‌صدر برخورد نمی‌کردند، اما شهید بهشتی از همان ابتدا با او مخالف بود. البته در مواقعی که امام می‌گفتند سکوت کنید، ایشان سکوت می‌کرد. حتماً قضیه هیأت حل اختلاف را شنیده‌اید که من و جناب آقای یزدی و مرحوم اشراقی بودیم و مربوط به همین قضیه بود که امام گفتند که آقایان، دیگر در روزنامه‌ها و سخنرانی‌ها دعوا و با هم مخالفت نکنند. دو سه ماهی هم آتش‌بس داده شد. امام ما را مأمور کردند که مواظب این آقایان باشیم که هر کدام تخلف کنند، به آنان تذکر بدهیم و اگر گوش نکردند، به امام گزارش بدهیم. مرحوم بهشتی واقعاً در آن سه ماهی که ما در این هیأت بودیم، تخلف نکرد. می‌گفت چون امام فرموده‌اند سکوت، ما هم سکوت می‌کنیم، ولی بنی‌صدر حرف خودش را می‌زد و در روزنامه انقلاب اسلامی هر چه دلش می‌خواست، می‌نوشت. احضارش می‌کردیم و می‌گفتیم آقا! نگو، ولی او به کار خودش ادامه می‌داد. گاهی هم نهضت آزادی‌ها در روزنامه میزان حرف‌های او را بازگو می‌کردند. مقصود اینکه طرز تفکر بنی‌صدر قبول ولایت‌فقیه و انقلاب اسلامی و این حرف‌ها نبود و ولایت مطلقه فقیه را قبول نداشت و می‌گفت اینها درست نیست، به همین دلیل مرحوم بهشتی احساس خطر می‌کرد، ولی تحمل کرد تا سرانجام بنی‌صدر باطن خود را ظاهر کرد و امام هم راضی شدند تا او را بردارند.

یادم هست در مسئله ریاست جمهوری، حزب می‌خواست جلال‌الدین فارسی را بیاورد که نشد، بعد هم صحبت از آقای دکتر حبیبی شد. من و مرحوم شهید باهنر- احتمالاً آقای هاشمی هم بود- رفتیم قم خدمت امام و عرض کردیم اجازه بدهید آقای بهشتی هم کاندیدا شوند، حالا یا رأی می‌آورند یا نمی‌آورند. یادم هست ما سه ربع خدمت امام صحبت کردیم. امام در آن وقت می‌فرمودند: «عقیده من این نیست که روحانیت وارد کارهای حکومتی و اجرایی شوند، چون مردم فکر می‌کنند که ما انقلاب کردیم که رئیس و حاکم بشویم. نگذارید از اول انقلاب، فکر مردم به جاهای بدی کشیده شود. شما می‌توانید در مجلس، قانونگذاری، مسائل فکری و قوه قضائیه باشید، اما به کار اجرایی وارد نشوید.» ما خیلی اصرار کردیم که ایشان کاندیدا شود و ممکن هم هست رأی نیاورد، ولی ایشان گفتند نمی‌شود. نشد و بعد آقای دکتر حبیبی کاندیدا شد که رأی هم نیاورد.

جامعه روحانیت متهم بود که طرفدار بنی‌صدر است، در حالی که این طور نبود و خود مرحوم بهشتی جزو جامعه روحانیت بود. همچنین مرحوم باهنر، مرحوم مفتح، آقای هاشمی، مقام معظم رهبری و... همه در جامعه روحانیت بودند، منتهی جامعه روحانیت، دو قسمت شده بودند؛ یک عده در حزب بودند، یک عده نبودند. من با اینکه در حزب نبودم، طرفدار بنی‌صدر نبودم، منتهی علنی مخالفت نمی‌کردم، چون بنی‌صدر رئیس‌جمهور شده بود و من هم وزیر کشور بودم، ولی خصوصی با بنی‌صدر دعواهای زیادی داشتم که اگر بخواهم بگویم برای خودش کتابی می‌شود. دائماً نصیحتش می‌کردم که این کارها را نکن. از جمله قضیه ۱۴ اسفند دانشگاه. همان سه ماه کار هیأت اختلاف هم اگر نوارهایش پیاده شود، کتاب‌ها خواهد شد. من در آن اواخر رفتم خدمت امام و گفتم: «این آقا دارد خراب می‌کند. وضع جنگ که به این شکل است. بسیج را تحویل نمی‌گیرد، سپاه را تحویل نمی‌گیرد. به آنها سلاح نمی‌دهد و حتی در جنگ هم افکار خاصی دارد. کارهای این آقا خطرناک است و شما هم هیچ چیزی نمی‌گویید.» امام فرمودند: «من دلم نمی‌خواهد رئیس‌جمهور اول ما به این شکل در بیاید که بعد دنیا بگوید اینها انقلاب کردند و یک رئیس‌جمهور را هم نتوانستند برای خودشان نگه دارند. این رئیس‌جمهور اول ماست و من با او مدارا می‌کنم که بلکه درست بشود. این تصور می‌کند به خودی خود دارای جایگاهی است و نمی‌داند که به اشاره‌ای می‌شود او را برداشت».

به هر حال امام دو سال مدارا کردند و دائماً به ما می‌گفتند نصیحتش کنید و به مرحوم بهشتی هم می‌گفتند با او مدارا کنید که البته اثری هم نداشت و او کار خودش را می‌کرد. مرحوم بهشتی وقتی می‌گفت: «ما شیفتگان خدمتیم نه تشنگان قدرت» اعتقادش عمیقاً همین بود، واقعاً این طور بود. مجسمه خدمت بود، مجسمه تقوا بود، البته مقدس‌مآبی نمی‌کرد، اما واقعاً تقوا داشت. در تمام جلساتی که بعد از انقلاب داشتیم، از شورای انقلاب تا جلسات شورای عالی قضایی که برای مسائل امنیتی شرکت می‌کردیم، یک ربع به اذان ظهر که می‌شد، می‌گفت نماز. می‌گفتند: «آقا! بحث تمام نشده و مسئله مهمی است.» می‌گفت: «خدا دعوت کرده و باید برویم.» گاهی بقیه دوستان می‌نشستند که بحث را تمام کنند، ولی ایشان برای تجدید وضو می‌رفت و نماز را به جماعت یا فرادی انجام می‌داد و هیچ وقت حاضر نبود نماز سر وقت را حتی برای بحث‌های انقلابی هم عقب بیندازد. می‌گفت: «ما هر کاری که می‌کنیم باید بر پایه نماز باشد.»

یکی هم مسئله نظم و انضباط ایشان بود که کم‌نظیر و فوق‌العاده بود. قبل از انقلاب که کارهای ایشان زیاد نبود، می‌گفت روزهای جمعه من، مال خانواده است. هر وقت می‌خواستیم روزهای جمعه جلسه بگذاریم، مرحوم شهید بهشتی می‌گفت: «اینها هم حق دارند. فرزندان من باید تحت تربیت من باشند. اگر قرار باشد من شبانه‌روز بیایم بیرون، تکلیف بچه‌ها چه می‌شود؟ جمعه‌ها مال خانواده است». در اوقات دیگر هم مثلاً ساعت ۷ قرار بود جلسه جامعه روحانیت در منزل ایشان برگزار شود و ما ساعت ۵ دقیقه به ۷ می‌رسیدیم. ایشان در را باز نمی‌کرد و می‌گفت: «من با شما رأس ساعت ۷ قرار دارم. زودتر آمده‌اید، به من ربط ندارد.» ساعت ۸ هم که می‌شد، می‌گفت جلسه تمام شد. همین نظم کم‌نظیر بود که مجلس خبرگان قانون اساسی را مجلس خبرگان کردا در نظم و انضباط و وقت‌شناسی خیلی عجیب بود. این را همه ما باید یاد بگیریم که دقایق زندگی باید روی حساب و کتاب باشند.

امام رحمه‌الله علیه سخنی دارند که فرمودند: «بهشتی مظلوم زیست و مظلوم مرد و خار چشم دشمنان اسلام بود.» تحلیل شما از این سخن امام چیست؟

من این طور می‌توانم تحلیل کنم که از همان روزی که بحث ریاست‌جمهوری پیش آمد و بنی‌صدر مطرح شد، مظلومیت شهید بهشتی هم شروع شد. گرچه امام از روی مصلحت فرمودند که از روحانیت کسی وارد امور اجرایی نشود، ولی ما می‌گفتیم: «آقا! بهشتی نیاید، بنی‌صدر بیاید؟» این مظلومیت نیست؟ غرض این نیست که امام ظلم فرمودند. امام روی مصلحت فرمودند که یک وقت افکار مردم به این جهت نرود که آخوندها آمدند که خودشان حکومت کنند، ولی بعد خود امام صریحاً گفتند: «ما اشتباه کردیم. ما فکر کردیم اگر روحانیون را کنار بگذاریم بهتر از آن است که اشراف عملی و اجرایی بر امور داشته باشند، ولی فهمیدیم اشتباه کرده‌ایم». این یک نوع مظلومیت برای مرحوم آقای بهشتی بود. بعد هم ایشان به خاطر رعایت مصالح ملت، حفظ حریم امام، حفظ حریم انقلاب صبر بسیار کرد. عرض کردم در آن سه ماهی که بحث هیأت حل اختلاف بود، مرحوم بهشتی همه حرف‌ها را می‌شنید و سکوت می‌کرد. پاسخ هم نمی‌داد. سه ماه در روزنامه‌ها و سخنرانی‌ها به او تهمت زدند و یک کلمه جواب نداد.

ابتدا این درحکومت و حاکمیت و مجلس یا شورای انقلاب و شورای قضایی بود، اما بعد کشیده شد به مردم. دائماً تهمت زدند و ایشان جواب نداد. مردم که روی حساب و کتاب به حرف‌ها گوش نمی‌دهند و بالاخره شایعه کار خودش را می‌کند. الآن هم چه در دنیا، چه در همین جا از این شیوه استفاده می‌شود. قرآن یکی از جاهایی که نهی شدید کرده و وعده به عذاب الیم داده، همین جاست که می‌فرماید: «ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین امنوا لهم عذاب الیم: کسانی که دوست داشته باشند چیزهای بد در میان مردم شیوع پیدا کند، بر آنان عذابی الیم است.» یک نفر می‌توانست در تاکسی بنشیند و شایعه را پخش کند. آن روزها که سایت و این حرف‌ها هم نبود. حالا که کار آسان‌تر هم شده! فلانی خورده، فلانی برده. نسبت‌های ناروا، نسبت‌های دروغ. یادم هست اواخر شورای انقلاب بود و ما جلسات دوره‌ای گذاشته بودیم تا اعضای شورای انقلاب با هم باشیم. منزل آقای مهندس نکوفر بودیم. در آنجا بنی‌صدر صریحاً سر مرحوم بهشتی داد زد که: «تو دروغگو هستی!» باز مرحوم بهشتی سکوت کرد. او بعدها هم دائماً تکرار می‌کرد که اینها دروغگو هستند. مرحوم بهشتی می‌گفت: «من که در خارج بودم، شما را می‌شناختم، معنالک به خاطر حفظ انقلاب خیلی چیزهایی را که می‌دانستم، نگفتم. این طور برخورد نکنید.» ولی او کار را می‌کرد و باز ایشان سکوت می‌کرد تا حدی که این شایعات را میان مردم بردند، به‌طوری که خیلی‌ها بعد از شهادت مرحوم بهشتی سر قبرش می‌رفتند و گریه می‌کردند که خدایا ما را ببامرز که چه نسبت‌ها که به این مرد بزرگ ندادیم و چه تهمت‌هایی که به او نزدیم. این مجموعه پدید آمده بود و ایشان نمی‌توانست صحبت کند و مظلومیت برای این بود، یعنی اگر اجازه داشت از خود دفاع کند، این کار را می‌کرد، ولی حفظ انقلاب وابسته به این بود که صحبت نکند. امام می‌فرمود به جان هم نیفتید، اختلاف نکنید. شاید کسانی هم که این کارها را می‌کردند توسط منافقین و بنی‌صدر و طرفدارانش شست و شوی مغزی شده بودند. این شهادت از یک طرف برای پاک شدن اسلام و تقویت انقلاب اثرات زیادی داشت، اما از طرف دیگر مرحوم شهید بهشتی با مظلومیت زندگی کرد و بلاتشبیه گاه مثل امیرالمؤمنین(ع) که ناچار می‌شد ناله‌هایش را با چاه بگوید، ایشان هم گاهی در خلوت با ما دردِدل می‌کرد، ولی اغلب سکوت می‌کرد و لذا با مظلومیت هم از دنیا رفت.

روز حادثه کجا بودید و پس از آنکه خبر را شنیدید، چه حالی داشتید؟

من آن موقع وزیر کشور بودم. شب بود. محل حزب با وزارت کشور فاصله چندانی نداشت. جایی که الان شهرداری هست، آن موقع وزارت کشور بود و لذا صدای انفجار شنیده شد. من جویا شدم که چه شده و صدا از کجا آمد؟ از کمیته خبر دادند که حادثه‌ای در حزب اتفاق افتاده. من زنگ زدم به مرحوم رجایی که در نخست‌وزیری بود و دیدم که ایشان زودتر از من خبردار شده. مرحوم شهید رجایی گریه کرد و گفت: «همین قدر بدانید که کمرمان شکست. بهشتی رفت.» اوضاع خیلی ناامن بود و به ما اجازه نمی‌دادند که خودمان در این حوادث شرکت کنیم. شهید رجایی خودش در حزب نبود، ولی بعد از امام، پشتوانه انقلاب را شهید بهشتی می‌دانست.

روند جدایی


روز تحلیف بنی صدر


پیمان بازرگان با بنی صدر


بنی صدر پس از فرار در پاریس به همراه مسعود رجوی


افتتاحیه مجلس اول

خرداد ۱۳۶۰، روز خونین افشای کامل چهره «نفاق اول» بود؛ روزی که سازمانی که به ادعای جهاد برای دفاع از خلق ایجاد شده بود، در این روز با ادعای دفاع از مردم اعلام جنگ مسلحانه علیه نظام کرد، به آشوب طلبی در خیابانها پرداخت و در نهایت بخش‌هایی از مردم را به شهادت رساند.

برای بازخوانی حوادث منتهی به این واقعه، لازم است قدری به پیشتر بازگردیم. روزهایی که سازمان منافقین و متحدانش مانورهایی برای آزمودن شرایط مواجهه با نظام را آغاز نمودند.

مانور منافقین در چهاردهم اسفند

حوادث چهاردهم اسفند ۱۳۵۹، بی‌تردید توطئه‌ای بود در متن جریانات سیاسی اجتماعی جامعه ملتهب و انقلابی ایران و آغاز خطی بود که به سی خرداد منتهی شد. روزی که منافقین گمان بردند توان مقابله با یاران امام را خواهند داشت. پانزدهم اسفند ۵۹، آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، امام جمعه تهران برای اقامه نماز جمعه به دانشگاه می‌آمد و آن جماعت قصد تداوم درگیری روز قبل را که در برابر رئیس جمهور وقت برپا شده بود، در برابر یکی از سران خط امام داشتند. اما ایشان با دعوت به حفظ وحدت ، چنین برخورد کردند «به من خبر داده‌اند که همان عناصر خبیثی که اجتماع دیروز را به صحنه درگیری بدل کردند، هم عناصر مؤمن و متقی را کتک زدند هم به نهادهای انقلابی و چهره‌های انقلابی اهانت کردند و خواستند خودشان را طرفدار رئیس‌جمهور معرفی کنند، امروز هم درصدد آن هستند که در این اجتماع معنوی و روحانی و در این صحنه عظیم عبادت الهی، به همان خباثت‌ها و رذالت‌ها دست بزنند. من به عنوان بنده کوچک خدا و برادر کوچک شما، هیچ قوه قهریه‌ای ندارم که جلو آن‌ها را بگیرد، برای شما مردم هم تکلیفی نمی‌توانم معین بکنم. اما می‌توانم حکم خدا را بگویم. در اثنای خطبه و در حال نماز سکوت و استماع واجب است و متخلف، متخلِف از اسلام است و پس از پایان نماز هرگونه شعار تفرقه‌انگیز، به سود امریکاست و هر فریادی که مردم را به هیجان بیاورد و دشمنی آن‌ها را به جای امریکا و عناصر مزدورش، به داخل ملت متوجه کند، فریاد شیطان است. در اثنای خطبه جز تکبیر و جز صلوات، آن هم در هنگام لازم، از حلقوم کسی صدایی نباید برآید و پس از نماز جز شعار توحید و جز شعار نفرت از امریکای غدار و هرچه در این مضمون باشد، نباید داده بشود. این نباید، نباید رساله عملیه است، ضامن اجرای آن ایمان شما و دل‌های صادق و پاک شماست.»

این مدیریت ایشان کارگر واقع شد و با حضور فعال عناصر حزب‌الله، آتش فتنه قدری فروخوابید. اما بنی‌صدر بنای تداوم مواجهه را داشت. او در پیامی که از صدای ایران منتشر شد، مدعی شد که آزادی بیان رئیس جمهور در خطر قرار گرفته است و ادعا کرد در چنین شرایطی مشکل می‌توان از قانون صحبت کرد. بنی‌صدر با اشاره به برخی شعارهایی که از دل مردم در مخالفت با تمامیت خواهی‌های او داده شد، گفت «بعضی به من می‌گفتند این همان القائات حزب منحوس است.» وی در بخش دیگری از پیام خود با زیر سؤال بردن تلویحی مراجع قانونی رسیدگی به این حوادث و با گفتن اینکه «حل این قضیه در گرو عمل و دخالت مستقیم خود مردم است» به عناصر خود پیام داد که به اغتشاشگری خود ادامه دهند.

در این میان آیت الله العظمی گلپایگانی با ارسال تلگرامی به محضر امام مبنی بر جلوگیری از درگیریها و تشنجات مخابره کرد که امام در پاسخ مرقوم داشتند: «تلگراف جنابعالی که از نگرانی آن حضرت در قضایای شوم دانشگاه در روز پنجشنبه ۱۴ اسفند ۵۹ حکایت می‌کرد واصل و تلفن‌های بسیاری در دنباله جنایت منحرفین از اطراف نیز واصل گردید به جنابعالی و عموم ملت شریف اطمینان می‌دهم که با خواست خداوند تعالی با این گونه مخالفت‌های با اسلام برخورد شدید خواهد شد و به دستگاه قضایی گفته‌ام که قضیه را تحقیق و مجرمین را شناسایی و محاکمه کنند و نتیجه را به این جانب اطلاع دهند تا تکلیف آنان حسب موازین اسلامی معین شود. باید گروهها و دسته‌های منحرف سیاسی و غیرسیاسی بدانند که من با احساس تکلیف با آنان برخورد اسلامی و حدود اسلامی می‌کنم و به شرارت‌های ضداسلامی خاتمه می‌دهم. از جنابعالی امید دعای خیر دارم.» با این پیام، امام هشداری بسیار رسا به عوامل فتنه دادند، اما صبر انقلابی امام برای پیگیری امور از مجاری قانونی، سبب فریب فتنه‌گران شد. شهید رجایی نیز که تا این روز تمام تلاش خود را برای وحدت با بنی‌صدر به جهت مصالح نظام مصروف داشته بود، در پیامی با محکوم کردن نسبت دادن چماقداری به عناصر سپاه و کمیته، با صراحت از جدایی موضع خود از رئیس جمهور خبر داد و به صراحت اغتشاشگران را افشا کرد «برادری که فرمان دادی به مردم تا به حساب کسانی که علیه شما شعار دادند برسند، این مردم حق داشتند شعار بدهند، اگر شما آنها را آزاد می‌گذاشتی آنها شعار می‌دادند و می‌رفتند... یک عده بر ضد رئیس جمهور شعار دادند کار بدی کردند و این کار بد را اجازه می‌دادید پلیس و مقامات مسئول به آن رسیدگی می‌کردند... مجاهدین خلق رسماً اعلامیه دادند که در این سخنرانی شرکت می‌کنند و آن مردمی که دستور دادید جلوی شعاردهندگان را بگیرند اینها بودند... »

به دنبال وقایع چهارده اسفند و تحریکات بعضی روزنامه‌ها و سعی آنها در متشنج کردن جامعه، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران برای روشن شدن اذهان ملت و خنثی کردن توطئه‌ها، رئیس جمهور را دعوت به مناظره تلویزیونی کرد. اما روابط عمومی دفتر ریاست جمهوری در اطلاعیه‌ای اعلام کرد «آقای رئیس جمهور معتقدند که رسیدگی و ریشه‌یابی این جریان تنها در یک بحث رویاروی با مسئولان درجه اول کشور آقایان رئیس دیوانعالی کشور، رئیس مجلس شورای اسلامی و نخست وزیر عملی است.»

نخستین واکنش از سوی نخست وزیر صورت گرفت. روابط عمومی نخست وزیری در اطلاعیه‌ای خاطر نشان کرد که «چنان که آقای رئیس جمهور صحبت، انتقاد، و یا پیشنهادی دارند می‌توانند در جلسه هیأت دولت که هفته‌ای سه بار تشکیل می‌شود شرکت کنند و مسائل‌شان را مطرح کنند و اگر به علت حضور در جبهه نمی‌توانند در جلسه شرکت کنند در هر جایی که هستند هیأت دولت حاضرند به آنجا بروند و یا می‌توانند نظراتشان را به صورت کتبی ارسال دارند و اگر چنانچه مسائلی دارند که از نظر ایشان تنها در یک بحث رویاروی با نخست وزیر قابل طرح و بررسی است مراتب را با ذکر آن مسائل اعلام فرمایند.» روابط عمومی دادگستری نیز طی اطلاعیه‌ای پیرامون شرکت شهید مظلوم دکتر بهشتی رئیس دیوانعالی کشور در مناظره تلویزیونی که به دعوت رئیس جمهوری صورت گرفته اعلام داشت از آنجایی که بیشتر مصدومین و مجروحین واقعه شوم دانشگاه از شخص آقای رئیس جمهور به دادسرای تهران شکایت کرده‌اند که ایشان بدون مجوز قانونی دستور دستگیری آنان را صادر کرده و این دستور منتهی به ضرب و جرح آنها شده، شرکت رئیس دیوانعالی کشور در این گفت‌وگو خودبه‌خود منوط به انجام بازپرسی از آقای رئیس جمهور و روشن شدن نتایج آن صدور رأی دادگاه است. بنابراین رئیس دیوانعالی کشور در گفت‌وگوی رادیوتلویزیونی که پس از روشن شدن نتیجه این رسیدگی‌های قضایی برگزار شود شرکت خواهد کرد. رئیس وقت مجلس نیز آمادگی خود را جهت شرکت در مناظره تلویزیونی اعلام داشت. اما دفتر ریاست جمهوری در اطلاعیه جدیدی شرایط جدید رئیس جمهور را برای شرکت در مناظره اعلام کرد، از جمله آنکه « طرفین مناظره آقای بنی صدر رئیس جمهوری به عنوان مسئول تنظیم روابط قوای سه گانه کشور از یک طرف و بهشتی، هاشمی رفسنجانی و رجایی به عنوان مسئولان درجه اول قوای قضائیه مقننه و مجریه از طرف دیگر می‌باشند.» و حضور این سه تن و پخش مستقیم و زنده برنامه را از شروط اصلی عنوان کرد.

کشور هرچه به نوروز ۶۰ نزدیکتر می‌شد، دشمنی‌ها اوج تازه‌تری به خود می‌گرفت و حملات و ناسزاگویی‌های روزنامه‌های طرفدار بنی‌صدر به سوی نهادهای انقلابی تیزتر و تندتر می‌گردید به طوری که تمام کشور در التهاب بسیار خطرناک فرورفته بود. در چنین زمانی امام امت در صبح بیست و پنجم اسفند ۵۹ شهیدان بهشتی و رجایی، آیت الله خامنه‌ای و آقایان مهندس بازرگان، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی و بنی‌صدر را به جماران فراخواندند. جلسه ساعتها به طول انجامید و در پایان جلسه از طرف امام بیانیه‌ای در ۱۰ بند صادر فرمودند. امام در این بیانیه با تذکر برخی نکات و تعیین هیأتی برای رسیدگی به اختلافات،به رئیس جمهور، نخست وزیر، رئیس دیوانعالی کشور، رئیس مجلس شورای اسلامی دستور دادند به دلیل سوء استفاده گروههای منحرف و مخالف با جمهوری اسلامی و توطئه آنها سخنرانی نکنند و البته مصاحبه‌های سالم و سازنده و ارشادی را استثناء نمودند. همچنین به هیأت مذکور نیز ابلاغ کردند به بررسی روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون پرداخته و در صورتی که اکثریت آنها را مضر تشخیص دهند، مراتب را به مردم ابلاغ و به دادستانی کل کشور اطلاع دهند تا به وظیفه قانونی عمل کنند .

به دنبال دستور امام مبنی بر تعیین هیأت سه نفره، مرحوم اشراقی از سوی بنی‌صدر، آیت الله مهدوی کنی به نمایندگی امام، و آیت الله یزدی به نمایندگی نخست وزیر، رئیس شورای عالی قضایی، رئیس مجلس و آیت الله خامنه‌ای به عنوان اعضای هیأت معرفی شدند و اولین جلسه در تاریخ ۶۰/۱/۲۴ با حضور این سه نفر و همچنین آیت الله موسوی اردبیلی به عنوان هماهنگی کار این هیأت به مسائل قضایی تشکیل شد. همچنین با توجه به منع امام، موضوع مناظره منتفی تلقی شد.

دومین جلسه هیأت در تاریخ ۶۰/۱/۲۶ تشکیل گردید و نتیجه این نشست اخطار شدید به روزنامه ها و مجلات بود که از عنوان نمودن مطالبی که موجب تضعیف و توهین یا تشدید اختلاف باشد خودداری کنند. با این که کارها آنچنان فشرده و گسترده بود که به امام مجال نمی‌داد همه همت خودشان را مصروف توجه به روند و نتیجه کار هیأت بفرمایند ولی اختلافات از آنچنان وسعتی برخوردار بود و ذات کار هیأت در آن حد از حساسیت و ظرافت قرار داشت که سه نفر بالا مجاز بودند به محض احساس ضرورت به حضور امام شرفیاب شده، نتیجه کار را به استحضار ایشان برسانند. لذا بلافاصله پس از شروع کار آیت‌الله مهدوی کنی و آیت‌الله اشراقی به حضور امام رفتند و بعد از این ملاقات بود که در جمع خبرنگاران اعلام نمودند که کار ما منحصر به رسیدگی فقط به تخلفات اختلاف‌آفرین است. متأسفانه شروع کار هیأت هیچگونه اثری در جلوگیری از توسعه تحریکات و اغتشاشات از طرف بنی‌صدر و گروهک‌های وابسته به ایشان و نشریات همخوان نداشت. اما با توجه به نظر امام، یاران ایشان سکوت اتخاذ کردند تا آنجا

که شهید بهشتی در برابر سـؤال مردم و حامیانش پیرامون برخی رخدادها، بارها اعلام می‌کرد جواب ما سکوت است. کشوری که می‌بایست تمام کوشش خود را صرف تدابیر جنگی نماید می‌رفت که از درون یکباره منفجر گردد. شگفت‌آور این بود که آقای بنی‌صدر و دارودسته ایشان آشوبها، اغتشاشات و مشکلات موجد از ناحیه خودشان را بهانه قرار داده فریاد می‌زدند که کشور به بن بست رسیده است. لذا رهبر انقلاب در ۲۶ فروردین در جمع دیدارکنندگان چنین فرمودند: من به شما نصیحت می‌کنم که دسـت از این شیطنت و توطئه‌ها بردارید. مرگ مخالفین با اسلام و جمهوری اسلامی نزدیک است.

بنی صدر در سایه منافقین

اگرچه بنی‌صدر انسانی خودشیفته و تمامیت خواه بود، اما اینک که پس از سـه دهه به آن روزها می‌نگریم به خوبی هویدا است که بسیاری از اقدامات او تحت تأثیر القائات نزدیکانش بوده اسـت. این موضوع به نیکی در یکی از اسـناد یافت شده از خانه‌های تیمی منافقین آشکار شده است، آنجا که مسعود رجوی از بنی‌صدر خواهان معرفی یک رابط برای انتقال سریع مشورت‌های ضروری به او می‌گردد و خاطرنشان می‌سازد که «نیازی به تذکر نیست که اگر مزاحتمی نباشد و مطبوعات نیز مانع نشوند و تبلیغات نکنند بسیار بسیار مرجح می‌دانیم که با خودتان در ارتباط باشیم.»

او در ادامه این نامه پیشنهاد می‌دهد بنی‌صدر زودتر از هر شخص دیگری دعوت به راهپیمایی خیابانی به مناسبت ۱۲ فروردین نماید تا از پتانسیل این روز دیگران بهره نبرند و او جایگاه خود را تثبیت کند. جالب آنکه برای دیگر گروه‌های برانداز نیز اعمال هماهنگی می‌نماید «...می‌تواند به دنبال یک نشست تلویزیونی شـما با چریک‌های فدایی خلق فضای مسـالمت و نظم و قانون و همزیسـتی دموکراتیک همه نیروها و اقشار را تداعی کند به ویژه اگر صلاح بدانید که راهپیمایی سراسری مزبور وحدت و تفاهم ملی نامگذاری شده و با همین مضمون پیامی از شخص خودتان را نیز همراه داشته باشد.»

این نامه به خوبی نشان می‌دهد که چگونه بنی‌صدر تحت تأثیر منافقین بود و مسعود رجوی به خود اجازه می‌داد در کوچکترین کارهای ریاست جمهوری دخالت نماید. بنی‌صدر بعد از چهارده اسفند کاملاً همچون مهره‌ای در اختیار منافقین و دیگر گروهک ها بود و با امنیتی که او در دامن این گروهکها تصور می‌کرد این حال و هوا را به وجود آورده بود که کمترین اختیاری از بنی‌صدر سـلب گردد. این همراهی برای بسیاری غیرقابل باور بود که بنی‌صدر به مکاتب لیبرال غرب تمایل داشت و منافقین بیشتر برخاسته از تفکرات چپ بودند. اما سازمان منافقین در توجیه رابطه خود با لیبرالیسم برای اعضایش، به این جمله لنین که در مجاهد شماره ۱۱۱ صفحه ۱۶ چاپ شده استناد کرده است: «از هر امکانی هرقدر هم که کوچک باشد برای به دسـت آوردن متفق توده‌ای حتی موقت، مردد، ناپایدار، غیرقابل اعتماد و مشروط حتماً و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود.»

اما از سوی بنی‌صدر این ارتباط به شکلی دیگر حل شده بود. در یکی از ملاقاتهایی که در زمان فرماندهی کل قوای بنی‌صدر و بسـتری شدن امام در بیمارسـتان، شورای عالی سپاه با بنی‌صدر داشـت، یکی از اعضای شورای عالی می‌پرسد: چرا هروقت ما می‌خواهیم با شما ملاقات کنیم باید روزها منتظر بمانیم ولی آقای مسعود رجوی هروقت اراده کند می‌تواند با شما ملاقات کند؟ بنی‌صدر جواب می‌دهد: من باید این گروهها را داشته باشم زیرا وقتی که ما از دولت آلمان علت شرکتشان را در تحریم اقتصادی نسبت به ایران پرسیدیم به ما گفتند ما با مطالعه بولتن‌های پزشکی امام به این نتیجه رسیدیم که امام بیش از سه ماه دیگر زنده نیست بنابراین امام سه ماه دیگر فوت می‌کند و روحانیت دسته دسته می‌شوند. تنها این گروهها هستند که به علت داشتن تشکیلات در ایران باقی می‌مانند و قدرت را دردست می گیرند من باید این گروهها را داشته باشم.

همکاری بنی‌صدر با گروهکها محدود به مسـعود رجوی نبود؛ حسب گزارش پاسدارانی که از محل سکونت بنی‌صدر محافظت می‌کردند، همیشه و حتی هر روز اشـرف دهقانی، موسی خیابانی و سران فدائیان خلق در منزل به ملاقات بنی‌صدر می‌آمدند و ساعتها با او به گفت‌وگو می‌پرداختند. حتی او روابط نزدیکی با حزب دموکرات کردستان و شخص عزالدین حسینی برقرار کرده بود.

تحریک مجدد افکار عمومی

پس از سـکوت یاران امام و برخورد با نشـریات زمینه‌ساز تشنجات، بنی‌صدر در یک مصاحبه رادیوتلویزیونی و مطبوعاتی با شرکت خبرنگاران خارجی و داخلی که در مطبوعات تاریخ ۶۰/۲/۵ منعکس شـد، بار دیگر به تحریک افکار عمومی پرداخت. « ممکن نیسـت شـما بتوانید جامعه را در بی‌خبری نگه‌دارید و جامعه بی‌خبر بتواند پاسـدار موجودیت خویش و انقلاب خود و جامعه رو به رشد باشد... همه باید بایستیم و استقامت کنیم ... دونوع سازماندهی سیاسی داریم. نوعی از آن بر توانایی رهبری و سـفت و سـخت بودن سـازمان تکیه دارند که به قول فرنگی ها توتالیتر یا خودکامه و قیم ... نوع دوم که من طرفدار آن هستم نظم را با زور سازگار نمی‌بینند، سازمان را هم با زور سازگار نمی‌بینند و بر این عقیده است که رهبری، سازمان و نظم باید در سطح خود مردم، برای نگه داشتن مردم در صحنه بماند...» او در این سخنان علاوه بر آغاز تقابل با رهبری، بار دیگر قوه قضائیه را به عدم بی‌طرفی و یاران انقلاب را به چماقداری متهم کرد. هیأت سه نفری در ادامه جلسـات خود در پایان جلسه‌ای که در تاریخ ۶۰/۲/۶ داشتند اعلام کردند که در جلسه مسائل مربوط به مصاحبه اخیر بنی‌صدر مورد بحث قرار گرفته و طی نامه‌ای از ایشان توضیح خواسته شد، همچنین به تقاضای نخست وزیر در مورد عدم امضا طرح مجلس در مورد وزارتخانه‌های بی‌سرپرست نامه دیگری به ایشان فرستاده شد و درباره تخلفات روزنامه‌های میزان، انقلاب اسلامی، جبهه ملی بحث شد و قرار شد مدارک مربوط به آن تحویل دادستانی گردد. بنی‌صدر جوابیه‌ای داد که خبر از بنای برخورد لجوجانه وی داشت.

پس از بیانیه امام و آرام شدن نسبی جو در روز دوشنبه ۶۰/۲/۷ هواداران سازمان منافقین خلق از ساعت ۳ بعدازظهر بدون مجوز از وزارت کشور، در میدان فلسطین اجتماع کرده و حدود ساعت ۴ به طرف پیچ شمیران حرکت کردند و علت اجتماع را اعتراض به قتل چهارتن از اعضایشان در قائمشهر ذکر کردند. در ضمن عده‌ای هم به مخالفت با آنها با شعار الله اکبر خمینی رهبر و حزب فقط حزب الله رهبر فقط روح الله در گوشه میدان اجتماع کرده بودند. همراهی دو گروه به زودی به شعار علیه یکدیگر و حتی پرتاب سنگ و آجر رسید و تعدادی اتومبیل نیز آسیب دیدند. در این موقع پاسداران کمیته و شهربانی دخالت کرده و گاز اشک‌آور شلیک کردند و منافقین هم شروع به آتش زدن لاستیک اتومبیل نمودند و کار به زدوخورد و آتش زدن لاستیک و شلیک تیر هوایی تا حدود ساعت ۷ الی ۸ بعد از ظهر کشید و مجروحان حادثه به بیمارستان امیراعلم و دیگر بیمارستانها انتقال پیدا کردند که بیشتر به طور سرپایی معالجه و مرخص شدند و دو کشته بر جای ماند.

روزنامه انقلاب اسلامی بنی‌صدر به حمایت رسمی از این تجمع پرداخت و حتی شخص بنی‌صدر در حمایت از منافقین که فردی را سوزانده بودند تا وانمود کنند که شکنجه شده، این عمل آنها را دلیل بر قدرت قلمداد کرده و می‌گوید: «اگر این مقدار وفا و این مقدار ایستادگی در یک گروهی به وجود آید که برای ضربه زدن به حکومت اسلامی حاضر بشود با افراد خود این کار را بکند و افراد خودشان بپذیرند آنها ماندنی هستند و ما رفتنی.»

امام خمینی پس از آشوب و اغتشاش منافقین خلق در ۴ روز بعد خطاب به گروهکها گفتند: «شـما چیزی نیستید که بتوانید در مقابل این موج خروشان، انسـانهای برپاخاسته مقاومت کنید، پس صلاح شما و صلاح ملت شما و صلاح همه این است که اسلحه‌ها را زمین بگذارید و این شیطنت‌ها را بردارید و به آغوش ملت برگردید و مثل سایر برادران ما همراه با آنها به زندگی خودتان ادامه بدهید که این زندگی که الآن شما دارید زندگی شرافتمندانه نیست. زندگی‌ای است که برای هواهای نفسانی دیگران، شما خودتان را به باد فنا می‌دهید... امروز بعد از دو سال جنایتکاری گروهکهای وابسته به قدرتهای خارجی، مشت آنان در پیشگاه ملت و بخصوص کارگران عزیز به خوبی باز و این گروهکهای نادان با کردار و گفتار خود ثابت کردند که دشمنان خلق و خالق و بازیگرانی ناشی در صحنه می‌باشند. این سوداگران در اعمال فتنه‌انگیز بچه‌گانه خود چهره قبیح خود را به ملت و بخصوص طبقه مستضعف که می‌رفت پشتیبانی آنان را باور کند، آنچنان ناشیانه نشان دادند که برای کسی نباید جای شک و تردید باقی باشد که اینان جیره‌خواران کاخ سفید و کرملین می‌باشند و دشمن درجه یک کارگران و کشاورزانند.» ایجاد درگیریهای خیابانی و جوسـازی گروهکها و لیبرالها به مناق ضدانقلابیون خارج از کشور نیز خوش می‌آید و بنی‌احمد، وکیل مجلس شاه و از چهره‌های شاخص سلطنت طلب می‌گوید: «به نظر می‌رسـد تنها راه نجات کشور از این توطئه بین‌المللی تشکیل اجتماعی از تمام شخصیت‌های وابسته به گروههای ذکر شده در بالا؛ چریکهای فدایی خلق، مجاهدین خلق، حزب دموکرات کردستان است. اینجانب ضمن ادای احترام به جنبش‌های چپ در ایران از اتحاد با مجاهدین خلق ابراز خرسندی می‌کنم و از صمیم قلب خواستار تعالی حزب دموکرات کردستان و سازمان پیکار هستم.» علی امینی نخسـت وزیر شاه نیز به وقایع داخلی ایران امید بسته و مژده تشکیل شورایی از شخصیت‌ها را می‌دهد. امینی در این اعلامیه تمام ایرانیان را مخاطب قرار داده و گفته است دیگر وقت آن گذشته است که دست به سینه و تماشاگر باقی بمانیم. اما بنی‌صدر در ادامه جوسازیها و سعی خود مبنی بر تضعیف دولت همچنان مصمم اسـت. آنچنان که در مطلبی در ۱۶ اردیبهشـت ۱۳۶۰ در روزنامه انقلاب اسلامی عنوان کرد: «حساسـیت کافی و ناراحتی عمیق احساس می‌کنم، کسر بودجه واقعی، بیشتر از سالهای قبل و تورم و وابستگی مثل خوره به جان مردم ما و حیات کشور افتاده است. مملکت را آزمایشگاه ندانم کاری‌ها تصور کردن، اثرات وخیم و لطمات جبران نشدنی برای انقلاب به بار خواهد آورد.»

آخرین اخطارهای امام

در ضمن اختلافات سران کشور، جنگ و آشوبهای خیابانی نیز در اغلب شهرها بخصوص در مرکز کشور به حد تأسف‌باری رسیده بود. روزنامه‌ها مملو از اخبار انفجار، زدوخوردهای گروهکها، کشف توطئه‌ها و خانه‌های تیمی بود. این همه به هم ریختگی و پراکندگی، منافقین را به این فکر انداخت که از فرصت استفاده نموده مهر و عطوفت پدرانه امام را به طرف خود جلب کنند، به تصور اینکه در این بازار آشـفته امام به خاطر تسکین قسمتی از اغتشاشـات و گشایش در پاره‌ای از معضلات، پاره‌ای مزایا در اختیار منافقین قرار دهد.

در بخشـی از ایـن نامه آمده اسـت « تـا آنجا که انضبـاط آهنین تشـکیلاتی ما کشش داشته باشد تلاش خواهیم نمود که همچون گذشته ولو به بهای جان خواهران و برادرانمان تا وقتی راه‌های مسـالمت‌آمیز ابراز عقیده و فعالیت‌های انقلابی مطلقاً مسدود نشده و به اصطلاح حجت تمام نگردیده است، از عکس‌العملهای خشونت‌بار و قهرآمیز بپرهیزیم، چرا که یقیناً در شرایط موجود امپریالیسـم‌ها از چنین منازعاتی در جهت تجزیه انقلاب و خاک میهنمان سوء استفاده خواهند کرد... شما که پیوسته به رغم نقاهت جسمی با گروهها و جماعت و افراد مختلف به طور روزمره دیدار و ملاقات دارید، اکنون اگر سوء تعبیر نشود ما و کلیه هوادارانمان در تهران نیز که قشری از اقشار ملت هستیم بدین وسیله تقاضا می‌کنیم که برای بیان مواضع و تشریح اوضاع و عرض شکایات و اثبات مطلب فوق‌الذکر بدون هیچگونه تظاهر و در نهایت آرامش به حضورتان برسیم. به گمان ما این می‌تواند یک رویداد مهم تاریخی محسـوب شـده و ان‌شاءالله سـرآغاز بسیاری تدابیر و تفاهمات ملی و هر چه بیشتر زنده داشتن امید زندگی مسـالمت‌آمیز و در نتیجه نافی تشنجات داخلی و حتی زمینه‌ساز اتحاد عمومی مهم سراسری برای دفع کامل تجاوز حکام دیکتاتور و جاه‌طلب بعثی به حقوق و زندگانی هموطنان ستم‌زده و رنج‌دیده ما باشد.»

اما بازی آنها در برابر ولی‌فقیه پوچ‌تر از آن بود که فریبنده باشد. امام خمینی در جواب به منافقین در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ فرمودند «ما به آنها کراراً گفته‌ایم و حالا هم می‌گوییم که ما مادامی که شما تفنگها را در مقابل ملت کشیده‌اید یعنی در مقابل اسلام با اسلحه قیام کرده‌اید، نمی‌توانیم صحبت کنیم و نمی‌توانیم مجلسی با هم داشته باشیم، شما اسلحه‌ها را زمین بگذارید و به دامن اسلام برگردید، اسلام شما را می‌پذیرد و اسلام هوادار همه شماهاست. فقط گفتن به اینکه ما حاضریم، در آن نوشته‌ای که نوشته‌اید در عین حالی که اظهار مظلومیت‌ها زیاد کرده‌اید لیکن باز ناشیگری کردید و ما را تهدید به قیام مسلحانه کردید، ما چطور با کسانی که قیام مسلحانه برضد اسلام می‌خواهند بکنند می‌توانیم تفاهم کنیم؟... من اگر در هزار احتمال یک احتمال می‌دادم که شما دست بردارید آن کارهایی که می‌خواهید انجام بدهید، حاضر بودم که با شما تفاهم کنم و من پیش شما بیایم. لازم هم نبود شما پیش من بیایید و حالا هم به موجب احکام اسلام نصیحت به شما می‌کنم شما در مقابل این سیل خروشان ملت نمی‌توانید کاری انجام دهید. شما اگر یک وقت ملت قیام کنید، مثل یک ذره‌ای در مقابل این سیل خروشان هستید، برگردید به دامن اسلام، بیایید آن چیزی را که دیگران می‌خواهند به شما بدهند و وعده آن را به شما می‌دهند، در اسلام برای شما مهیاست. شما دست بردارید از قیام مسلحانه و آن چیزهایی که به غارت برده‌اید از بیت‌المال مسلمین بازگردانید و با مسلمین دیگر با هم باشید و شما معزز و محترم هستید لیکن مادامی که اسلحه در دست شماست و شما در همین نوشته اظهار مظلومیت و اظهار این که می‌خواهیم کارها درست بشود و تفاهم بشود. وقتی در همین جا تهدید به قیام می‌کنید ما نمی‌توانیم این طور مسائل را قبول کنیم.»

تندروی تا اعلام نظر هیأت سه نفره

در این زمان واقعه‌ای سبب گسترش وسیع‌تر اختلافات گردید، در پی چاپ مطلبی در روزنامه جمهوری اسلامی مبنی بر بازداشت دو نفر سارق در حین سرقت اسناد طبقه‌بندی شده و سری وزارت خارجه و در حالی که گفته می‌شد منظور از این اقدام ربودن اسـناد موجود علیه کاظم رجوی برادر مسعود رجوی در وزارت امور خارجه بوده است، این وزارتخانه اطلاعیه‌ای صادر و موضوع را علنی کرد، اما در جواب دفتر رئیس جمهور نیز اطلاعیه‌ای صادر کرد و مشخص گردید که مجری آن اقدام دفتر بنی‌صدر و دستور دهنده آن خود بنی‌صدر بود.

درحالـی که وزارت خارجه فاقد وزیر بود، معـاون اداری و مالی وزارت خارجه در رابطه با سرقت اسناد نامه‌ای برای بنی‌صدر فرستاد و خاطر نشان کرد که فرد مذکور در حال خارج نمودن تعداد زیادی از اسناد سری و محرمانه به صورت بسته‌بندی شده در داخل یک کیف از ساختمان شماره ۳ وزارتخانه بوده است که دستگیر شده و هیچگونه مدرک و نشانه‌ای دال بر وابستگی خود به دفتر ریاست جمهوری ارائه نکرد و اصولاً در رابطه با وابسـتگی خود به هر نهاد دولتی یا غیر دولتی دیگر سکوت نمود.

به دنبال بازداشـت ناطقی مدیر کل کنسولی که اطلاعات را در اختیار آن فرد قرار داده بود، به حکم شـهید لاجوردی دادستان انقلاب تهران، این افراد در مراحل بازجویی و بازپرسی خود اعتراف به داشتن چند نفر همکار دیگر در مورد این سرقت کرده‌اند که رسیدگی به این موضوع در دستور فوری هیأت سه نفری حل اختلاف قرار گرفت.

در همین زمان منافقین برای موجه جلوه دادن عدم اطاعت از دسـتور امام، با هماهنگی قبلی نامه‌ای بسیار مفصل به بنی‌صدر نوشته و تحویل اسلحه را مشروط بر این نمودند که بنی‌صدر به عنوان عالی‌ترین مقام رسمی اجرای قانون را تضمین نماید و در جواب این نامه، بنی‌صدر عدم توانایی خود را در مورد شـرط بالا اعلام نمود. وی در مصاحبه مطبوعاتی در جواب خبرنگاری که نظرش را راجع به نامه منافقین پرسیده بود جواب می‌دهد که: «من نامه‌شان را خواندم نوشته‌اند که آماده‌اند اسلحه‌شان را تحویل بدهند منتها گفته‌اند تضمین چیست که با ما با قانون اجرا شـود؟ خب من چه جوابی بدهم؟ وقتی از دفتر ریاست جمهوری برادر فضلی‌نژاد را که همه شما می‌شناسید، در اروپا انجمن اسلامی بوده است فرستاده‌ایم تا کارمندهایی را که قرار است اینجا کار کنند شناسایی کند، با حکم (رسمی) به آنجا رفته است و به مقام خود وزارتخانه هم مراجعه کرده است او را گرفته‌اند به عنوان این که شما سند دزدیده‌اید و آمده‌اید که سند بدزدید.»

بنی‌صدر ۶۰/۲/۳۰ در ستون کارنامه رئیس جمهور که روزانه در روزنامه انقلاب اسلامی به چاپ می‌رساند، می‌نویسد «تلگرافی از آقای شیخ علی تهرانی که خطاب به من فرستاده شده بود خواندم که در آن آمده است شما گفتید با چماق‌داری مخالفت می‌کنید و می‌ایستید و استقامت می‌کنید، ولی مثل اینکه کوتاه می‌آیید... به ایشان جواب می‌گویم خیر من ایستاده‌ام و کوتاه هم نمی‌آیم اما همه باید تلاش کنند شما مرا انتخاب نکرده‌اید تا به جای همه تلاش کنم، همه باید بایستند... مرا جز نیروی شما نیرویی نیست، ایستادگی شماست که به ایستادگی من معنا می‌بخشد. در همه جا، در همه شهرها باید در برابر این امور بایستید و به هرقیمت بایستید، تا ایستادگی مرا حس کنید. من ایستاده‌ام.»

بنی‌صدر و رجوی به گمان اینکه توانسـته‌اند به اندازه کافی در جامعه جو بدبینی و ناامیدی بوجود آورده و مردم را به سـمت خود جذب کنند پیشـنهاد رفراندوم و مراجعه به آرای عمومی را می‌دهند و با حروف درشـت در صفحه اول روزنامه انقلاب اسلامی می‌نویسند: «برای خروج از بن بست کنونی سالم‌ترین راه بدون بحران این است که همه موافقت کنند به مردم مراجعه کنیم و با رأی عمومی آنچه باید بشود، بشود.»

نامه مسعود رجوی به بنی‌صدر در ۶۰/۲/۳۱، فردای چنان تیتری، دعوت او به ادامه این مسیر است «به این ترتیب آقای دکتر، شما تا این تاریخ از قضا دقیقاً آلنده ایران هستید و نه پینوشه... هیچکدام از حضرات را یارای حذف رسمی شما نیست چرا که خود به طور مضاعف متضرر خواهند شد... اما من یقین دارم که در هر صورت شـما در موقعیت مناسـب فی‌المثل با دعوت به اعتصاب هم که شده بسیاری کارها را قادرید بکنید... احتمالاً خودشان هم می‌دانند که اگر حکومتشان چه در داخل و چه به طور بین‌المللی تتمه آبرویی داشته باشد، اساساً منوط به شخص شماست. والا همه دنیا می‌دانند که بدون شما حکومت چند هفته نیز دوام ندارد.» همچنین رجوی به بنی‌صدر پیشـنهاد می‌کند که از امام بخواهد برای انجام این رفراندوم از مردم خواسته شود یک راهپیمایی به طرف جماران انجام دهند و خواستار تغییرات اساسی باشند. جالب آنکه طی همان نامه به بنی‌صدر پیشنهاد می‌کند از امام بخواهد که شعارهایی به نفع امام یا حزب‌الله را منع کنند. «بدیهی است که حتی نفس این پیشنهاد انحصار طلبان را تا حدودی برجای خود خواهد نشاند...» امام خمینی ۱۳۶۰/۳/۶ در جمع نمایندگان مجلس شورای اسلامی به مناسبت آغاز دومین سال شروع کار مجلس سخنانی گفتند و در آن در مقابل حرکت‌های ضد اسلامی جبهه ضد انقلاب، موضع گیری قاطع کرده و علیه آنها افشاگری کردند. سپس فرمودند «این شیاطین که می گویند که ملت دیگر چه‌طور و چه‌طور است، اینها توی اتاق‌های خودشان نشسته‌اند حساب می کنند... این مملکت از بین نرفته؛ و این جمهوری اسلامی هم سر جای خودش هست؛ و این مردم هم دنبال جمهوری اسلامی هستند؛ و این مردم هم از مجلس، مادامی که مجلس بر طریقه اسلام باشد، و از دولت، مادامی که دولت بر طریقه اسلام باشد، و از رئیس جمهور، مادامی که رئیس جمهور در طریق اسلام باشد، طرفداری می کنند. هر کدامتان بلغزید، مردم دیگر از شما طرفداری نمی کنند... [دیکتاتورها] هم مثل سایر مردم [بودند.] بعد هم وقتی که به مقامی رسیدند، این‌طور نبوده است که از اول دیکتاتوری کرده باشند. لکن قدم به قدم، ذره به ذره، رو به دیکتاتوری رفتند... هی نگویید که «ملت با من است». «ملت با من است». ملت با اسلام است. نه با من است و نه با شما و نه با دیگری. من اگر یک کلمه‌ای بر خلاف اسلام بگویم، همین ملت می‌ریزند و من را از بین می‌برند.»

به دنبال سـخنان امام مبنی بر به بن‌بسـت نرسیدن کشور اسلامی، منافقین درسر مقاله شماره ۱۲۲ روزنامه مجاهد تحت عنوان « در مفهوم و واقعیت بن‌بسـت» اصرار دارند که جامعه به بن‌بسـت رسیده و تنها راه آن رفراندوم است و حتی امام را که فرموده بودند بن‌بسـتی برای ملت وجود ندارد با شـاه مقایسـه می‌نمایند

در پـی موضع‌گیری قاطع امـام، بنی‌صدر که موقعیت خود را در خطر می‌دید و این احتمال را می‌داد که از فرماندهی کل قوا عزل شود، در مصاحبه خود درتاریخ ۶۰/۳/۹ سعی کرد مسئله جنگ را مسئله اصلی قلمداد کرده و همچنین برکناری خود را خطری جدی تلقی کند و ترس خود را از رویارویی مستقیم با امام اعلام می‌نماید: «اگر روزی جمهوری تا این حد خدای نکرده سقوط کرد که به دلیل ایسـتادگی رئیس جمهور برای اجرای قانون باید محاکمه شود، این خود انقلاب دیگری در مملکت ماست... برای آنها که این تلاش را می کنند سؤالی دارم که این تلاش را می‌کنید، فرض کنید که به نتیجه رسید و درخت، یا اره شد و یا خود به خلاف قاعده افتاد که نمی‌افتد آیا به قول معروف شما چاه کنده‌اید که منار می‌دزدید؟ آیا فکر بعدش را کرده‌اید؟ بنابر ادامه جمهوری است یا بنا بر چیز دیگری است؟ اگر بنا بر ادامه این جمهوری است، مردم کدام داوطلب دیگری را گیربیاورند و به او آن حد اعتماد را اظهار بدارند و از آن به بعد هم تا این لحظه که من در اینجا نشسته‌ام همواره از او حمایت بکنند و او ناتوان نشود؟ خوب آن دیگری که شما دارید می‌تواند بیاید و این اعتماد را هم جلب کند و توانا بشود کیست؟»

بنی‌صدر همچنین در جمع پرسـنل پایگاه هوایی شـیراز سـخنرانی تحریک‌آمیزی ایراد نمود که نقض کامل بیانیه امام بود.

سرانجام، پس از بارها نقض فرمان امام هیأت سه نفره حل اختلاف در تاریخ ۶۰/۳/۱۲ اعلام کرد که سخنرانیها و مصاحبه مطبوعاتی بنی‌صدر تخلف از

هواداران عکس را پاره کردند



در روزهای آذر ۵۹ ابوالحسن بنی صدر که فرمانده کل قوا نیز هست، با فشارهای گوناگونی روبه‌رو است. جدایی کامل خط امام از بنی‌صدر، عصبانیت او و هوادارانش را در پی دارد. در هشت آذر بنی‌صدر در ستون کارنامه رئیس جمهور از گفت‌وگویش با حسین خمینی خبر می‌دهد و از قول حسین خمینی می‌نویسد: من در جلسات اینها (سران حزب جمهوری اسلامی) بودم و شنیدم که می‌گفتند: نصف ایران برود، بهتر از آنست که بنی صدر پیروز بشود.

اما شهید بهشتی در دانشگاه تهران به گونه‌ای دیگر پاسخ بنی صدر را می‌دهد و در جمع دانشجویان اصلی از قانون اساسی را که به عزل رئیس جمهوری مربوط می‌شد، را برای دانشجویان، توضیح می‌دهد. یک روز بعد به دعوت دفاتر هماهنگی مردم با رئیس جمهوری که در واقع حزب دولت ساخته بنی صدر است، در مشهد حسن لاهوتی و احمد سلامتیان سخنرانی می‌کنند. سلامتیان در این جلسه با اشاره به افرادی که در جلسه تصاویر بهشتی را در دست دارند می‌گوید: من مطمئن هستم کسانی که الان در اینجا شلوغ می‌کنند، بعد از ختم جلسه شما در صدد برمی‌آیند که در خیابان ها به راهپیمایی بپردازند و شعار بدهند. لاهوتی نیز در حالی که جمعیت شعار مرگ بر بهشتی سر می‌دهد، خطاب به کسانی که عکس بهشتی را در دست دارد، می‌گوید: «اینها عوامل امریکا هستند. به این مزدوران اجنبی پاسخ ندهید. اینها عوامل ستون پنجم دشمن هستند.» شعارها به سمت روحانیت و امام خمینی می‌رود و دقایقی جمعیت به کتک کاری می پردازند و در این میان تصاویر امام خمینی و بهشتی پاره و سوزانده می‌شود. در ۲۳ آذر ۵۹، در اصفهان، طرفداران بنی صدر دست به تظاهراتی به نفع او می زنند. روز بعد احمد سالک فرمانده سپاه اصفهان می‌گوید که تظاهر کنندگان طرفدار بنی‌صدر به زنی که عکس امام خمینی را در دست داشت حمله کردند و پس از ضرب و شتم او عکس امام خمینی را پاره کرده‌اند. روزنامه جمهوری اسلامی به سردبیری میرحسین موسوی به صورت گسترده به ماجرای اصفهان و مشهد می‌پردازد. صداوسیما نیز که بخش سیاسی‌اش در اختیار عبدالله نوری است چند برنامه علیه هتک حرمت امام در مشهد و اصفهان پخش می‌کند.

چند روز بعد آیت‌الله خامنه‌ای در نطق پیش از دستورش به این هتک حرمت اعتراض می کند. هاشمی رفسنجانی نیز به بنی صدر به دلیل عدم توانایی در کنترل هوادارانش حمله می‌کند. در اعتراض به این هتک حرمت و در اقدامی هماهنگ آیت‌الله مدنی امام جمعه تبریز و جلال‌الدین طاهری امام جمعه اصفهان و آیت الله دستغیب امام جمعه شیراز و آیت الله صدوقی امام جمعه یزد روز ۲۷ آذر را عزای عمومی و تعطیل اعلام می‌کنند و از مردم برای راهپیمایی در اعتراض به هتک حرمت تصاویر امام خمینی دعوت می‌کنند.

جلال‌الدین طاهری امام جمعه اصفهان یک گام جلوتر می‌گذارد و در اعتراض به بنی صدر به قم مهاجرت می‌کند. اما یک روز پیش از راهپیمایی با صدور اطلاعیه دفتر امام و اعلام نظر رهبر کبیر انقلاب، فضای ملتهب در کشور آرام می‌گیرد و جلال الدین طاهری به اصفهان باز می‌گردد. متن بیانیه دفتر امام به این شرح بود: پیرو اطلاعیه‌های متعددی که از سوی حضرات آقایان آیات عظام و حجج اسلام و علمای اعلام شهرستان‌ها ـ دامت برکاتهم ـ و نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی، انجمن‌ها و گروه‌ها و احزاب و دستجات و سازمان‌ها و اصناف و شخصیت‌های محترم دیگری که در مورد تعطیل و راهپیمایی سراسری روز پنجشنبه دهم ماه صفر برابر با ۲۷ آذر ماه ۵۹ اعلام شده بود، حضرت امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ضمن تشکر و تقدیر و سپاسگزاری صمیمانه از احساسات و عواطف همگی آنان فرمودند: «با توجه به حساسیت زمان در مقطع فعلی که ما گرفتار جنگ با دشمنان اسلام هستیم و با توجه به اینکه بارها اعلام کرده‌ایم به خاطر حفظ وحدت، اگر به من و یا به عکس من اهانتی شد مردم عکس‌العملی نشان ندهند. بدین وسیله از عموم آنان تقاضا می‌شود از تعطیل و یا راهپیمایی‌هایی که قرار است به این عنوان انجام شود صرف نظر نمایند و به رفع مشکلات و کارهای دیگری که دارند بپردازند و حتی‌الامکان مردم را به آرامش و نظم دعوت کنند.» و ضمناً فرمودند: «از جناب آقای حاج سید جلال‌الدین طاهری ـ دامت افاضاته ـ تقاضا می‌کنم بنا به درخواست اهالی محترم اصفهان به این شهر بازگشته و کماکان به اقامه نماز جمعه و ارشاد مردم ادامه دهند و ارگان‌های انقلابی هم که اعلام دو روز تعطیل نموده‌اند به کارهای عادی خود مشغول گردند. از خدای تعالی توفیق همگان و پیروزی کامل مسلمانان را بر دشمنان اسلام مسئلت می‌نماید». نهم صفر ۱۴۰۱ / ۲۶ آذر ۱۳۵۹ دفتر امام خمینی

اما بنی صدر علی رغم دعوت امام خمینی به آرامش فتنه‌گری را رها نمی‌کند و درباره حادثه اصفهان در روزنامه انقلاب اسلامی می‌نویسد: من گفتم تحقیق کردند و معلوم شد که سه مقام دولتی هم که در محل هستند و یکی از آنها – بطوری که در گزارش روز جمعه خواهم گفت – به نزد من آمد، گفت: آن جریان بطور کلی ساختگی بود و ربطی به سخنرانی ها نداشت. او چند روز بعد درباره حادثه مشهد هم می‌گوید: در جلسه با استانداران، استاندار خراسان گفت که بله اینها که به طرفداری شما آمدند و در آنجا صحبت کردند، در واقع، به شما ضربه زده‌اند. من به او گفتم مطابق گزارشی که به من رسیده است، خود شما و مخصوصاً معاون شما نقش اساسی در وضعیتی که بوجود آمده، داشته‌اید. از پله‌ها که پائین آمدیم، کسی از مسئولین استان آمده بود که می‌خواست استاندار هم او را نبیند و چندین گزارش را به من داد که خواندم. متأسفانه (گزارش‌ها) حکایت از این داشت که معاون استاندار و یک شخص دیگری در کمیته مشهد، بازیگران اصلی آن صحنه بوده‌اند. و او گفت: در صورتی که امام ما را احضار کند، فقط در محضر ایشان حاضر است حقیقت را آن طور که واقع شده است، به عرضشان برساند.»

اما برای سنجش میزان ارادت بنی صدر و هوادارانش به امام خمینی و انقلاب اسلامی تنها چند ماه کافی بود تا سلسله حوادث ۱۴ اسفند ۵۹، ۲۵ خرداد ۶۰، ۳۰ خرداد ۶۰ و ۷ تیر ۶۰، ماهیت واقعی او که نمی توانست هوادارانش را کنترل کند و با بیانیه ها و سخنرانی‌های مهیج علیه شهید بهشتی و حزب جمهوری آنها را تحریک به شورش و اغتشاش می‌کرد، مشخص شود.

بیانیه ۱۰ ماده‌ای امام و تخلف از قانون اساسی می‌باشد.

امام خمینی به مناسبت ۱۵ خرداد ۱۳۶۰ پیامی فرستادند که طی آن علیه مخالفین جمهوری اسلامی که زیر چترهای مختلف علیه این جمهوری توطئه می کنند، روشنگری کردند «... اینان با نام آنکه در ایران قانونی نیست ... می‌خواهند راه را برای اربابان خود یا ابرقدرت شرق یا بلوک کمونیست یا ابر قدرت غرب و بلوک سرمایه‌داری باز کنند و ایران عزیز را با اسم آزادی که مراد آنان بی‌بند و باری است به لجن بکشند و ملت مسلمان را از صحنه خارج کنند. اینان آزادی مسلح بودن را در مقابل حکومت اسلامی و آزادی در اغتشاش را می‌خواهند. اینان آزادی ۳ژ برای نابودی اسلام و جمهوری اسلامی را می‌خواهند و این آزادی‌ها همان است که پیامبران و اسلام و رهبران آن در سرتاسر تاریخ با آن به جنگ برخاسته‌اند، خود را فدا کرده‌اند و ما نیز به حکم پیروی از آنان در صحنه هستیم و غرب‌زدگان آزادی به شکل غرب که حتی آزادی جنسی به حد فجیع آن و آزادی مراکز فحشا را طالبند اسلام و جمهوری اسلامی مخالف ایده‌های حیوانی آنان است...»

سمپاشی‌های بنی‌صدر علیه چهره‌های شاخص خط امام و به مرور خود امام ادامه یافت و روزنامه‌های آن جریان سامان‌دهنده تحرکات این جریان بودند. به دنبال ایجاد تحریکات از سوی بعضی روزنامه‌ها در اطلاعیه‌ای که در تاریخ ۶۰/۳/۱۸ از سوی دادستان انقلاب اسلامی مرکز انتشار یافت آمده است: «به حکم دادستان انقلاب اسلامی مرکز نشریات آرمان ملت، انقلاب اسلامی، جبهه ملی، میزان، نامه مردم و عدالت به دلیل نشر مقالات تشنج‌آفرین تا اطلاع ثانوی توقیف شدند.»

مقاومت کنید

بنی‌صدر نیز به دنبال اطلاعیه دادستانی کل مبنی بر تعطیل روزنامه‌ها اطلاعیه‌ای به شرح زیر صادر کرد:

خبر تعطیل چند نشریه دیگر از جمله روزنامه انقلاب اسلامی را شنیدید. شب گذشته نیز برنامه تلویزیونی دادستان کل کشور را که به منظور لکه‌دار کردن رهبر نهضت ملی ایران دکتر محمد مصدق و خدشه‌دار کردن رئیس جمهوری تنظیم شده بود تماشا کردید. اینها مراحل مختلف حرکتی است که حذف ریاست جمهوری شما را هدف قرار داده است.

آنچه اهمیت دارد رئیس جمهور نیست مهم آن است که غول استبداد و اختناق می‌خواهد بار دیگر حاکمیت خود را به شما مردم بپاخاسته تحمیل کند و اثر خونهای گرانبار عزیزان شما را که در سرنگونی رژیم سیاه پهلوی نثار اسلام و آزادی شد از بین ببرد و این در شرایطی است که کشور ما خود را برای انجام انتخابات میان‌دوره‌ای آماده می کند. رئیس جمهوری شما همچنان در انجام رسالت خطیری که شما ملت مسلمان ایران به عهده او گذارده‌اید استوار ایستاده است. پیام و کارنامه خود را به هر شکل از آن جمله نوار، اعلامیه و ... به اطلاع شما خواهم رسانید و به دعوت شما که هر روز او را به مقاومت و استقامت می‌خوانید صمیمانه لبیک می‌گوید. شاد و پیروز باشید.

دایره فعالیت بنی‌صدر روز به روز تنگ‌تر می‌گردید. هنوز فرماندهی کل قوا نیرویی بود که می‌توانست در سایه آن نفسی بکشد. روزنامه‌اش به محاق توقیف افتاده بود دیگر آن اقبال و شور برای دیدن بنی‌صدر در مردم دیده نمی‌شد. به ناچار به همشهریان خود روآورد و باحضور عده‌ای از مردم همدان دفتر همکاریهای مردم با رئیس جمهور را افتتاح و طی سخنانی مردم را علناً به ایستادگی و مقاومت و شورش علیه جمهوری اسلامی دعوت کرد.

در پایان مراسم شرکت‌کنندگان شعارهایی به حمایت از بنی‌صدر و علیه حزب جمهوری اسلامی و دکتر بهشتی و نخست‌وزیر می‌دادند. در این مراسم به علت ازدحام بیش از حد جمعیت در محل دفتر، بنی‌صدر نتوانست از مینی‌بوس پیاده شود و از داخل اتومبیل با بلندگوی دستی برای مردم سخنرانی کرد و در پایان به شعارهای ذکر شده در بالا تا ساعت ۸ بعدازظهر تظاهرات ادامه داشت و پس از آن نیز گروههای مخالف و موافق با دادن شعارهایی علیه یکدیگر و پرتاب سنگ به طور پراکنده در سطح شهر همدان به تظاهرات پرداختند و درگیریها تا ساعت ۹ شب ادامه داشت و طرفداران بنی‌صدر به یکی از مغازه‌ها حمله کردند و تمام شیشه‌ها را شکسته و وسایل آن را بردند.

فرصت ضیق بود و بنی‌صدر در شرف حذف قرارگرفته بود و منافقین ناگزیر به سیم آخر زده بودند.

برکناری از فرماندهی کل قوا

ولی عقربه زمان به لحظه حذف بنی‌صدر بسیار نزدیک شده بود و منافقین بی‌سبب درجست و جوی چاره خود را به این در و آن در می زدند و قبل از این که درگیریهای خیابانی شکل کامل جنگ داخلی را به خود بگیرد اما با یک حکم دو جمله‌ای کار را یکسره کرد:

بسم الله الرحمن الرحیم

ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران. آقای بنی‌صدر از فرماندهی کل نیروهای مسلح برکنار شدند.

روح الله الموسوی الخمینی – ۶۰/۳/۲۰

حکم امام کافی بود که بنی‌صدر را به اختفای کامل ببرد و از لحظه انتشار حکم عملاً بنی‌صدر از کلیه اقتدارات خویش معزول گردید و محل سکونت و محل کار وی به تصرف سپاه و کمیته درآمد و در پی آن منافقین طی اطلاعیه‌ای خواستار حراست از جان بنی‌صدر گردیدند.

درپی برکنار شدن بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا از صبح پنجشنبه ۶۰/۳/۲۱ درگیریها و تشنجات پراکنده‌ای در گوشه و کنار کشور به وجود آمد. گروهی در حالی که شعارهایی به طرفداری از بنی‌صدر می‌دادند به طرف میدان ولیعصر به راه افتادند و شب قبل هم این عده یک دکه کتابفروشی را آتش زده بودند. بعد از اجتماع در میدان، شعارهایی تند داده و فحاشی علیه مقامات دولت و مسئولین را شروع کردند که با دخالت مردم و عده‌ای پاسدار درگیری تن به تن شروع شد و ضمن درگیری به وسیله اسلحه یک ناشناس، یک پاسدار به قتل رسید.

همچنین در نقاط دیگری از جمله خیابان جمهوری، میدان انقلاب، خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه تهران و خیابان ولیعصر تقاطع جمهوری نیز گروهها سعی در ایجاد آشوب داشته و در عین حال شایعه راهپیمایی جبهه ملی که گفته می‌شد در روز ۲۵ خرداد انجام می‌گیرد قوت گرفته و سازمان منافقین نیز از این راهپیمایی اعلام پشتیبانی کرده بود.

یکبار دیگر بنی‌صدر در بیانیه ۲۲ خرداد خود، طرفداران خود را به مبارزه علنی علیه جمهوری اسلامی دعوت کرد. متن بیانیه وی در آخرین شماره غیر قانونی انقلاب اسلامی و مجاهد شماره ۱۲۵ انتشار یافت. وی پس از سیاه نمایی‌های شدید از فضای کشور و آینده آن اگر او رئیس جمهور نباشد، نوشت «به شما می‌گویم اگر امروز که هنوز وقت باقی است نایستادید و استبداد را که هنوز قوام نگرفته دفع شر نکردید و استبداد با سلطه خارجی پیوند قطعی پیدا کرد، همه آنچه را که گفتم و بدتر از آن را برشما خواهند آورد و...»

چندی بعد حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی نظریات خود را درباره عملکرد رئیس جمهور در تاریخ ۶۰/۳/۲۴ چنین اعلام کرد « پس از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا درمجلس فشار شدیدی وارد می‌آید که مسئله عدم کفایت سیاسی ایشان مطرح گردد و نمایندگان خواسته‌اند در این مورد جلسه غیرعلنی داشته باشیم. فکر می‌کنم مصلحت این باشد که ایشان (بنی‌صدر) بپذیرند در محدوده حقوق و تکالیفی که قانون اساسی برای رئیس جمهور و همه ارگانهای دیگر تعیین کرده است عمل بکنند و ترجیح دارد که ایشان در این سمت باقی بمانند؛ حتی اگر من بتوانم با تقاضا و توضیح مجلس را از طرح بحث درباره کفایت سیاسی ایشان منصرف کنم، مصلحت جمهوری اسلامی این است که کسانی که مسئولیت دارند قانون را مراعات کنند.»

بیست و پنج خرداد ۶۰

روز بیست و پنج خرداد فرا می‌رسد. این روز را می‌توان چهارده اسفند دیگری دانست با این تفاوت که در این روز ضد انقلاب فاقد انسجام و پیوستگی روز دانشگاه بود و حسب اخطار امام، نهادهای انقلابی با تمام سرعت و تمام نیرو، خود را آماده مقابله کرده بودند. جبهه ملی در پی صدور اعلامیه‌ای بر انتقاد شدید از لایحه قصاص، مردم را جهت یک راهپیمایی در خیابان انقلاب به طرف دانشگاه در بعد از ظهر بیست و پنج خرداد فراخواند، صبح همان روز امام در جمعی از علما و روحانیون استان مازندران و جمعی از اقشار مختلف مردم سیستان و بلوچستان صریحاً شرکت در راهپیمایی را نفی فرموده، جبهه ملی را مرتد خواندند و به نهضت آزادی توصیه کردند طریق خود را مشخص نماید. در پی آن بلافاصله همه گروهها و نهادهای انقلابی خود را جهت رویارویی با راهپیمایی آماده نمودند و در اثر فشار شدید قبل از شروع راهپیمایی طی اعلامیه‌ای قبول پیشنهاد راهپیمایی را از طرف نهضت منکر گردد.

بعد از ظهر بیست و پنج خرداد، طیف ضد انقلاب نه چندان فراوان به خیابان انقلاب آمدند ولی ساکت و آرام و بدون برنامه شعار و حتی یک برگ تراکت؛ ولی توفان حزب الله فرارسید و یکباره راهپیمایی را علیه بنی‌صدر و جبهه ملی و اتحاد ضد انقلاب دگرگون کرد و شعار «ملی‌ها کوشند؟ – تو سوراخ موشند» همان روز بر زبان حزب‌الله جاری شد و از حلقوم عاشقان انقلاب چون غرش رعد برمی‌خاست و اجتماع ملی‌گراها شکست خورده، به خانه بازگشتند و آخرین امید بنی‌صدر از این که امکان داشت اجتماع بیست و پنجم خرداد مفری برای وی در پی داشته باشد به یأس مبدل گردید.

بنی‌صدر از همه راه‌ها رانده و از همه مانده برای این که آخرین شانس خود را بیازماید و چه بسا بتواند قلب پرعطوفت امام را به طرف خود متمایل سازد نامه زیر را به محضر امام نوشت. او که در بیانیه بیست و دوم خرداد خود رسماً و علناً مردم را به قیام علیه انقلاب تحریک نموده بود، رئیس جمهوری که در همدان و در پایگاه یکم، مردم و ارتشیان را به استقامت و قیام دعوت کرده بود اکنون به دنبال بیانات روز بیست و پنجم خرداد امام و با پندار این که از عطوفت امام بهره‌بردارد. به دنبال نزدیک شدن سقوط بنی‌صدر، منافقین خلق حمایت خود را از وی علنی کرده و طی اطلاعیه‌ای که در تاریخ ۶۰/۳/۲۶ انتشار یافت هواداران خود را به حمایت از جان بنی‌صدر دعوت کردند.

طرح دوفوریتی

روز حذف بنی‌صدر با تمام هیاهو به همراه درگیری‌های خیابانی فرارسید و طرح دوفوریتی آئین‌نامه چگونگی بررسی کفایت رئیس جمهور که از طرف یکصد و بیست نفر از نمایندگان مجلس تقدیم شده بود پس از صحبت‌های مخالف و موافق در جلسه ۶۰/۳/۲۷ مورد تصویب قرار گرفت.

به دنبال تصویب طرح عده زیادی از مردم به مقابل مجلس آمده و تقاضای تصویب فوری عدم کفایت بنی‌صدر را داشتند. مسلم بود که کار بنی‌صدر تمام است و مردم بنی‌صدر را مردی درگذشته می‌دانستند و در پی طرح حیات سیاسی بعد از بنی‌صدر بودند لذا، دکتر بهشتی در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: در مورد شورای ریاست جمهوری این شورا فقط برای مدت ۵۰ روز وظیفه دارد که مسئولیت رئیس جمهور را به عهده بگیرد و در این مدت مقدمات انتخاب رئیس جمهور جدید را فراهم کند. احمد توکلی در کتاب خاطراتش درباره مدیریت امام بر ماجرای بنی صدر و مجلس اول می گوید: با چند نفر دیگر، چندین بار پیش

رمز عبور
ایران
روزهای بحرانی
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران – هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

امام رفتیم و درباره بنی‌صدر با ایشان صحبت کردیم. یک بار که حدوداً ۴۰ نفر از نمایندگان جوان مجلس می‌شدیم، تصمیم گرفتیم پیش امام رفته چند موضوع از جمله مسئله جنگ و مسئله بنی‌صدر را با ایشان مطرح کنیم. قرار شد یکی از این موضوعات را مرحوم استکی و یکی دیگر را علی آقامحمدی مطرح کند. بدون تعیین وقت قبلی به دفتر امام، واقع در جماران رفتیم. حوالی ظهر بود. مسئول دفتر امام گفت: «شما بدون وقت قبلی آمده‌اید.» من جوانی کردم و به پاسخ ایشان اعتراض نموده گفتم: «ما چهل نفر نماینده مجلس هستیم، نمی‌توانیم ده دقیقه امام را ملاقات کنیم؟ اگر کار نداشتیم که نمی‌آمدیم.» آن بنده خدا با اوقات تلخی خدمت امام رفت و دوباره پیش ما برگشت و گفت: «بیایید بروید داخل.» وارد ساختمان شدیم و در یک اتاق کوچکی نشستیم. امام تشریف آوردند و دوستان حرف‌هایشان را زدند. سومین نفر، (نمی‌دانم من بودم یا استکی) که قرار بود در مورد اختلافات مجلس و بنی‌صدر صحبت کند، تا خواست بحث را آغاز کند، امام با خنده گفت: «ناراحت نباشید، درست می‌شود، الآن جنگ است، بروید دنبال ایجاد وحدت و سعی کنید اختلافات حل شود.» (تعابیری از این قبیل که در تاریخ نورانی انقلاب از امام بسیار شنیده شده است). ما همه عصبانی بودیم و آرامش و حرف‌های امام مثل آبی بود که روی آتش عصبانیت ما ریخته شد و وقتی بیرون آمدیم، اصلاً التهابی نداشتیم. علی آقا محمدی به من گفت: «خیلی خوب شد، اگر امام چیزی علیه بنی‌صدر می‌گفت، ما فردا چهل شهر را در نماز جمعه علیه بنی‌صدر به هم می‌ریختیم.» من هم دیدم واقعاً حرف خوبی می‌زند.

روزی دیگر من و آیت‌الله خامنه‌ای و آقای هاشمی‌رفسنجانی و آیت‌الله یزدی و آقای پرورش و شهید رجایی و مرحوم شیخ محمد منتظری جلوی امام حلقه زدیم. موضوع هم درباره همان مشکلات بنی‌صدر بود، آیت‌الله خامنه‌ای آن روز غزلی از حافظ خواند و گفت: «بنی‌صدر پدر ما را درآورده است و اکنون هم در ارتش یارگیری می‌کند، این امر ممکن است در آینده خطراتی پیش بیاورد.» (چون آن موقع بنی‌صدر نماینده امام در شورای دفاع هم بود و در بین افسران عالی‌رتبه ارتش یارگیری می‌کرد.) پس از آن آقای هاشمی‌رفسنجانی، فصل مشبعی درباره مشکلاتی که بنی‌صدر برای مجلس ایجاد کرده بود، بیان کرد. پس از ایشان آیت‌الله یزدی قصه شورای حل اختلاف و کارشکنی‌های بنی‌صدر را مطرح نمود. آقای رجایی چیزی نگفت و پس از آقای یزدی، آقای پرورش سخن گفت و حرف‌های یزدی را تکمیل کرد. سپس نوبت به من رسید. من هم عرض کردم «آقا، شما به اتحاد و توافق دعوت می‌کنید و به ما می‌فرمایید حرف اختلاف‌انگیز نزنیم، ولی بنی‌صدر که حرف شما را گوش نمی‌دهد، به مجلس نامه می‌نویسد، در روزنامه انقلاب اسلامی مقالات بحث‌برانگیز می‌نویسد، نوارهای اختلاف برانگیز از تهران به دزفول می‌فرستد، گزارش‌های اختلاف‌انگیز به مردم می‌دهد و...» امام یک دفعه حرف مرا قطع کرد و فرمود: «شما هم می‌گویید.» با حرف امام جا خوردم و گفتم: «کی گفتیم؟» امام فرمود: «این نامه‌ای که آقا شیخ محمد نوشت خوب بود؟»

جریان از این قرار بود که یک روز قبل از آن ملاقات، شهید منتظری نامه‌ای چند صفحه‌ای خطاب به بنی‌صدر نوشته بود و این نامه او را اذیت کرده بود. این نامه محرمانه و خصوصی بود، اما همه جا پخش شد. امام هم با هوشیاری و فراست خاص خود، از همه جزئیات اطلاع دقیق داشت (که این موارد نشانه سیاستمدار بودن و اصولگرایی او بود.) آقای محمد منتظری هم پس از سخنان امام خیلی خونسرد گفت: «آقا، این همه او گفت، یکی هم ما گفتیم.» در خاتمه، امام همه جمع را نصیحت کرد. تاریخ گواه است که این شروع اختلافات، همیشه از جانب بنی‌صدر و طرفدارانش بود. بهشتی و رجایی در نوک پیکان حملات بنی‌صدر قرار داشتند. از همین نکته می‌توان تصور کرد که تبعیت از رهبری (که شرط معقول حفظ یک نظام است) چقدر مراعات می‌شد. در رابطه با بنی‌صدر، حادثه شوم دیگری هم پیش آمد. روزی آقای هاشمی می‌خواست پیش امام برود، من و یارمحمدی و امیری هم با ایشان رفتیم. ما عضو هیأت رئیسه مجلس بودیم. یارمحمدی نماینده بم و کارپرداز مجلس بود. من منشی دوم مجلس و امیری منشی اول آن بود. چهار نفری پیش امام رفتیم. کسی نبود، این طور که یادم است، من گفتم: «این نحوه اداره مجلس مشکلاتی را برای مردم و انقلاب پیش آورده است.» در این لحظه آقای هاشمی موضوع صحبت را عوض کرد و خودش بحث بنی‌صدر را مطرح نمود. امام دوباره نصایحی کرد. البته آن ایام برای ما معلوم شده بود که دیگر میانه امام با بنی‌صدر خوب نیست.

در آن جلسه من به امام گفتم: «مشی شما در قبال بنی‌صدر، شبیه رفتارتان در قبال مجاهدین خلق است، آن موقع جامعه مدرسین به محضر جناب‌عالی آمدند و شما فرمودید: «مداخله مستقیم نمی‌کنم، شما بروید روشنگری کنید. امروز هم کلیات را بیان می‌فرمایید و ما احساس وظیفه می‌کنیم که این موارد را تشریح کنیم.» امام در جواب، مقدمه‌ای راجع به جنگ و ضرورت اتحاد بیان کرد و گفت: «البته کلیات را باید گفت.» به امام عرض کردم: «مجلس در اختیار ماست و کنترل می‌شود و نمی‌گذاریم شلوغ بشود، آیا اشکالی دارد که مصداق بیاوریم؟» امام دوباره چند جمله‌ای درباره وحدت فرمودند و گفتند: «عمده این است که شلوغ نشود.» در واقع، ما در آن جلسه اولین جواز اعتراض و انتقاد صریح در قبال بنی‌صدر را از ایشان گرفتیم. طرفداران بنی‌صدر هنوز باور نداشتند که او در سرازیری سقوط افتاده و دیگر هیچ نیرویی قادر به نجات وی نیست. منافقین در ۲۷ خرداد طی اطلاعیه‌ای خواستار شدند که مردم بر بالای بام‌هایشان به حمایت بنی‌صدر الله اکبر سر دهند که این طرح نیز مورد استقبال قرار نگرفت. ولی امر با دقت کامل جریانات را زیر نظر داشت و به مناسبت نیمه شعبان طی پیامی در مورد توطئه‌های جبهه داخلی ضد انقلاب هشدار داد. جمعه بیست و نهم خرداد شاهد تظاهرات وسیع و پرخروش نمازگزاران جمعه علیه رئیس جمهور بود. فریاد «بت شکن بت شکن، بت جدید را بشکن» یک لحظه قطع نمی‌شد. امام جمعه تهران درباره بنی‌صدر چنین گفت: «فرد در این میان هیچکاره است، ما با جریان مواجه هستیم نه با فرد. گناه فرد بخاطر این بزرگ می‌شود که نماینده جریان می‌شود. همانطور که امام فرمودند یک چنین جریان شکست خورد، نه یک فرد...»

عزل بنی صدر و دعوت به جنگ مسلحانه

شنبه سی‌ام خرداد روز طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس است. وقت مجلس با گفت‌وگوهای مقدماتی درباره رسیدگی به عدم کفایت بنی‌صدر گذشت. هاشمی رئیس مجلس گفت: «متأثرم که وقت گرانبهای مجلس شورای اسلامی صرف {رسیدگی به وضع} کسی می‌شود که بهتر بود برای حل مشکلات با ما همکار باشد ولی نشد.» سازمان که می‌پنداشت بهانه و فرصت مناسبی برای اعلام شورش علیه امام و نظام جمهوری اسلامی به دست آورده است، به سرعت به تدارک و آماده‌سازی یک حرکت مسلحانه وسیع و گسترده در ۳۰ خرداد ۶۰ پرداخت. وابستگان ضد انقلاب و منافقین نه تنها در داخل کشور با پیوستگی کامل در خیابانهای شهرهای بزرگ و کوچک کشتار می‌آفرینند بلکه همه گروههای به اصطلاح اپوزیسیون با تظاهرات خود بنی‌صدر را یاری می‌دهند. بنی‌صدر کاملاً پنهان شده است. هیچکسی از محل اختفای او اطلاع ندارد. حتی دادستان انقلاب مرکز نیز در این مورد اعلام نمود از محل سکونت بنی‌صدر هیچگونه اطلاعی ندارد. در رهنمودهای درون گروهی به اعضا و هواداران تشکیلاتی سازمان در آن زمان، اینگونه اعلام موضع شد: «کارهای پراکنده کافیست و آمادگی لازم در مردم به وجود آمده است. راهپیمایی‌های مقطعی اثر خود را کرده و مرحله گذار کمی به کیفی رسیده است. زمینه عینی انقلاب آماده است و ما اگر زمینه ذهنی را آماده کنیم انقلاب انجام می‌شود. این قابل پیش‌بینی است که پس از قیام ۳۰ خرداد تمامی امکانات سرخ [= غیرقابل استفاده علنی] ما سفید بشود.»

عصر روز سی‌ام خرداد در گیری‌های وسیع و گسترده‌ای توسط دسته‌های مسلح سازماندهی شده میلیشیا و هواداران سازمان در سطح شهر تهران رخ داد و در بعضی شهرستانها نیز اقدامات مشابهی از سوی عوامل سازمان انجام شد. با صدور اطلاعیه سیاسی نظامی سازمان مجاهدین خلق (منافقین) از آن تاریخ این سازمان رسماً وارد جنگ مسلحانه و قتل و کشتار مردم وفادار و علاقه مند به نظام جمهوری اسلامی گردید. حضور خودجوش و گسترده مردم نقاط مختلف کشور در تظاهرات خیابانی روزهای ۳۰ و ۳۱ خرداد در تجدید پیمان با رهبری انقلاب و اعلام حمایت از مجلس شورای اسلامی ومخالفت با بنی‌صدر و سازمان عملیات ارعابی وشورشگرانه سازمان را با ناکامی مواجه ساخت.

عصر روز سی‌ام خرداد، تهران شاهد خشونت‌های عظیمی از طرف منافقین بود و این خشونت‌ها و زد وخوردهای خیابانی تا پاسی از شب ادامه داشت. در این درگیری منافقین با تمام قدرت خود به خیابانها ریخته بودند. یکی از اعضای گروهک منافقین بعدها در تحقیقات خود گفت در آن شب به ما دستور داده شده بود با هر سلاحی که در دسترس داریم به خیابانها بریزیم. درگیری‌ها در آن شب فقط محدود به تهران نبود بلکه در اغلب شهرستانها زدوخوردهای شدیدی به وقوع پیوسته بود و نظر منافقین خلق از این درگیری‌ها ایجاد ترس و هراس در دل دولتمردان و ترساندن آنان از نتیجه حذف بنی‌صدر بود.

در پی این اتفاقات به کلیه واحدهای سپاه و کمیته‌ها دستور آماده باش داده شد و سپاه پاسداران از هسته‌های مقاومت مساجد و انجمن‌های اسلامی خواست تا با هوشیاری کامل حفظ و حراست مراکز مهم محله‌های خویش را به عهده بگیرند. اکنون دیگر شعار مردم چنین بود: « بت جدید شکسته شد، دست منافق بسته شد». نتیجه ضایعات آن شب آتش زدن نزدیک به بیست مینی‌بوس، شهید نمودن چند عابر و اعضای سپاه پاسداران و جرح بیش از صد نفر بود. در آن شب خانم بنی‌صدر در اتومبیل ضدگلوله خود به اتفاق سودابه سدیفی و چند نفر از نزدیکان بنی‌صدر، این درگیری را رهبری می‌کرد. گزارشها نشان داد عده زخمی‌هایی که به بیمارستان شهید مصطفی خمینی انتقال داده شده بود حدود سی نفر بودند که با وسایلی از قبیل پنجه بوکس و سلاح‌های سرد و گرم زخمی شده بودند که بعضی مورد عمل جراحی قرار گرفته و بستری شدند. صدها نفر دیگر نیز در این قیام مجاهدین خلق علیه خلق زخمی شدند.

شکست منافقین با حضور مردم

ساعت ۴/۵ بعدازظهر رأی مجلس بر تصویب عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر با ۱۷۷ رأی موافق و یک رأی مخالف اعلام گردید. بلافاصله هزاران موتورسوار حزب‌اللهی در همه گوشه‌های شهر تهران با فریاد شوق این خبر را به گوش مردم رساندند و جلوی مجلس شورای اسلامی آنچنان ازدحامی از شور و شعف بپا بود که سردربهای مجلس این همه هیجان و ازدحام را کمتر به خود دیده بود. در روز اول تیر، امام امت حکم عزل بنی‌صدر را تنفیذ فرمودند.

بعد از این روز موج ترورهای گسترده سازمان در نقاط مختلف کشور اقشار گوناگون مردم از پیر و جوان و کسبه جزء، کارمند، کارگر، جهادگر، سپاهی، نمازگزاران مساجد، نیروهای بسیجی و نوجوانان و جوانان اعضای انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزی و دانشجویی و نظایر آنها را آماج خود قرار داد. در این حملات تروریستی چند هزار تن طی سالهای دهه ۶۰ به شهادت رسیدند. حتی به اعمال فجیعی مانند آتش زدن کانکس نیروهای جهادگر در زاهدان با یک نوزاد شیرخواره، به آتش کشیدن اتوبوس حامل مردم در شهر شیراز، شکنجه و سوزاندن منجر به شهادت سه تن از پاسداران، قتل‌عام یک خانواده روزه‌دار بر سر سفره افطار و اقداماتی از این دست که در تاریخ گروههای تروریستی جهان کم‌سابقه و بعضاً بی‌سابقه بود، مبادرت نمودند. با ورود سازمان منافقین به فاز مسلحانه، نگاه مدارا محور امام با آنها نیز به پایان رسید و نظام کمر همت به برقراری امنیت بست. عزت مطهری (شاهی) در خاطرات خود می‌گوید: «در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ آنها راهپیمایی بزرگی در خیابان انقلاب صورت دادند. جمعیت نسبتاً زیادی هم به میدان آوردند، شعارهای تند و احساسی می‌دادند و اعلان جنگ مسلحانه کردند.

اعلامیه «اعلان جنگ مسلحانه» آنها دو روز جلوتر پخش شد. ما راهپیمایی و اجتماع آنها را غیر قانونی اعلام کردیم. از این زمان به بعد دیگر من به تنهایی نبودم، من به عنوان کمیته و انتظامات شهر و لاجوردی و بهشتی و قدوسی به عنوان دادستان هم بودند. آنها در ۳۰ خرداد ۶۰ در میدان انقلاب، ترمینال و چند جای شلوغ شهر درگیر شدند اسید و مواد آتش‌زا و گوگردی به سر و صورت مردم ریختند، نمک به چشمها پاشیدند، با تیغ موکت بری تعدادی را زخمی کردند. از آن پس تصمیم گرفتیم تعدادی را که از قبل شناسایی کرده بودیم دستگیر کنیم. آنها را بازداشت، محاکمه و زندانی می‌کردیم. نظام تصمیم به برخورد با آنها گرفته بود.» بر خلاف تحلیل سازمان که گمان می کردند مردم مرعوب رفتار آنها خواهند شد، با دقت عمل مسئولین و مواضع ارشادی حضرت امام تا قبل از این مرحله، رفتار تروریستی این گروهک به شدت از سوی مردم طرد شد و با ابتکار شهید لاجوردی و تأسیس سازمان اطلاعات ۳۶ میلیونی بخش زیادی از منافقین به سرعت توسط نظام دستگیر شدند. مسعود بنی صدر، پسر عموی رئیس جمهور معزول و عضو وقت سازمان منافقین در کتاب خاطرات خود با اشاره به این موضوع می نویسد: «وجود انبوه افراد وفادار به آیت الله خمینی ... بیانگر این نکته است که او در وضعیت غیر قابل تصوری قرار داشت و علاوه بر این می توانست با یک سخنرانی، اطلاعیه یا دعوت عمومی افراد بسیاری را به پای تظاهرات و نمازهای جمعه بکشاند که بخصوص نمونه های بسیاری از آن در همان حوالی خرداد ۱۳۶۰ اتفاق افتاد و به آن ها اشاره گردید.

حتی بسیاری از خانواده های اعضای فعال سازمان نیز معتقد بودند که آیت الله خمینی چون هم رهبر مذهبی است و هم از اولاد پیامبر، مخالفت با او یعنی مخالفت با پیامبر(ص) و لذا حتی با وجود بسیاری از مشکلات اقتصادی، مخالفت با او را نوعی فروختن دین به دنیا می دانستند و حاضر به مبارزه با او نمی شدند و بسیاری نیز نقش اطلاعات ۳۶ میلیونی مورد نظر او را بازی می‌نمودند و حتی فرزندان مجاهد خویش را به حکومت تحویل می دادند.» جالب آنکه مسعود رجوی نیز در بخشی از جمع بندی یکساله، یکی از علل سکوت سازمان در اوایل انقلاب را پایگاه ۹۹ درصدی [امام] خمینی ذکر کرده بود و معلوم نیست از کجا سازمان دریافت که این پایگاه در طول کمتر از دو سال و نیم یعنی از بهمن ماه ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۶۰ شکسته شده و از بین رفته باشد تا سازمان بتواند به حرکتی ضد ولی فقیه وقت دست بزند؟ پس از شکست بزرگ در فراخوان عمومی به جنگ مسلحانه با نظام، بنی صدر که همزمان از مسئولیت عزل گردیده بود به اتفاق مسعود رجوی مخفیانه و با آرایشی زنانه توسط خلبان شاه از کشور گریختند. یکی از اعضای سابق سازمان منافقین در خاطرات خود می‌گوید: «رجوی بعد از قدرت نمایی میلیشیایی در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و عدم سقوط رژیم، از تهران فرار کرد و به فرانسه گریخت. او همه هواداران را بدون هیچ گونه واهمه‌ای گذاشت و فرار کرد... رجوی عاشق دختر بنی‌صدر شده بود و تصمیم به ازدواج با وی را در پاریس در سر می‌پروراند که ضمن آن رابطه بنی‌صدر را با شورای ملی مقاومت [نامی که سازمان برای فعالیت های اروپایی خود برگزیده بود]، از این طریق مستحکم کند.»









تجمع در مقابل مجلس و درخواست عزل بنی‌صدر

اسلحه کشیدن روی مردم



پس از ترورهای گسترده مسئولین نظام در تابستان سال ۶۰ سازمان منافقین در یک تحلیل سیاسی امنیتی به این نتیجه رسید که زمان قیام عمومی فرا رسیده است و باید با اتکا به گروه‌های کوچک مسلح در زمان موعود چند خیابان تهران را تسخیر کرد و پس از آن مردم از قیام مسلحانه حمایت خواهند کرد. بدین ترتیب بود که فاجعه ۵ مهر ۶۰ در خیابان طالقانی تهران رخ داد. این مطلب از کتاب سازمان مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام برگرفته شده است.

پس از ناکامی «اســتراتژی ترور ضربه‌ای» که منجر به شهادت ده‌ها نفر از مسئولین ارشد نظام شد ابتدا تحلیل سازمان این بود که :«نوک هرم حاکمیت ضربه خورده است و حال باید با ضربه‌های پیاپی به بدنه این هرم، جلو ترمیم ضربه‌های ۷ تیر و ۸ شهریور را گرفت.»

تاکتیــک نظامــی عمــده ســازمان، در ماه‌های تیر و مــرداد و نیمه اول شــهریور ۱۳۶۰، که واکنشــی به قدرت ترمیــم نظام جمهوری اسلامی و حمایت روزافزون مردم از آن محسوب می‌شد «حرکات ایذایی» بود؛ بیشــتر ترورهای پراکنده در این مقطع صــورت گرفت. در این مدت، شــهادت آیت‌الله علی قدوســی دادســتان کل انقلاب، بر اثر انفجار بمب توسط محمود فخارزاده کرمانی عضو نفوذی سازمان در دادستانی در تاریخ ۱۴ شــهریور ۶۰ به وقوع پیوست. در اواسط شهریورماه ۶۰ تحلیلی با این مضمون از ســوی سازمان صادر شــد: عملیات بزرگ بمبگذاری و عملیات ایذایی و ترورها زمینه لازم را درون مردم به وجود آورده و جامعه الآن آماده قیام علیه رژیم و سرنگون کردن آن است و انفجار توده‌ها فقط نیاز به یک جرقه دارد که باید توسط پیشتاز زده شود.

طرح «تظاهرات مسلحانه و شورشی» از این تحلیل زاده شد؛ که در جهت تکمیل آن، تحلیل زیر نیز به هواداران رسید:

با توجه به اسطوره‌ســازی مردم از سازمان از یک طرف و وجود ذهنیت نســبت به عمل در جو غالب هواداران از طرف دیگر، مردم و حتی هواداران هنوز وارد فاز [نظامی] نشده‌اند؛ بنابراین لازم است مردم با تاکتیک مناسبی به صحنه کشانده شــوند. اختناق مهمترین عامل عدم ورود مردم به صحنه مبارزه علیه رژیم بوده اســت؛ بنابراین لازم است ابتدا جو اختناق توسط پیشتاز شکسته شود تا مردم به صحنه بیایند. «تظاهرات مسلحانه و شورشی» مناسب‌ترین شکل شکستن جو اختناق است.

تعریف «تظاهرات مسلحانه»، در تبیین شکل کار آن، مشخص می‌شود: چند اقدام مسلحانه پراکنده که یک تیم نظامی مسلح تظاهرات را شروع می‌کند، سپس بقیه نیروها – از پائین‌ترین رده‌های تشکیلاتی و حتی زیرتشکیلات تا هواداران قطع ارتباطی – به آن می‌پیوندند.

فاضل مصلحتــی عضو مرکزیت نهاد دانش‌آموزی ســازمان در جلســه درون گروهی گفته بود: «تظاهرات مســلحانه را در مناطق شــلوغ راه می‌اندازیم تا با این کار مردم کشــته بشــوند و انگیزه مبارزه پیدا کنند و رودرروی نظام قرار بگیرند.»

در صورتی که در این تجمع‌ها تحرکات مســلحانه رخ نمی‌داد و فقط ناآرامی و آشــوب صورت می‌گرفت نوع تظاهرات، «شورشی» نامیده می‌شــد که بعد از شکست تظاهرات مسلحانه، بیشتر مطلوب سازمان بود. در ۱۶ شهریورماه ۱۳۶۰ چند تجمع محدود و کوتاه‌مدت، در نقاط مختلف تهران، صورت گرفت که نیروهای سازمان داده در دو نهاد «دانش‌آموزی» و «محلات» در آن شــرکت داشــتند. نیروهای «محلات» در نقاطی که ضمن طرح‌های اســتراتژیک سازمان، روی آنها به عنوان «محله‌های آزاد شــده» حساب باز شــده بود، در یک زمان کوتاه تجمع کردند؛ مثل خیابان کمالی و خیابان مخصوص، در مناطق غربی و جنوبی تهران (دور از مرکز). نیروهای «دانش‌آموزی» در نقاط مرکزی شهر به تجمع دست زدند. از افراد شرکت‌کننده در راهپیمایی خیابان کمالی (حد فاصل تقاطع نواب صفوی و کاشان) شرح تظاهرات بدین گونه نقل شده است:

در ســاعت ۵ بعدازظهر، سه برادر مســلح با شعار [علیه امام]... و شلیک چند گلوله، شروع راهپیمایی را اعلام کرده و به وسیله یک ماشین – که همانجا سرقت نمودند – از محل دور شدند. در همین هنگام، ۸ خواهر شروع به دادن شعار می‌کنند که در لحظات اول ۴ نفر آنها دستگیر می‌شوند. به این ترتیب، راهپیمایی – بدون این‌که شکل بگیرد – به درگیری انجامید و به اتمام رسید.

در روزهای بعد (۱۸، ۲۱ و ۲۵ شهریور) نیز تحرکات مشابهی در نقاط مختلف تهران – مانند «ســینا – مخصوص»، «سینا – خرمشهر» و «شادمان – ستارخان» روی داد.

ولی‌الله صفوی مســئول نظامی دانش‌آموزی ســازمان در غرب تهران در سال ۶۰، درباره این‌گونه تظاهرات چنین گفته است:

ســازمان می‌گفت: تظاهرات هدفش این اســت کــه مردم را به صحنه بکشاند و با حمله به مراکز نظامی انتظامی این مراکز را خلع سلاح کنند و ســلاح‌ها بین مردم پخش شود، جریان مثل ۲۲ بهمن [۵۷] پیش بیاید. بعد از مقاومت مردم در برابر این تظاهرات و موج گسترده دستگیری کــه در پــی آن صورت گرفت، عدم اســتقبال به حدی بــود که نیروهای سازمان‌دهنده، هواداران را هم به زور به این تظاهرات می‌فرستادند، یعنی با عدم استقبال نیروهای هوادار تشکیلاتی هم روبه‌رو شدند.

دگماتیزم و جزمیت تشــکیلاتی و بسته بودن نگرش سیاسی – اجتماعی، باعث شد که سازمان شکست اینگونه تظاهرات را «ترس مردم به خاطر عنصر اختناق» برآورد کند و به چنین نتیجه‌گیری برسد که نیپوستن مردم به این «راهپیمایی»ها دلیل موفق نبودن اصل طرح نیست:

به لحاظ نیرو ضربه خوردیم و نیاز به ترمیم سازماندهی داریم تا حرکت‌های بعدی را انجام بدهیم. مردم به خاطر ســرکوب و اختناق شدید نپیوســتند... باید با اتخاذ تاکتیک‌های مناســب‌تر، مردم را تحت پشتیبانی نیروهای مســلح خودمان بدون این‌که ترس ارتجاع را در دل داشته باشند، به صحنه تظاهرات بکشانیم.

بیلان تظاهرات مسلحانه شهریور ۶۰

یکــی از فرماندهان عملیات نظامی ســازمان در غرب تهران به نــام پروین پرتوی پس از دســتگیری، طی میزگردی بیلان تهیه شــده از گزارش‌های تظاهرات مسلحانه در شــهریورماه ۱۳۶۰ را به شرح زیر ارائه نمود:

۱) نوع تظاهرات: مســلحانه. محل برپایی: خیابان گرگان. تعداد نیروهای شــرکت‌کننده: ۳۰ نفر نیــروی روابطــی (در اول این تظاهرات، نیروهای عملیاتی دیر رســیدند). مدت تظاهــرات: ۲ دقیقه. تعداد نیروهای دستگیر شــده: حدود ۲۵ نفر. نتیجه تظاهرات: آتش گرفتن یک لاستیک وسط خیابان و نهایتاً با مقاومت و مقابله مردم، تظاهرات به هم می‌ریزد.

۲) نوع تظاهرات: مســلحانه. محــل برپایی: خیابــان تهران‌نو، سی‌متری. تعداد نیروهای شرکت‌کننده: ۲۵ نفر نیروی روابطی و یک واحد عملیاتــی. مدت تظاهــرات: ۱۵ دقیقه (این مورد نشــان می‌دهد که وقتی واحدهای عملیاتی وجود نداشتند، تظاهرات ۲ دقیقه بود؛ ولی در این مورد، تظاهرات ۱۵ دقیقه طول کشــید؛ زیرا واحد عملیاتی شرکت داشت). نتیجه تظاهرات: ۱۰ نفر از نیروهای سازمان دستگیر یا کشته شدند. یک اتوبوس آتش گرفت، یک لاستیک در وسط خیابان سوخت و همچنین نارنجکی به طرف دفتر حزب جمهوری اسلامی پرتاب شد که شیشه‌های آن شکست و نهایتاً با مقاومت و مقابله مردم، تظاهرات مسلحانه به هم ریخت.

۳) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان کمالی – خیابان مخصوص. تعداد نیروهای شــرکت‌کننده: ســه واحد عملیاتی و حدود ۴۰ نفر نیروی روابطی. مــدت تظاهرات: ۱۰ دقیقه و ۱۰ تا ۱۵ دقیقه درگیری مســلحانه. نتیجه تظاهرات: تعطیل شدن فوری مغازه‌ها، آتش گرفتن چند لاستیک در وسط خیابان، آتش گرفتن یکی از دختران هوادار شرکت‌کننده توســط کوکتل خودش، کشته شــدن تعدادی از نیروهای عملیاتی و خالی کــردن چنــد تیر و در آخــر، تظاهرات بــا مقاومت و مقابله مــردم به هم می‌ریزد.

۴) نوع تظاهرات: مســلحانه. محل برپایی: خیابان ولیعصر. تعداد نیروهای شــرکت‌کننده: ۴۰ نفر نیروی روابطــی و دو واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۸ دقیقه. نتیجه تظاهرات: ۱۲ نفر از نیروهای سازمان دستگیر یا کشــته می‌شوند، یک نارنجک وسط خیابان پرتاب می‌شود، دو اتوبوس به آتش کشیده می‌شوند و نیز ۱۰ نفر از مردم عادی کشته یا مجروح می‌شوند (به علت شــلوغی منطقه و ایستادگی مردم) و ســرانجام تظاهرات توسط مردم به هم می‌ریزد.

۵) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان آذربایجان. تعداد نیروهای شرکت‌کننده: ۶۰ نفر نیروی روابطی، به همراه چند واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۳ تا ۴ دقیقه. نتیجه تظاهرات: دستگیری یا کشته شدن ۳۵ درصد از نیروهای حاضر ســازمان، کشته شدن ۲ نفر از نیروهای مردمی و سرانجام تظاهرات با مقاومت مردم به هم می‌ریزد.

۶) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان بهبودی. تعداد نیروهای شرکت‌کننده: ۵۰ تا ۶۰ نفر نیروی روابطی، به همراه ۶ تا ۷ واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۱۰ دقیقه و حدود ۳۰ دقیقه درگیری مســلحانه. نتیجه تظاهرات: دســتگیری ۳۵ درصد از نیروهای سازمان، کوکتل‌اندازی به ســمت دو بانک، شکستن شیشــه‌های چند مغازه و در آخر، تظاهرات با مقاومت و مقابله مردم به هم می‌ریزد.

۷) نــوع تظاهرات: مســلحانه. محــل برپایی: خیابان ســینا – مخصوص (همان منطقه آزاد شده مورد ادعا). تعداد نیروهای شرکت‌کننده: دو واحــد عملیاتی و حدود ۴۰–۳۰ نفر نیــروی روابطی. مدت تظاهرات: ۵ تا ۱۰ دقیقه. نتیجه تظاهرات: آتش گرفتن لاســتیک وسط خیابان، پرتاب دو کوکتل و دســتگیری ۳۰ درصد از نیروهای ســازمان. در این تظاهرات سرانجام نیروهای شرکت‌کننده با به جا گذاشتن کوکتل‌های خود در وسط خیابان یا کنار جوی آب پا به فرار گذاشتند و صحنه را ترک کردند.

۸) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان بهبودی. تعداد نیروهای شــرکت‌کننده: ۵۰–۴۰ نفــر نیروی روابطی و حــدود چند واحد عملیاتــی. مدت تظاهرات: ۵ دقیقه. نتیجه تظاهــرات: تیراندازی نیروهای ســازمان به ســوی مردم (تلفات مردم نامعلوم)، نابودی یک واحد عملیاتی نهاد محلات، کشــته شدن ۴ نفر از نیروهای ســازمان و دستگیری تعداد زیــادی از بقایای نیروها. به این تظاهرات تنها ۲ نفر پیوســتند (البته طبق گزارش‌های درونی – که معلوم نیست این دو نفر از نیروهای قطع ارتباطی بوده‌اند یا افراد متفرقه).

۹) نوع تظاهرات: مســلحانه. محل برپایی: خیابان ولیعصر. تعداد نیروهای شــرکت‌کننده: چهار واحد عملیاتی و ۴۰ نفر از نیروهای روابطی. مدت تظاهرات: ۱۵ دقیقه. نتیجه تظاهرات: آتش گرفتن دو اتوبوس شرکت واحد، پرتاب کوکتل به طرف پمپ‌بنزین و ایراد خســارت بر آن، آتش زدن لاستیک در وسط خیابان و دستگیری ۲۰ نفر از نیروهای سازمان. تظاهرات مزبور بزرگترین تظاهرات مسلحانه سازمان در شهریورماه ۱۳۶۰ محسوب می‌شود.

۱۰) نوع تظاهرات: شورشی. محل برپایی: خیابان بهبودی. تعداد نیروهای شرکت‌کننده: ۱۲ نفر. مدت تظاهرات: ۱۰ دقیقه. نتیجه تظاهرات: پرتاب یک کوکتل به یک مغازه سبزی‌فروشــی و به آتش کشــیدن آن و نهایتاً فرار نیروها در اثر مقابله مردم.

فاضل مصلحتی از مسئولان اصلی راه‌اندازی تجمع‌های موسوم به تظاهرات مســلحانه شــهریورماه پس از ناکامی سازمان در این طرح در جمع درونی گفته است:

این همه خون دادیم، [مردم] یک لحظه هم نیامدند از تظاهرات ما پشــتیبانی کنند، باز بگو خلق. کدام خلق؟ که هیچ چیز حالی‌اش نیست. ما داریم برای چه کسانی خون می‌دهیم؟

ولی‌الله صفوی مســئول نظامی نهاد دانش‌آموزی غرب تهران، نتیجه کار را اینگونه جمعبندی کرد: در کل، تظاهرات مسلحانه شهریورماه چنــد روز به اجرا درمی‌آید که طی آن بیــش از ۷۰ تن از نیروهای اجرایی سازمان دستگیر یا کشته می‌شوند.

تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۶۰

در اواخر شهریورماه ۱۳۶۰، خط و تاکتیک «تظاهرات گسترده» در داخل سازمان طرح شد با این ویژگی که تعداد بیشتری تیم‌های مسلح در راهپیمایی شرکت داده شوند و تمام نیروهای اجرایی و عملیاتی و هواداران تشکیلاتی در صحنه حضور یابند و مناطق شروع راهپیمایی طوری در نظر گرفته شود که گروه‌های مختلف سازمان‌دهی شده – در نهایت – به هم بپیوندند تا راهپیمایی گسترده شود. تظاهرات ۵ مهر که ابتدا قرار بود اول مهرماه برگزار شود ولی به دلیل برگزاری تظاهرات دانش‌آموزی به مناسبت بازگشایی مدارس به تأخیر افتاد، در این مرحله طرح شد تا «پتانسیل نهفته خلق» آزاد شود: به آن درجه از توان نظامی رسیده‌ایم که اگر از رژیم جلوتر نباشیم، پا به پای او هستیم و به شرایط مساوی دست یافته‌ایم...

ما در ۵ مهرماه با قیامی شبیه به قیام توده‌ای ۲۲ بهمن روبه‌رو هستیم. باید مردم را تحت حمایت نیروهای مسلح‌مان به صحنه بکشانیم. می‌بایست این تظاهرات با شرکت خود مردم صورت گیرد و ما به عنوان پیشتاز مسلح از مردم حمایت خواهیم کرد. ضرورت انقلاب ایجاب می‌کند که کشته‌ها زیاد باشد و درخت آزادی خون می‌خواهد. شاید کشته‌ها به اندازه ۲۲ بهمن ۵۷ باشد و شاید بیشتر ولی تعداد آن مهم نیست.

مردم کاملاً آماده قیام توده‌ای هستند. عملیات بزرگی مثل ۷ تیر نشان داد که نظام ضربه‌پذیر است. پیکر نظام ظرف بلورینی است که شکسته شده و کافی است که یک ضربه دیگر به آن وارد آید تا ظرف ریزریز شده و هر تکه‌اش از هم جدا و به گوشه‌ای پرتاب شود. شرایط اجتماعی و مردم مثل چاه آرتزینی است که فقط احتیاج به یک جرقه دارد تا پوسته‌ها شکافته [شود و چاه] فوران کند؛ آن زمان دیگر هیچ چیز جلودار آن نخواهد بود.

این در حالی است که بعداً مسعود رجوی در جمعبندی یک ساله خود تصریح می‌کند که از ابتدا می‌دانسته که الگوی تظاهرات بی‌نتیجه خواهد بود ولی باز هم آن را «تست» کرد: اما با این همه علی‌رغم این‌که از سی‌ام خرداد به بعد برای ما روشن بود که آن الگو و سقوط شاه لااقل در این مقطع دیگر قابل تکرار نیست، ولی باز هم تست کردیم و آزمایش کردیم.

بالاخره تعداد قابل توجهی هوادار مسلح، از سه نقطه مرکزی تهران، در ساعت ۱۰/۵ صبح – پنجم مهرماه ۱۳۶۰ – با شلیک هوایی و آتش زدن مقداری لاستیک اتومبیل و نیز اتوبوس‌های شرکت واحد راهپیمایی را آغاز کردند.

شکل عمل بدین‌گونه بود که افراد موتورسوار (و گاه پیاده) در اکیپ‌های مختلف با گردآوری هواداران و افراد موجود در محل شروع به «تظاهرات» یا «راهپیمایی» می‌کردند. این افراد با شلیک رگبار هوایی و گاه با شلیک‌های مستقیم به افراد عبوری یا ساختمان‌های مراکز عمومی، بانک‌ها، مغازه‌ها، پاساژها و اتومبیل‌هایی که افراد با ظاهر مذهبی در آن نشسته بودند، با سردادن شعارهای تعیین شده، خط تظاهرات را پیش می‌بردند. به واحدهای عملیاتی دستور داده شده بود که «هرکس به هر شکل خواست جلوی تظاهرات را بگیرد به رگبار ببندید و حتی این‌که از چه موضعی از تظاهرات جلوگیری می‌کند، فرقی ندارد... اگر نیروهای عملیاتی بتوانند از این تظاهرات، ۲ ساعت حفاظت بکنند، کار تمام است و نیروهای مردمی به ما می‌پیوندند و آتش زیر خاکستر، شعله‌ور می‌شود.» در بولتن یکی از انجمن‌های وابسته به سازمان، از زبان یکی از افراد شرکت‌کننده در حوادث ۵ مهر آمده است:

«رأس ساعت ۱۰/۵ با تک‌تیرهای برادران، شروع تظاهرات اعلام شد. با آغاز تظاهرات، یک اتوبوس بنز خط ۱ به آتش کشیده شد. در ابتدا، با توجه به این‌که مسافران از قصد رزمندگان اطلاع نداشتند، از پیاده شدن امتناع ورزیدند و راننده نیز با اتوبوس قصد فرار داشت که با خروش یکی از خواهران که قصد آتش زدن اتوبوس را داشت، مسافرین پیاده شدند و راننده نیز با پرتاب کوکتلی به درون اتوبوس، با سرعت پائین آمد. در این میان، چادر یکی از مسافران که به دلیل بیماری نتوانسته بود اتوبوس را ترک کند، آتش گرفت ... تعدادی از برادران به روی پشت‌بام سینما رادیوسیتی و ساختمان‌های اطراف آن رفته و سنگر گرفته بودند. دو پاسدار که از دانشگاه [جامعه‌الصادق] بیرون آمده بودند، توسط این برادران مغزشان به روی زمین ریخته شد.

یکی از این دو تن (فرزاد رئیس‌زاده) پاسدار و نفر دوم (مهدی رجب‌بیگی) غیرنظامی و نویسنده عضو جهاد دانشگاهی بود.

در ادامه عملیات رزمندگان، تعدادی از خواهران به درون ساختمان‌های اطراف رفته و از آنجا تیراندازی می‌نمودند. تیراندازی تا ساعت ۳/۱۵ ادامه داشت...»

تا رسیدن نیروهای مردمی و پاسداران گشتی سپاه و کمیته، گروهی از مردم عادی در کنار خیابان‌ها و کوچه‌های منطقه مورد نظر جان باختند و عده‌ای نیز به بیمارستان‌ها منتقل شدند. با رسیدن نیروهای مردمی، دومین مقابله عمومی بعد از ۳۰ خرداد شکل گرفت. علاوه بر آن که تعداد زیادی از هواداران سازمان توسط مردم یا به کمک آنان دستگیر شدند، نوعی جدید از ضد تبلیغ علیه سازمان نیز در بین مردم صورت گرفت؛ «وحشی»، «جانی» و «دیوانه مسلح» از جمله القاب و صفاتی بود که مردم به عناصر سازمان نثار می‌کردند.

حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود با اشاره به آغاز عملیات ثامن‌الائمه برای شکست حصر آبادان در نیمه شب چهارم مهر ۶۰ و پیروزی این عملیات، در مورد تظاهرات ۵ مهر سازمان می‌نویسد: «مجاهدین خلق، که در داخل با عراق همکاری دارند، امروز با ایجاد چند صحنه جنون‌آمیز با برخورد مسلحانه، تلاش کردند که نشاط و شور این پیروزی را بگیرند، ولی موفق نشدند. چند اتوبوس را آتش زدند و چند نفر را شهید و مجروح کردند و خودشان ده‌ها کشته و اسیر دادند. اکنون رسماً به صورت ستون پنجم دشمن عمل می‌کنند.»

در این حرکت ناشیانه و خالی از هر نوع منطق، که مسعود رجوی آن را «آزمایش» نام نهاد، به اعتراف خود وی، هواداران سازمان «در دسته‌های ۵۰ تایی، ۱۰۰ تایی و ۲۰۰ تایی» کشته یا دستگیر شدند. رجوی با صراحت ناگزیر شد اعتراف کند که «... به نسبت هدف شماره ۲ (تست کردن عنصر اجتماعی)، جواب آزمایش منفی بود»؛ و باز آن را به گردن اختناق رژیم انداخت. جمعی از جداشدگان از سازمان در کتاب «چه باید کرد؟» با اشاره به حضور خود در آن راهپیمایی و مشاهدات عینی خویش نوشته‌اند:

... گفته‌های مسئولین [سازمان] را که ۵ مهر ۶۰ را روز سرنگونی رژیم می‌نامیدند، شنیده‌ایم، خوب می‌دانیم هدف چه بود ... اگر هدف تو [=رجوی] تست بود پس چرا مسئولین‌ات می‌گفتند فردا (۵ مهر) کار تمام است و با سلاح‌های سنگین می‌آییم و اگر این طور نبود چرا دروغ می‌گفتند.

افشین برادران قاسمی، در اواخر سال ۱۳۵۹ در حالی که ۱۳ سال بیشتر نداشت، هوادار سازمان شد. او فعالیتش را نخست با پخش و فروش نشریات آغاز کرد. پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، ابتدا پیک یکی از گروه‌های سازمان بود و سپس وارد تیم‌های نظامی شد. در جریان تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۱۳۶۰ فرماندهی یک واحد نظامی را برعهده داشت که در صحنه عمل دستگیر شد.

در اینجا گزارش این نوجوان، که مسئولیت یک واحد نظامی را که خود نیز مرتکب قتل شده است، عیناً نقل می‌کنیم:

اول از همه تظاهرات پنجم مهر قرار بود در روز یکم مهرماه برگزار شود؛ یعنی تمام نیروها آماده شده بودند و همه کارهای تدارکاتی انجام شده بود که تظاهرات در روز اول مهرماه انجام بشود. شب یکم مهر، از رادیو و تلویزیون اعلام شد که فردا به مناسبت بازگشایی مدارس، به دعوت «حضرت آیت‌الله منتظری»، یک راهپیمایی دانش‌آموزی انجام می‌گیرد.

به این علت، تظاهرات سازمان به هم خورد؛ و فردا که ما – به اصطلاح – سر قرارهای تشکیلاتی رفتیم، گفتند که: «خوب؛ حالا امروز که نشد این تظاهرات را انجام بدهیم؛ تظاهرات دانش‌آموزان را در خیابان‌ها به رگبار ببندید.» نمونه‌اش کارهای «حسن سرخوش» است که سازمان، بعدها پس از کشته شدن او، خیلی تبلیغ و عکسش را چاپ کرد و واحدی به نامش ایجاد کرد. «حسن سرخوش» در چند مورد توانسته بود این تظاهرات دانش‌آموزان را به رگبار ببندد و فرار کند.

به هر حال، تظاهرات اصلی به پنجم مهر موکول شد. پنجم مهر تمام تدارکات آماده شد؛ چندین واحد بودند [و] هر واحد – عموماً – از ۴ نفر تشکیل می‌شد که هر کدام ۴ سلاح ژ – ۳، با خشاب و حدود ۵۰۰ –۴۰۰ فشنگ داشتند.

قبل از تظاهرات گفته بودند: «برای این‌که آماده شوید از نظر بدنی، غذای خوبی بخورید.» همه، آن روز، صبحانه مفصلی خوردند و وارد تظاهرات شدند. موقع شروع، همه نیروها رفتند سوار ماشین شدند؛ و جریان عادی در خیابان بود. تا این‌که ماشین را به طور عرضی پارک کردیم و پیاده شدیم؛ و شروع به تیراندازی و شلیک هوایی کردیم. سازمان گفته بود: «شما اصلاً قرار نیست در تظاهرات شرکت کنید؛ فقط بروید شلیک کنید، یک میلیون آدم می‌آید و شما را روی دست بلند می‌کند.» ما هم انتظار داشتیم که یک میلیون نفر بیایند و ما را روی دست بلند کنند. البته چنین آرزوی خامی انجام نیافت.

ما در خیابان طالقانی (تخت جمشید سابق) بودیم. خیابان کلاً تخلیه شده بود و ما ماندیم و چند ماشین، که به طور پراکنده در خیابان به چشم می‌خورد.

نکته دیگر این‌که در آن روز، این طور که دیدیم، نیروهایی که در تظاهرات آن [قسمت] خیابان شرکت داشتند، حدود ۱۰ نفر بیشتر نمی‌شدند و ما – هیچ کدام – آموزش نظامی [سطح پیشرفته] ندیده بودیم (در اسلحه، ماشه و ضامن یک چیز ساده‌ای است)؛ چون آموزش نظامی ندیده بودیم که در یک مقطع چه کار بکنیم و چه کار نکنیم، من دقیقاً یادم هست که مثلاً از این طرف داد می‌زدند که «آن طرف چیزی تکان خورد»؛ تمام آن خیابان و آن قسمت را به رگبار می‌بستیم.

در واقع «درگیری» بود؛ «تظاهرات» به هیچ وجه انجام نگرفت ... موقعی که درگیری ادامه داشت، یکدفعه یک فرد حزب‌اللهی جلو آمد و گفت: «اسلحه‌ها را تحویل بدهید. رهبران‌تان را ببینید [که] دارند چه کار می‌کنند شما کجا هستید؟! آنها به فرانسه رفته‌اند و عیاشی می‌کنند و شما اینجا هستید.» و در ضمن این‌که داشت این صحبت‌ها را می‌کرد، همین‌طور جلو می‌آمد (فکر نمی‌کنم مسلح بود) که ناگهان به وی تیراندازی کردند و او را شهید نمودند.

کسانی که به خیابان طالقانی رفته‌اند، می‌دانند [که] دو سه هتل بوده از زمان شاه، که مصادره شد؛ و الآن در آن ساختمان‌ها، جنگزدگان هستند. از ساختمان‌های مزبور شعارهای «مرگ بر منافق»، «منافق اعدام باید گردد» و نظایر اینها داده می‌شد. هر شعاری که می‌دادند، به طرف ساختمان جنگزدگان شلیک می‌شد.

حادثه‌ای نیز در خیابان امیر اکرم به وقوع پیوست: یک واحد نظامی در جنوب، عملیات پنجم مهر را در چند نقطه تهران برعهده داشت و فرمانده واحد آدمی بود که سازمان [بعدها] درباره‌اش تبلیغ کرد (خودش هم مثل این‌که قبل از اعدامش مصاحبه کرده؛ اسم وی شیرزاد بود). یکی از کارهای این گروه این بود که در مقابل جمعیتی که بعد از تظاهرات جمع شده و بر ضد منافقین شعار می‌دادند، آنها با یک ماشین می‌روند جلو و می‌گویند که: «ما حزب‌اللهی هستیم، پاسدار کمیته هستیم؛ و رادیو تلویزیون الآن می‌خواهد بیاید فیلمبرداری کند. شما یک دقیقه در همین حالت باشید تا رادیو و تلویزیون برای فیلمبرداری بیاید»؛ بعد در همین حین، که جمعیت هم – خوب – شعار می‌داد، آنها عقب می‌روند و یک مقدار فاصله می‌گیرند و این فرمانده دستور می‌دهد که: «آتش کنید، شلیک کنید.» و تعدادی از مردم شهید شدند.

برخلاف گفته سازمان، نه از جمعیت میلیونی خبری شد و نه این‌که ما موفقیتی پیدا کردیم. در همان حال که عقب‌نشینی می‌کردیم (خیابان طالقانی، تقاطع ولی‌عصر تا پل حافظ، اصلاً کوچه‌ای ندارد که به کوچه‌های دیگر راه داشته باشد. به غیر از خیابان بندرانزلی (که آنجا هم درگیری بود) راه فرار دیگری نبود؛ ما هم همان وسط بودیم و کاری نمی‌توانستیم بکنیم. خواستیم به یکی از خانه‌ها فرار کنیم؛ چندین خانه را زنگ زدیم و هیچ کس در را باز نکرد. آخر سر، چند مرتبه با شلیک گلوله به در خانه‌ها، در را باز کردیم که بتوانیم فرار بکنیم اما در فرار موفق نشدیم و دستگیر شدیم.

موقعی که دستگیر شدیم و می‌خواستند ما را به زندان منتقل کنند، مردم جمع شده بودند جلوی خیابان طالقانی و می‌گفتند: «آقای موسوی تبریزی [دادستان کل انقلاب اسلامی] گفته که کسی که در تظاهرات مسلح باشد، باید اعدام بشود و ما هم همین‌جا می‌ایستیم و همه آنها باید اعدام شوند.» و حتی این طور که من متوجه شدم، کمیته متوسل به تیر هوایی شد تا ما را از میان جمعیت رد کند. به گفته محمدرضا یزدی‌زاده، یکی از مسئولان سازماندهی تظاهرات ۵ مهر: گزارش‌هایی حاکی از این موضوع داشتیم که عده‌ای از مردم با مشت خالی جلوی تیم‌های نظامی ایستادند و شعار می‌دادند و آنها هم که بی‌تفاوت بودند، ماشین‌ها و امکاناتی را که در خیابان داشتند، جمع می‌کردند تا مبادا کسی پشت آنها سنگر بگیرد. همچنین ولی‌الله صفوی، یکی دیگر از مسئولان نظامی این تظاهرات اظهار داشت: [این تظاهرات] تنها نتیجه‌ای که برای سازمان داشت، [دستگیری و] کشته شدن عمده نیروهای اجرایی و عملیاتی در آن روز بود. این تظاهرات هم با مقاومت مردم و با شکست برای سازمان تمام می‌شود که طی آن نیز عده‌ای از مردم بی‌گناه به شهادت می‌رسند. در خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی یک روز بعد از تظاهرات مسلحانه ۵ مهر، آمار تلفات این چنین درج شده است: ۱۶ خرابکار [= عضو سازمان] کشته و ۳۰ نفر از مردم و پاسداران شهید شده‌اند و بیش از ۱۵۰ نفر [از اعضا و هواداران تشکیلاتی] دستگیر شده‌اند.

بحران‌ها و ضربه‌های پس از شکست ۵ مهر

بعد از این «آزمایش»، سازمان دوباره متحمل یک شکست بزرگ و از دست دادن بسیاری از نیروهای تشکیلاتی‌اش شد. بخش عظیمی از نیروهای وابسته به نهادهای «بخش اجتماعی»، در فاصله ۵ تا ۱۰ مهر دستگیر شدند و «ستاد انزلی»، مرکز هدایت خط تظاهرات مسلحانه نیز ضربه خورد. هواداران که انتظار داشتند با قیامی مثل ۲۲ بهمن ۵۷ روبه‌رو شوند، دچار یأس شدند.

ناکامی طرح تظاهرات مسلحانه، ناهنجاری‌های زیادی را برای هواداران باعث شد؛ اینها بعدها در زندان و یا بین خود، درخصوص جملات و عبارات امیدوارکننده مسئولان سازمان اندیشه کردند:

... تو اگر توی خیابان یک گلوله شلیک بکنی، مردم دورت جمع می‌شوند.

... این تظاهرات یک قیام سراسری است؛ همه مردم به ندای شما جواب می‌دهند... با خودتان سلاح بیشتری ببرید؛ چون مردم از شما سلاح می‌خواهند.

... اول مجلس را می‌گیریم، بعد رادیو و تلویزیون و بعد اوین و در آخر می‌رویم سراغ جماران.

... بچه‌ها! فردا [= ۵ مهر] مثل ۲۲ بهمن است؛ مردم فردا از شما با شیرینی و شکلات استقبال می‌کنند... مراقب باشید زیاد به مردم نپردازید؛ فقط تشکر کنید.

تحلیل‌های پس از ۵ مهر، بیش از آن که روی قدرت سازمان تکیه کند، به بحران‌های اقتصادی و سقوط قریب‌الوقوع جمهوری اسلامی در اثر آن می‌پرداخت که این موارد از آن بیرون می‌آمد:

۱– رژیم از نظر اقتصادی رو به سقوط است.





۲- ستون فقرات سازمان سالم مانده و ضربه کاری از دستگیری‌ها و اعدام‌ها نخورده؛ اما از این پس اصل بر حفظ خود است و قرارها باید به حداقل (هفته‌ای یک بار) تقلیل یابد.

۳- تبلیغات در سطح جهانی، به نفع سازمان است.

۴- عملیات نظامی گسترده ضروری نیست؛ چون اهداف آن به دست آمده است. اعضا و هواداران سازمان نمی‌خواهند به جای مردم انقلاب کنند و با توجه به شرایط اقتصادی- اجتماعی و پتانسیل انقلابی توده‌ای که محصول این شرایط است، مردم بزودی قیام خواهند کرد.

یکی از عناصر مؤثر سازمان در آن زمان، در تبیین انفعال درونی سازمان و نیروهایش- که با شور و امید زیاد به این کوران خونین وارد شده بودند- در جریان ۵ مهر می‌نویسد:

در طول یک ماه بعد از ۵ مهر، مرتباً به افراد تحلیل می‌نمودند که تظاهرات ۵ مهر تأثیر شگرفی در خارج از کشور داشته و بعد از این عمل، بایستی روی بحران‌های اقتصادی رژیم کار کنیم. ولی انتقال تحلیل بحران اقتصادی به پائین‌تر از رده «نهاد» ممنوع بود و بعدها هم فراموش شد. من فکر می‌کنم [که] تحلیل بحران اقتصادی برای جلوگیری از انفعال و دور ماندن ذهن ما از شکست ۵ مهر بود.

مواضع «بازرگان» در مهر ۶۰ درباره «سازمان»

در شرایطی که سازمان دچار بحران روانی و شکست بزرگ اجتماعی و تبلیغی شده بود و عملاً در بن‌بست گرفتار آمده بود، موضع‌گیری نابهنگام و غیرمنتظره مهندس مهدی بازرگان در مورد سازمان که موجب برانگیختن واکنش‌ها و بازتاب‌های سیاسی و تبلیغی شد، بسیار عجیب و سؤال‌برانگیز بود.

در حالی که فضای اجتماعی بعد از ۳۰ خرداد و بویژه در پی شهادت مظلومانه شهدای هفتم تیر و هشتم شهریور بشدت علیه بازرگان و نهضت آزادی بود و افکار عمومی، آنان را به نوعی شرکای سیاسی و سهیم در جرایم سازمان می‌شناختند، تا آنجا که در مراسم تشییع شهدای ۸ شهریور و سایر اجتماعات مذهبی- سیاسی مانند نمازهای جمعه، شعارهایی علیه رهبران نهضت آزادی سر داده می‌شد، انتظار می‌رفت که حداقل از سوی شخص بازرگان، سخن یا اقدام تحریک‌آمیز جدیدی بروز نیابد. در خاطرات حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی موارد از اعتراضات مردمی علیه بازرگان و نهضت آزادی و حتی درخواست کمک نهضتی‌ها از وی برای کاهش و یا جلوگیری از ادامه آن اعتراضات، درج شده است. از جمله در روز ۱۵ شهریور ۶۰ به نقل از خانواده آقای هاشمی که در تشییع جنازه شهید قدوسی و شهید وحید دستجردی شرکت کرده بودند، آمده است که «مردم شعارهایی علیه مهندس بازرگان هم می‌دادند.» در تاریخ ۱۵ مهر ۶۰، خاطرات رئیس وقت مجلس شورای اسلامی چنین نگاشته شده است:

جلسه علنی داشتیم، مهندس [مهدی] بازرگان، اولین سخنران قبل از دستور بود. در قسمتی از اظهاراتش ضمن اظهار تأسف از شهید شدن پاسداران و شخصیت‌ها به‌دست تروریست‌ها، از اعدام‌ها و سخت‌گیری‌های دادگاه‌های انقلاب هم انتقاد داشت و امریکایی بودن تروریست‌ها را مردود دانست. اظهارات ایشان مورد اعتراض شدید جمعی از نمایندگان قرار گرفت.

مجلس را متشنج و ترک کردند و به ایشان اعتراض نمودند. کسی از ایشان دفاع نکرد. دوستانش هم وحشت کرده بودند. مجلس را به‌عنوان تنفس تعطیل کردم. جمعیتی از [مردم و] بازاریان که جریان مجلس را از رادیو شنیده بودند، به‌عنوان اعتراض به اظهارات آقای بازرگان، مقابل مجلس آمدند و شعارهای تندی علیه ایشان، لیبرال‌ها، بنی صدر، امریکا و منافقان می‌دادند... دادستان انقلاب، تصمیم به بازداشت آقای بازرگان گرفته بود، مانع شدم.

روز دهم مهرماه ۶۰ در فضای اقدامات روز افزون تروریستی سازمان و اوج گیری عملیات در جبهه‌های نبرد علیه رژیم متجاوز عراق، سومین دوره انتخابات ریاست جمهوری با حضور گسترده مردم و ۲۰ درصد بیش از شرکت کنندگان دوره قبل، برگزار شده بود و قرار بود روز ۱۷ مهر مراسم تنفیذ ریاست جمهوری آیت‌الله‌خامنه‌ای برگزار شود. روز ۱۶ مهر یک روز پس از نطق جنجالی بازرگان، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود چنین نوشت: جلسه علنی داشتیم... نگران نطق‌های تند قبل از دستور، علیه نهضت آزادی بودم، کنترل کردم... به خیر گذشت. مهندس بازرگان [درجلسه] شرکت نکرده بود. احتمال می‌رفت که دوستانش هم شرکت نکنند، ولی آمده بودند. مهندس بازرگان در سخنرانی ۱۵ مهر خود، ضمن تمجید از شهدای حوزه علمیه و مسئولان، دستگیرشدگان یا کشته‌شدگان عضو سازمان را «نونهالانی» توصیف کرد که «جگرگوشگان و پرورش‌یافتگان امید این مملکت بوده‌اند، عاشق وار و یا دیوانه‌وار، فداکار یا گناهکار در طاس لغزنده‌ای افتاده‌اند. وی ضمن رد اتهام این‌که «روحانیون ارجمند و مکتبی های غیرتمندان از امریکا وارد شده‌اند»، اعضا و هواداران تشکیلاتی سازمان را «جوانان جانباز» خواند که نمی‌توان آنها را «مزدور» دانست.

در حالی که کمتر از نیمی از سخنرانی مهندس بازرگان از روی متن مکتوب در مجلس خوانده شد، به دلیل اعتراض شدید بسیاری از نمایندگان و بروز تشنج و قطع جلسه، این نطق ناتمام ماند. نهضت آزادی چندی بعد متن کامل این نطق را در روزنامه کیهان و مستقلاً در قالب یک اطلاعیه منتشر ساخت. بقیه نطق نیز محکومیت توأمان و یکسان عملکرد نظام و سازمان بود و اتخاذ یک موضع میانه بی‌طرف که در واقع و از آن تریبون، بیشتر به زیان حاکمیت جمهوری اسلامی ارزیابی می شد.

روزنامه کیهان که در آن زمان تحت سرپرستی حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی اداره می شد، در پاسخ به نطق مهندس بازرگان، طی سه روز ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ مهر، سرمقاله‌های خود را به نقد و تحلیل مواضع وی و نهضت آزادی اختصاص داد.

آقای خاتمی در اولین روز بعد از نطق، در «یادداشت روز» صفحه اول کیهان طی مقاله‌ای با عنوان «مرگ آقای سادات و نطق آقای بازرگان!»، بعد از اشاره به خبر مرگ انورسادات رئیس‌جمهور وقت مصر و شور و شادی مردم از مجازات این خائن به آرمان فلسطین و دغدغه ذهنی‌اش برای نگارش مقاله راجع به ابعاد و آثار این واقعه، نوشته بود:

تا صبح شد و به مجلس آمدم. آقای بازرگان به عنوان ناطق پیش از دستور، پشت تریبون قرار گرفتند و من چون دیگران، منتظر که چه خواهند گفت؟... آیا از توطئه امریکا و مزدورانش علیه انقلاب اسلامی و تلاش آنان برای نجات صدام سخن می‌گویند؟ از جنایاتی که به دست عوامل امریکا در ایران و علیه مردمی‌ترین انقلاب معاصر صورت می‌گیرد؟ از رسوایی‌های بنی‌صدر و رجوی که اینک به بختیار و اویسی ملحق شده‌اند؟ از فاجعه‌های مکرری که به دست عوامل و مزدوران «سیا» و «موساد» در ایران انقلابی آفریده شده است و بهترین چهره‌های متقی و مبارز و مجاهد در میان آتش سوخته‌اند؟ خاصه اینکه در رابطه با شهادت این عزیزان، تاکنون از سوی ایشان [= بازرگان] و همرزمانشان، مطلبی جز تسلیت خشک در حدی که بسیاری از سیاستمداران خارجی و حتی زمامداران وابسته دنیای سوم، علی‌الرسم و به‌منظور رعایت اصول دیپلماتیک! داده‌اند، صادر نشده است... دیری نپایید که دریافتم این انتظار بیهوده است... [نطق بازرگان] مثل همیشه عبارت بود از اعتراض به جمهوری اسلامی... سخنان آقای بازرگان... مرا از بلاتکلیفی شب پیش بیرون آورد و موضوع مناسب برای سرمقاله در رابطه با مرگ سادات را یافتم.

در قسمت دوم سرمقاله آقای خاتمی با عنوان «چه کسی امریکایی است؟»، چنین آمده بود:

آقای بازرگان، ضمن تأسف از خون‌هایی که ریخته می‌شود... به دفاع از «جوانان جانباز»!! و نونهالانی برخاستند که جگرگوشگان و امید مملکت! هستند، به همان نظم و نسق که در بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیسم خبری می‌شنویم و بدین ترتیب از کسانی [= مجاهدین خلق] دفاع به عمل می‌آید که خشن‌ترین شکل آشوب را به فرمان رهبران خائن و فراری خود، در متن انقلاب ناب و منحصر به فرد ایران برپا می‌کنند و بهترین فرزندان اسلام را از پای درمی‌آورند و کودکان خردسال را در آتش خشم کور خود می‌سوزانند.

همچنین حجت‌الاسلام سیدمحمد خاتمی با اشاره به طنز و کنایه تمسخرآمیز مهندس بازرگان در مورد تفسیر امریکایی و مزدور خواندن عوامل سازمان نوشت:

طنز آقای بازرگان، آنجا که از انتساب آشوبگران به امریکا برمی‌آشوبند، خود حکایتگر نوعی نگرش امریکایی به مسائل است... بدین ترتیب تشخیص درست امام و امت را که دشمنان داخلی... را امریکایی می‌خوانند و اعمال و مواضع آنان را به نفع امریکا می‌دانند، به تمسخر می‌گیرند... آیا شاه مخلوع که گوی سبقت را از همه حکمرانان جهان سوم در سوق دادن کشور به سوی وابستگی تام به غرب و خصوصاً امریکا... ربوده بود، در خانواده امریکایی زاده شده یا از امریکا برگشته بود، یا اینکه شاه امریکایی نبود؟... آیا آقای بنی‌صدر که... امریکا همه امیدهایش را برای بازگشت به ایران، به وی بسته بود، از خانواده امریکایی بود؟... آیا آقای رجوی که روز و روزگاری، آقای بازرگان را نماینده بورژوازی که طبق تحلیل‌های ماتریالیستی [= مارکسیستی] حضرات ماهیتاً امریکایی است، می‌دانست و امروز که به‌منظور رهبری مقاومت ضدامپریالیستی در ایران به دامن فرانسه آویخته است! و برای تکمیل مبارزات ضد امریکایی، این اواخر سفری به امریکا کرده است، با کمال شهامت به تمجید از بورژوازی ملی برخاسته و برای سرنگونی جمهوری اسلامی پیشنهاد اتحاد با بورژواها را می‌دهد... و «جرج بال» به سیاستمداران امریکا اکیداً توصیه می‌کند که مجاهدین خلق! را به عنوان جناح نیرومند مخالف با رژیم ارتجاعی! ایران مورد حمایت و تقویت قرار دهند و بالاخره مورد تمجید و ستایش فراوان رادیوها و سخن‌پراکنی‌های امریکا و اسرائیل و بی‌بی‌سی است، آیا آقای مسعود رجوی از خانواده امریکایی است؟... و امروز همان جوانان پاکباز! که شما به دفاع از آنان برخاسته‌اید، چشم و گوش بسته به فرمان آقای رجوی و همپالگی‌هاشان و به کمک بازمانده‌های رژیم شاه و در هنگامه‌ای که نیروهای رزمنده جمهوری اسلامی درگیر دفن تجاوز رژیم امریکایی صدام هستند، به کشتار و تخریب دست می‌زنند.

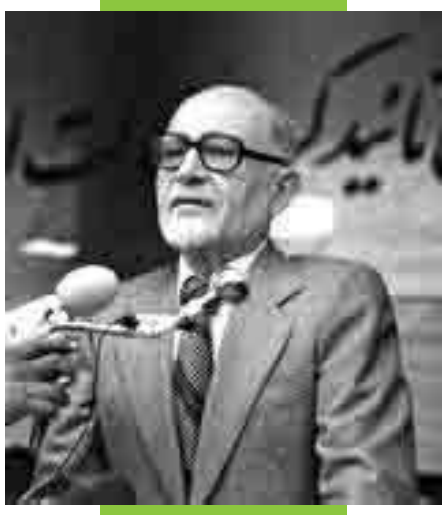
مراد از امریکایی بودن، نحوه‌ای از دید و بینش است که به سادگی، ابزار دست سیاست‌های توسعه‌طلبانه امریکا می‌شود و به خاطر همین دید و بینش، جریانی که شما [= مهندس بازرگان] در رأس آن قرار دارید، همواره از مواضع ضد امریکایی جمهوری اسلامی ـ البته با توجیهات گوناگون ـ اظهار نارضایتی و حتی مخالفت قولی و عملی کرده است... امروز این امریکا است که پندارگرایانه برای سرنگونی جمهوری اسلامی به مجاهدین خلق! دل بسته است و از آنان حمایت می‌کند. مهندس بازرگان در ادامه نطق خود که به صورت مکتوب انتشار یافت، تأکید کرده بود که بایستی به «تجزیه و تحلیل صحیح جریان‌ها و شور در علل چاره‌ها بنشینیم» و به تعبیر خود «هر دو طرف دعوی» را مخاطب و مقصر جلوه داده بود.

آقای خاتمی نیز با تجزیه و تحلیل موضوع در سرمقاله خود، در مورد نقش و سهم جریان نهضت آزادی در افزایش طرفداران سازمان طی ماه‌های پس از پیروزی انقلاب نوشت:

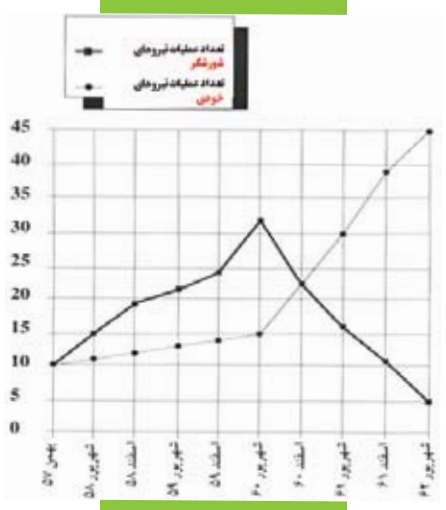
... اگر بخواهیم به تحلیل جریاناتی که به اینجا انجامید، بپردازیم، بزرگترین گناه به گردن جریانی خواهد بود که از آغاز در سیر طبیعی انقلاب اخلال کرد و بسیاری از جوانان ساده‌دل را از انقلاب رمانید و آنان را به دام رهبران گروهک‌هایی که از آغاز هم معلوم بود بالاخره کارشان به تروریسم خواهد انجامید، افکند. وقتی که دولت موقت در اثر بینش ناسازگارش با محتوای انقلاب اسلامی و با سوءاستفاده از نام و اعتباری که به برکت اسلام و عنوانی که از رهبر انقلاب گرفته بود، راه آشتی دادن انقلاب سازش‌ناپذیر اسلامی با امریکا را برگزید... وقتی که فریاد برآمد انقلاب به پایان رسیده است... و ملاقات با برژینسکی نشان داد که کدام سازندگی و نظمی مورد نظر است،... گروهک‌های مفسد انحصارطلب ملحد یا التقاطی، با هیاهو چنین وانمود کردند که جمهوری اسلامی و دولت موقت عین یکدیگرند و بدین‌وسیله توانستند بسیاری از این جوانان ساده‌دل را به سوی خود جلب و با کار مداوم، آنان را برای چنین روز تلخی آماده سازند.



محمد خاتمی در یادداشتی به‌شدت از مهدی بازرگان انتقاد کرد



بازرگان منافقین را جوانان جانباز خواند



نموداری از برخورد نظام با شورش‌های منافقین



تصویر ارگان منافقین که تظاهر کنندگان را ۵۰۰ هزار نفر خوانده بود!

۱۳۶۰
ریزش و رویش
ایران
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

گزارشی از جلسه شورای اسلامی در روز ۳۱ خرداد

عدم کفایت



جلسه مجلس در روز ۳۱ خرداد در حالی رسمیت یافت که دستور جلسه همچنان طرح عدم کفایت بنی‌صدر بود و آشوب‌های ۳۰ خرداد به سوژه مخالفین تبدیل شده بود.

صادق خلخالی در رابطه با زد و خوردهای خیابانی می‌گفت: حتی اگر امام فرمان تصفیه ندهند حزب‌الله خود آنها را تصفیه خواهد کرد و قبر مجاهدین خلق را در خیابان‌ها خواهیم کند. او در مورد بنی‌صدر نیز گفت: مسئله مسئله بنی‌صدر نیست؛ امروز تکلیف آقای بنی‌صدر و لیبرال‌ها در این مجلس معین می‌شود. ایشان قبل از آنکه حکم عزلش صادر شود از طرف ملت ایران مردود است مسئله توطئه امریکا و ایادی زنجیری آنها در منطقه است.

معصومی اولین سخنران پیش از دستور نیز گفت: مخالف بنی‌صدر سران حزب جمهوری اسلامی نیستند، بلکه مخالفان او کل سیستم جمهوری اسلامی است که برمبنای اجتهاد و فقاهت بنا شده و لذا بسیار طبیعی است که بنی‌صدر در مجلس خبرگان بگوید من با ۹ دلیل با ولایت فقیه مخالف هستم. چون او نه فقه را فهمیده و نه فقیه را می‌شناسد. او فقط دموکراسی غربی را مؤمن است، چنان که بعد از انتخاب ریاست جمهوری تکیه او تنها بر ۱۱ میلیون رأی است. بنی‌صدر با قبول دموکراسی غربی ولایت فقیه را نفی می‌کند و تعزیر را شکنجه می‌داند و لایحه قصاص را غیرانسانی می‌شمارد.

سپس نوبت موسوی‌خوئینی‌ها می‌رسد که ضمن برشمردن تخلفات رئیس جمهور از قانون اساسی در کنایه ای به شهید بهشتی گفت: مخالفت با آقای بنی‌صدر به معنای پاک بودن مخالفین وی نیست!

خوئینی‌ها در بخش دیگری از سخنانش به یکی از ملاقات‌های آقای بنی‌صدر با امام خمینی اشاره کرد و گفت امام در این دیدار دو نصیحت کردند که یکی از آنها را در اینجا نقل می‌کنم. امام فرمودند: توجه داشته باش که ملت ایران سخت ضد امریکا هستند. قلوب ملت ایران پر است از خشم مقدس علیه امریکا، نکند کاری بکنید که ملت احساس کند که تمایل به امریکا پیدا کردید. خوئینی‌ها خاطرنشان کرد که آقای بنی‌صدر در متن جریان گرایش به امریکا قرار گرفته‌اند. خوئینی‌ها در بخش دیگری از سخنانش به اظهارات بنی‌صدر در یکی از نمازهای جمعه تهران اشاره کرد و گفت: آقای بنی‌صدر در نماز جمعه فریاد می‌زند که وام‌هایی را که به امریکا بدهکاریم نخواهیم داد. رئیس جمهوری زمانی این حرف را می‌زند که ذخایر ارزی ما در دست آنهاست و آقای یزدی نقل کرد که همان روز که آقای بنی‌صدر این حرف را زد خبرنگاران از وی پرسیدند که شما چطور این حرف را می‌زنید و ایشان گفتند که ذخایر اصلی ما منتقل شده است و جز اندکی نمانده و همان شب کارتر دستور بلوکه شدن ذخایر ارزی ما را صادر کرد.

به گفته موسوی خوئینی‌ها در نامه‌ای که یک سیاستمدار برجسته امریکایی برای قطب‌زاده می‌فرستد در زمانی که او وزیر امور خارجه بود، در قسمتی از این نامه این عبارت را می‌خوانیم: آقای رئیس جمهور (کارتر) به دلیل علاقه بسیار به راه حل سریع تمایل داشته است در ازای گروگان‌ها شاه را برگرداند اما تحت تأثیر برژینسکی و سخنان بنی‌صدر مبنی بر اینکه گروگان‌ها بزودی آزاد شوند کارتر از تصمیم خود صرف نظر کرد.

آن روز مجلس صبح و عصر جلسه داشت. گروه ملیون و نهضت آزادی شامل سلامتیان، غضنفرپور، حسین انصاری‌راد، ابراهیم یزدی، مهدی بازرگان، گلزاده غفوری، مجتهد شبستری، صباغیان، معین‌فر در جلسه صبح و عصر حضور نیافتند. پس از اظهارات خوئینی‌ها هاشمی‌رفسنجانی نیز گفت:... آقایان خبر آشوب دیروز عصر را که با پرچمداری منافقین خلق و اقلیت فدایی و به اسم رئیس جمهور در حال عزل انجام شد اطلاع دارند. آقایان آنچه که واقع شد در آستانه طرح عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور بود که خود بهترین گواه عینی بر عدم کفایت رئیس جمهور است. دو نکته مهمی که من یادم است و مکرراً از لبان مقدس امام شنیده‌ام این بود که امام متأثر بود از این که رئیس جمهور با این گروهک‌های مفسد، آشوب‌طلب و برانداز، روابط ارگانیک برقرار کرده و مکرراً امام به من گفتند و من به ایشان پیغام دادم که موضع خودشان را معین کنند او جواب نداد. یک روز در حضور امام و جمع ما و آقای بازرگان و آقای بنی‌صدر، امام با اوقات تلخی به آقای بنی‌صدر گفتند که از جرائم شما این است که شما با این گروه‌های ضد اسلام و ضد انقلاب رابطه دارید. ایشان گفتند من چه رابطه‌ای دارم؟ امام فرمودند که شما این گروه‌ها را مسلح کرده‌اید. امام لرزید وقتی این جمله را گفت. بعد ایشان جواب داد که من به اینها اسلحه داده‌ام که خودشان را حفظ کنند، جانشان در خطر بود. امام گفت به درک که جانشان در خطر باشد؛ به جهنم که جانشان در خطر باشد؛ شما می‌خواهید چه کسی را حفظ کنید در حکومت اسلامی با اسلحه کی؟ و با این صراحت در حضور آقای بازرگان و من و دوستان دیگر و خود آقای بنی‌صدر. امام این گونه با ایشان برخورد کرد ولی ایشان تغییر موضع نداد. اگر یادتان باشد روزهای قبل از انتخابات ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر جمله‌ای گفت: «به نظر من تنها کسی که (غیر از خودشان) در میان مردم رأی می‌آورد آقای مسعود رجوی است.» این یادتان باشد که این جمله، جمله ساده‌ای نبود این دلالت بر یک قرارداد استراتژیکی می‌کرد... دیروز من از لحظاتی که درگیری شروع شد تا اواخر وقت تقریباً نیمه شب در جریان برخوردهای تهران بودم و مستقیماً اخبار را از صداهای خودشان می‌شنیدم. از مراکز تصمیم‌گیری منافقین و پیکاری‌ها به افراد در خیابان‌ها دستور داده شد که اتوبوس‌ها را به آتش بکشید، باجه‌های تلفن را خرد کنید، از هرجا که شده ولو از بیمارستان‌ها جنازه‌ای بدست بیاورید و روی دست بگیرید و میان مردم ببرید و مثل دوران انقلاب مردم را با رنگ خون آشنا کنید و هیجانی کنید، ولو این تعبیر شاد ده‌بار گفته شد، حتی با دادن دهها شهید. این چیزی بود که اینها دیروز برای ملت درست کرده‌بودند... جز اینها کسی در خیابان‌ها به نفع بنی‌صدر کار نمی‌کرد. من این نکته را از این جهت می‌گویم که من دلم می‌سوزد برای جوان‌های ۱۵ تا ۲۰ سال. این بچه‌های راهنمایی و دبیرستان که با القائات شیطانی و شعارهای چپ‌گرایانه گرفتار این باند خطرناک شده‌اند... یکی از شهدای دیروز ما آقای مازندرانی است مسئول روابط شهرستان‌های بنیاد شهید... این گونه افراد را اینان نشانه‌گیری می‌کنند و شهید می‌نمایند. کتابدار مسجد آقای محسن شبستری، شخصی که خدمات فرهنگی آن زبانزد بچه‌های مسلمان بود دیروز نشانه‌گیری شده و شهید گردیده، محافظ آقای فدایی نماینده محترم سربند اراک دیروز نشانه‌گیری شده و الآن در بیمارستان حالش وخیم است...

سپس هادی غفاری نماینده مردم تهران با استفاده از چند دقیقه وقت اضافه در رابطه با حوادث پریشب گفت: من خودم در صحنه حوادث حضور داشتم و دیشب هم همین‌طور و تا صبح هم نخوابیدم و صبح خیال داشتم بروم خدمت امام اما نشد... دیروز در خیابان مصدق ۵ نفر سوار در یک بنز آخرین سیستم اهدایی آقای رئیس جمهور که برای جنگزدگان داده شده بود بودند. راننده آقای حسینی بود برادر خانم آقای رئیس جمهور. خانم آقای بنی‌صدر، خانم آقای غضنفرپور به نام سودابه سدیفی و دو تن دیگر که از منسوبین آقای بنی‌صدر بودند... بیانیه بیست و دوم خرداد آقای بنی‌صدر لحظه به لحظه پخش می‌شد... به شما بگویم برادران پاسدار چگونه کشته شدند گرچه دلم نمی‌خواهد بگویم. دشنه‌ای که الآن در کمیته خیابان فردوسی است بروید ببینید دشنه را به طول سی سانت در قلب یک پسر فروکردند و درحالی که می‌گفتند بگو درود بر بنی‌صدر برادرمان را گوش تا گوش سربریدند. من در آنجا بودم که محافظ آقای فدایی را با بیست ضربه کارد نقش خیابان کردند و گلوله هم زدند.

چون آقای خوئینی‌ها به عنوان موافق صحبت خود را کرده بود، نوبت یک مخالف بود. طبق لیست نوبت محمد مجتهد شبستری بود که او انصراف خود را اعلام کرد و چون مخالف دیگری در جلسه حاضر نبود، نوبت را به ناچار به موافقین دادند. موافق بعدی رشیدیان نماینده آبادان بود. وی گفت: امام در سخنان خود تا ساعت ۲ به بنی‌صدر مهلت داد که بیاید توبه کند ولی او این کار را نکرد... در مجلس خبرگان آقای بنی‌صدر، مقدم مراغه‌ای و نهضت آزادی می‌خواستند مجلس خبرگان را از داخل منحل کنند وقتی آقای طالقانی مرده بود گفتند که عده‌ای هم که نمی‌آیند و بقیه هم پیرو هستند می‌خواستند با نیامدن به مجلس آن را منحل کنند.

سپس حجتی کرمانی به عنوان مخالف با طرح، چنین گفت: مطمئن باشید من راهی جز راه امام انتخاب نخواهم کرد... من تا موقعی که این جنبش باشد هرگونه کار و ایستادگی در مقابل امام را خطای تاریخی می‌دانم و معتقدم که متأسفانه آقای بنی‌صدر در چنین وضعی قرار گرفته است... امام با انقلاب عجین است و ایستادگی در برابر امام ایستادگی در برابر انقلاب است. با حذف آقای بنی‌صدر از طرف امام فرصت هست که ایشان تسلیم نظرات امام شوند. وی افزود: این نظام دارای رشته‌ای است که قائم به دو سر می‌باشد که یک سر آن امام و یک سر دیگر آن امت است و این پیوند امام و امت بود که باعث پیروزی انقلاب شد و اگر کسی این پیوند را گسست و در مقابل آن تسلیم نشد، اشتباه تاریخی مرتکب شده است و خود باعث عدم کفایت سیاسی است از این نظر من اعلام می‌کنم که از مخالفت با طرح منصرف شدم.

موافق بعدی طرح، امامی کاشانی گفت: عدم کفایت سیاسی آقای بنی‌صدر را ازجهت عدم تقوای سیاست و مدیریت می‌دانم. در قانون اساسی اصلی مسلم است و این را در سه جمله خلاصه می‌کنم: ۱- آقای بنی‌صدر به نام قانون اساسی، قانون اساسی را زیرپا گذارده است. ۲- گروه‌های ضدانقلاب زیر پرچم ایشان قرار گرفته تا وسیله‌ای برای بازگشت امریکا به ایران باشد. ۳- به آبروی جمهوری اسلامی ایران در سطح جهان لطمه زد.

سپس نوبت به آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای رسید و ایشان با موافقت با طرح ۱۴ استدلال فرمودند: اعلام می‌کنم که اینجانب آقای بنی‌صدر رئیس جمهور را دارای کفایت سیاسی برای اشغال پست خطیر ریاست جمهوری نمی‌دانم... در اظهارات مخالفان طرح اصرار عجیبی شد که اثبات عدم کفایت آقای بنی‌صدر را به یک دشمنی شخصی با بنی‌صدر یا به یک بحران حزبی و سیاسی برگردانند و این برخلاف واقع است. این یک خصومت شخصی و یا جریان حزبی نیست؛ یک تکلیف شرعی و مسئولیت الهی است و پاسخ به یک خواست مردمی و عمومی است. اگر نگرانی حفظ انقلاب و اسلام و لزوم ادای مسئولیت نبود ما حاضر می‌شدیم آقای بنی‌صدر را با همه عیوب و مشکلات تحمل کنیم و اگر از مسئولیت الهی نمی‌اندیشیدیم یقیناً نه آقای بنی‌صدر و شاید نه همین برادران، ما را به انحصارطلبی و قدرت‌گرایی و امثال این تهمت های مبتذل و تکراری متهم نمی‌کردند... هیچ حمایتی از بنی‌صدر ارزش واقعی و عملی حمایت امام از او را نداشت، اما دیدید که امام هنگامی که پس از یک سال صبر و سکوت دردآلود، مشاهده کردند که خط نفاق و ارتداد کفر و استکبار سنگر محکمی در وجود آقای بنی‌صدر یافته‌است حمایت خود را از او سلب کردند و این را برای خود تکلیف دانستند... بخشی از نقشه‌های آنان این بوده‌است که پس از روی کار آمدن دولتی که مجلس به آن متمایل است اما آقای بنی‌صدر او را نمی‌پسندد، با کارشکنی و مخالف‌خوانی جلوی موفقیت او را بگیرد تا بی‌آبرو و ساقط شود... آقای بنی‌صدر در مقام ریاست جمهوری، سیاست‌بازی را جانشین حقیقت‌گرایی کرد... وی سپس به مصاحبه بنی‌صدر با مجله لوماتن اشاره کرد و گفت که بنی‌صدر در آن می‌گوید امام با واقعیت تماس مستقیم ندارد و در مصاحبه با میدل‌ایست می‌گوید قبلاً (یعنی در دوران شاه) حداقل دورنمایی داشت، دورنمای تمدن بزرگ، امروز حتی این هم وجود ندارد... دیگر از دلایل عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر اخلال و شورش‌گری بنی‌صدر و دعوت مکرر مردم به مقاومت در برابر نظم موجود، دارابودن خصلت های منفی شخصیتی از قبیل غرور و خودبزرگ‌بینی مقام پرستی و القای آن به مردم است. آیت‌الله خامنه‌ای اما در انتهای سخنانشان اتهام خیانت بنی‌صدر در ماجرای هویزه را که در روزهای گذشته طرح شده بود، رد کردند.

در جلسه بعدازظهر مجلس نیز دیالمه نماینده مشهد به عنوان موافق طرح چنین گفت: من قبل از انتخاب آقای بنی‌صدر به ریاست جمهوری گفته‌بودم که ریاست جمهوری بنی‌صدر برای انقلاب ما فاجعه است زیرا به ولایت‌فقیه ایمان ندارد... ایشان فاقد تقوا، تدبیر و مدیریت می‌باشند و آقای بنی‌صدر نه تنها قادر نبود بین سه قوه هماهنگی ایجاد کند بلکه باعث بوجود آمدن ناهماهنگی و اشکالاتی هم می‌شد... بنی‌صدر هر هفته در منزل خواهر خود با رجوی ملاقات می‌کردند و این برنامه‌هایی که این روزها صورت می‌گیرد نتیجه همان ملاقات‌هاست... حرکت‌های آقای بنی‌صدر در طول این مدت برای قطع ولایت‌فقیه صورت می‌گرفت.

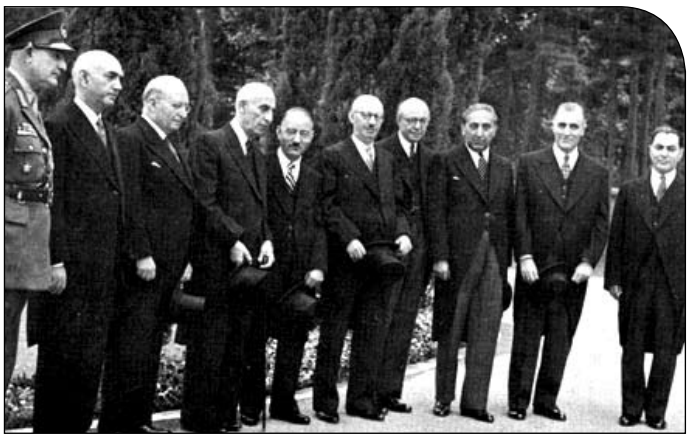
بیانی، در مخالفت با طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر گفت: برای من ثابت است که ملت ایران هنوز بنی‌صدر را می‌خواهد وقتی ما امام را مدیر و مدبر می‌دانیم و امام را قبول داریم امام حکم ریاست جمهوری ایشان را امضا کرده‌اند و اکنون نیز رد کردن ایشان را به نمایندگان ملت واگذار کرده‌اند نه اینکه خود او را رد کنند. بنی‌صدر در اثر فشار مجلس، آقای رجایی را معرفی کرد و در مورد شورای عالی قضایی نیز تذکراتی داده است که در تمام این موارد نشانه بی‌کفایتی پیدا نیست و حزب حاکم از ابتدا آقای بنی‌صدر را نمی‌خواست ولی ملت او را خواست و یازده میلیون رأی به او داد. وی افزود: من با عدم صلاحیت سیاسی آقای بنی‌صدر موافق نیستم و او را سیاستمداری مدبر برای ایران می‌دانم اما ساعت ۴/۵ بعدازظهر رأی مجلس بر تصویب عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر با یکصد و هفتاد و هفت رأی موافق و یک رأی مخالف به حاضرین اعلام گردید.

حکم حکومتی امام خمینی (ره) در صبح روز ۲۵ خرداد

جبهه ملی مرتد شد



سخنرانی امام در روز ۲۵ خرداد ۶۰



کریم سنجابی در کابینه مصدق، نفر اول سمت راست



اعضای اولیه جبهه ملی در برابر کاخ مرمر - ۱۳۲۷



کریم سنجابی و چند عضو جبهه ملی در مراسم استقبال از امام خمینی

اگرچه شکل گیری جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق به سال ۱۳۲۸ و قبل از انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی برمی‌گردد، اما فراز و نشیب‌های زیادی بر سر راه این جبهه وجود داشته تا آنجا که برخی بازه فعالیت آن را به چهار دوره تقسیم می‌کنند؛ چهار دوره‌ای که با معلق شدن نسبتاً کامل فعالیت‌های جبهه ملی و احیای دوباره آن از هم تفکیک می‌شود. بازه فعالیت جبهه ملی چهارم از سال ۱۳۵۶ آغاز می‌شود و تا برخورد قاطع امام با آنها ادامه می‌یابد. در تابستان ۱۳۵۶ سه تن از رهبران جبهه ملی یعنی کریم سنجابی، داریوش فروهر و شاپور بختیار طی نامه سرگشاده‌ای به شاه تمکین مطلق به اصول مشروطیت، احیای حقوق ملت، احترام واقعی به قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر را از وی خواستار شدند.

اما با شکل گیری مقدمات نهضت، جبهه ملی درصدد برقراری ارتباط با انقلابیون برآمد. رهبران جبهه ملی خواهان مواجهه با اصل سلطنت شاه نبودند، بلکه هدف خود را مقابله با استبداد البته در چارچوب ساختار حاکم معرفی می‌کردند. این رویکرد تا ملاقات کریم سنجابی با امام در پاریس در آبان ماه ۵۷ ادامه یافت. بعد از این ملاقات جبهه ملی با صدور بیانیه ای سه ماده ای نظام پادشاهی را غیرقانونی اعلام کرد. در این بازه زمانی البته امام از اینکه راه جبهه ملی با انقلابیون متفاوت است سخنان به میان آوردند و تأکید کردند:«اینجانب نمی توانم از جبهه‌ای‌ها و نه از بزرگشان اسمی ببرم و ترویجی بکنم؛ راه آنها با ما مختلف است.»

با اوج گیری نهضت، مواضع جبهه ملی در مواجهه با اسلام مکتبی و فقاهتی کم کم آشکارتر شد. با این همه امام می‌کوشید تا با مدارا از حذف این جریان جلوگیری کند. امام در تاریخ آذرماه ۱۳۵۷ در پاسخ به این سؤال که «آیا جبهه ملی را با کلیه اجزای متشکله اش حفظ خواهید کرد؟»، پاسخ دادند:«هر فرد یا گروه و دسته ای که بتواند خود را با خواسته‌های نهضت اسلامی موجود در ایران که عموم ملت در آن شرکت دارند، هماهنگ سازد، می‌تواند در ادامه کار، وظیفه خود را انجام دهد. در غیر این صورت در میان مردم جایی ندارد و ملت ایران هوشیارانه این مسائل را تعقیب می‌کنند.»

این مدارا ادامه یافت تا آنکه کار به مواجهه جبهه ملی با لایحه قصاص رسید. جبهه ملی که رویکردی لیبرال داشت در مقابل لایحه قصاص که برآمده از قرآن و شریعت بود، ایستاد و مردم را دعوت به راهپیمایی کرد. امام در واکنش به این فعالیت‌ها که در واقع قیام در مقابل قرآن دانسته می‌شد، موضع شدیدی گرفتند و «ارتداد» جبهه ملی را اعلام کردند تا این جبهه برای همیشه با حضور مردم در خیابان‌ها از صحنه سیاسی کشور حذف شود.

جبهه ملی، طی اعلامیه ای، که بهانه آن نفی و حمله شدید به لایحه قصاص بود، مردم را به یک راهپیمایی در مسیر خیابان انقلاب به سمت دانشگاه تهران، در بعدازظهر روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰فراخواندند. قرار بود در جلسه ۲۶ خرداد مجلس شورای اسلامی پیرو درخواست ۱۲۰ نماینده، دو فوریت طرح بررسی کفایت سیاسی رئیس جمهور به بحث و رأی گیری گذارده شود. به نظر می رسید راهپیمایی جبهه ملی اولاً به عنوان مقدمه و آزمون موفقیت شورش اجتماعی طراحی شده بود (که در صورت موفقیت زمینه را برای یک حرکت گسترده براندازانه و خشن در ادامه درگیری‌های پراکنده تهران و شهرستان‌ها، فراهم می‌ساخت) و ثانیاً مانوری بود برای تقویت جایگاه اجتماعی و افزایش روحیه گروه‌های متحد بنی صدر در آستانه اقدام نهایی؛ صبح ۲۵ خرداد، بازرگان، یدالله سحابی و کاظم سامی طی یک نامه مشترک اعلام کردند به دلیل عدم امنیت و وجود سانسور و ادامه توقیف چند روزنامه ، از شرکت در جلسات علنی مجلس خودداری خواهند نمود.

صبح آن روز، امام خمینی(ره) در میان جمعی از اقشار مختلف مردم بیاناتی ایراد کرد که موارد و نکاتی از آن از جمله انتقاد شدید و صریح به بنی صدر، اعلام ارتداد جبهه ملی در صورت اصرار و پافشاری بر نفی حکم ضروری قصاص، و تکلیف به نهضت آزادی در روشن کردن موضع خود و تبرّی جستن از اعلامیه جبهه ملی تا آن زمان سابقه نداشت.

امام فرمودند:«من می‌خواهم ببینم که این راهپیمایی که امروز اعلام شده است، اساس این راهپیمایی چه هست. من دو تا اعلامیه از «جبهه ملی»، که دعوت به راهپیمایی کرده است، دیدم. در یکی از این دو اعلامیه، جز انگیزه‌ای که برای راهپیمایی قرار داده‌اند، لایحه «قصاص» است. یعنی مردم ایران را دعوت کردند که مقابل لایحه قصاص بایستند. در اعلامیه دیگری که منتشر کرده بودند تعبیر این بود که «لایحه غیر انسانی»! ملت مسلمان را دعوت می کنند که در مقابل لایحه قصاص راهپیمایی کنند، یعنی چه؟ یعنی در مقابل نص قرآن کریم راهپیمایی کنند! شما را دعوت به قیام و استقامت و راهپیمایی می کنند در مقابل قرآن کریم. نص قرآن کریم.»

امام همچنین ادامه دادند:«آقایان تمام تکلیف ها را به جا آوردند و عمل کردند، فقط یک تکلیف مانده و آن جمهوری اسلامی را به هم زدن؟! تمام تکلیف هایی که بر ما و شما متوجه است، چه از قشر نویسندگان و روشنفکران و جبهه‌ها و نهضت‌ها و سایرین، تمام تکالیف فقط منحصر به این شده است که این جمهوری اسلامی را در خارج از کشورطور دیگری که هست نمایش بدهید ومردم را دعوت کنید که بر خلاف جمهوری اسلامی شورش کنند؟! دیگر همه چیز درست شده است، فقط این یکی مانده؟! ... من باید متأسف باشم، من باید بسیار متأسف باشم، از اینکه غیب نمی‌دانم! نمی‌دانستم در چنته اینها چه هست. من بعضی از اینها را می‌پذیرفتم؛ به ایشان هم محبت می‌کردم؛ لیکن نمی‌دانستم که اینها بر ضد قرآن هم قیام می‌کنند.» امام در نهایت تصریح کردند:«اینها مرتدند. جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است. بله، جبهه ملی هم ممکن است بگویند که ما این اعلامیه را نداده ایم. اگر آمدند در رادیو امروز بعد از ظهر آمدند در رادیو اعلام کردند به اینکه این اعلامیه ای که حکم ضروری مسلمین، جمیع مسلمین، را غیر انسانی خوانده، این اطلاعیه از ما نبوده؛ اگر اینها اعلام کنند که از ما نبوده، از آنها هم ما می‌پذیریم.» کریم سنجابی که در آن زمان دبیرکل جبهه ملی بود بعدها در خاطرات خود ضمن اشاره به ارتباط و ملاقات‌های خود با افرادی از مجاهدین خلق (منافقین) و شخص مسعود رجوی اشاره می کند و می‌گوید: ما می‌خواستیم در روز ۲۵ خرداد اجتماع و تظاهرات و در صورت امکان راهپیمایی بزرگی ترتیب بدهیم... با آن که مسئولان جبهه ملی در حال نیمه اختفا بودند بر تصمیم خود در برگزاری تظاهرات راسخ بودیم... مجاهدین خلق هم به ما گفتند که اعلامیه مخالف علیه راهپیمایی نمی‌دهیم ولی رسماً در آن شرکت نمی کنند.

نشریه مجاهد ارگان منافقین قبل از اعلام راهپیمایی جبهه ملی، تحت عنوان «بررسی لایحه قصاص» ضمن رعایت احتیاط در عدم نفی اصل قرآنی و دینی آن، لایحه قصاص را زیر سؤال برده و محکوم ساخته بود. همچنین منافقین در نشریه مجاهد متن کامل نامه سرگشاده شیخ علی تهرانی به امام خمینی را در واکنش به سخنرانی ۲۵ خرداد، انتشار داد. شیخ علی تهرانی در این نامه حملات شدیداللحنی به امام نموده و کوشش کرده بود اعتبار و استناد دینی و فقهی بیانات امام را ازجمله در مورد حکم ارتداد منکرین حکم ضروری قصاص نفی کند.

این بیانیه در حالی صادر شد که آیت العظمی گلپایگانی رسماً در فتوایی تصریح نمود که «اگر مسلمانی حکم قصاص را در اسلام منکر شود، مرتد می‌شود ، چون انکار صریح قرآن و ضروری دین است.»

در پی عدم پاسخ جبهه ملی به درخواست امام خمینی(ره) مبنی بر نفی موضع گیری ضددینی اعلامیه قبلی خود و تلاش گروه‌های اندک و پراکنده ای برای اجابت به دعوت راهپیمایی آشوبگرانه ۲۵ خرداد، حضور گسترده مردم تهران در خیابان‌ها به حمایت از رهبری انقلاب، شرایط را به زیان این گروه و حامیان پشت پرده آن تبدیل نمود. روزنامه کیهان در شرح وقایع عصر روز ۲۵ خرداد نوشت: مردم انقلابی و مبارز تهران، دیروز در اجتماعات پرشکوه خود و با حضور در صحنه ، توطئه راهپیمایی را که از طرف جبهه ملی اعلام شده بود، خنثی کردند... سرتاسر حدفاصل میدان فردوسی تا میدان انقلاب مملو از جمعیت بود. ملت یکصدا فریاد می‌زدند: فرمانده کل قوا خمینی، سکوت هر مسلمان خیانت است به قرآن، لبیک لبیک یا امام ، حزب الله پیشمرگ روح الله، مرگ بر بنی صدر... در پی اعلام راهپیمایی جبهه ملی که قرار بود ساعت ۴ بعدازظهر دیروز از میدان فردوسی آغاز شود، گروه دیگری از مردم برای جلوگیری از برقراری این میتینگ در ساعات قبل از موعد تعیین شده در میدان فردوسی اجتماع کردند... جمعیت سپس مسیر خیابان انقلاب را به سوی میدان انقلاب و دانشگاه تهران در پیش گرفت و شعارهایی علیه جبهه ملی و بنی صدر سر داد. از سوی دیگر مهدی بازرگان طی اطلاعیه‌ای که بعدازظهر ۲۵ خرداد به خبرگزاری پارس ارسال نمود، صرفاً آنچه شایعه دعوت نهضت آزادی به راهپیمایی می‌نامید، تکذیب کرد. روزنامه کیهان روز بعد این اعلامیه بازرگان را یک اقدام زیرکانه و رندانه برای اجتناب از موضع گیری صریح مورد درخواست امام توصیف نمود.

گفت‌وگو با دکتر حسین کچوئیان در باره ترور یاران امام خمینی(ره)

خون بازی



دکتر حسین کچوئیان استاد جامعه شناسی و عضو هیأت علمی دانشگاه تهران است.

گفت و گوی زیر به ریشه‌ها و نتایج ترورهای سال ۶۰ می‌پردازد. در سال ۶۰ در چند عملیات تروریستی، رئیس جمهور، نخست وزیر، رئیس شورای عالی قضایی، چند وزیر و حدود ۲۰ نماینده مجلس به شهادت رسیدند. همچنین در تعداد زیادی عملیات کور تروریستی هزاران نفر از مردم کوچه و بازار به شهادت رسیدند.

ترورهای پس از انقلاب اسلامی و گرفتن نیروهای اصلی چه تأثیری بر روی ایمان، اعتماد به نفس و حرکت توده‌های مردم گذاشت و چه اثری بر لایه‌های مدیریتی و کادر رهبری جمهوری اسلامی داشت؟

علی‌رغم این که لفظ و مقوله ترور، گویی هم‌زاد یا جزو ذاتی مفهوم انقلاب است، از منظر مورد نظر شما، اساساً مطالعه‌ای انجام نگرفته.

بحث ترور در انقلاب‌ها فقط در بخش‌هایی از اقدامات انقلابی مطرح شده که اصطلاحاً به «دوره‌های ترمیدوری انقلاب» مربوط می‌شود، ولی در فرآیند انقلاب ما می‌توان مراحل مختلفی را برای ترور مطرح کرد. ترور پیش از انقلاب به مصادیقی می‌رسد که به رژیم سابق مربوط هستند و معمولاً تحت عنوان ترور، بررسی نمی‌شود؛ پس از دوره‌های اولیه انقلاب، با عنوان دوره «ترور و وحشت» یاد می‌کنند؛ دوره‌ای که انقلابیون سر کار آمده و به مجازات مقامات رژیم پیشین دست می‌زنند. در مقطعی این کار گسترش پیدا می‌کند و بعضی افراد و نیروهایی را شامل می‌گردد که در خود انقلاب درگیر بودند.

در چنین حوزه‌هایی بحث ترور مطرح شد؛ ولی در دیگر زمینه‌ها که به منازعات داخلی رهبران انقلاب و جریان‌های انقلابی مربوط می‌شود، معمولاً به ترور پرداخته نشده است. ترورهایی که در کشور ما اتفاق افتاده، تقریباً ماهیت متفاوتی دارند. اصلاً از جنس موضوعاتی که غالباً درباره آنها بحث می‌شود، نیست. این‌جا ماجرای کاملاً بی‌سابقه‌ای داریم؛ هم از آن جهت که ترورها متوجه رهبران خود انقلاب شده و هم از این حیث که متوجه مردم نیز شده است. یعنی با موج گسترده‌ای از ترور مواجه هستیم که حتی سطح خیلی نازل آن را در انقلاب‌های دیگر نداریم. توجه کنید که برخی از اقدامات سران «تازه به قدرت رسیده» که متوجه حکام سابق است، با عنوان ترور شناخته می‌شود. در حالی که همه این اقدامات، مناسب عنوان ترور نیست. شاید بخشی که متوجه رهبران ابتدای انقلاب بوده و بعداً به ترتیبی از انقلاب کنار گذاشته می‌شوند را بتوان ترور نامید. به هر رو چیزی که در ایران دیدیم، نه سابقه داشته و نه درباره آن تئوری پردازی شده است. البته طبیعی است، چون ادبیات مربوط به انقلاب‌ها را معمولاً غربی‌ها طرح کرده و پرورانده‌اند و آنها علاقه‌ای به این ابعاد نداشته‌اند.

دست‌کم این موضوع در میان موضوعات مربوط به پیامدهای انقلاب‌ها، کمتر موردتوجه قرار گرفته است. آنها به ابعادی که به کنترل و هدایت و نهایتاً مهار انقلاب‌ها مربوط می‌شود، علاقه‌مند بودند. بیش از همه، نحوه شکل‌گیری انقلاب‌ها مورد توجه آنها بود. بنابراین به عوامل شکل‌گیری انقلاب‌ها بیشتر اهمیت می‌دادند تا به تحولات درونی آنها.

چه چیز تروریسمی که به ما حمله می‌کرد را از دیگر انواع متمایز می‌نمود؟

ترورها در هیچ جای دنیا شبیه وضع ما نیست. مثلاً در فرانسه، از رهبران انقلاب، دانته و دیگران ترور شدند؛ اما مخالفان اصلاً در درون رهبری این سیستم نبودند. شاید یک یا چند تن از رهبران یکی از این انقلاب‌ها ترور شده باشند؛ انقلاب فرانسه، انقلاب مکزیک، انقلاب شوروی، انقلاب چین، انقلاب کوبا و... نیز بر همین قرار. مگر در انقلاب ویتنام چنین مواردی را پیدا کنید! ولی نه به این شکل گسترده.

حادثه‌ای که در انقلاب ما اتفاق افتاده منحصربه‌فرد بود و این فی‌نفسه محل تأمل است. به نظر من پاسخ چنین پرسشی ممکن است چیزهای زیادی را روشن کند. این اتفاق و خاصه عدم توفیق اش جنبه‌های جالبی را در بر می‌گیرد. به گمانم نمی‌توان تحلیل جامعه‌شناختی خیلی پیچیده‌ای در مورد اصل قضیه و این که چرا چنین اتفاقی در این‌جا افتاده ارائه داد.

تنها نکته این که، در تمامی انقلاب‌های دیگر یک سازماندهی قوی، کمابیش بر وضع حاکم بود. نیروها و رهبران و جریان‌های انقلاب، از درون این سازماندهی‌ها، ظاهر می‌شوند، تجهیزات مشخصی دارند و به لحاظ سازمانی طبق طرح و برنامه عمل می‌کنند. بعد از انقلاب هم کار تسلط بر صحنه‌های جامعه، خیلی سریع توسط رهبران انجام می‌گیرد. اما ماهیت نیروها و رهبران انقلاب در ایران، ویژگی‌های متفاوتی داشته که مورد بحث هم قرار گرفته است. در اینجا فقدان یک سازماندهی و تشکیلات مشخص- خصوصاً از نوع مدرن آن- بارز است. تا مدت‌ها فاصله‌ای که بین حکومت و مردم می‌گذارند (میان جامعه مدنی و قدرت سیاسی) اصلاً در ایران وجود نداشت. نه این که رهبری کشور مشخص نباشد، بلکه به لحاظ ساختاری و تشکیلاتی، این دو چندان از یکدیگر متمایز نیستند. به دلیل قوت عجیب انقلاب ما با یک فروپاشی قدرت مواجه شدیم؛ سیستم پهلوی، ناگهان سلاح و سپر زمین گذاشت و قدرتی جایگزین این نیروی قبلی نبود تا رفته رفته قدرت از درون مردم شکل گرفت.

به لحاظ ساختاری، سازمانی و تشکیلاتی، حتی وقتی خود رهبران یعنی مسئولین و مقامات کشور مشخص شدند، هنوز لایه‌های زیاد دیگری باید شکل می‌گرفت تا به استحکام لازم برسد و پوشش عمومی و کامل بدهد. قدرت به تدریج در درون جامعه ظاهر می‌شد و خصوصیات قدرت سیاسی را در درون پیدا می‌کرد تا بتواند کنترل و نظارت جامع و لازم را داشته باشد. رهبری دینی ایران در قالب‌هایی که جهان مدرن کار می‌کند، کار نمی‌کرد؛ نه این که آن را نمی‌فهمید؛ می‌فهمید، اما نه به نوعی که بخشی از کنش و عمل اش شود.

همه کسانی که با سیاست مدرن آشنا هستند، می‌دانند که ممکن است در برخی جوامع سیاسی بخش مهمی از مردم مخالف باشند؛ مثلاً حتی در مقاطعی در فرانسه ۴۹ درصد مخالف سیستم سرمایه‌داری و طرفدار کمونیسم بودند، ولی معضل تلقی نمی‌شد. مهمتر اینکه رهبری سیاسی و سیستم، مخالفین را پس نمی‌زند؛ بلکه خود را بازسازی و آنها را مهار می‌کند.

در انقلاب ما این ذهنیت وجود نداشت. به نوع تعامل علما با مردم نگاه کنید. علما نمی‌توانند خود را بدون مردم تصور کنند. پندار عمومی این بود که رهبران نمی‌توانند قدرت‌هایی را که در نتیجه فروپاشی قدرت شاه در صحنه‌هایی سیاسی کشور ظاهر شده، مهار نمایند.

منافقین دقیقاً با همین برداشت ترورها را شروع کردند. فکر می‌کردند این قدرت، مهیا و آماده نیست و به راحتی در مقابل یک قدرت سازمان یافته و تشکیلاتی از پا درمی‌آید. تصور می‌کردند چنین قدرتی، کاملاً بر آدم‌ها اتکا دارد و اگر آدم‌ها را بگیرند، همه‌چیز تمام می‌شود. گمان می‌کردند با توان سازمانی و تبلیغاتی در این فضای فقدان ارتباط‌های مردمی می‌توانند قدرت را به دست گیرند

اگر به تحلیل امریکایی‌ها نسبت به روحانیت و علما و اوضاع و احوال انقلاب نگاه کنیم، می‌بینیم تحلیل‌های منافقین با تحلیل امریکایی‌ها سازگار است. امریکایی‌ها علما و روحانیت را ماهیتاً ناتوان از سازگارسازی با جهان مدرن و فاقد ظرفیت‌های لازم برای اداره کشور و حکومت می‌دانستند و باور داشتند بلافاصله این جریان با جریانات دیگری جایگزین خواهد شد. تنها شاید گروه فرقان این تلقی را نداشتند. درباره فرقان اطلاعات زیادی به دست نیامده و نمی‌دانیم ماهیت آنها واقعا چگونه بوده است، ولی آنچه گفتیم، در مورد مجاهدین صادق است. آنها انتظار داشتند قدرت علما بلافاصله جایگزین شود. فقط می‌خواستند این فرآیند را تسریع کنند. چیز عجیبی که هیچ کجای دنیا ندیده بودیم، این‌جا ظاهر شد. عجیب‌تر این بود که وقتی دیدند قدرت علما یا قدرت انقلابی، چنان سست نیست و رگ و ریشه‌های عمیقی دارد، به جای پی بردن به اشتباه، شروع به زدن رگ و ریشه‌ها کردند. یعنی سراغ سطوح عمومی مردم که در واقع دنباله‌های رهبری در انقلاب بودند، رفتند و شروع به ترور آنها نمودند. چون تشخیص داده بودند این‌ها هم مهم اند و واسطه‌های حفظ قدرت علما هستند.

ترورهای کور در این دسته قرار می‌گیرند؟

ترورها کور نبودند، بلکه همان طور که گفتم مبنای تحلیلی داشتند.

حدوداً از چه مقطع زمانی شروع شد؟

از سی خرداد ۱۳۶۰ آغاز شد. از ماجرای مشهور تظاهرات خیابانی؛ و بعد بلافاصله ترور رهبران اتفاق افتاد.

آیا می‌شود در این ترورها بین رهبران سیاسی و رهبران فکری تمایز قائل شد؟

نه؛ شاید منطق مشابهی در کار بوده، اما لزومی ندارد این تحلیل‌ها همه‌جا وجود داشته باشد. به هر حال افرادی که در معرض خصومت قرار می‌گیرند، آدم‌های مؤثر و مهمی هستند.

اشاره کردید که ترورها محدود به سطح رهبری نبود و علیه توده‌های مردم هم جریان داشت. اگر ترور رهبران انقلابی در مقیاسی نسبتاً وسیع، آن هم پی در پی در غرب تجربه می‌شد، احتمالاً مردم از انقلاب خود به خود دست می‌کشیدند. شاید هم رهبران روش‌های جدیدی را در پی می‌گرفتند و به سمت استفاده از موقعیت انقلاب می‌رفتند. در ایران چه مسیری طی شد؟

همان‌طور که در سؤال شما آمده، این ترورها دو دسته تأثیرات می‌توانست داشته باشد و داشته است. اجازه می‌خواهم چیزی را به سؤال شما اضافه کنم. از کم و کیف نوع کاری که منافقین کردند، به نظر می‌رسد احتمالاً با امریکایی‌ها هماهنگ بوده اند. قطعاً این همه، نمی‌توانست یک کار داخلی یا تصمیم سازمانی و منفرد باشد. مطابق تحقیق‌های «برژینسکی» در مقاطعی امریکایی‌ها تصور می‌کردند می‌توانند جایگزینی برای جمهوری اسلامی امام(ره)، پیدا کنند. تا زمانی که این احتمال را می‌دادند، یعنی تا وقتی «بازرگان» بود دست به اقدامات صریح خشونت‌آمیز نزدند؛ به همین دلیل تا مقطعی مدارا کردند؛ نه این که نمی‌توانستند، بلکه تصورشان چیز دیگری بود.

جریان برژینسکی چه بود؟

این که قدرت ایران و رهبرانش را می‌توان با توجه به ماهیت آن، مهار کرد. در واقع اعتقاد داشتند، جریان نوسازی که توسط حکومت شاهنشاهی دامن زده می‌شد، در توده‌های مردم نفوذ کرده و این انقلاب وتغییرات، تأثیر جدی بر آن جریان نهادینه شده، ندارد.

ظاهراً ترورها، اهداف و مقاصد آنها را واقعاً تأمین نکرد. هدف در واقع این بود که یک خلأ قدرتی در کشور ایجاد شود تا نیروهای سازمان‌یافته ترورکننده، جایگزین این قدرت شوند. یعنی هرج و مرجی پدید آید تا اینها بتوانند جایش را بگیرند. این اتفاق نیفتاد و ناموفق بود و حتی اثرات مثبتی برای نظام داشت.

اما آنچه به آینده انقلاب و فرایند ساخت‌یابی نظام سیاسی کشور مربوط می‌شود، این بود که ترورها اثر منفی گذاشت. هم در سطح رهبری کشور و هم در سطح نیروهای راهبر که در واقع رهبری میانی را شکل می‌دادند، نیروهای عظیم و قابلی را از دست دادیم. کسانی که به لحاظ کمّی زیاد و به لحاظ کیفی مهم و عمده بودند .

در تمام انقلاب‌ها نقطه‌ای وجود دارد که انقلاب دچار چرخش می‌شود. آن نقطه، جایگزین شدن دو دسته از رهبران است. تمایز میان یک دسته از رهبران و دسته‌هایی دیگر، همیشه یکی از نقاط و مراحل تعیین‌کننده حوزه‌های درون انقلاب‌ها را مشخص می‌کند. معمولاً رهبری دوره‌های اولیه، نسبت به انقلاب خلوص و تعهد دارند.

مطابق طرح منشور هندسی شریعتی، هر جامعه‌ای در هر دوره تاریخی تعداد مشخصی نخبه دارد؛ هرچه به سطوح بالاتر می‌رسد، تعداد نخبه‌ها کمتر می‌شود. قاعدتاً وقتی اتفاقاتی نظیر ترورهای منافقین در کشور رخ می‌دهد، کم و کیف رهبری هم آسیب می‌بیند. ما آدم‌های بزرگی را از دست دادیم؛ مرحوم مطهری، مفتح، بهشتی، رجایی و دیگران. این‌ها در سطوح بالایی بودند و مهم‌تر از آن، تعداد زیادی از افرادی که خود می‌توانستند رهبران آتی جامعه باشند.

ترور، گذشته از نسل اول رهبری انقلاب، نسل‌های بعدی را نیز دچار آسیب نمود. اگر آسیب ندیده بودیم، ممکن بود چرخش‌هایی مانند جریانات سال ۷۶ و تحولات پس از دوم خرداد یا تغییراتی که بعد از جنگ تحمیلی اتفاق افتاد را نداشته باشیم. به نظرم تأثیر ترورها بر انقلاب را دست کم می‌گیرند، در حالی که اثر آن قوی، عمیق و پایدار بوده، به نحوی که هرگز جبران نشده است. این عدم جبران در بحران‌ها بارز است.

اما، ابعاد مثبت هم داشت. حضرت امام گفتند «بکشید ما را، ملت ما بیدارتر می‌شود.» بحثی در علوم اجتماعی هست که باز نشده و بنا دارم این‌جا شرح داده و ارتباط آنها را نشان دهم. عمده‌ترین مشکل ما این است که جایگزینی این نیروها به دنبال همدیگر، مثل جایگزینی نظام‌های معرفتی در فکر کنونی است.

درست که هنگام انقلاب در نظام‌های سیاسی، یک فرایند طولانی مدت بحث و گفت‌وگو و مجادله‌های نظری پیش می‌آید، ولی در تحلیل نهایی، این سخن و بیان نیست که برای یک نظام سیاسی حجیت می‌آورد. در نظام‌های معرفتی نیز هر کس بسته به این که در کدام نظام معرفتی باشد، بنیان‌های نظام معرفتی مقابل را قبول ندارد، در مورد نظام‌های سیاسی هم این به وجه اتمّ و اظهر معلوم است. چون این‌جا نظام‌های سیاسی دقیقاً و بسیار روشن با همان مقوله‌ای که نظام‌های معرفتی را جدا می‌کنیم ارتباط پیدا می‌کنند؛ این مقوله‌ها ارزش‌ها هستند. استدلال و نظر فقط تا مرحله‌ای کشش دارد. تنها اگر شما مبانی مشترکی داشته باشید، می‌توانید با یکدیگر استدلال کنید، اما گاه در جایی این استدلال‌ها به مبانی می‌رسد و آن مبانی مورد تشکیک طرف مقابل قرار می‌گیرد.

چگونه می‌توان به آدم مدرنی که هدف و مقصد دولت را تنعم دنیایی می‌بیند، قبولاند که مثلاً ولایت فقیه چیز خوبی است. حکومت باید منعی برای یک رشته امور اعمال کند و برای بعضی دیگر نه ؟ نزد کسی که به این ارزش‌ها اعتقاد ندارد، اصلاً این نوع استدلال‌ها توجیه شدنی نیست.

نظام‌های سیاسی درست مثل نظام‌های معرفتی به جایی می‌رسند که استدلال افاقه نمی‌کند و این امکان وجود ندارد که با استدلال، اساس یک سیستم را توجیه کنیم. چنان که وقتی ارزش‌های بنیادین مطرح می‌شود، خدایگان طرفین با هم فرق می‌کند.

از طرفی وجه مثبت سیستم این است که مجموعه قوانینی را تأسیس می‌کند و پیش می‌برد زیرا فرض کرده اسلام منبع مشروعیت است. سیستم با فرض این‌ها تمام قراردادهای بعدی را پیش می‌برد. اگر قرار بود هر کدام محل منازعه باشند، سیستمی پا نمی‌گرفت. چنانچه ما با لیبرال‌ها و ناسیونالیست‌ها هر لحظه نزاع نظری داشته باشیم، بنیان‌های سیستمی و خودِ سیستم نمی‌توانست پابگیرد.



وقتی به کسی عتاب می‌کنیم که تو خائن به انقلابی، یعنی خود انقلاب آنقدر مشروعیت دارد که نفس مواجهه با آن برای خیانت، کفایت می‌کند. آن خون‌ها استقرار انقلاب را عمیق‌تر و بنیادی‌تر کرد. فکر می‌کنید چرا مردم به رغم این که دائماً منتظریم صحنه را خالی کنند، می‌مانند؟ این همه اثرخون‌هایی است که ریخته شده

حالا کدامین دلیل به این‌ها مشروعیت داده؟ چه به اسلام و درستی ارزش‌های سیستم آن که اکنون پاگرفته، حجیت بخشیده؟ چه چیزی؟ فقط «خون».

هیچ سیستم اجتماعی نمی‌تواند بر مجموعه مقولاتی که وجه قدسی ندارد، پا بگیرد. هر سیستم، مجموعه‌ای از اصول و قواعد دارد که غیرقابل مناقشه است. «بوکن» می‌گوید: ما از علوم اجتماع یاد گرفتیم بر قراردادها پایبند بمانیم، اما این را که کدام قرارداد برای ما اثبات کرده که باید به قراردادها وفادار باشیم، امری است غیر قراردادی و ریشه‌های آن در یک وجه قدسی است؛ در وجهی غیر قابل بحث و گفت‌وگو. یکی از مواردی که حجیت و اعتبار را برای سیستم اجتماعی ما ارمغان آورد، «خون» است. وقتی کسانی با ایثارگری نفس خود حاضرند برای ارزش‌ها، خون بدهند، ارزش‌ها اعتبار و حجیت قدسی پیدا می‌کنند و تثبیت می‌شوند.

قول حضرت امام در آن مقام، بحث بیداری است، ولی بحث اساسی‌تر این است که سیستم مشروعیت‌اش به نشان دادن «زیبایی» است. هیچ نظام اجتماعی در مورد آن ارزش‌های بنیانی سیستم نمی‌تواند استدلال کند. فقط باید زیبایی‌اش را نشان دهد. مردم با مقهور شدن در برابر زیبایی، حجیت آن سیستم را می‌پذیرند. درست که حضرت رسول(ص) گفت استدلال کنیم و آیه بیاوریم، ولی مردم این کارها را نمی‌کنند. مردم فقط زیبایی نبی‌الله را می‌بینند و ایمان می‌آورند. ارزش‌های بنیانی سیستم‌ها که با مسئله‌های جهان ارزشی مربوط است، نه جهان نظر و استدلال، اعتبار و حجیت اش را از جای دیگری می‌گیرد. این ریشه‌ها وجه قدسی دارد، وجهی غیرقابل استدلال. در تمام سیستم‌ها و همه عالم‌ها از اسلامی و غیر اسلامی، چه حجتی بالاتر از خون پیدا می‌شود، وقتی آدم‌هایی برای ارزش‌هایی ایثار می‌کنند، عالم و آدم می‌پذیرند.

وقتی به کسی عتاب می‌کنیم که تو خائن به انقلابی، یعنی خود انقلاب آنقدر مشروعیت دارد که نفس مواجهه با آن برای خیانت، کفایت می‌کند. آن خون‌ها استقرار انقلاب را عمیق‌تر و بنیادی‌تر کرد. فکر می‌کنید چرا مردم به رغم این که دائماً منتظریم صحنه را خالی کنند، می‌مانند؟ این همه اثرخون‌هایی است که ریخته شده.

تنها این ترورها بود که حجیت سیستم را تثبیت کرد یا نوع واکنش رهبران؟ چون ممکن است ترور صورت بگیرد و رهبران واکنش درستی نشان ندهند . دراین صورت ترورهای دیگر موفقیت‌آمیز خواهند بود. آیا تفاوت سیستم ما در عمل با سیستم‌های دیگر تنها در خون است؟

مبارزه و مرگ در راه حق، بخشی از ادبیات انقلابی محسوب می‌شود. همه انقلاب‌ها به مبارزه و فداکاری در راه اهداف و مرگ در راه عقیده، ارزش و اعتبار می‌دهند، اما در سیستم ما این تئوری، تعریف شده و با عمق فوق‌العاده تاریخی و نظری ظهور کرد.

می‌توان به سادگی گفت مبارزه و مرگ در نبرد خوب است. بسیار خوب، چقدر؟ فقط نامی می‌ماند؟! منطقا این حرف‌ها توخالی است. وقتی من رفته‌ام، نام چه معنایی دارد؟! اما وقتی فکر، مکتب، یا اندیشه‌ای دارید که شهادت را درون یک جهان‌شناسی معنا می‌کند، وضعیت متفاوت است.

فرق میان دین و غیردین در تاریخ همین است. انسان‌هایی که در سیستم دیانت، کار و تلاش و مبارزه می‌کنند، در ایمان و تخیل و ثابت قدم، متمایزند

شما گفتید منافقین در مقطعی به این نتیجه رسیدند که برای تغییر نظام سیاسی، رهبران انقلاب را ترور کنند، آیا چون به نتیجه نرسیدند، دست به «ترور شخصیت» زدند؟

بله؛ این‌جا بحث، جنبه فرهنگی پیدا می‌کند. البته چیز جدیدی ندارد و بدیهی است.

اما جدید است، به علاوه هنوز وجود دارد.

از زمان انقلاب اکتبر که غرب یا امریکایی‌ها به تدریج در سیاست جهانی حضور یافتند، در مهار فرهنگی انقلاب‌ها، کار کشته شده‌اند.

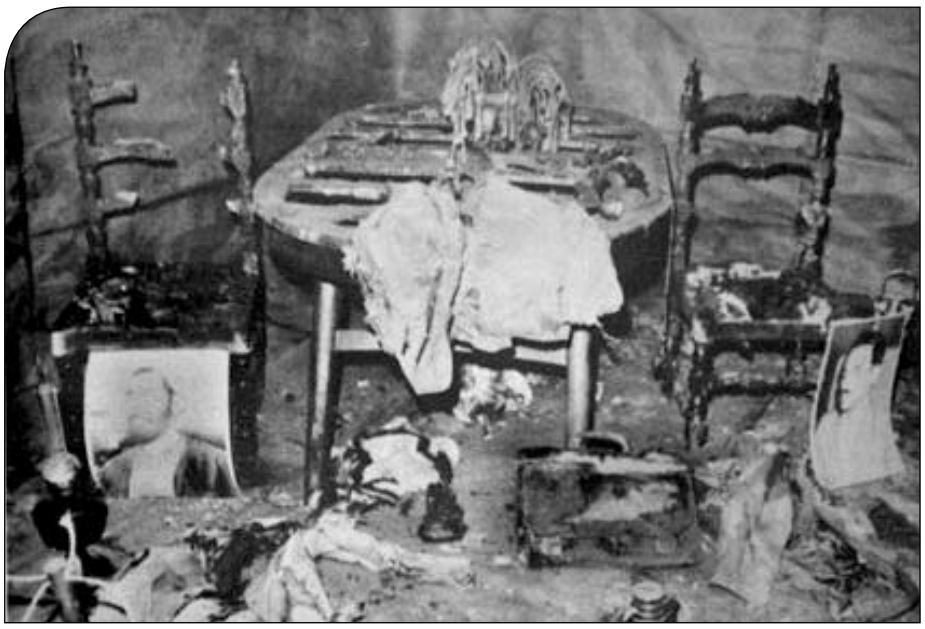
یکی از تئوری‌های مطرح شده (سال ۶۰ که به بحث ترورها هم مرتبط می‌شود) این بود که امریکایی‌ها می‌گفتند باید به انقلاب‌ها آن‌قدر زخم زد تا نیروهایشان تحلیل برود؛ نباید با آنها مستقیماً مواجهه کرد و در نهایت باید با این انقلاب تحلیل‌رفته، به یک نوع سازش رسید. مثلاً در چین یا شوروی ابتدا بنیان‌های مشروعیت سیستم را دچار مسئله کردند.به هر حال ترورها و جنگ‌ها در همین چارچوب اتفاق افتاده‌اند. تضعیف سیستم در واقع پیامد طبیعی این اقدامات بود. وقتی غربی‌ها دیدند جنگ ما به نقاطی رسیده که دیگر کارکردهای مورد نظر را ندارد، طبیعتاً مسیرهای تازه‌ای را پیش گرفتند. می‌دانید که در این سال‌ها همچنان براساس تحلیل غلطی که از اوضاع کشور داشتند، دنبال جریانی می‌گشتند تا بتوانند با آنها معامله کنند. شاید تصورمی نمودند به اندازه کافی از انقلاب خون رفته و زمینه‌های این سازشکاری فراهم شده است.

بعد از دوم خرداد ۷۶ تلاش کردند موضوع را به شکل رادیکالی دنبال کنند. یعنی «انقلاب مخملی». به نظر می‌رسد از این مقطع به بعد در کنار این خط، خط دیگری که از ابتدای انقلاب هم بود، گسترش و قوت بیشتری پیدا کرد و آن هم خط «کار فرهنگی» است.

غربی‌ها در جریان انقلاب اسلامی ترسیدند و علاوه بر تلاش برای سرنگونی آن، سعی کردند خود را مصون‌سازی کنند تا پیامدهای روانی و اجتماعی و فرهنگی انقلاب را مهار نمایند و البته توانستند ظرف یکی دو دهه آن‌قدر فضاسازی‌های مسموم و سوء، نسبت به انقلاب اسلامی ایجاد کنند که از این بابت خیالشان جمع باشد. از سال ۶۸ تا ۷۸، حرکت‌های برگشتی در داخل ما ایجاد کردند، چیزی که تحت عنوان «تهاجم فرهنگی» توسط رهبری مطرح شد. تهاجم فرهنگی ابعاد مختلفی داشت و در سطح عموم مردم نیز بود. البته مردم شاید با آن وجه عمومی اش بیشتر آشنا باشند، ولی به یاد دارم در آن سال‌ها بخش مهمی از توجه به تهاجم فرهنگی مربوط به روند رو به رشد نشریات خاص بود.

از آن مقطع جریان کار سازمان یافته‌ای در حوزه‌های فکری داریم. سال‌ها شاهد رفت و آمد مجموعه آدم‌هایی هستیم که بعداً زمینه‌ساز تحولات مربوط به دوم خرداد به این سو می‌شوند. بعضی از مراکز و حلقه‌ها ارتباط مشخصی با جریان‌های خارج از کشور داشتند و به واسطه همین رفت و آمدها این دید را به غربی‌ها دادند که در ایران زمینه چیزی شبیه به انقلاب مخملی آماده است. تئوری ترور دیگر مبنای خود را از دست داده و از آن به بعد، آنها به کارهای فرهنگی روی آوردند که زمینه‌ساز انقلاب‌های مخملی بود.

پرونده ناتمام یک انفجار



در روز هشت شهریور سال ۱۳۶۰ در یک اقدام تروریستی بی‌سابقه جلسه شورای امنیت کشور با حضور رئیس جمهور و نخست وزیر منفجر شد و شهید رجایی و شهید باهنر به همراه دفتریان و وحید دستجردی در این انفجار تروریستی به شهادت رسیدند. نفوذ ضدانقلاب به دستگاه‌های امنیتی تا حد دبیری شورای امنیت کشور و چگونه تبرئه شدن عوامل این نفوذ موضوعی است که سال‌ها درباره آن در محافل سیاسی و امنیتی بحث می‌شود. در ادامه گزارشی از چگونگی ارتقای مسعود کشمیری عامل این انفجار به دبیری شورای امنیت کشور و مسائل بعدی مربوط به پرونده انفجار نخست وزیری می‌آید.

ساعت ۳ بعدازظهر روز هشت شهریور، جلسه شورای امنیت کشور؛ حاضران: محمدعلی رجایی رئیس جمهور، محمد جواد باهنر نخست وزیر و مسعود کشمیری جانشین دبیر شورای امنیت بالای میز جلسه نشسته‌اند. تیمسار وحید دستجردی کنار باهنر و بعد از او اخیانی به جای فرماندهی ژاندارمری کل نشسته، در کنار وی به ترتیب تیمسار کتیبه، سرورالدینی معاون وزیر کشور، خسرو تهرانی از اطلاعات نخست وزیری، کلاهدوز قائم مقام سپاه یک طرف میز بودند و طرف دیگر میز تیمسار شرف خواه معاون نیروی زمینی، سرهنگ وحیدی معاون هماهنگی ستاد مشترک، سرهنگ وصالی فرمانده عملیات نیروی زمینی و سرهنگ صفاپور فرمانده عملیات ستاد مشترک قرار دارند.

ضبط صوت بزرگ کشمیری که مخصوص ضبط جلسات است، درست نزدیک رجایی و باهنر قرار می‌گیرد و کشمیری به معمول هر جلسه چای می‌ریزد و برای حاضرین می‌آورد و پس از گفت‌وگوی کوتاهی با خسرو تهرانی از جلسه خارج می‌شود. او پیش از خروج از جلسه کیف بزرگی را که همیشه همراه دارد با پا به نزدیکی رجایی هدایت می‌کند.

کشمیری از ساختمان نخست وزیری خارج می‌شود و در میدان پاستور نزد کسانی می‌رود که منتظر اویند تا دبیر شورای امنیت را به یک نقطه امن انتقال دهند. همزمان صدای انفجار شدیدی منطقه را می‌لرزاند. مطابق نظر کارشناسان بمب از نوع خاص «تخریبی-آتش‌زا» بوده که از حدود ۲ پوند تی-ان-تی و مقداری منیزیم تشکیل و در یک کیف دستی جاسازی شده بوده.

سیدرضا زوارهای ماجرای آن دقایق را این گونه شرح می‌دهد: «مطابق با اظهارات بازجویی، که من دیدم، در روز انفجار نخست‌وزیری، آرایش نیروهای حاضر در نشستن، به این شکل بوده که رئیس‌جمهور در صدر میز [ضلع شمالی میز مستطیلی جلسه] و در سمت چپ او [ابتدای ضلع طولی چپ به سمت در خروجی] نخست‌وزیر، بعد صندلی وزیر کشور، بعد رئیس شهربانی و بعد نمایندگان نیروهای مسلح در دو طرف میز، در سمت راست رئیس‌جمهور [ابتدای ضلع طولی سمت راست رئیس‌جمهور] مکان منشی جلسه قرار داشت که «کشمیری» در آن روز روی آن صندلی نشست. کیف بمب را در کنار پای خود نزدیک به «شهید رجایی» کار گذاشت. «کشمیری» نمی‌بایست در آن جلسه شرکت کند و در صورت شرکت احتمالی هم، باید در انتهای ضلع طولی چپ میز یعنی تقریباً آخرین فاصله از رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر می‌نشست. ولی درست جلسه قبل از انفجار و نیز جلسه انفجار او در مکان کنار رئیس‌جمهور که جای نشستن مسئول اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری یعنی «خسرو تهرانی» بود، جا گرفت «در کنار در ورودی یعنی پشت صندلی‌های نخست‌وزیر، وزیر کشور، رئیس‌شهربانی، در ورودی و خروجی جلسه بود که در کنار در با کمی فاصله، فلاسک‌های آب‌جوش و چای و تعدادی استکان و نعلبکی وجود داشت. «کشمیری» بدون کیف، از جای خود بلند می‌شود. برای «باهنر» و «رجایی» چای می‌ریزد. از پشت «باهنر» و «دستجردی» اینها به طرف جای اصلی استقرار خود در انتهای میز که «خسرو تهرانی» روی آن نشسته بود، می‌رود. با او مکالمه کوتاهی می‌کند. به جای این‌که برود و سرجای جدید خود در کنار مرحوم «رجایی» بنشیند، از در خارج می‌شود...

سرهنگ کتیبه در شرح واقعه روی داده می‌گوید: « من موقع ورودم به اتاق کنفرانس مشاهده کردم که آن خائن از خدا بی‌خبر (کشمیری) در حال ورود به جلسه است... قبل از همه مرحوم «شهید وحید دستجردی» گزارش وقایع هفته شهربانی را عنوان کرد...مرحوم کلاهدوز هم در آن جلسه از طرف سپاه پاسداران حضور داشت... در همین لحظات که بحث و گفت‌وگو در جلسه ادامه داشت من ناگهان احساس کردم همین‌طور که روی صندلی نشسته بودم بی‌اراده سرپا ایستاده و تمام صورتم و مخصوصاً پیشانی‌ام بشدت می‌سوزد...

مسئله‌ای که برای من اهمیت دارد، شدت انفجار بود که ما صدای آن را در آن لحظه نشنیدیم، ولیکن پرده‌های گوش افرادی که آنجا بودند تمام پاره شده بود...»

خبرگزاری فرانسه به نقل از خبرگزاری پارس (که بعدها به خبرگزاری جمهوری اسلامی ایرنا تغییر نام یافت) اعلام کرد، گروه مجاهدین خلق در انگلستان طی اطلاعیه‌ای مسئولیت این انفجار را پذیرفته‌اند. با این حال بهزاد نبوی، در مصاحبه مندرج در کتاب «بیم‌ها و امیدها» تأکید می‌کند: توجه کنید! منافقین [مجاهدین خلق]، هرگز مسئولیت فاجعه انفجار حزب جمهوری اسلامی و انفجار نخست‌وزیری را که طی آن بسیاری از چهره‌های شاخص نظام و انقلاب به شهادت رسیدند، به عهده نگرفتند.

مسعود کشمیری کیست؟

مسعود کشمیری فرزند سعید با شماره شناسنامه ۴۰۱، متولد ۱۳۲۹ از کرمانشاه، دارای مدرک لیسانس علوم اداری و مدیریت بازرگانی از دانشگاه تهران بود که از تاریخ ۵۱/۵/۲۳ تا اواخر سال ۵۳ با قراردادهای ۶ ماهه به عنوان کارآموز در وزارت کار و امور اجتماعی شاغل بوده است.

وی همچنین پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در شرکت «سایبرناتیک» و شرکت انگلیسی «رایدر هند» با مسئولیت فردی معروف به «مستر نیشام» شاغل بوده است. با پیروزی انقلاب و بازگشت خارجی‌ها به کشورهایشان، شرکت مذکور منحل می‌شود و مسئول شرکت با برجای گذاشتن اموال خود از کشور فرار می‌کند. شرکت سایبرناتیک نیز مربوط به اسماعیل داوودی شمسی بوده است و معرف‌های کشمیری، قدسی خرازیان و رضیه آیت‌الله زاده شیرازی از اعضای شاخص منافقین بوده‌اند. از دیگر معرفین وی علی اکبر تهرانی است که از متهمین ردیف اول در پرونده هشتم شهریور بوده است.

وی قبل از انقلاب توسط پسر دایی خود، ابوالفضل دلنواز -که برادر همسرش نیز بود و در درگیری مسلحانه معدوم شد- جذب سازمان مجاهدین شد. ابتدا در بحث‌های خانوادگی از آنها حمایت می‌کرد، لیکن به مرور زمان چهره‌ای حزب اللهی و حامی جمهوری اسلامی به خود گرفت. او به همراه علی اکبر تهرانی تحت مسئولیت محمود طریق الاسلام در این سازمان حضور داشت. وی پس از انقلاب نیز همچنان عضو سازمان منافقین بوده و اسامی مستعاری همچون «حنیف» و «مجیب» داشته است. منزل او در مهرشهر کرج و آریاشهر از بزرگترین انبارهای سلاح و مهمات سازمان بوده است و افراد سطح بالایی از سازمان در این منازل به تشکیل جلسه می‌پرداخته‌اند. همسر وی مینو دلنواز نیز از اعضای فعال منافقین بوده و اکنون نیز به همراه وی متواری است. کشمیری همزمان با فعالیت گسترده در سازمان منافقین به عضویت در کمیته مستقر در اداره دوم ارتش تحت سرپرستی محمدکاظم پیرو رضوی درمی‌آید.

وی مدتی نیز در ضد اطلاعات مرکزی نیروی هوایی و مرکز مستشاری امریکایی‌ها با عنوان نماینده نخست وزیر دولت موقت و زیر نظر کمیته اداره دوم ارتش مستقر بود. در این مدت، از جمله اقدامات وی می‌توان به مداخله و جلوگیری از به جریان افتادن و محاکمه عاملان کشتار ۱۷ شهریور اشاره کرد که با توجه به ریشه امریکایی جمعه خونین و تظاهر منافقین در آن تاریخ به اعمال ضد امریکایی، محل تأمل فراوان است.

وی در بدو تأسیس طرح و برنامه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز مدتی به عضویت آن در آمد. معرف وی عبدالمجید قبادیان معدوم از دیگر نفوذی‌های ارشد منافقین به سپاه تحت نظارت داوودی شمسی بوده است.

دفتر سازگارا

وی همچنین عضویت مؤثر در ستاد خنثی سازی کودتای نوژه به نمایندگی از کمیته اداره دوم ارتش داشته است که از جمله اقدامات وی در این مقطع، فراری دادن رهبر عملیات کودتا سرهنگ احسان بنی عامری بوده است. وی سپس دستور ضرورت نفوذ در نخست وزیری را دریافت می‌کند و برای آغاز این مسیر، ابتدا عضو دفتر نخست وزیری در سیستان و بلوچستان می‌شود. کشمیری مدتی کوتاه نیز در دفتر محسن سازگارا معاونت سیاسی، اجتماعی بهزاد نبوی وزیر وقت مشاور در امور اجرایی مشغول به کار شد و از آنجا به دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری به سرپرستی خسرو تهرانی رفت. وی از آنجا مدتی به فعالیت در دبیرخانه شورای امنیت پرداخت و سپس جانشین خسرو تهرانی در دبیرخانه شورای امنیت شد. عملکرد وی در این جایگاه آنچنان بود که بسیاری به غلط تصور کرده‌اند وی خود دبیر شورای امنیت بوده است. از دوستان صمیمی او می‌توان به علی اکبر تهرانی و جلیل بیات (که از اتهاماتش جسدسازی برای کشمیری و تلاش برای شهید جلوه دادنش بوده است) اشاره کرد.

پس از انفجار دفتر نخست وزیری، در نتیجه بازرسی از منزل مسعود در شهرستان کرج، مقادیر زیادی سلاح و مهمات کشف شد، پدر مسعود کشمیری بازنشسته شرکت نفت بود که در سال ۱۳۷۷ به علت سرطان در انگلستان فوت و دفن شد. این بخشی از اطلاعاتی است که حجت الاسلام ری شهری در کتاب خاطرات خود از مسعود کشمیری نقل می‌کند.

درباره مسعود کشمیری، سعید شاهسوندی، عضو پیشین مرکزیت مجاهدین خلق ایران که مدتی با کشمیری در ترکیه همخانه بوده است، در مصاحبه‌ای گفته است: «ولی کشمیری را مدت کوتاهی در ترکیه در یک خانه سازمانی که من آنجا بودم و همسرم نیز بود، در حوالی خیابان فاتح استانبول ترکیه، کشمیری و همسرش مدتی آنجا بودند. مکان این خانه پشت مسجد سلطان محمد فاتح بود که یکی از خلفا و پادشاهان است. در آن حوالی ما یک خانه‌ای داشتیم و بعدها در منطقه شمالی استانبول بود و ما مدتی در این هر دو محل با کشمیری و خانمش و من و خانم همخانه بودیم و مدتی با هم بودیم. طبعاً ما زیاد درباره حادثه‌هایی که بر هر کدام از ما رفته صحبت نمی‌کردیم، این یکی از اصول سازمانی بود ولی به هر حال ایشان مدتی در ترکیه بود.»

او ادعا می‌کند مسئول بالاتر کشمیری فردی به نام افتخاری بوده است: «مهدی افتخاری مسئول بخش نظامی- امنیتی سازمان هست، در آن ایام، مسئول بخش نفوذی‌ها بود، اینهایی که در ارگان‌ها نفوذ کردند در ارتباط مستقیم با مهدی افتخاری هستند. مهدی افتخاری چهره‌ای است که در هیچ یک از جلسات علنی در ستادهای شناخته شده سازمان و مراکز اصلی یا تردد نمی‌کند و یا بسیار کم تردد می‌کند و از ورودی‌های معمولی ساختمان ورود و خروج نمی‌کرد و در جلسات کمتر حضور پیدا می‌کرد. کاندیدای علنی سازمان در مجلس و خبرگان نبود و همیشه چهره‌ای بود که در حاشیه بود و کمتر کسی او را می‌شناخت و کمتر کسی از نیروهای جدید می‌دانست. او چه نقشی دارد که در این ایام مسئول بسیاری از نیروها از جمله مسعود کشمیری، همین آقای مهدی افتخاری است.» سرهنگ مهدی کتیبه از اعضای حاضر در جلسه شورای امنیت که جان سالم به در برده است، درباره کشمیری می‌گوید: «در اواخر سال ۵۷ از طرف نخست وزیری عده‌ای را برای حفظ اسناد و مدارک سری و طبقه بندی شده در ارتش مأمور کردند. از جمله این افراد آقای کشمیری بود که با دست خط رسمی رئیس دفتر نخست وزیر وقت یعنی مهندس بازرگان به ارتش معرفی شده بود تا حفاظت از اسناد و مدارک نیروی هوایی را بر عهده گیرد. رئیس دفتر نخست وزیر آقای بازرگان، شخصی بود به نام آقای خلیلی، بدین ترتیب کشمیری به کلیه اسناد سری و طبقه بندی شده نیروی هوایی، ضد اطلاعات و حفاظت اطلاعات دسترسی پیدا می‌کند. ایشان تا کمی قبل از انفجار نخست وزیری در نیروی هوایی بود و با آقای محمد رجبی و داداشی که آنها هم از نخست وزیری معرفی نامه داشتند و در ستاد مشترک فعالیت اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی انجام می‌دادند. کشمیری به این صورت وارد تشکیلات نظامی گردید و بعد از مدتی کارش را در نیروی هوایی رها کرد و به شورای امنیت آمد، او قیافه حق به جانبی داشت، با ریش محرابی، قشنگ و صورت سرخ و سفید موجه که هر کس که ایشان را می‌دید، فکر می‌کرد حتی نماز شبش را نیز ترک نمی‌کند.»

شاهسوندی که اکنون از منافقین بریده و در خارج از کشور به سر می‌برد، درخصوص چگونگی عملکرد کشمیری می‌گوید: «یک طرح اطلاعاتی را راه انداخت و بسیاری از سران رژیم را دعوت کرد و گفت کاری کنیم که جلوی نفوذی‌ها را بگیریم و آنها را شناسایی کنیم، در حالی که خودش بالاترین نفوذی بود و این طرح را می‌داد و طبعاً هیچ کس جز خودش مسئولیت این طرح را بر عهده نمی‌گرفت و به این ترتیب اگر مزاحمینی بودند که ممکن بود نسبت به او حساسیت داشته باشند، تحت عنوان نفوذی ممکن بود آنها را از قسمت‌های مختلف حذف کند و در عین حال جایگاه خودش را مستحکم تر کند.ما همان طور که گفتم در کردستان مشغول به رادیو مجاهد بودیم، بعدها معلوم شد که جمهوری اسلامی به دنبال راه افتادن رادیو مجاهد طرح بمباران ایستگاه رادیویی را در دستور کار خودش قرار داده، طرحی که کشمیری بعدها در سازمان گفت که پیشنهاد رفسنجانی بوده و پیگیری اش به نخست وزیری داده می‌شود. ابتدائاً پارازیت‌هایی که فرستاده می‌شود و همچنان اثر نمی‌کند و طرح بمباران را می‌دهند که ابتدا شناسایی محل فرستنده در ارتفاعات و بعد هم بمباران آن است که مسئول این طرح کشمیری است و نتیجه هم معلوم است که چه سرانجامی دارد!»

تناقضات بهزاد نبوی

اشاره شاهسوندی به موضوعی است که در کشاکش نبرد منافقین و نظام جمهوری اسلامی ایران پس از اعلام جنگ مسلحانه تابستان سال ۶۰ رخ داد. رادیو منافقین (رادیو مجاهد) فعالیت بسیار شدیدی در سازماندهی نیروهای باقی مانده در خاک جمهوری اسلامی داشت. در این مقطع مسئولین تصمیم به نابودی مرکز این رادیو می‌گیرند. ستادی از متخصصین بسیار مجرب نیروی هوایی، اداره فرکانس‌های مخابرات، اداره دوم ارتش و... تشکیل و مأموریت می‌یابند محل رادیو را کشف کنند. خسرو تهرانی که در آن مقطع دبیری شورای امنیت را برعهده داشته است، قائم مقام خود مسعود کشمیری را در رأس این ستاد قرار می‌دهد.

پس از شناسایی کامل و تهیه نقشه دقیق، یک جنگنده بمب افکن برای نابودی مقر رادیویی منافقین اعزام می‌شود که به دلایل نامعلومی دچار سانحه شده و سقوط می‌کند. پس از این سانحه، ستادی برای بررسی علل آن مأمور می‌شوند که از سوی خسرو تهرانی که مسئولیت اطلاعات نخست وزیری را نیز بر عهده داشته است، بار دیگر مسعود کشمیری در رأس کمیته قرار می‌گیرد. در این عملیاتها جواد قدیری نیز کشمیری را همراهی می‌نموده است.

اما بهزاد نبوی در این باره برخلاف تمام شواهد و اخبار می‌گوید: « مسعود کشمیری پیش از شروع همکاری با برادر تهرانی در نخست وزیری، از فعالان مورد اعتماد اداره دوم ارتش و نیروی هوایی بوده و در فرو نشاندن اعتصاب همافران در سال‌های اول انقلاب نقش مؤثری داشت است. نقشه رادیو مجاهد در عراق را تهیه کرده و در اختیار نیروی هوایی قرار داده و اتفاقاً نیروی هوایی علیه این ایستگاه رادیویی عملیات موفقی انجام داد. منتهی قبلاً به آنها اطلاع داده بود و آنها تخلیه کرده بودند ولی کسی متوجه نشد و برای یکی، دو روز ارتباط رادیو مجاهد قطع شده بود». سعید شاهسوندی در مصاحبه خود همچنین به نامه‌ای از مسعود کشمیری اشاره می‌کند که به خوبی معرف شخصیت اوست و در بر دارنده اطلاعاتی پیرامون عملکرد وی می‌باشد. شاهسوندی در توضیح این نامه می‌گوید: «این توضیح را می‌دهم چون بدون این توضیح نامه معنا پیدا نمی‌کند. در ماجرای انقلاب ایدئولوژیک کسانی که متحول می‌شدند، با مکانیزم‌هایی که بعداً عرض خواهم کرد، اینها بعد از متحول شدنشان و بعد از وصل شدنشان به رهبری دیگر در اینجا و در سازمان مجاهدین چیزی به نام دبیر کل، مسئول اول و.... وجود ندارد، بلکه چیزی که وجود دارد فقط رهبر است... مسعود کشمیری در این ایام نامه‌ای بعد از متحول شدنش می‌نویسد، این نامه بلند است و در این نامه اسم مسعود کشمیری ذکر نمی‌شود و با امضای محفوظ است و تحت عنوان «نامه یکی از قهرمانان عملیات ویژه» توضیحی می‌دهد که قهرمان عملیات ویژه به کسانی گفته می‌شود که در دوران حیاتشان یک کار بسیار ویژه انجام داده‌اند... این نامه بعد در نشریه مجاهد شماره ۲۵۰ در همان سال ۶۴ به چاپ رسید. هدف از چاپ این نامه در آن سال در واقع تأییدیه گرفتن برای ماجرای انقلاب ایدئولوژیک بود. آن موقع آقای رجوی احتیاج داشت که هر کسی حتی به بهای لو دادن بخشی از کارهایی که در آن سال‌ها صورت گرفته تأییدیه لازم داشت چرا که شرایط بحرانی بود، خطیر بود و احتیاج داشت همه به تأیید کاری که او کرده در واقع بپردازند. در مقدمه اش می‌گوید که صفت قهرمان در حیات هر مجاهدی کمتر به او داده می‌شود مگر که عملیات بسیار خطیر و ویژه‌ای را انجام داده باشد مگر این که در دوران حیاتش امتحان‌های ویژه‌ای را از سر گذرانده باشد.

البته این نامه اسم نمی‌آورد که مسعود کشمیری عامل و نویسنده این نامه است، ولی با کمی اطلاعات جانبی که انسان‌ها می‌توانند داشته باشند یا من اکنون از طریق این صحبت در اختیار شنوندگان خواهم گذاشت یا بخشی از آن را قبلاً گفته‌ایم، مقایسه و کنار هم نهادن این اطلاعات برای شما شنوندگان به خوبی روشن می‌کند که این نویسنده جز مسعود کشمیری کسی نیست، البته آن سال‌ها در درون روابط بخشی از افراد و شماری از افراد می‌دانستند.»

السلام علیک یا مسعود!

اگرچه این نامه توسط فردی نوشته شده که ادبیات موهنش مورد آزار خوانندگان خواهد شد، اما ضمن پوزش، برای معرفی شخصیت وی بخش‌هایی از آن را در ادامه آورده‌ایم. در ابتدای نامه متن مفصلی است که مسعود کشمیری با کپی برداشتن از زیارتنامه‌ها به عربی نوشته است و با این عبارت شروع می‌شود که «السلام علیک یا مسعود، السلام علیک یا مریم، السلام علیک یا وارث امیرالمؤمنین...» که به دلیل محتوای وهن آلود آن از آوردن ادامه آن پرهیز می‌کنیم. در این نامه مسعود کشمیری می‌نویسد: «من بنا به مسئولیتم سال‌ها در درون ارتجاع، البته تحت رهبری و امر تو غوطه خوردم. بالا و پایین آن را از نزدیک تجربه کردم، در مقاطع مختلف در حساس ترین ارگان‌های اصلی اطلاعاتی رژیم بوده ام، یعنی در شکل گیری سپاه پاسداران و جریان تصمیم گیریهای مقطع سرنگونی رژیم گذشته در ساواما و ضد اطلاعات ارتش در زندان اوین و در جریان شکل گیری اطلاعات سپاه و آماده شدنش برای کشتار مجاهدین در دادستانی و نقاط حساس تر بعدی...» نقاط حساس بعدی که همان شورای عالی امنیت است را نام نمی‌برد تا هویتش افشا نگردد. در بخش دیگری از نامه‌اش می‌نویسد: «می‌خواهم بدون آن که زیاد فکر کنم و مطالبم را مرتب کنم، برخی نمونه‌ها و خاطره‌هایی را که در دل ارتجاع دیده‌ام، برایت بگویم.» و بعد ادامه می‌دهد: «در فروردین ماه ۶۰ بود که برادر قهرمانم... {به احتمال خیلی زیاد مهدی افتخاری} از من خواست تا تمامی فعل و انفعالات نهاد... {شورای عالی امنیت} را دقیقاً زیر نظر بگیریم، به همین منظور برای محکم کردن پایم شروع به کار کردم، رهنمودها را برادر شهیدم... {احتمالاً معدوم محمد بقایی} می‌داد. خطوط قسمتی که به آنجا نفوذ کرده بودم، برای همه ارگان‌های رژیم، اعم از دادستانی، کمیته ها، سپاه، آموزش و پرورش، جهاد سازندگی، جهاد دانشگاهی، وزارت ارشاد و رادیو و تلویزیون در آن مقطع لازم الاتباع و لازم الاجرا بود. یک بار خودم فضای به خصوصی را فراهم نمودم و متعاقباً تشکیل یک جلسه ویژه را دادم، بالاترین مهره‌های اجرایی رژیم به شورای عالی امنیت احضار شدند و از طریق چند تن از آنها که قبلاً با آنها صحبت کرده بودم، مسئله چک برخی افراد و این که نفوذی مجاهدین نباشند را مطرح کردم و بعداً خودم نیز وارد شده و نظراتی دادم.

یادم می‌آید در اوایل مرداد ۶۰ که سازمان در آستانه اجرای یک طرح مشخص بود، ناگهان مسئول من تماس گرفت و به من گفت طرح اجرا نمی‌شود و آن را به تعویق انداخت. او در وقت خداحافظی ضمناً به من گفت مژده‌ای هم برایت دارم که اگر بدانی شور و عشق و ایمان بیشتری پیدا می‌کنی، هر قدر فکر کردم این مژده چه می‌تواند باشد، عقلم به جایی نرسید. با خودم فکر کردم ممکن است ابلاغ عضویت باشد، یا مژده پیروزی عملیات دیگری در سازمان، یا نمی‌دانم چرا، چند روز بعد از این دستور {یعنی دستور لغو آن عملیات که کشمیری می‌توانست انجام دهد} صبح که به شورای عالی رفتم، دیدم همه ماتم زده‌اند، پرسیدم چه شده؟ گفتند: دیشب رجوی و بنی صدر با هواپیمایی به خلبانی معزی در فرودگاه پاریس به زمین نشسته‌اند {...} خارج بودن مسعود از دسترس رژیم یعنی بیمه شدن انقلاب، یعنی تداوم مبارزه و زنده ماندن اسلام انقلابی. خیلی خوشحال شدم و داخل اتاقم آمدم، در را از پشت اتاق قفل کردم و سجده شکر به جا آوردم، همه چیز برایم روشن شد، مژده‌ای که مسئولم به من گفته بود همین بود.»

شاهسوندی در تفسیر آن عملیات لغو شده، توضیح می‌دهد که آن طرح انفجار نخست وزیری بوده است که می‌بایست همان اوایل مرداد ماه انجام بگیرد، ولی به خاطر طرح خروج مسعود رجوی این طرح به ۸ شهریور ماه منتقل می‌شود. در ادامه نامه کشمیری آمده است: «در همان ایام که آغاز کار رادیو بود (مقصود رادیو مجاهد است) رژیم بیش از عملیات نظامی از صدای مجاهد وحشت داشت، در ابتدا، مسئله از طرف رفسنجانی و نخست وزیرشان پیگیری شد، وقتی پارازیت مسئله را حل نکرد، اقدامات جدی تری را می‌خواستند به مرحله اجرا بگذارند. هیأت‌هایی از مخابرات، سپاه، رادیو و تلویزیون، ارتش و نیروی هوایی برای یافتن محل فرستنده تلاش می‌کردند، گزارشات ارسالی برای شورای عالی که به دست من می‌رسید حاکی از این بود که مسئله اصلی یافتن محل فرستنده رادیو است. شورای عالی دفاع در یکی از گزارشات خود نظر داده بود که در مقایسه با جبهه‌های جنگ اولویت را به شناسایی محل فرستنده رادیویی مجاهد بدهید.

در تاریخ... {طبیعتاً روزهای نزدیک به ۸ شهریور} بعد از مدت‌ها برادر قهرمانم به خانه ما آمد {مقصود مهدی افتخاری است} همه از دیدنش به خصوص در جو خفقان و تنهایی خاصی که ما در آن بودیم، خوشحال شدیم. نمی‌دانستم که چه هدیه گرانبهایی را برایم آورده است، او گفت اگر سازمان تصمیم بگیرد که طرح... { طبیعتاً منظور انفجار نخست وزیری است} را به اجرا در آورد، تو چه طرحی داری؟ من هیچ طرحی را بهتر از انجام عمل فدایی ندیدم و بلافاصله طرح را گفتم، { مقصود عملیات انتحاری است}

مدت‌ها قبل روی این امر فکر کرده بودم و آن را اوج کار و ایفای مسئولیتم می‌دانستم، برادر مهدی {همان مهدی افتخاری} گفت این جواب تو بار مسئولیت ما را سنگین تر می‌کند و موقع خداحافظی گفت در مورد پاسخ نهایی ات فکر کن و بعداً به من بگو. او رفت و من با ابتلایی که دقایقی قبل آن را از سر گذرانده بودم به کلاسی بالاتر راه یافتم. {...}از این پس دست هایم به ارادات حرکت می‌کند و پاهایم به اراده ات قدم بر می‌دارد و روحم و قلبم با شما یگانه است و ادامه می‌دهد، مرگ بر رژیم، درود بر رجوی، فدایی تو... {همانطور که اشاره شد نام وی درج نشده} تاریخ ۱۳۶۴/۲/۲۷»

مسعود کشمیری همچنان زنده است، برخی از اعضای منافقین معتقدند او نیز همچون بسیاری دیگر از اعضای ارشد منافقین بریده است و برخی دیگر او را به دلیل جرم آشکاری که مرتکب شده، همچنان محتاج منافقین می‌دانند و معتقدند با مسعود رجوی در اردن به سر می‌برد. گفته می‌شود چند بار تلاش دستگاه‌های امنیتی برای به دام انداختن کشمیری در خارج از کشور به نتیجه نرسیده است. اما آنچه موجب افسوس است، این است که او در پی آنکه پرونده انفجار نخست وزیری همچنان مسکوت مانده است، علی‌رغم اینکه تمام اسناد محکمه پسند علیه او دلالت دارند، گویا مورد تعقیب هیچ نهاد بین‌المللی همچون اینترپل نیست.

سیر فرار متهمین انفجار نخست‌وزیری از مجازات

کشته شدن رئیس جمهور و نخست وزیر در جلسه شورای امنیت کشور مسئله‌ای نبود که بشود از آن عبور کرد اما اولین گام‌ها برای رهایی بخشیدن متهمین درست از لحظات انفجار آغاز شد که شایعه شهید شدن کشمیری به جریان افتاد.

این شایعات ساعت ۶ صبح فردای حادثه صورت رسمی به خود یافت. پس از جلسه محرمانه‌ای که میان بهزاد نبوی، سعید حجاریان، خسرو تهرانی و مصطفی قنادها برقرار می‌شود، اطلاعیه‌ای تنظیم و توسط محسن سازگارا معاون سیاسی اجتماعی بهزاد نبوی به صدا و سیما جهت اعلام ارسال می‌گردد، در این اطلاعیه که ساعت ۸ صبح از رادیو پخش می‌شود، «شهادت کشمیری» رسماً اعلام می‌گردد. در جلسه مذکور صرفاً در خصوص کشمیری مذاکره می‌گردد و درباره دیگر اشخاص حادثه سخنی به میان نمی‌آید؛ این در حالی است که در لحظه تنظیم این اطلاعیه علم کامل بر نبودن جنازه در محل حادثه، پزشکی قانونی و بیمارستانهای تهران حاصل گردیده بوده است و همچنین سرتیپ شرفخواه و سرهنگ وصالی بر خروج کشمیری لحظاتی قبل از حادثه شهادت داده بودند. افراد دیگری نیز بر


مسعود کشمیری


خسرو تهرانی


بهزاد نبوی


سعید حجاریان


محسن سازگارا


مهدی افتخاری


نقی محمدی


سعید شاهسوندی

این موضوع صحه گذاشته بودند. به عنوان نمونه جلال طالبی از خروج کشمیری لحظاتی قبل از انفجار از در نخست وزیری خبر داده بود که به دنبال آن از نگهبانان و مستخدمین نیز تحقیق شده و اطمینان حاصل می‌گردد. از سوی دیگر خودروی کشمیری که صبح روز حادثه دیده شده بود، در محل خود نبوده و خانواده وی نیز از منزل وی خارج شده بودند. با این وجود برخی از اعضای نخست وزیری اقدام به شایعه شهادت کشمیری نموده بودند. یکی از اتهامات اصلی خسرو تهرانی که به دنبال آن دستگیر و زندانی شد نیز از همین نقطه آغاز شد. او که دبیر شورای امنیت بوده است (و با کمال تعجب تا اندکی قبل توسط رسانه‌ها کشمیری دبیر جلسه معرفی می‌گشته است) جدا از تمام نقشی که در نفوذ دادن کشمیری به صورت پلکانی و رسیدن به قائم مقامی خودش در عمل داشته و او را به عنوان منشی به جلسه مذکور دعوت نموده است؛ روز ۹ شهریور ماه به عنوان یکی از معدود شاهدان حادثه که زنده مانده و بیهوش نیز نگشته است، شهادت می‌دهد که کشمیری در جلسه حضور داشته است و اطلاعات متناقض او با برخی دیگر از حضار، به دلیل جایگاه وی در اطلاعات نخست وزیری بیشتر مورد اعتنا قرار می‌گیرد.

آیت‌الله امامی کاشانی نیز، همچون بسیاری دیگر، پرونده انفجار دفتر نخست وزیری را مبهم می‌پندارد. او دراین باره می‌گوید: «این سؤال پیوسته مطرح خواهد بود که عوامل نفوذی چگونه توانستند تا این سطح رسوخ کنند... اندکی دقت نشان می‌دهد که وسعت اقدامات این گروه تا بدان پایه است که از عامل واقعی جنایت دفتر نخست وزیری، شهید! می‌سازد. بسیار ساده لوحانه است اگر گمان کنیم این اشتباه سهواً پدید آمده که تکه‌هایی را که به عنوان تکه‌های بدن کشمیری در یک کیسه پلاستیکی جمع شده با عنوان شهید کشمیری! مطرح شود، ولی جسد سالم برادر شهیدمان، دفتریان تا ۴۸ ساعت به عنوان یکی از شهدای حادثه، اعلام نشود.»

جسد سازی

دومین اقدام برای شهید جلوه دادن کشمیری جسد سازی برای وی بوده است تا اصلی ترین ابهام در این خصوص مرتفع گردد. در این راستا افرادی همچون علی اکبر تهرانی، محسن سازگارا و نادر قوچکانلو به دلیل تلاش برای جسد سازی متهم بودند که با تهیه مقدماتی از قبیل تابوت و جمع آوری خاکستر از محل حادثه، در ابتدا تلاش می‌کنند آن‌را به عنوان پیکر شهید رجایی جا زده و پیکر آن شهید عزیز را به عنوان جسد کشمیری اعلام نمایند که با اعتراض برخی دوستان شهید و خانواده وی که در بیمارستان انقلاب اقدام به شناسایی پیکر شهید رجایی کرده بودند، خاکستر را به عنوان پیکر کشمیری اعلام می‌نمایند و به مقابل مجلس برده و تشییع می‌کنند. این توطئه با اعتراض افرادی همچون دکتر زرگر نماینده وقت مجلس آشکار می‌گردد که اعلام می‌دارد حتی با سوختن بدن به مدت ۲۴ ساعت در آتش برخی استخوانها همچون جمجمه بر جای خواهند ماند و نمی‌تواند از جسدی تنها خاکستر مانده باشد آن هم در شرایطی که پیکر شهیدان باهنر و رجایی تقریباً سالم است. البته آقای هاشمی رفسنجانی از کیسه‌ای سخن می‌گوید که مقداری گوشت در آن ریخته بودند و به عنوان جنازه به او معرفی نموده بودند.یک منبع آگاه در کتاب شنود اشباح بحث شهید سازی از «کشمیری» را این گونه روایت می‌کند؛ بعد از انفجار هیچ نشانه‌ای از مجروح شدن یا کشته شدن «کشمیری» نبود... آقای «بهزاد باستانی» که معاون و رئیس دفتر «بهزاد نبوی» بود، «محمد سازگارا» معاون سیاسی – اجتماعی «بهزاد نبوی»، «علی‌اکبر تهرانی»، «بیژن تاجیک» و «محمد رضوی» بودند که به نحوی هسته اولیه پخش خبر شهادت «کشمیری» به حساب می‌آمدند... باز بین همین جمع پنج تایی هم «سازگارا» و «باستانی» به نظرم توی روابط عمومی [نخست‌وزیری]، روی این قصه که «کشمیری» کاملاً سوخته و هیچ چیزی جز خاکستر ازش نمانده، خیلی محکم مانور داده بودند... رئیس روابط عمومی نخست‌وزیری یکی بود به نام «محمد دوائی» که خبر صددرصد کذب شهید شدن «مسعود کشمیری» را به رادیو می‌دهد، که اعلام می‌شود به عنوان شهید «کشمیری»... این منبع آگاه درباره عوامل ایجاد تابوت جعلی برای «کشمیری»، می‌گوید: «علی اکبر تهرانی»، «محمدمحسن سازگارا»، «نادر قوچکانلو» و «سیف‌الله ابراهیمی»، بدون کوچکترین دلیل از مجروحیت یا قتل «کشمیری» از خاکسترهای محل انفجار، یک جنازه ساختگی که داخل پلاستیکی ریخته شده بود را به اسم بقایای پیکر مطهر «شهید کشمیری» همراه با جنازه‌های واقعی «شهید رجایی» و «شهید باهنر» به مراسم تشییع، برای دفن به بهشت‌زهرا فرستادند... البته این تیم هماهنگ کننده تشییع جنازه، صبح روز تشییع جنازه‌ها یعنی نهم [شهریور] توسط «بهزاد نبوی» در نخست‌وزیری تشکیل شده بود...

وی می‌افزاید: حالا چون جلوی مجلس کار برای اونها از حالت پیش‌بینی شده خارج شده بود، در بهشت زهرا هم دچار مشکل شد. یعنی دفن جنازه ساختگی، غیرقانونی انجام می‌شود. نظریه پزشکی قانونی، جواز دفن و مراحل اداری و کارهای دفتری در بهشت زهرا برای «کشمیری» انجام نشد. در حالیکه همه این تشریفات برای «شهید رجایی» و «شهید باهنر» انجام شد... که همان موقع نماینده سپاه [پاسداران انقلاب اسلامی] در پزشکی قانونی به مسئولین بهشت‌زهرا در مورد اجازه دفن برای «کشمیری» شدیداً اعتراض کرده بوده... در زمینه دفن جنازه‌ها هم مهندس «صنیع‌پور» بود، قائم‌مقام «بهزاد نبوی»، «سازگارا» بود و «علی‌اکبر تهرانی» که جالبه دائماً با «بهزاد نبوی» در تماس بودند...بعد از اینکه تدفین صورت گرفت، «بهزاد نبوی» یک عده‌ای را دعوت کرد که به اصطلاح تیم تحقیق و بررسی انفجار نخست‌وزیری باشند که خودش هم آن را سرپرستی می‌کرد. دسته اول آنها «خسرو تهرانی»، «محمد رضوی»، «علی‌اکبر تهرانی»، «بیژن تاجیک» و «سعید حجاریان» بودند. دسته دوم هم سرهنگ «حجاری» رئیس شهربانی و چند نفر از آگاهی و یک نفر از سپاه بود، که البته همه کارها با دسته اول پیگیری شد و دسته دوم بیشتر جنبه تشریفاتی داشت... نکته عجیب هم وجود داشت که یک زنی به عنوان همسر «شهید کشمیری» در مراسم ختم شهدا شرکت داده شده بود، در صورتی که زن «کشمیری» با بچه‌هایش فراری بودند... خانواده کشمیری را هم به عنوان خانواده شهید در مدرسه عالی «شهید مطهری» آورده بودند [!]...دسته اول بدون مجوز دادستانی، منزل «کشمیری» را تفتیش می‌کنند و اسناد و مدارکی را غیرقانونی ضبط می‌کنند که ظاهراً سر از کمیته اداره دوم در آورده بود. گویا در مورد سوابق کار «کشمیری» توی اداره دوم و نیروی هوایی بود که بعداً هم روی این اسناد با بازپرسی ویژه، کش و قوس شد... در حقیقت همین تفتیش غیرمجاز باعث شد که دادستان کل کشور، بازپرس ویژه‌ای را جهت بررسی انفجار نخست‌وزیری مأمور بکند. این بازپرس ویژه دسته تحقیق اول را منحل اعلام کرد که «بهزاد نبوی» شدیداً مخالفت کرد. بعداً همین بازپرسی ویژه دادستان کل، بعضی از افراد دسته اول را دستگیر و ممنوع‌الملاقات کرد... نکته‌ای که وجود داشت، این بود که در حقیقت آقای «بهزاد نبوی» رسیدگی به موضوع را به دوستان صمیمی و همکارهای خود «مسعود کشمیری» سپرده بود، که ظاهراً همین‌ها بعدها گفتند که «سازگارا» از طرف «بهزاد» مسائل پزشکی قانونی را داشته پیگیری می‌کرده و برای بررسی و تشخیص نوع بمب هم باز به دعوت «بهزاد نبوی» عده‌ای از مراکز مختلف آمده بودند که با نظر خود او هماهنگ بودند...

تلاش در بهشت‌زهرا

همزمان با تشییع جنازه افرادی همچون علی اکبر تهرانی و سازگارا به بهشت زهرا رفته و برای هماهنگی دفن جسد کشمیری تلاش می‌کنند. در حالی که تمام مراحل قانونی همچون شناسایی اجساد، معاینه، اعلام نظر پزشکی قانونی و صدور مجوز دفن درباره شهیدان رجایی، باهنر و دفتریان به صورت کامل انجام گرفته است، هیچیک از این مراحل درباره کشمیری طی نمی‌گردد. جالب آنکه در حالیکه نسبت به جنازه ساختگی کشمیری تا این حد احساسات عمومی برانگیخته می‌شود، هیچ اقدامی از سوی دفتر نخست وزیری برای تشییع و تدفین شهید دفتریان که مدیرکل امور مالی نخست وزیری بوده است انجام نمی‌پذیرد.

همسر شهید دفتریان در این باره می‌گوید: «اینقدر می‌دانم که ساعت حدود هشت و چند دقیقه‌ای بود که نام «کشمیری» را به عنوان سومین شهید نام بردند حتی تا ساعت ۲ آن روز هم نام «دفتریان» به عنوان شهید اعلام نشد و فردا بعدازظهر ساعت ۲ نام «دفتریان» را اعلام کردند. معلوم شد که به هرحال شهید اول و دوم و سوم هم «کشمیری» و چهارم شهید «دفتریان» ولی چون سه جنازه بیشتر حمل نشد یکی جنازه «شهید رجایی» و یکی جنازه «شهید باهنر» که سوخته بودند و غسل نمی‌خواستند ولی جنازه ما تا رفت، شسته شد و دفن کردیم حدود سه بعداز ظهر شد و فردای آن روز که من و خانم «باهنر» و خانم «رجایی» که قرار گذاشتیم با هم صبح به بهشت زهرا برویم در آنجا متوجه شدم که بعد از جنازه «دفتریان» جنازه «کشمیری» دفن شده که این برای من سؤال شد که دو تا جنازه که سوخته بود کنار هم دفن شده بود. مگر نگفتند که کشمیری هم سوخته بود خب این هم باید سریع دفن می‌شده. چطور شد که دو تا جنازه سوخته کنار هم بعد از آن جنازه‌ای که سوخته نشده و بعد از آن یک خشتی زده‌اند و نوشته‌اند «کشمیری» به هر حال این سؤال برای ما بود...» حتی پس از پر رنگ شدن احتمال فرار کشمیری از ارائه عکس وی به فرودگاه‌ها و نقاط مرزی کشور خودداری می‌شود، در حالی که عکس وی در تیراژ ۱۵۰۰ عدد از بودجه دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری به عنوان شهید چاپ و به صورت محدود پخش می‌گردد. پس از اعتراض نماینده سپاه پاسداران در پزشکی قانونی به عدم طی شدن مراحل قانونی درباره جنازه منسوب به کشمیری و محرز گردیدن دروغین بودن آن جنازه، همان تیم چهار نفره که اطلاعیه شهادت وی را صادر کرده بود (یعنی بهزاد نبوی، سعید حجاریان، خسرو تهرانی و مصطفی قنادها) اقدام به تشکیل کمیته تحقیق کرده و بدون داشتن حکم قضایی اقداماتی توسط آنها انجام می‌پذیرد؛ همچون قرار دادن شنود برای منزل کشمیری (در حالی که خبر این اقدام به خواهر مسعود کشمیری رسیده بود) و بررسی منزل او با هماهنگی برادر همسرش محمد دلنواز که خود از اعضای منافقین بوده است. اسناد بدست آمده از این منزل که از مراکز مهم بخش اطلاعات سازمان بوده و برای سازمان از اهمیت بالایی برخوردار بوده است، کلاً به کمیته اداره دوم ارتش منتقل می‌گردد، جایی که قبلاً کشمیری و جواد قدیری نیز در آن فعال بوده‌اند و احتمال عقلایی برای وجود افراد دیگر مرتبط با آنها در این کمیته غیرقابل انکار است. اما بعدها ادعا می‌شود از منزل او چیزی بدست نیامده است و هیچ اطلاعاتی از این بازرسی در اختیار پرونده قرار نمی‌گیرد. این در حالی است که منزل آریاشهر وی محل استقرار مرکزیت بخش اطلاعات سازمان با حضور افرادی همچون «جعفر تهرانی»، «محمد معصومی»، «ابوالفضل دلنواز»، «رضا راتبی»، «مریم نظام‌الملکی» و «سیمین منتظری» بوده است و در آن زمان منزل وی به دستگاه رمز کننده مجهز بوده که مانع از شنود مکالمات می‌شده است. با توجه به ضد انقلابی بودن جرم از ابتدا باید این پرونده توسط دادسرای انقلاب مورد بررسی قرار می‌گرفته است که با توجه به تیزبینی افرادی همچون شهید لاجوردی که در دادسرای انقلاب مرکز بودند، بی شک مراحل تبرئه دیگر متهمان این پرونده که هنوز همچون کشمیری فرار نکرده بودند، متوقف می‌گردید. اما بهزاد نبوی جلسه‌ای با شهید ربانی املشی، دادستان کل وقت کشور برقرار نمود و توانست وی را متقاعد کند که این پرونده در دادسرای عمومی به اتفاق گروه بهزاد نبوی رسیدگی گردد. با تعیین بازپرس ویژه‌ای از طرف دادستان کل پرونده دنبال می‌گردد اما در اولین مراحل تحقیق گروه نبوی مورد سوء ظن بازپرس ویژه قرار می‌گیرد و به دستور وی این گروه منحل و بعضی از اعضای آن بازداشت می‌گردند. بازپرس ویژه دلایل این تصمیم را مواردی از

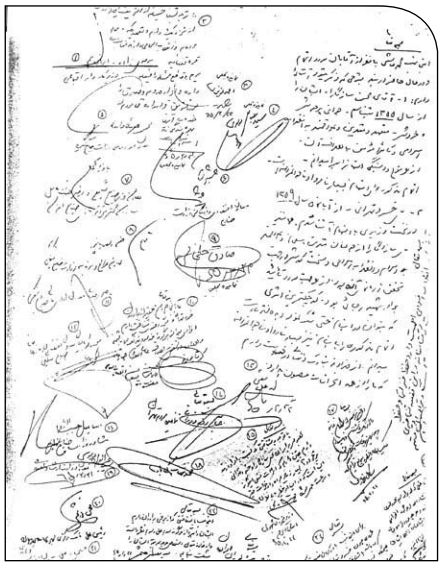

محرمانه

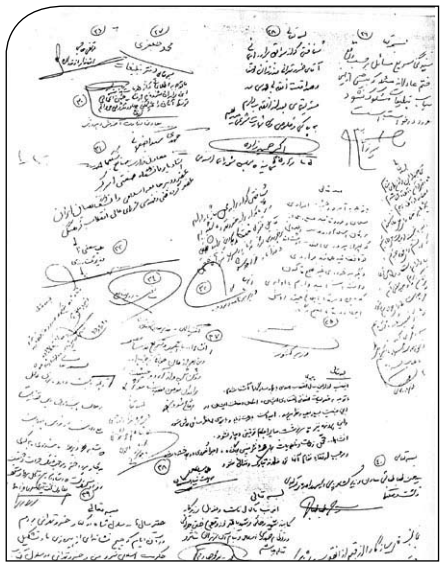
بسم الله الرحمن الرحیم

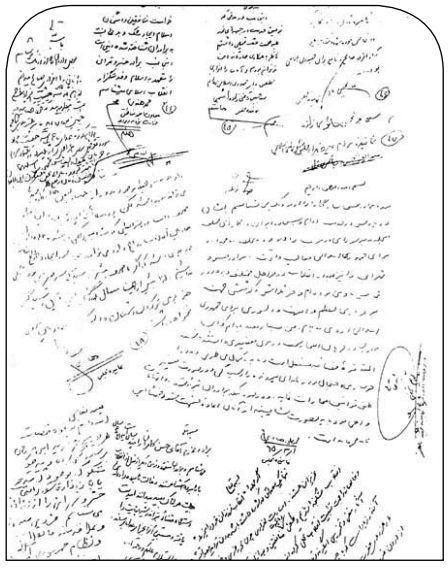
حضور محترم حضرت آیة... العظمی امام خمینی
رهبر کبیر انقلاب اسلامی مدظله العالی علی رؤوس المسلمین

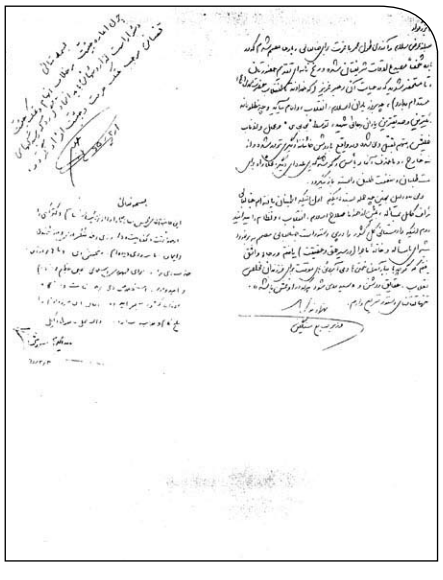

اسامی اشاء کنندگان

ردیف	نام و نام خانوادگی	مسئولیت	ردیف	نام و نام خانوادگی	مسئولیت
۱	سید محمد خاتمی	وزیر ارشاد اسلامی	۲۶	سید محمد جا فر موسوی	نماینده مجلس شورای اسلامی
۲	محمد رضا آیت اللهی	وزیر صنایع سنگین		بختیاری	
۳	علی اکبر محتشمی	وزیر کشور	۲۷	محمد هاشمی	نماینده مجلس شورای اسلامی
۴	سید موسی نجفی	وزیر بهداشت و معاون	۲۸	محسن صفائی فراهانی	معاون آموزش و پژوهش وزارت سپاه
۵	غلامرضا نادعلی	وزیر صنایع		سنگین	
۶	عباسعلی زالی	وزیر کشاورزی	۲۹	ابوالقاسم حسنیدی	معاون اقتصادی و بازرگانی
۷	ابوالقاسم سرحدی زاده	وزیر کار و امور اجتماعی			وزارت صنایع سنگین
۸	حسن عابدی جعفری	وزیر نیروی کشاورزی	۳۰	محمد نامزان	معاون برنامه ریزی و پشتیبانی
۹	مهرآسیوی	وزیر صنایع سنگین			وزارت صنایع سنگین
۱۰	محمدعلی نامکی	وزیر نفت	۳۱	حسن رحمانیا سیوز	معاون طرح و برنامه وزارت
۱۱	حسن عاری	وزیر سازمان اقتصاد و برنامه			صنایع سنگین
۱۲	محمد علی نجفی	وزیر سازمان فرهنگ و آموزش عالی	۳۲	ناصر صافی	معاون امور اداری و انسانی وزارت
۱۳	محمد سرداری	وزیر سازمان گار			صنایع سنگین
۱۴	محمد جهانبانی گلپایگانی	وزیر سازمان مسکن و شهرسازی	۳۳	مسعود کرباسیان	معاون اقتصادی و بازرگانی
۱۵	سید مصطفی هاشمی	معاون وزیر و سرپرست سازمان صنایع			وزارت صنایع سنگین
۱۶	هادی صافی	معاون وزیر و سرپرست سازمان مهاجران			
۱۷	عطاءالله مهاجرانی	معاون وزیر	۳۴	سید الوا خدموسوی	معاون وزارت سادا سلامی
۱۸	علیرضا سطوتی	معاون وزیر و سرپرست سازمان صنایع	۳۵	سید مصطفی واعظ	معاون وزارت سادا سلامی
		سنا و مستضعفان	۳۶	صباح رنگنه	معاون وزارت سادا سلامی
۱۹	محسن توسرخی	رئیس کل دادگستری جمهوری اسلامی ایران	۳۷	محمد حسن دادگاه زاده	معاون وزارت کشاورزی
۲۰	اسداله بادامچیان	نماینده مجلس شورای اسلامی	۳۸	حسن فاضل	معاون وزارت کشاورزی
۲۱	هادی طحانیان	نماینده مجلس شورای اسلامی	۳۹	جهیز باکوئی	معاون وزارت کشاورزی
۲۲	عباس مهتدی زاده	نماینده مجلس شورای اسلامی	۴۰	سید حسن طباطبائی	معاون وزارت کشاورزی
۲۳	احمد عزیزی	نماینده مجلس شورای اسلامی	۴۱	محمد هندی	معاون وزارت سپاه و موجودیه
۲۴	سید عباس موسوی	نماینده مجلس شورای اسلامی	۴۲	مرتضی الویری	معاون وزارت سپاه و موجودیه
۲۵	محمدالدین حجاری	نماینده مجلس شورای اسلامی	۴۳	مهدی سید اصفهانی	معاون وزارت سپاه و موجودیه
۲۶	مرتضی علوی احمدی	نماینده مجلس شورای اسلامی	۴۴	زرعلی	معاون وزارت امور موجودیه
۲۷	اکبر صمصام آباد	نماینده مجلس شورای اسلامی	۴۵	اسدالله جبیب الزاده	معاون وزارت سپاه و موجودیه
۲۸	عبدی محمد صورانی	نماینده مجلس شورای اسلامی	۴۶	سید کمال حواری	سازمان برنامه و بودجه
۲۹	هادی غفاری	نماینده مجلس شورای اسلامی	۴۷	مرتضی حاجی	رئیس جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی
۳۰	حجت سعیدیان	نماینده مجلس شورای اسلامی	۴۸	تقی امامپور	سفیر جمهوری اسلامی ایران در دانمارک
۳۱	فرخلی درویشعلی آبادی	نماینده مجلس شورای اسلامی	۴۹	محمد حجازی	مشاور وزیر و سرپرست سازمان
۳۲	غلامرضا دهقانی	نماینده مجلس شورای اسلامی	۵۰	عبدالکریم سروش	محقق و استاد دانشگاه و عضو
۳۳	غلامحسین هادی	نماینده مجلس شورای اسلامی			شورای عالی انقلاب فرهنگی
۳۴	سید ابوالحسن هاشم زاده	نماینده مجلس شورای اسلامی			
۳۵	محمد علی هادی	نماینده مجلس شورای اسلامی			









ایران
پرونده ناتمام یک انفجار
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

نامه برخی مسئولین نظام برای تبرئه متهمان انفجار نخست وزیری که شهریور ماه برای اولین بار در روزنامه ایران منتشر شد

من معرف کشمیری نبودم



اسماعیل داوودی شمسی*

خیلی افراد جزو سپاه یا کمیته بودند لیکن به دولت شهید رجایی هم راه یافتند پس چرا بنی صدر تنها با شما مخالفت کرد؟

بنی صدر هنگامی که رئیس‌جمهور شد تیم حفاظت مستقلی برای خود درست کرد که به غیر از ابوشریف همگی نسبت به این تحرکات حساس و مشکوک شدند.روابط عمومی آن زمان سردار فروتن بود گرچه اول الویری انتخاب شده بود لیکن وی ترجیح داد با بهزاد نبوی باشد. سید مهدی هاشمی نیز به نمایندگی از منتظری در شورا حضور داشت. وی به اصطلاح بسیار شیطان بود و این طرح را داد که با پنهان کردن اسلحه و وارد کردن آن به دفتر ریاست جمهوری کارایی حفاظت آنجا را زیرسؤال ببریم و این اتفاق هم رخ داد.من نیز رووِلور خود را به همراه آورده بودم که بعدها هاشمی از آن خوشش آمد و از من گرفت، به هرحال در حین صحبت‌های بنی صدر مبنی بر بی‌نظمی سپاه ناگهان همگی اسلحه‌هایمان را روی میز گذاشتیم هاشمی هم یادم هست چند تا اسلحه داشت یکی را در عمامه خود و دیگری را در شلوار خود پنهان می‌کرد. به هرحال در آن جلسه بنی صدر یکه خورد.

ارتباط شما با بهزاد نبوی چگونه بود؟

من نبوی را در شرکت IBM دیدم و هنگامی که من جهت دیدن دوره آموزشی به این شرکت کامپیوتری رفتم. نبوی در مراحل آخر بود و تنها چند بار بیشتر وی را ندیدم.آیت‌الله شاه آبادی بعدها برای من تعریف کرد که بهزاد نبوی اصلاً چپ و کمونیست بوده و حال که مسلمان شده نماز شب اش هم ترک نمی‌شود.

شما یک شرکت الکتریکی در قبل از انقلاب هم به نام «سایبرتیک» داشتید اعضای این شرکت چه کسانی بودند؟

افراد متنوعی با شرکت همکاری داشتند.

خانم رضیه آیت‌الله زاده شیرازی هم با شما در این شرکت همکاری داشت؟

رضیه رفت و آمد داشت ولی از این تیپ تنها مسعود کشمیری در شرکت با ما همراهی داشت که بعدها که شناختم نسبت به او کامل شد هنگامی که وی می‌خواست به سپاه بیاید به گزینش، ماجرای برادر زن وی که از اعضای فعال مجاهدین خلق بود را گزارش دادم و در نهایت اجازه ورود وی به سپاه را ندادیم.طبق رفت‌وآمدهای خانوادگی می‌دانستیم رضیه عضو مجاهدین خلق است. حتی ما را مرتجع می‌دانست.حتی برادر رضیه یعنی احمد را هم که جزو مجاهدین خلق و از طرفداران مسعود رجوی بود قرار بود برای وزارت صنایع انتخاب کنند که من با این امر هم تلفنی مخالفت کردم و ماجرا را توضیح دادم.بنابراین در شرکت‌ها از این طیف تنها مسعود کوثری بود که او را هم رضیه به ما معرفی کرد، هرچند که وی ادعا می‌کرد من با اینها نیستم.یکبار هم بعد از ازدواج کشمیری من به خانه آنهارفتم که در آن دیدار پدرش را بسیار طاغوتی دیدم.بنی اسدی و تقدس هم از دیگر کارمندان رسمی شرکت بودند.به هر حال حتی کشمیری در آن زمان به مجاهدین هم فحش و ناسزا می‌داد.همه جا هم نوشته‌اند که من معرف کشمیری بودم لیکن اصلاً من از ورود وی به نخست وزیری ؟ خبری هم نداشتم.یک روز قبل از ۸ شهریور من به نخست وزیری رفتم که دیدم کشمیری جلو ایستاده و شهید رجایی و بهزاد نبوی هم به او اقتدا کرده اند.روز شهریور نیز حتی چندین بار به من هم زنگ زد تا من به عنوان معاون وزیر کشور در جلسه حضور پیدا کنم ولی چون من تازه ۵ شهریور این مسئولیت را گرفته بودم مقداری دیر راه افتادم که در راه خبر انفجار دفتر را شنیدم.

پس کشمیری در قبل از انقلاب از چه طیفی حمایت می‌کرد؟

از بازرگان و آیت الله طالقانی.

به گزارش خود راجع به کشمیری برای ورود به سپاه اشاره کردید، آیا به دفتر نخست وزیری هم خبر داده بودید؟

بله به آنها هم گفتم که آنها در پاسخ گفتند می‌دانیم که زمانی با آنها بوده و تنها برادرزنش یعنی دلنواز جزو مجاهدین خلق بوده نه خودش.کشمیری بسیار در قبل و بعد از انقلاب تظاهر به دینداری می‌کرد ولی به هرحال از ۵۵ تا ۵۷ بیشتر در شرکت ما نبود.با توجه به روشنی ماجرا هرگز حتی شورای نگهبان هم راجع به این قضیه از من پرس و جو نکردند لیکن در تبلیغات انتخاباتی گاهاً این نظیر موارد مطرح می‌شود.

** اسماعیل داوودی شمسی از مبارزان قبل از انقلاب که مسعود کشمیری مدتی در شرکت سایبرناتیک که متعلق به وی بود فعالیت داشت. داوودی شمسی پس از انقلاب رئیس سازمان تربیت بدنی و چند دوره نماینده مجلس بود.*

این قبیل اعلام نموده است: کتمان سوابق نفاق کشمیری توسط گروه مذکور، تردد خسرو تهرانی به زندان به صورت رابطه‌ای و غیرمجاز و دیدار با متهمین و ارائه خطوط برخورد و توصیه به مقاومت و نبریدن آنها، تهیه طومارهای مختلف و ملاقات‌های دسته جمعی با دادستان کل کشور برای بیگناه جلوه دادن متهمین و عدم ارائه اطلاعاتی که بعدها به دست آنها رسیده است به بازپرس و اقدام خودسرانه آنها، همچون دست یافتن به اطلاعاتی در خصوص ارتباط یکی از متهمین پرونده با منافقین شیراز که بدون اطلاع بازپرس پرونده رأساً افرادی از دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری به شیراز رفته و پس از اقدامات به ظاهر تحقیقاتی، موضوع را بی اساس اعلام می‌کنند و هیچ انعکاسی از این اقدام به اطلاع بازپرس نمی‌رسد.

ارسال به هند و افغانستان

پس از انحلال کمیته خودساخته اول، برخی افراد آن گروه به مسئولیت‌هایی فرستاده می‌شوند تا از مصونیت سیاسی برخوردار شوند، برای نمونه تقی محمدی ابتدا به عنوان مأمور دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری به کویت اعزام می‌شود و سپس به عنوان کاردار ایران در افغانستان منصوب می‌شود و مصطفی قنادها نیز به عنوان کاردار ایران در هندوستان اعزام می‌گردد. سرانجام پس از کشف چنین رد پاهایی و بسیاری از دیگر ابعاد پرونده بازپرس به دلیل ضد انقلابانه بودن جرم، قرار عدم صلاحیت صادر و پرونده را در شهریورماه ۱۳۶۱ به دادسرای انقلاب ارجاع می‌دهد. این یکی از بزرگ ترین شکست‌های تلاش کنندگان در جهت تبرئه متهمین این پرونده بود، زیرا با جدیتی که شهید لاجوردی به کار برد و حمایتی که امام و مرحوم سید احمد خمینی از ایشان می‌کرد؛ شرایط سختی به تلاش کنندگان برای تبرئه متهمین تحمیل شده بود. اگرچه بسیاری از متهمین این پرونده بازداشت نشده بودند و اجازه بازداشت آنها داده نمی‌شد، اما دادستانی انقلاب مرکز با سرعت به پرونده‌های موجود رسیدگی کرد و با رأی دادگاه فردی که مسئولیت حفظ سلاح و مهمات را در منزل کشمیری برعهده داشت اعدام گردید و سعادت رمضانی و محمد دلنواز متهمین ردیف دوم و سوم که از نزدیکان کشمیری بودند به ۱۰ و ۱۲ سال حبس محکوم گردیدند. اما در صدر دومین سری رسیدگی به اتهام‌ها علی اکبر تهرانی قرار داشت که ارتباطات گسترده‌ای با برخی از اعضای تیم اول داشت. از این رو همزمان با آماده شدن دادگاه برای محاکمه وی، دوستان و مرتبطان وی جوسازی شدیدی را آغاز نمودند اما در سه جلسه محاکمه وی، ضرورت احضار و تحقیق از برخی دیگر از متهمین که هنوز در سایه بودند محرز گردید. لذا دادگاه با کسب اجازه از شورای عالی قضایی، ادامه محاکمه علی اکبر تهرانی را تا انجام تحقیقات از سایر متهمین و ارسال پرونده نامبردگان به دادگاه و محاکمه دستجمعی آنها متوقف نمود. پس از چندی با محقق نشدن امکان بازجویی از برخی افراد در مظان اتهام که در قدرت بودند همچون سعید حجاریان و بهزاد نبوی، تعدادی از متهمین زیر نظر ریاست دادگاه‌های انقلاب اسلامی احضار و بازجویی از آنها در شهریور ماه ۱۳۶۳ آغاز گردید. علی رغم مسئولیت و نظارت کامل دادگاه بر بازجویی ها، افراد همسو با متهمین به شدت بر موضوع خطی برخورد شدن با پرونده متمرکز شده و با تبلیغات وسیع کار به جایی رسید که توانستند در مدت زمان کوتاهی و در زمانی که هنوز بازجویی در حال انجام بود و به مرحله محاکمه نرسیده بود، متهمین از زندان آزاد شوند. مستند این اقدام نقل قول شفاهی برخی از حضرت امام بود که مدعی شدند ایشان فرموده‌اند «متهمینی که اخیراً دستگیر شده‌اند را آزاد کنید.»

دستگیری بعد از چهار سال

زمستان ۱۳۶۴، اندکی پس از نشستن سید محمد موسوی خوئینی‌ها بر کرسی دادستانی کل در حالی که مدتی از شهادت ربانی املشی می‌گذشت و لاجوردی نیز یکسال بود که بر اثر فشارهای برخی اعضای شورای عالی قضایی استعفا نموده بود، دادستان کل با ارسال دو نامه به دادستان انقلاب اسلامی تهران و ریاست دادگاه‌های انقلاب اسلامی تهران، خواستار تعیین تکلیف وضعیت علی اکبر تهرانی شد. او در همان ابتدا اعلام کرد که از نظر وی به دلیل اینکه به پرونده انفجار حزب جمهوری رسیدگی نشده است، رسیدگی به این پرونده صرفاً اهداف سیاسی دارد. او پس از استماع نظرات مخالفین دیدگاهش دستور رسیدگی به پرونده را صادر نمود و علی رازینی را به عنوان ناظر پرونده منصوب نمود. خوئینی‌ها در برخی محافل گفته بود که رسیدگی کنندگان به این پرونده خطی هستند و همین امر سبب گردیده بود که دوماه رسیدگی به پرونده تعطیل گردد و دست‌اندرکاران این پرونده اعلام کردند آمادگی تحویل پرونده را به فرد صاحب صلاحیت از دیدگاه وی دارند، سرانجام خوئینی‌ها دستور داد مشکلی نیست و سریع تر آغاز کنند. در همین راستا و با اطلاع قبلی به موسوی خوئینی ها، خسرو تهرانی و حسن کامران دستگیر و بازجویی از آنها آغاز گردید. اما در ادامه تنش آفرینی‌ها جلسه‌ای مشترک با حضور موسوی خوئینی ها، محسن میردامادی معاون سیاسی وی، رازینی، یونسی، رئیسی و مسئولین پرونده تشکیل می‌گردد که در نهایت بر ادامه کار توسط همان تیم به همراه توصیه‌هایی در خصوص رفاه متهمین تصمیم گیری می‌شود.پس از این جلسه چند بازداشت جدید نیز انجام می‌گیرد و بازجویی‌ها ادامه می‌یابد.

در روز عید مبعث موسوی خوئینی‌ها به اوین، مراجعه می‌کند و در جریان ریز مسائل قرار می‌گیرد و با تنی چند از متهمین بدون حضور مسئولان پرونده ملاقات می‌نماید که این برنامه از صبح تا غروب ادامه می‌یابد. فردای روز مبعث تقی محمدی که اطلاعات خوبی را در اختیار بازجوی خود گذاشته بود، در فاصله تنفس بین بازجویی و قبل از آنکه اقاریر خود را مکتوب کند، در اتاق محل بازداشت خود، خودکشی می‌نماید. نحوه خودکشی تقی محمدی که با کمربند و با استفاده از چند عدد چوب کبریت برای قطع شریان‌های خونی به دارآویخته شده بود، مسئولین پرونده را مطمئن می‌سازد که او را کشته‌اند. چند روز بعد کمیته‌ای متشکل از مصلحی نماینده داستان کل کشور، نماینده پزشکی قانونی، دکتر شیبانی نماینده مجلس شورای اسلامی، منصوری نماینده وزارت خارجه (به دلیل مأموریت تقی محمدی به عنوان کاردار ایران در افغانستان) به اوین رفته و از نزدیک به بررسی نحوه و کیفیت خودکشی وی می‌پردازند. از نظر برخی این خودکشی حاصل القائات رابطین بیرونی سازمان منافقین بوده است تا از ادامه سوخته شدن مهره‌های سازمان جلوگیری شود. تقی محمدی گویا در این بازجویی به ارتباط با جواد قدیری و یکی از عاملین انفجار حزب جمهوری اسلامی اعتراف نموده بود.

خوئینی‌ها پس از دریافت گزارش خودکشی تقی محمدی مسئولین پرونده را تحت فشار می‌گذارد که «وضعیت به این صورت زیاد قابل دوام نیست»در ادامه مسیر رسیدگی نیاز به حضور سعید حجاریان و بهزاد نبوی برای بازجویی به موسوی خوئینی‌ها اعلام می‌گردد که او پاسخ می‌دهد مواردی که لازم است را اعلام نمایید تا من خود اقدام به تحقیق نمایم. او در خصوص بازرسی محل کار تقی محمدی نیز اعلام نمود خود کار تحقیقات را برعهده می‌گیرم، اما نتیجه آن را برای درج در پرونده و صدور کیفرخواست در اختیار نمی‌گذارد.در جلسه بعد موسوی خوئینی‌ها اصرار می‌کند که «شما قصد دارید سازمان مجاهدین انقلاب را محاکمه کنید» که این موضوع از سوی مسئولین پرونده رد می‌شود اما خوئینی‌ها می‌گوید «من که بچه نیستم؛ شما رأس سازمان را مطرح می‌کنید که بهزاد نبوی باشد و بقیه متهمین هم اعضای سازمان هستند» یکی از مخاطبین وی پاسخ می‌دهد که ما کاری به گرایش سیاسی آنها نداریم اما اگر یکی از متهمین رأس سازمان و بقیه عضو آن هستند گناه ما چیست؟ او در اینجا دستور توقف تحقیقات و صدور کیفرخواست را صادر می‌نماید که به رغم توضیح در خصوص ناقص بودن پرونده، می‌گوید تحقیقات شما به درد تاریخ نویسی می‌خورد و دستور توقف تحقیقات را صادر می‌نماید و یک هفته فرصت جهت صدور کیفرخواست می‌دهد. با اصرار مسئولین پرونده به اینکه فرصت کم است و تحقیقات ناقص، پاسخ می‌دهد «اجازه نخواهم داد آقای بهزاد نبوی به اینجا بیاید، شما می‌خواهید همه مسئولین را دستگیر کنید، خودم از وی تحقیق می‌کنم» جالب آنکه علی رغم اصرار خوئینی‌ها به تعجیل در کار چهار کیفرخواستی که به او تحویل می‌شود به دادگاه ارجاع نمی‌گردد.در این میان از سوی یکی از مطلعین، اطلاعات جالبی ارائه می‌گردد که با در میان گذاشتن آن با متهمین، موارد بسیار مهمی کشف می‌گردد. این اقدام موجب عصبانیت خوئینی‌ها شده و می‌گوید «دستور من این بود که تحقیق نکنید، به چه علت تحقیق کرده‌اید؟» سپس گفت‌وگو میان عوامل پرونده و او به جایی می‌رسد که او ادعا می‌کند این اطلاعات را همه مسئولین از اول می‌دانستند و شما بیهوده طولش می‌دهید، او در پاسخ اینکه شما هم از اول می‌دانستید جواب مثبت می‌دهد و پس از آنکه توضیح داده می‌شود این مطالب در جلسات مکرر با مسئولین قضایی همچون شهید ربانی املشی، صانعی و... و رئیس جمهور و رئیس مجلس و... بررسی شده و هیچیک چنین چیزهایی را نمی‌دانسته‌اند و اگر شما می‌دانسته‌اید چرا زودتر نگفتید که زودتر به نتیجه برسیم، خوئینی‌ها حرف قبلی خود را پس می‌گیرد و می‌گوید من گفتم فرض کنیم مسئولین می‌دانسته‌اند، به هر حال این تحقیقات شما فقط به درد تاریخ نویسی می‌خورد! اینها (اشاره به موضوع جسد سازی و فراری دادن کشمیری و... که مطرح شده بود) چیزی نیست و ما بیهوده تعدادی را بازداشت نموده‌ایم! من از اول می‌دانستم که هیچ چیز نیست منتها گفتم که شماها برسید و معلوم شود که چیزی نیست و آن وقت گریبان شماها را بگیرم و بگویم که همین‌ها بودند که به مسئولین تهمت می‌زدند. او سپس دستور می‌دهد متهمین کنار هم باشند که علی رغم توضیح در این خصوص که موارد اتهامی اینها یکی است و هنوز تحقیقات تمام نشده و دادگاه نیز در پیش است و این امر می‌تواند باعث تبانی شده و در روند رسیدگی اخلال ایجاد کند؛ او تأکید می‌کند که این دستور همین امشب انجام گردد که این امر موجب اعلام استعفای مسئولین پرونده می‌شود و خوئینی‌ها نیز با ابراز اینکه تاکنون با شما مماشات کرده‌ام، می‌گوید همین فردا تکلیف شما را روشن می‌کنم. همزمان رازینی به نقل از منتظری اعلام می‌کند که قائم مقام رهبری گفته‌اند اگر چیزی نیست آزاد کنید! این اقدامات اما مورد انتقاد برخی مسئولین وقت شورای عالی قضایی همچون آیت‌الله مقتدایی قرار گرفت و خواستار ادامه تحقیقات و تعیین تکلیف پرونده‌ها در دادگاه شده بودند.

خوئینی‌ها کار را تمام کرد!

در این فاصله در بولتن «در دیدارهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» در مقاله‌ای نظر دادستان کل کشور مبنی بر اینکه در پرونده خسرو تهرانی مسئله‌ای دیده نمی‌شود؛ منعکس می‌گردد. در نتیجه این اقدامات با کناره گیری مسئولین وقت پرونده و به علت سلب استقلال قضایی از آنها، پرونده‌ای که به دلیل کارشکنی‌های مکرر نزدیک به پنج سال طول کشیده بود، سرانجام متوقف گردید. در عین حال از سوی شعبه مربوطه اعلام می‌گردد در صورت آمادگی برای حفظ استقلال قضایی آماده دادن پرونده می‌باشد. دادستان کل در تلاش برای احاله پرونده به شعبه‌ای دیگر وارد مذاکره با دیگر قضات می‌گردد و بحث به درازا کشیده می‌شود. در این میان موسوی خوئینی‌ها خواستار آزادی متهمین با قرار وثیقه و تأمین می‌گردد که با توجه به محرز بودن جرم، جز درباره ۲ تن از متهمین محقق نمی‌گردد. به همین جهت بحث بالا گرفته و به درخواست خوئینی ها، منتظری در آن دخالت می‌نماید.

در این میان ۶۱ تن از وزرا، نمایندگان و مسئولین طوماری به دفاع از متهمین امضا می‌نمایند و به محضر حضرت امام(ره) ارسال می‌نمایند و همزمان ۶۲ نماینده مجلس نیز به قوه قضائیه تذکر داده و خواستار پیگیری جدی پرونده نخست وزیری می‌شوند. این طومار و تذکر مورد توجه رسانه‌ها قرار می‌گیرد و متعاقب ارسال طومار به حضرت امام(ره)، ایشان آیت‌الله اردبیلی رئیس وقت شورای عالی قضایی، موسوی خوئینی‌ها دادستان کل وقت و دادستان انقلاب وقت تهران را به حضور می‌طلبند. آن گونه که گفته شده است حضرت امام در آن جلسه بسیار عصبانی بوده‌اند و پس از استماع گزارش‌ها و تأکید موسوی خوئینی‌ها به اینکه «به پرونده رسیدگی نمودیم و مسئله خاصی در پرونده‌ها وجود ندارد»، دستوری می‌دهند که دوگونه نقل شده است. برخی نظر امام را این‌گونه می‌دانند که ایشان به دلیل شرایط جنگی کشور و بحران‌هایی که به سبب اختلافات حاصل از این پرونده پدید آمده بود، فرموده‌اند «فعلاً سکوت بمانید». برخی دیگر نیز مدعی اند که امام(ره) فرمودند که «متهمین را آزاد و پرونده را مختومه نمایید». به محض صدور این دستور متهمین در تاریخ ۱۳۶۵/۳/۷ آزاد می‌گردند و دادستان کل کشور از دادستان انقلاب تهران می‌خواهد که در این خصوص اطلاعیه‌ای صادر و به مطبوعات بدهد و در آن اعلام نماید رسیدگی و تحقیقات کامل از کلیه متهمین انفجار نخست وزیری انجام و به دلیل اینکه هیچگونه دلیلی به دست نیامد کلیه متهمین از زندان آزاد و پرونده انفجار نخست وزیری مختومه اعلام می‌گردد. دادستان انقلاب تهران زیر بار این حرف خلاف نمی‌رود و به مستندات پرونده استناد می‌نماید که چطور می‌توان گفت دلیلی نبود. دادستان انقلاب تهران همچنین تأکید می‌کند دستور امام(ره) را بلافاصله انجام داده و متهمین را آزاد کرده است. فردای این مشاجره روزنامه‌های تهران اطلاعیه‌ای به نقل از روابط عمومی دادستانی کل کشور را با همان مضمون مورد علاقه خوئینی‌ها درج نمودند. آزادی متهمین اما دو استثنا داشت. استثنای اول در خصوص سه نفر نخست که دادگاه شان برگزار شده بود و دوم هم سه نفری که تحت محاکمه و منتظر نظر دادگاه بودند. خوئینی‌ها که پیشتر متجاوز از ۱۰ ساعت پرونده علی اکبر تهرانی را مطالعه نموده و شخصاً با وی دیدار می‌کند و در نهایت به دادستان انقلاب مرکز می‌گوید که وی مسائلش روشن است و در جریان تمام اقدامات کشمیری بوده و باید اعدام شود، رأی شورای عالی قضایی را که خود نیز عضو آن بوده است، مستند بر نظر امام که آنچنان که شرحش رفت توسط خود وی اعلام شده بود، برای آزادی علی‌اکبر تهرانی اخذ کرده و با وجه الکفایه پنج میلیون ریال آزاد می‌گردد. این در حالی است که دو هم پرونده‌ای او که ظاهراً عمق فعالیتشان از وی کمتر بوده، اعدام می‌شوند!

اما حاشیه‌های این پرونده تا سال‌ها ادامه می‌یابد. این تبدیل به پاشنه آشیل چپ‌ها در تاریخ انقلاب می‌شود، از جمله بهزاد نبوی در سال ۷۱ به دلیل اتهاماتش در پرونده انفجار نخست وزیری ردصلاحیت می‌شود.

اولین گفت‌وگوی رسانه‌ای با خسرو تهرانی، رئیس اطلاعات نخست وزیری در دهه ۶۰

سپاه و نخست وزیری برای جذب کشمیری رقابت می‌کردند

محمد رحمانی



خسرو تهرانی هم‌اکنون معاون دانشکده غیر دولتی ارشاد دماوند است



از چپ، سعید حجاریان، خسرو تهرانی و علی یونسی

هر کس که تنها یک بار به تاریخ معاصر نگاهی انداخته باشد قطعاً نام خسرو قنبری تهرانی را در لابه‌لای این صفحات دیده است. تهرانی جزو معدود افرادی است که سابقه زندانی سیاسی در قبل و بعد از انقلاب را به همراه خود دارد. تهرانی را به عنوان پایه‌گذار یک نهاد اطلاعاتی بعد از انقلاب می‌توان دانست. وی یکی از متهمان انفجار نخست‌وزیری بود که با نامه ده‌ها تن از اعضای جناح چپ آزاد شد. شاید این مصاحبه اولین گفت و گوی خسرو تهرانی با رسانه‌ها باشد. مشروح این گفت و گو بزودی در کتابی درباره انفجار هشت شهریور منتشر خواهد شد.

آقای تهرانی لطفاً خودتان را بیشتر معرفی کنید؟

من خسرو قنبری تهرانی معروف به تهرانی هستم. در سال ۱۳۳۳ در تهران متولد شدم و در خانواده نسبتاً مذهبی که از نظر مالی نیز متوسط بود پرورش یافته‌ام. در مدرسه علوی تهران که خود یک پروژه تحقیقاتی است مشغول به تحصیل شدم؛ در سال ۱۳۳۵ بعد از دستگیری‌های حزب توده و کودتای ۲۸ مرداد توسط مرحوم علامه کرباسچیان، مرحوم رضا روزبه و آقای علی گلزاده غفوری به اضافه بخشی از بازار، بانی شدند تا این مدرسه را تأسیس کنند. هدف تأسیس، مدرسه اسلامی بود و برای اولین بار مدرسه‌ای اسلامی به سبک جدید افتتاح شده بود، ما هم در چنین مدرسه‌ای بزرگ شدیم. مدرسه‌ای که بزرگانی همچون کمال خرازی، حداد عادل، عبدالکریم سروش و خیلی‌های دیگر از این مدرسه رشد یافتند.

از مدرسه بیشتر تعریف کنید، آنجا وارد مبارزات شدید؟

بله، این مدرسه چون دارای محیط مذهبی بود علی‌رغم میل مسئولان مدرسه دارای جو مبارزاتی شد. سال ۵۰ که من سال چهارم دبیرستان بودم، سران اولیه مجاهدین خلق دستگیر شدند که از این افراد می‌توان به مهدی ابریشمچی و ناصر صادق که به نحوی با دبیرستان ما در ارتباط بودند اشاره کرد. مهدی ابریشمچی که اصلاً شاگرد این دبیرستان بود وحتی برادر مهدی ابریشمچی، یعنی حسین و برادر ناصرصادق همکلاس ما بودند. در دادگاه‌های نظامی آن زمان رژیم، اعضای خانواده هنوز حق شرکت در جلسات را داشتند و بدین سان بود که خانواده‌ها توسط ضبط کوچکی مشروح جلسات را ضبط و به بیرون منتقل می‌کردند. این نوارهای ضبط شده بدون برنامه‌ریزی خاصی از دادگاه مستقیماً به مدرسه آورده می‌شد، به عبارتی بچه‌های کلاس ما زودتر از کادر مرکزی مجاهدین خلق از جریان دادگاه صبح آن روز باخبر می‌شدند، بعدها نیز این نوارها را سازمان مجاهدین خلق چاپ کرد. به همین ترتیب ما در جو مبارزاتی قرار گرفتیم. در آن ایام ما اساتیدی نظیرشهید رجایی و منتظر حقیقی داشتیم که علی‌رغم میل مسئولان مدرسه، مبارزه می‌کردند. مهم‌ترین تأثیر را نیز همین دو معلم هندسه و شیمی برروی ما داشتند، شاید بیشترین تأثیر را نیز کشته شدن منتظر حقیقی در درگیری خیابانی سال ۵۰، در روند مبارزاتی ما داشت. اما مسئولان مدرسه خیلی موافق این روند نبودند. مثلاً مرحوم علامه که آدم خوبی هم بود یک وقت پدران ما را خواست و گفت اینها دارند راه اشتباه می‌روند.

پس آشنایی‌تان با شهید رجایی از مدرسه شروع شد؟

بله رفاقت ما نیز از آنجا شروع شد و بعدها در زندان وسپس در نخست‌وزیری رابطه ما محکم‌تر شد.

به چه علت و در چه سالی توسط رژیم شاه دستگیر شدید؟

سال ۵۴ دستگیر و تا سال ۵۷ در زندان بودم. علت آن نیز ارتباط با بچه‌های سازمان مجاهدین خلق بود اما باید به این نکته نیز اشاره کنم که در آن زمان تنها گروه مسلمانی که مبارزه تشکیلاتی با رژیم داشت، همین مجاهدین خلق بود. حال شاید عده‌ای تندرو ابراز کنند که فلانی با مجاهدین خلق در ارتباط بوده؛ برای اطلاع این دسته و جوانان باید بگویم در آن زمان خیلی از آقایان مانند هاشمی رفسنجانی و آقای طالقانی با سازمان رابطه داشتند حتی خود آقای رجایی که زمانی با آنان همکاری داشت با روشن شدن چهره سازمان مجاهدین خلق، راه خود را از آنها جدا کرد.

بعد از پیروزی انقلاب چه کردید؟

اول انقلاب ما مثل اکثریت دوستان با کمیته انقلاب اسلامی کار خود را شروع کردیم. در آن ایام به یاد دارم که چندین بار با آقای عزت شاهی، نبوی و چند نفر دیگر در همان اوایل چند دیدار با شهید بهشتی داشتیم که وی بارها بر باقی ماندن ما در کمیته تأکید داشتند. در آن ایام ما علاقه‌ای به ماندن در کمیته نداشتیم و می‌خواستیم کمیته را رها کنیم، به هر صورت تا سال ۵۹ در کمیته بودیم تا این‌که شهید رجایی گفت: «شما بیا معاون اطلاعاتی من شو» این درخواست بدون مقدمه بود و من نفر اول تشکیل‌دهنده اطلاعات نخست‌وزیری بودم و هیچ‌کس قبل از من سابقه کار اطلاعاتی در نخست‌وزیری را نداشت.

شناخت شما از اطلاعات نخست وزیری در چه حدی بود؟

من شناختی نسبت به نخست‌وزیری نداشتم و اصلاً نمی‌دانستم که حیطه‌وظایف اطلاعات نخست‌وزیری در چه حدی است؛ حتی من در ابتدا به رجایی پاسخ منفی دادم که او این کلام را به کار برد «که حالا ناز می‌کنی، مگر قرار بود من نخست‌وزیر بشوم».

شما با چه تیمی وارد اطلاعات نخست‌وزیری شدید؟

دوستان اطلاعات نخست‌وزیری افرادی بودند که به مرور با آنان آشنا شده بودم، افرادی نظیر مصطفی قنادها، سیدمحمد خامنه‌ای، شریعتمداری (وزیر بازرگانی سابق) و بعدها که ماجرای لانه مطرح شد یک عده از آن افراد نیز مانند آقایان بی‌طرفان، محمد هاشمی، امین‌زاده و آقای رضا سیف‌اللهی به ما پیوستند.

در آن مقطع آیا از مجاهدین خلق نیز کسی همراه شما شد؟

به هیچ وجه. در آن زمان روحیات مجاهدین را می‌شناختیم و بسیار حساس بودیم که آنان وارد تشکیلات ما نشوند و این خط قرمز ما بود.

پس چطور کشمیری وارد تشکیلات شما شد؟

در هنگام تشکیل ستاد خنثی‌سازی کودتای نوژه نهادهای مختلف اطلاعاتی، حفاظتی، امنیتی و نظامی در تشکیل این ستاد نقش داشتند. از این افراد می‌توان به آقایان محسن رضایی از سپاه، من از نخست‌وزیری و آقای رضوی و تیمشان از اداره دوم ارتش اشاره کرد. ورود کشمیری نیز در آن زمان توسط بچه‌های اداره دوم ارتش بود که وارد ستاد خنثی‌سازی کودتا شد.

بنابراین نقطه آغاز کشمیری، اداره دوم ارتش بوده است؟

ورود کشمیری دقیقاً مشخص نیست، گویا به واسطه سربازی همه او را می‌شناختند. اداره رکن دوم ارتش در ابتدای انقلاب به عهده افرادی نظیر آقای رضوی بوده، اما جالب آن است که هنگامی که قرار شد کشمیری را جهت دبیرخانه شورای امنیت به نخست‌وزیری بیاوریم، بحثی بین من و محسن رضایی در گرفت که وی را با خود ببریم چرا که در آن زمان نیروی کارآمد و مؤمن کم بود.

بنابراین تا لحظه انفجار بمب در دفتر نخست‌وزیری به او شک نکرده بودید؟

با توجه به این‌که کشمیری خود را فرد متشرعی نشان می‌داد ما اصلاً فکر نفوذی بودن او را هم نمی‌کردیم، حتی وقتی بمب در نخست‌وزیری منفجر شد ما فکر نمی‌کردیم کار کشمیری باشد که بعدها با کار اطلاعاتی متوجه شدیم که کار او بوده است. کشمیری، چون منشی جلسه بود زیاد از جلسه خارج می‌شد و برمی‌گشت. هیچ اتفاق خاصی رخ نداد. همه چیز روند طبیعی داشت و کسی تصور این‌که کشمیری نفوذی باشد را نداشت. البته باید گفت که بعضی در مورد موقعیت او غلو می‌کنند، از جمله می‌گویند شهید رجایی پشت سر او نماز می‌خوانده یا این‌که دبیر شورای عالی امنیت ملی بود، واقعیت این است که او منشی جلسه بود و کارش ضبط جلسات و پیاده کردن نوار جلسات، دعوت از اعضا و تقسیم صورتجلسات بود.

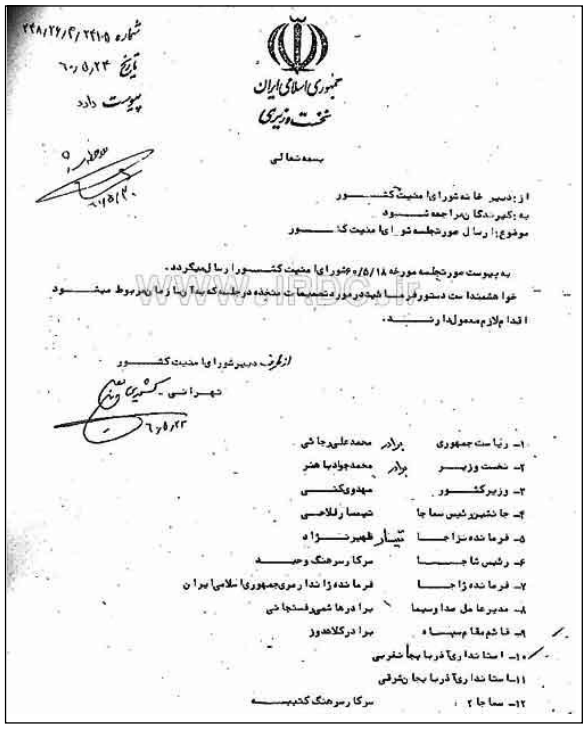
ماجرای زندان شما بعد از انقلاب در راستای پرونده ۸ شهریور چگونه بود؟

زندان بعد از انقلاب یک حال‌گیری اساسی بود، درست است که شکنجه‌ای نبود اما به نظر من خود زندان انفرادی یکی از بدترین شکنجه‌ها است. من سه تا چهار ماه تمام را در سلول انفرادی به سر بردم که یکی از تلخ ترین ایام زندگی من بود بازجویی‌هایم با چشم بسته انجام می‌گرفت. من یادم هست که امام گفته بود پرونده مختومه است و حتی آنهایی که خودشان این دستگیری‌ها را انجام دادند باید جوابگو باشند و من از خود امام دست‌نویس دارم که اینها که بودند؟! آقای موسوی خوئینی‌ها نیز در ملاقاتی که با امام داشت بعد از ملاقات با اعضای شورای عالی قضایی عیناً صحبت‌های امام را پیاده کردند که من یک کپی از آن را نیز هنوز دارم. آنجا امام گفته باید بررسی کنیم که خود این آقایان کی بودند؟ اما شکنجه‌ای به عنوان کتک زدن برای من وجود نداشت. به نظر من بررسی‌ها کامل و حتی فشار به متهمان بیش از حد بود. خود من سه ماه زندان انفرادی متحمل شدم. افراد دیگری نیز بازداشت شدند. در مورد هیچ‌یک از انفجارها و ترورهای آن سال این قدر بررسی صورت نگرفت.

سرانجام پرونده قضایی شما چه شد؟

دادگستری به پیگیری قضایی حادثه ۸ شهریور بسیار حساس و علاقه‌مند بود. سناریو بچگانه دادستانی مبنی بر آن بود که ما می‌خواستیم رجایی را بکشیم تا نبوی را نخست‌وزیر کنیم. البته در نهایت این پرونده با نامه ۱۰۰ نفر از دست‌اندرکاران نظام به امام و دستور مستقیم ایشان مختومه شد.

یک بار با لاجوردی جلسه‌ای داشتیم به او گفتم یعنی تو می‌گویی ما رجایی را کشتیم. گفت: من همچنین جسارتی هیچ وقت نسبت به شما نمی‌کنم اما ته ذهن او این بود که ما یک جور منافق هستیم.



جمهوری اسلامی ایران
نخست وزیری

شماره ۲۴۱۰۵/۲۴۸/۲۶/۴
تاریخ ۶۰/۵/۲۳
پیوست دارد

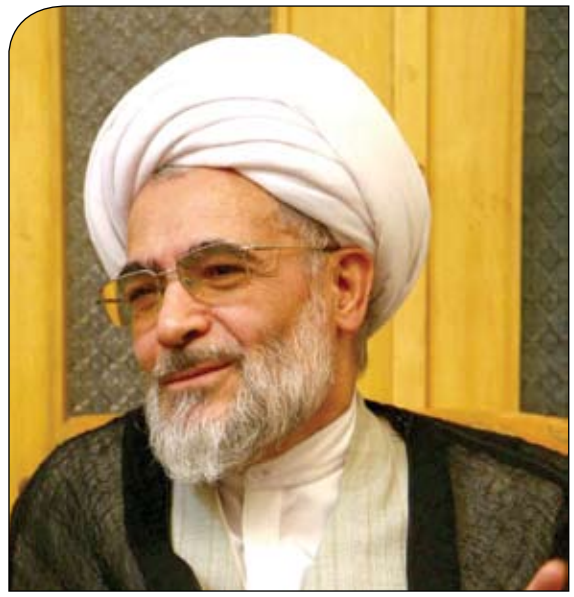
بسمه تعالی

از: دبیرخانه شورای امنیت کشور
به: کبیرندگان مراجعه شود
موضوع: ارسال صورتجلسه شورای امنیت کشور

به پیوست صورتجلسه مورخه ۶۰/۵/۱۸ شورای امنیت کشور ارسال می‌گردد.
خواهشمند است دستور فرمایید در مورد تصمیمات متخذه در جلسه که به آن ارسال می‌شود اقدام لازم معمول دارند.

از طرف دبیر شورای امنیت کشور
مهرداد کشمیری

۱- ریاست جمهوری — برادر محمدعلی نجاتی
۲- نخست وزیر — برادر محمدجواد باهنر
۳- وزیر کشور — مهدوی کنی
۴- جانشین رئیس ستاد جا — شهسا رزللاهی
۵- فرمانده نزاجا — سپهبد شهریار فهیم خواه
۶- رئیس ستاد جا — سرکار سرهنگ وحید
۷- فرمانده ژاندارمری جا — فرمانده ژاندارمری جمهوری اسلامی ایران
۸- مدیرعامل صدا وسیما — برادر هاشمی فدجاخی
۹- فرماندهی سپاه — برادر کلاهدوز
۱۰- استاندار یزد فرمایند بجا بنویسی
۱۱- استاندار یزد فرمایند بجا بنویسی
۱۲- ستاد جا ۲ — سرکار سرهنگ کدخدایی



اسدالله بیات زنجانی از ریشه‌های انفجار نخست وزیری می‌گوید

پرونده ۸ شهریور

دوباره بررسی شود

اسد الله بیات زنجانی در سه دوره نخست مجلس عهده دارنمایندگی بوده است، او در مجلس دوم و سوم، نایب رئیس بود و پس از پایان مجلس سوم به قم رفت و در آنجا به فعالیت های حوزوی مشغول شد.

شما سه دوره متوالی عهده‌دار نمایندگی مردم در مجلس شورای اسلامی بودید، مهم‌ترین اتفاقاتی که در این مدت در مجلس رخ داد و کمتر رسانه‌ای شد، چه بود؟

بازنویسی و رجوع نقادانه به حوادث بعد از انقلاب بخصوص در دهه اول انقلاب بسیار مهم است اما حوادث مهم آن روزها اکثراً رسانه‌ای شد چرا که اتفاقات آن سال‌ها مربوط به سه نهاد ریاست جمهوری، نخست‌وزیری و یا تشکل‌هایی بود که اعضای آن دارای رسانه و قدرت بودند. البته ممکن است در بعضی موارد به اندازه کافی رسانه‌ای و یا از زاویه‌های متفاوت به آن توجه نشده باشد. به طور کل حوادث دهه نخست انقلاب را می‌توان در سه فاز نظامی، سیاسی و امنیتی تشریح کرد. در فاز نظامی ما شروع و ادامه جنگ را به عنوان اصلی‌ترین دغدغه کشور و اصلی‌ترین عامل تهدیدکننده نظام شاهد بودیم. بعضی دیگر از حوادث و اتفاقات، نظیر انحلال حزب جمهوری و برخورد امام با رهبران این حزب با بیان این جمله که «شما فتیله حزب را پائین بکشید» از جمله موارد سیاسی بود که به درستی تحلیل و تبیین نشده است.

این جمله امام در صورتی بود که حزب جمهوری به عنوان رقیب اصلی رئیس جمهور وقت شناخته می‌شد و از طرف دیگر می‌توان تشکیل مجلس اول، دوم و قوه قضائیه را حاصل تلاش‌های حزب جمهوری دانست.

همچنین دسته دیگری از وقایع تلفیقی از اتفاقات مهم سیاسی، امنیتی و نظامی بود که در این راستا می‌توان به انفجار دفتر حزب جمهوری و انفجاری که باعث شهادت رئیس جمهور و نخست وزیر شد، اشاره کرد.

یک ایدئولوژی التقاطی این دو اتفاق را رهبری و به دنبال سقوط نظام در قالب سازمان مجاهدین خلق حاکم بود. همچنین لازم است به مهمترین اتفاق سال‌های نخست انقلاب نیز اشاره کنم که به واقع در تاریخ ایران می‌توان آن را بی‌سابقه دانست و آن هم برخورد سیاسی، اداری و اجرایی با رئیس جمهور قانونی آن روزگار بود. مجلس در حالی که رئیس جمهور دارای ۱۴ میلیون رأی مردم بود، رأی به عدم کفایت سیاسی او داد و رهبری نیز تأیید کرد، به واقع این اتفاق، یکی از نقاط عطف انقلاب به حساب می‌آید. اما در رابطه با مسائلی که کمتر به آن پرداخته شد می‌توان به انتخاب شهید رجایی به عنوان نخست‌وزیر و در ادامه انتخاب وزرا توسط وی، اشاره کرد.

یکی از اتفاقات مهم دهه ۶۰ ترورهای مجاهدین خلق (منافقین) بود به نظر شما آیا در آن ایام بهترین مدیریت ممکن جهت عدم وقوع این حوادث انجام گرفت؟

مجاهدین خلق مادامی که به درستی از نظر عقاید و مرامنامه‌شان تعریف نشوند همچنان شاهد نظیر این سؤال‌ها هستیم؛ هر چند که ما ادعای بهترین نوع مدیریت را نداریم اما روند مدیریت در واقع رو به جلو بود. بحث در رابطه با مجاهدین خلق نمی‌تواند گفت‌وگوی چندین ساعته‌ای باشد چرا که من با مجاهدین خلق و افکارشان از نزدیک شناخت داشته و نیز با این افراد در زندان از نزدیک آشنا بودم. با رجوع به نام مجاهدین خلق متوجه نام تلفیقی و ملتقطی خواهیم شد که خدایی و خلق خدایی، ملکوتی و ناسوتی را در کنار هم دارد و در این تفکر انسان و خدا در طول هم نیستند بلکه در کنار هم دیده می‌شوند. آنان به جای بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، بنام خدا و خلق قهرمان ایران را استفاده می‌کردند، گرچه این کلام مبنا نیست اما نمایانگر قسمتی از تفکرات التقاطی این گروه به حساب می‌آید. علت وقوع این تفکر به حضور دو بلوک قدرتمند شرق و غرب در جهان برمی‌گردد که محور اندیشه آنان نیز متوجه جامعه یا فردیت بود و انقلاب‌های جهان در آن ایام در قالب راستی یا چپی معنا پیدا می‌کرد و مدل این انقلاب‌ها یا چپی دهقانی نظیر چین، یا کارگری ورشو نظیر شوروی بود و نگاه مجاهدین خلق نیز مبتنی بر این بود که وقوع انقلاب بدون توجه به اصول چهارگانه دیالکتیک غیرممکن است، بنابراین مبنا را تفکر خود و تاریخ را نظیر مارکس و انگلس تعریف می کردند و به جبر تاریخ معتقد شدند. این در حالی بود که آنان می‌دانستند هیچ تفکری در ایران بدون داشتن صبغه مذهبی موفقیت‌آمیز نخواهد بود لذا به ادبیات دینی رو آوردند.

بنابراین شکل اصلی مجاهدین خلق اعتقادات فکری آنها بود لیکن چون بانی‌های اصلی این جریان انسان‌های معتقد و باسوادی بودند این التقاط نتوانست در عمل در راه آنها مشکلی ایجاد کند. اما گروه‌های بعدی مجاهدین خلق به همان نتیجه رسیدند که فدائیان خلق به عنوان یک نماد چپی تمام عیار به آن رسید؛ یعنی تفکر امام را به عنوان یک روحانی به اندیشه بورژوا نسبت داده و آن را غیرنظامی تفسیر می‌کردند. و این اصطکاک و درگیری‌ها تنها مربوط به بعد از انقلاب نیست چرا که در واقع برخوردها از سال‌ها قبل از به قدرت رسیدن روحانیت در زندان‌ها شروع شده بود و بعد از پیروزی انقلاب مجاهدین می‌خواست به صورت رسمی صاحب قدرت شود که این اتفاق رخ نداد و عملاً آن را در مقابل دو راه حل مصالحه و آرام شدن یا مقابله با نظام حاکم گذاشت که در نتیجه آنان دست به اقدامات فیزیکی علیه نظام زدند.

در ابتدای انقلاب با توجه به آن که فاز رودرروی آنان با نظام شروع نشده بود چه کسانی مخالف حضور آنها در نظام حاکم بودند؟

اگر بخواهیم نگاه‌های آن ایام را تشریح کنیم از یک طرف با دیدگاه باز مرحوم طالقانی و رهبران نهضت ملی مذهبی ها مواجه می‌شویم که نگاه ارشادی به مجاهدین داشتند؛ حزب جمهوری برخلاف دسته اول با نگاه بسته به مجاهدین می‌نگریستند اما همگان به نقش امام در تصمیم‌گیری نهایی اعتراف داشتند به طوری که امام قائل به حذف نمایندگان آنها از انتخابات نبود اما از سویی دیگر شورای نگهبان از ابتدا با نگاه بسته مانع حضور مجاهدین خلق در بدنه قدرت شد. امام دارای یک نگاه فراجناحی بود به طوری که در جریان بنی‌صدر نیز امام چندین بار حق را به بنی‌صدر دادند بنابراین می‌توان ادعا کرد که نگاه امام بسته نبود.

از مهم‌ترین ترورهای منافقین می‌توان به انفجار حزب جمهوری و دفتر نخست‌وزیری اشاره کرد. به نظر شما چگونه مجاهدین عوامل خود را در بین بدنه حاکم نظام نفوذ داد.

باید اذعان کنم که انصافاً این سؤال جاندار و قوی است و توضیح آن هم به سادگی ممکن نیست. به دلیل این که ما در روزهای اول یک دشمن مشترک به نام شاه داشتیم و هماهنگی کلی بین نیروهای دربند جور وجود داشت؛ به عنوان مثال هنگامی که من در بند چهارم زندان قصر بودم در آنجا گل‌سرخی، جزنی، کاظم ذوالانوار، مشارزاده، مصطفی خوشدل، عباس دوزدوزانی، مهدی شاه‌آبادی، موحدی ساوجی وفاکر با هدف مشترکی به نام انقلاب و حذف شاه در کنار هم حضور داشتیم به همین دلیل این نیروها از هم شناخت داشتند و یک نوع اعتماد عمومی بین نیروها با هم بود و اگر این اشتراک‌ها در زندان شکل نمی‌گرفت دلیلی برای حضور کشمیری در دبیرخانه شورای‌عالی امنیت ملی وجود نداشت. از این‌رو پیداست که رجایی و بهزاد نبوی به عنوان نیروی انقلابی در قبل از انقلاب با کشمیری تا حدودی شناخت داشته‌اند. همچنین در انفجار دفتر حزب جمهوری نیز شنیده ها حکایت از آن دارد که محمدرضا کلاهی به عنوان عامل ترور با خیلی از سران حزب رفاقت داشته است؛ این گونه افراد قطعاً توسط اشخاص معرفی شده‌اند و به واسطه این معرفی مورد اعتماد نیز قرار گرفته‌اند. چرا که اگر نظیر این افراد از جایی معرفی نمی‌شدند قطعاً اعتمادی برای نفوذ آنها باقی نمی‌ماند. به طورکل من عامل نفوذ را شناخت های قبل از انقلاب و عامل اختلاف را ایدئولوژیکی می‌دانم و عقیده‌ای بر این ندارم که آنان از ابتدا خط را از خارج می‌گرفتند، چون بعضی از آنان را می‌شناختم و امکان این هم که آنان را از ابتدا در ارتباط با خارج می دانست را نمی‌توان قبول کرد. تفکر بد و ناصحیح در بین هر قشری که باشد انسان را به راه خطرناک راهنمایی می‌کنند. اما اگر از علت این اعتماد بیش از حد سؤال کنید، در جواب آن را ناشی از ضعف انقلابی به معنای نگاه تک‌بعدی می‌دانم.

یعنی معتقدید در نخست‌وزیری نسبت به این که کشمیری جزو مجاهدین خلق است شناخت قبلی وجود داشت؟

نه این که شناخت داشتند؛ مجاهدین خلق که از ابتدا این گونه نبود قطعاً افرادی همچون سعید محسن، حنیف‌نژاد یا رضا رضایی با افرادی همچون مسعود رجوی بسیار با همدیگر متفاوت هستند چرا که آنان بسیار معتقد بودند. حرف من این نیست که مرحوم رجایی اینها را می‌شناخته و همکار بوده، چرا که به عنوان مثال هنگامی که من مدتی به بند ۳ منتقل شدم عسگراولادی، موسی خیابانی و مسعود رجوی را هم دیدم، شناخت ناشی از انقلابی بودن آنها بود نه تفکر آنها.

به اتحاد در زندان‌ها اشاره کردید این در حالی است که عده‌ای معتقدند اختلافات از درون زندان، خصوصاً بعد از اعلام ایدئولوژی چپ مجاهدین به وجود آمده و اتفاقات بعد از پیروزی انقلاب نیز ناشی از استمرار همان اختلاف‌ها بوده است.

این حرف کاملاً صحیح است و منشأ آن رابطه متقابل زندان و خارج آن بود چرا که با تثبیت رهبری امام این اختلاف‌ها بیشتر نمود پیدا می‌کرد. در ابتدا مجاهدین خلق فکر می‌کردند پیروزی و رهبر نهایی از آن آنها است و به شدت جهت احقاق این امر برنامه‌ریزی و تلاش می‌کردند و می‌خواستند از امام به عنوان ابزار استفاده کنند. این عده بارها افرادی را نزد امام فرستادند تا از مجاهدین حمایت کند لیکن امام هیچگاه از آنها حمایت مستقیم نکرد اما خیلی از آقایان به صورت مستقیم از آنان حمایت کردند. در ابتدا در بندهای سیاسی زندان ها، اکثریت حاکم به دست مارکسیست‌ها بود که با گذر زمان این حاکمیت با هماهنگی چپی‌ها به مجاهدین خلق واگذار شد. چنان که اگر در زندان کسی سمپات آنها نبود بایکوت می‌شد اما کم‌کم و هماهنگ با جو بیرون از زندان کمیت از آن نیروهای مذهبی شد که در نتیجه به دلیل روشنگری نیروهای مذهبی، آنان در دوراهی انتخاب تمام عیار ایدئولوژیک خود دچار تردید شدند و یا باید به فلسفه علامه طباطبایی و شهید مطهری رجوع می‌کردند و یا به تفکرات دکتر آریان‌پور؛ که در نهایت از سال ۵۲ به بعد بویژه بعد از ماجرای شریف واقفی یک نوع دو دستگی بین آنان حاکم شد که یک دسته به رهبری لطف‌الله میثمی با تفکرات اسلامی در یک سمت و عده‌ای دیگر با تفکرات چپ در سمت مقابل، جبهه‌گیری کردند.

با وقوع انفجار دفتر نخست‌وزیر، کشمیری به عنوان شهید معرفی شد، آیا شما به عنوان هیأت رئیسه مجلس از این سناریو آگاه بودید و چه کسانی از این ماجرا مطلع بودند؟

اتفاقاً در آن روز من زودتر وارد مجلس شدم، در طبقه سوم حضور داشتم که ناگهان صدای مهیبی شنیدم و دود غلیظی را از ساختمان نخست‌وزیری دیدم، یک ساعت نگذشت که بهزاد نبوی با موی و ریش سوخته به مجلس آمد، از او پرسیدم چه اتفاقی افتاده که وی در پاسخ گفت:« بمبی در نخست‌وزیری منفجر شده و تعدادی کشته شده‌اند». در ادامه پرسیدم چه کسانی کشته شده‌اند، گفت «قطعاً رجایی شهید شده و باهنر نیز به شهادت رسیده و یک سرهنگ شهربانی» ایشان نگفت، اما من بعداً شنیدم که کشمیری نیز شهید شده و در واقع من اولین بار نام کشمیری را آنجا شنیدم، تا این که در حدود ساعت ۱۰ صبح چند جنازه را آوردند که متعلق به رجایی، باهنر و آن سرهنگ شهید، و یک جنازه شبیه زغال را آوردند که اصلاً قابل تشخیص نبود. من روی دو جنازه را باز کردم که یکی مربوط به شهید رجایی بود که با وجود سوختن، جنازه قابل تشخیص بود و سر مرحوم باهنر را هم از دندان مصنوعیش شناختم؛ کشمیری عامل ترور بوده و اعلام شهید شدن وی هم، برای جلوگیری از فرار وی بوده است.

عده‌ای معتقدند به موجب ضعف این سناریو، کشمیری به عنوان عامل ترور معرفی شد والا کشمیری به عنوان شهید باقی می‌ماند چرا که حتی خیلی از مقامات قضایی ما هم از این جریان بی‌خبر بودند.

بله واقعاً آنها همه بی‌خبر بودند.

آیا باید این طرح را نخست‌وزیری انجام می‌داد یا دادستانی؟

این امر هنوز برای من هم واضح نشده است چرا که به هر حال این آدم دبیر شورای عالی امنیت ملی بوده و قطعاً خیلی قابل اطمینان نیز بوده است و سؤال اینجاست که کشمیری این اطمینان را از کجا کسب کرده است؟

آیا این احتمال هست که در این جریان کسانی با کشمیری همکاری کرده باشند؟

در این مورد هیچ شکی نیست چرا که طبیعتاً به دلیل سبقه این جریان و ارتباط آنها مثلاً با دولت موقت و دیگران و کارهای متنوع‌شان این ارتباط وجود داشته است؛ ضعف امنیتی آن ایام هم بی‌تأثیر در وقوع این حادثه ناگوار نبوده است.

مرحوم زواره‌ای نسبت به این پرونده بسیار حساس بوده‌اند و نطق‌های بسیاری را هم در این زمینه داشته‌اند،موضع دیگر نمایندگان نسبت به طرح دیدگاه‌های ایشان چگونه بود؟

داستان نخست‌وزیری به طور طبیعی برای همه حساس بود چرایی آن هم اهمیت رجایی از دو ناحیه برای ما بود اولاً آنکه ایشان رئیس جمهور انقلاب بود ثانیاً آنکه رجایی فرزند مجلس به حساب می‌آمد. با وقوع انفجار شرایط بسیار سخت شد چرا که دولت سرنگون گشته بود و اگر تدبیر امام (ره) و مجلس نبود شاید در آن زمان کشور ساقط می‌شد. حساسیت ماجرا باعث شد تا عده‌ای به دنبال آن باشند که پای افرادی نظیر خسرو تهرانی و بهزاد نبوی را به این ماجرا بازکنند؛ که در داخل مجلس مرحوم زواره‌ای و در خارج از آن مرحوم لاجوردی نماینده این تفکر بودند. به نظر من اشتباه آنان مبنی بر تحلیل غلطی بود که چطور شد نخست‌وزیری منفجر شد و خسرو تهرانی و بهزاد سالم ماندند اما چرا این مسائل در رابطه با حزب جمهوری مطرح نشد؟

به طور مثال تنها شبی که من به جلسه حزب نرفتم و تنها شبی که شهید محمد منتظری به جلسه آمد، مصادف با انفجار دفتر حزب جمهوری بود در صورتی که من اصلاً تا به آن لحظه غیبت نداشتم ولی آن شب به جلسه نرفتم. این آقایان توجه نکردند که بالاخره شهید رجایی هم‌رزم و هم‌دوش همه اینها بوده در حالی که این پرونده در زمان آیت الله موسوی خوئینی‌ها مطرح شد و چند نفر نیز دستگیر شدند. اما در نهایت با نامه دهها تن از سیاسیون کشور این افراد آزاد شدند.

ولی بعضی از امضاکنندگان نامه نظیر آقای دری‌نجف‌آبادی اعلام کردند تنها نامه را برای چند تن از دستگیرشدگان امضا کردند و از کل محتوای آن بی‌اطلاع بوده‌اند.

دری را فرد سالمی می‌دانم ولی نباید ایشان این طور صحبت کنند. مگر می‌شود انسان متنی را ناخوانده امضا کند؟! به هر حال این گونه برخوردها با این پرونده به دلیل اهداف سیاسی و حذف مخالفان صورت می گرفت.

به نظر شما برای رفع شبهات این پرونده می‌توان آن را دوباره بازگشایی کرد؟

به شرطی که از این پرونده سوء استفاده سیاسی نشود جای بررسی مجدد دارد. صحبت‌های اخیر شما در رسانه‌ها جنابعالی را به عنوان فردی طرفدار حقوق بشر معرفی می‌کند آیا این نسخه را تنها برای امروز که از قدرت دور هستید تجویز می‌کنید این که به آن اعتقاد قلبی دارید، چرا که بسیاری معتقدند اوضاع دهه اول انقلاب بسیار نامناسب بوده است و چرا شما در آن زمان این مطالب را بیان نمی‌کردید. در ایام اولیه انقلاب، بیشتر تبلیغات منفی دشمنان و فریاد منافقین به وضعیت حقوق بشری دامن زده بود چراکه انقلابیون، خودشان عامل نقض حقوق بشر بودند. ترورهای انجام شده نیز نشان از همین موضوع داشت که البته این قضیه، با حساسیت امام نسبت بدان، خنثی می شد.

مردی که سابقه انقلابی نداشت



میر حسین موسوی و شهید رجایی

یکی از مهم‌ترین اتفاقات سال ۱۳۶۰ انتخاب میرحسین موسوی به نخست‌وزیری بود. موسوی چهارمین نخست‌وزیری بود که در سال ۶۰ به خیابان پاستور می‌رفت. شهید رجایی، شهید باهنر و مهدوی کنی دیگر نخست‌وزیران سال ۱۳۶۰ بودند.

موسوی که بود؟

میرحسین موسوی در سال ۱۳۲۰ در خامنه به دنیا آمد؛ پدر او تاجر چای بود و از این رو او توانست تحصیلات خود را به راحتی سپری کند. در سال ۱۳۴۸ در حالی که به تازگی فارغ‌التحصیل شـده بود، در نمایشگاه نقاشی زهره کاظمی (با نام مستعار زهرا رهنورد) با او آشنا و با وی ازدواج نمود. رهنورد خود آن دوران را این‌گونه توصیف می‌کند: «در یکی از نمایشـگاه‌های نقاشی‌ام با همسرم آشنا شدم و بعد از چند روز به خواستگاری‌ام آمدند و من هم قبول کردم. دانشگاه هم که سرشار از شور و شر مبارزه با رژیم بود. سه دسته بودند، مذهبی‌ها، ملی‌گراها و کمونیسـت‌ها... تمام فکر و ذکرم این بود که رژیم شاه را براندازیم و رژیم خوبی بیاوریم که آزادیخواه باشد. حالا چه رژیمی باشد اصلاً مهم نبود. در هر تظاهراتی هم شـرکت می‌کردیم. هم مارکسیست‌ها، هم ملی‌ها و هم مسلمان‌ها. خود من دریک فاصله کاملاً بی‌اعتقاد بودم. نه دین سنتی مادر و ماد بزرگم را قبول داشتم و نه هیچ چیز دیگر».

عمده فعالیت سیاسـی که از این زوج ثبت شـده اسـت شـرکت در نشسـت‌هایی بود که در شرکت سمرقند برگزار می‌شد. شرکت سمرقند شرکتی بود که میرحسین و دوستانش آن را تأسیس کرده بودند و هدف نشست‌های آنها، اقدامات سیاسی و ابراز نظرات مخالف علیه رژیم شاه بود. عبدالعلی بازرگان، حسن آلادپوش و محبوبه متحدین از جمله مؤسسین نشست‌های شرکت سمرقند بودند و بعدها آلادپوش و متحدین که از اعضای سـازمان مجاهدین خلق و در سـال ۱۳۵۴ مارکسیسـت شـده بودند، در درگیری با ساواک کشته می‌شوند. همچنین در این دوران آنها به حسینیه ارشاد نیز رفت و آمد می‌کنند. به تعبیر زهرا رهنورد بالطبع گذرم به حسـینیه ارشـاد هم افتاد. همه جا می‌رفتم اینجا هم رفتم. کاملاً عادی اما به مرور از عقاید دکتر شـریعتی متأثر شدند. با دستگیری دکتر شریعتی فعالیت آنها رو به کاهش گذاشت. در سال ۱۳۵۵ زهرا رهنورد به همراه دو فرزندش در سـال ۵۵ به امریکا مهاجرت کرد. میرحسین نیز گویا در این دوران سفری به امریکا داشـته است. موسوی در سـال ۱۳۵۶ به عضویت هیأت علمی دانشگاه ملی(شهید بهشـتی) در می‌آید. بررسی‌ها در مرکز اسناد انقلاب اسلامی و مرکز اسناد وزارت اطلاعات نشان می‌دهد که موسوی هیچ سندی نزد ساواک نداشته و فقط در سال ۵۶ ساواک حضور موسوی در دانشگاه ملی را تأیید می‌کند. موسوی همچنین دو کتاب با اسـم مستعار حسن رهجو منتشر می کند که مورد اعتراض نیروهای اسلامی نهضت قرار می‌گیرد. مهدی کروبی سال گذشته اعلام کرد که موسوی پیش ازانقلاب هیچگونه سابقه فعالیت سیاسی نداشته و او پیش از انقلاب موسوی را نمی‌شناخته است. اطلاعات درباره دوران قبل از انقلاب میرحسین به شـدت محدود است تا آنجا که دوسـتان او همچون سرحدی‌زاده نیز از آن اعلام بی‌اطلاعی نمودند. هرچند برخی شـواهد از ارتباطـات او با حبیب‌اللـه پیمان در یک نهاد فرهنگی در سـال‌های نزدیک به پیروزی انقلاب موجود است که گویا زمینه سـاز ورود او به حزب جمهوری اسـلامی نیز می‌گردد. پیمان در خصوص حاشیه‌های تأسیس حزب جمهوری اسلامی و نقش همفکرانش می‌گوید: «ترکیب اصلی در اختیار جناح مؤتلفه بود اما از افراد هم‌عقیده با ما، آقای مهندس میرحسین موسوی در حزب حضور پیدا کرد که با ما همکاری‌هایی داشت. ما با آقای موسوی نهادی هم ایجاد کردیم که از روحانیت آقای باهنر حضور داشـتند و بنده و خانم طاهره صفارزاده هم حاضر بودیم که فعالیت‌های این نهاد فرهنگی تا بعد از انقلاب هم ادامه داشت. بعد از پیوستن آقای موسوی به دولت و صف‌بندی‌های ایجاد شده، این همکاری هم قطع شد.» بررسی خاطرات هاشمی رفسنجانی نشان می‌دهد که او از مهمترین حامیان میرحسـین موسوی برای ارتقا در حزب جمهوری اسلامی بوده است. پس از مخالفت اولیه شهید آیت با وزارت امورخارجه موسوی، هاشمی رفسنجانی به شدت به آیت اعتراض می‌کند که این مسئله سبب قهر شهید آیت از جلسـات شورای مرکزی حزب می شـود. بدین ترتیب با حمایت‌های هاشمی رفسنجانی، موسوی در حزب جمهوری اسلامی ارتقا می‌یابد و سردبیری روزنامه جمهوری اسلامی را برعهده می‌گیرد. این سابقه سبب گردید که مجلس به او به عنوان وزیرخارجه دولت شهید رجایی اعتماد نماید.

آخرین نخست وزیر

ماجرای طرح نام موسوی به عنوان نخست‌وزیر به پیش از نخست‌وزیری شهید باهنر بر می گردد و موسوی که سرپرستی وزارت خارجه را برعهده داشته، معاونانش همچون نوری، شـاهرودی را به سـمت سران نظام همچون هاشمی رفسنجانی روانه می‌کند تا برای او رایزنی کنند.

در دهم مهرماه ۶۰ آیت‌اللـه سید علی خامنه‌ای با کسب اکثریت مطلق آرا به عنوان سومین رئیس‌جمهور اسلامی ایران برگزیده شد. در این زمان آیت‌اللـه مهدوی کنی به حکم شورای ریاست جمهوری و به دنبال شهادت دکتر باهنر به عنوان نخسـت‌وزیر انجام وظیفه می‌کرد. مخالفت رئیس‌جمهور جدید با روحانی بودن دو مسـئول ارشـد اجرایی کشور اسـتعفای مهدوی کنی را به دنبال داشت و بدین شـکل رایزنی ها برای انتخاب نخست‌وزیر جدید آغاز شد. نظرخواهی در مجلـس نام چهره‌های مورد نظر برای این پسـت را مشـخص می‌کرد به گفته هاشمی رفسـنجانی «امروز بطور غیررسمی در مجلس آمارگیری کردیم. آقایان پرورش، غرضی، مهندس موسوی و ولایتی و میرسلیم برای نخست‌وزیری رأی داشتند.» پس از این جلسه مجلس آیت‌اللـه خامنه‌ای، موسوی اردبیلی و هاشمی رفسـنجانی به نزد امام خمینی می‌روند و امام نظر مساعدشان بر نخست‌وزیری دکتر ولایتی را اعلام می کنند.

بعد از مشورت با امام نظر بر معرفی دکتر ولایتی به عنوان نخست‌وزیر به مجلس متمرکز می‌شود. اما مخالفت‌ها با این انتخاب از ناحیه نمایندگان مجلس اول و بخصوص سـازمان مجاهدین انقلاب اسـلامی عرصه را بر ولایتی تنگ می‌کند. آنچنان که هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود می‌گوید: «بهزاد نبوی و دو نفر دیگر از اعضای کادر مرکزی مجاهدین انقلاب آمدند برای منصرف کردن من از موافقت با نخست‌وزیری دکتر ولایتی و بیش از یک ساعت صحبت کردند نه آنها قانع شدند و نه من، آنها می‌گویند ضعیف است و چهره نیست و سابقه مبارزه ندارد. بیشـتر روی مهندس میرحسین موسوی و علی اکبر پرورش تأکید دارند». هاشـمی در جای دیگری از خاطرات خود به مخالفت جدی شـیخ محمد یزدی نایب رئیس سابق مجلس با نخست‌وزیری ولایتی نیز اشاره دارد. معرفی ولایتی به مجلس و علی‌رغم موافقت امام خمینی و رئیس‌جمهور با او، ولایتی موفق به کسب رأی اعتماد از مجلس نمی‌شود و رایزنی‌ها برای انتخاب نخست‌وزیر جدید ادامه می یابد.

حزبی یا غیرحزبی؟

مخالفت امام خمینی با انتخاب نخست‌وزیری که حزبی باشد،راه را برای معرفی دو نامزد عمده یعنی میرحسین موسوی و علی اکبر پرورش که عضو حزب جمهوری اسلامی بوده‌اند مسدود می کند و قرعه به نام محمد غرضی وزیر نفت در سال ۶۰ نوشته می‌شود به روایت هاشمی«قرار شد مهندس غرضی معرفی شود. چون امام گفته‌اند مصلحت حزب نیسـت که نخست‌وزیر حزبی باشد، از معرفی آقایان پرورش و موسوی خودداری شد».

زمزمـه معرفی غرضی امـا مخالفت‌های فراوانی را به دنبال داشـت. مخالفانی که به گفته هاشـمی صدای آنها از سـپاه، جامعه مدرسین حوزه علمیه و مجاهدین انقلاب به گوش می رسید.

احتمال عدم رأی آوری غرضی سـرانجام موجب شد تا رؤسای قوای سـه گانه از مرحوم سید احمد خمینی بخواهند تا با امام در خصوص معرفی یک گزینه حزبی یعنی مهندس میرحسین موسوی وزیر خارجه به عنوان نخسـت‌وزیر گفت‌وگو کند. رأی‌گیری غیررسمی و عدم اعتماد مجلس به مهندس غرضی راه را برای معرفی گزینه جدید باز می کند. به روایت هاشمی«طبق قرار قبلی با امام و رئیس‌جمهور، قبل از رسـمیت جلسه از نمایندگان درباره آقای مهندس غرضی نظرخواهی کردم از ۱۸۴ نفر صاحب رأی ۶۰ نفر موافق و ۸۰ نفر مخالف و ۴۴ نفر ممتنع بودند. به رئیس‌جمهور اطلاع دادم و ایشان مهندس میرحسین موسوی را به مجلس به عنوان نخسـت‌وزیر معرفی کردند.» در نامه رسمی رئیس‌جمهور در معرفی موسوی چنین آمده است «پیرو عدم موافقت اکثریت نمایندگان محترم با نخسـت‌وزیری برادر گرامی و ارجمند آقای دکتر علی اکبر ولایتی اینک مجدداً برابر اصل یکصد و بیست و چهارم قانون اساسی برادر عزیز و گرانمایه آقای میرحسین موسوی به عنوان نخسـت‌وزیر معرفی می‌گردد». دو روز بعد میرحسین موسوی با اکثریت ضعیف ۱۱۵ رأی از ۲۰۲ نماینده حاضر در مجلس پنجمین نخسـت‌وزیر جمهوری اسـلامی می‌شـود. این در حالی بود که اگر تلاش های بهزاد نبوی و دیگر اعضای سـازمان مجاهدین انقلاب نبود، رأی آوردن موسـوی امکان پذیر نبود. در این میان حمایت‌های هاشمی رفسنجانی نیز بی‌تأثیر نبود به‌گونه‌ای که به گفته هاشمی، ولایتی چندبار آمد پیش من و گله کرد که چرا اینقدر از موسوی حمایت می‌کنی!

بهزاد نبوی، آغازگر مناقشات

پنجشنبه ۷ آبان، فردای روز رأی اعتماد مجلس به میرحسین، جلسه‌ای در دفتر ریاسـت جمهوری میان سران قوا و نخسـت‌وزیر برگزار و مقرر می‌گردد همان کابینه شهید باهنر با حداقل تغییر معرفی گردد. میرحسین که با آرای شکننده ۱۱۵ رأی از ۲۰۲ نفر صاحب رأی، به نخسـت‌وزیری رسیده بود، به این پیشنهاد روی خوش نشان داد اما اولین اختلافات خیلی زود و قبل از معرفی کابینه آشکار شد. ۹ آبان و در حالی که یک هفته تا عاشورای حسینی که مصرف برخی کالاها همچون برنج افزایش می‌یابد، باقی است؛ جلسه‌ای در دفتر ریاست جمهوری با حضور رئیس‌جمهور، نخسـت‌وزیر، بهزاد نبوی و حبیب‌اللـه عسکراولادی برای بحـث درباره اختلافاتی که بین آقایان عسـکراولادی و نبوی درباره انحصاری کردن خرید و فروش برنج و سـایر موارد تجارت پیش آمده بود، برگزار می‌گردد. بهزاد نبوی که نبض سـتاد بسیج اقتصادی را در دست داشت، تصمیم گرفته بود دولت خریدار انحصاری برنج ازکشاورزان باشد. آیت‌اللـه هاشمی در خاطرات خود در این خصوص می‌نویسـد: «تصمیم خامی است، نه امکانات انبار و حمل و نقل و نه نیروی انسانی برای خرید و توزیع دارد و نه فکری برای چندین هزار کاسبی که بیکار می شوند، کرده‌اند. آقای عسکراولادی وزیر بازرگانی مخالف است. آقای بهزاد به همین دلیل، نمی خواهد در کابینه شرکت کند ، ناراحت است، فکر می کند این بینش، مانع تحول در امر اصلاح تجارت و خلع ید سرمایه‌داران است.» هاشمی در خاطرات فردای آن روز نیز می‌نویسـد: «تا ظهر چند لایحه را تصویب کردیم. قرار بود، نخسـت‌وزیر کابینه را معرفی کند، نامه ایشـان نرسید. معلوم شد آقای بهزادنبوی، به همان دلیل اختلاف با آقای عسـکراولادی حاضر نیست در کابینه باشد. برای قانع کردن ایشان، تأخیر انداخته‌اند.»

شـاید از همین دوران اسـت که لغت زالو صفت در ادبیات سیاسـی نخسـت‌وزیر راه می‌یابد. در این دوران علی‌رغم تصریح قانون اساسـی بر نقش بخش خصوصی در اقتصاد و تأکیدهای مکرر امام، به بهانه حمایت از مستضعفین بیشـترین حملات به بخش خصوصی صورت گرفت. آیت‌اللـه مهدوی کنی در خاطرات خود با اشـاره به این موضوع می‌نویسـند «در زمانـی خود بنده با آقای میرحسین موسوی – نخسـت‌وزیر وقت – همین بحث‌ها را مطرح کردم. ایشان گفتند آقای مهدوی! پدر من بازاری است، چای فروش است، آدم خوبی هم هست، ولی اصلاً خصلت بازاری ها خصلت زالو صفتی است (یک چنین تعبیری کرد) و من با آنها مخالفم، این‌ها زالو صفت هسـتند، ما باید کاری کنیم که دسـت این زالو صفت‌ها از اقتصاد کشور قطع شود.»

هاشـمی در خاطرات ذیل تاریخ یکشنبه ۶ تیر ۱۳۶۱ خود می‌نویسد: «عصر شورای مرکزی حزب جمهوری [اسلامی] در دفتر من تشکیل شد. قسمت عمده وقت ما درباره وضع اقتصادی و لزوم توجه به بخش خصوصی و رونق کار و بازار گذشـت. امام هم نگران دولتی شدن امور و فشار بر بخش خصوصی اند و آقای [عبدالمجید] معادیخواه گفت که در دولت روحیه دولتی کردن امور اقتصادی رواج دارد و آقای [میرحسین موسوی] نخست‌وزیر مقاومت نشان داد. جو جلسه با ایشان موافق نبود.» این نگاه تا پایان دوره همراه او ماند و حتی سبب گردید برخی از عوامل بخش خصوصی همچون شرکت فرش را با چنین جوی بازداشت گردند. این عملکرد البته بارها با هشدار امام خمینی مواجه شد، تاجایی که ایشان در پیام ۲۲ بهمن سـال ۱۳۶۳ فرمودند « کشـاندن امور به سوی مالکیت دولت و کنار گذاشـتن ملت، بیماری مهلکی اسـت که باید از آن احتراز شود و در این موضوع گزارش‌های مختلفی می‌رسد و هیأت‌دولت موظف است این امر را بطور همگانی گزارش دهد و کیفیت عمل را در اختیار عموم گذارد و این امر را جدی تلقی کند و تذکر این نکته مهم اسـت که دخالت‌دادن کسـانی که در امور تجارت واردند، از بازاریان محرومیت کشـیده و درد اسـلام و انقلاب چشیده تا متخصصان وارد و مسـلمان و متعهـد از امور ضروری اسـت.» اما این فضا تا پایـان دوره وی به قدری سنگین بود که هاشمی رفسنجانی که در مجلس از مدافعان جدی موسوی محسوب می‌گردید و حتی برای خارج نماندن جناح میرحسین موسوی در حزب، انتخابات شـورای مرکزی در کنگره سـال ۱۳۶۴ حزب جمهوری اسلامی را لغو و شـورای مرکزی را تمدید کـرده بود، با پایان دولت موسـوی و قرار گرفتن بر پشـت سکوی هدایت دولت، در خصوص بی‌عدالتی حاصل از تصدی‌گری دولت در عرصه توزیع، در هشتم مهرماه ۱۳۶۸ در خطبه‌های نمازجمعه می‌گوید: «این شـیوه ای که الان دولت دارد زندگی مردم را اداره می‌کند، این بدترین نوع اداره مردم است... شیوه توزیع درست نیست همین که هست هم درست توزیع نمی‌شود یعنی مردم یک عده‌ای به هر دلیلی به آسانی به اینها می‌رسند و یک عده ای هم نمی‌رسند. یعنی آن چیزهایی که دولت کوپنی کرده خب به هر حال دیر یا زود به دسـت مردم می‌رسد اما این‌که کوپن نیست، عادلانه بدست مردم نمی‌رسد. این هم اشکالاتی در سیستم توزیع است برای این‌که خب بنا نبود اینجوری شود این یک چیز موقتی بوده که تنظیم شـده که باید بعداً برگردد به عرضه و تقاضا و از شبکه‌های توزیع معمولی به بازار برود و مردم بتوانند بطور عادی بروند و بخرند و این فسادها نباشد. اما این واقعیت وجود دارد که این شکل توزیع الان هست و یک نوع بی‌عدالتی از این طریق به مردم تحمیل می‌شود.»

فرماندهان با لباس خاکی آمدند


یوسف کاهدوز


ولی‌الله فلاحی


جواد فکوری


موسی نامجو


محمد جهان‌آرا

حادثه غریبی بود حادثه سقوط هواپیما و از آن شگفت‌انگیزتر، زنده ماندن علی اصغر کریم، مسئول آرشیو فیلم و تهیه گزارشات ویژه خبری سیما. چند روزی قبل از عملیات شکست حصر آبادان، سرپرستی گروه‌های فیلمبرداری در این عملیات را به عهده می‌گیرد. علی اصغر کریم پس از انجام عملیات برای ارسال نوار گزارش‌ها به فرودگاه اهواز می‌رود، اما هیچ پروازی به مقصد تهران انجام نمی‌شود چون همه پروازها لغو شده تا اسرای عراقی را به عقب منتقل کنند. شرح ماجرا را از زبان وی می‌خوانیم:

در همان حالی که ما سرگردان و بلاتکلیف بودیم، دیدیم که یک ماشـین آهو وارد فرودگاه شد و گروهی از فرماندهان نظامی از جمله تیمسار فکـوری، فلاحی، کلاهدوز، نامجو و همچنین جهان‌آرا همه با سـر و وضع خاک‌آلود از آن پیاده شدند و یکراست به سالن فرودگاه رفتند. من یکباره به ذهنم خطور کرد که اینها حتماً می‌خواهند به تهران بروند، خوب اسـت من هم بروم و از آنها بخواهم تا ما را هم با خودشـان ببرند. وسـایل را به اخوان سپردم و رفتم پیش تیمسار فلاحی. ماجرا را شرح دادم و گفتم که ما باید هر چه زودتر به تهران برویم. ایشـان گفتند: «مسئله‌ای نیست» و بعد روکرد به جمع و پرسید: «مسئله‌ای که نیست؟» شهید فکوری گفت: ما تماس گرفتیم و قرار اسـت یک فرندشیپ از تهران بیاید، شما چند نفر هستید؟ من گفتم: دو نفر. ایشان همراهان خودشان را شمرد و گفت: ما هشت نفریم و دو نفر جا داریم، پس می‌توانیم شما را هم با خودمان ببریم.

بعد از نماز و ناهار، هر کسـی در گوشه‌ای مشغول استراحت شد. حدود سـاعت ۵/۳۰ من صدای هواپیما را شنیدم. با عجله بلند شدم و رفتم مقابل دیوار شیشه‌ای سالن که مشرف به باند فرودگاه بود. دیدم یک هواپیما C-۱۳۰ بـه زمین نشسـت و آرام آمد و کنـار باند توقف کرد. خیلی تعجب کردم؛ با خودم گفتم مگر قرار نبود که هیچ پروازی انجام نشود. این هواپیما هم که فرندشیپ نیست تا بخواهد فرماندهان را ببرد. حدود ۲۰ دقیقه‌ای در همین افکار بودم که سـرگرد کامران از راه رسـید و گفت: برادران! تعدادی شـهید هسـت که می‌خواهیم آنها را داخل هواپیما بگذاریم، اگر می‌توانید، چند نفر بیایید کمک کنید.

حدود ۷۰-۶۰ نفر از مجروحین به صف شده بودند تا سوار هواپیما شوند. عده‌ای هم داشتند تابوت‌های شهدا را داخل هواپیما می‌بردند.

در همین حین یک هواپیمای فرندشـیپ به زمین نشسـت و در گوشـه باند توقف کرد. وقتی برگشـتم، دیدم فرماندهان نیسـتند. از اخوان پرسـیدم: پس آنها کجا رفتند؟ گفت: رفتند سوار هواپیما بشوند. ما با عجله وسایل را برداشتیم و حرکت کردیم.

وقتـی وارد محوطـه بیرونی فرودگاه شـدم، یکراسـت به طرف هواپیمای فرندشیپ رفتم اما وقتی جلوی آن رسیدم، دیدم که در هواپیما بسته است. در همین موقع سـرگرد کامران، فرمانده نظامی فرودگاه از پشت سر، ما را صدا کرد. برگشتم و نگاه کردم؛ گفت: آقای کریم! آنجا نرفتند، بروید به آن یکی هواپیما و هواپیمای C-۱۳۰ را نشانمان داد. گفتم: مگر قرار نیست با این هواپیما برویم؟ گفت: چرا قرار بود، ولی خودشـان رفتند سوار آن یکی شـدند. وقتی از پله‌های هواپیما بالا رفتم و داخل شدم دیدم تیمسار فلاحی کنار در روی صندلی نشسته است. پرسیدم: تیمسار چی شد؟ مگر قرار نبود با آن یکی برویم؟ تیمسار فلاحی سرش را بالا برد و آهسته همراه با اشاره ابرو گفت: نه، نه، بیا با همین می‌رویم. من تصور کردم که شاید او مسائل امنیتی را در نظر گرفته است که چنین می‌گوید.

جلوی هواپیما، مقابل تیمسار فلاحی و تیمسار نامجو و کنار کابین خلبان، روی وسایلمان نشستیم. من یک نگاهی به اطراف انداختم. دیدم در وسـط هواپیما مجروحین نشسته‌اند و پشت سرشان هم تابوت‌های شهدا را چیده‌اند و یک نفر مشـغول گلاب پاشیدن است. در انتهای هواپیما را نیز به خاطر جنازه‌های شهدا نیمه باز گذاشته بودند تا جریان هوای داخل زیادتر شود. من از روی کنجکاوی برای این که ببینیم تا تهران چقدر راه هست، به ساعتم نگاه کردم. ساعت دقیقاً یک ربع به هفت بعد از ظهر روز هفتم مهر بود.

اکثراً مشـغول استراحت بودند. شهید فکوری از همان ابتدا سرش را به صندلی تکیه داد و زیپ کاپشن خود را تا روی سینه پائین آورد و در آن سـر و صدای زیاد از شـدت خستگی به خواب رفت. هوا تقریباً تاریک شده بود. من نگاه کردم دیدم چراغ‌های شهر از آنجا معلوم است. با دیدن چراغ‌ها فکر کردم که رسیده‌ایم لذا شهید فلاحی را صدا کردم و در حالی که به پنجره پشت سر ایشان اشاره می‌کردم، گفتم: رسیدیم، چراغ‌های تهران معلوم است. ایشـان برگشتند از پنجره بیرون را نگاه کردند. بعد رو کردند به من و گفتند: هنوز نرسیده‌ایم. یک مقدار دیگر مانده است. من دیگر ساکت نشستم و چیزی نگفتـم. در همین لحظات یک مرتبه چراغ‌هـای تخم مرغی داخل هواپیما خاموش شد و همه جا کاملاً تاریک شد. چند ثانیه‌ای طول کشید تا چشمانم به تاریکی عادت کردند. همان لحظه دیدم که شـهید فکوری بلافاصله بلند شدند. سر و صدای هواپیما همچنان ادامه داشت. ایشان ابتدا ایستادند، سپس رفتند به طرف کابین خلبان و بعد با یک چراغ قوه برگشتند. من پایم را جمع کردم تا بتواند عبور کند. ایشـان به وسـط هواپیما رفتند. در آن قسمت روی دیواره هواپیما دریچه‌ای بود حدود ۵۰ سانت در ۱/۵ متر که دو تا در داشت. ایشان درها را باز کردند و نور چراغ قوه را به داخل دریچه انداختند و دیدم یک سـری لوله‌های مسی مانند لوله‌های آب کولر و یک سری شیر فلکه داخل آن است. ایشان مشغول دستکاری شیرها بودند که یک مرتبه خلبان از داخل کابین صدا زد: چراغ قوه، چراغ قوه! من دیدم که چراغ قوه در دسـت شهید فکوری است و ایشان به آن نیاز دارند. لذا چراغ قوه خودم را که داخل ساک بود و شیشـه آن را به خاطر استفاده در منطقه، رنگ آبی زده بودم درآوردم و به شهید فلاحی دادم. گفتم: این را بدهید به خلبان. شهید فلاحی چراغ قوه را به داخل کابین خلبان رد کرد. خدمه‌ها دائم در تکاپو بودند. بعضی‌ها از جمله اخـوان هنوز در خواب بودند و آنها هم که بیدار بودند هیچ کاری نمی‌کردند و همین طور سـاکت نشسته بودند. شهید فکوری هم ضمن این که شیرها را دستکاری می‌کرد، به خدمه فرمان‌هایی را می‌داد. در همان لحظه ناگهان برگشت و با عجله به خدمه گفت: «چرخ‌ها را باز کنید، چرخ‌ها را باز کنید» و بلافاصله همراه خدمه به وسط هواپیما رفتند. صدای ناهنجار موتورها همچنان ادامه داشـت و در وسط هواپیما و روی کف آن دریچه دیگری بود که شهید فکوری و بقیه ضمن بازکردن درهای آن شـروع کردند به کشیدن یکسری طناب که داخل آن بود. سپس شهید فکوری گفت: آن طرف را هم باز کنید. در همین فاصله که حدود ۲ یا ۳ دقیقه بیشتر طول نکشید، یک مرتبه دیدم صدای هواپیما شـروع به کم شـدن کرد و در عرض یکی، دو ثانیه موتورها خاموش شـدند و سکوت همه جا را فرا گرفت. ناگهان آن صدای بلند و زیاد تبدیل به سکوتی شد که حتی صدای نفس‌های حاضرین را نیز می‌شنیدیم. در این لحظه شـهید فکوری از جلوی ما رد شد و از پشت سر آمد بالای سر شهید فلاحی. سرش را نزدیک گوش ایشان برد و چند کلمه‌ای صحبت کرد. آنقدر آرام صحبت می‌کرد که من در آن سکوت محض به هیچ وجه متوجه نشدم که ایشان چه می‌گوید چون واقعاً صدایی نبود. هیچ صدایی! تنها صدای صحبـت خدمه بود و اصطلاحاتی که میان آنها رد و بدل می‌شـد. صحبت شهید فکوری که تمام شد، شهید فلاحی سرش را بلند کرد و در حالی که به بالا و پشت سر خود (یعنی صورت شهید فکوری) نگاه می‌کرد، لب‌های خود را جمع کرد و دسـت و سر خود را طوری حرکت داد که می‌شد این معنی را از آن برداشـت کرد که خوب هرچه می‌خواهد بشود یا مثلاً هر طور صلاح می‌دانید دیگر.

من بـه محض این که صـدای هواپیما قطع شـد و دیدم که هواپیما سـاکت و آرام روی هوا شناور اسـت، فهمیدم که دیگر کار تمام است. با هیچ کسی حرفی نمی‌زدم. نمی‌دانم شاید واقعاً دست خودم نبود و یـا اصلاً متوجه نبودم. فکر می‌کردم الآن بـا زمین برخورد می‌کنیم و همه چیز منفجر می‌شـود. لذا شروع کردم به گفتن شهادتین. بعد از چند ثانیه متوجه شـدم نه، مثل این که هنوز وقت هست، لذا دو مرتبه شروع کردم به استغفار گفتن.

تمام این وقایع از ابتدا تا سقوط هواپیما چیزی شاید حدود پنج دقیقه بیشتر طول نکشید. البته شاید من با توجه به اوضاعی که وجود داشت، قادر نباشم زمان صحیح را بگویم. به نظرم حدود سه، چهار دقیقه طول کشید. در این لحظه دیگر من هیچ چیز نفهمیدم. ظاهراً همان لحظه هواپیما سقوط کرد. وقتی به هوش آمدم احسـاس کردم یک نفر زیر بغل مرا گرفته است و بلند می‌کند و می‌گوید: برو بیرون. برو از آتش فاصله بگیر. من ناخودآگاه برگشتم ببینم او کیسـت. دیدم هیچ کس پشت سر من نیست. فقط شعله‌های آتش بود که حدود ۱۵-۱۰ متر زبانه می‌کشـید و فریادهای مبهم سوختم سوختم بود که از میان آتش به گوش می‌رسـید. جرقه‌های آتش بود که مانند یک هیزم خشک در حال سوختن صدا می‌کرد. من کمی گیج و منگ دور خودم چرخیدم. هیچی حالیم نبود. دوباره دور خودم چرخیدم و کمی از آتش فاصله گرفتم. خیلی عجیب بود، چون ما جلوی هواپیما بودیم و هنگام سقوط هر چه عقب هواپیما بود از مجروحین گرفته، تابوت‌های شهدا، همه ریخته بود جلو. این که من چگونه از میان آنها جان به در برده بودم، خیلی عجیب بود. در هر صورت کمی از هواپیما فاصله گرفتم. یک مرتبه سرمای شدیدی را در وجود خودم احساس کردم، طوری که دندان‌هایم به هم می‌خورد.

همین که سـردم شد، دیدم داخل بیمارسـتان هستم و پرستاران مشـغول جدا کردن تکه‌های سوخته پیراهن از بدنم هستند. لحظه‌ای که به هوش آمدم، اصلاً متوجه نبودم که چه اتفاقی افتاده اسـت. فقط از سـوزش بدنم که هنگام جدا کردن تکه‌های سـوخته پیراهن از تنم ایجاد می‌شد، به خود آمدم. تمام دهان و حلق و مجاری تنفسـی من سوخته و تاول زده بود، طوری که با هر نفس کشیدن تمام درون تنم می‌سوخت. بعد از چند لحظه به سرفه افتادم. هر چه سعی کردم جلوی خودم را بگیرم، نتوانستم. در آن هنگام چند تکه لخته سـیاه از دهانم بیرون پرید و تا حدودی راه نفسم باز شد. بعد هم دائماً از هوش می‌رفتم و دوباره به هوش می‌آمدم. در ابتدای امر روزنامه جمهوری اسلامی اسم مرا نیز جزو شهدا چاپ کرده بود؛ به همین خاطر همه گمان کرده بودند من نیز شـهید شـده‌ام، اما بعد که فهمیدند در بیمارستان بستری هستم، به دیدنم آمدند.

×××

یک وقتی من در صدا و سیمای اصفهان بودم، روزی به یک مرد معلول برخوردم که همسرش نیز نابینا بود و اینها چند بچه نیز داشتند. من آن زمان برنامه‌ای را از خانواده آنها ضبط و ضمن پخش آن در تلویزیون، از مردم اصفهان برای آنهـا تقاضای کمک کردم. مردم از همه جهت کمک کردند، به حدی که وضع زندگی آنها کاملاً تغییر کرد و سر و سامان پیدا کردند. در مدتی که من به علت این سانحه بستری بودم، روزی همکارانم گفتند که چند روز پیش آن خانم به مشـهد مشرف شده و از امام رضا(ع) شفا گرفته است. بعد آن خانم برای همکارانم تعریف کرده بود که زمانی که من شفا گرفتم و چشـمانم بینایی خود را به دست آورد، من همان لحظه سرم را بلند کردم و گفتم خدایا برادر کریم زحمات زیادی برای ما کشید و باعث دگرگونی زندگی ما شد، خودت او را حفظ کن. وقتی دوستان قضیه را برایمان تعریف کردند، دیدم این واقعه دقیقاً روز بعد از دعای ایشان اتفاق افتاده است و من شخصاً علت این معجزه را در دعای ایشان می‌دانم.

×××

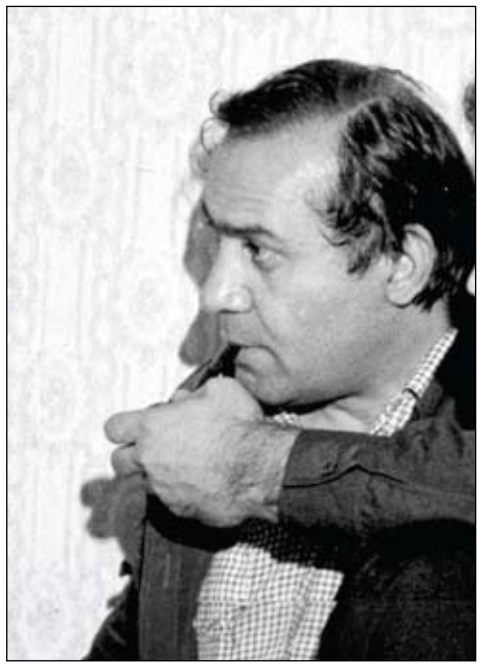
در اواخر مدتی که من در بیمارسـتان بسـتری بودم، دیدم یک سـرهنگ، همراه همسـر و فرزندانش وارد اتاق من شد و در حالی مرا به همراهانش نشـان می‌داد، گفت: «ایشان هستند.» من اول کمی تعجب کردم، بعد ایشان جلو آمد و سلام و علیک کرد. گفت: «حقیقت این است که من به زن و بچه‌ام گفته‌ام که از این هواپیما فقط یک نفر زنده مانده است، به همین خاطر آنها را آورده‌ام تا شما را ببینند و ضمناً شما نیز برای مـا تعریف کنید که چه اتفاقی افتاده اسـت.» قبل از این که من شـروع کنم به تعریف قضایا، ایشان گفتند: «بگذار اول من خودم را معرفی کنم تا شـما راحت‌تر صحبت کنید.» پرسیدم: شما که هستید؟ ایشان گفتند: «من مسـئول یکی از چندین گروهی هستم که علت سقوط این هواپیما را بررسی کرده‌اند.» من خیلی متعجب شدم و پرسیدم: متوجه شدید علت آن چه بود؟ ایشـان گفتند: «توضیح آن کمی مشکل است ولی من سعی می‌کنم طوری بگویم که شما کاملاً متوجه شوید. سپس شروع به توضیح دادن کرد که شـما تصور کنید ما یک اتوبان چهاربانده داریم. در هر باند این اتوبان یک ماشین قرار دارد. این ماشین‌ها از هر جهت یکسان هستند و نیز چهار راننده وجود دارد که این چهار نفر هم همگی شرایط یکسانی دارند. حالا شما تصور کنید که این چهار ماشین همگی، همزمان، با یک سـرعت مشخص، در این اتوبان شروع به حرکت می‌کنند، اما درست در یک سـاعت و یک دقیقه و یک ثانیه و یک لحظه هر چهار ماشـین یک نقص مشـترک پیدا می‌کنند و متوقف می‌شـوند. آیا به نظر شـما چنین چیزی ممکن است؟» من در کمال تعجب گفتم: خوب نه، چنین چیزی امکان ندارد. ایشـان ادامه دادند: «در این سـانحه یـک چنین واقعه‌ای رخ داده اسـت. به این شـکل که هواپیمای C-۱۳۰ دارای چهار موتور اسـت که این چهار موتور مسـتقل از هم عمل می‌کنند و اگر هر کدام از ایـن موتورها نقص پیدا کنند، موتورهای دیگر می‌توانند به کارخود ادامه بدهند. خود من ۶ هزار ساعت با این نوع هواپیما پرواز داشته‌ام. گرچه در حال حاضر خلبان هواپیمای جنگنده هستم اما زمانی که با C-۱۳۰ پرواز می‌کردم، بارها اتفاق افتاد که مثلاً هنگام پرواز، یک موتور هواپیمای من از کار افتـاد و من با سـه موتور دیگر به پرواز ادامـه دادم یا مثلاً هنگام فرود دو موتور از کار افتاده و من با دو موتور دیگر فرود آمده‌ام. اما در این هواپیمای شما، هر چهار موتور همزمان از کار افتاده است. یعنی همزمان، شیر بنزین و هوای هر چهار موتور بسته شده است.» پرسیدم: یعنی آن را دستکاری کرده‌اند؟ گفت: «چنین چیزی امکان ندارد.» گفتم: پس علتش چه می‌تواند باشد؟ گفت: «ما هم نمی‌دانیم.»

من بـه محـض ایـن کـه صـدای هواپیمـا قطع شـد و دیـدم کـه هواپیما سـاکت و آرام روی هوا شـناور اسـت، فهمیدم که دیگر کار تمام اسـت. با هیچ کسی حرفـی نمـی‌زدم. نمی‌دانم شـاید واقعـاً دسـت خودم نبـود و یا اصلاً متوجه نبودم

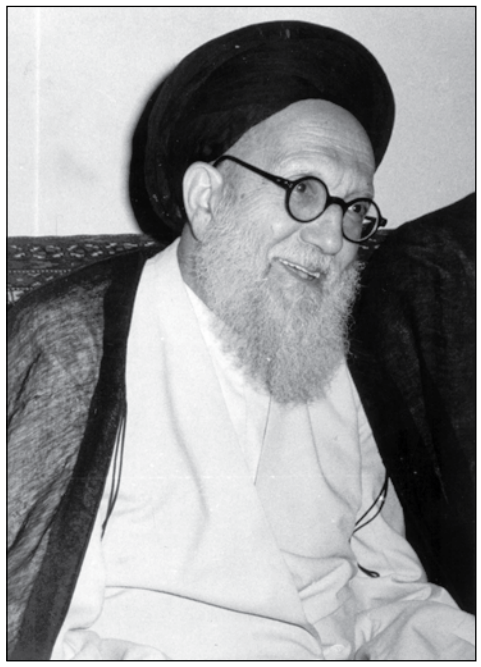
۱۳۶۱

خلع آیت الله شریعتمداری از مرجعیت و اعدام قطب‌زاده به اتهام کودتا

ادامه ریزش‌ها



صادق قطب‌زاده



آیت الله سید کاظم شریعتمداری

با حذف منافقین و بنی‌صدر از حاکمیت و اسلحه کشیدن آنها به روی مردم، در حالی که صبر و تحمل حاکمیت به‌خاطر ترورهای گسترده به کمترین حد رسیده بود، کشف توطئه قطب‌زاده توسط واحد اطلاعات سپاه سبب شد تا وزیر خارجه شورای انقلاب به اعدام محکوم شود و آیت الله شریعتمداری نیز که از این توطئه حمایت کرده بود از طرف جامعه مدرسین از مرجعیت خلع و منزوی شد.

پس از آنکه در سال ۱۳۵۸ آیت الله شریعتمداری پس از پایان غائله تبریز ، در بیانیه‌ای حزب خلق مسلمان را منحل اعلام نمود، منزوی شد و اقدامات گسترده دادستانی انقلاب سبب شد تا آیت الله شریعتمداری ارتباطش با طرفدارانش را از دست بدهد . از سوی دیگر انقلابیون تصمیم به مدارا با آیت الله شریعتمداری را داشتند، اما در روزهای آغازین سال ۱۳۶۱ افشای یک نقشه کودتا سبب شد تا بار دیگر نام شریعتمداری بر سر زبانها بیفتد.

صادق قطب زاده، وزیر امورخارجه شورای انقلاب و مدیرعامل سابق رادیو و تلویزیون به همراه فردی به نام سیدمهدی مهدوی، که امام جماعت یکی از مساجد در شمال شهر تهران و از نزدیکان آیت الله شریعتمداری بود که به اتهام کودتا دستگیر شدند. آنها در اعترافاتشان نام آیت الله شریعتمداری را بردند و گفتند که او از طرح کودتا خبر داشته و ۵۰۰هزار تومان نیز به کودتاچیان کمک مالی کرده است.

آیت الله شریعتمداری درباره اطلاعش از کودتا می گوید: « از اینکه فکر صحیح در این کار نکرده ام و این‌ها را راه داده ام و گزارش اینها را شنیده ام و به مقامات، بموقع اطلاع نداده ام، خودم را در پیشگاه خداوند مقصر می‌دانم و بسیار پشیمانم. اینکه برای سید مهدی مهدوی پول فرستادم هر چند به عنوان قرض به ایشان داده شده است و این کار را نوعی تأیید عملی از فرد توطئه‌گر تلقی کرده اند، پشیمانم و استغفار می‌کنم و استغفر الله ربی و اتوب الیه و از این قصور یا تقصیر به درگاه خداوند متعال استغفار می‌کنم...»

او در ابتدای طرح نامش به عنوان حامی کودتاچیان خواستار دریافت گذرنامه ای برای خروج از کشور می شود. محمدی ری شهری رئیس وقت دادگاه انقلاب ارتش در این باره می نویسد: «ایشان حاضر نمی شد که در ارتباط با اتهامات خود به بازجویان رسمی پاسخ گویند البته شاید هم کمتر کسی جرأت بازپرسی از او را داشت... احترام به شخصیت وی اقتضا می کرد که اینجانب برای تحقیق از وی به قم بروم از این رو به منزل ایشان رفتم و در قسمت بیرونی منزل ایشان نشستم و پیغام دادم که به این قسمت بیاید، آمد و نشست به ایشان گفتم آقای قطب زاده تصمیم داشت حرکتی را علیه جمهوری اسلامی انجام دهد شما را هم در جریان گذاشت آیا شما این مطلب را قبول دارید؟ آقای شریعتمداری پاسخ داد: این نسبت دروغ است من هیچ اطلاعی از این ماجرا ندارم. گفتم بسیار خب شما همین مطلب را بنویسید که آنچه به من نسبت داده اند دروغ است. در این هنگام من ورقه بازجویی را به ایشان دادم سؤال هایی را به تدریج به صورت کتبی مطرح کردم و ایشان پاسخ داد.»

پس از روشن شدن نقش شریعتمداری در کودتا بود که دیگر مدارای نظام با او پایان یافت و او از جانب جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از مرجعیت خلع شد. در بیانیه جامعه مدرسین آمده بود: «بنا به وظیفه شرعی بر خود لازم دانستیم که سقوط مشارالیه از شایستگی مرجعیت را بالصراحه اعلام نماییم تا افرادی از مسلمانان که در حالت تردید و دو دلی بودند، تکلیف خود را بدانند و احیاناً با تقلید خود به اسلام و انقلاب ضربه وارد نکرده باشند.»

شریعتمداری نه تنها از طراحی کودتا خبر داشت، بلکه این گونه برنامه ریزی شده بود که او بتواند بعد از کودتا در تلویزیون با مردم صحبت کند. جریان «نقاب» و عوامل کودتا برنامه ریزی عمیقی بر روی او کرده بودند. ایرج درخشنده از ساواکی های جذب شده به کودتا از قول احسان بنی عامری می گفت:«با علما و روحانیونی که طرفدار آیت الله شریعتمداری می باشند، دست به دست هم دادیم تا یک اسلام نوین در سطح مملکت پیاده کنیم.»

امام روز بعد از افشای جریانات کودتا طی سخنانی فرمودند:«ما از این امور {کودتا} نمی‌ترسیم. ما از قشرهای خودمان می ترسیم... شما صنف روحانیت، هم ایدهم الله تعالی، اگر چنانچه کارهایی خدا نخواسته انجام دهید که از چشم ملت بیفتید، حتی در دراز مدت، آن روز است که دیگر فانتوم لازم نیست، خود ملت



امام خمینی و آیت الله شریعتمداری در سال ۱۳۵۸





جلسه دادگاه قطب‌زاده به ریاست ری‌شهری



شما را کنار می زند... من خوفم از این است که ما نتوانیم، روحانیت نتواند آن چیزی که به عهده اوست صحیح انجام دهد.»

ایشـان همچنین در نامه ای که به منشـور روحانیت مشهور شـد با اشـاره به این جریانات آوردند: «آنقدر که اسـلام از این مقدسین روحانی نما ضربه خورده اسـت، از هیچ قشر دیگر نخورده است و نمونه بارز آن مظلومیـت و غربت امیرالمؤمنین- علیه السـلام- که در تاریخ روشـن اسـت. بگذارم و بگذرم و ذائقه‌ها را بیش از این تلخ نکنم. ولی طـلاب جوان باید بدانند که پرونده تفکر این گروه همچنان باز اسـت و شـیوه مقدس مآبی و دین فروشی عوض شده است. شکست خوردگان دیروز، سیاسـت بازان امروز شـده‌اند. آنها که به خود اجازه ورود در امور سیاست را نمی‌دادند، پشتیبان کسانی شدند که تا براندازی نظام و کودتا جلو رفته بودند. غائله قم و تبریز با هماهنگی چپی‌ها و سـلطنت طلبان و تجزیه طلبان کردسـتان تنها یک نمونه است که می‌توانیم ابراز کنیم کـه در آن حادثه ناکام شـدند ولی دسـت برنداشـتند و از کودتای نوژه سر در آوردند، باز خدا رسوایشان ساخت.»

امام در منشـور روحانیت به صراحت می فرمایند:«ان شاء الله در بین جامعه مدرسـین و طلاب انقلابی اختلافی نیسـت، اگر باشد بر سـر چیست؟ بر سـر اصول یا بر سر سـلیقه‌ها؟ آیا مدرسین محترم که سـتون محکـم انقـلاب در حوزه‌های علمیـه بوده‌اند- نعوذبـالله- به اسـلام و انقـلاب و مردم پشـت کرده‌انـد؟ مگر همانهـا نبودند که در کـوران مبـارزه حکم به غیرقانونی بودن سـلطنت دادنـد؟ مگر همانها نبودند کـه وقتی یک روحانی به ظاهر در منصب مرجعیت از اسـلام و انقـلاب فاصله گرفـت، او را به مردم معرفی کردند؟ آیا مدرسـین عزیز از جبهه و رزمندگان پشـتیبانی ننمودند؟ اگر خدای ناکرده اینها شکسته شـوند چه نیرویی جای آنـان را خواهد گرفـت؟ و آیا ایادی اسـتکبار، روحانی نماهایی را که تا حد مرجعیت تقویت نموده است، فرد دیگری را بر حوزه‌ها حاکم نمی کنند؟ و یا آنها که در توفان پانزده سال مبارزه قبل از انقلاب و ۱۰ سال حوادث کمرشکن بعد از انقلاب نه غصه مبارزه و نه غم جنگ و اداره کشور را خورده‌اند و نه از شهادت عزیزان متأثر شده‌اند و با خیالی راحت و آسوده به درس و مباحثه سرگرم بوده‌اند می‌توانند در آینده پشتوانه انقلاب اسلامی باشند؟»

با خلع آیت الله شـریعتمداری از مرجعیت ،طی دسـتوری از سوی سیدحسین موسـوی تبریزی، دادستان کل وقت انقلاب اسلامی امور دارالتبلیغ اسلامی قم که زیر نظر آیت الله شریعتمداری اداره می‌شد به شـیخ یوسف صانعی واگذار شد. آیت الله شریعتمداری چهار سال بعد در فروردین ۱۳۶۵ به علت پیشـرفتگی سرطان کلیه در یکی از بیمارستان هـای تهران درگذشـت و به گفته محمدی ری شـهری، « قرار شـد مراسم دفن ایشان به گونه ای برگزار شود که موجب آشوب و خونریزی نشود.»در زمان درگذشت آیت الله شریعتمداری، امام خمینی در بیمارستان بستری بودند و اطلاعی از کم و کیف تشییع جنازه آیت الله شریعتمداری نداشتند.

اعدام صادق قطب زاده

صادق قطب زاده نیز در جریان این پرونده به اعدام محکوم شد . از ابتدای انقلاب نیروهای انقلابی بدبینی خاصی به قطب زاده داشتند. مهم‌ترین نکته‌ای که نشـان از بدبینی عناصر انقلابی نسبت به خلوص قطب‌زاده در دوران مبارزه دارد، نوع تعامل مرحوم سیدمصطفی خمینی با اوسـت. سیدحمید روحانی در این زمینه در کتاب خود می‌نویسد: « بارها به مـن و دیگر برادران روحانی توصیه می کرد که از هرگونه همکاری و حتی دیدار با قطب‌زاده بپرهیزیم و خود نیز از آن شـب که قطب‌زاده در منزلش بود، تا روزی که به شهادت رسید، دیگر حاضر نشد که با او روبه‌رو شود و تلاش‌های همه‌جانبه آقای قطب‌زاده برای فقط یک ساعت دیدار و گفت‌وگو با آن شهید ، با شکست روبه‌رو گردید.»

قطـب زاده که در نوفل لوشـاتو حضور داشـت، وی در حین بازگشت امام به میهن، همسفر پرواز انقلاب شد و مدتی بعد به عضویت شـورای انقلاب درآمد. او از این پس به عنوان یکی از کارگزاران نظام به نقش آفرینی پرداخت.در ۲۳ تیر ماه ۱۳۵۸ صداوسیما دارای یک شورای عالی مرکب از محمد موسوی، محمد خاتمی، صادق قطب‌زاده ، عبدالرحیم گواهی و ابراهیم پیرایند شد که قطب‌زاده مدیرعامل صدا و سیما بود.

کمی بعد، بهزاد نبوی، علی لاریجانی، حسن روحانی و سیدرضا زواره‌ای نیـز به عضویـت این شـورا درآمدند و با رأی همین شـورای سرپرستی در سال ۱۳۵۸، صادق قطب‌زاده به عنوان اولین رئیس سازمان صداوسیما آغاز به کار کرد .در مورد نحوه کارکرد قطب‌زاده در صداوسیما، حرف و حدیث‌های فراوانی وجود دارد. برآیند این اظهارات نشان می‌دهد که عملکرد او در این نهاد، نه موجبات رضایت خاطر انقلابیون را فراهم آورده و نه غیرانقلابیون و حتی نیروهای مخالف نظام را راضی نگه داشته است.

از یک طرف انقلابیون بودند که او را به روابط نزدیک با ملی گراها و رعایت نکردن شئونات اسلامی متهم می کردند. در زمان مدیریت او بر صداوسیما، امام خمینی(ره) که از پخـش برنامه‌های خلاف اسلام ناراحت شده بـودند، نامه‌ای تنظیـم کردند. بخشـی از این نامه چنیـن بـود: به... آقای قطب‌زاده بگـویید مگر شما التزام به مسائل اسلامی ندارید؟ مگـر شما متعهد نسبت به قـرآن نیستیـد؟ انقلاب ما انقلاب اسلامـی است، چرا باید برنامه‌های خلاف اسلام از صدا و سیما پخـش شـود.

نیروهای ملی و مذهبی هم از او دل خوشی نداشتند. به اعتقاد برخی از آنـان، رادیو و تلویزیون در زمان ریاسـت قطب‌زاده در چند ماه آخـر دوره خدمت دولت موقـت، تبدیل به بلندگـوی اصلی ضد دولت و نخسـت‌وزیر شـده بود . نیروهای ضد انقلاب هـم او را تحت عنوان سانسورچی معرفی می کردند و در بسیاری از مقالات خود که در روزنامه‌ها و نشریات به چاپ می رسید از این موضوع انتقاد می کردند.

با به عهده گرفتن سرپرستی صداوسیما از سوی قطب‌زاده، وی شـروع به تسویه حسـاب تعداد زیادی از کارکنان کرد و به علت این‌که فشارهای گروه‌های سیاسی در آن زمان بر رادیو و تلویزیون و سرپرستی آن به دلیل سانسـور زیاد بود مجبور شد برای حمایت از خود طومارهای چند صد متری در سراسـر ایران امضا کند. همزمـان او عهده‌دار وزارت خارجه شد و زمانی که بنی‌صدر به عنوان کفیل وزارت خارجه از سمتش کنار رفت، قطب‌زاده جای او را گرفت.

وی در جریان گروگانگیری سفارت امریکا، مانور زیادی از خود نشان داد.

روابط ایران و امریکا در آن زمان بشدت به تیرگی گراییده بود و از سوی دیگر فضای مسموم تبلیغاتی علیه ایران در عرصه بین‌المللی ایجاد شده بود. بنابراین بازیگران عرصه سیاست خارجی ایران از جمله قطب‌زاده باید تلاش مضاعفی را برای تغییر این شرایط صورت می‌دادند. زمزمه‌هایی در رسانه‌های خارجی مبنی بر دیدار مقامات ایران و امریکا و ارائه راه‌حل تازه در این زمان منتشر شد. اما صادق قطب‌زاده در مصاحبه با «رویترز» می‌گوید: «شخص اینجانب و وزارت خارجه هیچ گونه تماس مستقیم و یا غیرمستقیم با امریکا نداشته‌ایم و راه‌حل تازه، همان مطالبی است که بارها گفته‌ایم». اشـاره قطب‌زاده به استرداد شاه و اموال او به ایران است. این مسئله همان چیزی بود که از سوی دانشجویان خط امام به عنوان شرط تحویل گروگان‌ها به امریکایی‌ها عنوان شده بود.

چند سال بعد، «گری سیک» مشاور سابق امنیت ملی کاخ سفید امریکا، در کتابش از دیدار سـه سـاعته قطب‌زاده، وزیر وقت امور خارجه ایران و «همیلتون جردن» رئیس کارکنان کاخ سفید در ۲۸ بهمن ۱۳۵۸ (۱۶ فوریه) در پاریس خبر داد.

وی در پاسـخ به پرسش جردن که چگونه می‌توان این بحران را با صلح و آرامش و حفظ حیثیت طرفین پشـت سـر گذاشـت، گفت: راه‌حل، سـاده است. من پسر خوبی برای امریکایی‌ها هستم. شما شاه را بکشـید. قطب زاده تلاش های بسیاری برای حل مسئله گروگان های امریکایـی انجام داد. البته تمامی تلاش‌های قطب‌زاده برای این موضوع تـا حدود زیادی برای کسـب وجهه برای او جهت شـرکت در انتخابات ریاسـت‌جمهوری مربوط می‌شـد. وی در ۵۸/۱۰/۸ خود را رسماً کاندیدا کرد. صادق قطب‌زاده علت نامزدی خود را چنین برشـمرد: رئیس‌جمهور باید کسـی باشد که شناخت کامل از رهبری داشته باشد و اهداف و طرز تفکـر رهبـری را بداند و هماهنگ با خصوصیات رهبری باشـد. من به علت این‌که سال‌هاست در این مسائل آشنایی دارم، احساس می کنم که می‌توانم نظریات رهبری را با قاطعیت دنبال کنم به همین خاطر کاندیدای ریاست‌جمهوری‌هستم.

سرانجام انتخابات اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری برگزار و پس از شـمارش آرا مشخص شـد که صادق قطب‌زاده، در رتبه هفتم کاندیداها و با کسب ۴۸۵۴۷ رأی قرار دارد. این تعداد رأی از عدم تمایل مردم نسبت به او حکایت می کرد.

وی کم‌کم از همه مناصب کنار گذاشـته شد. قطب‌زاده از این پس در پی این بود که خود را اثبات کند بنابراین درصدد انتشار روزنامه‌ای بـه نام «والعصـر» برآمد اما نتیجه‌ای نگرفـت. او کمی بعد در محافل مخالفان انقلاب سر و سری پیدا کرد.

از ایـن به بعد بـود که وی با موضوع کودتا، درگیر شـد. او به انحای مختلف با کودتاهایی که در ایران علیه نظام جمهوری اسـلامی شـکل گرفت ارتباط داشـت. کودتای نخسـت، مربوط به گروه برانداز «پـارس» بـود که مخفف «پاسـداران رژیم سـلطنتی» اسـت. عامل ایـن گروه شـخصی بود به نـام آرمین، با نـام مسـتعار «آرش» که با خانواده پهلوی و قطب‌زاده در ارتباط مسـتقیم بـود. دومین گروه برانداز گـروه « نمارا» بود که از سـوی شـخصی بـه نام سـرهنگ رضازاده که مسـتقیماً بـا اسـرائیل در تماس بود، رهبری می‌شـد. گروه سـوم « نیما» نام داشـت که با سـازمان جاسوسی «سـیا» جبهه ملّی و دکتر منوچهر شایگان مستقیماً در ارتباط بود. این افراد حتی کابینه خود را هم تشکیل داده بودند. گروه چهارم از کودتاچیان، گروه «نجات انقلاب ایران» بود که تحت رهبری قطب‌زاده اداره می شد.

ماجرای قطب‌زاده در واحد اطلاعات سپاه پیگیری شد و دادگاه انقلاب ارتش به دلیل اینکه موضوع براندازی نظام مطرح بود و با تعدادی از نظامیان نیز ارتباط داشـت، نکات مورد نیاز واحد اطلاعات سپاه را که عبارت بود از شـنود مکالمات تلفن قطـب‌زاده و همچنین ارتباطات این فرد در داخل و خارج کشـور از دادگاه گرفت و پس از حدود یک سـال و نیم فعالیت‌های اطلاعاتی مشخص شد که قطب‌زاده درصدد ایجاد یک جریان براندازی است.

او در یک بعدازظهر که در خانه مسـکونی‌اش با معشـوقه‌اش سـرگرم استعمال مواد مخدر بود، دستگیر شد. البته وی حرکت‌های خود را بـرای براندازی نظام جمهوری اسـلامی نمی‌دانـد و در دفاعیات خود می‌گوید: اینجانب هرگز نخواستم که نظام جمهوری اسلامی را برانداز‌م، اصلاً مسـئله براندازی نظام جمهوری اسلامی مطرح نبود، بلکه به نظر من، برعکس بود. یعنی نجات انقلاب و جمهوری اسلامی ایران از دست کسانی که به نظر اینجانب صلاحیت حکومت را ندارند.

نامزد فرانسـوی قطـب‌زاده که به اعتقـاد او زندگی قطب‌زاده تراژدی بوده است، می‌گوید: « من به عنوان کسی که همیشه با او مخالف بودم، خیلی دلم می‌خواهد که در یک فرصت آن قدر اطلاعات به دست آورم که داستان کشته شدن او را باز کنم. او در کتاب خاطراتش نوشته که صادق چند روز پیش از دسـتگیری تلفن کرد و گفت: لباس‌های مناسب آماده کن و منتظر باش که مجال بزرگی دسـت داده. پرسـید چه کار می‌خواهی بکنی. گفت: من ماهی حوض نیستم باید برویم در اقیانوس. دختر فرانسوی می‌گوید: به او گفتم که صادق، شنا بلدی؟!

پس از پیدا شـدن مدارک و اسنادی که حاکی از دست داشتن قطب‌زاده در کودتا علیه نظام بود، او در تاریخ ۱۳۶۱/۱/۱۷ بازداشت شد . وی در بازجویی‌های خود به این مسئله اعتراف کرد که گروهی از افسران نظامی با او در خصوص مسئله کودتا دیدار و گفت‌وگو کردند و او به طور اجمالـی این مسـئله را پذیرفت و بعد از مدتی، بحـث محاصره منزل و در ادامـه موضوع انفجار بیت امام بـه صورت بمب‌گذاری یا انفجار از راه دور پیـش آمد. البته قطب‌زاده در اعترافـات خود عنوان می‌کند که با به خطر انداختن جان امام، مخالف بوده و می‌خواسـته جلوی این مسئله را بگیرد اما با تصرف صداوسـیما و سـپاه پاسداران و دیگر نهادها مشکلی نداشته است.

وی دومیلیـون و دویسـت هزار تومان در اختیـار کودتاچیان قرار داد و سـیدمهدی مهدوی (امام جماعت مسجد قلهک) و عبدالرضا حجازی با آیت‌الله شـریعتمداری نیز موضوع را در میان می‌گذارد و این مرجع تقلید با احتیاط با این قضیه برخورد کرده و بنا به اظهارات قطب‌زاده بعـد از پیروزی کودتا حاضر به تأیید این اقدام بود .قطب‌زاده برای کودتا یک سال و نیم فعالیت و پس از دستگیری اعلام کرده بود که «آماده‌ام حرف‌هایـم را در مصاحبه تلویزیونی بگویم اما به شـرط این‌که مرا فوراً اعدام یا عفو کنید».

در تاریـخ ۱۳۶۱/۵/۲۳ دادگاه انقـلاب اسـلامی ارتش برای رسـیدگی به اتهامات قطب‌زاده تشـکیل جلسـه داد. اتهامات او عبارت بودنـد از: برقـراری ارتباط و همکاری با چند نفـر نظامی برای حمله به مقـر امام خمینی، اعزام نمایندگی به خارج از کشـور جهت گرفتن پول و اطلاعات، فرسـتادن سیدمهدی مهدوی به عنوان نماینده به عربستان سعودی برای گرفتن پول و اعزام نمایندگی نزد آیت‌الله شریعتمداری برای جلب همکاری و تأیید وی و تهیه نقشه چگونگی انهدام بیت امام و تهیه طرح و به عهده گرفتن رهبری عملیات تسخیر مراکز سپاه، کمیته‌ها، رادیو و تلویزیون در سال ۶۱ که از اهداف او بود.

سرانجام پس از ۲۴ روز که دادگاه انقلاب ارتش برای رسیدگی به پرونده و صدور رأی نهایی برای صادق قطب‌زاده وارد شـور شده بود، رأی خـود را دایر بر اعـدام وی به جرم اقدام جهـت براندازی حکومت جمهوری اسلامی ایران، ترور شخصیت‌های مملکتی و در رأس آنها ترور رهبر انقلاب امام خمینی صادر کرد و حکم صادره پس از تأیید دادگاه عالی قضایی به مرحله اجرا درآمد.

گزارشی از برخورد انقلاب اسلامی با انجمن حجتیه

حکایت مقدس نمایان

انجمن حجتیه در سال ۱۳۳۶ توسط شیخ محمود ذاکرزاده تولائی معروف به حلبی تأسیس شد. حلبی از واعظان معروف آن زمان در شهر مشهد بود که به دنبال ماجرای دولت مصدق و پس از شکست در انتخابات مجلس از سیاست کناره‌گیری کرد و با مهاجرت به تهران انجمن را بنیان گذاشت. انجمن هدف اصلی خود را مقابله با بهائیت می‌دانست و اعضای خود را از ورود در سیاست منع می‌کرد. در تبصره دوم اساسنامه انجمن آمده بود: «انجمن به هیچ وجه در امور سیاسی مداخله نخواهد داشت و نیز مسئولیت هر نوع دخالتی را که در زمینه‌های سیاسی از طرف افراد منتسب به انجمن صورت گیرد، برعهده نخواهد داشت.»در آغاز امام نه تنها اجازه دادند اعضای انجمن از وجوهات برای پیشبرد فعالیت های خود بهره ببرند، بلکه آیت الله خزعلی را نیز به عنوان نماینده خود در انجمن معرفی کردند. برخی مراجع نیز در این برهه به حمایت و تقدیر از فعالیت های انجمن در مواجهه با خطر نشر بهائیت پرداختند.

بـا اوج گیری نهضت اما کـم کم واقعیت چهره های انجمنی ها مشخص شد. حجتیه ای ها در مبارزات نیز نه تنها به بهانه مبارزه با بهائیت کمکی به انقلابیون نکردند بلکه با سـخنرانی هـای متعدد، حرکت امام را محکوم نمودند. در این دوره در زمانی که سـه وزیر کشـور بهایی هستند و مسئولیت های متعددی در اختیار بهائیان است، شاه با استقبال کامل فعالیت انجمن را همراهی می کند و با تأییدات مکرر ادامه حرکت را تضمین می‌نماید. در اینجاست که همکاری صمیمانه تر با ساواک شروع می شود. در واقع شاه تعادلی میان حضور بهائیان و فعالیت های انجمن ایجاد می کند که همواره بهانه ای برای مبارزه در دست انجمنی ها باشد و متعاقب آن نوعی تفرقه در بدنه مذهبی جامعه ایجاد شود.

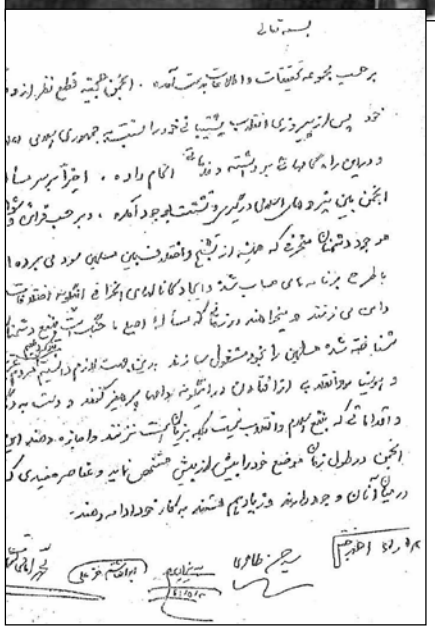
با پیروزی انقلاب، حلبی حتی صریحاً نسبت به امام موضع گرفت و بـه حرکت انقلابیون اعتراض کـرد. او در مورد امـام تصریح کرد:«یک خودکاری در دسـتش گرفته و یک اعلامیه‌ای نوشـته، می‌خواهد امریکا را شکسـت بدهد.» انجمن اصل انقلاب قبل از ظهور را زیر سـؤال می برد و بیان می‌کرد که باید نشست تا امام زمان بیاید و کارها را انجام دهد. حلبی در سخنانی همراه با طعنه و حتی اهانت به امام(ره) می گوید: «یک چند صباحی است دارند تشجیع می‌کنند اما به بیراهه، ملتفت نکته باشید، اول شما یک افسر، یک پیشوا و رهبر معصوم، جنگی پیدا کنید یک رهبری که بتواند اداره اجتماع کند روی نقطه عصمت نه عدالت، عدالت کافی نیست. پریشب گفتم اول او را پیدا کنید، او را اقامه به کار کنید، مطرح داشته باشید، نقشه صحیح طبق نظر این رهبر معصوم داشـته باش، آن‌وقت برو جانت را بده. آن‌وقت من هم واجب است منبر را رها کنم. منبر بازی است، هفت‌تیر به کمرم ببندم بروم جلو. آن رهبر جلو باشـد رهبر معصوم جلو بیفتد، فهمیدی؟ بنده توی خانه‌ام بنشـینم، پلو بخورم، به جناب آقا بگویم برو میدان (طعنه به حضرت امام)، می‌گوید: برو آقا دنبال کار خودت، خیلی خوب است، خودت بیا عمل کن، التفات فرمودید یا نه؟ خون مردم عرض و ناموس مردم را نمی‌توان داد به کسی که خطا می‌کند. ان شاءالله‌تعالی، به یاری خدا، به لطف خدا آن حاکم اسلامی، آن حاکم الهی که معصوم از هر خطا و اشتباه است و معصوم از هر گناه است، حضرت بقیه‌الله تشریف بیاورند، جانمان را قربانش می‌کنیم.»

کناره گیری نماینده امام

امام بعدها از آیت الله خزعلی خواسـتند تا به حضورش با عنوان نماینده در انجمن پایان دهد. آیت الله خزعلی در این خصوص می گوید:«نظر به سـازماندهی و گستردگی انجمن حجتیه، امام به من فرمودند که بر این گروه نظارت کنم و به ایشان گزارش نمایم. از ایشان درخواست کردم تا حکم کتبی به من بدهند.ایشـان گفتند: نیازی به این مسأله نیست. ولی به علت سوءاسـتفاده‌های بعضی افراد انجمن آن هـم در حد فردی نه خود انجمن، اینگونه برای دیگران مطرح می‌کردند که بودن اینجانب در انجمن دلیل بر تأیید امام بر کل انجمن اسـت. امام هم از ۱۲ رمضان ۶۰ این نظارت را از من گرفتند.با پیروزی انقلاب انجمن در چرخشی تعجب بر انگیز از مبارزات زمان طاغوت و شـهیدان خود سـخن گفت و حلبی که روزی در تماس با آقای شریعتمداری می گفت باید در تقوای امام شک کرد در این دوره مدافع انقلاب شـد و چنان سـخن گفت که انگار سـالیان دراز است همراه با امام بوده!رسول جعفریان در این باره می نویسد: به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی که به نوعی پیروزی مذهبی‌های سیاسی بود، انجمن به موضع انفعال افتاد. نیروهای تربیت‌شده در انجمن در سطح مختلف، پس از انقلاب به سه دسته تقسیم شدند. برخی مانند آقای پرورش، دکتر صادقی استاد دانشکده الهیات مشهد، عبدالکریمی استاد دانشگاه مشهد، مهندس مصحف و بسیاری دیگر به انقلاب پیوستند. از میان اینان، جوانانی نیز بودند که دست کم چندسالی انجمن را تجربه کرده و به صف انقلابیون پیوسـته بودند. برخی مانند آقای طیب که مسئولیت برگزاری مراسم سخنرانی‌ها را در تهران برعهده داشت، نه تنها به انقلابیون پیوستند، بلکه به نوعی در برابر انجمن هم قرار گرفتند. دسته دوم در برابر انقلاب بی‌تفاوت ماندند و دسته سوم به انتقاد از آن پرداخته به صف مخالفان ـ از نوع دیندار ـ پیوستند. انجمن چندماه پیش از انقلاب، یعنی در شهریور ۵۷ مواضع خود را در ارتباط با سیاست تغییر داده، شروع به همراهی با انقلاب کرد. پس از انقلاب، از سـوی برخی از رهبران انقلابی، انجمن به عنوان یک عنصر خطرناک معرفی شده و برای جلوگیری از نفوذ آن در مراکز، تبلیغات وسیعی بر ضد آنان آغاز شد. این اعتراضات که غالباً در پوشـش دفاع از انقلاب صورت می‌گرفت، به مرور به حذف شمار زیادی از چهره‌های مذهبی با سابقه منجر شد. طبعاً برخی از سوابق برخوردهای منفی رهبران انجمن با جریان انقلاب به عنوان یک تجربه برای موضع‌گیری علیه آنان مورد اسـتفاده قرار گرفت. برای نمونـه امام خمینی که روزگاری آقای حلبی را تأیید می‌کرد، در سالهای پیش از انقلاب به تدریج نسبت به حرکت انجمن بدبین شده و حمایت خود را قطع کرد. آقای گرامی که اخبار داخلی ایران را برای نجف می‌نوشته است، نامه‌ای در این باره به امام نوشته که پاسخ امام این بوده است: «از وقتی که مطلع شدم، دیگر تأییدی نکرده‌ام»



شیخ محمود حلبی در حال نطق علیه بهائیت!



بینیه احمد جنتی، حسن طاهری خرم آبادی، امامی کاشانی و ابوالقاسم خزعلی درباره انجمن حجتیه

انتقاد از ایجاد تضاد انجمنی و غیر انجمنی

و اگرچه مواضع محکم و سخت امام کار را برای انجمنی ها سخت می کـرد اما آیتا... خامنه‌ای که آن زمان رئیس جمهور بود، از ایجاد تضاد انجمنی و ضدانجمنی در جامعه بشدت انتقاد می کرد. ایشان در پاسخ پرسشی در این باره، ضمن رد هر گونه حرکتی برای عمده کردن این ماجرا اظهار کرد «به نظر من در میان افرادی که در انجمن حجتیه هستند، عناصری انقلابی، مؤمن، صادق، دلسوز برای انقلاب، مؤمن به امام و ولایت فقیه و در خدمت کشور و جمهوری اسلامی پیدا می‌شوند، همچنان که افرادی منفی، بدبین، کج فهم، بی‌اعتقاد و در حال نق‌زدن و اعتراض هم پیدا می‌شوند. پس انجمن از نقطه نظر تفکر سیاسی و حرکتی انقلابی، یک طیف وسیعی است و یک دایره محدودی نمی‌باشد». خود را از موالیان حضرت حجت و حامیان واقعی انقلاب جلوه می‌دادند، اما همچنان انحراف های ایدئولوژیک در عمق بینش آنها وجود داشت. انحراف هایی که با واکنش جدی تر امام مواجه شد:«یک دسـته دیگر هم که تزشان این اسـت که بگذاریدکه معصیت زیاد بشود تا حضرت صاحب بیاید. حضرت صاحب مگر برای چه می‌آید؟ حضرت صاحب می‌آید که معصیت را بردارد. ما معصیت می‌کنیم که او بیاید؟ این اعوجاجات را بردارید، این دسته‌بندی‌ها را برای خاطر خدا، اگر مسلمانید، و برای خاطر کشورتان، اگر ملی هستید، این دسته‌بندی‌ها را بردارید. در این موجی که الان این ملت را به پیش می‌برد، در این موج خودتان را وارد کنید و برخلاف موج حرکت نکنید که دست و پایتان خواهد شکست.»

به دنبال این قبیل مواضع، انجمن با چهره ای حق به جانب طی بیانیـه ای پرمعنا و کنایه دار تعطیلی خویـش را اعلام کرد. در این بیانیه با اشـاره به سـخنان امام آمده بود:«در پی این فرمایش شـایع شد که طرف خطاب امر مبارک این انجمن اسـت. اگر چه به هیـچ وجه افراد انجمن را مصداق مقدمه بیان فوق نیافته و نمی یابیم و در ایام گذشـته به خصوص از زمانی که حضرت ایشان با صدور اجازه مصرف انجمن از سهم امام علیه السلام این خدمات دینی و فرهنگی را تأیید فرموده بودند هیچ دلیل روشن و شاهد مسـلمی‌که دلالت بر صلاحدید معظم له به تعطیلی انجمن نماید در دست نبود. معذلک در مقام استفسار برآمدیم. البته تماس مستقیم میسر نگشت؛ لیکن با تحقیق از مجاری ممکنه و شخصیت های محترمه موثقه و بنا به قرائن کافیه محرز شـد که مخاطب امـر معظم له این انجمن می باشـد. لذا موضوع توسط مسئولین انجمن به عرض مؤسس معظم و استاد مکرم حضرت حجه الاسـلام و المسـلمین آقای حلبی دامت برکاته رسید. فرمودند: در چنین حالتی وظیفه شرعی در ادامه فعالیت نیست. کلیه جلسه ها و برنامه ها باید تعطیل شـود...» این بیانیه همچنین می افزود:«براساس عقیده دینی و تکلیف شرعی خود، تبعیت از مقام معظم رهبری و مرجعیت و حفظ وحدت و یکپارچگی امت و رعایت مصالح عالیه مملکت و ممانعت از سوءاستفاده دستگاه‌های تبلیغاتی بیگانه و دفع غرض‌ورزی دشمنان اسلام... اعلام می‌داریم که از این تاریخ، تمامی جلسـات انجمن تعطیل می‌باشد و هیچ کس مجاز نیسـت تحت عنوان این انجمن کوچکترین فعالیتی کند.» البته امام نیز با بیان اینکه انجمن تعطیل شده است و نه منحل آن روز این حرکت را بی فایده خواند.

امام بعدها نیز در منشـور روحانیت بـه صراحت در مورد انجمنی ها سخن به میان آوردند. ایشان فرمودند:«دسته‌ای دیگر از روحانی نمایانی که قبل از انقلاب دین را از سیاسـت جدا می دانسـتند و سر به آستانه دربار می ساییدند، یک مرتبه متدین شده و به روحانیون عزیز و شریفی که برای اسـلام آن همه زجر و آوارگی و زندان و تبعید کشـیدند، تهمت وهابیت و بدتـر از وهابیت زدند. دیروز مقدس نماهای بی شـعور مـی گفتند دین از سیاست جداست و مبارزه با شاه حرام است؛ امروز می گویند مسئولین نظام کمونیست شـده اند! تا دیروز مشروب فروشی و فساد و فحشا و فسق و حکومـت ظالمان برای ظهـور امام زمان ارواحنا فداه را مفید و راهگشـا می دانسـتند، امروز از این که در گوشه ای خلاف شرعی که هرگز خواست مسئولین نیست رخ می دهد، فریاد وا اسلاما سر می دهند! دیروز حجتیه‌ای ها مبارزه را حرام کرده بودند و در بحبوحه مبارزات تمام تلاش خود را نمودند تا اعتصاب چراغانی نیمه شـعبان را به نفع شاه بشکنند، امروز انقلابی تر از انقلابیون شـده اند! ولایتی‌های دیروز که در سـکوت و تحجر خود آبروی اسـلام و مسلمین را ریخته اند در عمل پشـت پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت را شکسته‌اند و عنوان ولایت بر ایشان جز تکسب و تعیش نبوده است، امروز خود را بانی و وارث ولایت نموده و حسرت ولایت دوران شاه را می خورند! راستی اتهام امریکایی و روسی و التقاطی، اتهام حلال کردن حرام ها و حرام کردن حلال ها، اتهام کشتن زنان آبستن و حلیت قمار و موسیقی از چه کسـانی صادر می شـود؟ از آدم های لامذهب یا از مقدس نماهای متحجر و بی شـعور؟ فریاد تحریم نبرد با دشمنان خدا و به مسخره گرفتن فرهنگ شهادت و شهیدان و اظهار طعن ها و کنایه ها نسبت به مشروعیت نظام کار کیست؟ عوام یا خواص؟ خواص از چه گروهی؟ از به ظاهر معممین یا غیر آن؟ بگذریم که حرف بسیار است. همه اینها نتیجه نفوذ بیگانگان در جایگاه و در فرهنگ حوزه هاست و برخورد واقعی هم با این خطرات بسیار مشکل و پیچیده است. از یک طرف وظیفه تبیین حقایق و واقعیات و اجرای حق و عدالت در حد توان و از طرف دیگر مراقبت از نیفتادن سوژه‌ای به دست دشمنان کار آسانی نیست. با این که در کشور ما در اجرای عدالت بین روحانی و غیر آن امتیازی نیسـت، ولی وقتی با متخلفی از روحانیت خوش سابقه یا بدسابقه برخورد شرعی و قانونی و جدی می‌شود، فوراً باندها فریاد می‌زنند که چه نشسته اید جمهوری اسلامی می خواهد آبروی روحانیت را ببرد.»امام در جایی خطاب به ناطق نوری، وزیر کشـور و علی اکبر پرورش، وزیر آموزش و پرورش، نظر خود را نسـبت به انجمن چنین ابراز می‌کنند:«به آنها پست کلیدی ندهید. خطرناکند. وقتی آمدند بین شما تفرقه ایجاد می‌کنند، تشتت ایجاد می‌کنند. برادران را به جان هم می اندازند. آنها کار دیگری دارند. دنبال مسئله دیگری هستند. اینها با شاه همکاری می‌کردند. برایشان مسئله دین مطرح نبوده است.»ایشان همچنین در جواب آقای امامی کاشانی در جایی می فرمایند:« آنها را من تأیید نمی‌کنم، آنها از نظر بینشی انحراف دارند و اینها معتقدند که در زمان غیبت امام زمان نمی شود تشکیل حکومت داد و ادامه می دهند که انجمن قابل اصلاح نیست.»

چگونه منافقین از ادعای روشنفکری به شکنجه رسیدند

عملیات مهندسی



بسیاری از تصاویر اجساد شکنجه‌شدگان به‌دلیل داغ‌ترش بودن قابل انتشار نبود

پس از شکست سنگین عملیات‌های تروریستی و کشف خانه‌های تیمی منافقین که کشـته شدن موسی خیابانی و اشرف ربیعی (همسر مسعود رجوی) را در پی داشت، منافقین برای ادامه حیات تروریستی در داخل خاک ایران محتاج به ایده‌های جدید بودند.

یک عضو سـابق سـازمان در کتاب خود، پیدایش یک نوع «عملیات نوظهور» در اقدامات تروریستی سازمان علیه نظام جمهوری اسلامی ایران را اینگونه شرح داده است: در پی ضربات شدید در اوایل سال ۶۱ و لو رفتن بسیاری از خانه‌های تیمی، سـازمان دستور داد افراد مشکوکی را که در حوالی خانه‌های تیمی مشاهده می‌کردند، ربوده و سپس آنها را برای کسب اطلاعات مورد شکنجه قرار دهند. این عملیات نوظهور توسط سازمان، «عملیات مهندسی» نام گرفت... تحلیل در مورد «عملیات مهندسی» نیز این بود که: کار مهندسی خیلی پیچیده‌تر از کار عملیاتی است و احتمال بریدن هست، ما شکنجه می‌کنیم چون مجبوریم ولی وقتی که حاکم بشـویم، نمی‌کنیم. ... جنگ ما با رژیم، جنگ دو سازمان مهندسی است، هر کدام بیشتر شکنجه کند، برنده است. در پی این رهنمود سازمان در مردادماه ۶۱، سه پاسدار به نام‌های طالب طاهری، محسـن میرجلیلی و طهماسبی توسط افراد واحدهای عملیاتی مجاهدین در تهران ربوده می‌شوند. این سه پاسدار ابتدا به یک خانه تیمی در خیابان بهار برده می‌شوند. مسئولان درجه اول سازمان از جمله مهدی کتیرایی و حسـین ابریشمچی برای کسب اطلاعات از آنها به این خانه می‌آیند و شروع به شکنجه پاسداران کمیته با ضربات کابل به کف پا و سایر نقاط بدن می‌کنند، با مشت دندان‌های آنها را می‌شکنند، روی پاهای کابل‌زده آب داغ می‌ریزند و به پشت کمر یکی از آنها، اتوی داغ می‌چسـبانند. بعد با تزریق سیانور آنها را کشته و در یکی از باغ‌های اطراف تهران دفن می‌کنند. اما ابعاد واقعی آنچه که به نام عملیات مهندسی توسط سازمان انجام شد گسترده‌تر از آن بود که با گزارش خلاصه مزبور، بتوان آن را به طور کامل تبیین نمود. در مقدمه کیفرخواست اصدقی فرمانده اول نظامی منافقین در تهران در سـال ۶۱، شرحی از چگونگی کشف موضوع ارائه شده است. پس از مرور این مقدمه، بخشی از اطلاعات موجود را برای تکمیل تصویر این فاجعه کم‌نظیر و بی‌سابقه بازخوانی خواهیم نمود.

مقدمه کیفرخواست اصدقی

[یک] – پس از مفقود شدن برادران پاسدار کمیته مرکزی انقلاب اسلامی و برادر کفاش، ابتدا خسرو زندی یکی از عوامل شکنجه در تاریخ ۱۳۶۱/۵/۲۲ توسط مردم حزب‌الله، هنگام سرقت جهت انجام ترور، دستگیر می‌شود و با توجه به شواهد و مدارک به دست آمده از لانه تیمی وی، محل دفن و اختفای اجساد شکنجه شده ۳ تن از برادران کشف می‌گردد.

[دو] – بعد از یک سلسله پیگیری و با استفاده از اطلاعات قبلی، کلیه عوامل شکنجه‌گر مورد شناسایی واقع و تحت تعقیب قرار می‌گیرند؛ و طی چند رشته عملیات، عده‌ای از آنان معدوم و برخی دیگر دستگیر می‌شوند.

[سه] – از جمله افراد دستگیر شده در این رابطه، مهران اصدقی فرمانده اول نظامی گروهک تروریستی منافقین در تهران و یکی از عوامل اصلی شکنجه می‌باشد که پس از دستگیری تا مدت‌ها سعی در کتمان جزئیات و حقایق مربوط به این جنایت سهمگین می‌نماید. وی، پس از بازداشت، با تنی چند از تروریست‌های منافق تحت مسئولیتش – از جمله محمدرضا نادری و خسرو زندی – مواجهه داده می‌شود و جرایم و اتهاماتش به وی تفهیم می‌گردد؛ ولی در جلسات اولیه بازجویی، صرفاً به گوشه‌ای از جنایات بی‌شمار خود اعتراف می‌نماید و منافقانه و موذیانه از بیان جزئیات شکنجه برادران پاسدار طفره می‌رود، و به بیان اکاذیب و مطالب ساختگی در رابطه با نحوه شکنجه این برادران می‌پردازد و اطلاعات خود را خصوصاً در رابطه با جریان شکنجه اظهار نمی‌دارد.

[چهار] – ابتدا اصدقی اظهار می‌دارد که سـه جسـد کشـف شده در بیابان‌های باغ فیض متعلق به سـه برادر پاسدار می‌باشد؛ ولی در تحقیقات بعدی، پس از گذشت یک سال و نیم، مشخص می‌شود که این سه جسد شکنجه و مثله شده متعلق به دو برادر پاسدار شهید طالب طاهری و شهید محسن میرجلیلی و برادر کفاشی به نام شهید عباس عفت‌روش بوده و پاسدار شهید شاهرخ طهماسبی در لانه تیمی دیگر، توسط افراد همین شاخه از گروهک منافقین، مورد شکنجه واقع شده و جسدش در محل دیگری در اطراف شهر تهران انداخته شده است. البته جسد مذکور که به وسیله افراد این گروهک شکنجه و مورد ضرب و جرح شدید قرار گرفته بود، در آن ایام توسط مأمورین انتظامی کشف و به عنوان مجهول‌الهویه به پزشکی قانونی منتقل و در یکی از قطعات بهشت‌زهرا دفن شده بود.

[پنج] – در سال ۱۳۶۳، در مراحل بعدی بازجویی، مهران اصدقی پس از گذشت یک سال و نیم از بازداشت خود، با مشاهده تمام و کمال مدارک و شواهد مستدل جنایات خود و پس از تفهیم کلیه جرایمی که مستقیماً در آن دست داشته ... به ناچار به جزئیات کاملاً جدیدی از اعمال بسیار فجیع و ددمنشانه خود و سایر عوامل شکنجه‌گر اعتراف می‌نماید. برگه‌های بازجویی ارائه شده، سیر تدریجی اقاریر و همچنین جدیدترین اعترافات وی را نشان می‌دهد...

دادستانی انقلاب اسلامی تهران – مرداد ماه ۱۳۶۳

مسئولان و عوامل اصلی «عملیات مهندسی»

۱ – مسعود رجوی: رهبری ۲ – علی زرکش یزدی؛ با نام مستعار «فرهاد رضوی»: عضو مرکزیت – معاون رهبری ۳ – محمود عطایی؛ با نام‌های مستعار «حسـن کریمی» و «عسکر»: عضو مرکزیت – مسئول کل عملیات تروریستی و «عملیات مهندسـی» ۴ – مهدی افتخاری؛ با نام‌های مسـتعار «عباس اراکی» و «فتح‌الله»: عضو شـورای مرکزی – طراح و هدایت‌کننده عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی» ۵ – محمدمهدی کتیرایی؛ با نام‌های مستعار «یدالله»، «رحیم» و «خلیل»: عضو شـورای مرکزی – طراح و هدایت‌کننده عملیات تروریسـتی و «عملیات مهندسی» ۶ – حسین ابریشمچی؛ با نام‌های مستعار «محمود»، «شیرزاد» و «رحمت»: عضو مرکزیت نهاد – مسئول اجرایی عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی» ۷ – محمد شعبانی؛ با نام‌های مستعار «حمید» و «نادر»: عضو مرکزیت نهاد – مسئول اجرایی عملیات تروریستی و «عملیات مهندسی»

رابیندگان

۱ – جواد محمدی؛ با نام مسـتعار «طاهر»: شـرکت در ربودن طالب طاهری و محسن میرجلیلی (پاسداران کمیته انقلاب اسلامی) و حبیب روستا (هوادار سـازمان – کارمند شـرکت پرسی گاز) ۲ – رضا هاشملو؛ با نام مستعار «قاسم» و ۳ – نبی ضیایی‌نژاد با نام مستعار «حسن»: هر دو نفر، شرکت در ربودن پاسدار شهید طاهری و میرجلیلی. ۴ – رضا میرمحمدی با نام مستعار «فرهنگ»: مسئول ربودن شاهرخ طهماسبی (پاسدار کمیته انقلاب اسلامی). ۵ – ناصر فراهانی؛ با نام مستعار «بهرام»، ۶ – حسین اسلامی با نام مستعار «مجتبی» ۷ – علی عباسی دولت‌آبادی با نام مستعار «هادی» ۸ – جمال محمدی پیله‌ور با نام مستعار «کمال»: هر چهار نفر، شرکت در ربودن پاسدار شهید طهماسبی. ۹ – مصطفی معدن‌پیشه؛ با نام مستعار «رحمان»؛ مسـئول ربودن عباس عفت‌روش (کفاش) و ۱۰ – خسرو زندی؛ با نام مستعار «صادق»: شـرکت در ربودن عفت‌روش. ۱۱ – محمد جعفر هادیان با نام مستعار «رضا»: شرکت در ربودن خسرو ریاحی نظری (دبیر ورزش) و ۱۳ – محمود رحمانی با نام مستعار «علی عرب»: شرکت در ربودن ریاحی نظری. ۱۴ – مسعود قربانی بانام مستعار «تقی» و ۱۵ – مهران اصدقی با نام مستعار «بهرام»: هر دو نفر، شرکت در ربودن حبیب روستا.

شکنجه‌گران

۱ – مسعود قربانی؛ مسئول تنظیم سؤالات بازجویی، ۲ – مهران اصدقی؛ شرکت در تنظیم سؤالات بازجویی و ۳ – مصطفی معدن‌پیشه؛ هر سه نفر، شرکت در شـکنجه حبیب روسـتا، عباس عفت‌روش، خسـرو ریاحی نظری و پاسداران شهید طالب طاهری و محسن میرجلیلی. ۴ – جواد محمدی؛ شرکت در شکنجه عفت‌روش و پاسداران شهید طاهری، میرجلیلی و طهماسبی. ۵ – شهرام روشن‌تبار؛ شرکت در شکنجه خسرو ریاحی‌نظری و پاسداران شهید طاهری و میرجلیلی. ۶ – محمدجواد بیگی با نام مستعار «اکبر»: مسئول تنظیم سؤالات بازجویی، ۷ – علی عباسی دولت‌آبادی، ۸ – رضا هاشملو، ۹ – ناصر فراهانی و ۱۰ – رضا میرمحمدی؛ هر پنج نفر، شرکت در شکنجه پاسدار شهید شاهرخ طهماسبی. ۱۱ – فردی با نام مستعار «محمدرضا» و ۱۲ – فردی با نام‌های مستعار «عبدالله» و «جواد»: هر دو نفر، شرکت در شکنجه حبیب روستا.

عوامل انتقال و دفن اجساد

۱ – خسرو زندی و ۲ – محمدجعفر هادیان؛ معروف به «حمزه»: هر دو نفر شرکت در زنده به گور کردن عباس عفت‌روش و پاسدار شهید طالب طاهری و محسـن میرجلیلی. ۳ – جواد محمدی؛ عامل انتقال جسد پاسدار شهید شاهرخ طهماسبی. ۴ – مصطفی معدن‌پیشه و ۵ – خداوردی ولی‌زاده یگانه؛ با نام مستعار «محمد گیلانی»: هر دو نفر، شرکت در انتقال جسد حبیب روستا. ۶ – فردی با نام مستعار «محمدرضا»: عامل انتقال جسد خسرو ریاحی‌نظری.

تهیه‌کنندگان شکنجه‌گاه‌های تیمی

۱ – محمد قدیری؛ با نام مستعار «منوچهر احمدیان‌فر»، شوهر تشکیلاتی فریبا اسلامی. ۲ – فریبا اسلامی با نام مستعار «شهلا صالحی‌پور». ۳ – نعمت‌الله متولی با نام مستعار «امیر». ۴ – حامد احتشامی با نام مستعار «مظفر فتوره‌چی». ۵ – احمد نیکبخت تهرانی با نام‌های مستعار «عباس» و «حسن».

شرح ۶ فقره عملیات مهندسی

شش نفر در سبک نوظهور تروریسم ابداعی سازمان، قربانی «عملیات مهندسی» شدند تا در تاریخ گروه‌های سیاسی مسلح جهان، نام سازمان مجاهدین خلق به عنوان اولین نمونه در نوع خود به ثبت برسـد. مروری بر شـرح وقایع این عملیات از زبان عاملان آن، اندکی از ابعاد خشونت مطلق و جنایت پیشگی تئوریزه شده در یک تشکیلات استالینیستی را به نمایش می‌گذارد.

جزئیات ربودن و شکنجه عفت‌روش

عباس عفت روش؛ متأهل، کفاش، جرم: حزب‌اللهی بودن همسر وی.

خسرو زندی: از طرف مسئولان سازمان به تیم ما یک شناسایی داده شـد که فردی که شغل کفاشی دارد باید ربوده شود. فرمانده واحد مصطفی معدن پیشـه (رحمان)، من و فرد دیگری با نام جعفر، مسئولیت ربودن وی را داشتیم. در ساعت ۱۰/۳۰ شب [۶۱/۵/۱۷] به مغازه وی مراجعه کردیم و با این بهانه که ما از طرف کمیته آمدیم و شما باید برای پاسخ دادن به پاره‌ای از سؤالات با ما بیایید کفاش را از مغازه خارج کردیم و پس از انتقال به ماشین و بستن دست‌ها و چشم‌هایش، وی را به خانه امنی که برای شکنجه آماده شده بود منتقل نمودیم.

مهران اصدقی: این خانه مربوط به حسـین ابریشمچی و در اختیار بخش ویژه بود. محل سـاختمان در خیابان بهار و در کوچه‌ای بسـیار خلوت قرار داشت. خانه ۲ طبقه و جنوبی بود و دارای سه اتاق، هال، آشپزخانه، توالت، حمام، حیاط و زیرزمین بود. قسمت حمام خانه را با پوشاندن مشمع کلفت به در و دیوار طوری درسـت کرده بودند که صدا بیرون نرود. این فرد کفاش به این خانه برده می‌شـود و جهت گرفتن اطلاعات در مورد فعالیت‌های همسرش تحت شکنجه قرار می‌گیرد و با کابل به پاها و سـر و صـورت او می‌زنند. اما از آن جا که قضیه اساساً دروغ بوده هیچ‌گونه اطلاعاتی در این رابطه به دست نمی‌آید. پس از این‌که

شکنجه وی بی‌نتیجه می‌ماند، وی را کشته و در یکی از بیابان‌های اطراف تهران به همراه دو نفر دیگر مدفون می‌گردد. با شـکنجه بسیاری که روی او انجام شد همان روز اول مشخص شد که وی از همه چیز بی‌اطلاع است و علی‌رغم این‌که کفاش التماس می‌کرد که من نمی‌دانم شما چه چیزی از من می‌خواهید، به خاطر این‌که افراد بالا گفته بودند وی اطلاعات دارد شکنجه ادامه می‌یافت. چند روز وی تحت شکنجه قرار داشت. مسعود گفت ما اطلاعات که نتوانستیم بگیریم ولی انتقام گرفتیم. از آنجا که خط شکنجه نمی‌بایست لو برود و هر کس را که ما می‌ربودیم در نهایت چه اطلاعات بدهد و چه اطلاعات ندهد بایستی کشته می‌شد و از قبل نیز چاله‌ای برای دفن این افراد کنده شده بود باید فرد کفاش را می‌کشتیم و همان روز که پاسداران را کشتیم وی را نیز بعد از شکنجه زیادی که شده بود به همراه پاسداران کشتیم. کفاش را به همراه دو پاسدار روی صندلی بستیم و چشم‌هایش را بستیم و با میله‌های سربی او را بیهوش کردیم. سپس به وی آمپول سیانور تزریق کردیم که از گلویشان صدای خرخر می‌آمد و در حالی که هنوز زنده و در حال جان دادن بودند، بدن آنها را طوری طناب پیچ کردیم که داخل صندوق عقب ماشـین جا شوند. بسته‌ها را داخل صندوق عقب ماشین گذاشتیم و ساعت ۹ شب ماشین حامل اجساد را تحویل خسرو زندی دادیم و او به همراه محمد جعفر هادیان آنها را برای دفن برد.

جزئیات ربودن و شکنجه ریاحی نظری

خسرو ریاحی نظری؛ متأهل، دارای دو فرزند، ۳۷ ساله، معلم، اهل تهران، جرم: مشکوک.

مهران اصدقی: ربودن خسرو ریاحی دو روز پس از ربودن دو پاسدار و فرد کفاش [در تاریخ ۶۱/۵/۱۹] و به این علت صورت گرفت که در یکی از خانه‌های تیمی بخش ویژه در خیابان اسکندری، افراد بالای گروه، خسرو ریاحی را بیرون خانه مشاهده می‌کنند که پهلوی ماشینش ایستاده است. آنها گمان می‌کنند که وی خانه را زیر نظر دارد. او را تعقیب می‌کنند اما موفق به ربودن او نمی‌شوند. روز بعد وی را در همان محل مشاهده می‌کنند و این بار کاملاً به او مشکوک شده و او را شناسایی کرده و می‌ربایند. همسر خسرو ریاحی گفت: همسر من شب‌ها تا ساعت ۱۰ شب تدریس می‌کرد تا بتواند زندگی‌اش را اداره کند. در تاریخ سه‌شنبه ۶۱/۵/۱۹ به جرم این‌که در خیابان اسکندری، نزدیک استخر باشگاه سرباز منتظر فرزندانش بود که از استخر بیایند، ربوده شد و پس از دو روز شکنجه به قتل رسید.

مجید رهبر و محمود رحمانی از اعضای بخش ویژه تروریستی، با نزدیک شدن به خسرو رحمانی و با ارائه کارت جعلی کمیته اقدام به بازرسی بدنی ریاحی می‌کنند. اما چیزی از او گیر نیاورده و او را به زور داخل ماشینش می‌برند و چشمانش را بسـته و به وی می‌گویند که تو را به کمیته می‌بریم. خسـرو ریاحی را به خانه شکنجه‌گاه در خیابان بهار و با چشمان بسته به داخل خانه آوردند. در این محل من و مصطفی معدن‌پیشه و شهرام روشن‌تبار حضور داشتیم. پس از ورود ریاحی، دو پاسدار و فرد کفاش را به اتاق‌های دیگر بردیم و او را وارد حمام کردیم و روی میز با طناب بستیم و از او خواستیم مشخصاتش را بگوید. او گفت شغلش معلم است و ما یک کارت از جیبش درآوردیم که مربوط به آموزش و پرورش بود. از او علت حضورش را در آن نقطه از خیابان اسکندری پرسیدیم. او گفت بچه‌هایم به استخر می‌روند و آمده‌ام آنها را ببرم. ما شروع به شکنجه او کردیم و با کابل به بدنش و کف پاهای او می‌زدیم و او فریاد می‌زد و ما دهانش را می‌گرفتیم. ما شکنجه را تشدید کردیم و با هویه [برقی] مچ دست‌ها و پشت کمر او را می‌سوزاندیم ولی او مرتب همان حرف‌ها را تکرار می‌کرد. ما نمی‌دانستیم چکار کنیم و از طرفی شکنجه دو پاسدار برای ما مهمتر بود، که بدون نتیجه خسـرو را رها کردیم. روز بعد حوالی عصر بود که من، مصطفی معدن‌پیشه و شهرام روشن‌تبار در خانه بودیم. ناگهان صدای فریاد شنیدم، خودم را به راهرو رساندم و دیدم خسرو ریاحی با مصطفی و شهرام گلاویز شده است و مرتب فریاد می‌زند و می‌گوید کمک. او به بهانه دستشویی رفتن توانسته بود با آنها درگیر شود. من وارد حمام شدم و با کلت یک تیر به پای او شلیک کردم که به زمین افتاد و ساکت شد و با شهرام شروع کردیم به بستن مجدد خسرو که ناگهان بلند شده، شروع به فریاد زدن کرد. من و شهرام سعی می‌کردیم او را ساکت کنیم که ناگهان مصطفی کلت را برداشت و یک تیر به سر خسرو شلیک نمود. خسرو بی‌حس به زمین افتاد و خونش داخل حمام ریخت. بعد از صدای تیراندازی‌ها، دیگر خانه برای ما جای امنی نبود و باید آنجا را ترک می‌کردیم. به علت خون زیادی که داخل حمام براه افتاده بود، خسرو را با آب شستیم و بدنش را با طناب بستیم، طوری که داخل صندوق ماشین جا بگیرد و بعد جسد طناب پیچ شده را داخل پتو گذاشتیم و مجدداً طناب پیچ کردیم. به محمدرضا گفتم که جسد را در بیابان‌های اطراف دفن کند و اگر نتوانست آن را رها کند. آنها بیل و کلنگ نداشتند و جای مناسبی پیدا نکردند و جسد را در خرابه‌ای در خیابان سهروردی انداختند.

جزئیات ربودن و شکنجه طهماسبی

شاهرخ طهماسبی: ۲۸ سـاله، مجرد، عضو کمیته مرکزی، جرم: عضویت در کمیته انقلاب اسلامی.

مردادماه سال ۱۳۶۱ یکی از پاسداران کمیته به نام شاهرخ طهماسبی که وظایف شغلی او با کارهای اطلاعاتی بی ارتباط بود، ربوده می‌شود و طی ۱۰ روز شکنجه، نهایتاً به قتل می‌رسد و جنازه او در منطقه عباس‌آباد تهران رها می‌شود. او شدیدترین شکنجه‌های مجاهدین را تحمل کرده و هیچ اطلاعات شغلی خود را به آنان نداده است به‌طوری که ناصر فراهانی یکی از افراد تیم رباینده وی به مسئولانش گفته است: در این ۱۰ روز ما زندانی او بودیم.

محمد جواد بیگی: بعد از ۱۲ اردیبهشـت که در یک روز به حدود بیست خانه حمله شـد و از ضربه ۱۹ بهمن بسیار سنگین‌تر بود، تحلیل سازمان این بود که کار بسـیار دقیق و حساب‌شده بوده است... بعد سازمان گفت که باید اطلاعات کسـب کرد که چگونه این کارها انجام می‌شـود و به چه دلیل؟ باید از کسـانی که می‌شناسـیم، در این مورد اطلاعات کسـب کنیم... در همین رابطه شناسـایی شاهرخ طهماسبی به تیم ما داده شد. اعضای تیم رباینده شاهرخ: رضا میر محمدی (فرهنگ)، حسین اسلامی(مجتبی)، جمال محمدی پیله ور (کمال) و علی عباسی دولت‌آبادی (هادی) بودند. در مرداد ماه ۶۱ پس از ربودن وی، او را به خانه تیمی خیابان سـهروردی کوچه باغ انتقال دادند. از آنجا که دسـت و پای وی را بسـته و پتویی بر رویش انداخته بودند صاحبخانه مشـکوک و با نیروهای انتظامی تماس می‌گیرد، بلافاصله ما وی را به خانه تیمی خیابان خواجه‌نظام بردیم. خانه تیمی خیابان خواجه‌نظام را یک زوج تشـکیلاتی به‌نام فریبا اسلامی (شهلا صالحی‌پور) و محمد قدیری (منوچهر احمدیان‌فر)، با همین اسامی مستعار اجاره کرده بودند. رابط این خانه با بالا، جواد محمدی با نام طاهر بود که خود وی در تیم شکنجه مهران اصدقی بود.

فریبا اسلامی: در بهمن سـال ۱۳۶۰ با محمد قدیری ازدواج کردم و در جریان ربودن و شـکنجه شـاهرخ طهماسـبی به عنوان محل همان خانه شـکنجه بودم. در این خانه حمام را برای شـکنجه آماده کرده بودند و فردی به‌نام اکبر (محمدجواد بیگی) برای بازجویی از وی به این خانه آمد و مرتب او را شکنجه می‌داد. گاهی او را به حمام می‌بردند و گاهی در گنجه‌ای که در هال خانه قرار داشت و یک متر در یک متر بود و کاملاً تاریک بود با دهان بسته قرار می‌دادند. در تمام این مدت نیز نباید از خانه بیرون می‌رفتیم. من صدای شلاق خوردن و کتک خوردن او را می‌شنیدم ولی چون دهانش بسته بود فقط ناله ضعیفی می‌کرد، علی عباسی (هادی) او را بسیار شکنجه می‌کرد و با کابل‌های به هم بافته او را می‌زد.

یک شب ساعت ۲ از خواب بیدار شده بودم، شنیدم که او آب می‌خواهد و صدایش خیلی ضعیف به‌گوش می‌رسید ولی من به او آب ندادم و رفتم خوابیدم. شاهرخ طهماسبی را در همین خانه به قتل می‌رسانند و برای این که کسی او را نبیند جسد وی را در یک کارتن بزرگ می پیچند و با طناب بسته‌بندی می‌کنند و با یک اتومبیل سوبارو وی را به محله‌ای در اطراف عباس‌آباد بردند و دفن کردند.

جزئیات ربودن و شکنجه طاهری و میر جلیلی

طالب طاهری؛ ۱۶ ساله، محسن میر جلیلی؛ ۲۵ ساله، اتهام: عضویت در کمیته انقلاب اسلامی.

مهران اصدقی: خانه تیمی مرکزیت بخش ویژه در خیابان کارون بود. مهدی کتیرایی و حسین ابریشمچی در آنجا بودند و جواد محمدی (طاهر) مسئول حفاظـت خانه بود. طاهر حین مراقبت از خانه و دیده بانی از داخل خانه مشـاهده می‌کند که فردی بیرون از خانه ایستاده است و به او مشکوک می‌شود و طبق خط داده شـده اقدام به شناسایی وی می‌کند. روز بعد همان فرد را به همراه یک جوان دیگر در آنجا می‌بیند و به افراد بالای بخش ویژه می‌گوید و آنها دستور ربودن آن دو جوان را صادر می‌کنند... طاهر به همراه رضا هاشملو و محمد جعفر هادیان، اقدام به ربودن این دو جوان می‌کنند. در خیابان با ماشین جلوی آنها پیچیده و به آنها می‌گویند که ما کمیته‌ای هستیم و باید با ما بیایید... آنها به خانه خیابان بهار که از قبل برای شکنجه آماده شده بود برده می‌شوند. حمام این خانه که برای شکنجه انتخاب شده بود به‌وسیله نایلون‌های کلفت صدا گیری شده بود. ابزار این خانه عبارت بود از طناب و کابل، نقاب، دست بند و میله‌های سربی که اگر به پشت گردن هر کسی می‌زدی بیهوش می‌شد. زنجیر، قفل و سیانور و...

طاهر (جواد محمدی) به همراه مصطفی معدن پیشـه و شهرام روشن تبار اقدام به شکنجه آنها می‌کنند... هدف از این سرعت عمل این بود که ببینند آیا خانه تیمی خیابان کارون لو رفته است یا نه؟ پس از بازرسی از حیب آنها کارت‌ها و مدارکی که نشان می‌داد پاسدار هستند بیرون می‌آورند. بعد آنها را روی صندلی با طناب می‌بندند و صندلی را روی زمین می‌خواباندند. با کابل های کلفت چند لایه به کف پا و سایر نقاط بدن آنها می‌زنند و برای این‌که صدای آنها بیرون از خانه نرود دهان آنها را با پارچه می‌گیرند...

همان روز مسعود قربانی به من ابلاغ کرد که به دستور رحمت (حسین ابریشمچی) آنها ربوده و مسئولیت بازجویی آنها با من است و به من گفت که با هم سؤال تهیه می‌کنیم که برای ما مشخص شود که خانه‌های تیمی چگونه لو می‌رود. از اینجا بود که من در رأس این جریان قرار گرفتم و به عنوان کسی که خطوط مرکزیت را اجرا می‌کرد، عمل نمودم... برای ایجاد هراس نقاب به چهره می‌زدیم، همین کار را کردم و وارد حمام شـدم، دیدم یک پسـر ۱۷ـ۱۶ ساله در گوشه حمام در حالی که دست‌ها و پاهایش با زنجیر بسته شده، افتاده بود. اسمش طالب طاهری بود و پاهایش کبود شده و باد کرده بود. بدنش و کف پاهایش تاول زده بود. سپس به اتاق رفتم تا فرد دیگر را که محسن میرجلیلی نام داشت، ببینم. فردی حدود ۲۵ـ۲۴ ساله در حالی که دست‌ها و پاهایش با زنجیر بسته شده، در گوشه اتاق نشسته بود. بدن او نیز مانند بدن طالب بود و خیلی با کابل شکنجه شده بود... مصطفی معدن‌پیشه به من گفت که ما دیروز خیلی آنها را شکنجه کردیم تا معلوم شود که آیا خانه را زیرنظر داشتند یا نه، اما آنها انکار کردند و ظاهراً خانه را زیرنظر نداشتند... سؤالات را آماده کردم و کار شکنجه را شروع کردم. آنها را به نوبت داخل حمام می‌بردیم و در حالی که پاهایشان تاول زده بود و حال نداشتند، آنها را روی صندلی بستیم و صندلی را خواباندیم و من با کابل می‌زدم و آنها که از درد ناله می‌کردند و فریاد می‌زدند، مصطفی دهان آنها را با پارچه گرفته بود. آنقدر آنها را زدم که تاول‌های پای آنها ترکید و خونریزی کرد...

وقتـی پاهای آنها خونریزی کرد، مصطفی پاهای آنها را باندپیچی کرد و آنها را برای شکنجه مجدد آماده کرد. من مرتب از آنها سؤالاتی می‌کردم و آنها انکار می‌کردند و جوابی نمی‌دادند، از بالا گفتند که حتماً آنها اطلاعات دارند... روز بعد کار را شروع کردیم. جواد محمدی ابتدا به جان آنها افتاد، سپس آنها را روی همان صندلی‌ها بستیم و روی پاهای متورم و خون‌آلود آنها آب جوش ریختیم، طوری که پوست بدنه آن ترک خورد و تاول‌ها می‌ترکید... آنها بارها بیهوش می‌شدند و باز به هوش می‌آمدند... آب داغ روی سر و صورت آنها ریختیم که سر و صورتشان تاول زد... خون از همه جاهای بدن آنها به راه افتاده و خون زیادی از بدنشـان رفته بود. طاهر (جواد محمدی) با نوک چاقو به بدنشان می‌کشید. طوری که عضوی از بدن آنها نبود که خون‌آلود نباشد...

من و مسعود قربانی به داخل حمام و به سراغ محسن میرجلیلی رفتیم. مسـعود به او گفت که اگر اطلاعات ندهی، تو را می‌پزیم. سپس به من گفت که اتو را بیاور. من اتو را آوردم و در حالی که به برق زد و کاملاً گرم شد، ناگهان اتو را به کمر محسن میرجلیلی چسباند. محسن از شدت درد دهانش را به طرز عجیبی باز کرد و از هوش رفت. بوی سـوختگی همه‌جا را گرفته بود، من خیلی ترسـیده بودم، مسـعود هم ترسیده بود، ولی سـعی می‌کرد خودش را مسلط به کاری که می‌کند، نشان دهد...

جواد محمدی و مصطفی معدن‌پیشـه مشغول شکنجه طالب طاهری بودند، جواد به مصطفی گفت برو چاقو بیاور، مصطفی چاقو را که آورد چاقو را چند بار بر روی بازوی طالب کشید که بار سوم خون بیرون زد و بر اثر درد شدید تکان خورد. طالب می‌خواسـت حرف بزند که جواد با مشت توی دهانش کوبید، طوری که دندانش شکسـت. جواد گفت حالی‌ات می‌کنم و سپس میله سربی را برداشت و به دهان و فک و چانه او زد که وقتی دهانش را باز کرد، دندان‌های شکسته‌اش به همراه خون و آب دهان بر روی شلوارش ریخت. مصطفی با میله سربی که در دستش بود، به جاهای دیگری از بدن او می‌زد. محسن میرجلیلی به هوش آمده بود که مسعود قربانی به من گفت که برو آب جوش بیاور، من آب داغ آوردم و مسعود گفت که بر روی پاهایش بریز، من می‌خواستم به‌یکباره خالی کنم که مسعود اشاره کرد که یواش یواش بریز تا بیشـتر زجر بکشد. من نیز همین کار را کردم، طوری که تمام تاول‌های پایش ترکید و شکل خیلی وحشتناکی پیدا کرد و پوست پاهایش از بدنش جدا می‌شد. محسن بیهوش شد و بعد که به هوش آمد، به روی شلوارش پنجه می‌کشید. مسعود آب داغ روی دست‌های محسن می‌ریخت که دست‌های محسن پف کرد و چروک شد و حالت پختگی داشت.

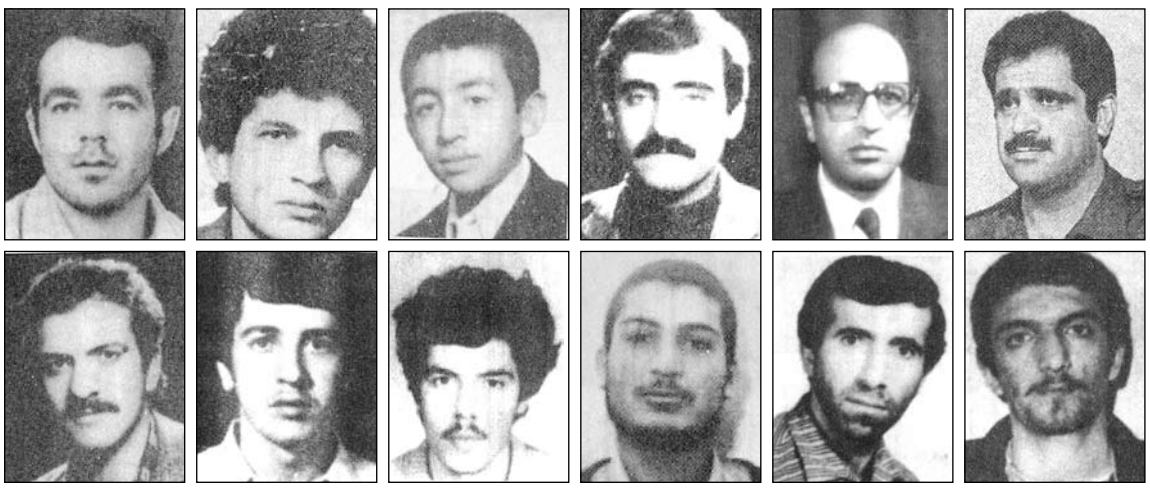
به اتاق که رفتم، صحنه دلخراشی دیدم، پوست سمت راست سر طالب به همراه موهایش کنده شده بود و جواد محمدی در حالی که چاقوی خون‌آلود دستش بود، بالای سر طالب که بیهوش شده بود، ایستاده بود. وقتی طالب به هوش می‌آمد، حرف نمی‌توانست بزند، فقط در حالی که دهانش را به سختی باز می‌کرد، ناله‌هایی از او شنیده می‌شد و جواد که با حالت عصبانی از او می‌پرسید چرا حرف نمی‌زنی، صدای ناله خود را شدیدتر می‌کرد و سر خود را بشدت تکان می‌داد. مصطفی سر او را محکم گرفته بود و جواد با عصبانیت چاقو را بالای گوش طالب گذاشت و آن را برید و بلافاصله چاقو را روی بینی طالب گذاشت و آن را برید، طوری که خون زیادی از سر و صورت طالب جاری شد و تمام سر و صورتش غرق در خون شد و بیهوش شد... در همین حین که طالب بیهوش بود، جواد چاقو را کنار چشم طالب گذاشت و فشار داد که خون از چشمش بیرون زد...

من با کابل به کف پا و بدن محسن زدم که به هوش آمد. هنگامی که دهانش را باز می‌کرد، بوی گندیدگی شدیدی از دهانش می‌آمد و لثه‌هایش حالت پوسیدگی داشت، بدنش سست شده بود، یک‌بار که مسعود موهایش را می‌کشید و من با کابل او را می‌زدم، یک دسته از موهایش در دست مسعود ماند. سپس محسن را که دیگر رمقی در بدن نداشت، به داخل اتاق دیگر بردیم و با زنجیر به میز بستیم. طالب بیهوش در حالی که خون در جاهای مختلف صورتش خشـکیده بود، روی صندلی همچنان در حال شکنجه بود و جواد محمدی با انبردست مشغول کشیدن دندان‌هـای طالب بود که از دهان او خون زیادی بیرون می‌ریخت و دهانش بوی بسیار بدی می‌داد...

جواد اطلاعات می‌خواست و طالب جوابی نمی‌داد. جواد گفت این‌طوری نمی‌شود، باید این را کبابش کرد و مصطفی به آشپزخانه رفت و گاز پیک‌نیک و سیخ به همراه خود آورد، جواد سیخ را دوبار سرخ کرد به ران طالب زد و بار سوم سیخ را سرخ کرد و به دکمه‌های جلوی شلوار طالب چسباند که شلوار طالب سوخت و سیخ داغ به بدن طالب اصابت کرد که یک دفعه دچار شـوک شد... تمام فضای اتاق را بوی سوختگی پارچه و گوشت پر کرده بود.

تا عصـر، آنها یکی، دو بـار به هوش آمدنـد... حوالی عصر مصطفی معدن‌پیشه بر اثر دست‌پاچگی، وقتی محسن میرجلیلی یک تکان خورده بود، تیری شلیک کرد و مجبور به تخلیه خانه شدیم...

با همان میله‌های سـربی آنها را بی‌هوش کردیم و سپس به بدن آنها سیانور تزریق کردیم و در حالی که هنوز جان می‌دادند، آنها را پتوپیچ کردیم و داخل صندوق عقب گذاشتیم. ساعت ۹ شب ماشین را در خیابان نظام‌آباد تحویل خسرو زندی و محمدجعفر هادیان دادیم تا آنها را برای دفن به بیابان‌های اطراف ببرند... وقتی جریان شکنجه لو رفت، سازمان فکر نمی‌کرد که قضیه این‌قدر برایش گران تمام شود و وقتی با انبوه شرکت‌کنندگان در تشییع جنازه اینها و مسئله‌داری بچه‌ها در داخل تشکیلات مواجه شد، به ما گفتند که هیچ چیز به بچه‌ها نگویید و اگر بچه‌ها سؤال کردند، بگویید که کار خود رژیم است.



تصاویر تعدادی از شکنجه گران. آنها انسان‌های عادی و بعضا روشنفکر بودند که انحراف و تبلیغات منافقین آنها را به شکنجه‌گری و کشتن انسان‌ها رساند

۱۳۶۲

گزارشی از دوگانگی ها در کابینه اول میر حسین موسوی

استعفای اعضای انجمن اسلامی دولت




ناطق نوری


ولایتی


رفیق دوست


پرورش


عسکر اولادی


مرتضی نبوی


احمد توکلی

وزرای منتقد نخست وزیر در کابینه موسوی

در پی انفجار دفتر نخست‌وزیری و شهادت همزمان رئیس جمهور و نخست‌وزیر در حادثه هشتم شهریور سال ۶۰ و تشکیل شورای موقت ریاست جمهوری، محمدرضا مهدوی کنی به همراه کابینه ائتلافی که میراث دولت شهیدان رجایی و باهنر بود یک ماه و ۲۶ روز تصدی امور را برعهده داشتند تا انتخابات دور سوم ریاست جمهوری که تقدیر بر ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای رقم خورد و ایشان میرحسین موسوی را به عنوان نخست‌وزیر خود معرفی کرد؛ هر چند موسوی در کسوت نخست‌وزیر، در ابتدا تا حد زیادی شکل کابینه ائتلافی را حفظ کرد تا اداره امور، مرضی الطرفین نیروهای انقلاب باشد اما ناهمگون بودن مسیری که بخش راستگرای دولت در مقوله‌هایی بویژه اقتصاد درست می‌پنداشت با آنچه نخست‌وزیر چپگرا و وزیران همفکرش در این عرصه به سبیل آن گام می‌نهادند رفته‌رفته شکاف میان این دو جریان را تا آنجا عمیق و عمیق‌تر کرد که عرصه بر تداوم ائتلاف تنگ شد و هفت وزیر معتقد به اقتصاد مردمی در نامه‌ای به امام (ره) اعتراض خود را اعلام داشتند و برای استعفا کسب اجازه کردند؛ این ماجرا به آنجا ختم شد که در سال ۶۲ احمد توکلی وزیر کار و حبیب‌الله عسگراولادی وزیر بازرگانی با استعفا از دولت خارج شدند و مرتضی نبوی وزیر پست و تلگراف و علی‌اکبر ناطق نوری وزیر کشور نیز به گونه‌ای دیگر مسیر خروج را پیمودند تا یک دست شدن کابینه دوم تسهیل گردد.گرچه در کابینه اول موسوی تیم اقتصادی بیشتر از میان طیف معتقد به اقتصاد باز و ترویج و تقویت بخش خصوصی در حزب جمهوری اسلامی تشکیل شده بود اما نخست‌وزیر، مشاوران و نزدیکانش و اکثریت مجلس اقتصاد دولتی را برمی‌گزیدند لذا آنچه بیش از همه وزرای اقتصادی مذکور را می‌آزرد نه تنها اتخاذ سیاست‌هایی برخلاف دیدگاه آنها بلکه مداخله‌هایی بود که مشاوران همفکر نخست‌وزیر و برخی دیگر از اعضای کابینه که با موسوی در یک خط قرار داشتند در حوزه اختیارات وزارتخانه متبوع آنها اعمال می‌کردند.

ترکیب نامتجانس

کابینه موسوی ترکیب نامتجانس از مردان اقتصادی بود که گروهی معتقد به مشارکت مردم در اقتصاد بودند و البته از گزند مداخله‌های آشکار و پنهان یاران نخست‌وزیر که در پی دولتی کردن اقتصاد بودند نیز در امان نمی‌ماندند. تا آنجا که بهزاد نبوی مشاور نخست وزیر در امور اجرایی بینش عسگراولادی وزیر بازرگانی را در امر تجارت «مانع تحول در امر اصلاحات تجارت و خلع ید سرمایه‌داران» می‌دانست و این برداشت از آنجا نشأت می‌گرفت که نگاه چپ‌گرایانه و مبتنی بر اقتصاد متمرکز و دولت محور بر سیاست‌های اقتصادی نخست‌وزیر و همفکرانش سایه افکنده بود و حسین نمازی وزیر اقتصاد، مصطفی عالی‌نصب مشاور عالی نخست‌وزیر با گرایش چپ و دولتی به اقتصاد در کنار وزیران غیراقتصادی دیگر در مقابل وزیران بازرگانی، کار و پست و تلگراف صف‌آرایی کرده بودند و نتیجه آن شد که علی اکبر ولایتی، ناطق نوری، محسن رفیقدوست، پرورش، عسگراولادی و مرتضی نبوی نامه‌ای خطاب به رهبر انقلاب نوشتند و اعتراض خود را به دولتی کردن مردم از سوی دولتمردان اعلام داشتند.

ناطق نوری وزیر کشور وقت درکتاب خاطراتش، آن روزها را این‌گونه روایت می‌کند: «به دنبال تبیین سیاست‌های اقتصادی دولت با عده‌ای از دوستان همفکر در مسائل سیاسی و اقتصادی تصمیم گرفتیم نامه‌ای به امام بنویسیم و دیدگاه‌های خود را خدمت ایشان عرضه بداریم. نوشتیم که عده‌ای در دولت به دنبال دولتی کردن مردم هستند و عده‌ای به دنبال مردمی کردن دولت. دوستانی که این نامه را نوشتند آقایان دکتر ولایتی، دکتر توکلی، محسن رفیقدوست، پرورش، عسگراولادی، مرتضی نبوی و بنده بودیم. این دوستان در دولت به انجمن اسلامی مشهور شدند.»

بهزاد نبوی اما تعبیر دیگری از این نامه داشته و می‌گوید: «این افراد به امام گزارش دادند که گرایش‌های کمونیستی در شورای اقتصاد قوت گرفته است. امام هم برای رفع نگرانی آنان پیشنهاد کرد نمایندگانی از جامعه مدرسین و همچنین روحانیون مسئول مملکتی در جلسات شورای اقتصاد به عنوان ناظر حضور یابند.»

نامه به امام (ره) اما تنها گلایه از دولتی کردن اقتصاد نبود بلکه مضمونی فراتر از آن را شامل می‌شد، حبیب‌الله عسگراولادی، وزیر بازرگانی وقت در این باره می‌گوید: «در آن زمان ما ۷ نفر در دولت بودیم که روش‌های ایشان (موسوی) را نمی‌پسندیدیم و تصمیم داشتیم هر ۷ نفر از دولت کناره‌گیری کنیم. نامه‌ای به امام (ره) نوشتیم ولی ایشان این تصمیم ما را

۱۳۶۲
دعوا و ثبات
ایران
استمرای اعضای انجمن اسلامی دولت
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹



طیف چپ به رهبری بهزاد نبوی در کابینه موسوی غالب بود

قبول نکردند و اجازه ندادند. بعد از یک مرحله امام (ره) فرمودند هر کس می‌داند استعفای او ضرری نمی‌رساند، مجاز است استعفا کند و من استعفا کردم.» حتی این بار مزاحم رئیس جمهور (آیت‌الله خامنه‌ای) نشـدم. ایشان بعداً از من گله کردند که شما برای مشورت نزد من نیامدی و من هم گفتم چون نظرتان این بود که من استعفا ندهم ولی با اجازه امام (ره) این کار را انجام دادم. وقتی که تودیع و معارفه در وزارت بازرگانی بود، من در سخنرانی که در آنجـا انجام دادم، چند نکته را متذکر شـدم. از جمله اینکه گفتم من تا جایی که امکان داشـت مقاومت کردم اما الان مرا بکوبند. مدیریت کشور در حال آسـیب است. من برای شـش ماه از بازرگانی آمده بودم و الان هم قصد دارم با مجوز به سربازخانه برگردم.»

موسوی از افکار انحرافی دفاع کرد

احمد توکلی، وزیر کار دولت موسـوی نیز به سرنوشتی همچون وزیر بازرگانی دچار شـد. او در بحبوحه انتخابات ریاست جمهوری دهم در پی ادعای میرحسـین موسوی مبنی بر این‌که مخالفانش هم در کابینه‌اش حضور داشـتند با تذکر این نکته کـه «واقعیت‌های تاریخی وجود دارد که با این گفته سـازگار نیسـت» در مصاحبه‌ای گفت: در سال ۶۲ وقتی بنده، آقای عسـگر اولادی، آقای پرورش، آقـای ولایتی، آقای مرتضی نبوی و آقای رفیق دوسـت با رویه‌های دولت سالارانه و سوسیالیستی برخی وزرا مخالفت کردیم و متوجه شـدیم که آقای موسوی در عمل از آن رویه‌ها و افـکار انحرافی حمایت می‌کنند، بعد از چندین بـار بحث و مذاکره، من و آقای عسگر اولادی که از مسئولان اقتصادی کابینه بودیم تصمیم گرفتیم خودمان استعفا دهیم تا تیم اقتصادی کابینه دچار دودستگی نشود. قرار شد آقایـان ناطق و پرورش بمانند و به دولت کمـک کنند. بعد از این‌که ما ۲ نفر استعفایمان را تقدیم کردیم متوجه شدیم آقای موسوی، آقای مرتضی نبوی و ناطق نوری را به شـکل ناگهانـی و غیرمحترمانه از کابینه اخراج کردند. دلیل اخراج آنها صرفاً این بود که آنها به رویه‌ها و تصمیم‌های دولت سـالارانه تیم اقتصادی آقای موسـوی اعتراض داشتند. در کابینه دوم نیز آقای پرورش و آقای رفیق‌دوست را معرفی نکردند.»

امـا بهزاد نبـوی نگاه دیگـری به ایـن اختلافات داشـته و با اعتقاد به این‌که دولت موسـوی مرضی‌الطرفین نیروهـای انقلاب بود در مصاحبـه‌ای می‌گوید: «به طور مثال در دولت موسـوی هم وزیر بازرگانی آقای عسگراولادی بودند و افرادی از طیف مقابل ایشان هم حضور داشتند: ۸ وزیر راست، ۸ وزیر چپ برای ۴ سال اول است و در ۴ سال دوم یکسری وزرای راست استعفا دادند ولی باز هم کابینه یکدست نبود.»

عسـگر اولادی اما می‌گویـد: ورود من بـه وزارت بازرگانی به وسـیله شـهیدان رجایی و باهنر بود. متأسـفانه این دو عزیزی که مرا به وزارت بازرگانی دعوت کرده بودند، یعنی شهید رجایی و باهنر، هر دو شهید شدند. دوره بعد، آیت‌الله‌مهدوی نخست‌وزیر شدند و ایشان هم وضعیت مرا می‌دانسـتند. اما به فاصله اندکی آقای موسوی نخست‌وزیر شدند. ۶ ماه با آقای موسوی، کارمان به خوبی پیش می‌رفت، اما کسانی در اطراف ایشان بودند که مانع می‌شدند ما دو نفر در کنار هم در صحنه حضور داشته باشیم. دوبار از آقای موسـوی وقت خواستم و مهندس آقازاده را هم دعوت کردم که حضور داشته باشد. در آنجا به حضور آقای موسوی عرض کردم که من و شما، هدفمان یکی است منتها شکل برخوردمان با هم متفاوت است، بهتر است که شکل برخوردمان را اصلاح کنیم. اما این مسئله محقق نشد. بنده انبارهای کالا را پر کرده بودم و کشتی‌های زیادی در بندرعباس و بنادر کالا انباشته کرده بودم که برخی از مایحتاج را تا ۳ سال بعد نیز تأمین کنند. با این همه آقای موسوی در همدان مصاحبه‌ای علیه من کردند و به نقد من مطالبی گفتند که ما چندین کشتی روی آب داریم و خسارت ناشی از تأخیر پیاده شـدن کالاها را می‌پردازیم و وزارت بازرگانی و وزیر آن در این زمینه هیچ کاری انجام نمی‌دهد. من خدمت مقام معظم رهبری که در آن زمان، رئیس‌جمهور بودند، پیغام دادم که امکان این‌که من همکاری خود را در این زمینه با آقای موسـوی ادامه دهم برایم ممکن نیست. ایشان سفارش‌ها و نصیحت‌هایی فرمودند. بعد از آن هم جریانی پیش آمد که آقای موسوی به دادستان دادگاه صنفی گفتند که شما می‌توانید وزیر مرا هم تعقیب کنید و مورد بازخواست قرار دهید.»

اقدام علیه کابینه ائتلافی

گرچه پذیرش کابینه ائتلافی از سـوی نخست‌وزیر گام مثبتی تلقی می‌شـد اما اقدامات بعدی نخسـت‌وزیر روز به روز کار را برای آن دسـته از اعضای کابینه که از جنس دیگری بودند دشـوار می‌ساخت تا آنجا که مرتضی نبوی، وزیر پست و تلگراف وقت می‌گوید: حلقه مدیریت در زمان موسـوی تنگ بود و او هم سـعه صدری که بتواند دیدگاه‌های مختلف را تحمل کند نداشـت، حتی موسـوی در وزارتخانه‌ها دفترهایی تأسـیس کـرده بود که در واقـع از آن وزارتخانه‌ها وزیـر را دور بزنند و مسـتقیم با آقای موسوی کار کنند. آن دفاتر در امور دخالت می‌کردند و این موضوع در دور دوم نخسـت‌وزیری موسوی گسترده‌تر شده تا جایی که موسـوی برای وزرا شرط می‌گذاشت که حتی انتخاب معاونان نیز با جلب نظر وی باشد.»

مرتضـی نبوی کـه در میان وزیران معترض به سیاسـت‌های اقتصـادی دولت از جمله کسـانی بود که تصمیم گرفته بـود بماند و به دولت کمک کند اما در کابینه دوم از دولت رانده شد، او می‌گوید: موسوی در حالی نخسـت وزیر شـد که تقریباً هیچ تغییری در کابینه وی نسبت به کابینه شـهید باهنر دیده نمی‌شـد و در واقع می‌توان گفت که کابینه موسـوی ابتکار خودش نبود بلکه همان کابینه کوتاه‌مدت شـهید باهنر و آیت‌الله مهدوی کنی بود. زمانی که ما در دولت موسـوی به عنوان وزیر حضور داشـتیم، به همراه چند نفر از دیگر وزرا با سیاسـت‌های اقتصادی دولـت مخالـف بودیم و این اختلافات زمانی شـدت گرفت و در نهایت منجر به این شد که موسوی در دور دوم نخست‌وزیری خود به جز ولایتی بقیه وزرا را تغییر دهد.»

گاهی در مصوبات، گزارش‌ها و اظهارنظرهای رسمی وزارتخانه‌ها عباراتـی بـه کار می‌رفت که الهـام گرفته یا صریحاً نقل قـول از ادبیات مارکسیستی بود. این را احمد توکلی از روزهای وزارتش در دولت موسوی می‌گویـد و ادامه می‌دهد: «ما بارها به این تصمیم‌ها اعتراض می‌کردیم و در مواردی نمی‌توانسـتیم کوتاه بیاییم. این‌که توزیع ارزاق کوپنی شـود در آن زمان جنگ تصمیم درست و قابل دفاعی بود اما تعمیم توزیع دولتی به همه کالاها از جمله اشتباهات دولت بود که نه به اقتضای زمان جنگ، که به دلیل تعلقات سوسیالیستی برخی مسئولان دولت آن زمان بود. مثلاً آنها تصمیم گرفتند توزیع برنج را هم دولتی کنند. من و عده‌ای دیگر هر چقدر اسـتدلال کردیم که برنج کالایی همگن نیسـت انواع و اقسام برنج داریم و توزیع دولتی برنـج ضرورتی ندارد، گوش نکردند. آنها که توزیع برنج در سال‌های میانی دهه ۶۰ را به خاطر دارند حتماً یادشان می‌آید که بر اثر آن تصمیم اشـتباه، خروج برنج از مازندران و گیلان ممنوع می‌شد و چه بگیر و ببندهای بیجا و پر زحمتی در جاده‌ها به راه می‌افتاد تا کسـی حتی برای مصرف شخصی‌اش برنج نیاورد.

توکلـی با اشـاره به این‌که اختلافات ما چند جـا بالا گرفت که یکی‌اش در مسـئله تدوین قانون کار بود، می‌گوید: من اصرار داشـتم که قانون کار براسـاس احکام حقوقی اسـلام نوشته شود. این بود که گروهی شـامل علما و کارشناسـان را تشـکیل دادم تا قانونی مبتنی بر احکام فقه شیعه نوشته شود. از نظر شرعی، کارگر و کارفرما برای عقد قرارداد باید آزاد باشند و شرایط ضمن عقد را خودشان به مصلحت خودشان تنظیم کنند و حکومت حداقل‌ها را تضمین کند و در شرایط عدم پایبندی یکی از طرفین به مفاد قرارداد، وارد موضوع شـود. وزرایی که تعلقات سوسیالیستی داشتند با این موضوع مخالـف بودند و با تحریک کارگران اجازه ندادند متن تهیه شـده ما به تصویب دولت برسد. نتیجه آن شد که در سال ۶۹ قانون فعلی کار تصویب شد که به شکلی یکطرفه، جانب کارگر شاغل را می‌گیرد و هم به ضرر تازه‌واردان به بازار کار و کارجویان اسـت و هم به ضرر کارفرمایان و تولید ملی.

احمـد توکلی: در سـال ۶۲ وقتـی بنـده، آقـای عسـگراولادی، آقـای پرورش، آقـای ولایتی، آقـای مرتضـی نبـوی و آقای رفیق دوست با رویه‌های دولت سالارانه و سوسیالیستی برخی وزرامخالفت کردیم‌ومتوجه شدیم که آقای موسوی در عمـل از آن رویه‌ها و افکار انحرافـی حمایت می‌کنند

خلاصه این‌که در سـال ۶۲ به این نتیجه رسیدم که با توجه به همفکری و حمایت علنی و جدی آقای موسوی از گروه دولت سالار، ادامه کار من در دولت مانع تصمیم‌گیری‌های دولت می‌شود این بود که با آقای موسوی اتمام حجت کردم و از دولت استعفا دادم.

بهزاد نبوی اما در این‌باره می‌گوید: همین مخالفت ما با قانون کار موجب شد که ما را کمونیست معرفی کنند و آنها را حامی سرمایه‌داری، در حالی که نه ما کمونیست بودیم نه آنها حامی سرمایه‌داری.

اعتراض ناطق نوری

اختلافات در مردان اقتصادی دولت آخرین نخست‌وزیر به برنج و قانون کار و تجارت و... ختم نمی‌شد. ناطق نوری در خاطراتش می‌نویسد: یک بار کـه همراه هیأت دولت، خدمت امام رفتـه بودیم، پس از گزارش مهندس موسـوی، تا امام خواسـت صحبت کند، بنده میکروفن را گرفتم و گفتم با اجازه آقایان می‌خواهم مسـائلی را مطرح کنم. طرحی که آقایان درباره بانک دارند، اصلاً بویی از بانک اسلامی نبرده است، اگرچه در ظاهر مطرح کردن آن بی‌اشـکال اسـت. این صحبت‌ها که بدون هماهنگی در حضور امام شـد، برای من و دولت خیلی گران تمام شـد و عده‌ای از وزرا اعتـراض کردند که چرا آقای ناطـق، بدون هماهنگی جلوی امام صحبت کرده است.

شکایت مهاجرانی از مرتضی نبوی

وزرایی که از دولت ۸ سـاله موسـوی خارج شـده بودند، پس از خروج هم از تیغ مخالفت و انکار مصون نماندند تا آنجا که مرتضی نبوی و احمد توکلی حتی به دادگاه هم فراخوانده شدند.

نبـوی در این‌باره می‌گوید: بنده و احمد توکلـی را برای این‌که لایحه بودجه را در روزنامه منتشر کرده بودیم به دادگاه فراخواندند. لایحه بودجه که موسـوی می‌خواست آن را به صورت محرمانه به مجلس ارسال کند را ما در روزنامه رسالت منتشر کردیم. البته این اقدام که لایحه بودجه به صورت محرمانه به مجلس ارسال شود مغایر با قانون بود.

احمد توکلی نیز ماجرای لایحه سری را این طور روایت می‌کند: در سـال ۶۷ دولت آقای موسـوی لایحه‌ای را با مهر سری به مجلس داد من هم آن را در روزنامه رسـالت افشا کردم و در سر مقاله‌ای تحت عنوان «لایحه سـری» عنوان کردم که ما لایحه سـری نداریـم. البته ما طبق اصل ۶۹ قانون اساسـی جلسه رسـمی غیر علنی داریم که طبق قواعدی باید تشکیل شود.

در سر مقاله لایحه سری من گفتم که موضوع لایحه استقراض جدید از بانک مرکزی اسـت که اثر تورمی دارد. آن زمان اکثریت مجلس حامی آقای موسـوی بود و ۱۳۷ نفر از نمایندگان علیه من بیانیه سیاسـی بسـیار تندی صادر کردند که همه آنها تقریباً جزو اصلاح‌طلبان شـدند که می‌گویند باید فضای باز وجود داشته باشد.

من نامه‌ای خصوصی به آقای هاشمی نوشتم و گفتم این بدعت را نگذارید زیرا شما با این بدعت در تاریخ بدنام می‌شوید. تحت تأثیر انتشار لایحه در روزنامه آنها مجبور شدند لایحه را علنی کنند و وصول آن را هم اعلام کنند. آن زمان دولت علیه من اعلام جرم کرد. شاکی آقای عطاءالله مهاجرانی بود که بعدها گفت هیچ کس نباید از هیچ روزنامه‌نگاری شکایت کند بلکه مدیرمسئول فقط باید پاسخگو باشد. من هم سه جلسه به بازپرسی رفتم. بازپرس می‌گفت آقای توکلی جریان چیسـت که هر روز صبح آقای موسـوی اردبیلی تماس می‌گیرد و می‌گوید پرونده به کجا رسـیده است؟ توجه داشـته باشید که آیت‌الله موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور و حامی آقای میرحسین موسوی بود.

بازپرس در این پرونده که شـاکی، دولت بود و حامی شـکایت، اکثریت مجلس بودند، پیگیر شـکایت نیز رئیس دیوان عالی کشور بودند، شجاعانه برای من قرار منع تعقیب صادر کرد و این از افتخارات جمهوری اسـلامی اسـت. زمانی که من برای رویت قرار رفتـم بازپرس گفت آقای مهاجرانی از من پرسیده نسبت به این قرار اعتراض کند یا آن را بپذیرد. من هم به او گفته‌ام فایده‌ای ندارد. توکلی قانون را بلد اسـت و به هر بازپرسی که برود باز هم پیروز می‌شود.

ریگ کف جوی آب

مجموعـه عواملـی که موجب شـد تـا ۷ وزیـر غیرهمفکر با نخسـت‌وزیر در نامـه به حضرت امام(ره) برای اسـتعفا و خروج از دولت اسـتعفا دهند در شرایطی دست به دسـت هم می‌داد تا شرایط یکدست شـدن کابینه به نفع طرفداران اقتصاد دولتـی را فراهم آورد که امام(ره) خـود نیز دولتی کـردن اقتصاد را بـه صلاح نمی‌دانسـتند. داوود دانش جعفـری وزیر اقتصاد دولت نهم در مصاحبـه‌ای عنوان می‌کند: در زمان نخست‌وزیری آقای موسـوی نامه‌ای به امام(ره) نوشته شد برای این‌که نحـوه حضور دولت در فعالیت‌های اقتصادی مشـخص شـود و امام در پاسـخ این نامه نوشـتند: «هر کجا که بخش خصوصی می‌تواند فعالیت کند دولت کنار بکشـد، دولت به جایی وارد شـود کـه بخش خصوصی توان فعالیت ندارد.»

طیفـی از نیروهای انقلاب از دولتی که قرار بود متعلق به تمامی نیروهای انقلابی باشـد و بر سنگ بنای میراث رجایی و باهنر استوار گردد و در شـرایطی صـورت می‌گرفت که امام(ره) درباره تـداوم حضور آنها در دولت دیدگاهی متفاوت داشـت. چنانکه حبیب‌الله عسـگراولادی در بیان خاطراتـش از آن دوران می‌گوید: همان وقتی که مـا از وزارت بازرگانی و جاهای مختلفی بیرون آمدیم امام(ره) فرمودند شـما مثل ریگ کف جوی برای تصفیه کردن آبید و اگر شما را از در بیرون کردند، از پنجره وارد شوید و اگر از پنجره وارد نشـدید روزنه‌ای را پیدا کنید و حضور داشـته باشـید و فعالیت کنید.

رمز عبور

گزارشی از اولین استیضاح جنجالی در مجلس شورای اسلامی

افشای اسامی نمایندگان درخواست‌کننده زمین شهری



دیدار ناطق نوری و استانداران با امام خمینی

استیضاح علی‌اکبر ناطق نوری، وزیر کشور دولت میرحسین موسوی در شـرایطی در پائیز سال ۶۲ در مجلس مطرح می‌شد که با عزل بنی‌صدر، همفکران او شامل گروه‌های ملی ـ مذهبی و نهضت آزادی در مجلس قدرت اثرگذاری خود را از دسـت داده بودند و شـکافی که به‌تازگی میان نیروهای انقلاب ایجاد شده بود، موجب شد تا دو جریان راست و چپ در مجلس شکل گیرند و در حالی که در دولت عرصه بر وزرای غیرهمسو با نخست‌وزیر تنگ‌تر می‌شد، در مجلس هم جریان چپ فشار دیگری وارد می‌کرد و استیضاح وزیر کشور وقت یکی از این اهرم‌های فشار بود.

ناطق نوری در کتاب خاطراتش جریان استیضاح را این‌گونه روایت می‌کند: «آقای «سـیدمهدی طباطبایی شیرازی» که حاکم شرع شهرداری تهـران بود، زمین‌های اطراف تهران را به افـراد بی‌بضاعت و نهادها واگذار می‌کرد. این کار آقای طباطبایی اعتراض وزارت مسـکن را در پی داشـت و آقای «گنابادی» که وزیر مسکن بودند، مرتب به مجلسی‌ها می‌گفت: «من این موضوع را به وزیر کشور می‌گویم، ولی گوش نمی‌دهد.» در حالی که در واگذاری این اراضی، بنده نقشی نداشتم، فقط گاهی اوقات افرادی را مثل بقیه آقایان به حاکم شرع برای واگذاری زمین معرفی می‌کردم. این نیز از مواردی شد که زمینه استیضاح را فراهم نمود.»

اما استیضاح ناطق نوری یک‌بار ۲۷ مرداد سال ۶۲ به اکبر هاشمی رفسـنجانی رئیس مجلس رسـید، اما به دلیل صراحت نداشتن موارد آن بار دیگر در سوم آبان ماه با ۶ بند تقدیم رئیس مجلس شد و دو روز بعد متن آن از صحن علنی قرائت شـد. به جز مواردی که ناطق نوری در کتاب خاطرات خود به عنوان انگیزه اصلی استیضاح نام می‌برد، موارد دیگری از جمله عدم اجرای قانون بنیاد امور جنگ‌زدگان و حمایت از سرپرست متخلف این بنیاد، سـهل‌انگاری در اجرای قوانین مثل قانون احزاب، شوراها و...، ضعف برخی استانداران و برخورد موهن با قوه مقننه در متن استیضاح آمده بود و به امضای ۵۰ نفر از چهره‌های چپی مجلس رسیده بود و از این ۵۰ نفر در روز استیضاح، ۱۵ آبان سال ۶۲، ۵ نفر یعنی حسین هاشمیان، سیدکاظم اکرمی، ایرج صفاتی دزفولی، محمدعلی خسروی و علی رشیدیان به نمایندگی از سایرین دلایل اسـتیضاح را از تریبون مجلس تشـریح کردند. هاشمیان بیشتر درباره نفس اسـتیضاح به طور کلی به عنوان یکی از اهرم‌های نظارتی مجلس صحبت کرد و گفت: اسـتیضاح و دیگر انتقاداتی که در مجلس بیان می‌شود، فقط و فقط نشانگر سـلامت نظام و بودن آزادی در مجلس و قدرت انجام وظایف نمایندگی برای نمایندگان ملت اسـت. او درباره استیضاح وزیر کشور به این چند جمله اکتفا کرد: در رابطه با تخلفات برخی از استانداری‌ها و فرمانداری‌ها و دوایر دیگر وزارت کشـور، اسـناد و مدارک قابل توجهی در اختیار است؛ ما مصلحت چنین دیدیم که مقدار کمی از آن را در متن استیضاح عنوان کنیم؛ هنگام تشـریح و توضیح آنها نیز ارتباط تخلفات را با وزیر کشـور بررسی و روشن کنیم.

تقسیم کار استیضاح کنندگان

در تقسیم کاری که بین استیضاح کنندگان صورت گرفته بود، قرار بر این شد که سیدکاظم اکرمی، عامل اصلی استیضاح، درباره واگذاری اراضی شهری صحبت کند و با تأکید بر این که تخلفات در این زمینه به علت سستی وزارت مسکن و عدم قاطعیت دستگاه قضایی نیست، تلاش کرد تا دلیل آن را تعلل وزارت کشور عنوان کند. او از وزیر کشور خواست تا در مواردی چون بی‌اعتنایی به مجلس، شورای نگهبان و دستور کمیسیون اصل ۹۰، بی‌توجهی به مقام شـامخ ولایت زیرا قانون اراضی شهری تحت عنوان ثانویه تصویب شـده و نباید با آن با مسامحه و تساهل برخورد کرد. تأیید متجاوز، حاکمیت رابطه به جای ضابطه، رواج فسـاد در شهرداری و... توضیح دهد و نامه‌های وزیر مسکن را خطاب به ناطق نوری درباره واگذاری اراضی یاد شده، قرائت کرد. اکرمی همچنین به بررسی‌های کمیسیون اصل ۹۰ و ارجاع نتیجه آن به شورای عالی قضایی نیز اشاره و مراحل قضایی طی شده را نیز تشریح کرد و بی‌توجهی وزیر کشور به سیر قانونی طی شده را دارای پیامدهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دانست و در نهایت گفت: پریروز یکی از بچه‌های محصل می‌گفت روی قضایایی که پیش می‌آید، دختر خانمی در مدرسه نشسته گریه کرده. ایرج صفاتی دزفولی، دیگر نماینده استیضاح کنندگان که پشت تریبون رفت، درباره سهل‌انگاری در اجرای برخی قوانین، حمایت از مسئولان خاطی و توهین به نمایندگان صحبت کرد. او درباره تخلفات حسن آخوندی، مشاور وزیر کشور و مسئول ستاد بازسازی صحبت کرد و با وجود این که در روایت خود یادآور شد که به دلیل تخلفات مطرح شده از جهاد سازندگی توسط ناطق نوری اخراج شده است اما وزیر کشور را به خاطر حمایت از او به عنوان یک متخلف، مورد سؤال قرار داد. از دیگر مواردی که سومین استیضاح کننده به آن اشاره داشت پیگیری پرونده کریمی نوری سرپرست بنیاد امور جنگ‌زدگان در کمیسیون اصل ۹۰ و سپس نامه نمایندگان به نخست‌وزیر برای عزل او، بود. این نماینده دور اول مجلس گفت: وزیر کشور به جای تمکین درمقابل قانون اساسـی و اراده اکثریت مجلـس در مقابل مجلس به صورت ناروایی موضع‌گیری می‌کند و می‌گوید این تذکر، همچون تذکرات معمولی است که از طرف نمایندگان محترم مجلس به تمام وزارتخانه‌ها داده می‌شـود و ادامه می‌دهد کمیسیون اصل ۹۰ آئین‌نامه اجرایی مشخصی ندارد و از نظر قانون مشخص نیست که نظریه آن لازم‌الاجرا است یا نه؟ محمدعلی خسروی یکی دیگر از استیضاح کنندگان موضوع برخی استانداری‌ها و فرمانداری‌ها را مطرح و به‌طور خاص در برخی موارد به ذکر جزئیاتی درباره بعضی استان‌ها پرداخت. علی رشـیدیان آخرین فرد از استیضاح‌کنندگان نیز موضوع تخلفات در بنیاد جنگ زدگان را مورد اشاره قرار داد و همان موضوع سرپرست این بنیاد و نظر کمیسیون اصل ۹۰ را مطرح کرد.

ناطق‌نوری: اول به نهضت آزادی حمله کردم

ناطق نوری در خاطراتش از جلسـه اسـتیضاح می‌گوید: «خیلی از موارد اسـتیضاح مثلاً ضعف اسـتانداران کلی بود. اگر زمان ریاست من در مجلس بود، قطعاً چنین استیضاحی را رد می‌کردم، اما آقای هاشمی آن وقت این دقت‌ها را نداشت. نمایندگان استیضاح کننده خیلی قوی برخورد کردند... نوبت من که شد؛ اول یک حمله مفصل به نهضت آزادی کردم تا خیال نکنند به‌رأی آنها احتیاج دارم و فکر نکنند ما اگر با هم اختلاف داریم، اختلاف مبنایی است و آنها از این دعوای ما خوشحال شوند، چون مهم‌ترین بند استیضاح در مورد واگذاری زمین‌ها بود.»

بعد از صحبت‌های موافقان اسـتیضاح نوبت به ناطق نوری وزیر کشـور رسید. ابتدا در سه بند «دشمنان اسلام و بوق‌های تبلیغاتی بیگانگان و قلم‌های مسـموم و خود فروخته به شرق و غرب، همدستان بنی‌صدر و... را مورد خطاب قرار داد» تا مبادا سوءاسـتفاده‌ای از اسـتیضاح کرده و آن را به نفع خویش تفسـیر کنند. ناطق نوری در دفاعیات خود نامه‌های مکرری که سـیدکاظم اکرمی به استناد آنها ادله اسـتیضاح را در صحن علنی بیان می‌کرد، تأکید کرد: «اصلاً مرجع نامه من نیسـتم که (وزیر مسکن) نامه‌ها را به من فرسـتاده است.» وزیر کشـور وقت درباره بند دوم و موضوع اصلی اسـتیضاح گفت: «تجاوز به اراضی توسـط وزیر کشور نبود، تجاوز به راضی معنایش این اسـت که مثل رضاخان که آمد و امـلاک را مصادره کرد... اما درباره واگذاری زمین، اصلاً این واقعاً ربطی به ما ندارد، شهردار تخلف کرده، بسیار خب بررسی شود، متخلف را بگیرند و مجازاتش کنند. ناطق نوری تمام نامه‌هایی که اکرمی متن آنها را قرائت کرده بود، یک به یک بررسی کرد و گفت: «نامه‌ای را آقای گنابادی (وزیر مسـکن) برای آقای موسـوی، جناب نخست‌وزیر فرستادند، آقای نخست‌وزیر نوشتند: «برادر گنابادی بهتر است به جای ده‌ها نامه، یک نامه نوشته شود و جدی پیگیری گردد، شما به عنوان یک دولتمرد باید با برادر ناطق نوری و سیفیان نشسته و مسائل را حل کنید و تا این حد از موضوعی که با پیگیری قابل حل نیست مسئله را منحل و یا لاینحل اجتماعی درست نکنید. اصلاً آنقدر نامه برای خود آقای موسوی فرستادند که ایشان ناچار شد این نامه را بنویسد.»

دو روز استیضاح

موضوع حمایت از مدیران متخلف نیز از موضوعاتی بود که ناطق نوری چندین بار در دفاعیات خود با بیان ادله رد کرد. دفاع هاشمی رفسنجانی از ناطق نوری در قالب آنچه خود «حاشـیه‌ای بر استیضاح» عنوان می‌کرد، فصل دیگری از اسـتیضاح وزیر کشـور در آن روزها بود. هاشمی در کسوت رئیس مجلس با این اسـتدلال که نبودن آقـای ناطق در هیأت دولت ضرر عمـده‌ای برای انقلاب دارد به یاری او شـتافت و در عیـن حال از انصراف بسـیاری از استیضاح‌کنندگان و قانع شدنشـان خبر داد و به طور مشخص از نامه عطاالله مهاجرانی برای انصراف از اسـتیضاح خبر داد. استیضاح وزیر کشور که دومین روز خود را در مجلس سپری می‌کرد در ساعت‌های پایانی با موافقت نمایندگان یک سـاعت و نیم دیگر تمدید شد تا باز هم رشیدیان و رهامی از موافقان استیضاح در مخالفت با وزیر کشور سخن بگویند. ناطق نوری در عین دفاع از تأیید اسامی نامبرده در نامه حاکم شرع برای واگذاری زمین که محسن رهامی آن را مطرح کرده بود و در پاسخ به آن به نامه عده‌ای از نمایندگان اشـاره کرد که افرادی را برای گرفتن زمین معرفی می‌کردند و نام چند تن از نمایندگان را که اتفاقاً ازاسـتیضاح‌کنندگان هم بودند به زبان آورد. ناطق نوری در کتاب خاطرات خود می‌گوید: «لیست اکثریت نمایندگان مجلس که زمین گرفته بودند یا با نوشـتن نامه درخواست زمین کرده بودند را تهیه کردم. حتی اسـم آقای هاشـمی هم بود. آقای رهامی یک ربع آخر، مدرکی را آورد و اظهار کرد این را دیگر وزیر کشور جواب ندارد و گفت: حاکم شرع لیست را به شما درباره زمین داده و شما نیز تأیید کرده‌اید. من در پاسخ گفتم خوبسـت آقایان نامه ارائه شده توسط آقای رهامی را بخوانند که فقط من تأکید کردم افرادی که اسـامی آنها هست نیازمند و فقیر هستند، سپس شروع کردم به خواندن اسامی نمایندگانی که توصیه زمین کرده بودند. اول اسم نماینده مشکین شهر آقای علم‌الهدی را خواندم، دوم آقای صباح زنگنه را خواندم، نمایندگان دیدند دارم اسامی همه را می‌خوانم و آبروریزی می‌شود، گفتند: «نخوانید» جار و جنجال مفصلی در مجلس به راه افتاد، عاقبت آقای هاشمی گفت: «اسامی را نخوانید.» گفتم: «خب، ولی اسامی هست تا خیال نکنند با کسی رودربایستی دارم»

ناطـق نوری اما در بند اهانت بـه نمایندگان نکته‌ای گفت که در تلطیف جو مجلس اثر می‌گذاشت. او در لحظات پایانی جلسه استیضاح خود گفت: ما یک استادی داشتیم که او می‌گفت به هر کسی می‌رسید یک شوخی می‌کرد، او از دنیا رفت بعد یکی او را در خواب دید که خیلی گرفته است، گفتند چه هسـت؟ گفت: ما هر چه در دنیا شـوخی کردیم، همه آنها را اینجا جدی نوشته‌اند حالا همه شوخی‌های ما را در اینجا جدی نوشته‌اند.» این موضع وزیر کشور موجب خنده نمایندگان شد و احسنت‌های اکثریت را به دنبال داشت.

ناطـق نـوری در نهایت با ۱۴۶ رأی موافـق از ۲۳۱ رأی مأخوذه توانسـت باز هم به وزارت کشـور بازگردد و اعلام رأی او با طنین الله اکبر، خمینی‌رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه، درود بر رزمندگان اسـلام، سـلام بر شهیدان، مرگ بر امریکا، مرگ بر شوروی، مرگ بر منافقین و صدام و مرگ بر اسـرائیل همراه شد. ناطق روایت می‌کند: بعد که به آقای اکرمی نماینده همدان رسـیدم، گفتم: «قبل از اسـتیضاح، اگر چیزی از شـما می‌خواستم، احسـاس می‌کردی از موضع ضعف است، حالا که رأی آورده‌ام از شما شرعاً یک سؤال می‌کنم، مگر شما رفیق من در مجلس نبودی؟ گفت: بله. گفتم: تو اگر تخلفی از من و اسـتاندارانم دیدی، یک بار نیامدی با من حرف بزنی که بگویید آقای ناطق، می‌گویند تو زمین دادی؟ گفت: نه. گفتم: چرا نیامدی شـرعاً بپرسی و بعداً اسـتیضاح کنید؟ واقعاً ناراحت شد و گفت: «حاج آقای ناطق شرمنده‌ام.»

اما بعد از استیضاح، وزیر کشور وقت در کتاب خاطراتش می‌نویسد: «بعد از استیضاح خدمت امام رسیدم، تا وارد اتاق شدم، ایشان لبخندی زد و فرمود: «شما خیلی قوی برخورد کردید و قوی پاسخ دادید. خیلی برایم جالب بـود. گفتم: «خیلی ممنون، این دعای حضرت عالی بود که ما بتوانیم دوباره به این نظام خدمت کنیم.

ناطق نوری: اول اسـم نماینده مشکین شهر آقای علم‌الهدی را خواندم، دوم آقای صباح زنگنه را خوانـدم، نماینـدگان دیدند دارم اسامی همه را می‌خوانم و آبروریزی می‌شود، گفتند: «نخوانید» جار و جنجال مفصلـی در مجلس بـه راه افتاد، عاقبت آقای هاشـمی گفت: «اسـامی را نخوانیـد.» گفتم: «خب، ولی اسـامی هسـت تا خیال نکنند بـا کسـی رودربایسـتی دارم

موسوی: از پررویی نهضت آزادی تعجب می‌کنم



کتک کاری در جلسه علنی مجلس

آبان ماه سال ۱۳۶۲، چند ماهی تا انتخابات مجلس باقی بود که نهضت آزادی سخن از آزادی انتخابات به میان آورد، سخنی که با واکنش گسترده انقلابیون حاکم مواجه شد. میرحسین موسوی در مصاحبه اختصاصی با روزنامه جمهوری اسلامی شعار تأمین آزادی انتخابات را در راستای تضعیف جبهه‌ها ارزیابی و از پررویی نهضتی‌ها اظهار تعجب کرد!

وی گفت: «بنده این اخطار را مجبور هستم بکنم که شعار تأمین آزادی انتخابات نمی‌تواند در هنگامه جنگ به عنوان وسیله‌ای جهت تضعیف جبهه‌ها به کار گرفته شود و واقعاً بنده از این همه پررویی متعجبم!»

نخست‌وزیر دهه ۶۰ همچنین تصریح کرد: «مسئله لیبرال‌ها روشن است؛ چون آنها یقین پیدا کرده‌اند که مردم بدان‌ها رأی نخواهند داد، برای امریکا غذا تهیه می‌کنند ولی بنده به حضرات اطمینان می‌دهم که آنها اگر جرأت کنند خود را نامزد کنند، [تنها] رأی خود را خواهند داشت و ما آن را بـه مـردم اعلام خواهیم کرد و اگر واقعاً مردم به آنها رأی دادند، ما به این رأی احترام خواهیم گذاشت.» در واقع موسوی، طرح مسائلی از این دست را در راستای خواست و اراده امریکا تعبیر می‌کرد و بانیان طرح این دست مسائل را نیز فاقد پایگاه اجتماعی می‌دانست. شاید نطق پیش از دستور بازرگان در مجلس سرآغاز ماجرا بـود. آن زمان که از تریبـون مجلس اعلام کرد که نمایندگان و کسـانی که زمام امور فعلاً در اختیارشـان است، دو راه در پیش دارند و آن عبارت اسـت از: «-۱ «اجرا»ی انتخابات در شـرایط و جو حاضر -۲ «انجام» انتخابات واقعاً آزاد و ملی طبق قانون اساسی.»

بـازرگان در این جلسـه افزود: «در شـرایط حاکم و محیطی که روزنامه‌ها و رسـانه‌های گروهی، راهپیمایی‌ها و اجتماعات، محاکم و منابر، نهادها و جمعه‌ها حالت انحصاری یک طرفه داشته، مخالفین و معترضین و غیرموافقین، محروم از روزنامه و اجتماعات و سخنرانی‌های عمومی هستند، در صورت نامزد انتخابات شدن، نگران از حملات و خطرات شدید خصوصاً در شهرستان‌ها می‌باشند. با چنین احوال و اشکالات هیچ انتخاباتی را، هیچ آدم منطقی و منصف، انتخابات آزاد نخواهد گفت. عکس العمل طبیعی و معنی‌دار مردم اگر به حال خود واگذارده شوند، تعلل و تقلیل مشارکت است. بنابراین از پشت این تریبون اعلام می‌نمایم که انتخابات خالی از آزادی و نظارت ملی و مجلس حاصل از آن، فاقد کمترین اثر برای اهداف فوق و عاری از اعتبار و ارزش از نظر شرعی و قانونی و حقوقی بوده، هر اکثریتی که آورده شود و هر ادعایی که از استقبال و تأیید مردم بنمایند، مردود و باطل است.»

اعتراض هاشمی رفسنجانی به نام سمینار

نهضت، خواهان آزادی انتخابات بود و پیشاپیش از احتمال ابطال و مردود بودن آن سـخن می‌گفت. قرار بر این شـد که سـمیناری با عنوان «سـمینار تأمین آزادی انتخابات» در دفتر نهضت برگزار شود، سمیناری که چون در محیط سربسته دفتر این تشکل، قرار بود برگزار شود، براساس قانون نیازی به مجوز نداشـت اما توسـط نهضتی‌ها برگزاری آن به اطلاع وزارت کشور دولت موسـوی رسید. حرف و حدیث‌ها در خصوص غیرقانونی بودن این سمینار بالا گرفت اما از همان آغاز پیدا بود که مخالفت با اصل ماجراست. هاشـمی رفسـنجانی چندی بعد در گردهمایی سـفرا و کارداران جمهوری اسلامی تصریح کرد: «نام این سمینار هم مفهوم مخالفت دارد؛ یعنی آزادی نیست و ما می‌خواهیم آن را تأمین کنیم.» مدتی پس از نامه نهضت به وزارت کشور، مراتب مخالفت از سوی این وزارتخانه اعلام شد و این همه در حالی بود که تبلیغات برنامه انجام شده بود. وزارت کشور معتقد بود نهضت آزادی درصدد برگزاری سمینار نیست، بلکه می‌خواهد میتینگ برگزار کند و برگزاری میتینگ مستلزم اخذ مجوز بوده است و به همین خاطر هم برنامه اعلام شده غیرقانونی است. جمعه ۶ آبان ۱۳۶۲ روز برگزاری برنامه بود، روزی که ابراهیم یزدی، صباغیان و توسلی سخنرانان اصلی سمینار در ساختمان نهضت حضور یافتند تا به قول خودشان مردم را از لغو شدن برنامه مطلع کنند. پلاکاردی از دیوار نهضت آویزان شـد که بر روی آن نوشته شده بود: «با کمال تأسف به علت عدم موافقت وزارت کشور سمینار تأمین آزادی انتخابات برگزار نمی‌شود. نهضت آزادی ایران» جمعیتی در مخالفت با نهضت آزادی گردآگرد ساختمان نهضت حلقه زدند و در نهایت هجوم به سـاختمان کلید خورد. سـخنرانان برنامه ملغی، مضروب شدند و برخی اسناد و مدارک و پرونده‌های نهضت از پنجره‌ها سرازیر خیابان شد. این همه البته در حالی بود که نهضت قبلاً ضمن تماس‌های مکرر با مقامات مسئول از احتمال حمله به دفتر خود خبر داده و طلب کمک کرده بود. نهضت آزادی مدعی شـد این هجوم با هماهنگی و در حضور نیروهای امنیتی صورت پذیرفته؛ اتهامی که هیچ گاه وزارت کشور نپذیرفت. وزارت کشور معتقد بود نیروهای امنیتی برای نجات جان سخنرانان وارد عمل شده‌اند نه حمله به دفتر نهضت آزادی. هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطراتش ماجرا را این گونه روایت می‌کند: امروز عصر، نهضت آزادی اعلام میتینگ به نام «سمینار تأمین آزادی انتخابات» کرده است. وزارت کشور اجازه نداده و مردم جمع شـده و بسـاط آنها را برهم ریخته‌اند و نیروهای پلیس و کمیته آنها را نجات داده و به خانه‌هایشان برده اند.

کتک‌کاری در مجلس

ماجرا البته به همین جا هم ختم نشـد. صباغیان که برای تشریح واقعه به عنوان سخنران پیش از دستور پشت تریبون مجلس قرار گرفته بود، مورد هجمه برخی نمایندگان قرار گرفت. وقت سخن گفتن او به اتمام رسیده بود و همین بهانه‌ای شد برای این‌که برخی نمایندگان برای پائین کشاندن او به سمت جایگاه حرکت کنند.

صباغیان درگیری‌ها را این گونه تشریح می‌کند: «مشت محکمی از طرف آقای اسـدی نیا به گردنم خورد و بقیه نمایندگان نامبرده روی سرم ریختند و مشت و لگد بود که نثارم می‌شد... دیدم آقای معین‌فر بر روی زمین افتـاده بود؛ صورتـش ورم کرده و آثار ضرب زیادی در پای چشـمش دیده می‌شد و آقای هادی غفاری فحش‌های بسیار رکیک و زننده و ناموسی نثار مـا می‌کرد. بالاخره با دخالت آقایان انصـاری راد، احمد ناطق نوری، زائری، عزت الله سـحابی از حمله نمایندگان که عبارت از آقایان اسدی نیا، عابدین زاده، هادی غفاری، الله بهداشتی، عزت الله دهقان و... بود، جلوگیری نموده و آقای معین‌فر مرا از مجلس بیرون بردند. در همین موقع که از سالن مجلس خارج می‌شدیم، کسی از پشت سر با کف دست محکم به سرم کوبید؛ برگشتم دیدم آقای هادی غفاری اسـت...» معین‌فر داستان حملات هادی غفاری را این گونه واگویه می‌کند: «حضار جلسـه ملاحظه کردند که حدود ۱۰ نفر از نمایندگان محترم بر سر آقای صباغیان ریختند و با ضربات مشت و لگد ما را مضروب و مصدوم کردند. خصوصاً حضرت حجت الاسـلام و المسلمین جناب آقای هادی غفاری با خارج سـاختن کفش از پای خود و کوفتن‌های مرتب بر سر و صورت و بدن اینجانب گوی سبقت را از دیگران ربودند. ایشان همچنین فحش‌های عرضی و ناموسی زن، مادر و خواهر نثار من کردند که مستوجب حد است.» و این داستان البته در شعر فخر الدین حجازی هم آمده اسـت: «معین‌فر مقاوم چو پیلان مسـت/ به این سـوی و آن سوی می‌برد دست/ که ناگاه غفاری خشمگین/ برآورد دستانش از آستین/ بزد مشت بر کله چاق تن/ که خون از سرش گشت فواره زن» هاشمی رفسنجانی نیز در کتاب خاطراتش می‌نویسد: در جلسه علنی آقای هاشم صباغیان در نطق پیش از دسـتور با مظلوم نمایی، جریان برخورد روز جمعه را گفت و آخر صحبت او آقای قره باغ دخالت کرد و دعوایشـان شد. به کتک کاری رسید. تریبون را قطع کردم و پخش از رادیو قطع شد. آقایان معین فر و صباغیان را به اتاقی منتقل کردند و تحت حفاظت گرفتند. جلسـه را دوباره شـروع کردم و برای مردم ماجرا را مختصراً توضیح دادم. در ادامه این جلسـه، مجید انصاری در صحن علنی مجلس، نهضتی‌ها را به خاطر قصد برگزاری میتینگ محکوم کرد. او گفت: «مانده این گروهک‌های وابسته چه از نظر فکری، چه از نظر سیاسی در کشور می‌بینیم که به بن بست کامل رسیده‌اند و برای شکست این بن بسـت مذبوحانه دست و پا می‌زنند. از برگزاری میتینگ گرفته تا استفاده از تریبون آزاد مقدس مجلس شورای اسلامی...» منتجب نیا هم با اشاره به گزارش وزارت کشور در مجلس تصریح کرد: «این هم مسئله سمینار نبوده بلکه برای هر عاقل و آگاهی روشـن است که تصمیم بر برگزاری میتینگ بوده به نام سمینار.»

رفسنجانی: مظلوم‌نمایی نکنید

اما هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه تهران طرح عنوان آزادی انتخابات را در راسـتای هجوم تبلیغاتی دشمن ارزیابی کرد. او گفت: «یک هجوم تبلیغاتی در داخل کشـور ما شـروع کردند و البته نمی‌خواهم بگویم آن‌هایی که این روزها این حرکت را کردند، امریکایی هستند؛ ولی در جهت خواست امریکاست. آمدند حرکت راه انداختند. یک مظلوم نمایی شبیه مظلوم نمایی امریکا در گرانادا و لبنان. آمدند گفتند که ما می‌خواهیم سمینار تأمین آزادی انتخابات درست کنیم. حالا ما هنوز ۶، ۷ ماه داریم تا برسیم به انتخابات. حالا که تبلیغات انتخابات نیست، آزادی انتخابات تأمین نیست! آنها می‌خواهند تأمین بکنند!» هاشمی با اشاره به آنچه مظلوم نمایی صباغیان در مجلس می‌خواند، خطاب به اعضای نهضت آزادی افزود: «شماها می‌خواهید با بدنام کردن انقلاب با علامت گذاشتن روی انتخابات پیش بروید. برادران به خدا ما مایلیم که با هم باشیم، کار بکنیم، دلیلش هم حسن نیت‌مان است که اول بار این حکومت را با همه چیزش دسـت شماها دادیم... حالا آمدید رسـیدید به اینجا. انتخابات آزاد اسـت. انتخابات آزاد است؛ هزار بار بگویید. انتخابات گذشـته را هم می‌گفتند آزاد نبوده.» وی البته از خفقان هم سخن گفت؛ هاشـمی تصریح کرد: «اگر این انقلاب روزی نیاز به خفقان پیدا کرد، خفقان پیش می‌آوریم، اما امروز ایجاب نکرده؛ هنوز ملت ما و اکثریت مردم که رأی‌شان دموکراسی می‌سازد، اینها با انقلابند.»

بازرگان استحقاق مرگ را ندارد

رئیس مجلس شـورای اسـلامی گفت که از داخلی‌ها انتظار ندارد: «بچه‌های ما را این طور شهید و مجروح می‌کنند، باز هم صحبت از این می‌کنند که ایران جنگ طلب اسـت. یک حمله تبلیغاتی. ما دیگر از داخل توقع نداریم و از دوسـتان دیروزمان و کسـانی که نمی‌خواهیم در مقابل هم باشـیم و می‌خواهیم با هـم کار بکنیم توقع نداریم که این طور رفتار بکنند.»

رفسـنجانی در ادامه خطبه‌های آن روز تهران در واکنش به شعار مـرگ بر بازرگان نمازگزاران افزود: «اسـتحقاق مـرگ را ندارند و من این حرف‌ها را جهت روشـن شدن شما می‌گویم. من جزو دلسوزان اینها هستم. اینها سـوابقی دارند و ما دلمان می‌خواهد تا آخر با ما باشـند. اما من این را نصیحت می‌کنم به آنها به خانواده هایشان نصیحت می‌کنم که جلوی اینها را بگیرند. اینها دارند اشتباه می‌کنند. اینها کارشان به جایی می‌رسد که فردا محارب در مقابل جمهوری اسـلامی قرار بگیرند. این جور که شروع کردند یعنی همه اش توطئه است. با توطئه آدم نمی‌تواند کار بکند.»

۱۳۵۷
۱۳۵۸
۱۳۵۹
۱۳۶۰
۱۳۶۱
۱۳۶۲
۱۳۶۳
۱۳۶۴
۱۳۶۵
۱۳۶۶
۱۳۶۷
۱۳۶۸
۱۳۶۹
۱۳۷۰
۱۳۷۱
۱۳۷۲
۱۳۷۳
۱۳۷۴
۱۳۷۵
۱۳۷۶
۱۳۷۷
۱۳۷۸
۱۳۷۹
۱۳۸۰
۱۳۸۱
۱۳۸۲
۱۳۸۳
۱۳۸۴
۱۳۸۵
۱۳۸۶
۱۳۸۷
۱۳۸۸

۱۳۶۳

گزارشی از زندگی اسدالله لاجوردی

برکناری دیده‌بان انقلاب



جلسه تودیع اسدالله لاجوردی و معارفه علی رازینی

با آرام شدن فضای کشور و پایان موج ترور مسئولین نظام و مردم در خیابانها، برخی از اعضای جناح چپ با ورود موسوی خویینی ها به دادستانی کل کشور، وارد دستگاه قضایی شدند. محسن میردامادی و مجید انصاری دو بازوی خویینی ها بودند که در اولین قدم کوشیدند تا سیداسدالله لاجوردی را از مسئولیت دادستانی انقلاب تهران کنار بگذارند.تلاش آنها در دی ماه ۶۳ نتیجه داد و بر خلاف نظر امام خمینی (ره) سید اسدالله لاجوردی از سمت دادستانی انقلاب تهران عزل شد.

لاجوردی که بود؟

سید اسدالله لاجوردی در جنوب تهران متولد شد. پدرش هیزم‌فروش بود. سید اسدالله پس از دو سال تحصیل در مقطع دبیرستان ترک تحصیل کرد و به فراگیری علوم حوزوی پرداخت. شرح لمعه و اصول و منطق را در مسجد شاهچراغ نزد استاد شاهچراغی و فقه را نزد مرحوم سید مرتضی لنگرودی فرا گرفت. آشنایی با حاج صادق امانی حاصل آن دوران است. دوستی آنها با وصلت حاج صادق امانی با خواهر سید اسدالله مستحکم‌تر شد و نقطه عطفی در زندگی مبارزاتی وی محسوب می‌گردد.

او همراه صادق امانی، محمدصادق اسلامی گیلانی و حسین رحمانی ادبیات عرب را به خوبی و علوم حوزوی را در حد کفایه آموخت و به دلیل هوش و ذکاوت و قدرت و استنباط بالا به تفسیر قرآن پرداخت و به جلسات بحث شهید مطهری نیز راه یافت.

لاجوردی و همراهانش به مرور تحت رهنمودهای برخی شـخصیت ها همچون شـهید آیت‌الله بهشتی و شهید مطهری ، گردانندگان سه هئیت مذهبی تهران و همچنین آشنایی گروههای مختلف با امام خمینی (ره) و توصیه ایشان به همبستگی میان گروهها تصمیم به ائتلاف و ایجاد تشکل در راستای مبارزه با رژیم ستمشاهی گرفتند، که به شکل‌گیری هئیت مؤتلفه اسلامی انجامید. با این رویداد مبارزات امام خمینی (ره) با رژیم شکل تازه‌ای به خود گرفت. امام (ره) در اعتراض به اقدامات رژیم، نوروز سال ۱۳۴۲ را که مصادف با وفات امام جعفر صادق (ع) بود عزای عمومی اعلام نمود و رژیم تصمیم گرفت با انجام اقداماتی شدید روحانیون را مرعوب ساخته و آنها را از صحنهٔ سیاست دور نماید. بنابراین روز ۲ فروردین ۱۳۴۲، گروهی از سربازان گارد شاهنشاهی مجلس روضه‌خوانی و عزای آیت‌الله گلپایگانی را که در مدرسه فیضیه قم برگزار شده بود برهم زده و به ضرب و شتم مردم و روحانیون پرداختند. واقعه مدرسه فیضیه قم و سخنرانی تاریخی امام (ره) در روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ که منجر به دستگیری ایشان و قیام ۱۵ خرداد گردید موجب تظاهرات عده بسیاری از مردم شهرهای قم و تهران شد. یک شاخه از تظاهرات نیز از منزل سید اسدالله لاجوردی شروع شد.

به دنبال اقدامات خشونت‌بار رژیم، هیأت های مؤتلفه تصمیم به فعالیت مسلحانه گرفت و به دنبال تصویب طرح کاپیتولاسیون توسط حسنعلی منصور و ترور وی، لاجوردی دستگیر شد. و پس از مدتی از زندان شهربانی آزاد گردید. بعد از آزادی او از زندان، تحقیقات در مورد قتل منصور ادامه یافت و ساواک که به نقش هئیت مؤتلفه اسلامی در برنامه‌ریزی و اجرای قتل منصور پی برده بود در ۱۳ اسفند ۱۳۴۳ منزل لاجوردی را دوباره بازرسی و بعد از دو روز او را به اتهام عضویت در هئیت مؤتلفه دستگیر کرد و به زندان قزل‌قلعه منتقل ساخت و تحت بازجویی و شکنجه‌های طاقت‌فرسا قرار داد. ولی لاجوردی با استقامتی ستودنی در برابر بازجویان پایداری نمود و در نهایت به ۱۸ ماه حبس تأدیبی محکوم گردید. او پس از آزادی از زندان شغل خود را تغییر داد و در شکل‌گیری مؤسسه بنیاد تعاون و رفاه اسلامی نقش مؤثری ایفا نمود. مبارزات مخفیانه لاجوردی تا سال ۱۳۴۷ از دید مأموران ساواک پنهان ماند و در این مدت به ساماندهی افراد مذهبی در چارچوب جلسات سیار همت گماشت. او در ادامه مبارزات خود با ورود سرمایه‌گذاران آمریکایی به ایران در فروردین ۱۳۴۹، مبادرت به تکثیر اعلامیه‌ای تحت عنوان «گامی دیگر در راه تشدید غارتگری» نمود و در اردیبهشت همان سال دستگیر شد و در زیر شکنجه‌های ددمنشانه دژخیمان ساواک کمرش شکست و بینایی یک چشم خود را نیز تا حد زیادی از دست داد و به چهار سال حبس محکوم گردید. سومین دوران زندان وی ۳۰ فروردین ۱۳۵۳ پایان گرفت. با توجه به آگاهی ساواک از روحیه مبارزه‌طلبانه سید اسدالله، بعد از آزادی نیز او را تحت کنترل و مراقبت شدید قرار داد و در تاریخ هفتم اسفند ۱۳۵۳مجدداً وی را دستگیر و این بار به ۱۸ ماه حبس جنایی محکوم نمود.

سال ۱۳۵۶ همزمان با اوج‌گیری حرکتهای مردمی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی، وی در ۲۷ مرداد ۱۳۵۶ همراه با عدهٔ زیادی از زندان آزاد شد . با نزدیک شدن به ورود امام خمینی به تهران لاجوردی در کنار مهدی عراقی و بادامچیان زیر نظر شهید آیت الله مطهری از مسئولان کمیته استقبال از امام خمینی بودند. لاجوردی در انتخابات دور اول مجلس شورای اسلامی کاندیدای ائتلاف جامعه روحانیت مبارز و حزب جمهوری اسلامی بود. او به اصرار شهید بهشتی و ناطق نوری دادستانی پرونده اعضای گروهک فرقان را دست گرفت و چند ماه بعد و از ۲۰ شهریور ۱۳۵۹ با نظر مساعد امام خمینی و پیشنهاد آیت الله بهشتی دادستان انقلاب تهران شد. وی به تعقیب و خنثی‌کردن توطئه‌های گروهک‌های معاند سیاسی، به‌ویژه گروهک فرقان و منافقین پرداخت و در این زمینه تلاش‌های فراوانی کرد.

لاجوردی و دادستانی انقلاب

اسدالله لاجوردی پس از خاتمه پرونده فرقان و پیشگیری از ادامه ترورها توسط این گروهک، مسئولیت دادستانی انقلاب تهران را در طول سال‌های ۶۰ تا ۶۳ برعهده گرفت. لاجوردی با توجه خاص به اهداف منافقان که روی احساسات جوانان سرمایه‌گذاری کرده بودند ، مردم را متوجه ایده‌های التقاطی و ضد فطری سازمان منافقین می‌کرد

و به دلیل نفوذ کلام و قدرت در بحث، باعث می‌شـد که بسیاری از عقاید تروریستی بازگردند. او معتقد بود که اگر کسی توبه کرد باید از مواهب توبه بهره‌مند شود و اگر کسی به روی نظام اسلحه کشید به سزای خود برسد. حتی بسیاری از آنها که دستشان به خونی آلوده نبود و توبه نموده بودند در اثر این رفتار او به انقلاب علاقه مند شده و برخی از ایشان پس از آزادی در جبهه ها حضور یافته و به شهادت رسیدند. گروهکها که با رفتار اسلامی و مقتدرانه او مجال هیچگونه فعالیتی نداشتند با فشارهای بسیار زیادی که از سوی باند مهدی هاشمی و از طریق آیت الله منتظری وارد ساختند، برای برکنارش می کوشیدند. یکی از نزدیکان شهید می گوید : فشارها از طرف شـورای عالی قضایی وقت آنقدر زیاد بود که آقای لاجوردی باید استعفاء بدهد، اما ایشـان هرگز زیر بار اسـتعفا نمی‌رفت و البته امام هم به ایشان فرموده بودند که اسـتعفا ندهید و در هر صورت شـهید لاجوردی را سال ۱۳۶۳ از کـار برکنار کردند .اکبر هاشمی رفسنجانی نیز در کتاب خاطرات سال ۶۳ خود به این امر اشاره می کند که امام از برکناری آقای لاجوردی که بدون اطلاع ایشان بوده است، ناراحت گردیدند.

امـا امام خمینـی در همه حـالات از لاجوردی دفـاع می کرد بـه گونه ای کـه بنیانگذار انقلاب حتی در موضوع دفـاع از فرزند خود درباره اتهام هایی که به وی وارد می گردیده اسـت، شـهید لاجوردی را سـنگ محک راسـتین بودن دیدگاه های مرحوم حاج سید احمد خمینی قرار می دهند و می فرمایند: در امور سیاسی مدتی تهمت‌ها زده شد که احمد طرفدار منافقین است و من درطول مدت انقلاب مخالفت‌هایی از او می‌دیدم که دیگران بر آن شدت و قاطعیت نبودند و در این آخر که قضیه زندان اوین پیش آمد و شکایاتی از آقای لاجوردی می‌شد و مخالفت‌هایی می‌شد (غیر) از احمد کسی را ندیدم که بیشتر از آقای لاجوردی طرفداری کنـد و دفـاع نماید و وجـود او را برای زندان اویـن لازم و برکناری او را تقریباً فاجعه می‌دانست. شـهید لاجوردی پرونده اغلب گروهک ها را به سامان رساند، اگرچه با موانعی که برخی مقامات وقت در کار او ایجاد کردند نتوانست پرونده برخی را تا انتها دنبال نماید. بنا بر نقل نزدیکانش وی بعد از آنکه برخی از عنـاصـر پائین سازمان پیکار اعدام شدند اما رهبران سازمان و کادر مرکزی با توصیه شـورای عالی قضایی آزاد شده بودند؛ در پای آن حکمی که از طرف شورای عالی قضایی صادر شده بود، نوشت: خدایا من با دیدن این حکم ، مرگ خود را آرزو می‌کنم که در نظام جمهوری اسلامی زیردستی آن کسی که تابع شخص دیگری است باید اعدام شود اما کـسـی کـه دسـتور صادر کرده از زندان آزاد می‌شود و در خارج از کشور همچنان زندگی کند و مدام اتهام به نظام جمهوری اسلامی نسبت دهد.

وی پس از آنکه از مقام خود عزل می گردد به شـغل آزاد روی آورد و چند ماه بعد پنج بار به جبهه ها اعزام شد وعلی رغم سنش و آثار باقی مانده از شکنجه های زندان کارهای سنگینی مانند ساختن سنگر و خالی کردن جعبه مهمات در خطوط مقدم را نیز به عهده گرفت..

پـس از تغییر مدیریت قوه قضائیه، آیت الله یزدی با سـفارش سـید احمد خمینی، لاجوردی را به همکاری دعوت کرد و ریاست سازمان زندانها را به اوسپرد ؛ بدین گونه لاجوردی جایگزین مجید انصاری شد.

من را لاجوردی شکنجه کرده!

طاهرزاده از بازماندگان نسـل اول سـازمان مجاهدین خلق که پس از پیروزی انقلاب حاضر به همکاری با مسـعود رجوی نشـد در بیان خاطره ای از روزهای دادسـتانی انقلاب توسـط لاجوردی می گوید: بعد از انقـلاب در اویـن لاجـوردی از من دعوت کرد و گفـت بیا این تخم و ترکه‌هایت را ببین. ببین توی ایران چی پاشـیدی! آن موقع من در کمیته ستاد مشترک بودم. من به اوین رفتم. با لاجوردی از قبل هم‌سلول بودیم و همدیگر را خوب می شـناختیم. آقای لاجوردی از بعضی مسـائل اصلاً نمی‌گذشـت. در میان مجاهدین، غیر از من فکر نمی‌کنم کسـی را قبول داشتند، حالا چه دلیلی داشت؟ نمی‌دانم، ولی می‌دانم که آدم باهوشی بود.

ایشـان آمد و به من گفت: چطـوری داداش؟ گفتم: خوبم. تو چطـوری؟ داری جلادی می‌کنی؟ قاه قاه خندیـد و گفت: بیا می‌خواهم نشانت بدهم که دارم چه می‌کنم. همین طور که به طرف دفترش در طبقه ۲ یا ۳ می‌رفتیم، چند تا دختر آمدند. صدایشان زد و گفت بیائید. آمدند جلو. از آنها پرسید: در اینجا کسی شما را شکنجه کرد؟ هیچ یادم نمی‌رود. یکی از دخترها که مشـخص بود او را نمی شناخت، گفت: بله. آقای لاجوردی ما را شکنجه کرد. لاجوردی به من اشاره کرد و گفت: این آقا را آورده‌ایم که لاجوردی هر کاری کرده، تنبیهش کند. حالا بگوئید چه شکایتی دارید؟ آنها حرف‌هایی زدند و بعد آقای لاجوردی به یکی از پاسدارها گفت آنها را ببرد. بعد رفتیم دفترش و آقای طهوری هم آمد و ناهار را هم با هم خوردیم و تا عصر بودم و برگشتم به کمیته. گفتم: اسدالله! من از این چیزها اطلاعی ندارم. اینها تخم و ترکه‌های ما نیستند. ما این قدر آدم‌های نپخته که این جوری به کسـی اتهام بزنند، نداریم. اگر حقیقـت را بگوید، چه بهتر و این شهامت است، ولی اینکه ندیده و نشناخته حرف بزند و بدون اینکه کسی را بشناسد، به خود تو بگوید لاجوردی مرا شکنجه کرده، چنین آدمی نداریم. این خاطره هیچ یادم نمی‌رود. در محوطه اوین بود.

چرا لاجوردی عزل شد

اداره دادسـتانی انقـلاب تهـران در زمانـی کـه گروهک ها بخصوص منافقین با جمع آوری سـلاح در خانه های تیمی بیش از چند هزار نفر از مردم تهران را به شـهادت می رساندند و پایتخت هر روزشاهد درگیری های مسلحانه بین نیروهای امنیتی انقلاب و گروهک ها بود، بسـیار دشوار بود. برخورد مقتدرانه لاجوردی با محاربین سـبب شد تا نارضایتی کسانی که دوستان و یا اقوامشان در این برخوردها زندانی و یا اعدام می شدند، برانگیخته شود. بازداشت حسن لاهوتی، پدر دامادهای هاشمی رفسنجانی از جمله این برخوردها بود.

همچنین توصیه ناپذیری لاجوردی سبب نارضایتی شـدید جناح چپ شده بود. بهزاد نبوی پس از گذشت نزدیک ۳۰ سـال از اعـدام محمدرضا سـعادتی، رهبـر منافقین در زنـدان اوین هنوز نمی توانـد عصبانیتش را پنهان کند. بهزاد نبوی سـال گذشـته در گفت و گویی با ارگان داخلی سازمان مجاهدین انقلاب گفته بعد از دست به اسلحه بردن منافقین، شـهید لاجوردی اسـتدلال می کرد که کسانی که نگذاشتند منافقین را قبل از شروع عملیات مسلحانه بازداشت و مجازات کنیم، همدسـت آنان هستند و با این استدلال بعدها (نه در حیات رجایی، بهشـتی و... بلکه پس از شـهادت آن ها) ما را منافقین جدید می خواند. جالب اینکه کسانی که شهید رجایی حاضر نبود یک روز با آنان همکاری کند خونخواه رجایی می شوند و خسرو تهرانی که شهید رجایی بارها می گفت من حتی از راه رفتن ایشـان لذت می برم قاتل رجایی می شـود؟! این ادعا درباره شـهید لاجوردی که رجایی حاضـر به یک روز همکاری بـا وی نبوده در حالی مطرح می شـود که شـهید رجایی لاجـوردی را بـه عنوان وزیـر بازرگانی مطرح کرد و بنی صدر به دلیل مواضع روشـن لاجـوردی نپذیرفـت و یکـی از موارد اصلـی درگیری شـهید رجایی با بنی صدر در تنظیم کابینه بود که سبب شد تا شش ماه دولت رجایی بدون وزیر بازرگانی باشد.

اسـدالله لاجوردی از اولین شخصیت هایی بود که بنای برخورد با باند مهدی هاشـمی را داشـت و این برخورد سبب فعالیت گسترده آیت الله منتظری علیه او شده بود. حتی گواهی محمد منتظری بر عدم برخورد های غیراسـلامی در زندانها نیز آیت الله منتظری را ساکت نکرد و هیأت های تحقیق منتظری که برای مچگیری از لاجوردی تشکیل شده بود با حمایت محقق داماد، رئیس وقت سازمان بازرسی کشور ، موسوی خوئینی ها دادستان کل کشور، یوسف صانعی و موسوی تبریزی مشغول بودند .

اما شـاید مهمترین دلیل برکناری اسدالله لاجوردی از دادستانی انقلاب ، پیگیری گسـترده وبدون اغماض پرونده هشـت شهریور بود که مستقیماً دفتراطلاعات نخست وزیر را هدف گرفته بود.

آخرین سخنرانی

اما اسرار برکناری اسدالله لاجوردی از دادستانی انقلاب تهران با حکم شورای عالی قضایی در آخرین سخنرانی او در ۲۹ دیماه ۱۳۶۳ در تودیع صمیمانه با جمع همکارانش در دادستانی تهران عیان می شود. لاجوردی در این سخنرانی ضمن تأکید بر ضرورت باقی ماندن آنها برای حفظ انقلاب، خبر می دهد که با تمام فشارهایی که به او آورده اند، تا آخرین نفس در برابر جریان نفاق ایستادگی کرده است تا عزلش کنند. او توضیح می دهد که اگر در پرونده ای عفوی صورت گرفته است که نا حق بوده و او در کنار آن نوشته است که با نظر این دادستانی نبوده اما به آن عمل کرده است، بدان جهت است که امام به من گفتند که باش، دادستان باش، حرف شورا را هم گوش کن ... به امام عرض می کردم که شما به من بگوئید برو، چون من به اینها گفته بودم که من اسـتعفا بده نیستم ... برای اینکه در خیلی از مسائل من یقین دارم او در آن جلسه توضیح می دهد که بزرگ ترین مشکل او توصیه ناپذیریش در برابر کسانی بوده است که بعدها در وصیتنامه آنها را منافقین انقلاب نامیده است و اعتراض به عدم اجرای عدالت از سوی کسانی که تحت تأثیر آنها قرار گرفته اند. از جلسه اش با شورای عالی قضایی در آخرین روز می گوید و اینکه به او پیشنهاد ارتقای سازمانی در قبال کنار گذاشته شدن از دادستانی انقلاب داده‌اند و او گفته است که شما مرا در اینجا تحمل نمی کنید، چگونه خواهید توانست در آنجا تحمل کنید. از صدای رسایش در اعتراض به بـی عدالتی و تاثیر پذیری از حامیـان نفاق می گوید و از حال خود وقتی حکم آزادی یکی از سه نفر مرکزیت جناح انقلابی راه کارگر را بر اثر توصیه پذیری می بیند، تنها به دلیل آنکه پدر او پزشـک منتظری بوده است. در جریان این اعتراضات موضوع نوشین نفیسی را مطرح کردم. نوشین نفیسی جزو یکی از سه نفر مرکزیت جناح انقلابی راه کارگر بود. وقتی چنین فردی را بیاورند آزاد کنند، من به آنها گفتم که وقتی [دسـتور] آزادی او را دیدم، از خدا مرگم را خواسـتم و در پرونده هم نوشـتم. نوشتم خدایا تو شاهدی وقتی که این تبعیض را در جمهوری اسلامی دیدم از تو مرگم را خواستم... گفتم نوشین نفیسی را آزاد می‌کنید تا پدرش خوشش بیاید؛ اینکه مرکزیت و محور آزاد شـود و زیرمجموعه آن اعدام، ظلم اسـت. چرا ۵ ردیف زیر او اعدام بشـود اما مرکزیت آزاد بشود؟ این ظلم اسـت و اگر قرار است یک وقت خدای نکرده این نظام جمهوری اسـلامی لطمه بخورد، از ناحیه این ظلمها است. ظلم برای من قابل تحمل نیست. علیرضا تشید را باز مطرح کردم. گفتم علیرضا تشـید در تیرماه حکم اعدامش تأیید شده، اما شما تا حالا نمی‌گذارید اعدام بشود، در زندان ۱۵۰ نفر را کمونیست کرده و دنبال کارش هستید تا این را هم از مرگ نجات دهید. اینها برای من قابل تحمل نیست. به آنها گفتم در این رابطه بچه های شعبه ۶ یکجا همه استعفا دادند که گفتم نمی‌پذیرم... این بچه ها همانهایی هستند که از خود شماها این مسائل مذهبی را یاد گرفته اند.

او بـه چندیـن مـورد اعمـال نفـوذ بـرای رهایـی چهـره هـای شـاخص نفـاق اشـاره مـی کنـد، توضیـح مـی دهـد کـه او را بـه خاطـر انجـام دسـتور امـام مؤاخـذه کـرده انـد و ... و تأکیـد می کند که با تمام این شـرایط چون دستور امام بر ماندن بوده است، او تا زمانی که عزلش نکردند، در چارچوب قانون ایستادگی کرده است. برادران در ماشین به من گفتند لاجوردی بماند هم کاری نمی تواند بکند، من به شما می گویم، شما هم می دانید، من آدمی نیستم که کوتاه بیایم. فقط یکجا کوتاه می آیم، این را هم بارها گفتم امام اگر به من بگوید برو در آتش- من دلم می خواهد یک دفعه امام این را امتحان کنند. اگر آتش روشـن بکنند این وسط هم به من بگویند برو در آتش- بدون پروا می روم در آتش.

ترور و شهادت

در ماههای ابتدایی سال ۷۷ پایمردی و اصرار لاجوردی بر اجرای قانون در سازمان زندان ها سبب می گردد که توسط برخی جریانها تحمل نگردد و بر اسـاس یک پروژه زیرکانه و برخلاف نظر ریاست قوه قضائیه اسـتعفای او به رسانه ها اعلام گردد؛ او در پاسخ به دعوت آیت الله یزدی با توجه به کسالتهای جسـمی حاصل از شکنجه های بسیارزندان از یک سـو و عدم تحمل مرام پایمردی وی بر قانون توسط گروهی از جریانها از سوی دیگر، از پذیرش مسئولیت جدید خودداری کرد و بار دیگر به شغل آزاد روی آورد .

در طول سالهای پس از انقلاب منافقین بارها کمر به ترور و قتل اوبستند ولی در هر بار ناکام بودند تا این که در اول شهریور ۱۳۷۷ شهید لاجوردی توسـط علی اصغر غضنفرنژاد و علی اکبـر اکبری ده بالایی از اعضای گروهک منافقین مورد سوء قصد قرار گرفت و به شهادت رسید. در جریان ترور، دو تن از تروریست ها توسط وزارت اطلاعات دستگیر شدند. علی اکبر اکبری ، در اثر شدت جراحات وارده در حین عملیات، در بیمارستان درگذشت و فرد دوم (که علی اصغر غضنفر نژاد- معروف به سیاوش) نام داشت به شرکت فعال خود در این جنایت تروریستی اعتراف کرد. وی اقرار نمود که از سوی گروهک منافقین، جهت انجام این ترور آموزش دیده و به ایران عزیمت کرده است. وی اعتراف کرد که دوره های مختلف تروریستی (از جمله: نحوه ترور شهید لاجوردی) را در عراق و در مقر گروهک منافقین آموزش دیده است. این منافق تروریست، در یک برنامه تلویزیونی که چند هفته پس از ترور، از سـیمای جمهوری اسلامی ایران پخش گردید، تمام نکات مربوط به این ترور را فاش نمود. در شـب اجرای این ترور، گروهک منافقین، طی بیانیه ای، به صورت رسـمی، مسـئولیت تـرور را پذیرفت. ساعاتی پس از شهادت اسدالله لاجوردی، خبرگزاری جمهوری اسلامی که زیر نظر فریدون وردی نژاد اداره می شد، حاضر نشد عنوان شهید را برای لاجوردی به کار گیرد. این مسئله حتی در سخنان رهبر معظم انقلاب در نماز جمعه ظهر روز عاشـورای (۲۶ فروردین) سال ۷۹ نیز انعکاس یافت: من این درد درونی خودم را فراموش نمی‌کنم که در یکسـال‌ونیم پیش، وقتی که شهید عالی‌مقام و سید عزیز و بزرگوار، شهید لاجوردی به شهادت رسید – کسی که چهره بسیار درخشانی بود و بسیار کسان از مجاهدات او در دوران مبارزات و در دوران اختناق خبر ندارند که این مرد چه کرد و کجاها بـود و چگونه زندگی کرد؛ چه زندانهایی کشـید و چه زحمتهایی متحمل شـد. بعد از انقلاب نیز بی‌تظاهرترین کارها را که سخت‌ترین هم بود، بر دوش گرفت و آخر هم شهید شد – یکی از روزنامه‌های آلمان نوشت ترور لاجوردی، ترور نیست! یعنی آنها عنوان ترور را هم عوض کردند.

شـهادت اسـدالله لاجـوردی در زمانـی کـه مسـئولیتی رسـمی بـر عهـده نداشـت و همانـنـد شـهروندی عـادی و بـدون محافـظ و بـا دوچرخـه ای در محـل کار آزاد خـود حاضـر می گشـت خود پرونده‌ای اسـت که نیاز به کارشناسـی گسترده دارد. بدون قضاوت درباره درستی یا نادرستی این تحلیل بد نیست به مطلبی که در یکی از رسـانه های اینترنتی نوشته شـده است اشاره ای شود: منافقین می توانستند با توجه به ریسک پذیری بالای این نوع اقدامات هـدف بهتری را انتخاب کنند کـه دارای مناصب حکومتی بوده و ترور وی دال بر قدرت بالای عملیاتی گروهک منافقین باشد و اینکه ممکن است ادعا شود منافقین به خاطر کینه‌ای که از شهید لاجوردی داشتند او را بـه عنـوان هدف انتخاب کردند اما این ادعا نیز منتفی می باشـد به دلیل اینکه شـهید لاجوردی مدت زیادی بود که از مسـئولیت های خود کناره گرفته و با همان سـاده زیسـتی همیشگی مشغول کسب و کار سنتی خود یعنی پارچه فروشی در بازار بود و منافقین خیلی پیش از آن می توانستند آن شهید بزرگوار را ترور کنند. اما آنچه که موجب شد تا منافقین شـهید لاجوردی را به عنوان هدف و آن مقطع را به عنوان زمـان ترور انتخـاب کنند تنها یک موضوع بـود و آن هم چیزی نبود جز تلاش آن شـهید در هفته های آخر عمر خود برای پیگیری مجدد پرونده منافقین انقلاب.

با شـهادت لاجوردی دو بعد تازه از وی آشـکار می گردد، بعد اول با انتشـار وصیتنامه اش که نگرانی او از جریان منحرف سومی در انقـلاب که آنها را منافقین انقلاب نامیده اسـت، ژرف نگری وی آشـکار می گردد، علـی الخصوص که وی ایـن وصیتنامه را در زمان حضـورش در جبهـه های دفاع مقدس در سـال ۶۶ نگاشـته بود و تا آن روز آن را همچنان به قوت خود باقی می دانست: خدایا تو شاهدی چندین بار با عناوین مختلف خطر منافقین انقلاب را (همانها که التقاط به گونه منافقین خلق سراسـر وجودشـان را و همه ذهن و باورشان را گرفته و همانا ریاکارانه برای رسـیدن به مقصودشان دستمال ابریشمی بسـیار بزرگ به بزرگی مجمع الاضداد به دست گرفته اند، هم رجایی و باهنر را می کشـند هم به سوگشان می نشینند، هم با منافقین خلق پیوند تشکیلاتی وسپس...برقرار می کنند ، هم آنان را دستگیر می کنند و هم برای آزادیشان و اعطای مقام و مسئولیت بدانان تلاش می کنند و از افشـای ماهیت کثیف آنان سخت بیمناک می شوند، هم در مبارزه علیه آنان (و در حقیقت برای جلب رضایت مسـئولین و نجات بنیادی آنان خود را در صف منافق کشـان می زنند و هم در حوزه های علمیه بـه فقـه و فقاهت روی می آورند تا مسـیر فقه را عوض کنند.) به مسـئولین گوشزد کرده‌ام، گفته‌ام که خطر اینان به مراتب زیادتر از خطر منافقین خلق اسـت چرا که علاوه بر همه شـیوه های منافقانه منافقین، سالوسـانه در صف حزب اللهیان قرار گرفته، صفوف مقدم را غاصبانه به تصرف خـود درآورده‌اند به گونه‌ای که عملاً عقل و اراده منفصل برخی تصمیم گیرندگان قرار گرفتند. با انتشار وصیتنامه اش که اثر بسیار جدی در میان موافقان و مخالفانش داشت، آیت الله یزدی خطیب جمعه آن هفته تهران، مطالعه این وصیتنامه امام گونه را پند آموز خواند و آن را بشدت مورد توصیه قرار داد. در پی این تأکید خطیب جمعه، نشریه عصرما ارگان سازمان مجاهدین انقلاب که مخاطب وصیتنامه را خود تلقی کرده بود، در قالب نامه وارده نقدی تند بر آن منتشر ساخت. بعدها سعید حجاریان در مصاحبه معروفش با باقی در این باره چنین گفت: بچه ها از زندان با لاجوردی اختلاف داشـتند... ما در عصر ما وصیتنامه لاجوردی را نقد کردیم (با اینکه تازه شهید شده بود) تحت عنوان دشمن شناسی وارونه!



۱۳۵۷
۱۳۵۸
۱۳۵۹
۱۳۶۰
۱۳۶۱
۱۳۶۲
۱۳۶۳
۱۳۶۴
۱۳۶۵
۱۳۶۶
۱۳۶۷
۱۳۶۸
۱۳۶۹
۱۳۷۰
۱۳۷۱
۱۳۷۲
۱۳۷۳
۱۳۷۴
۱۳۷۵
۱۳۷۶
۱۳۷۷
۱۳۷۸
۱۳۷۹
۱۳۸۰
۱۳۸۱
۱۳۸۲
۱۳۸۳
۱۳۸۴
۱۳۸۵
۱۳۸۶
۱۳۸۷
۱۳۸۸

۱۳۶۴


کیهان

بازرگان به لوموند گفت

باید با عراق وارد مذاکره شد

بررسی مواضع نهضت آزادی درباره دفاع مقدس

رفع فتنه از عالم و

روز قدس

در حالی که در سال ۶۴ تمامی افکار و توجه مردم و مسئولین نظام به ادامه دفاع مقدس معطوف بود نهضت آزادی که دو سال قبل کاملا از حاکمیت حذف شده بود با صدور بیانیه‌هایی به ترویج مسلح با اعداء پرداخت که این مسئله واکنش‌های گسترده‌ای را بهمراه داشت.



جبهه
National movement of Iran

به حزب‌الله دستور بدهید ما را تسویه جسدی کنند

ما جسارت اظهار نظر را داریم و حاضریم عواقب آن را هم تحمل کنیم



تشییع پیکر شهید آیت‌الله سعیدی در شهر ری

در شروع مراسم استقبال و تشییع پیکر شهید آیت‌الله سعیدی در شهر ری

زمان از اوج درخشش و شکوه در سپهر تاریخ سال ۱۳۶۴ ه.ش. در پرده‌ای از ابهام و اندوه فرو می‌رود. سالی که در آن، سایه‌های هول‌انگیز جنگ و ویرانی بر سراسر میهن ما گسترده شده بود. سالی که در آن، هزاران جوان رشید و غیور ایران، که تنها سلاحشان ایمان و عشق به آزادی و استقلال میهن بود، با شجاعتی بی‌نظیر و ایثاری بی‌مانند، سینه‌های خود را سپر بمباران‌های وحشیانه و بی‌امان دشمن کردند. سالی که در آن، هر روز خبر شهادت عزیزان دیگری به گوش می‌رسید و هر شب، ستاره‌های بیشتری از آسمان پرپر می‌شدند.

در این سال سیاه و غم‌انگیز، که بسیاری از آن به عنوان اوج مظلومیت و غربت انقلاب اسلامی یاد می‌کنند، ملت ایران با تمام وجود نشان داد که حاضر است برای حفظ آرمان‌های مقدس خود، از جان و مال و فرزندان خود بگذرد. سالی که در آن، هر خانه‌ای داغدار عزیزی شد و هر کوی و برزنی شاهد تشییع جنازه‌ای پرشکوه بود. سالی که در آن، مادران و پدران داغدیده، با صبر و استقامتی کم‌نظیر، فرزندان رشید خود را به آغوش خاک سپردند و با زبان شکر و رضا، به قضای الهی گردن نهادند.

سال ۱۳۶۴ ه.ش. سالی است که در آن، ایران اسلامی در اوج مظلومیت و غربت، حماسه‌ای بزرگ آفرید و نشان داد که ملتی که به خدا و آرمان‌های خود ایمان دارد، هرگز شکست نمی‌خورد و تا آخرین قطره خون خود، برای حفظ عزت و استقلال خود خواهد جنگید. سالی که در آن، ایران اسلام، سربلند و سرافراز، از آزمون سخت و دشوار جنگ تحمیلی بیرون آمد و به مسیر پرافتخار خود ادامه داد.

تشییع پیکر شهید سعیدی

تشییع پیکر شهید سعیدی در شهر ری، به یکی از بزرگ‌ترین تظاهرات مردمی در حمایت از جنگ و مقاومت تبدیل شد. میلیون‌ها نفر از مردم تهران و شهرهای اطراف، با حضور در خیابان‌ها و میادین اصلی، پیکر مطهر این شهید بزرگوار را تشییع کردند. در این مراسم، که از ساعت ۸ صبح آغاز شد و تا ساعت ۱۴ ادامه داشت، جمعیت بیش از ۳ میلیون نفر برآورد شده است. این تعداد، که حدود ۱۰ درصد جمعیت کشور در آن زمان را تشکیل می‌داد، نشان‌دهنده عمق ارادت و محبت مردم به شهید سعیدی و اهمیت جایگاه او در میان مردم بود.

سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای

در این مراسم، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، که در آن زمان رئیس‌جمهور بود، سخنرانی کرد و ضمن ادای احترام به شهید سعیدی، او را الگوی ایمان، شجاعت و ایثار معرفی کرد. ایشان در بخشی از سخنرانی خود گفت: «شهید سعیدی، با ایمان راسخ و اراده‌ای آهنین، راهی را برگزید که بسیاری از آن می‌گریختند. او با زبان و قلم خود، به دفاع از حق و عدالت پرداخت و در این راه، از هیچ تهدیدی نهراسید.»

آیت‌الله خامنه‌ای همچنین با اشاره به شرایط سخت جنگ تحمیلی، بر ضرورت ادامه مقاومت و ایستادگی در برابر دشمن تأکید کرد و گفت: «ما امروز در جنگی قرار داریم که دشمن می‌خواهد با فشار نظامی، اقتصادی و تبلیغاتی، اراده ملت ما را درهم بشکند. اما ما با ایمان به خدا و اتکا به نیروی مردم، این توطئه‌ها را خنثی خواهیم کرد.»

حضور گسترده مردم

حضور گسترده مردم در این مراسم، نشان‌دهنده پشتیبانی قاطع ملت از نظام و رهبری آن در دوران جنگ بود. بسیاری از شرکت‌کنندگان، با پوشیدن لباس‌های رزم و حمل پرچم‌های ایران و عکس‌های شهدا، بر ادامه راه آنان تأکید کردند. شعارهایی مانند «ما همه سعیدیم» و «ما پیرو راه سعیدیم» در سراسر مسیر تشییع‌جنازه شنیده می‌شد.

تأثیر تشییع بر روحیه جامعه

تشییع‌جنازه شهید سعیدی تأثیر عمیقی بر روحیه جامعه گذاشت. این مراسم، که در شرایط بسیار دشوار جنگی برگزار شد، نشان داد که ملت ایران، با وجود همه سختی‌ها و مشکلات، همچنان پای‌بند به آرمان‌های انقلاب و آماده ایستادگی در برابر دشمن است. این حضور گسترده، روحیه رزمندگان در جبهه‌ها را تقویت کرد و به آنان انگیزه بیشتری برای ادامه مقاومت داد.

میراث شهید سعیدی

شهید سعیدی، با زندگی و شهادت خود، الگویی برای نسل‌های بعد از خود شد. او نماد ایمان، شجاعت و ایثار در راه دفاع از میهن و ارزش‌های اسلامی است. یادگاری‌های او، از جمله کتاب‌ها و سخنرانی‌هایش، همچنان مورد توجه و مطالعه قرار می‌گیرد و الهام‌بخش بسیاری از جوانان است.

نتیجه‌گیری

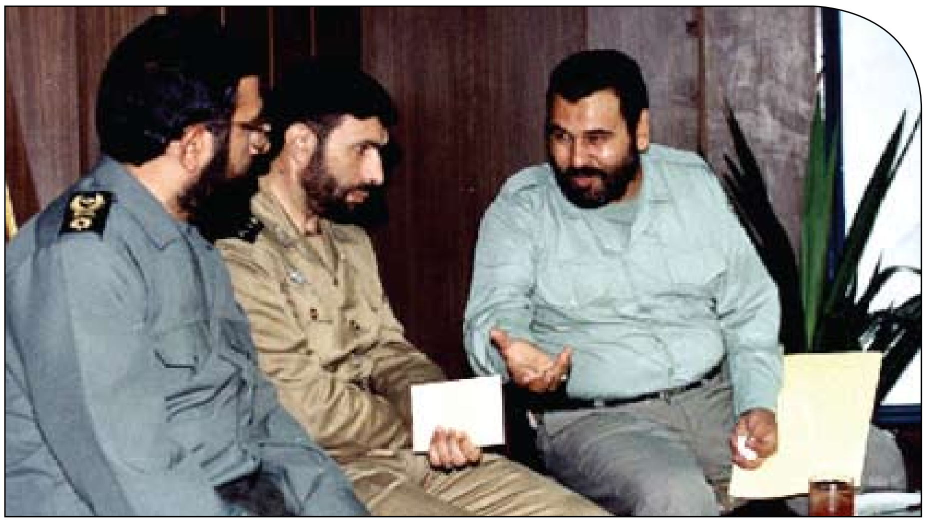
تشییع‌جنازه شهید سعیدی، یکی از بزرگ‌ترین تظاهرات مردمی در حمایت از جنگ و مقاومت در تاریخ ایران است. این مراسم، که در شرایط بسیار دشوار جنگی برگزار شد، نشان‌دهنده عمق ارادت و محبت مردم به شهید سعیدی و اهمیت جایگاه او در میان مردم بود. این حضور گسترده، روحیه رزمندگان در جبهه‌ها را تقویت کرد و به آنان انگیزه بیشتری برای ادامه مقاومت داد. شهید سعیدی، با زندگی و شهادت خود، الگویی برای نسل‌های بعد از خود شد. او نماد ایمان، شجاعت و ایثار در راه دفاع از میهن و ارزش‌های اسلامی است. یادگاری‌های او، از جمله کتاب‌ها و سخنرانی‌هایش، همچنان مورد توجه و مطالعه قرار می‌گیرد و الهام‌بخش بسیاری از جوانان است.

تشییع پیکر شهید سعیدی

تشییع پیکر شهید سعیدی، یکی از بزرگ‌ترین تظاهرات مردمی در حمایت از جنگ و مقاومت در تاریخ ایران است. این مراسم، که در شرایط بسیار دشوار جنگی برگزار شد، نشان‌دهنده عمق ارادت و محبت مردم به شهید سعیدی و اهمیت جایگاه او در میان مردم بود. این حضور گسترده، روحیه رزمندگان در جبهه‌ها را تقویت کرد و به آنان انگیزه بیشتری برای ادامه مقاومت داد. شهید سعیدی، با زندگی و شهادت خود، الگویی برای نسل‌های بعد از خود شد. او نماد ایمان، شجاعت و ایثار در راه دفاع از میهن و ارزش‌های اسلامی است. یادگاری‌های او، از جمله کتاب‌ها و سخنرانی‌هایش، همچنان مورد توجه و مطالعه قرار می‌گیرد و الهام‌بخش بسیاری از جوانان است.

اولین موشک را جهادسازندگی ساخت

سردار سرلشکر دکترسیدحسن فیروزآبادی از اعضای اولین شورای مرکزی جهادسازندگی و رئیس هلال احمر کشور با حکم شهیدرجایی بوده است. وی در ٤ سال آخر جنگ معاون نخست وزیر در امور دفاعی بود. بخشی از روایت دکتر فیروزآبادی از جهادسازندگی، پشتیبانی و مهندسی دفاع مقدس در ادامه می‌آید.



روز اول جنگ

روز اول جنگ یکی از اعضای شورای جهاد استان خوزستان تلفن زد به همه جهادهای سراسر کشور و گفت دشمن نزدیک اهواز مستقر شده و اگر اقدام فوری علیه آنها نشود، بزودی اسرائیل دومی در منطقه ایجاد خواهد شد. همه جهادی‌ها بسیج شدند و همه امکاناتشان از جمله لودر، بلدوزر، کمپرسی، ماشین آب‌پاش و نیروهای مهندسی رزمی را فرستادند جبهه. هر استانی رفت در یک نقطه جبهه مشغول به کار شد. جهاد، عاشقانه، آگاهانه و با افتخار و از روی شوق و اشتیاق به جبهه و به دفاع از ذره ذره خاک میهن مقدس اسلامی شتافت و از روز اول وارد دفاع شــد. بعد که شایســتگی جهاد در جبهه و دست بالای او در مهندســی رزمی شناخته شد، در طرح‌های عملیات‌های بزرگ، مهندسی رزمی عملیات به جهاد محول می‌شد. فرماندهی جنگ، اول از فرمانده مهندسی جهاد می‌پرسید که شما برای ما این جاده‌ها و پل‌ها و خاکریزها و گذرگاه‌های کوهســتانی و کانال‌های آب را ایجاد کنید تــا ما طرح عملیات را بریزیم. بله مهندسی جنگ جهاد بود که طراحی عملیات را آغاز می‌کرد.

اتاق کار با یک نیمکت دبستانی

«جهادگران عزیزی که در میدان خدمت به این ملت و بخصوص مردم محروم و ستمدیده روستاهای ایران مجاهدت کردند و حتی در بسیاری از نقاط گمنام و پرخطر که راهی نبود، راه گشودند و پیش رفتند و حیات طیبه را در ســایه امام و قرآن و انقلاب اســلامی به مردم مظلوم مناطق محروم در اقصی‌نقاط این کشــور هدیه کردند؛ مزه ایرانی بودن را به آنان چشاندند و چه بسیار جهادگرانی که به گروگان گرفته و شکنجه و شهید شدند. مثل بزرگانی چون شهید «جواد خیابانیان» بچه خیابان نواب صفوی، انصافاً اسوه و آدم بسیار با صفایی بود. لباس‌های کهنه و مندرس قبل از انقلاب را پس از انقلاب عوض نکرد و با همان دوچرخه قبل از انقلابش درتهران به جهاد می‌آمد. جواد اعزام شده بود به استان سیستان و بلوچستان و آنجا به‌عنوان عضو شورای جهاد استان خدمت می‌کرد. آقای مهندس میر حسین موسوی نخست وزیر وقت به من مأموریت دادند که اعضای شورای جهاد را دعوت کنم. از جواد خیابانیان دعوت کردم که بشود عضو شــورای مرکزی جهاد سازندگی کشور و ای کاش آمده بود و عضو شــده بود. امروز وضع ما بســیار بهتر از این بود که هست. خدمت در سیستان و بلوچستان و هم‌نفسی و همراهی و هم‌سفره‌ای با مردم محروم سیســتان و بلوچستان را بر ریاست و عضویت در شورای مرکزی جهاد کشور که در حد وزارت بود، ترجیح داد. وقتی جواد شهید شد، من دوباره به دفتر کار او در زاهدان و به محل شهادت او در بیابان‌های پر از شن و توفان سیستان و بلوچستان رفتم. جواد بسیار زاهد و متقی، مهربان و خوش‌رو، با تبسم و بسیار پر کار بود. این‌که می‌گویم زاهد، انقلابی و خوش اخلاق، اینها تعارفی نیست. از جنس این چیزهایی که ما حالا می‌شناسیم، نیست. بواقع از جنس آنچه که از افراد متقی، زاهد، انقلابی و پرهیزکار صدر اسلام شنیده‌ایم، بود. اتاق کار شهید خیابانیان به‌عنوان عضو شورای مرکزی جهاد سیستان و بلوچستان عبارت بود از یک اتاق ۴×۳ بدون رنگ آمیزی، یک نیمکت دبســتانی، یک قوطی حلبی که در آن وسایل زندگی‌اش را گذاشته بود و پر هم نشده بود، یک رادیو ضبط و یک پتوی ســربازی، والســلام! این اتاق کار یک مدیرکل و رئیس سازمان اســتان سیستان و بلوچســتان بود. یک خودرو داشــت که من در آن سفر که همراهش بودم، در جریان قرار گرفتم. یک «جیپ آهو» کهنه در اختیارش بود که خودش راننده و تعمیرکار آن و شست‌وشو دهنده آن بود. خودش به تنهایی با همان ماشین در بیابان‌های دور و دراز سیستان و بلوچستان که پر از خطر بود، برای خدمت و سرکشی به شعبه‌های جهاد در شهرستان‌های مختلف سیستان و بلوچســتان می‌رفت. این شهرها گاهی ۲۰۰ کیلومتر در صحرا با هم فاصله داشتند؛ مثل ایرانشهر، قصر قند و... می‌رفت و خدای متعال در همان روزهای اول که جواد به خلوص رســیده بود، اجر جهاد او را شــهادت قرار داد. روحش شاد. دیگر مجاهدانی که بی‌سلاح و بی‌سنگر در خطوط مقدس جبهه‌ها راه‌ها را گشودند و برای رزمندگان اسلام، خاکریز و سنگر و پل و پناهگاه ساختند و بی‌محابا خون خویش را در راه اسلام، علی، فاطمه و حسین(ع) تقدیم کردند و تبسم امام را که رایحه رضایت مهدی سلام‌الله علیه بود، رضایت دادند؛ سلام و رحمت خدا و درود ما بر این جهادگران.

سنگر سازان بی‌سنگر

جهادگر شــهید رضوی، طرح‌چی، پورشــریفی، ناجیان، ساجدی و شهدای بزرگ دیگر جهاد در جبهه همچنین شهید مظلوم شوریده و چند هزار جهادگر خالص بی‌ادعا که در مهندسی جنگ جهاد، قطرات خون آنها بر لودرها، بلدوزرها، کمپرسی‌ها، پل‌ها و خاکریزها جاری شد، نظر به وجه‌الله کردن و عطر بهشت بر چهره آنها پاشید. شما همه در جبهه جنگ بوده‌اید و با این افراد کار کرده‌اید. من می‌خواهم بیانی را برای شــما بگویم که خودم با چشم دیدم و با تمام وجودم لمس کردم. رانندگان لودر و بلدوزر مهندسی جنگ جهاد به گونه‌ای عمل می‌کردند که در ساختن یک راه یا بازکردن یک معبر و یا زدن یک خاکریز در خط مقدم، پی‌درپی بچه‌های جهاد به خون می‌غلتیدند. قلب بچه‌های جهاد از کار می‌ایستاد، اما لودر و بلدوزر سنگرساز از کار نمی‌ایستاد. خب، راننده لودر و بلدوزر جهاد کجا می‌رفت؟ ببینید، ســپاه و ارتش عمل می‌کردند، سربازها و بسیجی‌ها و سپاهی‌ها می‌رفتند جلو. از عوارض طبیعی و مصنوعی که قبل از عملیات ایجاد کرده بودند عبور می‌کردند و قرار می‌گرفتند زیر تیر و دید دشمن. جهاد باید می‌رفت و در زیر دید و تیر دشمن برای‌شان خاکریز می‌زد تا رزمنده‌ها بروند جلو، پشت خاکریز و پیشروی را حفظ کنند.

جهاد باید زیر دید و تیر دشــمن می‌رفت معبر کوهســتانی را باز می‌کرد تا رزمندگان اســلام بتوانند از آن معبر عبور کنند. دشمن هم تفنگ دوربین‌دار داشــت و هم آنقدر کار نزدیک به دشــمن بــود که من خودم در یکی از ســنگرهای جهاد در جبهه شــوش صدای حرف زدن عراقی‌ها را در سنگرشان می‌شنیدم؛ یعنی فاصله‌ای در حدود چند متر و همیشه صدای لودر و بلدوزر جهادی‌ها را سربازان عراقی مهاجم با گوششان می‌شنیدند. جهادگر، مجاهد و ایثارگری بود که بی‌سنگر برای دیگران سنگر می‌ساخت. این یک شعار یا یک بیان ادبی نیست، این یک حقیقتی است که بشر به سختی قادر اســت پنج درصد آن را بیان کند؛ «سنگرساز بی‌سنگر!» در عملیات والفجر مقدماتی در کنار جنگل «امقر» به جهاد مأموریت داده بودند که یک معبری را باز کند چون آنجا رزمندگان متوقف شــده بودند. کنار بلدوزر جهاد ایستاده بودم و جوانی بلدوزر را هدایت می‌کرد تا معبر را باز کند. عراقی‌ها مســتقیم زدند به پیشــانی‌اش. در همان زمانی که خون سر این جهادگر شهید از بدنه بلدوزر پائین می‌آمد و او را به رنگ بهشــتی تزئین می‌کرد، از پله‌های سمت دیگر بلدوزر، راننده بعدی بالا رفت. بشدت تحت تأثیر قرار گرفتم و من هم از سمت راست رفتم بالا و چند لحظه‌ای کنار این راننده بلدوزر نشستم. آنجا که نشستم، فهمیدم شجاعت این راننده بلدوزر هزار برابر من است. مواظب باشیم بعضی وقت‌ها به‌خاطر سطح سواد و یا به‌خاطر روستایی و شهری بودن و یا به‌خاطر شغل، غرور به ما دست ندهد و افراد را پائین نشماریم. من بواقع عظمت روحی صدها برابر آن راننده بلدوزر را نسبت به خودم که عضو شورای مرکزی جهاد کشــور بودم، درک کــردم. چند هزار جهادگر خالص بی‌ادعای مهندسی جنگ جهاد که قطرات خون آنها بر لودرها، بلدوزرها، کمپرسی‌ها، خاکریزها و پل‌ها جاری شد، بحمدالله نظر به وجه‌الله کردند و در دامن ملائک پذیرایی شدند و عطر بهشت مشام آنان را آرامش بخشید. سلام و رحمت خدا بر آنان. اما جهاد در این دو جبهه تمام نمی‌شود. جهاد در خطوط دیگری نیز برای انقلاب مجاهدت کرده است. نکته قابل ذکر دیگر تلاش جهادگران در جبهه تحقیقات صنعتی و مهندسی جنگ بود.



در عملیات والفجر مقدماتی در کنار جنگل «امقر» به جهاد مأموریت داده بودند که یک معبری را باز کند چون آنجا رزمندگان متوقف شده بودند. کنار بلدوزر جهاد ایستاده بودم و جوانی بلدوزر را هدایت می‌کرد تا معبر را باز کند. عراقی‌ها مستقیم زدند به پیشانی‌اش. در همان زمانی که خون سر این جهادگر شهید از بدنه بلدوزر پائین می‌آمد و او را به رنگ بهشتی تزئین می‌کرد، از پله‌های سمت دیگر بلدوزر، راننده بعدی بالا رفت. بشدت تحت تأثیر قرار گرفتم و من هم از سمت راست رفتم بالا و چند لحظه‌ای کنار این راننده بلدوزر نشستم. آنجا که نشستم، فهمیدم شجاعت این راننده بلدوزر هزار برابر من است

اولین موشــک سوخت جامد بالستیک در ایران محصول تحقیقات جهاد سازندگی بود. هنوز هم جهاد گام‌های بلندی در زمینه تحقیقات صنعتی بر می‌دارد و مرکز تحقیقات جهاد هنوز از مراکز مهم محسوب می‌شود. ابداع انواع پل‌ها؛ از جمله پل معجزه‌آسای خیبر که هم راه برای رزمندگان و هم «بنه» بود و روی آن چادر می‌زدند و پایگاه‌های پشتیبانی، پایگاه‌های اطلاعاتی و دیدبانی بر روی آن ایجاد می‌کردند. قطعات پل خیبر تا پایان جنگ هر جا که آب بود، زیر پای رزمندگان اسلام راه می‌گشود. سنگرهای بتونی پیش‌ساخته و ابتکار بدیع در احداث پل‌هایی که نقش استراتژیک در پیروزی در حفظ پیروزی‌ها داشت؛ مثل پل خضری و پل بعثت.

کار شش‌ماهه ۴۸ ساعته انجام شد

در مورد پل خضری و پل بعثت در هر دو مورد اتفاق مشابهی افتاد. می‌دانید که ما برای عملیات فتح فاو (والفجر هشت) شش ماه کار پشتیبانی انجام می‌دادیم که ۳-۲ ماه اولش نرم‌افزاری بود و بعدش سخت‌افزاری شد، چون باید همه امکانات مهندسی، دریایی و تحقیقاتی را بسیج می‌کردیم. همه این کارها شــد. طرح عملیاتی هم ریخته شد. قرارگاه خاتم هم تصویب کرد و غواصان هم به خط مقدم رفتند که از اروند بگذرند. کار معجزه‌آســایی که من در قرارگاه خاتم شــاهد بودم، فرمانده نیروی دریایی آن روز ارتش گفت که چنین کاری امکان ندارد و غواصان از اروند عبور کردند. در هفته آخر این شش ماه آمادگی؛ یعنی یک هفته به شروع کلید خوردن عملیات و گفتن رمز مبارک عملیات، دو نفر از برادران جهاد سازندگی جداگانه آمدند پیش من. در جلسه، در حالی که راجع به طرح‌های تحقیقاتی صنعتی صحبت می‌کردیم، یکی کنار من نشست و کلاسورش را باز کرد. گفت ما یک طرحی داریم که من رویم نمی‌شود در این جلسه بگویم و می‌ترسم که ما را «هو» کنند! ولی به‌شما می‌گویم. با سکه یک ریالی روی صفحه کاغذ کلاسور، دایره‌هایی کنار هم کشــیده بود و به این وســیله با این دایره‌ها سطح مقطع اروند را پر کرده بود. می‌گفت ما به این نتیجه رسیده‌ایم که با لوله هایی با قطر بیش از یک متر می‌توانیم پل مستحکم و پایداری را روی اروند ایجاد کنیم، ولی من رویم نمی‌شد که این را بگویم. من گفتم که این درست است، حتماً هم این کار را دنبال بکنید که بعد با ابتکار مهندس بنی‌هاشم طراحی اجرایی‌اش را گفتند که به نظر من آن از رمزهای سری جنگ است و باید برای خودمان حفظ بکنیم و پل بعثت به ســرعت زده شد.آن عضو دیگر جهاد، مسئول قسمت قطعات و ماشین‌آلات جهاد بود. آمد پیش من و گفت آقای دکتر، من هم چیزی به ذهنم رسیده است. گفتم بفرمایید. گفت پل بعثت یک هفته تا ۱۰ روز طول می‌کشــد. اما من یک پل به نظرم رســیده که ۴۸ ســاعته می‌سازیم. گفتم چگونه؟ گفت پل خضری و توضیح داد. طرحش را دیدم و دیدم که راســت می‌گوید. بواقع ظرف ۴۸ ساعت این پل در جبهه نصب می‌شود و همین طور هم شــد؛ یعنی تا پولش را جور کردیم و به آنها دادیم و امکاناتش را دســتور دادیم که از تبریز و جاهای مختلف آوردند، روز اول عملیات پل خضری نصب شد. توسط پل خضری، تانک، توپ، لودر، بلدوزر و کمپرسی پر از مهمات عبور کرد به سمت فاو و رمز موفقیت عملیات فاو پل خضری و پل بعثت بود. این معنایش این نیست که گذر کردن معجزه‌آسای غواصان سپاه و بسیج از اروند ارزش کمتری دارد. آن ارزش بیشــتری دارد اما رمز بقای پیروزی در فاو این پل‌هــا بود. بطور قطع یکی از پایه‌های عزت ایران در دوران پر تلألؤ انقلاب اسلامی را جهادگران به دوش کشیدند.

گزارشی از روند انتخاب مجدد موسوی به نخست‌وزیری

نخست‌وزیر جنجالی



چهارمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، ۲۵ مرداد ۱۳۶۴ در حالی برگزار شد که شرایط کشور از چندین بُعد، بسیار ویژه بود. ادامه دفاع مقدس و درگیری بسیاری از نیروهایی که در دوره‌های قبلی مشغول فعالیت سیاسی بودند و اکنون در جبهه‌ها مشغول بودند و اختلافاتی که پس از استعفای وزرای مخالف نخست‌وزیر علنی‌تر شده بود سبب گردیده بود فضای انتخابات رنگ‌وبوی متفاوت‌تری از ۹ انتخابات پیش از خود داشته باشد.

پس از چند سال حوادث تلخ، انتخابات ریاست جمهوری دوره چهارم در شرایط نسبتاً آرام و بدون مشکل در برنامه‌ریزی و اجرای آن به‌وقوع پیوست. با پاک شدن فضای سیاسی کشور از نفاقی که در سال‌های نخست بروز کرده بود و اتفاق نظر نیروهای وفادار به انقلاب نسبت به تداوم ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای، نامزد مشخص حاضر در صحنه از مدت‌ها پیش مشخص شده بود. اما در این زمان جریان لیبرال که پیش از این با تحریم انتخابات دومین دوره مجلس، عملاً از حاکمیت خارج شده بود نامزدی مهدی بازرگان را پیگیری می‌کرد. با قطعی بودن حمایت تشکل‌های عمده از نامزدی آیت‌الله خامنه‌ای و با توجه به تصویب قانونی که لزوم کناره‌گیری از مناصب عالی دولتی را برای شرکت در انتخابات شرط کرده بود، چهره‌های مطرح کمی در انتخابات ثبت نام کردند و از میان ۵۰ نفر که برای نامزدی انتخابات ثبت نام کرده بودند، تنها صلاحیت ۳ نفر تأیید شد.

رد صلاحیت بازرگان

با رد صلاحیت بازرگان، جریان موسوم به نهضت آزادی با صدور اطلاعیه‌ها و مصاحبه با رسانه‌های بیگانه به سمپاشی علیه شورای نگهبان پرداخت. این در حالی بود که به‌واسطه مواضع مغایر فضای انقلابی که از سوی نهضت آزادی اتخاذ می‌شد، در صورت تأیید صلاحیت نیز، او هیچ شانسی برای پیروزی نداشت. با این حال، بازرگان در مصاحبه با نیوزویک علت رد صلاحیت خود را چنین توضیح داد «چون حاکمیت می‌دید که ممکن است ما در انتخابات حائز اکثریت باشیم، چنین تصمیمی گرفت.»

پس از این جنجال‌ها، آیت‌الله خزعلی از اعضای وقت شورای نگهبان در مصاحبه‌ای دلایل رد صلاحیت بازرگان را رسماً اعلام کرد. عمده دلایل رد صلاحیت او، اعلام موضع برای انحلال مجلس خبرگان، استعفا از دولت در اعتراض به تسخیر لانه جاسوسی امریکا، حمایت از مواضع ضد اسلامی حسن نزیه، مخالفت با ولایت فقیه و مبانی جمهوری اسلامی بود. علی اکبر ناطق نوری وزیر کشور وقت نیز در مصاحبه‌ای که دوازدهم مردادماه ۱۳۶۴ در جراید به چاپ رسید، در این خصوص گفت: «مایل بودیم مهندس بازرگان کاندیدا شود تا طرفدارانش مشخص شوند و دنیا متوجه بشود که ایشان طرفداران چندانی ندارند. کاندیدا بودن نامبرده موجب می‌شد که حزب‌اللهی‌ها بیشتر در صحنه باشند. حتی جلسات شورای نگهبان از حد معمول هم بیشتر طول کشید و به علت اینکه ایشان از امیرانتظام که جاسوس امریکا بود و به حبس ابد محکوم شده است، دفاع کرد و گفت امیرانتظام هر کاری انجام داده‌اند، به دستور من بوده، بدین جهت شورای نگهبان در مجموع صلاحیت او را رد کرد.» سرانجام ۳ نامزد اصلی انتخابات به رقابت با یکدیگر پرداختند. رقابت ۲ نامزد دیگر بیش از آنکه با رئیس‌جمهور باشد، با نخست‌وزیر دولت سوم بود. حبیب‌الله عسگراولادی یکی از وزرایی بود که در میانه دولت میرحسین موسوی از دولت او کناره گرفته بود و محمود کاشانی نیز که سرپرستی هیأت ایرانی در دادگاه بین‌المللی لاهه در بررسی دعاوی ایران نسبت به امریکا را عهده‌دار بود، پس از اختلاف با موسوی برکنار و به ایران فراخوانده شده بود. انتقادات این دو از دولت موسوی با واکنش شدید حامیان او مواجه شد، تا آنجا که سرحدی‌زاده که وزیر کار کابینه سوم بود، سخنان عسگراولادی و کاشانی را با تندی تمام پاسخ داد و آنها را متهم به هم‌صدایی با لیبرال‌ها، منافقین و صدای امریکا و صدای بختیار کرد و در پاسخ آنها که از نادیده گرفته شدن بخش خصوصی و دولتی شدن همه امور گلایه کرده بودند، گفت: «مگر دولت اسلامی جز مردم است؟ مگر دولت اسلامی از ما بهتران است که اینها مدام او را متهم می‌کنند که شما کار را از مردم گرفته‌اید؟»اما علی‌رغم این رقابت‌ها، عسگراولادی و کاشانی حمایت هیچ تشکلی را پشت سر خود نداشتند و حتی گفته می‌شود در جلسه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، عسگراولادی رأی خود را نیز به آیت‌الله خامنه‌ای اعلام می‌کند. در مقابل اما آیت‌الله خامنه‌ای نامزد مورد اتفاق‌نظر تشکل‌های عمده‌ای همچون جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز، حزب جمهوری اسلامی، دفتر تحکیم وحدت و... بود.سرانجام در حالی که خبری از آن احساس خطر و ضرورت شرکت در انتخابات پیشین در میان مردم نبود، در روز ۱۳۶۴/۵/۲۵ انتخابات دوره چهارم ریاست جمهوری برگزار گردید. واجدین شرایط در این سال نزدیک به ۲۶ میلیون نفر بودند که نزدیک به ۱۴ میلیون نفر آنها در انتخابات شرکت کردند. آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در رقابت با ۲ نامزد دیگر، با بیش از ۱۲ میلیون رأی، حدود ۸۶ درصد آرای شرکت‌کنندگان و ۴۶/۵ درصد آرای کل واجدین شرایط (اعم از شرکت‌کنندگان و غایبان در انتخابات) را به‌دست آوردند. ایشان در دوره اول ریاست جمهوری خود نیز در رقابت با ۳ نامزد دیگر، نزدیک به ۱۶ میلیون رأی؛ ۹۵ درصد آرای شرکت‌کنندگان و ۷۰ درصد آرای کل واجدین شرایط (اعم از شرکت‌کنندگان و غایبان در انتخابات) را به‌دست آورده و آمار بالاترین رأی مردم در انتخابات ریاست جمهوری را به خود اختصاص داده بودند. روز ۱۴ شهریور در خجسته سالروز عید سعید غدیرخم، امام(ره) حکم ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای را تنفیذ کرده و فرمودند: «بحمدالله تعالی با تأییدات خداوند متعال و دعای خیر حضرت ولی‌الله الاعظم روحی لمقدمه الفدا، ۴ سال ریاست جمهوری با خیر و سلامت و قدرت و عظمت سپری شد. اینک به پیروی از آرای محترم ملت عظیم‌الشأن و آشنایی به مقام تعهد و خدمتگزاری دانشمند محترم، جناب حجت‌الاسلام آقای سیدعلی خامنه‌ای، آرای ملت را پس از پایان دوره کنونی تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری ایران منصوب می‌نمایم و از خداوند متعال توفیق ایشان را در خدمت به اسلام و ملت و کشور اسلامی خواستارم.»

چالش در معرفی نخست‌وزیر

در مراسم تنفیذ که در حسینیه جماران برگزار شد، امام(ره) در سخنانی فرمودند: «به فال نیک می‌گیرم که در یک همچو روز بزرگی، مسئله تنفیذ صورت گرفت. باید عرض کنم که مصادفت با این یوم، مسئولیت‌های بزرگی در پیش دارد. حکومت، حکومت حضرت امیر-سلام‌الله علیه- و وضع حکومت او را ما در نظر بگیریم، و کسانی که در حکومت هستند و در دستگاه‌های دولتی هستند، سیره آن بزرگوار را در نظر بگیرند و ببینند که باید چه بکنند... عدالت را اجرا کنید...»روز ۱۸ مهر ماه ۶۴، مراسم تحلیف ریاست جمهوری برگزار شد. آیت‌الله خامنه‌ای هنگام مراسم تحلیف در حضور نمایندگان مجلس اظهار داشتند: «قانون اساسی ابزارهای لازم برای عمل به این سوگند را مشخص کرده است. در صورتی که رئیس‌جمهور این ابزارها را در اختیار داشته باشد، خواهد توانست به این سوگند عمل کند وگرنه این سوگند، حکم فقهی‌اش برای فقها روشن است.» دو اصل یاد شده، ناظر به معرفی نخست‌وزیر از سوی رئیس‌جمهور و تصویب وزرای پیشنهادی نخست‌وزیر بود. اما معرفی نخست‌وزیر بیش از یک ماه ونیم به‌طول انجامید. گویا پس از اختلاف‌نظرهای رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر در دولت سوم و کناره‌گیری وزرای دارای افکار نزدیک‌تر به رئیس‌جمهور، شرط ایشان برای نامزدی مجدد این بوده است که نخست‌وزیر را خود انتخاب نمایند. ناطق نوری در خاطرات خود از آن روزها می‌گوید: «وقتی برای بار دوم مقام معظم رهبری به ریاست جمهوری برگزیده شدند، بین ایشان و امام یک بحثی در مورد انتخاب نخست‌وزیر بود، ایشان می‌گفت اگر من رئیس‌جمهور بشوم، در انتخاب نخست‌وزیر هر کسی را که بخواهم، خودم باید تصمیم بگیرم و این علامت را هم امام ظاهراً داده بودند که خود شما تصمیم بگیر، لذا ایشان کاندیدا شدند.» پس از انتخابات، ایشان به مشهد رفته و سخنانی ایراد فرمودند که حاکی از تمایل به تغییر نخست‌وزیر بود. از سخنرانی ایشان در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری در جماران نیز این موضوع استنباط می‌شد.

اما پس از آن، ۱۳۵ نفر از نمایندگان مجلس در نامه‌ای به امام با بیان اینکه «جریانی خاص و گسترده و طیفی معلوم و مشخص، تغییر دولت را حمایت و همراهی می‌کند» تهدید کردند که «چون دولت جدید تجربه و تلاش و امکانات فراوان‌تری ندارد و از داشتن اکثریتی قاطع در مجلس و بین مردم برخوردار نیست، به موفقیت‌های لازم دست نخواهد یافت و در نتیجه کشور دچار بحران می‌شود.» امام خمینی در ۵ مهرماه ۱۳۶۴ در پاسخ به این نامه فرمودند: «با تشکر از حضرات آقایان، اینجانب چون خود را موظف به اظهار نظر می‌دانم، به آقایانی که نظر خواسته‌اند، از آن جمله جناب حجت‌الاسلام آقای مهدوی و بعضی آقایان دیگر، عرض کردم آقای مهندس موسوی را شخص متدین و متعهد، و در وضع بسیار پیچیده کشور، دولت ایشان را موفق می‌دانم، و در حال حاضر، تغییر آن را صلاح نمی‌دانم. ولی حق انتخاب با جناب آقای رئیس‌جمهور و مجلس شورای اسلامی محترم است.» ناطق نوری در خصوص معرفی دوباره موسوی می‌گوید: «چند روزی که گذشت، نظر امام عوض شد. علتش این بود که گویا آقای «محسن رضایی» به عنوان فرمانده سپاه خدمت امام رسیده و گفته بود که موقعیت آقای موسوی در جنگ و بین جوان‌ها به‌گونه‌ای است که اگر ایشان نخست‌وزیر نشوند، جنگ لطمه می‌خورد. طبیعی است که برای امام در آن روزها هیچ‌چیز حیاتی‌تر از مسئله جنگ نبود، لذا بعد از گزارش محسن رضایی، لحن امام عوض شد... کم‌کم به حاج احمدآقا و دیگران فرمودند که آقای مهندس موسوی معرفی شود. مقام معظم رهبری در مقام رئیس‌جمهوری در یک محذوریت عجیبی قرار گرفته بودند. از یک طرف احساس می‌کرد از نظر شرعی و وظیفه به مصلحت کشور نیست مهندس موسوی را معرفی کند و از طرف دیگر نظر امام آقای موسوی بود. بنابراین برای حضرت امام نامه‌ای نوشتند که «اگر حضرت عالی تشخیص می‌دهید که باید مهندس موسوی را معرفی کنم، حکم کنید، شما رهبر هستید. شما روز قیامت جواب دارید، ولی من جواب ندارم کسی را که مصلحت نمی‌دانم، نخست‌وزیر کنم، مگر این که حکم ولی فقیه بالای سر او باشد. حضرت عالی حکم کنید تا من ایشان را بگذارم»، امام هم می‌فرمودند: «من حکم نمی‌کنم. من حرف خودم را می‌زنم» بن‌بست عجیبی پیش آمده بود.»محسن رضایی هفته بعد از این دیدار از نخست‌وزیر درخواست ۱۰۰۰ سکه بهارآزادی می‌کند و جالب آنجاست که این درخواست از کانال هاشمی رفسنجانی صورت می‌پذیرد و مورد موافقت نخست‌وزیر وقت قرار می‌گیرد.حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی نیز در خاطرات خود در این خصوص می‌نویسد: «آیت‌الله خامنه‌ای تمایلی به نامزد شدن مجدد نداشتند و با اصرار ماها و نیز خواست امام پذیرفتند و همان موقع نظرشان را راجع به کابینه گفته‌اند و اکنون حجت دارند، ولی نمی‌خواهند از نظر امام تخلف کنند... نظر آقای خامنه‌ای این است که اینها خوب کار نکرده‌اند و جایز نیست دوباره مأمور تشکیل کابینه شوند. زمان طولانی بحث کردیم، ولی به نتیجه نرسیدیم. مشکل عمده ایشان، اظهارنظر امام است...»وی ذیل تاریخ ۲۵ شهریور نیز از مراجعه بهزاد نبوی و محسن نوربخش به او و اظهار نگرانی آنها از احتمال تعویض دولت یاد کرده و می‌نویسد: «از من خواستند دخالت کنم و مانع شوم.» حجت‌الاسلام ناطق نوری در ادامه خاطراتش با بیان اینکه به اتفاق حضرات آیات مهدوی‌کنی، جنتی و یزدی برای گفتگو گره از این مشکل به خدمت امام رسیدیم، می‌افزاید: امام(ره) در پاسخ به ضرورت حکم کردن ایشان می‌فرمایند: «من حکم نمی‌کنم، اما من به عنوان یک شهروند حق دارم نظر خودم را بدهم یا خیر؟ من به عنوان یک شهروند، اعلام می‌کنم که انتخاب غیر از ایشان، خیانت به اسلام است.» وی در ادامه می‌گوید: «این جمله را که ایشان فرمودند، همه‌چیز روشن شد و واقعاً معلوم شد که موضوع چقدر عمق دارد. پس از این که فهمیدیم نظر قطعی امام، مهندس موسوی است، در محل دفتر ریاست جمهوری خدمت آقای خامنه‌ای رفتیم و ماجرا را خدمت ایشان شرح داده و گفتیم این دیگر حکم است. امام فقط لفظ حکم را نگفتند. امام تا آخر ایستاده است. این که ایشان می‌فرمایند جز موسوی خیانت به اسلام است، حکم است. آقای خامنه‌ای فرمودند برای من اتمام حجت شد؛ لذا تصمیم گرفتند و مهندس موسوی را برای نخست‌وزیری مجدد معرفی کردند.»نمایندگان مجلس شورای اسلامی در جلسه علنی ۱۷۹ مورخ ۱۳۶۴/۷/۲۱ با ۱۶۲ رأی موافق از ۲۶۲نفر عده حاضر در جلسه، به نخست‌وزیری مجدد مهندس میرحسین موسوی رأی اعتماد دادند. ۷۳ نفر نیز رأی مخالف و ۲۶ نفر هم رأی ممتنع (که درحقیقت مخالف محسوب می‌شد) دادند که این ماجرا خود سرآغاز بحث‌های مفصل بعدی گردید.این رخداد حاصل فضایی جدید در عرصه سیاسی بود که به تازگی و با انتشار روزنامه رسالت علنی‌تر شده بود؛ روزنامه‌ای که با فاصله‌ای اندک از انتخابات ریاست جمهوری چهارم منتشر شد. آیت‌الله احمد آذری قمی که مدیرمسئولی این نشریه را برعهده داشت از اعضای مؤسس و دبیر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم بود. آیت‌الله آذری قمی برای انتشار روزنامه خود از افرادی چون حبیب‌الله عسگراولادی، پرورش، احمد توکلی و مرتضی نبوی بهره گرفت که همگی از منتقدین سفت‌وسخت نخست‌وزیر بودند.انتقادات روزنامه رسالت همواره با پاسخ‌های تند موسوی و نزدیکانش روبرو می‌شد. به عنوان مثال به میرحسین موسوی در تاریخ سوم تیرماه ۱۳۶۵ در یک گفتار تلویزیونی از انتقادات به عمل آمده نسبت به عملکرد دولت خود، انتقاد کرد و گفت: با دادن اطلاعات غلط و یا تبدیل انتقاد به انتقام فرصت کار برای دولت از بین می‌رود و ما این را خلاف انقلاب اسلامی می‌دانیم.در رابطه با انتقاد هم بنده اعتقاد دارم که وقتی به یک دولتی می‌گویند برو کار و تلاش کن و با مسائل برخورد کن، انتقاد را نباید کسی تبدیل به انتقام کند، هر دولتی می‌خواهد باشد، خواه این دولت خواه یک دولت دیگر... این نوع دهان‌ها و قلم‌ها قبل از آنکه در مقابل دولت قرار بگیرند در مقابل مردم قرار می‌گیرند و ما این هشدار را به آنها می‌دهیم که مراقب خود باشند و در مقابل قرار نگیرند، از مردم حمایت کنند و به دولت ایراد نگیرند... به عنوان نمونه مقاله مفصلی در یکی از جراید داشتیم در مورد کشاورزی کشور... متأسفانه این مقاله در جهت نومیدی و در جهت دادن اطلاعات غلط درج شده است و ضمن اینکه به دولت لطمه می‌زند، این مسئله به نظام ما لطمه می‌زند و ما این را خلاف انقلاب اسلامی و خلاف اصول اعتقادی خودمان می‌دانیم.اشاره او به مقاله ۳ قسمتی روزنامه رسالت طی روزهای ۹ لغایت ۱۱ فروردین ۱۳۶۵ است که با عنوان «نگرشی بر کشاورزی بعد از انقلاب»، به نقد و بررسی گزارش عملکرد وزارت کشاورزی در دولت میرحسین موسوی اختصاص یافته بود. در مقدمه مقاله روزنامه رسالت آمده است: «اخیراً بنا به درخواست کمیسیون برنامه و بودجه مجلس شورای اسلامی در موقع بررسی اعتبارات بخش کشاورزی، وزارت کشاورزی خلاصه اقدامات و تحولات بخش کشاورزی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی را تهیه و تحت عنوان «نگرشی بر کشاورزی بعد از انقلاب» و با نام نشریه شماره ۷۴ اداره کل برنامه و بودجه تهیه و به کمیسیون برنامه و بودجه ارائه نمود.نظر به حساسیت بخش کشاورزی لازم دیدیم که با نگاهی به این نشریه، مردم و مسئولین را در جریان تغییر و تحولات این بخش مهم قرار دهیم و از باب «فذکر ان الذکری تنفع للمؤمنین» نگاهی به این نشریه می‌اندازیم به امید اینکه مسئولین با اتخاذ سیاستهای مناسب و ملت شریف با سعی و کوشش خود، جبهه مبارزه با استکبار جهانی را تقویت نموده و کشور را به سوی خودکفایی ممکن در محصولات کشاورزی سوق دهند.» به این ترتیب، دولت چهارم با فراز و نشیبی که بر سر معرفی نخست‌وزیر رخ داد، سرانجام به مرحله معرفی کابینه رسید. آنچنان که روزنامه رسالت در تاریخ ۲ آبان ۱۳۶۴ به نقل از منابع غیررسمی اعلام کرد که ۱۲ وزیر از میان ۲۴ وزیر پیشنهادی نخست‌وزیر توسط رئیس‌جمهور پذیرفته نشده است. سرانجام کابینه با تغییر اساسی تشکیل شد، به نحوی که تنها ۶ وزیر ثابت مانده بود.

قانون‌گریزی

دولت دوم میرحسین موسوی که کاملاً به صورت یکدست در اختیار نخست‌وزیر بود را شاید بتوان قانون گریز ترین دولت پس از انقلاب دانست. در سال ۱۳۶۵ میرحسین موسوی در تعطیلات تابستانه مجلس ۹۵ میلیارد تومان از صندوق بانک مرکزی برداشت کرد که این برداشت نیاز به دوسوم آرای نمایندگان داشت. با پایان تعطیلات در اوایل شهریورماه مجلس تصمیم به استیضاح نخست‌وزیر و چندتن از وزرا می‌گیرد که این مسئله با تذکر امام به دولت جهت عمل به قانون خاتمه می‌یابد. همچنین در این دولت بود که با کارگردانی بهزاد نبوی شرکتهای بزرگ دولتی مانند شستا، صدرا و کوثر تأسیس می‌شود با هیأت مدیره هایی که به صورت حلقه‌های بسته معرفی می‌شدند به کار مشغول می‌شدند. بهزاد نبوی در جلسه استیضاحش که اواخر دولت موسوی برگزار شد به نمایندگان اشاره می‌کند و می‌گوید که کدام یک از شما پاترول نگرفته‌اید! پس از ارتحال امام خمینی(ره)، موسوی از واگذاری بنیاد مستضعفان که قانوناً زیر نظر نخست‌وزیر بود، امتناع می‌کند و دلیل آن را هم واگذاری این مسئولیت از طرف امام به شخص خود عنوان می‌کند! پرفسور فرامرز رفیع پور، استاد جامعه شناسی دانشگاه شهید بهشتی در کتاب معروف توسعه و تضاد به انتقاد از دولت موسوی پرداخته و به هم ریخته بودن سلسله مراتب در دوران دولت موسوی را به عنوان یکی از بزرگترین مشکلات آن دوره دانسته و معتقد است: درده‌های مختلف عموماً یک مسئول حرف و دستور مافوق خود را قبول نداشت و به آن عمل نمی‌کردو بدین منظور کوشش داشت تا رئیس مستقیم خود را دور بزند. مثلاً رئیس فلان دانشگاه به حرف وزیر علوم توجه نمی‌کرد و کوشش داشت تا از طریق تماس با نخست‌وزیر و پیوند با وی به اهدافش برسد. نخست‌وزیر نیز به نظرات رئیس‌جمهور توجه کافی مبذول نمی‌داشت و از این طریق ظاهراً موجبات دلگیری وی را فراهم می‌کرد. در بقیه شئون ادارات نیز کم و بیش چنین شرایطی وجود داشت.

مدیریت در سایه

در واقع دولت میرحسین موسوی یک مدیر پشت صحنه دارد که شخصی جز اکبرهاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس نیست. هماهنگی و درخواستهایی که وزرای میرحسین موسوی از هاشمی رفسنجانی داشتند کمتر به اطلاع نخست‌وزیر می‌رسد و موسوی نیز از این مسئله بی‌اطلاع نبود. با مرور در خاطرات هاشمی رفسنجانی در می‌یابیم که او حتی در تماس‌های مستقیم به معاونین وزرا دستوراتی را ایراد می‌کند و بعد از آنها طلب گزارش می‌کند. این مدیریت تابدانجا پیش می‌رود که موسوی دوبار در سالهای ۶۳ و ۶۴ نزد هاشمی رفسنجانی می‌رود و استعفا می‌دهد!

جرأت مقابله با امام را نداشتند با احمد آقا مقابله می‌کردند



حجت الاسلام والمسلمین محمد حسن رحیمیان در آغاز نهضت و از نوجوانی از همراهان امام خمینی(ره) بوده است. او با فرزندان امام خمینی نیز دوستی دیرینه‌ای داشته است. گفت‌وگو با نماینده ولی‌فقیه در بنیاد شهید درباره دفتر امام و حاج سید احمد خمینی در ادامه می‌آید:

از نخستین آشنایی‌های خود با مرحوم سید احمد آقا خاطراتی را نقل کنید.

از هنگامی که به قم مشـرف شدم و اساساً با عشق زیارت امام(ره) طلبه شدم و به قم آمدم تا سال۴۴ که حضرت امام(ره)از ترکیه به نجف منتقل شـدند و من هم از ایران فرار کردم،با آن که با مرحوم حاج آقا مصطفی بسیار نزدیک بودم و به منزلشان رفت و آمد داشتم، مرحوم حاج سید احمد آقا را ندیده بودم. خیلی وقتها بسیاری از اعلامیه‌ها را می رفتیم منزل حاج آقا مصطفی و دریافـت می‌کردیم،ولی الان که فکر می‌کنم،در آن فاصله، خاطره‌ای از رؤیت احمد آقا یادم نیست و طبعاً با ایشان آشنایی نداشتم،تا زمانی که به نجف مشرف شدیم.در تابستان سال ۴۵ یا ۴۶ بود که ایشان برای اولین بار به نجف مشرف شدند و ما از نزدیک با ایشان آشنا شدیم و خیلی سریع، رفاقت صمیمانه‌ای پیدا کردیم. به گونه‌ای که مثلاً در یکی از ایام،ایشان بنده را با مرحوم حاج اصغرآقای کنـی برای ناهار دعوت کرد و ناهار را هم مادرشـان از همان غذایی که برای حضرت امام(ره) درسـت کرده بودند، برای سه نفر قابلمه کوچکی را از غذا پر کردند و مرحوم حاج سید احمد آقا قابلمه و سفره ای را برداشت و با هم به کوفه رفتیم.در قسمت شمالی شهر کوفه، در کنار شط،نزدیک منطقه‌ای به نام قصر ملک نشستیم و ناهار خوردیم. ما مهمان احمد آقا بودیم،اما چیزی که برایمان لذتبخش بود،این بود که از غذایی که برای امام(ره) و در خانه ایشان پخته شده بود،تناول می‌کردیم.

غذا چه بود؟

طبق معمول پلو و عدس با خرما. البته سیاحت آن روز چندان هم پایان خوشی نداشت.

چرا؟

مشغول تناول غذا بودیم که یک نفر خبر آورد که محسن آقای زندیه در شط غرق شده است. ما خیلی سریع سفره را جمع کردیم و شتابزده به طرف جسر کوفه، یعنی جایی که محسن‌آقا غرق شده بود، حرکت کردیم.

حاج احمد آقا هم با شما آمدند؟

بله، با مرحوم حاج اصغر آقای کنی و حاج احمد آقا به آنجا رفتیم.به هر حال جنازه محسن‌آقای زندیه پیدا نشد تا چند روز بعد که در چند فرسخی جنوب کوفه،نزدیک یکی از شهرهایی که بعد از کوفه به طرف جنوب بود،جنازه را پیدا کردند و آوردند.البته جنازه متلاشی شده بود،چون تابستان و هوا گرم بود و بعد هم او را در وادی‌السلام دفن کردند.مرحوم زندیه از طلاب خوب تهرانی بود که تازه به نجف آمده بود.

آیا مرحوم حاج سـید احمدآقا در آن سفر برای درس خواندن آمده بودند یا برای دیدار از امام(ره)؟

بیشـتر برای دیدن امام(ره) آمده بودند و لـذا مدت زیادی در نجف نماندند

در این اولین برخورد،چه ویژگیهایی در ایشـان توجه شـما را جلب کرد؟

در آن دوران هم ما جوان و شـاید هفده، هیجده سـاله بودیم و هم ایشـان تقریباً همین سنین را داشت. ویژگیهای بارزی چون شور و حال دوره جوانی و به ویژه فرزند امام(ره) بودن، در ارتباط با ایشـان برای ما بسیار ارزش داشتند. ما آن چنان عشقی به امام(ره) داشتیم که دیوار کاهگلی منزل حضرت امام(ره) در محله یخچال قاضی قم را هم می‌بوسـیدیم و از مشاهده‌اش لذت می‌بردیم و اشک می‌ریختیم. طبیعتاً حاج احمد آقا به عنوان فرزند امام(ره) که تازه هم وارد لباس روحانیت و دروس حوزوی شده و در زندگی، مسیر امام(ره) را برای خودش انتخاب کرده بود،برای ما جای خودش را داشت و بسیار محبوب و دوست‌داشتنی بود، یعنی ما در آن شرایط، بیشتر جنبه‌های عاطفی و ارتباط با حضرت امام(ره) برایمان مهم بودند.

شـما به هر حال با انگیزه‌های سیاسی از ایران فرار کرده و به نجف مشرف شده بودید. با توجه به گرایشات سیاسی حضرت امام(ره) و علاقه شما به شخص ایشان و منش و روششان،گرایش خود را به حاج احمد آقا چگونه تحلیل می‌کنید؟

طبیعی بود که حاج سید احمد آقا از نظر همسویی با حرکت حضرت امام(ره) و علاقمندی به نهضت، همچون حاج آقا سـید مصطفی و از نگرش سیاسی بسـیار خوب و منطبق با خط حضرت امام(ره) برخوردار باشد. این امر بسیار طبیعی بود و اگر غیر از این بود، باید موجب حیرت می‌شد. ما که در هیچ یک از مراحل،کمترین تفاوتی در شـیوه و روش ایشان و مرحوم حاج آقا سید مصطفی در پیروی از سیره امام(ره) نمی‌دیدیم و لذا هنگامی که حاج سید احمد آقا به نجف آمدند،دوستیشان با همان طیف جوانان عاشق امام(ره) شکل گرفت. به همین دلیل هم ما خیلی سریع با هم آشنا و صمیمی شدیم.

ملاقات بعدی شما با ایشان چه موقع پیش آمد؟

آن دوران گذشت تا زمانی که ما به ایران آمدیم و امام(ره) در جماران مستقر شدند و ارتباط بسیار نزدیک و مستمر ما با حاج احمد آقا از اینجا شکل گرفت.

از سفرهای بعدی ایشان به نجف،خاطره‌ای به یادتان نیست؟

خیر،ایـن دیگر اواخری بود که مـا از نجف به کویت رفتیم و دیگر نتوانستیم به عراق برگردیم.در آن مقطع بود که حاج احمد آقا آمد و طبعاً بیشتر هم ماندگار شد تا آخرین سفری که با امام(ره) همسفر شد به طرف مرکز کویت و بعد هم پاریس.

پس از بازگشت به ایران چه کردید؟

باید یک نکته را عرض کنم که ما همیشه عادت کرده بودیم همراه دوران غربت امام(ره) باشـیم، لذا وقتی که امام(ره) به ایران برگشـتند،نزدیک مدرسه علوی، در دفتری در ارتباط با نامه‌هایی که برای حضرت امام(ره) می‌آمد، با آقای رسول محلاتی همکاری داشتیم و آن ازدحام فوق‌العاده اطراف حضرت امام(ره) و اقامتگاه ایشان ایجاب می‌کرد که ما خیلی در آن فضا وارد نشویم.این روال معمول ما بود. همراه امام(ره) به قم هم رفتیم. آنجا دیدیم که امام(ره) خیلی دوستدار و عاشق دارند، بعد از چند ساعتی که در قم بودیم و به اصفهان رفتیم و چند ماهی آنجا ماندیم.

کی برگشتید؟

موقعی که حال جسـمی حضرت امام(ره) وخیم شـد و ایشان را به تهران بردند.هنگامی که در امامزاده قاسم،خیابان دربند بودند و اتفاقاً نزدیک ایام نوروز بود،خدمتشان رفتیم و در اینجا بود که مجدداً از ما خواستند مسئولیتهایی را بپذیریم.اتفاقاً در آن روز از محمد حسنین هیکل نامه‌ای برای حضرت امام(ره) آمده بود و دادند که من ترجمه کنم. به فارسی ترجمه کردم و تحویل دادم.خط من برای حضرت امام(ره) یادآور دوره نجف بود که در آنجا چیزهایی را می‌نوشتم یا پاکنویس می‌کردم، به همین مناسـبت آقای رسولی که نزد امام(ره) رفت و برگشت، گفت، «شما باید اینجا بمانید.»

ما با پدرمـان از اصفهان آمده بودیم،لذا ناچار بودیم با هم برگردیم. بعد که از اصفهان برگشـتیم،امام(ره) به جماران منتقل شده بودند که به آنجا رفتیم و خاطراتش مفصل اسـت و در زمره خارات مربوط به حضرت امام(ره) قرار می گیرد.

نقش حاج احمد آقا در بازسازی دفتر حضرت امام(ره) در دوران پس از انقلاب و زمانی که مراجعات بسیار زیادی وجود داشت،چقدر بود. حضرت امام(ره) خودشان چقدر حوزه‌های مختلف سیاسی و مالی و غیره دفتر را ساماندهی می کردند و حاج احمد آقا چقدر در این حیطه فعالیت و تأثیر داشتند؟

دفتر حضرت امام(ره) در اوایل کار گسـترده نبود. در ایامی که ما در اوایل انقلاب و انتقال حضرت امام(ره) به جماران به دفتر ایشان ملحق شدیم، کل دفتر عبارت از چهار اتاق سه در چهار و شاید هم کمتر بود.یک اتاق آبدارخانه و یک اتاق هم تلفخانه بود که مرحوم فریدنیا در آنجا بود و حاج احمد آقا هم هر وقت به این طرف می‌آمد، در همان اتاق می‌نشسـت. اتاق سوم اتاق آقای صانعی و انصاری بود و اتاق چهارم اتاق آقای رسولی محلاتی و بنده و مرحوم شهید سلیمی بود. اوایل به صورت نوبتی آنجا می‌ماندیم و بعد امام(ره) فرمودند که به صورت ثابت آنجا باشـیم و ما هم منـزل را به جماران منتقل کردیم و ماندگار شدیم. به هر حال کل دفتر ما عبارت بود از همین چهار اتاق و کارکنان آن هم هفت هشت نفر بیشـتر نبودیم که آبدارچی و کارکنان خدماتی را هم در برمی‌گرفت. بعداً یکی دو تا دکتر بر اسـاس شیفت می‌آمدند که در دو اتاق بالای حسینیه اقامت کردند. بعدها خود ما هم منتقل شدیم به آنجا. در دو طبقه بالای حسـینیه دو سه تا اتاق هست، طبقه دوم یعنی بالاتر از کف حسینیه،ما بودیم و آقای رسولی، بالای آن هم دکترها بودند. بنابراین از نظر سیستم اداری،

چیز گسترده‌ای نبود.انبوه نامه‌ها و وجوهات شرعیه‌ای را که می‌آمد، صدور قبوض و حساب و کتاب کردنش به عهده ما سه نفر یعنی من و شهید سلیمی و آقای رسولی بود و مرحوم حاج احمد آقا هم در کار ما دخالتی نمی‌کرد. در اول کار از جهت دریافت وجوهات، آقای رسولی با امام(ره) در ارتباط بود و بعد از چند ماهی، بنده هم طبق دستور حضرت امام(ره) به ایشان ملحق شدم و در واقع در ارتباط با مسائل مالی یک هیئت سه نفره از آقای رسولی، آقای صانعی و بنده شکل گرفت.

اوایل آقای رسولی دریافتها و آقای صانعی پرداختها را انجام می‌دادند و بعد از تشکیل هیئت سه نفره در سال ۶۰، هر روز باید در مورد مهر شدن قبوض و وجوهات خدمت امام(ره) می‌رسیدیم.در مورد نامه‌ها و ارائه گزارشها و فهرست نامه‌ها،اوایل خود نامه‌ها را خلاصه‌نویسی می‌کردیم و خدمت امام(ره) می‌دادیم و بعدها فهرست نامه‌ها را می‌دادیم و امام(ره) از میان آنها بعضی را می‌خواستند که مطالعه کنند. حاج احمد آقا در این امور دخالتی نمی‌کرد و سعی داشت حتی‌الامکان از مسائل مالی و دریافت و پرداختها دوری کند و هیچ دخالتی نداشته باشد و ما مستقیماً زیر نظر حضرت امام(ره) کار می‌کردیم. مسائل مدیریتی دفتر به این شکل، جمع و جور و کوچک بود. از طرف دیگر ملاقاتهای حضرت امام(ره) و تنظیم برنامه آنها بود که بیشتر خود حاج احمد آقا و احیاناً بعضی از آقایان دیگر نقش داشتند. می‌خواهم عرض کنم که دفتر اساساً طول و عرض آن چنانی نداشت که رئیس و مرئوسی داشته باشد، یعنی حاج احمد آقا خودش را حتی رئیس دفتر هم نمی‌دانست،اعضای دفتر مستقیماً مسائل را با خود امام(ره) مطرح می‌کردند و حاج احمد آقا هم گاهی در جریان امور قرار می‌گرفت، گاهی راهنمایی می‌کرد و نقشی را در حاشیه ایفا می کرد و هیچ داعیه‌ای مبنی بر دخالت در برنامه‌های ما نداشت. البته این در مورد مسائل دفتر بود، اما در حیطه مسائل نظام، عمده ارتباط از طریق ایشان برقرار می‌شد. آنچه که در ارتباط با نظام بود، معتمد و رابط حضرت امام(ره)،حاج احمد آقا بود و در مسائل کلان نظام، نقش اول را ایفا می‌کرد. حالا ممکن بود حضرت امام(ره) بعضی از مسائل جرئی را به ما بگویند، مثلاً فرض بفرمایید مرحوم آیت‌الله آقای مُهری، نماینده امام(ره) در کویت بود که اخراجش کرده بودند، ایشان رفته بود نزد حضرت امام(ره) و مطلبی را درباره یک روحانی که او را خلع لباس کرده بودند، خدمت امام(ره) گفته و او را معرفی کرده بود. امام(ره) به حقیر فرمودند، «به آقای موسوی اردبیلی بگویید اگر کسی در خدمت آن رژیم نبوده است، حالا اگر یک وقت خطائی هم کرده است نباید به شیوه سلبی با او برخورد کرد.» که من زنگ زدم مطلب را به آقای موسوی اردبیلی گفتم و یا گاهی می گفتند به آقای مهندس موسوی مثلاً این مطلب را بگویید یا چنین مقولاتی. مسائل اساسی مربوط به نظام و جنگ را از طریق احمد آقا ابلاغ می‌کردند. امام(ره) خودشان طبقه‌بندی بسیار دقیقی داشتند. مسائل بسیار مهم را خودشان مستقیماً مباشرت داشتند، خودشان احضار می‌کردند و خودشان می‌گفتند. مسائلی هم که با پیغام دادنها و ابلاغ پیامها،انجام شدنی بودند، طبعاً حاج احمدآقا به عهده داشتند. نکته‌ای که می‌خواهم در اینجا عرض کنم این است که نکته‌ای که ما در طول حیات حاج احمد آقا دیدیم این بود که ایشان واقعاً مورد اعتماد حضرت امام(ره) بود. دلیل هم داشت و آن دلیل هم این بود که حاج احمد آقا هیچ‌وقت در قبال حضرت امام(ره) و رأی ایشان برای خودش و نظر خودش و وجود خودش هیچ شأنی قائل نبود، بلکه برعکس، همه وجودش، جوش و خروش و تپش قلبش برای اجرای دستورات امام(ره) در اولین فرصت و بدون فوت وقت بود.امام(ره) اشاره‌ای می‌کردند، در همان لحظه، هر وقتی و در مقابل هر کسی که می‌خواست باشد، پیگیر قضیه می‌شد.ایشان قبل از آنکه فرزند امام(ره) باشد، معتمد امام(ره) بود، امین امام(ره) بود، ولی چون فرزند ایشان هم بود، این خودش از عوامل مثبته بود،زیرا بیشترین انس را در درون زندگی حضرت امام(ره) با ایشان داشت، لذا این ارتباط بسیار سهل‌تر از غیر حاج احمد آقا برقرار می‌شد. حاج احمد آقا در اکثر اوقات با امام(ره) زندگی می‌کرد و کمتر از امام جدا بود.بعدا عرض خواهم کرد که احمد آقا در زندگی، هیچ چیزی برای خود فراهم نکرد.در این مدت، تنها یک اتاق ساخت که آن هم به خاطر امام(ره) بود نه برای خودش. این اتاق را مماس به محل دفتر امام(ره) ساخت که همیشه در نزدیک‌ترین نقطه به امام(ره) باشد، با این که منزل ایشان هم که مال خودشان نبود، در نزدیکی اقامتگاه امام(ره) بود، ولی این اتاق را هم درست کرد که همیشه در دسترس و پا به رکاب و آماده پیگیری دستورات امام(ره) باشد.

در سالهای اخیر، جریانی که جرئت رویارویی مستقیم با حضرت امام(ره) را ندارد، این شیوه را در پیش گرفته است که چنین القا کند که حضرت امام(ره)در سالهای آخر عمر،به ویژه در رویدادهای بزرگ، تحت تأثیر حاج احمد آقا بودند. شما که از نزدیک شاهد همه مسائل بودید، این رویکرد را چگونه تحلیل می‌کنید؟

دفتر را که عرض کردم احمد آقا دخالت نمی‌کرد. البته تمام کسانی که در دفتر بودند، بعد از امام(ره) بیشترین احترام را برای احمدآقا قائل بودند.سئوال شما را می‌توان به این شکل طرح کرد که اساساً چه چیزهایی در اختیار احمدآقا بود و یا از ناحیه امام(ره) به ایشان تفویض شده بود. می‌خواهم عرض کنم که یک چیزهایی به طور طبیعی قابل تفویض هست. امام(ره) خیلی چیزها را هم به ما تفویض کرده بودند.هر روز افراد زیادی به ما رجوع و وجوهات پرداخت می‌کردند و ما بر اساس یک شاخص و معیار مشخصی، می‌دانستیم که بخشی را باید به روحانیون و وکلای امام(ره) تحویل بدهیم که صرف مخارج محلی بکنند و این کاری است که همه مراجع به طور طبیعی به دفاتر و یا وکلای خود تفویض می‌کنند. اگر منظور از تفویض و اعتنا و اعتماد کردن از این نوع باشد، حضرت امام(ره) به هر یک از افراد در حد خودشان اعتماد داشتند، مثلاً اگر حاج عیسی می‌گفت: «آقا! این استکان نجس است.» برای امام(ره) قابل قبول بود. اگر ما می‌گفتیم فلان شخص برای این که اجازه امور حسبیه برایش صادر شود، آدم موثقی است، برای امام(ره) قابل قبول بود، چون این در دنیا امر متعارفی است که وقتی دو نفر آدم ثقه، کسی را تأیید کنند، می‌شود برایش اجازه امور حسبیه صادر کرد. اگر منظور از اعتماد کردن، این نوع مسائل باشد، احمدآقا در جای خودش معتمد امام(ره) بود که بعضی از مسائل به ایشان احاله شود. مثلاً فرض کنید که حضرت امام(ره) می‌فرمودند، «بروید بیمارستان و از فلان آقایی که بستری هست، عیادت کنید، کمک هم بکنید.»،تشخیص میزان این کمک به عهده حاج احمد آقا گذاشته می شد.در این حد،نزد همه عقلا متعارف است.

دشمنان انقلاب چیز دیگری منظور نظرشان است.

ممکن است کسی بگوید که امام(ره) دست خودشان را بسته بودند و چون حالش را نداشتند، خیلی چیزها را به احمد آقا تفویض کرده بودند و احمد آقا هم خودش تصمیم گرفته، یکی را بالا برده، یکی را پایین آورده، یکی را عزل کرده، یکی را نصب کرده،اگر منظور این است و یا منظور این است که احمد آقا می توانست در ذهن امام(ره) نفوذ و بعد هم جوسازی کرده و یا توأم این دو باشد، می‌خواهم عرض کنم که ما چنین امامی را اصلاً قبول نداریم که کارش را در مسائل سرنوشت‌ساز کشور و آنچه که شأن خاص نظام باشد، بخواهد چشم‌بسته به دیگری تفویض کند و یا آن‌قدر ساده‌لوحانه برخورد کند که عقلش را دست دیگری بدهد. اگر این بود که امام، امام نمی‌شد. امامی که دنیا نتوانست روی دست او بزند،سازمانهای عریض و طویل کارشناسی و جاسوسی و امنیتی دنیا و هیچ قدرتی نتوانست روی دست امام بزند و امام روی دست همه اینها زد. اگر واقعاً احمد آقا هم مثل امام(ره) بود که باید بگوییم احمدآقا، آدم خارق‌العاده و نابغه‌ای بوده، در حالی که احمد آقا و امثال ایشان، فاصله‌شان با حضرت امام(ره)، فاصله زمین تا آسمان بود.

نبوغ و فراست شخصی که داشتند.

قطعاً، اما نسبت به دیگران نه نسبت به حضرت امام(ره). هوشمندی، دوراندیشی، نگاه توأم با فراست و توأم با شناختی که نتیجه ان تتقوالله یجعل لکم فرقانا و محصول هفتاد سال ریاضت مشروع و نماز شبها و عبادتها و ریاضتها و تقوای امام(ره) است، فقط خاص ایشان بود. چه در زمان خود حضرت امام(ره) گروههای مختلفی بودند هم در چپ هم در راست، در طیفهای مختلف که هرگاه از ناحیه حضرت امام(ره) مطلبی را مشاهده می‌کردند که خلاف نظرشان بود و در عین حال آن اعتقاد و باور عمیق را به حضرت امام(ره) نداشتند و از آن طرف هم جرئت نداشتند که در مورد مطلبی که خلاف میلشان بود، تعریضی به حضرت امام(ره) بکنند،احمد آقا را هدف قرار می دادند و می‌گفتند ایشان این کار را کرده است، در حالی که این قبل از آن که توهین به احمد آقا باشد توهین و افترا به حضرت امام(ره) است. امامی که نتواند دفترش را جمع کند، امامی که نتواند فرزندش را جمع کند، امامی که در مورد تصمیمات سرنوشت‌ساز، تحت تأثیر فرزندش باشد که دیگر امامی نیست که ما قبولش داریم. یادم هست در همان زمان یکی از بزرگان یکی از بلاد به دفتر آمد و به خاطر مسئله‌ای از ظهر تا آخر شب و شب که او را به خانه بردم تا اذان صبح با این آقا صحبت کردیم. او هم این ذهنیت را داشت که حضرت امام(ره) تحت تأثیر حاج احمدآقاست و ما در واقع تلاش می‌کردیم این را به او اثبات کنیم که در مورد حضرت امام(ره)،اساساً چنین چیزی قابل تصور نیست و براهین و مدارکی برایش آوردیم و به او ثابت کردیم که تصور اشتباهی دارد. پس از رحلت حضرت امام(ره) هم خیلیها در مورد موضوعاتی که خلاف میلشان بود، وقتی نمی‌توانستند مستقیماً به امام(ره) تعریض کنند و امام(ره) را زیر سئوال ببرند، این مسائل را به حاج احمد آقا منتسب کردند و جالب اینجاست بسیاری از کسانی که در آن زمان خود را از یاران بسیار نزدیک حاج احمد آقا می‌دانستند و اکنون هم خودشان را از حواریون ایشان معرفی می کنند، به طرف مقابل گرایش پیدا کردند و بعضی از کسانی که آن موقع،حاج احمد آقا را مورد هجمه قرار می‌دادند، حالا از ایشان دفاع می کنند. من هرگز به یاد ندارم که حاج احمد آقا در هیچ موردی خواسته باشد حضرت امام(ره) را سانسور کند، جز در چند روز اول بیماری حضرت امام(ره)که پزشکان سفارش اکید کرده بودند که مسائل ناراحت کننده‌ای که ممکن است قلب امام(ره) را تحت فشار قرار دهد و برایشان خطر دارد، به ایشان گفته نشود. حاج احمد آقا به ما سفارش کردند سخت مراقب باشیم که به دستور پزشکان عمل شود. مثلاً برای چند هفته‌ای، ما عکس شهدا را خدمت امام(ره) نبردیم که امضا کنند، چون هر روز چند تا عکس شهید می‌بردیم و ایشان زیر عکس را امضا می کردند یا جمله ای می نوشتند. پزشکان گفتند این ممکن است به قلب امام(ره) آسیب وارد کند. از این نوع موارد،آن هم برای حفظ سلامتی امام(ره) را شاهد بودیم، آن هم بر حسب توصیه پزشکان، اما در مورد ارتباطات امام(ره) امکان نداشت که کسی بخواهد با امام(ره) ارتباط برقرار کند و هیچ‌کس،حتی احمد آقا،بتواند جلوی این قضیه را بگیرد. اولاً در خود دفتر، همین چند نفر، هر کدام متصل به طیفی از مجموعه های داخل نظام بودند و کسی که می‌خواست حرفی را مطرح کند و از عناصر انقلاب بود،هر کدام کانالهای ارتباطی را از داخل خود دفتر داشتند. خود احمد آقا همیشه به مطایبه می گفت، «فلانی را که می‌بینم یاد فلان کس یا فلان طیف می‌افتم.» راجع به من می‌گفت، «هر وقت تو را می‌بینم یاد حزب‌الله می‌افتم و هر وقت اسم حزب‌الله را می‌شنوم، یاد تو می‌افتم.» در ارتباط با بقیه دوستان دفتر هم همین عبارت را به کار می‌برد، چون کاملاً معلوم بود که فلان آقا در دفتر با طیف کذاا‌رتباط دارد. خود اعضای دفتر دارای گرایش واحد نبودند و هر کدام گرایش خاصی داشتند و متصل به طیفهای داخل نظام بودند و هیچ کس هم نمی توانست مانع ارتباط آنها با حضرت امام باشد.

به خاطر نقش مالی که داشتید؟

تعدادی از اعضای دفتر،ارتباط ثابت و مستمر با حضرت امام(ره) داشتند،بدون این که حاج احمد آقا در این مورد اثباتاً و نفیاً نقشی ایفا کند. گذشته از اعضای دفتر، خارج از دفتر هم کسانی بودند که ارتباط مستقیم و مستمر با حضرت امام(ره) داشتند و کسی نمی‌توانست مانع از ورود آنها شود، یکی مرحوم آقای لواسانی بود، یکی مرحوم آقای پسندیده بود. بسیاری از طیفهای مرزهای خاکستری و یا حتی آن سوی مرز انقلاب،از طریق آقای پسندیده، حرفهایشان را به حضرت امام(ره) منتقل می‌کردند،از جمله جبهه ملی‌ها و نهضت آزادیها. آقای پسندیده هر وقت که اراده می‌کرد، می‌آمد و هرچه هم دلش می‌خواست می‌گفت و امام(ره) هم با کمال حوصله گوش می‌دادند. هر وقت آقای پسندیده می‌آمدند و ما حضور داشتیم، امام(ره) اشاره می‌کردند که کارها و کاغذهایمان را جمع کنیم و برویم و یا گوشه‌ای بنشینیم و کارمان را انجام بدهیم. آقای پسندیده تقریباً نقش پدر و استاد امام(ره) را داشتند. امام(ره)، هم احترام برادر بزرگ‌تری و هم احترام پدری و هم احترام استادی را یکجا برای آقای پسندیده قائل بودند، لذا هر درخواستی که ایشان داشت، امام(ره) گوش می‌کردند.



احمد آقا در وصیتنامه‌شان نوشته‌اند، «من در راه حضرت امام(ره) به هیچ کس رحم نکردم.» تحلیل شما از این بیان چیست؟

یعنی که آنچه را که امام(ره) گفته بودند، بدون توجه به عواطف و احساساتی که شخصاً نسبت به افرادی داشتم و بی‌آنکه بگذارم این عواطف گذشته بر من تأثیر بگذارد، اجرا کردم. این جمله به هیچ وجه به معنی زیاده روی کردن و این که آنچه را که امام(ره) نفرموده، انجام دادم، نیست. من جایی عملکردی را از احمدآقا سراغ ندارم که چیزی را از امام(ره) کتمان و امام(ره) را ناراضی کرده باشد. آنچه را که انجام می‌داد به دستور امام(ره) و با اطلاع امام(ره) بود و با قاطعیت هم پیگیری می‌کرد. او همه وجودش وقف حضرت امام(ره) بود. پا به رکاب بود برای اینکه امام(ره) دستوری بدهند و ایشان با قاطعیت انجام دهد. ایشان تا آنجا که من شاهد بودم،بر اساس خواست شخصی با کسی برخورد نمی‌کرد. آنچه که من در ده سال بعد از انقلاب از ایشان دیدم، این بود که احمدآقا منعکس کننده نفی و اثباتهای حضرت امام(ره)بود، ولی این که با کسی برخورد یا جدال شخصی کرده باشد، حداقل من شاهد نبودم.

بسیاری از این شایعات، پس از انتشار خاطرات آقای منتظری و در طول سه چهار سال گذشته اوج گرفته‌اند. شما که با هر سه تن از نزدیک، سابقه آشنایی طولانی دارید، نقش حاج احمدآقا را در فرآیندی که به عزل ایشان منتهی شد، چگونه می‌بینید؟

در تمام این فرآیند، حتی لحظه‌ای ندیدم که حاج احمد آقا، قدمی جلوتر از امام(ره) حرکت کند. همیشه پشت سر امام(ره) حرکت می‌کرد. ما قبل از این جریان و در تمام طول سالهای مبارزه، علاقه عمیق احمد آقا را به آقای منتظری شاهد بودیم، یعنی سرسوزنی چیزی را که نشان از عدم علاقه باشد، ندیدیم، بلکه بر عکسش، نمونه‌های زیادی از علاقه ایشان را مشاهده کردیم. این نمونه‌ها فراوان بودند. مثلاً در سال ۶۱، وقتی می‌خواستیم سندی را امضا کنیم به بانک بدهیم...

چه سندی؟

مربوط به وجوهات شرعی حساب بانکی حضرت امام(ره) بود که به نام حضرت امام(ره) بود، ولی حق امضا و حق برداشت، متعلق به هیئت سه نفری بود، سندی را نوشتیم و حضرت امام(ره) و بنده و آقای صانعی و آقای رسولی هم امضا کردیم که این پولها مربوط به شخص ما نیست و اگر حادثه‌ای برای ما یا برای حضرت امام(ره) پیش بیاید، این وجوهات در اختیار آقای منتظری قرار خواهند گرفت. البته این سند منتشر نشده بود تا اخیراً در صحیفه امام(ره) منتشر شد. بعد هم در خاطرات من چاپ شد.امام(ره) هم امضا کردند که مراتب فوق مورد تأیید اینجانب است. امثال این قضایا نشان می‌دهد که حاج احمد آقا که در متن این قضیه بود، هیچ وقت کمترین اعتراضی نکرد یا مثلاً ارجاعاتی که امام(ره) در مورد عفو زندانیان و مسائل قضایی، مرتبا به آقای منتظری داشتند و ما می‌دیدیم که روند کار، یک روند کاملاً ایجابی است و احمد آقا هم که بیشتر در جریان این مسائل بود،نگاهش کاملا به این موضوع مثبت بود و ما هیچ وقت احساس کوچک‌ترین گرایش منفی نسبت به این موضوع نکردیم. احمد آقا به رغم گرایشات مثبتی که به آقای منتظری داشتند و رفت و آمدهایی که با ایشان داشتند و رفاقتی که با ایشان داشتند، می‌بینیم در جریاناتی که پیش می‌آید،دقیقاً همراه با امام(ره) موضعگیری می کند و دقیقاً پا جای پای امام(ره) می گذارد.

پیامی که امام(ره) در بهمن ۶۷ دادند، ریشه در گذشته داشت. شما از کی متوجه حساسیت امام(ره) و حاج احمد آقا به این مسئله شدید؟

از زمانی که مسئله مهدی هاشمی اوج گرفت و مطرح شد، خود ما هم خیلی نگران بودیم و نمی‌خواستیم این حادثه اتفاق بیفتد. خود ما از چهار پنج سالگی و پدرمان هم از قبل از آن، سابقه رفاقت چهل پنجاه‌ساله با آقای منتظری داشتند و خیلی برایمان تلخ بود که چنین اتفاقی پیش بیاید، لذا از لحاظ اعتقادی احساس وظیفه می‌کردیم. ما در مجله پاسدار اسلام، صفحه ثابتی را در صدر مجله به مباحث نهج‌البلاغه آقای منتظری اختصاص داده بودیم.داخل مجله،مخصوص امام(ره) و داخل پشت جلد،مختص آقای منتظری بود و تعبیر آیت‌الله العظمی را درباره ایشان، ما مطرح و بیشتر از همه تکرار کردیم که قضیه جا بیفتد.مصاحبه‌های بسیار زیادی با چهره‌های مختلف درباره اعلم بودن آقای منتظری و مرجعیت آینده ایشان کردیم و همه اینها به خاطر اعتقادی بود که به جایگاه ایشان داشتیم. ما حتی تا شماره اسفند ۱۳۶۷ و فروردین ۶۸، همچنان مقالات آقای منتظری را با همان تعبیرات در مجله پاسدار اسلام داشتیم.

در سال ۶۷ به اصفهان رفتم و با آقای طاهری صحبت کردم و گفتم،«برویم تلاش خودمان را بکنیم و نگذاریم این روند به این شکل پیش برود.» بعد با آقای طاهری قرار گذاشتیم. از این طرف هم به تهران آمدیم و با آقای کروبی صحبت کردیم. یک روزی را قرار گذاشتیم. من و آقای کروبی از اینجا رفتیم. آقای طاهری و حاج عباسعلی روحانی هم از اصفهان آمدند و در قم ملحق شدیم و چهار نفری رفتیم پیش آقای منتظری. قبلاً هم گفتیم که اگر تک تک برویم، آقای منتظری بر ما غلبه دارد،اگر چهار نفری برویم شاید بتوانیم قانعشان کنیم که این روند مهار شود و جلو نرود. رفتیم و متأسفانه آن جلسه نهایتاً هم منجر به داد و فریاد بین آقای منتظری و آقای طاهری شد، به نتیجه‌ای نرسید.

در آن جلسه چه بحثهایی شد؟

قرار بود چهار نفری صحبت کنیم و نتیجه‌ای گرفته شود، ولی متأسفانه نشد و دلیلش هم همان جدال سختی بود که بین آقای منتظری و آقای طاهری پیش آمد که اصولاً روند جلسه از دست ما خارج شد و فضای جلسه تند شد و عصبانیت و فریاد در میان آمد و جلسه طبعاً به نتیجه‌ای نرسید و دست خالی از جلسه بیرون آمدیم.

پس آقای طاهری در آن زمان از منتقدان سخت آقای منتظری بود؟

بله، خیلی از جریان ناراحت بود.

و بعد به جماران برگشتید؟

بله. آنها به اصفهان رفتند و ما هم به جماران برگشتیم. حاج احمد آقا

بعد از چند روزی مطلع شدند که ما برای این کار رفته بودیم. ما را صدا زد و به شدت عصبانی و ناراحت که، «تو به اجازه چه کسی رفتی؟»

علت عصبانیت ایشان چه بود؟

احمـد آقا از این ناراحت بود که نکند آنها تصور کرده باشـند که ما به دستور احمد آقا رفته‌ایم و این گروه را جمع کرده‌ایم. ایشان می‌گفت، «تو عضو دفتر امام(ره) هستی، چرا بدون اجازه و هماهنگی با دفتر رفتی؟ حالا خیال می‌کنند من به تو گفته‌ام که برو این کار را انجام بده.» من گفتم، «ما قبل از این‌که عضو دفتر امام(ره) باشیم،دهها سال با آقای منتظری رفیق بودیم و به خاطر اعتقاد شخصی خودمان، به خاطر احساس وظیفه شخصی خودمان رفتیم و آقای منتظری هم هرگز چنین تصوری نمی‌کند، چون ارتباطمان طولانی تراز این چیزها بوده و یقیناً کسی چنین تصوری به ذهنش خطور نمی‌کند. من هم از این منظر نرفته‌ام. من و آقای طاهری به خاطر انس دیرینه و رفاقت، احساس وظیفه کردیم که برویم و نگذاریم این روند به این شکل پیش برود.» به هر حال، منظور این است که در همان قضیه هم مشـاهده کردم که احمد آقا چقدر تحفّظ دارد که در ارتباط با دفتر امام(ره) و حضرت امام(ره)، یک وقت چیزی خارج از مدار تعیین شده، پیش نیاید.

در ارتباط با مقالات آقای منتظری در مجله پاسـدار اسلام چه اقدامی کردید؟

از اول تولد پاسـدار اسلام، نشـریه ما همواره با بحث نهج‌البلاغه آقای منتظری منتشر می‌شد. یک شب هیئت تحریریه شامل آقای محتشمی، آقای بیات، آقای محمدی معین، آقای دکتر حافظ نیا، آقای رهبر جمع شـدیم و زیاد صحبت کردیم که در ارتباط با ایشـان چه کنیم. نظر بعضیها این بود که باید علیه ایشـان مقاله‌های تند و تیز چاپ کنیم. دیدگاه دیگری که من جزو آنان بودم، اعتقاد داشتیم نهج‌البلاغه بُعد علمی دارد و باید چاپ شود، ولی در عین‌حال من فکر کردم، «حالا که دسترسی به امام(ره) داریم، چرا خودمان اجتهاد کنیم؟»فردا صبح که خدمت امام(ره) رسیدم،ایشان مجله پاسدار اسلام را کاملاً می‌شناختند. عرض کردم که آیا مقاله‌های ایشان را چاپ کنیم یا خیر. امام(ره) بلافاصله فرمودند، «شما این کار را نکنید.»

منشأ اصلی عناد این طیف با مرحوم احمد آقا چیست؟

بالاخره هم موضوعیت داشت هم طریقیت. هم به عنوان کسی که محکم پای حرف حضرت امام(ره) ایستاده، قاعدتاً از این منظر مبغوض است. از جهت دیگر آنهائی که جرئت تعرض به شخص امام را نداشتند،با تعرض به احمد آقا تلافی می کردند و ایشان،چوب امام را می خورد.

خاطراتی را از سجایای اخلاقی مرحوم احمد آقا بیان کنید.

ما واقعـاً در دوران حیات امام(ره)، هیچ وقت از احمد آقا ندیدیم که بخواهد به عنوان فرزند امام(ره) و به عنوان ارشـد کسـانی که در دفتر و بیت حضرت امام(ره)بودند و در جایگاه بسیار رفیعی قرار داشتند، جایگاه خود را به رخ ما بکشد، نفی و اثباتی و دخالتی در کار ما بکند. به هیچ وجه،روح بلند و افق دید بسیار وسیعی داشت. اساساً این مسائل برایش اهمیتی نداشتند که بخواهد فرمانروایی کند یا تحکمی بر افراد کند و فرمان یا دستوری بدهد. یک بار ایشان به من تلفن زد و گفت،«الان حاج عیسی را می‌فرستم. پنجاه یا صد هزارتومان (الان درست یادم نیست) بدهید بیاورد که امام(ره) گفته‌اند که ببرم برای کسی.» گفتم،«پس شـما رسیدش را به من بدهید.» حاج عیسی آمد. پرسیدم، «رسید حاج احمد آقا چه شد؟» گفت،«ایشان چیزی به من ندادند.» گفتم،«پس تا من پول را آماده می‌کنم، برو رسید را بگیر و بیاور.» حاج عیسی رفت و به حاج احمد آقا گفت،«فلانی گفته رسید بدهید تا پول را بدهم.»ایشان مجددا حاج عیسی را فرستاد نزد من و آیفون زد به من که،« پول را برای خودم نمی‌خواهم. پول مال امام(ره) است و این هم دستور امام(ره) است.»گفتم،« معذرت می‌خواهم. شب که می‌خواهم از اینجا بروم باید حساب و کتاب پولها مشخص باشد. هر پرداختی می‌کنیم، باید دستور پرداخت و امضای تحویل گیرنده داشته باشیم.» چند باری هم که به خود امام(ره) هم پول دادیم،از ایشان رسید گرفتیم. ما فرمهایی به این شکل داشتیم که مبلغ.....تومان به دسـتور..... به آقای فلانی پرداخت گردید و برای هر پرداختی رسـید داشـتیم. هم دستور دهنده و هم گیرنده پول امضا می‌کردند. مثلاً در مورد حضرت امام(ره) می‌نوشتیم که بر حسب دستور امام(ره) به حضرت امام(ره) پرداخت شد و امضا می گرفتیم. من قبض را می‌نوشتم و پول را می‌بردم برای حضرت امام(ره). ایشان هم مهرشان را از جیبشان درمی‌آوردند و مُهر می‌کردند. به حاج احمد آقا گفتم،« ما به امام(ره) هم که پول می‌دهیم، رسید می‌گیریم.» حاج احمد آقا گفت، «یعنی مرا قبول ندارید؟رسید رابعد می‌دهم.» گفتم،« شاید بعد ما زنده نباشیم و یا یادمان برود و فراموش شود.» دفعه سوم که حاج عیسی را دست خالی فرستادم که برود رسید را بیاورد، حاج احمد آقا با عصبانیت نامه‌ای نوشته بود و اسم مرا هم ننوشته بود، بلکه نوشته بود،«آقای صندوقدار! مبلغ صد هزارتومان که امام(ره) دسـتور داده اندبدهید حاج عیسی بیاورد.» این خبر مثل بمب در دفتر پیچید و بعضی از دوسـتان، ما را سرزنش کردند که کار زشـتی کردی و وای به حالت که مقابل احمد آقا ایستادی. آنها فکر می‌کردند که کار ما تمام است و یکی از دوستان، خیلی مشفقانه گفت،« کار خطرناکی کردی.» گفتم،« ما که برای در دفتر امام(ره)ماندن،کیسه‌ای ندوخته ایم. تا اینجا هسـتیم باید وظیفه‌مـان را دقیق انجام بدهیم، فوقش اخراجمان می‌کنند. برای ما اصلاً مهم نیست. من دلم با امام(ره) است که آن را پدر جد احمد آقا هم نمی‌تواند از من بگیرد. هر چه باداباد. من امانتدار امام(ره) هستم و باید این کار را بکنم.» در حالی که پیش‌بینی همه این بود که احمدآقا،احتمالا ما را از دفتر بیرون کند، چند روز بعد، صدایم زد و گفت،«امام(ره)موافقت کرده اند حساب ارزی باز کنیم و قرار است که این حساب به نام شما باشد.» این حساب بـه نام امام و با امضای من و آقای کفـاش زاده که با کارهای ارزی بانکی در ارتباط بود، باز شد. حالا احمد آقایی که به زعم دیگران و خودم قرار بود به خاطر این‌که مقابلش ایستاده‌ام و به او پول نداده‌ام،مرابیرون کند، درست برعکس،حق برداشـت از حسـابی را که از جهاتی ،حساس تر از حساب ریالی بود،بر حسب اجازه حضرت امام به ما داد. این نشان می‌دهد که احمد آقا به هیچ وجه اهل هواهای نفسانی و حبّ و بغضهای شخصی نبود. او دارای چنین روح بلندی بود که به‌رغم این که عصبانی شده بود، در همان نقطه عصبانیتش احساس کرده بود که ما امانتداریمان دقیق اسـت و بنابراین مسئله مهم مالی دیگر حضرت امام(ره) را به ما سپرد.

از حضور احمد آقا به صورت ناشـناس در بین مردم و کسـب اخبـار دسـت اول به این شـکل و انتقال آنهـا به حضرت امـام(ره) چه خاطراتی دارید؟

بله، ایشـان البته کمتر به مسافرت می‌رفت، چون احساس می‌کرد باید در جوار حضرت امام(ره) باشد و مراقبت دقیق و سختکوشانه برای سلامتی حضرت امام(ره) بود که از دغدغه‌های مهم و اساسـی احمد آقا بود. او با تمام وجـودش از جان حضرت امام(ره) صیانت می‌کـرد و در حد ایثارگری تلاش می‌کرد. درمانگاهی که در جماران سـاخته شد به پیشـنهاد و ابتکار احمد آقا بود شـاید این تنها کاری بود که بدون اجازه حضـرت امام(ره) انجام داد. البته درمانگاهی که الان هست، توسعه یافته آن درمانگاه است و چندین برابر شده است. آن چیزی که احمد آقا ساخت، بسیار کوچک و در عین حال مجهز بود.

خود ایشان هم در همان جا فوت کرد.

در بخش توسعه یافته درمانگاه،ولی وقتی که حضرت امام(ره) بستری شدند، همان درمانگاه کوچک بود. این هم کار خدا بود. در اواخر سال ۶۶ و اوایل سـال ۶۷ که امام(ره) سـکته کردند و حدود سی روز بیمارستان بودند که البته این خبر اعلام نشد. این هم داستان مفصلی دارد که معجزه آسا بود.وقتی خدا می‌خواهد حفظ کند، این گونه است.دکتر پور مقدس که آن روز ،نوبتش بود و جان امام را نجات داد،می‌گفت که حدود ۹ دقیقه قلب امام(ره) از حرکت ایستاد و مجدداً شروع به کار کرد.خداوند به دست دکتر پور مقدس امام(ره) را برگرداند، در حالی که می‌گویند اگر جریان خون بیش از چهار دقیقه،متوقف بشود، دیگر امیدی به بازگشت نیست. مثل خود احمد آقا که برنگشت، اما در مورد امام(ره)، بعد از نه دقیقه این اتفاق افتاد و این یک معجزه الهی در عالم پزشکی بود.

حاج احمد آقا می‌گفت امام(ره) به محض اینکه چشمهایشان را باز کردند،به تصور اینکه حالا ایشان را به بیمارستان قلب یا جای دیگری برده‌اند و علاوه بر مزاحمتی که ممکن است مسائل حفاظتی برای سایر بیماران ایجاد کند، پنهان نگهداشتن چنین امری هم ناممکن است،اظهار نگرانی می کردند. به امام(ره)عرض شد که در درمانگاه مجاور منزلشان هستند و این خبر به هیچ‌وجه پخش نخواهد شـد و جای نگرانی نیسـت. با این که حاج احمد آقا این کار را بدون اطلاع امام(ره) کرده بود، ساخت این درمانگاه، اسباب خشنودی و رضایت امام(ره) را فراهم آورد. قضیه فاو را در جنگ داشتیم و اوضاع بسیار حساس بود و امام(ره) هم یک ماه در سی.سی.یوی این درمانگاه بستری بودند و اگر این خبر پخش می‌شد،برای شرایط حساس ،خیلی مشکل آفرین بود و یا اگر این درمانگاه ایجاد نشده بود تا می‌خواستند امام(ره) را به مرکزی و جایی برسانند، قطعاً تلف می‌شدند، بنابراین راه‌اندازی این درمانگاه اقدامی بسیار حیاتی و اساسی بود که با تدبیر احمدآقا انجام گرفت و در واقع جان امام(ره) نجات پیدا کرد. به همین دلیل احمد آقا کمتر به مسافرت می‌رفت، مگر این‌که از ثبات سلامتی امام(ره) مطمئن می شد. در چنین وضعیتی به به مسافرت می‌رفت، منتهی باز به صورت مستمر با دفتر امام(ره)در تماس بود بود. در این سفرها طبیعتاً در تماس مستقیم با احوال مردم بود. گاهی اوقات با کلاه نمدی می‌رفت در میان مردم و اصلاً قابل شناخت نبود. من هنوز یکی از آن کلاه نمدیها را دارم. ایشان به این ترتیب از متن جامعه، اطلاعات دست اولی را کسب می کرد.

نکته مهم دیگری که در زندگی ایشـان وجود داشت این است که از فرزند امام(ره) بودن جز سـختیها و مسـئولیتهایی که در ارتباط با شـخص امام(ره) داشـت،از نظر مادی و یا اشغال مسئولیتهای سیاسی و اجتماعی هیچ بهره ای نداشت و از این «رانت»ها هیچ استفاده‌ای نکرد. خواهر ایشان، خانم زهرا مصطفوی، این را برای ما نقل کرد که اوایل انقلاب بود که دولت چین از من دعوت کرده بود که به آنجا بروم.سر سفره ناهار خدمت امام(ره) عرض کردم که،«آقا!از ما دعوت کرده‌اند به چین برویم.» امام آن موقع حرفی نزدند. ناهار که تمام شد، مرا صدا زدند و فرمودند، «خواهش می‌کنم که شما به این سفر نروی.» بعداز جا برخاستند که بروند. من گفتم، «خب آقا! این حرف را همان جا جلوی جمع می‌زدید. چرا در گوشـم گفتید؟» امام(ره) جواب مرا ندادند، ولی با شوخی فرمودند، «آدم وقتی می‌خواهد حرفی را به کسی بگوید در گوشش می‌گوید، به کف پایش که نمی‌گوید.» خودشان هم خندیدند و من هم خنده‌ام گرفت. یک بار هم در آن اوایل آقای مهدوی کنی پیشنهاد کردند که برای نایندگی مجلس ثبت نام کنم.به امام(ره) عرض کردم، ایشان فرمودند،« تا من زنده هستم، دوست ندارم شما وارد این نوع مسئولیتها بشوید.»این، نگاه حضرت امام(ره) نسبت به احراز مشاغل توسط فرزندانشان بود. شما زندگی حضرت علی بن ابیطالب(ع) را هم که نگاه کنید می‌بینید در دوره ایشـان رسم بود هر کسی که به مقامی



از نظر معیشتی و اقتصادی، یک زندگی طلبگی داشت، همچون امام(ره) در خانه استیجاری زندگی می کرد، در حالی که خیلی راحت می توانست خانه بخرد. بعد از انقلاب، خانه و زمین حتی در شمال شهر تهران قیمتی نداشت. خیلی ها خریدند. احمد آقا به هیچ وجه دنبال خانه خریدن و این مسائل نبود. منزلش می رفتیم و وضعیت زندگیش را می‌دیدیم که عادی و مثل بقیه مردم بود. اتاق کارش که کنار دفتر حضرت امام(ره) بود، بسیار ساده و طلبگی و کپی زندگی ساده و اتاق ساده حضرت امام(ره) بود. از نظر ساده‌زیستی و کم هزینه بودن زندگی، یک مقلد واقعی امام(ره) بود.

می‌رسید، همه اطرافیان خود را وارد دستگاه می کرد. ملوک‌الطوایفی بود. معاویه که آمد سـر کار، هر چه بنی‌امیه بود سـر کار آورد. مثل وضعیت الان کویت و بحرین و امثالهم که همه خویش و قوم هستند. ولی در حکومت امیرالمؤمنین(ع) به رغم این که این کار رسـم بود و حضرت علی(ع) هم دسـتش از آدمهای شایسـته تقریبا خالی بود و فرزندانشان هم آدمهای لایق و برجسته‌ای بودند، آنها را در هیچ یک از مناصب قرار نداد. در این رویکرد امام(ع)، پیام و درسـی هست، یعنی اگر کسی در رأس حکومت قرار گرفت، نباید فامیل و بستگانش را سر کار بیاورد. در حکومت اسلامی این گونه است که به وقت احساس خطر، فرزندان حاکم در صف اول نبرد هستند و به هنگام تقسیم غنائم در آخر صف. احمد آقا و حاج آقا مصطفی در ارتباط با مسئولیتهای سنگین نهضت و خدمت بدون اسم و رسم در خط اول بودند،استفاده شخصی خود از هیچ رانت سیاسی و اقتصادی استفاده نکرد.

درباره ساده زیستی ایشان نکاتی را بیان کنید.

از نظر معیشـتی و اقتصادی، یک زندگی طلبگی داشـت، همچون امام(ره) در خانه استیجاری زندگی می‌کرد، در حالی که خیلی راحت می‌توانست خانه بخرد. بعد از انقلاب، خانه و زمین حتی در شمال شهر تهران قیمتی نداشت. خیلی ها خریدند. نه از بیت‌المال و سـازمان زمین شهری، بلکه با حداقل پولی که می توانسـتند فراهم کنند،در اوایل انقلاب خیلی راحت می‌شـد با چند صد هزارتومان،خانه خرید یا چند هزار متر زمین خرید. یادم هست که در آن سالها در جماران، هزار متر زمین یک الی دو میلیون تومان قیمت داشـت، ولی حاج احمد آقا به هیچ وجه دنبال خانه خریدن و این مسائل نبود. منزلش می رفتیم و وضعیـت زندگیش را می‌دیدیم که عادی و مثل بقیه مردم بود. اتاق کارش که کنار دفتر حضرت امام(ره) بود، بسیار ساده و طلبگی و کپی زندگی ساده و اتاق ساده حضرت امام(ره) بود. از نظر ساده‌زیستی و کم هزینه بودن زندگی، یک مقلد واقعی امام(ره) بود. اتاقی را که عرض کردم در کنار دفتر حضرت امام(ره) ساخت، در اواخر عمر ایشان بود. یک اتاق بود با یک زیرزمین، چون زمین مجاور،گود بود و باید می‌آمد بالا تا همسطح اتاق حضرت امام(ره) شود.از این اتاق، یک در به اتاق امام(ره) باز کرده بود. یک اتاق تقریبا سه در چهار بود که دو طرف آن ایوان با عرض یک، یک و نیم متری داشت. بعد از رحلت حضرت امام(ره)،حاج احمد آقااین را به ما گفت که،« یک روز حضرت امام(ره) به اتاق ما آمدند و دیدند که ما اینجا لب ایوان یک نرده زده‌ایم.دفعه قبل که آمده بودند، آنجا نرده نداشت. امام(ره) تأملی فرمودند و نسبت به اضافه شدن نرده ابراز نارضایتی کردند.احمد آقا می‌گفت با خودم گفتم یک جواب محکم بدهم که امام(ره) قانع شوند. گفتم،« علی تازه راه افتاده است و ممکن است پائین بیفتد و ضربه مغزی شود.» نرده‌هایی که آنجا گذاشته بودند، هزینه‌اش دو سه هزار تومان بیشتر نمی‌شد. امام(ره) تأملی کردند و فرمودند، «انسـانها قدم به قدم طاغوتی می‌شـوند و برای هر قدم هم توجیهات زیادی درست می کنند.» برای امام(ره) حتی ساختن یک ایوان یا نصب یک نرده مطلوب نبود و به احمد آقا تذکر دادند.

از مشـابهت های اخلاقی حـاج احمد آقا و حضـرت امام(ره) بگویید.

ایشان در بسیاری از جنبه‌ها به امام(ره) شبیه بود. مثلاً می‌دانست که امام چه علاقه عمیقی به خانواده‌های شهدا داشتند. یادداشتی هست که امام بعد از ماه رمضان و قبل از رحلت در باره لغو همه ملاقاتهایشان غیر از خانواده شهدا نوشته بودند و نشان می‌دهد که ایشان چقدر به آنها علاقه داشتند. همین علاقه به خانواده شـهدا را بعد از رحلت حضرت امام(ره)، عیناً در حاج احمد آقا مشـاهده کردیم. در طول مدتی که ایشـان بعد از امام(ره) زنده بودند، در همه مناسبتهایی که در بهشت‌زهرا برای شهدا برگزار کردیم، از حاج احمد آقا دعوت گرفتیم و ایشان بلااستثنا شرکت کرد. نه تنها شرکت که سخنرانی هم می کرد. قبل از سخنرانی می‌نشست و بچه‌های شهدا می‌آمدند و ایشان دست نوازشی به سرشان می‌کشید. در حسینیه هم هرچه درخواست ملاقات برای خانواده شهدا کردیم، خودش شـخصاً می‌آمد و برای بچه‌های شهدا صحبت می‌کرد. حتی یک مورد را به یاد ندارم که ایشان درباره خانواده شهدا و فرزندان آنها دریغ کرده باشد. دقیقاً مثل خود حضرت امام(ره) بود و نکته بالاتر این که حاج احمد آقا در این سالهای آخر عمرش چندین نوبت مرا صدا زد و گفت،« دلم می‌خواهد برای خانواده شهدا کاری انجام بدهم.» می‌گفتم،«آقا! کار از این بالاتر که هر مراسمی در بهشت‌زهرا یا حسینیه جماران داشته باشیم و از شما درخواست کنیم، می‌آیید، بچه‌های شهدا را نوازش می کنید، برایشان سخنرانی می‌کنید.» می گفت، «خیر، این چیزها مرا اشباع نمی‌کند. من می‌خواهم بروم شخصاً به خانواده شهدا خدمت کنم.» من چند جور به ایشان پیشنهاد کردم که متناسب با شأن ایشان باشد و همه را می‌گفت، «خیر! اینها به درد من نمی‌خورد. کاری بگو که بیایم خدمت کنم.» انگار می‌خواست بگوید بگو بیایم جایی را جارو بکشم، لباسشان را بشویم و از این نوع خواسته‌ها. دائماً می‌خواست که من به شکل مصداقی پیشنهاد بکنم. در فکر بودیم که کاری بکنیم که متأسفانه بیمار شد و از دنیا رفت.

از حساسـیت ایشـان نسـبت به حقوق مردم چـه خاطره ای دارید؟

مرحوم آقای پسـندیده در منزل بزرگـی در بالای منظریه زندگی می‌کردند که متعلق به بنیاد شهید بود و از همان اوائل در آنجا مستقر بودند. احمد آقا روی استرداد این خانه به بنیاد حساسیت داشت و می‌گفت،« هر چه زودتر برای تخلیه اقدام کنید و من آقای پسندیده را به خانه خودم می‌آورم.» زندگی با ایشان آسان نبود، چون آخر عمر ضعیف و وسواسی شده بودند. احمد آقا به رغم دشواری نگهداری از ایشان،وی را برداشت و به خانه خود آورد و گفت که خانه را تخلیه کنید. خانه میلیاردها تومان ارزش داشت و احمد آقا همه تلاشش این بود که آن را به بیت‌المال برگرداند.

آقای پسندیده تا آخر عمر نزد احمد آقا بود؟

بلـه و همان جا هم فوت کرد. احمد آقا نگـران بود که نکند آقای پسندیده از دنیا برود و وضعیت خانه معلق بماند. او نمی‌دانست خودش سه سال زودتر از ایشان از دنیا می‌رود.

بسـیاری از کسانی که به مدد و پشـتیبانی حاج احمد آقا وارد دستگاه حکومتی شدند و پست و مقامی گرفتند، امروز نه تنها به ایشان که به امام(ره) هم پشت کرده‌اند، در حالی که اگر احمد آقا از آنها حمایت نمی‌کرد، کسی به آنها اعتنایی نداشت. تحلیل شما از این طیف چیست؟

احمد آقا واقعاً سـعی می‌کرد همه نیروها را حفظ کند. امام(ره) هم همین‌طور. من واقعاً این چرخشهای صد و هشتاد درجه ای را نمی‌دانم چگونه تحلیل کنم. همان کسـانی که در اوایل سال ۶۸ در ضدیت با آقای منتظری داغ‌ترین افراد بودند، حالادر طرفداری از ایشـان همان‌قدر داغ هسـتند. یک عده‌ای در آن زمان تندترین مواضع را علیه ایشان داشتند و بعد از ده پانزده سال موافق صددرصد ایشان و مخالف نظام شدند. بعضیها هم بودند که در آن موقع در مقابل موضعگیری امام(ره) در مقابل ایشان تحفّظ داشتند و حالا بر عکس شده‌اند.خدا ما را از همه افراط و تفریطها حفظ کند.

ایران
جرئت مقابله با امام را نداشتند/ با احمد آقا مقابله می کردند
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

۱۳۵۷
۱۳۵۸
۱۳۵۹
۱۳۶۰
۱۳۶۱
۱۳۶۲
۱۳۶۳
۱۳۶۴
۱۳۶۵
۱۳۶۶
۱۳۶۷
۱۳۶۸
۱۳۶۹
۱۳۷۰
۱۳۷۱
۱۳۷۲
۱۳۷۳
۱۳۷۴
۱۳۷۵
۱۳۷۶
۱۳۷۷
۱۳۷۸
۱۳۷۹
۱۳۸۰
۱۳۸۱
۱۳۸۲
۱۳۸۳
۱۳۸۴
۱۳۸۵
۱۳۸۶
۱۳۸۷
۱۳۸۸

۱۳۶۵


محسن رضایی

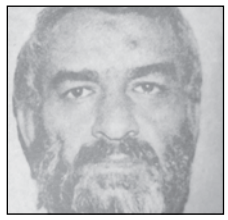

فریدون وردی نژاد

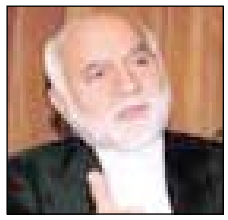

حسن روحانی


اکبر هاشمی رفسنجانی


علی هاشمی


میر حسین موسوی


مهدی هاشمی


محمد علی هادی


رونالد ریگان


رابرت مک فارلین


عدنان خاشقچی


منوچهر قربانی فر


آمیر ام نیر


الیور نورث


هاوارد تیچر


شیمون پرز

بازیگران ماجرای «ایران گیت»

اکبرهاشمی رفسنجانی: رئیس مجلس وقت ایران، با توجه به این که مسئولیت اداره جنگ را نیز بر عهده داشته به صورت مستقیم در ماجرا وارد شده و هدایت بخش ایرانی را به عهده گرفته بود.هاشمی در روز ۱۳ آبان سال ۶۵ در سخنرانی مقابل لانه جاسوسی امریکا به افشای ماجرای مک‌فارلین پرداخت. رسانه‌های خارجی او را همتای ایرانی ریگان می‌دانستند.

رونالد ریگان: با این که کمیسیون تاور او را از قانون شکنی در ماجرای ایران–کنترا تبرئه کرد اما او از روز اول از معامله تسلیحاتی خبر داشت. برخی دستور شلیک به هواپیمای مسافربری ایران در خلیج فارس را به عصبانیت ریگان از تحقیرش در ماجرای مک‌فارلین نسبت می‌دهند. وی در ۴ مارس ۱۹۸۷ در یک نطق تلویزیونی مسئولیت همه اقداماتی را که بدون اطلاع وی روی داده و به تجارت اسلحه در برابر گروگان‌ها از سوی ایران منجر شده بود، پذیرفت. پیش از این ریگان معامله تسلیحاتی در برابر گروگان‌ها را نپذیرفته بود.

میرحسین موسوی: هرچند نخست وزیر وقت ایران در نامه‌ای اظهار می‌دارد که در جریان سفر مک‌فارلین نبوده اما واسطه‌گری محسن کنگرلو از نزدیک ترین یارانش نقش موسوی را بر جسته می کند. در منابع انگلیسی منوچهر قربانی‌فر، موسوی را دوست صمیمی خود می داند. او اخیراً اظهار داشته که در دیدار سران قوا در سال ۶۵ با امام خمینی، از همه کم و کیف ماجرا خبر داشته و آن را برای امام توضیح داده است.

رابرت مک‌فارلین: ازسال ۱۹۸۳ تا انتهای سال ۱۹۸۵ مشاور امنیت ملی امریکا بود. اوکه مدال‌های افتخار مختلفی به خاطر جنگ ویتنام گرفته بود، در میانه ماجرا به دستور ریگان سرپرستی هیأت امریکایی – اسرائیلی برای سفر به تهران را بر عهده گرفت. او با گذرنامه ایرلندی و با نام شون دولین وارد تهران شد. مک فارلین بعدها گفت که در تهران تحقیر شده و انتظار داشته تا با مقامات ارشد ایران مذاکره کند. وی پس از افشای رسوایی ایران–کنترا استعفا داد. بعدها پس از اصرار فراوان کنگره امریکا مبنی بر کشف مقصرین بحران ایران گیت که با مشخص شدن کمک امریکا به کنتراها در نیکاراگوئه به ایران کنترا معروف شد. در ۲۲ مارس ۱۹۸۷ پس از دوسال از گذشتن ماجرا، مک‌فارلین با خوردن تعداد زیادی قرص والیوم دست به خودکشی زد اما نجات یافت. او هم اکنون یکی از مشاوران سیاسی حزب جمهوریخواه است.

محسن رضایی: فرمانده وقت سپاه پاسداران در چند روز پیش از ورود مک‌فارلین متوجه روابط پنهانی مسئولین سیاسی با امریکایی‌ها شده بود، تمایل داشت شخصاً هدایت مذاکرات را بر عهده گیرد اما اقتدار هاشمی رفسنجانی مانع از این مسئله شد. محسن رضایی پس از بازگشت مک‌فارلین از تهران با واسطه کردن علی هاشمی کوشید تا رابطه با مسئولین امنیتی امریکایی را ادامه دهد.

الیور نورث: افسر ارشد نیروی دریایی امریکا که عامل اجرایی معامله اسلحه–گروگان بود. او دارای حق امضا برای برداشت از حسابی در سوئیس بود که ایران هزینه‌های سلاح را به آن واریز می‌کرد. نورث به همراه مک‌فارلین به تهران آمد و او بود که در مذاکرات با طرف ایرانی در هتل استقلال نقش اول را داشت. نورث پس از افشای واریز مبالغ سلاح‌ها به حساب شورشیان نیکاراگوئه محاکمه شد اما از دادن هرگونه شهادت در رابطه با نقشش در نابود کردن مدارک مربوط به ماجرای ایران – کنترا خودداری کرد. الیور نورث هم‌اکنون تحلیلگر ارشد شبکه فاکس‌نیوز است و در همه گفت‌وگوهایش درباره ایران از گزینه حمله نظامی دفاع می‌کند. وی همچنین کتابی درباره ماجرای ایران–کنترا منتشر کرده است.

محسن کنگرلو: پیش ازانقلاب از اعضای گروه فجر اسلام و گروه صف به رهبری محمد بروجردی بود. پس از انقلاب از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب شد و به خاطر نزدیکی با خسرو تهرانی و بهزاد نبوی پس از ماجرای هشت شهریور به اطلاعات نخست وزیری رفت و با نخست وزیری میرحسین موسوی مشاور امنیتی او شد. کنگرلو واسطه اصلی ایرانی ماجرای مک‌فارلین بود اما اجازه نیافت تا در مذاکرات حضور داشته باشد. ضعف او و تمایل شدید طرف امریکایی محدود نبودن کانال ارتباطی با یک نفر، سبب ارتباط گیری منوچهر قربانی فر با بیت حسینعلی منتظری و ارتباط‌گیری علی‌هاشمی با مقامات امریکایی شد. او پس از جنگ از ایران خارج شد و گفته می‌شود در یک کشور اروپایی ساکن است.

منوچهر قربانی‌فر: این دلال بدنام و بدسابقه پیش از انقلاب از عوامل ساواک بود. در ماجرای کودتای نوژه از طرف بختیار مأمور تأمین پول و اسلحه برای کودتاگران بود. او در شب کودتا در حالی که لباس نظامی شاهنشاهی پوشیده بود قرار بود در عملیات تصرف صداوسیما شرکت کند اما با شکست کودتا از کشور فرار کرد. قربانی‌فر سپس با پوشش اطلاعاتی و امنیتی سازمان سیا به دلالی اسلحه در کشورهای مختلف پرداخت. قربانی فر در ماجرای مک‌فارلین نقش اول را در ارتباط عوامل ایرانی و امریکایی بازی می‌کرد. در نامه معروفی که قربانی فر به کنگرلو نوشته، انگیزه‌اش را برای واسطه‌گری پرداختن سهمش در جنگ تحمیلی و جبران کوچکی از گذشته‌ها دانسته است. قربانی فر پس از آن که مأموریت مک‌فارلین با شکست نسبی روبه‌رو شد و مقداری از پولش نزد ایران بلوکه شد، اسناد و اسرار این معامله را به امیدنجف آبادی دست راست حسینعلی منتظری داد. در گزارش کنگره درباره ایران–کنترا آمده است که قربانی فر در آزمون دروغ سنجی سازمان سیا مردود شده است. در سال‌های اخیر نیز، پس از حملات ۱۱ سپتامبر قربانی فر دیدارهایی با دونالد رامسفلد وزیر دفاع وقت امریکا برای ایجاد ارتباطاهایی با ایران درباره افغانستان داشت که رامسفلد مدعی شد چیز به‌درد بخوری از این دیدارها به دست نیامده است. در آخرین مورد نیز به گزارش دستگاه‌های امنیتی ایران، قربانی فر شایعه کسالت و درگذشت رهبر انقلاب را در سال ۸۵ به مایکل لدین داده است.

فریدون وردی نژاد: در سال ۶۵ معاون اطلاعات سپاه بود و به نام مهدی نژاد شناخته می شد. هر چند محسن رضایی مدعی است، او وردی‌نژاد را به عنوان رابط اول ماجرای مک‌فارلین معرفی کرده اما به نظر می‌رسد که حضور وردی نژاد در مذاکرات از پیش تعیین شده و با نظرهاشمی رفسنجانی بوده است. وردی نژاد پس از آن که مک‌فارلین تهران را ترک کرد نیز مسئول پیگیری توافقنامه مندرج در هتل استقلال شد. وردی نژاد بعدها به مدیرعاملی خبرگزاری جمهوری اسلامی و سفارت ایران در چین رسید اما هیچ گاه حاضر نشد درباره ماجرای مک‌فارلین توضیحی دهد.

امیرام نیر: در سال ۱۹۸۴ شیمون پرز نخست وزیر وقت اسرائیل او را به سمت مشاور امور ضدتروریسم خود منصوب کرد. نیر در ماجرای ایران–کنترا ناظر رژیم صهیونیستی بود و در کمال تعجب مک‌فارلین را در سفر به تهران همراهی کرد. برخی معتقدند که نیر عامل شکست مذاکرات مک‌فارلین در تهران بوده است. نیر که در جنگ ۷ روزه یکی از چشم‌هایش را از دست داده بود با یکی از ثروتمندترین خانوادههای مقیم سرزمین‌های اشغالی یعنی جودی موسی ازدواج کرد. پدر همسر نیر مالک بزرگترین روزنامه چاپ تل آویو (یدیعوت آحارنوت) بود. چند سال بعد نیر به لندن رفت و سازمان سیا به وسیله زنی به نام ادریانا استنتون او را تحت نظر گرفت. در پائیز ۱۹۸۸ نیر در حالی که برای سرکشی به باغ‌های میوه اش به مکزیکوسیتی رفته بود در یک سانحه هوایی کوچک کشته شد. در زمان حادثه یک چمدان با ۷۰۰ هزار دلار پول در هواپیمای کوچک نیر بود. گفته می‌شود سازمان سیا با همکاری موساد نیر را به دلیل رفتارهای ضدامنیتی‌اش کشته‌اند.

علی‌هاشمی رفسنجانی: برادرزاده اکبرهاشمی رفسنجانی که به گفته خودش به صورت اتفاقی وارد ماجرای ارتباط محرمانه ایران و امریکا شد. گفته می شود او در این رابطه به بلژیک، ترکیه، امریکا و سرزمین‌های اشغالی برده شده است. اکبرهاشمی رفسنجانی معتقد است که محسن رضایی، علی‌هاشمی را شخصاً و بدون هماهنگی برای دور زدن او و میرحسین موسوی به ملاقات الیورنورث فرستاده اما نزدیکی قبلی و بعدی عمو و برادرزاده این احتمال را منتفی می‌کند. علی‌هاشمی بعدها به وزارت نفت رفت و در دوره ششم مجلس نیز عضویت داشت. علی‌هاشمی اخیرا خاطراتش را منتشر کرده است.

هوارد تیچر: مقام ارشد شورای عالی امنیت ملی امریکا، از روزهای اول جنگ درگیر میز ایران در واشنگتن بود. وی در سال ۱۹۹۳ اعتراف کرد که برآوردهایی که امریکا از قدرت نظامی ایران داشت از طریق سعودی‌ها در اختیار عراق قرار می‌گرفت و به عقیده تیچر همین برآوردها بود که عراق را مصمم به حمله به ایران کرد. تیچر که خود دو سال بر روی استراتژی جدید امریکا درباره ارتباط‌گیری با ایران کار کرده بود در مذاکرات تهران همواره می‌کوشید تا خطر شوروی را برای طرف ایرانی جا بیندازد و درگیری نظامی ایران و شوروی را غیرقابل اجتناب نشان دهد.

مهدی‌هاشمی: مشاور ارشد حسینعلی منتظری و رئیس نهضت‌های آزادی‌بخش سپاه در سال ۶۴ را عامل انتشار خبر دیدار مک‌فارلین از تهران می‌دانند. مهدی‌هاشمی به دلیل عقاید تندروانه و سینوسی اش و قتل‌های زنجیره‌ای قبل و بعد از انقلاب مورد پیگرد دستگاه اطلاعاتی قرار داشت، در آبان ۶۵ خبر آمیخته از واقعیت و کذب را در اختیار حسن الفحص خبرنگار مجله الشراع قرار داد. حسن الفحص بعدها به استخدام شبکه ضدایرانی العربیه درآمد. انگیزه مهدی‌هاشمی از انتشار این خبر تشدید فشار بر رهبری نظام جهت عدم پیگیری جرایمش بود. مهدی‌هاشمی این خبر را با واسطه محمدعلی‌هادی و امیدنجف آبادی به دست آورده بود. مهدی‌هاشمی چند روز پیش از انتشار این خبر در ۲۰ مهر ۱۳۶۵ دستگیر و محاکمه شد و در ۶ مهر ۱۳۶۵ اعدام شد.

عدنان خاشقچی: میلیاردر سعودی که عاشق عکس گرفتن و ارتباط با زنان هنرپیشه امریکایی است، یک سال قبل از ماجرای مک‌فارلین در هامبورگ آلمان با قربانی‌فر آشنا شد و او بود که وام‌های کلانی به قربانی فر می‌داد تا به معامله اسلحه با ایران بپردازد. او همچنین ترتیب جلسه ای را با حضور یعقوب نیمرودی ثروتمند اسرائیلی و مسئول دفتر موساد در تهران پیش از انقلاب با قربانی فر گذاشت و با این خط ارتباطی موساد وارد ماجرای مک‌فارلین شد. خاشقچی همچنین در نامه ای به مک‌فارلین، «منوچهر قربانی فر» را مشاور «میرحسین موسوی» نخست‌وزیر وقت ایران، رئیس سرویس‌های مخفی تهران در اروپا و عامل ارتباطی مناسب میان ایران و امریکا معرفی کرده است. گفته می‌شود خاشقچی رابط گروه تجاری بن لادن در امریکاست. خاشقچی حدود ۳۰ سال است که ارتباطات گسترده ای با مقامات ارشد سیا و موساد دارد.

مایکل لدین: او سال‌هاست که در دولت‌هایی که حزب جمهوریخواه تشکیل می‌دهد حضور دارد، در دولت دوم ریگان نیز او مشاور مک‌فارلین در شورای عالی امنیت ملی ایالات متحده بود. در جریان ایران–کنترا، مایکل لدین با منوچهر قربانی فر، نخست وزیر اسرائیل شیمون پرز، مقامات وزارت امور خارجه اسرائیل و مقامات آژانس اطلاعات مرکزی امریکا (سیا) دیدار کرد تا مقدمات نشست با مقامات بلند پایه ایران برای سفر مک‌فارلین به تهران را فراهم کند. لدین در دولت جرج بوش معاون وزیر دفاع شد و خصمانه‌ترین مواضع را علیه جمهوری اسلامی ایران گرفت و خواستار حمله نظامی به ایران پیش از حمله به عراق شد. لدین که ارتباطات مشکوکی با برخی عوامل داخلی دارد در دو نوبت شایعات کذبی را درباره رهبر انقلاب اسلامی منتشر کرده است.

محمد علی‌هادی: از نزدیکان حسینعلی منتظری که به گفته‌هاشمی رفسنجانی به نمایندگی از رئیس‌مجلس در مذاکرات حضور داشت و احتمالاً یکی از کسانی بوده که گزارش این جلسات را به منتظری داده است. هادی که در سال ۱۳۶۵ نماینده مجلس بوده بلند پایه‌ترین مقام ایرانی مذاکره با مک فارلین بوده است. هادی که تحت پوشش‌هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی قرار داشت، بعدها معاون وزیر امور خارجه و سفیر ایران در عربستان و امارات شد. هادی با روی کار آمدن دولت نهم خود را بازنشسته کرد.

شیمون پرز: نخست وزیر وقت رژیم صهیونیستی به وسیله مشاور ارشدش در زیر ماجرای مک‌فارلین قرار داشت. برخی معتقدند رژیم صهیونیستی از مذاکره بدون واسطه ایران و امریکا هراسان بوده و تصمیم به بر هم زدن این معامله داشته است. گفته می‌شود هواپیمای مک‌فارلین در مسیر تهران در تل آویو توقف داشته و ارسال سلاح‌هایی با مارک اسرائیلی در همانجا برنامه ریزی شده است. رونالد ریگان پس از آزادی گروگان‌ها در شهریور ۱۳۶۵ در تماسی تلفنی به شیمون پرز مراتب تشکر دولت متبوعش را به خاطر هماهنگ سازی رژیم صهیونیستی در انتقال تسلیحات به ایران ابراز داشت. شیمون پرز بعدها در دفاع از شرکت رژیم صهیونیستی در ماجرای ایران–کنترا گفت: «این‌که ما به ایرانیان اسلحه بدهیم فکر خود امریکائیان بود. ما فقط به درخواست واشنگتن وارد شدیم. » پرز هم اکنون رئیس‌جمهور رژیم صهیونیستی است.

حسینعلی منتظری: با این که در آن زمان قائم مقام رهبری بود اما اکبرهاشمی رفسنجانی شکی نداشت که نباید او را در جریان اخبار قرار دهد، چون روابط ناسالم بیت منتظری با سرویس‌های اطلاعاتی خارجی مانند لیبی آبرویی برای جمهوری اسلامی نمی گذاشت. اما حضور محمدعلی‌هادی در مذاکرات و ارسال اسناد معامله از سوی قربانی فر به امیدنجف آبادی، دست راست منتظری، سبب شد تا منتظری از ریز مذاکرات اطلاع یابد. منتظری هیچگاه ارتباطش با قربانی فر را رد نمی‌کند و در کتاب خاطراتش می‌نویسد: منوچهر قربانی فر برای من پیغام فرستاد که قرار است شما را از قائم مقامی عزل کنند!

حسن روحانی: در سال ۱۳۶۵ حسن روحانی رئیس کمیسیون سیاست خارجی مجلس بود. وی در واقع به مانند اکنون دست راست هاشمی رفسنجانی است. با ورود مک‌فارلین به تهران،هاشمی رفسنجانی، روحانی را به عنوان مذاکره کننده معرفی می کند و در خاطراتش نیز بر این مسئله تأکید می کند اما نهی امام از ورود مقامات عالی رتبه به مذاکرات سبب شد تا روحانی در میز مذاکرات حضور نداشته باشد.



هاشمی رفسنجانی انجیل اهدایی ریگان را به خبرنگاران نشان می دهد



جلسه شورای امنیت ملی آمریکا پس از رسوایی ایران گیت

انگیزه‌های ایرانی
یک سفر امریکایی



الیور نورث سوار بر پیکان در خیابان‌های تهران

بعد از گذشت بیش از ۲۰ سال از افشای سفر مک‌فارلین به تهران و معامله تسلیحاتی ایران و امریکا هنوز روایت این رسوایی کاخ سفید با اما و اگرهای فراوانی روبه‌روست. ابهاماتی از جنس انگیزه طرف امریکایی و ایرانی برای انجام این معامله، نقش رژیم صهیونیستی در این ماجرا و چگونگی انجام و بازتاب‌های گسترده بین‌المللی. کاخ سفید در بیانی رسمی تلاش برای آزادی گروگان‌های امریکایی در لبنان در ازای فروش تسلیحاتی محدود به ایران را دلیل این معامله خطرناک می‌داند. هر چند روایت‌های دیگری نیز مانند ارتباط گرفتن با برخی عناصر سیاسی در تهران، بی‌اعتبار کردن شعارهای ضد صهیونیستی انقلاب اسلامی و محک زدن وحدت ملی جمهوری اسلامی نیز از اهداف سازمان سیا برای سفر مک‌فارلین به تهران شنیده می‌شود. جان کستر از مقامات ارشد دولت ریگان درباره هدف امریکا از سفر مک‌فارلین گفته است: «مسئله سرنگونی دولت ایران نیست بلکه تغییر سیاست‌های آن است. سیاست ما تشویق میانه‌روها و محافظه‌کاران و حمایت بیشتر از نقطه‌نظرات آنان است». این در حالی است که «نیر» مقام ارشد موساد که در هیأت مک‌فارلین بود در ۲۹ جولای ۱۹۸۶ پس از ملاقاتی که منوچهر قربانی فر دلال اسلحه ترتیب می‌دهد در یادداشتی به امریکایی‌ها اطلاع می‌دهد: «ما در حال معامله با رادیکال‌ترین عناصر هستیم، زیرا دریافته‌ایم آنها می‌توانند گروگان‌ها را آزاد کنند اما میانه‌روها نمی‌توانند». در مقابل ریگان پی‌درپی اصرار می‌کند که «ارسال سلاح برای نزدیکی به میانه‌روها بوده است». اما نیر پاسخ می‌دهد: «ما کانال را فعال کرده‌ایم، ما برای عملیات تسهیلات فیزیکی، پایگاه و هواپیما تأمین کرده‌ایم». همچنین قربانی فر در اولین دیدارش با عدنان خاشقچی میلیاردر سعودی، که او هم دلال اسلحه بوده، می‌گوید: در ایران، سه خط سیاسی وجود دارد. خط اول از نظر سیاست داخلی و خارجی طرفدار غرب است، خط دوم در سیاست حالت رادیکال و بنیادگرایی دارد و خواهان صدور انقلاب است و خط سوم از نظر سیاست اقتصادی لیبرال ولی از نظر سیاست خارجی موضعی خصمانه نسبت به غرب دارد.» قربانی‌فر به عدنان خاشقچی پیشنهاد می‌کند به خط اول کمک شود تا رادیکال‌ها کنار گذاشته شوند. منوچهر قربانی‌فر همچنین پس از آن که امریکا در دادن موشک‌های هاگ به ایران تعلل می‌کند، می‌گوید: اگر امریکا، هرچه زودتر در مورد فرستادن اسلحه به ایران، توسط اسرائیل اقدام نکند؛ میرحسین موسوی (نخست‌وزیر) از اعتبار خواهد افتاد... نخست‌وزیر ایران، خواستار کمک نظامی و مشورت و آمدن مقامات امریکایی به ایران، البته به صورت سرپوشیده بود...» وی همچنین در نامه‌ای که به محسن کنگرلو واسطه ایرانی ماجرا و مشاور امنیتی میرحسین موسوی می‌نویسد، اظهار می‌دارد: «برادر جان! الآن ۶۴ روز است این وسایل به تهران وارد شده. آیا جواب اعتماد و اعتقاد به جمهوری اسلامی همین است؟ برادر عزیز! یادت می‌آید ۷ ماه قبل در ژنو تشریف داشتید و ۲۵ میلیون دلار بطور دربست و بدون سند در اختیار من گذاشتید که برای شما توسط امریکایی‌ها موشک هاگ وارد کنم، ولی وقتی اولین هواپیما وارد شد، معلوم گشت که این نوع هاگ‌ها مورد نظر شما نیست و اشتباه است و فقط مبلغ موشک‌های وارد شده حدود ۵ میلیون دلار بود، یادتان می‌آید چطور ناراحت شدید و قلبتان گرفت و من شما را نیمه شب به بیمارستان بردم، تا صبح بر بالین شما ایستادم و صبح اول وقت به بانک کردیت سوئیس رفتم و ۲۰ میلیون دلار را به حساب شما ریختم و رسید آن را برایت به بیمارستان آوردم و دو ماه بعد هم هواپیما فرستادم و موشک‌ها را پس بردیم و تمام هزینه‌های حمل و بیمه و مخارج دیگر آن را دادیم و یک دینار هم هزینه‌ای به حساب شما منظور نشد و پول شما تمام و کمال و بدون کوچکترین دردسری بلافاصله برگشت شد؟ برادر! آن رفتار مسلمانی است یا این که حال شما می‌کنید؟ آیا این است جواب متقابل کاری که برای شما کردم ؟ درحالی که شما فقط در مقابل مهندس موسوی مسئول بودید و من گرفتار سه بانک اروپایی و دو شرکت بزرگ و یک دوست عزیز و یک عمر اعتبار و حیثیت هستم.» محمدجواد لاریجانی معاون وقت وزارت امور خارجه هم درباره دلیل سفر مک‌فارلین می‌گوید: ریگان رئیس جمهور وقت امریکا در حال سقوط بود لذا استراتژی کار با ایران پیروز را مطرح کرد ولی صهیونیست‌ها توسط دو جاسوس موساد که در هیأت مک‌فارلین بودند و بعداً در سقوط هواپیما در امریکای لاتین کشته شدند مذاکرات را به هم زدند.

سلاح‌هایی که مقامات نظامی از آن اطلاع نداشتند

عباس ملکی معاون وقت وزیر امور خارجه نیز انگیزه سفر مک‌فارلین را این گونه شرح می‌دهد: در ژانویه سال ۱۹۸۱ ریگان رئیس جمهور امریکا شد، گروگان‌های امریکایی در ایران آزاد شده بودند و ایران هم به دنبال موشک‌های هاگ بود. یک دلال اسلحه پیدا شد و گفت موشک‌های هاگ را برای شما تهیه می‌کنم، با امریکایی‌ها مذاکره کرد، آنها هم قبول کردند که از این موشک‌ها را به ایران بفروشند چون پول آن را برای ضدانقلابیون نیکاراگوئه لازم داشتند و نمی‌توانستند از طرق رسمی و بودجه مصوب کنگره این پول را تهیه کنند. بعضی‌ها در کنگره مخالف این کمک بودند. این موضوع یک دلیل موافقت دولت ریگان با فروش اسلحه به ایران بود، دلیل دیگر این که فکر می‌کردند از این طریق می‌توانند به ایران نزدیک شوند چون ایران مهم ترین کشور منطقه بود. بعداً گفته شد دو هواپیمای حامل اسلحه به ایران آمدند و روی سلاح‌ها آرم اسرائیل بوده است.اما در طرف ایرانی ماجرا دلایل مختلفی برای پذیرش پیشنهاد دلال‌های امریکایی وجود دارد. به نظر می‌رسد در تهران اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس و میرحسین موسوی نخست‌وزیر تصمیم گیرندگان برای ماجرای معامله تسلیحاتی بوده‌اند. به گفته عباس سلیمی نمین رئیس جمهور وقت و مسئولین ارشد نظامی و اطلاعاتی از ماجرا خبر نداشتند. هر چند میرحسین موسوی در نامه معروفش به امام به صراحت از این که در جریان سفر مک‌فارلین قرار نگرفته ابراز گلایه‌مندی می‌کند که این موضوع با توجه به نقش پررنگ کنگرلو مشاور امین موسوی تناقضی آشکار است. عباس سلیمی نمین؛ درباره میزان اطلاع امام خمینی (ره) از ماجرای مک‌فارلین می‌نویسد: در ارتباط با دو محور مورد مناقشه، انگیزه‌ها و تمایلاتی را هم در میان برخی سیاسیون ایرانی می‌توان یافت و هم در میان برخی سیاستمداران امریکایی. در آن هنگام امریکایی‌ها که از تأثیرات انقلاب اسلامی بر منطقه بسیار نگرانند تلاش دارند تا از تقابل شدید آن با خود بکاهند. بیماری امام و آینده رهبری ایران به زعم آنان فرصت مناسبی بود تا با ارزیابی جناح‌های مختلف درون انقلاب به میانه‌روترین آنها نزدیک شوند، آنگاه بتوانند بر روند حرکت انقلاب اسلامی تأثیر گذارند. این که امریکایی‌ها اصرار دارند به بهانه تأمین نیازهای تسلیحاتی ایران هیأت بلندپایه‌ای را به تهران گسیل دارند، هیچ‌گونه ارتباطی با مسئله گروگان‌هایشان در لبنان نمی‌تواند داشته باشد و تاریخ‌نگاران نزدیک به هاشمی رفسنجانی نیز تا حدی این نگاه را قبول دارند. در کتاب ماجرای مک‌فارلین نوشته محسن هاشمی به نقل از منابع امریکایی آمده است: همچنین در مورد نگاه امریکایی‌ها به آینده ایران این کتاب به نقل از منابع امریکایی می‌نویسد: «در این زمان براساس اطلاعاتی در امریکا کـه مبنای آن امکان فوت رهبر انقلاب حضـرت امام خمینی(ره) بود، این فرض پذیرفته شده بود که ایران بزودی وارد یک مرحله بی‌ثباتی می‌شود و این امر از نظر امریکا به منزله بهره‌برداری بیشتر شوروی از شرایط ایجاد شده بود، تا جایی که حتی بحث جلوگیری از تجزیه ایران نیز در زمره عوامل تغییرات استراتژی امریکا در قبال ایران ذکر شده بود. در این زمینه گراهام فولر، مأمور اطلاعات ملی ایالات متحده در خاورمیانه و جنوب آسیا، در یک برآورد اطلاعاتی پنجاه صفحه‌ای به ویلیام کیسی، رئیس وقت سازمان سیا (CIA) چنین آورده است: «امریکا با اوضاع نامساعدی در مورد گسترش و بسط خط‌مشی جدید در مورد ایران روبه‌روست، سیر وقایع به طور عمده علیه منافع ماست و بزودی شاهد مبارزه برای جانشینی [امام] خمینی خواهیم شد. امریکا هیچ برگی برای بازی ندارد.»

مک‌فارلین در تهران چه می‌خواست؟

همچنین با مراجعه به آنچه به عنوان مشروح مذاکرات هیأت امریکایی در تهران با طرف‌های ایرانی منتشر شده این مسئله کاملا روشن است که امریکایی‌ها هدفی فراتر از آزادی گروگان‌های خود در لبنان را دنبال می‌کنند.

بـا توجه به مذاکـرات مک‌فارلین در تهران که به صراحت خواسـتار بحث‌های جدی سیاسی و امنیتی است، به نظر می‌رسد، این ابراز تمایل امریکایی‌ها برای تجدید روابط با ایران به پشتوانه مواضع جریانی در داخل ایران طرح می‌شد که آنان را میانه‌روهای داخل نظام می‌نامیدند. همانگونه که قربانی فر به عدنان خاشقچی می‌گوید: آیا ابراز تمایل جریان مورد بحث برای ترمیم روابط با امریکا یک تاکتیک فریب به منظور دریافت سلاح و تجهیزات جنگی بود؟ برخی مستندات مؤید این امر اسـت که اعتقاد به برقراری روابط با واشـنگتن به هیچ‌وجه فریب نبوده است. این که امریکایی‌ها در مسئله مک‌فارلین اصل را بر تغییر موضع ایران نسبت به خود قرار داده‌اند براسـاس تشخیص دقیق گرایش‌های موجود در میان شخصیت‌های

مختلف بعد از امام اســت. برخی برای سرپوش گذاشتن بر این واقعیت‌ها این‌گونه عنوان می‌دارند که اگر امریکایی‌ها بنا داشــتند برای بهبود روابط بی‌اعتمادی‌ها را برطرف سازند چرا در فروش سلاح نیرنگ به کار گرفتند و تجهیزات از رده خارج شده به چندین برابر قیمت به ایران ارسال کردند. از جمله این افراد آقای محسن هاشمی‌رفسنجانی است که به نمایندگی از پدر، کتاب مک‌فارلین را منتشر می‌سازد. در مقدمه این کتاب می‌خوانیم: «اصولاً این‌گونه مذاکرات مخفیانه و غیرصادقانه آن هم از طریق دلالان اسلحه و همراه با تقلب در کیفیت سلاح و قیمت آن هیچ‌گاه نمی‌توانســت به رابطه‌ای رسمی و دائمی بینجامد، بویژه آن‌که امریکایی‌ها نیز به خوبی از ســوء ظن مقامات ایرانی نســبت به ایالات متحده و عدم رغبت آنان به رابطه با آن کشور آگاه بودند و می‌دانستند که هدف ایران نیز صرفاً تهیه تسلیحات مورد نیاز و حیاتی خود است... گمان می‌رود آن دسته از منابع امریکایی که در مورد پروسه فروش اسلحه به ایران به منظور نزدیکی بیشتر ایالات متحده به حکومت ایران و تلاش برای دگرگونی سیاست‌های خصمانه آن کشور نسبت به جمهوری اســلامی سخن گفته‌اند، در واقع کوشیده‌اند انگیزه‌های مهم سیاسی و بین‌المللی برای عملکرد غیرقانونی دولت ریگان بتراشند... این‌گونه تحلیل‌ها علاوه بر خارج از ایران، در داخل ایران نیز به صورت ناآگاهانه یا با انگیزه‌های خاص مطرح شده است. حتی ارائه گزارش تاور که ظاهراً به منظور کشف چگونگی و چرایی ماجرای فروش اسلحه به ایران تهیه شد، تلاش بسیار زیرکانه‌ای برای فرافکنی مسئولیت این امر بر دوش کارمندان میان پایه و نجات شخص رئیس‌جمهور از یک رسوایی بزرگ‌تر و جلوگیری از گونه‌ای «ایران گیت» در قیاس با «واترگیت» بود.»

خاطرات سال ۶۵ یا واقعیت امروز؟

این ادعای طرح شــده در کتاب «ماجرای مک‌فارلین» با مستندات در دست حتی با اظهارات شــخص آقای هاشمی‌رفسنجانی تطبیق ندارد. ایشان در خاطرات سال ۶۵ خویش به صراحت از وجود گرایش به تجدید رابطه با امریکا در میان سران قوا بعد از سفر هیأت امریکایی سخن می‌گوید: «شب با دیگر قوا مهمان احمدآقا بودیم... درباره اصرار امریکا به تجدید رابطه با ایران مذاکره کردیم. مخالف و موافق صحبت کردند. به نتیجه نرسیدیم. بنا شد در جلسات بعد بحث و قبلاً با حضرت امام مذاکره شود.» (ص۱۲۸) هرچند راوی محترم مشخص نمی‌سازد در این جلسه چه کسانی موافق تجدید رابطه با امریکا بودند و چه کسانی مخالف، اما سایر قرینه‌ها و موضع‌گیری‌ها، جایگاه ایشان را در این مباحث روشن می‌سازد. با این وجود چند نکته در این فراز برای خواننده قابل تأمل خواهد بود: ۱- طرح بحث تجدید رابطه با امریکا در جلســه سران بلافاصله پس از سفر یک هیأت بلندپایه امریکایی به ایران با یکدیگر ارتباط دارد یا خیر؟ ۲- آیا طراح و مبتکر بسترسازی برای تجدید رابطه با امریکا در داخل و خارج کشور بر اساس سیاست کلان نظام عمل می‌کرده است یا خیر؟ ۳- چرا بعد از این که جلسه سران قوا تصمیم می‌گیرد این بحث را با امام مطرح سازد آقای هاشمی دیگر سخنی از این مطلب به میان نمی‌آورد و آن را مسکوت می‌گذارد؟ ۴- آیا این مسئله اتفاقی است که عده‌ای در داخل کشور همزمان با اصرار امریکایی‌ها برای تجدید رابطه همین سیاست را پی می‌گیرند؟ بنابراین به هیچ وجه نمی‌توان مدعی شد تمایل امریکایی‌ها برای تجدید رابطه یکسویه بوده است. این سخن دارای پشتوانه منطقی است که امریکا به دلیل مواجه بودن با شرایط سخت در جهان اسلام به دنبال خارج کردن خود از نوک تیز حمله نهضت اســلامی بود، اما این بدان معنی نیست که واشنگتن بدون دریافت نشانه‌هایی از سوی جریانی که آن را میانه‌رو می‌خوانند هیأتی بلندپایه راهی تهران ســازد. به هر روی و به هر انگیزه در عصر چهارم خرداد ۱۳۶۵ رابرت مک‌فارلین مشــاور امنیت ملی کاخ ســفید با چندنفر با گذرنامه جعلی ایرلندی وارد فرودگاه مهرآباد شــد. پیش از ورود مک‌فارلین به تهران، هاشمی رفسنجانی در تماسی با احمد وحیدی مسئول وقت اطلاعات سپاه پاسداران او را مأمور تأمین امنیت هیأت امریکایی می‌کند، از سوی دیگر محسن رضایی در اقدامی جالب محسن کنگرلو دلال اصلی ماجرا را به عنوان رابط دوم قرار می‌دهد و فریدون وردی‌نژاد معاون وقت اطلاعات سپاه را به عنوان رابط و مذاکره کننده اصلی قرار می‌دهد.او دلیل این مسئله را اطلاع از پشت صحنه سفر مک‌فارلین به تهران می‌داند. محسن رضایی درباره این که آیا امام در جریان ماجرای مک‌فارلین بودند یا خیر؟ میزان اطلاع ایشان را در سطح اطلاع خویش دانسته است و می‌گوید: «مثل ما، آن جزئیاتی که آقای هاشمی در جریان بودند را حضرت امام مطلع نبودند».

مذاکرات فراتر از معامله تسلیحاتی

هاشمی رفسنجانی اما اعتقاد دیگری داد. او در صفحه ۳۹ کتاب خاطرات ســال ۶۵ می‌نویسد: «به زیارت امام رفتیم...ادامه گزارشهای قبلی درباره مذاکرات غیرمستقیمی که با امریکایی‌ها بر سر کمک به آزادی گروگانهای امریکایی در لبنان در مقابل گرفتن امکانات نظامی داریم، را گزارش کردم. در مورد دوم موافقند و دستور احتیاط می‌دهند» اما هاشمی رفسنجانی که به ابتکار خود بحث‌ها را از این چارچوب فراتر برده کاملاً بر این مسئله واقف است که حضور یک هیأت بلندپایه امریکایی در تهران قطعاً دارای دو ویژگی بارز است؛ اولاً مذاکرات مستقیم خواهد بود، ثانیاً بحث به مراتب فراتر از مسئله گروگان‌ها خواهد رفت: «آقای محسن کنگرلو اطلاع داد که هواپیمای حامل قطعات گران قیمت امریکایی- که با پاسپورت ایرلندی آمده‌اند و به نام ایرلندی هستند- در فضای تهران است... آقایان [محسن] کنگرلو [مشاور نخست‌وزیر] و [احمد] وحیدی[مسئول اطلاعات سپاه] آمدند. گزارش وضع هیأت امریکایی را دادند. یک چهارم قطعات هاک درخواستی را آورده‌اند. آقای مک‌فارلین مشاور ویژه ریگان و شخصیت‌های حساس دیگر امریکا در هیأت‌اند. برای سران کشور ما کلت و شیرینی، هدیه آورده‌اند و خواهان ملاقات با سران هستند. قرار شده هدیه را نپذیریم و ملاقات ندهیم، مذاکره را در سطح دکتر هادی و دکتر روحانی و مهدی‌نژاد مخفی نگهداریم و [مذاکرات] محدود به مسئله گروگانهای امریکایی در لبنان و دادن قطعات هاک و چند قلم دیگر اسلحه [باشد.] آنها بیشتر خواهان مذاکره در مسائل کلی و سیاسی‌اند.» (صص۸-کتاب اوج دفاع۱۰۷) مقایسه این مطلب با آنچه رئیس مجلس وقت در روز ۱۳ آبان به دســتور امام به مردم گزارش می‌دهد نکاتی را محل تأمل می‌سازد: «یکی از هواپیماهایی که برای ما از کشورهای اروپایی اســلحه می‌آورد اجازه عبور گرفت که وارد شــود و اسلحه‌اش را در فرودگاه تخلیه کند... آنها در بدو ورود اسامی ایرلندی به ما داده بودند. وقتی که هواپیما وارد فرودگاه مهرآباد شد به ما اطلاع دادند که این آقایانی که در فرودگاه از هواپیما پیاده شده‌اند می‌گویند ما امریکایی هستیم و برای مسئولان کشور ایران از ریگان و مسئولان امریکایی پیام آورده‌ایم... امام فرمودند که با آنها صحبت نشود و پیام آنها را نگیرید و ببینید که آنها کی هستند و برای چه به ایران آمده‌اند.» آقای هاشمی که در مراسم سالگرد گرامیداشت روز ۱۳ آبان سخن می‌گفت همچنین اضافه کرد: «قیافه یکی از آنها به قیافه مک‌فارلین شبیه بود. البته ما هنوز صددرصد مطمئن نیستیم که همان بوده است یا نه، چون کسی تا حالا صحبت نکرده است و کسانی که از طرف ما با آنها روبه‌رو بودند همان مأموران امنیتی ما در منطقه هستند و یکی از کسانی که در خرید اسلحه با آن دلال‌ها بود... ما گفتیم بروید همان جا، این جا جای این حرف‌ها نیســت، ما با امریکا قهریم ما با شــما در جنگ هستیم شما آتش‌افروز این جنگ هستید. ما چطور بیاییم و با شما ملاقات کنیم و با شما حرف بزنیم. مگر ما یادمان رفته که برژینسکی با دولت موقت ما در الجزایر ملاقات کرد و دولت موقت را آب برد... گفتند که این دلال‌ها به ما گفته‌اند اینها به ما گفتند که شما بیایید به ایران، اینها استقبال می‌کنند... ما فهمیدیم که آنها را حسابی رنگ کرده‌اند.»

مهمانانی که هاشمی هویت آنان را پنهان می‌کرد

اولین نکته حائز اهمیت در این فراز، اطلاع امام از ماجرای گفت‌وگو با امریکایی‌ها صرفاً در حد محور دوم، یعنی مذاکره غیرمستقیم برای میانجیگری در قضیه گروگان‌ها در لبنان به منظور خریداری اســلحه، بوده است. رهبری انقلاب هرگز در جریان برخی مراودات سیاســی برای بهبــود روابط و این که با این هدف قرار است یک هیأت بلندپایه امریکایی به ایران بیاید نبوده است؛ لذا براساس قول آقای هاشمی می‌گویند: «ببینید که آنها کی هستند و برای چه به ایران آمده‌اند». برخی تحلیلگران این‌گونه عنوان می‌کنند که چنین اقدام حساسیت برانگیزی یقیناً بدون هماهنگی با امام صورت نگرفته است. باید بر این نکته تأکید کرد اولاً براساس روایت آقای هاشمی، امام در جریان فعالیت‌های ایشان حول محور سوم نبوده است. ثانیاً به نوعی از گفت‌وگوها حول محور دوم که امام در جریان آن بودند استفاده شده که گویا امریکایی‌ها دچار توهم شــده‌اند و بدون هماهنگی راهی تهران گشته‌اند. ثالثاً برای مشــخص شدن این واقعیت که امام هرگز به هیچ بهانه‌ای خلاف واقع نمی‌گفتند مناسب است روایتی از آقای هاشمی را مورد توجه قرار دهیم: «به دفتر گفتم که خبری در اخبار ظهر پخش کنند که غیبت ما را از تهران توجیه نماید، ولی بالاخره گویا خواسته‌اند خبری در مورد ملاقات با امام باشد. امام موافقت نکرده‌اند که خبر ملاقات بدون واقعیت پخش شود.» (ص۴۱۴) بنابراین اگر امام در جریان مراودات ایجاد شــده براساس محور ســوم و چهارم بودند هرگز به آقای هاشمی نمی‌گفتند که اینها کی هستند و برای چه به ایران آمده‌اند. نکته حائز اهمیت دیگر در بیانات آقای هاشمی به عنوان سخنران مراسم ۱۳ آبان مسئله انتقال پیامی مخدوش به واشنگتن مبنی بر استقبال از هیأت بلندپایه امریکایی در تهران است. ایشان این پیام ارسالی را از جانب دلالان عنوان می‌کند و این‌که مقامات امریکایی با این پیام رنگ شده‌اند. در این زمینه چند مسئله قابل طرح است: اولاً بسیار دور از ذهن است که «مک‌فارلین» مشاور ویژه رئیس‌جمهور امریکا، «آمیرام نیر» مشاور نخست‌وزیر اســرائیل و چند مقام عالی‌رتبه دیگر براساس قول دلالان راهی ایران شده باشند. ثانیــاً اگر قصد رنگ کردن امریکایی‌ها در میان بوده و هیچ‌گونه تمایلی در برخی شخصیت‌های داخل کشور برای تجدید رابطه با امریکا وجود نداشت چرا می‌بایست بحث تجدید رابطه با امریکا به طور همزمان در جلســه سران قوا مطرح می‌شد؟ قطعاً طرح چنین مباحثی در بالاترین سطوح بیانگر آن است که از جایگاهی رفیع و بسیار اطمینان‌بخش به امریکایی‌ها چراغ سبز نشان داده شده بود. ثالثاً اگر امام با قاطعیت جلوی مذاکره با هیأت امریکایی را نمی‌گرفتند آیا بنا نبود مسئولان کشور ناخواسته وارد عرصه‌ای شوند که برایشان غیرمترقبه بود؟ رابعاً با وجود منع جدی امام از مذاکره، و همچنین تأکید اکثریت ســران قوا بر این نکته که آقایان هادی، روحانی و وردی‌نژاد صرفاً در ارتباط با مسئله گروگان‌ها با آنها مذاکره کنند متأسفانه یاران نزدیک آقای هاشمی ترجیح دادند در این چارچوب خود را مقید نسازند. خامساً- آقای هاشــمی این‌گونه وانمود می‌ســازد که هیأت امریکایی دست خالی ایران را ترک کرد، اما پیشــنهاد دست‌اندرکاران کاخ سفید برای سفر مجدد هیأت بلندپایه به تهران در فاصله‌ای کوتاه خلاف آن را ثابت می‌کند: «آقای [محســن] کنگرلو تلفنی گفت امریکایی‌ها خواسته‌اند که برای مذاکره درباره گروگانهای لبنانی دوباره به ایران بیایند. گفتم موافقت نداریم که بیایند. مذاکره دیگر لازم نیست.» (ص۱۳۱) بنابراین علی‌رغم موضع سرسخت امام و منع سران قوا در مورد مذاکره با امریکایی‌ها پیرامون روابط، یاران آقای هاشمی ظاهراً به گونه‌ای عمل نمی‌کنند که این مهمانان خواسته یا ناخواسته چندان هم دست خالی از ایران بازگردند.

ادامه مذاکرات در خارج از کشور

البته جناب آقای هاشمی بعد از مواجه شدن با موضع قاطع امام مذاکرات را مجدداً به خارج کشــور منتقل می‌ســازد؛ به عبارتی به دنبال خارج شدن هیأت امریکایی از ایران در تاریخ ۶۵/۳/۷ تا زمان علنی شدن سفر هیأت بلندپایه امریکایی به تهران در ۱۲ آبان همان سال باب مذاکرات نه تنها مفتوح نگه داشته می‌شود، بلکه برای تقویت این حرکت، افراد دارای موقعیت‌های حساس دیگری نیز در این ماجرا دخالت داده می‌شوند. دور جدید مذاکرات که ظاهراً با محوریت آقای علی هاشمی (برادرزاده آقای هاشمی‌رفســنجانی) آغاز می‌شود فرمانده وقت سپاه را نیز در این قضیه درگیر می‌سازد. البته همان‌گونه که اشاره شد، نیروی اطلاعات سپاه در آستانه سفر هیأت بلندپایه امریکایی به تهران به منظور حفاظت از آن در جریان امر قرار گرفت، اما بر خلاف آنچه در جلسه سران تصویب می‌شود در عمده مذاکرات غایب بود. علی هاشمی در مصاحبه با مجله شهروند امروز ضمن بیان دلایل شکست دور اول ارتباطات آقای هاشمی با امریکایی‌ها چگونگی آغاز دور دوم را بدین‌گونه تشریح می‌کند: ببینید امریکایی‌ها در مذاکره خیلی «تهاجمی» برخورد می‌کنند. زمانی که تصمیم می‌گیرند با ایران رابطه برقرار کنند و آقای قربانی‌فر شروع می‌کند به رابطه با آقای کنگرلو، این هدف وجود داشــته که تا شــش ماه دیگر این داستان به یک پروژه کامل و تمام شده بینجامد... حالا بلافاصله مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور امریکا بیاید و در تهران با مقامات عالی رتبه‌ای مثل آقای هاشمی‌رفسنجانی یا وزیر امور خارجه و فرماندهان نظامی، بحث‌ها را یکسره و کامل کنند... اما آنها وقتی با آن ســرعت به ایران می‌آیند، در ایران شرایط برای دیدار مهیا نیست. وی در ادامه می‌گوید آقای کنگرلو حتماً در جریان سفر شخص مک‌فارلین به تهران بوده است. اما ناهماهنگی هم بالاخره محتمل اســت. او در ادامه به ارتباط مستقیم هاشمی رفسنجانی با بوش پدر اشاره می‌کند و می‌افزاید: ماجرایی را تعریف می‌کنم. در زمان بوش پدر یک روز بین وزیر خارجه ایران و نماینده ایران در سازمان ملل هماهنگی می‌شود که اگر ممکن باشد در مسئله‌ای میان بوش پدر و آقای هاشمی‌رفسنجانی گفت‌وگویی انجام شــود. فردا صبح آن روز آقای بوش پدر، تماس می‌گیرد با دفتر ریاست‌جمهوری ایران و پشت خط می‌ماند. او می‌خواسته با آقای هاشمی صحبت کند ولی اصلاً دفتر ریاست‌جمهوری آمادگی نداشته و تلفن‌ها قطع می‌شود... این را هم در نظر بگیرید که ایران کشوری انقلابی بوده است و امام در مقام رهبری ایران قرار داشته‌اند و رابطه را هم خود امریکایی‌ها قطع کرده بوده‌اند. بنابراین ممکن است که ایرانی‌ها هم آمادگی نداشته‌اند که در سطح سران ملاقات کنند.

روایت متناقض علی هاشمی

علی هاشــمی همچنین نحوه درگیر شدنش در ماجرای مک‌فارلین را توضیح می‌دهد: «بعد از اینکه طرح تهاجمی امریکا برای پیاده شدن در تهران و مذاکره با مقامات عالی‌رتبه شکست خورده بود... من به همراه چندتن از دوستان در آن زمان سفری به بلژیک داشتم. شهریور ۱۳۶۵ بود و من ۲۵ سال بیشتر نداشتم. در آنجا تماســی با من گرفته شــد و گفتند که ما می‌خواهیم مسائلی را با شما در میان بگذاریم تا به گوش آقای هاشمی‌رفسنجانی برسد... وقتی ملاقات انجام شد مشخص شد... کسانی هستند که با شورای امنیت امریکا کار می‌کنند. یکی از آنها فردی به نام آلبرت حکیم بود... یکی دیگر از آنها فردی به نام ریچارد سیکورد بود که قبلاً معاون وزیر دفاع امریکا بوده... جلسه ما در هتلی در بلژیک برگزار شد... آنها البته اضافه کردند که روشــن و صریح می‌گوییم که مدنظر ما این نیست که شما یک پیروزی در عراق به دست بیاورید. بعد هم چندبار تأکید کردند که آنچه مدنظر ماست، یک «صلح شرافتمندانه» است... من وقتی از سفر برگشتم شرح آن دیدار را در چندین صفحه نوشتم و وقتی از آقای هاشمی‌رفسنجانی گرفتم و خدمت ایشان رسیدم و ماجرا را هم کاملاً توضیح دادم ایشان ماجرای مک‌فارلین را تکذیب کردند برداشــتم این بود که ایشان نیازی به توضیح برای اینجانب نمی‌دیدند. او در ادامه پیگیری اش در واسطه گری را توضیح می‌دهد: من در آن زمان ارتباطی هم با دفتر امام داشتم. با یکی از دوستان که در دفتر امام بود اجمالی مشورت کردم و ایشان پیشنهاد داد که من با آقای محسن رضایی که ارتباط هم داشتیم جلسه‌ای بگذارم. رفتم پیش آقای محسن رضایی و موضوع را توضیح دادم. آقای رضایی تکذیب نکرد و گفت آنچه گفتی اتفاق افتاده است. ما هم اگر بتوانیم از نظر استراتژیک از آنان کمک بگیریم، این همه تلفات نخواهیم داشت و پیروزی در جنگ بیشتر می‌شود. ما از طریق واحدهای سپاه به جریان کمک می‌کردیم و حالا شما هم کاری به این موضوع نداشته باش. فقط سرنخ‌هایت را به بچه‌هایی که من معرفی می‌کنم وصل کن تا کار ادامه پیدا کند. از این مقطع به بعد من دیگر شــخصاً مداخله‌ای نداشتم و فقط سفری به خارج داشتم تا نیروهایی که سپاه معرفی کرده بود را به نیروهای امریکایــی وصل کنم. وی می‌افزاید: ابتدا به ترکیه رفتم و ســپس به امریکا. این مذاکرات هم ادامه یافت تا زمانی که روزنامه (هفته‌نامه) الشراع برای اولین بار قضیه مک‌فارلین را منتشر کرد و بعد حضرت امام با آقای هاشمی این نظر را طرح می‌کند که بهتر اســت اول بار ما داستان را افشا کنیم و ایشان هم روز ۱۳ آبان این قضیه را افشــا می‌کنند اما صحبت‌های عمومی باز هم ماجرا را پیچیده‌تر و به سرنوشت ماجرای قبلی دچار می‌کند.»

چه کسی کارفرما بود؟

قبل از پرداختن به جزئیات روایت آقای علی‌هاشــمی و بررسی صحت و ســقم آن مناسب اســت مروری بر روایت محسن هاشمی در این زمینه داشته باشیم: «بنابر اظهارات علی هاشمی، او در سن ۲۵ سالگی زمانی که دانشجو (رشته زمین‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی) بود به بیماری چشم مبتلا شد و در مردادماه ۱۳۶۵ به اتفاق همسرش برای معالجه عازم لندن شد. در بحث‌های دوستانه‌ای که جلال ساداتیان، کاردار ایران با وی داشت، ساداتیان ابراز می‌کند برخی تماس‌ها با سفارت و او گرفته می‌شود که او با توجه به این‌که نماینده رسمی جمهوری اسلامی ایران اســت نمی‌تواند پاسخگوی آنها باشد. ســاداتیان برخی از این تماس‌ها را با علی‌هاشمی مطرح می‌کند و از او می‌خواهد به یکی از این ملاقات‌های درخواستی برود، زیرا فرد متقاضی ابراز کرده بود مطالب خود را صرفاً با کسی در میان می‌گذارد که مســتقیماً با مقامات عالی‌رتبه ایران در تماس باشد. ترتیب ملاقات در یکی از هتل‌های لندن توســط ساداتیان با این شخص که خود را شهریاری معرفی نمود، داده می‌شود... علی هاشمی بدون هماهنگی قبلی با مقامات ایران و با توجه به روحیه ماجراجویش می‌پذیرد که با آنان ملاقاتی داشته باشد. ترتیب ملاقات در بروکسل داده می‌شــود و دلیل تغییر مکان نیز نگرانی از جاسوســی سیستم‌های اطلاعاتی شوروی و انگلیس عنوان می‌گردد. در اوایل شهریورماه ۱۳۶۵، آلبرت حکیم و یک امریکایی به نام ســیکورد به ملاقات علی هاشــمی در هتل محل اقامت وی در بروکســل می‌روند. در این ملاقات سیکورد، به عنوان مشاور ریگان و دارای درجه نظامی سرلشکری معرفی می‌شود... بنا به اظهارات علی هاشمی وی در بازگشت به دیدار عموی خود هاشمی رفسنجانی می‌رود و گزارشی از سفر لندن و بروکسل و تماس امریکایی‌ها به ایشان می‌دهد. اما هاشمی‌رفسنجانی به او اظهار می‌کند... بهتر است وی در این باره با کسی سخن نگوید، اما گزارش دقیق ماجرا را بنویسد. اما حس ماجراجویی بار دیگر علی هاشمی را تحریک به تحقیق در مورد واقعیت آمدن یا نیامدن امریکایی‌ها به ایران می‌کند در نهایت به این نتیجه می‌رسد به دلیل روابط پیش خود با محسن رضایی (به واسطه حضور در جبهه و همکاری نزدیک با وی) ماجرا را برای او شرح دهد... هنگامی که علی هاشمی نگرانی‌اش را از مخالفت عموی خود مطرح می‌نماید، محسن رضایی می‌گوید: «خود وی موضوع را با ایشان در میان خواهد گذاشت... در جلسه دوم علی هاشمی با محسن رضایی، وی ضمن تعیین خطوط کلی و نحوه برخورد با امریکایی‌ها، فهرســت تسلیحات و اطلاعات مورد نیاز را به علی هاشــمی می‌دهد... افزون بر آن، اسم مستعاری نیز برای علی هاشمی انتخاب گردید و قرار شد که در جریان گزارش به هاشمی‌رفسنجانی این نام به کار رود... علی هاشــمی برای ملاقات بعدی عازم ترکیه می‌شود و از طریق ترکیه، پس از ساعتها پرواز با هواپیمایی کوچک که برای سوختگیری توقفی هم داشته است به مکان ناشناخته مورد نظر مذاکره کننده می‌رسد. او ابراز می‌دارد که در ابتدا نمی‌دانست واقعاً کجا بوده فقط به نظر می‌رسید که بعد از چند ساعت پرواز به یکی از شــهرهای اروپایی مانند ژنو رسیده است و از آنجا با پروازی چندساعته به محلی رسیدند و مجدداً بی‌آنکه اجازه پیاده شدن به او داده شود، پرواز به مکان نهایی صورت می‌گیرد... علی هاشمی را به اتاقی بدون پنجره با سقفی کوتاه هدایت می‌کنند، شاید برای این‌که در این مکان بهتر بتوانند همه مکالمات را ضبط کنند. در آن اتاق سیکورد، نورث و فرد دیگری حضور داشت که او را «رئیس» معرفی کردند. علی هاشمی معتقد بود که آن شخص شبیه پویندکستر (رئیس شورای امنیت ملی) بود. صحبت‌هایی که در این جلسه مطرح شد عمدتاً حول محورهای ذیل بود: ۱- تروریسم، گروگان‌ها و آزادی آنان... ۲- استراتژی ایران، روسیه و امنیت خلیج‌فارس ۳- مصالح ایران و امریکا... علی هاشمی بر اساس رهنمودهای محسن رضایی... در مذاکرات تأکید می‌کند و می‌گوید اسرائیل نباید در ارتباط میان دو طرف نقش

اطلاع امام از ماجرای گفت‌وگو با امریکایی‌ها صرفاً در حد محور دوم، یعنی مذاکره غیرمستقیم برای میانجیگری در قضیه گروگان‌ها در لبنان به منظور خریداری اسلحه، بوده است. رهبری انقلاب هرگز در جریان برخی مراودات سیاسی برای بهبود روابط و این‌که با این هدف قرار است یک هیأت بلندپایه امریکایی به ایران بیاید نبوده است

گفتند اعدامش کردیم!

ابراهیم اسرافیلیان



دکتر ابراهیم اسـرافیلیان دکترای ریاضی گرایش هندسـه و دیفرانسـیل از دانشـگاه سوتمیتون انگلسـتان و عضو هیأت علمی و استاد بازنشسته دانشگاه علم و صنعت ایران اسـت. دارای ۶ کتاب تألیفی و بیش از ۵۷ مقاله منتشـر شـده در مجلات معتبر علمی می‌باشد. ریاست دانشگاه علم و صنعت و دو دوره نمایندگی مجلس در کارنامه اسرافیلیان دیده می شود. او یکی از هشت نماینده‌ای است که از وزیر امورخارجه درباره سفر مک‌فارلین به تهران سؤال پرسیدند. اسرافیلیان درباره این سؤال و واکنش های بعدی اش توضیح می دهد: «زمان جنگ بود و امام فرموده بودند به دلیل این شرایط ویژه، ابتدا به ساکن وزرا را استیضاح نکنید و ابتدا از آنها سؤال کنید. ماجرای مک‌فارلین که رخ داد، ما ۱۳ نفر از نمایندگان مجلس دوم بودیم. اول بار خیلی تلاش کردیم که بفهمیم امام در جریان هست یا نه، به هر حال ایشان ولی فقیه بود و اگر نظرشان مثبت بود برای ما موضوع حل شده بود. از طرق مختلف اقدام کردیم . موفق نشدیم. سپس آقای دکتر ولایتی را به کمیسیون برای توضیح دعوت کردیم که ایشان اظهار بی اطلاعی کردند و گفتند همه امور وزارت خارجه توسط وزارتخانه دنبال نمی شود و دیگرانی هم دخالت می کنند. مطالبی گفتند که اینک نمی خواهم به آن بپردازم، اما گفتند صورت مذاکرات را خواسته ام و به من نداده‌اند. نوشته‌ای بر روی دیواری در کنار پل سید خندان بود از امام که من بار دیگر خطر امریکا را گوشزد می کنم. من هرگاه از برابر آن عبور می کردم می گفتم چه کسی این وظیفه مراقبت را دارد؟ قطعاً ما نمایندگان نیز مسئولیم. یک کمیته با عضویت بنده ، مرحوم حاج سعید امانی، مرحوم زواره‌ای و بادامچیان موظف شدیم درباره نظر امام در این زمینه تحقیق کنیم که باز تلاش کردیم و به نتیجه نرسیدیم. سؤالی از وزیر خارجه به عنوان دستگاه پاسخگو در چهار بند تنظیم شد که آیا مسئله مک‌فارلین راست است یا نه، مذاکره بوده یا نه، اگر مذاکره بوده آیا با مقامات بوده یا نه، اگر با مقامات بوده در چه سطحی بوده است. افرادی همچون آقایان فهیم کرمانی، جلال‌الدین فارسی، نیک روش، محمد خامنه ای، مهندس موسویانی، حسینی سیرجانی و بنده آن را امضا کردیم، بسیاری دیگر هم با ما هم نظر بودند ولی به دلایلی امضا نکردند. نهایتاً یک پنجشنبه‌ای بود که امضای نامه به سرانجام رسید و من با ماشین خودم به دانشگاه امام صادق(ع) رفتم. آیت الله مهدوی کنی را دیدم و ایشان خبر دادند که امام از نامه بسیار ناراحت هستند. گفتم خوب الحمدلله از نظر امام مطلع شدیم، سریع حرکت کردم به سمت منزل آقای سید محمد خامنه‌ای تا با کمک ایشان بقیه امضاکنندگان را هم مطلع کنیم و نامه را پس بگیریم. در راه از رادیو متوجه شدیم که امام موضع گیری فرموده اند؛ به هرحال ما به کار خود ادامه دادیم و شنبه سؤال را پس گرفتیم. » از او درباره اینکه گفته می شود شما مورد غضب امام قرار گرفتید و به همین سبب حذف شدید، پرسیدم که گفت: «پس از این موضوع همین آقایان که امروز در برابر ولی فقیه ایستاده اند، با اینکه حتی قبل از موضع رسمی امام ما برای پس گرفتن سؤال اقدام کرده بودیم، این امر را به مخالفت با ولی فقیه چسباندند و با ما به جرم مقابله با ولی فقیه چنان رفتارهایی کردند که از بیان آن شرم دارم. در شرایطی که تلفن همراه و وسایل ارتباطی مثل امروز نبود، با منزل ما تماس گرفته و خبر اعدام من را داده بودند که وقتی شب به منزل آمدم متوجه شدم حال آنها بسیار خراب است، به اقوام ما زنگ زده بودند و ... کسی ما را حذف نکرد، ما گمان برده بودیم می توانیم مفید باشیم، من در قسمت های مختلفی انجام وظیفه کرده بودم، از بهمن ۵۷ یک‌سال رئیس مؤسسه عالی آمار و انفورماتیک بودم، سال ۵۹ رئیس دانشگاه علم و صنعت بودم، از سال ۶۲ تا ۶۳ رئیس دانشگاه تربیت معلم بودم که با رفتن به مجلس از آن خارج شدم. مسئولیت دانشگاه امام صادق (علیه السلام) از بدو تأسیس تا سه سال به عهده من بود، مدتی قائم مقام وزیر ارشاد بودم و در تمام این مدت هم یک ریال بابت آنها حقوق نگرفتم و به حقوق استاد دانشگاهی متکی بودم. وقتی دیدم زمینه خدمت نیست به دانشگاه بازگشتم. حتی در دوره چهارم مجلس شورای اسلامی، جامعه روحانیت مبارز بنده و برخی از همین دوستان را نامزد انتخابات کرده بود که تکذیبیه دادم و تکذیبیه در روزنامه رسالت به چاپ رسید. اعلام کردم همچون دوره سوم نامزد انتخابات نیستم.»

و حضور داشـته باشد... در اواسط سال ۱۳۶۵ علی هاشمی به همراه سمیعی برای دیدار مجدد حکیم به آلمان می‌رود. حکیم که به استقبال آمده بود از حضور سمیعی تعجب می‌کند. علی هاشمی که صرفاً برای معرفی سمیعی در سفر حضور داشت و در جلسه اول به عنوان معارفه طرف ایرانی شرکت کرده بود، در پی‌بروز اختلاف بین سمیعی و طرف‌های امریکایی در جلسه دیگر نیز حاضر می‌شود. سرانجام در آخرین جلسه برای خداحافظی، نورث از علی هاشمی تشکر می‌کند و یک انجیل که ریگان پشت آن به دستخط خود مطلبی نوشته بود، به او می‌دهد تا به مقامات عالی‌رتبه ایران تسلیم کند. (ماجرای مک‌فارلین، فروش سلاح، آزادی گروگان‌ها، نوشته محسن هاشمی- حبیب‌الله حمیدی، دفتر نشر معارف انقلاب، سال ۱۳۸۸، صص۱۵۲-۱۴۴)

دور زدن هاشمی رفسنجانی

سایت وابسته به مهدی هاشمی هم در بحبوحه انتخابات خرداد۸۸ در گزارشـی با عنوان «دور زدن هاشمی رفسنجانی و میرحسین موسوی در جریان مک‌فارلین» به تکرار همین روایت پرداخت و نوشت: پس از سفر ناموفق مک‌فارلین به تهران در خرداد ۱۳۶۵، مقامات امریکایی به دنبال کانال دیگری برای برقراری ارتباط با ایران جهت وسـاطت جمهوری اسـلامی در حل بحـران گروگان‌های امریکایی در لبنان بوده‌اند که در این مسیر، یکی از واسطه‌های امریکایی‌ها از طریق سفارت ایران در لندن به علی هاشمی معرفی می‌گردد و مذاکرات مقدماتی مقامات امریکایی با وی، در بروکسـل انجام می‌شود. بنابر اسناد منتشر شده در این کتاب، علی هاشـمی پس از بازگشت موضوع را به هاشمی رفسنجانی منتقل می‌کند و هاشـمی رفسنجانی ضمن منع وی از ادامه ارتباط با طرف‌های امریکایی، از علی هاشمی می‌خواهد گزارش ملاقات‌های خود را به سران نظام ارائه کند.در این میان علی هاشمی برخی از مسئولان وقت جنگ را از این موضوع با خبر می‌کند و آنان که برای تهیه تجهیزات جنگی بشدت تحت فشار بودند، از علی هاشمی می‌خواهند بر خلاف توصیه هاشمی رفسنجانی و بدون اطلاع وی، اقدام به مذاکره مجدد با طرف امریکایی کند و در گزارش‌های خود به سران نظام با تغییر نام علی هاشمی، وی را اسکندری معرفی می‌کنند، در این میان علی هاشمی توسط مقامات امریکایی به مکانی نامعلوم که احتمالاً واشنگتن بوده است، برده می‌شود و در آنجا اقدام به مذاکره با طرف‌های امریکایی می‌کند. گفتنی است در این فرآیند علاوه بر هاشمی رفسنجانی، میرحسین موسوی نیز که پیش از این مذاکرات با طرف امریکایی توسط محسن کنگرلو، مشاور وی انجام می‌شد، عملا از هویت واقعی طرف مذاکره کننده ایرانی بی‌اطلاع بوده و تنها مسئولان نظامی وقت از جزئیات پروژه با خبر بوده‌اند. در این دو روایت پرتفاوت منسوب به علی هاشمی تلاش شده است چند موضوع برای خواننده قابل باور شود:

۱- علی هاشمی به صورت کاملاً اتفاقی محوریت ارتباط با امریکایی‌ها را به عهده می‌گیرد (در روایتی، زمانی که برای معالجه با همسرش به لندن رفته بود و در روایتی دیگر در سفری به بلژیک با دوستانش)

۲- دخالت داده شدن آقای محسن رضایی (فرمانده وقت سپاه) در دور دوم مذاکرات با امریکایی‌ها بدون هماهنگی با آقای هاشمی‌رفسنجانی بوده است (در روایتی با توصیه دوستانی در بیت امام و در روایتی صرفاً به دلیل دوستی فی‌مابین به ابتکار شخص علی هاشمی این کار صورت می‌گیرد)

۳- بعد از منع علی هاشـمی از ادامه ارتباط‌گیری با امریکایی‌ها توسط آقای هاشمی‌رفسنجانی، وی با اسم مستعار این کار را ادامه می‌دهد و عمویش از این مهم کاملاً بی‌اطلاع بوده است.

۴- برخلاف دور اول مذاکرات که امریکایی‌ها به نوعی اسـرائیل را در آن دخیل کرده بودند در دور دوم مذاکرات صهیونیست‌ها هیچ‌گونه دخالتی نداشتند (هرچند تفاوت روایت‌ها به خوبی مشخص می‌سازد که مسائلی از قلم افتاده است) قابـل توجـه این‌که در این زمینه گزارش تاور تأکید می‌کند که علی هاشـمی به اسرائیل برده شده است اما آقای محسن هاشمی در کتاب ماجرای مک‌فارلین این بخـش از گزارش را خلاف واقـع اعلام می‌دارد. با این وجود وقتی در روایت آقای علی هاشمی بعد از پرواز از ترکیه موضوع توقف در مکانی ناشناخته به میان می‌آید این احتمال تقویت می‌شود که امریکایی‌ها در دور دوم مذاکرات نیز اسرائیلی‌ها را دخالت داده بودند.

۵- در دور دوم مذاکرات صرفاً تهیه تسلیحات برای سپاه مدنظر بوده و هیچ‌گونه تحرکی برای تجدید روابط در دستور کار نبوده است. اما زمانی که علی هاشمی از دیپلماسی تهاجمی امریکا سخن می‌گوید کاملاً روشن می‌سازد که نگاه طرف ایرانی در این زمینه مبتنی بر فراهم کردن زمینه‌ها به صورت تدریجی بوده است. مسئله‌ای که برای امریکایی‌ها چندان قابل درک نبوده و بعضاً ایجاد اشکال می‌کرده است.

انجیل را چه کسی آورد؟

البته تذکر این مطلب خالی از لطف نخواهد بود که جلال ساداتیان (کاردار وقت ایران در لندن و برادر مسئول دفتر آقای هاشمی در دوران ریاست‌مجلس) در گفت‌وگو با عباس سلیمی نمین آنچه توسط آقای محسن هاشمی در مورد حلقه وصل اولیه بودن ایشان مطرح شده را تکذیب کرد. بنابراین اتصال اولیه علی هاشمی به امریکایی‌ها نه به‌گونه‌ای است که در کتاب ماجرای مک‌فارلین ادعا شده مبنی بر این که کاردار ایران در لندن این ارتباط را برقرار می‌کند و نه روایت مستقیم علی هاشمی که در جریان سفری با دوستانش به بلژیک، امریکایی‌ها در آنجا با وی تماس می‌گیرند زیرا ملاقات یا ملاقات‌های ایشان در لندن پیش از این زمان صورت گرفته بود. روایت شخص آقای هاشمی‌رفسنجانی نیز بر روشن شدن چگونگی وارد شدن علی هاشمی به این ماجرا کمکی نمی‌کند: «عصر علی- اخوی‌زاده- برای پیگیری پیـام کاردارمان در لنـدن در خصوص پیام امریکاییان آمد. گفتم تعقیب نکند و از مطرح کردن مسئله ممنوعش کردم. خوب نیست به خاطر رابطه فامیلی، علی در موضوع وارد شـود.» (ص۲۵۲) همچنین در روایت دیگری از دیدار علی هاشمی با اکبر هاشـمی رفسنجانی موضوع سفر به امریکا تکذیب می‌شود: «عصر علی- اخوی‌زاده- آمد؛ از خوزستان احضارش کرده بودم. گزارش دیدار و مذاکره مجدد با امریکایی‌ها را داد، قبل از اقدام او را نهی کرده بودم. به من گفته بودند که به امریکا رفته و با ریگان درباره سقوط صدام مذاکره کرده است. گفت به امریکا نرفته، بلکه به نوعی ادامه همان رشته ارتباط‌های سابق بوده با [البورا نورث عضو شورای امنیت ملی امریکا و پویندکسـتر [از طراحان رابطه امریکا با ایران]، [آلبرت] حکیم و سام صحبت کرده معلوم شد انجیل با امضای ریگان را، او آورده و این کار را با اصرار آقای محسن رضایی کرده است... احمد آقا هم آمد. نگران همان دیدار بود.» (ص۳۵۱) در این روایت نه تنها بحث از توقف پرواز علی هاشمی از ترکیه به امریکا در «مکان ناشناخته» به میان نمی‌آید بلکه حتی سفر به امریکا نیز نفی می‌شود. آنچه در این بحث بیشتر قابل تأمل است این که آقای هاشمی همه مسئولیت دور دوم ارتباطات با امریکایی‌ها را متوجه آقای محسن رضایی می‌نماید و گونه‌ای وانمود می‌سازد که به هیچ‌وجه در جریان نبوده است در حالی که سفارت ایران در لندن و سایر کانال‌ها همگی در ارتباط مستقیم با ایشان بوده‌اند: «آقای محسن رضایی آمد و برای توجیه فرستادن علی- اخوی‌زاده- برای مذاکره با امریکایی‌ها در مورد گروگان‌های لبنان حرف زد که قانع کننده نبود و گفتم اشتباه کرده است. اما از جهتی به ایشان حق دادم، زیرا احسـاس نیاز به سلاح را بیشـتر از دیگران دارد و از طرفی پی برده که فاز اول در آستانه بن‌بست است و فکر کرده با در صحنه قرار گرفتن برادرزاده من، پیشرفت کار بهتر خواهد بود.» ناگفته پیداست که در این زمینه آقای محسن رضایی همانند برخی مقاطع دیگر بویژه در مورد پایان جنگ در میدانی عمل کرده که طراحی کلان آن با آقای هاشمی بوده است. محوریت مذاکرات علی هاشمی براسـاس روایت امریکایی‌ها و حتی شخص ایشـان بر تجدید ارتباط دور می‌زده اسـت. این مسئله حتی در مورد مذاکرات آقای وردی‌نژاد نیز صادق بوده لذا تذکر سران قوا و شـخص امام را در پی داشته است: «عصر آقای [فریدون] مهدی‌نژاد آمد. توصیه کردم که در مذاکره با امریکایی‌ها، درباره مسائل سیاسی حرف نزنند و درباره جنگ هم چیزی نگوید... در جلسه سران قوا و مشورت با امام، این تصمیم اتخاذ شده است.»

همه یاران هاشمی رفسنجانی

در این زمینه چند نکته می‌بایسـت مورد توجه ویـژه قرار گیرد: ۱- در دور دوم مذاکرات نیز مسـئله گروگان‌ها بهانه یا ظاهری برای تجدید روابط است. ۲- همـه کانال‌ها در دور دوم هم کاملاً در اختیار آقای هاشـمی‌اند؛ از اخوی‌زاده تا کاردار ایران تا آقای وردی‌نژاد که بیشـتر از این‌که سـپاهی باشـد و در خدمت آقای محسن رضایی، جزو نیروهای مورد اعتماد آقای هاشمی به حساب می‌آید و... ۳- آقای محسن‌رضایی نیز اطمینان کافی ندارد که نیروهای آقای هاشمی از جمله آقای فریدون وردی‌نژاد همه مسـائل را به ایشان منعکس سازند: «آقای محسن رضایـی آمد. درباره نیازهای عملیات آینده و کمبودها و آزادی گروگان‌های لبنانی گفت و تأکید کرد که فریدون [مهدی‌نژاد] باید جزئیات را به من بگوید»(ص۳۴۶) آقای رضایی در این زمینه معتقد است که من از میانه راه با این مسئله پیوند خورده و این تأکیدش به آقای هاشمی از این رو بود که چیزی از او پوشیده نماند. ۴- با وجود آن که در دور اول ارتباطات حاشیه‌ای و خارج از تصمیم نظام هاشمی رفسنجانی با امریکایی‌ها، دخالت یافتن اسرائیل می‌توانست لطمه بزرگی به جمهوری اسلامی ایـران بزند، در دور دوم نیز همان خطا تکرار شـد. این واقعیت می‌بایسـت برای شخصیت سیاسی ای چون هاشمی رفسنجانی مسلم می‌بود که امریکا هرگز به اقدامی دست نمی‌یازد که موقعیت پایگاهش در منطقه یعنی اسرائیل تضعیف شود. لذا هر نوع اقدامی را در جهت تقویت ایران بدون هماهنگی کامل با صهیونیست‌ها و اطمینان خاطر بخشیدن به آنها انجام نمی‌دهند. به همین دلیل نیز بود که هواپیمای مک‌فارلیـن از امریکا به تهران، در میانه راه در اسـرائیل توقف می‌کند. همچنین براساس قرائنی احتمالاً هواپیمای آقای علی‌هاشمی از مقصد ترکیه به امریکا، در اسرائیل به زمین می‌نشیند.

چه چیزی مانع آبرو ریزی شد؟

در زمینه چنین خطاهایی باید خداوند را شـاکر بود کـه اعتبار امام در جهان اسـلام و اعتقاد راسـخ ملل مسلمان به موضع سرسـختانه ایشان در برابر صهیونیست‌ها، از تبعات چنین اقداماتی بعد از فاش شدن سفر مک‌فارلین کاست. بدون تردید اراده‌ای وجود داشت تا چهره انقلاب اسلامی مخدوش شود. از این رو با گنجانیده شدن مشاور نخست‌وزیر اسرائیل (و یک صهیونیست دیگر) در ترکیب هیأت بلندپایه امریکایی به تهران کوشـش شـد لطمه جبران‌ناپذیری به مواضع صادقانه ایران در قبال صهیونیسـت‌ها وارد گردد. هاشمی رفسنجانی هم در کتاب خاطراتش هرگز سخنی در این زمینه به میان نمی‌آورد حال آن که با توجه به این‌که ورود مشـاور نخست‌وزیر اسرائیل به ایران رخدادی بسیار مهم بود نمی‌توانست از نگاه تیزبین هاشمی رفسنجانی پنهان بماند البته قدرت هدایت غیرمستقیم آقای هاشمی موجب ایجاد این تصور می‌شود که مسائل به گونه‌ای رقم خورده که برای پذیرش مسئولیت خطاها ضرورتی وجود ندارد: «آقای محسن رضایی آمد و برای توجیه فرستادن علی- اخوی‌زاده- برای مذاکره با امریکایی‌ها در مورد گروگان‌های لبنان حرف زد که قانع کننده نبود و گفتم اشتباه کرده است. اما از جهتی به ایشان حق دادم، زیرا احسـاس نیاز به سـلاح را بیشتر از دیگران دارد و از طرفی پی برده که فاز اول در آستانه بن‌بست است و فکر کرده با در صحنه قرار گرفتن برادرزاده من، پیشرفت کار بهتر خواهد بود.» ناگفته پیداست که در این زمینه آقای محسن رضایی همانند برخی مقاطع دیگر بویژه در مورد پایان جنگ در میدانی عمل کرده که طراحی کلان آن با آقای هاشمی بوده است. محوریت مذاکرات علی هاشمی براسـاس روایت امریکایی‌ها و حتی شخص ایشـان بر تجدید ارتباط دور می‌زده اسـت. این مسئله حتی در مورد مذاکرات آقای وردی‌نژاد نیز صادق بوده لذا تذکر سران قوا و شـخص امام را در پی داشته است: «عصر آقای [فریدون] مهدی‌نژاد آمد. توصیه کردم که در مذاکره با امریکایی‌ها، درباره مسائل سیاسی حرف نزنند و درباره جنگ هم چیزی نگوید... در جلسه سران قوا و مشورت با امام، این تصمیم اتخاذ شده است.»

مسئله دیپلماسی پنهان

مسـائل سیاسـی و مسـئله جنگ دو محوری بود که آقای هاشـمی شخصاً آن را پیگیری می‌کرد. این روایت به خوبی مؤید این مسئله است که دیگر شخصیت‌ها با ورود به این دو محور موافق نبوده‌اند. متأسفانه با وجود این تأکیدات همچنان نیروهای عمل کننده و در صحنه آقای هاشمی همان دیپلماسی پنهان را پی می‌گیرند تا آن که به طور کلی این مسـئله از آنان گرفته می‌شـود: «آقای مهدی‌نژاد آمد و گـزارش مذاکره با مأموران امریکایی را پیرو مبادله گروگان‌های امریکایی داد. کار را به وزارت خارجه محول کرده و افراد سـابق را خلع نموده‌اند.» علی‌رغم اتخاذ شدن چنین تصمیماتی در سطح کلان نظام، هاشمی حتی در آخر بهمن ماه این سال راه دیگری را برای حفظ این ارتباطات در پیش می‌گیرد: «شب آقای مهدی‌نژاد و دکتر هادی آمدند. درباره پیشـنهاد تعمیر موشک‌های فونیکس توسط مهندسین خارجی از طریق یک ایرانی امریکایی شده، مذاکره شد. قرار شد پذیرفته شـود.» روایت‌های دیگر آقای هاشمی در این زمینه در اسفند ماه روشن می‌سازد که به بهانه تعمیر موشک‌های فونیکس، با همان تیمی که علی هاشمی بـا آنها مذاکره داشـته مذاکرات را ادامه می‌دهند: «آقـای مهدی‌نژاد آمد. توضیح مذاکراتش با [آلبرت] حکیم در ترکیه، در خصوص همکاری برای تعمیر اسلحه‌های امریکایی و پیشنهادهای او در جهت ایجاد محیط بهتر در امریکا در ارتباط با انقلاب اسلامی گفت. قرار شد با دکتر روحانی مذاکره را ادامه دهند.» (ص۴۸۱) همان‌گونه که در این فراز به خوبی روشـن اسـت تیم مذاکره کننده به بهانه تعمیرات؛ تنها نیسـتند بلکه همان یاران نزدیک آقای هاشمی‌اند که از ابتدا در پروژه دیپلماسی پنهان دخیل بوده‌اند و در مذاکرات تعمیراتی نیز بحث بر روی مسئله «ایجاد محیط بهتر در امریکا در ارتباط با انقلاب اسلامی» است.

آلبرت حکیم که از وی به عنوان رابط تعمیرات یاد می‌شود همان کسی است که در مذاکرات با علی هاشمی نقش محوری داشت. خوشبختانه برخورد قاطع امام بعد از ورود مک‌فارلین به ایران موجب شد این مقام عالیرتبه امریکایی نتواند با شخصیت‌های مؤثر کشور ملاقاتی داشته باشد. همین امر باعث گردید زمانی که جریان حاکم بر بیت آقای منتظری برای لطمه زدن به اعتبار انقلاب اسلامی این موضوع را فاش سـاخت، امریکایی‌هـا در موضع خفت قرار گیرند. البته حفظ این برتری ایران نیاز به مدیریتی قوی داشـت که امـام به خوبی از عهده آن برآمدند. قطعاً اگر مسئولان کشور براساس برنامه‌ریزی امریکایی‌ها و صهیونیست‌ها عمل می‌کردند اعتبار انقلاب اسلامی بشدت ضربه می‌خورد. آن‌گونه که علی هاشمی نیز به آن اذعان دارد بنای این روابط بر ایجاد زمینه برای گفت‌وگوهای مسـتقیم بوده اما وی تأکید می‌کند که امریکایی‌ها محدودیت‌ها را در ایران درک نمی‌کردند و بسیار شتابزده بودند.

در ایـن مطلـب از نقدی بر کتاب «اوج دفـاع» خاطرات اکبر هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۵ استفاده شده است.

آنچه زمینه برخورد با باند مهدی هاشمی را فراهم کرد

منادیان وحشت

جنس اختلاف سلایق نیروهای خط امامی در ابتدای دهه ۱۳۶۰ برخلاف ظاهر تند آن، نه تنها مخرب نبود بلکه می توانســت آغازی برای تلاش در جهت طراحی سامانه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی طراز تفکر ناب اسلامی باشد. اما وجود برخی از نیروهای سیاســی جاه طلب این فضای سازنده را به سمت تنازعات آشتی ناپذیر سوق می داد. در میان این نیروها جریان مهدی هاشمی بیش از هر گروه دیگر در این دوره نقش آفرینی کرد.

معمای شــخصیت مهدی هاشــمی به قدری پر ابهام بود که در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی محمد منتظری و دوستانش را به ترتیب دادن یک اعتصاب غذا در اروپا برای آزادی او کشاند. پس از انقلاب اسلامی نیز مهدی هاشمی با توصیه آن شــهید به مرکزیت سپاه پاســداران انقلاب اســلامی (واحد نهضت آزادیبخش) راه یافت. شاید روی ترش کردن امام در مواجهه با مهدی هاشمی در ملاقات فرماندهان سپاه، برای بسیاری دلگیر کننده بود. وقتی پس از یکی از این ملاقات ها، امام به صورتی نجواگونه مرکزیت سپاه را به مواظبت نسبت به مهدی هاشمی هشدار دادند، باز هم بایستی زمانی طی می شد تا حکمت این حساسیت ویژه حضرت امام برملا شود.

در دی ماه ۱۳۵۸ در گرماگرم بروز اختلاف بین کمیته انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب اصفهان، مهندس بحرینیان فرمانده کمیته انقلاب اسلامی ترور شــد و به شهادت رســید. در بدو امر تنها چیزی که قابل تصور نبود طراحی و عاملیت یک مجموعه خودی در این جنایت بود. چه کسی می توانست بپذیرد که این قتل را یک عضو شورای فرماندهی سپاه طراحی و رئیس دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان (فتح ا... امید نجف آبادی) حکم آن را صادر کرده باشد. اما این امر امام به فرماندهی سپاه که «مواظب مهدی هاشمی باشید» ابتدا به برکناری وی از مسئولیت واحد نهضت های آزادیبخش و تدریجاً دســتیابی به اطلاعات انبوهی از جنایات او و طرفدارانش در قبل و پس از انقلاب اســلامی منجر شد. البته در اصفهان از ابتدا شواهدی از این امر وجود داشت. ولی تلاش مرحوم آیت ا... خادمی نماینده امام در اصفهان و پیگیری آیت ا... قدوسی برای انتقال پرونده شهادت مهندس بحرینیان در سال ۱۳۵۸ به تهران با مقاومت دادستان و رئیس دادگاه انقلاب اصفهان و سرقت اسناد کلیدی آن از سوی باند مهدی هاشمی و فتح ا... امید نجف آبادی به نتیجه ای نرسیده بود. تحصن اعضای کمیته انقلاب اسلامی اصفهان و خانواده شهید بحرینیان در بیت آیت ا... خادمی هم در آن زمان حمل بر حب و بغض های جناحی می شد! به گفته شهید باهنر موضوع اختلاف های سپاه و کمیته اصفهان که «در آستانه حل نهایی و قطعی» قرار داشت، با این جنایت ادامه یافت. پس از آن نیز وجود قرائن نقش امید نجف آبادی رئیس دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان در این جنایت کار را تا آستانه بازداشت وی پیش برد. اما انتخاب وی به نمایندگی مجلس اول زیر لوای همراهی با خوبانی مثل شهید محمد منتظری، رسیدگی به این امر را به تعویق انداخت.

مهدی هاشــمی با این که در ابتدای تأســیس حزب جمهوری اسلامی به واسطه دوستی با شهید محمد منتظری برای فعالیت در دفتر سیاسی و روزنامه ارکان این حزب در نظر گرفته شده بود، اما در همان زمان همراه با افرادی همچون سید حسین خمینی (نوه حضرت امام) ارتباط هایی با رجوی سر کرده منافقین داشتند. او در بیان این ارتباط ها از ســتایش رجوی از خودش به واســطه درگیری با ارتجاع در زمان رژیم شــاه (به شهادت رساندن مرحوم آیت ا... شمس آبادی) یاد می کند. مهدی هاشمی می گوید که در جریان انتخابات اولین رئیس جمهور با این تحلیل که حزب جمهوری اســلامی به صورت حزب حاکم درآمده و قدرت را قبضه کرده اســت، به بنی صدر گرایش یافته و نطفه انتخاب بنی صدر به عنوان نامزد ریاست جمهوری در جلســه ای در قم با حضور وی، هادی هاشــمی (برادرش و داماد آقای منتظری)، سیدحسین خمینی، عبدا... نوری، شریعتی اردستانی، شهید محمد منتظری و شخص بنی صدر منعقد شده است و این دقیقا مربوط به زمانی است که موضوع شهادت مهندس بحرینیان از سوی آیت ا... خادمی، کمیته انقلاب اسلامی اصفهان و حزب جمهوری اسلامی این استان به شدت پیگیری می شد. با بروز اولین رفتارهای عناداَمیز بنی صدر و تغییر نظر شهید محمد منتظری نسبت به وی، مهدی هاشمی و یــاران اصفهانــی اش- که عمدتا در دفتر آقایان منتظری و طاهری فعال بودند- چاره ای جز فاصله گرفتن از بنی صدر نداشــتند. این امر باعث ادامه حضور مهدی هاشمی و باند او در مجموعه نیروهای خط امام شد و بدین ترتیب عضویت مهدی هاشمی درشورای فرماندهی سپاه در زمان حذف نیروهای حامی بنی صدرنیز ادامه یافت. اما برکناری مهدی هاشمی از سپاه به دنبال فرمان حضرت امام، وی و گروه بانفوذش را وارد عرصه جدیدی از فعالیت های مخرب کرد. مهدی هاشــمی پس از برکناری از عضویت در شــورای فرماندهی ســپاه و مسئولیت واحد نهضت های آزادیبخش این نهاد انقلابی سلاح ها و امکانات این واحد را به مراکزی در اصفهان، قم و تهران منتقل ساخت و بیش از پیش به پیگیری خواسته های خود از طریق ایجاد پایگاه های غیررسمی در میان نیروهای رزمنده سپاه و بسیج و اعمال نفوذ بر پیوست افرادی همچون آقایان منتظری و سیدجلال الدین طاهری همت گماشت.

در کنار سیطره نانوشته مهدی هاشمی بر بخشی از سپاه منطقه اصفهان و خصوصاً نوعی شبه خودمختاری عوامل وی در سپاه فلاورجان و... در تهران نیز افرادی مثل اکبر گنجی به تشویق تمرد از فرماندهی دفاع مقدس و رفتارهای افراط گرایانــه مثل ضرب وجرح زنان بدحجاب و جلب همراهی نیروهای حزب اللهی به تنگ آمده از وقاحت بدحجابان، مشغول بودند. اولین برخوردها برای حذف این جریان از ســپاه منطقه اصفهان با تلاش های متقابلی بــرای حذف نیروهای مخالف باند مهدی هاشمی از استانداری اصفهان با استفاده از نفوذ آقای سیدجلال الدین طاهری امام جمعه اصفهان همزمان بود. مهدی هاشمی همچنین دامنه تلاش های خود را با چینش همفکرانش در مدیریت مدارس تحت سرپرستی آقای منتظری و نیز دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم توسعه داده بود. این امکانات درخدمت ایجاد فضای تنش بین طلاب پرشــور از یک ســو و مراجع و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و مرکزیت حزب جمهوری اسلامی از سوی دیگر قرار داشت. مهدی هاشمی و یارانش در این میان از یک امکان مهم دیگر نیز برخوردار بودند و آن به صحنه آمدن کسی بود که با رایزنی های متعدد اجماع نامطلوبی برای تعیین وی به قائم مقامی رهبری ایجاد شــده بود. مهدی هاشمی در این مورد می گوید: «جمع مشورتی آن زمان ما عبارت بودند از من، اخوی، آقای شریعتی اردستانی، آقای سعیدی سعیدیان فر و احیاناً آقای عبدا... نوری و چون یک جهان بینی خطی بر همه ما بخصوص من حاکم بود و همــه چیــز را از دید اختلاف دو خط رایج در مملکت نگاه می کردیم (خط چپ و خط راست) در هر مقطعی به حسب حوادث و رویدادها مانند انتخابات و... تلاشمان بر این بود که از پایگاه بیت آقا منتظری و از شخص معظم له به نفع تفکرات سیاسی


عبداله نوری


حسین خمینی


اکبر گنجی


اسداله شفیع زاده

و خطی خود که آن را حق مطلق می دانستیم، سوءاستفاده نماییم. از باب نمونه در جریان یکی از سمینارهای ائمه جمعه که در قم برگزار می شد تصمیم گرفته شد که طوماری به امضای ائمه جمعه خدمت حضرت امام ارســال گردد و اختلافات حزب را در شهرســتان ها با ائمه جمعه مطرح و گناه آن را به گردن آقای آیت ا...العظمی خامنه ای و هاشمی بیندازد (در این تصمیم نقش های شریعتی و اخوی بیشتر از این بود) لذا آقای شریعتی، آیت ا...طاهری را توجیه کرد و ایشان موافقت کردند و اخوی نیز با آقا (منتظری) مراتب را هماهنگ ساخت و طوماری تنظیم شد که در وسط کار بعضی ائمه جمعه زبان به اعتراض گشودند و قضیه خنثی شد.» مهدی هاشمی در جای دیگر به ناراحتی و عکس العمل شدید مرحوم آیت ا...مشکینی به این اقدام وی و دوستانش اشاره می کند.

این فضاسازی ها نقش بسیاری در دو دستگی در صف روحانیت داشت. دوســتان مهدی هاشمی بسیاری را متقاعد کرده بودند که مشکل اصلی در طرف مقابل است.

خاطره روز جمعه ۱۱ آبان ۱۳۶۳ آقای هاشمی رفسنجانی خواندنی است: «عصر آقایان سیدمحمد خاتمی وزیر ارشاد اسلامی، محمد عبایی خراسانی،اسدا... بیات، جعفــری لنگرودی، هادی خامنــه ای، مهدی کروبــی و محمدعلی هادی نجف آبادی آمدند نگران پیشــرفت خط محافظه کار به تعبیر آنها از طریق جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و حزب جمهوری اسلامی و جامعه روحانیت مبارز تهران و انزوای آقای منتظری بودند و در این باره چاره جویی می کردند.»

آنچــه این افــراد از آن به عنوان انزوای آقای منتظــری یاد می کردند، درگیری شــورای مدیریت حوزه علمیه به محوریت مرحوم آیت ا... فاضل لنکرانی و نیز جامعه مدرســین، با آقای منتظری بر ســر تلاشی بود که باند مهدی هاشمی برای توسعه تسلط خود بر حوزه از طریق مدارس تحت پوشش آقای منتظری انجام می دادند. مهدی هاشــمی می نویســد: «ما قصد داشتیم با تسلط بر حوزه، جریان حزب ا... کشــور را تند کنیم و نیروهای پراکنده را اشــباع نماییم که همزمان با این کار، فقیه عالیقدر آقای منتظری اعلام کردند که مدارس رسماً وارد صحنه شوند و ما فکر کردیم با بهره گیری از این مدارس به نحو احسن اندیشه هایمان را در کشور عملی کنیم... اخوی هادی هاشمی در یک مقطع که آقا به شورای مدیریت پرخاش کرده بودند صریحا می گفت: «باید مدارس جدید را به گونه ای گسترش دهیم که جایگزین شورای مدیریت حوزه علمیه قم شده یا حداقل آنان مجبور شوند موجودیت مــدارس را بــا برنامه های جدید بپذیرند.» به گفته مهدی هاشــمی در این مقطع «آقا هادی هاشــمی معتقد بود که یک حرکت خصمانه ای را مســئولین، علیه آقا منتظری شروع کرده اند.

بدین ترتیب آشــکار اســت که منشــأ ناخواســته تلقی و تحلیل گروه ملاقات کننده با آقای هاشــمی رفســنجانی در آبان ۱۳۶۳، کجا بوده است. تاسف آور و پندآموز است که مهار تحلیل و اقدام سیاسی کسانی که پرچمدار دفاع از خط امام در برابر مخالفان خیالی امام در جامعه مدرسین و... بودند، در دست باند مهدی هاشــمی قرار داشــت که امام خمینی درباره آنها به آقای ری شهری چنین فرموده بودند: «درمورد فعالیت اینها- مهدی هاشمی و جریان او- کنترل داشته باشید و آنها را زیرنظر داشته باشید. اینها باید قلع و قمع شوند.»

باند مهدی هاشمی و تضعیف فرماندهی دفاع مقدس

برجســتگی نقش باند مهدی هاشمی در تحولات دهه ۶۰ تطویل این بحث را ناگزیر ســاخته اســت. مهدی هاشــمی حوزه های علمیه را به عنوان تنها مجموعه هــدف برنامه های خود برنگزیده بود. از ابتدای پیروزی انقلاب نهادهای انقلاب وخصوصاً ســپاه مورد طمع او قرار داشــتند. او کمترین مانعی را نیز در این زمینه برنمی تافت. از دیدگاه مهدی هاشمی و باند او ناهمراهی رئیس کمیته انقلاب اسلامی اصفهان با خواسته های آنان جواز کافی برای قتل او بود. علاوه بر نقش امید نجف آبادی در صدور مجوز این قتل اجرای آن توسط باندی در واحد اطلاعات سپاه منطقه اصفهان صورت گرفت.

بدین صورت که حسن ساطع مسئول واحد اطلاعات سپاه اصفهان پس از گرفتن دســتور قتل از مهدی هاشمی و هماهنگ ســاختن با امید نجف آبادی، حاکم شــرع اصفهان، ســه نفر از اعضای اطلاعات سپاه لنجان را مأمور انجام این جنایت کرد. مهدی هاشمی هم چنین در کنار فعالیت برای اثرگذاری بر حوزه علمیه قم واصفهان بیت آقایان منتظری و طاهری و واحد نهضت های آزادیبخش ســتاد مرکزی ســپاه، لنجان، سفلی قهدریجان را به صورت یک مجموعه خودمختار که حامیان او را در مرکز اســتان و نیز شــهرهای مبارکه، درچه و خمینی شهر حمایت می کرد، در آورده بود. این خود مختاری همراه با سیطره طلبی بردیگر ارگان های انقلابی و دولتی و در موردی به یک درگیری خونین با کمیته انقلاب اسلامی و به قتل رسیدن تعدادی از نیروهای این دو نهاد انقلابی منجر شد.

درســت است که واسطه حضور مهدی هاشمی در مرکزیت سپاه کسی جز شهید محمد منتظری نبود اما رویه های خودمحور و خلاف قانون مهدی هاشمی گاه با اعتراض آن شهید بزرگوار همراه می شد. احمد عرب زاده از همراهان مهدی هاشــمی در واحد نهضت ســپاه می گوید:« در بحثی علی رغم نظرات جلسه او (مهدی هاشمی) گفت: ما هرکاری که در سپاه تشخیص بدهیم انجام خواهیم داد. مرحوم (شــهید) محمد (منتظری) به شــدت از این حرف او ناراحت شد و گفت اگر این طور باشد من هم از طریق شورای عالی دفاع- که آن موقع عضوش بود- می توانــم امکانات را بگیــرم وهر کاری که بخواهم بکنم و آمــد و به بنده گفت: این حرکت(مهدی) هاشمی حرکت خوبی نبود.» دامنه خودمحوری های مهدی هاشمی در واحد نهضت ها به نافرمانی نســبت به مرکزیت سپاه منحصر نمی شد، خود او می گوید:«روحیه مستقل عمل کردن از دولت و مسئولین: تصور می کردم هر کاری که دارم منهای ارگان های اجرایی کارهایم را انجام می دهم مانند نهضت ها و غیره این روحیه از تکبر نفســانی و عدم تواضع و خودبینی نشــأت گرفته بود ولی از آنجا که مســیرم باطل بود، عملاً به بن بست رســیده بودم و جز جنگ اعصاب ره آورد دیگری نداشت.»

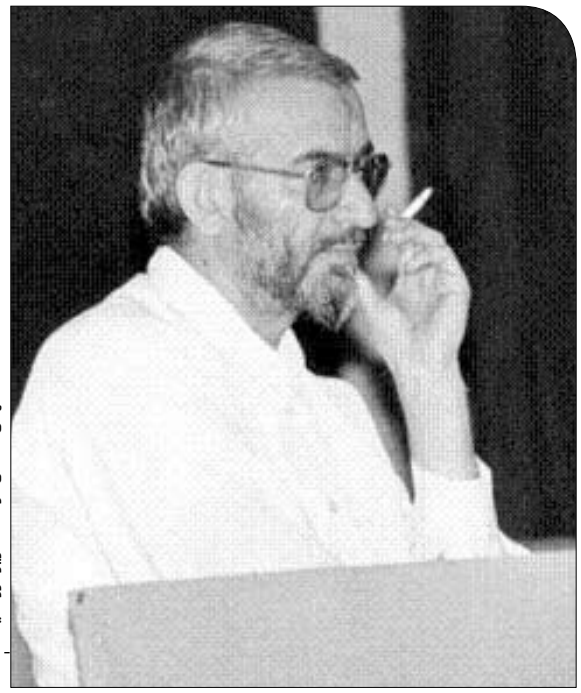
وقتی نظام برای چیدن پروبال مهدی هاشمی از مراکز مختلف سپاه (واحد نهضت ها، سپاه قم، سپاه لنجان و...)اقدام کرد، مهدی هاشمی با خارج ساختن صدها قبضه سلاح از مراکز سپاه آنها را در نقاط مختلف مخفی ساخت.

او حتی در این زمینه از رفاقت با خوبانی که بعدها به درجه رفیع شهادت نائل شــدند، سوءاســتفاده کرد. اقدام دیگر مهدی هاشمی هدایت نیروهای تصفیه شــده از ســپاه در این جریانات به مجموعه های تحت هدایــت خود مثل مدارس علمیه وابســته به منتظری،مراکز نهضت جهانی اسلام و متشکل ساختن آنان در مجموعه ای با عنوان حزب ا... بود. آنها از طریق ارتباط قبلی خود با سپاه به بخش شب نامه هایی برضد مســئولان مختلف نظام از رئیس جمهور وقت(رهبر معظم انقلاب) گرفته تا فرماندهی جنگ مشغول شدند. هر جا نارضایتی وجود داشت جریان مهدی هاشمی برای سوءاستفاده از آن در جهت جاه طلبی های باندی وارد صحنه می شد. به عنوان مثال گروهی از فرماندهان عملیات سپاه با فرمانده کل سپاه در این که سرکوب صدام بایستی از طریق جبهه های غرب صورت گیرد یا جنوب، اختلاف داشتند، باند مهدی هاشمی سعی داشت باورود به این منازعه آن را وسیله تضعیف فرماندهی قرار دهد.حال آن که فرماندهان عملیات اغلب هیچ نسبتی با خواسته های این گروه جاه طلب نداشتند. بخشی از مأموریت تضعیف فرماندهی دفاع مقدس به هادی هاشمی (برادر مهدی هاشمی و داماد و مسئول دفتر منتظری) سپرده شده بود. این اعتراف مهدی هاشمی روشن کننده زاویه ای از این واقعیت است:« می توان گفت آقا هادی در دادن و ندادن وقت ملاقات یا حداقل در دادن تســهیلات لازم و ندادن آن ملاحظات خطی را شدیداً مد نظر داشته است. بسیاری از افراد بارها مراجعه می کردند و تحت این عنوان که وقت آقا پر است یا حال آقا سازگار نیست، از ملاقات محروم می شدند در حالی که (از باب نمونه (عبدا... نوری و ... هر هفته یک ملاقات تفصیلی با آقا داشت و همه هفته نامش از رادیو تلویزیون پخش می گشت و به حدی رسیده بود که خود رفقا اعتراض می کردند که این چه وضعیتی است. به عنوان مثال در امر واحدهای سپاه واحد اطلاعات چون حساسیت خطی بیشتری داشتند معمولاً از ملاقات ها محروم بوده و یا وقت ســوخته آقا را به آنها می دادند ولی بچه های عملیات که ناقل ضعف ها و نارسایی های عملیاتی جبهه بودند مرتباً از اوقات خوب بهره مند می شدند.» او در بخش دیگری از اعتراف های خود درباره محاصره ذهن آقای منتظری درباره سپاه چنین نوشته است:« در یک مقطعی جمع ما که مرکب از من و آقا هادی (هاشمی) شریعتی و (عبدا...) نوری بود که اکثر انرژی خودمان را روی تضعیف فرماندهی سپاه متمرکز کرده بودیم. شگرد ما و اخوی این بود که هر چه نقاط ضعف خطی یا عملیاتی از ســپاه به دســت می آوریم با گزارشی کتبی یا شفاهی خدمت آقا (منتظری) سعی می کردیم این انگیزه را در ایشان تقویت کنیم. با هر شکستی که در عملیات نظامی رخ می داد یک سلسله تلاش تضعیفی صورت می گرفت تا این که به حدی رسید که ملاقات های محسن رضایی با آقا محدودتر گشت و زمانی اخوی از قول آقا نقل کرد که ایشان مایل به ملاقات فرماندهی نبوده و دیدارها ممنوع شده است که قضیه به حضرت امام رسید و مورد اعتراض معظم له قرار گرفت. القائات اخوی و سایر دوستان در جمع بیت و نزد آقا پیرامون سه محور دور می زد: ۱- تصفیه نیروهای صالح از سپاه ۲- انحراف خط فکری سپاه ۳- شکست های پی درپی در عملیات نظامی. از این ســه محور عدم لیاقت محســن رضایی برای فرماندهی به اثبات می رســید.» وی همچنین به یک خط خطرناک دیگر در دفتر منتظری با اجزایی شامل رو در رو قرار دادن ارتش و سپاه ومخالفت با تشکیل سه نیروی زمینی و هوایی و دریایی در سپاه اشاره دارد.

ظاهر این درگیری در دیدگاه افراد ساده بین جدال بین دو جناح موسوم راست و چپ تعبیر می شد، چنان که به عنوان مثال محافظان بیت منتظری با اشاره دست اندرکاران دفتر وی به تفتیش بدنی یکی از مهمانان منتظری یعنی وزیر کشور وقت آقای ناطق نوری که در آن زمان یکی از ارکان اصلی جریان موسوم به راست در منازعات سیاسی شناخته می شد، دست زده بودند. اما هواداران جریان موسوم به چپ از این واقعیت بی خبر بودند که بیت منتظری که دعوای خود را در قالب مباحثی مثل مبارزه با طرفداران لیبرالیسم اقتصادی واقتصاد آزاد جلوه می دهد باب ارتباط وی را با سردمدار جریان لیبرالیسم در آن زمان یعنی مهندس مهدی بازرگان گشوده است تا ذهن منتظری را از مخالفت با تمام برنامه های حضرت امام انباشته سازد. مبارزه با مخالفان دولت محــوری اقتصادی کجا و همپالگی با بازرگان که کمترین اقدام عدالت طلبانه را تحت تأثیر تفکرات مارکسیست ها می پنداشت کجا؟!

بیت منتظری توانســته بود افرادی را تا مسئولیت مراکز حساس و اجرایی بالا ببرد اما در همان حال اراده خود را برای تضعیف تدابیر حضرت امام و حتی به تدریج در مواردی در جهت تخریب دولت مهندس موسوی پیش برد. البته مدیریت مرحوم حجت الاسلام حاج سید احمد خمینی فرصت سوءاستفاده بیت منتظری از طریق اعمال نفوذ بر بیت حضرت امام را گرفته بود و چه بسا همین مســئله یکی از علل کینه توزی های بعدی نســبت به آن مرحوم بود. براساس یک تحلیل در کنار این واقعیت که تأیید حضرت امام نسبت به تشکیل یک تشــکل روحانی موازی جامعه روحانیت مبارز به سبب احساس ضرورت فعالیت مستقل صاحبان یک نوع تفکر و سلیقه متفاوت در درون جامعه روحانیت مبارز بود شاید مرحوم حاج احمد خمینی از سوی حضرت امام مأموریت یافته بود تا تأسیس مجمع روحانیون مبارز را وسیله ای برای از بین بردن محوریت دنباله های جریان جاه طلب و خطرناک مهدی هاشمی در مجموعه نیروهای جریان موسوم به چپ قرار دهد.

عملگرایان تروریست


مهدی هاشمی در دادگاه ویژه روحانیت

مرور تاریخ در گلوگاه‌های حساس از تاریخ سیاسی این مرز و بوم آنچنان بااهمیت است که به دور از دیدگاه افراطی مبنی بر جبر تاریخی می‌توان آینده را نیز پیش‌بینی کرد.
یکی از مقاطع حساس و بااهمیت کشور دهه‌های نخست بعد از پیروزی انقلاب است. جوانان آن ایام ریش‌سفیدان امروزند و ناگفتنی‌های فراوانی دارند که هنوز هم از ابراز آن کراهت می‌ورزند. این امر بهانه‌ای شد تا جهت ثبت گوشه‌ای از تاریخ عبرت‌انگیز کشور و انقلاب به پای سخنان حجت الاسلام سالک اولین فرمانده سپاه اصفهان، فرمانده کل بسیج مستضعفان، مسئول ارتباط با نهضت‌های آزادیبخش در وزارت امور خارجه، نمایندگی ولی فقیه در سپاه قدس و ریاست گزینش کل کشور در مقاطعی از تاریخ بنشینیم؛ این گفت‌وگو حول محور جریانات مهدی هاشمی و پاسخ به شبهات مطروحه در این رابطه پیگیری شد.

ریشه‌های به‌وجود آمدن باند مهدی هاشمی چیست؟

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی دو عامل اساسی در شکل‌گیری باند مهدی هاشمی تأثیر مستقیم داشت؛ نخست وجود خود مهدی هاشمی که سرشار از هوش و مطالعات روشنفکرانه در کنار اعتقادات تند بود.

وی در اثر تفکر التقاطی روشنفکرانه ناشی از مارکسیسم و اسلام دچار یک عمل‌زدگی فراوان شده بود. اما دیگر قدرت عجیب ارتباط‌گیری وی بود، به نحوی که بعضی از دوستان اعتقاد بر سحر کلام وی داشتند؛ بنابراین جذب نسل جوان به وی هم بسیار مساعد بود.

عامل دوم نیز به بستر مبارزاتی با حکومت شاه ملعون و حکومت پهلوی برمی‌گشت، چرا که تمامی علما به عنوان علت‌العلل فساد مبارزه با حکومت پهلوی را در سرمنشأ امور خود قرار داده بودند، بدین نحوه مبارزه با شاه به نوعی تأییدکننده او بود.

من نیز در کنار هاشمی طلبه مدرسه حجتیه بودم، به یاد دارم هنگامی که ساواک و نیروهای انتظامی به این مدرسه حمله کردند، سریعاً مهدی هاشمی طلبه‌ها را سازماندهی و در مقابل نیروهای مهاجم ایستاد. به علت دو عاملی که مرور کردیم، وی در محضر علما و مردم به عنوان یک مبارز جاافتاده بود و طبعاً این امر حمایت‌هایی را نیز به همراه داشت. به عنوان مثال هنگامی که وی به جرم قتل شهید مظلوم شمس‌آبادی که رئیس حوزه اصفهان هم بود، به زندان افتاد، شخصیت‌های متفاوت به علت عدم اطلاع از روحیات مهدی هاشمی، از وی حمایت کردند.

آیا این حمایت‌ها با علم به قاتل بودن هاشمی صورت می‌گرفت؟

شاید وی را به عنوان مباشر قتل نمی‌دانستند، ولی از رخ دادن این حادثه به وابسته اطرافیان مهدی هاشمی مطلع بودند.

لکن اطلاعات علما در آن زمان دقیق نبود و آنان در اثر تبلیغات متفرقه احساس می‌کردند ساواک عامل این قتل است.

در آن ایام حرکات زیرزمینی در قالب جلسات چند نفره و اجتماعات مساجد حلقه‌های مبارزاتی علیه رژیم شاه بود و هاشمی توانست از این حلقه‌ها استفاده مورد نظر خود را کسب کند.

حامیان معنوی این باند چه کسانی بودند؟

تا آن زمان که خطوط تفکرات این باند بر همگان روشن نگردیده بود، بیشتر شخصیت‌هایی که دنبال کتاب شهید جاوید بودند، نظیر مرحوم نعمت‌الله صالحی و شخصیت‌های دانشگاهی و حوزوی مطرح بودند.

عده‌ای معتقدند هاشمی معارض با انقلاب نبوده، بلکه دارای اشتباهاتی بوده که افرادی جهت تضعیف جایگاه آیت‌الله منتظری سعی در بزرگنمایی این اشتباهات داشتند تا به واسطه آن با منتظری برخورد صورت گیرد؛ آیا به واقع هاشمی معاند بوده یا اینکه از روی خیرخواهی دچار اشتباهات بزرگ شده؟

باید این بحث را به صورت ریشه‌ای مطرح و به دنبال عامل ارتباط مهدی با منتظری یعنی هادی هاشمی گشت.

از زمانی که هادی هاشمی برادر مهدی هاشمی به هر دلیلی به واسطه دامادی آقای منتظری وارد بیت منتظری شد، ارتباط مهدی هاشمی هم با منتظری شروع شد. همچنین وضعیت جغرافیایی هم در ایجاد این ارتباط بی‌تأثیر نبود، به صورتی که از قهدریجان به عنوان مرکز استقرار هاشمی تا نجف‌آباد اصفهان به عنوان مرکز فعالیت‌های انقلابی آقای منتظری فاصله کمی بود، بنابراین به واسطه هادی قویاً با منتظری مرتبط شد.

این بحث که مهدی معارض بود یا نه، قبل از انقلاب اصلاً مطرح نبود، چرا که هر حرکتی علیه شاه اقدام انقلابی تلقی می‌شد. بنابراین مهدی هاشمی در قبل از انقلاب در زندان دستجرد اصفهان به جرم قتل شهید شمس‌آبادی و چند تن دیگر حکم اعدام داشت و منتظر اجرای این حکم بود؛ با پیروزی انقلاب وی مانند دیگر زندانی‌های کشور با ایجاد شورش از زندان فرار کرد.

من در آن هنگام مسئول سپاه پاسداران انقلاب در اصفهان بودم و با اقدام سریع زندان را کنترل و بسیاری از زندانیان فراری را با لباس زندان از خیابان جمع کردیم.

لیکن مهدی هاشمی خود را به روستای خیرآباد رساند و از آنجا به قهدریجان رفت. در همان ایام شهید محمد منتظری که با گروه فلسطینی‌ها مرتبط و عده‌ای از آن مربیان را به تهران آورده بود، در تهران سپاهی را ایجاد کرد و مهدی هاشمی با ایجاد ارتباط با محمد در واقع همه‌کاره آموزش نیروهای جوان در تهران شد.

چندی بعد شهید منتظری با تماس با من گفت نیروهای منتخب خود را برای آموزش چریکی به تهران اعزام کن، ولی هنگامی که من در تهران با هاشمی مواجه شدم، سریعاً با نیروهایم راه بازگشت به اصفهان را برگزیدیم، چرا که می‌دانستم حضور با هاشمی آثار منفی را به دنبال خواهد داشت.

هنگامی که شهید منتظری به عنوان یکی از افراد شورای مرکزی سپاه انتخاب شد، هاشمی را نیز با خود همراه کرد و نتیجتاً به واسطه مهدی هاشمی واحد نهضت‌های سپاه راه‌اندازی شد. بعد از این انتصاب علمای اصفهان منجمله آیت‌الله خادمی طی نامه‌ای ۴ صفحه‌ای به امام از دو موضوع دادگاه انقلاب که زیرنظر امید نجف‌آبادی به مصادره اموال مردم و انجام اعمال عجیب در کنار انتصاب قاتلی در رأس سپاه به عنوان قاتل آیت‌الله شمس‌آبادی، حشمت و فرزندانش، شیخ غلام صفری، یک زن و تعداد دیگری اعتراض کرد.

مهدی هاشمی از اینجا به بعد وارد فاز جدیدی می‌شود چرا که با داشتن اندیشه ملتقط و با استفاده از قائم مقامی آیت‌الله منتظری در دفتر منتظری نفوذ می‌کند؛ این نفوذ با سابقه وی منجر به جلب اعتماد آیت‌الله منتظری شد.

در اعترافات مهدی هاشمی آمده است: «گزارشاتی به آقا می‌نوشتم که معتقد بودم کارساز است، در حقیقت از اعتماد پاک و بی‌شائبه فقیه عالی‌قدر نسبت به خودم سوءاستفاده کردم تلاش برای القای فکر داشتم، به دنبال خط دادن بودم، در مقابل این خط تخیلی خودم را مصون نگه دارم. »

دو دلیل در قصد هاشمی برای نفوذ در دفتر منتظری مطرح بود، نخست آن‌که رهبر بعدی را منتظری می‌دانست و در صدد علم کردن منتظری بود، هدف دوم تلاش برای گرفتن دولت و مقام ریاست جمهوری بود.

برای انجام دادن این قصد خود وی در اصفهان تشکیلات قوی را نظم داده بود و به واسطه ارتباط با سپاه مقدار زیادی سلاح و مواد منفجره را در داخل و خارج تهران انبار کرده بود. با به دست آوردن سلاح و کسب قدرت وی درصدد ارضای شهوت قدرت خود برآمد.

با گذر این مقدمه در پاسخ به این سؤال که آیا مهدی هاشمی معارض با انقلاب است یا نه باید پاسخ داد: بر مبنای ۲ نامه‌ای که منتظری به حضرت امام داد وی معارض با انقلاب بود و در صورت ادامه حیات، وی تبدیل به یک جریان اپوزیسیون علیه نظام می‌شد. به نحوی که هنگامی که آقای ری‌شهری در دولت میرحسین موسوی بحث دستگیری مهدی هاشمی را مطرح کردند عده‌ای از وزرا به آقای ری شهری حمله کردند که چرا این اقدام را انجام دادی؟

در رابطه با این‌که آیا وی مرتکب اشتباه شده یا امر دیگری، به واقع باید مصاحبه و اعترافات مهدی هاشمی را در اختیار مردم قرار داد تا شبهه‌ای ایجاد نشود.

وی در اعترافات خود ضمن بیان اشتباهاتش در انتها به منحرف و توطئه‌گر بودن خود نیز اعتراف می‌کند.

چگونه یک فرد در این مدت کوتاه از اقدامات ده‌ها ساله و مرام خود بازگشته و به صورت کلی چگونه از وی اعتراف کسب شده است؟

وی مدت مدیدی در زندان حتی یک جمله را هم اعتراف نمی‌کند چرا که احساس می‌کرد با توجه به آن همه خدمتی که به منتظری کرده در اثر حمایت وی آزاد خواهد شد. لیکن با عدم وقوع این اتفاق، آقای ری‌شهری به عنوان وزیر اطلاعات به صورت مستقیم وارد مذاکره با مهدی هاشمی شد.

هدف اول وی جدا کردن این دو از هم بود، امری که به وقوع نپیوست. ری‌شهری شروع مذاکرات خود را با موعظه‌های اخلاقی مبنی بر سخت‌تر بودن عقوبت آخرت نسبت به دنیا شروع کرد.

بعد از این هاشمی نامه‌ای خطاب به ری‌شهری می‌نویسد، لیکن سریعاً نامه را گرفته مچاله و شروع به گریه کردن می‌کند.

طبق گزارش آقای ری‌شهری وی حتی یک ضربه شلاق تعزیری هم نخورده بلکه در اثر ایجاد حالات روحی اعترافات گرفته می‌شود.

اگر این اعتراف صورت نمی‌گرفت آن وقت چه می‌شد؟

ممکن بود از شیوه‌های مختلف استفاده کنند لیکن من خود به عنوان یک زندانی سیاسی می‌دانم اکثراً آنان که در ایمان ضعیف‌اند، خصوصاً مارکسیست‌ها و ملتقط‌ها تحمل گوشه‌نشینی و حبس را ندارند چرا که اینان خود را رجل سیاسی دانسته ولی در زندان هیچ کس به آنان اهمیت نمی‌دهد در نتیجه این فشار در نهایت این افراد را می‌شکند.

با مرور اخبار که گاه با عناوینی همچون تحرکات باند مهدی هاشمی مواجه می‌شویم از این بین افرادی همچون عبدالله نوری، غلامحسین کرباسچی، محمود حجتی و عبدالحمید معادیخواه مطرح می‌شوند که با درخواست خود از آقای منتظری، خواهان اقدام مؤثرتر ایشان در وقایع اخیر شدند، باند مهدی هاشمی اصولاً چه افراد سرشناسی را داشت و بعد از اعدام شدن ایشان چه تحرکاتی را انجام دادند؟

گروه طرفدار هاشمی به تعبیری از سه دسته تشکیل می‌شوند؛ گروه اول آنان‌اند که در قبل از انقلاب با حرکت چشم و ابروی هاشمی دست به جنایت می‌زدند از این جمله می‌توان به امیری، اکبری و حسن ساطع اشاره کرد و به واقع این عده عاشق هاشمی بودند. عده‌ای از این گروه در واحد نهضت‌های سپاه مشغول به کار شدند؛ در ادامه با شروع همکاری وی با محمد منتظری و اداره مدارس تربیت طلاب در قم، تیم‌های جدیدی را تشکیل داد که از این دست هم باید به محمود صلواتی و شیخ سعیدی اشاره کرد.

گروه سوم دوستان مهدی هاشمی و شرکت‌کنندگان در جلسات مخفی بودند که شاخص این افراد نیز عبدالله نوری، شیخ عباسعلی روحانی

۱۳۶۵
گنجینه اسرار
ایران
عملگرایان تروریست
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹



نامه مهدی هاشمی به آیت الله خامنه ای

و عده‌ای دیگر بودند چرا که مدتی هاشمی در بیت آقای طاهری در اصفهان اقداماتی را انجام می‌داد.

هر کدام از این سه گروه ساختار فکری و مسائل مربوط به خود را دارند لیکن هدف مشترک آنها حرکت در حول محور آقای منتظری بود. لیکن بعضی از دوستانش مانند شیخ حسن ابراهیمی هنگامی که عمق ماجرا را متوجه شدند از وی جدا شدند. حرکت این سه دسته وابسته به اراده مهدی هاشمی با ایجاد موج در جامعه همراه بود. جلسه‌هایی را به یاد دارم که در خیابان ۱۷ شهریور تهران در منزل دکتر واعظی با حضور قمصری، عطریانفر، طاهری با شیخ عباسی و البته مهدی هاشمی مبنی بر تصمیم‌گیری جهت تعویض استانداران و در این سطح‌ها برگزار می‌شد. همچنین مهدی هاشمی در اوج قدرت خود طی جلسه‌ای در اصفهان تا نیمه‌های شب با عنوان نجات اسلام تصمیم بر ترور ۳ تن منجمله خود من، آقای پرورش، مهدوی کنی را گرفتند در این جلسه حتی قاتل‌ها نیز مشخص شده بودند لیکن با نفوذی که من در بین بعضی از اعضای این جریان داشتم این لیست در ساعت ۲:۳۰ بامداد به دست من رسید.

این جلسه در چه تاریخی برگزار شد؟

سال ۵۸ یا ۵۹ در زمانی که من فرمانده سپاه اصفهان بودم این جلسه تشکیل شد، به هر حال شما در سؤال خود به جلسه اینها با منتظری و درخواست برای حضور فعال در این عرصه اشاره کردید، این امر طبیعی است. چندین سال قبل جهت انجام مأموریتی به بیت آقای منتظری رفتم. به محض ورود آقای نوری، حسن ساطع و خیلی‌های دیگر را که در زیر تیغ اعدام بودند، یکجا در بیت منتظری دیدم.

این که شما از اینها نقل می‌کنید، مثلاً مهاجرانی پس از درگذشت آقای منتظری می گوید: «پدر، پدر گروه و گفته نشـناختیمت پدر» واضح است چرا آنان که به غرب و امریکا دلبسته‌اند از تنها کسی که می‌توانستند جهت فشـار به نظام استفاده کنند، منتظری بود. فردا به جای منتظری به دنبال یک ضعیف‌النفس ساده دیگری می‌روند تا از او سوءاستفاده کنند.

بعد از ماجرای مهدی هاشـمی، عده‌ای بشـدت با منتظری برخورد کردند و حتی دسـتور تخریب دفتر وی را صادر کردند. لیکن هم اکنون لباس عزای ایشان را به تن کردند و آیا چرخش‌های متوالی ۱۸۰ درجه‌ای این افراد مصداق نان به نرخ روز خوری است؟

تفکر و اندیشه نفاق منافق را بر حسب چرخش قدرت در جامعه سازماندهی می‌کند. این عده اگر قدرت را در همراهی با منتظری ببینند، به سمت او حرکت می‌کنند؛ اگر برعلیه او منافع قدرتشان را تأمین کند، به نحو دیگری برخورد می‌کنند.

همین‌هایی که بشدت با منتظری برخورد کردند، امروز از جنازه ایشان به عنوان یک حرکت سیاسی علیه نظام سوءاستفاده می‌کنند. حال حتی اگر وصیت بر عدم سوءاستفاده سیاسی از جنازه‌اش را هم مطرح کرده باشد، مهم منافع قدرت این عده است نه منتظری.

درگیری‌های سپاه لنجان سفلی با کمیته از چه قراری بود؟

بعد از این که مهدی هاشمی جزو فرماندهان رده بالای سپاه قرار گرفت، بشدت درصدد تقویت سپاه لنجان سفلی برآمد. استراتژی وی در این راستا بر این محور بود که نخست با مسلح کردن این سپاه، آن را به تهران و نه سپاه اصفهان متصل کند؛ سپس آن که از لحاظ تسلیحاتی و نیرویی آن را بشـدت تقویت کند. به عنوان مثال وی در مجلس به واسطه آقای حسینیان (نماینده مردم لنجان) که از دوستان وی بود، حفاظت مجلس را با تعداد زیادی نیروهای خود به عهده گرفت.

ما نیز با رصد حرکات مشکوک این طیف، احساس خطر کردیم چرا که مهدی هاشمی اگر اراده می‌کرد، می‌توانست رئیس مجلس، رئیس جمهور و اعضای شورای نگهبان را در یک روز نابود کند لذا با هماهنگی با کارپردازان مجلس نظیر آقای بشارتی، قرار شد تمامی نیروهای هاشمی را رد کنیم. بعد از این که قرار شد این عده سلاح‌های خود را تحویل دهند، متوجه کمبود تعداد بسیاری فشنگ شدیم، لذا اتوبوس را سریعاً در نزدیکی دلیجان اصفهان متوقف و مقدار بسیاری فشنگ را از آن کشف کردیم. بیان این خاطره تنها به دلیل اثبات این نکته مبنی بر عامل بودن سپاه قهدریجان به دسـت مهدی هاشمی بود. یک بار نیز برای سرکشی و تعیین وضعیت مالی سـپاه قهدریجان آقای ابطحی را که مسئول مالی سپاه اصفهان بود، به این منطقه فرستادیم غافل از آن که این منطقه توسط سلاح‌های سبک و نیمه سنگین و حتی سنگین به محاصره درآمده و در نتیجه ابطحی نیز توسط مهدی هاشمی به گروگان گرفته شد.

در چهارباغ نیز خبر دادند بین نیروهای مهدی هاشمی و کمیته دفاع شـهری معروف به خادم‌الحسین درگیری شده و هر دو در دو طرف جاده سـنگربندی کرده بودند و من خدا را شـاکرم که اگر آن شـب دیر می‌رسیدم، احتمال کشته شدن طرفین بسیار زیاد بود؛ لیکن به سرعت خود را به میان نزاع رساندم و فریاد زدم مرا بزنید. نیروها نیز با هماهنگی خودم درصدد خلع سلاح طرفین برآمدند.

بعدها اینها آقای بحرینی را به عنوان مسئول کمیته خادم‌الحسین که وابسته به بیت آیت‌الله خادمی بود، ترور کردند.

در بنـد هشـتم دادخواسـت مهـدی هاشـمی اقـدام علیه سیاسـت‌های خارجی کشور مطرح شده اسـت. آیا این اقدامات در راستای انجام وظایف ایشان در واحد نهضت‌ها نبود؟

وی کاری به سیاسـت خارجی نظام نداشـت چرا که برای خود یلی بود. وی درباره نهضت افغانستان، عراق، حزب امل و حتی در فرانسه، هند و لیبی هم آدم و ارتباط قوی داشت. از ابتدا وزارت امور خارجه نسبت به اقدامات وی اعتراض داشـت به عنوان مثال عامل کشتار بین شیعیان افغانسـتان همین افراد وابسته به هاشـمی بودند. نیز این اتفاقات و کشتار ناشی از عملکرد همین آقایان بود.

یکی از اتفاقات مشکوک اصفهان، ترور خانم زهرا بنیانیان، همسـر آقای سـلمان صفوی بوده لیکن تا به حال ماجرای این ترور باز نشده است؛ ماجرا از چه قرار بوده؟

آنچه که من در اینجا می‌توانم از آن سـخن به میان آورم و در قیامت نیز بر آن تأکید می‌ورزم و آنچه که خودم مشـاهده کردم، مبنی بر این اسـت که باخبر شدم در مبارکه تروری صورت گرفته و خانمی به نام بنیانیان کشته شده. سریع به سمت مبارکه حرکت کردم؛ وقتی رسیدم، چند نفر را آنجا دیدم که آقای عطریانفر و خود سلمان صفوی و چند تن دیگر آنجا بودند. وقتی در را دیدم، متوجه جای گلوله بر روی آن شدم. به هر حال حادثه کشته شدن زهرا بنیانیان را تا به حال هیچ کس نمی‌داند و اگر خانواده بنیانیان جهت خونخواهی فرزند خود قیام کنند، به شرطی که اسناد آن از بین نرفته باشد، می‌توانند با احضار چند تن، ماجرا را پیگیری کنند.

آیا با همکاران قدرتمند مهدی هاشـمی در دستگاه قضایی برخوردی صورت گرفت؟

نه تنها برخوردی در این رابطه ندیدیم بلکه برخی از مسـئولان قضایی نظیر دادستان اصفهان در تظاهراتی به سود مهدی هاشمی شرکت می‌کردند. گرچه اینان بهانه «می‌خواستیم ببینیم چه خبر است» را می‌آوردند ولی قرائن حاکی از آن بود که این عده جزو همین باند بوده و هرگز با آنان برخوردی صورت نگرفت. من پرونده‌های ریزی داشـتم که با اعلام اقدام امام علیه این گروه همه را تحویل وزارت اطلاعات دادم. به ری‌شهری گفتم مدارک منحصر به فردی دارم که می‌ترسم از بین بروند و شاید من تا صبح زنده نباشـم و صبح فردای آن روز با حضور فلاحیان از سـاعت ۸ صبح تا ۴ بعدازظهـر تمامی اطلاعات را در اختیار وزارت اطلاعات قرار دادم لیکن اکنون افسوس می‌خورم که چرا از بعضی از این اسناد منحصر به فرد برای خود کپی نگه داشتم. بعضی از اسناد را هم خودم پاره کردم.

چرا این اسناد را پاره کردید؟

این اسـناد در واقـع تصاویری در رابطه با ارتبـاط عده‌ای نظیر عبدالله نوری با بنی‌صدر و مهدی هاشمی بود.

مهدی هاشمی با وجود این که سلاح‌های فراوانی در اختیار داشت لیکن دست به مقابله مسلحانه نزده و نه تنها با وجود این که امکان فرار برایش مهیا بوده نگریخت، بلکه خودش را هم معرفی می‌کند. علت این امر مهدی هاشمی برایش روشن بود که دیر یا زود امام از دنیا خواهد رفت و منتظری رهبر و به تبع آن خودش هم رئیس دولت خواهد شـد. بنابراین کسی که این چنین آینده را برای خود مفید می‌بیند دیگر لزومی ندارد دست به سلاح ببرد تا با او ایجاد مخالفت شـود بلکه درصدد بسترسـازی برای به دست آوردن قدرت حرکت می‌کند.

و اگر فرار می‌کرد؟

آن هنگام نظیر بنی‌صدر و خیلی از اعضای حزب توده و منافقین قدیم و جدید منجمله مهاجرانی، کدیور، مخملباف و سازگارا تبدیل به لاشه سیاسی می‌شد.

آقای حسـن سـاطع به ۱۵ سـال حبس محکوم شده بود، لیکن وی بعد از مدتی آزاد شـد و هم‌اکنون به دنبال معوقات خود در سپاه است، ماجرا از چه قراری است؟

پرونده حسن ساطع در دست آقای رازینی بود، شبی به من زنگ زد و گفت در پرونده وی ما به نکته‌ای رسـیدیم و اگر شـما نسبت به آن شهادت دهید ما امشب ساعت ۴ او را اعدام می‌کنیم. این ماجرا مربوط به کودتای نوژه بود. من به رازینی گفتم دینم را به دنیای دیگری نمی‌فروشم چرا که اطلاعات من نسـبت به حسن ساطع تا همین جاست و پشت این قضایا را خبر ندارم. وی تأکید کرد که در صورت شهادت شما وی اعدام والا حبس ابد خواهد بود. در ادامه در دو ۱۵ سال به وی عفوی خورد و سپس آزاد شد. اخیراً شنیدم وی به دنبال معوقات خویش در سپاه است، حال آن‌که مدت زمان حضور وی محدود بوده همچنین کسـی که دارای چنین جرم سنگینی است به عنوان اخراجی سپاه مطرح است.

پیـام و عبـرت ماجـرای مهدی هاشـمی بـرای امـروز ما چیست؟

نسل جوان باید در راستای دشمن‌شناسی به فتنه‌های دشمن و جریان‌شناسی دشمن توجه کنند. شیطان بزرگ و دشمنان بزرگ کشور در شـرق و غرب عالم برای بقایای حکومت خود دسـت به اقدام‌هایی نظیر ایجاد اختلاف، رشـد قارچ‌گونه احزاب و نشـریات زنجیره‌ای و استفاده از کانال تبلیغات از نسـل جوان دست به قهرمان‌سـازی کاذب می‌زند. حال جوانی که به اقتضای سنش دنبال غرور است، در اثر این تبلیغات تنها در راه قدرت‌طلبی دیگران هلاک می‌شـود. مهدی هاشمی اگر با شاه می‌جنگید می‌توانست عنصر مفیدی باشد اما نه تنها با شاه نجنگید، بلکه با ساواک شاه ملاقات‌های متعدد داشته و به اعتقاد من کد ساواک بود. به طوری که در ۴ آبان‌ماه در ارتش پهلوی سخنرانی به سود شاه کرد. جریان مهدی هاشمی به نحوه‌ای تکرار خوارج عهد امام بود. جوانان برای مطالعه یک جریان باید مرامنامه، اساسنامه و عناصر اصلی و اخلاقیات آنها را بررسی کنند.



باخبر شدم در مبارکه ترروری صورت گرفته و خانمی به نام بنیانیان کشته شده. سریع به سمت مبارکه حرکت کردم؛ وقتی رسیدم، چند نفر را آنجا دیدم که آقای عطریانفر و خود سلمان صفوی و چند تن دیگر آنجا بودند. وقتی در را دیدم، متوجه جای گلوله بر روی آن شدم. به هر حال حادثه کشته شدن زهرا بنیانیان را تا به حال هیچ کس نمی‌داند و اگر خانواده بنیانیان جهت خونخواهی فرزند خود قیام کنند، به شرطی که اسناد آن از بین نرفته باشد، می‌توانند با احضار چند تن، ماجرا را پیگیری کنند


مهدی هاشمی در دادگاه رژیم پهلوی

پیچک انحراف

«باند مهدی هاشمی» نام جریانی آشنا برای نسل اول انقلاب و ناآشنا برای نسل سوم است. مسئله‌ای که بسیار کم به لحاظ تاریخی به آن پرداخته شده و اتفاقاً تنها راه شناخت مسیری که آقای منتظری را به انحراف کشید، سید مهدی هاشمی و اقدامات گروهی است که بعدها با عنوان «باند مهدی هاشمی» معروف شد.

مهدی هاشمی، شخصی که بارها حضرت امام(ره) نسبت به وی توصیه و هشدار در مقاطع مختلف تاریخی کردند و شیخ حسینعلی منتظری علی رغم ادعای نظری ولایت فقیه، هیچ گاه به دستور ولی امر خود توجهی نکرد.

اما مهدی هاشمی که بود؟ و باند موسوم به نام وی چه کردند؟ در این کوتاه مقال برای آشنایی مختصر با این جریان از آغاز تا اعدام مختصری بیان می‌شود.

ایران
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

ارتباط با ساواک

مهدی هاشـمی فرزند سـیدمحمد، در سـال ۱۳۲۳ ش در شهر اصفهـان و در خانـواده‌ای مذهبـی و روحانی به دنیا آمد. پـس از گذراندن تحصیلات ابتدایی در مدرسه جلالی و بنا به اصرار پدرش، راهی حوزه علمیه جده بزرگ شـد و پس از شـش سـال تحصیل در حوزه علمیه اصفهان، به دعوت برادرش هادی که در قم سکونت داشت رهسپار این شهر شده و ادامه تحصیلات خود را در مدرسه حجتیه پی گرفت.

حضـور مهدی هاشـمی در قـم مقارن بـا اوجگیـری نهضت امـام روح الله بود کـه وی نیز در این دوران فعالیت‌های محدودی با الهام از تفکرات مارکسیستی انجام می‌دهد و در سال ۱۳۴۶ به اتهام تکثیر و پخش اعلامیه توسط ساواک دستگیر می‌شود و پس از سپردن تعهد آزاد شده و در اواخر همان سال مجدداً دستگیر و برای خدمت سربازی به جهرم اعزام شد.

اما در این زمان است که وی از طریق ضداطلاعات ارتش، دعوت به همکاری شـد و پس از پذیرفتن مهدی هاشـمی و دادن تعهد همکاری، از جهرم به مرکز منتقل و سـمت نویسندگی دادرسـی کل ژاندارمری به او واگذار می‌شود.

ارتباط و همکاری مهدی هاشمی با رکن ۲ ارتش تا آخر سربازی ادامه می‌یابد و پس از آن نیز وی همکاری اطلاعاتی با رژیم ستمشاهی را از طریق سـاواک با رابطهای خود به نام میرلوحی و رضوی در استان اصفهان استمرار می‌دهد.

نامبرده در خصوص چگونگی ارتباط با ساواک می‌گوید: «رضوی (رابـط سـاواک با مهدی هاشـمی) از من خواسـته بود چنانچـه از محمد منتظری(فرزند آقای منتظری) سرنخی پیدا کردی و یا از رفت و آمد آیت‌الله منتظری اطلاع حاصل کردی به ما اطلاع بده که یکبار که آیت‌الله منتظری یک نصف روز برای استراحت به منزل آمده بودند، به آنان گفتم.»

دیدگاه سـاواک به مهدی هاشـمی را هم می‌توان در گزارشـی اینچنین مشاهده کرد: «با تحقیقاتی که به عمل آمد سیدمهدی هاشمی پس از انجام خدمت سـربازی و آگاه شدن از اوضاع اجتماعی مملکت، روی منبر علاوه بر آن‌که مطالبی برخلاف امنیت مملکت یا مصالح آن عنوان ننموده، اغلب در اطراف انقلاب سـفید شـاه و مردم و اثرات آن و همچنین اشرافیت در مملکت صحبت و در خاتمه با بیان استقلال مملکت صراحتاً به شاهنشاه آریامهر و خاندان جلیل سلطنت دعا نموده است.»

تأسیس گروهک هدفی‌ها

در همین اوضاع و در اوج مبارزات انقلابیون علیه شاه است که وی با توجه به ارتباط با مأموران ساواک با واسطه‌ای وارد در جلسات محمد جواد غروی می‌شـود که در آن زمان امام خمینی(ره) حضور در مجالس و محافل او را «حرام» می‌شمرد و به فتوای علما و مراجع دیگر اصیل شیعه، مصداق «ضال و مضل» بود.

وی با الهام از تفکرات به‌اصطلاح شاذ این روحانی منحرف، اقدام به تأسیس گروه «هدفی ها» می‌کند و در خلال این شبکه‌سازی اقدام به حذف مخالفین خود می‌کند. مهدی هاشـمی در اعترافاتش در این مورد می‌گوید: «این را من یادم است آن سالهای اول به اصطلاح مبارزات و همچنین بعد، هنگامی که ما رفتیم در آن منطقه قهدریجان مسـتقر شـدیم و بیشتر منبر می‌رفتیم و بیشتر نظریه ابراز می‌کردیم، یادم است که از طرف مثلاً روحانیون خـود محل یا کلاً روحانیت اصفهان خوب در جلسـات بحث و مناظره و یا جلسات منبر و اینها نظریات مخالف ابراز می‌شد... یادم است که علاوه براینکه خوب پرخاشگری شدیدی به آنها می‌کردیم... پرخاشگر جدی بودیم و به آنها تعصب در دفاع از نظر خودمان داشتیم که همین باعث شد که دوستان ما و پیروان نظریه ما مثل ما همان رنگ را به خودشان بگیرند.»

این روحانی منحرف به جز تشکیلات عمومی، جلسات خصوصی را هم با اسـتفاده از روش سـازمانی مجاهدین خلق(منافقین) تشکیل داد به نام «هسته امر به معروف و نهی از منکر» که بیشتر جنبه عملیاتی داشت و خشونت و بی‌رحمی یک اصل غیر قابل انکار در این مجموعه بود.

وی در مورد روح خشـونت این جلسات می‌گوید: «من یادم است که در یک جلسـه‌ای با یکی که بحث می‌کردیم، وسـط جلسه آن طرف پا شـد و رفت- توی یک باغی بودیم- گفت که این جلسـه شـما بوی خون می‌دهـد. این حرف‌هایی که تو می‌زنی بوی خون می‌دهد. من می‌ترسـم و پا شد و رفت بیرون.»

همچنین او به این مسئله تأکید می‌کند که «روحیه قدرت‌طلبی در آن روزها در من رشد می‌کرد و به تصور من قهدریجان یک دژ و قلعه تسخیر شده‌ای بود که هیچ‌کس نباید در آن برخلاف اندیشه‌های من حرکت کند و لذا مخالفین حرکت خود را از صحنه خارج می‌ساختم.»

ایجاد تشـکیلات «هدفی‌ها» و «هسـته امر به معروف و نهی از منکر» در منطقه قهدریجان اصفهان و ایجاد رعب و وحشـت و ترور دو تن یکی به جرم فسـاد اخلاقی و دیگری مخالفت و خروج از تشکیلات، توسط این گروه در حالی صورت می‌گرفت که هادی هاشمی برادر مهدی هاشمی با نزدیک شدن به بیت آقای منتظری با دختر وی ازدواج می‌کند.

آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی در خاطرات خود در مورد نزدیکی هادی و مهدی هاشـمی به بیت منتظری چنین می‌گوید: «آنچه مسلم است، این اسـت که دو برادر مزبور از هنگامی که در روسـتا سکنی داشته‌اند، به دنبال نوعی حاکمیت و ریاسـت بوده‌اند و چندان به مقررات شرعی پایبند نبوده‌اند. آنها جوی در روستای خود درست کرده بودند که مردم از آنها واهمه داشتند. وقتی که این دو شـعاع شخصیت آقای منتظری قرار می‌گیرند و سیدهادی به دامادی ایشـان هم نایل می‌شود، آنها درصدد برمی‌آیند که از اقتدار آقای منتظری سوءاستفاده کنند و مع‌الاسف سادگی بیش از اندازه ایشان که مردم هم در خصوص آن لطیفه‌ها سـاخته‌اند، آنان را در رسـیدن امیال شـیطانی خویش مدد می‌کند.»

برخی کارشناسـان بر این عقیده‌اند که برادران هاشـمی، هدفی بلندمـدت برای نزدیک شـدن به آقای منتظری را داشـتند کـه این امر در حوادث پس از انقلاب و بخصوص بحث «جانشـینی رهبری» که در اسناد لانه جاسوسـی و هم اسناد منتشر شده از قضیه مک‌فارلین این امر را اثبات می‌کند.

فتنه کتاب «شهید جاوید»

از مهمترین اقدامات قبل انقلاب باند مهدی هاشـمی می‌توان به غائله کتاب «شـهید جاوید» و شـهادت آیت‌الله شمس آبادی اشاره کرد که ماهیت جنایتکاری این جریان را نمایان‌تر کرد.

این فتنه از آنجا آغاز می‌شـود که کتاب «شـهید جاوید» توسط «صالحی نجف آبادی» با محتوای ۱)هدف امام حسـین(ع) از قیام عاشـورا تشـکیل حکومت اسلامی بود، ۲) امام(ع) به شهادت خود و اصحابشان علم نداشـتند؛ چاپ می‌شـود و آقای منتظری و آیت‌الله مشـکینی برآن تقریظ می‌نویسند. (البته آیت‌الله مشکینی پس از مدت کوتاهی تأییدیه خود را پس می‌گیرند)

بـا توجه به اینکه آقای منتظری از طرفداران مهم انقلاب بود و از سوی دیگرمخالفت‌های فراوانی از سوی علمایی چون آیت‌الله شمس‌آبادی، آیت‌الله صافی گلپایگانی (کتاب شهید آگاه)، علامه طباطبایی (رساله بحثی کوتاه در علم امـام)، آیت‌الله فاضل لنکرانی، آیت‌الله رفیعی قزوینی، مرحوم اشـراقی و... در زمینه «علم امام» صورت گرفت؛ این تضاد باعث اختلافاتی میان روحانیت شد.

سـاواک هم از این فرصت تاریخی اسـتفاده کرده و با استفاده از رابطـان خود در بیت آقای منتظـری و چاپ و پخش کتاب و نقدهای آن بر آتش این اختلاف می‌افزود.

آقای مسـعودی خمینـی در خاطرات خود درمـورد تفرقه افکنی ساواک به سبب کتاب شهید جاوید که علمای بزرگی چون آیت‌الله گلپایگانی به صالحی نجف آبادی توصیه عدم انتشـار آن را داده بودند؛چنین می‌گوید: «سـاواک بعد از این‌که اختلاف میان روحانیت را بر سـر کتاب شهید جاوید مشاهده کرد، بسیار خشنود شد و به اختلاف دامن زد.

اگر شاه و ساواک به این اختلاف دامن نزده بودند، چه بسا در همان روزهای نخست خاتمه می‌یافت. اما آنان برای فروزانتر کردن آتش اختلاف، عده‌ای را نزد صالحی فرستادند و او را مورد تشویق قرار دادند. هر روز هم روی این مسئله مانور می‌دادند. کار به جایی رسید که هنوز بعد از بیست سال که از این داستان می‌گذرد، هنوز ریشه اختلاف به قوت خود باقی است.»

حجت‌الاسلام احمد سالک در مصاحبه با روزنامه ایران در این مورد تأکید کرده است: «یادم هست حکاک عضو ساواک اصفهان بود و من چند بار با وی درگیر شدم، خیلی آدم خبیثی بود.

از اصفهـان می رفتم به نجـف آباد، آمد و در مینی بوس کنار من نشسـت و گفت ببین ما همه چیز داریم، قدرت داریم، شاه هست، بعد گفت این کتاب شهید جاوید را من پیش علمای حوزه‌های علمیه اصفهان بردم و تخم نفاقی با این کتاب انداختم که تا ابد اصلاح نخواهد شد؛ این تعبیر مأمور ساواک برای من بود که توانسته با کتاب مذکور بین علما اختلاف بیندازد.»

ایـن اختلافات در حالی بود که در اوج آن حضرت امام در نامه‌ای به سیداحمد خمینی توصیه می‌کنند: «... شما در اختلافات بین طلاب و اهل منبر راجع به کتاب [شهید جاوید] و هر چیز دیگر وارد نشوید؛ ان‌شاءالله تعالی خداوند اصلاح می‌فرماید...»

شهادت آیت‌الله شمس آبادی

دوشـادوش اقدامات سـاواک گروه «ضربت» متعلـق به هادی هاشـمی در حوزه علمیه قم و اصفهان و نیز «هسـته امر به معروف و نهی از منکر» مهدی هاشـمی به دفاع از آقای منتظری برخاسته و اقدام به قتل حجت‌الاسلام حسنی از وعاظ نجف آباد و مخالف با آقای منتظری و همچنین آیت‌الله شمس آبادی از علمای بزرگ حوزه علمیه اصفهان که مخالف جدی کتاب یادشده بوده است، می‌کنند.

گفتنی اسـت که ترور آیت‌الله شـمس‌آبادی حلقه آخر قتل‌های زنجیره‌ای پیش از انقلاب باند مهدی هاشـمی بـوده و پیش از این اعضای موسـوم به «هدفی ها» اقدام به کشـتار، مهدی نوروزی ۱۲ سـاله، فرزند خردسال امام جماعت مسجد سـیداصفهان، شیخ قنبر علی صفرزاده وترور ناموفـق نعمت الله جوانمردی کرده بودنـد و طراحی ترور تعدادی از علمای اصفهان، همچنین آیت‌الله گلپایگانی را نیز در دستور کار داشتند که فرصت نشده بود.(برای آشنایی بیشتر و مشاهده اسناد رجوع شود به کتاب بن بست، ج۳، انتشـارات اداره اطلاعات اصفهان) به شـهادت رسیدن آیت‌الله شمس آبادی در حالی بود که همچون تلنگری بسیاری از علما و مردم را بیدار کرد و دوباره علیه دستگاه حاکم شوراند.

به دلیل فضای سـنگینی که علیه شـاه ایجاد شـد، ژاندارمری و ساواک این قتل را پیگیری کرده و مهدی هاشمی و ۲۲ تن از افراد همدست با وی را دسـتگیر می‌کنند و در دادگاه جنایی اصفهان اغلب اعضای باند به اعدام محکوم می‌شوند و تعدادی هم به حبس طولانی مدت. گفتنی است که مهدی هاشمی به ۳ بار اعدام محکوم می‌شود.

نکته قابل تأمل دفاعیه مهدی هاشـمی پس از تلاش‌های ناکام فراوان جهت تماس با مرتبطین خود در سـاواک برای رهایی از حکم اعدام اسـت که وی در آن می‌گوید: «من قربانی چه شـده‌ام جز این است که من مبارزه با فئودالیسـم [کرده ام]، قربانی انسان‌دوسـتی و قربانی فلسفه متین انقلاب سفید و این‌که می‌خواستم همه مردم در رفاه باشند شده‌ام.» (همان، ص۱۰۰) وی پس از ناامیدی از سـاواک به بسیاری از علما و شخصیت‌ها از امام خمینی(ره) تا دبیر کل سازمان ملل نامه تظلم خواهی می‌نویسد. در همین

زمینه در کلیسای سنت مری پاریس نیز تحصنی به حمایت از برخی انقلابیون در بندسیاسی صورت می‌گیرد که علی رغم مخالفت شدید حضرت امام(ره) نام مهدی هاشمی هم آورده می‌شود. قرار بود امام خمینی(ره) پیامی برای این مراسم بفرستند که بدلیل مطرح شدن نام این شخص از عمل خویش صرف نظر کردند. با تلاش‌های صورت گرفته حکم اعدام مهدی هاشمی در واپسین روزهای عمر ستمشاهی به حبس ابد تقلیل می‌یابد و در روزهای ابتدایی انقلاب پس از بازشدن در زندان‌ها، این باند جنایتکار به عنوان زندانیان سیاسی وارد سیل جمعیت انقلابیون می‌شوند.

پس از انقلاب

داستان البته بدین‌جا ختم نشد و پس از انقلاب و با تشکیل سپاه پاسداران، شهید محمد منتظری به عنوان مسئول آموزش و تبلیغات برگزیده می‌شود و مهدی هاشمی نیز جانشین وی. به دلیل عدم حضور شهید محمد در جلسات بخاطرمشغله در امر نهضت‌های آزادیبخش جانشین او یعنی مهدی هاشمی در شورای مرکزی ۱۲ نفره فرماندهی سپاه حاضر می‌شود.

تشکیلات «حزب الله»

این شـخص کمال اسـتفاده را از فرصت بدست آمده، برد و اعضای باند خویش در اصفهان را با نام جدید تشکیلات «حزب الله» احیا و همچنین برخی از نزدیکان باندی خود را هم وارد سمت‌های مهم سپاه کرد.نباید فراموش کرد که تمام این اعمال به خاطر حمایت‌های آقای منتظری صورت می‌گرفت. تشـکل جعلی «حزب الله» در اصفهان اقدام به ایجاد یک سـپاه خودمختار با مرکزیت مهدی هاشـمی می‌کنند و تحت لوای نام سـپاه اقدامات جنایتکارانه خویش را ادامه می‌دهند. اما این بار ورق برگشته و سران اصفهان که به جز معدود اشخاصی از جمله مهندس بحرینیان رئیس کمیته این استان که توسط این تیم تروریستی به دلیل مخالفت با نظر این جریان و به دستور امید نجف آبادی به شهادت می‌رسد، در نفوذ باند مهدی هاشمی است. اعضای شاخص این تیم عبارتند از: «عبدالله نوری خط دهنده به آیت‌الله طاهری اصفهانی امام جمعه اصفهان، شیخ عباسعلی روحانی، سید محمد کاظم بجنوردی استاندار وقت اصفهان، امید نجف آبادی ریاست دادگاه انقلاب وقت این استان و یار غارش محمد عطریانفر، غلامحسین کرباسچی، شیخ محمد حسین شریعتی اردستانی(شیخ الشریعه)، هادی هاشمی(برادر مهدی هاشمی و داماد آقای منتظری) و...

مهدی هاشمی در اعترافاتش در مورد صدور حکم مهندس بحرینیان می‌نویسد: «بعداً آقای... از قراری که آن ایام من شنیدم در جلساتی که با آقای امید داشته‌اند به همراه آقایان... و عده‌ای از افراد تندرو– که معمولاً شیوه برخورد با ضدانقلاب در سطح شهر با آنها مطرح می‌شده– جلسات خصوصی بوده، نشستهایی به صورت گعده قضیه را مطرح کرده‌اند و آقای امید نیز... حکم کرد و آنان را اجرا کردند.»

از دیگر قتل‌های زنجیره‌ای باند مهدی هاشـمی می‌توان به ترور حشـمت و دو فرزندش توسط این گروه که زنده به گور شدند، آیت‌الله ربانی املشی، زهره بنیانیان و.. اشاره کرد و از ترورهایی که با این جریان ارتباط داشته مربوط به تیر و شهریور سال ۶۰ است. گفتنی است که موارد گفته به جز کشتارهای شیعیان افغانستان و بحرین و... است که توسط باند مهدی هاشمی صورت گرفت.

پیچیدگی جریان مهدی هاشمی

جریانات پس از انقلاب باند مهدی هاشمی همانطور که بیان شد، به‌دلیل پیچیده شدن به شخص مهدی هاشمی ختم نمی‌شـود و در فعالیت‌های این طیف افرادی به عنوان صحنه گردان و اشـخاصی هم گرداننده میدانی آن القائات در تشکیلات مختلف نظام می‌گردند. برای نمونه می‌توان به ماجرای ششم تیر و ترور آیت‌الله خامنه‌ای اشاره کرد که جواد قدیری شوهر خواهر محمد عطریانفر همراه همسرش زهره عطریانفر عملیات تروریستی را انجام داده و خود از کشور گریخته و همسرش نیز پس از پناه گرفتن نزد برادرش توسط وی فراری داده می‌شود. گفته می‌شود محمد جواد قدیری جزو اعضای مرکزی سازمان مجاهدین خلق(منافقین) است. چگونگی ارتباط جریان نفاق با باند مهدی هاشمی در برخی اتفاقات بخصوص تیر و شهریور ۱۳۶۰ نیاز به واکاوی جداگانه‌ای همراه با اسناد و مدارک دارد که در این کوتاه نوشته نمی‌گنجد. تنها به بخشی از اعترافات مهدی هاشمی در این زمینه اکتفا می‌کنیم: «می‌توانم بگویم یکی از اهداف و رسالتهایی که آقاهادی(برادر مهدی هاشمی) تعقیب می‌کرد در رابطه با بیت (منتظری) و خود ما هم در رابطه با ایشان بودیم و اینها همین بود که یک چراغ سبزی به منافقین داده بشود که مثلاً در تحولات آینده(!) و اینها مثلاً چراغ سـبز کارسـاز باشد برای یک سلسله مسائل و کارشکنی‌ها و برای کاهش دادن به اصطلاح یکسری حساسیت‌هایی که آنها برضد ما و این جریان داشتند، این هم یک محور بوده.»

نهضت‌های آزادیبخش، ارتباط با لیبی

پس از انفجار دفتر حزب جمهوری و به شهادت رسیدن حجت‌الاسلام محمد منتظری که مسئولیت واحد نهضت‌های آزادیبخش سـپاه را به عهده داشـت، مهدی هاشمی توسط آقای حسینعلی منتظری جانشین آن شهید می‌شود. اما جنایاتی که باند مهدی هاشمی در واحد نهضت‌ها می‌کنند به مراتب سنگین تر از موارد داخلی آنها بود. زیرا که با خودسری‌های این جریان در امور خارجی، نهضت‌های مقاومت شـیعی در افغانسـتان و بحرین و... به کلی از بین رفت و فعالیت‌هایی هم در عربسـتان و برخی کشـورهای اروپایی صورت گرفت که مغایر با سیاسـت‌های تعیین شده انقلاب اسلامی در زمینه بین‌الملل بود. آنچه که در اقدامات تشکیلات مهدی هاشمی در زمینه نهضت‌ها، بسیار برجسته است نوع ارتباط خاص با لیبی و شخص معمر قذافی است. برادر داماد آقای منتظری در این مورد می‌گوید: «ما از کانال نهضت‌ها، با دولت‌های خارجی ارتباط داشتیم و در ضمن این ارتباطات، مسائل داخلی را هم منتقل می‌کردیم به آنها (به لیبی و سوریه بیشتر) وقتی ما ارتباطمان با لیبیایی‌ها برقرار شد، اونها یک کمک‌هایی بهمان می‌کردند.»

مهدی هاشمی در ادامه تصریح می‌کند: «ما، چه در زمانی که در سپاه بودیم به طور خفیف‌تر بعدش هم به طور جدی‌تر، یک سری مشکلات داخلی نظام و بن‌بست‌ها و اشکالات و نارضایتی‌هایی که وجود دارد، با سعد مجبر (که نماینده قذافی در ایران بود) مطرح می‌کردیم و در حقیقت، یک شناختی از بافت معادلات کشور را مرتب به اینها می‌دادیم... این قول را هم به ما داده بودند که بالاخره، اگر شما و طیف و تفکر شما به حاکمیت برسد، ما حمایت صددرصد می‌کنیم از شما.» (همان) انحرافات این جریان نفوذی را تنها حضرت امام(ره) با نفس قدسی خویش می‌فهمیدند و در جلسه شورای مرکزی فرماندهان سپاه در سال ۱۳۶۱ تأکید می‌کنند که، «مراقب مهدی هاشمی باشید.» امام روح الله با احساس خطر از این جریان مخوف و حساسیت دلسوزانه نسبت به شیخ حسینعلی منتظری، به وزیر اطلاعات وقت حجت‌الاسلام ری شهری امر می‌فرمایند: «در مورد فعالیت اینها [تشکیلات مخوف مهدی هاشمی] کنترل داشته باشید و آنها را زیر نظر داشته باشید. اینها باید قلع و قمع شوند.»

نفوذ به حوزه علمیه قم

با پیگیری‌های به عمل آمده واحد نهضت‌های سـپاه منحل می‌شـود و این بار تمرکز هسته مهدی هاشمی بر قم و نفوذ در حوزه‌های علمیه تحت مدیریت آقای منتظری می‌شود. مدرسه‌های علمیه رسول اکرم(ص)، امام صادق(ع)، بعثت و امام باقر(ع) زیر نظر آیت الله حسینعلی منتظری که وارد ساختار جدید مدیریت مرکزی حوزه‌های علمیه تحت نظارت امام خمینی(ره) و حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی نمی‌شد؛ تحت مدیریت تشکیلات موسوم به مهدی هاشمی قرار گرفت. و به آن اضافه کنید ایجاد کتابخانه سیاسی و مؤسسه نهضت جهانی اسلام که با دستور آقای منتظری پوششی برای ادامه اقدامات خارجی باند یادشده بوده است. یکی از اساتید مدرسه بعثت در مورد نوع فعالیت طیف منتظری در حوزه گفته است: «از جمله مسائلی که می‌توانم بدان اشاره کنم مسئله مهره‌سازی نه مؤمن‌سازی بود که البته این تعبیر از من است ولی این یک واقعیت تلخی بود که در روند امور مدرسه و در اخراج و قبول افراد، دادن امتیاز به افراد کاملاً مشهود بود. گاهی می‌دیدم یک آدم تازه وارد که هیچ‌گونه صلاحیتی ندارد و یا مایه علمی چندانی ندارد وارد مدرسـه می‌شـود و فقط به دلیل اطاعتش آن‌چنان امتیاز می‌گیرد و ارزش و احترام پیدا می‌کند...»باز هم چشمان تیزبین حضرت روح الله خط بطلانی بر خط نفاق می‌شود و ایشان در واکنش به جریاناتی که در حوزه قم رخ می‌داد، طی سخنانی فرمودند: «من از این چند مدرسه‌ای که گروه هاشمی با آن ارتباط دارند نگران هستم.»

پروژه قائم مقامی رهبری

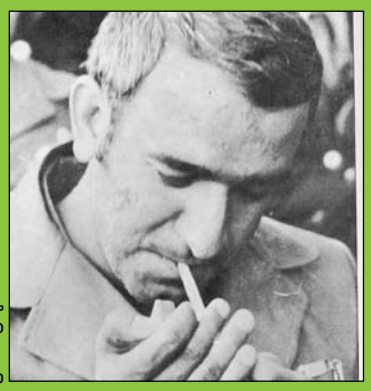
بـه جز اختلاف اندازی میان حوزه علمیه، سـپاه و ارتش و ترور شـخصیتی آیت‌الله خامنـه‌ای (رئیس جمهور وقت) کلیدی‌ترین اقدام باند مهدی هاشـمی مربوط به بحث قائم مقامی منتظری می‌شود. برای درک مسئله «جانشینی» که ارتباط خاصی با «جریان مک‌فارلین» در ایران دارد، به قسمتی از گزارش تاور که پس از تحقیق یک هیأت از کنگره امریکا در رابطه با جریان موسوم به «ایران –کنترا» به مجلس این کشور تسلیم شد، اشاره می‌کنیم: «در ۱۷ ماه مه ۱۹۸۵ [۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۴] آقای فولر[افسر امنیتی اطلاعات ملی امریکا در خاورمیانه] یک گزارش پنج صفحه‌ای به ویلیام کیسی رئیس سیا تحت عنوان «به طرف یک خط مشی در ایران» تسلیم نمود. فولر در گزارش خود آورده بود که دستگاه‌های اطلاعاتی پی برده‌اند که شوروی پیشرفت‌هایی در به دست گرفتن اهرم قدرت در تهران به دست آورده... [از دیگر سو]... در اولین برآورد امنیت ملی و اطلاعات تکمیلی سعی شده بود که مسیر آتی ایران در نیم تا یک سال آینده، پیش‌بینی شود.»

در این طرح امریکایی–صهیونیستی سعی می‌شود با توجه به اوضاع داخلی ایران طی یک صحنه سازی، با چراغ سبز منوچهر قربانی‌فر از نزدیکان به بیت آقای منتظری ارتباط‌گیری جهت معادلات آینده ایران صورت گیرد.

هفته نامه فرانسـوی ژون آفریک در تاریخ ۱۹۸۷/۲/۴ هدف اصلی تیم امریکایی مک‌فارلین به ایران را اینگونه بیان می‌کند: «هدف اصلی» نورث (کارشناس ضدتروریسم شورای امنیت ملی امریکا و از همراهان سفر مک‌فارلین به ایران) عبارت


سید هادی هاشمی

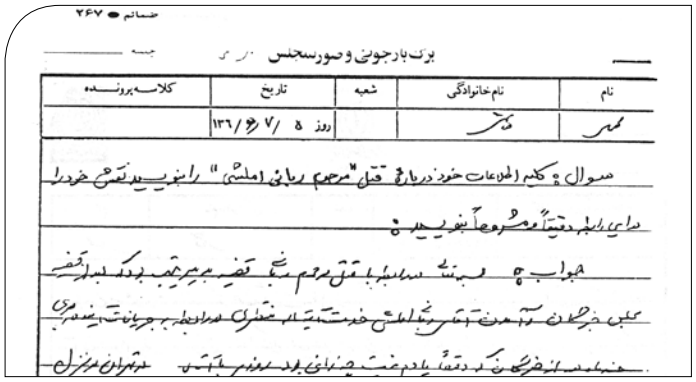

امید نجف‌آبادی


مهدی هاشمی

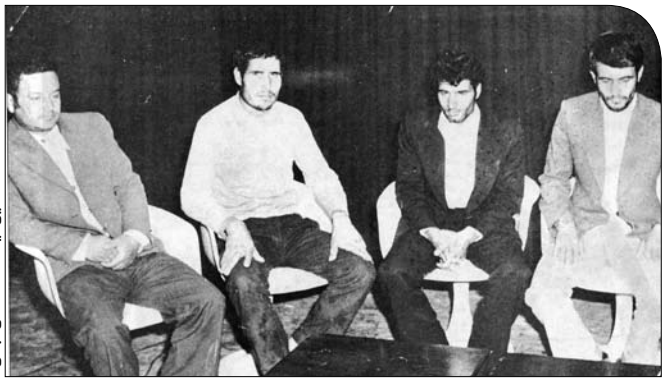

جلال الدین طاهری


حسن ابراهیمی

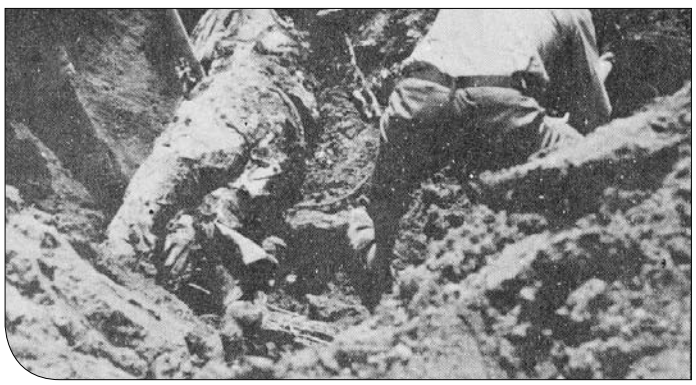

حسین شریعتی اردستانی



اعتراف مهدی هاشمی به قتل آیت الله ربانی املشی در آخرین ساعت قبل از اعدام



قاتلین آیت الله شمس آبادی



کشف اجساد حشمت و فرزندانش که توسط باند مهدی هاشمی کشته شدند



جاده شیخ قبر صفرزاده که توسط باند مهدی هاشمی کشته شد

بود از سـرنگونی حکومت ایران. دراین طرح، که تاکنون فقط خطوط اصلی آن فاش شـده، پیش‌بینی شـده بود که امریکا برای نشان دادن حسن نیت خود، در زمینه تلاش‌هایش، جهت آزادی گروگانها (که توسـط شـیعیان در لبنان اتفاق افتاد و رئیس سیا در خاورمیانه ویلیام باکلی هم جزو آنها بود) در مرحله اول تعدادی سلاح تحویل دهد... مرحله نهایی عبارت بود از برکناری اجباری [امام] خمینی.»

لـذا در طول رفت و آمدهای ۱۸ ماهه عوامل امریکایی از اواسـط سـال ۶۴ و ۶۵ طرح «رهبرسازی» توسط جریان موسوم به مهدی هاشمی کلید می‌خورد.

علی رغم دلسوزی‌های صادقانه مجلس خبرگان رهبری و پیام مهم حضرت امام(ره) به اعضای محترم آن، نوع هدایت آقای هاشمی رفسنجانی در این زمینه قابل تأمل است. امام روح الله در این توصیه می‌فرمایند: «... و باید بدانید که تبهکاران و جنایت پیشگان بیش از هرکس چشم طمع به شما دوخته‌اند و با اشخاص منحرف نفوذی در بیوت شما با چهره‌های صددرصد اسـلامی و انقلابی ممکن است، خدای نخواسته فاجعه به بار آورند و با یک عمل انحرافی نظام را به انحراف کشانند و با دست شما به اسلام و جمهوری اسـلامی، سـیلی زنند. الله الله در انتخاب اصحاب خـود، الله الله در تحجیل تصمیم‌گیـری، خصوصاً در امور مهمه و باید بدانید و می‌دانید که انسـان از اشتباه و خطا مأمون نیست.»

اکبر هاشـمی رفسـنجانی در بیان خاطرات روز سه‌شنبه ۱۴ آبان ۱۳۶۴ خود می‌نویسد: «... آقای محمدی گیلانی به دفترم آمد و... گفت که امام با انتخاب آقای منتظری موافق نیستند... شب خدمت امام رفتم و راجع به پیام ایشان در مورد مجلس خبرگان مذاکره کردیم. نگرانند که تعیین آیت‌الله منتظری به عنوان رهبر آینده باعث عداوت و کارشکنی رقبای دیگر شود.»

حجت‌الاسـلام و المسـلمین محمدی گیلانی در بیان خاطره‌ای نقش آقای رفسـنجانی را اینچنین ترسیم می‌کند: «پس از این ماجرا روزی آقای هاشمی [رفسنجانی] در حضور جمعی گفت: من بعدازظهر رفتم خدمت امام، امام فرمودند: موضوع قائم‌مقامی آقای منتظری را فردا مطرح نکن. گفتم: چرا؟ ما در اجلاسـیه قبل به آقایان گفته‌ایم که ایشان را به عنوان قائم‌مقام مطرح کنیم. فرمود: نه! یکی از دوستان آمده و چنین گفته... گفتم: ما اعلام کرده‌ایم، نمی‌شود...»

بـه هر ترتیب آقای منتظری با توجه به مخالفت شـدید امام(ره) و با اعمال غیر قابل توجیه اکبر هاشـمی رفسنجانی در مجلس خبرگان به عنوان «جانشین رهبری» برگزیده می‌شود و قرار می‌شود که این خبر سری باقی بماند. ولی دیری نمی‌پاید که باند مهدی هاشـمی خبر «جانشینی» را از زبـان امام جمعـه قزوین درز می‌دهند و با تکیه بر لفظ سـاختگی «قائم مقامی» رهبری موجی رسـانه‌ای را ایجاد می‌کنند که در سراسر کشور این بحث تثبیت می‌شود.

امتحان بزرگ

اما «امتحان خطیر» برای آیت الله حسـینعلی منتظری از سال ۱۳۶۵ شروع می‌شود که، وزارت اطلاعات طی یک برخورد و رسیدگی به خانه تیمی متعلق به مهدی هاشمی می‌رسد.

در حالـی که وزیر اطلاعات وقت به دلیل انتسـاب هاشـمی بـه منتظری خواسـتار عدم پیگیری ایـن پرونده می‌شـود؛ امام خمینی می‌فرمایند: «این پیشـنهادها درست نیست. او مجرم است. باید مجازات شود. بلکه همه کسانی که در این مورد مرتکب خلاف شده‌اند مثلاً مهدی هاشمی باید دستگیر شوند.»

وزارت اطلاعـات تنهـا بـا پشـتیبانی و قاطعیـت حضـرت امـام خمینـی(ره) پرونده یادشـده را پیگیری می‌کند. البتـه در میانه راه سـنگ اندازی‌هـای فراوانی توسـط برخی اشـخاص انجـام می‌گیرد. حجت‌الاسلام ری شهری در این مورد تصریح کرده است: «هنگامی که وزارت اطلاعات با جدیت آن موضوع [جریان مهدی هاشمی] را پیگیری می‌کرد روزی آقای هاشمی رفسنجانی از باب خیرخواهی[؟] به این جانب گفت: چه بسـا امشـب، امام از دنیا برود و فردا آقای منتظری رهبر باشد، در آن صورت، تو نمی‌توانی در داخل ایران زندگی کنی. بنابراین، مصلحت نیست موضوع مهدی هاشمی را این طور دنبال کنی...»

اما مخالفت ها با بازداشـت مهدی هاشمی در میان مسئولین ارشـد نظام ادامه می یابد .محمدی ری شـهری در کتاب سنجه انصاف می‌نویسد که چند روز پیش از بازداشت مهدی هاشمی آیت الله خامنه ای در مراسم افتتاح دانشکده وزارت اطلاعات به او فرموده است برای آنکه امام در دستور خود نسبت به دستگیری مهدی هاشمی تجدید نظر کند به ایشان گفته شد اگر مهدی هاشمی خلاف کرده آقای منتظری هم خلاف کرده؛ اگر اینها باید دستگیر شوند،آقای منتظری هم باید دستگیر شود.حضرت امام فرمودند که اگر منتظری هم خلاف کرده باید دستگیر شود!»

با پیشـرفت پرونده مهدی هاشـمی، حضرت امـام(ره) در تاریخ ۱۳۶۵/۷/۱۲ نامه‌ای به منتظری می‌نویسـند و در آن تأکید می‌کنند که، «با این مقدمه باید عرض کنم این حیثیت واجب المراعات به احتمال قوی، بلکه ظن نزدیک به قطع، در معرض خطر است؛ خصوصاً با داشتن مخالفین مؤثر در حوزه قم، که ممکن اسـت دنبال بهانه‌ای باشـند. این خطر بسیار مهم از ناحیه انتساب آقای سید مهدی هاشمی است به شما.»

ایشان در ادامه تصریح فرمودند: «ایشان [مهدی هاشمی] متهم به جنایات بسیار، از قبیل قتل، مباشرتاً یا تسبیباً، و امثال آن می‌باشند. و چنین شخصی، ولو مبرا باشد، ارتباطش موجب شکستن قداست مقام جنابعالی است که بر همه حفظش واجب مؤکد است.»

و در نهایت پیشنهاد می‌کنند: «در رتبه اول پیشنهاد مستقیم شما به دخالت وزارت اطلاعات و رسیدگی به این امور است. و اگر برای شما محذور دارد، به طوری که تکلیف شرعی از شما ساقط است، سکوت است. حتی در محافل خصوصی دفاع از یک همچو شخصی که خطر برای حیثیت شما است و احتمال فساد و خونریزی بیگناهان است سَم قاتل است... آنچه مسلّم است و مایه تأسف، حسن ظن جنابعالی به اعمال و افعال و گفته‌ها و نوشته‌هاست که به مجرد وصول به شما ترتیب اثر می‌دهید و در مجمع عمومی صحبت می‌کنید و به قوه قضائیه و غیره سفارش می‌دهید... من تأکید می‌کنم که شما دامن خود را از ارتباط با سـید مهدی پاک کنید که این راه بهتر اسـت؛ و الّا هیچ عکس‌العملی در رسیدگی به امر او از خود نشان ندهید که رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام حتمی است.»

۵ روز بعـد یعنی ۶۵/۷/۱۷ حسـینعلی منتظری پاسـخی به نامه امـام(ره) می‌دهد که به گفته خود وی، خواب را از چشـمان آن پدر دلسـوز می‌گیرد.

او در قسمتی از این توهین نامه می‌نویسد: «من تمام خصوصیات او[مهدی هاشمی] را می‌دانم: او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتی از شـخص حضرتعالی هم خوش اسـتعداد و خوش درک است و هم خوب صحبت می‌کند و خوب می‌نویسـد و در عقل و تدبیر و مدیریت، به مراتب از رئیس سـپاه و وزیر اطلاعات با همه کمالاتشـان بهتر است و در تعهد و تقوا هم از آنان کمتر نیست، فقط بزاخفش نیست و حاضر نیست کورکورانه مهره کسی بشود.»

او همچنین می نویسد که مردم در صف مرغ و تخم مرغ و بنزین و روغن نباتی به مسئولین جمهوری اسلامی و امام خمینی فحش می دهند.



حکم تبعید سید هادی هاشمی

بالاخره به تاریخ ۱۳۶۵/۷/۲۰ مهدی هاشمی به وزارت اطلاعات رفتـه و بلافاصله بازداشـت می‌شـود. وی تا حدود یک ماه لب به سـخن نمی‌گشاید، چرا که آقای منتظری در بیرون اعتصاب می‌کند و با هیچ مسئولی دیدار نمی‌کند. این عمل وی که بزرگترین بحران تا آن زمان بود، با تشویق و خوشحالی رسانه‌های دشمن جهت شکاف میان حاکمیت در سطح رهبری نظام مواجه می‌شود با وساطت حضرت امام(ره) به پایان می‌رسد.

از ذکاوت و هوشـمندی امام خمینی همین بس که ایشـان نوار اعترافات مهدی هاشـمی را پس از اینکه وی توبـه می‌کند و به گفته خود قسـم می‌خورد حقیقـت را بگوید و اطلاعات جدیدی را هم از اقداماتشـان مطرح می‌کند، همچون بازداشـتی‌های حوادث اخیر شروع به توبه و انابه از خویـش می‌کند؛ امام می‌فرمایند: «فریب نخورید. او دروغ می‌گوید. حرکات او، واقعیت ندارد.»

به دسـتور امام خمینی فیلم اعترافات مهدی هاشـمی از سـیما پخش می‌شـود و دفتر منتظری فردای آن روز طی بیانیه‌ای اعلام می‌کند، «خواهشمندم دستور فرمایید که جرایم و اتهامات سیدمهدی هاشمی و افراد مربوط به وی، بدون اغماض و با کمال دقت مطابق موازین عدل اسلامی، ولو بلغ مابلغ، رسیدگی شود و مبادا ارتباط سببی ایشان و یا دیگران با اینجانب و یا هرکس و یا رعایت حرمت این و آن، مانع تحقیق و رسیدگی گردد.»

پس از گذشـت مدت بسـیار کوتاهی از رسیدگی به برخی جرایم باند مهدی هاشـمی، آیت الله منتظری در نامه‌ای به امام می‌نویسد: «... چرا مصاحبـه‌ای که به ضرر من و بیت من و مدارس من بود، اجازه دادید پخش شود؟...ضربه‌ای که به اسم حضرتعالی و در پوشش حمایت از من و بیت من، به من و بیت من زده شـد، از همه ضرباتـی که آخوندهای مخالف در رژیم گذشـته و در زمان حال زدند و می‌زنند بیشـتر بود... شـنیده شد فرموده‌اید: «فلانی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض می‌کند.» البته حضرت‌عالی را شاه فرض نمی‌کنم؛ ولی جنایات اطلاعات شما و زندان‌های شما روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است.»

پاسخ به منتظری را در «رنجنامه سید احمد خمینی» بخوانید. اما حجت‌الاسلام ری‌شهری از قول حضرت امام(ره) در مورد این نامه می‌گوید «امام می‌فرمایند: چرا مراجعه می‌کنند و نمی‌گذارند همان طور که با دیگران برخورد می‌شود، با اینها هم برخورد شود؟ ایشان هنوز مرکب قلمش خشک نشده که برای من نوشته و تقاضا کرده طبق مقررات با آنها برخورد شود. پس چرا این طور می‌کند؟»

با رسـیدگی و اتمام پرونده، طبق حکم دادستان دادسرای ویژه روحانیت، مهدی هاشـمی و امید نجف‌آبادی اعدام می‌شوند و اطلاعات زیـادی از جریان نفـاق داخلی را با خود به گـور می‌برند؛ زیرا که مهدی هاشـمی در آخرین لحظات عمر خـود به قتل آیت‌الله ربانی املشـی از مخالفان سرسـخت جریان مهدی هاشمی با پودرهای سرطان زا اعتراف می‌کند. البته بقایای باند مهدی هاشمی از جمله برادرش هادی و افرادی که امروز به کارگزاران سـازندگی معروفند و نهضت آزادی و خود آقای منتظری از هیچ گونه تلاشی جهت جلوگیری از حکم اعدام دریغ نکردند اما این امر با قاطعیت علیه شخصی که بیش از ۲۰ قتل قبل و بعد انقلاب در پرونده خود داشت، اجرا می‌شود.مهدی هاشمی در مورد نفوذ جریان ضدانقلاب به بیت آقای منتظری می‌گوید: «الف) ارتباط با امتی‌ها: پیمان را هم که من از قبل می‌شـناختمش. یکی دو بار همین طور حضوری دیدمش. بعد، همان دانشجو که می‌گویند که هم زندانی بودیم، اون رابط بود تقریباً غیر از ملاقات من با پیمان، که در بیت آقا [منتظری] صورت می‌گرفت، بقیه ملاقات‌ها [با آن دانشجوی رابط] در دفتر افغانستان انجام می‌شـد. ب) ارتباط با میثمی‌ها: در رابطه با میثمی‌ها از طریق آقای... و آقای... ارتباط بود. آقای... و... اینها را به آقا [منتظری] نزدیکشـان کرد. آقـای... به آقاهادی می‌گفت و ترتیب ملاقات را می‌داد و یا اگر نامه‌ای داشتند، به آقا می‌داد. ج) ارتباط با نهضت آزادی: با نهضت آزادی هم ما یک تماس‌هایی داشتیم، با... آقاهادی و من در تماس بودیم. من خودم که یکی دوبار با... صحبت کردم، توی دفتر آقا [منتظری] بود.» پس از این حضرت روح الله دلسوزانه ترین تلاش‌ها جهت پاکسازی بیت آقای منتظری از لوث وجود بقایای باند مهدی هاشمی و امثال نهضت آزادی و آن دسـته که امروز ملقب به کارگزاران سازندگی و مجمع روحانیون مبارز هستند را انجام می‌دهند و حتی از دست این شخص آرزوی مرگ برای خویش می‌کنند؛ اما منتظری در این امتحان خطیر شکست سختی خورد. – والعاقبه للمتقین–

۱۳۶۶

جمعه خونین مکه

واقعه‌ای همچنان در پرده ابهام



«جمعه خونین مکه» اگرچه به ظاهر برای سرکوب مراسم برائت از مشرکین بود، اما در حقیقت بر اساس دستور امریکا و در جهت مقابله با «صدور انقلاب اسلامی» رقم خورد. اگرچه موجب بسط انقلاب اسلامی گردید و خود زمینه‌ای گشت تا مظلومیت انقلاب اسلامی و سخن حقش بیش از پیش در برابر چشم مسلمین جهان قرار گیرد که نقطه عطفی در صدور انقلاب بود. مگر نه آن‌که در چهلم شهدای جمعه خونین بود که انتفاضه فلسطین آغاز گردید؟ از این رو بازکاوی این حادثه تاریخی که به دلایل مختلف سیاسی کمتر بدان پرداخته شده است، یکی از الزامات تاریخی در شناخت مرزهای درنودیده شده توسط موج انقلاب اسلامی است. آنچه در پی می‌آید تلاشی اندک برای مقابله با فراموشی جمعه خونین مکه است که یادبودش حتی از برگ‌های سررسیدها نیز رنگ باخته است.

محمدمهدی اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسـلامی ایـران امام خمینی بـا توجه به موقعیت خطیر جهان اسـلام جنبه‌های اعتقادی و اجتماعـی حج را متذکر و خواسـتار بهره گیری، از این همایش بزرگ سـال برای بیان مسائل و حل مشـکلات جهان اسلام شد. امام خمینی(ره) در عید قربانِ نخستین حج پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۳۰ آبان ۱۳۵۸)، در پیامی به حجاج به تحلیل جامعی از کعبه و حج مبادرت کرد و آن را محل نشر توحید و نفی شرک دانست. تأکید او بر این نکته بود که کعبه خاستگاه اصلی ندای توحید و مرکز شکستن بت ها در سراسر جهان است و بنابر آیـات قرآنی تطهیر آن از همه ناپاکی‌ها و پلیدی‌ها که بالاترین آنها شرک است، واجب است، و سپس با اشاره به اعلان برائت از مشرکین در سوره توبه و قیام مهدی موعود علیه السلام از کنار کعبه و دعوت مردم به توحید، نتیجه گرفت که همه بت شکنی‌ها از کعبه سرچشمه گرفته و خواهد گرفت و امت اسلام نیز باید به این امر تأسی نمایند.

وی حـج اجتماعـی و برائت از مشـرکان را به یک روش خـاص محدود نکرد، بلکه دغدغه اصلی و تأکید عمده او بـر محتوای عمیق حج و اسـتفاده از آن با اتکا بر توحید ناب و اجتناب از تمامی مظاهر شـرک و تعلق و توکل به غیر خدا بود، که می‌تواند منشأ حرکات و برکات بسیاری در جوامع اسلامی و همسویی و تلاش آنان برای احیای میراث و تمدن اسلامی شود. از نظر ایشـان، مسـلمانان باید در حج به صِرف صورت قناعت نکنند و از چنین کنگره عظیمی که امکان برپایی‌اش برای هیچ

مقام و دولتی ممکن نیست مگر اراده خدا، به نفع اسلام و مسلمین استفاده شود.

بـا نظر امام خمینـی(ره) به عنوان صاحب فتوا و حاکم شـرع مبسوط الید و مصلح دینی، همه ساله مراسمی به نام «برائت از مشرکین» در مکه و پیش از شـروع مناسک حج برگزار می‌شد و طی آن هزاران تن از حجاج ایرانی، به همراه حجاج غیر ایرانی، پس از پیمودن مسـیرهایی، در محل معینی تجمع می‌کردند و ضمن شنیدن سخنرانی‌ها و بیانیه‌هایی مبنی بر تحلیل اوضاع جهان اسلام و صدماتی که از سوی دشمنان بر ملل مسلمان وارد می‌آید به محکوم کردن آنها می‌پرداختند و سپس آرام متفرق می‌شدند و به فعالیت‌های عادی می‌پرداختند.

به گفته سید حسن میردامادی در کتابی که اندکی بعد از واقعه به چاپ رسـانده اسـت، این روال تا ۱۳۶۶ ش ادامه داشـت، اما در این سـال، پس از برگزاری تظاهرات آرام و باشـکوه وحـدت در مدینه، مقرر شده بود که مراسم برائت از مشرکین ـ پس از توافق و هماهنگی مقامات ایرانی و مسئولان سعودی در مورد محل برگزاری مراسم و مبدأ و مقصد راهپیمایان و زمان شـروع و خاتمه مراسـم ـ در بعدازظهر ششم ذیحجه ۱۴۰۷/ ۱۰ مرداد ۱۳۶۷ در مکه برگزار شود.

توطئه از پیش تعیین شده سعودی

به نظر می‌رسد ماجرای جمعه خونین موضوعی تصادفی نبوده اسـت و از مدتها پیش مسئولان سـعودی برای اجرای آن اتخاذ تصمیم نمـوده بودند. برای اثبات این ادعا تنها به برخی شـواهد اشـاره می‌گردد که موارد بسـیار دیگری نیز از این قبیل می‌توان به عنوان شـاهد مثال ذکر نمود:

۱ـ در روز پنجم ذیحجه (۱ روز پیش از واقعه)، بیمارسـتان‌ها و سـازمان‌های بهداری اعلام کردند که هیچ مراجعه کننده ایرانی را برای درمان در روز ششم ماه نخواهند پذیرفت.

۲ـ یکسـاعت قبل از شروع راهپیمایی، درهای ورودی به بنای بزرگ مخصوص حجاج اردنی و فلسطینی بسته شد و به هیچ کس اجازه داخل یا خارج شدن از آن داده نمی‌شد.

۳ـ سطح بام بناهای واقع در جانب چپ راهپیمایی از کپسول‌های خالی و سـنگ‌ها و آجرها و ابزار آلات از کار افتاده که در طول برخورد به سوی حجاج پرتاب گردید انباشته شده بود. برخی از صاحبان این خانه‌ها ابراز داشته بودند که این وسایل چند روز قبل از جانب حکومت سعودی به بام آنها منتقل گردیده بود.

۴ـ تغییر آرایش پلیس که برخلاف سـال‌های قبل در دو سوی مسـیر نایستاده و صف آرایی آنها در انتهای مسیر حرکت حجاج و یا قرار گرفتن فرماندهان پلیس در پشت سر نیروها برخلاف گذشته که فرماندهان ۱۰۰ متر در جلوی گردان خود می‌ایستاده‌اند.

۵ـ در سـال‌های گذشته با توقف اتومبیل‌های سواری در مسیر راهپیمایی سعی در ایجاد موانع فیزیکی برای گسستن صفوف راهپیمایان داشـتند اما در آن سـال از توقف خودروها در طول خیابان محل برخورد نهایی منع کردند و اتومبیل‌ها را از نزدیک شدن به مسیر مسجد ملک تا تقاطع خیابان عبدالله بن زبیر باز داشتند.

۶ـ در سالهای گذشته مأموران پلیس در میان راهپیمایان حاضر می‌گردیدند تا از انتشار جزوه‌های پیشگیری نمایند اما در آن سال هیچیک از آنـان داخـل راهپیمایی نگردیدند و باتون به دسـت صف آرایی نموده بودند.

جدای این قبیل نمونه‌های میدانی باید به سـخنان متفاوت در ملاقات وزیرخارجه سعودی در ریاض با کاردار جمهوری اسلامی و ملاقات وزیر حج و امور اوقاف سـعودی با نماینـده ایران در روز چهارم ذیحجه و تفاوت لحن مذاکرات آنها اشاره نمود.

همچنین عملکرد رسانه‌ها که در این گونه موارد بیش از هر چیز به جذابیت‌های خبر و پرداختن به ابعاد کشته‌ها و زخمی‌ها و... علاقه نشان می‌دهند، در این موضوع کاملاً متفاوت بود و از همان ابتدا بیش از هر چیز به تطهیر مسئولان سعودی پرداخته بودند.

برخوردهای مقدماتی

برخورد میان ایرانیان و مسـئولان سعودی در سال ۱۳۶۶امری بدیع نبود و در طول سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۶ بارها ایرانیان به جرم بیان شعار بر ضد امریکا و اسـرائیل دسـتگیر، زندانی و شکنجه شـدند و در پی آن منازعاتی بین مسئولین دو کشور برخاسته بود. حتی درباره اجتماعی بودن حج و فتاوی علمای حجاز و نظریات و فتاوی امام خمینی(ره)، بحث‌های گوناگونـی پیش آمد که در نهایت ملک خالدبن عبدالعزیز پادشـاه وقت عربسـتان سـعودی نامه‌ای به امام خمینی فرستاد، بر این مبنا که برخی روحانیون حجاز حج را مراسـم و مناسکی صرفاً فردی خواندند و توجه به مسائل اجتماعی و برپایی تظاهرات در حج را مزاحم حاجیان و حتی بدعت معرفی کردند. اجتناب از سب و لعن دشمنان را حق دانستند و آن را انحراف از دین و جسارت به مکه و کعبه مطرح کردند و حتی دولت سعودی بر این معنی تأکید داشـت که از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در مراسم حج جز تلبیه و دعا و نیایش روایتی وارد نشده و شعار دادن بر ضد دشمنان و فریاد زدن مغایر اهداف حج و معصیت است.



حضرت امام در ۶۰/۷/۱۸ در پاسـخ به پادشاه عربستان نوشتند که «... این جانب تمام گرفتاری‌ها و بدبختی‌های مسـلمین و دولت‌های کشـورهای اسـلامی را در اختلاف و نفـاق بین آنان می‌دانـم. چرا باید دولت‌های اسـلامی با داشـتن قریـب یک میلیارد جمعیت و در دسـت داشـتن ذخیره‌های زیر زمینی، خصوصاً موج‌های نفت که رگ حیات ابر قدرت‌هاسـت و برخورداری از تعلیمات حیاتبخش قرآن کریم و دستورات عبادی، سیاسی پیامبر اسلام – صلی الله علیه و آله و سلم – که مسلمانان را به اعتصام به «حبل الله» دعوت و از تفرقه و اختلاف تحذیر می‌فرماید

نظامیـان از یک طرف و مزدوران دیگـر نیـز از بـالای پله‌هـا و سـاختمان‌ها، سـنگ و آجـر و شیشـه و بلوک سیمانی بر سر و روی مردم می‌ریختند. پس از آن شلیک گازهای سمی و خفه کننده شروع شدوبدنبال‌آن رگبار گلوله‌هابه‌قصدکشتن و نـه متفرق کـردن راهپیمایـان برائت از مشرکین سرازیر شد و پیکرهای پاک انسـانهایی که جرمشـان اعـلام برائت و بیزاری از امریکا و اسـرائیل و ایـادی ناپاکشـان بـود، درخـاک و خـون غلتیدند

و با داشـتن ملاذ و ملجأیی چون حرمین شریفین، که در عهد رسول الله – صلوات الله علیه – مرکز عبادت و سیاست اسلامی بوده و پس از رحلت آن بزرگوار مدت‌ها نیز چنین بوده اسـت و طرح فتوحات و سیاسات از آن دو مرکز بزرگ سیاسـی عبادی ریخته می‌شده اسـت، اکنون به واسطه کج‌فهمی‌هـا و غرض‌ورزی‌ها و تبلیغات وسـیع ابرقدرت‌ها کار را به آنجا بکشـانند که دخالت در امور سیاسـی و اجتماعی، که مورد احتیاج مبرم و از اهم امور مسلمین است، در حرمین شریفین جرم شناخته شود و پلیس سـعودی در داخل مسـجد الحرام و در جایی که به حکم خدا و به نص قـرآن مجید بـرای همه کس حتی منحرفین محل امن اسـت با چکمه و سـلاح به مسـلمانان حمله کرده و آنان را مضروب و دستگیر نمایند و به زندان بفرسـتند. جرم این مسلمانان شعار بر ضد امریکا و اسرائیل، این دشمنان خدا و رسـول بوده است... اگر دولت حجاز از این فریضه عبادی – سیاسی، که هر سال در مواقف کریمه حرمین شریفین با حضور میلیونی مسلمانان تشکیل می‌شود، اسـتفاده سیاسی اسلامی می‌نمود، احتیاج به امریکا و هواپیماهای آواکس آن و سـایر ابرقدرت‌ها نداشت و مشکلات مسـلمانان حل می‌شـد. می‌دانیم که امریکا این هواپیماها را از آن جهت در اختیار عربستان قرار داده است تا به نفع خود و اسرائیل از آنها استفاده نماید. چنان‌که دیدیم آواکس‌های امریکایی برای تفرقه بین ایران و سایر مسـلمانان عرب گزارشی سرتاسـر دروغ داد مبنی بر بمباران مراکز نفتی کویت توسـط ایران... اخیراً به این نکته تأکید می‌کنم که از مکتوب شما ظاهر می‌شـود که گزارش‌های دروغ و انحرافی به شـما داده می‌شـود. چنان‌که نوشـته‌اید شعارهای زائران ایرانی موجب نارضایتی و تنفر زائران بیت الله شده است. بهتر بود شما اشخاص امینی را مأمور گزارش‌ها نمایید تا معلوم شود شـعار ضد اسرائیل و امریکا موجب تنفر و نارضایتی زائران نشـده، بلکه برخورد مأموران دولت سـعودی و ضرب و هتک و به حبس کشیدن مهمانان خدای متعال، به جرم شعار علیه اسرائیل و امریکا، موجب تنفر و نارضایتی مسلمانان جهان و بخصوص زائران بیت الله الحرام و حرم معظم رسـول الله – صلی الله علیه و آله و سـلم – شده است. از خداوند متعال خواستارم که مسلمانان را از خواب غفلت بیدار و عظمت اسلام را روز افزون فرماید؛ و مسلمانان و خصوص دولتمردان را به آنچه صلاح اسلام و مسلمین است هدایت فرماید...»

خون در برابر توطئه

در روز نهم مردادماه ۱۳۶۶ شمسـی برابر با ششم ذیحجه سال ۱۴۰۷ قمـری، هزاران زائـر ایرانی و تعدادی از زائران دیگر کشـورهای اسـلامی در مکه معظمه و خانه خدا، پس از انجام فریضه نماز عصر، به سـوی محل تجمع و شـروع راهپیمایی در منطقه معابده، رهسپار شدند. برنامـه راهپیمایی در سـاعت ۱۶/۳۰ با تلاوت آیاتـی از قرآن کریم آغاز گردید. آنگاه پلاکاردهای حاوی شعارهایی در نفی سردمداران بلوک شرق و غرب و اسرائیل و دعوت مسلمین به وحدت برافراشته شد؛ آنگاه جملاتی از پیام رهبر کبیر انقلاب به کنگره حج برای حضار خوانده شـد و ترجمه گردید و سپس نماینده امام در حج شروع به سخنرانی نمود.

در سـاعت ۱۸:۱۰ دقیقه سـخنان آقای کروبی به انتها رسیده بود که تظاهر کنندگان آرام به سـوی سـه راهی شـعب ابوطالب به راه افتادند، مردان و زنان در صفوف جدا حرکت می‌کردند و جانبازان بر روی ویلچرهایشان در صفوف مقدم بودند. در ساعت ۱۸:۴۰ دقیق راهپیمایی به نقطه پایانی رسید. صدای بلندگوها خاموش و مردم به شعارهای خود خاتمه دادند و پلاکاردها در هم پیچیده شد. ناگهان حملات عمال سعودی ابتدا با ریختن آب سرد و پس از آن آب ولرم و جوش بر سر زائران شروع گردید.

امـا پس از پایان مراسـم و بـه دنبال حرکت مردم به سـوی مسـجدالحرام برای ادای فریضه مغرب، پس از طی مسافتی راه، در حالی کـه در جلوی جمعیت عظیم راهپیمایان، زنان و معلولین انقلاب در حال حرکت بودند، ستون‌هایی از نظامیان آل سعود هویدا شدند. لحظه‌ای بعد نیروهای امنیتی و پلیس و گارد سـلطنتی سـعودی به سوی مردم (بویژه زنان و معلولان و جانبازان) هجوم بردند و با «باتون» بر سر و روی حجاج بی‌گناه کوبیدند.

اینـان از یـک طـرف و مزدوران دیگـر نیز از بـالای پله‌ها و سـاختمان‌ها، سنگ و آجر و شیشـه و بلوک سیمانی بر سر و روی مردم می‌ریختند. پس از آن شـلیک گازهای سـمی و خفه کننده شروع شد و بدنبال آن رگبار گلوله‌ها به قصد کشـتن و نـه متفرق کردن راهپیمایان برائت از مشـرکین سرازیر شـد و پیکرهای پاک انسانهایی که جرمشان اعلام برائت و بیزاری از امریکا و اسـرائیل و ایادی ناپاکشان بود، درخاک و خون غلتیدند.

زنان بی‌گناه که چادر از سرشان افتاده بود و در زیردست وپا له می‌شدند و با گازهای خفه کننده و رگبار گلوله‌ها به شهادت می‌رسیدند.

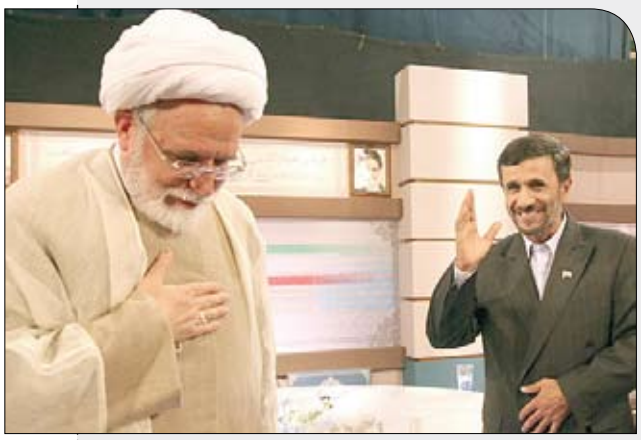
آل سـعود حتی به آمبولانس‌های حامل مجروحین نیز یورش می‌بردنـد و مانع جمـع‌آوری مجروحین می‌شـدند. درنتیجه این حمله و هجوم، بیش از پانصد تن از حجاج بی‌دفاع و هراسـان ایرانی و غیرایرانی کشته و حدود هفتصد تن زخمی شدند.

این سـخنان دردناک رهبر کبیر انقلاب رضوان الله تعالی علیه اسـت که دراین حزن و اندوه سنگین و بزرگ، آرامش خویش را از دست داده است:

«بارالها، تو خود شاهدی که دراین سال ما جانبازان و مهاجران و مجاهدانی داشتیم که به سوی تو و بسوی خانه امن تو که از صدر خلقت تاکنون مأمن هر موجودی بوده اسـت هجرت کردند و در پیش چشمان حیرت زده مسلمانان کشورهای جهان بدست پلید امریکا که از آستین آل سعود بدر آمده است، به خاک و خون کشیده شدند و در آستانه عاشورای ولی الله الاعظم (سلام الله علیه) عاشورایی دیگر، با ابعاد مختلف در جوار تو و خانه امن تو، در جمعه خونین پدید آوردند که‌ای کاش نبودم تا آن را ببینم و یا بشـنوم، نه برای شهادت عزیزانی مجاهد و مهاجر که شهادت امری اسـت که آرزوی عزیزان ماست وشهدی است آشنا برای زنان و مردان و کودکان ما که در یورش‌های مغولانه صدام عفلقی شدیدتر و فجیع تر آن را چشیده‌اند و دیده ایم، بلکه برای مصیبتی است که نه تنها برای پیغمبر اسلام (صلوات الله علیه) که برای تمامی انبیا و مرسلین، از آدم تا خاتم پیش آمد. به فرمان کاخ سـیاه بدست ناپاک آل سعود این شقی ترین جانیان عصر،



یک نقطه ابهام



در سال‌های گذشته گاه برخی از رسانه‌ها و چهره‌های سیاسی اشاراتی به نقش بسیار منفی و افراطی برخی از عناصر سیاسی در زمینه‌سازی کشتار جمعه خونین داشته‌اند. به عنوان نمونه برخی از روزنامه‌های منتقد جناح دوم خرداد چندین بار به چهره‌هایی همچون میردامادی و شکوری راد تذکر داده‌اند که «نگذارید پرونده نقش شما در حج خونین را باز گوییم تا معلوم شود تفریطی‌های امروز روزگاری چه افراط‌هایی نکرده اند» یا گویا محسن کوهکن از نمایندگان فعلی مجلس در دوره مجلس ششم خطاب به این دو چهره و با اشاره‌ای مستقیم به یکی از فعالیت‌های آنها که در تکمیل حلقه فعالیت‌های برون مرزی باند مهدی هاشمی بوده است، تذکر داده بود که چنین افرادی بهتر است ادعای اصلاح طلبی نکنند.

شنیده شده است یک مقام بلند پایه اجرایی وقت، در اولین جلسه که جهت بررسی چگونگی مواجهه کشورمان با این حادثه برگزار گردیده بود، جویای سوابق «عطریانفر» بوده است و گویا گزارش‌هایی مشابه آنچه در بالا اشاره گردید، در خصوص نقش عطریانفر دریافت نموده و خواستار تبیین آن شده بود. همچنین از اعتراض یکی دیگر از مقامات بلند پایه اجرایی در آن روزگار که به لحاظ سیاسی هم خط این افراد بوده است و حتی نوشتن استعفا درباره عملکرد آنها شنیده‌هایی وجود دارد.

این موضوع آنچنان جدی است که گویا زمینه ساز مخالفت‌هایی درون حزب مشارکت برای دبیرکلی وی، همچنین زمینه ساز انتقادهای درون گفتمانی بسیار از کروبی برای به کارگیری از چنین چهره‌هایی شده بود.

حتی برخی از رگه‌های این انتقادها در وبلاگ‌های اصلاح طلبان دیده می‌شود. یک کاریکاتوریست فراری روزنامه‌های زنجیره‌ای در وبلاگش نوشته است: «آقا این محسن میردامادی جون میداد برای دبیرکلی مشارکت!... الآن یادم آمد یکی از دوستان به من سپرده بود از ایشان بپرسم نقشش در ماجرای حج خونین که به کشته شدن صدها زائر ایرانی در مکه شد چه بوده، ولی متأسفانه من از روزنامه نوروز رفته بودم و دیگر نمی‌شد... گذاشته بودم برای روزی که بخواهم برای حیات نو بیوگرافی کاریکاتوری‌اش را کار کنم که حیات نو را هم تعطیل کردند... سؤال این رفیق «مطلع» ما هم فراموش شد تا همین امروز... به هر حال شاید یک میردامادی دیگر در آن سال باعث تحریک پلیس عربستان و ماجراهای دیگر شده بود... به هر حال گفتیم اندکی تشویش اذهان خصوصی بکنیم...»

این ابهام‌ها اما همواره در حد شایعات غیر رسمی باقی بود تا سرانجام دکتر احمدی‌نژاد در مناظره رسمی با کروبی بخش‌هایی از آن را که مرتبط با کروبی بود، با مردم در میان گذاشت. او به سال قبل از حادثه اشاره کرد و به کروبی گفت «آقای کروبی شما در سال ۶۵ رئیس حج بودید آنجا سخنرانی می‌کنید، اعلام می‌کنید راه نجات فلسطین بسیج عمومی و جنگ مسلحانه با اسرائیل است و جمهوری اسلامی ایران با همه امکانات خود حاضر است در این مبارزه به‌صورت جدی و فعال شرکت کند در این رابطه ۳۰۰ هزار نفر در گردانهای قدس سازماندهی شده اند، سؤال من این است شما چه کاره این نظام بودید که این را اعلام کردید؟» کروبی در پاسخ اما مدعی شد که «چنین چیزی من نگفتم»، ادعایی که با بازنشر بخش‌هایی از روزنامه‌های آن زمان حق را به دکتر احمدی‌نژاد داد. اما کروبی در ادامه، سخنانی گفت که موضوع بحث نبود، اما بر ابهامات افزود، او گفت «سال ۶۵ متأسفانه مسئله‌ای پیش آمد که یک هواپیما از ما گیر افتاد و معلوم شد که مواد منفجره داخلش نگه داشتند، بنده هم از هیچ خبر نداشتم اما با قاطعیت ایستادم تا همه آنها را گرفتم و آوردم البته سه تا از آنها آنجا ماندند که اصلی بودند.» این سخنان اگرچه برای اولین بار مطرح می‌گشت، اما بیش از این نیز بازکاوی نشد. اینک بیش از دو دهه از آن واقعه گذشته است و جواب بسیاری از سؤالات تاریخی همچون چگونگی پذیرش قطعنامه به بحث گذاشته شده، آیا وقت آن نرسیده که درباره عملکرد چنین چهره‌هایی نیز توضیح خواسته شود و شبهه‌های موجود بررسی گردد؟

بالاترین مقام مقدس الهی شکسته شد.»

پس از حادثه ذیحجه ۱۴۰۷/ مرداد ۱۳۶۶، با توجه به عظمت واقعه و میزان تلفات مردم عادی و بی‌دفاع (بیشتر زنان و جانبازان) و همچنین سوابق مراسم برائت از مشرکین که به آرامی برگزار شده بود، مرتکبین حادثه خود را مجبور به توضیح دیدند و حجاج را به اخلالگری و ایجاد آشوب متهم کردند. در بیانیه رسمی وزارت کشور سعودی در هشتم ذیحجه، جزئیات بیشتری شامل آمار تلفات (۴۰۲ کشته که ۲۷۵ تن آنان ایرانی ـ نیمی از کشته شدگان زنان ـ بوده‌اند و ۶۴۹ زخمی) همراه اتهام اخلال در مراسم حج، هجوم آنها به طرف مسجدالحرام با چوب و سنگ و چاقو، درگیری مأموران امنیتی با حجاج و زیر دست و پا ماندن تعداد بسیاری از مردم و ادعای عدم تیراندازی به زوار حرم با تأکید بر مقابله شدید با هر نوع هرج و مرج مطرح شد. به رغم پوشش خبری یکسویه حادثه و پخش تصاویر و فیلم‌هایی از تظاهرات و شروع و خاتمه آن، از جزئیات نحوه قتل عام حجاج تصویر و فیلم در اختیار هیچ کشوری قرار نگرفت و این موضوع بایکوت خبری در برخی مطبوعات مستقل اروپا منعکس گردید. همچنین دولت سعودی از پذیرش هیأت تحقیق اعزامی دولت جمهوری اسلامی ایران جلوگیری نمود و تا مدتها از تحویل اجساد حجاج ایرانی و انتقال مجروحان نیز خودداری می‌کرد.

نکته دردناک آنجاست که بسیاری از آمار شهدا مربوط به روزهای پس از حادثه است که مأموران سعودی اجازه مداوای مجروحین حادثه را در بیمارستانها ندادند و برخی از مجروحین که جراحات حاد داشتند، پس از تحمل رنج و درد بسیار و در حالی که امکان مداوای آنها بود، به شهادت رسیدند.

بازتاب‌های فاجعه

به دنبال جنایت بی‌سابقه عمال امریکایی عربستان سعودی در به شهادت رساندن زائران بیت الله الحرام جمعیت میلیونی مردم تهران در ۱۱ مرداد ۱۳۶۶ پس از راهپیمایی باشکوه در برابر مجلس شورای اسلامی اجتماع کردند و هاشمی رفسنجانی، ریاست مجلس وقت در این اجتماع گفت: انتقام خون شهدا آن است که ریشه حکام سعودی در منطقه خشکانده شود.

این بازتاب‌ها از مرزهای ایران و عربستان فراتر رفت، به عنوان نمونه اطلاعات حجاج و علمای کشورهای مختلف که در مراسم حج شرکت داشتند، در افشای جزئیات ماجرا مؤثر شد. عده‌ای از علمای برجسته لبنان در بازگشت از حج و با ذکر مشروعیت مراسم برائت در حج، حمله نیروهای مسلح به تظاهرات آرام مردم و تیراندازی به سوی حجاج و کشتار مردم بی‌دفاع و شکستن حرمت حرم را محکوم کردند. همچنین جزئیات بیشتری از برگزاری آرام تظاهرات و مراسم حجاج ایرانی و تعداد دقیق شهدای ایرانی، توافق‌های قبلی مقامات ایرانی و سعودی برای انجام مراسم و توافق بر سر مبدأ و مقصد آن، آمادگی کامل پلیس و ارتش سعودی برای سرکوب مردم از قبل، به رگبار بسته شدن حجاج و تعرض به حقوق انسانی و مشروع آنها، علل و زمینه‌های سیاسی این ماجرا و ارتباط آن با منافع امریکا و اسرائیل در منطقه و واداشتن ایران به صلح با عراق در جنگ هشت ساله عراق با ایران طی مقالات، مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها، راهپیمایی‌ها و برپایی مراسم بزرگداشت شهدای فاجعه در کشورهای مسلمان و حتی غربی و همراه با ابراز همدردی علمای جهان اسلام مطرح و منعکس شد.

چندی بعد رئیس جمهور وقت ایران، در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به حادثه مکه اشاره و آن را از مصادیق جنایات بین‌المللی معرفی کرد.

آثار جمعه خونین

قتل عام حجاج اما در کنار تمام دردناکیش، ماهیت کشورهای مرتجع عرب و ارتباط و همکاری آنها را با استکبار جهانی به اثبات رساند. حضرت امام(ره) در بیان واقعی اثرات این واقعه در پاسخ تلگرام نماینده خود در حج نوشت: اگر هزاران مبلغ روحانی را به اقطار عالم می‌فرستادیم تا مرز واقعی بین اسلام راستین واسلام امریکایی و فرق بین حکومت عدل و حکومت سرسپردگان مدعی حمایت از اسلام را مشخص کنیم،

بسیاری از آمار شهدا مربوط به روزهای پس از حادثه است که مأموران سعودی اجازه مداوای مجروحین حادثه را در بیمارستانها ندادند و برخی از مجروحین که جراحات حاد داشتند، پس از تحمل رنج و درد بسیار و در حالی که امکان مداوای آنها بود، به شهادت رسیدند

به‌صورتی چنین زیبا نمی‌توانستیم. حجت‌الاسلام و المسلمین رحیمیان نیز در خاطرات خود می‌گوید: «در بازگشت، گزارش حج خونین قبل از تشرف، جناب آقای رسولی گفت:– حضرت امام، چند بار سراغ شما را گرفته‌اند.

هنگام تشرف از پله‌ها که بالا می‌رفتم، حضرت امام در اتاق و از پشت شیشه متوجه حقیر شدند و تبسم کردند. وارد شدیم و سلام کردم. با خوشرویی و تبسم جواب فرمودند و ادامه دادند:قبول باشد. کی آمدید؟

عرض کردم: دیروز.

سؤال کردند: ان شاء الله سالم هستید؟ آسیبی ندیدید؟

مختصراً جواب عرض کردم و مشغول کارمان شدیم. بعد از انجام کارها و انجام ملاقات‌های دستبوسی، دوباره به خدمت مشرف شدم و به عرض رساندم: بسیاری از مسلمانان کشورهای دیگر، از من به عنوان ایرانی مصرانه خواسته‌اند دست شما را از طرف آنان ببوسم و بوسیدم. صحنه کشتار حجاج و سلاح‌هایی که به کار گرفتند. سؤال کردند: تیراندازی زیادی بود؟

همه آنچه را که دیده بودم، به عرض رساندم. سپس از ملاقات با گروهی از فلسطینی‌های ساکن در فلسطین اشغالی که بعد از حادثه جمعه خونین در بعثه برای اظهار همدردی نزد ما آمدند، گفتم:که ما ضمن احساس دلگرمی از محبت و همدردی ایشان و خوشحالی از فرصتی که پیش آمده آماده می‌شدیم تا با تشریح مواضع انقلاب اسلامی در مورد مسائل جهانی اسلام به ویژه مساله فلسطین، آنها را هر چه بیشتر به مشارکت در انقلاب و جهاد اسلامی علیه صهیونیسم ترغیب نماییم ولی با کمال تعجب و ناباوری، واقعیت را فوق تصور خود یافتیم! آنها بعد از احوالپرسی در حالی که بشدت متأثر و گریان بودند، مشاهدات غمبار خود را از صحنه کربلای خونین مکه بازگو کردند. از قساوت‌های سعودی‌های آل یهود، گفتند: که چگونه بر پیکر پاک زنان شهید چکمه می‌کوبیدند و کیف‌های پول و دستبند و گردنبند آنها را با خشونت و ایجاد جراحت بیشتر بر جسد خونین آنها، می‌ربودند! از مظلومیت ملت ایران گفتند: که ما تاکنون فکر می‌کردیم کسی مظلومتر از ما فلسطینی‌ها نیست ولی در اینجا فهمیدیم که شما از همه مظلوم ترید و دشمنان شما از همه بیرحم تر و پست تر!

و بالاخره در پایان به محضر امام معروض داشتم که همه تا قبل از جمعه خونین مکه، واقعه‌ای نمی‌شناختیم در پرده ابهام

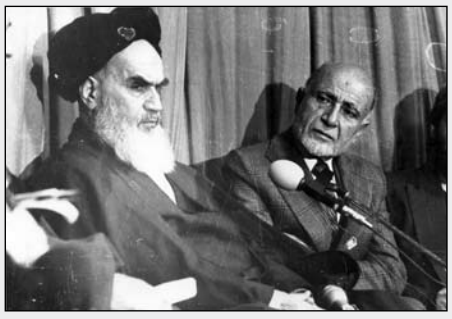




بسمه‌تعالی؛
محضر مقدس رهبر عظیم‌الشأن انقلاب اسلامی آیت‌الله العظمی امام خمینی - دام ظله‌العالی
با عرض سلام و تحیات.

نهضت آزادی پس از استعفا و برکناری دولت موقت، پیوسته در جهت اعلام مخالفت با دولت جمهوری اسلامی، مجلس شورای اسلامی و حتی قوه قضائیه و مغشوش کردن اذهان بوده است.
مسئولین نهضت با سمپاشی‌های خود نسبت به سیاست‌های دولت، دفاع مقدس و جنگ، مسئله برائت از مشرکین و فاجعه خونین مکه مکرمه، جهاد مالی و تصمیمات شورای‌عالی پشتیبانی جنگ و بالاخره فرمایشات اخیر حضرت امام – روحی فداه – راجع به حکومت و ولایت مطلقه، در جهت مبارزه و تضعیف نظام جمهوری اسلامی گام برداشته‌اند. با توجه به اهمیت و نقش سرنوشت‌ساز مجلس شورای اسلامی، نهضت آزادی در ماه‌های اخیر، فعالیت گسترده‌ای را جهت به اجرا درآمدن قانون احزاب و آزادی فعالیت سیاسی آنان و نیز حرکت تبلیغاتی گسترده‌ای راجع به انتخابات و راه یافتن به مجلس را آغاز کرده است. آقای دکتر یزدی در جلسه مورخ پنجم دی‌ماه ۱۳۶۶ نهضت آزادی راجع به شرکت در انتخابات و نقش نهضت آزادی چنین می‌گوید: «برگزاری انتخابات مستلزم وجود جامعه باز است، اگر رفتیم واقعاً مفید خواهیم بود و نخواهیم گذاشت این فتاوی را به زور بر مردم تحمیل کنند، شخصی که از طرف نهضت به مجلس برود، مسلماً از این توپ و تشرها جا نخواهد زد، اگر قرار باشد مملکت را با «فتوا» اداره کنند، بنده پیشنهاد می‌کنم که مجلس را ببندند و خوابگاه دانشجویان کنند.»
دیدگاه نهضت آزادی راجع به جنگ و دفاع مقدس در بیانیه‌ای تحت عنوان «جنگ بی‌پایان» چنین است:
«آن‌چه فعلاً دیده می‌شود جنگی است بی‌پایان که می‌تواند پایان دنیا باشد، پایان ایران و مردم ایران باشد... گفته‌اند حتی اگر یک خانه هم در ایران سرپا بماند، باز به جنگ ادامه خواهیم داد و اگر یک نفر باقی بماند، آن یک نفر هم جنگ خواهد کرد، آیا این مترادف با چیزی جز جنگ جنگ تا نابودی هست؟ «نهضت آزادی راجع به «حکومت و ولایت مطلقه» اطلاعیه‌ای منتشر کرده که در آن آمده است: «این چه فرمانی است و چه انقلابی در ایران و اسلام، که حکومت را در موضع بالاتر از فرستاده خدا قرار داده به او اختیار می‌دهد بر خلاف نص صریح و شاورهم فی‌الامر و بدون مشورت با امت تصمیم‌گیری در مصالح دولت و امور ملت نماید... .» با عنایت به مراتب فوق خواهشمند است ارشاد فرمائید که:
۱– آیا نهضت آزادی با چنین عقاید و تفکراتی می‌تواند به‌عنوان یک سازمان، حزب و تشکیلات سیاسی در جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته شود؟
۲ – در حالی که ماده سی، قانون انتخابات از جمله شرایط تأیید صلاحیت داوطلبان نمایندگی مجلس شورای اسلامی را:
الف) اعتقاد و التزام عملی به اسلام.
ب) اعتقاد و التزام عملی به نظام جمهوری اسلامی ایران.
آیا نهضت آزادی صلاحیت دارد که در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت کرده و نماینده‌ای در مجلس داشته باشد؟
در پایان از درگاه خداوند متعال طول عمر آن وجود شریف و مقدس و پیروزی عاجل رزمندگان اسلام را مسألت می‌دارم.

سید علی‌اکبر محتشمی‌پور – وزیر کشور



در موضوع نهضت به اصطلاح آزادی، مسائل فراوانی است که بررسی آن محتاج به وقت زیاد است. آنچه باید اجمالاً گفت آن است که پرونده این نهضت و همین طور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب شهادت می‌دهد که نهضت به اصطلاح آزادی طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به امریکا است و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است؛ و حمل به صحت اگر داشته باشد، آن است که شاید امریکای جهان‌خوار را که هرچه بدبختی ملت مظلوم ایران و سایر ملت‌های تحت سلطه او دارند از ستمکاری اوست، بهتر از شوروی ملحد می‌دانند و این از اشتباهات آنها است. در هر صورت، به حسب این پرونده‌های قطور و نیز ملاقات‌های مکرر اعضای نهضت، چه در منازل خودشان و چه در سفارت امریکا و به حسب آنچه من مشاهده کردم از انحرافات آنها، که اگر خدای متعال عنایت نفرموده بود و مدتی در حکومت موقت باقی مانده بودند ملت‌های مظلوم بویژه ملت عزیز ما اکنون در زیر چنگال امریکا و مستشاران او دست و پا می‌زدند و اسلام عزیز چنان سیلی از این ستمکاران می‌خورد که قرن‌ها سر بلند نمی‌کرد و به حسب امور بسیار دیگر، نهضت به اصطلاح آزادی صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانونگذاری یا قضایی را ندارد و ضرر آنها، به اعتبار آن که متظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی‌مورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شریفه و تأویل‌های جاهلانه موجب فساد عظیم ممکن است بشوند، از ضرر گروهک‌های دیگر، حتی منافقین، این فرزندان عزیز مهندس بازرگان، بیشتر و بالاتر است. «نهضت آزادی» و افراد آن از اسلام اطلاعی ندارند و با فقه اسلامی آشنا نیستند. از این جهت، گفتارها و نوشتارهای آنها که منتشر کرده‌اند مستلزم آن است که دستورات حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین را در نصب ولایت و اجرای تعزیرات حکومتی که گاهی بر خلاف احکام اولیه و ثانویه اسلام است، بر خلاف اسلام دانسته و آن بزرگوار را نعوذ بالله– تخطئه، بلکه مرتد بدانند! و یا آن که همه این امور را از وحی الهی بدانند که آن هم بر خلاف ضرورت اسلام است. نتیجه آن که نهضت به اصطلاح آزادی و افراد آن چون موجب گمراهی بسیاری از کسانی که بی‌اطلاع از مقاصد شوم آنان هستند می‌گردند، باید با آنها برخورد قاطعانه شود و نباید رسمیت داشته باشند.

و السلام علی من اتبع الهدی
توفیق جنابعالی را از خداوند تعالی خواستارم
روح‌الله الموسوی الخمینی

ایران
نامه‌هایی برای تاریخ
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران – هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

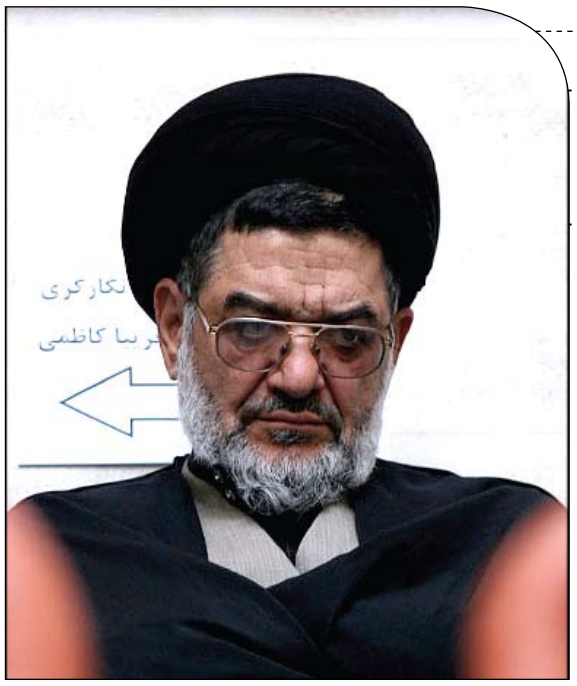
خدمت حضرت آیت‌الله آقای پسندیده عم بزرگوار و عزیزم دامت برکاته
با عرض سلام و ارادات و دعا برای سلامتی وجود مبارک


آیت الله پسندیده و سید احمد خمینی

حضرتعالی خود بهتر از هرکسی می‌دانید که چقدر به شما علاقه‌مندم. من خود را فرزند کوچک جنابعالی می‌دانم و دوست دارم همیشه در کنار شما و از شما استفاده معنوی بنمایم. حال که مرادم و جان جانانم حضرت امام سلام‌الله علیه تنهایم گذاشته است، بعد از خدا تنها شما را دارم و بس.
نامه حضرتعالی در مورد آزادی یکی از ملی‌گراها به دستم رسید. چند جمله مزاحمت می‌کنم، اولاً به اطلاعات کشور، نظر شما و خود را منتقل می‌کنم و امیدوارم فرد مذکور آزاد گردد تا به وظیفه‌ای که برگردنم نهادید، عمل کرده باشم. ثانیاً این نکته را گوشزد می‌نمایم که مسئله ملی‌گراها مسئله‌ای خطرناک است. ملی گرایی در مقابل اسلامگرایی است و اسلامگرایی خط محکم و استوار امام است. ملی‌گراها بهای اول برایشان میهن است و به انقلاب و نظام و اسلام یا اهمیتی نمی‌دهند و یا اهمیت بسیار ناچیزی برایشان دارد. اینها اصل و اساس برایشان ریاست است. اگر به میهن هم علاقه دارند، میهنی است که رئیسش آنان باشند. اگر بعضی از آنان به اعمال فردی در چارچوب اسلام پایبند باشند ولی وقتی پای منافعشان پیش بیاید، از هیچ دروغ و تهمت و ناسزا فروگذار نیستند.
آنان بعد از انقلاب لحظه‌ای در کنار امام نماندند. متلک و فحش و ناسزا به امام از کارهای رایج این از خدا بی‌خبران بود. تنها یکی از کارهای آنها را برایتان می‌فرستم، تا خود قضاوت فرمایید. اینان اعلامیه‌ای را که امام (قدس سره) با خط مبارکشان خطاب به آقای محتشمی نوشته‌اند، مجعول دانسته و در عین این‌که نسبت جعل را مستقیماً به من نداده‌اند ولی با قراردادن خط من بالای نامه امام به آقای محتشمی، جعل را از من دانسته‌اند و خطی از امام که شعر:
«من به خال لبت ای دوست گرفتار شدم» است را آورده‌اند و ادعا کردند که خط امام این است، در صورتی که حضرت امام (قدس سره) در موقع قدم زدن شعر می‌گفتند و خط مذکور، خط امام در موقع راه رفتن و یا ایستاده است. از این گذشته اینقدر خط امام روشن است که احتیاج به این حرف‌ها ندارد. من یک صفحه از وصیت‌نامه امام و نامه مورد بحث را می‌فرستم، خود قضاوت فرمایید آیا من‌اینقدر بی‌دین و بی‌عقل هستم که چیزی، آن هم‌چنین مسئله مهمی را به امام نسبت دهم و از آتش قهر خدا در دنیا و آخرت نترسم.
اگر من بناست بدین خاطر جهنمی شوم چرا چیزی را که به نفع خودم است به امام نسبت ندهم؟
عموی بزرگوار و عزیزم! قربانتان گردم من معتقدم که حق با امام راحلمان است آن مرد بزرگی که با هوش و استعداد سرشار خود عمق ماهیت‌های کثیف ضد انقلاب را بسیار عالی تشخیص می‌داد. نامه‌ای را نهضت آزادی برای فرار از تنبیه ملت شریف ایران به اینجانب نسبت داده است و فکر می‌کرده بعد از وفات امام، من دست به چنین خیانتی زده‌ام، در زمان حیات امام و با دستور ایشان برای آقایان خامنه‌ای،هاشمی، موسوی اردبیلی، موسوی نخست وزیر، ری شهری وزیر اطلاعات وقت فرستاده شد. فقط اجازه ندادند که در همان موقع منتشر کنیم. فرمودند این برای بعد از مرگ من است تا اگر آنها خواستند ایران را به سوی غرب به خصوص امریکا سوق دهند، منتشر کنید. من این نامه را برایتان فرستادم تا معلومتان گردد اینها از چه قماشی هستند و برای رسیدن به دنیا حاضرند به هرکسی هر تهمتی بزنند و از خدا باکی نداشته باشند.
از شما تقاضا دارم برای دفاع از امام و آرمان‌های پاک او و برای خاطر دفاع او از اسلام عزیز و به خاطر تحمل رنج و زحمت و مرارت‌های بسیاری که از آخوندهای درباری و متحجرین و مقدس نماها و ملی‌گراها و چپ‌ها و منافقین کشید، حضرتعالی طی نامه‌ای آنان را محکوم کرده و صحت خط امام و پیشوای ملی و دینی مان را اعلام فرمائید و روح بزرگ امام را از خودتان شاد کنید و مطمئن باشید که بااین کار اجر بزرگی را خواهید داشت و نامه را من منتشر نمی‌کنم ولی برای ثبت در تاریخ نگه می‌دارم. آنان که این نامه را جعلی می‌دانند، از همه بهتر می‌دانند که این خط امام است، ولی آنها چند مطلب را با این کار دنبال می‌کنند که مهمترین آن این است که فکر می‌کردند نفوذ امام در بین مردم از بین رفته است و امام محبوبیتی ندارد و با رفتن او نظام می‌پاشد و آنان روی خون و اجساد مطهر شهدا و اسلام به حکومت می‌رسند. بعد از ارتحال امام (قدس سره) بیش از ۱۰ میلیون نفر امام را بدرقه کردند و مرقد و حرم آن بزرگوار پناه محرومان شد و کسانی که با این امام بد بودند، مسلماً مورد نفرت هستند، لذا آنها با دادن نسبت جعل به من، خود را و گروه خود را می‌خواهند از این مغلطه نجات دهند. هرچه از درگذشت امام عزیز می‌گذرد، مردم بهتر می فهمند که چه گوهر گرانبهایی را از دست داده‌اند. این شب‌ها، حرم امام دیدنی است. مسئله دیگری که نهضت آزادی دنبال می‌کند، این است که اعتماد مردم را نسبت به امام کم کنند، بدین معنا که هرچه از امام باشد، مردم احساس کنند که این از امام نیست بلکه از اطرافیان امام و یا کسی دیگر است و این خط و امضای امام نیست، بلکه خط و امضای امام را جعل کرده‌اند. القای این مطلب بسیار خطرناک است و خداوند کسی را که‌این‌گونه حرکت می‌کند، هرگز نمی‌بخشد. می‌بینید که اگر این مسئله جا بیفتد که عده‌ای بوده‌اند و هستند که خط امام را جعل می‌کردند و یا امروز می‌کنند، چه ضربه هولناکی به اسلام و انقلاب و آرمان‌های اسلامی امام عزیزمان خواهد خورد. دیگر فتواهای تاریخی امام رنگ می‌بازد، مبارزات امام زیر سؤال می‌رود و حیثیت رهبر انقلاب بزرگ جهان اسلام ضربه می‌خورد. آیا نهضت آزادی و مصدقی‌ها هنوز آدم‌های درستی هستند که بعد از ارتحال ملکوتی برادر عزیزتان امام بزرگ فرمودید آنها که می‌گفتند امام محبوب نیست تشییع جنازه امام را دیدند و فهمیدند اشتباه می‌کنند. ملی‌گراها با برادر، امام، مرجع تقلید و رهبر شما سر ناسازگاری داشتند و دارند. اینها دل امام راحلمان را خون کرده‌اند و آدم‌های بی‌دینی هستند که در قالب دین به اسلام و مسلمین ضربه می‌زنند. مقصودم از دین، دین امام است نه دین مخالفان امام که یزید و معاویه هم داشتند اما دین مقابل دین امام حسین علیه السلام. تقاضایم این است که شما در مقابل آنان بایستید و از آرمان‌های امام دفاع کنید و از تمامی مصدقی‌ها که امام آنان را مسلمان نمی‌دانست، تبری جویید و دل امام را شاد فرمایید. از این‌که نامه‌ام طولانی شد معذرت می‌خواهم، من حضرتعالی را شدیداً دوست می‌دارم و بسیار شما را عزیز می‌دانم، خداوند بزرگ شما را برای فامیل حفظ فرماید و اگر خدای ناکرده رنجشی پیدا کردید معذرت می‌خواهم. در مورد ملی گراها حرف بسیار است ولی نه وقت من اجازه این حرف‌ها را دارد و نه حوصله شما. بار دیگر از شما تقاضامندم که اگر این نامه یعنی نامه امام به آقای محتشمی خط امام است که هست مرقوم فرمایید و کسانی که به دروغ چنین نسبتی را به من داده‌اند، خائن بدانید.

با احترام
مخلص شما احمد خمینی

شارلاتان تر از این آدم ندیدم



علی اکبر محتشمی‌پور، وزیر کشور در نیمه دوم دهه ۶۰، در نامه‌ای به امام خمینی، خواستار موضع ایشان درباره نهضت آزادی می‌شود. امام خمینی نیز در پاسخ پرونده نهضت آزادی برای ورود به حاکمیت را برای همیشه می‌بندد. آنچه در ادامه می‌خوانید روایت محتشمی‌پور از این نامه در پیگیری‌های بعدی آن است .

در جواب شـما باید عرض کنم که انتخابات دوره سوم مجلس شورای اسلامی گمانم در ۲۱ فروردین سال ۱۳۶۷ برگزار شد. در زمستان سال ۶۶ سلسله مسائلی اتفاق افتاد، از جمله این‌که نهضت آزادی فعال شد تا در انتخابات شرکت کند. این را بگذاریم در کنار سایر فعالیت‌های نهضت آزادی شامل انتشار بیانیه‌ها، سخنرانی‌هایی که در استان‌های مختلف انجام می‌دادند و عمده صحبت‌هایشان هم در ارتباط با جنگ و شیوه رهبری امام و اصل ولایت فقیه بود و بسـیاری از مبانی و اصول را زیر سؤال می‌بردند و در جامعـه، ذهنیتی منفی را ایجـاد می‌کردند، گرچه اکثریت قاطع مردم توجهی به این حرف‌ها نداشتند و نظام و امام را از صمیم قلب باور داشتند. آمـدن نهضت آزادی به صحنه انتخابات دو پیامد مشـخص داشـت. اول این‌که ممکن بود عده‌ای از اینها انتخاب شـوند و به مجلس بروند و ما را برگردانند به اول انقلاب و مسـائلی که بنی‌صدر و دولت موقت و نهضت آزادی در دوران قبل از جنگ ایجاد کردند؛ مضافاً بر این‌که کشور در حال جنگ بود و صدام در آن مقطع هر روز شهرها را موشک‌باران می‌کرد.

شب انتخابات ۵۰ نقطه را با موشک زدند

شب جمعه ۲۰ فروردین، پنجاه شهر را موشک‌باران کرد تا کسی پای صندوق انتخابات نرود. در هیچ جای دنیا سـابقه ندارد که کشوری در حال جنگ با کشـور دیگری باشـد و اجازه بدهند احزاب آن کشور، علیه دولت و حکومت بشدت موضع‌گیری کنند و روزنامه‌هایشان هرچه دلشان می‌خواهد بنویسند. اولاً خود احزاب و گروه‌ها آن قدر به کشورشان علاقه دارند که در شـرایط جنگ چنین کاری نمی‌کننـد و ثانیاً اگر جریانی این قدر پسـت باشـد که این کار را بکند، به او اجازه فعالیت نمی‌دهند، چون مسئله موجودیت کشور مطرح اسـت. اگر همین نهضت آزادی حتی یک مورد مسـتند را بیاورد که در کشوری جنگ بوده و یک حزب آزاد بوده هر چه دلش می‌خواسـته علیه حکومت بنویسد، از نوع موضع‌گیری‌های زمان جنگ خودشان، من حرفم را پس می‌گیرم.

ما نامه‌ای خدمت امام نوشـتیم که در شرایط فعلی کشور که در حال جنگ هستیم؛ نهضت آزادی طبق این کدها، این موضع‌گیری‌ها را در این روزها و در اینجاها نسـبت به نظام داشته است. بعد از انتشار این نامه ما هم نهضت آزادی نیامد بگوید که ما این کارها را نکرده‌ایم. این نامه در صحیفه امام چاپ شـده و همه مواردش صحت دارد. از امام سؤال شد که آیا اینها می‌توانند بیایند و در انتخابات شـرکت کنند؟ یک بحث این است که اینها حتی اگر شـرکت هم می‌کردند،مردم بـه آنها رأی نمی‌دادند، اما حداقل فرصتی پیدا می‌کردند که با شـدت بیشـتر و در گستره وسیع‌تری، حرف‌هایشـان را در داخـل و خارج کشـور تبلیغ کنند که بـه این ترتیب نیروهای ما در جبهه‌ها، از لحاظ روحی بشدت آسیب می‌دیدند. کسی آنجا دارد از جانش مایه می‌گذارد و می‌بیند که پشـت جبهه این گونه دارند به هم حمله می‌کنند. ما یا باید مثل همه کشورهای در حال جنگ انتخاباتی را برگـزار نمی‌کردیم و همـان مجلس قبلی به کارش ادامـه می‌داد و یا انتخابات برگزار می‌شـد. عده‌ای رفتند خدمت امام و گفتند: «حالا که این قدر گرفتاریم، همین مجلس را تمدید کنیم، چون شـرایط برای برگزاری انتخابات، دشـوار است.» امام از وزارت کشور سؤال کردند که: «آیا قدرت برگـزاری انتخابـات را دارید و می‌توانید امنیت را تأمیـن کنید یا نه؟» ما خدمت امام نامه نوشـتیم که: «توانایی برگـزاری انتخابات را داریم و اگر انتخابات برگزار نشود، این همان چیزی است که امریکا و صدام می‌خواهند و در بوق‌هایشـان خواهند دمید که ایران ثبات ندارد و نمی‌تواند انتخابات را برگزار کند و این حمل بر ناتوانی نظام اسـلامی خواهد شـد»؛ لذا امام قاطعانه فرمودند که انتخابات باید انجام شـود. به هر حال در این شرایط، ورود نهضت آزادی را به صحنه سیاست کشور مصلحت ندانستیم.

ابراهیم یزدی محکوم به شلاق شد

اما در مورد سندیت، نظر من این است که این نامه، خط شخص امام اسـت. این حرف را بـه این دلیل می‌گویم که وقتـی نهضت آزادی شـکایت کرد، قرار شد کارشناسـان دادگستری بروند و در مؤسسه حفظ و نشـر آثار امام، خط‌های امام را کنار هم بگذارند و صحت مسـئله را تأیید کنند که همین کار را هم کردند و ثابت شـد که نامه به خط شـخص امام است. متأسفانه اینها به دلیل سلطه‌ای که در دوره دولت موقت پیدا کردند، حتی در قوه قضائیه هم نفوذ پیدا کرده بودند و لذا رسیدگی به این پرونده را چندیـن بار به تعویق انداختنـد، به طوری که بالاخره مرحوم حاج احمد آقا، شـخصاً به دفتر آقای یزدی رفت و گفت که چرا به پرونده رسـیدگی نمی‌کنید؟ پرونده را که آوردند، معلوم شـد که سه برگ آن، از جمله ورقه کارشناسی تأیید خط مفقود شده اسـت. عوامل آنها در قوه قضائیه جمهوری اسلامی می‌دانستند که اگر پرونده نهضت آزادی رو شـود، دیگر چیزی برایـش باقی نمی‌ماند!! به هر حال بـا پیگیری مرحوم حاج احمد آقا، پرونده دنبال شد و آقای دکتر یزدی چون تهمت زده بود، محکوم به شلاق شـد. اینها به دست و پا افتادند که حکم اجرا نشـود، چون در آن شرایط، بدترین وضعیتی که برای نهضتی‌ها پیش می‌آمد، این بود که یزدی را بخوابانند و شلاق بزنند! این طور بود که مرحوم حاج احمد آقا رضایت داد که این حکم را اجرا نکنند. مسـئله بسیار روشن و واضح است، منتهی آقای دکتر یزدی یک ویژگی خاصی دارد و آن این‌که بسیار راحت دروغ می‌گوید و چنان قاطعانه و محکم هم دروغ می‌گوید که ممکن است کسی کوچک‌ترین شکی به او نکند. کدهایی را که در مورد نجف و نوفل لوشاتو و مسیر انقلاب داده، بررسی کنید، می‌بینید که همه آنها دروغ است. در مصاحبه‌هایش هر چـه را که ویژگی منحصر به فرد و ممتاز جمهوری اسلامی است، به خود نسبت می‌دهد. می‌گوید تشکیل شورای انقلاب نظر من بود، دولت موقت نظر من بود، روز قدس را من پیشـنهاد کردم، جهاد سازندگی را من پیشنهاد کردم، سپاه پاسداران را من پیشنهاد کردم. من به عمرم چنین آدم دروغگوی شـارلاتانی ندیده‌ام. اگر من و آقای ناصری و آقای رحیمیان و دوستان دیگر مرحله به مرحله همراه امام نبودیم، شاید به شـک می‌افتادیم که او دارد راست می‌گوید. یکی از حرف‌هایش این است که در نوفل لوشـاتو، صبح‌ها که امام قدم می‌زدند، من با ایشـان بودم و مسیر انقلاب را مرحله به مرحله برای امام تبیین می‌کردم! و امام می‌گفتند اینها را یادداشـت کن و به من بده! از این جور دروغ‌های عجیب و غریب، در حالی که آقای یزدی حتی یک روز هم صبح‌ها با امام قدم نزده. محل سکونت امام باغچه آقای دکتر عسکری بود که دو تا اتاق داشت. یک اتاق که خود ایشان در آنجا ساکن بود، اتاق دیگر که ما طلبه‌ها آنجا بودیم. دکتر یزدی اصلاً شب‌ها آنجا نبود.

اینها می‌رفتند به ساختمان هتل‌گونه‌ای که چند تا اتاق داشت و به آن هتل طویله می‌گفتند و شب‌ها آنجا بودند و ساعت ۹ صبح می‌آمدند. امـام نماز صبح و تعقیبات را کـه می‌خواندند، می‌رفتند در این باغچه قدم می‌زدند و تنها هم بودند. ما هم از داخل اتاق ایشـان را تماشـا می‌کردیم. اینها ساعت ۹، ۹/۵ می‌آمدند. اگر یک نفر حتی دیده که آقای یزدی صبح زود با امام مشـغول قدم زدن بوده، بیاید بگوید، امام دو هفته اینجا بودند، بعد هم که خانه کوچکی برای ایشان و خانواده‌شان اجاره شد و دیگر کسی غیر از صبیه‌ها و دامادشـان آقای اشـراقی کسی آنجا نمی‌رفت و امام هم در ایوان پشت آنجا قدم می‌زدند. دروغ به این واضحی را این قدر شسته و رفته تعریف می‌کند که همه باور می‌کنند و من هم اگر آنجا نبودم، شـاید باور می‌کردم.

یزدی می گفت امام نباید مصاحبه کند

بحث شورای انقلاب و شکل‌گیری آن را مرحوم شهید مطهری از ایران آمد و مطرح کرد و امام قبول کردند و اساسـاً افرادی را که ایشان اسـم می‌داد، امام قبول می‌کردند. یک روز آقـای دکتر یزدی آمد و به ما گفت که امام رهبر انقلاب اسـت و صحیح نیست که صبح و ظهر و شب صحبـت و مصاحبه کند. برویم به ایشـان بگوییم کـه اولاً کمتر صحبت کننـد و ثانیاً بدون برنامه و به صورت تکـراری صحبت نکنند. من گفتم: «اگر تکرار مخل بود، خداوند در قرآن، برخی از مسـائل را پیوسـته تکرار نمی‌فرمود. امام معتقد است که رفتن شاه، باید در عمق جان مردم نهادینه شـود و این جز با تکرار این‌که «شـاه باید برود»، ممکن نیست. مردم باید صبح و ظهر و شـب بشـنوند که شاه باید برود. دشـمن هم اعصابش به هم می‌ریزد که یک نفر دائماً به او بگوید که تو باید سـرنگون بشـوی و باید بروی. فلسـفه تکرار امام این است.» فلسـفه این‌که امام دائماً تکرار می‌کردند که کشـور را باید خودمان اداره کنیم، این بود که ۲۵۰۰ سـال در گوش این مردم تکرار شـده بود که کس دیگری باید برایشان تصمیم بگیرد. امام می‌خواسـت بگوید که تصمیم‌گیرنده خود ما هستیم و لذا این تکرارها لازم بودند تا مردم باور کنند.

تکرارهای امام فلسـفه دارند و بی‌معنا نیستند. دکتر یزدی از ما مأیوس شـد و در خاطراتش می‌نویسد من رفتم به مرحوم مطهری گفتم کـه برویم به امام بگوییم که این قدر حرف‌هایش را تکرار نکند. اگر آقای دکتر یزدی این قدر اطمینان داشت که اگر حرفی را به امام بزند، امام قبول می‌کند، چرا آمد به من گفت؟ چرا رفت به آقای مطهری گفت؟ تو که این قدر مهمی که مسیر آینده انقلاب را در قدم زدن‌های صبح برای امام تبیین و تعییـن می‌کنی و امام می‌گوید بنویس تا من عمل کنم، چرا خودت این حرف را به امام نزدی؟ معلوم اسـت که امام اصلاً قبولت نداشت و جرأت نمی‌کردی بروی به امام حرفی بزنی، به همین دلیل به من گفتی که قبول نکردم و بعد هم اعتراف می‌کند که به شـهید مطهری گفتم و با همدیگر رفتیـم و بـه امام گفتیم. این آدم دروغگو از امـام درس گرفته، منتهی در جهت باطل و سعی دارد با تکرار یک حرف، آن را جا بیندازد...

امام گفت پیاده شو

آیت الله محمد رضا ناصری

در فرانسه آقای یزدی تمام مدت سعی داشت امام را رها نکند. یادم هست وقتی هواپیمای امام در فرودگاه به زمین نشست، ایشان را با یک ماشین بنز که متعلق به آقایی به اسم حاجی ناصری بود تا سالنی که قرار بود در آن سخنرانی کنند، بردند. امام بعد از سخنرانی در اتاقی نشستند تا استراحت کنند که بعد برونند و سوار بلیزر حاجی رفیقدوست بشوند.

همانجا در فاصله‌ای که امام صحبت می‌کردند، عده‌ای از جمله شهید مطهری با اتوبوس به بهشت زهرا رفتند. در هر حال امام آب خواستند و یک نفر رفت سریع آورد و آنجا بود که من متوجه شدم چقدر حواس حاج احمد آقا جمع است. ایشان بلافاصله لیوان را گرفت و آب آن را خالی کرد و رفت خودش آب آورد و به امام داد. ما همگی خیلی نگران جان امام بودیم.

یادم هست چند تا جوان را دیدم که اورکت تنشان بود و من به شکل تصادفی دستم به یکی از آنها خورد و فهمیدم اسلحه دارد. خواستم واکنش نشان بدهم که آقای ناطق به من فهماند که از خودمان هستند. به هر حال رفتیم امام را سوار ماشین کنیم که یک مرتبه آقای یزدی دوید جلو و رفت نشست صندلی عقب ماشین.

من بودم و مرحوم فردوسی‌پور و مرحوم خلخالی و مبهوت که این چرا این طور کرد؟ صباغیان هم همه را می‌زد عقب که برود و در ماشین امام بنشیند. امام نگاهی به یزدی کردند و دیدند از جایش تکان نمی‌خورد. ایشان می‌دانستند قصه از چه قرار است و اشاره کردند که یزدی از ماشین پیاده شود. ما تا بعد از میدان آزادی با یک بنز، جلوی امام حرکت می‌کردیم. در آنجا هجوم جمعیت به قدری زیاد شد که آقای رفیقدوست انداخت توی فرعی‌ها و رفت، وگرنه نمی‌توانست حرکت کند.

سرآغاز انشعاب‌های سیاسی



جلسه مجمع روحانیون در منزل موسوی خوئینی‌ها پس از استعفای کروبی در سال ۸۴

اختلافات سیاسی پس از حذف کامل جریان مخالف خط امام در سالهای ۶۲-۶۰ بین نیروی خط امام در سال ٦٤ در جریان انتخاب نخست وزیر نمود پیدا کرد و در انتهای سال ٦٦ با انشعاب برخی روحانیون از جامعه روحانیت مبارز رسمیت یافت.

«یک نوع حیرت و سرگردانی شدید در میان طرفداران و افراد هر دو گروه به وجود آمده است که حقیر از جمله این افرادم و نمی‌دانم وظیفه چیست و چه باید کرد و آن چیزی که این تحیر را افزون می‌کند، این است که از یک طرف می‌بینم اجرای نظریات کلی و سیاسی و اقتصادی هر کدام از این دو جریان در کشور و انقلاب منتهی به نتایجی می‌شود که طرف مقابل آن را خلاف مصلحت می‌داند و از طرف دیگر در مواضع کلی و اصولی انقلاب چیزی به نام اختلاف مشاهده نمی‌شود و...»

تشکیل کابینه میرحسین موسوی و آغاز به کار دولت، آغازی بود بر تمام ماجراها. انقلابیونی که کم کم با فراز و نشیب‌های اقتصادی، سیاسی و فکری کشور بعد از تصدی مسئولیت‌ها آشنا می‌شدند، با یکدیگر اختلاف نظرهایی پیدا کردند که بر دولت، مجلس، روحانیون و اقشار مختلف سایه افکند و محلی شد برای دوقطبی‌سازی فضای سیاسی کشور. در واقع خودی و غیرخودی‌سازی‌های بدون مناسبت از دولت کسی کلید خورد که خود بعدها با گلایه از خودی و غیرخودی‌سازی، پا به عرصه انتخابات دهم گذاشت!دو تن از بدنه دولت به دنبال اختلافاتی که در حوزه‌های مختلف مثل قانون کار، قانون تجارت خارجی، معادن و... رقم خورد، استعفا دادند و در دولت بعد هم جایی برای بسیاری از مخالفین نخست‌وزیر باقی نماند. این همه در حالی بود که میرحسین برای دور دوم تنها به خاطر اصرار امام و شرایط بحرانی جنگ از سوی رئیس جمهور وقت به مجلس معرفی شده بود و عملاً آیت‌الله خامنه‌ای او را برای تصدی نخست‌وزیری مناسب نمی‌دید.

هر روز که گذشت، دامنه اختلافات حامیان نخست وزیر با بدنه انقلابیون بیشتر و بیشتر شد. قائلین به اقتصاد دولتی خود را پیرو اسلام ناب می‌دانستند و مخالفان و منتقدان خود را داعیه‌داران اسلام امریکایی لقب می‌دادند. نگاه چپگرایانه متأثر از فضای آن روز کشور نیز خواه ناخواه بر تصمیمات و اظهارنظرهای دولتمردان و حامیان نخست وزیر سایه می‌افکند.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از جمله مجموعه‌هایی بود که دستخوش همین اختلاف نظرها واقع شد و تا آنجا پیش رفت که برخی اعضا را در مقابل نماینده امام یعنی آیت‌الله راستی کاشانی قرار داد. اینجا بود که امام دستور دادند: «آقای راستی و کسانی که با ایشان می‌توانند همفکری داشته باشند، در سازمان بمانند و هرکس تمایل ندارد با ایشان کار کند، می‌تواند از سازمان استعفا دهد» و به این ترتیب ۳۷ نفر از اعضای سازمان استعفا دادند و بعد هم به درخواست آیت‌الله راستی کاشانی، امام با انحلال سازمان موافقت کردند.

شرایطی که این چنین فضای سیاسی کشور را رقم می‌زد، در جامعه روحانیت مبارز که به همت سیدمحمد بهشتی، محمدجواد باهنر، آیت الله سیدعلی خامنه‌ای، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، مرتضی مطهری، محمد مفتح و محمدرضا مهدوی کنی تشکیل شده بود هم سایه افکند.

در جامعه روحانیت مبارز هم دو طیف چپ و راست شکل گرفته بود. طیف راست بر ضرورت نقش‌آفرینی بخش خصوصی تکیه می‌کرد و طیف چپ معتقد بود که می‌بایست همه کارها را به دست دولت سپرد. نگاه افراطی چپگرایانه در برخی موارد نظیر اصلاحات ارضی که در آن واگذاری زمین‌های افرادی که بیش از معمول در روستاها دارایی دارند، به سایرین مورد توجه قرار گرفته بود، گاهاً مشکل‌ساز می‌شد. طیف چپ با آن که در اقلیت قرار داشت و در رأی‌گیری‌ها نیز حد نصاب لازم را پیدا نمی‌کرد، خود را صاحب اندیشه کامل‌تر می‌پنداشت و رقیب را منکوب می‌کرد.

اعضای جامعه روحانیت از تجارت آزاد حمایت می‌کردند و درست به همین دلیل بود که طیف مقابل برچسب اسلام سرمایه‌داری و اسلام امریکایی را نثار آنان کرد تا خود را در گرماگرم انتخابات مجلس سوم بر کرسی حق به جانب بنشاند. طیف منتقد درون جامعه روحانیت خود را خط امامی نام نهادند و طیف مقابل را متحجر لقب دادند.

ابطحی:طیف مقابل متحجر بودند

محمدعلی ابطحی در وصف طیف سنتی روحانیت مبارز بعدها هم تصریح کرد: بهتر است از واژه تحجر استفاده کنیم. زیرا این کلمه از ریشه حجر و به معنای سنگواره است. تحجر یعنی سنگواره و غیر قابل انعطاف شدن. ابطحی در وصف گروه مقابل نیز گفت: گروه و طیف دیگری وجود داشت که اندیشه‌ای دیگر داشت و به دنبال این مسئله بود که اسلام با تغییرات نو هماهنگ می‌شود. در تعریف کلان می‌توان نام مترقی‌اندیشی به آن داد.

جلسات منتقدین پی در پی برگزار می‌شد. اختلاف ایجاد شده چیزی نبود که بتوان آن را با پا در میانی سامان داد. زمان زیادی هم تا انتخابات مجلس سوم باقی نمانده بود و همین می‌توانست تب اختلاف را بیشتر کند. با کلید خوردن فضای انتخاباتی، اختلاف نظرها به مصادیق نمایندگی رسید.

در جامعه روحانیت مبارز هم دو طیف چپ و راست شکل گرفته بود. طیف راست بر ضرورت نقش‌آفرینی بخش خصوصی تکیه می‌کرد و طیف چپ معتقد بود که می‌بایست همه کارها را به دست دولت سپرد

مرتضی الویری و هادی غفاری از لیست جامعه روحانیت مبارز حذف شده بودند و این برای اقلیت چپ قابل تحمل نبود.

بر سر همین اختلافات انتخاباتی بود که مهدی کروبی داد سخن برآورد که: جامعه روحانیت از مسیر اصلی خود که حمایت از انقلاب و انقلابیون اصیل است، دست برداشته و کسانی را که سابقه چندانی در انقلاب ندارند، بر کسانی که کاملاً سابقه دارند در جریان‌های انقلابی قبل از پیروزی انقلاب ترجیح می‌دهد.

به دنبال بالا گرفتن حرف و حدیث‌ها بر سر لیست جامعه روحانیت مبارز بود که چندی بعد سیدمحمد خاتمی و سیدمحمد موسوی خوئینی‌ها راهی بیمارستان شدند تا ضمن عیادت از مهدی کروبی، برای آینده جریان خود چاره‌اندیشی کنند. آنجا بود که بحث انشعاب از جامعه روحانیت جدی‌تر شد. قرار بر این شد که کروبی و موسوی خوئینی‌ها خدمت امام برسانند و اختلافات موجود را با ایشان در میان بگذارند و بعد هم جواز انشعاب را کسب کنند.

جواز انشعاب

با توجه به بیماری مهدی کروبی، این موضوع بر دوش موسوی خوئینی‌ها افتاد تا به تنهایی در اسفندماه ۶۶ خدمت امام برسد و امام با توجه به شرایط موجود، انشعاب از جامعه روحانیت را پذیرفتند. ایشان در پاسخ نامه انشعابیون رسماً هم موافقت خود را اعلام کردند: انشعاب تشکیلاتی برای اظهار عقیده مستقل و ایجاد تشکیلات جدید به معنای اختلاف نیست، اختلاف در آن موقعی است که خدای ناکرده هر کس برای پیشبرد نظرات خود به دیگران پرخاش کند که بحمدالله با شناختی که من از روحانیون دست‌اندرکار دارم، چنین کاری صورت نخواهد گرفت.

به دنبال اعلام موافقت امام بود که چپگراها گرد هم آمدند تا با صدور اطلاعیه، رسماً انشعاب خود را اعلام کنند. محمد موسوی خوئینی‌ها، محمدرضا توسلی، مهدی کروبی، حسن صانعی، امام جمارانی، جلالی خمینی، سیدمحمد خاتمی، صادق خلخالی، رسول منتخب‌نیا، اسدالله بیات، سیدمحمد هاشمی، محمدعلی انصاری، محمد صدوقی، محمدعلی رحمانی، سراج‌الدین موسوی، عبدالوهاب موسوی لاری، علی اکبر آشتیانی، محمدعلی نظام‌زاده، محمدعلی ابطحی، هادی غفاری، اسدالله کیان ارثی، سیدحمید روحانی، محمود دعایی، سیدتقی درچه‌ای و عیسی ولایی از جمله این افراد بودند.

طعنه و انتقاد نسبت به جامعه روحانیت مبارز چاشنی اطلاعیه آنها بود: روحانیون مبارز تهران... متأسفانه با کنار گذاشتن افراد صالح و به زیر سؤال کشیدن شدن برخی از صلحا در لیست‌های مختلف مواجه شده و از آن پرخطرتر، طرح اسامی غیرمقبول و خارج از ضابطه‌های یادشده را دیده است. به خاطر حفظ حرمت خون شهدا و اصالت انقلاب اسلامی به انتشار این بیانیه و معرفی کاندیداهای خود اقدام می‌نماید.

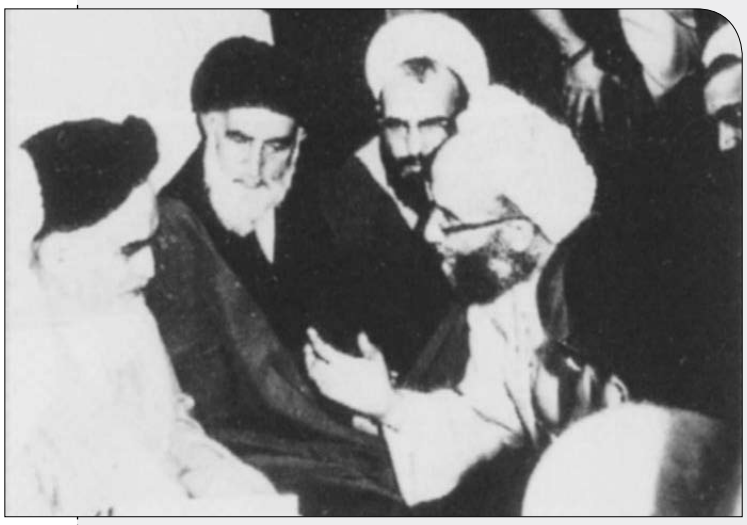
در این اطلاعیه همچنین چپ‌ها خود را حامی حقوق محرومین، مستضعفین و پیرو خط امام معرفی کرده بودند. آنها نوشته بودند: مجلس می‌باید رسیدگی به حال و وضع مستضعفان و مستمندان کشور را که اکثریت ملت مظلوم ما را تشکیل می‌دهند، در رأس برنامه‌های خود قرار دهد و هر گروه یا قشری که به لحاظ وابستگی‌ها یا موقعیت خود فاقد قدرت درک این معما و عمل لازم برای رفع این محرومیت‌ها و رنج‌های توده مردم می‌باشد، بدون تعارف باید از لیست‌های انتخاباتی را گذاشته شود تا اختلال‌ها و بحران‌های مجلس دوم که در واقع حول همین تعارض‌های فکری دور می‌زند، از میان برداشته شود و مجلس سوم بتواند به دور از هر نوع کارشکنی و اتلاف وقت نیازهای قانونی را رفع و محرومیت‌های اجتماعی را پاسخ گوید.

این اطلاعیه همچنین در باب پشتیبانی از نهادهای اجرایی پیرو خط امام می‌افزود: بعد از فراز و نشیب‌های مخاطره‌آمیز مجلس دوم، این که وقت آن فرا رسیده است که نسبت به مواضع سیاسی کاندیداهای دوره سوم با حساسیت بیشتری نظر شود تا این اطمینان حاصل شود که در سیاستگذاری‌های کشور هر مقام مسئولی که با درد آشنایی از خط امام پیروی می‌کند، مورد حمایت مجلس قرار می‌گیرد.

۱۳۶۶
انشقاق
ایران
سرآغاز انشعاب‌های سیاسی
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

سه دسته از شاگردان امام

آیت الله محمدرضا مهدوی کنی



جلسه جامعه روحانیت مبارز در سال ۵۸ در محضر امام خمینی

شمار زیادی از شاگردان حضرت امام (شاگردان دور اول و دور دوم) به تهران آمده بودند و بیشتر هم، جوان بودند. هر کدام، به گونه ای به کارهای فرهنگی تبلیغی می پرداختند. وجود این تعداد از شـاگردان حضرت امام و پیرو خط مشـی سیاسـی ایشـان و هم فکر و هم عقیده، خود به خود، آنان را به دور هم جمع می کرد.پس از پانزده خرداد، روحانیان تهران، سه دسته شدند:

۱ . گروهی، که بیشتر از مشایخ بودند، در همان ابتدا همراهی کردند و بعد ادامه ندادند.

۲ . گروهی، مقدار بیشـتری پیش آمدند، ولی آن گاه که عرصه تنگ شـد و فشـارها و بگیر و ببندها زیادتر، ادامه ندادند.

۳ . گروهی، که بیشتر شاگردان و علاقه مندان امام بودند، با همه سختیها و در به دریها و شکنجه ه، به راه ادامه دادند. البته حرکت، تُند و کُند می شد، ولی ادامه داشت.

این گروه، جلسه های هفتگی داشتند که در منازل افراد گروه تشکیل می شد، تحت پوشش میهمانی! در این جلسه ه، در حدّ توان درباره مسائل سیاسی تصمیم گیری می شد و برای مراسمها و مناسبته، برنامه هایی ریخته می شد و این که در منبره، چه مطالبی گفته شود و بیشتر اینان، بارها بازداشت شدند و ماه ها در سلولهای مخوف به سر بردند و شکنجه شدند. این پیوند و رفت و آمدهای طبیعی و دوستانه ادامه داشت. هرچه به پیروزی انقلاب اسلامی نزدیک تر می شد، تلاشها و حرکت، شتاب بیشتری می گرفت. تا این که یک سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی این ارتباط روحانی، نام جامعه روحانیت مبارز گرفت و بر شمار اعضا نیز افزوده می شد که تا حدود شش ماه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، شمار آنان نزدیک به هفتادتن می رسید. اینان، همان کسانی بودند که پای اعلامیه ها را امضا می کردند و ما هم، ملاک عضویت را همین امضاهای شش ماه پیش از پیروزی قرار دادیم وگرنه بعده، شمار روحانیان پیوسته به جامعه، تا یکصدو هشتاد تن رسید.

از میان آن هفتاد تن، بیست و یک تن، به عنوان شورای مرکزی جامعه روحانیت برگزیده شدند و با همین نام، در صحنه های گوناگون پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، حضور داشتند، افزون بر مسؤولیتهایی که هر یک از اعضا، به مقتضای نیاز انقلاب اسلامی، بر عهده گرفتند. همان گونه که می دانید، چند سال پیش، این جامعه، به دو دسته تقسیم شد: روحانیت و روحانیون البته مؤسسین مجمع روحانیون، شمار کمی از سران جامعه روحانیت بودند که انشعاب کردند. همانند همین فعالیتها را شاگردان دیگر حضرت امام، از همان پانزده خرداد به بعد، در قم داشتند و همین ارتباطها نیز وجود داشت که بعدها جامعه مدرسین نام گرفت.

اعضای اصلی جامعه روحانیت شهید بهشتی، شهید محلاتی، شهید باهنر، شهید مفتح و شهید شاه آبادی،، امامی کاشانی، موسوی اردبیلی، انواری، موحدی کرمانی، ناطق نوری، خسروشاهی، مرحوم ایروانی،مرحوم ملکی،جلالی خمینی، کروبی، خوئینی ها، غیوری، عمید زنجانی، مرحوم سید یونس عرفانی و محمدرضا مهدوی کنی بودند.

صادرکننـدگان اطلاعیـه نیمه چشـمی هم به مسـائل خارجی داشتند: مجلس سوم با دشوارترین مسائل داخلی و خارجی مواجه است، زیرا توطئه‌های جهانی، قضایای جنگ و توسعه اقتصادی کشور وارد پیچیده‌ترین اشکال خود می‌گردد.

نماینده مجلس سوم نه تنها باید از کفایت‌های فنی در قانونگذاری و برنامه‌ریزی برخوردار باشـد. بلکه الزاماً باید از سـطح بالای بینش دینی و سیاسـی بهره‌مند باشد. در غیر این صورت مجلس که به تعبیر حضرت امام باید تمام امور کشـور را اصلاح کند، از انجام مسئولیت خود به نحو شایسته باز خواهد ماند.

سؤال مهدوی کنی از امام(ره)

پیام حج سـال ۶۶ امام نیز بهانه‌ای شد تا چپ‌ها باز هم به طیف مقابـل خـود بتازند. در این پیام امام بار دیگر از اسـلام امریکایی و اسـلام ناب محمدی سـخن به میان آورده بودند. اسـلام امریکایی معادل اسـلام سرمایه‌داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام منافقین، اسلام راحت‌طلبان و اسـلام فرصت‌طلبان بود و اسلام ناب محمدی معادل اسلام پابرهنگان زمین، اسلام مستضعفان، اسلام ستمدیدگان تاریخ، اسلام عارفان مبارزه‌جو و اسلام پاک طینتان عارف.

چپ‌های جامعه روحانیت از مفاهیم اسلام امریکایی و اسلام ناب بهترین بهره‌برداری جناحی را انجام می‌دادند و این شرایط فضای سیاسی را بر انقلابیونی که اکنون متهم به تحجر شده بودند، سخت و سخت‌تر می‌کرد.

آیت‌الله مهدوی کنی با اشاره شرایط آن روزها، می‌نویسد: کیهان و اطلاعات در شماره فوق‌العاده با سر و صدای زیادی به عنوان موجودیت مجمع روحانیون، مصاحبه بعضی از آقایان را منتشر کردند که در آن مصاحبه‌ها فلسفه این انشعاب را ذکر کرده بودند.

آنها گفته بودند که ما در مسـائل انقلاب اختلاف نظر و اختلاف مبنا داریم. اینها (جامعه روحانیت) در مسـائل اقتصادی مبنای خاصی دارند، در سیاست خارجی هم روش خاصی دارند و این همان چیزی است که امام اسمش را اسـلام امریکایی گذاشته است؛ یعنی اینها طرفدار سرمایه‌دارها و طرفدار ارتباط با امریکا هسـتند. اینها سرمایه‌داران را تأیید می‌کنند. سیاست اقتصادی آنها اقتصاد سـرمایه‌داری است؛ سیاست خارجی آنها هم سیاست ارتباط با غرب است و در یک جمله اسلام اینها اسلام امریکایی است.

نکته‌ای که در این میان وجود داشت، عدم تناسب نامه‌ای بود که چپ‌ها خطاب به امام نوشـته بودند با اطلاعیـه‌ای که برای انتخابات صادر کردند. در نامه‌ای که اعضای مجمع روحانیون خطاب به امام نوشـته بودند و امـام نیز برخی فرازهـای آن را مورد تأکید قرار دادنـد، بر عدم اختلاف و تفرقه تأکید شـده بود. در این نامه آمده بـود: «از آنجا که ممکن بود از این انشعاب و ایجاد تشکل و نظم جدید شائبه اختلاف و تفرقه به بعضی اذهان راه پیدا کند و برخی افراد ناآگاه آن را وسـیله‌ای برای تبلیغ علیه وحدت که همواره مورد توصیه و تأکید آن حضرت بوده اسـت، قرار دهند، لازم دیدیم که موضوع را به استحضار حضرتعالی برسانیم تا چنانچه مصلحت ندانستید اقدامی صورت نپذیرد...»

عملکـرد بعدی اعضای مجمع و اطلاعیه‌ها و سخنانشـان اما به گونه‌ای دیگر رقم خورد. موافقت امام با انشـعاب مجمع روحانیون از جامعه روحانیت وسـیله‌ای شـد برای اقلیت تا امام را هم منتقد جامعه روحانیت و همفکر مجمع روحانیون جلوه دهند و رقیب سیاسی خود را با القاب متحجر، اسـلام امریکایی و فقه سنتی از میدان انتخابات به طور کامل کنار بزنند. در واقع چپ‌ها اگر چه در آغاز از ضرورت وحدت سـخن گفتند اما بعد عملکرد جامعه روحانیت مبارز را در جهت مقابل حفظ حرمت خون شـهدا و اصالت انقلاب اسلامی تعبیر کردند. شرایط آن روز انقلابیون شرایط مناسبی نبود.

آیت‌الله مهدوی کنی خدمت امام رسـید تا شرحی از آنچه گذشته است را بازگو کند.

جملات و عبارت‌های آیت‌الله که با غصه گلوگیر سخن می‌گفت، گاه به تندی می‌گرایید، اما امام همه را شـنید و پاسـخ گفت. مهدوی کنی گفت: با تأیید جنابعالی که استاد ما و رهبر ما هستید، ما امریکایی هستیم. من فکر می‌کنم اگر واقعاً جنابعالی به عنوان امام ما، رهبر ما، رهبر این کشور ما را امریکایی می‌دانید، خوب قاعده‌اش این است که نباید اجازه بدهید ما اصلاً وجود داشته باشیم.

برای این که یک عده امریکایی در لباس روحانیت چطور می‌توانند بمانند، قاعده‌اش این است که دستور بفرمایید ما را بریزند داخل دریاچه ساوه [منظور دریاچه نمک قم اسـت] و در جامعه روحانیت را (کرکره‌اش را) پائین بکشیم و در آن را ببندیم.

ولی البته فکر نمی‌کردیم که با این که ما درسمان را پهلوی شما خواندیم، فقه را پهلوی شما خواندیم، اصول را پهلوی شما خواندیم، اخلاقمان را از شما گرفتیم، سیاست را از شما گرفتیم و چه قبل و چه بعد از انقلاب، از سال‌های قبل از ۱۳۴۲ در خدمت شما بودیم و در تمام این مدت هم با شما بودیم و شما هم تأیید فرمودید و راهنمایی فرمودید، یک‌دفعه در یک مقطعی منقلب بشویم از آنچه که بودیم و به عنوان امریکایی شناخته بشویم.»

من به شما علاقه دارم

امام صراحتاً نسـبت به این برداشـت از مواضعشان واکنش نشان دادند و فرمودند: «نخیر! من کی همچنین حرفی زده‌ام؟ من همچنین حرفی نزدم. من به شما علاقه دارم. چنین چیزی نیست. اصلاً من چنین حرفی نزدم. من چنین چیزی را تأیید نکردم.»

در این دیدار امام تصریح کردند که بعد از انتخابات این شـائبه را رفع خواهند کرد. بعدها ایشان در جواب نامه‌ای که نظرشان را در مورد جامعه مدرسین، جامعه روحانیت و مجمع روحانیون جویا شده بود و از نسبت اسلام امریکایی دادن‌ها سـؤال کرده بود، فرمودند: اینها همه فرزندان من هستند، شـاگردان من هسـتند و من به همه اینها علاقه دارم. اینها همه مورد تأیید من هستند، گرچه اختلاف سلیقه‌هایی با هم دارند که این همه اشکالی ندارد. اختلاف سلیقه باید باشد.»

امـام در آنجا بخصوص جوان‌ها را مخاطب قرار دادند که نسـبت به جامعه مدرسین احترام بگذارید. فرمودند خودتان را از جامعه مدرسین جدا نکنید. اگر جذب جامعه مدرسین نشوید، مجبورید جذب اسلام امریکایی شوید.

در نامه امام خطاب به آیت‌الله مشکینی در تاریخ ۱۳۶۸/۲/۷ آمده است: «اگر آنان (فرزندان انقلابی‌ام) جذب آقایان محترم مدرسین نشوند، در آینده گرفتار کسانی خواهند شد که مروج اسلام امریکایی‌اند.» این همه بدین معنا بود که آنجا برای مدت‌ها علیه طیف مقابل گفته می‌شد تا از سر راه اقلیت کنار رود، واقعیت نداشته است.

خاتمی:آرمانهایمان عوض شده است

چپ‌ها به پشـتوانه فضایی که ایجـاد کرده بودند، توانسـتند در انتخابات فروردین ماه سال ۶۷ کرسی‌های مجلس سوم را نصیب خود کنند و این البته پلی بود برای شکل‌گیری جریانی که بعدها با عنوان اصلاحات روی کار آمد. بعدها هر چه گذشت، اختلافات چپ‌ها با خواستگاه اولیه‌شان بیشتر شد؛ آن قدر که خود نیز به این واقعیت اذعان کردند. سیدمحمد خاتمی بعدها طی سـخنانی گفت: «باید اذعان کرد که با گذشـت ۱۲ سال از بدو تشکیل مجمع روحانیون مبارز، این تشکل از لحاظ دیدگاه‌های سیاسی قدری متفاوت از آنچـه که در بدو تأسـیس به عنوان آرمان‌ها و اهـداف خود بیان می‌کرد، عمل می‌کند.»

چپ‌هایی که روزی راسـت را به اسلام امریکایی متهم می‌کردند، خود بعدها داعیه‌دار تئوریزه کردن اصول رابطه با امریکا شـدند؛ کسـانی که از خط امام سـخن می‌گفتند، قدسـی بودن ولایت فقیـه را هدف گرفتند و در پس افراط‌های آن روزشـان، تفریط‌هایی جدید در تاریخ ایران رقم زدند. این بار برآیند این همه، ظهور کسانی بود که حتی در برلین خواستند تا امام را به موزه‌های تاریخ بسـپارند. آنها به منتظری یعنی همان کسی که امام او را سـاده‌لوح نامیده بود، پناه بردند و یادگار امام یعنی اصل ولایت فقیه را به تخطئه‌نشستند.

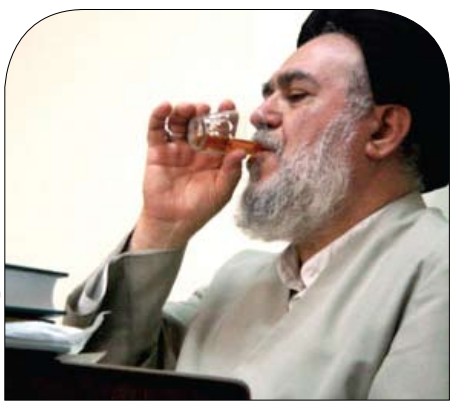
تناقض‌های چپ‌هایی که گاه نیز از دنده راسـت بلند می‌شـدند و اقتصاد آزاد را توصیه می‌کردند، حکایتی است که آن را می‌توان با پشتیبانی‌های هاشمی رفسنجانی از این جریان تحلیل کرد و مورد بررسی قرار داد. چه آن که هاشـمی از آغاز عضو جامعه روحانیت بود و زوایایی هم با اعضای اصلی جامعه مثل دبیرکل آن یعنی مهدوی کنی داشـت. او بعدها نیز در حمایت و جهت‌دهی اصلاحات نقش‌هایی جدی و درخور اهمیت ایفا کرد.

سیر تطور چپ‌هایی که روزی غرب‌گریز بودند و بعد غرب‌گرایی را تجربه کردند، آنگاه جلب توجه می‌کند که از همان آغاز یعنی از انشعاب جامعه روحانیت مورد بررسی قرار گیرد.

مواضع آن روز آنان و مواضعی که بعدها اختیار کردند، تغییر زاویه‌ای بزرگ را تجربه کرد. علاوه بر این که برخی نقاط شاخص اختلافی خصوصاً در حـوزه اقتصاد رنگ باخت و جناح‌بندی‌ها تنها در حد صف‌بندی سیاسـی تقلیل یافت. این همه نشـان از آن داشت که اقلیت جامعه روحانیت آن روز، آنچه را که امام می‌گفت و انقلابیون فریاد می‌کردند، تنها شنیده بودند؛ اما به درکی درسـت و کامل از آن دسـت نیافته بودند و درست به همین دلیل بود که تردیدهای بعدی یار اصلاحاتی شد که از دوم خرداد پا به عرصه گفتمانی انقلاب می‌گذاشـت و گفتمان امام به لطف زمامداری دولت‌های سازندگی و اصلاحات کم کم به حاشیه رفت تا سوم تیر تبلوری دوباره پیدا کند.



جلسه مجمع روحانیون مبارز پس از درگذشت حجت الاسلام توسلی



محمد موسوی خوئینی ها، تئوریسین مجمع روحانیون مبارز



مجید انصاری و محتشمی‌پور از اعضای مجمع روحانیون مبارز

۱۳۶۷



مروری بر تحولاتی که سبب پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شد

پذیرش جـــام زهر

سال ۱۳٦۷ در حالی آغاز شد که رژیم بعث عراق با استفاده از بازسازی توان نظامی توانست بخش‌هایی از سرزمین‌های آزاد شده در هشت سال دفاع مقدس را دوباره اشغال کند.

فاو، جزایر مجنون، مهران و شلمچه در مدت کوتاهی به اشغال درآمد و کار تا جایی پیش رفت که منافقین با پشتیبانی رژیم بعث، قصد فتح تهران را کردند.در تهران مقامات سیاسی و نظامی بر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و آتش بس توافق داشتند.

محسن رضایی فرمانده سپاه‌پاسداران اگر چه در نامه معروفش از ادامه جنگ سخن می‌گوید که همه می‌دانستند که او تعارف می‌کند. دولت موسوی نیز که در شش ماه پایان دفاع مقدس مسئولیت پشتیبانی و تبلیغات جنگ را بر عهده داشت.

موسوی نخست‌وزیر و بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین در حالی که در سه سال آخر حتی به استان‌های درگیر جنگ هم سفر نکرده بودند، از عدم توان دولت برای پشتیبانی رزمندگان سخن می‌گفتند. سید محمد خاتمی وزیر ارشاد وقت و رئیس ستاد تبلیغات جنگ نیز که در هشت سال دفاع مقدس، یکبار هم به صد کیلومتری جبهه‌ها نرفته بود، در نامه‌های مفصل از عدم حضور رزمندگان در جبهه‌ها سخن می‌گفت و هاشمی رفسنجانی نیز که عنوان جانشین فرماندهی کل قوا را یدک می‌کشید، هم با جمع‌بندی گزارش‌ها فشار بر امام را بیشتر می‌کرد و این گونه ضعف نظامی، سیاسی و تبلیغاتی دولتمردان سبب شد تا امام مجبور به پذیرش قطعنامه و نوشیدن جام زهر شود.

برای اثبات نادرستی فرضیه هاشمی، موسوی، خاتمی و رضایی فقط چند روز کافی بود و سیل هجوم رزمندگان به جبهه‌ها و عقب راندن دشمن بعثی پایانی بر هشت سال دفاع بود.



یکی از جلسات شورای عالی دفاع

پذیرش پایان جنگ از سوی رهبری انقلاب اسلامی همانگونه که از سوی ایشان به نوشیدن جام زهر تعبیر شد، نقطه عطف تاریخ انقلاب اسلامی نیز هست.

امام خمینی (ره) شخصاً مسئولیت پذیرش قطعنامه ۵۹۸ را بر عهده گرفت . پذیرشی که به واسطه گزارش های اکبر هاشمی رفسنجانی، میرحسین موسوی، محسن رضایی و نهادهای مختلف درگیر اداره جنگ و کشور از جانب امام پذیرفته شد. امام در پیامی که به مناسبت سالگرد کشتار مکه صادر فرمودند، به پذیرش قطعنامه اشاره کردند و نکاتی را مورد توجه قرار دادند. ایشان فرمودند:«اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتاً مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصاً برای من بود، این است که من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در جنگ بودم و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می دیدم، ولی به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می‌کنم و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد و با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور، که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد دارم، با قبول قطعنامه و آتش بس موافقت نمودم و در مقطع کنونی آن را به مصلحت انقلاب و نظام می دانم و خدا می داند که اگر نبود انگیزه ای که همه ما و عزت و اعتبار ما باید در مسیر مصلحت اسلام و مسلمین قربانی شود، هرگز راضی به این عمل نمی بودم و مرگ و شهادت برایم گواراتر بود اما چاره چیست که همه باید به رضایت حق تعالی گردن نهیم و مسلّم، ملت قهرمان و دلاور ایران نیز چنین بوده و خواهد بود.

من در اینجا از همه فرزندان عزیزم در جبهه های آتش و خون که از اول جنگ تا امروز به نحوی در ارتباط با جنگ تلاش و کوشش نموده اند، تشکر و قدردانی می کنم و همه ملت ایران را به هوشیاری و صبر و مقاومت دعوت می کنم.» عباراتی که امام در مورد پذیرش قطعنامه به کار می برند، حاکی از این است که ایشان علی رغم میل باطنی و تصمیم شخصی خود، مجبور به پذیرش قطعنامه شده اند. ایشان می فرمایند: «خداوندا، این دفتر و کتاب شهادت را همچنان به روی مشتاقان باز، و ما را هم از وصول به آن محروم مکن. خداوندا، کشور ما و ملت ما هنوز در آغاز راه مبارزه‌اند و نیازمند به مشعل شهادت؛ تو خود این چراغ پر فروغ را حافظ و نگهبان باش. خوشا به حال شما ملت! خوشا به حال شما زنان و مردان! خوشا به حال جانبازان و اسرا و مفقودین و خانواده‌های معظم شهدا! و بدا به حال من که هنوز مانده‌ام و جام زهرآلود قبول قطعنامه را سر کشیده‌ام و در برابر عظمت و فداکاری این ملت بزرگ احساس شرمساری می‌کنم.» ایشان همچنین می افزایند: «... قبول این مسئله برای من، از زهر کشنده تر است؛ ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او، این جرعه را نوشیدم. در شرایط کنونی، آن چه موجب این امر شد، تکلیف الهی‌ام بود.

شما می‌دانید که من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره خون و آخرین نفس بجنگم؛ اما تصمیم امروز، فقط برای تشخیص مصلحت بود و تنها به امید رحمت و رضای او، از هر آن چه گفتم، گذشته و اگر آبرویی داشتم، با خدا معامله کرده ام» امام همه را به صبر دعوت می کردند و از اینکه خود نیز تشنه و شیفته شهادت هستند،

بعد از عملیات رمضان همیشه پیشنهادات فرماندهان را اگرچه برای انجام یک عملیات می‌پذیرفتند، ولی برای پایان دادن به جنگ رد می‌کردند. تنها موقعی که راضی شدند، در اواخر جنگ بود؛ زمانی که دیدند استراتژی سیاسی با شکست مواجه شده است ولو قطعنامه ۵۹۸ هم دستاورد عملیات فاو و کربلای ۵ بود

سخن به میان می آوردند: «فرزندان انقلابی‌ام، ای کسانی که لحظه‌ای حاضر نیستید که از غرور مقدستان دست بردارید، شما بدانید که لحظه لحظه عمر من در راه عشق مقدس خدمت به شما می‌گذرد. می‌دانم که به شما سخت می‌گذرد؛ ولی مگر به پدر پیر شما سخت نمی‌گذرد؟ می‌دانم که شهادت شیرین‌تر از عسل در پیش شماست؛ مگر برای این خادمتان اینگونه نیست؟ ولی تحمل کنید که خدا با صابران است. بغض و کینه انقلابی‌تان را در سینه‌ها نگه دارید؛ با غضب و خشم بر دشمنانتان بنگرید؛ و بدانید که پیروزی از آن شماست.»



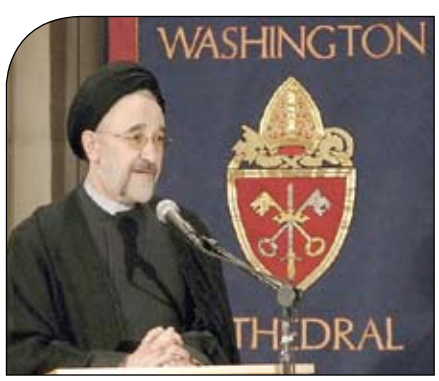
هاشمی‌رفسنجانی



محسن رضایی



میر حسین موسوی



محمد خاتمی

۲۰ سال جنجال برای یک نامه

مهرماه سال ۱۳۸۵ بود که هاشمی رفسنجانی به مناسبت هفته دفاع مقدس در مصاحبه مطبوعاتی مسائل مربوط به ماه‌های منتهی به پذیرش قطعنامه را بازگو کرد و تصریح نمود: «وضع اقتصادی ما بد شده بود و دنیا تصمیم گرفته بود بدون رعایت مقررات جنگ اجازه بدهد صدام هر کاری می‌خواهد، انجام دهد... ما نگذاشتیم این شرایط حاد به وجود بیاید و با پذیرش قطعنامه و تحمیل شرایط، ما جنگ را به پایان رساندیم». هاشمی رفسنجانی همچنین با اشاره‌ای گذرا به اختلافات سپاه و ارتش در آن مقطع و با ذکر این نکته که «دولت مهندس میرحسین موسوی در آن موقع اعلام کرد دیگر قادر به تدارک مالی نیست، از لحاظ ابزار جنگ هم آقای محسن رضایی نامه‌ای به امام نوشت و تجهیزات متعددی از جمله چند صد هواپیما و تعداد زیادی توپ و تانک خواست» تأکید کرد: مجموعه این عوامل ما را به این نتیجه رساند که ادامه جنگ بیش از آن درست نیست.

در واقع هاشمی رفسنجانی تلویحاً اعتراف کرد که پس از جمع بندی، گزارش های رضایی و موسوی، امام خمینی را به نتیجه رسانده است که باید جنگ به پایان رسد. اما مصاحبه هاشمی رفسنجانی و نحوه بیان او یک اتهام را نیز متوجه محسن رضایی کرده بود: توقعات بیجای فرمانده سپاه برای تأمین تدارکات جنگ!

اتهامی که از سوی محسن رضایی بی پاسخ نماند. فرمانده وقت سپاه پاسداران که جانشین هاشمی در ستاد کل فرماندهی قوا هم بود، در مصاحبه ای که خود تنظیم کرده بود ، اول بخشی از نقل قول هاشمی مبنی بر این که «آقای هاشمی رفسنجانی پذیرش قطعنامه را به دلایلی همچون خستگی نیروهای نظامی، نامه وزرای اقتصاد و رئیس بانک مرکزی مبنی بر ناتوانی تأمین هزینه‌های جنگ و نامه شما به عنوان فرمانده سپاه مبنی بر ضرورت تأمین تدارکات برای ادامه جنگ و سه سال وقت برای بازسازی نیروها مربوط کرده، البته آقای هاشمی گفته‌اند مردم حاضر بودند اگر امام می‌خواست ریاضت بکشند ولی نامه آقای رضایی پذیرش قطعنامه را قطعی کرد در حالی که شما در مطالبی که گفتید، نگارش این نامه را با تغییر استراتژی‌ها مربوط دانستید نه پذیرش قطعنامه ۵۹۸» آورد و سپس با بیان مقدمه طولانی برای دو استراتژی پایان جنگ، یعنی استراتژی سیاسی هاشمی رفسنجانی و نظامی محسن رضایی از پایان عملیات خیبر، گفت: به هر حال نمی‌دانم برداشت آقای هاشمی چه بوده است اما این بحث معروفی بین فرماندهان و آقای هاشمی بود. فرماندهان بویژه پس از عملیات خیبر، می‌گفتند استراتژی سیاسی نتیجه‌ای ندارد و اجازه بدهید برنامه‌ای برای استراتژی نظامی تهیه و جنگ را تمام کنیم. هیچگاه مسئولان سیاسی و آقای هاشمی این را نپذیرفتند.

محسن رضایی با اشاره به این که یک روز آقای هاشمی می گفت که ما حتی نمی‌توانیم بند پوتین سربازان و بسیجی‌ها را فراهم کنیم، افزود: این تعبیر بیانگر این بود که هیچگاه به استراتژی نظامی فرماندهان نظامی توجهی نشد و همیشه می‌گفتند توان اقتصادی حمایت از این استراتژی را نداریم و اقتصاد کشور تحمل این استراتژی را ندارد.

فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دوران دفاع مقدس اضافه کرد: بعد از عملیات رمضان همیشه پیشنهادات فرماندهان را اگرچه برای انجام یک عملیات می‌پذیرفتند، ولی برای پایان دادن به جنگ رد می‌کردند. تنها موقعی که راضی شدند، در اواخر جنگ بود؛ زمانی که دیدند استراتژی سیاسی با شکست مواجه شده است ولو قطعنامه ۵۹۸ هم دستاورد عملیات فاو و کربلای ۵ بود. ولی آنها احساس می‌کردند همین ۵۹۸ هم عملی نباشد.

رضایی با بیان این که در این موقع از ما پرسیدند برای پایان دادن جنگ چه می‌خواهید، خاطرنشان کرد: آن زمان سپاه نامه‌ای را برای آقای هاشمی‌رفسنجانی ـ نه امام ـ تنظیم کرد. زیرا امکانات کشور در اختیار مسئولان سیاسی کشور بود. در این نامه برای پیروزی در جنگ امکاناتی خواسته شده بود. آقای هاشمی هم این نامه و هم چند نامه دیگر از جمله نامه آقای خاتمی وزیر ارشاد وقت، نامه میرحسین موسوی به عنوان مسئول دولت و نامه فرماندهان ارتش را با هم خدمت امام برد و گفته بود که نظامیان این گونه می‌گویند و مسئولان سیاسی و اقتصادی هم می‌گویند پول نداریم. شما تکلیف را روشن کنید و امام هم با پذیرش قطعنامه موافقت کردند.

محسن رضایی در این مصاحبه با پاسخ منفی به این سؤال که آیا پیشنهاد پایان جنگ را به حضرت امام داده بودید؟ و با تأکید بر اینکه در حقیقت، آن نامه‌ای که من نوشته بودم، ارائه یک برنامه بلندمدت

برای جنگ بود، خاطرنشـان کرد: من در نامه‌ام نوشته بودم که ما جنگ را نباید برای یک عملیات برنامه‌ریزی کنیم، چرا که با این کار، جنگ به پایان نمی‌رسد. ما باید استراتژی داشته باشیم و یک مجموعه عملیات‌ها را برنامه‌ریزی کنیم و برای پنج سال آینده برنامه داشته باشیم.

بعد آمدم برنامه‌ای را که برای این پنج سال می‌خواهیم، نوشتم و در حـدود چهار و نیم میلیارد دلار نیـز پیش‌بینی ارزی کرده بودیم که می‌بایسـت طی پنج سـال به ما بدهند. رضایی با بیان اینکه این مبلغ با توجه به درآمد ۱۰ میلیارد دلاری کشور در سال ۱۳۶۶، کمتر از ۲۰ درصد درآمد ما در پنج سـال محسوب می‌شد، تصریح کرد: صدام چند برابر این درصد را به ارتشـش تزریق می‌کرد. با این کار یک برنامه‌ریزی درازمدت کرده بودیم که جنگ را با پیروزی قطعی به پایان ببریم.

قبلاً گفته بودیم که حتی اگر همه امکانات را هم به ما ندهید، مـا بالاخره می‌توانیم در جنگ پیروز شـویم، ولی خسـارت این پیروزی بالاسـت. وی در پاسخ به این سـؤال که بقیه نامه‌ها هم چنین ماهیتی داشـت که حضرت امام به جمع‌بندی خاصی برسـند یا درواقع، پیشنهاد صلح یا پایان جنگ و پذیرش قطعنامه هم در بین این پیشـنهادها وجود داشـت؟ گفت: نه، بیشـتر نامه‌هـا از جنبه دیگری بود. مثـلاً نامه آقای خاتمی، حکایت از آن داشـت که بسـیجی‌ها و مردم به جبهه نمی‌روند و ما در جبهه نیرو کم داریم.

صحبـت آقای میرحسـین دربـاره این بود که اقتصاد کشـور نمی‌تواند جنگ را تحمل کند. فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دوران دفاع مقدس با بیان اینکه پیشنهاد صلح را خود شورای عالی دفاع به امام داد، افزود: مسـئولان سیاسی به خدمت امام رفتند و حتی قبل از این‌که امام صلح را بپذیرد، به امام گفته بودند که شـما اگر معذوریت در پذیـرش صلح دارید، مثلاً ما صلح را می‌پذیریم، بعد که پذیرفتیم، شـما مـا را کنار بگذاریـد و بگویید اینها بدون اجازه من این کار را کردند، ولی حالا چون این کار را کردند، من هم قبول دارم. در این جا محسن رضایی به نقل از موسـوی اردبیلی می گوید: آنجا برخی دوستان پیش امام گریه کـرده بودند که ارتش عراق آمده و ممکن اسـت بیاید خرم‌آباد و آنجا را بگیـرد و بیاید داخل عمق ایـران و امام مقاومت می‌کرد. وی افزود: امام پس از جلسـه‌با سیاسـیون فرموده بودند چرا شـما بپذیرید. اگر قرار شد، خودم می‌پذیرم. یعنی بعد از این‌که امام این را به سیاسـیون گفتند، امام نامه‌ای نوشت به سران کشور و پذیرش صلح را خودشان تقبل کردند.

انتشار نامه محرمانه امام خمینی

در پاسـخ بـه ایـن اظهارات محسـن رضایی ، اکبر هاشـمی رفسـنجانی چند روز بعد نامـه محرمانه‌ای از امام خمینـی درباره پایان جنگ منتشر کرد.

در این نامه که از برخی واقعیات جنگ حکایت داشت و از سوی امام خطاب به مسـئولین کشور نوشته شده بود، دلایل پذیرفتن قطعنامه مورد توجه قرار می‌گرفت و به گزارش های سـه نفر اشـاره می‌شد: اول فرمانده وقت سپاه محسن رضایی، دوم نخست‌وزیر میرحسین موسوی و سوم مسئول وقت تبلیغات جنگ سید محمد خاتمی. امام(ره) در خصوص نقش نامه محسـن رضایـی می‌فرمایند: «با توجه به نامـه تکان دهنده فرمانده سـپاه پاسداران که یکی از ده‌ها گزارش نظامی سیاسی است که بعد از شکست‌های اخیر به اینجانب رسیده و به اعتراف جانشینی فرمانده کل نیروهای مسلح، فرمانده سپاه یکی از معدود فرماندهانی است که در صـورت تهیه مایحتاج جنگ معتقد به ادامه جنگ می‌باشـد و با توجه به استفاده گسترده دشمن از سلاح‌های شیمیایی و نبود وسایل خنثی کننده آن، اینجانب با آتش بس موافقت می‌نمایم و برای روشـن شدن در مورد اتخاذ این تصمیم تلخ به نکاتی از نامه فرمانده سپاه که در تاریخ ۶۷/۴/۲ نگاشته است، اشاره می‌شود.»

محسـن رضایی در نامه خود آورده بود: «تا پنج سـال دیگر ما هیچ پیروزی نداریم، ممکن اسـت در صورت داشتن وسایلی که در طول پنج سال به دست می‌آوریم قدرت عملیات انهدامی و یا مقابله به مثل را داشته باشیم و بعد از پایان سال ۷۱ اگر ما دارای ۳۵۰ تیپ پیاده و ۲۵۰۰ تانـک و ۳۰۰۰ تـوپ و ۳۰۰هواپیمای جنگـی و ۳۰۰ هلیکوپتر و قدرت سـاختن مقدار قابل توجهی از سلاح داشته باشیم، می‌توان گفت به امید خدا بتوانیم عملیات آفندی داشته باشیم.»

امام(ره) در خصوص نامه میرحسـین موسـوی نیز می‌فرمایند: « آقای نخسـت‌وزیر از قول وزرای اقتصاد و بودجـه وضع مالی نظام را زیر صفر اعلام کرده‌اند، مسـئولان جنگ می‌گویند تنها سـلاح‌هایی را که در شکسـت‌های اخیر از دست داده‌ایم، به اندازه تمام بودجه‌ای است که برای سـپاه و ارتش در سـال جاری در نظر گرفته شده بود.» و نوبت به سیاسـیون و مسـئولین تبلیغات جنگ می‌رسـد. امام با اشاره به سایر گزارش‌ها و نامه ها می‌فرمایند:«مسـئولان سیاسی می‌گویند از آنجا که مردم فهمیده‌اند پیروزی سـریعی به دسـت نمی‌آید، شوق رفتن به جبهه در آنها کم شده است.»

متن کامل این نامه بدین شرح بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

با یاری خداوند متعال و با سلام و صلوات به انبیای بزرگوار الهی و ائمه معصومین صلوات ا... علیهم اجمعین حال که مسـئولان نظامی ما اعم از ارتش و سپاه که خبرگان جنگ می‌باشند، صریحاً اعتراف می‌کنند که ارتش اسـلام به این زودی‌ها هیچ پیروزی به دسـت نخواهند آورد و نظر به این که مسئولان دلسوز نظامی و سیاسی نظام جمهوری اسلامی از این پس جنگ را به هیچ وجه به صلاح کشـور نمی‌دانند و با قاطعیت می‌گویند که یک دهم سـلاح‌هایی را که استکبار شرق و غرب در اختیار صـدام گذارده‌انـد به هیچ وجه و با هیچ قیمتی نمی‌شـود در جهان تهیه کـرد و با توجه به نامه تکان دهنده فرمانده سـپاه پاسـداران که یکی از ده‌ها گزارش نظامی سیاسی است که بعد از شکست‌های اخیر به اینجانب رسـیده و به اعتراف جانشینی فرمانده کل نیروهای مسلح، فرمانده سپاه یکی از معدود فرماندهانی است که در صورت تهیه مایحتاج جنگ معتقد به ادامه جنگ می‌باشد و با توجه به استفاده گسترده دشمن از سلاح‌های شـیمیایی و نبود وسـایل خنثی کننده آن، اینجانب با آتش بس موافقت می‌نمایم و برای روشـن شدن در مورد اتخاذ این تصمیم تلخ به نکاتی از نامه فرمانده سپاه که در تاریخ ۶۷/۴/۲ نگاشته است اشاره می‌شود.

فرمانده مزبور نوشـته است تا پنج سـال دیگر ما هیچ پیروزی نداریم، ممکن اسـت در صورت داشـتن وسایلی که در طول پنج سال به دست می‌آوریم قدرت عملیات انهدامی و یا مقابله به مثل را داشته باشیم و بعـد از پایان سـال ۷۱ اگر ما دارای ۳۵۰ تیپ پیـاده و ۲۵۰۰ تانک و ۳۰۰۰ تـوپ و ۳۰۰هواپیمای جنگی و ۳۰۰ هلیکوپتر ...که از ضرورتهای جنگ در آن موقع اسـت، داشته باشیم می‌توان گفت به امید خدا بتوانیم عملیات آفندی داشته باشیم. وی می‌گوید قابل ذکر است که باید توسعه نیـروی سـپاه به هفت برابر و ارتش به دو برابـر و نیم افزایش پیدا کند، او آورده اسـت البتـه امریکا را هم باید از خلیج فـارس بیرون کنیم والا موفق نخواهیم بود.

این فرمانده مهم‌ترین قسـمت موفقیت طـرح خود را تهیه به موقع بودجه و امکانات دانسته است و آورده است که بعید به نظر می‌رسد دولت و ستاد فرماندهی کل قوا بتوانند به تعهد عمل کنند. البته با ذکر این مطالب می‌گوید باید باز هم جنگید که این دیگر شعاری بیش نیست.

آقای نخسـت وزیر از قول وزرای اقتصـاد و بودجه وضع مالی نظام را زیر صفر اعلام کرده‌اند، مسئولان جنگ می‌گویند تنها سلاح‌هایی را که در شکسـتهای اخیر از دست داده‌ایم به اندازه تمام بودجه‌ای است که برای سـپاه و ارتش در سـال جاری در نظر گرفته شده بود. مسئولان سیاسـی می‌گویند از آنجا که مردم فهمیده‌اند پیروزی سـریعی به دست

محسـن رضایـی در بیانـی صریـح ضعـف برنامه‌ریزی دولت وقت را در مسئله جنگ دلیل اصلی شکست‌های ابتدای سال ۱۳۶۷ می‌داند و جالب اینجاست که در ۶ ماهـه آخـر جنگ بنا به تصویب شـورای عالی دفاع، دولت موسـوی مسـئولیت اداره جنـگ را به صورت مستقیم عهده‌دار شد

نمی‌آید شـوق رفتن به جبهه در آنها کم شـده است. شما عزیزان از هر کس بهتر می‌دانید که این تصمیم برای من چون زهر کشـنده اسـت ولی راضی به رضای خداوند متعال هستم و برای صیانت از دین او و حفاظت از جمهوری اسـلامی اگر آبرویی داشـته باشم خرج می‌کنـم، خداوندا ما برای دین تو قیام کردیم و برای دین تو جنگیدیم و برای حفظ دین تو آتش بس را قبول می‌کنیم.

خداوندا تو خود شـاهدی که ما لحظه‌ای با امریکا و شوروی و تمام قدرت‌های جهان سرسازش نداریم و سازش با ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها را پشـت کردن به اصول اسلامی خود می‌دانیم. خداوندا در جهان شرک و کفـر و نفاق در جهان پـول و قدرت و حیله و دورویـی ما غریبیم، تو خـود یاریمـان کن. خداوندا در همیشـه تاریخ وقتی انبیـا و اولیا و علما تصمیـم گرفته اند مصلح جامعه گردند و علـم و عمل را درهم آمیزند و جامعه‌ای دور از فساد و تباهی تشکیل دهند با مخالفت‌های ابوجهل‌ها و ابوسفیان‌های زمان خود مواجه شده‌اند.

خداوندا، ما فرزندان اسـلام و انقلابمـان را برای رضای تو قربانـی کردیم غیر از تو هیچ کس را نداریم ما را برای اجرای فرامین و قوانیـن خود یاری فرمـا، خداوندا از تو می‌خواهم تـا هر چه زودتر شـهادت را نصیبم فرمایی. گفتم جلسـه‌ای تشکیل گردد آتش بس را به مردم تفهیم نمایند. مواظب باشـید ممکن اسـت افراد داغ و تند با شعارهای انقلابی شما را از آنچه صلاح اسلام است دور کنند، صریحاً می‌گویـم باید تمـام همتتان در توجیه این کار باشـد. قدمی انحرافی حرام اسـت و موجب عکس العمل می‌شود. شما می‌دانید که مسئولان رده بالای نظام با چشـمی خونبار و قلبی مالامال از عشـق به اسلام و میهن اسـلامی‌مان چنین تصمیمی گرفته‌انـد خدا را در نظر بگیرید و هـر چه اتفاق می‌افتد از دوسـت بدانید و السـلام علینا و علی عباد الله الصالحین.

روح‌الله الموسوی الخمینی
شنبه ۲۵ تیر۶۷

دلایل نظامی پذیرش قطعنامه

از اوایل فروردین ۱۳۶۷ و در یک برهه سـه ماهه ارتش عراق با پشـتوانه اطلاعاتی نیروهای امریکایی توانسـت در چند رشته عملیات فاو، شـلمچه، جزایر مجنون و مهران را از دست نیروهای ایرانی باز پس گیرد. محسـن رضایی درباره این شکسـت های نظامـی می‌گوید: علت اصلـی در حقیقـت به هم خـوردن موازنه قوا بود. موازنه قـوا ترکیبی از نیرو و جغرافیاسـت یعنی اگر شما در هر واحد سطح، حجم معینی از نیرو داشـته باشید و دشمن در همان واحد سـطح حجم کمتری نیرو، موازنه قوا به نفع شـما رقم می‌خورد چون در واحد سـطح معین، نیرو و امکانات بیشتری دارید.

امـا اگر در همان واحد سـطح نیروهای شـما نصف نیروهای دشمن بشـوند موازنه قوا بالعکس خواهد شـد و اتفاقی که در سال‌های پایانی جنگ افتاد همین بود. از عملیات فاو به بعد سـرزمین‌های جدید و وسـیعی به دسـت ما می‌آمد که باید در آنجا پدافند می‌کردیم و نیرو قرار مـی دادیم لذا نیروی عملیاتی آماده مـا روز به روز تقلیل پیدا می‌کرد در حالی که عامل برتری ما در جنگ نیروی آزاد و هجومی بود که از سـال ۱۳۶۵ بـه بعد این نیرو روز به روز کوچکتر می‌شـد چرا که مجبور بودیم خطوط پدافندی تشکیل دهیم.

تـا قبل از عملیات فـاو و حتی در عملیات خیبر و بدر هرجا که حمله می‌کردیم، ارتش را در خط پدافندی قرار می‌دادیم و نیروهای سپاه آزاد می‌شـدند تا همـراه با بقیه ارتش هجوم بعدی را سـازماندهی کنند امـا از عملیات خیبر به بعد هر جا عملیات شـکل می گرفت، سـپاه هم ناچاراً باید یک خط پدافندی شـکل می‌داد لذا برخی از لشکرهای ما یک تیپ در فاو داشـتند، یک تیپ در شـلمچه و یک خط هم در غرب و در سـال‌های پایانی جنگ که عراق هجوم مـی‌آورد این ها چند تکه بودند. نکته دوم این اسـت که حتی آن زمانی که ما چنین وضعی داشـتیم اگر عراق تدبیر عملیاتی درسـتی به کار می گرفت، می توانسـت فاو را از ما پس بگیرد ولیکن ارتش عراق تدبیر عملیاتی درستی نداشت. نکته‌ای که ارتش عراق دیر متوجه آن شد این بود که باید حمله تثبیت کننده و حمله بـاز پس‌گیری را با هم انجام می داد. اگـر ارتش عراق بعد از یک هفته اول که ما در منطقه فاو تثبیت شـده بودیـم دیگر نمی جنگید یعنی اگر ۶۸ روز دیگـر با ما نمی‌جنگید، این همـه تلفات نمی‌داد در حالی که اگر این حمله را به سـه ماه بعد موکول می‌کرد که بسـیجی ها به شهرهای خود باز می‌گشتند و منطقه خلوت می شد، حتماً آنجا را تصرف می کرد، منتهی ارتش عراق دیر متوجه این مسـئله شد. بعد از عملیات والفجر۱۰ ژنرال‌های مصری و امریکایی تیم‌هایی به جبهه عراق فرستادند و متوجه شـدند که اگرچه امکانات و تجهیزات ارتش عراق بسـیار بیشتر است اما نمی‌تواند صحنه جنگ را خوب اداره کند و چندین اشـکال اساسی دیگر در اسـتراتژی و مدیریت عراق به دسـت آوردند. لذا در والفجر۱۰ ارتش عراق فقط در هفتهٔ اول با ما جنگید و هنگامی که در منطقه تثبیت شدیم دیگر عملیات باز پس‌گیری را انجام نداد بلکه به سـمت عملیات آفندی رفت بنابراین موازنه قوا به هم خورده بود.

سـؤالی که ممکن اسـت ایجاد شود این اسـت که آیا می‌شود موازنـه قوا بر هم نخورد؟ بله، به واسـطه همـان کاری که ارتش عراق کرد و تمام کشـور خود را وارد جنگ کرد ما هم می توانسـتیم از به هم خـوردن موازنه قـوا جلوگیری کنیم. ما چون فقط با توان سـپاه و ارتش می جنگیدیم لذا توانایی نظامی ایران از رشـد فزاینده سالهای اول جنگ باز ماند و در ایران مردم زندگی خود را داشـتند. اما در عراق اینگونه نبود بلکه همه اول می‌جنگیدند، بعد زندگی می‌کردند اما در ایران ابتدا زندگی می کردند و بعد می‌جنگیدند.

لذا اینکه می‌گوییم کل هزینه‌های ارزی جنگ ۲۲ میلیارد دلار بیشـتر نبوده است، کسی غیر از این نمی‌تواند جواب ما را بدهد. ایران در سـال ۶۲ فقط ۲۵ میلیارد دلار درآمد نفتی داشـته است در حالی که هر یک سـال از جنگ تنها کمتر از ۳ میلیـارد دلار از کل هزینه‌های ارزی کشـور را مصرف می‌کرده اسـت یعنی از حدود ۱۰۰ میلیارد دلار درآمد ارزی ۸ سـاله کشـور، تنها ۲۲ میلیارد دلار خرج جنگ شده است و این یعنی کمتر از ۲۰ درصد و با۸۰ درصد دیگر کشـور اداره می‌شـد. درست است که جنگ بعد از آزادی خرمشهر ادامه پیدا کرد اما نه جنگی که مثل قبل از خرمشهر باشد.

جنـگ بعد از آزادی خرمشـهر ادامـه یافت اما نـه با هدف و برنامه‌ریزی برای سقوط صدام و گرفتن عراق و آن اهدافی که در شعارها مـی دادیم و هیچگاه کشـور بـرای تحقق آن برنامه ریـزی نکرد و لذا مسئولان برای آن امکانات لازم را به صحنه جنگ نیاوردند و این مطلب با اعداد و ارقام مشخص است.

محسن رضایی در بیانی صریح ضعف برنامه‌ریزی دولت وقت را در مسـئله جنگ دلیل اصلی شکسـت‌های ابتدای سال ۱۳۶۷ می‌داند و جالب اینجاسـت که در ۶ ماهه آخر جنگ بنا به تصویب شـورای عالی دفاع، دولت موسوی مسئولیت اداره جنگ را به صورت مستقیم عهده دار شـد و اشـخاصی مانند محمد خاتمی به عنوان مسئول تبلیغات جنگ و بهزاد نبوی به عنوان مسئول پشتیبانی منصوب شدند اما ضعف مفرط آنها که برخی گمانه‌زنی‌ها را به سـمت عامدانه بودن اشتباهات سوق می‌داد سـبب شد تا جمهوری اسـلامی در چند ماه آخر جنگ دچار سختی‌های فراوانی گردد.



استعفا در روزنامه‌ها



رهبر جدید شیعیان پاکستان دولت این کشور رابه اهمال در تحقیقات پیرامون عاملین شهادت علامه عارف حسینی متهم کرد

در صفحه ۳

سه‌شنبه ۱۵ شهریور ۱۳۶۷ ـ ۲۲ محرم ۱۴۰۹ ـ شماره ۲۶۸ ـ سال دهم

جمهوری اسلامی

۱۲ صفحه

تکشماره ۲۰ ریال

دی وزیر
ور خارجی
آمریکا شد

در صفحه ۳

امام خمینی طی پیامی شهادت علامه عارف حسین حسینی را به علماء و مردم پاکستان تسلیت گفتند

روز، روز آماده باش همه دشمنان اسلام است
بد فریب شرق و غرب را شناخت و خنثی نمود

● وظیفه همه علماست که با روشن کردن دو تفکر اسلام آمریکائی و اسلام ناب محمدی، اسلام عزیز را از ابادی شرق و غرب نجات دهند

به همه برادران و خواهران مسلمان خود در پاکستان اطمینان میدهم که ایران اسلامی در کنار شما و به عنوان پاری امین و سنگری محکم از شرافت، استقلال، عزت و اعتبار اسلامی تان دفاع خواهد نمود

در صفحه ۱۲

● ملتهای مسلمان باید اصل را بر دشمنی وفریب ابرقدرتها با خود بگذارند مگر اینکه خلاف عینی وعملی آنرا مشاهده ولمس وباور نمایند

در صفحه ۱۲

طرح تأمین خسارات ناشی از کار کشاورزان در مناطق جنگ زده ابلاغ شد

در صفحه ۲

تائید کردند که رژیم عراق از علیه کردها استفاده کرده است

● هفته نامه آبزرور: آمریکا و انگلیس در زمینه درمان زخمهای ناشی از سلاحهای شیمیائی باید هرچه زودتر به کمک ترکیه بشتابند

در صفحه ۲

مراسم بزرگداشت سالگرد شهادت آیت الله قدوسی در تهران و قم برگزار شد

در صفحه ۱۱

دو شماره جدید فیش دریافت سکه بهار آزادی اعلام شد

در صفحه ۱۲

طی نامه‌ای به نخست وزیر

انجمن اسلامی سایپا خواستار پاکسازی این شرکت از بقایای باند مدیر عامل سابق شد

در صفحه ۱۱

مهندس موسوی استعفاء داد

● دولت مهندس موسوی تا تعیین نخست وزیر جدید بکار خود ادامه خواهد داد

در صفحه ۱۰

صفحه اول ۱۵ شهریور ۱۳۶۷

میر حسین موسوی نخست وزیر وقت پس از چند بار استعفا و تهدید به استعفا در روز ۱۵ شهریور ۱۳۶۷ با ارسال نامه‌ای به مسیح مهاجری، مدیر مسئول روزنامه جمهوری اسلامی استعفا داد، استعفایی که مورد عتاب شدید امام خمینی و آیت الله خامنه‌ای، رئیس جمهور وقت قرار گرفت.

روز ۱۵ شهریور سال ۱۳۶۷ روزنامه جمهوری اسلامی که در اختیار مسیح مهاجری قرار داشت، در حالی منتشر شد که تیتر اول آن از استعفای میرحسین موسوی، نخست وزیر وقت خبر می‌داد؛ استعفایی که بدون هماهنگی رئیس جمهور و رهبر انقلاب نگاشته شده بود. زشتی کار نخست وزیر وقت تا آنجا بود که امام خمینی در پاسخی عتاب آلود خطاب به موسوی نوشتند که مردم ما از این گونه حرکات در طول انقلاب زیاد دیده‌اند و این حرکات هیچ تأثیری در خطوط اصیل و اساسی انقلاب اسلامی ایران نخواهد داشت.

اما استعفای شهریور ۶۷ تنها استعفای میرحسین موسوی نبود و اگرچه او گفته که من فقط یک بار استعفا کردم، آن هم به دلیل پایان جنگ و گرفتن اختیار تعزیرات حکومتی از من بود که به شدت نیز مورد عتاب امام(ره) قرار گرفتم اما هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطرات خود از ۲ استعفای دیگر آخرین نخست وزیر خبر می‌دهد! در این ۲ بار، میرحسین با کوچک‌ترین بهانه‌ای تصمیم به استعفا می‌گیرد که به نوعی توسط هاشمی یا رئیس‌جمهور وقت منصرف می شود.

طرح مکرر بحث استعفا در حالی است که در آن سال‌ها کشور از یک سو با مشکلات عمده اقتصادی مواجه بود و از سوی دیگر از جانب ایالات متحده امریکا مدام مورد تهدید قرار می‌گرفت. در واقع شرایط داخلی و خارجی کشور ثبات کافی نداشت.

استعفای اول به سال ۶۲ برمی گردد. هاشمی در ذیل خاطرات روز یکشنبه نهم بهمن ماه در کتاب «آرامش و چالش» صفحه ۳۴۸ این گونه می نویسد:«شب در دفتر رئیس جمهور، جلسه ای با حضور {دکتر ولایتی} وزیر امور خارجه و آقای محتشمی {سفیر ایران در سوریه} داشتیم. راجع به سیاستمان در لبنان بحث شد.

قرار شد شورای لبنان با اضافه شدن چند نفر، جامع‌تر و تقویت گردد و فرمانده سپاه در لبنان نیز تقویت شود. آقای رئیس جمهور گفتند مهندس موسوی {نخست وزیر} آمده و به خاطر عدم توافق روی وزیر مسکن، پیشنهاد استعفا داده که آیت الله خامنه‌ای مخالفت کرده و گفته اند که وجود اختلاف به هر حال هست و با این مقدار اختلاف نباید کنار رفت و قابل حل است. نظر من هم همین است. نمی شود به روزی رسید که اختلاف نباشد.» طرح استعفا در حالی است که کشور از سوی وزیر امور خارجه امریکا رسماً تهدید به عملیات پیشگیرانه شده بود و شرایط جنگ نیز هم چنان حاکم بود. در واقع در این شرایط به خاطر دعوا بر سر اینکه وزیر مسکن چه کسی باشد، میرحسین بحث استعفا را پیش می‌کشد!اما استعفای دوم به سال ۶۳ بر می گردد. درست با فاصله چند روز از بمباران مناطق مسکونی پیرانشهر که در آن ۱۷ نفر شهید و ۳۴ نفر مجروح شده بودند، میرحسین تصمیم به استعفا می گیرد. هاشمی رفسنجانی ذیل خاطرات روز ۱۲ اردیبهشت ماه در کتاب «به سوی سرنوشت» صفحه ۷۲ به این استعفا اشاره می کند. این بار نیز کمی بودجه و عدم هماهنگی با رئیس جمهور وقت یعنی حضرت آیت الله خامنه‌ای بهانه استعفا را فراهم می‌آورد. اما این بار میرحسین به جای اینکه مستقیماً پیش رئیس جمهور یا امام برود، خدمت آقای هاشمی می‌رسد. هاشمی داستان را این گونه تعریف می کند: «با مهندس موسوی نخست وزیر ملاقات داشتیم؛ به خاطر عدم هماهنگی با رئیس جمهور و کمی بودجه استعفا و تعویض کابینه را مطرح کرد؛ مخالفت کردم و گفتم باید تفاهم ایجاد کرد.» هاشمی همچنین از همدردی خود با میرحسین سخن می گوید و ضمن اشاره به مخالفتش با بحث استعفا می‌نویسد: «ولی اگر مجلس آینده با ایشان خوب نباشد، استعفا را منطقی دانستم؛ البته ظاهراً چنین نخواهد شد. قرار شد برای تکمیل کابینه و ایجاد تفاهم اقدام کنیم.»

مشکلات اقتصادی و عدم توجه به مسائل کارشناسی

میرحسین موسوی در اولین بند استعفایش ماجرای استعفای روغنی زنجانی، وزیر برنامه و بودجه را مطرح می کند. روغنی زنجانی خود در کتاب اقتصاد سیاسی با اشاره به فضای قبل از پذیرش قطعنامه می گوید: «من یک نامه ای را در سال ۱۳۶۵ به صورت دستی برای آقای موسوی نوشتم و در آن استدلال کردم که نمی توانیم جنگ را ادامه دهیم. آن چه الآن می توانم به شما بگویم، این است که من استدلال کرده بودم ما ۲ راه حل در پیش رو داریم. یا جنگ را تمام کنیم و نظام را حفظ کنیم و یا این که جنگ را با اهدافی که تعریف کرده ایم که نتیجه آن فروپاشی نظام و قهرمانانه کنار رفتن است، پیش ببریم. ولی معلوم نیست که قهرمانانه باشد. این نامه را آقای موسوی به آقای هاشمی رفسنجانی هم نشان دادند، ایشان در آن

استعفای شهریور ۶۷ تنها استعفای میرحسین موسوی نبود و اگرچه او گفته که من فقط یک بار استعفا کردم، آن هم به دلیل پایان جنگ و گرفتن اختیار تعزیرات حکومتی از من بود که به شدت نیز مورد عتاب امام(ره) قرار گرفتم اما هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطرات خود از ۲ استعفای دیگر آخرین نخست وزیر خبر می‌دهد

زمان فرمانده جنگ بودند.»

وزیر کابینه موسوی با ترسیم این فضا به بحث استعفا اشاره می کند و می‌افزاید: «آقای موسوی قصد استعفا داشت که من هم به دنبال ایشان استعفا دادم. اما امام خیلی عصبانی شدند. اگر درست یادم باشد سال ۶۷ بود. امام عصبانی شد که به چه حقی استعفا داده اید. من باید نظر دهم. من برای آقای موسوی نامه نوشتم که در این شرایط اصلاً نمی شود کار کرد. ما یک چیزهایی می‌گوییم. آقایان در نظام چیز دیگری می گویند و عمل می کنند. وقتی من نمی توانم کار کنم، بروم بهتر است. وقتی آقایان حرف آدم را گوش نمی دهند یعنی من مؤثر نیستم. پس باید بروم. آقای موسوی به من تلفن زد که آیا هنوز روی استعفای خود هستید. گفتم هستم.»

وزیر برنامه دولت موسوی در ادامه با اشاره به احتمال ایجاد نارضایتی بین مردم و آسیب دیدن مشروعیت نظام در فضای تداوم جنگ می گوید: «من همه اینها را در آن نامه نوشتم. امام با عصبانیت استعفای آقای موسوی را نپذیرفتند و ما برگشتیم به سراغ داستان های خودمان... من تمام این گزارش ها را به طور مرتب به آقای موسوی می دادم. یک روز آقای موسوی تلفن کرد که آیا شما آن مسائل اقتصادی را که درباره جنگ برای من نوشتید، می توانید برای امام هم بنویسید؟ گفتم چرا نمی توانم. گفت هر چه که فکر می‌کنی بنویس. گفتم می‌نویسم... روزی که قرار شد قطعنامه پذیرفته شود، ما در دفتر آقای خامنه ای جمع شدیم. رؤسای ۳ قوه و فرماندهان ارتش و سپاه هم بودند. مرحوم حاج احمد آقا هم بود. امام جمعه‌های کلیدی کشور هم حضور داشتند. آقای مهدوی کنی هم بود. گزارش من و وزیر اقتصاد دارایی ارائه شد و ضبط هم شد.» روغنی زنجانی البته با اشاره به نوع مواجهه نخست‌وزیر با سازمان برنامه، از برخوردهای موسوی انتقاد می کند: «استدلال‌های ایشان عمدتاً اجتماعی و عاطفی بود و کمتر از واقعیت‌های اقتصادی نشأت می‌گرفت. البته این استدلال های احساسی و عاطفی بود که نقطه نظرات کارشناسی را تحت تأثیر قرار می داد. معمولاً آقای موسوی هم به راه حل ها و نظرات سازمان برنامه به دیده تردید نگاه می‌کرد.» او بر یک نکته دیگر هم تصریح دارد و آن بها ندادن به نهادسازی و مجموعه های کارشناسی است. روغنی زنجانی گلایه هایی در این زمینه نیز دارد: «یکی دیگر از ویژگی های آقای مهندس موسوی این بود که بهای چندانی به نهادسازی در تصمیم‌گیری‌ها نمی داد. این مسئله منجر به بروز بحران های متعددی شد.»

اظهارات روغنی زنجانی اشاره به شرایط دشوار جنگ و انتقادات مطرح به خاطر تداوم جنگ دارد. این در حالی است که یک استعفا هم برای بعد از پذیرفتن قطعنامه در کارنامه میرحسین ثبت شده است.

این همان استعفایی است که به بهانه انتخاب وزرا و عدم

همراهی مجلس و مشخصاً اختیار سازمان تعزیرات حکومتی خطاب به رئیس‌جمهور وقت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نوشته می‌شود و امام به آن با لحنی عتاب‌آمیز پاسخ می‌دهد. روغنی زنجانی در جای دیگری هم باز بر مدعای خود و شرایط دشوار جنگ تأکید می کند. او می گوید: «نامه ای نوشتم و در آن استدلال های خودم را بازگو کردم و استعفا دادم. من دو بار استعفا دادم.

آقای مهندس موسوی به من تلفن زد و گفت چرا می خواهید اســتعفا بدهید؟ گفتم آقای مهندس از دست من کاری بر نمی آید ما نمــی توانیــم جنگ را بیش از این ادامه بدهیــم. برای این کار هم ۲ راه حل بیشــتر نداریم. آن را با امام یا با رؤسای قوای ۳ گانه در میان بگذارید. یا راه امام حسین را در پیش بگیرید و کاری هم به ماندن و نماندن حکومت و نظام نداشــته باشید و آن را هم علناً اعلام کنیم و بگویید بر اســاس هدف و اصولی که داریم جنگ را ادامه می دهیم، حتی به قیمت از بین رفتن نظام. شاید مردم نخواهند ما تا این میزان جلو برویم. اگر هم خواســتیم که نظام را حفظ کنیم باید در سیاســت های جنگی کشور تجدید نظر کنیم... بعدها آقای موسوی از صراحت و به تعبیر خودشــان از شجاعت من تقدیر و تشکر کرد. فکر می‌کنم همه درگیر خود سانسوری بودند.»

متن استعفای موسوی و پاسخ امام

موسوی عصر روز ۱۴ شهریور ۱۳۶۷ در حالی استعفانامه‌اش را تنظیــم کرد که به تأکید امام خمینی ، نخســت وزیر وقت، با رهبر انقــلاب و رئیس‌جمهور وقت هیچ‌گونه هماهنگی نکــرده و این دو، خبر استعفا را صبح روز سه‌شنبه ۱۵ شهریور ۶۷ در روزنامه جمهوری اسلامی مشاهده کرده بودند.

در استعفای میرحسین موسوی آمده است:

بــرادر گرامــی حجت‌الاســلام ســید علــی خامنــه‌ای ریاست محترم جمهوری

با سلام و درود فراوان به اطلاع می‌رساند:

۱ـ بــرادر گرامی و متعهد مســعود روغنــی زنجانی در روز ۶۷/۶/۱۳ از مسئولیت وزارت برنامه و بودجه استعفا دادند و این استعفا در شرایطی اســت که تصمیم گیری برای انتخاب وزرای نیرو، جهاد ســازندگی و بازرگانی هنوز مبهم است. با توجه به جهت‌گیری روشن مجلــس در امور مختلف و اطلاعاتی کــه از داخل مجلس محترم در دست است، احتمالاً بین ۵ تا ۸ وزیر از افراد معرفی شده رأی لازم را برای ادامه مســئولیت به دست نخواهند آورد و معنای این شرایط آن اســت که دولت در وضعیت کنونی کشور در تعدادی از وزارتخانه‌های حساس برای مدت نامعلومی وزیر نداشته باشد.

۲–با توجه به جمیع جهات ذکر شده و نیز مشکلات انتخاب وزرا، با عنایت به عدم تفاهم فی مابین که در انتخاب هر فردی بروز می‌نماید (که حتی در مواردی انتخاب یک وزیر به بیش از یک‌ســال انجامیده اســت) و از آنجا که اینجانب اصالت در اختلافاتی که بین ۳ مرجع ریاست جمهوری، نخست‌وزیر و مجلس پیش می‌آید، براساس روح قانون اساســی و نیز صلاح کشــور متمایل به مجلس منبعث از آرای ملــت می‌دانــم و معتقدم که در چنیــن مواقعی مصالح مملکت ایجاب می‌نماید رئیس‌جمهوری و نخســت‌وزیر بدان تمکین نمایند، بدینوسیله براســاس اصل ۱۳۵ قانون اساسی استعفای خود را تقدیم می‌نمایم.

۳– توضیحــات اجمالی در این خصوص به پیوســت تقدیم می‌گردد.امیــد اســت این اســتعفا شــرایط لازم را بــرای دولتی که نخســت‌وزیر آن بتواند با اســتفاده از رهنمودهای مقام معظم ولایت فقیه و نیز با استفاده از تمام اختیارات آمده در اصل ۱۲۴ قانون اساسی (از جملــه بخش‌های تردیدناپذیر آن نظارت بر کار وزیران، هماهنگ ســاختن تصمیمات دولــت در همه زمینه‌های اقتصــادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاســت داخلی و خارجی و نیز تعیین برنامه و خط‌مشــی دولت است) با اقتدار عمل نماید– فراهم سازد.

۴– با توجه به اصل ۱۳۵ قانون اساسی تا تعیین دولت جدید اینجانــب به وظایف قانونی خود به صــورت کامل ادامه خواهم داد و اعضای دولت خدمتگزار با نشــاط و قدرت وظایف خود را تا توانمندی لازم انجام خواهند داد.

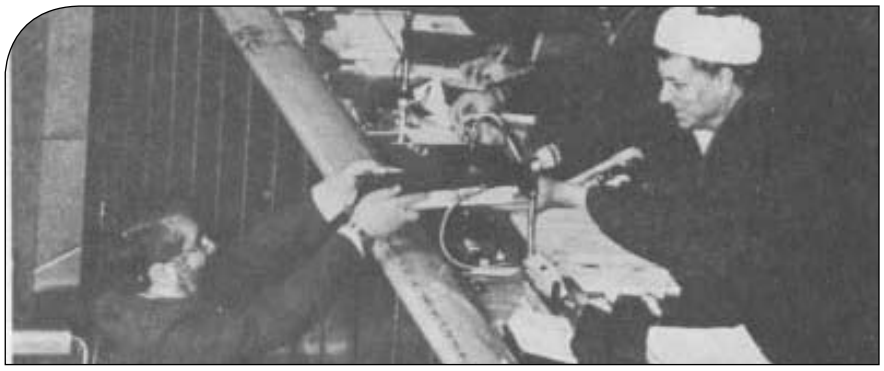
۵– طبیعی اســت تا انتخاب دولت جدید، برادر دکتر ولایتی به‌عنوان وزیر امور خارجه کشــورمان با پشتیبانی نظام، بیانگر نظرات رســمی جمهوری اســلامی در مذاکرات صلح ژنو باشــند و بتوانند با رهنمودهایــی که به طور مســتمر از رؤســای محترم ۳ قوه کســب می‌نمایند، به وظایف خود ادامه دهند.

ضمناً فرصت را مغتنم شمرده اعلام می‌دارد:

الف– اگر دولت خدمتگزار در طول سالیان دشوار و سراسر جنگ و جهاد گذشــته توانسته باشد با توفیقات الهی خدماتی مورد رضایــت مردم مؤمن و آزاده کشــورمان انجام دهــد، به یقین جز در ســایه حمایت‌هــای همــه جانبه رهبــر کریم و عظیم‌الشــأن انقــلاب و مــردم ایثارگــر و شــهیدپرورمان نبوده اســت. معجزه دفاع مقدس به ایســتادگی و مقاومت ۸ ســال گذشــته از آن امام و امت بزرگوار اســت و اگر دولت توانســته باشــد، در این سالیان تنهــا لیاقت عنــوان خدمتگزار محرومان را بــرای خود حفظ کند، بزرگترین افتخار را کســب کرده اســت و با ایــن وصف، اینجانب خــود را در مقابل امام امت و امت بزرگوار امام خجل می‌یابم.ب– بنــده به‌عنوان یک خدمتگــزار کوچک در هر شــرایطی و در حد توان زیر فرمان نخســت‌وزیر محترم جدیــد و دولت او خواهم بود وان‌شــاءالله از خدمات ناچیزی که ممکن اســت از دست اینجانب برآید، غفلت نخواهم کرد. قدرت‌های مستکبر جهانی و ایادی آنها باید بدانند که در کشور اسلامی– انقلابی ما اختلاف سلیقه و نظر در سیاست‌های داخلی و خارجی نمی‌تواند سبب فراموشی ضرورت وحدت صفــوف در مقابل توطئه‌های آنان به‌ویژه توطئه شــیطان بزرگ امریکا باشد و ملت رشید به یقین می‌دانند که در یک جامعه آزاد و ســربلند که آثار دیکتاتوری و وابستگی از آن رخت بربسته، آمــد و رفــت دولت‌ها یک امر طبیعی و ان‌شــاءالله تــوأم با خیر و برکات برای مردم است.

اما امام راحل در واکنش به این استعفا، مرقومه عتاب‌آمیزی صــادر فرمودند که در نهایت منجر به پس گرفتن اســتعفا از ســوی موسوی شد.در این مرقومه که صبح روز انتشار خبر استعفای موسوی در رســانه‌ها صادر شد، آمده است: «جناب آقای موسوی نخست‌وزیر محترم

نامه اســتعفای شما باعث تعجب شــد.حق این بود که اگر تصمیم بدین کار داشــتید، لااقل من و یا مسئولین رده بالای نظام را در جریان می‌گذاشتید. در زمانی که مردم حزب‌الله برای یاری اسلام، فرزندان خود را به قربانگاه می‌برند چه وقت گله و اســتعفا است. شما در سنگر نخست‌وزیری در چارچوب اسلام و قانون اساسی به خدمت خــود ادامه دهید، در صورتی که نســبت به بعضــی از وزرا به توافق نمی‌رســید چون گذشته عمل شود. این حق قانونی مجلس است که به هر وزیری کــه مایل بود، رأی دهد. تعزیرات از این پس در اختیار مجمع تشــخیص مصلحت است که اگر صلاح بداند به هر میزان که مایل باشد، در اختیار دولت قرار خواهد داد. همه باید به خدا پناه ببریم و در مواقع عصبانیت دست به کارهایی نزنیم که دشمنان اسلام از آن سوء اســتفاده کنند. مردم ما از این گونه مسائل در طول انقلاب زیاد دیده‌اند. این حرکات هیچ تأثیری در خطوط اصیل و اساســی انقلاب اســلامی ایران نخواهد داشت. از آنجا که من به شما علاقه‌مندم، ان شــاءالله عندالملاقات مسائلی است که گوشزد می‌نمایم. سید روح‌الله الموسوی الخمینی





میــر حســین موسوی : من همواره با عملیات های برون مــرزی مخالف بــودم و گفتــه‌ام که انجام این گونه عملیات جز تلفات و ضرر برای ما چیزی ندارد، ولی همواره به دستور آقای هاشمی این عملیــات انجــام می شــود.

بازتاب‌های استعفای رسانه‌ای

زمان اســتعفای موســوی مصادف بود با پایان حمله مرصاد و آغــاز گفت‌وگوهای آتش بس بین ایــران و عراق. امام خمینی (ره) در حکمی دکتر علی‌اکبر ولایتی (وزیر امور خارجه وقت) را به عنوان نماینده جمهوری اســلامی در مذاکرات آتش بس بین ایران و عراق تعیین کردند و دکتر ولایتی به سرعت عازم نیویورک شد.

اســتعفای میرحســین موســوی همزمان با صبح اولین روز ایــن مذاکــرات بود. تأثیرات این اســتعفا در مذاکرات، بعدها توســط دکتــر ولایتی بســیار ناگــوار و خرد کننــده عنوان شــد. اگرچه عده ای نیز اســتعفای میرحســین موســوی را ناشــی از ناراحتــی وی از تعییــن ولایتی توســط امام به عنوان نماینده جمهوری اســلامی یاد می‌کنند.

البته مشــخص بــود نامــه‌ای که به عنــوان اســتعفا نامه میرحسین موسوی در جراید منتشر شد دلایل اصلی استعفای نخست وزیر نیســت. گفته می‌شود نامه‌ای چند صفحه‌ای از سوی میر حسین موســوی خطاب به حضرت آیت الله خامنه‌ای – رئیس جمهور وقت – در بولتن‌ها پخش شــد که در آن، موســوی به طــور دقیق دلایل استعفای خود را شرح داده بود. آن گونه که در آن نامه اشاره شده بود، اصلی‌ترین علت استعفای نخســت وزیر، چیزی نبود جز دخالت‌های غیر قانونی حجت الاســلام هاشمی رفسنجانی در امور اجرایی کشور که به هیچ وجه در حیطه اختیارات وی نبوده است. برخی از اعتراضات موسوی شامل این موارد بود:

– ارتباط با برخی کشورها بدون این که موسوی از آنها مطلع باشــد و آورده بود که باید به عنوان مســئول اجرایی مملکت، در یک ضیافت شام خبر آن را بشنوم.

– من همواره با عملیات هــای برون مرزی مخالف بودم و گفته‌ام که انجــام این گونه عملیات جز تلفات و ضرر برای ما چیزی ندارد، ولی همواره به دســتور آقای هاشــمی ایــن عملیات انجام می شود.

– برخی مدعی شــده‌اند ما از ۵ کانال با امریکا رابطه داریم و من به عنوان نخســت وزیر کشور، حتی از یک کانال آن نیز مطلع نیستم.


سیاسی
مصاحبه با ژ. هرارهنورد، گلزاده غفوری با اسلام‌کاظمیه
ویژگیهای انقلاب اسلامی ایران
۶
ضد انقلاب
بهتر بشناس
ضد انقلاب را بهتر بشناسیم، گفت‌وگو با اسلام‌کاظمیه، گلزاده غفوری و ژهر ا رهنورد

تا یک روز قبل نمی‌دانستیم با کی طرف هستیم

متن زیر، بخشهایی از سخنرانی شهید سپهبد صیاد شیرازی در تاریخ ۱۳۷۷/۹/۱۵ در جلسه شب خاطره مسجد جامع قلهک است؛ گویا مشیت الهی بر آن بود که چهارماه قبل از شهادت، امیر ارتش اسلام خاطرات خود را شفاف تر از هر بار برای ثبت در تاریخ بیان نماید. متن این سخنرانی که نوار آن توسط خانواده شهید در اختیارمان قرار گرفته است تقدیم می‌گردد:



سیر نبردهای رزمندگان اسلام در دو دوره خلاصه می‌شود، یک دوره جنگ با ضدانقلاب و منافقین و دشمنان داخلی و یک دوره هم دوره هشت ساله دفاع مقدس.

در کردستان با کمک رزمندگان ارتشی، سپاهی، بسیجی کرد مسلمان شهرهای سنندج، مریوان، ایوان پیشمرگان دره، سقز، بانه، سردشت و بعدش هم اشنویه و بوکان در دوران فرماندهی و مسئولیت بنده، آزاد کردیم. یعنی این شهرها کاملاً دست ضدانقلاب بود، جاده‌ها و پادگان‌ها محاصره بود، به لطف خدا همگی آزاد شد. در کردستان بودم که صدا و سیما اعلام کرد که صیادشیرازی شده فرمانده نیروی زمینی! آن موقع درجه حقیقی من سرگرد بود منتهی دو تا درجه افتخاری داده بودند که بتوانم فرماندهی بکنم. آمدم به جبهه جنوب، در جبهه جنوب اولین کاری که کردم در عرض دو سه روز قرارگاه کربلا را تشکیل دادیم، قرارگاه کربلا مرکز عملیات مشترک ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. ما فهمیده بودیم که اگر بخواهیم پیروز بشیم همه با هم ید واحده باشیم، بلافاصله طرح‌هامان را ریختیم. به لطف خداوند عملیات‌ها را پشت سر هم شروع کردیم، عملیات طریق‌القدس و عملیات فتح المبین که دوهزار کیلومتر مربع از قلب رودخانه کرخه در شمال خوزستان آزاد شد، پادگان عین خوش و چنانه آنجا هم آزاد شد. حدود ۱۶ هزار اسیر از دشمن در فتح المبین گرفتیم. عملیات بیت‌المقدس انجام شد که ۶ هزار کیلومتر مربع از خاک ما آزاد شد.شهر خرمشهر هم آزاد شد و حدود ۱۹هزار و ۶۰۰ نفر اسیر گرفتیم. تا حدود ۴۵سال با همین فرماندهی نیروی زمینی در جبهه بودم،بعد وضعیتی شد که من خودم تقاضا کردم که مسئولیتم را عوض کنند که شدم نماینده امام(ره) در شورای عالی دفاع. باز به جبهه می‌رفتم.

سربازان ما را جارو کردند

به آخر جنگ که رسیده بودیم، چند روز قبل از عملیات مرصاد دشمن سوءاستفاده کرد و در حالی که تازه قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را پذیرفته بودیم، عراقی‌ها سوءاستفاده کردند و ریختند از ۱۴ محور در غرب کشور، آنهایی که با جغرافیا آشنا هستند از تنگ توشابه، بعد پاسگاه هدایت، پاسگاه خسروی، تنگ آب کهنه، تنگ آب نو، نفت شهر، خود سومار، سرنی بیاد به طرف مهران و تا خودمهران حدود ۱۴ محور دشمن آمد حمله کرد و رزمندگان ما را دور زد. ما ۴۰، ۵۰ هزار تا بیشتر از آنها داشتیم آنها اسیر از ما کم داشتند یک دفعه تعداد بسیار زیادی اسیر گرفت. خیلی وحشتناک بود. از سوی دیگر دلهای ما را غم گرفته بود، امام هم فرموده بود نجنگید، دیگه تمام شد، من در خانه بودم که ساعت ۸/۳۰ شب از ستاد کل به من زنگ زدند و گفتند که دشمن از سرپل ذهاب وگردنه پاتاق با سرعت جلو می‌آید، من گفتم خدایا کدام دشمن از یک محور سرش را انداخته پائین میاد! این چه جور دشمنی است؟! گفت: ما نمی‌دانیم، گفت رسیده‌اند به کرند و آنجا را هم گرفتند. بعد هم حرکت کرده به سمت اسلام آباد غرب، بعد هم کرمانشاه و همین طور داره جلو می‌آید!این چه دشمنی و ما همچنین دشمنی ندیده بودیم که اینطور از یک جاده سرش رو بیندازد پائین و بیاد جلو! گفتند به هر صورت ما نمی‌رسیم. گفتم: خب حالا شما چی می‌خواهید؟ گفتند: شما بیایید برویم منطقه. حواسمون پرت شده بود که این دشمن چیست؟ گفتم: فقط به هواپیما بگویید آماده باشد که با هواپیما برویم به طرف کرمانشاه. هواپیما رو آماده کردند. ساعت ۱۰/۳۰ دقیقه به کرمانشاه رسیدیم. در کرمانشاه حالت فوق العاده‌ای بود، مردم از شدت وحشت ریخته بودند بیرون از شهر! جاده کرمانشاه-تاق بستان که تقریباً حالت بلوار دارد پر از جمعیت بود. ساعت ۱/۳۰ شب پاسدارها آمدند وگفتند که ما در اسلام آباد بودیم که دیدیم منافقین آمدند. تازه فهمیدم که اینها منافقین هستند که کرند و اسلام آباد غرب راگرفتند. یک پادگانی در اسلام آباد بود که ارتشی‌ها آنجا نبودند. منافقین آمده بودند و پادگان ارتش را گرفتند. فرمانده پادگان که سرهنگ بود، مقاومت کرده بود، همانجا اعدامش کرده بودند. منافقین می‌خواستند به طرف کرمانشاه بیایند اما مردم از اسلام آباد تا کرماشاه با هروسیله‌ای که داشتند از تراکتور و ماشین آمده بودند در جاده و راه را بند آورده بودند. اولین کسی که جلوی اینها را گرفت خود مردم بودند.

شمخانی را تحویل نگرفتند

آقای شمخانی آن موقع معاون عملیات ستاد کل بود و من وقتی به کرمانشاه رسیدم، آقای شمخانی آنجا بود. اول کار به من گفت: ما که کسی رو نداریم که روی زمین دفاع کنیم، نیروهامون همه توی جبهه‌های جنوب هستند.اینجا کسی را نداریم. به هوانیروز که پایگاهش همین نزدیکی است، زنگ بزن بگو ساعت ۵ صبح آماده باشند که من بروم توجیهشان کنم. با خلبانها می‌رویم و حمله می‌کنیم؛ چون الان روی زمین کسی را نداریم و با خلبان حمله می‌کنیم. آقای شمخانی زنگ زد به فرمانده هوانیروز و گفت که من شمخانی هستم. آن فرمانده هم جواب داد: من ارادت دارم به آقای شمخانی ولی از کجا بفهمم که شما شمخانی هستی و از منافقین نباشی؟ آقای شمخانی هر چه می‌گفت، آن فرمانده گوش نمی‌کرد. تلفن را داد به من، چون من با خلبانهای هلیکوپترها مأموریت‌های زیادی رفته بودم، با اکثر آنها آشنا بودم. همین که زنگ زدم، آن فرمانده اسمش انصاری بود، گفتم: آقای انصاری صدای من را می‌شناسی؟ تا گفتم صدای من را می‌شناسی گفت سلام علیکم و احوالپرسی کرد.

ساعت ۵ صبح رفتیم. همه خلبانها در پناهگاه آماده بودند. توجیهشان کردم که اوضاع در چه مرحله‌ای هست. دو تا هلیکوپتر کبری و یک هلیکوپتر۲۱۴ آماده شدند که با من برای شناسایی برویم و بعد بقیه بیایند. این دو تا کبری را داشتیم؛ خودمان توی هلیکوپتر ۲۱۴ جلو نشستیم. گفتم: همین جور سر پائین برو جلو ببینیم، این منافقین کجایند. همین طور از روی جاده می‌رفتیم نگاه می‌کردیم، مردم سرگردان را می‌دیدیم. ۲۵ کیلومتر که گذشتیم، رسیدیم به گردنه «چهار زبر» که الان، اسمش را گذاشته‌اند «گردنه مرصاد». من یک دفعه دیدم، وضعیت غیرعادی است، با خاک ریز جاده را بستند یک عده پشتش دارند با تفنگ دفاع می‌کنند. ملائکه و فرشتگان بودند! از کجا آمده بودند؟ کی به آنها مأموریت داده بود؟! معلوم نبود. هلیکوپتر داشت می‌رفت. یک دفعه نگاه کردم، مقابل اون ور خاک ریز، پشت سر هم تانک، خودرو و نفربر همین جور چسبیده و همه معلوم بود مربوط به منافقین است و فشار می‌آورند تا از این خاک ریز رد بشوند. به خلبانها گفتم: دور بزنید وگرنه ما را می‌زنند. به اینها گفتم: بروید از توی دشت. یعنی از بغل بریم؛ رفتیم از توی دشت از بغل، معلوم شد که حدود ۳ تا ۴ کیلومتر طول این ستون است. من کلاه گوشی داشتم. می‌توانستم صحبت کنم؛ به خلبان گفتم: اینها را می‌بینید؟ اینها دشمنند بروید شروع کنید به زدن تا بقیه هم برسند. خلبانهای دو تا کبری‌ها رفتند به طرف ستون، دیدم هر دویشان برگشتند. من یک دفعه داد و بیدادم بلند شد، گفتم: چرا برگشتید؟ گفت: بابا! ما رفتیم جلو، دیدیم اینها هم خودی اند. چی چی بزنیم اینهارو؟! خوب اینها ایرانی بودند، دیگه مشخص بود که ظاهراً مثل خودی‌ها بودند و من هر چه سعی داشتم به آنها بفهمانم که بابا! اینها منافقند. گفتند: نه بابا! خودی را بزنیم! برای ما مسئله دارد؛ فردا دادگاه انقلاب، فلان. آخر عصبانی شدم، گفتم بنشین زمین. او هم نشست زمین. دیدیم حدوداً ۵۰۰ متری ستون زرهی نشسته‌ایم و ما هم پیاده شدیم و من هم به خاطر این که درجه‌هایم مشخص نشود، از این بادگیرها پوشیده بودم، کلاهم را هم انداخته بودم توی هلیکوپتر. عصبانی بودم، ناراحت که چه جوری به اینها بفهمونم که این دشمن است؟! گفتم: بابا! من با این درجه‌ام مسئولم. آمدم که تو راحت بزنی؛ مسئولیت با منه. گفت: به خدا من می‌ترسم؛من اگربزنم، اینها خودی اند، ما را می‌برند دادگاه انقلاب. حالا کار خدا را ببینید!

منافقین ناشی بودند

منافقین مثل این که متوجه بودند که ما داریم بحث می کنیم راجع به این که می‌خواهیم بزنیم آنها را منافقین سرلوله توپ را به طرف ما نشانه گرفتند. من خودم توپچی بودم. اگر من می‌خواستم بزنم با اولین گلوله، مغز هلی کوپتر را می‌زدم. چون با توپ خیلی راحت می‌شود زد. فاصله با برد ۲۰ کیلومتر می‌زنیم، حالا که فاصله ۵۰۰ متری، خیلی راحت می‌شود زد. اینها مثل این که وارد هم نبودند، زدند. گلوله، ۵۰ متری ما که به زمین خورد، من خوشحال شدم، چون دلیلی آمد که اینها خودی نیستند. گفتم: دیدی خودی‌ها را ؟ اینها بچه کرمانشاه بودند، با لهجه کرمانشاهی گفتند: به علی قسم الان حسابش را می‌رسیم. سوار هلی کوپتر شدند و رفتند. اولین راکتی که زد، کار خدا بود، اولین راکت خورد به ماشین مهمات شان خود ماشین منفجر شد. بعدهم این گلوله‌ها که داخل بود، مثل آتشفشان می‌رفت بالا. بعد هم اینها را هر چه می‌زدند، از این طرف، جایشان سبز می‌شدند، باز می‌آمدند. من دیگه به هلی کوپتر کبری گفتم: بچه ها! شماها بزنید؛ ما بریم به دنبال راه دیگه. چون فقط کافی نبود که از هوا بزنیم، باید کسی را از زمین گیر می‌آوردیم. ما دیگه رفتیم شناسایی کردیم؛ یک عده توی سه راهی روانسر، یک عده توی بیستون و فلاکپ، هرچه گردان بود، اینها را با هلی کوپتر سوار می‌کردیم، دور اینها می‌چیدیم. مثل کسی که با چکش می‌خواهد روی سندان بزند اول آزمایش می کند بعد می‌زند که درست بخورد. ما دیگه با خیال راحت دور آنها را گرفتیم. محاصره درست کردیم؛ نیروهای سپاه هم از خوزستان بعد از ۲۴ ساعت، رسید. نیروهای ارتش هم از محور ایلام آمد. حال باید حساب کنید از گردنه «چهار زبر» تا گردنه حسن آباد، ۵کیلومتر طولش است. همه اینها محاصره شدند ولی هرجی زده بودیم، باز جایش سبز شده بود. بعد از ۲۴ ساعت با لطف خداوند، اینان چه عذابی دیدند... بعضی از آنها فراری می‌شدند توی این شیارهای ارتفاعات، که شیارها بسته بود، راه نداشت، هرچه انتظار می کشیدیم، نمی‌آمدند. می‌رفتیم دنبال آنها، می‌دیدیم مرده‌اند. اینها همه سیانور خوردند، خودشان را کشتند. توی اینها، دخترها مثلاً فرماندهی می‌کردند. از بیسیم‌ها شنیده می‌شد: زری، زری! من بگوشم. التماس، درخواست چه بکنند؟ اوضاع برای آنها خراب بود. ما دیدیم اینها هم منهدم شدند...

معجزه شد

بعد گفتیم، برویم دنباله اینها را بیندیم که فرار نکنند. باز دوباره دو تا هلی کوپتر کبری گیر آوردیم و یک هلی کوپتر ۲۱۴، که رفتم به طرف گردنه پاتاق. از اسلام آباد رد می‌شدم، جاده را نگاه می‌کردم که ببینم منافقین چگونه رفت و آمد می‌کنند. دیدیم یک وانتی با سرعت دارد می‌رود. حقیقتش دلمون نیامد که این یکی از دستمون در برود؛ به خلبان کبری گفتم: از بغل با اون توپت – توپ ۲۰میلی متری خوبی دارند از ۲- ۳کیلومتری خوب می‌زند- یک رگباری بزن، ترتیبش را بده. گفت: اطاعت می‌شه. تا آمدم بجنبم، دیدم هلی کوپتر رفته بالای سرش، مثل این که می‌خواهد اینها را بگیرد، من گفتم: «جلو نرو زیرا اگر بروی جلو، می‌زنندت.» یک دفعه هلی کوپتر را زدند، دیدم هلی کوپتر رفت، خورد به زمین شخم زده. یک دود غلیظی مثل قارچ، بلند شد؛ مثل این که دود از کله ما بلند شد کهای کاش نگفته بودیم: برو! اشتباه کردم. حالا چکار کنیم؟ خلبان را نجات بدهم، ما را هم می‌زدند؛ آنجا پر منافق بود به هرصورت، خلبان‌ها را راضی کردم که برویم یک آزمایش کنیم، ببینیم می‌توانیم خلبان را نجات بدهیم. دیدیم هلی کوپتر دومی گفت: من توپم کار نمی‌کند، نمی‌توانم پشتیبانی کنم؛ برویم آنجا، می‌زنند. گفتم: هیچی، اینها که شهید شدند، برویم به طرف ادامه هدف. رفتیم محل را شناسایی کردیم. حدود یکی دو گردان نیرو را من توی گردنه پاتاق پیاده کردم و راه را بر آنها بستم که فرار نکنند. برگشتیم، شب شد. صبح ساعت ۸ بود که من توی تاق بستان بودم. یک دفعه، تلفن زنگ زد؛ فرماندهی هوانیروز گفت: فلان کس! دو تا خلبان پیش من هستند، دو تا خلبانی که دیروز گفتی شهید شدند. گفتم: چی؟ من خودم دیدم شهید شدند! گفت: آنها آمدند. بعد، خودمان را به خلبان‌ها رساندیم. تعریف کردند و گفتند: ما رفتیم آنها را از نزدیک کنترل کنیم، ما را زدند؛ سیستم‌های فرمان هلی کوپتر، قفل شد. یعنی دیگه کنترلی نبود. ما فقط با هنر خودمان، زدیم به خاک به صورت سینمال، که سقوط نکنیم. وقتی زدیم، یک دفعه دیدیم موتور دارد آتش می‌گیرد ولی ما زنده ایم. هنوز یکی از کابین‌ها باز می‌شد. لکن کابین دیگری باز نمی‌شد، قفل شده بود. شیشه‌اش را شکستیم، آمدیم بیرون، دوتایی از این دود استفاده کردیم و به طرف تپه مقابل فرار کردیم. بعد، منافقین که آمدند، دیدند جایمان خالی است، رد پایمان را دیدند و دیدند که ما داریم پای تپه می‌رویم. افتادند دنبال ما. بالای تپه رسیدیم. نه اسلحه‌ای داریم نه چیزی. خدایا! (شهادتین را می‌گفتیم). کار خدا، یک دفعه دیدیم از طرف ایلام دو تا کبری اصلاً چه جوری شد که یک دفعه اونجا پیدا شدند؟! آمدند به طرف جاده، شروع کردند به زدن اینها و آنها هم پا به فرار گذاشتند. حالا اینها از این ور فرار می‌کنند، ما از اون ور فرار می‌کنیم. ما هم از فرصت استفاده کردیم به طرف روستاهایی که فکر کردیم داخل آنها، دیگه منافق نیست، رفتیم. بعد، رسیدیم به روستا و خیالمان راحت شد که دیگر نجات پیدا کردیم. تا رفتیم توی روستا، مردم دور ما را گرفتند. منافقین! منافقین! گفتیم: بابا! ما خودی هستیم؛ ما خلبانیم. گفتند: نه شما لباس خلبانی پوشیدید و شروع کردند به کتک زدن ما. کار خدا یکی از برادرهای سپاه اونجا پیدا شده، گفته: شما کی را دارید می‌زنید؟ کارتشان را ببینید. کارتمان را دیدند، گفتند: نه بابا! اینها خلبانند. شروع کردند روبوسی و پذیرایی گرم. صبح هم هلی کوپتر کبری آنجا پیدا شده بود. هلی کوپتر کمیته، ساعت ۸ آنها را رسانده بود به محل پایگاه، که آنها را ما حالا دیدیم. به هرحال خداوند متعال در آخر این روز جنگ یا عملیات «مرصاد» به آن آیه شریفه، عمل کرد. که خداوند در آیه شریفه می‌فرماید: «با اینها بجنگید، من اینها را به دست شما عذاب می‌کنم و دل‌های مؤمن را شفا می‌دهم و به شما پیروزی می‌دهم.» (توبه-۱۴) و نقطه آخر جنگ با پیروزی تمام شد که کثیف ترین و خبیث ترین دشمنان ما (منافقین) در اینجا به درک واصل شدند و پیروزی نهایی ما، یک پیروزی عظیم بود.

مروری بر پیام‌های امام خمینی(ره) در سال ۱۳۶۷

مبارزه در سال آخر

مهدی فاطمی

اگر باید سراسر ادوار حیات آقا سید روح الله خمینی را مراحل رسیدن به غایت سلوکش دانست، آخرین سال را دیگر باید دوره جمع بندی یک زندگی آرمانی و آماده ســازی نفوس ایرانیان برای دوران فقدانش دانســت. شاهد این معنا، سخنان و پیام ها و رفتارهای متفاوت ایشان در سال آخر، به ویژه پس از نوشــیدن «جام زهر» است. البته عقل ظاهر از درک منطق زیست امام ناتوان است و اکنون که بساط ظهور اسم شخصی روح الله برچیده شده، جز با امید به دستگیری روح قدسی حضرتش، قلم زدن در اطراف حیات و ممات فردی چون امام کاری صعب و خطرناک اســت. اما در عین حال برای تأیید انگاره «ســال آخر»، نیازمند فهم نسبت شخصی امام با انقلاب اسلامی و دفاع مقدس هستیم. یعنی انقلاب اسلامی و یا دفاع مقدس از آن حیث که یک اتفاق در زندگی امام خمینی است، چه ارتباطی با سیره وی دارد؟ و برای پاسخ به این سؤال کمتر به اطلاعات خاص و ناگفته از زندگی خصوصی یا احوال معنوی و درونی ایشان نیاز است بلکه با فهم تفکر و رفتار امام در چارچوب ادبیات کلاسیک عرفانی، می توان به پاسخ های قابل اتکایی رسید.

برای رســیدن به این نتایج، پرســش‌های دیگری لاجــرم از پی هم طرح می شــوند. آیا واقعه دفاع مقدس در مقایســه با واقعه انقلاب اسلامی – که البتــه از حیــث تأثیرات جهانــی و تاریخی متفاوت و بی نظیرند – شــان و جای جدی تری در نزد امام نداشته است؟ و آیا نمی توان گفت پایان جنگ، حکم پایان یک مأموریت بسیار مؤثر در کیفیت ادامه زندگی امام را دارد؟ بی تردید پاسخ نهایی، از خلال گزارشی تاریخی در دیدرس قرار می گیرد اما تنها با یک تحلیل بنیادین، قابل اعتنا خواهد شد. این تحلیل بنیادین مقدمه آن گزارش تاریخی خواهد بود.

اگر آحاد ایرانیان فردای بدون امام را باور نداشتند، اما او در تدارک آن بود و ســال آخر پیغام داده بود به برخی از اهل معنا، که دیگر برای ماندن من دعا نکنید. کوران وقایع بهار شصت و هفت تا بهار شصت و هشت، با وضوح بیشتری بر مدار نفس امام و تمایلات او رقم می خورد؛ به نحوی که او در تدارک و ترتیب این وقایع به وضوح به سوی آخرین نظریه ها، ساختارها و رفتارهایش گام برمی‌داشت.

امام در سال‌های پایانی عمر، از همیشه آرمان خواه تر است. او وقتی که منشور روحانیت و منشور هنرمندان و پیام حج منتشر می شود و فتوای قتل سلمان رشدی صادر می شود، توفانی ترین و فاتحانه ترین نظرها و انذارهای سراســر این دهه آخر را صادر کرده اســت و وقتی که حکم به حلیت شطرنج می‌دهد آخرین ظرفیتهای ممکــن در تاریخ فقه و ظرفیتهای وجودی اش در مواجهه با مقتضیات تاریخی را به نمایش گذارده است.

پذیرش قطعنامه؛ مبدأ سال آخر

امــام(ره) در ۱۲ خــرداد ۶۷ یعنی یک ماه پیــش از پایان جنگ به بهانه نامه انتصاب جانشــین فرماندهی کل قوا، مردم را به صبر و استقامت در جبهه ها فرا می خواند. زیرا گزارش های ســران نظامی و سیاسی از جبهه ها، مدعی به شماره افتادن نفس های مقاومت مردم در جبهه ها است. «قوای مقننه و اجرائیه و قضائیه موظفند تمامی امکانات و سیاستهای خود را در جهت نیازهای جنگ به کار گیرند. از مردم عزیز ایران و نیروهای نظامی و انتظامی می‌خواهم تا با صبر و شکیبایی انقلابی و با قدرت و استقامت در مقابل توطئه‌های استکبار جهانی ایستادگی نمایند؛ و مطمئن باشند که پیروزی از آن صابران است. جهان امروز غرق در نامردمی ها و حیله‌هاســت؛ و شما یاران اسلام در اوج قداست و شرافت می‌باشید. من به همه شما دعا می کنم، خداوند یار و پشتیبان مبارزانِ راه خدا باد.»

از سوی دیگر ســران نظامی و سیاسی نیز برای تشکیک در تداوم جنگ، به نامه نگاری هماهنگ برای امام رو آورده اند. محمد خاتمی (وزیر ارشاد وقت)، میرحسین موسوی (نخست وزیر وقت) و محسن رضایی (فرمانده وقت سپاه) طی نامه هایی که با مدیریت اکبر هاشمی رفسنجانی به امام می رسانند، خواهان ادامه مشروط جنگ هستند و برای استمرار جنگ اما و اگرها و شروطی طرح می کنند که نتیجه آن ضرورت قبول قطعنامه از سوی امام است؛ این در حالیست که نظر امام به صراحت بر ادامه جنگ قرار دارد. ایشان در نامه ای به تاریخ ۲۵ تیرماه به سران درگیر جنگ تصریح می کنند: «آقای نخست وزیر از قول وزرای اقتصاد و بودجه وضع مالی نظام را زیر صفر اعلام کرده‌اند، مسئولان جنگ می‌گویند تنها سلاح‌هایی را که در شکستهای اخیر از دست داده‌ایم به اندازه تمام بودجه‌ای است که برای سپاه و ارتش در سال جاری در نظر گرفته شده بود. مسئولان سیاسی می‌گویند از آنجا که مردم فهمیده‌اند پیروزی سریعی به دست نمی‌آید شوق رفتن به جبهه در آنها کم شده است. شما عزیزان از هر کس بهتر می‌دانید که این تصمیم برای من چون زهر کشنده است ولی راضی به رضای خداوند متعال هستم و برای صیانت از دین او و حفاظت از جمهوری اسلامی اگر آبرویی داشته باشم خرج می کنم، خداوندا ما برای دین تو قیام کردیم و برای دین تو جنگیدیم و برای حفظ دین تو آتش بس را قبول می کنیم.»

عبارات و تعبیرات امام در پذیرش قطعنامه در سراســر حیات ایشان بی مانند است. چنانکه در واپسین روزهای گرم تیرماه ۶۷ در پیام حج می نویسد: «اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتاً مسئله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصاً برای من بود، این است که من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در جنگ بودم و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می دیدم، ولی به واســطه حــوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می کنم، و به امید خداوند در آینده روشــن خواهد شــد و با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور، که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد دارم، با قبول قطعنامه و آتش بس موافقت نمودم، و در مقطع کنونی آن را به مصلحت انقلاب و نظام می دانم و خدا می داند که اگر نبود انگیزه ای که همه ما و عزت و اعتبار ما باید در مسیر مصلحت اسلام و مسلمین قربانی شود، هرگز راضی به این عمل نمی بودم و مرگ و شهادت برایم گواراتر بود.اما چاره چیست که همه باید به رضایت حق تعالی گردن نهیم و مسلم ملت قهرمان و دلاور ایران نیز چنین بوده و خواهد بود. من در اینجا از همه فرزندان عزیزم در جبهه های آتش و خون که از اول جنگ تا امروز به نحوی در ارتباط با جنگ تلاش و کوشش نموده اند، تشکر و قدردانی می کنم و همه ملت ایران را به هوشیاری و صبر و مقاومت دعوت می کنم.»

ایشــان از پذیرش قطعنامه به نوشیدن «جام زهر» تعبیر می کند و می نویسد: « من باز می گویم که قبول این مسئله برای من از زهر کشنده تر است، ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این جرعه را نوشیدم و نکته ای که تذکر آن لازم اســت این است که در قبول این قطعنامه فقط مسئولین کشور ایران به اتکای خود تصمیم گرفته اند و کسی و کشوری در این امر مداخله نداشته است. مردم عزیز و شریف ایران، من فرد فرد شما را چون فرزندان خویش می دانم و شما می دانید که من به شما عشق می ورزم و شما را می شناسم، شما هم مرا می شناسید. در شرایط کنونی آنچه موجب امر شد تکلیف الهی ام بود. شما می دانید که من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره خون و آخرین نفس بجنگم، اما تصمیم امروز فقط برای تشخیص مصلحت بود.»

حتی صبح ۳۱ تیرماه یعنی دو روز بعد از پیام پایان جنگ ایشان در پیامی کوتاه بر هوشیاری رزمندگان و حضور گسترده در جبهه‌ها تأکید کرده و می نویســند: «فرزندان انقلابی‌ام، توجه کنید که امروز روز حضور گسترده در جبهه‌هاست. فکر نکنید که دیگر جنگ تمام شده است. خود را مسلح به سلاح ایمان و جهاد کنید. بر دشمن غدار رحم جایز نیست. و اینها تمام حرفهایشان یک فریب اســت. ما خواســتیم به دنیا ثابت کنیم که صدام معتقد به مجامع بین المللی نیست. و ما تا قبول قطعنامه از سوی عراق جواب دشمنان اسلام را در جبهه‌ها خواهیم داد.»

از سوی دیگر حضور گسترده مردم در پاسخ به عملیات مرصاد، خیلی زود نقص گزارش سران نظام مبنی بر بی شوق و رغبتی مردم برای حضور در جبهه را عیان می کند که این مســئله بعدها از ســوی امام در جلسه ای مورد تذکر قرار می گیرد.

تأکید عجیــب امام به اینکه جام زهر را نوشــیده، در کنار اینکه در مشورت با سران و حساب و کتاب سیاسی، نظامی و اقتصادی به این جمع بندی رسیده ما را با این سوال مواجه می کند که اگر این تصمیم، تصمیمی عقلایی بوده، چرا اینهمه تلخ و ناگوار است؟ البته روشن است چنانکه امام خود می نویسد: «در شرایط کنونی آنچه موجب امر شد تکلیف الهی ام بود» و تکلیف تکلیف اســت چه جنگ و چه صلح. اما از قرائن دیگر روشن می شود که ماجرا بسیار فراتر از این هاست.

اگر هر یک از اولیای الهی بنا به فضائل و صفات الهی که در وجودشان متجلی شده، مظهر یک اسم از اسمای الهی اند، امام مظهر اسم عزت خداوند بود و کسی نتوانسته بود او را حقیر کند. اگرچه شرائط قطعنامه در برابر طرف خارجی ذلیلانه نبود اما یک توقف بزرگ بر سر مسیر و مصیری بود که امام در پی غایت آن بود. این توقف حاصل ضعف خواص و ناهشیاری عوام بود. این واقعه یکی از بزرگترین وقایع سیاسی– معنوی در زندگی امام بود؛ چرا که این عزیزترین بنده خدا را در حالی به تن دادن به شرایط دنیای کفر واداشته شد که جمعی از خواص و نخبگان سیاسی زمینه ساز و معدّ نوشیدن این جام زهر بودند.

پذیرش قطعنامه در زندگی امام بی نظیر است. چرا که او حتی وقتی تبعید شد، نیز عزیز بود و دل های ایرانیان با او بود. سخت ترین و پیچیده ترین وقایع انقلاب به دلیل غلبه امام بر مملکت نفس خویش، به غلبه و ظفر ایشان بر مملکت ظاهری و نیروهای سیاسی اش انجامیده بود! چنانچه اگر محققی کتاب چهل حدیث امام را در کنار وقایع سیاســی که ایشــان از آغاز دهه چهل تا پایان حیاتش از ســرگذراند، را مورد مطالعه قرار دهد به خوبی متوجه خواهد شد که اگر امام در آنجا چگونگی کنار نهادن رذایل اخلاقی در سلوک فردی را تبیین می کند، در عالم سیاست و کشورداری و مواجه با رذایل اخلاقی اطرافیان و معاندان نیز، به خوبی از پس صاحبان فتنه ها – که هر کدام دچار به یکی از این رذایلند – برمی آید و هر بار کشتی توفان زده را به تنهایی به ساحل آرامش می رساند؛ چنانچه در غائله شریعتمداری و بنی صدر و منتظری نیز که هر کدام مظهر ظهور و بروز رذایلی چون عجب و کبر هســتند، اگر ضعفی در امام بود، فتنه دامنگیر انقلاب شده بود و به کرات همه دیدند که اگر شخص امام نبود، نهضت شکست خورده بود.

ماجرای قطعنامه اما مهمترین و تلخترین اتفاق ناگواریست که از آغاز نهضت رخ داده بود که می شد به نحوی از آن بوی شکست ظاهری را استشمام کرد؛ تجربه ای که در هیچ مقطعی از حیات امام نظیر ندارد. او حتی وقتی که به مظلومانه ترین شــکل ممکن از ایران تبعید شــد و از دیاری به دیار دیگر رانده شــد، هیچ کس کوچکترین تزلزل و اظهار به ناگواری و تلخی زهرآگین در کلام و رفتــارش ندید؛ چه اینکه در عین ســختی و ناگواری زمانه پیش از انقلاب، او محبوب قلوب خلایق بود و در محاصره حلقه وسیع یارانِ و مریدان سرازپانشناخته. این بار اما گویی تحت فشار حلقه یاران نزدیک بود تا به جنگ پایان دهد و مردم نیز هشــیاری لازم برای توجه به انذارهای امام به حضور در جبهه و ایستادگی و استقامت را نداشتند.

ای جامه به خود پیچیده، برخیز و بیم ده

سیاسیون و نظامیون تنها به اداره کشور و نظام نظر داشتند اما امام هــادی قلوب و مربی نفوس بــود و از آغاز با منظر و مرئایی دیگر به انقلاب و دفاع مقدس نگریسته بود. او از منظر کسی به سراسر این داستان نگاه می کرد که در سفر چهارم با تربیت جمعی نفوس و تکمیل بندگان، آنها را به سوی خدا می کشاند.

این سخنی گزاف نیست و حتی اساسی ترین تحلیل در فهم فلسفه و علت حرکت امام برای پیروزی انقلاب و فتح و ظفر در دفاع مقدس است. او تا پیش از دهه چهل شمســی بــود و از آغاز با منظر و مرئایی دیگر به انقلاب و دفاع مقدس نگریسته بود. او از منظر کسی به سراسر این داستان نگاه می کرد که در سفر چهارم با تربیت جمعی نفوس و تکمیل بندگان، آنها را به سوی خدا می کشاند.

این سخنی گزاف نیست و حتی اساسی ترین تحلیل در فهم فلسفه و علت حرکت امام برای پیروزی انقلاب و فتح و ظفر در دفاع مقدس است. او تا پیش از دهه چهل شمســی بــود و از آغاز با منظر و مرئایی دیگر به انقلاب و دفاع مقدس نگریسته بود. او از منظر کسی به سراسر این داستان نگاه می کرد که در سفر چهارم با تربیت جمعی نفوس و تکمیل بندگان، آنها را به سوی خدا می کشاند.

این سخنی گزاف نیست و حتی اساسی ترین تحلیل در فهم فلسفه و علت حرکت امام برای پیروزی انقلاب و فتح و ظفر در دفاع مقدس است. او تا پیش از دهه چهل شمســی بــود و از آغاز با منظر و مرئایی دیگر به انقلاب و دفاع مقدس نگریسته بود. او از منظر کسی به سراسر این داستان نگاه می کرد که در سفر چهارم با تربیت جمعی نفوس و تکمیل بندگان، آنها را به سوی خدا می کشاند.

این سخنی گزاف نیست و حتی اساسی ترین تحلیل در فهم فلسفه و علت حرکت امام برای پیروزی انقلاب و فتح و ظفر در دفاع مقدس است. او تا پیش از دهه چهل شمســی بــود و از آغاز با منظر و مرئایی دیگر به انقلاب و دفاع مقدس نگریسته بود. او از منظر کسی به سراسر این داستان نگاه می کرد که در سفر چهارم با تربیت جمعی نفوس و تکمیل بندگان، آنها را به سوی خدا می کشاند.

این سخنی گزاف نیست و حتی اساسی ترین تحلیل در فهم فلسفه و علت حرکت امام برای پیروزی انقلاب و فتح و ظفر در دفاع مقدس است. او تا پیش از دهه چهل شمســی بــود و از آغاز با منظر و مرئایی دیگر به انقلاب و دفاع مقدس نگریسته بود. او از منظر کسی به سراسر این داستان نگاه می کرد که در سفر چهارم با تربیت جمعی نفوس و تکمیل بندگان، آنها را به سوی خدا می کشاند.

سیاسیون و نظامیون تنها به اداره کشور و نظام نظر داشتند اما امام هــادی قلوب و مربی نفوس بــود و از آغاز با منظر و مرئایی دیگر به انقلاب و دفاع مقدس نگریسته بود. او از منظر کسی به سراسر این داستان نگاه می کرد که در سفر چهارم با تربیت جمعی نفوس و تکمیل بندگان، آنها را به سوی خدا می کشاند.

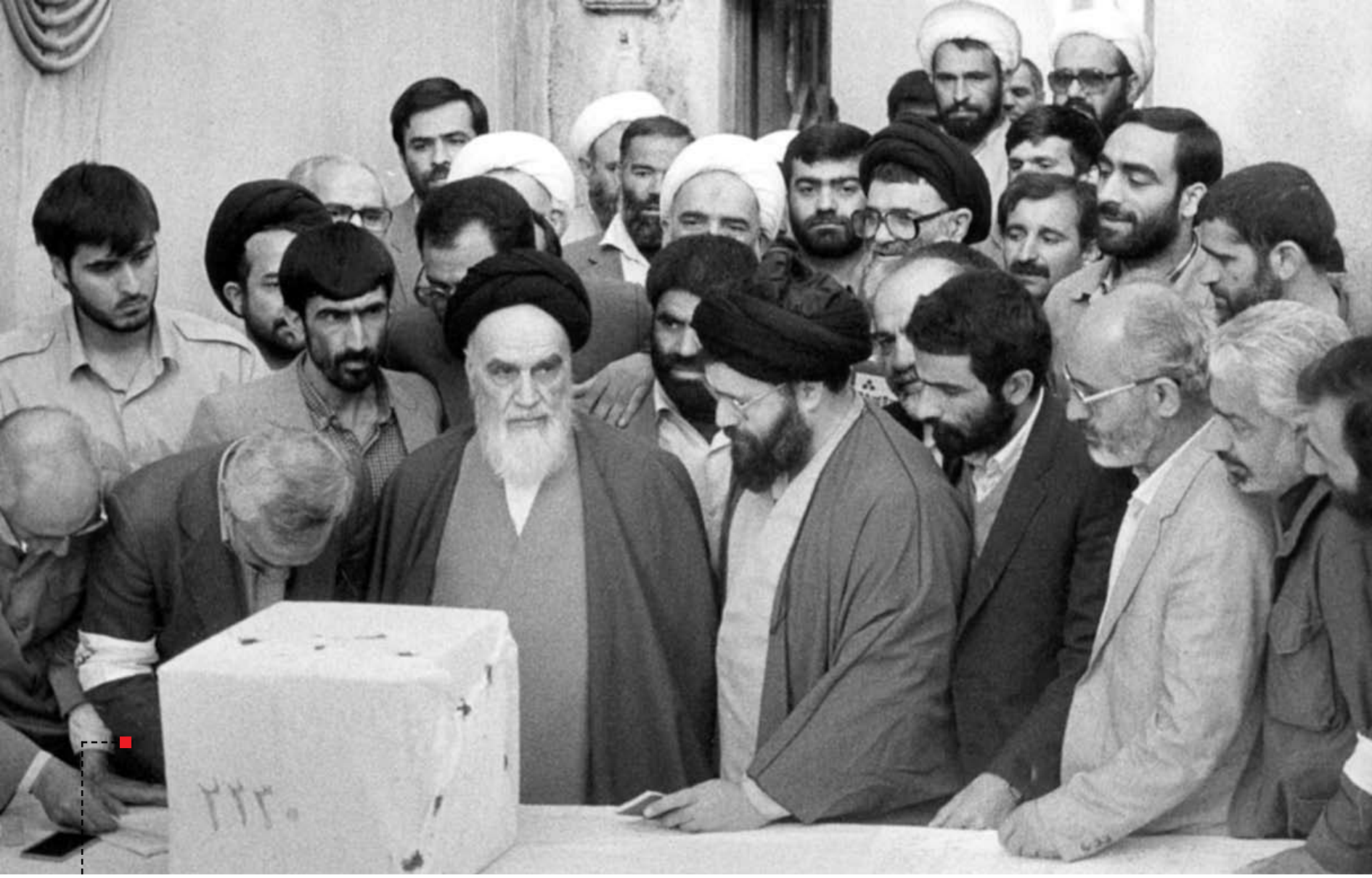
این نکته، خرده ای بر سلســله جلیله عارفان در هزاره غیبت نیست و شــاید هیچکس بهتر از امام علت تفاوت این دو گروه از اولیای خدا را بیان نکرده باشد: «قلب هایی که در مسیر سلوک معنوی و سفر باطنی به سوی حق مهاجرت می کنند و از منزل تاریک نفس می گذرند و انیت و انانیت را زیر پا می گذارند، دو دسته اند: یک دسته پس از پایان بردن سفر الی الله، مرگ، آنها را در می یابد و آنان در همین حالت جذبه و فنا و موت باقی می مانند. اینان اجرشان علی الله و هو الله است. گروه دوم، آنهایی هستند که پس از تمامیت سیر الی الله و فی الله قابلیت آن را دارند که به خود رجوع کنند و حالت صعود و هوشیاری و توجه به آنان دست دهد و اینان به حسب تجلی به فیض اقدس که «سر قدر» اســت، تقدیر برای استعدادشان شــده و اینها را برای تکمیل بندگان و آبادانی سرزمین ها انتخاب کرده اند.» (امام خمینی، آداب الصلاه، ص ۳۲۲)

کار امام در سفر چهارم، تکمیل بندگان و آبادانی سرزمین ها است. او پس از طی همه مراتب نفسانی و رسیدن به کمالات ممکنه، باید بتواند دست خلق را بگیرد و آنها را به سوی خدا فراخوانده و با خود به سوی حق ببرد.

اما در تشریح اینکه برمبنای ادبیات عرفان اسلامی چگونه این مقامات و مراحل چهارگانه در عالم تکوین رخ می دهد، شاید بهتر آن باشد که نگاه امام به این اسفار را مرور کنیم که در کتاب بی مانند «مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه» (ص ۲۰۷ و ۲۰۸) در بیان سفرهای چهارگانه انبیا و اولیا می نویسند:

«از نگاه من، ســفر اول که ســفر از خلق به سوی حق مقید است بدین صورت اســت که ســالک باید نخســت، حجــاب هایی را کــه دارد، از میان بردارد و جمال حضرت حق را مشــاهده کند؛ به عبارت دیگر، مشــاهده جمال حق به آن اســت که وجه حضرت حق و وجه الله در نزد او منکشــف می شود و پایان این سفر آن است که همه خلق را ظهور حضرت حق می بیند و همه چیز را آیات او می داند. سپس سفر اول او پایان یافته است. سفر دوم شروع می شود، یعنی سفر از حق مقید به حق مطلق در این سفر هویات وجودی در نزد او اضمحلال پیدا کرده و تعین های خلقی به طور کلی در نظر او مستهلک می شود و با ظهور وحدت تام، قیامت کبری برپا می شود و حق تعالی با مقام وحدانیت برای او تجلی می کند. در این مقام اســت که اشیاء را اصلاً مشاهده نمی کند و از ذات و صفات و افعال خود فانی می شود. در این مرحله اگر عنایت الهی در مقام تقدیر اســتعدادها شامل او شده باشد، چنان که شیخ عربی گفته است: قابل نمی شود مگر از ناحیه فیض اقدس و خدای تعالی او را به خویشتن باز می گرداند و سفر سوم را آغاز می کند این سفر از حق به سوی خلق به واسطه حق است، یعنی سفر از احدیت جمعی به حضرت اعیان ثابته. در این سفر حقایق اشــیاء و کمالات آنان و کیفیت ترقی شــان به مقام نخستین شان و بازگشت آنان به وطن اصلی شــان برای او منکشف می گردد ولی تا در این سفر است، نمی تواند پیغمبر باشد و حق تشریع ندارد؛ چرا که هنوز به سوی خلق در نشأت عینی بازنگشته است. سفر چهارم شروع می شود و در این سفر از اعیان ثابته به سوی خلق، یعنی به سوی اعیان خارجی و به وسیله حق، یعنی به وجود حقانی خودش در حالی که در همه چیز جمال حق را مشاهده می کند و مقاماتی را که اعیان خارجی در نشأت علمی دارد و می شناسد و راه سلوکشان را به حضرت اعیان و بالاتر می داند و از کیفیت وصول آنها به وطن اصلی شان آگاه است و در این سفر است که دین و شریعت می آورد و احکام ظاهری بدنی و احکام باطنی قلبی جعل می کند و از خدای تعالی و صفات و اسماء و معارف حقه به اندازه ای که اهل استعداد می توانند دریافت کنند، خبر می دهد.»

ســپس این معنا را به دیگر ســالکین (غیر از انبیا و اوصیا) تســری می دهد و تذکر می دهد که با ختم نبوت دایره تشریع بسته شد اما اولیای خدا



برای هدایت خلق از همین مسیر به پیش می روند: «وحی تشریعی قطع شده و دوران نبوت با رحلت حضرت محمد مصطفی(صلی الله علیه وآله وسلم) به پایان رسیده است. ایشان(پیامبر اسلام) با توجه به چشم انداز عرفانی خویش، بر آن است که اگر سالک به مرتبه فنای ذاتی و فنای تام رسید و پس از آن برای او در این مقام، افاقه حاصل شد، براساس استعداد خود به مناسبت عین ثابتش به هدایت خلق قیام می نماید و مخاطب این خطاب الهی واقع می شود: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ*قُمْ فَأَنْذِرْ»؛ «ای جامه به خود پیچیده، برخیز و بیم ده» (مدثر/ ۱و۲)»

انقلاب اسلامی از نگاه امام خمینی خود برمبنای تحولی انفسی در ایرانیان رخ داده است و شاید این محکم ترین تحلیل از علت وقوع انقلاب است و همه تحلیل های تاریخی اقتصادی یا سیاسی درباره نیروها و عوامل مؤثر در انقلاب، تنها خواهند توانست علل محدثه انقلاب را شرح دهند اما با هیچ روش علمی معتبر در جامعه شناسی یا علوم سیاسی نمی توان علت اصلی انقلاب را اثبات کرد!

در همین راستا اگر چشم انداز عرفانی امام به انقلاب و دفاع مقدس را چشم انداز تحول انفسی بدانیم، دفاع مقدس در نزد امام، شأن و قدر والاتری از انقلاب داشت. انقلاب با همه عظمتش قرار بود تنها دست یافتن به ابزار پایه گذاری شجره طیبه نسل های انقلابی بود. جنگ اگرچه سرشار از خسارت و ویرانی مادی بود اما به کرات از سوی امام به عنوان مامن تربیت اولیای الهی دانسته شده بود. این بیان که بسیجی ها ره صدساله عرفا را یک شبه می روند، حکایت از نگاه امام به دفاع مقدس همچون کارگاهی برای تربیت مجاهدان و تربیت اولیای خاص الهی بود که فان الجهاد باب من ابواب الجنه فتحه الله لخاصه‌اولیائه.

ایشان در پیام قطعنامه فرازهای طولانی در باب ارزش و منزلت دفاع مقدس سخن گفته و سپس کسانی که در آینده جنگ را بی فایده خواهند دانست، مورد خطاب قرار می دهد و می نویسد: «حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن(جنگ) لطمه ای وارد نمی سازد و ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدانمان فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جست و جو نماییم.»

ممکن است کسانی بگویند یعنی حیات جمهوری اسلامی در صلح متصور نبود؟ و آیا هدف انقلاب جنگ بود؟ پاسخ به این هر دو سؤال منفی است اما این پرسش به معنای درنظر نگرفتن غایت جهانی انقلاب و از سوی دیگر نادیده گرفتن عزم دشمن بر نابودی دین و دنیای انقلابیون ۵۷ است.

از سوی دیگر اگر امام مظهر اسم عزت خداوند بود، نگاه عرفانی امام نیز مبتنی بر شجاعت و عزت و حمیت بود. چشم انداز جنگ همان چشم انداز نگاه عرفانی امام بود: چه آنجا که گفت راه قدس از کربلا می گذرد و چه آنجا که به آیه «و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه» اشاره کرد. ایشان حتی در پیام قطعنامه نیز این نکته را تذکر می دهد: «نکته مهمی که همه ما باید به آن توجه کنیم و آن را اصل و اساس سیاست خود با بیگانگان قرار دهیم این است که دشمنان ما و جهانخواران تا کی و تا کجا ما را تحمل می کنند و تا چه مرزی استقلال و آزادی ما را قبول دارند. به یقین آنان مرزی جز عدول از همه هویتها و ارزشهای معنوی و الهی مان نمی شناسند. به گفته قرآن کریم، هرگز دست از مقاتله و ستیز با شما بر نمی دارند مگر اینکه شما را از دینتان برگردانند. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم صهیونیستها و امریکا و شوروی در تعقیبمان خواهند بود تا هویت دینی و شرافت مکتبی مان را لکه دار نمایند.» به همین جهت ابراهیم امام در جمله ای خطاب به استکبار جهانی تبلور یافته بود که: «اگر شما در برابر دین ما بایستید، ما با تمام وجود در مقابل دنیای شما می ایستیم» و مگر دنیای استکبار با تمام وجود در برابر دین ما نایستاد.

امام(ره)؛ دائر مدائر وقایع ۶۷-۶۸

بـا این وصف پایان جنگ را باید آغـاز دوران تازه ای در حیات امام دانسـت که در آن سیر وقایع شتاب می گیرد و رفتارهای امام به سمت شکل دادن به دنیای آینده با منشـورهای مکتوب و جمع بندی های عملی به پیش می رود.

شهریور ۶۷؛ حلیت شطرنج: در این ماه فتوای امام در خصوص شطرنج و موسیقی و آلات مشترکه، بازتاب فراگیری چه در حوزه‌ها و مجامع فقهی و چه در سطح عمومی و فرهنگی کشور و اقشار مختلف اجتماعی یافت و ایشان در پاسخ به نامه انتقادی یکی از مدرسان حوزه علمیه، موضع خود را به نحوی روشن‌تر تبیین کردند. اهمیت تاریخی و تعیین کننده این فتاوی از آن جهت است که امام طی آن بر معماری حرکت از اجتهاد مصطلح معطوف به حفظ وضع موجود و نیز ناکارآمد و ناکافی دانسـتن آن، به سمت فقه پویا و پاسخگو به نیازها و ضرورت‌های تاریخی و اجتماعی که نبض زمانه را به دسـت دارد. امام در پاسـخ خود به آقای قدیری، ضمن تکرار مواضع قبلی با صراحت و قاطعیت بیشتری از ایده خویش که: «زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند» دفاع می کنند و می‌گویند: «امروز غریب‌ترین چیزها در دنیا اسـلام اسـت که نجات آن قربانی می‌خواهد. دعا کنید من هم یکی از قربانیان آن باشم.»

شهریور ۶۷؛ منشور هنر متعهد: در همین ماه منشور هنر متعهد خطاب هنرمندان و خانواده شـهدا از سوی امام نوشته شد. در این پیام مهم آمده بود: « هنر در مدرسـه عشـق نشان دهنده نقاط کور و مبهم معضلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسـی، نظامی اسـت. هنر در عرفان اسلامی ترسیم روشـن عدالت و شـرافت و انصاف، و تجسیم تلخکامی گرسنگانِ مغضوبِ قدرت و پول است.»

شهریور ۶۷؛ مخالفت با استعفای میرحسین موسوی: این نامه شدیداللحن باعث شد موسوی استعفای خود را پس بگیرد. در این نامه آمده بود: «نامه استعفای شما باعث تعجب شد. حق این بود که اگر تصمیم بدین کار داشـتید، لااقل من و یا مسئولین رده بالای نظام را در جریان می‌گذاشتید. در زمانی که مردم حزب الله برای یاری اسلام فرزندان خود را به قربانگاه می‌برند چه وقت گله و استعفا است... همه باید به خدا پناه بریم؛ و در مواقع عصبانیت دسـت به کارهایی نزنیم که دشمنان اسلام از آن سوء استفاده کنند. مردم ما ازاینگونه مسائل در طول انقلاب زیاد دیده‌اند، این حرکات هیچ تأثیری در خطوط اصیل و اساسی انقلاب اسلامی ایران نخواهد داشت.»

مهر ۶۷؛ منشور سیاستهای بازسازی: این نامه خطاب به ملت ایران نوشته شد و سیاستهای کلی نظام در دوران بازسازی را تبیین کرد.

آبان ۶۷؛ منشـور برادری: در این ماه امام در نامه ای به اعضای دفترشـان، لغو دیدارها و سخنرانیها را اعلام کردند. همچنین در نامه تاریخی «منشور برادری»، اصول و مبانی رفتارشناسی سیاسی جریان‌های عمده کشور را در رقابت و تعاملات خود تعیین می کنند.

آذر ۶۷؛ فرمان تشـکیل بسیج دانشـجو و طلبه: اما در پیام مهم دیگری که به مناسـبت سالگرد بسیج مستضعفان صادر می‌شود، فرمان تشکیل هسته‌های مقاومت در برابر سلطه جهانخواران را در سراسر جهان داده و بر حاکمیت اندیشه بسیج به مثابه یک مکتب فکری، اعتقادی و آرمانی برای همه زمان‌ها و همه سرزمین‌ها تأکید می کنند. اما مهمتر از این، فرمان امام به تشکیل بسیج دانشـجو و طلبه برای تشکیل آخرین و مهمترین حلقه بسیج مستضعفان بود تا بتواند با این نیرو، این دو سازمان مهم نخبگان، هدایت و کنترل شود؛ فرمانی که هنوز به طور کامل محقق نشده زیرا اکنون این دو سازمان به صورت جداگانه فعالیت می کنند.

دی ۶۷؛ نامـه به گورباچف: در این ماه پیام تاریخی ایشـان به «میخائیل گورباچف » صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی سابق تسلیم وی گردید که در سقوط قریب‌الوقوع نظام سوسیالیستی و اردوئی- کمونیزم بین الملل پیش‌بینی شده بود و در همین پیام رهبر شوروی را از در افتادن به ورطه لیبرایسـم غرب برحذر داشته و به شناخت سرچشمه‌های اصیل تفکر معنوی، حکمت الهی و معارف والا و انسان ساز دین و به ویژه اسلام و مبانی عرفان، اخلاق و انسان شناسی آن فرا خواندند.

دی ۶۷؛ تبیین وظایف مجمع تشخیص مصلحت: در ضمن نامه تبیین وظایف مجمع تشخیص مصلحت، نسبت به وظایف شورای نگهبان نیز ایراداتی طرح شد.

دی ۶۷؛ ماموریـت تدوین تاریخ انقلاب: امام طی نامه ای به آقای سـید حمید روحانی این مأموریت مهم را به ایشان سپردند. در ماههای گذشته نیز بنا به درخواست آقا سید احمد خمینی، امام دستور به گردآوری همه اسناد و مدارک مرتبط با ایشان در همه نهادهای نظام را صادر کردند.

بهمن ۶۷؛ فتوای ارتداد سلمان رشدی: در این ماه فتوای مهم و مشهور امام مبنی بر ارتداد و قتل سلمان رشدی (نویسنده کتاب کفرآمیز آیات شیطانی) انتشار یافت که خود منشـأ تحولات و پیامدهای بسیاری در جهان اسـلام و دنیای غرب شد و سـیر روابط ایران با جهان غرب و اتحادیه اروپا را به شدت تحت‌الشعاع قرار داد و از سوی دیگر به تحکیم و انسجام جبهه متحد اسلامی در سراسر دنیا منجر شد که تا امروز به تحرکات و اقدامات گسترده‌ای در برابر هر حرکت و موضعگیری اهانت آمیز ضد اسلامی بر مبنای احیای هویت دینی منتهی شده است.

اسفند ۶۷؛ صدور منشور روحانیت: در اسفند همین سال پیام تاریخی و ماندگار دیگری از ایشـان، این بار خطاب به روحانیت منتشر گردید که در آن با معرفی تقدس نمایی، تحجر و کژاندیشی و تنگ نظری و جهل و خرافه و تعصب‌ورزی به عنوان بزرگ ترین خطر و چالش در پیش روی حوزه‌ها و روحانیت، افق آینده و دورنمای فقاهت و اجتهاد را در حیثیت تاریخی و رسالت جهانی خود طبق تعریف فقه به عنوان «تئوری تمام نمای اداره همه امور انسان از گهواره تا گور » تعیین کردند.

فروردین ۶۸؛ عزل منتظری: در آغاز سـال ۶۸ نامه مهم ایشان مبنی بر عزل آیت‌الله منتظری از سمت قائم مقامی رهبری صادر شد. این نامه پس از صدور منشـور روحانیت استراتژی های تازه ای برای سازمان روحانیت طرح کرد. با استعفای منتظری، امام فردای همان روز از این اقدام وی استقبال کرد و باردیگر مسئله جانشینی امام(ره) طرح شد.

اردیبهشت ۶۸؛ حذف مرجعیت از شروط رهبری: سرانجام در اردیبهشت همین سال و چند هفته پیش از بیماری و رحلت، در پاسخ به نامه مرحوم آیت‌الله مشکینی نظر نهایی و تکمیلی خود را مبنی بر عدم ضرورت شرط مرجعیت برای رهبری نظام اعلام داشتند که تسهیل کننده مسیر انتخاب رهبری آینده توسط خبرگان گردید. همچنین امام در حالی که هنوز علائم بیماری ظاهر نشده بود، گروهی را مأمور رسیدگی به وجوه و اموال مجهول المالک تحت نظر ولی فقیه می کنند.

خرداد ۶۸ بیماری و رحلت: سی و یکم اردیبهشت ماه به یک باره بیماری قدیمی امام عود کرد و همگان از بیماری ایشان اطلاع پیدا کردند. نیمه خرداد اگرچه گشایش و رهایی این روح خسته و مبارز بود اما با رفتن این روح مسلط جهان بی روح معاصر، بساط ظهور اسم دیگری پهن شد و آقا سیدعلی خامنه ای مجرای امر ولایت شد.

رمز عبور

ایران

ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

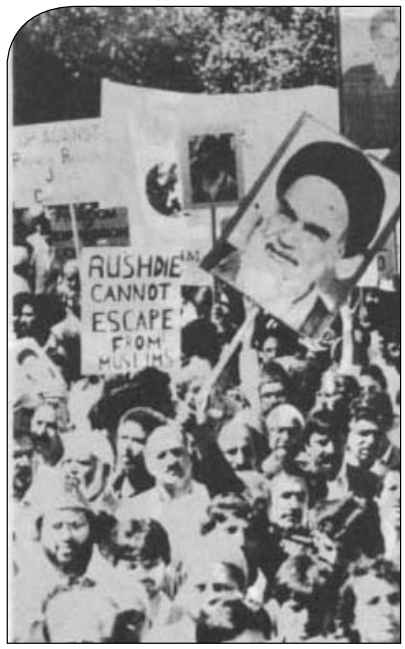
ایران
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

۱۳۶۷
سال آخر

معروفترین فتوای امام در سال ۶۷ صادر شد

زندگی زیر سایه مرگ

مریم آریایی



راهپیمایی در لندن در حمایت از فتوای امام خمینی(ره)


مصطفی ملائج از شهیدان راه اجرای فتوای امام خمینی

هیچ اهمیتی ندارد که سلمان رشدی متولد ۱۹۴۷ بمبئی است و از ۱۳ سالگی به انگلستان رفته، در لندن تحصیل کرده و همانجا مقیم شده و اکنون در امریکا به سر می‌برد. آنچه با شنیدن نام سلمان رشدی در خاطر هر مسلمانی تداعی می‌شود کتابی از او با عنوان «آیات شیطانی» و حکم تاریخی امام راحل درباره ارتداد و اعدام اوست که از آخرین ماه‌های حیات خمینی کبیر تاکنون سایه مرگ را بر سر او و حامیانش افکنده است.

حتی چهار رمانی که رشـدی پیش از «آیات شیطانی» نوشته نیز هیچ اهمیت ندارد، مهم پروژه‌ای اسـت که مؤسسه انتشاراتی صهیونیستی پنگوئن با حق‌التألیف بی‌سابقه ۸۵۰ هزار پوند به او پیشنهاد کرد و در نهایت رمان او در ۵۴۷ صفحه با نام «Satanic verses» «آیات شـیطانی» در ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۸ یعنی ۴ مهر ۱۳۶۷ توسط انتشارات «وایکینگ» از اعضای گروه انتشـاراتی «پنگوئن» در انگلیس منتشر و بلافاصله به عنوان یک اثر ادبی ممتاز شناخته شد.

رمان آیات شیطانی مجموعه‌ای از تمسخر اعتقاد به «خدا»، توهین و افترای بی‌سابقه به دین اسلام و پیامبر اکرم(ص) بود که البته در کنار آن از انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی(ره) رهبر این انقلاب چهره‌ای مخدوش نشان می‌داد.

همزمان که رمان ۵۴۷ صفحه‌ای سـلمان رشدی منتشر می‌شد و با تبلیغات گسترده روزنامه‌های انگلیسی مسیر شهرت را می‌پیمود، هندی‌ها و پاکستانی‌ها که زودتر از سایرین از محتوای این نوشته‌های شیطانی خبردار شده بودند، تحرکاتی در مقابل آغاز کردند، در ۱۴ آبان ۶۷ هند فروش کتاب آیات شـیطانی را ممنوع کرد و پس از هند، پاکستان و چند کشور دیگر این مسـیر را پیمودند، ۲۴ دی‌ماه در برادفورد در شمال انگلستان مسلمانان اقدام به تظاهرات و سـوزاندن آن نمودند و در ۲۳ بهمن‌ماه مسلمانان پاکستان در اسلام‌آباد به تظاهرات پرداختند و به طرف مرکز فرهنگی امریکا حرکت کردند ایـن تظاهرات که به برخورد نیروهای نظامی و یا افراد مسـلح از درون این مرکز با تظاهرکنندگان انجامید، باعث شـهادت ۶ نفر و مجروح شدن بیش از یکصد نفر شـد و در ۲۴ بهمن ۶۷ در تظاهرات مسلمانان هند یک نفر به شهادت رسید.

اما نقطه عطف اعتراض مسلمانان به انتشار «آیات شیطانی» فتوای تاریخی بنیانگذار انقلاب اسلامی از جایگاه رهبر مسلمانان جهان بود که دیوار امنیت را بر سر سلمان رشدی و ناشران کتاب او ویران کرد. امام خمینی(ره) در تاریخ ۲۵ بهمن ۶۷ فتوای تاریخی خود را درباره نویسنده این کتاب صادر فرمودند.

بسمه‌تعالی
«اناالله و انا الیه راجعون»

به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم مؤلف کتاب آیات شـیطانی که علیه اسلام و پیامبر (ص) و قرآن تنظیم و چاپ و منتشر شده است، همچنین ناشـرین مطلع از محتوای آن محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنها را یافتند سریعاً آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشـته شود، شهید است. ان‌شاءالله، ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام آن را ندارد او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد.

والسلام علیکم و رحمه‌ا.. و برکاته ... روح‌الله الموسوی الخمینی ۱۳۶۷/۱۱/۲۵

پیرو دستور امام راحل، دولت روز چهارشنبه ۲۶ بهمن‌ماه را عزای عمومی اعلام کرد. مراجع تقلید درس‌های خود را در حوزه‌های علمیه قم و مشهد تعطیل کردند و اولین جلسه مجلس نیز پس از آن فتوای تاریخی، تعطیل شد و نمایندگان نیز به موج تظاهرات مردمی در سراسر کشور پیوستند. فتوای امام(ره) نه تنها در داخل بلکه در تمام جهان موجی از بیداری را در مسلمانان ایجاد کرد و ایجاد چنین شـرایطی موجب شـد تا غربی‌ها موضعگیری‌های شتابزده‌ای در واکنش به آن فتوای تاریخی داشته باشند.

غربی‌ها در ابتدا کوشیدند تا فتوای بنیانگذار انقلاب را در چارچوب مرزهای ایران تحلیل کرده و عناوینی چون تلاش برای کسب اعتبار سیاسی داخلی، جلوگیری از گسترش جو غیراسلامی در جامعه ایران پس از آتش‌بس و... برای آن به کار بردند. «جفری هاو» وزیر خارجه انگلیس، یک روز پس از صدور حکم امام(ره) در مصاحبه‌ای اعلام کرد که هنوز مسئله روشن نیست و تا روشن شدن زمینه و سوابق سخنی نخواهد گفت. «ویلیام والدگریو» معاون وزیر خارجه انگلیس نیز اظهار داشت: «چنین اقدامی به بهبود وجهه جهانی ایـران کمک نمی‌کند.» وزارت خارجه انگلیس نیز با صدور اعلامیه کوتاهی خواست تا به سادگی از کنار این موضوع بگذرد.

روزنامه گاردین و رادیو بی‌بی‌سـی نیز در اولین واکنش‌ها تلاش کردند تا فتوای امام را یک موضعگیری صرفاً مذهبی وانمود کنند که مقامات سیاسـی ایران آن را نمی‌پذیرند اما بزودی این باور ساده‌انگارانه جای خود را به واقعیت دیگری داد و گاردین به ناچار نوشـت: تا زمانی که نخست‌وزیر و رئیس‌جمهوری ایران به پشـتیبانی از فتوای آیت‌الله خمینی وارد گود نشده بودند، احتمال آن وجود داشت که بتوان از این فتوا صرف‌نظر کرد و با آن به عنوان یک فریاد مخالفت به دیده اغماض نگریست. اما با اظهارات مسئولین مملکتی ایران، فرمان قتل رشدی را می‌توان نوعی دخالت در امور یک کشور از سوی کشور دیگری تلقی کرد.»

در این میان برخی روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های غربی خواسـتند تا حکم ارتداد را مرتبط با مذهب شـیعه نشـان دهند و آن را در قیاس تمامی مسـلمانان جهان حکمی غیراسلامی قلمداد کنند و از این منظر راه انشقاق در جهان اسـلام را بپیمایند، آنها حتی از تهدید نظامی ایران سـخن گفتند. سلمان رشدی ۴ روز پس از فتوای امام از مسلمانان عذرخواهی کرد و مانور رسانه‌های غربی بر این موضوع موجب شد تا دفتر امام (ره) با اطلاعیه دیگری در ۳۰ بهمن ۱۳۶۷ اعلام کند: رسانه‌های گروهی استعماری خارجی به دروغ

ابراهیم عطایی اولین تلاش‌ها برای اجرای حکم اعدام سلمان رشدی را انجام داد و در سال ۱۳۶۸ در جریان بازدید رشدی از یک کتابخانه در لندن توسط تیم حفاظتی او شهید شد و بعد از او نیز مسلمانان دیگر سرباز اجرای فتوای امام گشتند

به مسـئولین نظام جمهوری اسلامی نسبت می‌دهند که اگر نویسنده کتاب آیات شیطانی توبه کند، حکم اعدام درباره او لغو می‌گردد. حضرت امام خمینی مدظله فرمودند، این موضوع صددرصد تکذیب می‌گردد.

سلمان رشدی اگر توبه کند و زاهد زمان هم گردد بر هر مسلمان واجب است با جان و مال تمامی هم خود را به کار گیرد تا او را به درک واصل گرداند. حضرت امام اضافه کردند که اگر غیرمسلمانی از مکان او مطلع گردد و قدرت این را داشته باشد تا سریعتر از مسلمانان او را اعدام کند، بر مسلمانان واجب است، آنچه را که در قبال این عمل می‌خواهد به عنوان جایزه و یا مزد عمل به او بپردازند.

سلمان رشدی و ناشران کتابش که ردپای مرگ را بر تن خود حس می‌کردند بار دیگر از در عذرخواهی درآمدند و بار دیگر در ۲ اسفند ۶۷ ، ناشر انگلیسی طی بیانیه‌ای کتاب خود را داستان‌سرایی شدیداً خیالی یک نویسنده دانسته و از مسلمانان عذرخواهی کردند.

در شـرایطی که تحلیل‌های غیرواقعی، جنجال رسـانه‌ای و حتی عذرخواهی مانع از نفوذ حکم امام در میان مسلمانان جهان نبود، این بار جامعه اقتصادی اروپا وارد گود شدند و در جلسه‌ای که سوم اسفند ۱۳۶۷ در بروکسل برگزار کردند تصمیم گرفتند تا سفرا یا رؤسای هیأت‌های دیپلماسی ۱۲ کشور اروپایی را جهت مشورت از ایران فراخوانده و تماس یا مسافرتی نیز در سطح بالا به ایران انجام نشود. در آن روز آیت‌الله خامنه‌ای، رئیس‌جمهور وقت که در بلگراد بود با شـنیدن این خبر اعلام کرد: «مسئله رشدی راه‌حل دیگری ندارد. آزادی بیان و قلم هیچ‌گاه شـامل اهانت به پیامبران و مقدسـات مردم نمی‌شـود.» ۹ اسفند ماه مجلس شورای اسـلامی یک هفته به وزارت امور خارجه فرصت داد تا اگر دولت انگلیس عذرخواهی نکرد، قطع رابطه صورت گیرد. انگلیس به‌طور غیررسـمی اظهار تأسف کرد، اما اعلام کرد که کتاب شیطانی به آنها ربطی ندارد و در نتیجه بار دیگر در ۱۶ اسفند ۶۷ طبق مصوبه مجلس شورای اسلامی، روابط سیاسی ایران با انگلیس قطع شد.

با به بن‌بسـت رسـیدن اقدامات رسـمی و دولتـی غربی‌ها علیه ایران، این بار نویسـندگان اروپایی و امریکایی پیاده‌نظام دولت‌ها شدند و در اعلامیه‌های متعدد از سلمان رشدی و اقدام موهن او حمایت کردند، اما نتیجه تمامی اقدامات ناشیانه غربی‌ها آن شد که در مقابل جبهه‌ای متحد در جهان اسلام و بر محوریت فتوای تاریخی امام(ره) قرار گرفتند.

بازتاب صدور حکم امام(ره) در جهان اسلام

با فتوای امام خمینی(ره)، اعتراضات در کشـورهای اسـلامی اوج گرفت. برای نمونه علمای اسـلامی و رهبران احزاب اسـلامی در پاکستان و هند به‌طور خاص فتوای ایشـان را خواسـت عمومی مسـلمانان دانستند. دانشـجویان در بنگلادش براسـاس فتوای امام خواهان اعدام او شـدند. در ترکیه، مسـلمانان پرچم انگلیس را آتش زدند و عـلاوه بر روزنامه‌های این کشور، یکی از نمایندگان پارلمان ترکیه فتوای امام خمینی را اجرای عدالت دانست. در کشورهای عربی نیز مواضع روشنی اتخاذ شد.

در الجزایـر علاوه بر مقالات مطبوعاتی، سـمیناری نیز علیه این حرکت ضداسـلامی برگزار شـد. در لبنان رهبر اهل تسـنن جنبش توحید اسـلامی فتوای امام را مشت محکم اسـلام بر دهان کفار دانست. شصت تن از علمای اهل تسنن و اهل تشیع لبنان در اجتماعی به حمایت از آن فتوا برخاسـتند. مطبوعات مصر به صراحت از فتوای امام راحل حمایت کردند و جنبش اسلامی مصر نیز بر آن صحه گذاشت.

در کویت ارگان مسلمانان اهل تسنن ارتداد سلمان رشدی را تأیید کرد و حرکت‌های دانشـجویی و مردمی در حمایت از فتوای رهبر مسلمانان جهان شکل گرفت. علاوه بر این موارد که تنها گوشه‌ای از بازتاب‌های حکم تاریخی بنیانگذار انقلاب بود که به تحریر درآمد، مسلمانان مقیم کشورهای اروپایی حرکت‌های حمایتی خود را از این فتوا با برگزاری تجمعات اعتراضی و صدور بیانیه‌هایی بروز دادند.

بعد از آن فتوای تاریخی و حمایت‌های گسـترده جهانی سـلمان رشدی به مدت ۳ سال زندگی مخفیانه را آغاز کرد و همسرش ماریان ویگنز در مردادماه سـال ۶۸ برای فرار از هراس مرگ از او جدا شـد. روزنامه تایمز در سالگرد صدور فتوای امام(ره) نوشت: «مؤسسه انتشاراتی پنگوئن تاکنون میلیون‌ها دلار صرف اقدامات امنیتی خود کرده اسـت. آنها در سراسر اروپا و امریکا نشرهای وابسته زیادی دارند که در خطر خشم مسلمانان‌ها هستند.» انگلیس یک سال بعد یعنی ۱۹۹۰، دانشجویان ایرانی را به دلیل هراس از به هلاکت رسیدن سلمان رشدی اخراج کرد.

محافظت از رشدی، بعد از حکم امام بر عهده «اسکاتلندیارد» قرار گرفت و هزینه محافظتش در سال تا ۱۰ میلیون پوند رسید و فشار بر دولت انگلیس تا آنجا پیش رفت که ولیعهد انگلیس گفت: سلمان رشدی سربازی پرخرج برای مالیات‌دهندگان انگلیس است.

ابراهیـم عطایی اولین تلاش‌ها برای اجرای حکم اعدام سـلمان رشدی را انجام داد و در سال ۱۳۶۸ در جریان بازدید رشدی از یک کتابخانه در لندن توسط تیم حفاظتی او شهید شد و بعد از او نیز مسلمانان دیگر سرباز اجرای فتوای امام گشتند.

در سال ۱۹۹۱ حکم امام(ره) درباره مترجم ژاپنی کتاب رشدی اجرا شد، در سال ۱۹۹۳ مترجم ایتالیایی هدف مسلمانان قرار گرفت، اما زنده ماند. در سـال ۱۹۹۴ ترور ناشـر نروژی نافرجام ماند و در سال ۱۹۹۴ عزیز نسین که کتاب شـیطانی را به ترکی برگردانده بود، بعد از دادگاهی شدن ناچار شد به آلمان فرار کند.

۱۳۵۷
۱۳۵۸
۱۳۵۹
۱۳۶۰
۱۳۶۱
۱۳۶۲
۱۳۶۳
۱۳۶۴
۱۳۶۵
۱۳۶۶
۱۳۶۷
۱۳۶۸
۱۳۶۹
۱۳۷۰
۱۳۷۱
۱۳۷۲
۱۳۷۳
۱۳۷۴
۱۳۷۵
۱۳۷۶
۱۳۷۷
۱۳۷۸
۱۳۷۹
۱۳۸۰
۱۳۸۱
۱۳۸۲
۱۳۸۳
۱۳۸۴
۱۳۸۵
۱۳۸۶
۱۳۸۷
۱۳۸۸

۱۳۶۸


کیهان فرهنگی

پیام به حجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی به مناسبت رحلت جانسوز رهبر کبیر انقلاب

نهضت ما قائم به شخص نیست، همه ملت رهبرند و بیدار شده‌اند، ملت ما راه خود را یافته است

جهان اسلام در ماتم بزرگترین رهبر قرن

« روح خدا » به خدا پیوست

سران سه قوه تا آخر هفته را تعطیل و ۴۰ روز عزای عمومی اعلام کردند

تغییر در رأس نظام

سال ۱۳۶۸ سال دگرگونی و تغییر مدیریت‌های ارشد در جمهوری اسلامی ایران بود. امام خمینی (ره) که سال آخر حیات پربرکتشان را طی می‌کردند، در تعطیلات نوروزی تصمیم نهایی برای عزل آیت الله حسینعلی منتظری از قائم مقامی رهبری را عملی ساختند و در جلسه‌ای که با حضور سران روحانی کشور(آیت الله خامنه‌ای، موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی ، امینی و مشکینی) داشتند به صراحت از آیت الله خامنه‌ای به عنوان رهبر آینده نام بردند. بنیانگذار انقلاب اسلامی همچنین در روز ۴ اردیبهشت در پاسخ به درخواست نمایندگان مجلس و شورای عالی قضایی، در فرمانی به آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور وقت، آقایان مشکینی ، طاهری خرم آبادی، مؤمن ، هاشمی رفسنجانی، ابراهیم امینی، میرحسین موسوی، حسن حبیبی، موسوی اردبیلی، موسوی خوئینی‌ها، محمدی گیلانی، خزعلی، یزدی، امامی کاشانی، مهدوی کنی، آذری قمی ، توسلی، کروبی و عبدالله نوری را به همراه ۵نماینده منتخب مجلس که به ترتیب آرا، حسین هاشمیان، عباسعلی عمید زنجانی، اسدالله بیات، نجفقلی حبیبی و هادی خامنه‌ای بودند، مأمور بازنگری در قانون اساسی کردند.حدود مسائل مورد بحث در بازنگری نیز مطابق نامه امام چنین تعیین شده بود: «رهبری، تمرکز در مدیریت قوه مجریه، تمرکز در مدیریت قوه قضائیه، تمرکز در مدیریت صداوسیما به صورتی که قوای سه گانه در آن نظارت داشته باشند، تعداد نمایندگان مجلس، مجمع تشخیص مصلحت نظام برای حل معضلات نظام و مشورت رهبری به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد، راه بازنگری به قانون اساسی، تغییر نام مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی.» این شورا که به ریاست آیت‌الله مشکینی تشکیل جلسه می داد، در اولین جلساتش درباره موضوع شرط مرجعیت برای مقام رهبری دچار اختلاف شد و رئیس شورا در نامه ای از امام خمینی(ره) که روزهای آخر عمر با برکتشان را سپری می‌کردند، کسب تکلیف کرد که امام خمینی(ره) در پاسخ این شرط را برای رهبری لازم ندانستند: « در مورد رهبری، ما که نمی‌توانیم نظام اسلامی مان را بدون سرپرست رها کنیم. باید فردی را انتخاب کنیم که از حیثیت اسلامی‌مان در جهان سیاست و نیرنگ دفاع کند. من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست.مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می‌کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادلی را برای رهبری حکومتشان تعیین کند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را بر عهده بگیرد، قهراً او مورد قبول مردم است، در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است.» اما شورای بازنگری در قانون اساسی کارش به پایان نرسیده بود که در شب ۱۳ خرداد ، امام خمینی(ره) به ملکوت اعلی پیوست و صبح همان روز در حالی که بیش از ۲۴ ساعت از رحلت امام نگذشته بود، مجلس خبرگان با بیش از چهار پنجم آرا آیت‌الله خامنه‌ای را مصداق ولی فقیه تشخیص داد و رئیس جمهور وقت به رهبری انقلاب برگزیده شد.پس از برگزاری مراسم خاکسپاری رهبر فقید انقلاب بازنگری در قانون اساسی ادامه یافت و در روز ۱۷ تیرماه پایان کار هیأت بازنگری اعلام شد. در روز ۲۸ تیرماه مصوبات شورای بازنگری به تصویب آیت‌الله خامنه‌ای رسید و برای برگزاری رفراندوم در اختیار دولت قرار گرفت. همزمان کار برگزاری انتخابات ریاست جمهوری آغاز شده و در روز ۶ مرداد رفراندوم و انتخابات به صورت همزمان برگزار شد. اکبر هاشمی رفسنجانی در این انتخابات به همراه عباس شیبانی کاندیدا شد که توانست با ۱۵۵۵۰۵۲۸ رأی به ریاست جمهوری برگزیده شود و اولین رئیس جمهور دارای اختیارات در تاریخ جمهوری اسلامی لقب گیرد. حکم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی در روز ۱۲ مرداد توسط رهبر انقلاب تنفیذ شد.اما ترکیب دستگاه قضایی نیز در سال ۶۸ دگرگون شد و پس از بازنگری در قانون اساسی سمت رئیس دستگاه قضایی ایجاد شد. آیت‌الله یزدی عضو وقت شورای نگهبان، اولین رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی بود که عملاً جایگزین موسوی اردبیلی شده بود. محمد یزدی در روز ۲۴ مرداد از رهبری حکمش را دریافت کرد تا یک روز بعد به مجلس شورای اسلامی برود و در کنار هاشمی رفسنجانی مراسم تنفیذ را برگزار کند.روز ۲۵ خرداد نیز با رأی ۱۴۵ نماینده که پائین‌ترین نصاب رأی ریاست مجلس بود، مهدی کروبی رئیس قوه مقننه شد و بیات زنجانی وحسین هاشمیان نایب رئیسان مجلس شدند. روز ۶ شهریور هاشمی رفسنجانی وزرایش را به مجلس معرفی کرد و توانست برای همه آنها رأی اعتماد بگیرد. حضور همزمان محمدخاتمی، عبدالله نوری، مصطفی معین، بیژن نامدار زنگنه، حسین کمالی، محمد علی نجفی، علی فلاحیان و محسن نوربخش در کابینه هاشمی رفسنجانی جالب توجه بود. در همین روز محمدی ری شهری که به خواست خود از وزارت اطلاعات کناره گیری کرده بود، به عنوان دادستان کل کشور منصوب شد تا عدد موسوی‌های خارج شده از حاکمیت به ۳ برسد: موسوی اردبیلی، میرحسین موسوی و موسوی خوئینی‌ها!



جلسه مهر و موم کردن وصیت‌نامه امام خمینی - آذر ۶۶

مردود در امتحان سخت

امیرحسین ثابتی

بدون تردید یکی از مهمترین برهه‌های تاریخ معاصر جمهوری اسلامی را باید در فرآیند ۴ ساله دوران قائم مقامی رهبری و عزل آیت الله منتظری از این منصب توسط امام راحل، جست‌وجو نمود. دوره‌ای حساس که جدای از حواشی آن، باید به تدقیق مدل رفتار و عملکرد حضرت امام(ره) در این باره پرداخت، بویژه در زمان اوج این واقعه تاریخی که به طور خاص باید از تاریخ اعدام مهدی‌هاشـمی (مهرماه ۶۶) تا عزل رسمی منتظری در فروردین ماه ۶۸ را مدنظر داشت.

آنچه که معمولاً در وهله نخست کمی تأمل برانگیز به نظر می‌آید، سؤال پیرامون چرایی و چگونگی انتخاب آقای منتظری به عنوان قائم مقام رهبری توسط مجلس خبرگان در سال ۶۴ می‌باشد. این تصمیم چرا و با چه تحلیلی توسط مجلس خبرگان اخذ می‌شود؟ و از همه مهم‌تر نظر حضرت امـام(ره) پیرامون این انتخاب چه بوده اسـت؟! اگرچه در نامه ۶ فروردین ماه ۶۸ که امام خمینی(ره) رسـماً خطاب به آقای منتظری تأکید می‌کنند: «ولله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم ولی در آن وقت شما را سـاده لوح می‌دانسـتم که مدیر و مدبر نبودید» شاید بهترین استناد جهت اعلام نظر حضـرت امام(ره) از همان ابتدا در مخالفت با قائم مقامی آقای منتظری باشد، اما بنابر روایت مهمی که آیت‌الله محمدی گیلانی از اعضای وقت شـورای نگهبان در تاریخ ۶ آذرماه ۷۹ نقل نموده و حجت‌الاسلام و المسلمین محمدی ری‌شهری (وزیر اطلاعات وقت) نیز در کتاب خاطرات سیاسـی خویش با عنوان «سنجه انصاف» آن را عیناً آورده است، می‌توان به ابعاد پنهان‌تری از این اتفاق تاریخی پی برد.

آیت‌الله محمدی گیلانی پیرامون انتخاب آقای منتظری توسـط مجلس خبرگان و مخالفت امام راحل در این باره می‌گوید:

«روزی آقای هاشـمی رفسـنجانی در حضور جمعی گفت: من بعـد از ظهر رفتم خدمت امـام. امام فرمودند: موضـوع قائم مقامی آقای منتظـری را فردا مطرح نکن. گفتـم چرا؟ ما در اجلاسـیه قبل به آقایان گفته‌ایم که ایشان را به عنوان قائم مقام مطرح کنیم. امام فرمودند: نه! یکی از دوستان آمده و چنین گفته... گفتم: ما اعلام کرده‌ایم. نمی‌شود!»

این اتفاق تلخ، علی‌رغم نظر حضرت امام و پافشاری آقای‌هاشمی که برخلاف بسیاری دیگر از مسئولین وقت از نظر صریح امام در این باره اطلاع داشت، به وقوع می‌پیوندد، اما مسئله بدین جا ختم نمی‌شود و اگرچه بنیانگـذار کبیر انقلاب در نامه عزل آقـای منتظری صراحتاً از مخالفت ۴ سـال قبل خود در انتخاب ایشـان به عنوان قائم مقامـی رهبری پرده بر مـی‌دارد لکن دقیقاً ۲ روز پس از آن نامه تاریخی و در ۸ فروردین ماه ۶۸ طی آخرین نامه مکتوب خویش به آقای منتظری از علت سـکوت خویش پس از تصمیم مجلس خبرگان نیز چنین می‌فرماید: «هم شما و هم من، از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم... ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند و من نمی‌خواستم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم».

الله الله در انتخاب اصحاب

اما فارغ از سـکوت ۴ سـاله امام خمینی(ره) از آغـاز دوره قائم مقامـی آقای منتظـری (تیرماه ۶۴) تا عـزل وی (فروردین ۶۸)، آنچه که جالب توجه به نظر می‌رسد، توجه به مقاطعی است که طی هر کدام از آنها حضرت امام همواره سعی داشته‌اند تا با تذکرات غیر مستقیم، حساب آقای منتظری را با اقدامات مهدی‌هاشمی (برادر داماد آقای منتظری) جدا نموده و همواره با تذکرات خویش، راه را جهت بازگشـت و اصلاح مواضع ایشان باز بگذارند. در مشـهورترین این مـوارد می‌توان به پیام امام به نمایندگان نخستین دوره مجلس خبرگان رهبری در سال ۶۲ اشاره داشت، که اگرچه در آن زمان هنوز تصمیم مجلس خبرگان نسبت به انتخاب آقای منتظری به عنوان جانشین عالی‌ترین مقام جمهوری اسلامی ایران جنبه رسمی به خود نگرفته بود، اما با توجه به شـرایط آن دوره و همچنین افکار عمومی کـه بیش از همه شـانس آقای منتظری را در ایـن زمینه تقویت می‌کرد، رهبر انقلاب اسـلامی در پیامی معنا دار خطاب به مجلس خبرگان چنین می‌نویسند:

«بایـد بدانید که تبهکاران و جنایت پیشـگان، بیش از هرکس چشـم طمع به شـما دوخته‌اند و اشـخاص منحرف نفوذی در بیوت شما، با چهره‌های صددرصد اسـلامی و انقلابی ممکن اسـت خدای نخواسته فاجعه به بار آورند و با یک عمل انحرافی نظام را به انحراف کشـانند و با دسـت شما، به اسلام و جمهوری اسـلامی سیلی زنند. الله الله در انتخاب اصحاب خود...»

و امروز پس از گذشت۲۶ سال از پیام تاریخی امام عظیم الشأن، ناظران سیاسـی بیـش از هر زمان دیگر بر ایـن واقعیت صحه می‌گذارند که مخاطب اصلی امام(ره) در آن زمان کسـی جز آیت‌الله منتظری نبوده و ایشـان از همان زمان خطر مهدی‌هاشـمی و آنچه که بعدها به‌واسـطه اقدامات وی و اطرافیانش به «باند مهدی‌هاشـمی» مشهور شد، را گوشزد نموده بودند.

اما فـارغ از جنایات مهدی‌هاشـمی وعوامـل وی که پرداختن بـدان، خود فرصتـی جداگانه می‌طلبد، دقت در نـوع رفتار آقای منتظری پـس از اعدام مهدی‌هاشـمی و از آن مهمتر زیر ذره‌بیـن قرار دادن مدل رفتار حضرت امام با آقای منتظری از تاریخ اعدام مهدی‌هاشـمی (مهرماه ۶۶) الی فروردین ماه ۶۸ که رسـماً آقای منتظری از منصب خویش عزل می‌شـود، بسـیار جالب توجه و خواندنی اسـت. آقای منتظری در یکی از آخرین تلاش‌های خویش جهت تغییر نظر امام راحل پیرامون اجرای حکم اعدام مهدی‌هاشمی، در پیامی مکتوب که خطاب به امام بزرگوار در تاریخ ۵ مهرماه ۶۶ نگاشته بود، با لحنی دور از انتظار می‌نویسد:

۱- سـید مهدی هرچه بود و شـد، بالاخره بیسـت سال سنگ اسلام و انقلاب و امام را به سینه زد.

۲- او از خیلی از کسـانی که مورد عفـو امام قرار گرفته‌اند بدتر نیسـت و مادر پیر او و زن و فرزندان خردسال او مورد ترحم‌اند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است.

۳- او نه مرتد است و نه محارب و نه مفسد و بالاخره به انقلاب و اسلام، اعتقاد کامل دارد، هرچند در سلیقه خطاکار باشد و هست.

۴- او هنـوز طرفداران زیـادی از حزب اللهی‌ها و جبهه بروها و افراد انقلابی دارد و اعدام او در روح آنان اثر بد باقی می‌گذارد.

۵- اعدام او سـبب می‌شـود در شهرهای مختلف، افراد خوب را بـه اتهام ارتباط با او خراب و منزوی سـازند و قطعاً حضرتعالی به این امر راضی نیستید.

۶- اعـدام او پیـروزی بزرگی برای دشـمنان و سـوژه طلبان می‌باشد.

۷- و بالاخره آنچه گفته شـد، نه به خاطر علاقه شخصی است – که من فعلاً هیچ علاقه شخصی ندارم – بلکه فقط از نظر مصالح اسلام و آینده انقلاب اسـت و این‌که اعدام و خونریزی بالاخره بسـی کدورت و خون در پی دارد. اعدام همیشـه میسر اسـت؛ ولی کشته را نمی‌شود زنده کرد.

روزی آقای هاشمی رفسنجانی در حضـور جمعـی گفـت: مـن بعـد از ظهـر رفتـم خدمـت امـام. امـام فرمودنـد: موضوع قائم مقامی آقای منتظری را فردا مطرح نکـن. گفتم چرا؟ ما در اجلاسـیه قبل به آقایـان گفته‌ایم که ایشـان را به عنوان قائم مقـام مطرح کنیـم. امام فرمودنـد: نه! یکی از دوسـتان آمـده و چنیـن گفتـه... گفتـم: ما اعـلام کرده‌ایم. نمی‌شـود!

حصار عاطفی مانع از دیدن واقعیت

مطالعه این پیام اگرچه ممکن اسـت ابتدا کمی تعجب‌آور باشد، آن هم از این جهت که چطور مسـائل سـاده‌ای را که آقای منتظری در اینجا مطرح نموده از چشم امام خمینی(ره) غافل مانده بوده است! اما پاسخ مرحوم سـید احمد خمینـی فرزند بزرگوار امام راحـل در رنجنامه معروف خویش به آقای منتظری به خوبی روشـن‌کننده ابهاماتی اسـت که آقای منتظری سـعی در روشـن کردن آن برای امام راحل داشت. مرحوم سید احمد در قسـمتی از رنجنامه معروف خویش و در پاسـخ به ادعاهای آقای منتظری در این رابطه می‌نویسد:

شما در نامه‌ای به حضرت امام که در تاریخ ۴ مهرماه ۶۶ نوشته شده اسـت یعنی چند روز قبل از اعدام مهدی‌هاشمی، مسائلی را آورده‌اید که باور نمی‌کردم و باعث تعجب شد.

در این نامه آورده اید:

«او از خیلی از کسـانی کـه مورد عفو امام قـرار گرفته‌اند بدتر نیسـت. مادر پیر و زن و فرزندان خردسال او موردترحمند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است.»

اکنون نامه مهدی‌هاشمی را هم ملاحظه فرمایید، او می‌گوید:

«اکنون و با گذشت قریب به یک سال من به وضوح انحراف و لغزش را در عملکرد خود و دوستان متهم در پرونده می‌بینم و به درایت و هوشیاری مقام معظم رهبری انقلاب، حضرت امام خمینی (مدظله العالی) آفرین گفته که پیش از رشـد و توسـعه خطر با قاطعیـت از آن جلوگیری فرمودنـد و اطمینان دارم حضرتعالی نیز چنانچه در شـرایط حضرت امام و سـایر مسئولین محترم کشور قرار می‌داشـتید و بیرون از حصار روابط و عواطف ما و دوستانمان به قضیه می‌نگریستید به همان نتیجه می‌رسیدید که مقام معظم رهبری رسیدند.»

راسـتی آیا شما از حصار روابط و عواطف سید مهدی و دوستان ایشـان خارج شـده اید؟ آیا شـما به آن نتیجه‌ای رسیدید که حضرت امام رسـیدند؟ آیا اطرافیان شما حاضر شـدند مطالب را خارج از حصار خویش به شـما منتقل کنند؟ آیا چه کسـی مورد عفو حضرت امام قرار گرفت که مهدی‌هاشمی از او بدتر نبود؟ آیا اگر از حصار درآمده بودید حاضر می‌شدید چنین نامه‌ای به امام بنویسید که دل امام را خون کنید که چرا به معیارهای شرعی توجهی نمی‌نمایید؟

در نامه ۶۶/۷/۴ با اطلاع از اکثر مفاسد او که توسط مصاحبه‌های خودش و مسئولین اطلاعاتی به مردم عرضه شده بود آورده‌اید:

«او نه مُرتد اسـت، نه محارب و نه مفسد و بالاخره به انقلاب و اسلام اعتقاد کامل دارد.»

آیا مهدی‌هاشـمی با سـواکی بودن و چندین فقره قتل، دعا به خانواده سـلطنت، اختفای اسـناد و مهمات مربوط به نظام و ده‌ها مسـئله دیگر که گذشـت، مفسد نبود؟ تازه با تمام این احوال شما می‌گویید اعتقاد کامل به نظام و اسـلام داشت. اگر ایشان مفسد نباشد آیا مصداق مفسد را پیدا می‌کنیم؟

در همین نامه ۶۶/۷/۴ آورده‌اید:

«او هنوز طرفداران زیادی از حزب اللهی‌ها و جبهه بروها و افراد انقلابی دارد. اعدام او در روح آنان اثر بد می‌گذارد.»

آیا شما در چنین تقاضایی اصول اسلام را مورد توجه قرار داده‌اید. بر فرض که در روح عده‌ای اثر بد بگذارد آیا از نظر اسلامی نباید شخصی با این همه جنایت را مجازات می‌دادند؟

در همین نامه ۶۷/۷/۴ آورده‌اید:

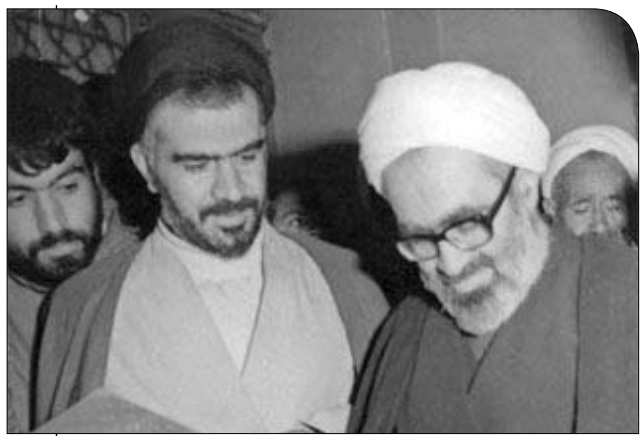
«اعـدام او پیـروزی بزرگـی بـرای دشـمنان و سـوژه‌طلبان می‌باشد.»

مهدی‌هاشمی در صفحه ۱۸ پرونده خود می‌گوید:

«یکـی از گناهان من این بود که نقـاط ضعف فکری و عملی خـود را کـه از قبل و بعد از انقلاب داشـتم با حضـرت آیت‌الله منتظری مطرح نسـاختم تا یا زمینه اصلاح آن فراهم شود و یا حداقل آقا این همه به من اعتماد نکنند بلکه بالعکس در هر مسـئله‌ای من سعی می‌کردم در حضور ایشـان خود را مظلوم جلوه داده ترحم و حمایت ایشـان را به خود

امام از همان اول مخالف بود

حجت الاسلام والمسلمین ری‌شهری



آیت الله منتظری به همراه داماد‌ش سید هادی هاشمی

حجت الاسلام محمدی ری شهری در کتاب «سنجه انصاف» که به بررسی مقطع حساسی از جمهوری اسلامی، از نصب منتظری به قائم مقامی رهبری تا عزل وی و ماجرای باند مهدی هاشمی اختصاص دارد، نحوه انتصاب منتظری به قائم مقامی و نظر مخالف امام(ره) با این مسئله را تشریح کرد. در این کتاب همچنین برای نخستین بار تصویر نامه تاریخی ۶۸/۱/۶ امام(ره) به منتظری که از سوی عوامل مخاطب نامه در آن تشکیک شده بود، آمده است. وی با تأکید بر اینکه نظر امام پیش از تصمیم مجلس خبرگان نسبت به رهبری آقای منتظری منفی بود، در تشریح دلایل این ادعا به نامه ۶۸/۱/۶ ایشان خطاب به منتظری اشاره کرده و با ذکر فرازی از آن مبنی بر اینکه «والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم ولی در آن وقت شما را ساده لوح می دانستم که مدیر و مدبر نبودید...» می افزاید: اما این که امام نظر خود را به خبرگان منتقل کرد یا نه، داستانی شنیدنی دارد که باید از زبان آیت الله محمدی گیلانی که عضو خبرگان بوده و اکنون نیز همچنان عضو مجلس خبرگان اســت، شــنید. گفتنی است که ایشان در ملاقاتی با امام قبل از تصمیم خبرگان در مورد قائم مقامی آقای منتظری از دیدگاه امام در این باره مطلع شده است.

آیت الله محمدی گیلانی در تاریخ ۱۳۷۹/۹/۶ به مناسبت شهادت حضرت امام کاظم(ع) در منزل آقای علی رازینی ضمن ســخنرانی گفت: یک روز قبل از مطرح شدن قائم مقامی آقای منتظری در مجلس خبرگان (۱۳۶۴/۴/۲۵)، من ضمن تماس با دفتر امام(ره) کتباً (از طریق آقای توسلی و آقای رسولی) از ایشان درخواست ملاقات کردم. در آن موقع اعلام شده بود که امام تا پانزده روز ملاقات ندارند. من در تکه کاغذی نوشتم مطلبی واجب و ضروری است، احساس وجوب کردم به عرض مبارک برسانم، امام اجازه دادند خدمتشان رسیدم. گفتم: «فردا قرار است موضوع قائم مقامی آقای منتظری در مجلس خبرگان مطرح شود، خواستم به عرضتان برسانم به آقای هاشمی بگویید مطرح نشود. من به آقای منتظری ارادت دارم؛خدمتشان درس خوانده ام؛ ایشان را عابد و زاهد می دانم؛ ولی این خصوصیات، کافی نیست. او از عهده این کار برنمی آید...». امام، گله‌های سوزانی از آقای منتظری را آغاز کرد که کجا چه کرده و کجا چه...! و اضافه فرمود: «احمد هم از او دفاع می کند! از منزل سید مهدی هاشمی، دست نویس‌های او را آورده اند. من دیدم نامه های آقای منتظری از نوشته های مهدی هاشمی الهام گرفته! این را من برای ایشان نوشتم»! سخن امام که به این جا رسید، من گفتم: آقای منتظری عین نامه شما را آورد و در جلسه خواند و با خنده گفت: «امام خیال کرده که آنچه من برایش می‌نویسم، الهام از سید مهدی می گیرم!»

امام فرمود: « نامه مرا آورد در جلسه خواند؟!» گفتم: «بله! آقای سید عباس خاتم و سید جعفر کریمی و چند نفر دیگر هم بودند». امام فرمود: «او اینطور است»! عرض کردم: «بفرمایید که فردا ایشان به عنوان قائم مقام رهبری مطرح نشود». امام قدری فکر کرد و فرمود: «احمد نیست، می شود شما زحمت بکشید و به آقای هاشمی بگویید بعدازظهر من ایشان را ببینم؟» عرض کردم: «بله، اما به آقای هاشمی نفرمایید که من آمدم [و این جریان را خدمت شما گفتم]. به هیچ کس نگویید. می ترسم مرا هم شمس آبادی کنند یا مثل شیخ قنبر در چاه بیندازند»! این را که گفتم، امام –اعلی الله مقامه– سه بار خندید و فرمود: «خاطرت جمع باشد». از دفتر امام، حرکت کردم و آمدم شورای نگهبان. جلسه تمام شده بود و بعد رفتم خدمت آقای هاشمی و گفتم صبح، خدمت امام رسیدم. کاری داشتم. فرمودند به آقای هاشمی بگویید که من ایشان را ببینم... شب، بعد از نماز مغرب و عشاء، خانم حاج احمدآقا زنگ زد که «حاج آقا! امام فرمودند: آنچه امروز ما صحبت کردیم، مبادا از شما تجاوز کند».

گفتم: « همین طور است». فردای آن روز، آقای هاشمی موضوع قائم مقامی آقای منتظری را در مجلس خبرگان مطرح کرد. آقای محمدی گیلانی اضافه کرد که: پس از این ماجرا، روزی آقای هاشمی در حضور جمعی گفت: من بعدازظهر رفتم خدمت امام. امام فرمودند: «موضوع قائم مقامی آقای منتظری را فردا مطرح نکن». گفتم: «چرا؟ ما در اجلاسیه قبل، به آقایان گفته ایم که ایشان را به عنوان قائم مقام، مطرح کنیم.» فرمود: «نه، یکی از دوستان آمده و چنین گفته...». گفتم: «ما اعلام کرده ایم. نمی‌شود...».

تأمل در آنچه از آقای محمدی گیلانی نقل کردیم، نشان می دهد که امام در مورد طرح قائم مقامی آقای منتظری در مجلس خبرگان، در مقابل کاری انجام شده قرار گرفته بود؛ اما به هرحال، جای این پرسش باقی است که با آن قاطعیتی که از امام سراغ داریم؛ اگر واقعاً با این امر مخالف بود، چرا نظر خود را به خبرگان اعلام نکرد؟ بی‌تردید، اگر خبرگان، نظر امام را می دانستند، آقای منتظری را به عنوان جانشین او تعیین نمی کردند. آقای منتظری عدم مخالفت امام با قائم مقامی وی را دلیل موافقت ایشــان می داند و در پاســخ به این ســؤال که: «آن وقت، احســاس شد که حضرت امام هم مخالفتی دارند؟»، می‌گوید: من نمی دانم، اگر ایشان در آن وقت، مخالف بودند، لازم بود همان وقت، ولو با کنایه با پیغام به من یا دیگری و یا به خبرگان می فرمودند؛ زیرا مصلحت نظام از همه چیز مهمتر بود... پاسخ این سؤال را امام در نامه ۶۸/۱/۶ فرموده اند. متن فرمایش امام، این اســت: والله قســم من از ابتدا با انتخاب شــما مخالف بودم... والله قســم من به نخست وزیری بازرگان مخالف بودم؛ ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم. والله قسم من رأی به ریاست جمهوری بنی صدر ندادم و در تمام موارد، نظر دوستان را پذیرفتم. این سخن به روشنی نشان می دهد که امام در مورد عدم اعلام مخالفت خود با رهبری آقای منتظری، همانگونه عمل کرده که در مورد نخست وزیری بازرگان و رئیس جمهوری بنی صدر عمل کرده است. در همه این موارد، امام – به تعبیر خودشان– نظر دوستان را پذیرفته است. این سخن نشان می دهد که پس از دیدار آقای محمدی گیلانی، مطلبی به امام گفته شده که ایشان مصلحت ندیده با اقدام مجلس خبرگان در مورد رهبری آقای منتظری مخالفت کند؛ چنان که در نامه ۶۸/۱/۸ به این معنا تصریح فرموده: هم شــما و هم من، از ابتدا با انتخاب شــما مخالف بودیم...؛ ولی خبرگان به این نتیجه رســیده بودند و من نمی خواستم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم. در این جا این سؤال پیش می‌آید که دوستانی که امام، نظر آنها را در مورد آقای منتظری پذیرفته، چه کسانی بوده اند؟ بی تردید، سران قوای سه گانه در این موضوع، نقش اساســی داشــته اند. آقای منتظری، خود در پاســخ به این ســؤال که «احساس می‌فرمایید کسی روی این قضیه عنایتی داشته است؟» می گوید: « من نمی دانم، می‌گویند آقای هاشمی رفسنجانی خیلی دنبال قضیه و مصر بوده‌اند. ظاهراً آقایان حسن نیت داشته اند و نظرشان احتیاط برای آینده بوده است». باید گفت آقایان نه ظاهراً، بلکه واقعاً حسن نیت داشتند؛ بلکه آنان در رأس کسانی بودند که در خبرگان، با حسن نیت و به عنوان احتیاط، آقای منتظری را به عنوان رهبر آینده تعیین کردند؛ اما با کمال تأســف، آقای منتظری ابتدا می گوید: «ظاهراً آقایان حســن نیت داشــته اند» ولی در ادامه، در حســن نیت آنها تشکیک می کند و آنان را تا سر حد توطئه گری متهم می کند که با این اقدام، می خواستند زمینه رهبری او را از بین ببرند! متن گفته او این است: من اگر بدبینانه تحلیل کنم، می گویم اصلاً شاید آن قضیه، مقدمه جریانات بعد بوده که مسئله را سر زبان ها بیندازند و بعد، زمینه را از بین ببرند... از قدیم می گفتند اگر می خواهید کسی را خراب کنید، به طور غیرطبیعی او را بالا ببرید و بعد، مقدمات سقوط او را فراهم کنید...! شگفت اینکه، کسی چنین سخن می گوید که خود را مرجع تقلید می داند و معتقد است که تهمت، گناه کبیره است و شگفت انگیزتر اینکه در ادامه همین مطلب می گوید: البته من که – الحمدلله– اصلاً انتظار مقام و موقعیت نداشتم و ندارم! باری، کوتاه سخن در پاسخ به این سؤال که چرا امام نظر مخالف خود را در مورد رهبری آقای منتظری اعلام نکرد، این است که سیره حکیمانه امام در این گونه موارد، این بود که تا آنجا که مصالح نظام را در خطر نبیند و احساس تکلیف قطعی نکند، نظر مسئولان اصلی کشور را، که در واقع مشاوران مورد اعتماد ایشان بودند و از آنان به «دوستان» تعبیر فرموده، بر نظر خود مقدم می داشت. در مورد رهبری آقای منتظری نیز، تا آنجا که تنها وی را ساده لوح و فاقد مدیریت و تدبیر می دانست، با اصرار مدیران ارشد کشور به این جمع بندی رسید که همراهی و همکاری آنان با وی، خلأ بی تدبیری و سادگی او را پرخواهد کرد؛ اما حوادث بعدی ثابت کرد که مشکل بیش از این است و لذا « با دلی پرخون و قلبی شکسته» و با آگاهی تمام، آقای منتظری را از رهبری آینده برکنار کرد.

رمز عبور

جلب کنم.»

حضرت آیت‌الله! اگر شــما ساده بودید و نتوانستید او را بشناسید لااقــل چرا حالا از او دفاع می‌کنید؟ حالا که دو ســه روز به مرگ او مانده است و خودش به همه چیز اعتراف کرده است؟ آیا نباید دل امام خون باشد که چرا شــما به معیارهای اســلامی توجهی نمی‌نمایید؟ البته حضرت امام همه اینها را حمل بر سادگی شما می دانند.

در همین نامه۶۶/۷/۴ آورده‌اید:

« بالاخره آنچه گفته شــد نه به خاطر علاقه شــخصی است که من فعلاً هیچ علاقه شخصی ندارم بلکه فقط از نظر مصالح اسلام و آینده انقلاب است و این که اعدام و خون‌ریزی بالاخره بسا کدورت و خون در پی دارد. اعدام همیشه میسر است ولی کشته را نمی‌شود زنده کرد.»

۱. چگونه شما می‌گویید دیگر علاقه شخصی ندارید آیا آن همه مصیبت که شــما برای اسلام و انقلاب در ســطح جهان برای حفظ آقای مهدی‌هاشــمی به بار آوردیــد که همگی با صبــر و بردباری آن را تحمل کردیم ـ از روی علاقه به مهدی‌هاشمی نبود؟

۲. اگر شــما نسبت به ایشــان علاقه ندارید پس چرا برای امام نوشــته‌اید که او را نکشــید چرا که پیروزی بزرگی برای دشمنان اسلام به وجود می‌آید، چرا برای دیگران چنین نامه‌ای را نمی‌نویسید؟

۳. این که نوشــته‌اید چه بســا خون و اعدام خــون در پی دارد، حضرت آیت‌الله با کمال معذرت این دیگر خیلی عوامی است. چرا که باید قصاص اســلام را تعطیل کرد چون اولاً خون خون می‌آورد، ثانیاً کشته را نمی‌توان زنده کرد. این که من به این مســائل می‌پردازم برای این اســت که می‌خواهم ثابت کنم که شــما در اطرافیان خود چنان حل شــده‌اید که بدیهیات را هم منکرید.

چه کوته نظرند آنان که...

اما روند مواضع تند آقای منتظری پس از اعدام مهدی‌هاشــمی نه تنها کاهش نیافت که روز به روز فزونی گرفت. به‌گونه‌ای که در تمامی این موارد نیز امام بزرگوار تمامی تلخی‌ها و مواضع متعصبانه آقای منتظری را تحمــل نمود و با صبر خویش ســعی در پایــان دادن به رفتارهای آقای منتظری را داشت. این وضعیت حتی تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که خود آقای منتظری نیز در قســمتی از خاطرات خویش (خاطرات آقای منتظری، ص ۶۱۹) ناخواسته بر صبر امام(ره) و سعی ایشان در پایان دادن به این موضوع ناخواسته چنین اشاره می‌کند:

«بــه دعوت آقای حاج ســیداحمد خمینــی در تاریخ ۲۷ مهرماه ۶۷ آقای سیدهادی‌هاشــمی (داماد آقــای منتظری) با مرحوم امام ملاقات می‌کند و معظم له می‌فرمایند: «... آقای منتظری برای مرجعیت باید حفظ شــوند و صدمه‌ای به ایشان وارد نشود. من احساس می‌کنم دست‌هایی در غیرمعممین نظیر نهضت آزادی و بیشتر در معممین هست که می‌خواهند مرجعیت آقای منتظری صدمه بخورد و ایشان ملکوک شوند و باید نگذاشت اینها چنین کاری بکنند... افرادی هستند که حسادت می‌ورزند و روی آقای منتظری و مرجعیت ایشــان حساســیت دارند. شما (هادی‌هاشمی) در بیت آقــای منتظری هســتید. باید نگذاریــد اینگونه افراد به مرجعیت ایشــان صدمــه‌ای بزنند و موجب ناراحتی بشــوند، چراکه شــکی نیســت اینگونه افراد به آینده ایشــان صدمه می‌زنند». مرور این قســمت از خاطرات آقای منتظری و جملات امام در دیدار با هادی‌هاشــمی که از نزدیک‌ترین افراد در بیــت آقای منتظری بود، بیش از هر چیز گواهی می‌دهد که امام راحل حتی پس از رفتارهای نابجای آقای منتظری در حمایت از مهدی‌هاشمی، همچنان ســعی بر عدم دفع ایشان داشته و بار دیگر با تذکرات خویش اما این‌بار خطاب به‌هادی‌هاشــمی، خطر نفوذی‌های به بیت آقای منتظری را گوشزد می‌نمایند. اما متأسفانه تنها کمتر از ۴ ماه از این دیدار می‌گذرد که

ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشــیمان از عملکرد خود نیستیم. راستی مگر فراموش کرده‌ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده‌ایم و نتیجه فرع آن بوده اســت... خوشا به حال آنان که تا لحظه آخر هــم تردید ننمودنــد... نباید برای رضایت چند لیبرال خودفروخته در اظهارنظرها و ابراز عقیده‌ها به گونه‌ای غلط عمل کنیــم که حزب‌الله عزیز احســاس کنــد جمهــوری اســلامی دارد از مواضــع اصولیــش عــدول می‌کند

آقای منتظری یکی دیگر از بزرگترین اشــتباهات حیات سیاسی خویش را مرتکب می‌شود. وی که در دهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ماه ۶۷ سخن می‌گفت، با مواضع عجیب خود، بیش از هر چیز مؤید دیگری بر هشــدارهای امام نسبت به خطر نفوذی‌های بیت آقای منتظری و تأثیرپذیری وی از آنها گشــت. قائم مقام رهبری در قســمتی از سخنان خویــش که هم اکنون نیز با مراجعه به روزنامــه کیهان ۲۳ بهمن ماه ۶۷ قابل رؤیت است و مشخص نیست چرا در خاطرات خود آقای منتظری ثبت نشده است! می‌گوید:

«دشمنان ما که این جنگ را تحمیل کردند، آنها پیروز از کار در آمدند! چقدر نیرو از ایران و از دســت ما رفت و چقدر جوان‌ها را از دســت دادیم... ببینیم اگر اشتباهی کرده‌ایم، اینها توبه دارد و اقلاً متنبه شویم که بعداً تکرار نکنیم... باید بفهمیم اشــتباه کرده‌ایم و بعد بگوییم: خدایا و ای ملت ایران! ما اینجا اشــتباه کرده‌ایم... چقدر در این مدت شعارهایی دادیم کــه غلــط بود و خیلی از آنها ما را در دنیا منــزوی کرد و مردم دنیا را به ما بدبین کرد!»

اما نکته جالب توجه در این میان، پاســخ قاطعی اســت که امام خمینــی(ره) دقیقاً ۱۱ روز پس از صحبت‌هــای آقای منتظری که موجب ســردرگمی و ناراحتی خانواده‌های شهدای جنگ تحمیلی و همچنین ملت ایران شده بود، در یکی از سخنرانی‌های خویش اعلام نمودند:

«چــه کوته‌نظرند آنهایی که خیال می‌کنند چون ما در جبهه به آرمان نهایی نرســیده‌ایم، پس شــهادت و رشادت و ایثار و از خودگذشتگی و صلابت بی‌فایده اســت!... من در اینجا از مــادران و پدران و خواهران و برادران و همسران و فرزندان شهدا و جانبازان به خاطر تحلیل‌های غلط این روزها رســماً معذرت می‌خواهم و از خداوند می‌خواهم مرا در کنار شهدای جنگ تحمیلی بپذیرد. ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم. راستی مگر فراموش کرده‌ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده‌ایم و نتیجه فرع آن بوده اســت... خوشــا به حال آنان که تا لحظه آخر هــم تردید ننمودند... نباید برای رضایت چنــد لیبرال خود فروخته در اظهارنظرهــا و ابراز عقیده‌ها به گونه‌ای غلط عمل کنیم که حزب‌الله عزیز احساس کند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولیش عدول می‌کند.

تحلیل این مطلب که جمهوری اســلامی ایران چیزی به دست نیاورده و یا ناموفق بوده اســت، آیا جز به سستی نظام و سلب اعتماد مردم منجر نمی‌شــود؟! تأخیر در رســیدن به همه اهداف دلیل نمی‌شود که ما از اصول خود عدول کنیم. همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم نه مأمور

ایران
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

مروری در امتحان سخت

ایران
مروری بر امتحان سخت
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹



نماز جمعه به امامت آیت الله خامنه‌ای- بهمن ۵۸

به نتیجه. اگر همه انبیاء و معصومین ـ علیهم‌السلام ـ در زمان و مکان خود مکلف به نتیجه بودند، هرگز نمی‌بایست از فضای بیشتر از توانایی عمل خود فراتر بروند و سخن بگویند و از اهداف کلی و بلندمدتی که هرگز در حیات ظاهری آنان جامه عمل نپوشیده است ذکری به میان آورند در حالی که به لطف خداوند بزرگ، ملت ما توانسته است در اکثر زمینه‌هایی که شعار داده است به موفقیت نایل شود. ما شعار سرنگونی رژیم شاه را در عمل نظاره کرده‌ایم، ما شعار آزادی و استقلال را به عمل خود زینت بخشیده‌ایم، ما شعار «مرگ بر امریکا» را در عمل جوانان پرشور و قهرمان و مسلمانان در تسخیر لانه فساد و جاسوسی امریکا تماشا کرده‌ایم، ما همه شعارهایمان را با عمل محک زده‌ایم... من به طلاب عزیز هشدار می‌دهم که علاوه بر این که باید مواظب القائات روحانی نماها و مقدس‌مآب‌ها باشند، از تجربه تلخ روی کار آمدن انقلابی نماها و به ظاهر عقلای قوم که هرگز با اصول و اهداف روحانیت آشتی نکرده‌اند عبرت بگیرند که مبادا گذشته تفکر و خیانت آنان فراموش و دلسوزی‌های بی‌مورد و ساده‌اندیشی‌ها سبب مراجعت آنان به پست‌های کلیدی و سرنوشت‌ساز نظام شود.

من امروز بعد از ۱۰ سال از پیروزی انقلاب اسلامی همچون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود، گر چه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید و تأیید دوستان قبول نمودم و الآن هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و حرکت به سوی امریکای جهانخوار قناعت نمی‌کنند، در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند.امروز هیچ تأسفی نمی‌خوریم که آنان در کنار ما نیستند چرا که از اول هم نبوده‌اند.

انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد و ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان خود را به گروه‌ها و لیبرال‌ها می‌خوریم، آغوش کشور و انقلاب همیشه برای پذیرفتن همه کسانی که قصد خدمت و آهنگ مراجعت داشته و دارند گشوده است ولی نه به قیمت طلبکاری آنان از همه اصول، که چرا مرگ بر امریکا گفتید! چرا جنگ کردید! چرا نسبت به منافقین و ضد انقلابیون حکم خدا را جاری می‌کنید؟ چرا شعار نه شرقی و نه غربی داده‌اید؟ چرا لانه جاسوسی را اشغال کرده‌اید و صدها چرای دیگر.»

نفوذی‌ها چگونه حرف می‌زنند؟

و دقیقاً پس از این اتفاق تلخ است که حضرت امام دستور عدم انتشار و بازتاب سخنان آقای منتظری را در صدا و سیما می دهند زیرا با توجه به اوضاع وقت کشور، مواضع آقای منتظری حاصلی جز ایجاد یأس و ناامیدی در ملتی که ۸ سال ظاهراً با عراق اما فی الواقع با تمام جهان جنگیده بود، نداشت و همین امر موجب ناخرسندی و دل شکستگی بسیاری از خانواده‌های شهدای جنگ تحمیلی و هم چنین جانبازان سرافراز جنگ گشته بود. و البته در این میان باید به سوءاستفاده‌های رسانه‌های بیگانه از صحبت‌های نابجای آقای منتظری نیز اشاره داشت. اما تنها ۴ روز قبل از انتشار نامه رسمی امام خمینی(ره) خطاب به آقای منتظری پیرامون عزل وی، معظم له در تاریخ ۲ فروردین ماه ۶۸ در پیام خویش خطاب به مهاجرین جنگ تحمیلی نکات مهمی را مورد اشاره قرار دادند که با توجه به اوضاع آن روز کشور، تفسیر آن کاملا عیان و آشکار بود. امام عظیم‌الشأن در قسمتی از پیام خویش صراحتاً ابراز می‌دارند: «نفوذی‌ها بارها اعلام کرده‌اند که حرف خود را از دهان ساده‌اندیشان موجه می‌زنند. من بارها اعلام کرده‌ام که با هیچ کس در هر مرتبه‌ای که باشد عقد اخوت نبسته‌ام. چارچوب دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است. دفاع از اسلام و حزب الله اصل خدشه‌ناپذیر سیاست جمهوری اسلامی است». و در ادامه نیز با توجه به موضع‌گیری‌های عجیب آقای منتظری در محکومیت اعدام منافقینی که دستانشان به خون هزاران مسلمان بی‌گناه آلوده بود می‌فرمایند:

« ما باید مدافع افرادی باشیم که منافقین سرهاشان را در مقابل زنان و فرزندانشان در سر سفره افطار گوش تا گوش بریدند. ما باید دشمن سرسخت کسانی باشیم که پرونده‌های همکاری آنان با امریکا از لانه جاسوسی بیرون آمد. ما باید تمام عشقمان به خدا باشد نه تاریخ. کسانی که از منافقین و لیبرال‌ها دفاع می‌کنند، پیش ملت عزیز و شهید داده ما راهی ندارند. اگر ایادی بیگانه و ناآگاهان گول خورده که بدون توجه بلندگوی دیگران شده‌اند، از این حرکات دست برندارند، مردم ما آنها را بدون هیچ گونه گذشتی طرد خواهند کرد». اما موضوع اعدام منافقین در تابستان سال ۶۷ از جمله مواردی است که امروز و پس از ۲۱ سال از آن واقعه، بسیاری از نزدیکان به آقای منتظری آن را تنها علت اختلاف بین وی و امام خمینی(ره) قلمداد می نمایند و سعی دارند تا با تمسک بدین موضوع، دیگر مسائلی را نیز که در طرد آقای منتظری از سوی حضرت امام(ره) نقش داشت، از جمله حمایت‌های متعصبانه منتظری از مهدی‌هاشمی، مواضع خاص وی پیرامون مسائلی چون جنگ تحمیلی، انقلاب اسلامی و... را کم اهمیت جلوه داده و حتی در مواقعی انکار نمایند.

منافقین محاربند

اما نکته شایان توجه در این میان این است که پس از عملیات نا موفق «فروغ جاویدان» از سوی سازمان مجاهدین خلق در تابستان سال ۶۷ که با هدف آزاد سازی تهران! و سرنگونی جمهوری اسلامی انجام شد، با اعترافات برخی از دستگیرشدگان مجاهدین خلق و همچنین اسناد بدست آمده مشخص شد که در جلسات مربوط به چگونگی فتح تهران از سوی مجاهدین خلق و با حضور مسعود رجوی، رئیس این گروهک‌تروریستی، زندانی‌های سیاسی درون زندان بخصوص زندان‌های تهران را از نیروهای بالقوه منافقین برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی به حساب می‌آورده است و پس از این ماجراست که رهبر کبیر انقلاب در حکمی ضمن تأکید بر عدم اعدام افرادی که از موضع گذشته خود و محاربه با نظام اسلامی بازگشته‌اند، اعلام می دارند: «از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه می‌گویند از روی حیله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، با توجه به محارب بودن آنها و جنگ کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاری‌های حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنها برای صدام علیه ملت مسلمان ما و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند.»

از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید

اما دقیقاً مشخص نیست آقای منتظری به چه علت ضمن پافشاری بر موضع خود و محکوم کردن اعدام منافقینی که بر موضع خویش و محاربه با جمهوری اسلامی تأکید داشته‌اند، آشفته می‌شود و حتی در اقدامی تأسف‌برانگیز دقیقاً یک روز قبل از نامه امام خمینی خطاب به آقای منتظری مبنی بر عزل ایشان، در تاریخ ۵ فروردین ماه ۶۷، متن نامه محرمانه آقای منتظری خطاب به امام(ره) که تقریباً ۸ ماه قبل و در اعتراض به اعدام منافقین محارب با نظام اسلامی نگاشته شده بود، از طریق رادیو بی بی سی قرائت می‌شود که قطعاً این اتفاق نیز در تسریع فرایند عزل وی بی‌تأثیر نبود و اینها همه در حالی بود که برخی آگاهان سیاسی معتقدند آقای منتظری زمانی نسبت به وقوع اعدام‌ها حساس شد و اعتراض نمود که برخی از نزدیکان وی از جمله مهدی‌هاشمی و امید نجف آبادی (از اعضای باند مهدی‌هاشمی) نیز به تازگی اعدام شده بودند، وگرنه چطور می‌توان در برابر اعدام منافقین فریاد برآورد اما در برابر جنایات مخوف و آدم‌کشی‌های مهدی‌هاشمی سکوت پیشه کرد؟ قتل مهندس بحرینیان، کشتن وحشیانه حشمت و زنده به گور کردن ۲ فرزند نوجوانش، قتل مهدی زاده و صفرزاده، قتل بی رحمانه آیت الله شمس آبادی و بسیاری دیگر که تنها علت کشته شدنشان توسط باند مهدی‌هاشمی، تفاوت دیدگاه با وی بود، چطور از دیدگاه آقای منتظری توجیه‌پذیر بود؟!

روز ششم فروردین تاریخی

جمیع عوامل یاد شده، همگی دست در دست هم داد تا سرانجام در ششم فروردین ماه سال ۶۸ یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ جمهوری اسلامی ایران رقم بخورد و حضرت امام خمینی با انتشار نامه تاریخی خویش خطاب به آقای منتظری وی را رسماً از قائم مقامی رهبری برکنار کرده و ضمن توصیه به وی مبنی بر دور نمودن خویش از منافقین، برگ جدیدی از تاریخ جمهوری اسلامی را ورق بزنند. البته شایان ذکر است که این نامه ابتدا بنا بر صلاحدید حضرت امام قرار بود تا از رسانه‌های عمومی از جمله صدا و سیما منتشر شود اما بواسطه درخواست برخی از مسئولین وقت از جمله آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله مشکینی و... از امام مبنی بر عدم انتشار این نامه به صورت عمومی، امام خمینی در پاسخ، بنا بر آنچه که حجت‌الاسلام و المسلمین روح الله حسینیان نقل نموده است، می فرمایند:«البته این که من نامه ۶۸/۱/۶ را پس گرفتم، نه این که پشیمان شدم و نه این که اصرار شما مرا وادار کرد که این نامه را پس بگیرم، فقط ترسیدم که با پخش (انتشار عمومی) این نامه، خون مردم به جوش بیاید و بریزند و آقای منتظری را بکشند... آقای منتظری هم خودش فاسد است و هم شاگردی که تربیت می‌کند فاسد تربیت می‌کند» (از جدایی تا رویارویی، ص ۸۰)

امام(ره) در ابتدای این نامه تصریح می‌کنند که با دلی پر خون و قلبی شکسته هدفی از نوشتن این نامه جز آگاهی مردم ندارد و در ادامه نیز تأکید می‌کنند:«از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید» و در قسمتی دیگر از نامه نیز به گوشه‌ای از اشتباهات تاریخی آقای منتظری اشاره می‌کنند:«مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلاف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید.

در مسئله مهدی‌هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین، متدین‌تر می‌دانستید و با این‌که برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید. از قضایای مثل قضیه مهدی‌هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم». امام در ادامه این نامه منتظری را فردی «ساده لوح» می نامد که نباید در کار سیاسی دخالت کند چرا که این خصوصیت وی منجر به تحریک شدن وی و عدم اخذ تصمیمات درست می‌شود و از وی می‌خواهند تا برای این‌که در قعر جهنم نسوزد، به اشتباه خود اعتراف کرده و توبه نماید تا شاید خداوند از سر تقصیرات وی بگذرد و در ادامه نیز ضمن تأکید بر مخالفت خویش از ابتدا با قائم مقامی آقای منتظری، ضمن اشاره به این که «تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به اسلام» در پایان از خداوند متعال می‌خواهند تا بنا نزدیک قرار دادن زمان مرگ خویش، باعث شود تا بیش از این طعم تلخ خیانت‌های دوستان را در دنیا نچشد و این دقیقاً همان نکته ای است که مرحوم سیداحمد خمینی نیز در رنجنامه معروف خویش به آقای منتظری بر آن تأکید دارد: یادتان هست در ملاقات آخر خود با امام شما نیم ساعت حرف زدید و امام سکوت کردند وقتی بلند شدید بروید امام فرمودند: «بیشتر حرف‌های شما درست نبود، خدا ان‌شاالله مرا ببخشاید و مرگم را برساند. »امام تنها همین دو جمله را فرمودند آیا از خود پرسیده اید که چه کردید که امام مرگ خود را از خدا خواسته است و آن را به اطلاع شما رسانده است؟ و در نهایت تنها ۶۳ روز پس از آنکه خمینی کبیر، از خداوند متعال مرگ خود را برای آنکه بیش از این طعم تلخ خیانت دوستان را نچشد مطالبه نمود، به سوی آرامگه ابدی خویش پرواز کرد، ملتی عزادار شد و روح خدا به خدا پیوست...



از سمت چپ میرحسین موسوی، جلال الدین طاهری روح‌الله خاتمی و حسینعلی منتظری



تصویر معروف از جلسه سران نظام با امام خمینی

روایت اکبر هاشمی رفسنجانی از اتفاقات سال ۶۸

امام گفت همین آقای خامنه‌ای

اکبر هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۸، رئیس مجلس شورای اسلامی و نایب رئیس خبرگان رهبری بود. او در سال ۱۳۷۶، پس از اظهارات آقای منتظری علیه مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه روایتی از عزل حسینعلی منتظری از قائم مقامی رهبری و برگزیده شدن آیت الله خامنه‌ای به رهبری ارائه داد.

چند ماه قبل از این‌که این اتفاق بیفتد ما خدمت امام بودیم سران سه قوه و حاج احمدآقا و نخست‌وزیر. ما معمولاً یک جلسه هفتگی داشتیم برای امور کشور که بسیار هم مفید بود و الآن باید یک همچنین چیزی در جامعه باشد و مشکلات کشور را، جنگ را و همه چیز را در آن جلسه ما حل می‌کردیم و گره‌ها را باز می‌کردیم. همین پنج نفر که بودیم، پنج هفته یک باری میهمان حاج احمدآقا بودیم، خدمت امام معمولاً شام می‌رفتیم و خدمت ایشان بودیم و بحث‌هایی که لازم بود خدمت ایشان حل بشود، در حضور ایشان مطرح می‌شد. در یکی از این جلسات که رفت و آمدهایی شده بود و مکاتباتی شده بود، امام از جانشین آن زمان خودشان ناراحت بودند، یک جمله‌ای فرمودند و یک مطلبی فرمودند که بسیار برای ما تلخ بود و شوک برای ما شد. ما احساس کردیم که ایشان نظر تندی دارند خوب بحث‌ها که شد وقتی که می‌خواستیم بیرون بیاییم رهبر امروز انقلاب به امام عرض کردند که آقا شما نهی کنید ما پنج نفر را که این حرف شما را بیرون نقل بکنیم، بر ما حرام کنید، چون اگر این حرف از بین ما پنج نفر بیرون برود بسیار مشکل‌آفرین می‌شود و ما مشکل سیاسی پیدا می‌کنیم. امام فکری کردند و فرمودند خیلی خوب من نهی کردم که شما این حرف را بزنید و این حرف ماند. خیلی‌ها با ما محرم بودند و این حرف را نفهمیدند، پیشنهادش هم از طرف ایشان بود که این حرف‌ها زده نشود چون ما همه معتقد بودیم. اصلاً ما خودمان قبلاً طراحی کرده بودیم که جانشین امام را داشته باشیم خدای نکرده برای امام اگر حادثه‌ای پیش بیاید، کشور دچار خلأ نشود.

خوب شما که حال امام را می‌دانستید، ما معمولاً شب‌ها هر وقت تلفن خانه ما زنگ می‌زد می‌ترسیدیم یک خبری از امام باشد، حال ایشان آن وقت مساعد نبود، دکترها در بدن ایشان یک دستگاه فرستنده گذاشته بودند که اگر در حمام یا دستشویی دچار مشکل شدند افراد بیرون، از حال ایشان مطلع شوند. این قدر تحت مراقبت بودند. بنده هم کنار منزل ایشان منزل کرده بودم که هر وقت لازم باشد به کمک ایشان برویم شرایط مناسبی نبود لذا ما خیلی برایمان مهم بود که جانشین رهبری آماده باشد که دشمنان توطئه نکنند. خوب این یکی دو ماه ما خیلی جو هیجانی داشتیم بین خودمان، چون مسائل رد و بدل می‌شد و همه را ما توی دلمان نگه می‌داشتیم تا نوروز ۶۸. خوب نوروز سال ۶۸ همه رفتند، خوب نوعاً آقایان می‌رفتند به تناسب مسئولیت‌هایشان و من هم به خاطر وضع جنگ که قدری شرایط بد بود و همچنین مسائل امام و برای همین مسئله در تهران مانده بودم.

روز دوم فروردین خدمت امام رفتم و دیدم امام صریح شدند و قاطع می‌گویند که مسئله را باید حل کنید و این دیگر نمی‌شود. من آمدم به خانه و خیلی ناراحت بودم و به مشهد که آیت‌الله خامنه‌ای آن موقع آنجا بودند تلفن کردم و گفتم من و حاج احمدآقا تنها هستیم و شما خیلی نمانید و بیایید ما کارهای مشکلی داریم. ایشان برنامه‌های مفصلی داشتند، برنامه‌هایشان را کوتاه کردند و گفتند خیلی خوب اگر ضروری‌تر شد فوری‌تر می‌آییم. پس فردا آیت‌الله امینی از قم به من تلفن کردند و گفتند که امام دستور دادند به دبیرخانه خبرگان که جلسه خبرگان را تشکیل بدهید. برای این‌که این مسئله را حل کنید و تمام کنید. من به ایشان گفتم که خیلی خوب، حالا شما‌ها بیایید تهران ما روی مسئله حرف داریم و هنوز این جلسه را تشکیل ندهید و به تهران بیایید.

خدمت امام گریه کردم

خوب اینجا با حاج احمدآقا دو نفری دوباره رفتیم خدمت حضرت امام خیلی حرف زدیم من گریه کردم پیش امام و آنچه که می‌فهمیدم خدمت ایشان گفتم، ایشان اصرار داشتند و می‌گفتند مسئله باید تمام شود. تا این‌که روز ۶ فروردین شد، روز ششم فروردین یعنی این‌که من می‌گویم روز پنجشنبه بود و ما روز جمعه که نمی‌توانستیم جلسه تشکیل بدهیم و به آقای امینی گفتیم روز یکشنبه به تهران بیایید، فکر می‌کنم روز یکشنبه بود حالا آیا تاریخ جور در بیاید. رهبری هم که در مشهد بودند همان روز آمدند. مستقیم از مشهد آمدند دفتر من در مجلس و همان موقع هم نامه‌ای از امام به من رسید. نامه‌ای سر به مهر امام برای من فرستادند به دفتر من که وقتی نامه رسید، رهبری هم رسیده بودند. ما با هم این نامه را باز کردیم و امام اجازه داده بودند که نامه را بخوانیم. همین نامه‌ای است که چاپ شد، یعنی نامه دومی که در روزنامه‌ها چاپ شد این همین است. حاج احمدآقا تلفن کرد و گفت به نظر می‌رسد اگر بخواهیم که فتنه‌ای پیش نیاید شما و آقای خامنه‌ای با هم بروید قم و شما نامه را ابلاغ کنید و آنجا هم صحبت کنید و فتنه‌ای هم پیش نیاید. مسئله امام را هم که می‌دانید حالت برگشت ندارند، من گفتم نه ما حرف داریم ما باید قبلاً امام را ببینیم، ایشان گفت نامه را دادند آقا به رادیو، رادیو ساعت دو می‌خواند. من گفتم نخواند بالاخره ما مشاور امام هستیم صبر کنید ما بحث خودمان را بکنیم تا بعد بفهمیم چه می‌شود، قضیه چه اتفاقی می‌افتد. آقایان اعضای هیأت رئیسه خبرگان هم از قم آمدند. آیات مشکینی، امینی، مؤمن و طاهری خرم‌آبادی، ما اعضای هیأت بودیم. هم برای این‌که اجلاس خبرگان را دعوت کنیم و هم برای مشورت در اصل قضیه، ما ساعاتی بحث کردیم همه ما صلاح ندانستیم. تا ساعت ۹ شب طول کشید بالاخره تصمیم گرفتیم برویم پیش امام، احمدآقا گفت آقا نمی‌پذیرند. گفتند هر کس بیاید راه ندهید، ما گفتیم حالا ما می‌آییم اگر راه ندادند هم نداندند. ساعت ۹/۳۰ شب ما چهار نفر بنده و رهبری و آقای مشکینی و آقای امینی رفتیم.

امام گفت چرا نگذاشتید نامه را منتشر کنم

خوب ایشان محبت کردند و امام هم خیلی ناراحت بودند ما هم نگران بودیم که ایشان با هیجانی کنیم و مشکل پیش بیاید، ایشان تشریف آوردند، از جلسه‌های بسیار تلخ روزگار ما بود. ایشان خیلی تند صحبت کردند و ما صبر کردیم، خلاصه بحث بر این شد که ایشان می‌گفتند چرا نگذاشتید نامه پخش شود و ما گفتیم که مصلحت نمی‌دانیم و حالا هم تقاضا می‌کنیم که نامه پخش نشود. دوم هم ما تشکیل جلسه خبرگان را مصلحت نمی‌دانیم، بگذارید مسائل را قدری بررسی کنیم و مسائل دیگری را ببینیم. ایشان پذیرفتند جلسه را به هم بزنیم و فعلاً جلسه نباشد.

گفتیم ضرورتی ندارد شما خودتان هر کاری بخواهید می‌کنید و اگر لازم باشد ایشان استعفا هم می‌دهند و ما چرا جلسه بگذاریم و حالا بحث‌ها و مسائل لازم نیست و این را پذیرفتند. برای پخش نامه، ایشان مقاومت می‌فرمودند. ما اصرار می‌کردیم. آخرین قرار این شد که گفتند امشب پخش نمی‌کنیم، که آن شب را ایشان قبول کردند که پخش نشود تا فردا برسد. فردا من نزدیک صبح شنیدم در خانه ما زنگ می‌زند پا شدم، دیدم یک نفر از طرف امام پیش از اذان آمده است و گفت امام فرمودند که به تو بگویم چون دیشب خیلی ناراحت از اینجا رفتید، من تصمیم گرفتم که حرف شما را قبول کنم و این نامه را پخش نمی‌کنم، خیالتان راحت باشد. بعد نامه را فرستاده بودند ما هم اجازه خواستیم که ما دیگر نامه را لازم نیست به قم ببریم. حالا مسائل بعد از آن را کار ندارم. من می‌خواهم بگویم شما ببینید، در این مرحله بیشترین سهم را رهبری داشتند بر این‌که این اتفاق نیفتد و اجلاس خبرگان تشکیل نشود، نامه خوانده نشود، حالا اگر یک وقت ضبطی باشد ما ضبط نمی‌کردیم حالا اگر مذاکرات ما آنجا باشد، مذاکرات تاریخی است و واقعاً دیدنی است. آن حرف‌هایی که ما در حضور امام زدیم، خیلی هم ادب می‌کردیم یعنی همیشه ملاحظه می‌کردیم، چقدر صریح صحبت کردیم واقعاً یک موی بدن ما راضی نبود که چنین اتفاقی بیفتد چون تحلیل ما این بود که نباید این موقع این خلأ در کشور به وجود بیاید. اصلاً تدبیر کرده بودیم که دشمنان ما بدانند که خلأ نیست، مسئله دوم ما این بود که کسی را نداشتیم یکی از بحث‌ها همانجا همین بود که در آن جلسه اولی که گفتم امام نهی کردند، همین شد که ما گفتیم که خوب چه کسی؟ شما که می‌فرمایید ما که آقایان را می‌شناسیم، ما که علما را می‌شناسیم، ما که همکارانمان را می‌شناسیم چنین چیزی نمی‌شود. در آن جلسه بود که ایشان فرمودند که همین آقای خامنه‌ای. به هر حال اولین بار امام فرمودند. ما اصلاً چنین تصوری نداشتیم برای ما که غیرمنتظره بود. برای شخص رهبری هم اصلاً شوک‌آور بود. حالا آن قسمت بعدی را می‌گویم. خوب از آن به بعد دیگر بحث‌های خصوصی بود مسائل فراوانی هست که لازم نیست الآن بگویم که می‌رسیم تا به فاجعه رحلت حضرت امام آن موقع دیگر حالا ما نه جانشین داشتیم و شرایط هم به گونه‌ای بود که نگرانی داشتیم.

> **در یکی از این جلسات که رفت و آمدهایی شده بود و مکاتباتی شده بود، امام ناراحت بودند، از جانشین آن زمان خودشان، یک جمله‌ای فرمودند و یک مطلبی فرمودند که بسیار برای ما تلخ بود و شوک برای ما شد**

در خبرگان رهبری به دنبال شورا بودیم

اوضاع را هم که شما می‌دانید، اوضاع آن موقع چگونه بود، نظر همه ما، ما یعنی همه آنهایی که با هم کار می‌کردیم این بود که باید شورا تشکیل بدهیم. اصلاً روی فرد فکر نمی‌کردیم. فرد رهبر در ذهن ما نبود چون قانون اساسی این بود که یا فرد اگر شرایط مثل امام داشته باشد، یا شورا که شرایط مثل قانون اساسی را داشته باشد که شما هم می‌دانید و می‌توانید دوباره بخوانید. و ما همه روی شورا فکر می‌کردیم و مسئله مهم من بخصوص این بود که رهبری بپذیرند و عضو شورا بشوند، ایشان نمی‌پذیرفتند، در جماران وقتی حال امام دیگر مأیوس‌کننده شد ما بحث جدی کردیم ایشان نپذیرفت که عضو شورا بشود. سه نفر را ما پیشنهاد می‌کردیم، بعضی‌ها پنج نفر را پیشنهاد می‌کردند، اصلاً بحث این بود، جلسه خبرگان هم که تشکیل شد یک بحث پیش آمد که فرد یا شورا؟ من و شخص رهبری از شورا دفاع کردیم و بروید آن مذاکرات را بخوانید. رهبری دفاع محکمی کردند که فرد الآن مناسب نیست و باید شورا باشد و آقایان دیگر بعضی‌ها گفتند نه نمی‌شود که البته امام این راه را باز کرده بودند. امام یکی از کارهای مهمی که کردند که حالا همان بحث بعدی من است، این بود که امام فرمودند که کی گفته که رهبر باید مرجع هم باشد؟ مجتهدی که قدرت اجتهاد مطلق داشته باشد، کافی است و مصداق آن هم ایشان هست. افراد دیگری هم دارید بیاورید. یعنی یکی از کارهای مهم بود که این مسئله و گره را امام باز کرده بودند.

اما در خبرگان گفتند نه چرا این طور بکنیم، شخص را قبول کنیم و بعد سراغ مرجع برویم. بعضی از همین آقایانی که حالا مخالفت می‌کنند خودشان پیشنهاد فرد دادند و عجیب هم این‌که ما نوعاً متنفذ بودیم در این گونه جلسات آرای ما را می‌پذیرفتند. آن دفعه حالا آرای ما را نپذیرفتند.

اکثریت رأی دادند به این‌که رهبر فرد باشد، خوب فرد شد، فردی که مورد نظر آنها بود نشد، ایشان در جلسه رأی آورد. اکثریت قاطع را ایشان رأی آورد. تا این‌که می‌بینید هیچ گونه، خدا شاهد است، هیچ گونه توطئه‌ای، برنامه‌ای، تلاشی، پشت هم‌اندازی هیچ کس از ماها نکرد که برسیم به رهبری ایشان، این کاری بود که امام به این نظر رسیده بودند، خودشان به افرادی از بین شان، دوستانشان و به ما گفته بودند، به طور طبیعی این طوری پیش آمد و این اتفاق افتاد. پس این طور فکر نکنند که کسانی برنامه‌ریزی کرده‌اند، یک کسی را عزل بکنند و یک کسی را بیاورند، این روال طبیعی کار بود که با رهبری امام اتفاق افتاد.

روایت آیت الله حائری شیرازی از برگزیدن رهبری انقلاب اسلامی



به سمت سرنوشت می روم

آیت‌الله محمد صادق(محی الدین) حائری شیرازی عضو مجلس خبرگان رهبری، از جمله کسانی است که در سال ٦٨ و همزمان با رحلت حضرت امام (ره) و انتخاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رهبر، از اعضای مجلس خبرگان بود و مروری بر مذاکرات جلسه تاریخی که منتج به این انتخاب شد، حکایت از این دارد که آیت‌الله حائری یکی از مخالفان طرح شورای رهبری بوده و به عنوان مخالف نیز در آن جلسه ایراد سخن کرده است. آنچه در ادامه می‌آید بیان خاطرات شفاهی ایشان از آن انتخاب و مسائل قبل و پس از آن است که در گفت‌وگویی با «ایران» بازخوانی شده است.

« بعد از آنکه امام (رحمت‌الله علیه) در شـب چهاردهم خرداد ماه سال ۱۳۶۸ به ملکوت اعلی پیوستند، به خبرگان اعلام شد که فردا در مجلس (مجلس سابق که در آن زمان جلسات خبرگان در آنجا برگزار می‌شد) حضور یابند. در آن شب من در کنگره شعری که در مشهد برگزار شده بود، شرکت کرده بودم و وقتی از این موضوع مطلع شـدم خـود را با اتومبیل به تهران رساندم. هنگامی که به تهران رسیدم و در مجلس حضور یافتم، رئیس‌جمهور داشت وصیتنامه امام (ره) را می‌خواند، وصیتنامه طولانی بود و تا ظهر طول کشید. پس از آن برای استراحتی کوتاه ختم جلسه اعلام شد.

قرار بود که در جلسه بعد از ظهر نطق‌های قبل از دستور ایراد شود، هنگامی که من از جلسه بیرون آمدم، آیت‌الله شرعی مرا دید و به من گفت: «نظر هیات‌رئیسـه این است که رهبری شورایی شود، ولی این کار ممکن است باعث دلزدگی مردم شود، زیرا مردم تنها با رهبر فردی قوت قلب پیدا خواهند کرد.» با خودم فکر کردم و دیدم ایشـان درست می‌گوید، تصمیم گرفتم که پیش از جلسه برای نطق قبل از دستور ثبت‌نام کنم.

وقتی وارد مجلس شدم، کسانی که از جناح‌ها و طیف‌های مختلف قبل از من ثبت‌نام کرده بودند به ایراد سخنرانی پرداختند، در این سخنرانی‌ها، بسیاری از مطالب تکرار می‌شد و به هم شبیه بود، بعد از سخنرانی چند نفر از ناطقان، مجلس کفایت مذاکرات داد و پایان جلسه نطق قبل از دستور را اعلام کرد . آقای طاهری‌خرم‌آبادی منشی جلسه، اعلام کرد که جلسه وارد دستور می‌شود.

اولین مخالف شورای رهبری بودم

در آن زمـان آیـت‌الله هاشمی‌رفسـنجانی نایب رئیس مجلس خبـرگان بود که معمولاً مجلس خبرگان را ایشـان اداره می‌کرد و آیت‌الله مشـکینی در مجلس خبرگان ریاست تشریفاتی داشت، قرار بر این شد که بحث شـورایی شدن رهبری در دستور قرار بگیرد. بر اساس آئین‌نامه اول باید مخالف صحبت می‌کرد، سپس موافق و این روند تا زمان رأی گیری و اعلام کفایت مذاکرات از سوی مجلس ادامه یابد.

وارد دسـتور شـدیم و هنگامی که افراد مخالف برای اعلام نظر دستشـان را بالا می‌بردند، آقای هاشمی‌رفسنجانی اعلام کردند کسانی که برای نطق قبل از دسـتور ثبت‌نام کرده‌اند، جهت اعلام نظر خود در اولویت قرار دارند. سپس آقای طاهری‌خرم‌آبادی گفت که نوبت آقای حائری است و من به عنوان اولین مخالف شـورایی شـدن رهبری، نظرات خود را بیان کردم و گفتم اگر قبل از اینکه شـورای عالی قضایی به رئیس قوه قضائیه تبدیل و نخست‌وزیری نیز به ریاست‌جمهوری تمرکز پیدا کند، بحث شورایی شـدن رهبری مطرح شده بود، می‌شد درباره آن گفت‌وگو کرد و به قسمی آن را پذیرفت، اما در حال حاضر این امر به‌صورت اصل مسلم در جامعه ما گیرایی ندارد. کما اینکه در قوه قضاییه و ریاست‌جمهوری نیز این تجربه را داشته‌ایم.

اما کسانی که نظرشان بر شورایی شدن رهبری بود، بر این عقیده بودند که چون در جامعه سلیقه‌ها و طیف‌های مختلفی وجود دارد، باید از هر طیف و سلیقه‌ای در شورای رهبری یک سایه و یک رگ رابطی وجود داشته باشـد تا تمام سلایق جامعه در رهبری جمع شود و نظر همه طیف‌ها را در خود داشـته باشد. پیشنهاد ما این بود که یک رهبر واحد تعیین شود و شورا افرادی را از مراجع تقلید و... در اختیار رهبر قرار دهد تا بتواند از نظرات آنها استفاده کند اما تصمیم نهایی را خود رهبر بگیرد.

سپس نوبت به یک موافق رسید که نظراتش را در قالب سخنرانی بیان کند. او به این نکته اشـاره کرد که پس از رحلت امام (ره) و با توجه به اینکه سـلیقه‌های متفاوتی در بین افراد وجود دارد و به دلیل اینکه این امر موجب تفرقه نشود، باید از هر طیف و سلیقه‌ای یک نفر در شورای رهبری وجود داشته باشد تا وحدت در جامعه حفظ شود.

بعد از سـخنرانی این موافق ، نوبت به آیت‌الله جنتی رسید تا به عنوان مخالف به ایراد سخنرانی بپردازد. ایشان به نکته مهمی اشاره کرد و گفت: «کسـانی که موافق این امر هسـتند، می‌گویند که اگر افرادی از هر طیفی، مثلاً کسی که از همه مدبرتر یا کسی که از همه مدیرتر و یا شخصی که شجاع‌تر، دیگری سیاستمدارتر و فردی دیگر علمی تر باشد، در کنار هم قرار بگیرند، مجموعه کامل تری تشکیل خواهد شد.

این عقیده در صورتی درست است که هریک از این افراد بتوانند خصوصیات خود را به دیگری هم انتقال دهند و همه آنها دارای ظرفیت‌های یکسـان باشند. یعنی کسی که سیاستمدارتر است بتواند سیاست خود را به دیگران هم منتقل کند، آن کس که مدیرتر است، مدیریت خود را به دیگر افراد شورا نیز انتقال دهد و...» آیت‌الله جنتی سخنان خود را با ذکر یک مثال اینگونه ادامه داد که معمولا هنگامی که چندین نفر با هم در مسیری حرکت می‌کنند، سعی می‌کنند خود را با فردی که از بقیه ضعیف‌تر است همراه کنند تا آن فرد نیز بتوانند خود را با دیگران هماهنگ سازد.

از این مثال نتیجه می‌گیریم که در این صورت تصمیم‌ها باید در نهایت به تأیید افراد ضعیف تر برسد و افراد قوی تر و بادرایت تر از مواضع خود کوتاه بیایند، در نتیجه هماهنگی بین اعضای شورا از بین خواهد رفت و در نهایت تصمیم‌گیری‌ها به کمترین و پایین ترین میزان بازدهی و اثرگذاری خواهد رسید.

سه بار رأی گیری برای رهبری شورایی

پـس از اینکه چندین مخالف و موافق دیگر، نظـرات خود را در جلسه بیان داشتند مجلس پایان مذاکرات را اعلام کرد و قرار بر رأی گیری شد. در همین هنگام فردی از هیأت رئیسه درخواست کرد تا مخالفان شورایی شـدن قیام کنند و اکثریت حاضران به عنوان مخالف برخاستند و شمارش انجام شـد. برای اطمینان بیشـتر دوباره این درخواست تکرار شد و باز هم اکثریت از جای خود برخاسـتند و این کار برای بار سـوم نیز تکرار شـد و در نهایت مجلس اعلام کرد که نظرش بر شـورایی شـدن نبوده و نظر بر رهبری فردی است.

عده‌ای از کسـانی که موافق شـورایی شـدن رهبری بودند، نام سـه نفر، عـده‌ای نام پنج نفر و عده‌ای دیگر از آنهـا نام هفت نفر را برای رهبـری معرفی کردند و این در حالی بود که در تمام نام‌هایی که این افراد برای رهبری معرفی کرده بودند، نام رئیس‌جمهور دیده می‌شد.

سـپس حضرت آیت‌الله العظمـی خامنه‌ای در حالـی که از این موضوع نگرانی داشتند به پشت تریبون آمدند و فرمودند: «شما می‌دانید که چه بار سـنگینی را بر دوش من می‌گذارید؟» زیرا حضرت امام خمینی (ره) درباره رهبر فرموده بودند: اگر ولی فقیه لحظه‌ای استبداد کند، ولایت او از او گرفته خواهد شد. پس از سخنان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رأی‌گیری برای انتخاب ایشان آغاز شد و چهار پنجم مجلس به ایشان رأی دادند.

در زمـان دفـاع مقدس و پـس از قبـول قطعنامه و امضای آن، عراق به قصد و طمع تصرف شهر اهواز بر آن شد تا به این شهر حمله کند. حضـرت آیت‌الله‌العظمی خامنـه‌ای کـه در آن زمـان ریاسـت‌جمهوری بـر عهـده ایشان بود اطلاعیه ویژه‌ای منتشـر کردنـد و در آن اطلاعیه فرمودند: «من به سمت سرنوشتم می‌روم»

قلب امام را خشنود کردید

پس از پایان جلسه و در حالی که هنوز نتیجه رأی‌گیری مجلس خبرگان به رادیو و تلویزیون اعلام نشـده بود، آیت‌الله جنتی نزد من آمد و از من خواسـت که به اتفاقش برای تسلیت به مرحوم حاج احمد خمینی به جماران برویم.

بعـد از اینکه خبر رأی گیری مجلس خبـرگان و نتیجه آن را به اطلاع ایشـان رساندیم، ایشـان گفت: «قلب امام (ره) را خشنود کردید» و ادامـه داد: «چند روز قبل به اتفاق امام (ره) پای تلویزیون نشسـته بودیم و مراسم سان دیدن رئیس‌جمهور به همراه کیم ایل سونگ رهبر کره شمالی از تشـریفات را تماشا می‌کردیم. من دیدم که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در حرکتشان بسیار با وقار هستند و این موضوع را به امام (ره) نیز گفتم. ایشان فرمودند که هرچه فکر می‌کنم، می‌بینم که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای برای رهبری مناسبت ترین فرد هستند.» اما این موضوع قبل از رأی‌گیری هرگز مطرح نشد.

عقیدتی سیاسی ژاندارمری سیستان

یک ماه پیش از رحلت امام (ره) این موضوع مرا به خود مشغول کرد که کار فرهنگی بهتر و باارزش‌تر از امامت نماز جمعه اسـت. بنابراین نامه‌ای به امام (ره) نوشـتم و در آن از ایشـان درخواسـت کردم که به قم بروم و در آنجا به کارهای فرهنگی مشـغول شـوم. سـپس نامه خود را به رئیس‌جمهور دادم و از ایشـان خواسـتم تا نامه را شخصاً به دست امام(ره) برسـاند . رئیس‌جمهور به من گفتند که دوره ریاست جمهوری رو به پایان اسـت و بر این موضوع تأکید می‌کردند که اگر امام (ره) پس از پایان دوره ریاست جمهوری از من بخواهند که مسئول عقیدتی سیاسی ژاندارمری یکی از روستاهای سیستان و بلوچستان بشوم ، با وجود آگاهی از خطرات این امر هرگز تردیدی به خود راه نخواهم داد.

یکـی از خاطـرات مـن در دوره ریاسـت‌جمهوری حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای این بود که هنگامی که در یکی از نمازهای جماعت مغرب امام جماعت بودند و من نیز به ایشان اقتدا کرده بودم، در آن لحظه که ایشان «الله‌اکبر» گفتند و نماز را شروع کردند به وضوح احساس کردم که در درون‌شـان حضور قلب دارند. حضور قلب داشـتن مختص هر انسانی نمی‌شود. زیرا قلب انسان خانه خداست و انسان به وسیله آن خود را مستقیماً و بدون هیچ پرده و حجابی در مقابل خدای خود می‌بیند.

هنگامی که در نماز «تکبیره الاحرام»، می‌گوییم منظورمان خانه الهی است که همانا قلب ماست و این امانتی سنگین از سوی پروردگار است که فقط و فقط نزد انسان سپرده شده و خداوند فرموده: «که زمین و آسمان گنجایش این امانت را ندارد پس ما آن را در دل مؤمن جای دادیم.»

به سمت سرنوشت می‌روم

در زمان دفاع مقدس و پس از قبول قطعنامه و امضای آن، عراق به قصد و طمع تصرف شـهر اهواز بر آن شـد تا به این شـهر حمله کند. حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای که در آن زمان ریاست‌جمهوری بر عهده ایشان بود اطلاعیه ویژه‌ای منتشـر کردند و در آن اطلاعیه فرمودند: «من به سـمت سرنوشـتم می‌روم.» همین پیام موجب حرکتی عظیم از سوی روحانیون و پیروزی رزمندگان در عملیات مرصاد شد و در واقع این پیروزی مرهون پیام ایشان بود.

در سـالی که آیت‌الله منتظری از سوی امام (ره) به عنوان قائم‌مقام رهبری منصوب شد، خانمی به نام دباغ نزد من آمد و به من گفت: زمانی که برای زیارت خانه خدا به مکه مشـرف شـده بودیم و در بعثه رهبری مستقر شده بودیم، در آنجا به ما اعلام کردند که تعدادی از زنان سعودی می‌خواهند به بعثه بیایند و ما ترتیبی دادیم که بدون اینکه شناسایی شوند به آنجا بیایند.

او را قبضه کرده بودند

آیت الله علی مشکینی



پس از سخنرانی آیت الله منتظری در ۱۳ رجب سال ۱۳۷۶، آیت الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان در خطبه‌های نماز جمعه به مرور برخی وقایع سال ۶۸ و عزل منتظری از قائم مقامی رهبری پرداخت. آیت الله مشکینی در این باره گفت: این آقایی که این صحبت‌ها را کرده است و این جو ناصالح را ایجاد کرده است و تقریباً در داخل و خارج صداهای دشمنان به خوشحالی بلند شده است و ناراحتی برای دوستان انقلاب ایجاب کرده است. این آقا با این فضلش یک عیب داشت و این عیب او را در تمام جهات ساقط کرد. همه کمالاتش تحت‌الشعاع این عیب قرار گرفت. من مشکوکات را نمی‌گویم، معلومات قطعی را برایتان می‌گویم. یک عیب که تمام محسناتش را در زیر چتر قرار داد، این بود که از روز اول فکرش دست یک عده معدود ناصالح افتاد. اصلاً این آقا را قبضه کردند و نتوانست از این قبضه بیرون بیاید.

قبل از آنکه مهدی هاشمی اعدام بشود چندین بار پیش او رفتم و گفتم آقا آخر این کیست؟ چرا این همه از این شخص تعریف می‌کنی؟ چرا این همه دنبال او هستی؟ جنایت‌های او را می‌خوانی و می‌بینی چه گفته است و در افغانستان چه کرده است، هرچه گفتم، گفت (این عبارت ایشان است) : من به مهدی هاشمی ایمان دارم. من هم ناچار بلند شدم و رفتم. من آنجا رفته بودم و دل برده بودم که دل پیدا کنم، ایشان گفت: من به او ایمان دارم. در این مدت در قبضه دیگران بود و ائمه جمعه را در سـمیناری هر سـال آنجا می‌آوردند، بیت ایشـان در دست اطرافیانش وسیله‌ای برای قدرت ایشان، علم ایشان، اجتهاد ایشان شده بود وسیله‌ای برای پیاده کردن یک هدف‌های انحرافی که امام می‌دانست، یک عده معدودی می‌دانستند که آخرش چه چیز است که اگر ادامه پیدا می‌کرد رئیس جمهوری ما مهدی هاشمی بود و خود او را هم بعد از این که به هدف می‌رسیدند، نابود می‌کرد، مطلب این بود.

این مطلب را امام فهمید و قبلاً هم می‌فهمید، با اطلاعی که م ن دارم، مدت‌ها تلاش کرد که ایشان را از این اطرافیان ناصالح جدا کند، یک وقت در آنجا من با ایشان تنها بودم، گفتم: اگر من به جای شما بودم از این بیت بیرون می‌آمدم، همچنانکه مار از پوست خودش بیرون می‌آید، جای دیگر می‌رفتم و آنجا شروع به فعالیت می‌کردم. ولی گوش نداد، امام هم با آن قدرت، با آن سیاست، با آن ایمان کامل، با آن بینش کامل که یک انسان کامل‌الحقیقه بود، تمام انسان بود، یک آقایی گفته بود من در دنیا دو انسان و نصف دیدم، اگر امام را می‌دید می‌گفت سه انسان و نصف دیدم با همه این زحمات ابتدا زیر پرده‌ای و بعداً آشکار نتوانست ایشان را از اطراف خودش جدا کند. بعضی از نامه‌ها را اگر مطالعه کنید خواهید فهمید. علناً هرچه کرد و گفت: از این اطراف جدا شـو، عوض این‌که بپذیرد در همان اواخر عمر امام علیه امام شـروع به فعالیت کرد، علناً مخالفت کرد. چه مخالفت‌هایی، نامه‌هایی به بعضی‌ها نوشت، به دست من داد و گفت: به فلان آقا این نامه را بده، نمی‌خواستم بدهم، می‌گفت حالا ما رفیقیم ببر بده.

چیزهایی که امام فرموده بود: این کار را بکنید، این واجب است، این لازم است. به او نوشت که این کار خلاف شرع بین است، چنین چیزهایی شد.

ائمه جمعه آنجا آمدند، خدا می‌داند که از اجتماع ائمه جمعه در آن بیت که من هم جزو ائمه جمعه بودم چه سوءاستفاده‌های شخصی به نام ایشان در این مملکت انجام شد. من هر وقت آنجا می‌رفتم با ناراحتی بیرون می‌آمدم، مدت‌ها یک چیزی می‌گفتم، چون با خود ایشان رفیق بودم ایشان نمی‌توانست. یک روز آقای رسولی محلاتی با آقای توسلی – آقای توسلی را تردید دارم یا او یا یکی از اطرافیان خاص امام بود – منزل ما آمدند. گفتم: آقای رسولی بروید به همه جا بگویید به خود امام هم بگویید، که من تا حال هر وقت به خانه این آقا رفتم یک کلاه به سر من رفت، یک کلاه به سر ائمه جمعه رفت درباره این که چه اهدافی را به اسم این مرد دارند پیاده می‌کنند. آنها هم رفتند و به امام گفتند، بعد حاج احمد آقا را فرستادند که به من پیغام داد فلان، و من به هیچ‌کس تا حال نگفته‌ام. الآن قضایا ظاهر شده است من یکیش را خدمتتان عرض می‌کنم.

بعد که حاج احمد آقا تشریف آوردند گفتند: امام می‌فرماید که فلانی نصیحت و حرفی دارد بیاید به من بگوید، حاج احمد آقا گفت: هر وقت کار داشته باشید من می‌روم حرفت را به من بگو برسانم، نمی‌خواستم از کسی شکایت کنم، می‌خواستم بگویم قضیه اینجور است و البته امام مسئله را می‌دانست.

یک روز با هیأتی مربوط به یکی از نهادهای قم که الآن هم نهاد خوبی است، نزد امام رفتیم، ایشان از این مطلب اظهار ناراحتی کرد که چندین مدرسه طلاب هم روی برنامه خاص مهدی هاشمی تربیت می‌شد، امام هم توجه داشت. بعد امام این عبارت را فرمود: شما در این قسمت نظر بدهید و حرکت کنید من تابع شما هستم. یک آقای دیگر که آنجا کار می‌کند، می‌گفت: هرچه بتوانید به امام تحمیل کنید، بخواهید کارتان را انجام بدهد برای این که امام ناچار است و غیر این آقا کسی را برای رهبری پیدا نمی‌کند، هرچه از طرف ایشان اقدام بشود، چاره ندارد و عمل می‌کند. این راجع به معرفی اجمالی قضیه بود.

وقتی که زنان سـعودی وارد بعثه شدند، مسـئول آنها از خانم‌ها سؤال کرد که فرد بزرگ‌ترشـان چه کسـی است و آنها من را معرفی کردند. سپس به همراهانش گفت که بروند و با بقیه صحبت کنند و خود از من پرسـید که پس از امام (ره) چه کسی رهبر ایران خواهد شد؟ من به وی پاسخ دادم که در قانون اساسـی، مجلس خبرگان مسئولیت انتخاب رهبر را برعهده دارد و مجلس خبرگان آیت‌الله منتظری را به عنوان قائم‌مقام رهبری تعیین کرده. آن خانم سعودی به من گفت که ایشان رهبر نخواهد شد.

من پس از شنیدن این جمله از دست وی خیلی ناراحت و عصبانی شدم و به او گفتم که این حرف شما تفرقه‌انگیز است و قانون اساسی و مجلس خبرگان ایشان را به عنوان قائم‌مقام رهبر برگزیده است. اما وی همچنان بر حرف خود اصرار می‌ورزید و تأکید می‌کرد که ایشان به رهبری منصوب نخواهد شد.

من که از حرف او برآشـفته شـده بودم از او پرسـیدم: پس شـما می‌گویی که چه کسـی رهبر خواهد شـد؟ آن زن سـعودی به من گفت که حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای به رهبری خواهند رسـید. خانم دباغ پس از اینکه این ماجرا را برای من تعریف کرد، به من گفت: «حالا که چندین سال از آن ماجرا می‌گذرد، با خودم فکر می‌کنم که آن خانم سعودی از کجا این موضوع را می‌دانست و اکنون نزد شما آمده‌ام تا با شما مشورت کنم تا ببینم آیا این امکان وجود دارد که بتوانیم آن خانم را از طریق سـفارتمان در عربسـتان پیدا کنیم و من از او در این مورد سـؤال کنم؟» پس از آن من نزد آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی رفتم و جریان را برای ایشان بازگو کردم.

ایشان هم از شنیدن این جریان بسیار متعجب شد. حتی آن را برای حاج سید احمد خمینی هم نقل کردم و از ایشـان خواستم که از خانم دباغ در این‌باره پرس‌وجو کنند که ایشان هم از این ماجرا بسیار ابراز تعجب کردند.

این جریان از این جهت عجیب بود که کسانی که دور از اینجا هستند، چطور این مسائل را پیش‌بینی می‌کنند؟ این ماجرا نشان‌دهنده این است که کسانی که در خارج از کشـور هسـتند در مسائل کشور ما بسیار دقیق و موشکافانه تأمل و آن را بررسـی می‌کنند ولی متأسـفانه در نقطه مقابل آن، بعضی از افرادی که در داخل کشـور و نزدیک به ما هستند گاهی به مسائل توجهی ندارند و برای همین است که سعدی، شاعر بلندآوازه ایرانی می‌گوید: «دوران نزدیک و نزدیکان دور.»

تفاوت برخورد امام با آیت الله خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی

حضرت آیت‌الله‌العظمـی خامنه‌ای در دوران ریاست‌جمهوری‌شـان به من فرموده بودند هر زمان که آیت‌الله هاشمی‌رفسـنجانی به مسافرت می‌رفت، امام (ره) گوسـفندی را برای سـلامتی ایشـان قربانـی می‌کردند و زمانی که ایشـان از سفر بازمی‌گشـت نیز امام (ره) گوسفند دیگری را به شکرانه سـلامتی‌اش قربانی می‌کردند و برای ایشـان اهمیت ویژه‌ای قائل بودند و معتقد بودند که وجود آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی برای انقلاب لازم است اما نسبت به حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای بسیار سخت می‌گرفتند، آنچنان که در چهار سـال دوم ریاست‌جمهوری ایشـان، امام(ره) ایشان را در تنگنا قرار دادند و مشـخص بود که ایشـان را برای رهبری زیر نظر داشتند. امام (ره) معتقد بودند که با این کار می‌خواهند که اگر نفسانیتی در رئیس‌جمهور اسـت، طلوع کند و در واقع قصد داشـتند ایشان را مورد آزمایش قرار دهند. همچنین در دوره ریاسـت‌جمهوری ایشان در مورد هیچ‌یک از وزرا با ایشان مشـورت نشـد. حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در آن زمان می‌فرمودند که اگر قرار باشـد ۵۰ نفـر برای آوردن رأی به مجلس معرفی شـوند، نفر پنجاه‌ویکم نخست‌وزیر سابق نخواهد بود. در حالی که نظر امام (ره) بر این بود که در هنگام جنگ بافت و ساختار سیاسی کشور نباید تغییر کند. سرانجام نخسـت‌وزیر توسط رئیس‌جمهور انتخاب شد.

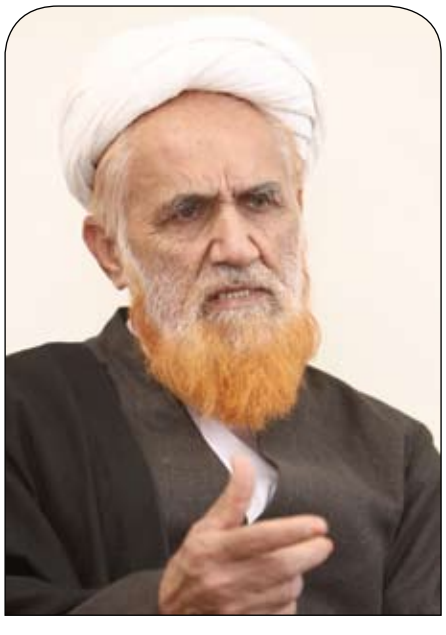
امام (ره) در همه حال سـعی داشـتند تا زمانی که در قید حیات هستند هر چیـزی که در وجود رهبر معظم انقلاب اسـت، ظهور پیدا کند تا بتوانند در مورد آینده بهتر و با اطمینان بیشتری تصمیم بگیرند. در آن دوران، حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای در یکی از خطبه‌های نماز جمعه خود فرموده بودند کـه ولی فقیـه از راه قواعد اولیه و ثانویه امـور را اداره می‌کند، اما امام (ره) فرموده بودند که در این مورد احکام حکومتی وجود دارد. سپس رئیس‌جمهور نامـه‌ای به امام(ره) در مورد خطبه‌های نماز جمعه نوشـتند و از ایشـان در این‌باره جویا شـدند. امام(ره) نیز پاسـخ نامه ایشان را در دو صفحه مکتوب فرمودند و اعلام کردند که هر دو نامه را در اختیار صداوسـیما قرار دهند تا از طریق این رسـانه قرائت شود؛ در حالی که مخاطب نامه رئیس‌جمهوری بود. متن نامه از طریق رادیو سراسـری برای مردم پخش شـد. پس از آن رئیس‌جمهوری نامه دیگری به امام (ره) نوشتند و در آن فرمودند: «نامه شما را زیارت کردم.» و در ادامه نامه خود نوشتند: «عباراتی که در خطبه‌ها به‌کار برده‌ام نارسا بوده اما نیتم همان بوده که در نامه شما هست. امام (ره) در پاسخ نامه رئیس‌جمهور نوشتند: «شما خورشیدی هستید که اطراف خود را روشن می‌کنید.» و این امر حکایت از میزان علاقه امام(ره) و تلاش در جهت تعلیم و تربیت ایشان داشت. این قضایا نشانگر تفاوت برخورد امام (ره) در رفتار با آیت‌الله هاشمی‌رفسـنجانی و حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای بود و روشن بود که نسبت به شخص رئیس‌جمهور توجه و عنایت خاصی داشتند و دایماً ایشان را در معرض امتحان و آزمایش قرار می‌دادند.

پس از اینکه مقام معظم رهبری از سـوی مجلس خبرگان تأیید شد، مردم رهبر را امام جماعت خود می‌دانند. این نشـانگر دید مردم به رهبری است، همچنان که آنان زندگی خود را همانند یک نماز جماعت می‌دانند.

یعنـی اگر مردم زندگی خود را به امام جماعت الهی اقتدا کنند، از ظلمت به سمت نور حرکت خواهند کرد اما اگر به یک رهبر طاغوتی اقتدا کنند، آنگاه حرکت آنان در زندگی و امور دینی از نور به سـوی ظلمت و تاریکی خواهد بود. این امر بیانگر این نکته مهم اسـت که هرآنچه که مردم دارند در گرو ولایتشان است و پیداست که رهبری ولایت خود را از اطاعت خدا و رسول خدا (ص) به دسـت آورده اسـت. مجلس خبرگان نیز این وظیفه را دارد که مرتباً کمیسـیون‌ها و بحث‌هایی تشکیل دهد تا در آن دقت شود که آیا این اطاعت از خدا و رسـول خدا (ص) برقرار اسـت یا خیر. در حقیقت تا زمانی که مجلس خبرگان ایشان را تأیید می‌کند مردم به رهبرشان به عنوان امام جماعت زندگی‌شان اقتدا خواهند کرد.

سرنوشت تمام عبادات انسـان در ولایت است، اگر ولایت انسان طاغوتی باشـد، نماز، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهـی از منکر و... او از نور به سمت ظلمت حرکت خواهد کرد اما اگر ولایتش ولایت‌الله باشد، آنگاه همه عبـادات و حرکتش رو به خـدا خواهد بود. در این آیـه از قرآن که خداوند می‌فرماید: «الصلاه عمود الدین ان قبلت قبلها صلاها»، ان‌قبلت بدین معنی است که اگر ولایت، ولایت‌الله باشد آنگاه نماز مورد قبول درگاه خداوند است. مردم از کسـانی که در زندگی‌شان از اقتدا به ولایت دوری می‌کنند فاصله گرفته و به جمع کسانی می‌پیوندند که در حال اقتدا هستند و همه باید مراقب باشند که این اتصال‌شان با ولایت قطع نشود.

وقتی که می‌گوییم باید به امام جماعت اقتدا کرد، پس باید همانطور که در همه مسـائل به رهبری اقتدا می‌کنیم، در مورد نزدیکان ایشـان هم با نظر ایشان هماهنگ باشیم. زیرا نظام ما یک امام جماعت بیشتر ندارد و ایشان یک پیشنهاد دارند. در همه موارد تا قبل از اینکه رهبر به یک نتیجه برسد، بحث کردن در مورد مسائل اشکالی ندارد و مفید است، اما وقتی که ایشان تصمیم گرفتند و آن را به اجرا گذاشتند کسی که از رهبر فاصله می‌گیرد، مثل کسـی است که در نماز از امام جماعت عقب می‌افتد و در نماز جماعت چه عقب افتادن و چه جلو افتادن از امام جماعت درست نیست بلکه باید با ایشان هماهنگ بود و زیبایی نماز جماعت در وحدت آن است.

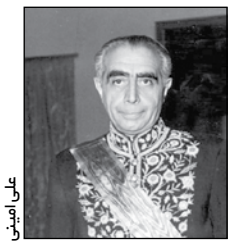


حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای در آن زمـان می‌فرمودند که اگر قرار باشـد ۵۰ نفر برای آوردن رأی به مجلس معرفی شوند، نفر پنجاه‌ویکم نخسـت‌وزیر سابق نخواهد بود. در حالی که نظر امام (ره) بر این بود که در هنگام جنگ بافت و سـاختار سیاسـی کشور نباید تغییر کند. سرانجام نخسـت‌وزیر توسـط رئیس‌جمهور انتخاب شد

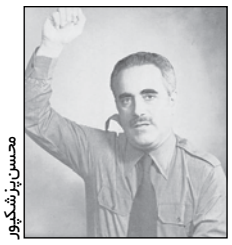
۱۳۶۹

تئوری بازگشت


منوچهر گنجی

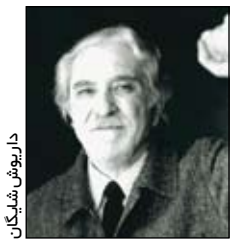

علی امینی

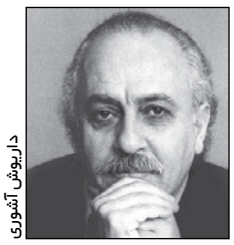

غلامحسین صالحیار


محسن پزشکپور


احسان نراقی


هوشنگ امیراحمدی


داریوش شایگان


داریوش آشوری

با حاکم شدن سیاست‌های فن سالارانه بر سپهر گفتمانی دولت سازندگی، فرصت جدیدی برای تهاجم فرهنگی علیه انقلاب اسلامی فراهم شد. در این راستا بازگشت عناصر و جریان‌های ضدانقلاب به ایران رشد پرشتابی به خود گرفت. برای این افراد که با پس از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۵۷ و یا با حذف بنی‌صدر و آغاز جنگ تحمیلی کشور را ترک کرده بودند، فرصت استثنایی پیش آمده بود که می‌توانستند در تهران به جذب و سر پل‌گیری از عناصر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بپردازند. اعضای اقتصادی دولت سازندگی مانند محسن نوربخش، محمد حسین عادلی و مسعود روغنی زنجانی با سفرهای مکرر به اروپا و آمریکا خواستار بازگشت سرمایه‌داران ایرانی و برخی نخبگان ساکن غرب می‌شدند. علی امینی نخست‌وزیر ملی‌گرا در دوران محمدرضا شاه چند ماه پس از رحلت امام خمینی(ره) در گفت‌وگو با کیهان سلطنت‌طلب طی اظهاراتی با تأکید بر خط بازگشت، می‌گوید: «ایرانیان می‌توانند با بازگشت به وطن، اوضاع را متحول کنند. تحول را باید در داخل کشور به وجود آورد... با خارج نشستن و تظاهرات کردن و اعلامیه دادن، کاری از پیش نمی‌رود... از اول هم گفته‌ام که هر کاری برای تغییر اوضاع باید بشود، باید در داخل مملکت صورت بگیرد، حتی اگر از خارج هم عمل کنیم، باید در داخل کشور پایگاه عمده داشته باشیم... اگر ایرانیان بازگردند و برای مبارزه آرام و بدون جنجال، هسته‌های لازم را به وجود بیاورند، به تدریج رژیم حاکم را، در خود هضم خواهند کرد و اوضاع، به سوی یک حکومت جانشین و قابل قبول به پیش خواهد رفت.»منوچهر گنجی- وزیر آموزش و پرورش رژیم پهلوی پس از ملاقات‌های فراوان با مأموران اطلاعاتی سیا و انتشار جزوه‌ای به عنوان «استراتژی مبارزه مردمی»، تئوری بازگشت را مطرح می‌کند و می‌نویسد:

«ایرانیان مقیم خارج وظیفه دارند تا آنجا که می‌توانند به ایران بازگردند و در هر جا، کفه عناصر مخالف با حکومت اسلامی را سنگین‌تر سازند. نفس حضور عناصر ملی و درس خوانده در دستگاه‌های جمهوری اسلامی، به مبارزه برای تغییر شکل و جهت دادن نظام حاکم و سرنگونی آن کمک می‌کند.»همچنین «رضا پهلوی»، در سخنانی در جمع «مشروطه‌خواهان»، ضمن تشویق عناصر ضدانقلاب به بازگشت، می‌گوید:«در این مرحله هر چه بیشتر بتوانیم تشویق بکنیم هم‌میهنان خودمان را که بروند به مملکت، این بیشترین امکان را به ما خواهد داد که یک زمینه قوی نیروی انسانی، در داخل مملکت، داشته باشیم. طبیعی است که اگر این نیروها به مملکت برگردند و در یک محیطی که نظام مجبور خواهد شد تا حدود خیلی بیشتری، به اینها آزادی صحبت و عمل بدهد. تا زمانی که این حکومت متوجه خواهد شد، مقدار زیادی از قدرتی که الآن در دست خودش دارد را به اجبار باید تحویل این نیروها بدهد. این هم بهترین راهی است که رژیم را، با دست خودش، از بین ببرد.»

در این میان که طیف ضدانقلاب خارج از کشـور، با تغییر گفتمان و الگوی رفتاری، خط «بازگشـت» را توصیه و تجویز می‌نمود، تغافل ناشی از حاکمیت تفکرات لیبرالیستی در مبانی نظری برخی از دست‌اندرکاران فرهنگی، به همراه تبعات پذیرفتن توصیه‌های اقتصادی مراکز کنترل اقتصاد جهانی، موفقیت این سناریو را محتمل‌تر کرد. در راستای عملی ساختن تئوری بازگشت و فضاسازی در داخل، سه طیف به ایران بازگشتند:

الف. طیف اقتصادی

بیشتر آنها سرمایه‌داران فراری‌اند که با قدرت اقتصادی شایان توجه، گاه بزرگترین معاملات تجاری در اروپا و امریکا را انجام می‌دهند و با راه‌اندازی کارخانه‌ها، شرکت‌ها و بانکها توانسته‌اند کمک مهمی به اقتصاد کشورهای محل اقامت خود بنمایند. این شبکه اقتصادی که سرمایه نخستین آن از در رژیم گذشته به دست آمده است، با شرکت‌های چند ملیتی غربی مرتبط می‌باشد. این سرمایه‌داران ایرانی خارج از کشور را می‌توان از مهم‌ترین عوامل تداوم فعالیت‌های ضدانقلاب مقیم خارج آنان دانست.

ب. طیف فرهنگی

این دسته در مقایسه با طیف‌های اقتصادی و سیاسی، تأثیرگذارترین افراد خارج از کشور بویژه در درازمدت می‌باشند. این طیف با داشتن بیست مرکز فرهنگی پرتحرک همانند بنیاد کیان و بنیاد پر توانسته است، یکصد نویسنده ضدانقلاب را گرد هم آورد. پشتیبانی گسترده‌ای که از ناحیه سازمان سیا و دیگر سرویس‌های اطلاعاتی از آنان صورت گرفته، باعث شده تا کتابها و نشریه‌های فراوانی را چاپ و با کمترین قیمت و حتی گاهی به صورت رایگان به داخل کشور ارسال نمایند. نمونه این نشریه‌ها که به دویست مجله نیز می‌رسند عبارت است از: ایران‌نامه، ایران‌شناسی، پر، سیمرغ، فصلنامه کانون ایران، کیهان لندن، نیمروز و...

ج. طیف سیاسی

فراماسـون‌ها، سلطنت طلبان و ملی‌گراها طیف سوم را شکل داده‌اند و با کمک‌های مالی و اطلاعاتی شبکه‌های امنیتی بیگانه به براندازی جمهوری اسلامی همت گماشته‌اند.

نادرزاد از عناصر این طیف پس از بازگشت در مصاحبه‌ای می‌گوید: «دین یک مرام فردی است و هرکس می‌تواند برای خود، خدایی و آئینی داشته باشد؛ ولی به نظر من، آئین ما «میتراییسم» است و در ایران، تنها مرام و مسلکی که می‌تواند تمامی انسان‌ها را دربرداشته باشد، «میترا» می‌باشد و اگر ما تمدنی و فرهنگی داریم، در سایه تعالیم میترا بوده که در چند کتاب به آن پرداخته‌ایم.»

«نادرزاد» با گستاخی تمام، دلیل بازگشت خود به ایران را نشانه دست کشیدن جمهوری اسلامی از آرمان های امام خمینی(ره) یاد می‌کند.بازگشت عناصر ضد انقلاب و فقدان طرح و برنامه‌های کنترلی از سوی مسئولان، علاوه بر ایجاد تعامل میان اپوزیسیون خارج و داخل، تبعات منفی فرهنگی – سیاسی و امنیتی را نیز به نظام اسلامی تحمیل نمود که از آن جمله می‌توان به گسترش فعالیت‌های جاسوسی بیگانگان، تشدید جنگ روانی بر ضد نظام، مطرح شدن این عناصر به عنوان الگوهای فرهنگی، گسترش مفاسد اجتماعی، احیای فرهنگ کهنه پرستی، تحریف تاریخ و تطهیر مفاسد رژیم گذشته اشاره کرد. در ادامه پروژه بازگشت و با تلاش علی امینی، هوشنگ امیراحمدی، احمد انواری و احسان نراقی، عده‌ای از چهره‌های سرشناس و وابسته به رژیم گذشته که از ایران گریخته بودند، به کشور بازگشتند. بزرگ نادرزاد، داریوش آشوری، محمد سـام (وزیر اطلاعات و کشـور در کابینه هویدا)، احسان نراقی (مشاور ارشد شاه معدوم و اداره کننده بنیاد پهلوی)، غلامحسین صالحیار (سردبیر روزنامه آیندگان، ارگان آژانس بین‌المللی یهود در ایران)، هوشنگ امیراحمدی (از مؤسسان سازمان سیرا)، منوچهر شاهقلی (وزیر بهداری و آموزش عالی در کابینه هویدا)، احمد انواری (از عناصر جبهه ملی)، بهمن بهزادی (مدیرعامل بانک‌های تهران و فرهنگیان در قبل از انقلاب و سرپرست برنامه‌های تجاری – اقتصادی رضا پهلوی در امریکا)، داریوش شایگان، محمدتقی توکلی (سرمایه‌دار و صاحب کارخانجات کبریت سـازی)، پوران حاتم (خواهر ارتشـبد حاتم، فرمانده نیروی هوایی شاه و همسر فاطمه پهلوی، که پس از بازگشت توانست هکتارها زمین را از آستان قدس حضرت امام خمینی(ره) پس بگیرد)، منوچهر کلاتی (دبیرکل حزب ایران نوین)، محسن پزشکپور (دبیرکل حزب «پان ایرانیست» و از اعضای مجلس سنا در رژیم گذشته)، قاسم طاهباز (صاحب امتیاز مجله زن روز)، علی نقی فرمانفرماییان (مدیرعامل بانک توسعه صنعتی)، هوشنگ رام (مدیرعامل بانک عمران) ازجمله افرادی بودند که به ایران بازگشتند.

ایران حلقه‌ها



پس از پایان جنگ تحمیلی، بسیاری از فعالان سیاسی و فرهنگی که در دهه ۶۰ تندروی‌های گسترده‌ای داشتند، با ورود به حلقه‌های فکری و عقیدتی که از سوی افراد خاصی هدایت می‌شدند ،دچار دگرگونی فکری شدند. این افراد چند سال بعد نقش‌آفرینان انتخابات دوم خرداد ۷۶ و التهابات سیاسی بعد از آن شدند. در این گزارش حلقه‌های فکری تجدیدنظرطلبان در سال‌های ۶۸-۷۶ بررسی می‌شود.

۱- حلقه نشریه کیان

این حلقه به عنوان معروف‌ترین مرکز مطالعاتی تجدیدنظرطلبان، در آغاز برای ایجاد کانونی فکری و دینی تشکیل شده بود و پیشینه آن به کانون فرهنگی نهضت اسلامی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی می‌رسد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این افراد در مؤسسه کیهان دور هم جمع شدند و به انتشار کیهان فرهنگی تا سال ۱۳۶۹ پرداختند. افراد حلقه کیان در آغاز تماماً دارای یک گرایش خاص نبودند. برخی از آنها همچون حجاریان، علوی‌تبار، گنجی و باقی در دوره‌های معینی مرتبط و وابسته به نهادهای نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی بودند.

از نظر فکری، گرایش اصلی این افراد چپ‌گرایی بود و نقش آنها در تسخیر سفارت امریکا بیشتر از دیگران بود. به عنوان مثال موسوی خوئینی‌ها و حجاریان برای دانشجویان پیرو خط امام که سفارت امریکا را تسخیر کرده بودند، در درون سفارت کلاس سیاسی گذاشته بودند. اعضای حلقه کیان که ترکیبی از لیبرال‌ها و چپ‌گرایان بودند، هر هفته چهارشنبه‌ها در منزل یکی از اعضا دور هم جمع شده و به بحث‌های معرفت‌شناختی و فلسفی می‌پرداختند. این افراد با بازاندیشی افکار خود، غرب‌پژوهی را استراتژی مطالعاتی خود قرار داده بودند و به این نتیجه رسیده بودند که تلفیقی از تجربیات مثبت تمدن غالب بشری (غرب) و درونی کردن آنها با ارزش‌های بومی و محلی، بهترین راهکار است و در همین راستا به تلفیق سه شکاف ملی، اسلامی و غربی تأکید می‌ورزند.

آنها به مرور زمان، از مواضع اصولی و دینی نظام جمهوری اسلامی فاصله گرفته و با شعار توسعه سیاسی و پیوستن به نظام جهانی، به سوی تمدن و تفکر غرب و لیبرالی حرکت کردند.

دگرگونی پایه‌های اندیشه‌های کسانی چون سعید حجاریان و برخی سازمان‌دهندگان اصلی جریان سیاسی دوم خرداد در این حلقه و تحت تأثیر آن شکل گرفت.

عبدالکریم سروش در جواب این سؤال که آیا او و دوستانش در محفل کیان با برنامه و طرح قبلی از فضای عمومی انقلاب فاصله گرفته و به تأسیس جریان و جنبشی خاص اقدام کرده‌اند، می‌گوید که: «برنامه‌ریزی و عزم قبلی در کار نبوده، بلکه به مرور زمان و در فضا و زمان مناسب این جریان مخاطب و مشتری پیدا کرده است.»

بیشتر تخصص عبدالکریم سروش به عنوان استاد و پدرخوانده محفل کیان، در ترجمه و انتقال مفاهیم جدید غربی با رنگ و لعاب اشعار مولوی و تفکر غزالی بود. تلاش محوری وی تلفیق و هماهنگی بین افکار مدرن غربی و اسلامی بود و به همین دلیل برخی افراد بر او و همفکرانش نام «روشنفکران تلفیقی» نهاده‌اند.

در اواسط دهه ۱۳۷۰، حلقه کیان گسترده‌تر شد و افراد دیگری از شهرهای مختلف، اعضای سابق جنبش دانشجویی، افرادی از نیروهای وزارت ارشاد، وزارت اطلاعات و افراد ملی- مذهبی به حلقه کیان پیوستند و تعداد آنها به بیش از هزار نفر رسید. محمد قوچانی، روزنامه‌نگار اصلاح‌طلبان، افراد حلقه کیان را کسانی می‌داند که در ۲۷ تیرماه ۱۳۷۴ در اعتراض به تهدید سروش، نامه‌هایی به هاشمی رفسنجانی نوشته بودند.

تاج‌زاده، عضو ارشد حزب مشارکت، در مورد حلقه کیان و مباحث ویژه دگراندیشی مطروحه در آن بیان می‌دارد که «جلسات دیگری در بیرون داشتیم که به حلقه کیان معروف است. بحثی چند ساله درباره دین و دنیا داشتیم، این که چگونه این دو با یکدیگر جمع می‌شدند. دین و دنیا نسبتش چیست؟ دین و دموکراسی چطور؟ دین و تجدد چطور؟ در این جلسات خیلی مسائل برای من روشن شد و خیلی از آقای سروش استفاده کردیم. نقش سروش بیشتر اجتماعی کردن این مسئله بود. نقشی که هیچ وقت دکتر بشیریه نداشت. دکتر بشیریه فقط روی نقطه خاص دانشگاهی سروکار داشت، هنوز هم فکر می‌کنم ۹۰ درصد جامعه ما دکتر بشیریه را نمی‌شناسند. دکتر بشیریه به عنوان یک روشنفکر عمل نکرد، بیشتر یک دانشگاهی بود.»

حلقه کیان افکار و عقاید خود را در کیهان فرهنگی، جریده مخصوص این حلقه به چاپ می‌رساندند.

در کیهان فرهنگی مقالات جنجالی سروش با عنوان «قبض و بسط شریعت» منتشر شد که بحث و جدل‌های متعددی برانگیخت. کوشش سروش در مقالات قبض و بسط این بود که براساس مبانی معرفت‌شناختی لیبرالی، نسبی‌گرا و پلورالیستی، فهم دینی را فهمی تاریخی و عُرفی معرفی کند و با ایجاد تردید در قداست علوم دینی و روایات فقهی، آنها را به عنوان بخش‌هایی از علوم انسانی معرفی نماید. علاوه بر سروش، افراد دیگری با گرایش‌های سکولاری همچون مجید محمدی، مرتضی مردیها و حمید وحید با کیهان فرهنگی همکاری و ارتباط داشتند. در حالی که با خط مشی دینی و فرهنگی انقلاب، هماهنگی نداشتند. در این مقطع، بیشتر افراد حلقه کیان از اعضای سردبیری روزنامه کیهان بوده و در روزنامه هم به نویسندگی و فعالیت‌های دیگر می‌پرداختند و با محمد خاتمی که نماینده حضرت امام(ره) در کیهان و سرپرست این مؤسسه بود، ارتباطی نه چندان جدی پیدا کرده بودند.

بعد از بسته شدن کیهان فرهنگی و استعفای خاتمی از مؤسسه کیهان، طرفداران سروش و منتقدان نظام جمهوری اسلامی هم دسته‌جمعی از کیهان استعفا داده و مجله کیان را از اواخر سال ۱۳۶۹ راه‌اندازی کردند. ماهنامه جدید با مدیرمسئولی رضا تهرانی و سردبیری ماشاءالله شمس‌الواعظین شروع به کار کرده و اکبر گنجی در انتشارات صراط، درس‌ها و سخنرانی‌های سروش و افراد همفکر خود را در محفل کیان به سرعت چاپ و توزیع می‌کرد.

۲- حلقه آئین

محمد خاتمی بعد از استعفا از وزارت ارشاد، درخواست مجوز نشریه‌ای به نام «آئین» را کرد تا از آن به عنوان تریبونی برای بیان افکار خود و همفکرانش استفاده کند.در آن زمان برخی از افراد حلقه کیان همراه با محمد خاتمی گروه کوچک‌تر «آئین» را شکل دادند. گروه آئین هیچ مجله‌ای تا سال ۱۳۸۲ منتشر نکرد و در این سال، در حالی که حدود ۶ سال از رخداد دوم خرداد ۱۳۷۶ گذشته بود، محمدرضا خاتمی، برادر رئیس‌جمهور وقت، اولین شماره این نشریه را منتشر کرد. علی‌رغم عدم انتشار مجله، گروه آئین جلسات دایمی هفتگی برگزار می‌کردند؛ آنها در جلسات خود تجربیات خود را در عرصه‌های مختلف مبادله می‌کردند.

در حلقه آئین چهره‌هایی چون هادی خانیکی، سعید حجاریان، مصطفی تاج‌زاده، محسن امین‌زاده، عباس عبدی، محسن کدیور و محمدرضا خاتمی حضور داشتند. هدف اولیه آنها براساس ایده شخص محمد خاتمی و برخی دوستان او، این بود که نشریه‌ای به راه اندازند تا مفاهیمی تازه و جدید و آنچه برای تحول اجتماعی ضروری می‌دانستند، ارائه کنند.

تجربه کیان نشان داده بود که نشریه‌هایی از این دست تا چه حد می‌تواند ذهنیت اصحاب اندیشه و طبقه تحصیلکرده جدید را تحت تأثیر قرار دهد. در حالی که پیگیری‌های اداری مربوط به اخذ مجوز برای نشریه آئین در اوایل سال ۱۳۷۵ صورت می‌گرفت، حلقه آئین به جایگاهی برای بحث و بررسی آرا، اندیشه‌ها و مفاهیم تازه بدل شد. مفاهیمی مثل جامعه مدنی، مردم‌سالاری دینی، حقوق بشر و... در این حلقه مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. شخصیت محوری در این محفل، خود محمد خاتمی بود؛ اما افرادی چون کدیور و سعید حجاریان نیز در فعال کردن هر چه بیشتر محفل و نیز گرم نگه‌داشتن تنور مباحث اندیشگی و سیاسی نقش مهمی داشتند.

آن‌گونه که از فحوای کلام بسیاری از این افراد بر می‌آید، آنچه بعدها به «گفتمان دوم خرداد» معروف شد، در این محفل سر و سامان یافت. البته بی‌گمان ریشه‌های اصلی این مفاهیم و این سخن در حلقه کیان است اما در محفل آئین، آن پایه‌های نظری به مفاهیم سیاسی و به تعبیری یک پروژه سیاسی بدل می‌شد. بسیاری از حاضران در این محفل در چند سالی که فرصت تحصیل و تحقیق یافته بودند و بویژه آنان که با حضور در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری با مفاهیم نوین توسعه آشنا شده و به نوعی تحت تأثیر افکار و آثار حسین بشیریه قرارگرفتند، با هواداران کلام جدید که تحت تأثیر اندیشه‌های عبدالکریم سروش شکل گرفته بود، در حلقه آئین به هم پیوند خوردند و بسیاری از مفاهیم و نگرش‌های آنها در اثر این تلاقی، سامانی تازه یافت و امکان تبدیل شدن به یک برنامه سیاسی را پیدا کرد.

۳- مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری

مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری یکی دیگر از مراکزی است که مسبب چرخش فکری مشارکتی‌ها گردید. این مرکز در آغاز برای ساماندهی توسعه سیاسی در سال ۱۳۶۸ در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی شروع به کار کرد و به صورت هیأت امنایی اداره می‌شد. موسوی خوئینی‌ها، که هم نماینده امام نزد دانشجویان پیرو خط امام و هم عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام بود، در آغاز ریاست این مرکز را به عهده داشت. شاخص‌ترین بخش این مرکز معاونت سیاسی آن بود که افرادی مثل: **سعید حجاریان**، علوی‌تبار، عبدی و مجید محمدی در آن عضویت داشته و پروژه‌هایی برای توسعه سیاسی دنبال می‌کردند. برخی از این‌ها از جمله عباس عبدی، ازگذشته با موسوی خوئینی‌ها همکاری می‌کرده‌اند؛ زیرا در هنگام دادستانی موسوی خوئینی‌ها، واحد مطالعات و تحقیقات دادستانی را اداره کرده بود. حجاریان در مرکز مطالعات استراتژیک، برنامه‌ریزی کلانی برای مطالعه توسعه سیاسی در ایران پایه‌ریزی کرده بود که برخی تحقیقات و نتایج مطالعاتشان در هفته‌نامه عصر ما و روزنامه سلام منتشر می‌شد. حجاریان، تئوریسین حزب مشارکت، درباره برنامه‌های مرکز تحقیقات ریاست جمهوری در آن زمان متذکر می‌شود که: «از سال ۱۳۶۸ که مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری راه افتاد، من در معاونت سیاسی این مرکز همین پروژه کاری را دنبال می‌کردم. معاونت سیاسی مرکز تحقیقات استراتژیک یک پروژه بیشتر نداشت و آن هم پروژه توسعه سیاسی بود. البته این پروژه چندین زیرپروژه داشت، نظیر فرهنگ سیاسی و رفتار سیاسی اقشار مختلف ایران، پروژه تحلیل چرایی انقلاب اسلامی با هدف تئوریزه کردن انقلاب، پروژه ماهیت دولت در ایران، پروژه نوسازی ایران...». نتیجه‌ای که آنها طی تحقیقات مختلف گرفته بودند، این بود که توسعه سیاسی در ایران در مرحله اول نیازمند ایجاد برخی تغییرات در ساختار سیاسی کشور است و در مرحله بعد باید فرهنگ سیاسی ایران متناسب با فرهنگ یک جامعه غربی تغییر کند. نقش حجاریان در مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری این‌گونه از زبان وی بیان می‌گردد: «ما بخش سیاسی‌اش را کاملاً انجام داده بودیم. پروژه توسعه سیاسی ما حداقل اتودش کاملاً مشخص بود که چه می‌خواهیم. پروژه ما در چهار سال اول ریاست جمهوری آقای هاشمی در مرکز تحقیقات استراتژیک معلوم شده بود، بعد در دوره آقای روحانی پروژه ما با رفتن آقای موسوی خوئینی‌ها متوقف شد. در راه نوسازی بومی معلوم بود که چه می‌خواهیم. همه چیز تعریف شده بود؛ فساد اداری یعنی چه؟ مشارکت یعنی چه؟ رقابت یعنی چه؟ جامعه مدنی یعنی چه؟ چرا ضعیف است و ... حتی برای مسائل راه‌حل داشتیم. در پروژه، توسعه سیاسی Policy Paper داشتیم.» همچنین مصطفی تاج‌زاده، عضو شاخص دو حزب اصلاح‌طلب (حزب مشارکت و سازمان مجاهدین)، بخش توسعه سیاسی مرکز تحقیقات را این‌گونه توصیف می‌کند: «در مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری آقای موسوی خوئینی‌ها، محسن میردامادی، عبدالکریم سروش، محمدرضا خاتمی و... حضور داشتند. هدف اولیه آنها تئوریزه کردن انقلاب و ارائه برنامه سیاسی بود. محسن میردامادی مسئولش بود... آقای حجاریان در معاونت توسعه سیاسی بود که افرادی چون بهزاد نبوی، سازگارا، امین‌زاده، آرمین، آغاجری، خودم و دیگران با آن همکاری می‌کردیم.»

۴- دانشجویان اعزامی به غرب

حلقه دیگر را باید آن ۲۵۰۰ دانشجویی دانست که در دوران هاشمی رفسنجانی برای تحصیل در دوره دکترا به کشورهای انگلستان، کانادا، استرالیا و فرانسه اعزام شده بودند. برخی از این دانشجویان در پاره‌ای از انجمن‌های اسلامی به صورت کانون فکری – سیاسی فعال بودند.

حمید رضا جلایی‌پور، که در آن جمع حضور داشته، به عنوان دانشجوی دکترا در دانشگاه لندن و دبیر انجمن‌های اسلامی انگلستان با همکاری دیگر اعضای انجمن، «سروش» را به انگلستان دعوت می‌کنند. عبدالکریم سروش به مدت شش ماه برای دانشجویان بورسیه‌ای جلسات مختلف بحث و گفت‌وگو داشت. از این دانشجویان می‌توان به محسن میردامادی و محمدرضا خاتمی که نقش کلیدی در حزب مشارکت دارند و در رأس فهرست نمایندگان منتخب تهران در مجلس ششم قرار گرفتند، اشاره نمود.

۵ - دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

پیشینه پیوند تجدیدنظر طلبان حزب مشارکت علاوه بر محافل و حلقه‌های ذکر شده، در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران هم برقرار شده بود و آنها جلسات منظم همفکری و همسویی برگزار می‌کردند. حجاریان متذکر می‌شود که: «با حضور رئیس دانشکده حقوق و علوم سیاسی، آقای دکتر حبیبی و آقایان **دکتر بشیریه**، سیدجواد طباطبایی و نقیب زاده، در این دانشکده یک گروه فکری تشکیل داده و تا زمان کاندیداتوری خاتمی در جهت برنده شدن وی به ارائه برنامه و کمک فکری می‌پرداخته است.» تاج‌زاده نیز در این‌باره می‌گوید که: «من خودم از سال ۱۳۶۷ که به دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران رفتم، بعد از من سعید حجاریان، اصغرزاده، امین‌زاده و... دیگران آمدند که بیشتر دنبال سؤال‌های جدی خود بودیم.»

۶- روزنامه سلام

نمود و نقش اعضای مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری بیش از آن‌که در فعالیت‌های این مرکز مشخص باشد، در فعالیت‌های روزنامه سلام نمایان بود که توسط اعضای این مرکز هدایت می‌شد. روزنامه سلام، که بیشترین تلاش را در معرفی سیدمحمد خاتمی داشت، پایگاهی برای چپ‌گرایان بود که در گذشته در کیهان فرهنگی مستقر و با تعطیلی آن دنبال پایگاهی برای فعالیت می‌گشتند. در روزنامه سلام علاوه بر افرادی از حلقه کیان و مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، افراد دیگری از سازمان مجاهدین فعالیت می‌کردند. عباس عبدی، دلیل اصلی تأسیس روزنامه سلام را در نبود ارگان مطبوعاتی خاص برای مجمع روحانیون مبارز می‌داند و می‌گوید: «در پائیز سال ۶۸ و هنگامی که فرد جدیدی مسئول دستگاه قضایی شد، آقای **موسوی خوئینی‌ها** دیگر مسئولیت رسمی نداشت. به وی پیشنهاد کردم که مسیر موجود خیلی روشن است؛ لذا پیشنهاد می‌کنم که فوراً یک روزنامه تأسیس کنیم که وی استقبالی نکرد، اما هنگامی که در سال بعد بیانیه مجمع روحانیون مبارز درباره انتخابات مجلس خبرگان در هیچ روزنامه‌ای (حتی روزنامه‌هایی که خاتمی و دعایی رئیس آن بودند، یعنی کیهان و اطلاعات) چاپ نشد، تازه متوجه شدند که در چه برهوتی گیر افتاده‌اند، لذا به‌سرعت دست به کار تأسیس این روزنامه شدند.» وی همچنین روزنامه سلام را خاستگاه روزنامه‌های زنجیره‌ای می‌داند: «هنگامی که سلام تعطیل شد، این روزنامه‌نگاران که هر کدام پیشرفت کافی کرده بودند، هر کدام دست‌اندرکار یکی از روزنامه‌های جدیدالتأسیس (زنجیره‌ای) شدند. همواره اکثریت منتخبین هیأت مدیره و اعضای علی‌البدل از روزنامه‌نگارانی هستند که کار خود را با سلام آغاز کردند.»

برگرفته از کتاب آسیب شناسی حزب مشارکت

۱۳۵۷
۱۳۵۸
۱۳۵۹
۱۳۶۰
۱۳۶۱
۱۳۶۲
۱۳۶۳
۱۳۶۴
۱۳۶۵
۱۳۶۶
۱۳۶۷
۱۳۶۸
۱۳۶۹
۱۳۷۰
۱۳۷۱
۱۳۷۲
۱۳۷۳
۱۳۷۴
۱۳۷۵
۱۳۷۶
۱۳۷۷
۱۳۷۸
۱۳۷۹
۱۳۸۰
۱۳۸۱
۱۳۸۲
۱۳۸۳
۱۳۸۴
۱۳۸۵
۱۳۸۶
۱۳۸۷
۱۳۸۸

۱۳۷۰

گزارشی از تغییر استراتژی ضد انقلاب پس از رحلت امام خمینی (ره)

آغاز جنگ نرم


سید محمد خاتمی


محمد هاشمی


مصطفی تاجزاده


محمد علی ابطحی


محمد علی نجفی


سید محمد بهشتی


محسن امین‌زاده


مصطفی‌معین


موسوی لاری

مدیران فرهنگی دولت اول سازندگی در آغاز جنگ نرم

حمایت‌های گسترده مردمی از انقلاب اسلامی در دهه اول انقلاب، سازمان‌های امنیتی امریکا، استراتژی جنگ نرم را جایگزین جنگ سخت و حملات نظامی کردند و در این راستا ارتباط‌گیری و استحاله نیروهای سیاسی و فرهنگی داخل کشور از یک‌سو و گسیل تولیدات فرهنگی غربی از سوی دیگر، در دستور کار قرار گرفت.

در سال ۱۳۶۸ سازمان سیا با همکاری سرویس اطلاعاتی آلمان و واسطه‌گری «علی امینی» کنفرانس «هامبورگ» را برگزار نمود. سلطنت‌طلبان و جناح‌های چپ و راست اپوزیسیون خارج از کشور، پس از شرکت در این کنفرانس، مشی و گفتمان خود را رسماً تغییر دادند. جمع‌بندی مسائل مطرح‌شده در کنفرانس هامبورگ به این صورت بود که پایگاه مردمی و اجتماعی جمهوری اسلامی غیرقابل خدشه است و باید با برنامه‌های فرهنگی زمینه را برای استحاله مسئولین نظام و سپس مردم فراهم کرد.

«دیوید کیو» مأمور سیا و رابط آن سازمان با برخی از این گروه‌های ضدانقلاب، در جلسه‌ای توجیهی، استراتژی مورد نظر امریکا برای براندازی جمهوری اسلامی را چنین بیان می‌کند:

«مهم‌ترین حرکت در جهت براندازی جمهوری اسلامی، تغییر فرهنگ جامعه فعلی ایران است و ما مصمم به آن هستیم.»

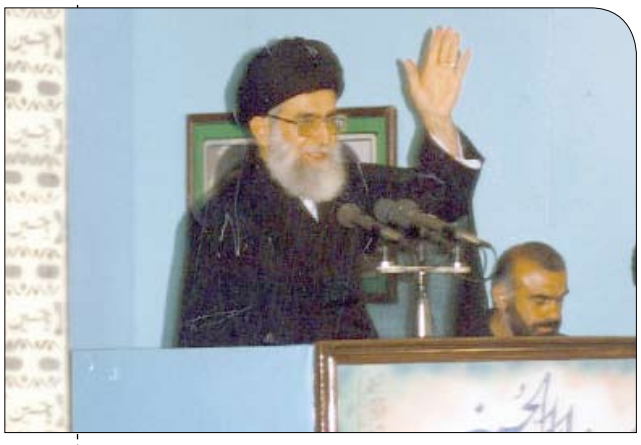
همچنین «غلامحسین میرزاصالح» که در تئوری بازگشت به تهران سفر کرده بود، پس از دستگیری در برنامه تلویزیونی «هویت» با اشاره به جابه‌جایی در استراتژی دشمنان انقلاب اسلامی، بویژه امریکا اظهار داشت:

«دولت امریکا، بخصوص کنگره امریکا، در این اواخر دیگر حامی و پشتیبان گروه‌های تندرو... نیست و علت آن هم این است که این برنامه... در سال‌های اخیر... عملاً با شکست مواجه شد. این شکست، در واقع نقطه ضعفی است که از آن طریق، کنگره به عناصر سیاست خارجی فشار آورده و خواستار این شده که از طریق عناصر فرهنگی... مقدماتی فراهم بشود که جامعه، نظرش راجع به نظام، خودش دگرگون شود و عوض شود.»

از این پس تغییر الگوی رفتاری و گفتمان اپوزیسیون خارج از کشور، در نشریات ضد انقلاب منعکس می‌شود. «صدرالدین الهی» از کارگزاران مطبوعاتی در رژیم گذشته و از همکاران رادیو لس‌آنجلس، یک ماه پس از کنفرانس «برلین» در مقاله‌ای می‌نویسد:

«مبارزه سیاسی چیزی همتای یک مسابقه ورزشی است. وقتی گروهی در یک مبارزه سیاسی می‌بازد، درست مثل یک تیم ورزشی، اولین کارشان قبول شکست است... در قضیه سیاسی هم همین‌گونه است: اول باید باخت را باور کرد و... مثل هر تیم در میدان باخته، باید در فکر آن باشیم که دور بعدی مسابقه را چگونه برد؟... پس استراتژی مبارزه، از این به بعد، به جای مبارزه مسلحانه و به کار بردن واژه‌های براندازی، سرنگونی، واژگونی و یا زدوبندهای سیاسی به صورت اعلامیه، بیانیه و خطابه کاربردی ندارد.»

سازندگی را با مادی گرایی اشتباه گرفته‌اند



حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

عده‌ای، سازندگی را با مادی گرایی، اشتباه گرفته‌اند. سازندگی چیزی است، مادی‌گری چیز دیگری است. سازندگی یعنی کشور آباد شود، و طبقات محروم به نوایی برسند.سالهای سال، این کشور را ویران کرده‌اند. بعد از انقلاب هم، به وسیله‌ی مهاجمین خارجی، هشت سال، همان کار را ادامه دادند. این کشور، باید ساخته شود. این سازندگی، تلاش لازم دارد. از پایان جنگ تا امروز، هنوز سه سال و اندی می‌گذرد. زمان زیادی از پایان جنگ تا امروز نگذشته است. یک بمب در یک‌جا بیفتد، یک لحظه ویرانگری است؛ اما ساختن همان ویرانه، چقدر طول می‌کشد؟! فرض کنید ساختمانی، خانه‌ای، عمارت دو، سه طبقه‌ای، در یک لحظه منفجر می‌شود؛ اما در یک لحظه، ساخته نمی‌شود. یک کشور را هشت سال ویران کردند. مگر شوخی است؟! قبل از این، خاندان منحوس پهلوی – که لعنت خدا بر آنها و بر کارگزاران و دستیارانشان، و لعنت خدا بر خانواده‌ی قاجار و دستیارانشان باد – این مملکت را ویران کردند. بعد که انقلاب شد تا آن را بسازد، مگر دشمنان توانستند تحمل کنند!؟ امروز اسناد همکاری آمریکا با عراق در جنگ تحمیلی علیه ما، در حال رو شدن است. ما آن روز می‌گفتیم؛ ما آن روز قاطعانه می‌گفتیم که شرق و غرب از عراق حمایت می‌کنند. اما یک عده کوته فکرهای داخلی، انکار می‌کردند و می‌گفتند به چه دلیل؟ بفرمایید؛ این هم دلیل! امروز اسناد خود امریکاییها را امریکاییها رو می‌کنند و معلوم می‌شود که در این چند سال، چه کمکهای عظیمی به عراق کردند. شرق و غرب با یکدیگر همدست شدند؛ این جنگ را به راه انداختند و مملکت را ویران کردند. بعد از سالها ویرانگری حکام فاسد پهلوی و قاجار و بعد از چند سال ویرانگری جنگ، اکنون دولت جمهوری اسلامی، به کمک مردم و کارگزاران و متخصصین و کاردانهایش، می‌خواهد این کشور را بسازد. این، کار یک روز و دو روز نیست؛ کار یک سال و دو سال هم نیست. این همه مراکز مادی از بین رفته،این همه امکان اشتغال نابود شده ...! اینها چیزی نیست که ظرف مدت کوتاهی برگردد. این را می‌گویند «سازندگی». این، یک مجاهدت است، یک جهاد فی سبیل‌الله است. هر کس که در این مجاهدت شرکت کند، جهاد کرده است. کسی که در راه اداره و حفظ جامعه‌ی اسلامی – که یک واجب بزرگ است – گامی برداشته، خیلی با ارزش است. اما آن طرف قضیه، مادیگری است، مادەپرستی است، دنیاطلبی است. آن، یک حرف دیگر است.

سازندگی، کاری بود که علی‌بن‌ابی‌طالب (علیه‌السّلام) داشت؛ که حتی شاید در دوران خلافت هم – که حالا من این را تردید دارم. اما تا قبل از خلافت، قطعی است – با دست خود نخلستان آباد می‌کرد؛ زمین احیا می‌کرد؛ درخت می‌کاشت؛ چاه می‌کند و آبیاری می‌کرد. این، سازندگی است! دنیاطلبی و مادی‌طلبی، کاری است که عبیدالله زیاد و یزید می‌کردند. آنها چه وقت چیزی را به وجود می‌آوردند و می‌ساختند؟! آنها فانی می‌کردند؛ آنها می‌خوردند؛ آنها تجملات را زیاد می‌کردند. این دو را با هم اشتباه نباید کرد. امروز عده‌ای به اسم سازندگی خودشان را غرق در پول و دنیا و مادەپرستی می‌کنند. این سازندگی است؟! آنچه که جامعه‌ی ما را فاسد می‌کند، غرق شدن در شهوات است؛ از دست دادن روح تقوا و فداکاری است؛ یعنی همان روحیه‌ای که در بسیجی‌هاست. بسیجی باید در وسط میدان باشد تا فضیلتهای اصلی انقلاب زنده بماند. دشمن از راه اشاعه‌ی فرهنگ غلط – فرهنگ فساد و فحشا – سعی می‌کند جوانهای ما را از ما بگیرد. کاری که دشمن از لحاظ فرهنگی می‌کند، یک «تهاجم فرهنگی» بلکه باید گفت یک «شبیخون فرهنگی» یک «غارت فرهنگی» و یک «قتل عام فرهنگی» است. امروز دشمن این کار را با ما می‌کند. چه کسی می‌تواند از این فضیلتها دفاع کند؟ آن جوان مؤمنی که دل به دنیا نبسته، دل به منافع شخصی نبسته و می‌تواند بایستد و از فضیلتها دفاع کند. کسی که خودش آلوده و گرفتار است که نمی‌تواند از فضیلتها دفاع کند! (۲۲ / ۴ / ۷۱)

رمز عبور

وی در ادامه به صورت ضمنی، شیوه نفوذ و استحاله را فاش می‌کند: «اما یک راه وجود دارد؛ راهی که ما را به بقای واقعی می‌رساند... یعنی این دور مسابقه را، به صورت یک مبارزه فرهنگی آغاز کنیم. مبارزه فرهنگی در تمام زمینه‌ها، تئاتر، سینما، ورزش، شعر، موسیقی، نقاشی و غیره... حکومت تهران را فقط با سلاح فرهنگ می‌توان خلع کرد و دست‌بسته، تحویل مردان سیاست داد.»

در تداوم این روند، «ایرج گرگین» از نویسندگان مطبوعات ضد انقلاب، در نشریه «رایگان» می‌نویسد:

«با سلاح فرهنگ بهتر می‌توان به جنگ نظام رفت... مبارزه بدون زمینه‌سازی فرهنگی فراهم نمی‌شود و در واقع، آنهایی که در جست‌وجوی راه خروج از وضعیت کنونی هستند، باید بیش از هر چیز به مبارزه فرهنگی توجه کنند.»

تغییر گفتمان و قواعد رفتاری اپوزیسیون خارج از کشور، از حلقه‌های سلطنت‌طلب آغاز شد. سپس ملیون و گروه‌های موسوم به راست ضدانقلاب را دربر گرفت. در ادامه نیز گروه‌های مارکسیستی موسوم به چپ ضدانقلاب، با تغییر الگوی بازی سیاسی، به راهبرد استحاله جمهوری اسلامی از درون روی آوردند.

«حسین لاجوردی» از عناصر فراماسونر و سلطنت‌طلب مقیم خارج، در جلسه «کلوپ روتاری» ـ یکی از شاخه‌های شبکه فراماسونری ـ طی اظهاراتی که مبین تغییر مشی جریان‌های سلطنت‌طلب است، می‌گوید:

«باید از فکر کودتای مستقیم و سرنگونی منصرف شد، بلکه بایستی از طریق فشارهای بین‌المللی و فعالیت‌های علمی و فرهنگی، زمینه حضور در ایران و نفوذ در پایگاه‌های استراتژیک نظام را فراهم کرد و از این طریق، ایران را وادار به تعدیل در اهداف و خواسته‌هایش کرد.»

با تغییر استراتژی گروه‌های ضدانقلاب، جابه‌جایی صحنه نبرد از عرصه نظامی به حوزه‌های غیرنظامی، کاملاً مشهود می‌شود. «فرخ داداشپور»، از عناصر وابسته به رژیم گذشته، در جمع تعدادی از سلطنت‌طلبان می‌گوید:

«اگر مبارزه با نظام را ۱۰۰ کیلومتر فرض کنیم، از کیلومتر صفر تا ۹۵ آن، تنها باید فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و تبلیغاتی باشد و ما فعلاً در این وهله هستیم.»

«اسد همایون»، مشاور فرهنگی «پنتاگون» در چرایی تغییر فاز و توجیه رویکرد جدید سلطنت‌طلبان، اذعان می‌دارد:

«باید روی کودتا قلم قرمز کشید، زیرا با وجود حمایت‌های مردمی از جمهوری اسلامی، امکان کودتا وجود ندارد، موج نظامی و جنگ مسلحانه هم فایده‌ای ندارد. باید مردم را برانگیخت.»

سلطنت‌طلبان، ضمن تغییر مشی و گفتمان خود و ایفای نقش در پروژه استحاله جمهوری اسلامی، افق‌های مورد نظرشان را چنین ترسیم می‌کنند:

«اگر ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی جمهوری اسلامی را از آن بگیرند، حکومتی می‌شود مانند هر دار و دسته مسلح دیگر که روی یک کشور افتاده‌اند و آن را تا سرحد مرگ می‌دوشند... پیکار فرهنگی در واقع، نفی جوهره و ماهیت نظام جمهوری اسلامی است.»

همچنین «بهزاد کریمی» از فعالان ضد انقلاب مقیم خارج، در اظهاراتی تصریح می‌کند:

«[تفکر] فقاهتی باید برود تا جامعه دوباره در روال و مدار رشد و ترقی قرار بگیرد.»

گروهک «جمهوریخواهان» نیز با پیوستن به پروژه استحاله، به تکمیل هرچه بیشتر این پازل کمک می‌کند. «بیژن حکمت» از اعضای مرکزی «جمهوریخواهان» می‌گوید:

«در سابق فکر می‌کردیم که کار سیاسی، از کار فرهنگی مهم‌تر است، اما اکنون به این نتیجه رسیده‌ایم که کار فرهنگی هم همانقدر اهمیت دارد. حالا در میان ما، بحث بر سر این است که جامعه باید به تغییر تدریجی سوق داده شود.»

پس از تغییر الگوی رفتاری گروه‌های سلطنت‌طلب، حلقه دیگری از ضدانقلابیون خارج از کشور، موسوم به «ملی‌گرا»ها نیز مناسبات جدید را می‌پذیرند.«احمد انواری» از اعضای «جبهه ملی» در توجیه گرایش به پروژه استحاله جمهوری اسلامی می‌گوید:

«بنده معتقدم در مملکتی که بمب و جنگ ایران و عراق و جنایاتی که در حقش کردند، نتوانست خللی در ارکانش به‌وجود آورد، نمی‌توان با این‌گونه بازی‌ها و ترفندها [نظیر خط‌مشی مسلحانه و جنگ چریکی] ضربه‌ای به او زد... بنابراین باید درصدد باشیم که مشکلات را قدم به قدم از جلوی پا برداریم و با رعایت دقایق، موجبات استحاله در رژیم را از «سخت‌گیری» به «تساهل» فراهم سازیم.»

نشریه «ملیون ایران»، ارگان بقایای جبهه مرتد ملی، با انتشار سخنان «احمد انواری» می‌نویسد:

«اگر ناگزیر شده‌ایم که به استحاله درونی رژیم گردن بگذاریم، باید... به‌منظور ایجاد محیط مساعد برای مبارزه سیاسی، از مقابله با هر جریان مسالمت‌جوی داخلی احتراز نماییم.»

گام دیگر در ایجاد تغییر الگوی رفتاری و گفتمان گروهک‌های ضدانقلاب خارج از کشور، ورود جریان‌های مارکسیستی، موسوم به چپ ضدانقلاب، در این پروژه بود. «حزب توده»، «سازمان فداییان خلق (اکثریت)» و... که تا پیش از این در تبلیغات خود، نظام اسلامی را سازشکار معرفی کرده و خواستار مبارزه بر ضد امپریالیسم بودند، با عبور از دهه ۶۰ و فروپاشی شوروی، برای ادامه حیات سیاسی، گفتمان خود را تغییر دادند و به سلطنت‌طلبان و ملی‌گراها ملحق شدند. آنها راهبرد استحاله را به عنوان عملی‌ترین راهکار مقابله با جمهوری اسلامی در دستور کار قرار دادند.

حزب توده پس از ناکام ماندن در براندازی از طریق کودتا و متواری شدن بقایای آن به خارج از کشور، همچنان خواستار براندازی نظام اسلامی بود، تا اینکه بخشی از عناصر مرکزی این حزب، به مناسبت چهل و هشتمین سال فعالیت حزب توده، با انتشار بیانیه‌ای، با صراحت اعلام داشتند که از شعار براندازی دست برداشته‌اند و حتی آن را «چپ‌روی» و «عملی کودکانه» نامیدند.

«محسن حیدریان» از عناصر ارشد «حزب توده»، در «پلنوم بیستم» جزوه‌ای را منتشر نمود و با صراحت اعلام داشت:

«... زمینه‌های عینی و ذهنی سرنگونی رژیم فراهم نیست. بنابراین، اگر ما همه نیروها را بسیج کنیم، تغییرات مربوط به استحاله را می‌توانیم تقویت کنیم. نقش ما در استحاله رژیم بسیار مؤثر است... ما باید تلاش کنیم بین دو جناح حاکمیت بازی کنیم و برای این کار بایستی به تشکیل جبهه «صلح و آزادی» با شرکت بخشی از حاکمیت، مبادرت ورزیم.»

«حیدریان» به عنوان مشاور کمیته مرکزی حزب توده، با تأکید بر تئوری استحاله، به عنوان عملی‌ترین راهبرد برای ایجاد تغییر حاکمیت، تصریح می‌کند:

«سیاست ما باید تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری و ولایت فقیه باشد؛ یعنی تلاش برای جلب نیروهایی که جمهوری اسلامی را می‌خواهند، ولی ولایت فقیه را نمی‌خواهند باشد.»

فرخ داداش پور از عناصر سلطنت طلب: اگر مبارزه با نظام را ۱۰۰ کیلومتر فرض کنیم، از کیلومتر صفر تا ۹۵ آن، تنها باید فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و تبلیغاتی باشد و ما فعلا در این وهله هستیم

هفته‌نامه «کار»، ارگان سازمان الحادی «فداییان خلق» نیز تغییر مواضع و گفتمان این سازمان را به نمایش می‌گذارد و به نقل از یکی از اعضای این گروهک می‌نویسد:«... به نظر من، به خطا رفته‌ایم و باید از آن درس گرفت... من دیگر خود را پیرو راه «بیژن جزنی» [یکی از نظریه‌پردازان حرکت مارکسیستی پس از کودتای ۲۸ مرداد در ایران] نمی‌دانم. من به عنوان یک روشنفکر، دموکرات و رفورمیست [اصلاح‌طلب]، راه‌حل غلبه بر معضل جمهوری اسلامی را با توجه به تجربه‌های گذشته، اولاً در کار روشنفکرانه در میان توده‌ها و ثانیاً در کاربست تدابیر مناسب، برای ایجاد فشار به رژیم می‌دانم.»پروژه استحاله با پشت‌سر گذاشتن دوران جنینی، در سال ۱۳۶۸ وارد مرحله جدیدی می‌شود و نفوذ و استحاله با چراغ روشن، در دستور کار قرار می‌گیرد. در این نقطه از منحنی، عملیات استحاله آشکار شده است؛ الگوی رفتار و گفتمان ضد انقلابیون مقیم خارج، از براندازی نظامی به استحاله (براندازی غیرنظامی)، تغییر ماهیت یافته و نشریات روشنفکری نیز با رشد کمی و کیفی فزاینده به فضاسازی در داخل کشور پرداخته است. پایان یافتن صورت نظامی جنگ و رحلت امام خمینی(ره) در این مقطع از منحنی استحاله، از یک‌سو کارگزاران استحاله را به بازگشت و تأثیرگذاری در داخل و تسریع روند استحاله ترغیب می‌نماید و از دیگرسو، فاز جدید نفوذ و استحاله به صورت چراغ روشن را با تهاجم به مرزهای اخلاقی و اعتقادی جامعه، ایمان، باورهای دینی و ماهیت نظام اسلامی آغاز می‌کند. این مرحله، بی‌آنکه جنبه حسی و تجربی آن ملموس باشد، زیرساخت تهدید را به‌وجود می‌آورد.

مقام معظم رهبری در ۷ آذر ماه ۱۳۶۸ نخستین هشدار را نسبت به رویکرد جدید دشمن به عرصه فرهنگی اعلام داشتند و بعدها با تعبیر «شبیخون فرهنگی»، ابعاد و عمق توطئه را تشریح نمودند. معظم له، با سخنرانی‌های فراوان، کوشیدند اذهان مردم و مسئولان را به عملیات پیچیده دشمن، متوجه نمایند. ایشان در دیدار با فضلای حوزه علمیه قم فرمودند:

«یک جبهه‌بندی عظیم فرهنگی که با سیاست، صنعت، پول و انواع و اقسام پشتوانه همراه است، الآن مثل یک سیلی راه افتاده که با ما بجنگد. جنگ هم، جنگ نظامی نیست. بسیج عمومی هم در آنجا هیچ تأثیری ندارد و آثارش هم طوری است که ما تا به خود بیاییم، گرفتار شده‌ایم.»

رهبر معظم انقلاب اسلامی، با تأکید بر این نکته که هدف دشمن در تهاجم فرهنگی، مبارزه با تفکر اسلامی است، طی بیاناتی در سوم مرداد ماه ۱۳۷۰ هـ. ش، فرمودند:

«ما باید تهاجم فرهنگی را یک مقوله حقیقی و جدی به حساب بیاوریم. مبارزه فرهنگی با تفکر اسلامی و جمهوری اسلامی، دارای شاخه‌ها و شعبات متعددی است که اگر واقعاً انسان بخواهد آنها را بررسی و احصا کند، خواهد دید که عرصه بسیار گسترده‌ای دارد. فرضاً تفکر سیاسی اسلام، در مطبوعات، در کتاب‌های مختلف و در ترجمه‌ها، حتی در تاریخ‌نویسی، زیر سؤال می‌رود. بالاخره این انقلاب بر مبنای تفکر سیاسی اسلامی بنا شده است. اگر اسلام یک تفکر سیاسی نداشت، یک انقلاب بر مبنای اسلام انجام نمی‌گرفت و یک نظام براساس آن به وجود نمی‌آمد... ما اکنون شاهدیم که بسیاری از مقالات، کتاب‌ها، تاریخ‌نویسی‌ها و بیوگرافی‌نویسی‌ها، بر پایه رد طرز تفکر سیاسی حاکم بر نظام جمهوری اسلامی استوار است. یک وقت، یک نفر مخالف فکری است و بر این مبنا مقاله یا کتاب می‌نویسد. ما انتظار نداریم چنین چیزی نباشد و عکس‌العمل مهمی را نیز نباید در پی داشته باشد. ممکن است علیه توحید هم کسی کتاب بنویسد. این اشکالی ندارد... اما زمانی انسان از قرار دادن این‌گونه کارها در کنار هم و از تأمل در مجموع آنها به نقشه‌ای حساب شده پی می‌برد و اینکه این امر تصادفی نیست و نیت و اراده‌ای پشت سر قضیه است.»

بی‌تردید فرهنگ، اساس هویت هر ملت و مبنای تمام کنش‌ها و واکنش‌های آن به شمار می‌رود. از این‌رو روش اداره کشور و نظام حکومتی آن نیز مانند هر مقوله دیگری، بر پایه اعتقادات و فرهنگ عمومی مردم آن کشور استوار خواهد بود، به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد با دگرگونی در فرهنگ ملت‌ها، تغییراتی در نظام حکومت آنان به وجود خواهد آمد و سنت الهی هم بر این مهم قرار گرفته است که «خدای حکیم، وضعیت هیچ امتی را دگرگون نمی‌سازد، مگر آنها خود دگرگون شوند.»

ایران از نزدیک
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران – هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

۱۳۷۱

گزارشی از انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی

شکست طیف خالدبن ولید


علی اکبر ابوترابی


عباس شیبانی


علی موحدی کرمانی


عباس علی عمید زنجانی


علی موحد ساوجی


علی نقی خاموشی


سعید رجایی خراسانی


سید علی اکبر موسوی

برخی اعضای ائتلاف پیروز در انتخابات

تعطیلات نوروزی سال ۱۳۷۱ در حالی سپری می‌شد که پایان مجلس تندرو سوم و انتخابات مجلس چهارم نقل مجالس دید و بازدید بود. چپ‌ها که با بهانه ردصلاحیت و نظارت استصوابی وارد میدان شده بودند می‌دانستند که در این انتخابات شکست خواهند خورد.

غلامرضا رضوانی رئیس هیأت مرکزی نظارت در تاریخ ۷۰/۲/۲۴ طی نامه‌ای به شورای نگهبان، نظر تفسیری آن شورا در مورد نحوه اجرای اصل ۹۹ قانون اساسی را استعلام کرد. در پاسخ به این استعلام، شورای نگهبان رأیی را صادر کرد که به نظارت استصوابی معروف شد. این شورا اعلام کرد: «نظارت مذکور در اصل ۹۱ قانون اساسی استصوابی است و شامل همه مراحل اجرایی انتخابات از جمله تأیید و رد صلاحیت کاندیداها می‌شود.»اولین انتخاباتی که این نظارت در آن اعمال شد، مجلس چهارم بود. اعمال این نوع نظارت در جریان انتخابات مجلس چهارم، واکنش‌های متفاوت و گوناگونی از سوی جریان‌های سیاسی ، به دنبال داشت: طیف راست از آن استقبال کرد و افزایش دامنه اختیار این شورا در راستای پاسداری هرچه بیشتر از آن را از دستاوردهای نظام و دقت نظر در بررسی صلاحیت داوطلبان نمایندگی تلقی کرد. در مقابل، مجمع روحانیون مبارز و گروه‌های همفکرش این حرکت شورای نگهبان را جناحی خوانده و نسبت به برخورد با داوطلبان طیف چپ هشدار شدیدی دادند.در جریان رسیدگی به صلاحیت داوطلبان نمایندگی انتخابات مجلس، هشتاد نفر از نامزدهای جناح چپ رد صلاحیت شدند که چهل نفر از این افراد نماینده مجلس سوم بودند. بیات زنجانی، عاتقه صدیقی، همسر شهیدرجایی، فؤاد کریمی، بهزادیان‌نژاد، هادی غفاری، ابراهیم اصغرزاده از جمله ردصلاحیت شدگان بودند. بهزادنبوی هم به خاطر پرونده مسکوت مانده هشت شهریور رد صلاحیت شد. مهدی کروبی درباره واکنش جناح چپ به ردصلاحیت‌ها می‌گوید: بنابراین تصمیم گرفتیم که نامه‌ای به خدمت مقام معظم رهبری بنویسیم و نامه‌ای خدمت ایشان فرستادیم. در همان زمان من و آقای موسوی خوئینی‌ها با آقای هاشمی به عنوان ریاست‌جمهوری صحبت کردیم تا بلکه این مشکل حل شود. در آن زمان به آقای هاشمی‌گفتم که من سه دوره در مجلس بودم و در این دو دوره شما اول شدید و من نفر دوم و این چنین رأی سنگینی من داشتم. اگر انتخابات درست باشد و صحیح انجام شود الآن که رئیس مجلس هستم ممکن است در دوره دیگر رأی نیاورم. من می‌آیم اما اگر بخواهید با زور ما را حذف کنید از تمام کارهای اجرایی کناره‌گیری می کنم زیرا احساس می کنم که نمی‌توانم کار انجام دهم، اجازه ندهید که با زور عده‌ای را حذف کنند. با برخی از اعضای شورای نگهبان صحبت کردیم ولی هیچ کدام از گفت‌وگوها نتیجه نداد و به ثمر نرسید جز دیداری که من و آقای موسوی‌خوئینی‌ها با مقام معظم رهبری داشتیم که باعث شد برخی از چهره‌ها بازگردانده شدند. همچنین پس از این‌که اعلام کردیم در انتخابات شرکت می کنیم سر و صدا شد و شایعه شد که محتشمی و کروبی و موسوی خوئینی‌ها رد صلاحیت شده‌اند. رهبری وارد شدند و آنها را بازگردانده‌اند. آقای موسوی در همین باره نامه‌ای به مقام معظم رهبری نوشت که شما لطف کردید اما بگذارید شورای نگهبان کار خودش را بکند. به هر جهت کارهای ما از نظر برگرداندن افراد نتیجه اندکی داشت و چند نفری برگشتند.

مرتضی الویری عضو هیأت رئیسه مجلس سوم هم از ناکامی رایزنی‌ها با هاشمی رفسنجانی می‌گوید: من خدمت آقای هاشمی رفتم و برای کمک به ماجرا و حل و فصل مسئله ردصلاحیت‌ها از ایشان کمک خواستم و معتقد بودم آقای هاشمی فردی است که عملاً می‌تواند در برابر این روند بایستد اما کدورت‌هایی که میان هاشمی و جناح چپ وجود داشت، فضا را طوری کرده بود که هاشمی تمایلی به حمایت جدی از آنان نداشت. در واقع آقای هاشمی یا نتوانست و یا نخواست که وارد این مسئله شود.

چپ از پیش شکست خورده

سران جناح چپ علی رغم تمام سروصداها و اعتراض خود از پیش می‌دانستند که شکست خورده انتخابات هستند و به تعبیر الویری بعد از انتخابات می‌گفتند کاش شرکت نمی کردیم!او می گوید: مهمترین سؤالی که به دنبال ردصلاحیت‌های گسترده در ذهن گروه‌های سیاسی و افرادی مانند بنده که تأیید صلاحیت شده بودند وجود داشت،شرکت در انتخابات و ادامه کاندیداتوری، یا عدم شرکت و انصراف از کاندیداتوری بود. به خاطر دارم که در آن روزها بنده کاندیدای مردم تهران بودم و در خیابان معلم محلی را برای ستاد انتخاباتی اجاره کرده بودم. شبی که از فردای آن تبلیغات انتخابات شروع می‌شد، قرار بر این بود که مرحوم آیت‌الله توسلی برای اقامه نماز مغرب به ستاد ما بیایند و نظر نهایی مجمع روحانیون مبارز را نیز منتقل کنند. تا در صورت شرکت مجمع در انتخابات، ما نیز تبلیغات را شروع کنیم. آن شب که فکر می کنم در ایام ماه رمضان بود، مرحوم توسلی اعلام کرد که مجمع روحانیون مبارز به‌رغم تمامی مشکلات و بخصوص ردصلاحیت‌ها در انتخابات شرکت خواهد کرد. ایشان استدلال می کرد که بسیاری از شهرستان‌ها معتقد هستند در صورت عدم شرکت مجمع، نیروهایشان در شهرهای مختلف قلع‌وقمع خواهند شد بنابراین مجمع تصمیم دارد برای جلوگیری از ظلم و جفای بیشتر به نیروهای خط امام در انتخابات حضور یابد. با این وجود و اگر بخواهیم یک نگاه تحلیلی و تاریخی به موضوع شرکت در انتخابات مجلس چهارم داشته باشیم، به نظرم اشتباه بزرگ جریان چپ، آن بود که حاضر به شرکت در چنین انتخاباتی شد.به هر روی لیست جناح چپ با محوریت مجمع روحانیون منتشر شد و چهره‌های مطرحی مانند مهدی کروبی، علی اکبر محتشمی‌پور، فخرالدین حجازی، سعید حجاریان و عبدالواحد موسوی لاری در آن حضور داشتند. سازمان مجاهدین انقلاب نیز که با حضور بهزادنبوی، سلامتی و آرمین دوباره اعلام موجودیت کرده بود همراه با مجمع روحانیون لیستی را منتشر کرد که شاخصه آن حذف تمام طرفداران دولت سازندگی بود، به گونه‌ای که مرتضی الویری از اعضای اصلی و همفکر بهزاد نبوی نیز به دلیل حمایت از هاشمی رفسنجانی از لیست حذف شد.

حضور با سازوبرگ کامل

اما جناح راست در سطحی گسترده با شعار پیروی از خط امام، اطاعت از رهبری و حمایت از هاشمی به صحنه انتخابات آمد. گروه‌های همسو با جامعه روحانیت مبارز همچون جمعیت مؤتلفه، جامعه وعاظ، جامعه اسلامی مهندسین و جامعه اسلامی فرهنگیان، دانشگاهیان و جامعه زینب و جامعه اصناف و بازار فهرست ائتلاف این جناح را تشکیل می‌دادند.دست گذاشتن روی نقاط ضعف جناح چپ مانند تندروی‌ها بخصوص اظهارات افرادی مانند محتشمی پور از جمله ابزارهای جناح راست برای تبلیغات بود. بویژه آنکه هنوز زمان زیادی از اظهارات عجیب محتشمی‌پور درباره تشبیه صدام به خالدبن ولید نگذشته بود. محتشمی پور در یک سخنرانی که روزنامه جمهوری آن را پوشش داده بود با اشاره به حمله امریکا به عراق گفته بود؛ امروز بحث بر سر گذشته ایران و عراق نیست. امروز امریکا و صلیبی‌های غربی برای نابود کردن ماشین جنگی عراق و سپس پرداختن به انقلاب اسلامی ایران و تمام حرکت‌های آزادیبخش و تثبیت و تحکیم رژیم اشغالگر قدس به منطقه آمده‌اند. امروز امریکا و کفر جهانی به یک کشور اسلامی حمله کرده است و امروز خبری رسید که کربلا و نجف ما آماج بمب‌های امریکا قرار گرفته‌اند. چرا ملت ایران و ملت اسلام در سکوتی مرگبار به سر می‌برند؟ آیا وظیفه نداریم؟ آیا ملت و کشور عراق مسلمان نیستند؟... . حوادث و بحران اخیر یادآور رویارویی و صف آرایی «خالد بن ولید» در برابر ابرقدرت‌های صدر اسلام است، او که عمری در صف کفر، شمشیر به روی پیامبر و مسلمانان کشیده بود، ولی در نهایت فاتح بزرگی برای مسلمانان شد. امروز دنیای کفر در مقابل ملت مسلمان عراق و فلسطین به عنوان خاکریز اول قرار گرفته است و به یقین خاکریز بعدی، انقلاب و ملت مسلمان ایران است. همچنین پارادوکس چیها در مقابل مسئله ولایت فقیه نیز آنها را دچار سردرگمی کرده بود. آنها که در انتخابات دوره قبلی مجلس رقیب را ضد ولایت فقیه و اسلام امریکایی لقب داده بودند، این بار خود در مقابل ولایت فقیه قرار گرفته بودند.

برگزاری انتخابات

سرانجام انتخابات در ۷۱/۱/۲۱ برگزار شد که در نتیجه آن در مرحله اول ۱۸ میلیون و ۷۶۷ هزار و ۴۲ نفر در سراسر کشور شرکت کردند.

در مرحله اول در تهران یک میلیون و ۷۰۱ هزار و ۲۹۹ نفر رأی دادند و از این تعداد سید علی اکبر موسوی حسینی با ۹۳۷ هزار و ۳۰۲ رأی و سیدعلی اکبر ابوترابی با ۶۷۲ هزار و ۱۵۵ رأی به مجلس راه یافتند و تکلیف ۲۸ نماینده دیگر به مرحله دوم موکول شد. از ۳۰ نفر مرحله اول، ۲۹ نفر از نامزدهای روحانیت و نفر سی‌ام از مجمع روحانیون بود. مرحله دوم نیز ۱۸ اردیبهشت ۷۱ برگزار شد. در مجموع در مرحله دوم یک میلیون و ۲۵ هزار و ۶۲۹ نفردر تهران شرکت کردند. در این مرحله ۲۸ نماینده تهران بدین شرح انتخاب شدند: عباس شیبانی، محمدجواد اردشیر لاریجانی، محسن یحیوی، محمدرضا باهنر، علی اکبر ناطق نوری، سیدمحمود دعایی، محمدعلی موحدی کرمانی، سعید رجایی خراسانی، حسن روحانی، علی عباسپور تهرانی، نفیسه فیاض بخش، محسن مجتهد شبستری، علی نقی خاموشی، عباس علی عمید زنجانی، مریم بهروزی، پروین سلیحی، سید مرتضی نبوی، سید شهاب‌الدین صدر، مرضیه وحید دستجردی، قربانعلی دری نجف‌آبادی، منیره نوبخت، علی غیوری نجف‌آبادی، سیدرضا تقوی، محمدکاظم سیفیان، حبیب‌الله عسگراولادی، محمدهاشم رهبری، علی موحدی ساوجی و محمود صابر همیشگی. با این نتایج که به پیروزی قاطع جامعه روحانیت مبارز منجر شد. در شهرستان‌ها نیز جناح چپ شکست سنگینی خورد تا به فکر بازسازی اساسی خویش بیفتد اما اولین ثمره انتخابات مجلس چهارم کمتر از ۴۰ روز پس از روز برگزاری انتخابات رخ داد و محمد خاتمی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی دولت اول هاشمی رفسنجانی به بهانه برخی حملات به او درباره تهاجم فرهنگی استعفا داد. این در حالی بود که فاتحین انتخابات عزم خود را برای استیضاح وزیر فرهنگ وقت جزم کرده بودند و این چنین بود که دو هفته پس از آغاز به کار مجلس چهارم علی لاریجانی به عنوان وزیر ارشاد معرفی و منصوب شد.

گفت‌وگو با دکتر منوچهر آشتیانی

اصحاب تجدیدنظرطلبی

علیرضا سمیعی



منوچهر آشتیانی از ماجرای مصدق تا هم‌اکنون که در آستانه ۸۰ سالگی به‌سر می‌برد، به لحاظ سیاسی فعال بوده است. او سوابق علمی نیز دارد. وی کسی است که در ایران بر روی جامعه‌شناسی شناخت کار کرده و اگر پای صحبت‌اش بنشینید، خاطرات زیادی برای گفتن دارد. کسی که سال‌ها در آلمان بر سر کلاس کارل لویت، هایدگر و گادامر نشسته بود و همچنین با افراد و جریان‌های زیادی قبل و پس از انقلاب مراوده داشته است. این بار پای صحبت او نشستیم تا کمی از ماجراهای تجدیدنظرطلبی در ایران بدانیم.

لطفاً برای شروع بفرمایید منظور شما از ریویزیونیزم (بازنگرش‌گر - تجدیدنظرطلب) چیست؟ زیرا می‌دانم که در چند سال گذشته علیه چنین جریانی مقالات و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌هایی داشته‌اید.

در مقدمه باید به دو موضع اشاره کرد. یکی اینکه افکار و عقاید انسانی وقتی وارد صحنه اجتماعی می‌شوند، در معرض صیرورت قرار می‌گیرند. از این‌رو طبیعی است انسان‌ها در واکنش به روند رو به حرکت تاریخ، بازسازی‌ها و نوسازی‌هایی در تفکر خویش به‌وجود بیاورند. از این منظر، «ریویزیون» یا بازنگرش‌گری از ابتدای پیدایی جوامع منظم بوده است. نبرد میان کهنه و نو و همچنین تجدیدنظر در عقاید به ناچار همیشه وجود داشته است.اما گاه بعضی از جریان‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی معینی، به صورت هدفمند در بعضی از اصول تجدیدنظر می‌کنند، تا به نفع گروه، حزب و یا طبقه اجتماعی خود اقداماتی را انجام دهند. به‌طور کلی در این بحث ریویزیونیزم به معنای دوم کلمه (به معنای خاص) مورد نظر است. خطر بازنگرش از جایی شروع می‌شود که گروهی به نام تجدیدنظر، پاره‌ای از اصول اساسی تاریخی (که خودشان زمانی به واسطه همان اصول مطرح شدند و قدرت گرفتند) را زیرپا می‌گذارند و این کار را تا جایی پیش می‌برند که ممکن است به نابودی همین جریان منجر شود.

لطفاً بعضی از نمونه‌های این وضع را که خود شما شخصاً مشاهده کردید، مثال بزنید؟

من از مدت‌ها پیش در جریان‌های چپ حضور داشتم. از همان زمان انشعاب‌هایی در حزب از سوی کسانی که در مواردی نسبت به مواضع حزب علی‌الظاهر متعصب‌تر از دستگاه رهبری بودند رخ داد. به یاد دارم وقتی آیت‌الله اصفهانی در اصفهان مرحوم شد، حزب به دلیل احترامات خاصی که به دلایل فرهنگی و سیاسی برای ایشان قائل بود، مراسم ختمی گرفتند. عده‌ای از افراد حزب مثل «خلیل ملکی» و نزدیکانش بشدت به دستگاه رهبری حمله کردند که چرا شما به عنوان یک عده مارکسیست برای فوت یک روحانی مراسم ختم می‌گیرید. نشان به آن نشان که همین افراد پس از مدتی در مقابل حزب قرار گرفتند و تبدیل به مشاور شاه شدند. عجیب است که از کجا به کجا رسیدند. آنها اول مارکسیسم، روسیه، استالین و حزب توده را قبول داشتند. فقط می‌گفتند بعضی از افراد حزب توده خائن هستند بعدها کل حزب را خائن دانستند. در حالی که به روسیه و استالین اعتماد داشتند. در مرحله بعد روسیه و استالین را مقصر دانستند و سرانجام مارکسیسم را کنار گذاشتند و به شاه نزدیک شدند.

نمونه دیگری را مثال بزنید تا موضوع به لحاظ تاریخی روشن شود.

در جریان ملی شدن نفت هم چیزی شبیه همین ماجرا را می‌توان دید. مظفر بقایی، مکی، شایگان (و چند نفر دیگر که اکنون محبوب هستند و نام نمی‌برم) در ابتدا در دانشگاه عالی «مصدقی» بودند. ما هم به عنوان دانشجویان چپ به خاطر مبارزه با امپریالیسم با آنها همراه بودیم. آنها دست راست مصدق بودند، ولی بعدها بقایی از CIA امریکا سردرآورد و شایگان نیز تبدیل به چیز دیگری شد، یعنی افراد جبهه ملی به طرف نظام شاهی رفتند که ضد جبهه ملی بود. آنها استادان ما بودند و همه این کارها را در مقابل چشم ما انجام دادند. بقایی در قتل افشار طوس، رئیس شهربانی شرکت کرد، یعنی شریک قتلی شد که به مصدق صدمه بزند. امثال اینها می‌توان طیف‌های زیادی را نام برد که به نهضت‌ها صدمه زدند. مطالعه تاریخ آنها و شاهد انحراف ایشان بسیار درس‌آموز است.

این تجدیدنظرطلبی‌های نامطلوب که سرانجام تبدیل به چیزی علیه نهضت می‌شود، پس از انقلاب هم رخ داد؟

اول انقلاب نیروهای زیادی وارد نهضت شده، شریک انقلاب شدند. مثلاً تا مدت‌ها تردیدی نبود که جانشین امام خمینی(ره)، آقای منتظری خواهد بود، ولی پس از مدتی علیه نهضت مبارزه کردند. وقتی دکتر سروش به ایران آمد را به خوبی به یاد دارم. من، دکتر شرف، زریاب خویی و زرین‌کوب از دور با ایشان آشنا بودیم. او طرح اسلامی کردن دانشگاه‌ها را داد و ما اعتراض می‌کردیم: تو که عاشق کارل پوپر هستی، چرا چنین کاری می‌کنی. الآن کار او به جایی رسیده که تبدیل به «مشاور دستگاه امنیتی امریکا در جورج واشنگتن سیتی» شده است، یعنی اسلام‌شناس رئیس جمهور امریکا. چرخش از موضع اسلامی کردن دانشگاه به سمت مشاور اسلام‌شناس CIA بودن تجدیدنظر عجیبی است. حالا مصاحبه‌ها و نظرهایی (در بعضی از روزنامه‌های تعطیل شده) حاوی راهکارهایی برای متلاشی کردن جمهوری اسلامی می‌دهد. کروبی در ابتدای انقلاب در کنار امام بود، هم‌اکنون او و موسوی تبدیل به کسانی شدند که کنار آنها تمام نیروهای ضدنظام ایستاده‌اند. برخی از کسانی که کنار این دو هستند نه تنها ضدنظام ما بلکه با تمام نظام‌های استقلال‌طلب معارض هستند. کروبی و موسوی در کنار صف کسانی هستند که دشمنان استقلال ملت‌ها قرار دارند. در سرمایه‌داری داخلی ایران هم ریویزونیزم و اپورتونیزم (فرصت‌طلبی) دیده می‌شود. سرمایه‌داری که از بطن انقلاب برخاسته، کار چندانی نداشته و به قول رهبری حتی یک سیلی نخورده و از استقلال انقلاب استفاده کرده حالا مبالغ هنگفتی از بانک‌ها گرفته و پس نمی‌دهد. سرمایه‌داری که بعد از انقلاب سری در سرها درآورده حالا تبدیل به دشمن ملت ایران شده است. باید دید اینها چه کسانی هستند. آیا در هویت ملی خود هم تجدیدنظر کرده‌اند؟!دو دوره هاشمی و خاتمی را با پیش و پس از آنها مقایسه کنید، خواهید دید در آن ۱۶ سال در بسیاری از اصول البته به طور مخفیانه تجدیدنظر شده است. از مسائل اتمی، دفاع ملی، حیثیت ملی، مبارزه علیه امپریالیسم، ایستادگی مقابل بیگانه و ... گرفته تا امروز که سرانجام بدون آنکه قصدی داشته باشند یا متوجه شوند در کنار نیروهای معارض قرار گرفته‌اند. هر چند گروهی از همین‌ها متنبه شدند.

با سروش از چه زمانی آشنا بودید؟

من از طریق جواد طباطبایی و قیصری می‌دانستم سروش چگونه فکر می‌کند. به هر حال روزهای جمعه در مسجد نزدیک منزل ما سخنرانی می‌کرد و من می‌شنیدم. به نظرم آمد که به این نتیجه رسیده بود برای مبارزه با جمهوری اسلامی ایران باید با ولایت فقیه مبارزه کند و برای مبارزه با ولایت فقیه باید عقلانیت نظام را انکار نماید. علاقه داشت به غزالی استناد کند.

جای دیگری با سروش مراوده نداشتید؟

۱۱ سال پیش در جلسه‌ای زیر نظر آقای «معادی‌خواه» به نام بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی یکدیگر را می‌دیدیم. دکتر داوری، طباطبایی، اعوانی و سروش هم بودند. من در آنجا ریشه‌های این جریان را می‌دیدم. یعنی سروش اعتقاد داشت دینی بودن حکومت باعث عقب‌ماندگی ما می‌شود. آقای معادی‌خواه که روحانی بود با این مواضع موافقت نمی‌کرد ولی بعد طباطبایی تندروی بیشتری به خرج داد و نظریه انحطاط تمدن اسلامی را مطرح کرد. در این نظریه باور دارند که اوج تمدن ما ذیل تمدن اروپاست. معتقدند تمام تاریخ فلسفه سیاسی ما از آغاز مسیر انحطاط است. یعنی ما نه تنها در حال پیشرفت نیستیم بلکه در حال منحط شدن هستیم. در این مرحله جلسات تمام می‌شد بدون این‌که اعلام کنند چون هر ماه افراد را دعوت می‌کردند و ماشین می‌فرستادند. احتمالاً زیاده‌روی سروش و طباطبایی باعث شده بود.

این نظریه «انحطاط ایران» قبل از کتاب «جدال قدیم و جدید» بود؟

بله، بعدها وقتی طباطبایی به پاریس رفت و برگشت، «جدال قدیم و جدید» را نوشت و دیگر حرفی از انحطاط نزد.

یعنی نظریه خویش را تغییر داد؟

شاید به این خاطر آن حرف‌ها را نمی‌زند که بتواند باقی بماند. در ماجرای انتخابات به شکل عجیب و غریبی به کروبی نزدیک شد.

ایشان در جایی گفته بودند که «محافظه‌کار» هستند و محافظه‌کار در معنای فلسفه سیاسی یا دولت به معنای عام کلمه در نمی‌افتد.

بله، ایشان به لحاظ فلسفه سیاسی محافظه‌کار هستند ولی در دانشگاه علامه چندان محافظه‌کار نبودند. پس از بازگشت از فرانسه مواضع خود را تغییر دادند. در نظر داشته باشید که جناح کروبی کاملاً امریکایی بود در حالی که طرفداران موسوی یک دست نبودند. البته در مقاله اعتماد ملی به نکات درستی اشاره می‌کند. مثل این‌که خرد جمعی در ایران کمی ضعیف است. این حرف تازه‌ای نیست. فردوسی گفته: به یزدان اگر ما خرد داشتیم / کجا این سرانجام بد داشتیم. چندی پیش در دانشکده علوم اجتماعی سخنرانی داشتم. احساس می‌کنم برای جا انداختن یک حرف ساده باید تلاش زیادی کرد. بعضی از دانشجویان فکر می‌کنند دانشجویی، یعنی همین که بروند در خیابان فریاد بزنند. این به ما صدمه می‌زند. اپوزیسیونی درست کرده‌اند که توان کار علمی و تحقیقی و عقلانی ندارد. زمانی به آقای موسوی نامه نوشتم که یک حزب تشکیل بدهد. حالا با این وضع چه حزبی می‌خواهند تشکیل بدهند. به هر حال آنها به من گفتند: باید مبالغی پرداخت شود و عضوگیری صورت گیرد. عجیب است، به یاد دارم وقتی وارد حزب توده شدم، پدرم مدیرکل وزارت دارایی بود. به من می‌گفت این چه وضع مالی آشفته‌ای است که دارید. به «کیانوری» بگو تا من بیایم وضع مالی آنها را مرتب کنم. رفتم به «طبری» گفتم: احسان‌الله خان، پدرم می‌خواهد وضع مالی شما را سامان دهد. طبری درآمد که: پدرت اطلاع ندارد. پرسیدم: چطور؟ گفت: ما مقداری از بودجه را از روسیه می‌گیریم، آن را چطور مرتب می‌کنند؟ حالا نقل اینهاست. حزب عضوگیری می‌کند، دفترچه پرداخت مالی دارد، وزارت کشور نظارت می‌کند، آن وقت چطور می‌توانند هم حزب داشته باشند و هم اعضایی داشته باشند که مشکوک هستند.

سرچشمه این بازنگرش‌گری چه بود؟

سرچشمه این ماجرا از آنجایی شروع شد که گمان کردیم هیچ خطری از داخل و خارج ما را تهدید نمی‌کند. زمانی که فکر کردیم لازم نیست بر روی اصل انقلاب پافشاری کنیم و آزادی‌های بیشتری دادیم، ریویزیونیزم به صورت خزنده حرکت می‌کرد.

چه کسانی این باورها را نشت می‌دادند؟

من نمی‌خواهم نسبت به شخص آقای هاشمی اتهامی بزنم. ولی در زمان وی شروع شد. اما در مورد حسن نیت شخصی خاتمی تردید دارم. هر چند مدام سعی می‌کند خود را به هاشمی بچسباند. این روند خزنده در دوره خاتمی کلی‌تر شد. طوری که من هنگام کنفرانس و سخنرانی در گفت‌وگوی تمدن‌ها و احزاب سیاسی، می‌دیدم در روبه‌رویی با جهان غرب بیشتر میل به نزدیک شدن تا حد یکی شدن با غرب را پیش گرفته‌اند، نه داد و ستد هوشیارانه. این هر چه بیشتر نزدیک شدن به غرب و برداشتن موانع از سوی آنها در حالی بود که غرب آشکارا در حال توطئه و ایجاد مرافه با ما بود. یعنی این طور نبود که به ما فشار نمی‌آوردند.

آیا آنها اصولاً به لحاظ فکری تغییر کرده بودند یا این که مناسبات مالی و شغلی خانانه‌ای با غرب پیدا کرده بودند؟

چند حدس می‌توان مطرح کرد. اول این که بسیاری از آقایان از اول چندان انقلابی نبودند، می‌دانید که هم اکنون طیف‌های انقلابی هستند که محکم پابرجا مانده‌اند دوم این که رفته رفته نرم شده‌اند و از اصول فاصله گرفته‌اند. در همه انقلاب‌ها چنین چیزهایی دیده می‌شود. انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه برهمین قرار بودند. مسئله دیگر این است که آنها ذاتاً به لحاظ روحی و روحیه نمی‌توانند با نظریات امپریالیستی و سرمایه‌دارانه مخالف باشند. آنها تا زمانی که آشتی ممکن باشد، آشتی می‌کنند. عامل دیگر نفوذ خارجی است. یعنی در این ۱۶ سال نیروهای ریویزیونیزم به طور دائم از سوی غرب به لحاظ روحی، مالی و رسانه‌ای تقویت شدند. اصلاً چرا راه دور برویم، پس از انتخابات صفی از نیروهایی که دشمن رسمی ما هستند، از مقامات عالی‌رتبه تا مطرب و رقاص علیه ما موضع گرفتند.

این نیروها در ایران بودند؟

هم درون ایران و هم بیرون از ایران و نیز خود خارجی‌ها.

نیروهایی که در داخل فعالیت می‌کردند، در چه سازمان‌ها و نهادهایی بودند؟

ماسونری و انتلجنت سرویس انگلستان در کادرهای بالا و C.I.A امریکا از طبقات میانه به پائین را هدف قرار می‌دهد. یعنی بخشی از خرده بورژوازی و استادان دانشگاه و دانشجویان و شرکت‌ها، ماده غذایی خوبی را برای امریکایی‌ها تشکیل می‌دهند. توجه کنید، در بسیاری از کتاب‌ها و حتی رسانه‌ها نه تنها برملا کردن جنایات امریکا را نمی‌بینند، بلکه گاه تمجید و گاه به صورت غیرمستقیم ترویج فرهنگ امریکایی را مشاهده می‌کنید. من به شما یک ملاک می‌دهم. تصور کنید که شاه در مواجهه با فلان مقاله فلسفی یا بهمان مجله که پرشده از مصاحبه و بزرگنمایی هنرپیشه‌ها و آوازخوان‌ها چه می‌کرد؟ غرب چه می‌کند؟ بسیار کم می‌بینم کسانی مثل کچوئیان و فیاض و ... که مقالات گزنده‌ای علیه دشمنان ملت ما می‌نویسند. توجه داشته باشید، ریویزیونیزم از یک مدخل وارد نمی‌شود. ما در سپهر مارکونی قرار داریم. یعنی در عصر ارتباطات این ارتباطات وسیع و نفوذی، مفرهای زیادی برای افراد و یا حتی سبک‌های زندگی غیرانقلابی ایجاد کرده است. سال‌ها پیش به سرعت خیانت امثال خلیل ملکی و بقایی شناخته شد اما امروز به خاطر پیچیدگی و درهم‌برهمی دنیای جدید تشخیص این اشخاص دشوار است. ماهواره‌ها در کنار برنامه‌های مستهجن مدام به جمهوری اسلامی توهین می‌کنند و با تحلیل‌های سردستی مخاطبان را تغذیه می‌کنند.

از چه زمانی و چگونه متوجه شدید تجدیدنظر طلبی افراطی به راه افتاده است؟

من در حزب توده و جبهه ملی حضور داشتم. از این رو با سابقه سیاسی خودم می‌توانستم چیزهایی را در اول انقلاب تشخیص دهم. برداشت کلی من این بود که بقایای نظامی شاهی کماکان در نظام جمهوری باقی‌مانده است. می‌دیدم که بسیاری از استادان یا همکاران ما در دانشگاه‌ها همان شخصیتی را دارند که قبلاً داشتند. یعنی در جلسات خصوصی همان حرف‌ها را می‌دیدم. در ضمن مقالات و کتاب‌هایی را می‌دیدم که در حمایت و یا حمایت سرمایه‌داری غربی در ایران رواج می‌یافت. از دوره هاشمی مواجه شدم با این‌که این نیروها رفته‌رفته قدرت گرفتند. رئیس دانشکده، مدیر شرکت یا مسئولی در یک پست بالا می‌شدند. ترکیب زیادی از شورای عالی انقلاب فرهنگی که اصلاً انقلابی نبودند. امثال اینها زیاد بودند سابقاً در دانشگاه ملی (شهید بهشتی) ۵، ۶ نفر را نظام شاهنشاهی معرفی کرده بود که اگر اشکالی داشتیم با آنها هماهنگ کنیم. یعنی آنها نماینده رسمی سازمان شاهنشاهی بودند. دو نفر از آنها همین الان معاون دانشکده هستند.

چگونه پس از انقلاب هنوز روشنفکرانی یافت می‌شدند که دلبستگی به دوران شاهنشاهی داشتند؟ لطفاً برای نمونه مثالی بزنید؟

بعد از انقلاب هنوز با دکتر صدیقی ارتباط داشتیم. همسرش، دختر عمه مادر ما بود و دختر عمه مادر ایشان، همسر من بود. ضمن این‌که هم من و هم همسرم شاگرد ایشان بودیم (جامعه‌شناسی). همیشه عید به دیدار ایشان می‌رفتیم. یادم نمی‌رود که با آن صدای فلزی و لحن مخصوص به خودش می‌گفت: «آقای آشتیانی، ما آدم نبودیم، پهلوی ما را آدم کرد.» من بشدت عصبانی می‌شدم. این همه شاعر و فیلسوف مبارز از فردوسی و سعدی و ملاصدرا بگیر تا سایرین نقشی در آدم بودن ما نداشتند، بعد آن پهلوی سفلیسی لات ما را آدم کرد؟

۱۳۵۷
۱۳۵۸
۱۳۵۹
۱۳۶۰
۱۳۶۱
۱۳۶۲
۱۳۶۳
۱۳۶۴
۱۳۶۵
۱۳۶۶
۱۳۶۷
۱۳۶۸
۱۳۶۹
۱۳۷۰
۱۳۷۱
۱۳۷۲
۱۳۷۳
۱۳۷۴
۱۳۷۵
۱۳۷۶
۱۳۷۷
۱۳۷۸
۱۳۷۹
۱۳۸۰
۱۳۸۱
۱۳۸۲
۱۳۸۳
۱۳۸۴
۱۳۸۵
۱۳۸۶
۱۳۸۷
۱۳۸۸

۱۳۷۲

گزارشی از انتخاب مجدد
اکبر هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری

همه ناراضی بودند



انتخابات ششم ریاست جمهوری اگر چه در ابتدا مرحله آسانی برای اکبر هاشمی رفسنجانی به حساب می‌آمد، اما نتیجه رأی معنادار مردم نشان از نارضایتی گسترده از عملکرد دولت اول سازندگی داشت.گزارشی از این انتخابات که یکی از پائین‌ترین نرخ‌های مشارکت در انتخابات پس‌از انقلاب را دارد، در ادامه می‌آید.

حدود یک ماه به انتخابات ششم ریاست جمهوری مانده بود. رهبر انقلاب در جمع کارگزاران و فرهنگیان نکاتی را مورد توجه قرار دادند که بیش از هر چیز بیان کننده قضاوت ایشـــان در خصوص عملکرد دولت و فضای آن روز کشـــور بود. ایشان «استقلال» را مورد توجه قرار دادند و فرمودند: «۳ نوع استقلال داریم و این ۳ نوع، پشت سر هم هستند. یکی مشکل است؛ دومی از اولی مشکلتر است؛ سومی از همه مشکلتر است! آن‌که مشکل است و ملت ما آن مشکل را حل کرد و نتیجه‌اش را به‌دست آورد، «استقلال سیاسی» است.»

ایشان عدم وابستگی به ابرقدرت‌ها و نقش مردم در انتخاب مسئولین کشور را نشانه وجود استقلال سیاسی دانستند و بلافاصله «استقلال اقتصادی» و استقلال فرهنگی را مورد توجه قرار دادند. رهبر انقلاب از دستگاه های علمی خواستند تا به کمک اقتصاد کشور بیایند و افزودند:«دولت تکیه به متفکرین و علمایی کند که در دانشگاهها هستند و درس می‌خوانند. خیال هم نکنند که تحقیق و حرف فلان متفکر اروپایی که چیزی گفته، همیشه همین است. امروز چیزی می‌گویند و بیست سال دیگر، ۱۰ سال دیگر، پنج سال دیگر، یک نفر عالم دیگر می‌آید و آن حرف را باطل می‌کند و حرف دیگری می‌زند. چرا ما عادت کرده‌ایم هر چه غربیها گفتند، بی‌قید و شرط قبول کنیم و دست روی دست بگذاریم و از آنها گوش کنیم و بپذیریم؟»

سخنان مقام معظم رهبری در حالی ایراد می‌شد که به نوعی نهضت ترجمه و کپی برداری از غرب در داخل کشور تحت لوای روشـــنفکری به شکل جدیدی آغاز شده بود و دولتمردان هم در تئوری‌های اقتصادی دستورالعمل‌های نهادهای

بین‌المللی را مورد توجه قرار می‌دادند.

ایشـان در ادامه اسـتقلال فرهنگی را مورد توجه قرار دادند و فرمودند: «مبارزه برای استقلال فرهنگی، از همه انواع استقلال‌ها سخت‌تر است. من یک وقت گفتم دشمنان «شبیخون فرهنگی» می‌زنند. این ادعا راست است و خدا می‌داند که راست است.

بعضی نمی‌فهمند؛ یعنی صحنه را نمی‌بینند. کسی که صحنه را می‌بیند، ملتفت اسـت که دشمن چه‌کار می‌کند و می‌فهمد که شبیخون است، و چه شبیخونی هم هست.»

همچنیـن دولت سـازندگی در حـوزه عملکـرد اقتصادی و نظریه‌های اقتصادی حاکم بر بدنه دولت با چالش جدی مواجه بود. به نظر می رسید توصیه‌های بانک جهانی و سازمان بین‌المللی پول در این دولت حکمفرما بود و تورم ۵۰ درصدی را هم در پی داشت. در این دوره جمعی از سـرمایه‌داران خارج از کشـور به ایران بازگشتند. همان زمان ماهنامه بیان که با مدیر مسئولی محتشمی پور منتشر می شد، نوشت: «مسئولین اجرایی کشور که داعیه پیروی از دیدگاههای حضرت امام(ره) را دارند، باید با زیرکی و کیاست لازم، به منظور حفظ دستاوردهای انقلاب، با ابزارهای نو و کهنه سرمایه‌داری غرب مقابله نمایند.

در غیـر این صـورت امپریالیزم غرب با هـموار نمودن راه بازگشت خود، دستاوردهای انقلاب را دچار آسیب می کند. در سال جدید با برگزاری جلسـات و کنفرانس های در داخل و خارج ـ جهت جلب همکاری افراد فراری ضد انقلاب و شرکتهای خلع ید شده– در حقیقت زنگ خطر به صدا درآمده اسـت. دعوت از سرمایه داران فراری پس از انقلاب، برای شـرکت دادن آنها در بازسازی کشور از جمله مواردی است که می‌تواند زمینه بسط دخالت سرمایه‌داری غرب در اداره کشور را فراهم نماید. زمانی که اجازه ورود و اقامت در کشـوری چون امریکا، فراهم شدن ملزوماتی مانند ارائه سرویس به مدت معین از طرف سازمان جاسوسـی امریکا را ایجاب می کند، بدیهی است بازگشت این عده تداوم فعالیت‌های جاسوسی را تضمین خواهد کرد و البته اگر نتوانند در کودتا و سرنگونی نظام موفقیتی کسب نمایند، با نفوذی که در زمینه کارشناسی پیدا خواهند کرد، بسط و گسترش فرهنگی غیر دینی و تبلیغ وابستگی به سرمایه داری غرب را به ارمغان خواهند آورد که پس از گذشت مدت زمان کوتاهی زمینه حاکمیت فرهنگ ضد دینی ایجاد خواهد شد. فارغ از همه تبعات منفی فرهنگی و سیاسی که بازگشت سرمایه داران و فراریان پس از انقلاب خواهد داشت. باید تأکید شود که نقش این عده در تأمین نیازهای اقتصادی کشور و رفع مشکلات اقتصادی چندان ناچیز است که به نظر می‌رسـد عمده کردن ضرورتهای اقتصادی کشور برای توجیه دعوت از سـرمایه داران و فراریان پس از انقلاب، سفسطه‌ای بیش نباشد چرا که عمق مشکلات و نوع آن از ویژگی‌هایی برخوردار است که با این مقدار و با این افراد قابل حل و رفع نخواهد بود.»

برگزاری انتخابات

در حالی که فضای انتخابات کم کم گرم می شد، پیش‌بینی‌ها از قطعیت ریاسـت جمهوری مجدد هاشمی حکایت داشتند. این قطعیت تا آنجا بود که حتی ناطق نوری رئیس مجلس شورای اسلامی هم حدود یـک ماه قبل از انتخابات پیروزی هاشـمی را اعلام کرد. او در گفت‌وگو با روزنامه تهران تایمز ابراز امیدواری کرد که آقای هاشـمی رفسنجانی در دور آینده نیز رئیس جمهور باشـد. حجت الاسلام ناطق نوری گفت: «ان شاء الله ایشان در انتخابات پیروز خواهد شد.»

اما حضور هاشـمی رفسـنجانی در رقابت بـرای دوره دوم در شرایطی دنبال می‌شد که از سوی هواداران مجمع روحانیون و به‌خصوص روزنامه سلام مورد هجمه‌های جدی قرار گرفته بود. جناح موسوم به چپ که با عدم اقبال مردم در انتخابات مجلس چهارم مواجه شده بود، با بهانه قـرار دادن رد صلاحیت برخی از چهره‌های خود، موجی از انتقاد را به راه انداخته بود اما عملکردهای بعدی آنها نشان داد که به خوبی پی برده‌اند که در افکار عمومی شانسی برای پیروزی ندارند و بنا دارند تا به بازسازی خود بپردازند و فضا را برای رقیب باز بگذارند. اما این استراتژی هرگز به عدم انتقاد آنها از دولت منتهی نشد.

هاشمی از یک سو مورد نقد آنها بود که وی را عامل شکست و حذف خود در انتخابات مجلس چهارم می‌دانستند و از سوی دیگر، مورد انتقاد جناح راسـت، به‌دلیل استفاده از افرادی در کابینه خود مانند خاتمی بود. در همین دوره بود که سـرانجام خاتمی از وزارت ارشـاد استعفا داد و علی لاریجانی جای او را گرفت. با همه این احوالات، انتخابات سال ۱۳۷۲ در شـرایط نسبتاً آرامی برگزار شد. التهاب سال‌های اول انقلاب و ناامنی دوران جنگ پشت سرگذاشته شده بود و انفعال جناح چپ و انزواطلبی آنها، شرایط را برای در دست گرفتن مجدد ریاست دولت توسط هاشمی مهیا می‌ساخت. اما در چنین شرایطی، ۳ نامزد برای گرمی بخشیدن به فضای انتخابات پا به عرصه گذاشتند.

رقابت دکتر عبدالله جعفرعلی جاسـبی (رئیس دانشگاه آزاد که عملاً منصوب هاشـمی بود) و مهندس رجبعلی طاهری (اسـتاندار وقت تهران در دولت اول هاشمی) بیشتر به تأیید سیاست‌های هاشمی شباهت داشـت و تنها دکتر احمد توکلی بود که او را به چالش می‌کشید. توکلی در نطق‌های انتخاباتـی‌اش با تمرکز بر بی‌عدالتی اقتصادی و اجتماعی، ناکارآمدی سیاست‌ها و مدیریت‌ها، امتیازطلبی وتجمل‌گرایی کارگزاران، و کم‌اعتنایی آنان به مشارکت سیاسی مردم، سیاست‌های ایدئولوژی‌زدایی و رفاه طلبی، فهرست بلندی از سوء تدبیرها و سوء رفتارهای دولت پنجم را به چالش کشید و موفق شد رأی ۴ میلیون ایرانی را جلب کند. این موضوع بی سابقه‌ای در تاریخ انتخابات‌های ریاست جمهوری بود، چون همیشه جز کسی که از ابتدا ریاست جمهوریش پیش‌بینی پذیر بود، دیگران هرگز رأی قابل توجهی نمی‌آوردند.در این مقطع، مواضع توکلی مورد توجه جناح چپ واقع شد. روزنامه سلام به نمایندگی از این تفکر، به پوشش خبری مناسبی از انتقادات توکلی نسبت به عملکرد دولت پنجم می‌پرداخت، اما هیچگاه از او حمایت رسمی نکرد.در مقابل، روزنامه رسالت که توکلی خود روزی سـردبیر و از بنیانگذاران آن بود، به حمایت تمام قد از هاشمی پرداخت و اخبار توکلی را بسیار کمرنگ‌تر پوشش می‌داد.

در این دوره نیز حمایت اغلب تشـکل‌های جناح راست متوجه هاشمی شد. جامعه روحانیت که همچنان هاشمی را به عنوان عضو شورای مرکزی خود می‌شناخت و هنوز اختلاف نظر چندانی با دیگر اعضا نداشت، مورد حمایت این تشکل قرار گرفت. جامعه مدرسین نیز در اعلامیه‌ای که برخلاف موارد مشابه که امضای آیت‌الله مشکینی را در ذیل خود داشت، به امضای آیت‌الله فاضل اعلام کرد با احترام به تمام نامزدها، هاشمی را ارجـح می‌داند. مجمع روحانیون مبارز اما در دور دوم بر خلاف دور اول از هاشمی حمایت نکرد، موضع رسمی این تشکل سکوت در برابر نامزدها و دعوت به شرکت بود اگرچه برخی از اعضای آن همچون محتشمی‌پور موضعی تندتر گرفته و اعلام کردند که «نفیاً و اثباتاً در انتخابات شرکت نمی کنند.» سازمان مجاهدین انقلاب اما از این نیز پا را فراتر نهاد. بهزاد نبوی در مصاحبه با روزنامه سـلام که یک روز پیش از انتخابات منتشر شد، گفت: «ما یک کاندیدای اصلی بیشتر نداریم که قطعاً انتخاب خواهد شـد. تبلیغات موجود هم به نظر با ۲ هدف دنبال می‌شود، اول بالا بردن آرای انتخابات، دوم شناساندن کاندیداهای دیگر برای مقاصد دیگری جز انتخاب آنها به عنوان رئیس جمهور.»

در نهایت انتخابات با کاهش حدود ۴ درصدی مشارکت نسبت به دور قبل در تاریخ ۱۳۷۲/۳/۲۱ برگزار شد. در این انتخابات ۱۲۸ نفر ثبـت نام کردند کـه در بین آنهـا ۴ نفر تأیید صلاحیت شـدند. در کل ۳۳۱۵۶۰۵۵ نفـر واجد شـرایط شـرکت بودند کـه از این تعداد ۱۶۷۹۶۷۸۷ نفـر معـادل ۵۰/۶۶ درصد شـرکت کردند. هاشـمی رفسـنجانی بـا ۱۰۵۶۶۴۹۹ رأی (۶۳درصد) اکثریـت آرا را به خود اختصاص داد. دکتر احمد توکلی سـردبیر اقتصادی روزنامه رسـالت که جدی ترین رقیب هاشـمی به شـمار می‌آمد، با ۴۰۲۶۸۷۹ رأی (۲۳/۹۷ درصد) در رتبه دوم قرار گرفت، جاسـبی رئیس دانشگاه آزاد اسلامی ۱۴۹۸۰۸۴ رأی (۸/۹۲ درصد) کسب کرد و رجبعلی طاهری مجری طرح سازمان صنایع دفاع هم ۳۸۷۶۵۵ رأی (۲/۳۱ درصد) را از آن خود کرد.اکبر هاشـمی رفسنجانی در دوره اول خود، در رقابت با تنها رقیب که صرفاً جنبه احتیاطی داشت (دکتر عباس شیبانی)، با نزدیک به ۱۵ و نیم میلیون رأی، ۹۴ درصد آرای شـرکت‌کنندگان و ۵۱ درصد آرای کل واجدین شرایط (اعم از شرکت‌کنندگان و غایبان در انتخابات) را به دست آورده بود.

دلیل ریزش رأی هاشمی رفسنجانی

ریـزش نزدیک به ۵ میلیون رأی (نسـبت به ۱۵ میلیونی که هاشمی رفسنجانی در دور اول آورده بود)در شرایطی رخ داد که کارگزاران دولت پنجم مدعی بودند که رفاه و سازندگی، ۲ ارمغان دولتشان است که سبب محبوبیت بی‌بدیل سردار آن شده است. این ریزش تنها متوجه آرای هاشـمی نبود که در کل انتخابات نیز نمایانگر بود، به‌طوری که می‌توان گفت که مشارکت ۵۰ درصدی مردم در این انتخابات، در طول ۳۰ سال عمر انقلاب، هیچگاه در دیگر انتخابات‌های ریاست جمهوری تکرار نشده است.

پیـام دیگـر ایـن انتخابات، آرای رقیب اصلی هاشـمی بود. توکلی البته نتیجه این حضور خود را شکست نمی‌داند: «نتیجه کار بنده در آن سـال نه‌تنها شکسـت نبود، بلکـه یک نوع پیروزی بود؛ چرا که بعد از آن، به تدریج دوسـتان مجلس چهارم برای مقابله با اشتباهات اقتصادی– سیاسی اطرافیان رئیس‌جمهور وقت (که بعدها کارگزاران سازندگی نام گرفتند) اعتماد به نفس پیدا کردند.» پس از این انتخابات، وی برای ادامه تحصیل به انگلستان سفر کرد.

اما نگاه هاشمی به این رقیب پیش از انتخابات نیز جالب توجه است. دکتر علی لاریجانی در خاطرات خود از روز ۲۹ دی ماه ۱۳۷۲، می‌نویسد: «یادم هسـت وقتی بحث ریاست جمهوری در ماهـا پیش مطرح بود، روزی قبل از این که دولت تشکیل شود، با آقای هاشمی صحبـت کردم که امـروز آقای توکلی پیش مـن آمده و مصمم شـده که در انتخابات شرکت کند. به آقای هاشمی گفتـم ورود احمد توکلی رأی شـما را کم خواهد کرد. آقای هاشمی پرسیدند مثلاً چقدر رأی مـی‌آورد. گفتم ۲ یا ۳ میلیون رأی دارد، خندیدند و گفتند ۲۰۰، ۳۰۰ هزار رأی هم ندارد! بعد معلوم شد چنین نیست... قبل از انتخابات ریاست جمهوری که طرحی در مورد ساماندهی افکار عمومی در مـورد انتخابات را در دولـت به عنوان وزیـر فرهنگ مطرح کردم، نقد و بررسی زیادی شد.

سـخن آقای غرضـی (وزیر پست، تلگراف و تلفن) از همه جالب‌تر بود که گفتند آقای هاشـمی احتیاج به طرح ندارد، همین الآن حدود ۱۸ میلیون رأی مربوط به شماست، یک قدری کار کنیم، ۲۰ میلیون رأی می‌شود!»

لاریجانـی در بخش دیگری از خاطره همان روز درباره تحلیل دولت پـس از انتخابات از علـل ریزش آرای هاشمی می‌نویسـد: «در حاشیه دولت برخی از دوسـتان عضو هیـأت دولت درباره نحـوه تعامل مجلـس با دولت انتقاداتی داشتند. آقای محلوجی معتقد بود همین رفتار مجلس باعث شـد که رأی آقـای هاشـمی در ایـن دوره کم باشد. خیلی تعجب کردم که آرای آقای هاشمی را این قدر ساده مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است... این نتایج معلول امور مختلفی است، از جمله بی‌توجهی به مشـکلات مردم مثـل گرانی، عدم توجه به افکار عمومی و کار با آن و برخی شـعارهایی که آقای توکلی از آن بهره جستند و خیلی چیزهای دیگر و چندان ربطی به مواضع مجلس ندارد.»

تنفیذ رئیس جمهور

۱۲ مـرداد ماه رهبر انقلاب در مراسـم تنفیذ حکم ریاسـت جمهوری هاشمی رفسنجانی موضوع عدالت اجتماعی را مورد توجه قرار دادند و فرمودند:«دولت عزیزمان برنامه اول را به اواخرش رساند و بزودی برنامه دوم را بعد از یک‌سـال یا کمتر، شروع خواهد کرد اساس در نظام اسلامی، عبارت است از رفاه عمومی و عدالت اجتماعی. فرق عمده ما با نظام‌های سرمایه‌داری همین است.»

ایشـان به سـازوکارهای نظام سرمایه داری اشـاره کردند و فرمودند:«در نظام‌های سرمایه‌داری، اساس، رشد اقتصادی و شکوفایی اقتصادی و ازدیاد و تولید ثروت اسـت. هر که بیشتر و بهتر تولید ثروت کند، او مقدم اسـت. آنجا مسـئله این نیست که تبعیض یا فاصله پیش آید. فاصله در درآمدها و نداشتن رفاهِ جمع کثیری از مردم، نگرانی نظام سـرمایه‌داری نیست. در نظام سـرمایه‌داری، حتی تدابیری که ثروت را تقسیم کند، از نظر نظام سرمایه‌داری، تدابیر منفی و مردودی است. نظام سرمایه‌داری می‌گوید: «معنی ندارد که ما بگوییم ثروت جمع کنید تا آن را از شما بگیریم تقسیم کنیم! این معنی ندارد. این‌که شکوفایی نخواهد شد!»

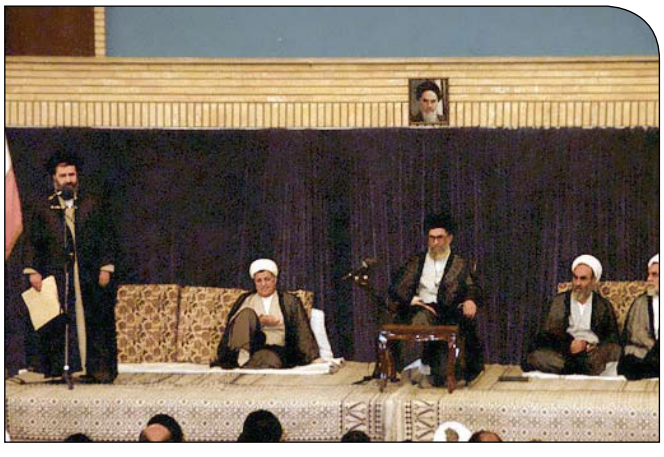
نظام اسـلامی این‌گونه نیسـت. نظام اسلامی معتقد به یک جامعه ثروتمند اسـت، نه یک جامعه فقیر و عقب‌مانده. معتقد به رشـد اقتصادی اسـت؛ ولی رشـد اقتصادی برای عدالت اجتماعی و برای رفاه عمومی، مسئله اول نیست. آنچه در درجه اول است، این است که فقیر در جامعه نباشد؛ محروم نباشد؛ تبعیض در استفاده از امکانات عمومی نباشد. هر کس برای خودش امکاناتی فراهم کرد، متعلق به خود اوست. اما آنچه که عمومی است مثل فرصتها و امکانات متعلق به همه کشور است و باید در اینها تبعیضی وجود نداشته باشد.»

ایشـان ضرورت مقابله با ویژه‌خواری را مورد توجه قرار دادند و فرمودند: معنی ندارد که یک نفر پای خود را بگذارد روی دوش مأمورین دولتـی و با ترفند و خدای ناکرده با اِعمال روشـهای غلط، امتیاز بگیرد، رشـدی افسـانه‌ای بکند و بعد بگوید: «آقا، من ثروت را خودم به دست آورده‌ام.» در نظـام اسـلامی، چنین چیزی را نداریـم. ثروتی که بر پایه صحیحی نیست، از اصل نامشروع است.»


شرکت مردم تهران و شهرستانها در انتخابات چشمگیر بود

گزارش رسانه‌های جهانی از انتخابات ریاست جمهوری

رهبر معظم انقلاب: امیدوارم این انتخابات برای مردم ما آغاز بسیار مبارکی باشد


مراسم تنفیذ ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی


کابینه دوم هاشمی رفسنجانی

رمز عبور
ایران
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

۱۳۷۳



خاطرات علی لاریجانی از مواضع سید احمد خمینی در نیمه دوم سال ۷۳

دولت هاشمی

سخنان سید احمد را ضد توسعه می دانست

در اواخر اسفند سال ۷۳ در حالی که تورم و گرانی به بالاترین حد خود پس از انقلاب رسیده بود و مواضع انتقادی جناح چپ در رسانه‌ها و جناح راست در مجلس چهارم نسبت به دولت سازندگی شدت گرفته بود، سیداحمد خمینی دچار عارضه مغزی شد و پس از چند روز درگذشت. درگذشت سیداحمد خمینی شایعات فراوانی را به همراه داشت. آنچه در ادامه می‌خوانید بخشی از خاطرات روزانه علی لاریجانی، رئیس وقت صدا و سیما از انعکاس رسانه‌ای مواضع سیداحمد خمینی در ٦ ماه آخر آن مرحوم است.

شنبه ۲۸ خرداد ۱۳۷۳

خدمت ایشان [سیداحمد خمینی] رسیدم. جلسه گرم و صمیمی بود. از خاطرات خودشان با مرحوم پدرم صحبت کردند. قدری هم به نحوه تنظیم اخبار صدا و سیما انتقاد داشتند. به مشکلات صدا و سیما کاملاً واقف بودند و برخی مسائلی که در دوران آقای هاشمی پیش آمده بود و از امام سؤال کرده بودند، مطرح کردند؛ از جمله داستان پخش فیلم «پائیز صحرا» که گفت‌وگوهایی را ایجاد کرده بود و امام با نظر خودشان مسائل را حل کردند.استنداتی از نظرات امام را مطرح می‌کردند که خیلی جالب بود. حیف که ایشان مایل نبودند این نظرات در شرایط فعلی تدوین و منتشر شود. در پایان درباره نحوه پخش سخنرانی‌های امام از صدا و سیما هم بحث شد که قرار شد به روش‌های مختلف در این زمینه عمل شود.

یکشنبه ۶ شهریور ۱۳۷۳

امروز در کنفرانس وحدت اسلامی، حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیداحمد خمینی گفتند: امریکا و اسرائیل به چیزی کمتر از محو اسلام رضایت نمی‌دهند. این‌گونه موضع‌گیری‌ها از زبان ایشان برای میهمانان جلسه روحیه‌بخش است تا مصمم‌تر در مقابل امریکایی‌ها بایستند.

سه‌شنبه ۵ مهر ۱۳۷۳

عصر با آقای حسین محمدی [معاون سیاسی] و برخی مدیران معاونت او درباره مسائل سیاسی جلسه داشتم. موضوعات مختلفی طرح شد: در اخبار داخلی، موضع‌گیری و انتقاد شدیداللحن حجت‌الاسلام آقای حاج سیداحمد خمینی خبر مهمی بود. سخنان ایشان در رسانه‌های داخلی و خارجی انعکاس گسترده‌ای داشت. صحبت‌های ایشان چند محور داشت:۱- ما نباید تابع سیاست‌های اقتصادی درهای باز غرب باشیم.۲- از موقعی که سرمایه‌داران تحت لوای بخش خصوصی به تخریب اقتصادی مشغول هستند، هر روز سنگی در مقابل توان اقتصادی مردم مظلوم و مستضعف انداخته‌اند.۳- یک عده سرمایه‌دار زالوصفت به این بهانه که اقتصاد دولتی مضر است، به حال خود رها شده و به جان این ملت افتاده‌اند.۴- اگر با سرمایه‌داران، همانند منافقین برخورد می‌کردیم، اوضاع کشور به این صورت درنمی‌آمد.رسانه‌های خارجی این سخنان را مخالفت با سیاست‌های دولت آقای هاشمی تلقی کرده و روی آن داستان‌سرایی کرده‌اند. هرچند ظاهراً این مطالب مخالفت با سیاست‌های دولت آقای هاشمی است ولی نه آن‌طور که در رسانه‌های خارجی بزرگ شد.البته مدت‌هاست که رسانه‌های خارجی روی موضوع ناموفق بودن دولت آقای هاشمی در مسائل اقتصادی، کار سازمان‌یافته‌ای می‌کنند؛ بنابراین از سخنان ایشان سوژه گرفته‌اند تا روی آن کار کنند.در جلسه بحث شد که به دلیل رفتارهای رسانه‌ای بیگانگان، برای برجسته کردن اشتراکات و همگرایی، کار جدی‌تر صورت پذیرد.

چهارشنبه ۶ مهر ۱۳۷۳

عصر در جلسه هیأت دولت شرکت کردم. آقای هاشمی قدری گرفته به نظر می‌رسید. احتمال می‌دهم به دلیل موضع‌گیری‌هایی که این روزها برخی شخصیت‌ها در روزنامه‌ها درباره کارنامه دولت داشته‌اند، خوشحال نیست. در حاشیه جلسه دولت هم چند نفر از وزرا به این مطلب اشاره کردند که نشان می‌داد تا حدی مسئله فراگیرتر است؛ بویژه آقای روغنی زنجانی، رئیس سازمان برنامه و بودجه که خیلی صریح‌اللهجه است، این‌گونه سخنان را مانع توسعه کشور می‌دانست.

پنجشنبه ۷ مهرماه ۱۳۷۳

آقای محمدی [معاونت سیاسی] تماس گرفت و درباره سخنان امروز حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سیداحمدآقا خمینی خبر داد. ایشان ظاهراً در دیدار اعضای معاونت پژوهشی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره) مجدداً نقدی تلویحی به مسائل جاری اقتصادی دولت داشته‌اند و گفته‌اند مبارزه با مرفهین بی‌درد و سرمایه‌داران بزرگ باید نصب‌العین همه در گفتار و عمل باشد.

یکشنبه ۱۰ مهرماه ۱۳۷۳

عصر در جلسه هیأت دولت شرکت کردم. موضع‌گیری‌های اخیر علیه سیاست‌های دولت، موجب نگرانی وزرا شده است. آیت‌الله جنتی در خطبه‌های نماز جمعه از گرانی‌ها ابراز نگرانی کرده و گفته بودند باید با این مسئله مبارزه جدی شود. ظاهراً آیت‌الله مشکینی هم گفته‌اند گرانی یک جو کاذب نیست؛ یک واقعیت است و مردم بیشتر از آن که از کمبودها شکایت کنند، از بی‌عدالتی ناراحت هستند. این مطالب در کنار سخنان منتشره از حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیداحمدآقا خمینی، واکنش‌هایی در دولت داشت. آنها احساس می‌کردند این فضا مانع توسعه کشور می‌شود.

شنبه ۱۶ مهرماه ۱۳۷۳

آقای حاج سیداحمدآقا خمینی روز پنجشنبه سخنرانی خوبی داشتند. به آقای پورنجاتی [معاون سیما] گفتم این سخنرانی را از سیما پخش کند؛ شماری از دانشجویان بسیجی به مناسبت هفته دفاع مقدس با ایشان ملاقات کردند و ایشان در زمینه استقلال‌طلبی و پیشرفت اقتصادی به عنوان رکن انقلاب، مطالب خوبی طرح کردند و گفتند رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای هدیه الهی است و همه باید تحت امر ایشان در جهت اهداف انقلاب خدمت کنیم.

سه‌شنبه ۱۹ مهر ۱۳۷۳

آقای محمدی [معاون سیاسی] مجموعه بحث‌های داخلی و خارجی مربوط به گرانی و گرانفروشی را برای من ارسال کرد. غوغایی از موضع‌گیری است! راه‌حل هم الی ماشاءالله است؛ از راه‌اندازی تعاونی‌های کوچک گرفته تا فروشگاه‌های بزرگ دولتی و اعلام هر روزه قیمت کالا از صدا و سیما و... همه هم موضع‌گیری کرده‌اند اما در این میان، مواضع حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیداحمد آقا از سنخ دیگری است.

ایشان روز گذشته در دیدار مسئولان امنیت داخلی وزارت اطلاعات بار دیگر گفته‌اند نفوذ سرمایه‌داران بزرگ در پیکره اقتصادی کشور منشأ گرانی و اخلال در امور است و باید با تروریست‌های اقتصادی و سرمایه‌داران بزرگ که سرفصل سرمایه‌داران وابسته به خارج هستند بشدت برخورد کنیم.مواضع آقای حاج سیداحمدآقا به دلیل جایگاه ایشان تأثیرگذاری زیادی در کشور و مسئولان دولتی دارد. ایشان ریشه این ماجرا را به دست داشتن برخی از افراد در مسائل اقتصادی و بازرگانی برمی‌گردانند که سابقاً در کشور کارخانه داشتند و اموال آنها مصادره شده.

پنجشنبه ۱۰ آذر ۱۳۷۳

حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سیداحمد خمینی در پیامی به محضر رهبر انقلاب، رحلت آیت‌الله العظمی اراکی را تسلیت گفتند و در پیام خود به دو نکته اشاره کردند: اول، یاوری و حمایت این چهره معصوم و مصمم از انقلاب اسلامی و حضرت امام بنیانگذار جمهوری اسلامی و دوم حمایت فوری ایشان از رهبری معظم انقلاب پس از رحلت امام (قدس سره) که در اذهان و خاطره‌ها باقی خواهد ماند.

پنجشنبه ۱۷ آذر ۱۳۷۳

خبر دیگر اینکه حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سیداحمد خمینی منزل حضرت امام(ره) در قم را به دفتر مقام معظم رهبری اهدا کرد که کار نمادین و جالبی بود.

بیانیه ای برای ۷ مرجع تقلید


آیت الله فاضل لنکرانی


آیت الله بهجت


آیت الله خامنه‌ای


آیت الله وحید خراسانی


آیت الله جواد تبریزی

در روز هشـتم آذر سال ۱۳۷۳ آیت الله العظمی محمدعلی اراکی در سـن ۱۰۳ سالگی درگذشت تا آخرین شاگرد آیت الله العظمی عبدالکریم حائری یزدی (مؤسـس حوزه علمیه قم) و آیت الله حسـین بروجردی پس از حضـرات آیات عظام امام خمینی، گلپایگانی، مرعشـی نجفی در ایران و آیت الله العظمی خویی در نجف رحلت کند.

آیت الله اراکی علی رغم آن که چندین سال از امام خمینی بزرگتر بود،رابطه دوسـتی و ارادت دوجانبه ای میان او و بنیانگذار انقلاب اسـلامی وجود داشـت. رفاقت این دو مرجع تقلید که از جوانی آنها پدید آمده بود در مبارزات سیاسی نیز جلوه گر بود . وی علاقه فراوانی به امام خمینی داشت و همواره از فعالیت های سیاسی امام علیه نظام ظالم و غاصب پهلوی حمایت مـی نمود. مراجع جدید با درگذشـت آیت الله اراکـی، از بزرگانی همچون آیات عظام محمد تقی بهجت، محمد فاضل لنکرانی و سید موسی شبیری زنجانی به عنوان جانشـینان آیت الله اراکی نام برده می شد، هرچند رایزنی ها برای معرفی مراجع تقلید در قم و تهران شدت گرفته بود. پس از چند روز برای نخسـتین بار جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز تصمیم به معرفی لیست مراجع تقلید جایزالتقلید گرفته بودند. تا پیش از آن به دلیل عدم وجود خلأ جدی و مشهور بودن مراجع تقلید وقت، نیازی به بررسی علمای واجد شرایط برای تصدی امر مرجعیت نبود.

طبق مسـئله سـوم رسـاله های توضیح المسـائل مراجع تقلید نیم قرن اخیر، سه راه برای شناخت مرجع تقلید اعلم وجود دارد: ۱- خود مقلد قادر به شـناخت مرجع اعلم باشـد. لازمه این امر آن است که وی آشنایی و تسلط زیادی به علوم حوزوی داشته باشد. ۲- دو عالم عادل اعلم بودن یک مجتهد را تصدیق کنند. ۳-عده ای از علمای مورد اطمینان، مجتهدی را اعلم و شایسته تقلید بدانند. با استناد به راه سوم مسئله مذکور، علمای عضو جامعه مدرسین و جامعه روحانیت تصمیم گرفتند به عنوان مهم ترین تشکل های حوزوی کشـور برای نخستین بار به صورت جدی در این امر دخالت کرده و سرگردانی مقلدین را پایان دهند. هر چند در پایتخت شیعیان در عراق پس از درگذشت آیت الله خویی در سال ۱۳۶۹ شاگردان ایشان در پای درس آیت الله سیستانی حاضر می‌شدند وقریب به اتفاق شیعیان عراق نیز مقلد آیت الله سیستانی بودند. اما به دلیل فشار حکومت صدام بر آیت الله سیستانی و عدم وجود راه‌های ارتباطی برای ارتباط مقلدان ایرانی با ایشان، علمای مقیم ایران این مرجع ایرانی مقیم نجف را در فهرست مراجع قرار ندادند.

آن هفت نفر

یک روز پس از درگذشـت آیت‌الله اراکـی جامعه روحانیت مبارز تهـران با صدور بیانیه ای حضرات آیات خامنـه ای، فاضل لنکرانی و میرزا جواد تبریزی را به عنوان علمای جایزالتقلید اعلام کرد. در بیانیه این تشکل دینی – سیاسی پایتخت آمده بود: اسامی آیات عظام و فقهای والامقامی که تقلید از آن بزرگواران جایز و عمل به فتاوی آنان صحیح و مبر الذمه می باشد اعلام می‌دارد... قابل ذکر است که هر سه نفر از این آیات عظام، بقای تقلید بر مجتهد میت را جایز می دانند و آن افرادی که احیاناً دسترسـی به بخشی از فتاوای مرجع تقلیدشان نداشته باشند می توانند طبق فتوای مجتهد میت مثلاً مانند امام خمینی عمل نموده و نگرانی برای عدم انتشـار رساله عملیه نداشته باشند.

جامعـه روحانیـت مبـارز کـه بـه دبیرکلـی آیـت الله محمـد رضا مهدوی کنی فعالیت می کرد و با رأی شخصیت هایی همچون هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری، یزدی، امامی کاشانی و جنتی به این تصمیم رسیده بود.

یـک روز پـس از صـدور بیانیه جامعـه روحانیت مبـارز تهران، مهم ترین و عالی ترین تشـکل حوزوی کشور نیز با صدور بیانیه ای اسامی هفت نفر از علمای کشور را به عنوان مراجع جایز التقلید اعلام کرد. علاوه بر سه مجتهد مذکور در لیست جامعه روحانیت، نام حضرات آیات عظام محمد تقی بهجت، حسین وحید خراسانی، سید موسی شبیری زنجانی و ناصر مکارم شیرازی در لیست مورد نظر این نهاد عالی حوزوی به چشم می‌خورد. بعدها اعلام شـد که اسامی این لیست به ترتیب آرای موافق آنها در جلسه جامعه مدرسین نوشته شده بود.

ترتیب بیانیه جامعه مدرسین به این شرح بود که :

۱ـ حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی
۲ـ حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمد تقی بهجت
۳ـ حضرت آیت‌الله حاج سیدعلی خامنه‌ای (مقام معظم رهبری)
۴ـ حضرت آیت‌الله حاج شیخ حسین وحید خراسانی
۵ـ حضرت آیت‌الله حاج شیخ جواد تبریزی
۶ـ حضرت آیت‌الله حاج سید موسی شبیری زنجانی
۷ـ حضرت آیت‌الله حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی

در بیانیه ۱۱ آذر ماه ۷۳ جامعه مدرسین آمده بود: «موضوع مرجعیت از اعظم مسائلی است که نمی تواند از مصالح مسلمین و استقلال و عظمت آنان جدا و منفک باشـد و یا بدون توجه به دسیسـه ها و توطئه های کفر و استکبار بر ضد اسلام مورد بررسی و امعان نظر قرار گیرد. لذا جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در جلسات متعدد این موضوع را مورد بحث و تبادل نظر قرار داد تا اینکه در جلسه جمعه ۱۱ آذر ۷۳ به این نتیجه رسید که حضرات آیات آقایانی که ذیلاً نامشان یاد می شود واجد شرایط مرجعیت می باشند و تقلید از هر کدام از آنان جایز است. والله العالم »

جامعه مدرسـین که تاکنون ریاسـت علمایی چون مرحوم آیت الله العظمی محمد فاضل لنکرانی، مرحوم آیت الله علی مشـکینی و آیت الله محمـد یزدی را تجربه کرده اسـت، در زمان صدور این بیانیه تاریخی دارای اعضای مهمی چون حضرات آیات مرحومین علی مشـکینی، سـید مهـدی روحانی، هادی معرفت، احمدی میانجی، آذری قمی و نیز حضرات آیات مؤمن، مصباح یزدی، محمد یزدی، احمد جنتی، راستی کاشانی، علی محقـق داماد و مقتدایی بود. چند روز بعد آیت الله خامنه ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی در روز تولد حضرت زهرا(س)درباره فهرست منتشره جامعه مدرسین و جامعه روحانیت مبارز فرمودند: تبلیغ کردند که در جامعه ایران، دیگر کسـی وجود ندارد که شایسـته مرجعیت باشد. مردم در مقابل چشم خودشـان دیدند که ناگهان فهرسـتی از علمای شایسته مرجعیت از طرف خبره‌های فن منتشـر شد. کسـانی که می‌توانند بشناسند و حوزه‌ها دست آنهاست و قوام حوزه‌ها به آنهاست؛ می‌توانند بگویند که چه کسی شایسته مرجعیت اسـت. البته آقایان فقط پنج، شـش نفر را معین و معرفی کردند. چنین مصلحت دانسـتند که پنج، شـش نفر را بگویند؛ دیگر صد نفر را که نمی‌شـود گفت. اما من به شـما عرض کنم، امروز اگر بخواهیم در حوزه علمیه قم کسـانی را که لایق مرجعیتند، بشماریم، از صد نفر هم بیشترند؛ فقط در همین حوزه علمیه قم. تنها شـش نفرشـان آن بزرگانی بودند که خبره‌های فن اسـم آوردند؛ ولی فقط آنها نیسـتند. دو نفر دیگرشان را هم جامعه روحانیت مبارز اسـم برد؛ ولی فقط آنها نیسـتند. علمای شایسـته مرجعیت، حداقل صد نفرند. باید از آقایان قم و تهران هم واقعاً تشکر کرد که فهرست از کسـانی درست کردند که مردم می‌توانند از آنها تقلید کنند و آن فهرست را به مردم دادند. این آقایان، این‌جا به وظیفه خودشان عمل کردند. البته نمی‌شـود گفت آنهایی که اسمشـان در آن فهرست نیست، از کسانی که نامشـان در فهرست، ذکر شده است، کمترند. عرض کردم اگر شـما امروز به قم بروید، حداقل صدنفر را می‌توانید پیدا کنید که می‌شـود اسمشان را فهرست کرد و گفت این آقایان جایزالتقلیدند.

باری بر زمین نیست

ایشان همچنین درباره مسائلی که درباره مرجعیت خودشان مطرح بود، با اشاره به ماجرای انتخابشان به رهبری فرمودند: آن روزی که در مجلس خبـرگان، بعد از رحلت امـام رضوان‌الله‌علیه – آن روز اول که بنده هم عضو مجلس خبرگان بودم – بحث کردند چه کسی را انتخاب کنیم و بالاخره اسم این بنده حقیر به میان آمد و اتفاق کردند بر این‌که این موجود حقیر ضعیف را به این منصب خطیر انتخاب کنند، من مخالفت کردم؛ مخالفت جدی کردم. نه این‌که می‌خواستم تعارف کنم؛ نه. او خودش می‌داند که در آن لحظات در دل من چه می‌گذشـت. رفتم آن‌جا ایستادم و گفتم آقایان! صبر کنید، اجازه بدهید. اینها هم ضبط شده، موجود است. هم تصویرش هست، هم صدایش هست. شروع کردم به استدلال کردن که مرا برای این مقام انتخاب نکنید. گفتم نکنید؛ هر چه اصرار کردم، قبول نکردند. هر چه من اسـتدلال کردم، آقایان، مجتهدین و فضلایی که آن‌جا بودند، جواب دادند. من قاطع بودم که قبول نکنم؛ ولی بعد دیدم چاره‌ای نیسـت. چرا چاره‌ای نیست؟ زیرا به گفته افـرادی که من به آنها اطمینان دارم، این «واجب» در من «متعین» شـده است. یعنی اگر من این بار را برندارم، این بار بر زمین خواهد ماند. این‌جا بود که گفتم قبول می‌کنم. چرا؟ چون دیدم بار بر زمین می‌ماند. برای این‌که بار بر زمین نماند، آن را برداشتم. اگر کس دیگری آن‌جا بود، یا من می‌شناختم کـه ممکن بود این بار را بردارد و دیگران هم او را قبول می‌کردند، یقیناً من قبول نمی‌کردم. بعد هم گفتم پروردگارا! توکل بر تو. خدا هم تا امروز کمک کرد. قبل از آن هم همین‌طور بود. من دو دوره به ریاست جمهوری انتخاب شدم و در هر دو دوره هم قبول نمی‌کردم. دوره اول – که تازه از بیمارستان آمده بودم – دوستان گفتند اگر تو قبول نکنی، این بار بر زمین می‌ماند؛ کسی نیست. ناچار شدم. دوره دوم، خود امام بـه من فرمودنـد که بر تو متعین است. خدمت ایشان رفتم و گفتـم: آقا؛ من قبول نمی‌کنم. من دیگـر این دفعه بـه میدان نمی‌آیم. گفتند: بر شـما متعین است. یعنی واجب، واجب کفایی نیست؛ متعیناً بر شما واجب است؛ واجب عینی است.

عزیزانم! اگـر واجب عینی باشد، من از زیر هیچ باری دوش خودم را خالی نمی‌کنم. در قضیه مرجعیت، موضوع این‌گونه نیست. باربر زمین نمی‌ماند. این قضیـه متوقف به فرد نیسـت. آری؛ آقایان فهرست دادند و اسم این حقیر را هم در آن فهرسـت آوردنـد. امـا اگر از من سـؤال می‌کردند، می‌گفتـم این کار را نکنید. بدون اطلاع من این کار را کردند. بعد از آن‌که اعلامیه‌شان صادر شده بود، من خبردار شدم؛ والّا نمی‌گذاشـتم. حتی من به تلویزیون اطلاع دادم و گفتم اگر آقایان ناراضی نمی‌شوند، اعلامیه آنهـا را که می‌خوانید، اسـم مرا نخوانید. بعد گفتند که نمی‌شود؛ تحریـف اعلامیه اسـت. آقایان نشسـته‌اند، چند سـاعت جلسه کرده‌اند؛ نمی‌شود. من اکنون به شما عرض می‌کنم: ملت عزیز! عزیـزان من! آقایـان محترم و بزرگانی که از گوشه و کنار گاهی به بنده پیغام می‌دهید که رساله بدهم! بار فعلی من بسیار سنگین است. بار رهبری نظام جمهوری اسلامی و مسئولیت‌های عظیم دنیایی، مثل بـار چند مرجعیت اسـت. این را شـما بدانیـد. اگر چند مرجعیـت را روی همدیگر بگذارند، ممکن اسـت بارش به این سنگینی شود؛ ممکن است.


موسی شبیری زنجانی


آیت الله ناصر مکارم شیرازی

فعلاً ضرورتی نیست. آری؛ اگر العیاذ بالله وضع به جایی می‌رسید که می‌دیدم چاره‌ای نیسـت، می‌گفتم عیبی ندارد. من با همه ضعف و فقری که دارم، به فضل پروردگار، آن‌جا که ناچار باشم – یعنی ضروری باشد – برای برداشتن ده بار به این سنگینی هم حرفی ندارم که بردارم و روی دوش خودم بگذارم. اما فعلاً آن‌گونه نیست. فعلاً نیازی نیست. بحمدالله این همه مجتهدین هستند. من قم را اسم آوردم؛ غیر قم هم هستند. مجتهدینی هستند، افراد شایسته‌ای هستند. چه لزومی دارد حال که این بار سنگین را خدای متعال بر دوش نحیف این حقیر ضعیف گذاشته است، بار مرجعیت را هم رویش بگذارند؟ احتیاجی به این معنا نیست. پس کسانی که اصرار می‌کنند و می‌گویند: آقا رساله بدهید، توجه کنند که من برای خاطر این از قبول بار مسـئولیت مرجعیت استنکاف می‌کنم. بحمدالله آقایان هستند و نیازی به این معنا نیست. البته، خارج از ایران حکم دیگـری دارد. بار آنها را من قبول می‌کنم. چرا؟ برای خاطر این‌که آن بار را اگر من بر ندارم، ضایع خواهد شـد. آن روزی که احساس کنم آقایانی که امروز بحمدالله در این‌جا هستند و به عقیده من کافی هستند – و می‌بینیم کفایت لازم و بلکه فوق اندازه ضروری برای تحمّل بار مسـئولیت هم امروز در قـم وجود دارد – می‌توانند بارِ خارج را هم تحمل کنند، آن‌جا باز من کنار می‌کشـم. امروز من درخواست شیعیان خارج از ایران را قبول می‌کنم؛ برای خاطر این‌که چاره‌ای نیست. مثل همان جاهای دیگر است که ناگزیر هستیم. اما در داخل ایران هیچ احتیاجی نیست.

۱۳۵۷
۱۳۵۸
۱۳۵۹
۱۳۶۰
۱۳۶۱
۱۳۶۲
۱۳۶۳
۱۳۶۴
۱۳۶۵
۱۳۶۶
۱۳۶۷
۱۳۶۸
۱۳۶۹
۱۳۷۰
۱۳۷۱
۱۳۷۲
۱۳۷۳
۱۳۷۴
۱۳۷۵
۱۳۷۶
۱۳۷۷
۱۳۷۸
۱۳۷۹
۱۳۸۰
۱۳۸۱
۱۳۸۲
۱۳۸۳
۱۳۸۴
۱۳۸۵
۱۳۸۶
۱۳۸۷
۱۳۸۸

۱۳۷۴

گزارشی از فراز و فرود حزب کارگزاران سازندگی

دارندگی سازندگی برازندگی



روزهای زمستان ۱۳۷۴ که کم‌کم شور و شعفی از انتخابات مجلس پنجم یافته بود، حضور گروهی تحت عنوان «کارگزاران سازندگی ایران» را در حالی حس کرد که «شعار سازندگی» شعار غالب دولت بود و اساساً هاشمی دولت خود را با این نام می‌شناخت.

شکل گیری حزب کارگزاران در حقیقت واکنشی بود از سوی این قشر به عدم پذیرش برخی از چهره‌ها از سوی جامعه روحانیت مبارز برای حضور در لیست انتخاباتی جامعه که دارای اختلافات اساسی با مبانی تفکری جامعه روحانیت بودند و اولین بار احتمال تشکیل چنین جمعی در همان جلسه از سوی هاشمی رفسنجانی طرح گردید و خواستار راه دادن نام پنج نفر از کاندیداهای خود از جمله عبدالله نوری، مرتضی الویری و مجید انصاری در فهرست انتخاباتی «جامعه روحانیت مبارز تهران و تشکل‌های همسو» گردید که مورد پذیرش واقع نشد.

پس از آن بود که اعلامیه مذکور که در حقیقت بیانیه اعلام موجودیت این حزب بود، صادر شد. در ذیل آن اعلامیه ۱۶ نام دیده می‌شد که اغلب چهره‌های آشنایی بودند و سال‌ها سابقه حضور در قدرت را داشتند و در آن زمان همگی از اعضای هیأت دولت محسوب می‌گشتند. آقازاده، زنگنه، ترکان، غرضی، نجفی، کرباسچی، فروزش، محمدخان، مهاجرانی، نوربخش، محمد هاشمی، مرعشی، امراللهی، کلانتری، هاشمی‌طبا و علی هاشمی.

اکبر هاشمی رفسنجانی در این باره می‌گوید: در انتخابات مجلس پنجم در شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز تصمیم گرفتیم که برای تهران ترکیبی از دو جریان چپ و راست آن روز را بیاوریم ولی در جلسه‌ای در غیاب من که به علت مشغله‌های ریاست جمهوری‌ام نتوانسته بودم شرکت کنم، تصمیم گرفته بودند که فقط این افرادی که نام آنها در لیست جامعه روحانیت قرار می‌گیرد، راستی‌ها باشند. در آن وقت دکتر حبیبی از طرف بخشی از کابینه نزد من آمد و گفت که وزرا معتقدند اگر لیست جامعه، جامع نباشد ما خودمان لیست می‌دهیم و من نیز به آقایان جامعه روحانیت گفتم که نمی‌توانم جلویشان را بگیرم لذا بیایید تا مصوبه را اجرا کنیم اما قبول نکردند و کار به داوری کشید و من به‌آقای ناطق نوری گفتم که نزد مقام معظم رهبری برود تا هر چه ایشان گفتند آنجور عمل کنید. ناطق نوری پس از دیدارش با مقام معظم رهبری به من اطلاع داد که ایشان به سه دلیل موافق هستند که آنها لیست بدهند که از جمله آن دلایل یکی کمک به پررونق شدن انتخابات بود و دیگری اینکه بالاخره سلیقه‌ها مختلف است. پس از اینکه آقای ناطق نوری صحبت‌های مقام معظم رهبری را به اطلاع من رساند من هم گفتم خوب دیگر دخالتی نمی‌کنم لذا بعد از اینکه جواب آقا رسید این آقایان هم اولین بیانیه را به نام کارگزاران منتشر کردند که خیلی گرفت و در کشور تأثیر زیادی گذاشت. بعداً مقام معظم رهبری دستور دادند که وزرا حق ندارند لیست بدهند اما معاونین می‌توانند و بعد از این دستور مقام معظم رهبری این آقایان بیانیه دوم را دادند و حزب کارگزاران برخلاف میل من تشکیل شد.

اما سیدرضا تقوی عضو ارشد جامعه روحانیت مبارز جمله آخر هاشمی رفسنجانی را قبول ندارد و می‌گوید: اعضای مؤسس کارگزاران نزدیکی فکری با هاشمی رفسنجانی داشتند و مدیران دولت سازندگی بودند و حتی برادر ایشان نیز، جزء پایه‌گذاران حزب بود. گر چه هاشمی رفسنجانی هنگام شکل‌گیری کارگزاران در آستانه انتخابات مجلس پنجم، هیچگاه در موافقت یا مخالفت با این حزب سخن نگفت، اما نزدیکی مؤسسان این تشکل سیاسی به وی و ارتباطی که میان او و اعضای حزب ایجاد شد، شرایط را اینگونه ترسیم کرد که رئیس جمهور اسبق مخالفتی با تأسیس کارگزاران ندارد.

وی می‌افزاید: هنگامی که اعضای مؤسس حزب کارگزاران قصد تأسیس و اعلام موجودیت این تشکل را داشتند، هاشمی رفسنجانی طرف مشورت و رابط آنها با روحانیت مبارز بود و از طرف آنها برای ما پیام آورد که اگر اسامی پنج تن از جریان مقابل را در فهرست خود قرار دهیم، از ارائه فهرست خودداری می‌کنند.هنگامی که پیشنهاد کارگزارانی‌ها مورد قبول سران روحانیت مبارز قرار نگرفت، آقای هاشمی رفسنجانی پیام رسان ما به آنها

بود و پس از مدتی هم کارگزاران سازندگی اعلام موجودیت کرد که شاید این واسطه‌گری در آن شرایط اینگونه به نظر رسید که هاشمی رفسنجانی موافق تشکیل کارگزاران است.

ناطق نوری هم روایتی مغایر با روایت هاشمی رفسنجانی دارد و می‌گوید تصمیم ایجاد کارگزاران از مدت‌ها قبل گرفته شده بود: بحث کارگزاران را آقای هاشمی رفسنجانی با حسن نیت مطرح کرده بود و تحلیل من این است که بحث پنج نامزد بهانه بود. تصمیم تشکیل کارگزاران از قبل گرفته شده بود. مقام معظم رهبری هم با کارگزاران برخورد کرده و فرموده بودند آن‌هایی که وزیر هستند و مسئولیت دارند نمی‌توانند در این تشکیلات باشند.

وی می‌گوید: معمولاً آقای هاشمی که عضو شورای مرکزی جامعه روحانیت هم هستند، به طور فعال در جلسات جامعه روحانیت شرکت نمی‌کردند؛ مگر این که جلسه نزد ایشان و با میزبانی ایشان تشکیل می‌شد. غیر از فصل انتخابات و نزدیک شدن به انتخابات هم، ایشان کمتر حضور پیدا می‌کردند. اما در مقطع انتخابات به طور جدی می‌آمدند. ایشان اهل فکر، طرح و پیشنهاد هم هستند، در جمع‌بندی قضایا، به خاطر تجربه بسیار زیادی که دارند، موفق می‌باشند. ما نیز در جلساتی که در آستانه مجلس پنجم مطرح بود، اشخاصی را معرفی می‌کردیم.

در رابطه با مجلس پنجم، قبلاً کار کارشناسی انجام و لیست هم تهیه شده بود. هم چنین قرار شد در شورای مرکزی جامعه روحانیت، رأی‌گیری مخفی یا علنی هم برای انتخاب عده‌ای انجام شود. تا این که مطرح شد جریان‌های دیگری هم هستند و می‌خواهند لیست بدهند. استنباط من این است که ـ ظاهراً با آقای هاشمی ـ صحبت کرده بودند و تصمیم داشتند که یک تشکیلاتی راه بیندازند و فقط به دنبال بهانه بودند که توجیهی برای تشکیلاتشان بیابند. آقای هاشمی گفتند: «یک عده‌ای هستند که خواست‌هایی دارند و اگر شما به خواسته‌هایشان عمل کنید، آنها لیست نخواهند داد. در غیر این صورت، آنها اقدام به تهیه لیست می‌کنند». خواسته آنها این بود که حداقل پنج نفر از افرادی را که معرفی می‌کنند ما در لیست خودمان قرار دهیم. واقعیت این است که از قبل برنامه‌ها ردیف بود و آنها هم کسانی را پیشنهاد داده بودند که ما نمی‌توانستیم همه را به راحتی قبول کنیم. آقای هاشمی ادامه دادند: آقایان امامی جمارانی، توسلی، محمدعلی انصاری، محجوب و یک نفر دیگر که بعداً گفتند عبدالله نوری. ابتدا اعضای جامعه روحانیت این اسامی را نپذیرفتند و بیان کردند که بعضی از این‌ها از مجمع روحانیون هستند، مگر آنها کسی از ما را در لیست‌شان می‌گذارند، ولی در عین حال می‌گفتیم اگر هم قرار شد اینها بیایند، یک هماهنگی می‌شود و جریانی به وجود نمی‌آید. به دنبال این رفتیم که ببینیم جریان چیست؟ خودم به آقای امامی جمارانی تلفن کردم. ایشان گفت: «من اصلاً کاندیدا نیستم و نمی‌خواهم به مجلس بیایم»؛ آقای توسلی و آقای انصاری هم همینطور. بنابراین معلوم شد که اصلاً موضوع چیز دیگری بوده و آن بحث کارگزاران بود که آقای هاشمی آنها را مطرح کرده بود.

اسم‌گذاری این حزب در ابتدا موجب اعتراض بسیاری دیگر از کارگزاران نظام گردید و ناگزیر تا رسمی شدن و کسب پروانه، برای فرار از مشکلات حقوقی آن، از عنوان «جمعی از کارگزاران سازندگی ایران» استفاده می‌گردید.

بیانیه نخست آن را ۱۰ نفر از وزرا، ۴ نفر از معاونان رئیس جمهور، رئیس کل بانک مرکزی و شهردار تهران امضا کرده بودند که به خوبی بیانگر آن بود که مدیران اجرایی کشور با تشکیل باند سیاسی، قصد بسط قدرت خود به دیگر عرصه‌های حاکمیت را داشتند تا شرایطی فراهم آورند که در مسند قدرت باقی بمانند. به عبارتی کارگزاران در نگاه مؤسسین آن کارکرد حزبی به معنای متداول آن که وظیفه «کادرسازی» و «مدیریروری» دارد را نداشت و تنها وجه اشتراک مؤسسین بقا در قدرت بود؛ کرباسچی دبیرکل کارگزاران در این باره چنین می‌گوید: «کارگزاران، یک گروه سیاسی دارای آئین‌نامه و اساسنامه نیست، بلکه به سبب ضرورت‌های مقطعی دوران انتخاب مجلس به وجود آمد، یعنی ما بر اساس ضرورت‌هایی که در مقاطع مختلف انقلاب پیش می‌آید فعالیت می‌کنیم.» حسین مرعشی رئیس دفتر وقت هاشمی رفسنجانی هم در این باره می‌گوید: ۱۶ نفر هسته اولیه و مرکزی کارگزاران را شکل دادند که ۱۰ تن از آنها از وزیران بودند که به همراه شهردار تهران و رئیس بانک مرکزی به علاوه چهار تن دیگر کارگزاران را پایه‌گذاری کردند. البته در ابتدا آقای هاشمی موافق فعالیت کارگزاران نبود چرا که ایشان عضو جامعه روحانیت مبارز محسوب می‌شدند و از طرف دیگر بخشی از دوستداران ایشان در جناح راست فعالیت می‌کردند که این باعث ایجاد نوعی اختلاف می‌شد. در ابتدای شکل‌گیری کارگزاران تصور اصلی بیشتر افراد این بود که امکان ندارد لیستی به حمایت از آقای هاشمی و با پشتیبانی ایشان در جامعه سیاسی مورد توجه قرار گیرد و بر این مبنا اصرار در تهیه این لیست بود. در آن شرایط هیچ کس به جز دست اندرکاران حزب کارگزاران فکر نمی‌کردند نوع نگرش و باورهای این حزب مورد توجه قرار بگیرد. با این حال کارگزاران فعالیتش را شروع کرد.

در واقع کارگزاران به دست محفلی از مدیران تأسیس شد که اغلب از دو ناحیه کشور برخاسته بودند؛ اصفهان و مناطق کویری کرمان و یزد. در تقسیم قدرت و امکانات زمان دولت وقت این معیار هم‌ولایتی و منطقه‌گرایی به وضوح اعمال می‌شد، به نحوی که بخش عمده امکانات و ثقل سرمایه‌گذاری دولت به این دو ناحیه تخصیص یافت. کافی است در این باره به شناسنامه مدیران دولت وقت و ترکیب گردانندگان حزب کارگزاران نگاه شود.

در ترکیب گردانندگان حزب پس از آنکه از حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی به عنوان پدر معنوی حزب یاد می‌شود، این نام‌ها قرار دارند: حسین مرعشی، عضو هیأت مؤسس که اکنون سخنگوی حزب کارگزاران است به همراه فائزه هاشمی (دختر رفسنجانی)، محمد هاشمی (برادر رفسنجانی)، علی هاشمی (برادرزاده رفسنجانی) و محسن هاشمی (پسر ارشد رفسنجانی) همگی از استان کرمانند و تباری مشترک با رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام دارند.

اسحاق جهانگیری که اکنون از اعضای کلیدی حزب است نیز خاستگاهی کرمانی دارد. رضا امراللهی و فاطمه رمضان‌زاده نیز از منطقه مجاور کرمان یعنی یزد وارد حزب شده‌اند.

بعد از طیف مدیران کرمانی و یزدی، دومین حلقه پرنفوذ حزب را اصفهانی‌ها تشکیل می‌دهند که در این جمع دونفر سرشناس‌ترند و هنوز هم به عنوان «مردان سایه رفسنجانی» گرداننده حزب هستند؛ این زوج غلامحسین کرباسچی و محمد عطریانفر هستند.

در چنین شرایطی برخی از بزرگان نظام به مؤسسین این حزب هشدار دادند و نسبت به مشکلات احزاب دولت ساخته برای کشور احساس خطر نمودند، در پی این هشدارها در همان ابتدای امر برخی از وزیران مؤسس حزب انصراف خود را از حضور تشکیلاتی در کارگزاران اعلام کردند، گرچه همواره همراهی مؤثر برای این حزب نوپا به حساب می‌آمدند. با این حساب شش عضو غیر وزیر، محسن نوربخش، عطاءالله مهاجرانی، غلامحسین کرباسچی، مصطفی هاشمی طباء، علی هاشمی بهرمانی و محمد هاشمی بهرمانی به عنوان اعضای هیأت مؤسس حزب کارگزاران سازندگی شدند و این حزب به صورت قانونی ثبت شد و در آغاز نیز فرم عضویت برای مردم به در خانه‌ها پست نمود تا حزبی فراگیر جلوه کند، اما عملاً حزبی نخبه‌گرا گشت.

حسین مرعشی در این باره می‌گوید: در این حال اما یک روز پس از انتشار این بیانیه ۱۴۰ نفر از نمایندگان مجلس علیه کارگزاران اعلام موضع کردند. البته رهبر معظم انقلاب اسلامی همان هفته در پاسخ به حرکت وزیران گفت که چون وزرا خودشان از مجلس رأی اعتماد می‌گیرند نباید بیانیه‌ای صادر یا لیستی را امضا کنند.

اولین حضور در انتخابات

پس از کشمکش‌های اولیه، فهرستی با عنوان «جمعی از کارگزاران سازندگی ایران» برای مجلس پنجم معرفی گردید. در این فهرست که نام عبدالله نوری در صدر آن قرار داشت نام افرادی همچون موحدی کرمانی، دری نجف آبادی، ناطق نوری، مرحوم ابوترابی و... نیز گنجانده شد تا پروژه فریب تکمیل گردد. گرچه آنها از این حمایت تبری جستند اما حجم گسترده تبلیغات کارگزاران که تا آن زمان بی‌نظیر بود از یکسو و کمبود وقت برای روشنگری در این زمینه فرصت را به دست کارگزاران داد.

مرحوم ابوترابی در نامه ای رسماً از حضور در لیست کارگزاران انصراف داد اما این حزب تازه تأسیس در مرحله اول توانست نامزد اختصاصی خود فائزه هاشمی که دختر رئیس جمهور وقت بود را با شعارهای فمنیستی همچون آزادی‌های اجتماعی برای زنان در قالب آزادی دوچرخه‌سواری در کنار ناطق نوری رئیس مجلس دوره چهارم در مرحله اول به مجلس بفرستد. هرچند صرف هزینه‌های هنگفت برای تبلیغات خانه به خانه کارگزاران تحت عنوان نامه تشکر کرباسچی و فائزه هاشمی از مردم تهران نتوانست در راهیابی دیگر چهره‌های اختصاصی کارگزاران همچون شهرداران مناطق (تاجران، تقوی منش و...) و یا یاران استراتژیکی همچون مهدی حجت و الویری مؤثر افتد.

ناطق نوری رئیس وقت مجلس در این باره می‌گوید: وقتی کارگزاران سازندگی اعلام موجودیت کرد، مقام معظم رهبری یک برخوردی با آنها کرد و فرمود: «آنهایی که وزیر هستند و مسئولیت دارند نمی‌توانند در این تشکیلات باشند». لذا چند وزیر که در لیست کارگزاران بودند، کنار رفتند و دیگران که ماندند وزیر نبودند، بلکه افرادی همانند مرحوم نوربخش رئیس بانک مرکزی، آقای کرباسچی شهردار تهران و آقای محمدعلی نجفی که آن موقع در آموزش و پرورش خدمت می‌کرد، بودند. کارگزاران بدین نحو تشکیل و مدتی بعد هم وارد میدان تخریب شدند. حداقل تخریب آنها این بود که با حجم پول زیاد، روزنامه «بهمن» را راه انداختند. وقتی کارگزاران وارد شدند، با حجم عظیمی از تبلیغات، جامعه روحانیت را بایکوت کردند. دوستان ما می‌گفتند: «شما چطور تبلیغات ندارید». می‌گفتیم: «داریم، ولی این قدر تبلیغات آن طرف زیاد است که نمی‌توانیم خود را نشان دهیم». با این کیفیت، در انتخابات مجلس پنجم، خانم فائزه هاشمی وارد صحنه شدند که رأی بالایی هم آورد. البته حرف‌های خود او هم رأی‌آور بود، در مجلس پنجم رأی اول تهران از من بود، اما بعضی‌ها قائل به آن بودند که رأی اول برای خانم فائزه هاشمی بوده است. گاهی خود آقای هاشمی پی‌گیری می‌کرد و گاهی فرزندان او می‌رفتند در وزارت کشور و پای دستگاه کامپیوتر می‌خوابیدند و می‌خواستند ببینند این رأی‌ها چه شده است. در این جریان به آقای بشارتی و تابش که مسئولیت انتخابات را داشتند، خیلی جفا شد، انها واقعا سالم عمل کرده بودند.

منابع مالی

درباره منابع مالی این حزب هیچ اطلاع رسمی موجود نمی‌باشد. اگرچه تبلیغات گسترده کارگزاران که ذکر برخی از آن رفت و جلوی برخی از آنها همچون تبلیغات بر روی اتوبوس‌ها نیز گرفته شد، بیانگر منابع عظیم مالی بود. شاید از همین جهت بود که وقتی غلامرضا قبه با محکومیت ۲۵ میلیاردی توسط دادگاه مواجه شد، بسیاری معتقد بودند قلک کارگزاران شکسته شده است.

اما برخی منابع مالی این حزب را به عقب‌تر از آن می‌برند و ریشه‌های نفتی برای درآمدهای این حزب قائل هستند. به عنوان نمونه شرکت OIEC که در زمان وزارت آقازاده در سال ۶۶ تأسیس شد و توسط فروزش، محمدخان، روغنی زنجانی، واعظی و لاهیجانیان اداره می‌گشت، به طور کامل در اختیار اعضای کارگزاران بود و در پروژه‌هایی نظیر پتروشیمی تبریز و خراسان و پالایشگاه بندرعباس حضوری جدی داشت؛ این شرکت مقدمه‌ای برای تأسیس شرکت پتروپارس توسط زنگنه گردید که به عنوان شرکت به ظاهر خصوصی در یکی از جزایر بریتانیا ثبت شد.

این بنگاه‌های اقتصادی البته نوع تعامل کارگزاران در دوره‌های مختلف سیاسی را نیز نشان می‌دهد. به عنوان نمونه درباره پتروپارس، حضور بهزاد نبوی و محسن صفایی فراهانی در این شرکت بیانگر تعامل و همراهی بالای این حزب با سایر اصلاح‌طلبان و به مشارکت طلبیدن آنها در پروژه‌های مالی کلانی همچون پتروپارس است، آنچنان که در شماره ششم همشهری ماه (در دوران مسئولیت عطریانفر) از قول زنگنه نقل می‌گردد که در برابر ابراز بی‌میلی بهزاد نبوی برای پذیرش ریاست هیأت مدیره پتروپارس اصرار می‌نموده است که این کار توسط و از کس دیگری بر نمی‌آید.

برای بررسی چگونگی مسائل مالی کارگزاران اسناد کمی در دسترس است و نمی‌توان قضاوت قطعی کرد، اما برخی احکام قضایی ما را برای تفحص بیشتر در این عرصه تشجیع می‌کند. به عنوان نمونه می‌توان از پرونده غرضی یاد کرد که در یکی از مطبوعات منتشر گردید و علی رغم شکایت وزیر وقت مخابرات دادگاه رأی به تبرئه نشریه افشاگر داد و یا پرونده قطور کرباسچی و مدیرانش در شهرداری تهران که به محکومیت قطعی آنها انجامید.

فراز و نشیب کارگزاران

حزب کارگزاران به جز وارد نمودن فائزه هاشمی به مجلس پنجم، هیچ توفیق درخشان دیگری نیافت. با شکست کارگزاران در مرحله دوم انتخابات و دست نیافتن آنها به ریاست یا نایب رئیسی مجلس پنجم به رغم تمام لابی‌هایشان، بزودی بحث انتخابات سال ۱۳۷۶ مطرح گردید. اولین گزینه کارگزاران تمدید دوره ریاست جمهوری هاشمی بود که تلاشی بی حاصل می‌نمود. کارگزاران در این دوره رویکردی آشکار به سوی چهره‌های مقابل جامعه روحانیت مبارز یافته بود. علاوه بر سخنان فائزه هاشمی، اقدام هاشمی رفسنجانی در انتصاب «علی‌اکبر موسوی خوئینی‌ها» مدیر مسئول روزنامه سلام که به عنوان رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری به نوعی در راستای پرورش کانون تفکر اصلاح‌طلبی تفسیر می‌شد و در سال‌های رکود سیاسی جناح موسوم به چپ برخی «نام»های حساسیت برانگیز این جناح از جمله سعید حجاریان، محسن کدیور و عباس عبدی در مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری به آرامی مشغول گشتند و همین امر زمینه نزدیکی دو گروه را فراهم ساخت.

از همین رو بود که کارگزاران پس از بی حاصل یافتن طرح برخی گزینه‌های مطلوب خود، به دفاع تمام قد از خاتمی برخاست. در این امر حتی پدر معنوی این حزب نیز با آنها همراه بود. خطبه روز جمعه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۶ هاشمی رفسنجانی هرگز از خاطر یاران خاتمی نخواهد رفت. در شرایطی که شعار کنایه‌آمیز و طنزگونه «بنویسیم خاتمی، بخوانیم ناطق» به سرعت از قلم و زبان مرحوم گل‌آقا (کیومرث صابری فومنی) به سراسر جامعه ملتهب ایران منتقل شده بود و جناح چپ (جناح دوم خرداد بعدی) با مرکزیت ارگان رسانه‌ای خود، روزنامه سلام، افکار عمومی را نسبت به احتمال تقلب وسیع انتخاباتی برانگیخته بود، هاشمی رفسنجانی یک هفته مانده به انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری چنین گفت: «این‌گونه آدمی که سال‌ها برای کشور خدمت کرده، امروز هم پست و مسئولیت دارد و آینده هم می‌خواهد خدمت کند و شورای نگهبان هم او را به عنوان صالح پست ریاست جمهوری قبول کرده است، بدنام کردن چنین کسی چه معنا دارد و چه جوابی آدم پیش خدا می‌تواند بدهد؟بقیه و همه مسئولان اجرایی و ناظران باید واقعاً این کار را بکنند که همان چیزی که رأی مردم است بیاید توی صندوق و همان هم خوانده شود و همان هم اعلام شود. ممکن است کسی فکر کند که حالا اگر ما تغییراتی بدهیم و شخص مقبولی که خودمان به آن ایمان داریم می‌آید سر کار، این یک نفعی است برای جامعه. ولی این کار ضرر بنیانی دارد. اعتماد مردم را ضعیف کردن، بزرگترین جنایت است به ملت و نظامی که می‌خواهد به اتکای مردم این همه مشکلات را حل کند.»

خطبه دوم روز جمعه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۷۶ ضربه سنگینی بر رقیب اصلی سید محمد خاتمی یعنی علی اکبر ناطق نوری وارد آورد و در افکار عمومی شائبه احتمال تقلب گسترده انتخاباتی را تقویت کرد و یکی از اصلی‌ترین نقاط قوت تیم جنگ روانی خاتمی برای کسب آرا شد. کارگزاران که رسماً از خاتمی حمایت کرده بود توانست سهم نسبتاً خوبی از کابینه را به خود اختصاص دهد، اما نام کارگزاران از اذهان رفت و حتی شایعه عضویت اعضای شاخصی همچون کرباسچی و مهاجرانی در جبهه مشارکت فراگیر شد. کمی بعد روزنامه بهار در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۷۹، از قول محمد عطریانفر از چهره‌های شاخص کارگزاران نوشت: «کارگزاران در یک موقعیت تاریخی قرار گرفته‌اند و مأموریت تاریخی کارگزاران به پایان رسیده است.» این در حالی است که عطریانفر در انتخابات شورای شهر اول بخشی از سهم کارگزاران را نمایندگی می‌کرد. حتی الویری شهردار منتخب این شورا که قرار بود به حامیان خود یاری رساند نیز در مصاحبه‌ای از عدم ارتباط خود با کارگزاران سخن گفت و بدین ترتیب در فضایی که پدرخوانده کارگزاران مطرود اصلاح‌طلبان بود، نام این حزب نیز به فراموشی گرایید تا در انتخابات دومین دوره شورای اسلامی شهر تهران و به میان آمدن موضوع وزن کشی احزاب اصلاح‌طلب، کارگزاران ناگزیر شد فهرستی مستقل ارائه دهد.

همه اذعان داشتند که مجادلات سیاسی شورا را به بیراهه‌ای کشاند که جز پرتگاه انحلال مقصدش نبود. همه تحلیلگران از کاهش مشارکت مردم سخن می‌گفتند. انحلال و تشنج فقط پایان راه شورای شهر تهران نبود بلکه در بسیاری از شهرهای بزرگ دیگر هم سیاسی کاری نتیجه‌ای جز ناکارآمدی به بار نیاورده بود و در این میان احزاب اصلاح‌طلب به هیچ توافقی برای ائتلاف دست نیافتند.

حزب مشارکت سرلیست خود را مصطفی تاج‌زاده قرار داده بود و کارگزاران با محوریت شعار بازگشت کرباسچی از مهندس آشوری و غلامرضا قبه معاونان محکوم شده در دادگاه کرباسچی به عنوان صدر لیست استفاده کرد. این بار حتی ملی مذهبی‌ها هم چند لیست داده بودند تا به قول خودشان در آزادترین انتخابات جمهوری اسلامی به مقام وکالت شورا دست یابند اما در کنار لیست‌های احزاب معروف یک لیست هم با عنوان ائتلاف آبادگران ایران اسلامی قرار داشت که در صدر آن دو چهره اصولگرا دیده می‌شد و در نهایت این اصولگرایان بودند که در شورای اسلامی شهر تهران پیروز میدان گشتند. اما این شکست نقطه عبرتی برای کارگزاران گشت. از یک سو مشخص گردید برخلاف تصور آنها مردم کرباسچی را یک قهرمان در ساخت تهران نمی‌پندارند و محکومان دادگاه کرباسچی دارای محبوبیت سیاسی نیستند، اما از سوی دیگر قرار گرفتن نام آشوری بلافاصله پس از نام تاج زاده سرلیست اصلی‌ترین لیست رقیب اصلاح‌طلب آنها، امید بازگشت با نام اصلی خود را در آنها زنده کرد اگرچه آشوری تنها ۱۷ هزار رأی در تهران به دست آورده بود.

از سویی اختلاف درونی رهبران حزب کارگزاران سازندگی از ابتدای تأسیس این حزب بین دو دسته [یک طرف غلامحسین کرباسچی که جناح متمایل به اصلاح‌طلبان را رهبری می کرد و طرف دیگر محمد هاشمی که منتقدین جناح اول را نمایندگی می کرد] وجود داشته است. این اختلاف در همان اوایل به این ترتیب حل شد که کرباسچی دبیرکل و محمد هاشمی رئیس دفتر سیاسی باشد. اما به دنبال محکوم شدن غلامحسین کرباسچی و دستگیری و زندانی شدن وی عملاً حزب کارگزاران منحل شد، با این توضیح که برای انحلالش نیاز به جمع شدن اعضای مرکزی و امضای یک اعلامیه وجود داشت که چنین امری امکان‌پذیر نمی‌شد. در این میان، محمد هاشمی از ابتدا اساس کار خود را بر استفاده از انتقاد از این حزب گذاشته در عین حال از عنوان رئیس دفتر سیاسی هم هرگاه لازم بود استفاده کرده است. وی حتی در این فاصله نتوانست سه عضو خانواده را که در شورای مرکزی داشت، به خود جلب و راضی کند. محسن، فائزه و علی هاشمی در موقعیت‌های مختلف بیشتر به جناح مدرن تمایل نشان دادند و کوشش‌های حسین مرعشی برای نزدیک کردن مواضع محمد هاشمی به دیگران ناموفق ماند.

از آن تاریخ ورود چهره‌های مختلف با نام عضو شورای مرکزی کارگزاران در مصاحبه‌ها به مرور قوت گرفت. نام‌های نه چندان شاخصی همچون حسین مرعشی، یدالله طاهرنژاد، جهانبخش خانجانی، هدایت‌الله آقایی و حتی اسحاق جهانگیری که برخی او را مشارکتی می‌پنداشتند. در این میان بیشترین مصاحبه‌ها با عنوان عضو شورای مرکزی کارگزاران از آن محمد عطریانفر بود که روزی خبر مرگ این حزب را داده بود. اگرچه کارگزاران در انتخابات‌های بعدی نیز توفیق چندانی به دست نیاورد اما توانست تمام کسانی را که روزی علیه پدرخوانده‌اش رجز می‌خواندند، به عنوان حامی وی در انتخابات ۱۳۸۴ در مقابل احمدی‌نژاد به میدان آورد تا بار دیگر وزن خود را به هم‌جناحی‌های اصلاح‌طلب خود اعلام نماید.

۱۳۷۵


عطا الله مهاجرانی


حسن حبیبی


هادی خامنه‌ای


حسن روحانی


مجید انصاری


زهرا رهنورد


سعید حجاریان


سهیلا جلودارزاده

آغاز رقابت های انتخاباتی هفتمین دوره ریاست جمهوری

یکی نیامد یکی مادام العمر نشد



فضای سیاسی ایران روزهای خرداد ۷۵ تا خرداد ۷۶ را در تب و تاب انتخابات ریاست جمهوری به‌سر می‌برد و نقش‌های تازه و متفاوتی از بازیگران سیاسی به خود دید؛ از تلاش نزدیکان رئیس جمهور وقت برای مادام‌العمر شدن وی گرفته تا ائتلاف‌های انتخاباتی و نهایتاً ترفندهای سیاسی که بر سرنوشت یک انتخابات اثر می‌گذاشت.

دو جریان عمده راست و چپ سیاسی به اضافه کارگزاران که عمدتاً مدیران و نزدیکان دولت هاشمی رفسنجانی را تشکیل می‌دادند، بازیگران سیاسی نیمه دهه ۷۰ جمهوری اسلامی بودند. جریان راست سنتی اکثریت مجلس را به دست داشت و شامل جامعه روحانیت مبارز و تشکل‌های همسو با این جریان می‌شد و در سوی دیگر ائتلاف گروه‌های خط امام که جریان چپ را تشکیل می‌دادند. کارگزاران که در تقسیم‌بندی جریان‌های سیاسی آن روز، راست مدرن نام گرفته بود، اما در مجلس ائتلافی تحت عنوان مجمع حزب‌الله مجلس با نیروهای چپ در مجلس تشکیل می‌داد.

گروه های سیاسی یاد شده یعنی جامعه روحانیت مبارز، تشکل‌های اسلامی همسو با آن، ائتلاف گروه‌های خط امام و کارگزاران و به‌طور کلی دو جریان عمده راست و چپ در انتخابات رفتار متفاوتی از خود نشان دادند؛ گرچه در طیف راست، تکلیف نسبتاً مشخص بود و از همان تابستان ۷۵ بحث کاندیداتوری ناطق نوری بلندترین صدایی بود که از اردوگاه راست شنیده می‌شد، اما در جناح چپ روند به گونه‌ای دیگر رقم خورد و چپ‌ها یعنی سازمان مجاهدین انقلاب، انجمن اسلامی دانشجویان و اساتید و نیروهای مجمع روحانیون که البته تا مقطعی تحت این عنوان فعالیت خود را به تعلیق درآورده بودند و در ایام انتخابات از سر گرفتند، به سراغ میرحسین موسوی که چند سالی بود در لاک سکوت فرورفته بود، رفتند تا از قبل ورود او به عرصه انتخابات هم خود را در فضای سیاسی احیا کنند و هم نخست‌وزیر چپ را از انزوا بیرون آورده و به عنوان مهمترین چهره سیاسی خود وارد صحنه کنند.

گروه موسوم به کارگزاران نیز که نزدیکان هاشمی رفسنجانی و از مدیران دولت وی بودند، بحث مادام‌العمر شدن ریاست جمهوری وی را با این ادعا که خواست عموم مردم است، مطرح کردند و خواستند بیرق حضور خود را بر عرصه سیاست برای همیشه افراشته و پرونده انتخابات را هنوز باز نشده ببینند.

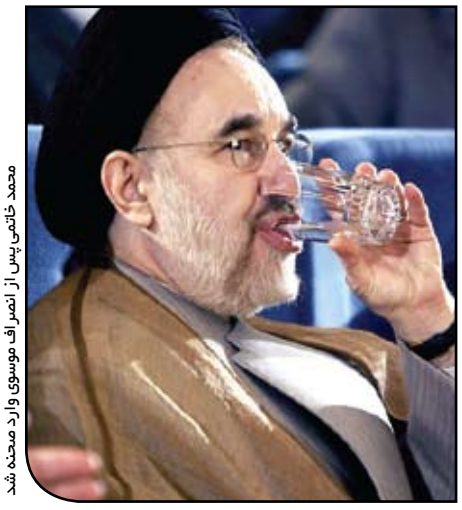
در جناح راست نیز علی‌اکبر ناطق نوری که به تازگی بر کرسی ریاست مجلس تکیه زده بود، مهمترین گزینه بود که جامعه روحانیت مبارز به عنوان اثرگذارترین تشکل این جریان معرفی و به تبع تشکل‌های همسو با این جریان نیز در عین مخالفت مادام العمری هاشمی با تأکید بر گزینه ناطق نوری حرکت کردند و معتقد بودند تداوم ریاست جمهوری هاشمی بدین معناست که آنها قدرت کادرسازی و معرفی فردی که توان مدیریت کشور را داشته باشد، ندارند.

دعوت چپ‌ها از میرحسین موسوی

اوایل مرداد ۷۵ بود که اولین دیدارهای چپ‌ها با میرحسین موسوی برای کاندیداتوری در انتخابات هفتم آغاز شد. روزنامه سلام ۷ مرداد ۷۵ از دیدار تعدادی از گروه‌ها و سازمان‌های تشکیل دهنده ائتلاف گروه‌های خط امام با موسوی خبر داد. بنا بر گزارش این روزنامه سازمان مجاهدین انقلاب، دفتر تحکیم وحدت، انجمن‌های اسلامی معلمان و مدرسین دانشگاه‌ها در این درخواست اشتراک نظر داشته‌اند و تنی چند از اعضا و هیأت رئیسه مجمع حزب‌الله مجلس نیز در گفت‌وگو با موسوی این پیشنهاد را تکرار کردند.

محمد سلامتی دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب چند روز بعد اعلام کرد که شورای هماهنگی گروه‌های خط امام به این نتیجه رسیده که موسوی را به عنوان کاندیدای خود برای انتخابات معرفی کند.

هنوز مدت کوتاهی از تلاش چپ‌ها برای به میدان آوردن موسوی نمی‌گذشت که امتناع او از پذیرش این درخواست قطعی شد و اولین بار در جلسه فراکسیون اقلیت مجلس در ۱۴ شهریور ۷۵ این موضوع اعلام شد. محمد قمی از اعضای هیأت رئیسه مجمع حزب‌الله مجلس اعلام کرد که پس از مذاکرات فراوان با موسوی وی قبول کاندیداتوری را نپذیرفت اما گویا این عدم پذیرش برای چپ‌ها قابل باور نبود چرا که آنها جایگزینی برای موسوی نداشتند و این تصمیم آنها را سر درگم می‌کرد. بنابراین چند روز بعد از جلسه فراکسیون اقلیت، مجید انصاری عضو دیگر این فراکسیون در مجلس اعلام کرد که تلاش‌ها برای متقاعد کردن موسوی همچنان ادامه دارد.


محمد خاتمی پس از انصراف موسوی وارد صحنه شد


کرباسچی و ناطق نوری در بازدید از پروژه‌های شهرداری تهران


عطاالله مهاجرانی پیشنهاد تمدید ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی را داد

در عین حال آنها تلاش می‌کردند تا با اعلام نتایج نظرسنجی مورد ادعای خود، هراس از شکست را از موسوی دور کنند و با اطمینان بخشی از پیروزی او را به هر قیمتی به صحنه بیاورند. عطاءالله مهاجرانی، معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور وقت ۲۹ شهریورماه ۷۵ در مجلس اعلام کرد: «یک نظرسنجی در یک جامعه آماری ۵۰ هزار نفری در مرکز ۲۴ استان کشور انجام شده و فردی که بیشترین مقبولیت و پایگاه ملی را براساس این نظرسنجی دارد، آقای میرحسین موسوی است و تنها مشکل این است که خود ایشان هنوز تصمیم قطعی را اعلام نکرده‌اند وگرنه ما اعتقاد داریم در صورتی که ایشان نظر خود را اعلام کنند، رأی ایشان در انتخابات با نفر بعدی اصلا قابل مقایسه نخواهد بود.»

اتفاق دیگری که در اردوگاه چپ در همین اثنا افتاد این بود که آنها عزم خود را برای حضور جدی در انتخابات ریاست جمهوری جزم کرده بودند و همان طور که بهزاد نبوی در ۱۶ مهرماه ۷۵ پیش‌بینی کرده بود که مجمع روحانیون مبارز و برخی از گروه‌های ائتلاف خط امام نیز که در انتخابات مجلس شرکت نداشتند، در انتخابات ریاست جمهوری فعال خواهند شد.» چنین شد و چند روز بعد یعنی در ۲۴ مهر ۷۵ مهدی کروبی دبیرکل مجمع روحانیون، از سرگیری فعالیت‌های سیاسی این مجمع را اعلام کرد.

تمام تلاشها برای موسوی

فعال شدن دوباره مجمع روحانیون و تشکل‌هایی از این دست در آن ایام از دو جهت قابل تفسیر است اول اینکه می‌توانست هراس از حضور را در آخرین نخست وزیر کاهش دهد و از سوی دیگر با توجه به قطعی شدن عدم حضور او اعضای این مجمع می‌توانستند گزینه جایگزین را از میان نیروهای خود معرفی و اجماع چپ‌ها را حول خود جلب کنند. کما این که مجمع در اوایل از سرگیری فعالیت خود گزینه اول را در دستور کار خود قرار داد. عبدالواحد موسوی لاری از اعضای مجمع در ۲۹ مهر ۷۵ اعلام کرد: تقاضا برای نامزدی میرحسین موسوی یک خواست عمومی و فراگیر در سطح جامعه است. اگر مهندس موسوی این تقاضاها را نادیده نگیرد، در حقیقت به خواست عمومی مردم عمل کرده است.

چپ ها تمام قد برای به میدان آوردن موسوی در عرصه ظاهر شدند و تمام تلاش‌های خود را از دیدار و ملاقات و صدور بیانیه گرفته تا برگزاری تجمع دانشجویی و... انجام دادند اما در نهایت هفتم آبان ۷۵ پیامی در روزنامه سلام از موسوی منتشر شد که طی آن امتناع قطعی خود را از نامزد شدن در انتخابات هفتم ریاست جمهوری اعلام می‌کرد. موسوی در پیام خود دلیل نیامدنش را حفظ مصلحت نظام عنوان کرد.

گروه های چپ که چند ماه تمام توان و انرژی خود را صرف به میدان آوردن موسوی کرده بودند، سرگردان از نحوه حضور در صحنه هنوز هم تحرکات پیشین از جمله برگزاری تجمع و مصاحبه و... در این باره را رها نکرده و تداوم بخشیدند سازمان مجاهدین انقلاب یک روز بعد از اعلام انصراف موسوی، با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که بزودی گزینه جایگزین وی اعلام خواهد شد. در ایامی که مجمع روحانیون و ائتلاف گروه‌های خط امام مشغول رایزنی برای جایگزین بودند، سید هادی خامنه‌ای بلافاصله پس از اعلام عدم حضور موسوی با ارسال نمابری به روزنامه ایران اعلام کرد که در حال بررسی موضوع نامزدی خود در انتخابات ریاست جمهوری است. او همچنین در سخنانی در دانشگاه علم و صنعت در همان روز از نامزدی خود در انتخابات ریاست جمهوری سخن گفت. علاوه بر هادی خامنه‌ای گزینه‌های دیگری همچون حسن حبیبی، غلامحسین کرباسچی، حسن روحانی و عبدالله نوری با شانس انتخاب‌های متفاوت مطرح شدند.

رهنورد: موسوی به خاطر مجلس نمی‌آید

همزمان با طرح گزینه‌های مختلف و با وجود این که از سوی جریان راست واکنش منفی به کاندیداتوری موسوی نشان داده نشد اما جریان چپ درصدد فرافکنی درباره امتناع موسوی برآمد. برای نمونه بهزاد نبوی در مناظره‌ای که با مرتضی نبوی به مناسبت ۱۳ آبان در دانشگاه مشهد داشت «فشار جناح تشکل‌های همسو را باعث امتناع موسوی دانست. اما مرتضی نبوی این موضوع را رد کرد و گفت: من فکر نمی‌کنم مهندس موسوی با تحلیلی که در خبرنامه تشکل‌های همسو نوشته مأیوس شده و از نامزدی امتناع کرده باشد.»

زهرا رهنورد، همسر موسوی نیز در توجیه عدم حضور او در انتخابات در مطلبی که نشریه «عصر ما» در آذرماه ۷۵ منتشر کرد گفته بود: «هرچند ما مجلس بدی نداریم ولی مجلس فعلی مجلسی است که جناح مخالف موسوی در آن زیاد هستند و مجلسی نیست که با سیاست‌های رادیکال هماهنگ باشد. سایر قوا هم این هماهنگی لازم را نداشتند مهم‌تر از همه این که حمایت رهبری باید پشت سر یک رئیس جمهور باشد.»

بنابراین گرچه برخی نزدیکان موسوی سعی داشتند او را در تبعیت از ولایت فقیه بی‌همتا جلوه دهند اما همسر او تلویحاً اختلاف با رهبری و ناهماهنگی مجلس وقت را دلیل امتناع او اعلام می‌کند.

رسول منتجب نیا، عضو مجمع روحانیون هم مدعی شد که موسوی از روی عصبانیت نامه امتناع را نوشته است.

عدم پذیرش کاندیداتوری از سوی موسوی اما چپ‌ها را تا حدی سردرگم کرده بود که مجمع حزب‌الله مجلس به رایزنی با حسن حبیبی پرداختند، جمعی از اعضای این مجمع که عضو کارگزاران بودند اما محمد هاشمی را مطرح کردند.

نجفقلی حبیبی، دبیرکل انجمن اسلامی مدرسین دانشگاه‌ها اعلام کرد که آنها منتظر معرفی کاندیدا از سوی دیگران نمی‌مانند و خود کاندیدای مستقل معرفی می‌کنند. مجمع روحانیون اعلام کرد که از بین هادی خامنه‌ای و محمد خاتمی یک نفر را معرفی می‌کند.

اما برای اولین بار سعید حجاریان ۲۰ آذرماه ۸۵ در دانشگاه تهران اعلام کرد که مجموعه ائتلاف خط امام از مجمع روحانیون خواسته‌اند تا «دکتر خاتمی» را به عنوان کاندیدا معرفی کنند. در پی این اظهارات بود که اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت نیز دیداری با خاتمی داشته و از نامزدی او حمایت کردند.

کارگزاران و کوبیدن طبل مادام‌العمری

یکی از جریان‌های سیاسی آن روزها کارگزاران بود که گرچه خود تمایلی به حرکت سیاسی تحت این عنوان را نداشتند و دلشان می‌خواست ژست فراجناحی و مستقل بودن به خود بگیرند اما نیروهای اندک این جریان را مواضع مشترک سیاسی بویژه بحث تغییر قانون اساسی برای مادام‌العمر شدن ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، گرد هم می‌آورد. عبدالله نوری شاید از اولین چهره‌هایی بود که موضوع مادام‌العمری هاشمی را در ۱۰ شهریورماه ۷۵ این گونه مطرح کرد: بنده به دور از هر گونه جناح‌بندی و خط بازی معتقدم نباید با استناد به منع قانون اساسی در مورد تمدید دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی دست خود را ببندیم و کشور و نظام اسلامی را از وجود چنین شخصیت ارزنده و شجاع و مدیری محروم کنیم. نوری البته در جای دیگری نیز تمدید ریاست جمهوری هاشمی برای سومین بار را مصلحت نظام اسلامی و منفعت کشور دانست.

روحانی: هاشمی استثنایی است

حسن روحانی از دیگر چهره‌های نزدیک به هاشمی، ۲۵ شهریور ۷۵ با دفاع از تغییر قانون اساسی برای مادام‌العمر شدن هاشمی رفسنجانی گفت: انسان‌های استثنایی و شایسته در قالب قانون نمی‌گنجند.

حسین مرعشی، نماینده کرمان در مجلس پنجم درباره دلیل اصرار خود و همفکرانش برای تمدید دوره ریاست جمهوری هاشمی می‌گوید: رئیس‌جمهور آینده باید با رأی قوی باشد و معلوم نیست که رئیس‌جمهوری که روی کار می‌آید در رقابت خیلی سنگین بتواند از آرای قوی برخوردار باشد.

مرعشی از موضع بالا و با منت گذاشتن بر سر مردم در ۲۶ شهریور ۷۵ گفته است: آقای هاشمی با این امر موافق نیست، چرا که وی محتاج ریاست جمهوری نیست بلکه کشور نیاز به خدمات ایشان دارد و ما به عنوان مردم کشور چه دلیلی دارد که بخواهیم دست خودمان را ببندیم.

عطاءالله مهاجرانی هم که گویا باور ندارد که دوران هاشمی پایان یافته، می‌گوید: شانس آقای میرحسین موسوی در صورت عدم حضور آقای هاشمی بسیار بالاست. مرتضی الویری هم با ادبیاتی مشابه مرعشی در ۱۵ مهر ۷۵ گفت: کناره‌گیری آقای هاشمی رفسنجانی از پست ریاست‌جمهوری تاوان سنگینی است که ملت ایران برای احترام به قانون اساسی پرداخت می‌کند. گرچه اصل ۱۱۴ قانون اساسی دوران ریاست جمهوری را مشخص کرده بود اما سهیلا جلودارزاده نیز در همان ایام مدعی شد که تمدید دوران ریاست هاشمی مغایر با قانون اساسی نیست؛ همان گونه که عطاالله مهاجرانی معاون حقوقی رئیس‌جمهور تغییر شکل اصل ۱۱۴ را که در آن دوره ریاست جمهوری دو دوره ذکر شده بلامانع دانسته بود. اصرار بر تمدید دوران ریاست جمهوری هاشمی در حالی صورت می‌گرفت که رهبر معظم انقلاب در این زمینه موضع‌گیری مشخص داشتند و در مواردی تأکید بر پایان دوران ریاست جمهوری هاشمی بر انتخاب فرد جایگزین تأکید کردند. اما بیانات صریح رهبری با تعلیم‌ها و تعبیرهای وارونه‌ای از سوی نزدیکان هاشمی مواجه می‌شد. برای نمونه عطاالله مهاجرانی در همان روزها اعلام کرده بود که مقام معظم رهبری در ملاقات اعضای هیأت دولت در زمینه تداوم سیاست‌های فعلی تأکید داشتند. ولی در مورد این که رئیس دولت بعدی فرد دیگری خواهد بود تصریح نفرمودند.

تمدید ریاست هاشمی خواست عمومی است

حسین مرعشی نیز در پاسخ به خبرنگار رسالت گفته بود: «ما معتقدیم تمدید ریاست جمهوری آقای هاشمی یک خواست عمومی است و اگر مطبوعات ... مطرح کنند و همه از مقام معظم رهبری بخواهند امکان دارد ایشان هم بپذیرند!»

همزمان با طرح موضوع مادام‌العمر شدن هاشمی بر کرسی ریاست جمهوری سایر جناح‌ها و شخصیت‌های سیاسی مخالفت خود را با طرح این موضوع اعلام داشتند و با وجود این مخالفت‌ها، همچنان کارگزاران معتقد بودند که این خواست همه جناح‌های سیاسی است! علاوه بر چهره‌ها و جریان‌های سیاسی راست و چپ که به صراحت مخالفت خود را اعلام می‌داشتند، بحث مادام‌العمر شدن هاشمی اضطرابی در افکار عمومی ایجاد می‌کرد که گویا می‌خواهند حق تعیین سرنوشت سیاسی کشور را از آنها سلب کنند. لذا هاشمی رفسنجانی نیمه مهر ۷۵ در گردهمایی ائمه جمعه سراسر کشور وقتی با این سؤال مواجه شد که «اکنون اکثریت مردم می‌خواهند حضرتعالی در دور آینده هم رئیس‌جمهور باشید» گفت: «اولاً چنین اکثریتی به نظرم ادعاست اگر هم باشد من مصلحت نمی‌دانم بپذیرم.» با منتفی شدن بحث مادام‌العمری ریاست جمهوری، کارگزاران باید جایی برای خود در ائتلاف‌های سیاسی آن روزها می‌یافت، بنابراین گزینه‌های مختلفی را تا رسیدن به انتخابات و حمایت از سید محمد خاتمی پیمودند.

«دکتر خاتمی»

بعد از امتناع موسوی از کاندیداتوری در انتخابات هفتم ریاست جمهوری، مجمع روحانیون که فعالیت خود را به تازگی از سرگرفته بود، کوشید تا لیدر جریان‌های همفکر با خود باشد بنابراین بحث درباره انتخاب کاندیدای جایگزین را بلافاصله آغاز کرد. اواخر آبان ۷۵ بود سیر اخبار رسیده از مجمع این سیر را طی می‌کرد که از میان سیدمحمد خاتمی و سید هادی خامنه‌ای یکی به عنوان کاندیدای این مجمع معرفی خواهد شد، اما گویا تصمیم برای کاندیداتوری خاتمی در جای دیگری که «چپ‌های مدرن» در آن مستقر بودند اتخاذ شده بود، یعنی مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری و شاید به همین دلیل بود که برای اولین بار سعید حجاریان در نشستی با دانشجویان دانشگاه تهران موضوع کاندیداتوری خاتمی را این‌گونه مطرح کرد: «مجموعه ائتلاف خط امام از مجمع روحانیون خواستند که دکتر خاتمی را به عنوان کاندیدا معرفی کنند.» او در این نشست که نیمه‌های آذر ۷۵ برگزار می‌شد از ائتلاف احتمالی مجمع روحانیون با جمعیت دفاع از ارزش‌ها (حامی کاندیداتوری ری شهری) و کارگزاران خبر داد و گفت: «بقیه نیروها غیر از راست سنتی شعار مشترک سیاسی دارند.» اما صحبت از همراهی کارگزاران با چپ‌ها در حالی مطرح می‌شد که آنها در حالی که بحث‌ها به سمت قطعی شدن کاندیداتوری خاتمی پیش می‌رفت، در جهت دیگری حرکت می‌کردند و نامزد مورد نظر آنها حسن حبیبی، معاون اول رئیس جمهور وقت بود. در آن زمان خبرها از دیدار مهدی کروبی و هاشمی رفسنجانی حکایت می‌کرد؛ دیداری که در آن تصمیم بر این شده بود که از میان حسن حبیبی، کاندیدای مورد نظر کارگزاران و محمد خاتمی، کاندیدای مدنظر مجمع روحانیون یک نفر انتخاب شود و بدین ترتیب این دو تشکل در قالب ائتلاف وارد انتخابات شوند.

۷ بهمن قطعی شد

کاندیداتوری سیدمحمد خاتمی که آن روزها از سوی نزدیکانش «دکتر خاتمی» لقب گرفته بود، اواخر دی ماه از سوی مجمع روحانیون قطعی شد و ۷ بهمن ماه هم روزنامه «سلام» خبر از قطعی شدن نامزدی خاتمی داد. نامزدی خاتمی در حالی در مجمع روحانیون به قطعیت می‌رسید که منابع نزدیک به کارگزاران خبر از معرفی کاندیدایی جداگانه می‌دادند و در نهایت خبرها حکایت از شرط و شروط آنها برای حمایت از خاتمی داشت. خاتمی که پس از استعفا از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از سال ۷۱ ریاست کتابخانه ملی را برعهده داشت، در حالی به عنوان گزینه اول مجمع روحانیون برای تکیه بر کرسی شماره یک سیاست نامزد می‌شد که نزدیکان وی هرگز تصوری برای پیروزی او نداشتند و حضور او را صرفاً فرصتی برای مطرح شدن در عالم سیاست تلقی می‌کردند. خاتمی خود هم هنگامی که ۱۰ بهمن ۷۵ رسماً کاندیداتوری خود را اعلام می‌کرد، گفت که با این امید به میدان می‌آید که طرح شدن دیدگاه‌های مختلف و متفاوت و دامن زدن به بحث درباره آنها نشاط فکری و سیاسی را در جامعه افزون کند.

به مرور و با روشن شدن مواضع خاتمی، گروه‌های ائتلاف خط امام نیز به حامیان وی پیوستند و در این میان تنها کارگزاران سازندگی بود که هنوز نتوانسته بود تصمیمی برای خود اتخاذ کند. روزنامه رسالت در شماره اول اسفند ۷۵ خود خبر داده بود که در آخرین جلسه‌ای که کارگزاران برای تعیین نامزد ریاست جمهوری تشکیل داده بودند، ۵ نفر نظرشان این بوده است که به تنهایی قادر به رقابت در صحنه انتخابات نبوده و باید از خاتمی که کاندیدای مجمع روحانیون است، حمایت کنند و نفر ششم (محمد هاشمی) معتقد بوده است که کارگزاران باید کاندیدای مستقلی داشته باشند و خود نیز برای کاندیداتوری اعلام آمادگی کرده است. از آنجا که منابع خبری صرفاً محمد هاشمی را مانع اجماع کارگزاران بر خاتمی می‌دانستند، گویا این جمع چند وقتی را نیز مشغول متقاعد ساختن محمد هاشمی بود تا این که بالاخره در ۱۷ اسفند ۷۵ توانستند جمع محدود خود را برای حمایت از خاتمی همراه کنند. مهاجرانی، معاون هاشمی رفسنجانی در دفاعیه‌ای تمام عیار از خاتمی، اعلام کرد: «کارگزاران پس از گفت‌وگوهای زیاد در جمعه هفدهم اسفندماه به این نتیجه رسیدند که از جناب آقای خاتمی حمایت کنند.» به این ترتیب، مردان هاشمی در رکاب خاتمی آمدند تا پس از دوم خرداد ۷۶ در آرایش نیروهای سیاسی در جرگه گروه‌های دوم خردادی قرار گیرند؛ البته آن گونه که محتشمی‌پور بعدها از آن به انداختن موش در دیگ اصلاحات تعبیر کرد.

سیر مجلس پنجم در گفت‌وگو با حمیدرضا ترقی

رفسنجانی و خاتمی از اقلیت دفاع می‌کردند

مجلس پنجم نسبت به سایر مجالس شرایط ویژه‌ای داشت. مجلسی با اکثریتی منسجم و اقلیتی نسبتاً قوی که دو سال از دولت‌هاشمی و دو سال از دولت خاتمی را تجربه کرد، در یک سو با شرایط سال‌های پایانی دولت‌هاشمی رفسنجانی و مسائل مبتلا به آن از جمله بی‌توجهی به تهاجم فرهنگی و مفاسد اقتصادی و در سوی دیگر با تأثیر و تأثرات دولت بعد از دوم خرداد در لیبرالیزه و سکولاریزه کردن مواجه بود و البته در این شرایط ویژه نیز موارد قابل توجهی در تاریخ پارلمانی ایران به نام خود ثبت کرد. فراز و نشیب‌های این مجلس را در گفت‌وگو با حمیدرضا ترقی، نماینده مشهد در دور پنجم مجلس شورای اسلامی و از اعضای ارشد حزب مؤتلفه اسلامی بررسی کرده‌ایم.


تحلیف محمد خاتمی در مجلس پنجم


تجلیل مجلس پنجم از هاشمی رفسنجانی

می‌خواهیم مروری بر مجلس پنجم داشته باشیم، لطفاً مختصری درباره آرایش سیاسی در انتخابات مجلس پنجم و ترکیب نیروها در مجلس توضیح بفرمایید.

در انتخابات مجلس پنجم، نیروهای جبهه پیروان خط امام و رهبری در سطح کشور مورد حمایت روحانیت و جامعه مدرسین قرار گرفتند و در مقابل آنها جریان کارگزاران سازندگی قرار گرفت. شکل‌گیری جریان کارگزاران به این شکل بود که آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس جمهور وقت، در مذاکره با جامعه روحانیت مبارز و جبهه پیروان خط امام و رهبری از آنها خواست تا تعدادی از نامزدهای این جریان را در فهرست مورد حمایت خود برای مجلس قرار دهند اما جبهه پیروان خط امام و رهبری و جامعه روحانیت علی‌رغم بحث‌ها و مذاکرات فراوان، در مورد این تعداد از نامزدهای کارگزاران به توافق نرسیدند زیرا آنها را خارج از چارچوب معیارها و شاخص‌های خود می‌دانستند. بنابراین یک رقابت سیاسی بین دو جریان کارگزاران و جبهه پیروان خط امام به وجود آمد و بر همین اساس گروه کارگزاران طی بیانیه‌ای رسمی اقدام به تشکیل حزب کارگزاران کرد.

از آنجایی که تعدادی از اعضای این حزب را وزیران تشکیل می‌دادند، مقام معظم رهبری طی تذکری به دولت از دخالت وزرا در انتخابات مجلس جلوگیری و تأکید کردند که این کار به مصلحت نظام نیست. پس از آن جریان کارگزاران که از ائتلاف با جبهه پیروان خط امام و رهبری نا امید شده بود، تصمیم گرفت حزب خود را از طریق معاونین وزرای دولت ساماندهی کند و به این ترتیب وارد صحنه انتخابات مجلس پنجم شد. طی این انتخابات اعضای حزب کارگزاران به همراه گروهی که جناح چپ را تشکیل می‌دادند تشکیل ائتلاف دادند. در نهایت مجلس پنجم با یک اکثریت از جبهه پیروان خط امام و رهبری و اقلیتی از حزب کارگزاران و جناح چپی‌ها که تعدادشان حدوداً به ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر می‌رسید تشکیل و آغاز به کار کرد.

گروه اقلیت مجلس توسط آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور حمایت می‌شد و بقیه اعضا که اکثریت را تشکیل می‌دادند مستقل از دولت بوده و در مواردی همچون سیاست‌های اقتصادی، توسعه و خصوصی سازی و همچنین برخی مسائل فرهنگی با دولت اختلاف نظرهایی داشتند.

در مجلس پنجم اتفاقات مهمی همچون استیضاح عبدالله نوری و مهاجرانی، تحقیق و تفحص درباره حوادث ۱۸ تیر و قتل‌های زنجیره‌ای، رأی اعتماد به کل کابینه خاتمی و اصلاح قانون مطبوعات روی داد. یکی از اتفاقات مهمی که در مجلس پنجم روی داد، تعامل و رأی اعتماد به کل کابینه دولت خاتمی بود. با توجه به این که اکثریت مجلس را اصولگرایان تشکیل می‌دادند، این امر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در بحث تعامل مجلس پنجم با دولت آقای خاتمی باید زیربنای آن را مورد توجه و بررسی قرار داد. در مورد بدنه مجلس پنجم، اولاً مجموعه‌ای برنامه‌ریز و دستچین شده از درون مجلس وجود داشت که برای مدیریت برنامه‌های مجلس به صورت مستمر تشکیل جلسه می‌دادند.

در ارزیابی‌هایی که از عملکرد دولت آقای هاشمی رفسنجانی به عمل آمد، مشخص شد به رغم اینکه مجلس هر سال بودجه‌ای را برای مبارزه با تهاجم فرهنگی به تصویب می‌رساند، اما این پول آثار وضعی ندارد. بنابراین مجلس تصمیم گرفت درباره چگونگی مصرف این بودجه، تحقیقاتی را انجام دهد و طی این تحقیقات معلوم شد بودجه‌ای که مجلس جهت اختصاص در امر مبارزه با تهاجم فرهنگی و گسترش ارزش‌ها در سطح جامعه به دولت می‌پردازد، صرف تغییر دکوراسیون و خرید لوازمی همچون مبلمان و... می‌شود. در واقع این هشداری بود برای مجلس که با اعتماد به دولت این بودجه را برای این امر در نظر می‌گرفت و البته این امر نشان داد که آقای هاشمی در مقابله با لیبرالیزه کردن کشور و لیبرالیسم فرهنگی نه تنها هیچ‌گونه مقاومتی نشان نداده بلکه این سنگر را کاملا رها کرده و از برخورد با آن خودداری نموده است.

از سوی دیگر به دلیل پول هنگفتی که همراه با تغییر نرخ دلار جهت فعالیت‌های اقتصادی، توسعه و ساخت زیربناهای اقتصاد کشور اختصاص یافته بود، میزان مفاسد اقتصادی در دولت بشدت افزایش یافت، به‌طوری که همه روزه خبرهایی مبنی بر اختلاس و حیف‌ومیل بیت‌المال به گوش می‌رسید؛ مانند عملکرد کرباسچی و روندی که شهرداری تهران در جهت توسعه اقتصادی کشور با چاپ روزنامه همشهری ایجاد کرد و مصرف‌گرایی، رفاه‌طلبی و اشرافی‌گری را در کشور گسترش داد. این جریان هنگامی که با عدم مقابله دولت با تهاجم فرهنگی همراه شد، برای مجلس پنجم کاملاً محرز شد که بسترسازی یک جریان جدید سیاسی در کشور در حال شکل‌گیری است و این مسئله مجلس را بشدت نگران می‌کرد.

در همان ایام مقام معظم رهبری طی چندین سخنرانی به بیان مبحث مهم عبرت‌های عاشورا پرداختند و همچنین وظیفه خواص را به آنها تذکر دادند. ایشان همچنین نسبت به ایجاد یک طبقه مرفه در جامعه هشدار دادند و آن را خطری بزرگ برای جامعه دانستند که این سخنان و موضع‌گیری رهبر معظم انقلاب با استقبال و حمایت اکثریت مجلس پنجم روبه‌رو شد و مجلس بیش از گذشته عزم خود را برای مقابله با این شرایط جزم کرد و بر مبارزه با این روند مصمم‌تر شد. بنابراین ما با این پیش‌زمینه وارد فضای انتخابات ریاست‌جمهوری شدیم.

چون در آن زمان تبلیغات آقای خاتمی برای ریاست جمهوری در راستای تکمیل پروژه لیبرالیزه کردن کشور در دولت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی پیش می‌رفت، اکثر نمایندگان جبهه پیروان خط امام و رهبری از آقای ناطق نوری به عنوان نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری حمایت می‌کردند و نگران این قضیه بودند که با روی کار آمدن آقای خاتمی روند تکمیل پروسه دولت آقای هاشمی شکل بگیرد.

بعد از این‌که آقای خاتمی به ریاست‌جمهوری رسید، موضع مجلس در این‌باره چگونه بود و فضا و شرایط به چه سمتی پیش رفت؟

پس از این‌که آقای خاتمی رأی آورد و به ریاست‌جمهوری رسید، از طرفی هم رئیس مجلس و هم اکثر نمایندگان رقیب جدی ایشان به حساب می‌آمدند و از طرف دیگر مجلس و دولت باید در جهت همکاری و حفظ وحدت جامعه، با یکدیگر تعامل برقرار می‌کردند. لذا مجلس بلافاصله بعد از انتخابات با صدور بیانیه‌ای که به امضای اکثریت نمایندگان هم رسید، ضمن تقدیر از عملکرد دولت قبلی پیروزی ایشان را تبریک گفت. اما تلاش مجلس بر این بود که بهانه‌ای مبنی بر کارشکنی مجلس و عدم‌همکاری به دولت جدید به دست دولتی‌ها ندهد، بنابراین تمامی نمایندگان مجلس به دولت آقای خاتمی رأی اعتماد دادند. آقای خاتمی هم طی نامه‌ای به رئیس مجلس که رقیب انتخاباتی ایشان هم بود، از مجلس به خاطر سرعت بخشیدن به تشکیل دولت جدید تشکر و قدردانی کرد.

روند کار و سیاست‌های دولت جدید بعد از روی کار آمدن آقای خاتمی در چه راستا و به چه شکل بود؟

در اوایل روی کار آمدن دولت جدید، به‌رغم اینکه آقای خاتمی در مجلس به تشریح سیاست‌های خود پرداخت و ضمن تأکید بر توجه به حفظ ارزش‌ها، توسعه سیاسی را محور اصلی دولت جدید قرار داد، هنوز به‌طور کامل وارد برنامه‌های سیاسی نشده بود و در نیمه دوم سال ۷۶، دولت در گیر تهیه لایحه بودجه سال ۷۷ و مجلس درحال بررسی آن بود که به این ترتیب سال اول روی کار آمدن دولت جدید به پایان رسید. بعد از آن در سال ۷۷ بود که اصطکاک‌ها بین دولت و مجلس به مرور آغاز شد. علت این امر هم آن بود که عناصر دولت در وزارتخانه‌های مختلف همچون دکتر معین در وزارت علوم، آقای عبدالله نوری در وزارت کشور و آقای مهاجرانی در وزارت ارشاد علاوه بر ادامه روند سیاست‌های طراحی‌شده در دولت گذشته یعنی حاکمیت لیبرالیزم، به سمت سکولاریسم کردن کشور پیش می‌رفتند.

همان‌طور که در دولت آقای هاشمی، عدم مقابله با تهاجم فرهنگی غرب و آلوده بودن دستگاه‌ها و عناصر دولتی به مفاسد اقتصادی وجود داشت، در دولت جدید بی‌بندوباری‌های مطبوعاتی، اهانت به ارزش‌ها و حتی مقابله با جایگاه ولایت فقیه که رهبر معظم انقلاب نیز به آن اشاره کردند و حتی مجلس با انتشار بیانیه‌ای حمایت کامل خود را از ولایت فقیه اعلام کرد، افزایش یافت. در اثر این جریانات بود که فضایی در کشور تحت عنوان پیام دوم خرداد پدید آمد و در آن بحث انتصابی بودن و انتخابی بودن رئیس‌جمهور و رهبری را پیش کشیدند و با مطرح کردن مواردی همچون مقایسه میزان رأی نمایندگان مجلس خبرگان با میزان رأیی که رئیس‌جمهوری داشته درصدد تضعیف ولایت فقیه برآمدند. تمامی این زیرساخت‌ها حاکی از این بود که برنامه‌های جدیدی درحال شکل‌گیری بود.

این جریانات چگونه به استیضاح عبدالله نوری و مهاجرانی انجامید و مجلس را به این سمت کشاند و چرا مجلس در این مورد مصلحت‌اندیشی نکرد؟

پس از آنکه مشخص شد نقش وزارت کشور و وزارت علوم تا چه حد در به وجود آمدن حوادث ۱۸ تیر مؤثر بوده، ابتدا بحث استیضاح آقای عبدالله نوری در مجلس مطرح شد که طی آن، ایشان از وزارت کشور برکنار شد. سپس آقای مهاجرانی که نقش اصلی را در ایجاد این فضای فرهنگی داشت و به نوعی بستر تهاجم فرهنگی را در جامعه فراهم کرده بود نیز مورد استیضاح قرار گرفت و من به همراه جمعی از نمایندگان این استیضاح را کامل و تنظیم کردیم که متأسفانه به‌دلیل تبانی و پرداخت رشوه به نمایندگان حزب کارگزاران، میزان رأی برای برکناری آقای مهاجرانی به حدنصاب نرسید و ایشان دوباره با کسب اکثریت آرا در وزارت ارشاد ماندگار شد. بعد از آن هم دیگر مجالی برای مقابله با این جریانات از سوی مجلس پیش نیامد و عمر مجلس پنجم به پایان رسید.

به دنبال این قضایا بحث تحقیق و تفحص در رابطه با قتل‌های زنجیره‌ای رخ داد و در جریان این تحقیق و تفحص نیز مشکلاتی در درون وزارت اطلاعات پدید آمد. دولت می‌خواست این وزارتخانه را تضعیف کند و برای همین از طرح ادعاهای واهی استفاده کرد که نهایتا منجر به ضربه خوردن به وزارت اطلاعات و دو دسته شدن آن به دو طیف سعید امامی و طیف سعید حجاریان شد و با مطرح کردن قتل‌های زنجیره‌ای در مطبوعات دوم خردادی ضربه‌ای به توان امنیتی کشور از سوی دولت وارد شد تا قدرت امنیت کشور برای شناسایی و مقابله با جریان‌های داخلی که عملکردی همسو و هماهنگ با بیگانگان داشتند تضعیف شود. البته همزمان تحقیق و تفحص از واقعه ۱۸ تیر هم در مجلس انجام شد که من هم عضو کمیته مربوطه بودم اما چون در رأس این کمیته خانم فائزه‌هاشمی حضور داشت، تا آخر اجازه به نتیجه رسیدن این تحقیقات را نداد و به روش‌های مختلف سعی در جلوگیری و به تأخیر انداختن ارائه گزارش به مجلس نمود. در حالی که کاملاً مشخص بود که در این قضایا چه کسانی مقصر هستند. از جمله کسانی که نقش مؤثری در این حوادث داشتند آقای تاج‌زاده بود که بعدها محکوم شد و برای او انفصال از خدمت صادر شد.

باز هم در این مقطع وضعیت مطبوعات نامطلوب و نامناسب بود. به همین دلیل طرح اصلاح قانون مطبوعات را به مجلس ارائه دادیم که به تصویب رسید که طی آن قانون مطبوعات به علت نقص در هیأت منصفه و بندهایی که به اخلال در مبانی نظام و اسلام مربوط می‌شد، اصلاح شد. بنابراین دستگاه قضایی توانست هیأت منصفه‌ای برای رسیدگی به تخلفات مطبوعات تشکیل دهد که در آن با مطبوعاتی که به اسلام و نظام هتاکی می‌کردند، برخورد قاطع شود و بدین ترتیب جلوی هجمه وسیع مطبوعات دوم خرداد جهت مهندسی افکار عمومی گرفته شود.

با این حساب به نظر می‌رسد جناح اقلیت در مجلس از قدرت زیادی برخوردار بودند؟

این اقلیت در دو سال اول فعالیت چندانی نداشتند اما در دو سال دولت آقای خاتمی بشدت فعال شدند و حتی توانستند تعدادی از نمایندگان اکثریت را با دادن وعده و وعید با خود همراه سازند تا در دور بعدی انتخابات مجلس رأی لازم را به‌دست بیاورند. با این روش این گروه توانستند اکثریت را به یک اکثریت شکننده تبدیل کنند.

آیا کمیسیون تحقیق و تفحص در مورد قتل‌های زنجیره‌ای نتیجه‌ای هم داشت؟

خیر، این کمیسیون هم نتوانست به یک نتیجه روشن و مشخص برسد و تنها موجب ضربه زدن و آسیب رساندن به وزارت اطلاعات و موجب تغییر وزیر اطلاعات که در آن زمان آقای دری مسئولیت آن را برعهده داشت شد و آقای یونسی جانشین ایشان شد.

با توجه به تضادهایی که بین جناح چپ با آقای دری وجود داشت، چگونه شد که آقای خاتمی ابتدا ایشان را به عنوان وزیر اطلاعات انتخاب کرد و سپس آقای یونسی را جانشین او کرد؟

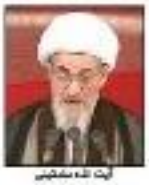
جناح چپ طی تحقیق و تفحص درباره قتل‌های زنجیره‌ای و همچنین اتفاقاتی که در درون وزارت اطلاعات افتاد و موجب بروز اختلافاتی بین سعید امامی و سعید حجاریان شده بود، وزارت اطلاعات و شخص آقای دری را مقصر شناختند در حالی که ایشان در این قضیه مظلوم واقع شد. در واقع دولت با این کار سعی کرد که جهت‌گیری‌های وزارت اطلاعات را تغییر و آن را به سمت حمایت از جریان دوم خرداد سوق دهد.

در پایان چه ناگفته دیگری درباره مجلس پنجم دارید؟

در مجموع مجلس پنجم علی‌رغم شکننده بودن، تلاش زیادی برای اصلاحات سیاست‌های دو دولت آقایان هاشمی و خاتمی به عمل آورد.

۱۳۷۶

۱ ۳ ۵ ۷
۱ ۳ ۵ ۸
۱ ۳ ۵ ۹
۱ ۳ ۶ ۰
۱ ۳ ۶ ۱
۱ ۳ ۶ ۲
۱ ۳ ۶ ۳
۱ ۳ ۶ ٤
۱ ۳ ۶ ۵
۱ ۳ ۶ ۶
۱ ۳ ۶ ۷
۱ ۳ ۶ ۸
۱ ۳ ۶ ۹
۱ ۳ ۷ ۰
۱ ۳ ۷ ۱
۱ ۳ ۷ ۲
۱ ۳ ۷ ۳
۱ ۳ ۷ ٤
۱ ۳ ۷ ۵
۱ ۳ ۷ ۶
۱ ۳ ۷ ۷
۱ ۳ ۷ ۸
۱ ۳ ۷ ۹
۱ ۳ ۸ ۰
۱ ۳ ۸ ۱
۱ ۳ ۸ ۲
۱ ۳ ۸ ۳
۱ ۳ ۸ ٤
۱ ۳ ۸ ۵
۱ ۳ ۸ ۶
۱ ۳ ۸ ۷
۱ ۳ ۸ ۸


آیت الله مشکینی


آیت الله نوری همدانی


آیت الله محمد ری شهری


آیت الله هادی غفاری


آیت الله جوادی آملی


آیت الله ابراهیم امینی


زهرا مصطفوی

بازخوانی اظهارات آیت الله منتظری در آبان ۷۶

اهانت‌هایی که اصلاح‌طلبان هم محکومش کردند

[illegible]

تحلیل نهضت

[illegible]

غلط است...» آقای منتظری به صراحت در مقابل نظام موضع گرفت و آن را حکومت مطلقه‌ای خواند که در دنیا با عنوان تجربه‌ای شکست خورده شناخته می‌شود.

مشکل رهبری

مشکل آقای منتظری البته فقط محدوده اختیارات رهبری نبود. او جدای از مصداق رهبری، مبنای انتخاب رهبر توسط مجلس خبرگان را نیز به چالش کشید. این البته نشان از آن داشت که حرف او حرف تازه ای نیست. حرف او ریشه در همان سال های پایانی عمر امام و بعد هم ماجرای انتخاب رهبری داشت. در واقع آقای منتظری با سخنان خود به صحت و درستی این واقعیت برای آیندگانی که تاریخ را مرور می‌کنند، گواهی داد که پیامش به رهبر انقلاب بعد از تصمیم خبرگان صوری بوده است. آقای منتظری از همان آغاز نتوانست کنار رفتن خود را تحمل کند؛ و این واقعیت در خرده‌گرفتن های با پوشش علمی و روایی به مبانی خبرگان رهبری نمود خارجی پیدا کرد. آقای منتظری از ضرورت اعلمیت رهبری گفت و تصمیم مجلس خبرگان در برداشتن شرط مرجعیت و اعلمیت را قابل خدشه دانست. او تصریح کرد:«رهبر باید اعلم باشد، شخص اعلم به کتاب خدا باید نظارت داشته باشد که مردم کج نروند.» او در عین حال خط قرمز بودن رهبری را هم از سر راه برداشت تا آسوده سخن بگوید:«این را هم به شما بگویم این که می گویند خط قرمز، این خط قرمز که مرتب می گویند، خط قرمز خدا و پیغمبر و امام معصوم است، غیر اینها خط قرمز، نیست!» بعد از برداشتن خط قرمزها نوبت به تخطئه شخص آیت الله خامنه‌ای و جایگاه علمی و فقهی ایشان رسید:«حالا صرف نظر از مسأله رهبری، مرجعیت را چرا دیگر؟ شما که در شأن و حد مرجعیت نیستید. من قبلاً به ایشان تذکر دادم، در شرف فوت مرحوم آیت الله اراکی بود، من به وسیله آیت الله مؤمن راجع به چند چیز برای ایشان پیام دادم. این صورت متن پیام است. به دست ایشان هم رسیده است، بند هفتم آن را من می خوانم، به ایشان پیام دادم: «مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقلی بوده، بجاست این استقلال به دست شما شکسته نشود و حوزه های علمیه جیره خوار حکومت نشوند که برای آینده اسلام و تشیع مضر است و هر چند ایادی شما تلاش کنند، جنابعالی اثباتاً موقعیت علمی مرحوم امام را پیدا نمی کنید، نگذارید قداست و معنویت حوزه‌ها با کارهای دیپلماسی ارگانها مخلوط شود، (تیپ فلان چه حقی دارد بیاید در قم یک عده بچه راه بیندازد و حوزه را به هم بریزند؟!) به مصلحت اسلام و حوزه ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند: چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند، از جواب دادن به مسائل شرعی معذورند و از حال به بعد جواب مسائل شرعی داده نمی شود و رسماً مراجعات علمی و دینی و حتی وجوه شرعیه جزئیه را کما فی السابق به حوزه ها ارجاع دهید.«این پیام تاریخش ۷۳/۸/۱۲ است.» سخنان آن روز آقای منتظری متأسفانه آن گونه بود که مستمع را خواه ناخواه به این نتیجه می رساند که جمعی قدرت طلب در صدر کشور قرار گرفته اند، رأی و نظر مردم نادیده گرفته شده، جمعی خاص برای همه چیز تصمیم می گیرند و حکومت به حکومت استبدادی تبدیل شده است. آقای منتظری اقدام برخی در اعلام مرجعیت رهبر انقلاب را مبتذل کردن مرجعیت شیعه خواند و این رویداد و حواشی آن را از مصیبت‌های آن روز کشور دانست!

یکپارچه اعتراض

بعد از سخنان منتظری بود که ایران یکپارچه به خروش آمد. از یک سو مراجع، علما، انقلابیون و بزرگان موضع گرفتند و از سوی دیگر مردم به خیابان ها آمدند تا تجدید بیعتی کرده باشند با رهبر انقلاب؛ کسی که امام او را واجد صلاحیت رهبری معرفی کرده بود.

آیت الله مشکینی در درس اخلاق خود لب به سخن گشود؛ آن گونه که از همان آغاز مشخص بود ناگفته‌هایش بسیار است:«مطلب زیاد بود گرچه حالم مقتضی نبود، اما جو امروز تقاضا می کند که چند جمله ای از حوادث روز بگویم. تا حال چیزی در این باره نگفته ام و نمی خواستم اول کسی باشم که در این باره سخنی ذکر کنم. مختصری راجع به این حادثه و آفریننده آن برایتان صحبت کنم. بدانید که من هر چه می گویم روی دلسوزی به افراد و حتی به دشمن است. به خدا قسم گاهی دشمن ها را هم دعا می کنم، خدایا آنها هم آدم بشوند. هیچ نشده است من علیه کسی به عنوان دشمن قدم برداشته باشم و صحبت کنم.»

رئیس جامعه مدرسین به ریشه یابی سخنان اهانت آمیز آقای منتظری پرداخت و از جریان فاسدی سخن گفت که سال‌ها پیش امام نسبت به نفوذ آن هشدار داده بود: «این آقایی که این صحبت ها را کرده است و این جو ناصالح را ایجاد کرده است و تقریباً در داخل و خارج صداهای دشمنان به خوشحالی بلند شده است و ناراحتی برای دوستان انقلاب ایجاد کرده است، این آقا با این فضلش یک عیب داشت و این عیب او را در تمام جهات ساقط کرد. همه کمالاتش تحت الشعاع این عیب قرار گرفت. من مشکوکات را نمی گویم، معلومات قطعی را برایتان می‌گویم. یک عیب که تمام محسناتش را در زیر چتر قرار داد، این بود که از روز اول فکرش دست یک عده معدود ناصالح افتاد. اصلاً این آقا را قبضه کردند و نتوانست از این قضیه بیرون بیاید.» اشاره آیت الله مشکینی به باند مهدی هاشمی بود و ساده لوحی منتظری. او از ملاقات خود با منتظری سخن گفت و از پند و اندرزهایش و اینکه پاسخ شنیده که:«من به مهدی هاشمی ایمان دارم!» آیت الله مشکینی درخصوص سخنان منتظری گفت:«تحریک کردن رئیس جمهوری علیه رهبری به این نحو که «بیست میلیون، بیست و دو میلیون به من در برابر شما رأی دادند و تو نمی‌گذاری من کار کنم، نمی‌گذارید وزرای من کار کنند، این شما و این هم ریاست جمهوری»، این ضایع کردن انقلاب است. والله این مفسده است.» او همچنین ادامه داد:«از آن طرف می‌گوید: «این بیست و دو میلیون به ریاست جمهوری من رأی دادند آقای رئیس جمهوری، به رهبر بگو اینها همه به تو گفتند: نه، بیست میلیون انسان به تو گفتند: نه. آیا آدم صحیح است که این جوری بگوید؟! آیا اینها که رأی دادند به رهبر گفته‌اند: نه... مردم چه می دانند رهبر به کدام مایل است؟» آیت الله فاضل لنکرانی نیز در جلسه درس خارج خود لب به سخن گشود. این مرجع برجسته ولایت فقیه را با ولایت افقه متفاوت دانست و تصریح کرد:«اعلم واجب است، اما اینجا ولایت فقیه است، نه ولایت افقه که اعلمیت هم در ولایت شرط باشد.» او به ماجرای مجلس خبرگان نیز اشاره کرد یعنی آن زمان که بحث ها بر سر اعلمیت و مرجعیت بود:«خود قانون اساسی را که مطالعه می کردیم، بیشتر از یک لفظ مجتهد، عارف، مدیر، مدبر، بصیر و خبیر ندارد. لکن برای اینکه توضیح بیشتری در این رابطه داده شود، شورای بازنگری را به وجود آوردند که یک قسمتش مصادف با حیات امام شد و یک قسمت هم بعد از وفات امام تحقق پیدا کرد یعنی همان روزهای اولیه مقارن با فوت امام در آن شورای بازنگری به صراحت گفتند: در ولایت فقیهی که می گوییم، بیش از اجتهاد مطلق شرطیت ندارد، اعلمیت در آن نیست، این را هم به این لحاظ گفتند که چون این احتمال داده می شد که در آینده نظام، آنهایی که اعلم هستند، رهبریت را نپذیرند و آنهایی که رهبریت را می پذیرند، لعل(شاید) بعضی اعلم نباشد، لذا ملازمه را قطع کردند و گفتند: در ولایت فقیه لازم نیست توأم با اعلمیت باشد، اگر اعلم هم شد چه بهتر، اگر هم نشد، ضربه ای به ولایت فقیه و مشروعیت نظام و حاکمیت اسلام نمی‌خورد.» آیت الله نوری همدانی نیز تصریح کرد:«این مردم و این حوزه قم در برابر هر حرکتی که بر نظام، حکومت و انقلاب اسلامی خدشه ای وارد کند، ایستاده‌اند و هرگز یک لحظه به خود فتور و سستی راه نمی‌دهند.» او در ادامه سخنان خود از مردم به خاطر بصیرت و هوشیاری انقلابیشان تشکر کرد:«در این چند روز جریانی به وجود آمد که اولاً از تمام مردم ایران باید تشکر کرد که حساسیت و آگاهی خودشان را نشان دادند. علاقه خودشان را به مسئله رهبری به مرحله نمایش گذاشتند. شاید مقداری هم تأخیر صحبت ها برای این بود که ببینند این مردم چه اندازه در برابر این مسئله حساس هستند و چه اندازه به این ارتباط علاقه‌مند هستند. این خیلی جای تشکر دارد، حوزه علمیه قم هم وظیفه خود را کاملاً انجام داد.» آیت الله مکارم شیرازی از دیگر مراجعی بود که نسبت به سخنان منتظری واکنش نشان داد:«گاهی می گویند که ولایت فقیه سر از استبداد در می آورد، حق دارند که چنین بگویند، چون آگاه به مسائل اسلامی نیستند!»

بیانیه دولت خاتمی

لحن اهانت آمیز سخنان آقای منتظری تا بدانجا بود که هیأت دولت را هم به واکنش واداشت. در خبرهایی که همان زمان از جلسه هیأت دولت منتشر شد، این گونه آمده بود: «در این جلسه تصریح شد که دولت اصل ولایت فقیه را به عنوان میراث بزرگ امام خمینی و رکنی که با هدایت آن بزرگوار در قانون اساسی به صورت یک اصل محوری نظام درآمده ارج نهاده و هر گونه تضعیف ولایت فقیه را به زیان جامعه و انقلاب و ضربه خوردن به موازین آن می داند و آن را محکوم می‌کند.»

در این شرایط بود که بسیجیان به دیدار رهبر انقلاب رفتند تا ایشان گذرا از آنچه گذشته است سخن به میان آورند و رمزی از لایه های دیگر ماجرا بگشایند:«چندی قبل، در یکی از اجتماعاتی که درباره انقلاب و خطرات انقلاب برای استکبار، در یکی از کشورهای بیگانه تشکیل شده بود، بعضی از کسانی که در آن‌جا سخنرانی کردند، گفته بودند که انقلاب اسلامی، به وسیله روحانیت و به پشتیبانی جوانان حوزه و دانشگاه پیش رفت و به طور کلی با تکیه به نسل جوان ادامه یافت. برای زدن و کوبیدن انقلاب هم باید از همین وسیله استفاده کنیم! باید سراغ حوزه علمیه، سراغ یک معمّم و سراغ حوزه و دانشگاه برویم؛ بلکه از آن طریق بتوانیم این انقلاب را ضربه بزنیم!» رهبر انقلاب افزودند: «کسانی که توطئه می کنند، ملت ایران را بد شناخته‌اند! در این توطئه‌ای که اخیراً نشانه‌های آن را مشاهده کردید - که من مایل نیستم در جزئیات این‌گونه چیزها وارد شوم - دلم نمی‌خواهد از کسانی اسم ببارم؛ اما اصل قضیه را ملت ایران، باید درست توجه کند و اعماق توطئه را بداند. عزیزان من! ما در شناختن دشمن، دچار اشتباه نخواهیم شد؛ این را دشمن بداند! خیال نکند که اگر آمدند و چند نفر آدم ساده‌لوح و معمم را وادار کردند که حرفی بزنند، ما اشتباه می کنیم و خیال می کنیم که دشمن ما اینها هستند! اینها کسی نیستند! دشمن، خود را پشت پرده پنهان می‌کند. دشمن که جلو نمی‌آید و خود را نشان نمی‌دهد. دشمن سعی می‌کند شناخته نشود! آن کسی که سینه سپر می‌کند و به خیال خود جلو می‌آید، یک عامل است؛ ممکن است خودش هم نداند عامل است! امام بزرگوار، مکرّر می‌فرمود که گاهی دشمن با ده واسطه، یک نفر را تحریک می‌کند که حرفی بگوید، یا کاری را انجام دهد! اگر شما بخواهید دشمن را بشناسید، باید ده واسطه را طی کنید و بروید. دشمن انقلاب در ایران - یعنی ایادی استکبار جهانی - راحت می‌توانند ده واسطه پیدا کنند و خودشان را در حوزه قم، به بیچاره‌ای برسانند و او را به حرفی، به گفته‌ای و به یک موضع‌گیری غلط و ناشیانه وادار کنند!» آیت الله خامنه ای از ضرورت هوشیاری سخن گفتند و سخنانشان در واقع تبیینی از فضای دوقطبی یک پازل بود که یک سوی آن اهداف دشمنان دیرینه انقلاب و نظام و خارج نشینان و کاخ سفید قرار داشت و سوی دیگر جمهوری اسلامی. در این پازل بود که می شد مواضع آقای منتظری را واگویه ای تکراری از همان مواضع همیشگی رسانه های خارجی دانست.

دل امام را خون کرده بودند

رهبر انقلاب ادامه دادند:«این دفعه به خیال خود خواستند روش مؤثّرتری را تجربه کنند و آن، هدف گرفتن رهبری است! یقیناً بعد از مطالعه زیاد و با اطلاع از اوضاع و احوال گوناگونی - و البته خبرهای راست و دروغی - توانسته‌اند به این نتیجه برسند که باید رهبری را هدف قرار داد! چرا؟ به خاطر این که می‌دانند در کشور، اگر یک رهبری مقتدر وجود داشته باشد، همه توطئه‌های آنها نقش بر آب خواهد شد؛ والّا اینها با شخص، طرف نیستند! شخص، برای اینها مهم نیست؛ هر کس باشد. مگر همین کسانی که امروز به این زبان خشن حرف می‌زنند و این‌طور ناجوانمردانه سیل تهمت و افترا روانه می کنند، با امام، طرف نشدند؟! همین افراد با امام هم طرف شدند؛ دل امام را پر از خون کردند، که امام در آن نامه، به آن اشاره فرمود! همین کارها را با رهبری می کنند؛ چون می‌دانند رهبری در جامعه اسلامی و ایران اسلامی، گره‌گشاست.» ایشان در ادامه به سرچشمه این دست تحلیل ها و حرف و حدیث ها هم اشاره کردند:«امروز کسانی که به رادیوهای بیگانه گوش می‌دهند - که غالب این تحلیلهای غلط هم از رادیوهای بیگانه است - پی می‌برند که متأسفانه آدمهای ساده‌دل، عین همان را که دشمن القا و پول خرج می کند تا آن را به ذهنهای مستمعین خود برساند، قبول می کنند!» آیت الله خامنه ای از موضع رئیس جمهور در این موضوع تجلیل کردند و آن را ناکام کننده دشمنان دانستند. رهبر انقلاب فرمودند:«دشمن سعی کرد بگوید دو جریان است که با هم مخالفند، و بر سر اختیارات، با هم اختلاف دارند. نخیر؛ ایشان در مصاحبه، قشنگ تشریح و روشن کردند. معلوم شد که روابط، کاملاً تعریف شده و مشخص است. همه می‌دانند که تکلیف و وظیفه‌شان چیست و با همکاری و محبّت، کارهای خودشان را پیش می‌برند. دشمن، این‌جا ناکام شد! بعد هم بزرگان و مراجع عظام قم ایستادند.» آن روز رهبر انقلاب اگر چه سخن‌ها گفت اما فحوای کلام نشان می داد که ناگفته هایی هم هست که مصلحت در بیانشان نیست. رهبر انقلاب از اینکه از حق خود گذشته اند سخن گفتند و یادها را به روزهای حیات امام راحل ارجاع دادند:«امام بزرگوار در طول ده سال، خیلی حرفها داشت که بعضی از آنها را به مردم گفت، خیلی را هم به مردم نگفت! ما هم حرفهایی داریم که اگر خدای متعال در پیشگاه خودش اجازه نطق داد، با خود او در میان خواهیم گذاشت. لزومی ندارد که انسان همه چیزها را بگوید! من مسأله شخصی در این قضیه ندارم؛ اما از حق مردم مطلقاً اغماض نخواهم کرد.» ایشان در پایان همه را از انتقام گیری برحذر داشتند اما در عین حال تأکید کردند که قانون باید اجرا شود.

مهر تأیید فقها

سخن گفتن آقای منتظری از شرایط علمی و فقاهت رهبر انقلاب در حالی بود که پیشتر یعنی همان زمان که مجلس خبرگان آیت الله خامنه ای را به رهبری انتخاب کرد، جمع کثیری از علما و مراجع بر فقاهت و اجتهاد ایشان مهر تأیید زده بودند. آیت الله فاضل در این خصوص نوشت:«در مورد مقام معظم رهبری آیت الله خامنه‌ای دامت برکاته اشعار می دارد که مقام شامخ علمی و اجتهاد و فقاهت معظم‌له جای هیچ گونه تردید نیست اینجانب با توجه به سابقه آشنایی دیرین با ایشان و اطلاع از مراتب تحصیلی، اذعان به اجتهاد بنحو اطلاق وی دارم علاوه بر اشاره و بلکه تصریح امام عظیم‌الشأن قدس سره‌الشریف در موارد متعدد به صلاحیت و شایستگی رهبری ایشان دلیل عمده بر مقام اجتهاد معظم له می‌باشد.»

صانعی نیز نوشت:«اجتهاد حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی ثبوتاً و اثباتاً نیاز به نظر دادن نداشته و ندارد و نه تنها مجتهد مسلم می باشد بلکه فقیه جامع الشرایط واجب الاتباع است. امید آنکه سایه اش بر سر مسلمین مستدام.» در واقع همان زمان چهره های مختلف بر شرایط علمی و فقهی آیت الله خامنه ای صحه گذاشته بودند. اما این همه از سوی آقای منتظری نادیده گرفته شد. واکنش ها بعد از بیانات رهبر انقلاب هم ادامه پیدا کرد. مراجع، علما و مردم از یک سو و جریانات سیاسی از سوی دیگر اظهارات منتظری را محکوم کردند. هاشمی رفسنجانی در نمازجمعه تهران ضمن اشاره به اینکه امام نظرشان با آیت الله خامنه ای بود و ایشان را واجد شرایط رهبری می دانستند، تصریح کرد:«این را هم من باید شهادت بدهم... من به ایشان نزدیکم، معمولاً از هم چیزی را پنهان نمی کنیم. من می دانستم ایشان راضی نیست مرجع باشد. یقین داشتم که ایشان مخالف است. ایشان گفتند که من حالا اگر بخواهم مسئولیت مرجعیت را بگیرم، چقدر باید وقت بگذارم، مگر می شود؟ ایشان قبول نمی کرد و می گفت من وقت ندارم... با تو که حرف می زنم من راضی نیستم کسی از مرجعیت من حمایت بکند، لذا من نکردم. این یک واقعیت تاریخی است که من می دانستم و ایشان و اگر لازم نبود هیچ موقع این حرف را نمی زدم، اما حالا می بینم بی انصافی دارد می شود.» آیت الله هاشمی شاهرودی که از شاگردان مبرز سید محمد باقر صدر و عضو فقهای شورای نگهبان به شمار می آمد نیز لب به سخن گشود و به تشریح مراتب علمی رهبر انقلاب پرداخت تا آنان که نمی دانند، مطلع شده باشند. آیت الله امینی و آیت الله جوادی آملی از دیگر چهره هایی بودند که اعتراض خود را اعلام کردند. آیت الله امینی خطاب به آقای منتظری تصریح کرد:«اگر خبرگان اشتباه کرده اند، چرا زمانی که شما را به قائم مقامی انتخاب کردند، آن موقع نگفتید اشتباه کرده اند؟ اگر اعلمیت در فقه را برای رهبری لازم می دانید چرا آن زمان که شما را به عنوان قائم مقام رهبری انتخاب کردند و آیات عظام بزرگواری همچون مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی، مرعشی نجفی و دیگران وجود داشتند، نگفتید این آقایان از نظر فقهی بر من ارجحیت دارند و آنان را انتخاب کنید؟»

شهوت عملی دارند

آیت الله جوادی آملی نیز که در مسجد اعظم قم و در راهپیمایی بزرگ مدرسین و طلاب حوزه علمیه و مردم قم سخن می گفت، تأکید کرد:«در جریان ولایت فقیه، برخی شبهه علمی دارند و برخی شهوت عملی. شما در خدمت سراسر قرآن کریم که مشرف می شوید، می بینید قرآن این دو راه را همواره بازگو و نهی کرد. هر جا شبهه علمی بود، قرآن کاملا نقل کرد و پاسخ داد و هر جا شهوت عملی بود، تهدید و انذار کرد، چه اینکه از موعظت هم دریغ نکرد.»

زهرا مصطفوی دختر امام نیز طی سخنانی گفت:«هنوز به یاد داریم که امام عزیز قریب دو سال در پیامها و نامه های خود به افشای نقش زیرکانه و منافقانه لیبرال ها و منافقین پرداخت تا قائم مقام رهبری را از خطر حضور آنها و تحریکات و تحلیل های بی محتوای آنها آگاه کند و موفق نشد و چنان شد که با دلی پرخون ایشان را از صحنه سیاسی نظام مقدس جمهوری اسلامی کنار گذاشت.»

همزمان تشکل ها و جریانات مختلف نیز به میدان آمدند تا موضع انقلابی خود را در برگه های تقویم تاریخ به ثبت برسانند. جامعه روحانیت مبارز طی بیانیه ای شدیداللحن ضمن تأکید بر اینکه امام خمینی هیچ کس را از مقام معظم رهبری برای مقام ولایت شایسته تر نمی‌دانست، اعلام کرد: «بوقهای استکباری و نشخوارکنندگان خوراکهای مسموم آنان نمی‌توانند این حقیقت روشن را دریابند که رأی ۳۰ میلیونی مردم، رأی به خواست انقلاب و نظام و رهبری بود. مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه ای همان مجتهد مسلم و فقیه عادل و جامع‌الشرایطی است که امام راحل او را خورشید درخشان انقلاب نامید و هیچ کس را شایسته تر از ایشان برای تداوم رهبری و مقام ولایت نمی‌دانست و این همان حقیقتی بود که نزدیک به هفتاد فقیه عادل و برجسته و مورد اعتماد و انتخاب مردم در مجلس خبرگان به آن شهادت دادند، یاران و اصحاب انقلاب از هر جریان و گروه بر آن مهر تأیید و تصدیق زدند و مردم انقلابی و مسلمان ایران نیز با ابراز عشق و ارادت خالصانه و پیروی صمیمانه از ایشان، ندای بیعت خود را با حکومت و رهبری دینی به گوش جهانیان رسانیدند. این ملت، ملتی نیست که با زمزمه های شوم برخی از پوشکستگان سیاسی و مطرودان امام راحل دست از پشتیبانی و تبعیت از جمهوری اسلامی و رهبری دینی آن بردارد.» مجمع روحانیون مبارز نیز به سخنان منتظری واکنش نشان داد. در بیانیه رسمی این تشکل روحانی آمده بود:«ایجاد شبهه در ارکان نظام جمهوری اسلامی و در اعتبار قانون اساسی، کاری عبث و دور از خرد و عاقبت‌اندیشی است. همه می دانند دشمنان انقلاب و بازی خوردگان آنان همیشه در پی آن بوده اند که با استفاده از هر حیله و ترفندی، ملت را از راهی که خود انتخاب کرده و می روند، پشیمان کنند.» این بیانیه همچنین می‌افزود: «مجمع روحانیون مبارز با حمایت قاطع از رهبری حضرت آیت‌الله‌خامنه‌ای و با توجه به دشواری های راهی که در پیش پای رئیس جمهوری محترم برای سامان دادن به امور کشور وجود دارد، ضمن تقدیر و سپاس بی دریغ و متواضعانه از مردم شریف که در این روزها حمایت خود را از نظام و رهبری اعلام کرده و می کنند، صمیمانه توصیه می کند از قانون اساسی و نیز جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه زیاد و از رهبری معظم آن و از رئیس جمهوری محبوب و دولت خدمتگزار و نیز سایر قوای کشور حمایت کنند و همه اقشار و گروهها به قانون احترام بگذارند و هرگونه سخنی و انتقادی و اعتراضی از هرکس و هر مقام در چارچوب قانون پذیرفته و برخلاف قانون محکوم است.»

مجالی برای مردم

کارگزاران سازندگی نیز در بیانیه خود آورده بود: «نظریه ولایت فقیه، روح و هویت انقلاب اسلامی است و قانون اساسی متکی بر همین نظریه و باور شکل گرفته است. امروزه این نظریه تنها یک نظریه سیاسی و فقهی نیست بلکه محور قانون اساسی و موجب مشروعیت قوای سه گانه است.» در ادامه این بیانیه آمده بود: «کارگزاران سازندگی با تقید و دلبستگی تمام به اصل ولایت فقیه و حمایت و پاسداری از هویت انقلاب و نظام، هر گونه سخن، حرکت و طرح شبهه در تضعیف ولایت فقیه و رهبر معظم انقلاب اسلامی را محکوم می‌نماید و حمایت و پشتیبانی قاطع خود را از اصل ولایت فقیه، مبانی قانون اساسی و نهاد رهبری اعلام می دارد و حساسیت مردم شریف ایران را در پاسداری از رکن نظام و انقلاب ارج می نهد.» سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز در این میان موضع گرفت؛ موضعی البته نه چندان انقلابی. در بیانیه این سازمان با عباراتی دو پهلو آمده بود: «اظهارات و اقداماتی که اصول نظام و قانون اساسی و ولایت فقیه را مورد تهاجم قرار می دهند، محکومند.» دفتر تحکیم نیز اظهارات آقای منتظری را تعرض آشکار به قانون اساسی دانست. اهانت به رهبر انقلاب در سال هایی که برخی ساده لوحانه رأی به خاتمی را «نه» به رهبری تحلیل می کردند، مجالی شد برای به صحنه آمدن مردم و علما تا در حافظه تاریخ حک کنند این واقعیت را که مردم همچنان پایبند به مفاهیم دینی و هویت ایرانی - اسلامی خود هستند و در عین حال به آرمان های انقلاب و امام باور دارند. مردم، دوم خرداد از نظام و رهبری برنگشتند. شعارهایی را شنیدند که نوید تحول و جهشی جدید را در اداره کشور می داد؛ شعارهایی که البته در حد همان شعار ماند و روشن ترین دلیل بر این واقعیت در کنار اعتراف شخص خاتمی به برخی ناکارآمدی ها شاید طرحی بود که دوستانش با عنوان عبور از خاتمی در دستور کار قرار دادند. به دنبال سخنان آقای منتظری و واکنش های گسترده ای که این سخنان داشت، شورای عالی امنیت ملی دولت اصلاحات تشکیل جلسه داد؛ جلسه ای که حصر منتظری تا سال ۸۱ در آن تصویب شد. و این همه البته به عنوان سندی در تاریخ ماند تا برخی به راحتی نتوانند خود را در سویه دیگر میدان جلوه دهند و داعیه رفاقت و همپیمانی دیرینه با منتظری بردارند.

حمایت‌ها و گلایه‌ها

رمز عبور

ماههـا پیش ازانتخابات ریاسـت جمهوری دوم خـرداد ۷۶، جامعه روحانیت تشکیل جلسه داد و ۱۴ نفر حاضر در جلسه به اتفاق آرا، ناطق نوری را به‌عنوان کاندیدای خود انتخاب کردند. چند روز بعد جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نیز حمایت خود از کاندیداتوری ناطق نوری را رسماً اعلام کردند.

اما موضع هاشـمی رفسنجانی در این میان چه بود؟ حجت‌الاسلام والمسـلمین تقـوی در پاسـخ یکـی از خبرنـگاران در این خصـوص گفت: «ایشان(هاشمی) در جلسه دو هفته قبل روحانیت مبارز اعلام کرده بودند که رأی اکثریت اعضای جامعه متمایل به آقای ناطق نوری است و در آن جلسه هدایت جلسه توسط آقای هاشمی بود اما به احترام جامعه مدرسین قرار شد که با آنان هم هماهنگی به عمل آید که در نهایت این عمل هم صورت گرفت.» وی در ادامه گفت: «در جلسه شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز که با حضور ایشان تشـکیل شده بود، آقای هاشمی از آقای ناطق نوری حمایت کردند و این گونه نیست که آقای هاشمی یک عضو بی نظر باشند.»

حمایت هاشـمی در جامعـه روحانیـت از ناطق در حالـی بود که حزب متبوع او، مسـیری دیگر را دنبال می کـرد. در واقع در تحلیل رفتارهای سیاسـی هاشمی رفسنجانی طی این سـال ها، همواره موضع بینابین او برای حفظ جایگاه شـخصیتی در دو سوی جریانات سیاسی به وضوح قابل مشاهده اسـت. البته باید پذیرفت رقابت انتخاباتی هفتم نه بیـن دو جناح یا دو جریان که بین مردان هاشـمی بود و در نهایت برآیند کار می توانسـت به نفع او تمام شـود. ناطق نوری یک چهره نزدیک و آشـنا برای هاشـمی بود و خاتمی هم که بعدها وارد میدان شـد، وزیر فرهنگ و ارشـاد دولت سـازندگی به شـمار مـی آمـد. در واقع اگر چه جناح های مختلف در برابر هـم صف آرایی کردند، اما جدال در یک حلقه تعریف می شـد. تنها مسـئله ای که پیش آمد، این بود که ذهنیت های منفی نسبت به هاشـمی به پای جریان راست و ناطق نوری نوشته شد و خاتمی وجهه ای روشنفکر و تحول‌گرا از خود به نمایش گذاشت. حجت‌الاسلام والمسلمین ری شهری در این میان نماینده جریان سوم بود؛ اگر چه نتوانسـت آن گونه که باید رسـالت این جریان را به دوش بکشد. شاید هم پیام‌آور مناسبی به شمار نمی آمد. او زیر بیرق جناحی خاص نرفت و تصریح کرد: «ما هیچ کس و هیچ جناحی را مطلق و معصوم نمی دانیم و پیشـرفت و رشد مادی و معنوی کشور را در سایه همفکری و همکاری همه جناح ها و تفکراتی که در چارچوب نظام فعالند، ممکن می دانیم.» ری شهری از پتانسیل رسانه ای و تبلیغاتی مناسبی هم نسبت به رقبای خود با بریز و بپاش های گسترده ای که داشتند، برخوردار نبود.

سرگردانی جناح چپ و گرم شدن فضای انتخاباتی

انصراف موسـوی جناح چـپ را وادار کرد تا به کاندیداهای دیگری بیندیشـند. مجمع روحانیون مبارز نشسـت های مکرری را برگـزار کرد و به گزینه‌هایی چون سید محمد خاتمی و سید هادی خامنه‌ای رسید. اسامی دیگری هم مثل علی اکبر محتشمی پور و محمد هاشمی در فضای سیاسی کشور مطرح می شد. سرانجام هفتم بهمن ماه و چند روز پس از انتخاب خاتمی توسط مجمع روحانیون مبارز، روزنامه سـلام خبر قطعی شدن کاندیداتوری او را رسماً اعلام کرد.خاتمی قریب به ۹ سـال وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را عهده دار بود و پس از استعفا در سال ۱۳۷۱ با عنوان رئیس کتابخانه ملی ایران فعالیت می‌کرد. خاتمی چند روز بعد در مراسـم احیا سـال ۱۳۷۵ در جمع اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان سراسر کشور گفت: «در قانون اساسی جمهوری اسلامی حکومت از آن خداسـت که توسـط مردم اعمال می شـود و ملت آن را با اراده آزاد پذیرفته‌اند.» او همچنین افزود: «قانون اساسـی با گنجاندن حق انتخاب و اعمال حکومت توسـط مردم راه را برای بدترین نوع اسـتبداد که همانا نادیده گرفتن اراده انسـان با توجیه انتسـاب حکومت به خدا و اعمال آن توسط افراد یا قشر خاصی است، بسته است.»انتخابات هفتم آبستن ترویج این ایده بود که مشروعیت ولایت فقیه از جانب مردم است نه از جانب خدا. آیت‌الله مهدوی کنی در واکنش به فضاسازی‌های ایجاد شده تصریح کرد: «ولایت فقیه محور اساسی انقلاب است؛ باید حریم آن محفوظ بماند. نامزدهای ریاست جمهوری نباید اجازه بدهند جریانات مشکوک به نام طرفداری از آنها مطالب گروهی خود را مطرح کنند. می گوییم مشروعیت ولایت فقیه از سوی مردم است. آیا امام این حرف ها را می‌زد؟ این حرف ها چیست از خودتان درآورده اید؟»

در ایـن دوره، ناطق نوری کاندیدایی محافظه کار و ادامه دهنده راه هاشمی شناخته می شد و در طرف مقابل خاتمی چهره‌ای روشنفکر، اصلاح‌طلب و منتقد به خود گرفته بود. این در حالی بود که مواضع خاتمی بعضاً در هاله‌ای از ابهام و کلی گویی بیان می شد و گاه متناقض به نظر می رسید. در این بازه‌زمانی البته طیف چپ به‌عنوان منتقد جدی اقتصادی دولت سازندگی به شمار می‌آمد. در واقع، سلایق اقتصادی بیش از پیش تضاد میان ناطق نوری یا هاشمی با خاتمی را به نمایش می گذاشت. حال آنکه خاتمی خود در حوزه فرهنگ رویکردی کاملا لیبرال داشت؛ در واقع اختلاف نظرها اگر چه وجود داشت، اما اختلافات مبنایی و ریشه ای نبود.زهرا رهنورد هم آن روز در زمره منتقدان اقتصادی بود. او با انتقاد از نزول وضعیت طبقه متوسط در جامعه گفت: «چرا کسانی که بیشترین زحمت را برای انقلاب کشیده اند، کمترین بهره را برده اند و کسانی که کمترین گام ها را برای انقلاب برداشته اند، بیشترین بهره اقتصادی، فرهنگی و گاه سیاسی را برده اند؟»در طول دوره فعالیت دولت سازندگی هم برخی چهره های شاخص جناح چپ انتقادات شدیدی را علیه هاشمی رفسنجانی و دولتمردان مطرح کرده بودند. این همه در نهایت در نگاه مردم صحنه جدال را به تقابل دو چهره محافظه کار و غیرمحافظـه کار تبدیل می کرد. در این میان البته هاشـمی وانمود می کرد چهره‌ای فراجناحی و بی طرف است. او می‌گفت: «هر مطلبی که در مورد حمایت من از یک نامزد خاص مطرح شـود، تنها یک خیال و تصور اسـت.»



این در شـرایطی بـود که جامعه روحانیت که هاشمی عضو آن به شمار می آمد، ناطق نوری را اصلح می دانست و اطرافیان هاشمی در حزب کارگـزاران خاتمی را مورد توجه قـرار می دادند.در این میان، مواضع خاتمی هـم به نوبه برای مردم جدیـد بود. مردم از عملکرد دولت‌سـازندگی و فضای بسـته ایجاد شده رضایت نداشتند و گمان می‌کردند با روی کار آمدن خاتمی این فضا تغییر خواهد کرد و توجه بیشتری به آنها خواهد شد. خاتمی در قامت یک منتقد ظاهر شـده بود و طبیعی هم بود که منتقدان شـرایط موجود به او بپیوندند. به این ترتیب بود که به قول سـعید حجاریان جبهه ای بین العباسـین شکل گرفت و از عباس دوزدوزانی گرفته تا عباس عبدی به خاتمی رأی دادند.

خاتمی می گفت: «زنان در جامعه ما مظلوم بوده و بسـیاری از این مظلومیت ها نیز به بهانه و نام دین به آنها تحمیل شده است... باید از زنان برای ایجاد و تأسـیس جامعه مدنی و تأمین مشارکت عمومی در جهت پیشبرد امور کشور اسـتفاده کرد.» او می افزود: «اینکه گفته می شود نتایج انتخابات آینده ریاست جمهوری از پیش مشخص است، حرف درستی نیست.» شاید یکی از بالاترین خدمات را طنز هفته‌نامه گل آقا به خاتمی کرد؛ طنزی که در آن آمده بود: «بنویسید خاتمی بخوانند ناطق نوری!» در واقع این گونه وانمود می شد که مردی از راه رسیده است که می خواهد طرحی نو دراندازد و دیگران هم نمی خواهند او حضور داشـته باشـد؛ لذا به هر وسیله ای که شده او را از میدان کنار خواهند زد.بعضی مواضع اصلاح طلبان در آن موقع خود قابل توجه بود. مثلاً بهزاد نبوی عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین گفت: «بنده نمی توانم ادعا کنم صد در صد خط امامی هستم؛ برخی مواضع حضرت امام راحل را نمی پسندیدم!» او همچنین افزود:«خط امامی بودن یک اسم است مانند اینکه گروهی از روحانیت اسم تشکل خود را جامعه روحانیت مبارز یا مجمع روحانیون مبارز گذاشته اند.» مشکل جناح راست این بود که از یک سو آبروی خود را به اشخاصی پیوند زده بود که در میان مردم دیگر چندان مورد توجه قرار نمی گرفتند و از سوی دیگر حاضر نبود اشتباهات سازندگی و برخی شخصیت ها را بپذیرد. در واقع هاشمی و عملکرد دولت سازندگی با وجود انتقاداتی که رهبری مطرح کرده بودند، در نگاه جناح راست مقدس و معصوم تلقی می شود.

از سـوی دیگر، جناح راست به مقبولیت ناطق نوری پناه برده برد و بـه اصلح بودن نامزد را هم بعد از انتخاب نامزد تعریف می کرد. در واقع دنبال اصلح نبود بلکه دنبال کسی بود که بتواند آرای مردم را از آن خود کند و بعد هم مهر اصلح به نامش زده شود.برخی شعارها و سخنان خاتمی در آن دوران ناظر به مقوله عدالت اجتماعی بود؛ یعنی همان چیزی که در دوره سازندگی مغفول واقع شده بود. خاتمی می گفت: «رسیدگی به وضعیت مردم تهییدست و توزیع عادلانه ثروت باید در سرلوحه امور مسئولان قرار گیرد. آزادی های به دست آمده در کشور نشأت گرفته از دین و معنویت است.»خاتمی البته ولایت فقیه را هم مورد اشاره قرار می‌داد و از لزوم تبعیت از آن سخن می گفت. او تصریح می کرد: «ولایت فقیه محور نظام است و باید به این اصل پایبند بود زیرا که قبول نظام یعنی قبول ولایت فقیه.» او همچنین می افزود: «رئیس‌جمهوری آینده با توجه به شـرایط و اوضاع و احوال باید برنامه هایی داشـته باشد که مورد قبول مردم و رهبر معظم انقلاب باشـد.»دقیقاً به خاطر جملات و مواضعی از این دسـت است که نمی توان رأی به خاتمی را رأی « نه» به نظام تحلیل کرد. خاتمی با این همه می کوشـید تا در چارچوب نظام سخن بگوید. رأی به خاتمی رأی به ناکارآمدی دولت سازندگی و پاسخگو نبودن مسئولین برآمده از این دولت بود. در واقع مردم دقیقاً می دانستند چه چیزهایی را نمی خواهند. خواسته هایشان را هم در قالب شعارها و حرف هایی نو و انتقادی جست وجو می کردند. این گونه بود که رویکردی همه جانبه و از طرف اقشار مختلف مردم به سوی خاتمی شکل گرفت. باید پذیرفت عملکرد جناح راست هم در این میان بی تأثیر نبوده است. جناح راست به‌عنوان حامی قسم خورده هاشمی، دولت سازندگی و تمام فعالیت های حکومت به شمار می آمد.

حمایت کارگزاران از خاتمی

دست آخر کارگزاران سازندگی هم که دربرگیرنده مردان هاشمی بود، از سید محمد خاتمی حمایت کردند. این ائتلاف با مجمع روحانیون البته کمی تعجب برانگیز بود. حجت‌الاسلام علی زادسر نماینده جیرفت در مجلس گفت: «هنگامی که خبر ائتلاف دو گروه را شنیدم، واقعاً متعجب و متحیر شدیم که این چگونه ائتلافی بود!» او همچنین افزود: «برای اینکه دو گروه کارگزاران سازندگی و مجمع روحانیون مبارز که در حال حاضر در قضیه ریاسـت جمهوری ائتلاف کرده اند، از سرسـخت‌ترین مخالفین و موافقین سیاست های حضرت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بودند.»راز این ائتلاف، همسویی مبانی تئوریکی بود که این جریانات داشـتند. در واقع، هر دو سـوی ائتلاف در مبانی فکری لیبرال بودند. در حالی که جناح راسـت تنها در حوزه اقتصاد، متمایل به اقتصاد آزاد بود. این همسویی میان کارگزاران و جناح چپ بعد از دوم خرداد بیشتر به نمایش گذاشته شد و بسیاری از مردم دولت سازندگی که سال‌ها مورد انتقاد جناح چپ بودند، بار دیگر در مسند مدیریت کشور ظاهر شدند.

برگزاری انتخابات

با فرا رسیدن زمان ثبت نام، این بار ۲۳۴ نفر برای شرکت در انتخابات داوطلب شـدند، یعنی چیزی حدود ۲ برابر متوسـط دوره های گذشته. در این میان البته تنها نام ۴ نفر به تأیید شورای نگهبان رسید. علی اکبر ناطق نوری، سـید محمد خاتمی، محمد ری‌شهری و سـید رضا زواره ای ۴ نفری بودند که بعد از تأیید شـورای نگهبان راهی عرصه رقابت شدند.نام برخی رد صلاحیت شـدگان هم آشـنا بود. افرادی چون حبیب الله پیمان، ابراهیم یزدی، عزت الله سحابی، مهندس معین فر، حشمت الله طبرزدی، اعظم طالقانی و علی فراستی در فهرست رد صلاحیت شدگان قرار داشتند.در نهایت، انتخابات هفتمین دوره ریاسـت جمهوری در تاریخ ۷۶/۳/۲ برگزار شـد. در این دوره ۳۶۴۶۶۴۸۷ نفر واجد شـرایط شرکت بودند که از این تعداد ۲۹۱۴۵۷۴۵ نفر شرکت نمودند که معادل ۷۹/۹۲درصد بود. حجت‌الاسلام خاتمی با ۲۰۱۳۸۷۸۴ رأی (۶۹ درصد)، حجت‌الاسـلام ناطق نوری با ۷۲۴۸۳۱۷ رأی، محمد ری شهری با ۷۴۴۲۰۵ رأی، زواره ای با ۷۷۲۷۰۷ رأی. حکم تنفیذ حجت‌الاسلام خاتمی در ۷۶/۵/۱۲ از سوی مقام معظم رهبری صادر شد.

ناطق نوری: علت شکستم هاشمی رفسنجانی بود

ناطق نوری در کتاب خاطرات خود به علل شکستش اشاره می کند و حمایت از هاشمی را یکی از عوامل تأثیرگذار در این زمینه می داند. او می گوید: «دوستان ما به آقای هاشمی انتقاد زیادی می کردند و به ایشان هم می گفتند. البته من از آقای هاشمی و دولت ایشان در مجلس، چه برای لوایح و چه برای کابینه و همچنین از خود شخص آقای هاشمی هم –چون مورد حمله و هجمه بود– مفصل دفاع می کردم. در یک مقطعی تحکیم وحدت و جریان های مقابل حمله به آقای هاشمی را شدید کرده بودند و نسبت های امریکایی و غیرامریکایی و این حرف ها را به ایشـان می دادند. یک سـال جلوی لانه جاسوسی بخش عظیمی از سخنرانی‌ام در دفاع از شخص آقای هاشمی بود. گفتم: «شما که می گویید ایشـان امریکایی است، این را بدانید او کسی بود که در پرونده حسنعلی منصور دستگیر شد. او کسی است که پیشکسوت است، کسی است که در حمله مسـلحانه ضدامریکایی آن موقع حضور داشـته است؛ ما جزو نوچه ها و دست پـرورده های او در انقلاب هسـتیم.» بنابراین طبیعی بود که مرا حامی مطلق ایشان بدانند و عده ای از مخالفین و جناح مخالف تبلیغ می کردند که اگر آقای ناطق بیاید، وضعیت مثل سابق خواهد شد. چون یک عده مذهبی که از آقای هاشمی دلخور بودند، هم حرف داشتند، زیرا کارگزاران را وابسته به آقای هاشمی می دیدند. کمی اباحه گری و غیره در آن موقع وجود داشت که مذهبی ها اعتقاد داشـتند دولت آقای هاشمی عامل عمده آن است بویژه زمانی که دختر ایشان –فائزه– به میدان آمد زمینه آزادی های این چنینی فراهم شد.»ناطق نوری در ادامه می افزاید: «مسئله دیگر این بود که وقتی من از سیاست های اقتصادی دولت و شخص ایشان دفاع کردم، می گفتند: پس ناطق که شق القمری نمی کند و تحولی در کشور ایجاد نمی شود؛ او هم راه رفسنجانی را ادامه می دهد. طبیعتاً این جریان اثر خود را روی آرا می‌گذاشت. در واقع یکی از عواملی که سبب شد من رأی نیاوردم، حمایت من از آقای هاشمی، به این بیانی که عرض کردم، بود و حمایت از آقای هاشمی چوب خوردن داشت.»ناطق نوری به همین میزان هم بسـنده نمی کند. او ادامه می دهد:«یکی دیگر از عوامل عدم موفقیت من در پیروزی انتخابات موضع گیری آقای هاشمی رفسنجانی در انتخابات ریاست جمهوری بود. به نظر من ایشان مقهور آن جوسازی‌هایی شد که می‌گفتند تقلب می شود. ایشان می خواست به‌عنوان رئیس قوه مجریه که وزارت کشور هم زیر نظر ایشان است، ژستی بگیرد که نخیر من هستم و نمی گذارم تقلب شود. لحن صحبت ایشان که چرا می خواهید تقلب کنید، به معنی تأیید آن همه جوسازی بود. بالاخره هر کس می توانست بگوید: اینکه از خودشان است، دارد می گوید تقلب؛ پس معلوم می شود تقلبی وجود دارد. خطبه ایشان در نمازجمعه واقعاً اثر بسیار سوئی در جامعه داشت و هیچ توجیهی هم ندارد. اخیرا شنیدم که بعضی اطرافیان ایشان گفتند: ما در تحلیل هایمان اشتباه کردیم؛ فکر می کردیم که اگر آقای ناطق بیاید، مستقل عمل می کند و خلاصه به آقای هاشمی توجه نمی کند و اگر آقای خاتمی بیاید بهتر است چون مشورت پذیر است، البته بعداً معلوم شد که اشتباه کردیم.»

۱۳۷۷



گزارشی از فراز و فرود پرونده قتل‌های زنجیره‌ای

فتنه

با گذشت کمتر از یک سال از حاکمیت جناح چپ بر قوه مجریه، سعید حجاریان تئوریسین این جناح در گفت‌وگویی با روزنامه ایران، فتح سنگر به سنگر را به عنوان راهبرد جبهه دوم خرداد اعلام کرد. حجاریان با بیان این که دوم خرداد سنگر و جبهه مردم سالاری را تا حدود زیادی در خاک حریف به پیش برده است و در افق بسیار بالایی خط جبهه را ترسیم کرده است، گفت: نخستین وظیفه ما مثل هر استراتژیست نظامی این است که با ایجاد سنگرهای مستحکم مانع تک و پیشروی حریف شویم و همچنین خطوط تدارکاتی، لجستیک و مواصلاتی را تقویت کنیم تا اجازه ندهیم به سنگرهایمان حمله شود. تنها سلاح در نبرد سیاسی، گرفتن کرسی در مجلس و دولت است. مدیر مسئول روزنامه صبح امروز همچنین پس از بیان لزوم ایجاد دوقطبی شدید در فضای کشور راهبرد اصلی جبهه دوم خرداد را، قرار دادن خط جبهه در آن سوی قوه مجریه و حرکت به سوی قوه مقننه اعلام کرد. در راستای ایجاد این دوقطبی، مرعوب و منفعل کردن دستگاه‌های امنیتی، انتظامی و سپاه پاسداران در دستور کار قرار گرفت. در اواخر سال ۷۶ روزنامه جامعه به مدیریت حمیدرضا جلایی‌پور و محسن سازگارا، پس از تحریف سخنان رحیم صفوی، فرمانده سپاه پاسداران در حملاتی بی‌سابقه او را با پل پوت (خون آشام کامبوج) و صدام مقایسه کردند! در یک حمله مشکوک به عبدالله نوری و عطا مهاجرانی در نماز جمعه تهران، خاتمی دستور ایجاد کمیته‌ای ویژه را داد و تعدادی از عناصر حزب‌اللهی چند روز بازداشت شدند اما مهمترین بخش این سناریو منفعل کردن وزارت اطلاعات بود.

اطلاعیه تاریخی

در تاریخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۵ وزارت اطلاعات با انتشار بیانیه‌ای قتل‌های آذر ماه را که در آن داریوش و پروانه فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده به طرز فجیعی به قتل رسیده بودند، به معدودی از عوامل خودسر این وزارت نسبت داد. در بخشی از این بیانیه آمده بود: وزارت اطلاعات بنا به وظیفه قانونی و به دنبال دستورات صریح مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری، کشف و ریشه‌کنی این پدیده شوم را در اولویت کاری خود قرار داد و موفق گردید شبکه مزبور را شناسایی، دستگیر و تحت تعقیب قرار دهد و با کمال تأسف معدودی از همکاران مسئولیت‌ناشناس، کج‌اندیش و خودسر این وزارت که بی‌شک آلت‌دست عوامل پنهان قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده‌اند، در میان آنها وجود دارند. این اعمال جنایتکارانه نه تنها خیانت به سربازان گمنام امام زمان(عج) محسوب می‌شود بلکه لطمه بزرگی به اعتبار نظام جمهوری اسلامی ایران وارد آورده است.

هر چند این اطلاعیه که برای اولین بار از اخبار ساعت ۱۴ پخش می‌شد، نقطه عطفی در تاریخ دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی ایران بوداما حتی روزهای پیش از مشخص شدن عوامل قتلها اعضای حزب مشارکت به همراه ملی‌ـ مذهبی‌ها و رادیوهای بیگانه، انگشت اشاره خود را به سوی یک جناح سیاسی نشانه گرفته بودند. بعدها مشخص شد که اطلاعیه وزارت اطلاعات، بدون اطلاع دری نجف‌آبادی، وزیر وقت اطلاعات و در نهاد ریاست جمهوری توسط مشاوران امنیتی محمد خاتمی نوشته و منتشر شده است صبح آن روز نیز روزنامه سلام در سرمقاله‌اش پیشاپیش به محورهای کلیدی این بیانیه پرداخته است.

عزت‌الله سحابی، رهبر ملی ـ مذهبی‌ها در اولین اظهار نظر انتساب قتلها به جناح انحصار غیرقابل انکاردانست و گفت: نظریه‌پردازها، مبلغ‌ها، مجوز شرعی صادرکن‌ها و فتوا بده‌ها، همه در این جناح مقابل قرار دارند.

این‌گونه اظهارات، در مقطع زمانی خاصی به صورت برنامه‌ریزی شده تعقیب می شد. اما زمانی که اطلاعات موثق و دقیقی از پرونده فاش شد و بر همه مسلم گردید که عامل قتل‌ها از اصلاح‌طلبان می‌باشد، مشارکتی‌ها تا حدودی عقب‌نشینی کردند. در این باره جلایی‌پور، عضو شاخص حزب مشارکت اذعان می‌کند که درست نیست همه وقایعی که در کشور اتفاق می‌افتد به حساب جناح محافظه‌کار گذاشته شود.

دومین هدف رسانه‌ها و بلندگوهای تبلیغاتی جناح دوم خرداد برخی علما و روحانیون انقلابی بودند که پس از دوم خرداد مخالفتشان را


ناصر سرمدی


سعید حجاریان


علی ربیعی


محمد علی ابطحی


علی یونسی


محمد نیازی

با روند دولت خاتمی اعلام کرده بودند. در این راستا اکبر گنجی، این چنین روحانیون انقلابی را آماج حمله قرار می‌دهد: یکی از پرسش‌ها این است که حکم شرعی این جنایات توسط چه کسانی صادر شده؟ در پاسخ به این اتهام، نیازی، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح وقت، طی مصاحبه‌ای قاطعانه اعلام کرد که تاکنون هیچ یک از متهمان ادعا نکرده‌اند که برای ارتکاب این قتل‌ها مجوز و حکم شرعی داشته‌اند اما تکذیب نیازی پایان بخش ادعاهای مشارکتی‌ها نبود و تا چند سال هر عالم روحانی که کوچکترین اعتراضی به دولت خاتمی می‌کرد از سوی محافل وابسته به حزب مشارکت به فتواسازی در ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای محکوم می‌شد. با این حال فعالان اصلی جناح دوم خرداد مانند اکبرگنجی نمی‌توانستند از سوژه قتل‌های زنجیره‌ای چشم بپوشند از نگاه آنان باید نگاه جامعه را همواره به نقطه‌ای دور خیره نگه‌داشت و سرابی را در ذهن‌ها به تصویر کشید تا با نزدیک شدن به واقعیت، دوباره در نقطه‌ای دورتر خود را نمایان سازد. در فتنه قتل‌های زنجیره‌ای، با وجود آن‌که عوامل اصلی قتل‌ها دستگیرشده بودند اما رسانه‌های وابسته به حزب مشارکت، به‌ویژه اکبر گنجی، سعی کردند تا با طرح سوژه‌های خیالی به خلق داستان‌پردازی بپردازند.

واژه‌هایی نظیر «عالیجنابان سرخ‌پوش و خاکستری» در این مقطع با هدفی مغرضانه خلق می‌شوند. در رمان‌های اکبر گنجی، هتک حرمت شخصیت‌های موجه، نهادهای انقلابی و مسئولان ارشد نظام دنبال می‌شد و این ترور شخصیت‌ها را گنجی آن‌چنان رندانه انجام می داد که بتواند از عواقب حقوقی آنها فرار کرده و خود را در ساحلی امن قرار دهد.

علوی تبار، از تئوریسین‌های حزب مشارکت در رابطه با اتهام‌زنی قتل‌ها اذعان می‌کند: ما برای بخش عمده‌ای از این ادعاهایی که در مطبوعات نوشته می‌شود، سند دادگاه‌پسند نداریم و قبول داریم که درست است، اما در هیچ دادگاهی قادر به اثبات این مطلب نیستیم. وی در ادامه، هدف اصلی اتهام‌زنی‌ها را کاربرد اهرم فشار در مقابل نظام می‌داند: ما در واقع به عنوان یک اهرم فشار از آنها استفاده می‌کنیم و الا اینها تحلیلی است و یا براساس اطلاعات شفاهی است و این حربه‌ای است که اگر از ما گرفته شود و یا به دادگاه کشیده شود، دیگر قادر به اثباتش نیستیم.

فعالان دوم خردادی همچنین با عطش خاصی به «مقتول‌سازی» پرداختند. طبق سناریو، هر فعال سیاسی که در سال های گذشته سکته کرده بود و یا در اثر تصادف جان باخته بود، باید به فهرست قتل‌های زنجیره‌ای افزوده می‌شد. عمادالدین باقی و اکبر گنجی این مأموریت را بر عهده داشتند. باقی در مورخه ۱۳۷۷/۱۰/۳۰ در مقاله‌ای که روزنامه خرداد آن را به چاپ رسانید از هجده نفر به عنوان مقتولین نام برد و آنان را در کنار فروهر و همسرش، مختاری و پوینده ردیف کرد. اکبر گنجی، که رؤیاپردازتر از باقی بود، در روزنامه آفتاب امروز، ارگان حزب مشارکت، این رقم را تا ۱۲۰ نفر افزایش داد و طبق روال گذشته‌اش، نه نامی از مقتولین آورد و نه دلیلی بر ادعای خود ذکر کرد و نوشت که در ذیل پروژه قتل‌عام درمانی در دهه گذشته، به طور متوسط در هر ماه یک نفر به قتل رسیده است.

برنامه چراغ و تحلیل اولیه

اما در مقابل آتش توپخانه جناح دوم خرداد، روح الله حسینیان اولین شخصیتی بود که به میدان آمد وچند روز پس از اطلاعیه وزارت اطلاعات، در یک گفت‌وگوی زنده تلویزیونی به نام برنامه چراغ و مصاحبه با روزنامه کیهان به بیان تحلیلش از فتنه قتل‌های زنجیره‌ای پرداخت.

حسینیان در ابتدای مصاحبه‌اش با روزنامه کیهان که در روز ۲۲ دی ماه ۱۳۷۷ منتشر شد، درباره جهت‌گیری فکری عناصر دستگیر شده گفت: نیروهایی که مرتکب چنین قتل‌هایی شدند از لحاظ سیاسی از طرفداران جناح چپ استحاله شده و از هواداران جدی آقای خاتمی بودند.

حسینیان همچنین چند تحلیل را درباره قتل‌های زنجیره‌ای مؤثر دانست و گفت: یک عامل ممکن است مرتکبین از روی اعتقادات مذهبی و احساسات دینی یا داشتن تحلیل خاصی به این نتیجه رسیده باشند، اما با توجه به این که مسئول و عامل اصلی این قتل‌ها از افراد چپ هوادار جریان دوم خرداد بودند، سؤال اساسی این است که افراد فوق چگونه به چنین تحلیلی رسیده‌اند، در حالی که این گونه اقدامات مخالف شعارهای آقای خاتمی است.

حسینیان در ادامه از راز بزرگی نیز پرده برداشت: افراد دستگیر شده در صحبت‌های اولیه خود گفته‌اند چون هماهنگی بین نیروهای ضدانقلاب و ضددین را با جبهه دوم خرداد خطری برای انقلاب تشخیص دادند دست به این اعمال زدند تا همبستگی جبهه حاکم و ضدانقلاب که زیر نام آقای خاتمی لانه کرده‌اند را متلاشی سازند.

رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی تحلیل دوم از فتنه قتل‌های زنجیره‌ای را این گونه بیان کرد: شاخه‌ای از جناح چپ اخیراً به طور علنی اعلام کردند که می‌خواهند کانون‌های قدرت نظام را سنگر به سنگر فتح کنند و ممکن است اینها برای اشغال وزارت اطلاعات توطئه‌ای طراحی کرده باشند. مدتی است نیروهای چپ فرصت‌طلب در حال تدوین سناریویی برای در دست گرفتن وزارت اطلاعات هستند. اینها از همان اول تحلیل می‌کردند چون وزیر اطلاعات آدم ساده‌ای است لذا با استفاده از او می‌توان تمام نیروهای چپ فرصت‌طلب را حاکم کرده و نیروهای مذهبی و مخلص وزارت اطلاعات را قلع و قمع کرد و در این راه چند معاون و مسئول را به آقای دری‌نجف آبادی تحمیل کردند اما وزیر اطلاعات تعادل را حفظ کرده و زیر بار در خواست‌های اضافی آنها نرفت. درست زمانی که‌این افراد چپگرا خود را شکست خورده یافتند خبرهایی می‌رسید مبنی بر این که این افراد در حال طرح‌ریزی یک سناریو جهت حذف وزیر اطلاعات هستند لذا احتمال زیادی وجود دارد که با این دیدگاه انحرافی و قدرت طلبانه آنها فریب خورده و به آلت دست برای توطئه‌های اخیر تبدیل شده باشند. آنها در برنامه پیش‌بینی شده خود بر آن بودند تا شعار تبلیغاتی علیه رقبای سیاسی خود به راه بیندازند که دیدیم چنین کردند و بعد می‌خواستند زمینه را برای بسیج روزنامه‌های وابسته به خود جهت وادار کردن وزیر اطلاعات به استعفا و یا عزل وی آماده کنند که در این جهت هم پیش رفتند. سپس قرارشان این بود که در دوره فترت یکی از همان نیروهای چپ استحاله شده را به عنوان قائم مقام به وزارت اطلاعات تحمیل نمایند و پس از قلع و قمع نیروهای مذهبی و وفادار به اصول و آرمان‌های امام و انقلاب، نیروهای فرصت‌طلب را جایگزین کنند و سپس با توافق دو جناح، دست به انتخاب وزیر جدید با یک وزارتخانه متلاشی روبه‌رو بوده و هیچ کاری هم از او ساخته نخواهد بود. حسینیان در انتهای سخنانش تأکید کرده که وزیر اطلاعات بدون هیچ تعارفی مسائل درون وزارتخانه را باید برای مردم توضیح دهد و مطمئن باشد مردم برای حفظ انقلاب از هیچ چیز دریغ نخواهند کرد. اما دری نجف آبادی وزیر اطلاعات چند روز بعد همانگونه که حسینیان پیش‌بینی کرده بود، استعفا داد و علی یونسی، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح که از قدیم روابطی با نیروهای چپ داشت، با بیش از ۲۰۰ رأی وزیر اطلاعات شد.

هیأت بررسی

محمد خاتمی هم در فتنه قتل‌های زنجیره‌ای پس از چند سخنرانی آتشین گروهی سه نفره را مأمور پیگیری ماجرا کرد. علی ربیعی، مشاور امنیت خاتمی، علی یونسی، رئیس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح و ناصر سرمدی پارسا، معاون وقت امنیت داخلی وزارت اطلاعات اعضای این کمیته سه نفره بودند که گفته می‌شود، سعید حجاریان آنها را به محمد خاتمی پیشنهاد کرده است.

علی ربیعی بعدها در تنها مصاحبه‌اش درباره قتل‌های زنجیره‌ای درباره چگونگی دستگیری متهمان می‌گوید: ما به افراد عمده این گروه یعنی عالیخانی و اسلامی، بدون تردید شک داشتیم و حدس قوی می‌زدیم که قتل‌ها کار آنها است. لذا یک برنامه‌ای در جلسه‌ای ریخته شد که من یقین داشتم که به گوش اسلامی می‌رسد. در آن جلسه گفتیم که قرار است در چند روز آینده این افراد دستگیر شوند و اتفاقاً با آقای یونسی نیز هم نظر بودیم. بحث بازداشت، به ضعیف‌ترین حلقه این گروه، فشار وارد کرد و به نظر من موسوی حلقه ضعیف آنها بود. اینها می‌خواستند مسئله را سریع‌تر بگویند که بله این کار را که کردیم تشکیلاتی بود و این، آنها را شکست. ساعت حدود ۱۲ شب بود که بنده در منزل بودم و کسی زنگ زد و گفتند که با شما کار دارند. رفتم دم در دیدم که بله! یکی از همین متهمان به در منزل آمده است. با وی قرار گذاشتیم که فردا به اداره بیاید و بعد با هم صحبت کنیم. او صبح به اداره آمد و ماجرای قتل‌ها را به من گفت. حدود سه ساعت از ۹ صبح تا یک بعد از ظهر بخشی از این مسائل را این فرد گفت. من همانجا به آقای خاتمی تلفن زدم که به نظر من قصه روشن و باز شده است. حداقل این است که بخش‌های عمده‌ای از حدسیات ما درست بوده و می‌توان آن را پیگیری قضایی کرد. روز بیست و سوم دی ماه روزنامه صبح امروز متعلق به سعید حجاریان، اولین بیانیه کمیته تحقیق قتل‌های مشکوک را منتشر کرد. این کمیته صبح همان روز با محمد خاتمی دیدار کرده بودند. در این بیانیه آمده بود: به اطلاع می‌رساند: [...] ۱- تعدادی از عناصر مؤثر در سطح اول عملیاتی باند مورد نظر تاکنون بازداشت و تحت بازجویی قرار گرفته‌اند. ۲- تعدادی دیگر، پس از شناسایی مستند و مستدرک، در حال حاضر تحت کنترل اطلاعاتی قرار دارند.۳- طراحان و عاملین فاز عملیاتی و اقدام، شناسایی شده‌اند.۴- پس از کشف و شناسایی طراحان و قاتلین، تحقیقات وسیعی برای شناسایی سرنخ‌های بیرونی و مسبب اصلی قتل‌های مشکوک انجام گرفته است.۵- به اطلاع هم میهنان و امت آگاه می‌رساند، اطلاعات فراوانی در خصوص این جریان در پی تحقیقات انجام شده به‌دست آمده است، اما با توجه به اینکه مطرح کردن و افشای این اطلاعات می‌تواند به روند و نتیجه تحقیقات جاری لطمه وارد کند، فعلاً از ارائه بخشی از آن معذوریم اما ان شاءالله به محض حصول شرایط مساعد و نتیجه نهایی، این اطلاعات را عرضه خواهیم کرد. ۶- به‌دنبال تحقیقات به نتیجه رسیده تاکنون ۱۰ نفر بازداشت شده و یا مورد بازجویی قرار گرفتند. این پرونده از اواخر دی‌ماه ۱۳۷۷، بالاخره به سازمان قضایی نیروهای مسلح که ریاست آن را محمد نیازی بر عهده داشت، واگذار شد. او نیز در اولین گفت‌وگوی خود خبر داد که در این پرونده تنها به چهار فقره قتل مربوط به داریوش فروهر و همسرش، محمدمختاری و محمدجعفرپوینده رسیدگی خواهد شد. محمد نیازی، دادستان نظامی تهران که چند روز بعد به ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح برگزیده شد، در همان گفت‌وگوی مطبوعاتی خود تأکید کرد:تا کنون هیچ یک از متهمان ادعا نکرده‌اند که برای ارتکاب این قتل‌ها مجوز و حکم شرعی داشته‌اند و در این زمینه هیچ حکم شرعی و قضایی صادر نشده‌است چرا که در حکومت اسلامی که اسلام حاکمیت دارد و ولی فقیه مبسوط الید است، هیچ کس نمی‌تواند حکمی خارج از سیستم قضایی و شرع و قانون صادر کند.» نیازی در خصوص اهداف متهمان از ارتکاب این جنایات نیزگفت: «متهمان این پرونده ادعاهایی در مورد مقتولان پرونده دارند که مورد قبول این دادسرا نیست و متهمان طبعاً از خودشان دفاع خواهند کرد.»

علی ربیعی مدعی است که کمیته تحقیق خاتمی، پس از کشف عاملان حادثه، کار خود را متوقف کرد، لیکن این خبر به‌صورت رسمی اعلام نشد. در شهریور ۷۹، علی ربیعی، از اعضای کمیته تحقیق گفت: «در همان زمان جناب آقای نیازی با بنده صحبت کردند و ایشان فرمودند که اگر کمیته اعلام انحلال نماید، ما را با مشکل مواجه می‌کند. مردم تصور می‌کنند که رئیس جمهور پشت این پرونده نیست و با این جوی که در جامعه است، کار ما با مشکل مواجه می‌شود. شما این را اعلام نکنید. من نظر آقای نیازی را خدمت آقای رئیس جمهوری عرض کردم و در واقع آقای رئیس جمهوری هم متقاعد شدند که انحلال کمیته اعلام نشود، اما شواهد مانند انتخاب بازجویان سعید امامی و همسرش از سوی سعید حجاریان نشان می‌دهد که این کمیته تا مدت نامعلومی به کارش ادامه می‌داده است. روح الله حسینیان درباره سرنوشت کمیته تحقیق خاتمی می‌گوید: بعد از یک سال از رسیدگی به این پرونده خود آقای خاتمی به این نتیجه رسید که آن گروه، جریان رسیدگی را منحرف کردند و گروه جدیدی را انتخاب کردند که اگر چه از نیروهای چپ وزارت اطلاعات بودند اما متدین بودند؛ گروه جدید دستور آزادی افراد بیگناه را صادر کرد و کیفرخواست جدیدی را ارائه داد و دادگاه هم حکم را در مورد موسوی و همکارانش اعمال کرد. پس از کشف این موضوع که گروه بازجویی اول انحرافی عمل کرده است یونسی وزیر اطلاعات وقت در جلسه‌ای از طرف آقای خاتمی پیام آورد که این مسئله در هیأت دولت مطرح شده است اما ما جواب حسینیان را چه بدهیم و خاتمی خواهش کرده بود که من دیگر موضوع را پیگیری نکنم تا به آن رسیدگی شود. من هم در پاسخ به خاتمی پیغام فرستادم که ما هم به دنبال بحران نبودیم اما دوستان شما کاری کردند که انحراف پیش آمد و بدانید که من ساکت می‌شوم اما شما نمی‌توانید دوستان خود را ساکت کنید.

ورود تمام قامت روح الله حسینیان

با ادامه بازداشت‌های گسترده مأموران اطلاعاتی توسط کمیته تحقیق محمدخاتمی و شکنجه آنها، روح الله حسینیان از مدیران دادستانی به صورت صریح‌تر به میدان آمد و در سخنانی به افشاگری درباره فتنه قتل‌های زنجیره‌ای پرداخت. روح الله حسینیان از ابتدای دهه ۶۰ وارد دستگاه قضایی جمهوری اسلامی شد و در سال ۱۳۶۲ به سمت قائم مقامی دادستانی انقلاب اسلامی مشهد منصوب شد. جانشینی دادستانی تهران و سیستان و بلوچستان از دیگر پست‌های وی بوده‌است. دادستان دادگاه ویژه روحانیت تهران، رئیس شعبه ۴ دادگاه ویژه روحانیت، رئیس یکی از دادگاه‌های عمومی تهران، جانشین نماینده دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات از دیگر پست‌های وی در دستگاه قضایی – اطلاعاتی جمهوری اسلامی است. او در دوران وزارت ری‌شهری قائم مقام دادستان انقلاب اسلامی در وزارت اطلاعات بود. حسینیان اولین بار در ۱۳۷۷/۱۰/۲۲به افشاگری درباره اصل ماجرای قتل‌ها پرداخت و در ابتدا اصل عمل قتل‌ها را محکوم کرد:اصل عمل قتل‌های اخیر برخلاف مصالح نظام اسلامی و محکوم بوده است. وی همچنین اعلام پشت‌پرده ماجرای


سلام

راز آن کشور

سعید اسلامی پیشنهاد اصلاح قانون مطبوعات را داده است

قتل‌ها را تنها راه ریشه‌کنی این‌گونه قضایا دانست: باید برای ریشه‌کنی این قضایا جسارت اعلام واقعیت‌ها را داشته باشیم تا بتوانیم راه صحیح پیشگیری از آن را به‌دست آوریم. حسینیان می‌گوید که قبل از شروع قتل‌ها به‌دست مصطفی موسوی، وی طی ملاقاتی با سیدمحمد خاتمی، رئیس‌جمهور وقت، از قتل‌های قریب‌الوقوعی خبر داد و آن را سناریویی برای سقوط دولت خاتمی دانست؛ اما پس از چندی که ماجرای قتل‌ها به اوج رسید، موسوی دوباره به دفتر خاتمی رفت و اعتراف کرد که قتل‌ها را خود او انجام داده است: «در این ماجرا، مدتی قبل از این‌که این قتل‌ها شروع بشود، آقای موسوی خدمت آقای خاتمی می‌رسد، ناگفته نماند که برای معاونت امنیت هم از طرف ریاست جمهوری، آقای موسوی پیشنهاد شده بود به آقای دری که ایشان به عنوان معاون امنیت نصب شود اما به ادله مختلف پذیرفته نشد. اما به عنوان جانشین معاون امنیت منصوب شد. قبل از این‌که این قتل‌ها به وقوع بپیوندد، ایشان خدمت رئیس‌جمهوری می‌رسد و مطلبی را اعلام می‌کند و می‌گوید که در وزارت اطلاعات سناریویی در حال تدوین است و می‌خواهند عده‌ای را به قتل برسانند تا باعث سقوط دولت شما بشود. هنوز از قتل‌ها خبری هم نبود و حتی با یکی از مشاورین ریاست جمهوری هم تماس تلفنی گرفته و این جریان را گفته که خوشبختانه نوارش موجود است و ضبط شده این مکالمه. بعد از مدتی قتل‌ها شروع شد. در قتل‌ها وقتی که فروهر و خانمش کشته شدند، رئیس‌جمهور موضع‌گیری کرد، مسئولان دیگری موضع‌گیری کردند، خصوصاً ریاست جمهوری موضع تندی گرفت و هیأت هم از آن زمان شروع به کار کرد. بلافاصله بعدش قتل‌های دیگری هم به وقوع پیوست که از همان اول این ماجرا را مشکوک می‌کرد که چرا واقعاً چنین اتفاقی دارد پشت سر هم به وجود می‌آید. بعد از این‌که ماجرای قتل‌ها به اوج خود رسید، خود آقای موسوی رفت به دفتر رئیس‌جمهوری و گفت که این قتل‌ها توسط من انجام شده و کشفی هم اصلاً در کار نبود. خود ایشان رفتند و گفتند. حتی دو سه روز ایشان را تحویل نمی‌گرفتند و می‌گفتند دروغ است، مگر می‌شود آقای موسوی دوم خردادی طرفدار جبهه دوم خرداد چنین کاری را مرتکب شده باشد؟ نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند باز این یک سناریو است تا بالاخره آنقدر اصرار کرد که پذیرفتند. حسینیان می‌گوید که مصطفی کاظمی (موسوی) در اعترافاتش برنامه‌ریزی، دستور و مدیریت پروژه قتل‌ها را می‌پذیرد: آقای موسوی همه جریان را پذیرفته، خودش دستور داده. برنامه ریخته و شخصاً مدیریت پروژه قتل‌ها را هم پذیرفته است.

سوابق مصطفی کاظمی

روح الله حسینیان اضافه می‌کند: موسوی بچه استان فارس است. از همان زمانی که اطلاعات در سپاه تشکیل شد، در اطلاعات سپاه بود و از همان زمان متهم بود که با دستگاه آقای منتظری، سیدهادی و مهدی‌هاشمی در ارتباط است. بعد از این‌که وزارت اطلاعات تشکیل شد و اداره کل اطلاعات هم در استان فارس تشکیل شد، وی به عنوان مسئول اداره کل اطلاعات فارس انتخاب شد که درگیری درونی از همان جا در استان فارس هم شروع شد. موسوی معروف بود در همان زمان از بچه‌های چپ استان فارس هست و به اصطلاح جزو بچه‌های مسجد «آتشی‌ها» بود. درگیری بین وی و امام‌جمعه شیراز به اوج خود رسید که ناچار شدند موسوی را از شیراز به تهران منتقل کنند و در وزارت هم که بود معروف بود به چپ‌گرایی. در جریان انتخابات بشدت از جناب آقای خاتمی حمایت می‌کرد و این حمایت هم به قدری افراطی شده بود که حتی طرفداران خود آقای خاتمی هم ناراحت می‌شدند. بعدها مشخص شد که مصطفی کاظمی از دوستان نزدیک منتجب‌نیا نماینده شیراز در مجلس سوم و مشاور سید محمد خاتمی بوده است و از این طریق با خاتمی ارتباط داشته است. کاظمی در اعترافاتش گفته بود که منتجب‌نیا در جریان قتلها قرار داشته است. حجت‌الاسلام دری‌نجف‌آبادی، وزیر اسبق اطلاعات، از روابط نزدیک سیدمحمد خاتمی با مصطفی موسوی بدین‌گونه پرده برمی‌دارد: در یک جلسه‌ای که مسئولان وزارت با آقای خاتمی داشتند، آقای موسوی را به ایشان معرفی کردم. آقای خاتمی سریع گفتند: من ایشان را می‌شناسم و از دوستان ماست و ایشان نیاز به معرفی ندارد.

انگیزه قتل‌های زنجیره‌ای

حسینیان معتقد است که کودتا علیه مقام معظم رهبری، هدف و انگیزه انجام قتل‌های زنجیره‌ای بوده‌است. حجت‌الاسلام حسینیان از زبان مصطفی کاظمی نقل می‌کند که: تحلیل ما از اوضاع جاری روز این بود که آقای خامنه‌ای غیراز امام است و آقای خاتمی هم به دلیل این‌که بیست میلیون رأی آورده و بیست میلیون پشتیبان دارد، قدرتش بیش از بنی‌صدر است و ما این قتل‌ها را مرتکب می‌شویم و به گردن آقای خامنه‌ای می‌اندازیم. همین سخن را حسینیان دو هفته پس از دستگیری موسوی، زمانی که به دفتر رئیس‌جمهوری (خاتمی) می‌رود، ناباورانه از زبان محمدعلی ابطحی، رئیس وقت دفتر خاتمی، نیز می‌شنود: «درست پانزده یا شانزده روز بعد از دستگیری آقای موسوی، بنده برای اتمام‌حجت رفتم دفتر آقای خاتمی که با ایشان ملاقات کنم، آقای ابطحی بدون کم‌وکاست تحلیلش از اوضاع همین بود و با صراحت به ما اعلام کرد و گفت: «فلانی ببین، آقای خامنه‌ای غیراز امام است و آقای خاتمی بیست میلیون نفر پشت سردارد، آقای خامنه‌ای هشت میلیون رأی آورد و اگر درگیری به وجود بیاید، شما مطمئن باشید که آقای خامنه‌ای پیروز نخواهد شد. کودتا علیه مقام معظم رهبری توسط غوغاسالاران قرار بود با انجام قتل‌ها از دو طریق صورت پذیرد:

الف) متلاشی کردن وزارت اطلاعات

«... چون وزارت اطلاعات به هر حال وزارتی است که بدنه آن با رهبری است، می‌خواهند این وزارت اطلاعات را متلاشی کنند.

حسینیان بر این نکته تأکید می‌کند که در پروژه قتل‌ها، مشارکتی‌ها تا حدود زیادی وزارت اطلاعات را متلاشی ساختند: اگر این بلایی را که جبهه دوم خرداد، از جریان قتل‌ها و توطئه‌ای که علیه وزارت اطلاعات کردند، هر وزارتخانه دیگری بود به کلی متلاشی شده بود. خیلی به وزارت اطلاعات ضربه زدند. وزارتخانه‌ای که بچه‌های آن بر مبنای انگیزه دینی کار می‌کردند، یک مرتبه به یک جنایت متهم شده که از بیرون هدایت می‌کردند و به نام وزیر اطلاعات علیه وزارت اطلاعات اطلاعیه نوشته می‌شود و بدون این‌که وزیر خبر داشته باشد، در تلویزیون می‌خوانند. بهترین افرادش دستگیر می‌شوند و یک‌سال و نیم تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار می‌گیرند و در اصل روحیه این بچه‌ها را متلاشی می‌کنند و دنبال همین موضوع هم بودند. عباس عبدی حرف خوبی زد. در جایی گفت: ما ترجیح می‌دهیم وزارت اطلاعات ضعیفی داشته باشیم و در تهران منافقین در مقر حکومت خمپاره بزنند. عبدی که دلش برای مردم نسوخته، او می‌خواسته که وزارتخانه‌ای موجود نباشد که اگر با امریکا رابطه‌ای برقرار می‌کند کشف شود. آنها دنبال این بودند و موفق هم شدند. بنابراین نباید بیش از این توقع داشت. ولی امیدوار هستیم که بازسازی روحی بشوند و ان‌شاءالله با روحیه قوی از انقلاب حمایت کنند.

ب) متهم کردن سپاه

آنان با اتهام‌زنی و به گردن سپاه انداختن قتل‌ها، در صدد القای آن بودند که مقام‌معظم رهبری چنین دستوری را صادر کرده‌اند بعد پیگیری کردم که خب حالا چطوری می‌خواستند این ماجرا را گردن مقام معظم رهبری بیندازند. قتل‌ها را مرتکب شدند. خب قطعاً نمی‌گویند که خود آقا آمده و کشته. آقای موسوی در بازجویی می‌گویند که قرار بود ما این قتل‌ها را به گردن سپاه بیندازیم و بگوییم سپاه این کار را کرده و معلوم هم بود که سپاه زیر نظر فرماندهی کل قواست و وقتی که به گردن سپاه بیفتد، معنایش این است که آقای خامنه‌ای چنین چیزی را دستور داده. تهیه و پخش نامه مجعول منسوب به مقام‌معظم رهبری در مسجد حسین‌آباد آیت‌الله طاهری، دقیقاً در همین راستا انجام شد تا قتل دگراندیشان را به رهبری نسبت دهند: در مسجد حسین‌آباد آیت‌الله طاهری‌اصفهانی، اطلاعیه‌ای منتشر شد که در آن اطلاعیه با قلم و امضای جعل شده مقام‌معظم رهبری خطاب به فرمانده سپاه سردار صفوی آمده بود که مضمونش چنین بود: آقای سردار صفوی این نویسندگان دگراندیش مرتد هستند و باید به جزای اعمالشان برسند. منتهی چون ناشی بودند از نظر خط و امضا با این‌که تلاش کرده بودند نامه جعلی باشد ولی مهری که از لحاظ طبقه‌بندی زده بودند مهری بود که در طبقه‌بندی جمهوری اسلامی آن مهر موجود نیست. این اطلاعیه در همان دو سه شبی که از همین جناح دوم خرداد آقایان نوری، کدیور و منتجب‌نیا برای سخنرانی می‌رفتند پخش شد. سپس اطلاعاتی را از داخل زندان به دست آوردیم و فهمیدیم آقای موسوی (مصطفی کاظمی) مطرح کرده است که ما خواستیم به واسطه این قتل‌ها بین رهبری و آقای خاتمی اختلاف بیندازیم و این کار را به رهبری نسبت بدهیم.

انحراف پرونده قتل‌ها

حسینیان همچنین می‌گوید: پرونده قتل‌های زنجیره‌ای در مسیر انحرافی و غیرطبیعی قرار گرفت و بازجوهای پرونده توسط علی ربیعی (عباد) به سازمان قضایی نیروهای مسلح تحمیل شدند. همه کارها را آقای علی ربیعی (عباد) مشاور امنیتی رئیس‌جمهور انجام می‌دادند، حتی جناب آقای یونسی هم که وزیر اطلاعات بودند از این ماجرا خبر نداشتند که این بازجوها را گذاشتند. بعداً که رفتند و شروع به کار کردند، فهمیدند که این بازجوها را از بالا گفتند که بگذارید برای رسیدگی به این پرونده. حسینیان در افشاگری دیگری فاش می‌سازد که انتخاب بازجوها در اصل کار سعید حجاریان بوده است و بازجوها از دوستان نزدیک وی بوده‌اند: بازجوهایی که از طرف دولت تعیین شده‌اند از جانب سعید حجاریان هستند و قتل‌ها یک توطئه است و جریان رسیدگی، یک توطئه است. شش هفت ماه قبل از کشف ماجرا این خبر را در مشهد اعلام کردم. حسینیان همچنین اظهار می‌دارد که در ملاقاتی با نیازی، رئیس سازمان قضایی وقت، ماهیت قضیه را برای وی فاش ساخته و از دوستی بازجوهای پرونده با سعید حجاریان و انتخاب بازجوها توسط شخص وی پرده برداشته است و گفته که سپردن چنین پرونده حساسی به سربازان سعید حجاریان، اشتباه محض است: «نیازی متأسفانه گوش نکرد به حرف من، الآن گرفتار شده است. به او گفتم اینها آدم‌های خطرناکی هستند. گفتم (که) آقای نیازی، اینها با سعید حجاریان ارتباط دارند، اینها از دوستان آنها هستند. مگر می‌شود پرونده‌ای را که خود آنها متهم هستند رسیدگی را به عهده آنها گذاشت. نکن چنین کاری را!»

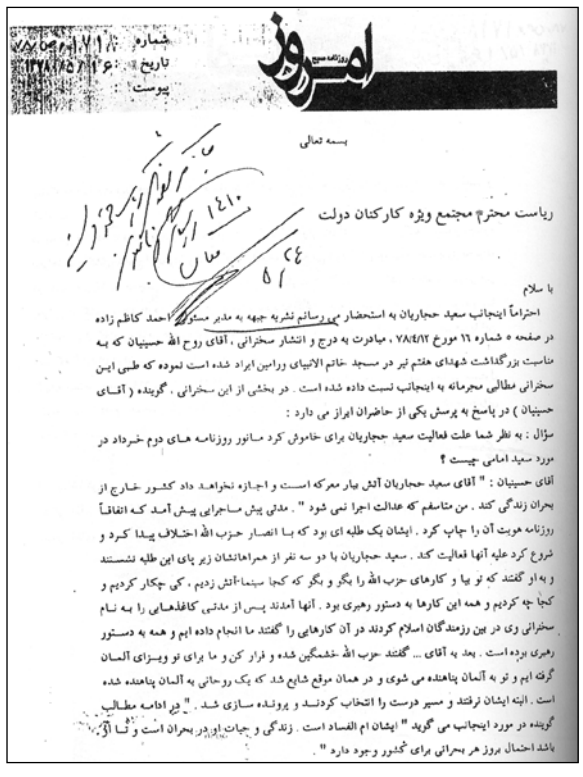
حسینیان درباره سوابق این بازجوها می‌گوید: «دو نفر از بچه‌های چپ وزارت اطلاعات، من حالا کاری ندارم به سابقه اینها. من خوب می‌شناسم این دو نفر را؛ یک نفر به نام مجتبی و یک نفر به نام مهدی. این دونفر بازجوهایی هستند که هر پرونده‌ای که دست‌شان بود، زمانی که من مسئول رسیدگی به پرونده‌های وزارت اطلاعات بودم، وقتی که پرونده‌هایی که اینها بازبینی کرده بودند، می‌گفتم از اول بازجویی بکنید. اینها اول سوژه را پدرش را درمی‌آوردند یا وادارش می‌کردند به خودکشی، دو سه نفر از متهمین خودکشی کردند. یا خودکشی می‌کند یا آبرویش را می‌برند. می‌گویند مسئله اخلاقی داشته یا جاسوس بوده، آخر سر هم هیچ چیزی از آن درنمی‌آوردند.»

یونسی: سعید امامی خودکشی کرد

در آخرین روزهای خرداد ماه ۱۳۷۸ خبر خودکشی سعید امامی، متهم قتل‌های پائیز ۱۳۷۷، منتشر گردید و گفته شد وی روز ۲۹ خرداد ۱۳۷۸ هنگام استحمام در بازداشتگاه با خوردن داروی نظافت خودکشی کرده است و بلافاصله به بیمارستان منتقل شده که تلاش‌های پزشکی برای نجات سعید امامی به شکست انجامیده است. محمد نیازی در گفت‌وگویی رسانه‌ای سعید امامی، مصطفی کاظمی، مهرداد عالی‌خانی و خسرو براتی را به عنوان عاملان اصلی قتل‌ها معرفی کرد. وی گفت: «برخی از افراد بازداشت شده از نیروهای اطلاعاتی و بعضی نیز دارای شغل آزاد هستند.» او اعلام کرد: «با وجود مراقبت‌های ویژه‌ای که از سعید امامی یکی از عوامل اصلی و محوری این قتل‌ها به عمل می‌آمد، وی روز شنبه ۲۹ خرداد در زمان استحمام در بازداشتگاه با خوردن داروی نظافت خودکشی کرد. وی پس از اقدام به خودکشی، بلافاصله به بیمارستان تخصصی منتقل شد ولی تلاش‌های پزشکی برای نجات وی مؤثر واقع نشد. وی افزود: با توجه به مدارک موجود و اعترافات صریح سعید امامی، وی هیچگونه راه فراری نداشت و اگر با این اتهامات به دادگاه می‌رفت حکم او اعدام بود! نیازی همچنین اظهار داشت: تاکنون تعداد ۲۳ نفر به عنوان متهم در این پرونده تحت تعقیب قرار گرفته‌اند که بعد از تحقیقات لازم برخی از آنان با سپردن وثیقه آزاد شدند، ۳۳۰ نفر نیز به عنوان مطلع و گواه در این پرونده مطرح هستند.» نیازی اعلام کرد: «در جریان تحقیقات، ۳ نفر دیگر نیز اخیراً دستگیر شده‌اند که نتیجه، متعاقباً اعلام خواهد شد. یکی از آن سه نفری که در آن زمان دستگیر شدند، همسر سعید امامی بود. روز بعد اظهارات وزیر اطلاعات دولت خاتمی منتشر شد که در بخشی از سخنانش به پرونده قتل‌ها نیز پرداخت و با اشاره به خودکشی سعید امامی مشهور به سعید اسلامی از متهمان اصلی پرونده در موقع استحمام تأکید کرد: وزارت اطلاعات به محض اطلاع از خودکشی وی گروهی را مأمور به رسیدگی و مشخص کردن علت و انگیزه خودکشی کرد که بر اساس گزارش این گروه، پرونده بالینی بیمارستان و تحقیقات سایر کارشناسان، سعید امامی در یک لحظه فرصت پیش آمده در موقع استحمام، خودکشی کرده است. خودکشی سعید امامی اگرچه برای بسیاری از اطلاعات پرونده قتل‌های اخیر یک ضربه بود ولی به مسیر رسیدگی و تحقیقات پرونده آسیبی وارد نخواهد کرد. وزیر اطلاعات گفت: فرد خودکشی کرده و سایر متهمان، اطلاعات زیادی را ارائه کردند که در زمان لازم قاضی مربوط در مرجع قضایی به اطلاع عموم خواهد رساند. یونسی با اشاره به اقدامها و همکاری وزارت اطلاعات برای شناسایی، دستگیری و معرفی عاملان قتلهابه دستگاه قضایی یادآور شد: احتمال مسامحه مأمور مراقبت از سعید امامی قابل پیگیری و تحقیق و برای تکمیل پرونده دستورهای لازم صادر شده است.

مراسم ختم سعید امامی و بیانیه حسینیان

چند روز بعد، حجت‌الاسلام حسینیان در حالی که مجلس ختم سعید امامی به سوژه رسانه‌های دوم خردادی تبدیل شده بود، به مراسم شب هفتم رفت تا بر بی‌گناهی امامی تأکید داشته باشد. این حرکت کافی بود تا روزنامه‌هایی چون نشاط، صبح امروز، سلام، خرداد و عصر آزادگان فعال گردند و به تخریب و ترور شخصیت حسینیان بپردازند و در مقابل هجمه تبلیغاتی مشارکتی‌ها، حسینیان «توضیح نامه»‌ای می‌نویسد و در آن از تحریف سخنانش به‌دست غوغاسالاران خبر می‌دهد. او در این توضیح نامه بر تحلیل قبلی خود که در آن مصطفی موسوی (کاظمی) اصلاح‌طلب را متهم شماره یک دانسته بود، صحه گذاشته و فاش می‌سازد که معرفی سعید امامی به عنوان متهم اصلی از سوی غوغاسالاران در راستای سناریوی از پیش نوشته آنها و با هدف انحراف مسیر پرونده و اذهان مردم از موسوی، متهم شماره یک قتل‌های زنجیره‌ای، صورت گرفته بود: روزنامه‌های وابسته به جناح حاکم تلاش می‌کنند تا با یک مغالطه آشکار «مجرم اصلی» را فردی جلوه دهند که الآن دستش از دنیا کوتاه است و قادر به دفاع از خود نیست. حسینیان همچنین این تصور مشارکتی‌ها که بتوانند وی را با ترور


امروز

شماره
تاریخ
پیوست

بسمه تعالی

ریاست محترم مجتمع ویژه کارکنان دولت

با سلام

احتراماً اینجانب سعید حجاریان به استحضار می‌رسانم نشریه جبهه به مدیر مسئولی احمد کاظم زاده در صفحه ۵ شماره ۱۶ مورخ ۷۸/۴/۱۲ ، مبادرت به درج و انتشار سخنانی ، آقای روح الله حسینیان که به مناسبت بزرگداشت شهدای هفتم تیر در مسجد خاتم الانبیای ورامین ایراد شده است نموده که طی این سخنانی مطالبی مجرمانه به اینجانب نسبت داده شده است . در بخشی از این سخنانی ، گوینده (آقای حسینیان) در پاسخ به پرسش یکی از حاضران ابراز می دارد :

سؤال : به نظر شما علت فعالیت سعید حجاریان برای خاموش کرد ماتور روزنامه های دوم خرداد در مورد سعید امامی چیست ؟

آقای حسینیان : " آقای سعید حجاریان آش یار معرکه است و اجازه نخواهد داد کشور خارج از بحران زندگی کند . من متاسفم که عدالت اجرا نمی شود " . مدتی پیش ماجرایی پیش آمد که اتفاقاً روزنامه هویت آن را چاپ کرد . ایشان یک طلبه ای بود که با انصار حزب الله اختلاف پیدا کرد و شروع کرد علیه آنها فعالیت کند . سعید حجاریان با دو سه نفر از همراهانشان زیر پای این طلبه نشستند و به او گفتند که تو بیا و کارهای حزب الله را بگو و بگو که کجا سینما آتش زدیم ، کی چکار کردیم و کجا چه کردیم و همه این کارها به دستور رهبری بود . آنها آمدند پس از مدتی کاغذهایی را به نام سخنرانی وی در بین رزمندگان اسلام گردند در آن کارهایی را گفتند ما انجام داده ایم و همه به دستور رهبری برده است . بعد به آقای ... گفتند حزب الله خشمگین شده و فرار کن و ما برای تو ویزای آلمان گرفته ایم و تو به آلمان پناهنده می شوی و در همان موقع شایع شد که یک روحانی به آلمان پناهنده شده است . اینه ایشان ترفتند و مسیر درست را انتخاب کردند و پرونده سازی شد . " در ادامه مطالب گوینده در مورد اینجانب می گوید " ایشان ام الفساد است . زندگی و حیات او در بحران است و تا آن باشد احتمال بروز هر بحرانی برای کشور وجود دارد " .

شکایت سعید حجاریان از روح الله حسینیان



انتشار فیلم شکنجه فاطمه دری‌نوگورانی همسر سعید امامی بزرگترین رسوایی دولت خاتمی بود. گفته می‌شود مرکز اسناد انقلاب اسلامی قصد دارد خاطرات همسر و پدر سعید امامی را منتشر کند

شخصیت از میدان بیرون کنند، اشتباه محض آنها می‌داند: غوغاییان سخت در اشـتباه‌اند، اگر می‌پندارند با دروغ و تخریب و ناجوانمردی می‌توانند امثال حسـینیان را از صحنه خارج کنند و صدای او را در گلو خفه کنند.این روشی را که جبهه دوم خرداد در پیش گرفته‌اسـت روش قابل دوامی نیست. تجربه نشـان داده است که انحصار شکست خوردنی اسـت. استبداد در هر شکلی فروریختنی است. اگر شـاه توانست با تک حزبی سلطنت خود را حفظ کند، شـما هم می‌توانید سیطره تک صدایی را مدتی طولانی حفظ کنید! اگر شاه توانست با دیکتاتوری مرتجعانه خویش، سکوت را برای همیشه بر مجاهدان راه خدا تحمیل کند، شما هم خواهید توانست با دیکتاتوری مدرن و اشرافیت مطبوعاتی، دهان آزادگان را ببندید. شـما آن‌قدر ضعیف و ترسـو هستید که حتـی توان تحمل یک صـدای مخالف را ندارید. همه سـنگرها را به گفته خـود فتح کردید. دولتی مقتدر با پشـتوانه‌ای قوی، مجلس را نیز با اکثریتی قاطـع به آن افزودید... همه را مرعوب فضای خفقان خویش کرده‌اید تا همه تن به سـازش با شما داده‌اند اما آن‌قدر خود را در موضع شکنندگی می‌بینید کـه اجـازه اظهارنظر حتی به یک مخالف هم نمی‌دهیـد. در مورد قتل‌های مصطفی کاظمی هر چه خواسـتید گفتید و با هر کس دشـمنی داشتید بر او تاختید، اما یک تحلیل مخالف تمام رشته اعصاب شما را به هم ریخت و هنوز برخود می‌پیچید و تیر در تاریکی رها می‌سـازید. راسـتی در برنامه چراغ چه مطلبی را گفتم که این‌چنین برآشـفتید و این‌چنین زبان به ناسزا گشودید؟... اما می‌دانستم شما پریشان از ناتمام ماندن سناریویی بودید که برایتان نگاشته بودند و من خوشـحالم از بر هم زدن صف حمله شـما. در دل به شـما حق می‌دادم که فریاد بزنید و سر بر دیوار بکوبید.

باند شـما با دست پنهانش جریان رسـیدگی به پرونده را منحرف کرد و با دسـت آشـکارش فضا را آلوده سـاخت. آنچه پس از یک سـال و اندی رسیدگی اتفاق افتاد، همان چیزی بود که من در یک جلسه خصوصی در مشـهد پیش‌بینی کردم و شـما از آن یک بحران سـاختید. اگر یک روز دست‌اندرکاران رسیدگی و اعمالی که به وقوع پیوست برای مردم آشکار شود آنچه اکثر مسئولان در نهان گفتند که «حق با حسینیان بود» آشکارا خواهند گفت. آن روز را خواهید دید که همه کسـانی که افتخار دخالت در رسیدگی داشتند و آشکارا مسئولیت رسیدگی را می‌پذیرفتند و از ادامه رسیدگی اعلام رضایت می‌کردند، همه چیز را انکار خواهند کرد و من مطمئنم آه مظلوم چنان خاندان برانداز است که هیچ‌کس را توان گریز از آن نباشد. و آن روز فرا خواهد رسـید... با صدای رسـا اعلام می‌کنم من عقیده‌ام راجع به سعید (حجاریان) هیچ تغییری نکرده‌اسـت. اگر تمام مسـئولان نظام او را فرشـته بدانند و او را پیام‌آور آزادی بخوانند، در عقیده بنده سـر سوزنی تغییر نسبت به برداشت خودم از او به‌وجود نخواهد آمد، مگر این‌که قطع برخلاف پیدا کنم و مطمئن شوم در مقدمات برداشتم اشتباه کرده‌ام. آن وقت خودم با پای برهنه در خانه و درگاهش خواهم ماند تا از او رضایت بطلبم.

البته شما می‌توانید همین جملات را تیتر کنید و جوسازی کنید، من از جوسازی شما ترسی ندارم. حیات شما بر پایه تبلیغات بی‌اساس و دروغین است اما بدانید که «ان اوهن البیوت، لبیت العنکبوت: سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت اسـت.» اگرچه امروز با امواج تبلیغاتی، همه چیز را به عکس جلوه می‌دهیـد باطل را حق و ارزش‌ها را ضدارزش می‌نامید اما روزی چهره تزویر هویدا و شمشیر زور شکسته و کیسه زر تهی خواهد شد. شما چنان در تعارض عریان گرفتار شـده‌اید که چاره‌ای جز غبار به راه انداختن ندارید؛ شعار آزادی می‌دهید اما اختناقی ایجاد کرده‌اید که همه را در محاق وحشت از اظهار نظر فـرو برده‌اید. من چگونه باور کنم انسـان‌هایی که هیچ ماهیت دموکراتیک ندارند می‌خواهند دموکراسی برقرار کنند؟! شعار قانون می‌دهند اما هر قانونی را زیرپای خود له می‌کنند؟ من هرگز باور نمی‌کنم قانون‌شکنان مدافع قانون باشند... وقتی به شعارهای ضدخشونت شما می‌اندیشم و سابقه شغلی شما را به یاد می‌آورم غرق در تعجب می‌شـوم؟ وقتی جناب آقای موسوی‌تبریزی و آقای وردی‌نژاد و عباد و آیت‌الله خلخالی می‌شوند ضدخشونت و آیت‌الله جنتی و مصباح می‌شوند چهره‌های خشن، نمی‌دانم دم خروس را باور کنم یا قسم حضرت عباس را؟ شـما به من حق بدهید که نسبت به همه شعارهایتان به دیده شک و تردید بنگرم، بیایید برای بررسی ریشه‌های خشونت یک مرتبه این سـؤال را مطرح کنیم: «چه کسـانی و چه جناحی در این کشور خشونت را پایه‌ریـزی کردند؟ عجبا! یک روز آیت‌الله مهدوی به خاطر منتقد بودن به رفتار خشن، می‌شود سازشکار و به جرم سازشکار باید منزوی شود و یک روز به جرم خشونت باید منزوی شود و آیات عذاب در شأن او نازل شود و معاویه دغلباز، عابد و زاهد قلمداد گردد؟ آن وقت نباید تعجب کرد از کسانی که ملت ایران را یکپارچه ممنوع‌الخروج اعلام کردند. اگر امروز از غم امت سر در جیب تفکر فرو برند و کسانی که سفارتی را در منظر عام به تسخیر درآوردند و امروز شعار تنش‌زدایی سر دهند و گناه تنش‌ها را به گردن دیگران بیندازند البته به این هنرمندی بایدآفرین گفت که چگونه آسمان و ریسمان می‌کنند و ریسمان را مـار و صد البته باید به هنرمندانی که طبق مقتضای زمان، روزی از دیوار سفارت بالا می‌روند و روزی به پای دیوار سر می‌سایند، آفرین گفت؛ به امید روزی که نفاق، نقاب از رخ برکشد.»

تردید در خودکشی

حسینیان همچنین با قوت مسئله خودکشی سعید امامی را رد کرد و گفت: اما مسئله خودکشی را اصلاً اعتقاد ندارم. مطمئن هستم سعید امامی را همان دسـت‌های ناپاک که قتل‌های زنجیره‌ای را به وجود آوردند، همان دسـت‌های ناپاک که جریان رسیدگی را منحرف کرد، سعید امامی را به قتل رساند و مظلومانه پیش از کشتن آبروی او را بردند. من قبل از این جریان به آقای ربیعی یک نامه‌هایی نوشتم. وقتی که دستم از همه جا کوتاه بود گفتم مظلومیت این بچه‌ها دامن شما را خواهد گرفت. دلایل حسینیان برای عدم خودکشـی سعید امامی به این شرح بود: یک استکان داروی نظافت کسی را نمی‌کشد؛ من گواهی فوت ایشان را دارم و پزشک قانونی هیچ گزارشی راجع به مرگ ایشان ننوشتند و نوشتند علت مرگ نامعلوم (است). آقای سعید امامی تا چهار روز در بیمارسـتان بود، زنده بود و بعد از چهار روز فوت کرده اسـت. معلوم اسـت که دارو این‌قدر مؤثر نبوده، همان لحظات ایشان را از بین ببرد و حتی خبر دادند که ایشـان خوب شده بیایید ببریدش. حسینیان قتل سعید امامـی را به آن دلیل محتمل‌تر می‌داند که پزشـکان علت مرگ وی را (دو سـاعت قبل از مرخصی) ایست قلبی دانسته‌اند و از طرفی دیگر ایست قلبی با آمپول هواسـت. حسـینیان ناگفته دیگری را نیز فاش می‌کند و می‌گوید: چند وقت پیش خدمت آقای ری‌شـهری بودم ایشـان فرمودند که یک نوار شـکنجه آورده‌اند اینجا. من دیده‌ام حالم به هم خورده است دو دقیقه‌اش را دیده‌ام و مطمئن شدم که سعید امامی خودکشی نکرده بلکه او را کشته‌اند من همین‌جور پیگیر بودم ببینم این نوار چیست که آقای ری‌شهری از این جریان چنین اسـتنباط کرده‌است؟ بالاخره از دوسـتانی که نوار را دیده بودند سؤال کـردم. دیدم که یکی از همین متهمین را دارند با شـلاق می‌زنند و بازجوها می‌گویند که دو قاشق بخور.

شکنجه همسر سعید امامی تا پای مرگ

حسـینیان در ادامه افشاگری‌هایش از شکنجه همسر سعید امامی توسط بازجوهایی که از سوی سعید حجاریان بودند، سخن می‌گوید و بر اطلاع خاتمی از جریان شـکنجه، قبل از کشف آن، تأکید می‌نماید: در مورد جریان شـکنجه این‌گونه نبود که آقای خاتمی خبر نداشـته باشد. متأسفم که آقای خاتمی انکار می‌کند. بنده به یکی از وزرا بارها گفتم که چرا جریان شکنجه را به آقای خاتمی نمی‌گوید؟ گفت گفته‌ام. ماجرای کشف شدن جریان شکنجه در رمضان سال گذشته بود که یک نفر از پزشکان بیمارستان بقیه‌الله سپاه که خانم او هم در وزارت اطلاعات بوده‌است برای آقای یونسی خبر آورد که یک خانم و یک آقایی از متهمین پرونده در حال مرگ هسـتند و خیلی التماس می‌کنند که یک نفر با اینها صحبت کند. آقای یونسی نماینده‌ای فرستاد که او را راه ندادند تا این‌که جریان به دفتر مقام‌معظم رهبری رسید. از طرف دفتر با آقای هاشمی‌شاهرودی تماس گرفتند و ایشان آقای مروی را فرستاد برای تحقیق و دیدند که یکی از آنها همسر سعید امامی است. اینها در حال مرگ بودند و کلیه‌هایشان از شدت شکنجه از کار افتاده بود. آقای مروی می‌گفت استخوان کف پاهای همسر سعید امامی بیرون زده بود یعنی شکنجه چیزی نبوده است که آقای خاتمی بخواهد انکار کند. این جریان کشانده شد به هیأت سه نفری که رفتند پرونده را رسیدگی کردند و مشخص شد همه چیز دروغ بوده‌است. در سـؤال‌هایی که از متهمین می‌کردند دنبال قتل‌ها نبودند بلکه دنبال چیز دیگری بوده‌اند.

پیام خاتمی

پس از آن‌که انحراف هدفدار در مسـیر پرونده قتل‌های زنجیره‌ای به‌دسـت بازجوهای انتخاب شده از سوی سـعید حجاریان کشف می‌گردد، خاتمی از طریق یکی از وزرایش برای حسـینیان پیام می‌فرسـتد و از او تمنا می‌کند که از ماجرای کشف شده سخن نگوید و به افشاگری نپردازد: مهم‌تر از اینها پیامی بود که ایشـان (خاتمی) پس از کشف شدن جریان شکنجه در حضور سی نفر برای من فرستاد. از جمله شاهدان این جلسه آقای زرگر، آقای رامندیها از قضات دیوان عالی‌کشـور، آقای راجی از قضات دادگاه تجدیدنظر بودند. در آن جلسه، وزیری آمد و از قول آقای خاتمی گفت: آقای خاتمی به شـما سلام رسانده و از شما خواهش کرده است که در مورد این جریان شما مصاحبه نکنید. من هم از طرف مقابل، از روزنامه‌ها می‌خواهم فتیله را پائین بکشـند، خودم پرونـده را جمع و جورش می‌کنم. اگر آقـای خاتمی کاره‌ای نبود چطور می‌توانسـت پرونده را جمع و جورش کند؟ اگر واقعاً ایشان نقش نداشـتند چرا پیغام دادند؟ به همین خاطر اسـت که اینها جرأت نمی‌کنند با من مناظره کنند. با کشـف انحراف در مسـیر رسـیدگی به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، خاتمی، رئیس‌جمهور وقت، در معرض یک رسـوایی مفتضحانه قرار گرفت و چاره‌ای جز تکذیب نقش خود در پرونده ندید. این حرکت مسبب آن شد که سازمان قضایی نیروهای مسلح بیانیه افشاگرانه و سرگشاده‌ای در همین باره صادر کند و مسـائل مربوط به انحراف پرونده را فاش سازد: آقای خاتمی در امر پی‌گیری پرونده قتل‌های زنجیره‌ای نقش اساسی ایفا نموده و در آن دخالت داشـته‌اند... اصل دخالت قابل انکار نیست و باید مسئولیت این دخالت نیز پذیرفته شود. در بیانیه مذکور با تأکید بر این‌که رئیس‌جمهور وقت اختیارات فراوانی در پرونده قتل‌ها داشـته، آمده اسـت براساس اعلام مورخ ۱۳۷۷/۹/۲۴دفتر رئیس محترم جمهوری، کمیته ویژه یک کمیته قضایی ـ امنیتی بوده است. لذا علی‌الاصول می‌بایست عضوی از قوه قضائیه و عضوی از قوه مجریه در آن شـرکت داشته باشند و قاعدتاً عنصر قضایی این کمیته می‌بایست از سوی رئیس قوه قضائیه معرفی می‌شد. در حالی که عضو قضایی این کمیته (آقای یونسـی) نیز از سوی آقای رئیس‌جمهور معرفی شده است و رئیس وقت قوه قضائیه هیچ‌گونه اطلاعی از موضوع نداشـته است... ورود یک گروه خاص در پرونده امنیتی خاص، عملاً کار تحقیق را مختل می‌کند. بخصوص اگر انگیزه‌های خاصی وجود داشـته باشد که چنین نیز شد و ورود ایـن گروه، سرنوشـت پرونده را عوض کرد... بنابراین واقعیت آن اسـت که تشکیل این گروه و ورود آنها به پرونده با اصرار و ابلاغ آقای خاتمی صورت گرفته، در حالی که برخلاف نظر مقام قضایی پرونده بوده است... اگر ایشان (خاتمی) نتایج بازجویی‌ها را بررسی نمی‌کرده، پس گروه بازخوانی را برای چه تشکیل داده‌اند؟... در این پرونده جناب آقای خاتمی اختیارات بالایی را اعمال نموده‌اند که از آن جمله می‌توان به تعویض مقام قضایی پرونده اشاره نمود که چنین امری مسبوق به سابقه نیست... اگر این امر اعمال مسئولیت و اختیار در رسیدگی به پرونده نیست، پس اسم آن چیست؟

حکم دادگاه

بالاخره پس از جنجال‌های بسیار دادگاه متهمان قتل‌های زنجیره‌ای در فاصله ۳ تا ۳۰ دی ۷۹ به صورت غیرعلنی و بدون حضور هیچ یک از وکلا یا اعضای خانواده مقتولان به ریاسـت محمدرضا عقیقی رئیس شعبه دادگاه نظامی یک تهران برگزار شد. رئیس دادگاه اعلام کرد که پس از استماع نظر و استدلال معاون دادستان نظامی تهران، چون علنی بودن دادرسی را موجب اخلال در امنیت و نظم عمومی تشخیص داد، مستند به‌بند ۳ ماده ۳۲۷ قانون آئین دادرسی کیفری و اصل ۱۶۵ قانون اساسی قرار دادرسی غیرعلنی را صادر نموده اسـت. با برگزاری ۱۲ جلسـه دادگاه در نهایت شعبه یک دادگاه نظامی تهران به ریاسـت قاضی عقیقی در حکمی مصطفی کاظمی قائم مقام وقت معاونت امنیتی وزارت اطلاعات و مهرداد عالیخانی مدیرکل وزارت اطلاعات را به جرم آمریت و صدور دستور چهار فقره قتل به چهار بار حبس ابد محکوم کرد. علی روشنی مسئول وقت حراست بهشت زهرای تهران به جرم مباشرت در قتل محمد مختاری و محمد جعفر پوینده به دوفقره قصاص نفس و محمود جعفـرزاده عضو اداره عملیـات وزارت اطلاعات را به جرم مباشـرت در قتل داریوش فروهر به یک فقره قصاص نفس محکوم شدند.

همچنین علی محسنی دیگر عضو اداره عملیات وزارت اطلاعات را به جرم مباشرت در قتل پروانه اسکندری (فروهر) به یک فقره قصاص نفس پس از پرداخت نصف دیه کامل به قاتل محکوم شـد. حمید رسولی و محمد عزیزی از مدیران میانی وزارت اطلاعات هر دو به جرم آمریت و صدور دستور در راسـتای اجرای دو فقره قتل آقای داریوش فروهر و خانم اسکندری به دو فقره حبس ابد محکوم شدند. خسرو براتی به جرم معاونت در قتل به ده سال زندان و اصغر سـیاح به شش سال زندان محکوم شدند و سایر متهمان شامل ابوالفضل مسلمی، مصطفی هاشمی، محمدحسین اثنی‌عشر، علی صفایی‌پور و علی ناظری به دو و نیم تا چهار سـال زندان محکوم گردیدند. دادگاه ۳ نفر از اعضای بازداشـت شده وزارت اطلاعات را تبرئه کرد و متهمان همگی به غیر از خسـرو براتی از اعضای رسـمی وزارت اطلاعات بودند. با اعتراض وکلای متهمان قتل‌های زنجیره‌ای رأی دادگاه در دیوان عالی کشـور نقض شـد و محمد عزیزی و علی روشنی در شعبه پنجم دادگاه نظامی تهران به تغییر عنوان اتهام مواجه شـدند و مجازات محکومان به قصاص نیز به دلیل آنچه گذشت خانواده مقتولان ذکر شد به ۱۰ سال زندان محکوم شدند. چند سال بعد تمامی محکومین به جز مصطفی کاظمی و عالیخانی آزاد شدند.



سه فاز تحلیل
درباره قتل‌های زنجیره‌ای

آنچه می‌خوانید تحلیلی از یکی از کارشناسان ارشد امنیتی درباره قتل‌های زنجیره‌ای است که در کتاب جنگ در پناه صلح منتشر شده است.

فاز یکم: وقوع قتل‌ها

در نگاه نخست به نظر می‌رسید این قتل‌ها با هدف خارج کردن جریان روشنفکری معاند از زیر چتر اطلاعاتی انجام شده است. قتل‌های زنجیره‌ای در راستای راهبرد استحاله و فروپاشی جمهوری اسلامی از درون، فضای لازم را برای فعال شدن روشنفکران معاند و خط شکنی و سهم‌خواهی آنان از نظام دینی فراهم می‌ساخت. یکی از اعضای کانون نویسندگان می‌گوید: «وقتی که تمام جریانات روشنفکری کشور و خارج کشور به عنوان سوژه در وزارت اطلاعات درآمدند و همه تحت کنترل و مراقبت می‌باشند، بدیهی است که با شعارهای دوم خرداد جور درنیاید. اگر بخواهیم آزادی روشنفکران را نوید بدهیم، کاری مهمتر از این نمی‌توان کرد که کنترل و مراقبت را برداشته و وزارت اطلاعات را از اهداف و سوژه‌ها منصرف کرد و استحاله نظام را با استحاله اطلاعاتی آغاز نماییم.» ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای، ناظر بر تسویه‌حساب درونی جبهه روشنفکری معاند نیز می‌باشد. تأمل در هدف‌گذاری‌های این پروژه (افرادی که در این سناریو به قتل رسیدند) ضمن منتفی ساختن طراحی قتل‌ها از سوی نظام، موضوع حذف موانع و تصفیه درونی را اثبات می‌نماید. یکی از سوژه‌های به قتل رسیده در این پروژه، داریوش فروهر بود. وی با عدم اعتقاد به راهبرد استحاله نظام اسلامی با نرم‌افزار اصلاحات و عدم همراهی با اپوزیسیون داخلی، نخستین مانعی بود که باید حذف می‌شد. فروهر چند ماه پیش از به قتل رسیدن، با معرفی نهضت آزادی به عنوان اپوزیسیون درون‌زای جمهوری اسلامی، در اظهاراتی که موضوع حذف و تصفیه درونی جبهه روشنفکری معاند را تأیید می‌کرد، می‌گوید: «ما معتقدیم که حکومت از مسیر انقلاب خارج و منحرف شده و به کج راهه افتاده است. بنابراین، این حکومت باید برانداخته شود و حکومتی غیرمذهبی با رعایت جدایی کامل دین از دولت بر سر کار آید.»

وی – به عنوان سرکرده حزب پنج نفره ملت – که به علت تکروی‌ها و مخالفت‌های آشکار خود، از دشمنان بی‌خطر نظام محسوب می‌شد، در خصوص شیوه براندازی مورد نظرش که با مشی استحاله رسمی و قانونی نظام دینی از درون ناسازگار بود، اظهار می‌دارد: «شیوه دستیابی به این هدف، انجام مبارزه قهرآمیز غیرمسلحانه مانند برپایی تظاهرات، انجام اعتصاب، تحریم انتخابات و امثالهم می‌باشد.» مقتولان دیگر پروژه قتل‌های زنجیره‌ای نیز از اعضای بریده، منفعل یا چپگرای کانون نویسندگان بودند که در دور جدید فعالیت و مشارکت این کانون در عملیات استحاله جمهوری اسلامی، به علت مخالفت‌ها و مانع‌تراشی‌ها می‌بایست حذف می‌شدند. پس از وقوع قتل‌ها و حذف این موانع، با تغییراتی که در سطوح بالا و مدیریتی کانون نویسندگان به وجود آمد، گمانه تصفیه درونی بیش از پیش به واقعیت نزدیک شد.

فاز دوم: جنگ روانی

با گسترش جنگ روانی به عرصه تبلیغات سیاسی و توان تأثیرگذاری بر افکار عمومی، این فرآیند به یکی از نرم‌افزارهای براندازی تبدیل شد. پخش شایعه، بمباران مستمر افکار عمومی و القای ذهنیت‌های نادرست توسط رسانه‌ها از لوازم عملیات روانی به شمار آمد. طراحان جنگ روانی با ایجاد پرسش‌ها و شبهه‌های بی‌اساس در اذهان جامعه، افکار عمومی را مطابق اهداف و مقاصد مورد نظر خود شکل داده، بر آن مدیریت می‌کنند. تخریب رقیبان سیاسی و بی‌اعتبار ساختن آنها در جامعه نیز یکی از کارکردهای جنگ روانی می‌باشد. عملیات روانی در کارکردی دیگر با پنهان نگه داشتن حقیقت و استتار ستاد طرح و آمران اصلی سناریو، چهره واقعیت را هنگام کشف و ظهور، مشوش می‌سازد؛ به گونه‌ای که برای افکار عمومی ناپذیرفتنی باشد. در فاز دوم پروژه قتل‌های زنجیره‌ای (جنگ روانی) کارکردهای ذکر شده به منصه ظهور رسید. با وقوع قتل‌ها، رسانه‌های بیگانه و مطبوعات زنجیره‌ای تجدید نظر طلب در عملیات روانی همه جانبه، از این سوژه برای هجمه به ساختارهای نظام دینی بهره بردند. آنان سعی داشتند از این رهاورد به اهداف زیر دست یابند:

برهم زدن وحدت و انسجام ملی

ایجاد شکاف در ارکان نظام دینی و تبدیل آن به تضاد و تقابل و در نتیجه ساخت دوگانگی در حاکمیت، بدیهی‌ترین هدف قتل‌های زنجیره‌ای بود. مصطفی کاظمی (موسوی) – از آمران اصلی پروژه قتل‌ها – در بیان اهداف اصلی این سناریو تصریح می‌کند: «تحلیل ما از اوضاع جاری روز این بود که رهبری غیر از امام است و آقای خاتمی هم به دلیل این‌که ۲۰ میلیون پشتیبان دارد، قدرتش بیشتر از بنی‌صدر است و ما این قتل‌ها را مرتکب می‌شویم و به گردن رهبری می‌اندازیم و جنگ بین این دو منجر به شکست رهبری... خواهد شد.»

ادامه عملیات مشروعیت قهقرایی

عینیت بخشیدن به خط‌کشی و صورت‌بندی اصلاح‌طلب و خشونت‌طلب – آبی و قرمز کردن جامعه – و قرار دادن افراد و جریان‌های اصولگرا در صف خشونت‌طلبان، از دیگر اهداف پروژه بود. طراحان این پروژه با سنگین کردن فضای اتهام بر روی معتقدان به نظام دینی، تضعیف، بی‌اعتباری و انزوای آن را انتظار می‌کشیدند. عزت‌الله سحابی در مصاحبه‌ای با روزنامه خرداد به صراحت اعلام می‌دارد: «انتساب جنایت‌های اخیر به جناح انحصار غیرقابل انکار است؛ چرا که نظریه‌پردازها، مبلغ‌ها، مجوز شرعی صادرکن‌ها و فتوا بده‌ها همه در این جناح مقابل قرار دارند.» رسول منتجب‌نیا در این‌باره می‌گوید: «همه مردم می‌دانند که این مسائل از طرف جناح مخالف خاتمی به وجود آمده است... جناح راست بیش از دو سال است که از طریق مصاحبه و خطبه‌های نمازجمعه، زمینه‌های چنین اعمال وحشیانه‌ای را فراهم کرده است.» یکی از تشکل‌های دانشجویی که در نقش ماشین فشار، تئوری فشار از پائین را به فاز اجرا منتقل کرده بود، با انتشار بیانیه‌ای تصریح می‌کند: «ملت ایران این بار نیز با هوشیاری، نوک پیکان اتهام را به سوی متهمین واقعی که همانا شکست‌خوردگان از دوم خرداد و مخالفین جامعه مدنی‌اند، نشانه خواهد رفت.»

منفعل کردن سیستم امنیتی و خالی کردن کشور از چتر اطلاعاتی

اقتدار و امنیت ملی یک کشور با سلامت و ثبات پایه‌های اقتدار حاکمیت آن کشور و اعتماد افکار عمومی به آن، نسبت مستقیم دارد. بر همین اساس شکستن اقتدار و سلب اعتماد از نهادهای حافظ امنیت، بخشی از طرح براندازی یک حاکمیت است؛ مثلاً فروپاشی شوروی سابق هنگامی به فعلیت درآمد و به مرحله نهایی رسید که سیستم اطلاعاتی و امنیتی آن کشور منفعل شد و فرو ریخت.

از این دیدگاه، پروژه قتل‌های زنجیره‌ای و جنگ روانی برخاسته از آن، پیچیده‌ترین سناریوی مشروعیت قهقرایی برای سلب اعتماد مردم از نظام دینی و پایه‌های اقتدار آن بود. یکی از اعضای کانون نویسندگان با اشاره به وقوع قتل‌ها و رهاوردهای آن تصریح می‌کند: «به نظر من مهمترین کار، بعد از دوم خرداد، مباحثی بود که درجهت تضعیف و تخفیف وزارت اطلاعات در جامعه مطرح شد؛ زیرا رسوا کردن نظام اطلاعاتی و کارکردها و سیاست‌هایش گام مؤثری بود برای استحاله رژیم.» دکتر ویلیام – یکی از اعضای مؤثر جمعیت امت اسلام امریکا – در نامه‌ای درباره قتل‌های زنجیره‌ای می‌نویسد: «اخبار نگران‌کننده و تأسف‌باری از ایران می‌رسد که ایرانی‌ها با دست خود وزارت اطلاعات را زمینگیر کرده و علیه آن موجی از فشار و تبلیغات روانی و سیاسی را به وجود آورده‌اند و مسلمانان و خصوصاً شیعیان ایالت‌های مختلف امریکا بشدت از این حرکت متعجب گردیده‌اند. بنابر اطلاعی که از محافل اسرائیلی مقیم امریکا داشتیم و بارها هم گفته شد، اسرائیل از مدت‌ها قبل معتقد شده بود که وزارت اطلاعات ایران در حد قابل قبولی در جهان مطرح است... لذا در چند سال گذشته تلاش کردند تا بتوانند مانند طرح داماتو، به محدودسازی و تخریب وزارت اطلاعات بپردازند و امروز که وزارت اطلاعات مورد غضب خود ایرانیان، اسرائیل و امریکاست، اتفاقی نیست.»

بی‌اعتبار ساختن نهادهای برآمده از متن انقلاب

تضعیف نهاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که یکی از کاراترین پایه‌های اقتدار نظام دینی و مدافع دستاوردهای انقلاب اسلامی است، از دیگر اهداف پروژه قتل‌های زنجیره‌ای بود. در این خصوص مصطفی کاظمی در اقرار خود اذعان می‌دارد: «قرار بود این قتل‌ها را به گردن سپاه بیندازیم و چون سپاه زیرنظر فرماندهی کل قواست، طبعاً نتیجه‌گیری می‌شود که رهبری دستور این قتل‌ها را صادر کرده است.» روزنامه‌های تجدیدنظر طلب و قلم‌های معاند و مسموم در استمرار این روند با تحریف سخنان فرمانده کل سپاه، آن را بهانه‌ای برای مرتبط ساختن سپاه با پروژه قتل‌های زنجیره‌ای قرار دادند. آنان کوشیدند با القای دخالت سپاه در ماجرای قتل‌ها، گستره جنگ روانی را با هدف تضعیف و بی‌اعتبارسازی نهادهای انقلابی متوجه سپاه کنند.

تسخیر سیستم امنیتی

هواخواهان لیبرالیسم در ورای ایجاد انفعال در سیستم اطلاعاتی کشور، در انگاره تسخیر این سیستم نیز بودند و برای این منظور شورای سه نفره‌ای پیش‌بینی شده بود. دسترسی به اسناد و مدارک، دخل و تصرف در آنها و استفاده ابزاری از سیستم امنیتی، رهاورد دیگر سناریوی قتل‌ها بود که تجدیدنظر طلبان درصدد به فعلیت درآوردن آن بودند. برای رمزگشایی از این موضوع کافی است به کتاب موج سوم دموکراسی، ساموئل هانتینگتون رجوع نماییم. وی در توصیه‌ای به اصلاح‌طلبان هواخواه لیبرالیسم (اصلاح‌طلبان امریکایی) برای در اختیار گرفتن دستگاه‌های امنیتی می‌نویسد: «عدم خشونت را تبلیغ، ولی خود بدان عمل کن. با این کار علاوه بر دیگر اقدامات، بهتر و آسان‌تر می‌توانی نیروهای امنیتی را به سوی خود جلب کنی.»

فاز سوم: ایجاد انحراف در روند رسیدگی به پرونده

در فاز سوم سناریوی قتل‌های زنجیره‌ای، اراده‌ای هدفمند تلاش می‌کرد ضمن ایجاد انحراف در روند رسیدگی به پرونده قتل‌ها، ستاد طراح و هدایت کننده را استتار نماید. از این رو با انتشار اخبار جهت‌دار، القای ذهنیت نادرست در برخی از مسئولان، تسخیر ذهنیت جامعه، دادن نشانی نادرست و به بیراهه کشاندن روند پرونده، عملیات انحراف و استتار را انجام دادند.

نگاهی تحلیلی به سالگردهای دوم خرداد

روزی مثل همه روزها

روز دوم خرداد ۷۶ شاید یکی از مهمترین روزهای تاریخ معاصر ایران باشد. در آن روز محمد خاتمی با ۲۰ میلیون رأی به ریاست جمهوری برگزیده شد. دوم خرداد را گروهی حماسه ملی و در راستای نظام و گروهی دیگر یک نه بزرگ به مجموع سیاست های کلان یک جریان خاص می خواندند. پس از گذشت هشت سال از دوم خرداد،اما دولتی بر روی کار آمد که دقیقا مخالف برنامه ها و استراتژی های دوم خرداد بود. اهالی دوم خرداد، در روزهای قدرت می کوشیدند تا یاد دوم خرداد را زنده نگه دارند. بررسی سالگردهای دوم خرداد در هشت سال حاکمیت اصلاح طلبان به خوبی فراز و فرود این جریان را نشان می دهد.

دوم خرداد ۷۷ دیدار در دانشگاه تهران

در روز ۳۱ اردیبهشت ماه، روزنامه سلام، مهمترین روزنامه طرفدار خاتمی در صفحه اول خود با چاپ عکس معروف انتخاباتی خاتمی، تیتر زده بود: «دیدار با رئیس جمهور در دانشـگاه تهران».دفتر تحکیم وحدت هم با صدور اطلاعیه ای دانشـجویان و مردم را به راهپیمایی از میدان ولی عصر تا دانشگاه تهران دعوت کرد.مشهورترین و جنجالی ترین سالگرد دوم خرداد در سـال ۷۷ رخ داد. یکی از معدود راهپیمایی های دانشجویی در دهه ۷۰ و سـخنرانی مفصل و طولانی خاتمی به همراه کف زدن های مکرر حضار در شـب شهادت امام سجاد (ع) اتفاق افتاد. هر چند که چند روز بعد دهها هزار روحانی و طلبه در قم کفن پوش در اعتراض به هتک مقدسات در این تجمع راهپیمایی کردند.

از ساعت ۲ بعدازظهر کم کم جمعیت وارد میدان ولی عصر می شد. گرمای خرداد ماه هم مانع از ابراز هیجان و شور جوانان و دانشجویان مشتاق خاتمی نمی شد. دقایقی بعد میثم سعیدی عضو آن روز دفتر تحکیم وحدت و امروز حزب مشارکت، در سخنانی دوم خرداد را در راستای اعاده حقوق ملت و یک جواب منفی به سیاسـت های سـابق سختگیرانه فرهنگی و سیاسی دانست. پس از سخنرانی میثم سعیدی راهپیمایی آغاز شد. هزاران راهپیمای تهرانی شـعارهایی که از تریبون قرائت می شد را تکرار می کردند. تقریباً در همه شـعارها نام خاتمی تکرار می شد؛ شعارهایی که بعدها در هیچ مراسم دیگری تکرار نشـد: «خاتمی مظهر وفاق ملی- سیاستش راه تنش زدایی»، «آنان که بر خاتمی می خروشند- شریک آمریکا و دین فروشند.»

سـاعت ۱۶:۳۰دقیقـه و بدون حتی یک دقیقـه تأخیر خاتمی در جایگاه حاضر شد. این اولین وآخرین باری بود که خاتمی در مصلای دانشگاه تهران سـخنرانی می کرد. سخنان خاتمی با شـور و هیجان خاصی ادا می شـد و با هیجان صد برابر از سـوی حضار پاسـخ می گرفت. خاتمی در این سخنرانی بیش از ده بار از قانون اساسی نام برد و بر قانون گرایی تأکید ورزید. او گفت: «تثبیت نظام باید بر اساس یک سند ملی و بشری باشد و این سند ملی همان قانون اساسـی است. خاتمی که به عنوان رئیس جمهور با مردم سخن می گفت، تأکید کرد: «حماسه دوم خرداد نه متعلق به رئیس جمهور است و نه هیچ دسته و گروهی، متعلق به مردم ایران است.» در این مراسم شـعارهایی علیه آیت الله یزدی رئیس وقت قوه قضاییه و لاریجانی رئیس وقت صداوسیما سرداده شد و از عبدالله نوری و مهاجرانی وزرای وقت کشور و ارشاد حمایت شد.

دوم خرداد ۷۸: خاتمی در آزادی، تحکیم وحدت در پارک لاله

سـال ۷۸ با همه اتفاقات تلخ و شـیرین اش به سـومین ماه خود رسـیده بود. این بار اما خاتمی نه در دانشگاه تهران که در ورزشگاه آزادی به جمع یکصدهزار نفری منتخبان شـوراهای شهر و روستا رفت. دفتر تحکیم وحدت هم خواسـتار صدور مجوز راهپیمایی «از انقلاب تا آزادی» از میدان انقلاب تا میدان آزادی شد. درخواستی که از سوی وزارت کشور رد شد و دفتر تحکیم به مراسمی در ضلع غربی پارک لاله قناعت کرد. مراسمی که بسیاری آن را مقدمه حوادث تلخ ۱۸ تیر ۷۸ می دانند.

خاتمی در حالی که از سـوی اعضای سرشناس شورای شهر اول تهران همچون عبدالله نوری و سعید حجاریان همراهی می شد،وارد ورزشگاه آزادی شـد. او پس از آن که یک دور کامل، در پیسـت کناری زمین به ابراز احساسات جمعیت حاضر پاسخ گفت، در جایگاه ویژه به سخنرانی پرداخت. او از عبارت «مردم سـالاری دینی» استفاده کرد و گفت: «نهادینه شدن مردم سالاری دینی مهمترین مرحله گذار اجتماعی است. در مرحله گذار به سوی پایدار شدن مردم سالاری دینی، باید تلاش کنیم تا نهادهای اجتماعی و مدنی جایگاه خود را پیدا کنند و در عین حال متوجه حساسیت مرحله گذار باشیم و بیش از همه باید هوشیار باشیم، از این فضا برای سست کردن مبانی اعتقادی مردم و اصول و ارزش هایی که انقلاب بر آن استوار است، سوءاستفاده نشود.» خاتمی نمی توانسـت نگرانی خود را از آنچه سوءاستفاده از آزادی می خواند، کتمان کند. آنچه به دست آورده ایم به برکت اسلام، رهبری امام، وحدت ملی، خون شهیدان و فداکاری ایثارگران است، اگر خدای ناخواسته زیربنای این بنا که امروز نمونه آن را می بینیم، سست شود یا بلرزد، بنا نیز فرو خواهد ریخت. هر چند خاتمی معتقد بود که باید اصول و ارزشها را از گرایش ها و سلایق تفکیک کرد و آن را خواست دولت معرفی کرد. مراسم ورزشگاه آزادی تمام شد و حاضران به آرامی ورزشگاه را ترک کردند.

امـا در پارک لاله اوضاع چنـدان آرام نبود. درگیری های پراکنده بین دانشجویان و معترضان حتی قبل از شروع مراسم آغاز شده بود. درگیری ها در هنگام سخنرانی ابراهیم اصغرزاده (عضو سابق شورای شهر) به حدی رسید که سخنان اصغرزاده قطع شد و علی رضا طاهری(عضو سابق تحکیم) دانشجویان را به آرامش دعوت کرد.

به هر حال در اطراف اسـتخر بزرگ پـارک لاله حدود ۴تا۵ هزار جوان حضور داشتند. عکس های کرباسچی حتی بیش از عکس های خاتمی در دسـت دانشـجویان بود. طیف های مختلف دانشجویان هر کدام شعارها و پلاکاردهای خاص خودشـان را داشتند. در این میتینگ سیاسی هم شعار «درود بر مصدق سلام بر خاتمی» شنیده می شد و هم «رئیس جمهور ما امام جمعه ما»! ابراهیم اصغرزاده سخنران آن روز مراسم با بیان این که دانشجویان مهمترین حامیان خاتمی در پی گیری اهداف و آرمان های دوم خرداد هستند، گفت: «ما از بمب اتم هم خطرناک تریم!»

دوم خرداد ۷۹ اصلاح از درون و یا تغییر ساختار

در کشـاکش جنجال های ادامـه دار کنفرانـس برلین، تعطیلی مطبوعات و البته آغاز مجلس ششـم، تقویم فرا رسیدن سالروز دوم خرداد را نشان می داد. دوم خرداد پس از انتخابات شوراهای اول، دومین ثمره اش را هم در حال شکوفایی می دید، چند روز دیگر قرار بود مجلس ششم که اهالی دوم خرداد مجلس اصلاحات می خواندنش افتتاح شود.

خاتمـی در اجتماع اعضای شـوراهای اسـلامی و ایـن بار نه در ورزشـگاه آزادی، که در سـالن اجتماعات وزارت کشور سخن می گفت! و با لحنـی خردمندانه گفت: «دو گروه از دو پایگاه متفاوت با به وجود آمدن دوم خرداد گفتند که انقلاب اسلامی پایان یافت. یک گروه، که مخالف اصلاحات از درون بودند و حرکت اصلاح طلبی مردم را به عنوان توبه تعبیر کردند. اینها قبلاً شکسـت خورده بودند و می خواسـتند جامعه را به سوی لائیسم ببرند. گروهی دیگر، جریانی بود که چون آن حرکت را مخالف سلیقه خود می دید، گفت که مردم به انقلاب اسلامی رأی «نه» دادند و آن را انحراف از انقلاب معرفی کردند.» خاتمی بسیار صریح سخن می گفت. باز هم گفت به زودی در این باره بامردم سخن خواهم گفت. چند خیابان پایین تر از میدان فاطمی در دانشگاه تهران، علی رضا علوی تبار به گونه ای دیگر سخن می گفت. او جوانان را به پیروی از تئوری تغییر نظام تصمیم گیر دعوت کرد و گفت: «به جای اقدام علیه افراد باید نیروهایتان را صرف «تغییر نظام تصمیم گیری» و اصلاح سـاختار قدرت کنید.» در این تجمع که از سوی دفتر تحکیم برگزار شـده بود، حدود دو هزار نفر حضور داشـتند. فضای نامطلوب این میتینگ سیاسی، حتی اعتراض شدید بخشی از دوم خردادی ها را هم برانگیخت.

دوم خرداد ۸۰ آخرین ضربه روانی

چهار سال از دوم خرداد ۷۶ می گذرد و علی القاعده زمان انتخابات ریاست جمهوری است. خاتمی دوباره نامزد ریاست جمهوری است. او باز هم اصرار دارد که رهبر فرهمند اصلاحات نیست. او حتی خود را سمبل و نماد دوم خرداد نمی داند. او رئیس جمهور دولت جمهوری اسلامی است. خاتمی وعده می دهد که در روز ۷ خرداد در ورزشگاه شهید شیرودی با مردم سخن خواهد گفت. او برای چندین بار تکرار می کند که او فقط نامزد ریاسـت جمهوری است. این مراسم، سالگرد دوم خرداد است، اما با چند روز تأخیر.

خاتمی در جایگاه حاضر می شود. حاضرین آخرین باقیمانده هیجان و شور دوم خرداد را در قالب شعار و سوت و کف به او تقدیم می کنند. خاتمی می داند که چهار سال دیگر هم رئیس جمهور خواهد بود. او بحثی تاریخی را شروع می کند و سپس به اقدامات سیاسی – فرهنگی و اقتصادی دولت خود اشـاره می کند . این برای اولین بار اسـت که خاتمی در سالروز دوم خرداد از اقدامات دولتش سخن می گوید. بالاخره او نامزد ریاست جمهوری اسلامی است. او در پایان حرف هایش با قاطعیت تمام می گوید: «من رهبر اصلاحات نیستم، رهبر اصلاحات مردم بزرگواری هستند که قرن ها برای داشتن ایران آباد و سـرافراز تلاش کرده اند.» سـتاد انتخاباتی خاتمی در روز دوم خرداد سلسله سخنرانی هایی را در سراسر کشور تدارک می بیند. در تهران این بار نوبت حسینیه ارشاد است. عباس عبدی، فاطمه حقیقت جو، حمیدرضا جلایی پور و حدود دویسـت نفر مسـتمع.عباس عبدی با لحنی خشن می گوید: در ۱۸ خرداد باید آخرین ضربه روانی به اندیشـه پوسیده ضدمردم سالاری وارد شـود. اما دفتر تحکیم وحدت در آتش تفرقه می سـوخت. درگیری فیزیکی اعضای شـورای مرکزی پس از سخنرانی خاتمی در حسینیه ۲ جماران، اوج این اختلافات بود و در ستادهای انتخاباتی نیز، ستاد رأی اولی ها جای ستاد دانشجویان را گرفته بود. این آغاز انزوای دوباره دانشجویان بود.

دوم خرداد ۸۱ روزی مثل همه روزها

اکنون دوم خرداد ۸۱ اسـت و تو اگر سـابقه این روز را ندانی، می گویی که این روز، روزی مثل همه روزهاست. تقریباً هیچ مراسم و سالگردی قرار نیسـت برگزار شود. موسوی لاری وزیر کشـور، در سخنانی تکراری از فعال شدن ستادهای بحران خبر می دهد. حمیدرضا جلایی پور(عضو شورای مرکزی حزب مشارکت) به وجود یک بن بست در شرایط کنونی اعتقاد دارد. امـا او این بن بسـت را حقوقی می دانـد و آن را از مهمترین چالش آن روز ایران از زاویه جامعه شناسی سیاسی توصیف می کند. اما تأکید می کند که راه حل این بن بسـت «تکروی» نیست بلکه باید درباره راهکارهای ممکن آن به ویژه در میان حقوق دانان بحث و وفاق عمومی حاصل شـود. خاتمی هم در سـالروز دوم خرداد سخن می گوید. او این بار نه در جمع دانشجویان ونه در میان اعضای شوراهای شهر و روستا که در جمع اعضای ستاد مردمی بیستمین سالگرد آزادی خرمشهر سخنرانی می کند. او باز هم آزادی راااز مهم ترین اهداف انقلاب اسلامی برمی شمرد.

۲ خرداد ۸۲ درک پیام دوم خرداد پس از شش سال

خاتمی به تازگی لوایح دوگانه اش را تقدیم دوستانش در مجلس ششم کرده بود. او می گفت این دو لایحه حداقل هایی است که برای روند امور لازم است. ناامیدی در جبهه دوم خرداد موج می زند. روزنامه یاس نو، نماد یأس و ناامیدی مردم از اهالی دوم خرداد واهالی دوم خرداد از خاتمی است. پیام اول ستون دید و بازدید یاس نو به وضوح این مسئله را متبادر می سازد.« مثل روز روشن بود که اصلاحات تمام شد و به اهدافی که در نظر گرفته بود، نمی رسد. بهتر است شما هم موضع خودتان را در قبال موجودی که دارد، لحظات آخر عمرش را می گذراند، انتخاب کنید و بگویید که برای آینده چه کار می خواهید کنید؟» همه نگاه ها به آینده دوخته شده بود. آینده ای که به نظر می رسد، چندان خوشایند نباشد. عمادالدین باقی می گوید «اصلاح طلبان هنوز امکان بازسازی دارند.» علی اصغر خدایاری، دوم خرداد را به سالی تشبیه می کند که چهار فصل دارد، فصل اول: امید، فصل دوم : تشویش، فصل سوم: یأس و فصل آخر: عبرت. او زمانه را انتهای فصل یأس و ابتدای فصل عبرت می داند. مصطفی تاج زاده عنصر کلیدی جبهه دوم خرداد، رفراندوم را تنها راه عبور از تنگناها برمی شمردو اما سید محمد خاتمی، در محدوده سه- چهار روزه ابتدای خرداد ۸۲، دیدار عمومی نداشت او در خانه ماند و با صدور بیانیه ای باز هم، همان حرف های همیشگی اش را این بار صریح تر از همیشه تکرار کرد. «من بر اساس عهد خویش همچنان مصرانه پیگیر خواسته هایی هستم که در برنامه ها و مواضع خود به آنها وعده داده ام. اینک برای پیشـبرد آنها بیش از گذشته بر تفاهم و وحدت ملی و تأکید بر حفظ هویت دوم خرداد و پی گیری آرمان های آن اصرار دارم. این راه را ،راهی به سـوی سـرافرازی ایران و اسلام و حفظ سرمایه های معنوی و مادی کشور و مأیوس شدن دشمنان می دانم و این راهی است که به اعتبار تجربه، آگاهی و عزم ملت، بن بست و توقف ندارد، بکوشیم که با گام های استوار آن را بپیماییم» باز هم تکرار کرد: « اگر به تنگ کردن دایره دین و قانون اساسی بر مردم اعتراض می شود اگر فریاد زده می شـود که زنده باد مخالف من، برای تقویت جمهوری اسلامی اسـت.» دیگر کسی برای خاتمی در روز دوم خرداد سوت و کف نمی زد، اما روزنامه کیهان که روزی تندترین منتقد خاتمی بود، تیتر زد. «موج سواران در انزوا، خاتمی راه سوء استفاده را بست.» نامه ۲ خرداد ۸۲ خاتمی، شکاف عظیم جبهه دوم خرداد را بیش از پیش نمایان ساخت. روزنامه همبستگی نیز تیتر اول خود را این گونه انتخاب کرده بود. «خاتمی سکوت را شکست. اما هیچ نگفت» این روزنامه در سرمقاله اش مطالبی هوشمندانه را بیان داشت:«دوم خرداد دوران اثبات بی هوشـی و بی فکری اصلاح طلبان و گم شدن هدف اصلی اصلاحات بود. دوم خرداد، دوران بروز اسـتعداد ها هم بود، بروز کردند تا شناخته شوند و بعد حذف شوند. دوم خرداد، دوران موج سواری کسانی بود که از کاروان قدرت عقب افتاده بودند. دوم خرداد دوران سوء مدیریت بود. دوم خرداد، اما می توانست دوران بهتری هم باشد.» شدیدترین حملات به خاتمی، از سـوی اعضای حزب مشارکت صورت گرفت. هر چند حزب مشارکت در بیانیه ای از خاتمی حمایت کرد اما هادی قابل، از اعضای شورای مرکزی این حزب، در سخنانی جنجالی گفت: «برای من جای سؤال است که چرا خاتمی پس از شش سال چنین بیانیه ضعیفی را منتشر کرد و همان سخنان همیشگی را دوباره تکرار کرد. خاتمی با این بیانیه ثابت کرد که در پی گذر زمان و اتمام دوران ریاست جمهوری خویش است!»اما خاتمی در این بیانیه پیام دوم خرداد را نیز تشریح کرده بود. همگان تحلیل خاتمی را اصول گرایانه و ارزش مدارانه توصیف کردند:«دوم خرداد بر جمهوری اسلامی با همه ابعادش پافشاری می کند و اگر اعتراضی هست، از آن جهت است که این دستاورد بزرگ مردم ما آسیب‌نبیند.»

درسـت در زمانی که خاتمی بر جمهوری اسلامی با همه ابعادش تأکید می کرد. طیف ملی- مشارکتی دفتر تحکیم وحدت در بیانیه ای خروج این دفتر از جبهه دوم خرداد را اعلام کرد. پس دیگر دفتر تحکیم نمی بایستی بر برگزاری مراسم سالگرد دوم خرداد اصرار ورزد. این طیف تلاش کرد تا نام و مرام دفتر تحکیم وحدت را به دفتر تحکیم دموکراسی تغییر دهد و درصدد برآمد تا بر ویرانه های جبهه دوم خرداد، جبهه تحکیم دموکراسی را برپا دارد؛ امری که تقریباً از نظر همه محال می نمود. محمدرضا خاتمی هم در کنگره جبهه مشارکت همه فعالان سیاسی را دعوت به شرکت در جبهه دموکراسی خواهی کرد.درخواسـتی که به دعوت از اپوزیسـیون خارج کشور تعبیر شد. مسـئله ای که محمد خاتمی به شـدت در مقابل آن موضع گیری کرد .او پافشاری بر قواعد مردم سالاری را نه در توجه به تهدید و تطمیع قدرت های بیگانه که در توجه به اندیشه های امام و قانون اساسی دانست.

گفت‌وگو با سردار نقدی پیرامون حکم محکومیت شهردار تهران و بازتاب‌های آن

مدیریت کرباسچی فساد زاست





محمدعلی نجفی در دادگاه کرباسچی



عطاالله مهاجرانی در دادگاه کرباسچی

پیگیری تخلفات شهرداری تهران در سالهای ۷۵-۷۷ جنجال‌های زیادی را در کشور به وجود آورد. سردار نقدی رئیس وقت حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی به عنوان ضابط قضایی پرونده شهردار تهران حضور داشت. هواداران غلامحسین کرباسچی در آن سالها حملات زیادی به سردار نقدی کردند و او با اصرار هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی در دادگاه نظامی محاکمه شد که دادگاه تجدید نظر حکم برائت او را داد. غلامحسین الهام وکیل نقدی در دادگاه نظامی بود. نقدی همچنین از فائزه هاشمی به دلیل درج اخبار جعلی در روزنامه زن شکایت کرد. آنچه در ادامه می‌خوانید گفت و گویی است که در سال ۷۷ پس از صدور حکم بدوی غلامحسین کرباسچی، با محمدرضا نقدی انجام شده است. کرباسچی در دادگاه بدوی به ۵ سال حبس و ۶۰ ضربه شلاق تعلیقی و ۱۰ سال انفصال از خدمات دولتی محکوم شده بود.

اگر ممکن است بفرمایید نظرتان در مورد حکم صادره روی پرونده شهردار معلق تهران چیست؟

الآن برای اظهار نظر بنده خیلی زود است. آنچه تا به حال مطرح شده فقط چند درصدی از اتهامات بوده اســت و بخش اعظم پرونده هنوز مفتوح است. هروقت رسیدگی شد، امکان اظهارنظر هم وجود خواهد داشت. همانطور که قاضی محترم به پاره‌ای موارد اشــاره فرمودند بخش‌هایی از پرونده مفتوح اســت و معنی مفتوح بودن هم آن نیست که متهم در دادگاه گفت که پرونده شصت میلیون نفر هم مفتوح است. بلکه معنی مفتوح بودن این است که گردش کار قضایی به قاضی ارجاع شده است و رسیدگی به آن و صدور حکم الزام قانونی دارد.

ولی بعضی مطبوعات مدعی هســتند که اکثر مردم با محکومیت وی مخالفند.

این ترفند تبلیغاتی اســت. این روزها همه خودشان را سخنگوی مردم کرده‌اند.

به چه دلیل اینها حرف مردم نیست. بعضی‌ها با نام و نشان مقاله نوشته‌اند؟

اگــر حرف دل مردم بــود، جاهای دیگری هم برای ابراز این نظر وجود داشت. نه فقط بعضی مطبوعات با مواضع از پیش تعیین شده که هیچ حرف حقی به گوششان نمی رود. شما ببینید قبل از دستگیری، بعد از دستگیری، بعد از آزادی، قبل از محاکمه، بعد از محاکمه، چه جنجال‌هایی شــد، چه تیترهای درشتی برای تحریک و به میدان کشیدن مردم به بهانه‌های مختلف زده شد؟ چه اطلاعیه‌هایی و دعوت‌نامه‌هایی صادر شد؟ ولی هیچکس نیامد. این همه جنجال و تبلیغ و حمایت‌ها اگــر برای یک موضوع مورد علاقه مردم می‌شــد در تهران کمتر از صد هزار نفر نمی‌آمدند. مثلاً در همین قضیه طالبان، دانشــجویان بی‌ســر و صدا چند اطلاعیه کوچک در گوشه و کنار مطبوعات چاپ کردند. هزاران نفر در چند نوبت آمدند بدون آنکه کسی وسیله‌ای تدارک دیده باشد. خودشان جمع شدند و اعتراض خودشان را اعلام کردند. چرا؟ چون موضوع مسئله مورد علاقه مردم است. اما مثلاً برای حضور در ملاقــات با متهم اطلاعیه‌های بلند بالایی با هزینه‌های گزاف در صفحات اول روزنامه‌ها و نشریات چاپ شد. به جز تعداد اندکی دوستان و آشنایان کسی حاضر نشد و تعداد حاضرین از تعداد گروه‌هایی که اعلام حمایت کرده بودند، کمتر بود.

بعد آمدند نگارخانه گذاشتند و اوج حضور گسترده مردمی در حمایت از متهم این بود که روزی که خودش هم برای بازدید آمد ۲۹ نفر بازدید کننده در محل آمده بودند. بقیه ساعت‌ها هم در نگارخانه‌ها پرنده پر نمی‌زد. یعنی اینقدر حضور کم بود که می‌شود گفت تعطیل بودند. آن وقت یک روزنامه تیتر می‌زند «کرباسچی بود و مردم». اگر ۲۹ نفر که اغلب دوستان و آشنایان هستند حضور گسترده مردمی است این تیتر درست است. والا این تیترها را چه می‌شود نامید به جز ترفند تبلیغاتی و اغوای مردم؟ شــما ببینید نمایشــگاه آثار هنری خودش به اندازه کافی جذابیت دارد که مردم بیایند تماشا ولی در حد روزهای معمولی هم نمی‌آیند. چرا؟ چون بر خلاف تبلیغاتی که به نام مردم می‌کنند نظر مردم دفاع از کسانی که حق و مالشان را خورده‌اند، نیست.

بــه اعتقاد عــده‌ای اینها خدمات زیادی کردند و بســیاری اینها را سمبل سازندگی نامیده‌اند؟

اولین بار رسانه‌های صهیونیستی اینها را سمبل سازندگی نامیدند. همان رســانه‌هایی که به اندازه سر سوزن هم به سازندگی کشور ما راضی نیستند. حالا چطور دلشان اینطور برای سازندگی می‌تپد و از اینها به عنوان سمبل سازندگی ایران دفاع می‌کنند؟ معمایی است که حل آن را بر عهده خود شما می‌گذارم. واقعاً اسرائیل غاصب و امریکا که حاضر نیستند یک آجر روی آجر سازندگی گذاشته شود. چرا اینها را سمبل سازندگی می‌خوانند و از آنها دفاع می‌کنند؟

امریکایی‌ها برای اینکه خط لوله گاز فلان کشور از ایران رد نشود وزیر خارجه‌شــان را از آن طرف دنیا به یک ســفر دوره‌ای طولانی در همه کشورهای منطقه می‌فرستند و به کشورهای منطقه باج و سرانه می‌دهند و آنها را وادار می‌کنند لوله ها را از جاهای دورتر و سخت‌تر بگذرانند تا مبادا از اجاره ترانزیت این گاز پولی هم نصیب کشــور ما شــود و سازندگی و رونق در ایران ایجاد شود. اینها که اینقدر با پیشرفت ما مخالفند چطور در دستگیری این آقایان برای سازندگی نوحه‌سرایی می‌کنند و برای اینکه این دســتگیری‌ها موجب توقف سازندگی در ایران می‌شود دل می‌سوزانند؟ این را خودتان حلاجی کنید. اما اگر کسی که از خودی‌ها بخواهد اینها را سمبل سازندگی معرفی کند بزرگترین ظلم را در حق ملت ایران و تلاشگران سازندگی کشــور کرده است. در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی تحولات چشمگیری در عرصه سازندگی کشور ایجاد شده است که عمران شهری کوچکترین بخش آنست و عمران شهری هم فقط مربوط به تهران نیست بلکه همه شهرها متحول شده‌اند.

خیلی‌ها هم به این خلافکاری‌ها که شــده معترفند ولی می‌گویند صرفنظر از خلافکاری‌ها به خاطر مدیریت برجسته باید ستایش کرد؟

آقایی که بیخ گوش خودش را هم نمی‌توانســته کنترل کند چه مدیر موفقی اســت؟ شــما ببینید دو بازرس ویژه نصب می‌کند برای خودش یکی پس از دیگری با برداشت‌های کلان از بیت‌المال فرار می‌کنند. یکی به لندن می‌گریزد دیگری به سنگاپور. شما می‌دانید بازرس ویژه یعنی چشم یک مدیر؟ وقتی یک مدیر دو تا بازرس ویژه‌اش پشت سر هم به خارج فرار کنند، چه مدیریتی دارد. مگر اینکه مدعی باشیم خودش دستور داده فرار کنند تا حقایق پرونده‌اش برملا نشود که این موضوع دیگری است. آیا مدیری که در طول ۱/۵ سال از ۷۵ الی ۷۶ نیمی از مدیران بالاواسطه‌اش به خاطر فساد اخلاقی و فساد مالی در دادگاه‌هایی با قضات مختلف محاکمه و محکوم می‌شوند یعنی در اولین قدم کار مدیریت که گزینش عناصر صالح و خادم مردم است اینطور می‌لنگد این کجایش مدیریت برجسته است؟ کسی که پس از یک مدیریت طولانی ۸ساله هنوز نتوانسته یک طرح جامع برای شهر درست کند و کاربری زمین‌ها را به روزمرگی کشانده و خسارات سنگینی را از این جهت بر ملت وارد آورده و صدها و هزاران میلیارد ثروت باد آورده نصیب عده معدودی کرده این موفق اســت؟ اگر افراد کم‌اطلاع از چند و چون کار، چنین حرفی بزنند بحثی نیست، نمی‌دانند. اما از مسئول و مطلع چنین ادعایی پذیرفته نیست. اول باید معلوم کنیم از لحاظ علمی مدیر موفق چه کسی است؟ اساساً باید معلوم شود تعریف ما از مدیریت برجســته چیست؟ الگوی مدیریت کیست؟ ظاهراً در نظام ما قرار است شهید رجایی الگوی مدیریت باشد، به همین علت هم هفته دولت را سالگرد شهادت ایشان قرار داده‌اند. اگر اینچنین است پس اینها چه می‌گویند؟ شهید رجایی وقتی دفتر کارش را که در اثر حوادث و درگیری‌های انقلاب قدری خراب شده بود رئیس دفترش آنجا را کاغذ دیواری ساده کرد آن رئیس دفتر را توبیخ کرد و گفت با اجازه چه کسی این کار را کرده‌ای؟ بعد هم نصف هزینه را خودشان پرداختند و نصف دیگر را هم به گردن رئیس دفتر گذاشتند تا دیگر از این کارها نکند.

این آقا با وجود اینکه دفتر کار برای خودش و معاونین داشت و ساختمانی مجلل در اختیار داشت، دستور می‌دهد که ساختمان دیگری به عنوان دفتر مخصوص شهرداری برای استقرار شهردار و مشاورین و معاونین و دفاتر مربوط بنا کنند که از حیث تشریفات و تجملات و اسرافکاری پس از انقلاب بی‌نظیر است. از پوشش‌های مرمرین دیوارها تا دستگیره‌های درب‌ها، از سنگهای گرانیت گرانقیمت تا مبل‌های مدل لویی چندم و چندم و فرش‌های آنچنانی و لوسترها و کاشی‌های بسیار گرانقیمت و همه‌چیز در اوج ولخرجی و تشریفات. به جز قیمت زمین، قریب به دو میلیارد تومان برای دفتر مخصوص ایشــان خرج می‌کنند. آن هم نه دومیلیاردتومان سال ۷۷ دو میلیاردتومان ســال‌های ۷۲ و ۷۳ و در ســال ۷۴ که ساختمان تمام می‌شود آنقدر تجملاتی و تشریفاتی بوده که بجز ملاقاتی که با شهردار کویت در این ساختمان می‌شود، جرأت نمی‌کنند آن را استفاده کنند که مبادا سر و صدای مردم و مطبوعات از این ریخت و پاش‌ها بلند شود. به دیگران هم تعارف می‌کنند که بیایند از اینجا استفاده کنند، هیچ مسئولی حاضر نمی‌شود چون می‌دانند که متهم به طاغوتی گری می‌شود. به این ترتیب میلیاردها ثروت مردم که باید برای اشتغال جوانان و خدمات شهر و بهبود معیشت مردم هزینه می‌شد سه سال است بدون استفاده خاک می‌خورد و بلااســتفاده مانده است. آدرس، خیابان بهشت در جنوب پارک شهر تهران جنب ساختمان شهرداری تشریف ببرید تماشا کنید. اینها کدامش سیره مدیریت صحیح و موفق است؟ به خاطر روشن بودن چند لامپ اضافی مسئولین بیت و دفتر را تنبیه کردن و بخاطر رنگ‌آمیزی دفتر کار نخســت وزیر، رئیس دفتر را تنبیه کردن و یا دستور ساختن ساختمان چند میلیاردی و بلااستفاده گذاشتن؟

مثال خیلی خوبی خود متهم در دادگاه زد که خوبست ذکر شود.

وقتی سؤال شد که چرا به فلان معاونت یکصد میلیون تومان بلاعوض و هدیه داده‌ای گفت این آقا خدمت‌هایی کرده که باید او را طلا بگیرند. بعد هم اضافه کرد که این آقای معاون در زمان شهید رجایی ۱۶ هزار مدرسه ساخته است و در زمان شهرداری من همه پل‌های تهران را او ساخته است. فرض کنیم این حرف‌های متهم راست است. این فردی که ۱۶ هزار مدرسه در ظرف مدت کوتاه دولت شهیدرجایی آن هم نه در تهران بلکه در نقاط دور و نزدیک ساخته که قطعاً مدیریت در آن ایام با وجود از هم‌پاشیدگی ادارات و با توجه به پراکندگی در سطح کشور خیلی سخت‌تر از یک کار متمرکز است بپرسید صدمیلیون که هیچ صدهزارتومان هم اضافه بر حقوق و مزایای معمولی از شهید رجایی گرفته است؟ مطمئناً خیر. چون مدیریت برجسته شهید رجایی در این بود که بتواند زیردستان را با توجه دادن به معنویت و کار برای خدا و یادآوری اینکه همه مدیون مردم هستیم و باید برای آنها بی‌منت خدمت کنیم به کار و تلاش تشــویق کند تا حدی که از جانشــان مایه بگذارند و بدون تحمیل هزینه‌های اضافی به مردم خدمت کنند. مدیری که می‌تواند با بدون تحمیل کمترین هزینه اضافی بر مردم، زیردســتان خودش را به کارهای فوق‌العاده وا دارد و از آنان خدمتگزارانی صادق و بی‌منت برای مردم بسازد مدیر برجسته است نه مدیری که عرضه دمیدن انگیزه‌های والا در افرادش نداشته باشد و با تحمیل هزینه‌های سنگین به مردم مرتب متوسل به پخش پول و سکه و زمین به یک عده قلیل شود تا از او تمکین کنند و تورم و گرانی‌اش هم بر دوش توده مردم بیفتد.

مدیریت برجســته آن اســت که در جنگ دیدیم در چشم به هم زدنی کمتر از دو ماه زیر شدیدترین آتش سنگین هوایی و زمینی دشمن، پل بزرگ بعثت با ابتکار و خلاقیت روی رودخانه خروشان و با عرض قریب ۱/۵ کیلومتری زده شد که در تاریخ جنگها بی‌نظیر بود. سازندگان آن چقدر پاداش گرفتند؟ این مدیریتی بود که مورد تأیید امام خمینی(ره) قرار گرفت و در سال ۶۷ خطاب به بسیج فرمودند که: «شــما در جنگ تحمیلی نشان دادید که با مدیریت صحیح و خوب می توان اسلام را فاتح جهان نمود.» البته منظور این نیست که هیچ تشویقی در کار نباشد به هرحال هرکسی ظرفیتی دارد ولی این اشرافیگری‌ها و ولخرجی‌ها کجا و مدیریت موفق و برجسته کجا؟

امــا امروز با ســال ۵۹ و ۶۰ فرق دارد، اگر شــهید رجایی هم بود شاید این طور می‌کرد؟

ساده زیستی مدیران دستور همیشگی اسلام است و سال ۶۰ و ۷۰ و۸۰ در ایـن رابطـه فرق نمی کند. رجایی هـم اگر الآن بود همان طور زندگی می‌کرد و اگر هم نمی کرد دیگر رجایی نبود و این قداسـتی که دارد نداشت.

اصلاً درمنطق اسلامی کسی که زندگی اشرافی برگزید دیگر صلاحیت مدیریت جامعه را ندارد و حق ندارد برای مردم تصمیم بگیرد.

امام خمینی (ره) می‌فرمایند: خواهش می کنم خوب دقت کنید نکته ظریفی است امام می‌فرمایند: «ادامه یک انقلاب در یک امری است که به نظر می‌رسـد در رأس امور واقع اسـت و او این که دولت، مجلس و کسانی که در ارتش و سپاه و همه اینها از طبقه متوسط و مادون متوسط باشند. اساس سلطه‌ای که بر کشورها و برکشور ما از طرف غیر واقع شده اسـت، افراد مرفه و کسانی که سرمایه‌های بزرگ داشته‌اند یا قدرت برای خودش و حیثیت برای خودش در دسـت داشته است» این گفته امام(ره) اسـت که در جلد ۱۶ صحیفه نور صفحه ۳۰ ضبط شـده اسـت بعد هم مفصل توضیح می‌دهند وقتی این طور آدمها روی کار بیایند کم کم بیگانه و استعمارگرهای خارجی را هم می آورند و حالت‌های نفسانی که منجر به این حرکت ارتجاعی برای برگرداندن استکبار به کشور می‌شود را توضیح می‌فرمایند ظاهراً صحبت هم به مناسبت همین هفته دولت است و با هیأت دولت است.

چـرا با آمـدن افراد تجمل‌پرسـت و اشـرافی‌صفت در رأس مدیریت‌ها کار خراب می‌شـود؟ معلوم است چون آن آقا درد مردم را دیگر نمی‌فهمد.

درد مردم این اسـت کـه بوی گند جوی آب کوچه آزارشـان مـی دهد. او می آید با تخلفات عدیده از قانون و توسـل به قاچاق کالا و نقض مقررات تربیت بدنـی و گمرک و هزینه‌کردن چندصدهزار دلار ارز کشور آن هم در شـرایط اقتصادی کشور از امریکا وسایل پاتیناژ می‌آورد و یک میلیارد تومان هم برای ساختمان آن هزینه می کند. مردم دردشان این است که یک ساعت منتظر آمدن اتوبوس نمانند بعد هم وقتی اتوبوس از راه می‌رسـد آن طور در آن جمعیت پرس نشـوند. آقا می رود در ونک و شمیران استخر سرپوشیده می‌سازد که سقفش با برق باز و بسته شود که روزها آفتاب اذیتشان نکند و شبها هم بتوانند از شنا زیر ستارگان و نور مهتاب لذت ببرند. با سونا و آبشار و چه چیزهای دیگر که جماعت زراندوزان مترفین بیایند کیف کنند و مردم هم در اتوبوسها سونای بخار بگیرند البته با بوی عرق. مردم از مدرسه سه‌شیفته و دوشیفته می‌نالند تا جایی که رهبر انقلاب رأساً دخالت می کنند و از وجوهات یا اعتبارات دیگری که دارند برای حل این مشکل مردم به آموزش و پرورش کمک می کنند. این آقا می‌رود صدها میلیون سرمایه مردم را معطل می کند و در اختیار یک سرمایه‌دار آنچنانی می گذارد و روی آن هم به او پول گزافی می‌دهد و امتیازهای غیرقانونی دیگر تا میدان اسبدوانی درست کند که اگر خیری هم دارد به ۲۰۰-۳۰۰ نفر از صاحبان پول و قدرت برسد و اسبهای ۶-۵ میلیون تومانی خودشان را آنجا نگه دارند مبادا اسبها بچایند. با این پولها چند تا از آن باقلافروش‌هایی که یکی‌شان چندوقت پیش در حین فرار از دست مأموران سدمعبر شهرداری سرش به پل خورد و کشته شد را می‌شد شغل آبرومندانه داد و زندگی‌شان را سامان داد.

چند مورد از این اسرافکاریها را می‌خواهید مثال بزنم. اگر بخواهم بگویم چندساعتی طول می کشد آیا واقعاً اینها را نشنیده‌اید؟

در شرایطی که مشکل مسکن مسئله حاد بسیاری از جوانان است و خیلی جوانها برای وام مختصری جهت ازدواج و تأمین وسایل اولیه زندگی در تنگنا هستند و شهر از لحاظ بسیاری امکانات اولیه خدمات شهری کمبود جدی دارد و همه کمبود اعتبارات را دلیل می‌آورند که در ستون‌های مردمی همه روزنامه ها کمبودها منعکس است وقتی کسی وارد فضای اشرافی‌گری می شوددیگر اولویت او با اولویت مردم فرق اساسی دارد.

وقتی مسئولی خانه چندصدمیلیون تومانی شخصی با سونای اختصاصی برای خودش می‌سازد دیگر صلاحیت تصمیم‌گیری برای مردمی که گرفتار حوائج روزانه‌اند را ندارد و این یک مدیر شکست‌خورده است نه یک مدیر موفق. حالا اگر اینها را از مال حرام تدارک دیده باشد که متأسفانه اغلب هم همین طور است دیگر صلاحیت شهروند معمولی را هم ندارد باید برود به نزد قاضی حساب پس بدهد. خدا را باید هزار بار شکر کنیم که دولت عزیز بالاخره تصمیم ارزشی و انقلابی خودش را گرفت و با اعلام استراتژی ارجحیت عدالت اجتماعی بر توسعه که همان استراتژی اصیل اداره نظام ما در راسـتای خواست امام و شهیدان است میدان را به روی این گونه بی‌بندو باریها که از معدود مدیران متخلف سـر زده است بست و جا دارد که همه از این هدیه بزرگ دولت جمهوری اسلامی به ملت ایران تشکر کنیم و اقدامات ما هم که با این عناصر متخلف برخورد شده است در راستای همین سیاست خوب نظام و دولت است. اسلام اجازه نمی دهد که سرمایه‌های ملت را خرج تشریفات و تجملات و ریخت‌وپاش‌های غیرضروری کنیم. از یک طرف فقیر بتراشیم و از طرف دیگر شیشه بنزمان را پائین بکشیم چند تومان پول کف دست همان فقیری بگذاریم که خودمان ساخته‌ایم. این مردمی بودن نیست که خودمان هر شب کباب بخوریم سـالی یک بار هم به کارگرها بدهیم که حسـرت آن را تا سال دیگر به دل داشته باشند. اگر راست می گوییم مثل آنها زندگی کنیم. وقتی دم از شهید رجایی می زنیم بهتر است عمل خودمان را هم با معیارهای شهید رجایی محک بزنیم فقط حرف نباشد. اگر شهید رجایی می شنید که مدیر زیردستش خانه با زیربنای ۱۵۰۰متری لوکس در گرانقیمت‌ترین نقطه شهر آن هم با امکانات بیت‌المال برای خودش ساخته است و در آن سکنی گزیده با این مدیر چه می کرد؟ حمایت می کرد یا او را همان روز اخراج می کرد. اگر شهید رجایی می‌شنید که یک مدیر مثل خلفای جور کیسه مخمل پر از سکه طلا از پول بیت‌المال برای رئیس دفتر این و آن فرستاده. با این آقای مدیر چه می کرد؟ توی سـرش می‌زد یا او را بالا می‌برد و تقدیر می کرد؟ اگر شـهید رجایی می‌فهمید یک مدیر با تبانی تنها در یک پروژه به یک سـرمایه‌دار معلوم‌الحال بدون هیچ سرمایه‌گذاری سیزده میلیارد تومان سود بادآورده رسانده است با این معامله چه می کرد؟

اگر شـهید رجایی گزارش مسـتند دریافت می کرد که در شرایطی که دولت در سال ۷۶ سی هزار تومان به کارمندان عیدی می‌داد و به خاطر کمی مبلغ متواضعانه عذرخواهی می کرد، آقای شهردار چک‌های ۱/۵ میلیون تومانی می کشد و به متخلفانی که تمام سـال ۷۶ کاری نکرده‌اند و به خاطر تخلفات عدیده تحت تعقیب و پیگرد قانونی بوده‌اند، پاداش‌های ۱/۵ میلیون تومانی می‌دهد آن شهردار را چه می کرد؟

اگر ایشان می‌فهمید که شـهردارش ۶۰ سکه بهار آزادی به بالادست خودش آن هم از بیت‌المال هدیه داده است، راجع به آن شهردار و آن بالادستی که سکه‌ها را گرفته است چه تصمیمی می گرفت؟

شهید رجایی سمبل ساده‌زیسـتی و سخت‌گیری در بیت‌المال، مطیع محض ولایت فقیه و متعبد محض در مقابل اسلام و فقاهت، عاشق به حزب‌الله و متنفر از امریکا و منافقین و مظهر ظلم ستیزی و استکبارستیزی بود و هر کسی



با شکایت سردار نقدی فائزه هاشمی به دادگاه مطبوعات احضار شد

می‌خواهد از رجایی حرف بزند خود را با این ملاک‌ها بسنجد.

اجازه بفرمایید این موضوع را رها کنیم. مسئله شکنجه چیست؟

مـن از نحوه رفتار با کسـانی کـه در اوین و جاهای دیگـر در اختیار سـایر دسـتگاه‌ها بوده‌اند،اطلاعی ندارم تا آنچه را گفته‌اند نظر دهم ولی آنچه در بازداشتگاه‌های ناجا و حفاظت بوده را شنیده‌اید چه گفته‌اند. گرفتن کمربند در بدو ورود زندانی برای اینکه خودکشـی نکند، اجرای حد و تعزیر شرعی متهمین که با حکم دادگاه باید شلاق می‌خوردند در محوطه زندان، کمبود تعداد نخود و لوبیا در آش زندان، نبودن پیاز به همراه چلوکباب، دادن خیار بدون نمک و کاهو بدون سکنجبین، زدن مشـت توسط بازجو روی میز، بازجویی از متهم تا پاسی از شب به طوری که هم متهم و هم بازجو از بی‌خوابی شکنجه می‌شده‌اند. اینها شکنجه‌های تکاندهنده است! و دروغ‌های شاخداری هم که گفته‌اند باید پاسخ بدهند. بنده بارها گفته‌ام و باز هم می‌گویم شکنجه دروغ است، هرچند در مورد ادعای افراد بحمدالله پرونده مفتوح و در دسـت رسیدگی است و رسیدگی خواهد شد و به ادعاها هم رسیدگی خواهد شد. در تشجیع متهمان علیه افسران ما هم که بحمدالله کوتاهی نشده همه بسیج شده‌اند آنها را برای شکایت تحریک کنند. بنده اگر لازم شد خواهم گفت که چه کسانی به متهمان تلفن زدند و یا حتی درب منزل رفتند و یا راننده فرستاده‌اند متهمان را به دفتر خود آورده‌اند با اصرار خواستند که بروید علیه نیروی انتظامی و حفاظت شکایت کنید. برای تک تک متهمان نامه فرسـتاده‌اند و خواهش کرده‌اند. با افسـران خودمان هم که صحبت کردم می‌گویند اگر ادعا می کنند یک سیلی زده‌ایم بیایند صد تا سیلی بزنند. اگر می‌گویند توهین کرده‌ایم بیایند صد بار توهین کنند. فقط پول‌های مردم را برگردانند ما راضی هستیم، می‌گویند بدون اثبات حاضریم همه سیلی‌هایی که ادعا می کنند چند برابرش را بخوریم به شرط اینکه میلیاردها پول مردم را پس بدهند. سؤالی هم که افسران پرونده از بنده کرده‌اند که جوابی برای آنها نداشـته‌ایم این اسـت که اگر اینها راست می‌گویند چرا با پخش فیلم دادگاه‌های سـایر متهمان پرونده در صدا و سیما مخالفت می کنند و مانع اطلاع مردم از حقایق می‌شـوند؟ اگر اجازه دهنـد آن فیلم‌ها و دادگاه‌ها از صدا و سیما پخش شود هر بیننده‌ای خودش می‌تواند قضاوت کند که آن حرف‌هایی که آنها با آن حـرارت در دادگاه‌ها زدند از روی اکراه و زور بوده است یا انگیزه‌های دیگر.

بعضی مطبوعات به شما می‌گویند سر بازجوی متهمان آیا درست است؟

سمت بنده معین است و اگر کسی قصد توهینی نداشته باشد، می‌داند چگونه باید خطاب کند اما این روزنامه‌های طرفدار ارتشـا و فساد اداری هم باید بدانند اگر منظورشان تحقیر است این عنوان برای من تحقیر نیست. بازجو، نگهبان زندان، نظافتچی زندان هم خاک پایش شرف دارد بر تمام افراد دزد و رشوه‌خوار. سال‌ها در حسرت روزی بودیم که نظام ولایت اسـلامی باشد و می‌گفتیم ای کاش شاه برود و اسلام باشد و ما جاروکش این نظام باشیم سربازجو که چیزی نیست.

اما اگر منظور اینها ایجاد تنفر در مردم اسـت باید بدانند که آن بازجویی نفرت‌انگیز اسـت که آزادیخواهان و انقلابیون و عدالتخواهان را سـؤال و جواب کند و نه بازجوی حرامخواران و رشوه‌خواران و متعدیان به حقوق ملت، زندانبانی و بازجویی و بازپرسی و محاکمه کسانی که حق مردم را خورده‌اند و سرمایه‌های مردم را روانه جیب خودشان و اعوان خودشان و ثروتمندان فاسد کرده‌اند یک افتخار است و ای کاش نصیب من هم بشود.

گفته‌اند بازداشتگاه شما غیرقانونی و سیاهچال است، این راست است؟

اولاً این بازداشـتگاه را بنده نساخته‌ام. تیمسار سیف‌اللهی هم که قبل از بنده فرمانده حفاظت نیروی انتظامی بوده‌اند نساخته‌اند بلکه ما هم از مسئولین قبلی سـازمان حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی تحویل گرفته‌ایم و بهتر است در این مورد بروند از مسئولان اسبق این سازمان یعنی آقای عطریانفر سردبیر فعلی روزنامه همشـهری و فرد دیگری که بعداً شـهردار اصفهان شد و دبیر فعلی ستاد مبارزه با مواد مخدر که هر سه از صمیمی‌ترین دوستان شهردار معلق تهران هستند، بپرسند. از مراکزی که در بدو تصدی این سمت به بنده تحویل شده است از جمله این بازداشـتگاه در زمان قبل هم بوده است. با این تفاوت که ظرف چند سالی که بنده خدمتگزار این سازمان هستم با نظارت نزدیک مقامات قضایی روزبه‌روز بهتر از گذشته شده و بر خدمات آن افزوده شده است و اگر امروز با این امکانات اینطور راجع به آن اطلاق می کنند پس در زمان خودشان چه صفتی به آن می‌دادند؟ این بازداشتگاه هم مثل بسیاری بازداشتگاه‌های دیگر موجود در دستگاه‌های انتظامی و اطلاعاتی و قضایی سـال‌های طولانی است که صدها نفر متخلف رشوه‌خوار و مختلـس و ضدانقلاب با حکم‌های دادگاه‌های نظامی، انقـلاب و عمومی در آن بازداشت شـده تحت بازجویی واقع شده‌اند و سپس محاکمه گردیده‌اند و ده‌ها بار توسـط مقامات مختلف قضایی و حتی اداری کشـور مورد بازدید قرار گرفته است و حتی شـخص وزیر محترم دادگسـتری از آن بازدید نموده‌اند و هیچ اشاره‌ای به غیرقانونی بودن آن نکرده‌اند. حالا هم با حکم شعب مختلف دادسرای نظامی و یا سایر شعب قضایی افرادی در آنجا بازداشت هستند. حالا نفهمیدیم چطور شد که وقتی نوبت پارتی‌دارها رسید بازداشتگاه غیرقانونی شد این هم از عجایب است!

شما خیلی با اطمینان و جسارت صحبت می کنید یعنی واقعاً...

خیر نه نگرانیم و نه می‌ترسـیم، از کسـی که باید بترسیم می‌ترسیم که آن هم جز خدا نیسـت. از چه بترسـیم وقتی حق را می‌گویی هر سرنوشتی در انتظارت باشد مهم نیست. چند سال با شاه مبارزه کردیم، چند سال با ضد انقلاب جنگیدیم، چند سال هم توفیق جنگ با دشمن متجاوز را داشتیم، بعد از جنگ هم با صهیونیست‌ها و صرب‌ها جنگیدیم، الآن هم در میدان مبارزه با فساد و رشوه‌خواری با دزدان بیت‌المال می‌جنگیم و اگر خدا توفیق دهد تا نفس داریم با فسـاد اداری و رشـوه‌خواری و تضییع حقوق مردم مبارزه می کنیم. البته این سخت‌ترین مرحله مبارزه است چون افراد مقابل، بعضاً ظاهرالصلاحند و خودشان را در نظام جا زده‌اند و خیلی‌ها را گول زده‌اند. راه ما راه خمینی اسـت. راه ما راه رجایی اسـت. راه ما راه بهشتی است. با نفاق و زراندوزی با رشوه‌خواری با تجمل‌گرایی و بی‌بند و باری با بالا کشیدن حقوق مردم مبارزه می کنیم و از هیچ خطر و اذیت و تهمت واهمه نداریم. انقلاب امام خمینی(ره) ادامه دارد و هیچ زرپرست و زورپرستی نمی‌تواند جلوی این پیشرفت را بگیرد.

با شایعات و تهمت‌ها چه می کنید؟

همـان کاری که پرچمداران بزرگ انقلاب کردند به شـهید بهشـتی می‌گفتنـد انحصارطلـب و قاتـل مرحوم طالقانی، به شـهید رجایـی می‌گفتند غیرمتخصص و بی‌سـواد و مرتجع، به شهید چمران می‌گفتند جلاد تل زعتر، به شهید لاجوردی می‌گفتند قصاب، به شهید محمد منتظری خجالت می کشم بگویم چه می‌گفتند، هر کاری آنها کردند خواهیم کرد. مگر در قرآن ویژگی‌های حزب‌الله را نخوانده‌اید می‌فرماید ولا یخافون فی الله لومه لائم یعنی از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند.

آنها می‌گویند شـما موجب ضرر و زیان شـده‌اید و دسـتگیری‌ها هفتصد میلیارد تومان به کشور ضرر زده است؟

اولاً این ارقام کاملاً باطل و جعلی اسـت و همانطور که مردم می‌بینند کارها جریان دارد. ثانیاً اگر آنها عرضه نداشتند قانونی کار کنند و تا گفتند کارهای غیرقانونی تعقیب می‌شود کارها را تعطیل کردند به ما چه مربوط است؟! اگر آنها از قبل در جلسات تصمیم گرفته بودند باید طوری کار کنیم که وقتی می‌رویم چراغ‌های شـهر خاموش شود به ما چه مربوط است. اگر آنها نخواستند به جای متخلفی که دستگیر شده یک نفر بگذارند و بر ابقای متخلفین اصرار کردند هر ضربه‌ای که از این ناحیه احیاناً وارد شده متوجه خودشان است. البته این ارقام که بازی است اگر ضرر و زیانی هم در کار باشد خودشان تخلف کرده‌اند و به ملت اهانت کرده‌اند، به جوان‌های با استعداد اهانت کرده‌اند. مگر کشور قحط‌الرجال است؟! این همه جوان پرارزش و کارآمد را بیاورند مسئولیت بدهند. مگر فقط آسمان دهان باز کرده و دوستان آقایان باید مدیر باشند که در نبودشان کارها تعطیل شود؟



مردم وقتی به نظام بدبین می‌شوند که ببینند رشوه‌خواری و اختلاس باشد ولی برخورد نباشد. از برخورد قاطع با این پدیده‌ها مردم خوشبین می‌شوند و مطمئن می‌شوند که حقشان ضایع نمی‌شود و کسی هست که رسیدگی کند و اعتماد آنها به نظام بیشتر می‌شود چرا مردم به خاطر چند نفر متخلف نسبت به کل نظام بدبین شوند. البته دو دسته می‌خواهند از این شرایط سوءاستفاده کنند یکی مخالفان ملت و انقلاب اسلامی و نق‌زن‌های به نظام که می‌خواهند القا کنند دیدید گفتیم همه دزدند! یک دسته هم شرکای همین متخلفین هستند که همین حرف را می‌زنند و چون خودشان سوءاستفاده کرده‌اند می‌گویند اگر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنکه هست گیرند هر دو اینها دروغ می‌گویند هر انسان منصفی می‌داند که اغلب خدمتگزاران نظام اسلامی افراد شریف و متعهدی هستند که صادقانه برای مصالح کشور تلاش می‌کنند و خیلی از آنها هم می‌شود گفت که عاشقانه خدمتگزار مردم و اسلام عزیز هستند و ای کاش این اندک افراد فاسد هم نبودند. اما این هم آرزویی غیرعملی است. تا نفس و شیطان هست آدم‌ها هم در هر جایگاهی امکان لغزش دارند مهم این است که اولاً براساس اصول مدیریت اسلامی نظارت بسیار قوی و جدی در کار باشد و حساب کشی و حسابرسی‌ها قاطعانه و بی‌رودربایستی باشند و هر جا که فسادی شد زود برخورد شود.

۱۳۷۸

ساعت شمار فتنه کوی دانشگاه

۴ روز آشوب در تهران









حادثه کوی دانشگاه در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ یکی از حوادث ناگوار تاریخ معاصر است که ابعاد مختلفی از آن تاکنون مورد بررسی قرار گرفته است. ناآرامی کوی دانشگاه در تیرماه سال ۷۸ که به بهانه توقیف روزنامه سلام آغاز شد و تا چند روز پس از آن نیز ادامه داشت، اینگونه رقم خورد که ساعت ۲۱ پنجشنبه ۱۷ تیرماه تعدادی افراد با هویت نامعلوم با در دست داشتن پلاکاردهایی با مضمون اعتراض به توقیف «سلام» در مقابل سینمای کوی دانشگاه تجمع کردند و با تحریک دانشجویان و پخش اعلامیه جرقه‌های اولیه آشوب را ایجاد کردند و این عده با گذشت کمتر از یک ساعت با خروج از کوی اقدام به تجمع غیرقانونی و سردادن شعار در خارج از کوی کردند و با حمله به تعدادی خودرو، فضای رعب و وحشت ایجاد کردند. تلاش نیروی انتظامی برای بازگرداندن دانشجویان به خوابگاه بی‌نتیجه می‌ماند و رفته رفته تظاهرکنندگان با نیروهای انتظامی حاضر در صحنه درگیر شدند، تحرکاتی که با تحریکات انجمن اسلامی دانشجویان و برخی چهره‌های سیاسی رفته رفته شدت می‌یافت با حمایت سلیمانی معاون امور دانشجویی و فرهنگی دانشگاه تهران همراه شد و این حمایت‌ها جسارت تظاهرکنندگان به عوامل انتظامی را بیشتر و بیشتر می‌کرد.

نیمه شب ۱۸ تیرماه، تشنج در خیابان‌های اطراف کوی شدیدتر شد، شکستن شیشه‌های مهدکودکی در مقابل کوی، آتش زدن لاستیک و حمله به خودروها و بستن معابر و هجوم به ناجا و گروگان گرفتن سه سرباز نیروی انتظامی چاشنی درگیری‌های ۱۸ تیر شد و تا صبح ادامه داشت و سخنرانی‌های تحریک‌آمیز اعضای انجمن اسلامی دانشجویان بر آتش آشوب‌ها می‌افزود. دستور خروج ناجا از صحنه درگیری‌ها پس از جلسه شورای تأمین استان موجب شد تا تعدادی از عناصر مشکوک نیز وارد صحنه شوند و درگیری‌ها تا عصر جمعه ۱۸ تیرماه ادامه داشت و پرتاب کوکتل به سمت عوامل نیروی انتظامی مستقر در مقابل کوی دانشگاه به آتش گرفتن دو تن از عوامل وظیفه انتظامی منجر شد. موسوی لاری و مصطفی معین وزرای کشور و آموزش عالی به دانشجویان کوی ملحق شدند، اما تجمع‌کنندگان به موسوی لاری حمله‌ور شدند، در این میان بعضی فعالان سیاسی از جمله فائزه هاشمی، مجید انصاری و فاطمه کروبی به نوبت در جمع دانشجویان حاضر شدند.

بعد از غائله ۱۸ تیرماه بود که مصطفی معین با استعفای خود، برخورد با تجمع‌کنندگان را «حمله به حریم امن دانشجو» خواند و سیدمحمد خاتمی از آن به عنوان تاوان افشای قتل‌های زنجیره‌ای یاد کرد.

روز شنبه- تاریخ ۷۸/۴/۱۹

- ساعت ۰۰/۲۰ بامداد تعداد سه عدد کوکتل از طرف دانشجویان به سمت عوامل انتظامی پرتاب می‌گردد که آنان مجبور به عقب‌نشینی می‌شوند، گفته می‌شود که طی دقایق گذشته سه نفر در خیابان امیرآباد شمالی خارج از کوی دانشگاه به شکل نامشخصی با سلاح گرم مجروح گردیده‌اند.
- ساعت ۰۰/۴۰ بامداد تعدادی از دانشجویان شعار «عزا عزاست امروز خاتمی بت شکن صاحب عزاست امروز» را سر می‌دهند.
- نوشته‌ای با مضمون «۵ شهید به نام‌های رهبری، ذاکری، سهرابی و امامی» به چشم می‌خورد.

شایان ذکر است یکی از افراد حاضر در محل مذکور شایعه نموده، شهدای فوق توسط کماندوها شهید شده‌اند.

- ساعت ۹/۳۰ محدوده در اصلی کوی دانشگاه (۱۰۰ متر بالاتر و ۱۰۰ متر پائین‌تر از در) کاملاً توسط دانشجویان بسته شده است.

دانشجویان نگذاشته‌اند که عوامل شهرداری صبح امروز بقایای آتش و... از روزهای قبل را تمیز نمایند و همچنین اعلام نمودند که امروز ساعت ۱۱ صبح در مقابل در دانشگاه تهران تحصن خواهند نمود. همچنین در این روز، روزنامه خرداد با تیتر درشت در صفحه اولش نوشت: «کوی دانشگاه به خون کشیده شد.»

- ساعت ۱۰/۳۵ تعدادی حدود ۱۰۰۰ نفر از دانشجویان لحظاتی در میدان انقلاب می‌نشینند و پس از گردش دور میدان انقلاب به سمت دانشگاه تهران حرکت می‌نمایند.
- تعدادی حدود ۱۵۰۰ نفر در حوالی خیابان ۱۶ آذر به سمت دانشگاه تهران در حرکت هستند. دقایقی بعد دانشجویان در مقابل در دانشگاه رسیده‌اند و تجمع کنندگان اصرار دارند در اصلی دانشگاه را باز نمایند و برخی نیز در حال شکستن در می‌باشند.

تعدادی حدود ۵۰۰ نفر به داخل دانشگاه رفته و شعارهای ذیل را سر می‌دهند:

مرگ بر انصار حزب شیطان- دانشجو دانشجو بپا خیز برادرت کشته شد- چوب و چماق و چاقو دیگر اثر ندارد- عزا عزاست امروز- دانشجوی سیاسی آزاد باید گردد- زندانی سیاسی آزاد باید گردد- نیروی انتظامی نیروی صهیونیستی.

- ساعت ۱۲ در مقابل دانشگاه تعدادی حدود ۴ هزار نفر شعار ذیل را سر می‌دهند:

«حکومت زور نمی‌خواهیم پلیس مزدور نمی‌خواهیم- فرمانده آتاتورک اعدام باید گردد- مرگ بر انحصار- قتل عام دانشجو اصلاح باید گردد.»

- ساعت ۱۲/۴۵ آقای سلیمانی معاون وزیر علوم در جمع دانشجویان حاضر شده و سخنانی را با عناوین و سرفصل‌های زیر ایراد کرد: «حمله غیرقانونی به دانشجویان- ضرب و شتم دانشجویان توسط نیروی انتظامی محکوم است.»
- ساعت ۱۳/۱۰ تعدادی از دانشجویان به سمت میدان انقلاب حرکت می‌نمایند و طی مسیر با تعدادی از عناصر حزب اللهی درگیر می‌شوند، یکی از دانشجویان بشدت مضروب گردیده که آن را در بالای دست می‌گیرند و با عناصر حزب اللهی شدیداً درگیر می‌شوند و موتور یکی از عناصر حزب اللهی را نیز گرفته و آتش می‌زنند.
- ساعت ۱۴/۴۰ تعدادی حدود ۲ هزار نفر در مقابل دانشگاه شعارهای ذیل را سر می‌دهند: «خوئینی خوئینی حمایتت می‌کنیم، روزنامه مردمی حمایتت می‌کنیم، دانشجوی زندانی آزاد باید گردد، خاتمی خاتمی حمایتت می‌کنیم.»
- ساعت ۱۶/۱۵ تقاطع فاطمی- امیرآباد تعداد ۱۰۰ نفر به سمت کوی دانشگاه با شعارهای «می‌کشم می‌کشم آنکه برادرم را کشت» حرکت می‌کنند.
- ساعت ۱۷/۵۰ یک دستگاه خودرو بسیج که از تقاطع جلال آل احمد به سمت کارگر- فاطمی در حرکت بوده است با تعدادی از دانشجویان مواجه که آنها اقدام به تخریب خودرو فوق می‌نمایند و پس از آسیب از صحنه خارج می‌گردد.
- ساعت ۱۸/۰۵ جمعیت تظاهرکننده در حدود ۱۵۰۰ نفر می‌باشد که در تقاطع فاطمی- کارگر در حرکت هستند و رویه اوباشگری را در پیش گرفته‌اند و در طول مسیر هر فرد حزب اللهی و دارای محاسن و یا خودرو نظامی را مشاهده می‌نمایند به آن حمله برده و خسارت وارد می‌نمایند و ظاهراً قصد حرکت به سمت وزارت کشور را دارند.
- ساعت ۱۸/۲۰ تعدادی حدود ۱۲۰۰ نفر از داخل کوی دانشگاه سازماندهی شده و قصد حرکت به سمت وزارت کشور (و یا پاستور) را داشته و در عین حال در صفوف آنها اختلافاتی درخصوص دعوت از آقای خاتمی افتاده است و همچنین شعار «سپاهی- بسیجی خجالت خجالت» را سر می‌دادند.
- ساعت ۱۸/۲۰ کمیته‌ای به نام «کمیته بحران» در کوی دانشگاه تشکیل گردیده است که به منظور سازماندهی می‌باشد و تعداد زیادی نیز به عنوان انتظامات با روبان سیاه بر روی بازو سازماندهی شده‌اند و اکثر افراد تظاهرکننده با پارچه و نقاب صورت خود را پوشانده‌اند.
- ساعت ۱۸/۴۰ تعدادی از دانشجویان مقابل وزارت کشور رسیده‌اند و با سنگ به سمت ساختمان وزارت کشور حمله و یورش برده‌اند.
- ساعت ۱۸/۵۰ جمعیت مقابل وزارت کشور شعارهای ذیل را سر می‌دهند:

«ایران شده فلسطین مردم چرا نشستین – حسین الله کرم اعدام باید گردد – ما منتظر خاتمی هستیم – مجلس صوری نمی‌خواهیم، ناطق نوری نمی‌خواهیم – وزیر انقلابی تشکر تشکر (منظور دکتر معین) دانشجو دانشجو تسلیت تسلیت – یا مرگ یا آزادی – یزدی (رئیس محترم قوه قضائیه) امامی پیوندتان مبارک – لطفیان آدمکش اعدام باید گردد و ...»

- ساعت ۱۸/۵۵ از بلندگوی کوی دانشگاه اعلام می‌گردد که مراسم تا اذان مغرب ادامه دارد و سپس فردا ساعت ۱۰ صبح در همین مکان تجمع می‌نمایند.
- ساعت ۱۹/۰۱ آقای تاج‌زاده مقابل وزارت کشور در جمع دانشجویان صحبت نموده و این در حالی است که دانشجویان به سخنان وی اهمیتی نمی‌دهند و به سمت میدان فاطمی در حرکت می‌باشند.
- ساعت ۱۹/۵۰ تعدادی حدود ۱۵۰۰ نفر در میدان فاطمی به سمت ریاست جمهوری حرکت می‌نمایند و همچنین تعدادی حدود ۲ هزار نفر به سمت ولی عصر (عج) در حرکت می‌باشند. لازم به ذکر است که تعداد ۴ نفر با بلندگوهای دستی تجمع‌کنندگان را به سمت دلخواه حرکت می‌دهند و تجمع‌کنندگان شعارهای ذیل را سر می‌دهند: «[رهبری] پاسخگو پاسخگو – جنتی اعدام باید گردد – علی فلاحیان اعدام باید گردد.»
- ساعت ۲۰/۲۰ تعدادی از دانشجویان چوب و شیشه نوشابه با بنزین ۴ لیتری جمع‌آوری می‌نمایند و با خودروی (با مشخصات معلوم) تعدادی حدود ۱۰ گالن چهار لیتری تهیه نموده و به تجمع‌کنندگان می‌رسانند.

شایان ذکر است گروهی به نام پیمان به تعداد ۱۵ نفر و با تجهیزات، هماهنگ‌کننده کلیه مراسم می‌باشند و هدف را اینگونه اعلام نموده‌اند که تا زمانی که کرجی‌ها (ظاهراً دانشجویان کرج قرار است ملحق شوند) بیایند همزمان به کوی دانشگاه وارد می‌شوند و مکرر اعلام می‌نمایند که امشب مهمان داریم و مصراً قصد درگیری و آماده شدن جهت درگیری امشب را دارند.

ساعت ۲۱/۵۰ عناصر دانشجو اقدام به ساختن تعدادی حدود ۱۰۰ عدد کوکتل نموده‌اند و در حال افزایش آن نیز هستند. شایان ذکر است که این کوکتل‌ها در دانشکده فنی (جنب کوی دانشگاه) نگهداری می‌شوند.

- ساعت ۲۲ ستادی به نام اعاده حیثیت دانشگاه از سوی دفتر تحکیم وحدت اطلاعیه‌ای بدین مضمون منتشر کرد: این تحصن تا مدت نامحدودی ادامه دارد مگر شرط زیر برآورده شود:

«۱- برکناری فرمانده نیروی انتظامی، ۲- محاکمه مسببین جنایت، ۳- عذرخواهی شورای امنیت ملی ایران»

- ساعت ۲۲/۳۰ آقای ابطحی رئیس دفتر ریاست جمهوری در جمع دانشجویان مقابل در کوی دانشگاه حاضر گردید و عناصر دانشجو که تصورشان این بود که از مقامات نیروی انتظامی بوده است کلیه شیشه‌های ماشین او را خرد نمودند. در ساعت ۲۳/۳۰ تعداد ۲ هزار نفر داخل کوی دانشگاه و تعدادی حدود ۳ هزار نفر نیز بیرون از کوی دانشگاه حضور دارند. یک تیم ویژه جهت بازرسی برای کسانی که قصد ورود به داخل کوی دانشگاه را دارند را گذاشته‌اند که از ورود افراد دارای بیسیم و سلاح و تلفن همراه جلوگیری به عمل آورند. دانشجویان اعلام نموده‌اند که فردا ساعت ۱۰ صبح مراسم برگزار خواهند نمود و همچنین نمایندگان دانشگاه آزاد نیز که در دانشگاه حاضر بوده‌اند اعلام می‌نمایند که فردا ساعت ۱۲ ظهر در میدان انقلاب مراسم برگزار می‌نمایند.

روز یکشنبه - تاریخ ۷۸/۴/۲۰

- ساعت ۱۰ تعدادی از دانشجویان (مقابل کوی دانشگاه) به خودروهای عبوری، عکس آقای خاتمی را می‌چسبانند.
- ساعت ۱۰/۲۰ تعدادی از جمعیت داخل کوی دانشگاه اعلام نموده‌اند که امروز با توجه به بازی استقلال – پیروزی در استادیوم آزادی در آنجا حاضر گردند و علاوه بر ناآرام نمودن استادیوم بعد از بازی بزرگراه تهران – کرج را نیز مسدود نمایند.
- ساعت ۱۰/۳۰ تعداد ۷۰۰ نفر داخل کوی دانشگاه و تعداد ۵۰۰ نفر بیرون از کوی دانشگاه تجمع کرده و تعدادی حدود ۷۰ نفر در سردر دانشگاه تهران حاضر هستند و یک نفر نیز علیه روحانیت در حال صحبت کردن می‌باشد.
- ساعت ۱۰/۳۰ مقابل کوی دانشگاه تعدادی از دانشجویان اقدام به ایست و بازرسی خودروهای عبوری می‌نمایند.
- ساعت ۱۱/۵۰ جمعیت حاضر در کوی دانشگاه حدود ۲۰۰۰ نفر می‌باشند که عده‌ای محدود شعار: «خاتمی خاتمی واکنش واکنش» را سر می‌دهند.
- ساعت ۱۲/۱۰ عبدالله نوری شروع به سخنرانی در کوی دانشگاه نموده است و شعارهای «آزادی اندیشه همیشه همیشه‌ای ملت با غیرت حمایت حمایت، استقلال آزادی جمهوری ایرانی،رهبر ملی ما خاتمی، ایران شده فلسطین مردم چرا نشستین» را سرمی‌دهند. شایان ذکر است که به تعداد دانشجویان هر لحظه افزوده می‌شود و مضمون سخنرانی در خصوص مسببین حادثه و اطلاعیه دیشب شورای امنیت تهران می‌باشد.
- ساعت ۱۲/۱۵ تعدادی حدود ۵۰۰ نفر مقابل دانشگاه با هدایت یکی از عناصر دفتر تحکیم وحدت به سمت میدان انقلاب حرکت می‌نمایند. در راهپیمایی اعلام شده است که هر گونه دوربین عکاسی یا دوربین فیلمبرداری در مسیر شکسته شود. شعارهایی که سر داده می‌شود عبارتند از: «خاتمی خاتمی حمایت حمایت»
- ساعت ۱۲/۳۵ دانشجویانی که از سمت میدان انقلاب به سمت کوی دانشگاه حرکت می‌کنند به ۳۰۰۰ نفر رسیده است و شعارهای ذیل را سر می‌دهند: «دانشجو می‌میرد ذلت نمی‌پذیرد، ایران شده فلسطین مردم چرا نشستین، خاتمی خاتمی حمایت حمایت،الله اکبر.»
- ساعت ۱۲/۵۵ جمعیتی حدود ۱۰۰ نفر از عناصر حزب‌الهی به صورت پراکنده با دانشجویان مشغول صحبت می‌باشند.
- ساعت ۱۳/۱۰ درگیری‌های پراکنده بین عناصر حزب‌الهی و دانشجویان در تقاطع جلال‌آل‌احمد و کارگر دیده می‌شود.
- ساعت ۱۴/۰۵ برخی از دانشجویان در کوی دانشگاه اقدام به جمع‌آوری چوب، میله و کوکتل می‌کنند.
- ساعت ۱۴/۳۰ تعدادی گشت موتوری از دانشجویان تشکیل گردیده است و با تلفن همراه با یکدیگر تماس دارند و به صورت کاملاً سازمان‌یافته در هر نقطه‌ای که به مورد مشکوکی برخورد نمایند، برخورد می‌کنند.
- ساعت ۱۴/۴۰ بنا بر گزارشات دریافتی قرار است عزت‌الله سحابی از عناصر وابسته به نهضت آزادی و مدیر مسئول مجله «ایران فردا» تا دقایقی دیگر جهت سخنرانی به داخل کوی دانشگاه بیاید. همچنین عناصر نهضت قرار است فردا نیز ساعت ۱۰ صبح از ابراهیم یزدی برای سخنرانی دعوت نمایند و همچنین قصد عناصر نهضت این است که جمعیت را به سمت صدا و سیما هدایت نمایند. یک دستگاه خودرو (با مشخصات معلوم) با دو سرنشین خانم اقدام به تهیه چوب و سلاح سرد جهت تجمع‌کنندگان می‌نمایند.
- ساعت ۱۴/۵۵ خانم فائزه هاشمی به جمع دانشجویان خوابگاه پیوسته است.
- ساعت ۱۴/۵۸ تعدادی کاریکاتور مبنی بر این‌که یک نظامی سگی با قلاده و زنجیر در دست داشته است توزیع گردیده است.
- ساعت ۱۵/۱۵ شایعه‌ای مبنی بر حرکت دانشجویان در ساعت ۱۷ بعدازظهر به سمت بیت رهبری شنیده شده است.
- ساعت ۱۵/۲۰ یک عدد ساک دستی ورزشی بزرگ که حاوی اشیای سنگینی در داخل آن بوده است و دو نفر آن را حمل می‌کردند و از ضلع شمالی کوی دانشگاه به سمت جنوب حمل می‌نمایند.
- ساعت ۱۵/۳۰ اطلاعیه‌ای با امضای آقای منتظری در خصوص محکومیت نیروی انتظامی منتشر و توزیع گردیده است.
- ساعت ۱۵/۴۵ تعدادی حدود ۳۰۰ نفر از دانشجویان آزاد در نظر دارند از میدان انقلاب به میدان آزادی حرکت نمایند و تعدادی نیز حدود ۵۰ نفر از این جمعیت قصد درگیری با عوامل انتظامی را دارند.
- ساعت ۱۵/۵۰ جمعیتی حدود ۳ هزار نفر که در تقاطع جلال آل احمد و کارگر می‌باشند درعین این‌که خیابان را مسدود می‌نمایند اقدام به شعار دادن به شرح ذیل می‌کنند: «یا مرگ یا آزادی – ایران شده فلسطین مردم چرا نشستین – خاتمی خاتمی استعفا استعفا.»
- ساعت ۱۵/۵۵ اعلام شده است که مهندس سحابی مدیر مسئول ماهنامه «ایران فردا» و از عناصر نهضت آزادی در حال سخنرانی می‌باشد.
- ساعت ۱۶/۰۷ تعدادی حدود ۱۰۰ نفر از دانشجویان دانشگاه آزاد اقدام به حرکت در خیابان کارگر به سمت کوی دانشگاه با سر دادن شعارهای ذیل می‌نمایند: «مرگ بر استبداد – برادر دانشجو بپاخیز»
- ساعت ۱۶/۱۵ در تقاطع کارگر (امیرآباد) درگیری بین تعدادی از دانشجویان و عناصر نیروی انتظامی به جهت حمله به خودرو نیروی انتظامی و به قصد تخریب آن صورت می‌گیرد و دانشجویان نیز اقدام به پرتاب نارنجک دستی می‌نمایند (یک عدد)و نهایتاً پس از خرد شدن شیشه‌های خودرو نیروی انتظامی، متواری می‌گردند.
- ساعت ۱۷ اکبر گنجی اقدام به سخنرانی می‌نماید که می‌توان گفت تندترین سخنران بوده است. وی در بخشی از سخنانش اظهار می‌دارد که: کودتاها همیشه در تابستان صورت گرفته و این کودتا نیز قرار بود در تابستان صورت بگیرد. گروه‌های فشار می‌خواهند جامعه مدنی را از بین ببرند. آنها اول پروژه محرم را دنبال می‌کردند چون لو رفت حالا پروژه تابستان را پیگیری می‌کنند.
- ساعت ۱۷/۲۵ تعداد ۱۰۰ نفر از دانشجویان با در دست داشتن چوب و ضمن بستن صورت‌هایشان به سمت میدان انقلاب در حرکت می‌باشند.
- ساعت ۱۷/۵۰ دانشجویان اعلام نموده‌اند که فردا ساعت ۱۰ صبح در مسجد دانشگاه تهران تجمع خواهند نمود.
- ساعت ۱۸/۱۵ آقایان سید هادی خامنه‌ای و محتشمی پور وارد کوی دانشگاه شدند که چندان مورد استقبال واقع نشده و مجبور به ترک کوی دانشگاه شده‌اند.
- ساعت ۱۹/۳۰ جمعیتی حدود ۱۵۰ نفر از دانشجویان در خیابان فاطمی در حال حرکت به سمت وزارت کشور می‌باشند.
- ساعت ۱۹/۳۸ جمعیتی در حدود ۳۰۰ نفر مقابل وزارت کشور حضور دارند و یک طرف خیابان مسدود گردیده است و شعارهایی بدین مضمون سر می‌دهند: «ایران شده فلسطین مردم چرا نشستین الله اکبر» لازم به ذکر است این جمعیت در حال حرکت به سمت خیابان ولیعصر می‌باشند.
- ساعت ۲۰/۱۰ جمعیتی در حدود ۳۰۰ نفر در خیابان ولیعصر در حال حرکت به سمت میدان ولیعصر می‌باشند که از بین این جمعیت حدود ۶۰ الی ۷۰نفر نقاب زده‌اند. در ساعت ۲۰/۱۵ این جمعیت به میدان ولیعصر رسیده است.
- ساعت ۲۰/۳۰ جمعیت ذکر شده در خبر قبل در حال حرکت





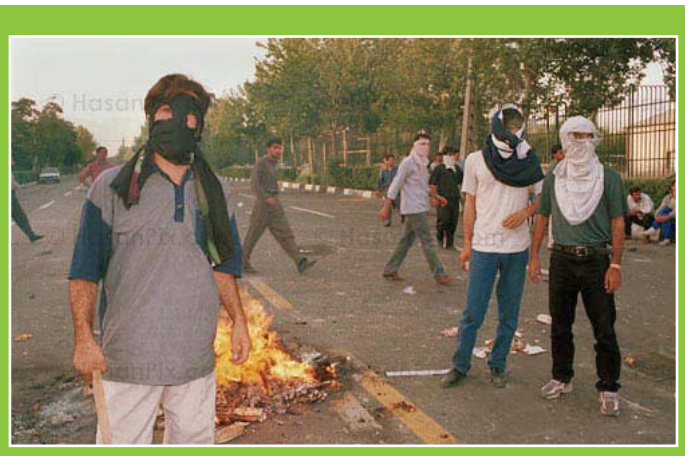


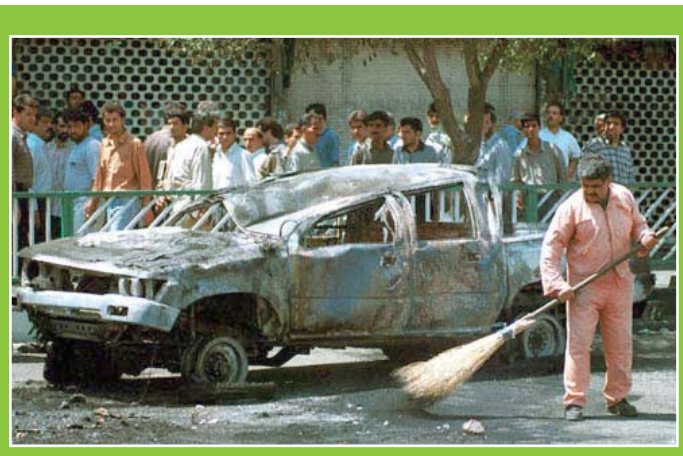
به سـوی چهار راه ولیعصر بوده و در حال پیوسـتن به تماشـاگران فوتبال می‌باشند در ضمن شیشه اتوبوس‌ها را می‌شکنند و شعارهایی بدین مضمون سر می‌دهند: «ملت ما می‌میرد ذلت نمی‌پذیرد – دانشجو دانشجو حمایت حمایت – مجلس فرمایشی تعطیل باید گردد.»

- ساعت ۲۰/۵۶ برابر گزارشات دریافتی امروز بعد از ظهر یک نفر از سـه نفر مجروحان حادثه کوی دانشـگاه افسر وظیفه سپاه پاسداران به نام ابراهیم‌نژاد اهل پلدختر که به عنوان مهمان در کوی دانشـگاه بوده، در بیمارسـتان درگذشته اسـت که فرد یاد شده تنها کشته شده این حادثه می‌باشد.
- سـاعت ۲۱/۰۵ تعدادی حدود ۷۰۰ نفر از برادران بسیجی از تقاطع جمهوری – ولیعصر به سمت بالا حرکت می‌نمایند.
- ساعت ۲۱/۱۵ تعدادی حدود دو هزار نفر از جلال آل احمد به سمت کردستان در حرکت هستند.
- سـاعت ۲۱/۲۰ دکتـر معین به همـراه ۱۰۰۰ نفر در کوی دانشگاه هستند و اعلام نموده‌اند که امشب در کوی می‌مانند و فردا ساعت ۱۰ صبح برای تحصن به مسجد دانشگاه تهران می‌روند.
- جمعیتـی در حـدود ۲۵۰۰ نفر در خیابان ولیعصر به سـمت شـمال در حال حرکت و شعار می‌دهند: «۲۰ سال سکوت تمام شد، مردم قیام شـروع شد – ای ایران بت‌شکن بت بزرگ را بشکن – آزادی اندیشه با ریش و پشم نمی‌شه.»

مسیر حرکت جمعیت مزبور به شرح ذیل می‌باشد: کوی دانشگاه – خ جلال آل احمد – کاج – مقابل وزارت کشـور – ولیعصر به سـمت شمال – صدا و سیما.

- سـاعت ۲۱/۵۰ جمعیت ۲۵۰۰ نفر از دانشـجویان به مقابل وزارت کشـور رسیده‌اند تعدادی حدود ۲۰۰۰ نفر از سمت کوی دانشگاه به سمت میدان انقلاب در حرکت هستند.
- ساعت ۲۲ جمعیت ۱۰۰۰ نفری تقاطع جلال آل احمد و امیرآباد را مسـدود کرده‌اند. ساعت ۲۲/۰۵ جمعیتی در حدود ۳۰۰۰ نفر از فاطمی وارد خیابان ولیعصر شدند و به سمت شمال در حرکت هستند و شعاری بدین مضمون سر می‌دادند: «ای ایران بت‌شکن بت بزرگ را بشکن.»
- سـاعت ۱۲/۵۰ تعدادی حدود ۹۰۰ نفر از خیابان انقلاب به سـمت میدان فلسطین در حرکت هسـتند و در حال حاضر به پمپ بنزین وصال رسیده‌اند.
- سـاعت ۱۳/۰۵ تعـداد دانشـجویان ۱۵۰۰ نفـر از چهار راه ولیعصـر به داخل خیابان ولیعصر در حرکت هسـتند. نیروی انتظامی قصد دارد عناصر اصلی راهپیمایی و کسانی که دوربین به همراه دارند را توقیف و دسـتگیر نماید و شـعارهای ذیل را سر می‌دهند: «نیروی انظامی مرگت باد – می‌کشم می‌کشم آن‌که برادرم کشت.»
- سـاعت ۱۳/۲۵ خودرو (با مشخصات معلوم) از سمت کوی دانشگاه با سلاح سرد به سمت دانشگاه تهران در حرکت است و طی مسیر نیز چندین مورد درگیری این خودرو گزارش شده است.
- سـاعت ۱۳/۳۰ در میدان ولیعصر تعدادی حدود ۱۵۰۰ نفر با عوامل نیروی انتظامی درگیر می‌شوند و یک دستگاه خودرو نیروی انتظامی را واژگون می‌نمایند و ناجا نیز اقدام به تیراندازی هوایی نموده است.
- سـاعت ۱۳/۳۵ دانشـجویان اقـدام به آتش زدن ماشـین نیروی انتظامی می‌نمایند و دانشـجویان (۱۵۰۰ نفر) به سـمت شـمال و غرب میدان ولیعصر در حال تخریب و فرار می‌باشند و همچنین در ابتدای خیابان ولیعصر مقابل سـینما قدس اقدام به آتش زدن یک حلقه لاستیک نموده‌اند.
- سـاعت ۱۳/۴۵ در میدان ولیعصـر داخل خودرویی که آتش گرفته شده، مقادیری مهمات وجود دارد که در حال انفجار می‌باشد.
- سـاعت ۱۳/۵۰ یک دستگاه موتوسـیکلت متعلق به فردی حزب الهی در بلوار کشاورز به آتش کشیده شده است.
- سـاعت ۱۴/۱۰ تعدادی حدود هفت هزار نفر داخل محوطه دانشگاه تهران می‌باشند و تعدادی نیز حدود دو هزار نفر در حوالی دانشکده فنی تظاهرات نموده و شـعارهای ذیل را سـر می‌دهند: «ما پیرو حسینیم سازش نمی‌پذیریم – نیروی انتظامی تسلیت تسلیت.»
- سـاعت ۱۴/۳۰ در حین سخنرانی مقام معظم رهبری که در تریبون دانشگاه پخش می‌شد تعدادی حدود دو هزار نفر اقدام به راهپیمایی و شعار دادن در حوالی دانشکده فنی می‌نمایند.
- ساعت ۱۴/۴۵ تعداد ۵۰۰ نفر که از خیابان حجاب به سمت روشن کردند و کوچه‌ها توسط مردم مسدود شده و شعار ناسزا می‌گویند.
- ساعت ۱۹/۵۵ دانشجویان صندلی‌های دانشگاه تهران را به بیرون آورده و آتش می‌زنند.
- ساعت ۱۹/۵۵ خیابان ۱۶ آذر توسط مردم بطور کامل مسدود شده است.
- سـاعت ۱۹/۵۷ شیشـه‌های کیوسک پاسـگاه راهنمایی و رانندگی در میدان انقلاب توسط اغتشاشگران بطور کامل شکسته و سپس به آتش کشیده می‌شود.
- ساعت ۲۰/۰۵ در خیابان جمالزاده شیشه‌های یکی از مغازه‌ها شکسته شده و وسایلش را نیز به بیرون آورده و آتش زدند. عوامل ناجا گاز اشک‌آور پرتاب می‌نمایند.
- سـاعت ۲۰/۱۰ تعدادی حدود ۲ هزار نفر از دانشـجویان که مقابل دانشـگاه بوده‌اند اقدام به تخریب شیشـه‌های اماکن مقابل دانشگاه کردند و کیوسـک سردر دانشـگاه را نیز آتش زدند. ناجا نیز اقدام به پرتاب گاز اشک‌آور نموده است.
- سـاعت ۲۰/۲۰ تعـداد ۳۰۰ نفر در مقابل کوی دانشـگاه به سمت پائین در حرکت‌اند و این شعار را تکرار می‌کنند که «ما منتظر اسلحه هستیم!»
- سـاعت ۲۰/۴۰ تعداد ۱۰۰ الی ۱۵۰ نفر از نیروهای مردمی در اطراف میدان حرکت می‌نمایند و شـعارهای ذیل را سـر می‌دهند: «الله اکبر، وای اگر خامنه‌ای حکم جهادم دهد – دانشـجو حیا کن دانشـگاه را رها کن.»
- سـاعت ۲۰/۵۰ تعـدادی حـدود ۴۰ عدد کوکتـل از داخل دانشگاه تهران در عرض چند دقیقه پرتاب شده است.
- سـاعت ۲۱/۰۵ نیروهای ناجا به داخل دانشگاه‌گاز اشک‌آور زده‌اند و یک درخت نیز توسط دانشجویان آتش گرفته است.
- سـاعت ۲۱/۱۰ بانک ملت نرسـیده به جمالـزاده در خیابان آزادی توسـط اغتشاشگران به آتش‌کشیده می‌شود و رایانه‌های بانک را به وسط خیابان پرتاب می‌نمایند.
- سـاعت ۲۱/۲۵ در خیابـان جمالزاده یکـی از اتوبوس‌های شرکت واحد به آتش‌کشیده شده است.





روز دوشنبه – تاریخ ۸۷/۴/۲۱

- سـاعت ۲/۲۰ بامداد یک دستگاه خودرو با مشخصات معلوم در مقابل کوی دانشـگاه حاضر گردیده و مقادیری تغذیه و شیشـه (ظاهراً جهت ساختن کوکتل و ...) به آنها رسانیده است.
- سـاعت ۲/۴۰ بامداد تعداد دو دسـتگاه خودرو یک دستگاه موتوسـیکلت (با مشخصات معلوم) مقادیری چوب و چماق و تعدادی جعبه به دانشجویان کوی دانشگاه می‌رسانند.
- ساعت ۱۰/۱۵ تعدادی حدود ۷۰ الی ۸۰ نفر در مقابل سر در دانشگاه تهران حضور دارند و تعداد آنها رو به افزایش می‌باشد.
- سـاعت ۱۰/۳۶ در مقابل در دانشـگاه کارت افراد را بررسی می‌نمایند و افراد دانشجو را جهت تحصن به داخل مسجد دانشگاه هدایت می‌نمایند.
- ساعت ۱۱/۳۰ تعدادی حدود ۳۰ نفر در مقابل کوی دانشگاه حضور دارند و قابل توجه است که افرادی که وارد آن محدوده می‌شوند پس از شناسایی توسط کارت دانشجویی وارد کوی دانشگاه می‌شوند و سپس با اتوبوس‌های داخل کوی به سمت دانشگاه تهران می‌روند.
- ساعت ۱۱/۳۵ در مقابل دانشکده فنی (داخل محوطه دانشگاه تهران) صدای انفجاری همراه با تجمع دانشجویان شنیده می‌شود.
- سـاعت ۱۱/۴۵ در مقابل سـردر دانشگاه تهران اطلاعیه‌ای نصب شـده است با این عنوان که ساعت ۱۴/۳۰ جهت مراسم عزاداری به کوی دانشگاه مراجعه نمایید.
- ساعت ۱۲/۱۵ اعلام می‌گردد مقام معظم رهبری پیام خاص و مهمی صادر فرموده‌اند که در رأس ساعت ۱۴ از اخبار صدا و سیما پخش خواهد شد.
- سـاعت ۱۲/۳۰ داخل مسجد دانشگاه کاملاً مملو از دانشجو می‌باشـد و در اطراف محوطه مسـجد تا فلکه آبنما نیز دانشجویان مستقر هستند و هر چند لحظه یک نفر برای دانشجویان سخنرانی می‌نماید.
- سـاعت ۱۲/۳۵ در مقابـل دانشـگاه تهران تعـدادی حدود سـه هزار نفر لحظاتی به بیرون دانشـگاه آمده و سـپس مجدداً به داخل دانشگاه راهنمایی گردیدند.
- سـاعت ۱۲/۴۰ در مقابل سر در دانشگاه تهران پلاکاردهایی به مضامین ذیل دیده می‌شـود: «حلول روح سعید امامی را در ناطق نوری، زادسـر، باهنر، رسولی‌نژاد تسلیت می‌گوییم. در مجلس ششم پوزه امامی‌ها رابه خاک خواهیم مالید،انصار، دانشجوها را به خاک و خون کشیدند، ملت ایران درخت تنومند آزادی را با خون خود آبیاری می‌کند.»

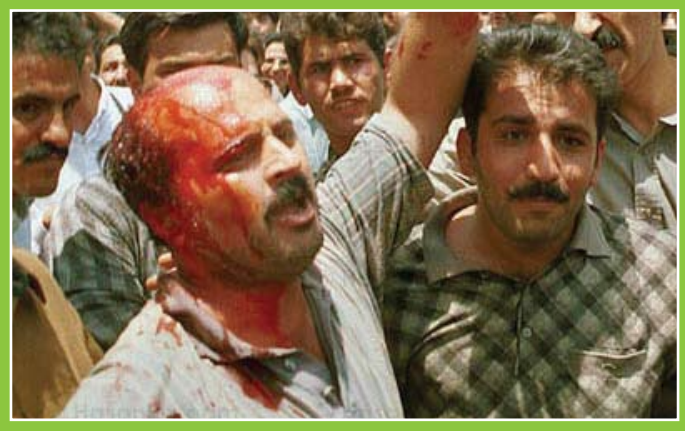
دانشـگاه تهران آمده بودند به دانشـگاه می‌رسند و ظاهراً قصد دارند که به داخل دانشگاه رفته و کل جمعیت را به بیرون بکشانند.

- سـاعت ۱۴/۵۵ در جنوبی دانشـگاه تهران شکسـته شده و جمعی (حدود ۱۵۰۰ نفر) به داخل دانشگاه هجوم می‌برند.
- سـاعت ۱۵ دانشجویانی که به داخل دانشگاه رسیده‌اند قصد خارج کردن دانشـجویان دیگر را دارند و شـعارهای ذیل را سـر می‌دهند: «تحکیمی سازشـکار محکـوم باید گـردد.» عناصر دفتر تحکیم سـعی می‌نماینـد که دانشـجویان را در داخل دانشـگاه نگه دارند امـا در مقابل، دانشجویان می‌گویند که اگر بمانیم لحظه لحظه تعدادمان کمتر می‌شود.
- ساعت ۱۵/۱۷ تعدادی در مقابل در دانشگاه (حدود ۵۰۰ نفر) اقدام به پاره‌کردن عکس مقام معظم رهبری می‌نمایند.
- سـاعت ۱۵/۴۵ حدود ۱۵۰۰ نفر از چهارراه نواب به سـمت آزادی در حرکتند و هر لحظه به تعداد آنها اضافه می‌شـود و ناجا از کنترل آنها معذور است.
- سـاعت ۱۶/۱۰ اغتشاشـگران در مسـیر آزادی در مقابـل کلانتری، قصد تعرض داشتند که با برخورد ناجا متفرق شدند.
- سـاعت ۱۶/۲۵ یکـی از عناصر دفتر تحکیم وحدت پشـت تریبون رفته و پس از تشکر از سخنان رهبری آن را کافی ندانسته و سپس اقدام به سـر دادن شعارهای ذیل نموده و خواسـتار اعدام لطفیان شده‌اند: «فرمانـده کل قوا خاتمـی خاتمی – مرگ بر اسـتبداد – خمینی کجایی خاتمی تنها شده.»
- سـاعت ۱۸/۱۵ در مقابل در اصلی دانشـگاه تعدادی حدود ۷۰۰ نفر حاضر هستند.
- سـاعت ۱۸/۳۰ محورهای سـخنان افراد داخل دانشـگاه و دانشجویان به شرح ذیل می‌باشد: ۱- تومارى در خصوص مجلس خبرگان تهیه نماییـم که از رهبری توضیح بخواهد و مجلـس خبرگان به وظایف قانونی خود عمل کند. ۲- ما باید کاری بکنیم که نیروی انتظامی در اختیار دولت قرار بگیرد. ۳- اگر آقای خاتمی بخواهد در قضیه دانشـجویان کوتاه بیاید ما از او حمایت نخواهیم کرد.
- سـاعت ۱۸/۴۵ حدود ۱۲۰۰ نفر در سـر در دانشگاه تهران اقدام به سوزاندن روزنامه‌های مخالف خود نموده و سپس اقدام به هوکردن می‌نمایند.
- سـاعت ۱۹/۳۵، ۳۰۰۰ نفر در میدان انقـلاب با ناجا درگیر شدند و ناجا گاز اشک‌آور پرتاب کرده و افراد متفرق شدند.
- ساعت ۱۹/۴۵ حدود ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر جلوی دانشگاه آتش

- ساعت ۲۱/۲۵ تعدادی حدود ۲هزار نفر که در مقابل دانشگاه بودند اقدام به تخریب کیوسک سر در دانشگاه می‌کنند. موکت‌های محوطه سرپوشیده نماز جمعه توسط دانشجویان به آتش کشیده می‌شود. صندلی‌ها و نیمکت‌های دانشـگاه و همینطور پلاکاردهای محوطه سرپوشـیده نماز جمعه توسط دانشجویان به آتش کشیده می شود.
- سـاعت ۲۱/۲۵ در مسجد جامع سه راه جمهوری تعدادی از عناصـر حزب‌اللهی (حدود ۲هزار نفر) آمـاده جهت انجام عملیات احتمالی می‌گردند و شـعارهای ذیل را سر می‌دهند: «ماشـاءالله‌حزب‌الله– وای اگر خامنه‌ای حکم جهادم دهد...»
- سـاعت ۲۱/۴۵ سـخنگوی دفتر تحکیم وحـدت در طول درگیری‌های دانشگاه دائماً با مسئولان از جمله تاجزاده در ارتباط می‌باشد.
- سـاعت ۲۲/۰۰ آقـای تاجزاده در تماس با دانشـجویان، در شمال را جهت خروج دانشجویان تأمین امنیت نموده است.
- سـاعت ۲۲/۲۵ بین توحید و چهارراه باقرخان لاستیک آتش زده شده است و تعداد ۱۰۰ نفر نیز از اغتشاشگران تجمع نموده‌اند.
- ساعت ۲۲/۴۰ حد فاصل چهارراه طالقانی و ولی‌عصر تعدادی از اغتشاشـگران اقـدام به پخش زباله و آجر در خیابـان نموده و خیابان را مسدود کرده‌اند
- سـاعت ۲۲/۴۰ یک کامیون خاک در خیابان باقرخان خالی شده و خیابان را مسدود می‌نماید.
- ساعت ۲۳ خیابان کارگر تقاطع جلال آل احمد توسط ۳۰ نفر از دانشجویان مسدود شده است.
- ساعت ۲۳ میدان انقلاب به سمت آزادی حوالی نوفلاح یک دستگاه اتوبوس به آتش کشیده شده است.
- سـاعت ۲۳/۱۰ در خیابان کارگر پائین‌تر از کوی دانشگاه ۳ کامیون مصالح خالی نموده‌اند.
- سـاعت ۲۳/۳۵ تعداد ۲۰۰ نفر در مقابل بیمارستان شریعتی زبالـه خالـی کرده‌اند. در ضمـن این افراد کـه نقابدار هسـتند، با عناصر حزب‌اللهی درگیر می‌شوند.
- ساعت ۲۳/۵۰ حدود ۸۰۰ نفر از دانشجویان با تعدادی حدود ۵۰۰ نفر از عناصر حزب‌الله در بیرون از خوابگاه درگیر شده‌اند و دانشجوها از داخل دانشگاه چندین کوکتل به بیرون پرتاب می‌نمایند.
- سـاعت ۲۴ در امیرآبـاد، تقاطع اتوبان جـلال آل‌احمد یک دسـتگاه موتوسیکلت توسط چند نفر از اغتشاشگران که یکی از آنها مست بوده است به آتش کشیده می‌شود و صاحب موتور نیز فرار می‌کند.

روز سه شنبه ۷۸/۴/۲۲

- ساعت ۰/۲۵ تعدادی حدود ۱۵۰۰ نفر از عناصر حزب‌اللهی در مقابل کوی دانشگاه برخی با چوب بعضاً موتوسوار حاضر هستند و عوامل ناجا نیز کاملاً محل را تخلیه نموده‌اند.
- ساعت ۱/۱۰ بامداد ناجا عواملش را مجدداً به مقابل کوی دانشگاه آورده‌است.
- ساعت ۱/۱۵ بامداد روبه روی سر در دانشگاه، شخصی که شعار «مرگ بر منافق» سر می‌داد توسط یک دستگاه خودرو پیکان با ۳ سرنشین ربوده می‌شود.
- ساعت ۱/۲۰ بامداد تعدادی از دانشجویان داخل کوی دانشگاه حدود ۲۴۰۰ نفر که تعداد ۵۰۰ نفر از آنها در بیرون از دانشگاه بودند. لازم به ذکر است شخصی (با هویت نامعلوم) در حضور ۵۰۰ نفر دانشجویان بیرون خوابگاه طی سخنانی بشدت تأکید می‌نمود که حتماً همگی در مراسم فردا ساعت ۱۰ صبح به سمت دانشگاه تهران حاضر شوند.
- ساعت ۱۰/۱۳ تعدادی حدود ۷۰ الی ۸۰ نفر در مقابل سر در دانشگاه تهران حضور دارند و این تعداد رو به افزایش می‌باشند. تعداد سه برگ اطلاعیه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه خواجه نصیر طوسی، بسیج دانشجویی دانشکده علوم پایه دانشگاه تهران و متن استعفای دکتر معین منتشر شد.
- ساعت ۱۱ نیروهای امنیتی و انتظامی مستقر در اطراف دانشگاه تهران چند موتورسوار و فرد مظنون را بازداشت کردند. از آنجا که احتمال نفوذ عوامل بیگانه و خرابکار در میان اجتماع کنندگان وجود دارد نیروهای امنیتی بر عبور و مرور در خیابان‌های اطراف نظارت می‌کنند.
- ساعت ۱۱/۵۰ پس از هشدارهای مکرر نیروی انتظامی به جمعیت مقابل سر در دانشگاه تهران مبنی بر این‌که «تجمع شما براساس اطلاعیه شورای امنیت ملی غیر قانونی است.» هیچ‌گونه اعتنایی به این هشدارها نمی‌شود و با وجود تأکیدات وزارت کشور مبنی بر ضرورت دریافت مجوز برای هرگونه راهپیمایی و تظاهرات اقدام گروه‌های اغتشاشگر برای دومین روز پیاپی موجب برهم خوردن برنامه‌ریزی سازمان سنجش کشور در توزیع کارت‌های داوطلبان آزاد سراسری امسال شده است و بسیاری از داوطلبان و خانواده آنها که امروز قصد دریافت کارت را دارند به دانشگاه تهران یکی از حوزه‌های اصلی توزیع کارت مراجعه کرده‌اند که به دلیل بروز ناامنی در محدوده دانشگاه تهران موفق به دریافت کارت شرکت در آزمون سراسری نشدند.
- ساعت ۱۲/۰۰ تعداد ۷ عدد گاز اشک آور در ابتدای خیابان‌های فروردین، اردیبهشت و انقلاب توسط ناجا شلیک شد.
- ساعت ۱۲/۰۵ تعداد بی‌شماری فرار نموده و به نقطه نامعلومی رفتند و تعدادی نیز به خیابان‌های جنوبی مقابل دانشگاه (۱۲ فروردین، اردیبهشت و فخررازی) فرار کردند و با پرتاب سنگ قصد مقابله با عوامل ناجا را داشتند.
- ساعت ۱۲/۱۰ نیروهای بسیج به کمک عوامل انتظامی آمده و در خیابان‌های فرعی تا خیابان کارگر و میدان انقلاب به تعقیب اغتشاشگران می‌پردازند و هر لحظه تعدادی را که در حال تخریب اموال عمومی و پرتاب سنگ هستند دستگیر می‌نمایند.
- ساعت ۱۲/۱۵ حد فاصل خیابان انقلاب و خیابان کاوه یک خودرو جیپ زرد رنگ احتمالاً متعلق به وزارت نیرو به آتش کشیده می‌شود.
- ساعت ۱۲/۱۵ خیابان کارگر شمالی به طرف میدان انقلاب و میدان انقلاب به سمت میدان آزادی، تعدادی حدود ۲۰۰ نفر از اغتشاشگران حضور دارند و از کنترل ناجا خارج گردیده، قصد دارند بانک رفاه کارگران واقع در شمال غرب میدان انقلاب را تخریب نمایند.
- ساعت ۱۲/۲۰ مسجد سیدالشهدا نبش ضلع شمالی میدان انقلاب توسط تعدادی از اغتشاشگران به وسیله سنگ مورد تهاجم قرار می‌گیرد و لحظاتی بعد عناصر بسیج با آنها مقابله نموده و آنها را متفرق می‌نمایند.
- ساعت ۱۲/۴۰ تعداد ۵۰۰ نفر در خیابان فلسطین با ناجا درگیر شده‌اند. تعداد عوامل انتظامی ۵۰ نفر می‌باشد.
- ساعت ۱۲/۵۵ تعداد ۵۰۰ نفر از خیابان جمهوری به طرف خیابان پاستور حرکت می‌کنند و به سمت عوامل انتظامی سنگ پرتاب می‌نمایند. عوامل ناجا با آنها برخورد نموده و گاز اشک‌آور پرتاب می‌نمایند.
- ساعت ۱۲/۵۷، تعداد ۱۵۰۰ نفر بین چهارراه ولی‌عصر تا چهارراه کالج شعار ذیل را سر می‌دهند که با تعدادی از بسیجی‌ها درگیر می‌شوند: «وای از آن روزی که مسلح شویم.»
- ساعت ۱۳/۱۷ دقیقه درگیری میان اغتشاشگران و نیروهای بسیج و ناجا در خیابان کارگر شمالی روی داده است. در این درگیری، نیروهای ناجا برای متفرق کردن اغتشاشگران، اقدام به پرتاب گاز اشک‌آور کرده‌اند. در تقاطع جمالزاده- آزادی نیز، اغتشاشگران که مجهز به سنگ و آجرهای خرد شده هستند در بعضی از قسمت‌های این خیابان اقدام به آتش زدن لاستیک و یا چوب کرده‌اند.
- ساعت ۱۳/۲۵ یک خودرو بسیج در خیابان جمهوری تقاطع اسکندری به آتش کشیده می‌شود.
- ساعت ۱۳/۲۵ در خیابان انقلاب تعدادی از نرده‌های وسط خیابان و صندوق‌های صدقه توسط اغتشاشگران تخریب و به وسط خیابان پرتاب شد.
- ساعت ۱۳/۴۰ مقابل سر در دانشگاه توسط عوامل بسیج کاملاً تحت کنترل است و اغتشاشگران به سمت شرق دانشگاه متفرق شده‌اند.
- ساعت ۱۳/۵۵ به یک دستگاه پژوه ۴۰۵ در خیابان وصال توسط اغتشاشگران تخریب کلی وارد آمده و اموال داخل آن را نیز به سرقت بردند.
- ساعت ۱۴/۰۰ شیشه‌های یک بیمارستان در تقاطع وصال- بلوار کشاورز شکسته شد.
- ساعت ۱۴/۱۰ گروهی از اغتشاشگران در منطقه چهارراه مخبرالدوله، شیشه‌های چند بانک را شکستند. این گروه همچنین تمامی علائم راهنمایی و رانندگی را در سر راه خود می‌شکنند و از آن به‌عنوان سلاح استفاده می‌کنند. در ابتدای خیابان سعدی تا خیابان لاله‌زار هیچ خودرویی مشاهده نمی‌شود.
- ساعت ۱۴/۱۷ اغتشاشگران شعارهایی علیه مقام عظمای ولایت در میدان فاطمی می‌دهند. برخی از افراد این گروه در حالی که سنگ نیز در دست دارند مردم را تحریک می‌کنند.
- ساعت ۱۴/۳۰ بازار کویتی‌ها و بازار جعفری در ضلع پائین خیابان ۱۵ خرداد دو نفر به مغازه‌ها اخطار می‌دهند در صورتی که مغازه‌ها را نبندند به آتش کشیده می‌شود.
- ساعت ۱۴/۴۵ یک دستگاه اتوبوس شرکت واحد و یک دستگاه پیکان در خیابان لاله‌زار به آتش کشیده می‌شود.
- ساعت ۱۴/۵۰ تعدادی از اغتشاشگران وارد مسجدی واقع در مخبرالدوله شده و بخشی از ساختمان مسجد را تخریب نمودند.
- ساعت ۱۴/۵۰ تعدادی لاستیک مقابل ساختمان کیهان واقع در کوچه شهید شاه‌چراغی توسط اغتشاشگران به آتش کشیده شد.
- ساعت ۱۴/۵۵ در تقاطع ناصر خسرو یک دستگاه اتوبوس به آتش کشیده شد.
- ساعت ۱۵/۰۰ چهار دستگاه خودرو بسیج و یک دستگاه موتوسیکلت در مقابل مسجد هدایت خیابان جمهوری توسط اغتشاشگران به آتش کشیده شده و تابلو مقابل مسجد نیز شکسته شد. همچنین به دو دستگاه آمبولانس نیز خسارت وارد شده است.
- ساعت ۱۵/۰۰ قسمت اعظم بازار تهران تعطیل شده است و همچنین از بلندگوها اعلام می‌شود که فردا بازار تعطیل است.
- ساعت ۱۵/۰۰ یک دستگاه مینی‌بوس در چهارراه گلوبندک توسط اغتشاشگران به آتش کشیده شده است.
- ساعت ۱۵/۰۷ در خیابان گلوبندک هزار نفر از اغتشاشگران حضور دارند و یک نفر مورد اصابت گلوله قرار گرفته است.
- ساعت ۱۵/۲۰ اغتشاشگران قصد تخریب دادسرای انقلاب، واقع در میدان ارک را داشتند.
- ساعت ۱۵/۳۰ در میدان امام خمینی(ره) اغتشاشگران وارد بانک تجارت شده و اقدام به آتش زدن آن نموده و پول‌های بانک را به سرقت می‌برند.
- ساعت ۱۵/۳۰ خیابان کارگر جنوبی (حد فاصل میدان انقلاب و میدان حر) اوضاع در این منطقه کاملاً عادی و آرام است ولی برخی آثار به جا مانده از آشوب اغتشاشگران همچنان در این محل مشاهده می‌شود.
- ساعت ۱۵/۳۵ در سه راه امیرکبیر ابتدای خیابان ملت یک دستگاه آمبولانس توسط اغتشاشگران به آتش کشیده شد.
- ساعت ۱۵/۳۵ در خیابان گلوبندک یک دستگاه خودرو به آتش کشیده شده است.
- ساعت ۱۵/۴۵ تعدادی از اغتشاشگران از میدان ارک به سمت سبزه میدان حرکت کرده و قسمتی از این انبار کالا را در پامنار به آتش می‌کشند.
- ساعت ۱۵/۴۵ بانک ملی شعبه چهارراه گلوبندک مورد حمله قرار گرفته و به آتش کشیده می‌شود.
- ساعت ۱۶/۰۰ در اثر آشوب‌های امروز بانک ملت شعبه «تکیه دولت» بیش از ۸۰ درصد و بانک ملت شعبه «سبزه‌میدان» بیش از ۶۰ درصد خسارت دیده‌است. یک نفر از اغتشاشگران به دلیل دودگرفتگی ناشی از آتش سوزی در بانک در میان آتش و دود جان داد که تاکنون مشخصات وی معلوم نشده است. اغتشاشگران به بانک تجارت شعبه «شهید مصطفی خمینی» نیز حمله کرده و شیشه‌های آن را شکستند. این افراد به یک خودرو آتش نشانی نیز حمله کردند و شیشه هایش را شکستند. اغتشاشگران در خیابان شوش به یک دستگاه اتوبوس شرکت واحد حمله کردند و اقدام به ضرب و شتم راننده و مسافران نموده و سپس اتوبوس را به آتش کشیدند.
- ساعت ۱۶/۳۰ اغتشاشگران با حمله به کیوسک روزنامه فروشی در خیابان مصطفی خمینی آن را به آتش کشیدند. این افراد همچنین یک شعبه بانک تجارت در خیابان مولوی تهران را مورد تعرض قرار دادند.
- ساعت ۱۶/۳۰ در چهار راه مولوی تعدادی از اغتشاشگران با عناصر بسیج درگیر می‌شوند.
- ساعت ۱۶/۵۰ جمعیتی حدود هزار نفر از افراد حزب‌اللهی در میدان انقلاب جمع شده‌اند که مردم حزب‌اللهی پس از راهپیمایی و سردادن شعار در حمایت از مقام معظم رهبری همراه با سینه‌زنی به سمت دانشگاه حرکت می‌نمایند.
- ساعت ۱۷/۱۰ در میدان انقلاب شعارهای زیر داده می‌شود: «حزب فقط حزب علی، رهبر فقط سیدعلی- منافق حیا کن دانشجو را رها کن- مرگ بر منافق- نیروی انتظامی تشکر تشکر- امریکا در چه فکریه ایران پر از بسیجیه.»
- ساعت ۱۷/۱۲ تعداد ۲۰۰ نفر از عناصر یگان ویژه ناجا در مقابل سر در دانشگاه مستقر شدند.
- ساعت ۱۷/۲۰ حدود هزار نفر از بسیج و مردم حزب‌اللهی در میدان مخبرالدوله حضور دارند و میدان را در کنترل دارند.
- ساعت ۱۷/۳۰، دو هزار نفر از مردم و نیروهای بسیجی در حالی که تصاویری از بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی(ره) و مقام معظم رهبری را با خود حمل می‌کردند از میدان انقلاب به طرف در اصلی دانشگاه تهران آمدند. راهپیمایان در حالی که شعار می‌دادند «حزب فقط حزب علی، رهبر فقط سیدعلی- منافق حیاکن، دانشگاه را رها کن- وای اگر خامنه‌ای حکم جهادم دهد» پس‌از توقف کوتاهی در مقابل در اصلی دانشگاه تهران به طرف میدان انقلاب بازگشتند.
- ساعت ۱۸/۰۰ عناصر دفتر تحکیم وحدت اعلام نمودند که مراسم خود را روز چهارشنبه ساعت ۱۰/۳۰ برگزار خواهند کرد. قبلاً عناصر حزب‌الله راهپیمایی خود را در همین ساعت اعلام نمودند که مکان راهپیمایی به سمت دانشگاه تهران خواهد بود.
- ساعت ۱۸/۰۰ خزانه بخارایی در جنوب تهران، تعدادی از اغتشاشگران در این محل تجمع کردند و حدود یک ساعت شعارهایی علیه مسئولان نظام سر دادند. این افراد که سنگ و چوب در دست داشتند، پس از مواجه شدن با نیروی انتظامی در حدود ساعت ۱۹ پراکنده می‌شوند.
- ساعت ۲۰/۳۰ در میدان انقلاب از سوی اغتشاشگران ۳ عدد نارنجک دستی به سوی افراد حزب‌اللهی پرتاب شد.
- ساعت ۲۰/۳۰ اغتشاشگران در خط ویژه میدان انقلاب به سمت نیروهای مردمی مواد آتش‌زا و کوکتل پرتاب کردند و متواری شدند.
- ساعت ۲۰/۴۵ در حال حاضر در مقابل دانشگاه تهران آرامش برقرار است و رفت و آمد خودروها به شکل عادی جریان دارد. نیروهای بسیج نیز به منظور حفظ نظم و آرامش در ضلع جنوبی دانشگاه تهران مستقر هستند. تعدادی از نیروهای بسیج در ضلع شمال شرقی میدان ولیعصر در حال روان کردن ترافیک خیابان و پیاده‌روهای این منطقه هستند.
- ساعت ۲۰/۵۰ تعدادی حدود هزار نفر از افراد حزب‌اللهی از مقابل سر در دانشگاه به سمت میدان انقلاب در حال راهپیمایی با شعارهایی در حمایت از رهبری حرکت می‌کنند.
- ساعت ۲۳/۳۰ نیروهای بسیجی با ایجاد پست‌های بازرسی در نقاط مختلف شهر تهران اقدام به شناسایی نیروهای اغتشاشگر می‌کنند. برخورد محترمانه بسیجیان با سرنشینان خودروها مشاهده می‌شود.
- در پی بروز اغتشاش در چند نقطه شهر تهران، از رواج شایعات زیادی که پایه و اساسی ندارند، خبر داده‌اند. از جمله گفته می‌شود «راهپیمایی مردمی فردا صبح (چهارشنبه) لغو شده است.» و این‌که «امشب در تهران حکومت نظامی برقرار می‌شود و به همین منظور تانک‌ها در نقاط مختلف شهر استقرار خواهند یافت.» همچنین ادعای تسخیر چند «کلانتری دهان به دهان می‌چرخد و در این رابطه مشخصاً از «کلانتری ۱۶» نام می‌برند و شایعه دیگر این‌که «گفته می‌شود بخش‌هایی از صدا و سیما به آتش کشیده شده و ده‌ها نفر کشته شده‌اند.» آخرین شایعات حاکی است که «میدان راه آهن شلوغ است» و «روزنامه کیهان به آتش‌کشیده شده است.»





تصویر مونتاژ شده ای که در صفحه اول روزنامه صبح امروز ۲۳ /تیر/ ۱۳۷۸ منتشر شد

مروری بر حملات اصلاح طلبان به هاشمی رفسنجانی در آستانه انتخابات مجلس ششم

عالیـــــــجناب!



تقریباً اواخر آذرماه سـال ۷۸ بود که اکبر هاشـمی رفسـنجانی تصمیمش را برای حضور در انتخابات مجلس ششم قطعی کرد. حمایت‌های هاشمی از محمدخاتمی در انتخابات دوم خرداد از یک سو و جست‌وجوی جناح راست برای یافتن کاندیدایی قدرتمند برای سرلیستی هاشمی را به کسب کرسی ریاست پارلمان امیدوار تر می‌کند؛ بخصوص آن که فائزه هاشمی در انتخابات دور قبل نفر دوم تهران شده بود و هاشمی امیدوار بود که رأی فائزه را تکرار کند. هاشمی البته حدس می زد که ممکن است مشارکتی های تندرو و تازه از راه رسیده سد راه او شوند اما رفسنجانی خود را مستظهر به حمایت محمد خاتمی و اعضای کابینه اش همچون مهاجرانی و نوربخش می‌دانست. اما در یک رفت و برگشت سیاسی محمدخاتمی به هاشمی پشت پا زد و به بهانه آزادی بیان حاضر نشد در مقابل سیل هجوم دوم خردادیون از رئیس جمهور سابق دفاع کند.هر چند بعدها اصلاح طلبان برای مقابله با سونامی احمدی‌نژاد در سال ۸٤ کوشیدند تا روابط را با هاشمی حسنه کنند و در چهار سال دوران احمدی نژاد نیز آنان در پوشش هاشمی رفسنجانی به احمدی نژاد تاختند اما به نظر می رسد امکانات گسترده شبکه جهان گستر اینترنت برای انجام جست‌وجوهای پیشرفته در آرشیوهای الکترونیکی، سنت تاریخی احزاب ایرانی در تغییر سریع مواضع را بسیار دشوار کرده است. آنچـه در ادامـه مـی خوانیـد گوشـه از حملـه احـزاب، فعـالان سیاسـی و مطبوعـات دوم خـردادی به مواضع هاشـمی رفسـنجانی در زمسـتان ۷۸ اسـت.



اکبر گنجی: از تئوریسین‌های جناح دوم خرداد که در سالهای ۷۶-۷۹ معرکـه گردان مطبوعـات دوم خردادی بـود. گنجـی در سـال ۷۹ بـه دعـوت حـزب سـبزهای آلمـان (با گرایشـات صهیونیستی) در کنفرانس برلین شرکت کرد و پس از روشـن شـدن افتضاحات این کنفرانس به ۵ سـال حبس محکوم شد و پس از آزادی به امریکا رفت.

مشکل کرباسچی آن است که با طناب هاشمی رفسنجانی به درون چاه رفت. در دیداری که اخیراً در قم با برخی از مراجع تقلید داشتیم، یکی از آن بزرگان می‌فرمود وقتی هاشمی یکی از آقایان را برای عضویت در کابینه‌اش به تهران دعوت کردند، گفتم با طناب هاشـمی به درون چاه مرو که عاقبت خوشی به دنبال ندارد. اتفاقاً پیش‌بینی آن مرجع محترم درست از آب درآمد و پس از آن که فشارهای جناح راست افزایش یافت، هاشمی پشت آن وزیر را خالی کرد و او کابینه را ترک کرد. کرباسـچی با دعوت هاشمی و با اختیارات ویژه، شهردار تهران شد. اما وقتی محاکمه شد و به زندان رفت، هاشمی از او حمایت لازم را به عمل نیاورد. (تاریکخانه اشباح، ص ۱۹۹)

هاشـمی رفسـنجانی رفیق و یار عبدالله نوری بوده، اما در مقابل محاکمه و مجازات او سـکوت پیشه کرده است. ولی در قضیه فائزه هاشمی بر سـر اتهام روزنامه زن در چانه‌زنی‌های پشـت پرده در مقابل دادگاه ایستاد و مسـئله را حل کرد. متأسـفانه هاشمی نشان داده است که پشت سر کسی نمی‌ایسـتد. هاشمی برای این که «پدر» باشـد و همه گروه‌ها او را به عنوان فصل الخطاب و داور بپذیرند، خود را از منازعات سیاسـی و مسائل اختلافی دور نگاه می‌دارد و در برابر مسـائل حساس ابراز نظر نمی‌کند. اما این رویکرد در دوره‌ای که ایده توسعه سیاسی گفتمان مسلط زمانه است، به جای آن که باعث پذیرش وی به عنوان فرد مقبول تمام گروه‌ها شود، باعث دوری گروه‌ها از او شـده اسـت. عبدالله نوری تا وقتی در چارچوب مقبول هاشمی حرکت می‌کرد، هاشمی حاضر بود از او به طور «پنهانی» دفاع کند، اما این که نوری با دفاعیات مدلل خود در کانون توجه افکار عمومی قرار گرفته است و احتمال ریاسـت مجلس او جدی است، هاشمی احتمالاً حاضر به دفاع از او نیست و این گمان را به ذهن متبادر می‌کند که احتمالاً خارج شـدن رقیب از عرصه سیاست به هزینه دیگران برای هاشمی مطلوب باشد. (عالیجناب سرخپوش، عالیجنابان خاکستری، ص۴۱)

کارشناسان اقتصادی دو کارکرد مهم برای سیاست تعدیل اقتصادی در نظر می‌گیرند؛ اول: تخصیص بهینه منابع. دوم: حذف رانت. این دو کارکرد مهم سیاسـت تعدیل، به دلیل شخصیت هاشمی در ایران به وقوع نپیوست. آقای هاشـمی به طور جدی در تخصیص منابع دخالت می‌کرد و منابع را آن طور که خود می‌پسندید و تشخیص می‌داد، توزیع می‌کرد. در دو دهه گذشته بر اثر رانت جویی «طبقه جدید»ی در جمهوری اسـلامی شکل گرفته است. این طبقه نوکیسـه در فرآیند خصوصی سازی با خرید تقریباً مجانی بسیاری از صنایع ملی، به ثروت های بادآورده دسـت یافت. در دوران سازندگی حتی به دستگاه‌های غیر اقتصادی و امنیتی اجازه داده شد با فعالیت های اقتصادی نیازهای مالی خود را تأمین نمایند. در پرتو چنان مجوزی، فسادهای کلانی به وجود آمد و خط ترانزیت مواد مخدر با هدف ثروت اندوزی و تخریب غربیان فعال شد. (عالیجناب سرخپوش، عالیجنابان خاکستری، ص۱۸۹)

آقای هاشـمی رفسنجانی طی دهه گذشته چهره کاملاً تاریکی از وضعیت دهه اول انقلاب به تصویر کشـیده و دوران سازندگی را، دوران رشد اقتصادی و امیدهای روشن جلوه داده است. مسئله آن است که اگر تصویری که هاشمی ارائه می‌کند واقعی باشد، باید پرسید مگر آمارهای کلان اقتصادی منفی دهه اول انقلاب تا حدود زیادی معلول جنگ و هزینه‌های سنگین آن نبود؟ مگر جنگ بیش از یک صد میلیارد دلار خسارت به جای نگذارد و مگر آقای هاشمی در تداوم آن شرایط، پس از فتح خرمشهر نقش مهمی را بازی نمی‌کرد؟ (عالیجناب سرخپوش، عالیجنابان خاکستری، ص۱۴۱)

در دوره هاشـمی همـه سـازمان‌ها و ارگان‌ها بایـد درآمد ایجاد می‌کردند. لذا وزارت اطلاعات فعالیت‌های اقتصادی سـازمان‌های تابعه‌اش، با مجوز هاشـمی، از راه مبارزه با ثروت های باد آورده کسـب درآمد می‌کرد و سـربازان گمنام امام زمان نیز حق الکشـف دریافت می‌کردند. (تاریکخانه اشباح، ص ۱۸)

عالیجناب سـرخپوش باید در دو زمینه مشـخص به شـهروندان پاسـخگو باشـد. اول: ادامه جنگ بعد از فتح خرمشـهر که باعث به شهادت رسیدن صدها هزار تن از بهترین فرزندان این مرز و بوم شد، هزاران معلول بر جای گذاشت و میلیاردها دلار خسارت بر جای نهاد. دوم: قتل‌های زنجیره‌ای دگراندیشـان و دگرباشـان. (عالیجناب سـرخپوش، عالیجنابان خاکستری، ص ۱۲۹)

مردان بزرگ در پی آن نیسـتند تا با هر روشـی به قدرت دسـت یابند. آنان اگر بزرگ و دموکرات باشـند به آرای مردم احترام می‌گذارند. تنها دیکتاتورها در پی‌آنند که با روشـهای غیر قانونی و تقلب قدرت را در دسـت نگاه دارند. شـاید «حاج آقا» با «دوپینگ تقلب راست» بالا بیاید اما چه سود از بالا آمدنی که با پایمال کردن حق شهروندان به دست آید. مگر نمی‌شنوید که همه شهروندان می‌گویند ما به «حاج آقا» رأی نداده‌ایم اما می‌خواهند به هر نحو ممکن او را به مجلس بفرسـتند. (عالیجناب سرخپوش، عالیجنابان خاکستری، ص۲۱۹ و ۲۲۰)

آشـفتگی هاشمی قابل درک است. چرا که اصولاً شخصیتی است که خود را انتقاد ناپذیر و غیر قابل دسـترس می‌داند. از این رو ناقد را تحقیر می‌کند و او را به دشمن تقلیل می‌دهد. اما برآشفتگی برخی از روشنفکران و «تندی بی‌لگام» خواندن مقاله «عالیجناب سرخپوش»، غیر قابل درک و فهم است. (عالیجناب سرخپوش، عالیجنابان خاکستری، ص۱۴۶)



عباس عبدی: در سال ۷۸ عضو شـورای مرکزی حزب مشـارکت بود و عملاً خط مشی سیاسی این حزب را تا سـال ۸۱ او تدوین می کرد. عبدی که جزو تسخیر کنندگان لانه جاسوسی آمریـکا بـود اما در سـال ۸۱ بـه اتهام جاسوسی دستگیر و دو سال زندانی بود. وی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری نهم آزاد شد و از حزب مشارکت کنار رفت. عبدی بعدها از تئوریسین‌های اقدامات افراطی مهدی کروبی شد.

آقای هاشمی به وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی گفت: که خودتان پول در بیاورید و تولید درآمد کنید. این باعث به هم ریختن بنیان اداری کشور شـد. حتی وزارت اطلاعات هم از این قاعده بر کنار نماند. در هیچ جای دنیا، اجازه نمی‌دهند وزارت اطلاعات وارد فعالیت‌های اقتصادی شود چون هم بنیاد اقتصاد را بر هم می‌ریزد هم بنیان اطلاعاتی کشور را. نتیجه آن شد که امروز شاهد هستیم. ایشـان راهی را باز گذاشتند که همه وارد آن شوند و با افتخار می‌گفتند که هیچ کدام بودجه نمی‌خواهند. نتیجه باعث فسـاد مالی – اداری شدید شد و بنیان‌های مملکت سست شد. وزارت اطلاعات باید از یک قران تا ۱۰۰ میلیارد تومان پولی را که خرج می‌کند یا می‌گیرد به مردم پاسخگو باشد. (پیام آزادی، ۷۸/۹/۳۰)

هاشمی باید نسبت به شرایط فرهنگی، آموزش عالی، فساد اداری فسـادهای مالی شدید و خصوصاً وضعیت فراوان اطلاعات و دیگر مسائل در دوره ریاست جمهوری خویش پاسخ گوید.

از همه مهم تر وضعیت اقتصادی است که ایشان مدعی سازندگی در این عرصه است در حالی که ما شاهد منابع هدر رفته، طرح های موازی و بـدون اعتبار کافی، طرح هایی که همه راکد مانده‌اند، طرح‌های بدون توجیه اقتصادی هستیم. هاشمی رفسـنجانی باید پاسخگوی سیاست‌های پولی و استقراض‌هایی باشد، که در زمان وی انجام شده بدون این که به توسعه کشور کمک کرده باشد. بیان (۷۸/۹/ ۲۰)

... و کار دیگری که در حوزه سیاسـت ایشان (هاشمی) انجام دادند از بین بردن مشـارکت بود و در اولین جلسه کابینه خود گفتند: «ما آدم‌هایی کاری می‌خواهیم و سیاسی نمی‌خواهیم من به تنهایی سیاست کابینه را تأمین می‌کنم.» بعد هم معلوم شد وزرایی که سرکار آمدند کاری هم نبودند. (بیان ۷۸/۱۰/۱۵)

در دوران آقای هاشمی کسانی تحت پیگیری قانونی قرار گرفتند. حال چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی که مخالف ایشان بودند و هیچ کس از منصوبین ایشان مورد پیگرد قرار نگرفتند و اگر هم گرفتند بعد از دوران ریاست جمهوری ایشان بود. (بیان ۷۸/۱۰/۱۵)

مشکل ما با آقای هاشمی آزادی و یا زندانی بودن کرباسچی نبوده بلکه مشکل از مواضع غیر شفاف رفسنجانی است. کارگزاران مواضع سیاسی

ایران جناب
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹
۱۳۷۸
آشوب برای قدرت

خود را با شـخص هاشمی تنظیم می کنند و از آنجا که شخص ممکن است دچار تغییر موضع شـود آنان مواضع متناقض از خود نشان می‌دهند. اگر این تبعیت یکطرفه بین کارگزاران و هاشمی وجود نداشت، مشکل کارگزاران در موضع گیری‌ها حل می‌شود، اما در وضع فعلی، آقای هاشمی با مسائل برخورد غیر شفافی دارد و در برخورد موارد موضعگیری نمی‌کند. (ابرار، ۷۸/۱۱/۱۹)

علی شـکوری‌راد از اعضای شـورای مرکزی حزب مشارکت اسـت. او در سـال ۷۸ بـه مجلـس ششـم راه یافـت و در دور هفتـم رد صلاحیت شد.

به نظر ما «هاشـمی» عامـل اختلاف بین مجموعـه نیروهای دوم خرداد بود و آن چه امروز به عنوان جدا شدن نسبی کارگزاران از مجموعه نیروهای جبهه دوم خرداد مطرح است، حاصل حضور آقای هاشمی رفسنجانی است.

یکی از انتقادهایی که جریان چپ به آقای «هاشمی» داشت این بود که ایشان قبل از آن که به بهبود اوضاع اقتصادی بپردازد، شعار رفاه را مطرح کردند و باعث شدند که سطح توقعات مردم بالا برود و در همین راستا ما شاهد هستیم که ایشان در زمان ریاست جمهوری در حدود یک میلیارد دلار کالای لوکس وارد مملکت کردند. (آریا، ۷۸/۱۱/۳)

این که برداشـت شود زمینه زندانی شدن آقای «عبدالله نوری» با «هاشمی رفسنجانی» ارتباط دارد بیشتر یک برداشت تخریبی است. اما سؤال می‌بایست این طور طرح شود که چرا ایشان از آقای «نوری» حمایت لازم را نکرده اسـت که این امر نیاز به شفافیت مواضع ایشان در این مورد نزد افکار عمومی دارد. (آریا، ۸۳/۱۱/۱۳)



محسـن میردامـادی از مؤسسین و مؤثرین حزب مشارکت در مجلس ششـم رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی بود. او در سـال ۸۵ دبیرکل حزب مشارکت شد.

بهتـر بـود آقای هاشـمی نمی‌پذیرفـت که خطبه‌هـای نماز جمعه را در هفته‌هـای انتخابات به عهده بگیـرد در حالی که مجلس با تصویب قانون فعالیتهای تبلیغاتی کاندیداها را محدود کرده است، استفاده از صدا و سیما و نماز جمعه می‌تواند این برداشت را به همراه داشـته باشد. که میان کاندیداها برابری تبلیغات وجود ندارد.(آریا، ۷۸/۱۱/۳)

مراد ویسی از اعضای حزب مشارکت و از نویسندگان اصلی ارگانهای این حزب بود. او در مجلس ششم مدیرکل روابط عمومی بود.

با گذشت چهار روز از ترور سعید حجاریان، اکنون سکوت هاشمی رفسـنجانی در برابر این واقعه برای بسـیاری از مردم فهیـم و آگاه ایران اسـلامی که عادت دارند در تحلیل وقایع سیاسی هیچ چیزی را فراموش نکنند، سـؤال برانگیز شـده است. مردم از خود می‌پرسـند آیا هاشمی در محکـوم کـردن این ترور تردید دارد و یا نگران آن اسـت که محکومیت ترور حجاریان موضع همفکران او را تقویت کند. به راسـتی در شـرایطی که مخالفان و موافقان حجاریان خواسـته یا ناخواسته این ترور را محکوم کرده‌اند، سکوت هاشـمی چه پیامی دارد؟ آیا هاشمی نگران آن است که محکوم کردن این واقعه موجب رنجش برخی شـود؟ اگر روزی سـکوت هاشمی در برابر شعار «دشمن هاشمی، دشمن پیغمبر است» اعتماد مردم را به او خدشـه دار کرد، امروز او خود اصرار دارد که در همنوا شـدن با غم و اندوه مردم و «وفاق سیاسـی – اخلاقی» در محکومیت ترور حجاریان حتی از بسـیاری از شـاگردان و همفکران خود عقب بماند؟ (آفتاب امروز ۷۸/۱۲/۲۵)



علی اکبر محتشمی پور در دوران میرحسین موسوی وزیر کشور بـود و انتخابـات جنجالـی مجلـس سـوم را مدیریـت کرد. محتشـمی در انتخابـات مجلس ششـم پس از باز شـماری آرا و در میـان دوره وارد مجلس شـد و ریاسـت فراکسـیون تشریفاتی دوم خرداد را بر عهده گرفت.

از نظر ما هاشمی رفسنجانی با ناطق نوری تفاوتی ندارد. زیرا اتخاذ مواضع غیر شفاف در قبال اصلاحات فرقی با مخالفت ندارد. (آریا ۷۸/۱۱/۴)

دفتر تحکیم وحدت در سـال ۷۸ با محوریت علی افشاری از گروه‌های پیشرو دوم خرداد به حساب می‌آمد:

(آقای هاشـمی) سـعی بلیغ شما در مرتد سـازی سیاسی همه را متعصب ساخته است. موج اتهامات زیر سؤال بردن امام، خدمت به انگلستان و امریکا، تغافل و فریب مردم و معاند بودن منتقدان و چنان شباهت با مواضع خشونت طلبان و افراطیون جناح راست دارد که برخی از مواضع منطقی شما در سال های پیش در مقابله با جریان بحران طلب را نیز با تردید روبه‌رو کرده است. آیا سخنان شما نوعی دمیدن در تنور خشونت و تشدید فضای بحران در آستانه انتخابات نیست؟! (بیان ۷۸/۱۱/۱۶)



محسـن آرمین ، از اعضای اصلـی سـازمان مجاهدیـن انقلاب اسـت کـه در مجلس ششـم مدتی نایب رئیس بود. او هم اکنون سخنگو و دبیرکل در سـایه ایـن حزب تندرو می باشد.

(در مـورد ورود هاشـمی به صحنه انتخابات) از شـاخصه‌های آقای هاشـمی این اسـت که خیلی خوب می‌تواند سوار موج شود و طبیعتاً از موج جبهه دوم خرداد هم استفاده می‌کند.

آقای هاشـمی در ۱۰ سال گذشته در امتحانات متعددی وارد شده است و به نظر من نتوانسته است نمره قبولی بگیرد. او از شاگردانی است که در تمام امتحانات بخصوص دوره چهارم مجلس مردود شده است. در مجلس چهـارم حمله به جناح اصلاح طلب و قلع و قمع نیروهای این جناح توسـط هاشـمی رفسنجانی صورت گرفته اسـت. بزرگترین اشتباه سیاسی هاشمی رفسـنجانی در دوره چهارم بود. چرا که با حذف نیروهای اصلاح طلب و خط امامی، یک مجلس تقریباً یک دست راست، توسط آقای هاشمی به وجود آمد که بلافاصله، در مقابل خود هاشمی ایستاد و افکار و برنامه‌هایش را به او دیکته کرد. اگر ایشـان بخواهد مثل گذشته عمل کند و به جناح راست تکیه زند در اقیانوسـی که خودش کشتی نجات جناح راست است غرق خواهد شد و هم خودش و هم کشتی را از بین می‌برد.(روزنامه آفتاب امروز ۷۸/۱۱/۸)

ابراهیم یـزدی، در دوره دولت موقت، معاون نخسـت وزیر و وزیر امور خارجه بود و با کنار گذاشـتن نهضت آزادی از حاکمیت نقش اپوزیسـیون را برعهـده گرفت. وی پس از درگذشـت بازرگان دبیرکل نهضت آزادی شد اما در انتخابات دوم خرداد حاضر به حمایت از خاتمی نشد. او در انتخابات مجلس ششم رد صلاحیت شد.

عدم اقبال جامعه به آقای هاشمی دلایل متعدد دارد. طبیعی است که مردم با مشارکت وسیع خود در انتخابات و رأی به کاندیداهای جبهه اصلاح طلب، تعمد داشـتند که پیامی به حاکمیت به طور عام و به آقای هاشمی به طور خاص بدهند و عدم آرای بالای آقای هاشمی در واقع انعکاس قضاوت و برداشت عمومی مردم نسبت به دو دهه فعالیت ایشان است.(آبادی،۷۸/۱۲/۲)

تقـی رحمانی، از اعضای سـازمان مجاهدیـن خلق(منافقین) کـه دوبـار در دهه ۶۰ به زندان افتـاد و در سـال ۷۹ و ۸۲ نیز دو بار به همـراه برخـی فعـالان ملی-مذهبـی بازداشـت شـد. وی از همکاران عزت الله سحابی در مجله ایران فردا بود.

آقای هاشـمی اساسا توسعه سیاسی را قبول ندارد. مرد دیپلماسی پنهان نمی‌تواند مرد دیپلماسی شفاف شود. دیپلماسی پنهان را کسانی می‌توانند کنار زنند که به دیپلماسی شفاف اعتقاد داشته باشند.(فتح ۷۸/۱۰/۱۵)



جلال الدیـن طاهری، امام جمعه سابق اصفهان که در سال ۸۱ استعفا داد

می‌گویند بعضی‌ها (هاشمی رفسنجانی) چند میلیارد ذخیره دارند که اگر خدای ناکرده از روحانیت یک چنین صداهایی شـنیده شـود این صحبت‌ها باشـد خیلی اثر نامطلـوب می‌گذارد و بزرگترین جنایت و جرم است و معلوم می‌شود که ما انقلاب را برای خودمان می‌خواهیم. (سایت عصرنو)

گزارش روز ۷۸/۱۲/۱۵ وابسته به گروه های ملی-مذهبی

آن چه که در داخل کشـور مطرح است موضوع ثروت‌های خانواده هاشمی اسـت در مورد نفوذ این خانواده در امور اقتصادی همین اندازه کافی است که بعد از سفر هاشمی به عربستان مطابق آن چه در بولتن داخلی مجلس شورای اسلامی درج شده است از پنج قرارداد نفتی امضا شده، ۳ قرارداد مربوط به فرزندان این خانواده است.

بحث از سـرمایه گذاری‌های کلان تـا آنجا پیش می‌رود که یک خانواده به راحتی قادر اسـت در جریان انتخابات مجلس ششـم هزینه‌های سـنگین تبلیغاتی حزب اعتدال و توسـعه، چکاد آزاداندیش، حزب کارگزاران و ... را بپردازد و البته این هزینه‌ها برای یک خانواده ثروتمند نمی‌تواند مطرح باشد. شاید شکست هاشمی در انتخابات زمینه اجتماعی بررسی ثروت‌های این خانواده را فراهم سازد.



نشـاط ۷۸/۲/۲۷ بـه سردبیری شمس الواعظین که بعدها از طرفداران سرسـخت رسـانه ای هاشمی رفسنجانی شد

اکبر هاشـمی رفسـنجانی، رئیس جمهور سـابق ایران که به مدت بیسـت سـال صحنه گـردان پنهانی سیاست ایران پس از انقلاب است، ظاهراً کنترل اهرم های پنهان قدرت را در جمهوری اسلامی از دست داد.

آفتاب یزد ۷۸/۱۱/۲

(آقای هاشـمی) جنابعالی که در این مدت بیست سال به نوعی در همه تصمیم‌گیری‌ها و پسـت‌های مهم و حسـاس مملکتی حضور داشته و مدت هشت سال در سنگر سازندگی و پی‌ریزی اقتصادی کشور برنامه‌ریزی می‌کرده‌اید چگونه شده است که وضع معیشتی مردم به چنین روزی از فقر و تنگدستی افتاده است؟

عصر آزادگان ۷۸/۱۱/۱۳ به سردبیری شمس الواعظین

هجده نفر از بازداشت شدگان نامه ۹۰ امضایی در بیانیه‌ای نسبت به اظهارات هاشمی رفسنجانی در مصاحبه اخیرش با خبرنگاران داخلی و خارجی که از چگونگی بازداشت برخی از نویسندگان نامه اظهار بی‌اطلاعی کرده بود، اعتراض کردند در بخشی از این بیانیه آمده است: «ایشان از خاطر برده‌اند که در همان تاریخ در مصاحبه با خبرنگار روزنامه فرانسوی «لوموند» بدون نگرانی از دستگیرشدگان تصریح کردند: لیبرال‌هایی که اخیراً دستگیر شده‌اند کسانی بوده‌اند که ماهیت جاسوسی پیدا کرده‌اند و از امریکا دستور می‌گرفته‌اند.»

صبح امروز ۷۸/۱۰/۲ به مدیرمسئولی سعید حجاریان که در انتخابات ریاست جمهوری نهم از هاشمی رفسنجانی حمایت کرد

آقای هاشمی تحلیل قابل قبولی راجع به امنیت اقتصادی ارائه دادید و گفتید در حال حاضر سـرمایه‌داران، سـرمایه شان را بلا استفاده گذاشـته‌اند. برای این سؤال را مطرح کرد چه کسی مسئول این قضیه اسـت. همیشه شـاهد بودیم که هر چند وقت یکبار شعار داده می‌شـود هر کس پولی دارد باید حسـاب پس بدهد و گرنه ما چنین می‌کنیم و چنان. نتیجه این شـد که بـه علت نبودن ضوابط صحیح و نداشـتن ثبات اقتصادی، هر کسـی سرمایه‌ای انباشته بود و از ایـن مملکت خارج کـرد که این باز خود حدیـث مفصلی دارد. فقط کافی اسـت شـرکت‌هایی که در این مدت توسـط ایرانیان در کشـور کوچک همسـایه ما، دوبی تأسیس شده، شـمارش شود تا دلارهای خارج شـده از این مرز و بوم محاسـبه کوچکی شـود. آن زمان است که می‌بینند چه بر سر این سرمایه‌های ملی مملکت آمده است.

مهـدی مهـدوی آزاد، پیـام آزادی، ۷۸/۱۰/۲ او بعدهـا بـه واسطه حسن روحانی به هاشمی رفسنجانی نزدیک شد به گونه‌ای که مدیریت سایت‌های آفتاب نیوز و شهاب نیوز نزدیک به مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام را برعهده گرفت.

او (هاشـمی رفسـنجانی) باید بپذیرد که یا هیچ گاه بر همه امور مشرف نبوده و زیردستانش با استفاده از همین عدم اشراف کامل سیاست‌های نادرست خود را پیش برده‌اند و یا این که به اعمال زیردستان خود واقف بوده و از آن دفاع می‌کرده اسـت. هاشـمی ناگزیر است که در قبال فعالیت‌های آشـکار گروه‌های شبه نظامی در سـطح جامعه، مصطفی میرسلیم در رأس وزارت ارشـاد، بشـارتی در رأس وزارت کشور، سعید امامی و همفکرانش در دستگاه‌های امنیتی و بسیاری از سرشناسان دیگر پاسخگو باشد که بی‌گمان هر گونه پاسخ او به یکی از دو فرض بالا خواهد. او از منطق سخن می‌گوید و هیچ گاه گونه منطق حاکم بر قتل دگراندیشـان ایران در دوران صدارتش را توضیح نمی‌دهد. از آزادی مطبوعات سـخن می‌گوید و تعطیلی روزنامه را به باد انتقاد می‌گیرد و به گونه‌ای مضاعف وضعیت مطبوعاتی دوران ریاست خود را از خاطر می‌برد. هیچ گاه توضیح نمی‌دهد که چرا در زمان مسئولیت او تنها چند روزنامه حکومتی اجازه انتشـار داشتند. به نظر می‌رسد که اینک هاشـمی رفسنجانی ناگزیر اسـت تا میان دو مؤلفه یکی را به انتخاب خود برگزیند. او دوم خرداد را روند تکاملی می‌داند که باید از آن پاسداری کرد. او حتی اعتقاد ندارد که دوم خرداد معلول سیاست‌های بسته فرهنگی، سیاسی و حاکمیت شعارهای افراطی در زمان صدارت او بود. هاشمی می‌گوید: «لباس مردم، شـکل موی سر مردم، نشستن روی صندلی مدرسه یا دانشگاه یا این که مردم چیزهایی را استفاده کنند و یا نکنند، به ماهواره گوش کنند یا نکنند، این‌ها هیچ کدام زمینه شرعی محکمی ندارد.» بی‌شک او رفتار زیرمجموعه خود در دوران صدارتش بر هیأت دولت را فراموش کرده است. هاشمی ناگزیر نمی‌داند که بسـیاری از ادارات دولتی از ورود مردان با آسـتین کوتاه به این مراکز جلوگیری می‌کردند. او به خاطر ندارد که سران سرشناسی که اینک در افواه گروه فشار مشـهورند در اوج قدرت او به پاره کردن لباس‌های جوانان، لباس‌هایی که حداکثر جرم آن آستین کوتاه بودن یا داشتن مارک‌های خارجی بود و ماشین کردن موهای نوجوانان تازه به بلوغ رسیده مشغول بودند. او معتقد اسـت که از ماهواره نمی‌توان جلوگیری کرد و تلویحاً مخالفت خود را با منع قانونی ماهواره در ایران ابراز می‌کند بی‌گمان او باز هم وزیر ارشادش را از یاد برده است. هم او که با تیغ سانسور غیر منطقی‌اش لطمه‌ای به فرهنگ، ادب و هنر این مملکت وارد ساخت که تا سال‌های سال جبران نخواهد شد.



صـادق زیبـاکلام، پیـام آزادی، ۷۸/۱۱/۱۰ هر چند در سـال ۷۸ نیـز حامی رفسـنجانی بـود اما جو تندی که مطبوعـات ایجاد کرده بودنـد او را نیز به انتقاد از هاشـمی می کشاند.

هاشـمی رفسـنجانی هیچ گامی برای توسعه سیاسی و آزادی‌های مطبوعات و اجتماعات برنداشـته است. به نظر من علت اول آرای کم ایشان، نحوه عملکرد آقای هاشمی در هشت سالی است که زمام امور ریاست جمهوری کشور را در دست داشته است. البته عملکرد ایشان در قبل از آن هشت سال اهمیت دارد. دلیل دیگر به نوع گفتمان آقای هاشمی که ایشان همواره به خصوص نسبت به مخالفین خود از آن استفاده کرده‌اند باز می‌گردد. گفتمان او بر این پایه استوار است که من هر چه کرده‌ام درست بود و منتقدان و مخالفان من اشتباه می‌کنند و باید خود را درست کنند. حالت تفاخر گونه‌ای که من هر چه می‌کنم درست است و مخالفان بر اثر عناد ورزی یا عدم توجه نادرست می‌گویند، این نوع برخورد نگاه از بالا به نظر من علت دوم بود. علت سوم این بود که مستقل از این مسئله که ایشان در پنهان تا چه اندازه برای خلاصی عبدالله نوری و برای بیرون آوردن غلامحسین کرباسچی از زندان تلاش کردند – که من معتقدم علی‌القاعده تلاش‌هایی صورت گرفته اسـت – در سطح افکار عمومی این گونه رایج شد که ایشان از افرادی که در کنار ایشان هستند استفاده می‌کند. اما هنگامی که دچار مشکل شده و با هجوم جناح راست روبرو می‌شوند، آقای هاشمی تلاش و تقلایی نشان نمی‌دهند. دلیل چهارم نیز جوی بود بخصوص در چند ماه اخیر توسط روزنامه نگاران دوم خردادی پدید آمد. جو پدید آمده فضایی یک طرفه بود که نتیجه آن در کنار پیشینه قبلی، آقای هاشمی را به عنوان نماد و سمبل خرابی‌های بیست سال گذشته معرفی کرد. برخی از دوم خردادی‌ها جوی را درست کردند که گویا تاکنون هیچ کس مسئولیتی نداشته است و همه چیز برگردن آقای هاشمی است. (پیام آزادی، ۷۸/۱۲/۷)



عبدالکریم سروش، عصر آزادگان ۷۸/۱۱/۱۱ او در ابتـدای پیروزی انقلاب، عضو سـتاد انقلاب فرهنگی بود اما بعداً از تئوریسین‌های دوران اصلاحات به حساب می آمد و در انتخابات ریاست جمهوری نهم و دهم از مهدی کروبی حمایت کرد.

کسی که(هاشمی رفسنجانی) قدرت خود را از طریق غیر دموکراتیک به دست آورده ورود او (ورود به انتخابات دور ششم مجلس) به سابقه تشویش ایجاد می‌کند، لذا بهتر است چنین کسی از حق خود استفاده نکند و به دموکراتیک بودن سابقه لطمه نزد.

محمـد قوچانی، نشـاط، ۷۸/۶/۶ او پس از توقیف مطبوعات مدتی زندانی شد اما پس از آزادی به همکاری با تیم رسانه‌ای هاشمی رفسـنجانی پرداخت و سردبیر همشهری ماه و ضمیمه، روزنامه شرق و هـم میهن و هفته‌نامه شـهروند امـروز منصوب شـد. او از نزدیکان کرباسچی و عطریانفر است.

تئوریسین‌های چپ (که معمولاً به لایه‌های جوان‌تر و نوگرایی آن تعلق دارند) طی یک سـاله اخیر بسیار تلاش کردند که به لایه‌های ارتدوکس خود بقبولانند که عمر سیاسی هاشمی رفسنجانی به پایان رسیده است. آنها می‌گفتند هاشمی این استاد برجسته چانه زنی در سطوح فوقانی قدرت، دیگر نمی‌تواند از هنر دیپلماسی پنهان خود استفاده کند چون نه تنها محافظه کاران در عمق قدرت نفوذ کرده و رایزنی‌های او را برنمی‌تابند بلکه برگذر جامعه ایران از ساخت‌های خویشاوندی در قدرت (الیگارشی) و جایگزینی سنت‌های مردم سالارانه (دموکراتیک) تاریخ مصر شیوه‌های ریش سفیدانه به پایان رسیده است.

گزارشی از سوء قصد به مشاور سیاسی خاتمی

ترور در ۸:۳۰



هنوز چند ماه از عملیات ناکام ۱۸ تیر توسط اصلاح طلبان نگذشته بود که آنان در محافل خصوصی زمزمه هایی به راه انداختند مبنی بر اینکه اصلاح طلبی، شهید می خواهد تا بتواند جایگاهی در میان مردم پیدا کند و بدین ترتیب بود که در نخستین ساعات روز بیست و دوم اسفند ماه سال ۱۳۷۸ سعید حجاریان، عضو شورای شهر تهران و مشاور سیاسی خاتمی در حالی که قصد ورود به ساختمان شورای شهر را داشت، مورد سوء قصد چند مرد مسلح قرار گرفت و به شدت از ناحیه سر، صورت و گردن، مجروح شد.

خبرگزاری ایسنا دقایقی بعد در اولین خبر ارسالی اش از ترور حجاریان گزارش داد: ساعت ۸:۳۰ صبح امروز سعید حجاریان عضو شورای شهر تهران و صاحب امتیاز و مدیر مسئول روزنامه صبح امروز ، در حین وارد شدن به ساختمان شورای شهر در خیابان بهشت مورد اصابت گلوله از سوی دو موتور سوار قرار گرفت. ،شورای شهر تهران ساعت ۸:۳۰ امروز صبح یک جلسه غیر علنی داشت. به گفته ناظران عینی از ساعت ۶ صبح موتوسیکلتی با دو راکب در خیابان بهشت مشغول گشت زدن بود. این گزارش حاکی است در ساعت ۸:۳۵ هنگام پیاده شدن حجاریان از خودرو یکی از راکبین موتور به آرامی پیاده شده و به طرف او می‌آید و با شلیک دو گلوله وی را از ناحیه گونه و کتف مجروح می‌کند . یکی از خانمهای کارمند شورای شهر که از پشت پنجره شاهد واقعه بوده است، اظهار داشته که سرنشینان موتور که کلاه کاسکت بر سرداشته‌اند، قوی هیکل و دارای ریش و سبیل بوده‌اند. سعید حجاریان بلافاصله پس از زخمی شدن توسط احمد حکیمی‌پور به بیمارستان سینا انتقال می‌یابد. حجاریان در حال حاضر تحت عمل جراحی است و حال وی اصلاً مساعد نیست بطوریکه نزدیکان وی اعلام داشته‌اند: حجاریان با مرگ دست و پنجه نرم می‌کند.

نیم ساعت بعد ،محمود علیزاده طباطبایی دیگر عضو شورای شهر تهران در گفت و گو با ایسنا اظهار داشت که طبق مصوبه ماه گذشته شورای عالی امنیت ملی، قرار بود آقای حجاریان از محافظ شخصی استفاده کنند اما تا امروز این مصوبه به اجرا درنیامد. در ادامه گزارش دوم ایسنا آمده بود: بنابه آخرین گزارشهای رسیده، ضاربین مهندس سعید حجاریان که ملبس به اورکتهای امریکایی وکلاه پشمی بوده‌اند در حالی وی را مورد سوء قصد قرار دادند که نگهبانهای ساختمان شورای شهر تهران از اسلحه‌های خود جهت مقابله با آنها استفاده ننمودند. یکی از این نگهبانها در گفت و گو با خبرنگار ایسنا تصریح کرد، علی‌رغم این که جهت محافظت از ساختمان و اعضا اسلحه‌های یوزی در اختیار آنان قرار گرفته اما این اسلحه‌ها فاقد خشاب هستند. گفتنی است که طبق گزارش خبرنگاران ایسنا حجاریان پس از پیاده شدن از ماشین خود در محاصره ارباب رجوعی قرارگرفت که امروز بیش از حد متعارف و معمول در محل حاضر بود، در این حال یکی از ضاربین از موتور پیاده شده و از فاصله ۴۰ سانتیمتری حجاریان را مستقیماً هدف قرار داد.

اولین تئوری ها

اما در حالی که هنوز ساعتی از ترور حجاریان نمی گذشت، تعدادی از عناصر سیاسی تندرو مانند کسری نوری ، اکبر گنجی ، محمد عطریانفر و علیرضا علوی‌تبار در روزنامه صبح امروز حضور یافتند و ضاربان را مخالفان جنبش اصلاح طلبی در ایران معرفی کردند.

هنوز روز بیست و دوم اسفند به ظهر نرسیده بود که ابوالفضل فاتح، مدیرعامل ایسنا نیز اعضای دفتر مرکزی این خبرگزاری را فراخواند و در تحلیلی جدی گفت: قضیه ترور آقای حجاریان، هم راستا با ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای و در جست وجوی تکمیل اهداف ناتمام و بحران‌آفرین قتل‌های پائیز ۷۷ است. صریحترین اظهارنظر را نیز محسن آرمین داشت که ترور را کار گروههای سازمان یافته و تابلودار داخلی و خارجی ندانست وآن را یک کارمحفلی عنوان کرد. استفاده از لغت محفلی در روزهای بعد نیز ادامه یافت و پس از دستگیری عوامل حادثه معلوم شد که ترور واقعاً یک کار محفلی بوده است! این سخنان در حالی بود که همسر و فرزند سعید حجاریان در ساعات اولیه درباره عوامل ترور نظر دیگری داشتند. سید سراج الدین میردامادی نیز که از دقایق اول ترور حجاریان در بیمارستان حضور داشته روایت می‌کند که همسر و پسر سعید حجاریان که کاملاً بر خلاف خودش متمایل به اقتدارگرایان بودند ، سعی داشتند هنوز تحقیقات به نتیجه نرسیده همگام با کیهان و دیگر بلندگوهای اقتدارگرایان ضارب را وابسته به نهضت آزادی معرفی کنند!

در ساعت ۱۴ خبرگزاری ایسنا گزارش داد که حجت‌الاسلام یونسی وزیر اطلاعات و حجازی ازسوی دفتر مقام معظم رهبری بر بالین سعید حجاریان حضور یافتند و تیم پزشکی معالج ،آنها را در جریان آخرین تلاشها برای بازگرداندن وی به حالت طبیعی قرار داده است.

بازار داغ اظهارنظر

علی ربیعی، دبیر اجرایی شورای عالی امنیت ملی نیز از افرادی بود که در ساعات اولیه به بیمارستان آمده بودند. او پس از بازدید از وضعیت حجاریان به میان خبرنگاران آمد و در معدود گفت وگوهای رسانه‌ای‌اش به شرح ماوقع صبح ۲۲ اسفند پرداخت و اظهار داشت: صبح امروز یک موتور سوار با دو راکب در جلوی شورای شهر مشاهده شده و به محض پیاده شدن آقای حجاریان از اتومبیل پیکان او را هدف گلوله قرار دادند.

آنها ساعت ورود و خروج وی را از قبل کاملاً می‌دانستند.

علی ربیعی افزود: ۲گلوله به سمت ایشان شلیک شده که یکی از آنها به گونه سمت چپ اصابت کرده است از کنار نخاع گذشته و زیر پوست گردن متوقف مانده است.

مشاور خاتمی همچنین به اقدامات امنیتی پیرامون این ترور اشاره کرد و گفت: کمیته‌ای متشکل از وزارت کشور و وزارت اطلاعات و شورای عالی امنیت کشور تشکیل شده است و امروز جلسه‌ای نیز در وزارت کشور تشکیل خواهد شد. ضمن اینکه در حال حاضر نیروهای امنیتی در شهر حالت آماده باش دارند. بعد از جلسه امروز کمیته، احتمالا از برخی افراد محافظت بیشتری خواهد شد. ربیعی که سابقه رفاقت با حجاریان را داشت به ترور حجاریان توسط منافقین در سال ۶۰ پرداخت و گفت: حجاریان از نیروهای فکری، تحلیلگر و موثر کشور است. ایشان یکبار دیگر در سال ۶۰ نیز در محله نازی آباد تهران توسط سازمان منافقین مورد سوءقصد قرار گرفته بود. وی در مورد اینکه ترورکنندگان باموتور سی سی ۱۰۰۰ تردد می‌کرده‌اند، گفت: احتمال اینکه آنها با کارت جعلی تردد کرده باشند بسیار زیاد است. ربیعی در مورد عدم استفاده حجاریان از محافظ گفت: شورای امنیت ملی تصویب کرده بود که ایشان محافظ داشته باشند اما ایشان امتناع کرده بودند و اظهار تمایل نمی‌کردند که از اسلحه هم استفاده کنند.

پس از علی ربیعی، علی رضا نوری برادرعبدالله نوری هم به جمع خبرنگاران آمد و خبر داد که براساس اظهارات قبلی حجت‌الاسلام یونسی وزیر اطلاعات آقایان عبدالله نوری و سعید حجاریان در لیست ترور قرار داشتند که متأسفانه این طرح امروز در مورد سعید حجاریان جامه عمل پوشید.

بازار اظهار نظر همچنان در بیمارستان سینا داغ بود، صفایی فراهانی درباره احتمال شناسایی سریع ضاربان می‌گفت: وسیله‌ای که ضاربان در اختیار داشتند، در اختیار مردم عادی نیست و نمی‌توان ضاربان را در بین ۶۰ میلیون جمعیت کشور جست وجو کرد، بلکه کافی است آنها را از بین ۳۰۰ الی ۴۰۰ نفر به راحتی شناسایی کرد. عباس عبدی هم در پاسخ خبرنگاری که از وی پرسیده بود آیا بعد از این حادثه شما نیاز به محافظ ندارید، اظهار می داشت:جبهه دوم خرداد، هزینه خواست عمومی را می‌دهد و خواهد داد.

مانند ناصرالدین شاه

اما جدا از اظهار نظرها اولین اقدام اجرایی برای شناسایی ترورکنندگان، از سوی شورای امنیت کشور صورت گرفت. علی ربیعی در بیمارستان صدرا از تشکیل کمیته ای به ریاست سیدعبدالواحدموسوی لاری وزیر کشور و با حضور نماینده وزارت اطلاعات خبر داد. ربیعی که مشاور رئیس جمهور نیز بود در یک اظهار نظر رسمی اعلام کرد: «کسانی که حجاریان را برای ترور

هنوز روز بیست و دوم اسفند به ظهر نرسیده بود که ابوالفضل فاتح، مدیرعامل ایسنا نیز اعضای دفتر مرکزی این خبرگزاری را فراخواند و در تحلیلی جدی گفت: قضیه ترور آقای حجاریان، هم راستا با ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای و در جست وجوی تکمیل اهداف ناتمام و بحران‌آفرین قتل‌های پائیز ۷۷ است

انتخـاب کرده اند، می دانسـتند که با این اقدام، کشـور را به بحران می‌کشانند.» هرچند بعد از افشـای نوار مکالمه ترورکنندگان با یکی از اعضای شـورای شهر اول و درز برخی اطلاعات درباره اهداف این ترور به رسانه ها هیچگاه مشخص نگشت چه کسانی سعید حجاریان را انتخاب کرده بودند.

محمـد علـی ابطحی سـالها بعـد خاطراتـش از روز ترور حجاریان را منتشـر کرد و نوشت: با مسـئولان امنیت تماس گرفتم و گفتم مراقب باشـند. در این شـرایط باید مراقب خیلی کسان دیگر هم باشـند. ترور کسـانی مثل گنجی، علیرضا نـوری، رضا خاتمی و حتی (آیت الله) مصباح یزدی و حسـین شـریعتمداری می‌تواند خیلی معـادلات را بر هم بزند. با روحانیون مبارز هم تماس گرفتم که بیانیه بدهنـد. وزارت کشـور و وزارت خارجه هم بیانیـه دادهاند. در وزارت اطلاعات هم سـتادی تشکیل شده است. از طرف دیگر، منافقین هم اعلام کردهاند که کار ما نبوده اسـت. ساعت ۱۰ و نیم صبح به اتفاق موسـوی لاری، بهزاد نبوی، تاجزاده، امین‌زاده و خانیکی جلسه‌ای در دفتر من تشـکیل شـد. دوستان معتقد بودند که سـبک کار (انتخاب سـوژه و عملکرد آماتوری) نشـان می‌دهد که این تـرور کار منافقین نبوده؛ احتمالاً فضای اجتماعی سـریعاً به این سـمت خواهد رفت که جناح مقابل کارگردان ماجرا بوده؛ زمان حادثه (بعد از شکسـت جناح راسـت در انتخابات) و شخص ترور شده (تئوریسین جناح چپ) مؤید این فرضیه‌اند. اگر این فرضیه درست باشد زمینه‌ها و اهداف مختلفی دارد: ۱. این عمل محصول خشـم و نفرت ناشی از شکست است. ۲. تلاش می‌شود فضای کشور از فضای سیاسی به فضای امنیتی منتقل شـود. ۳. ممکن اسـت هدف اصلی ابطال انتخابات باشـد. به لحاظ تبلیغاتی باید تلاش کنیم که همه این کار را محکوم کنند.

ابطحی نکتـه جالبی نیز از قول بهزاد نبـوی نقل می کند: نبوی تأکید داشـت که اگر سعید شهید شد، مثل ناصرالدین شاه فعلاً او را زنده اعلام کنیم تا بتوانیم اوضاع را به کنترل در آوریم و تصمیم بگیریم.

چرا حجاریان ؟

سـعید حجاریان متولد ۱۳۳۳ هجری شمسی است. حجاریان که به گفته خودش پیش از انقلاب سـابقه زندان ندارد ، پس از پیروزی انقلاب به واسـطه ارتباطاتش به عضویـت کمیته ضدکودتا در کودتای نوژه در می‌آید و با تأسـیس معاونت اطلاعات نخست وزیری به همراه خسـروتهرانی، تقی محمـدی و عباس عبدی به این دسـتگاه امنیتی می پیوندد. او که از متهمان انفجار نخسـت وزیری بوده ، پس از روی کار آمدن میرحسـین موسوی به او نزدیک شده و مامور تاسیس وزارت اطلاعـات می شـود. او درباره تاسـیس وزارت اطلاعات می گوید: با توجه به تجربیاتی که کسـب کـرده بودیم و وضعیت عمومی امنیت در کشـور با کمک بچه‌های کمیته ستاد مشترک و دفتر اطلاعات نخست وزیری طرحی را تدوین کردیم و توسـط آقـای الویری در مجلس اول ۱۶ امضا برایش جمع کردیم و به هیات رئیسـه ارائه شد. این طرح ابتدا مخالفت‌های جدی را برانگیخت. درکمیسـیون داخله ابتدا به مسوولیت آقای موحدی کرمانی و بعد با مسوولیت مرحوم موحدی ساوجی و بعدها هم که کمیسـیون ویژه‌ای با مسوولیت آقای روحانی برای این موضوع تشـکیل شد، طرح مورد بررسی قرار گرفت. درهمه این مدت چه زمان پیشنهاد و چه زمان بررسی و دفاع از طرح، من به عنوان نماینده دولت حضور داشـتم. به طور جدی می‌توان گفت کـه این طرحی بود که در ابتـدا همه با آن مخالف بودند. من خیلـی تلاش کردم برای اینکه این طرح جا بیفتد. روسای سه قوه مخالف این طرح بودند. سپاه مخالف این طرح بود. هر یک به نوعی استدلال می‌کرد که تمرکز کار اطلاعاتی در وزارتخانه مخالف مصلحت کشـور و یا تقسیم کار حکومتی است. عمده کار این طرح هم در مجلس دوم انجام شـد که مجلس نسـبتا راسـتی بود و به طورطبیعی با من که از نظر آنها سـابقه جالبی نداشـتم و مرا به عنوان عضو سـازمان مجاهدین انقلاب اسـلامی می‌شناختند که در دفترنخست‌وزیری با سابقه‌ای که از کشمیری به جامانده بود فعال بودم و... سر سـازگاری چندانی نبود. با این حال تلاش فوق‌العاده‌ای صورت گرفت کـه این طرح رای لازم را بیاورد. آقای موسـوی اردبیلی با این طرح مخالف بود و اسـتدلال می‌کرد که اطلاعات ذیل و ضابط قضائی اسـت و از بازجویی، تعقیب، مراقبت و دستگیری گرفته تا محصول کار آنهـا به کار قوه قضائیه مربوط می‌شـود و در واقـع یک پلیس قضائی باقدرت اسـت. از این جهت با تشـکیل وزارتخانه زیرنظر دولت مخالف بود. (آیت‌الله) آقای خامنه‌ای که رئیس جمهور وقت بودند استدلالشـان این بود که برای رئیس‌جمهور ابزاری باقی نمانده است و باید دو نهاد به عنوان بازوی رئیس‌جمهور زیر نظراو باشـد؛ یکی سازمان برنامه و یکی هم اطلاعات. از طرف ایشان آقای جواد مادرشاهی می‌آمد که از قدرت اسـتدلال و نطق بالایی برخوردار بـود. انصافاً هم کار کرده بود و تمام سـرویس‌های کشـورهای مختلف را مورد مطالعه قرار داده بود. نمودار می‌آورد. چارت تشکیلاتی سرویس‌ها را روی تخته می‌کشید و خلاصه برای طرح استدلال‌های خودش معرکه می‌گرفت و من هم مجبور بودم با او مخالفت کنم. آقای‌هاشمی هم که رئیس مجلس بود و چون عملا فرماندهی نیروهای مسـلح و ریاست شـورای عالی دفاع را هم داشت با سـپاهی‌ها نزدیک بود. سـپاهی‌ها آن موقع جدی‌ترین مخالفت‌ها را می‌کردند. یادم می‌آید محسن رضایی و رضا سیف‌اللهی به من می‌گفتند تو از کشـمیری بدتری. چرا که امـام دو بازو دارد یکی بازوی نظامی و دیگـری بازوی امنیتی. تو می‌خواهی با تمرکز اطلاعات در دولت عملا یـک بازوی امام را قطع کنـی و آن را بوروکراتیزه کنی. توقع آنها این بـود که ایـن دو بازو هر دو در سـپاه جمع شوند.هاشـمی هم طرفدار استدلال آنها بود. شهید محلاتی هم که نماینده امام در سپاه بود از این اسـتدلال دفاع می‌کرد. اما با همراهی مجلس دوم و تاکید امام خمینی برای وزارتخانه شـدن دسـتگاه اطلاعاتی ،در نهایت طرح حجاریان به نتیجه می رسـد اما نکته قابل توجه آنجاست که حجاریان که به عنوان نماینده دولت در جلسات مجلس درباره تاسیس وزارت اطلاعات حاضر می شـده درباره شـرط مجتهد بودند وزیر اطلاعات سکوت می کند. با تاسـیس وزارت اطلاعات، حجاریان به ایـن وزارتخانه می رود و گفته می‌شـود معاونت امنیـت داخلی را برعهده می گیـرد . حجاریان مدتی کوتاه نیز معاون محسـن میردامادی در استانداری خوزستان می شود و با آغاز به کار دولت اکبرهاشمی رفسنجانی با خروج از وزارت اطلاعات به مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری می‌رود. حجاریان که از شاگردان ارشد حسین بشیریه بود، در انتخابات مجلس پنجم کاندیدا شد اما نتوانست رای بیاورد. با پیروزی محمدخاتمی در دوم خرداد، حجاریان مشاور سیاسی –امنیتی خاتمی می شود و با شرکت در انتخابات شوراها به شـورای شـهر تهران راه می یابد. او همچنین روزنامه صبح امروز را نیز تاسـیس می کند . بسیاری از فتنه ها و جنجالهای سالهای ۷۹-۷۶ با تئوری پردازی و هدایت حجاریان انجام شد.

به نظر می رسید انتخاب حجاریان برای ترور کاملاً حساب شده بود و قتل او در آن فضای پرالتهاب سیاسی می توانست به یک فتنه بزرگ، در تاریخ انقلاب اسـلامی تبدیل شود. پس از وقوع این حادثه، عمده شـخصیت های حقیقی و حقوقی سیاسـی و مذهبی، با تمام سـلیقه هایی که داشـتند، این ترور را به شدت محکوم و آن را اقدامی در جهت به بحران کشـاندن نظام ارزیابی کردند. رهبر معظم انقلاب نیز با صدور پیامی مهم، این اقدام را جنایت آمیز و ناجوانمردانه خواندند و از نیروهای امنیتی و انتظامی کشـور مؤکداً خواسـتند که با دقت و سـرعت هر چه تمام تر، در شناسـایی و مجازات عاملین این توطئه سـازمان یافته، اقدام نماینـد. مقام معظم رهبری در بخش دیگـری از اطلاعیه، این اقدام را گوشـه ای از یک توطئه خطرناک بر ضد مصالح کشـور، ملت و نظام توصیف کـرده و اضافه فرمودند: «بزرگ ترین خدمت به جنایتکاران و دشمنان انقلاب این است که به جای هوشمندی و شناخت دشمن توطئه گر، کسانی از این حادثه تلخ برای هیجان افکار عمومی و ایجاد جوّ سـوءظن و اغتشـاش استفاده کنند و کار را برای مأموران امنیت ملی دشـوار سـازند. . . کسانی که با تهییج افکار عمومی و نشـانه گرفتن اشخاص و جناح های داخلی، جو اضطراب و ناامنی را تشدید می کنند، دانسته یا ندانسته به دشمن کمک می رسانند. »

امـا آنچنان که اشـاره شـد ، دقایقـی پس از ترور سـعید حجاریان یک جریان سیاسـی که فرصت را برای تسـویه حسـاب ، از هر جهت مناسـب یافته بود، دسـت به غوغاسالاری، گمانه زنی‌ها و اتهامات بی‌اسـاس علیه برخی از شخصیت‌های شاخص سیاسی و دینـی، مراجع عظـام تقلید، نهادهای انقلابـی و نظامی و گروه های ارزشـی وفـادار به آرمان‌های امـام زد. در این ماجرا صدا و سـیمای جمهوری اسلامی سخت مورد تهاجم و تعرض قرار گرفت. بهانه این تهاجم نیز صرفاً انعکاس اطلاعاتی از منابع قضایی و امنیتی کشـور، در خصـوص برخی از متهمین ایـن پرونده بود. حدوداً پنجاه روز پس از دسـتگیری مظنونیـن اصلی این جنایت، از جمله شـخصی به نام «محمد علی مقدمـی» رازی از پرده برون افتاد که همه تحلیل ها و اتهامات بی اسـاس جبهه اصلاح طلب، به یک باره زیر سؤال رفت و موج اتهامات و جنجال علیه جناح راست، به ناگاه فرو خوابید، چرا که محمـد علی مقدمی که یکی از عوامل اصلی این ترور بود، از فعالان جبهه مشارکت ایران اسلامی به شمار می آمد و گرایش این شخص به حزب مشارکت و همکاری با آن به قدری روشن بود که کسی نمی توانسـت آن را انـکار کند. هر چند جبهه مشـارکت با انکار عضویت وی در آن حزب تلاش کرد تا گرایش سیاسـی وی به جریان اصلاح طلب را نیز مورد تردید قرار دهد. محمد علی مقدمی در ماجرای ترور حجاریان، مأموریت داشت تا با تحویل نامه ای از حکیمی پور (یکی از اعضای نخستین شورای شهر تهران) به سعید حجاریان، وی را برای لحظاتی متوقف سـازد، تا دوست دیگرش (سعید عسگر) با استفاده از این فرصت، حجاریان را مورد هدف قرار دهد.

در نامـه ای که حکیمی پور به سـعید حجاریان نوشـته بود، در آن از میزان وابسـتگی محمد علی مقدمی به جبهه مشارکت و نقش وی در انتخابات مجلس ششـم و ریاست جمهوری، به خوبی پرده برداشته شد. متن این نامه چنین است:

«برادر گرامی، جناب آقای حجاریان، سلام علیکم

حامل نامه آقای مقدمی از برادران فعال جبهه مشارکت و مجمع روحانیون مبارز، در انتخابات اخیر و ریاست جمهوری در منطقه ۱۷ تهران که سـابقه شش سال فعالیت مسـتمر در حفاظت مجلس دارند، به خدمت می رسند. ایشان اخبار مهمی از فعل و انفعالات امور داخلی و اداری مجلس در این ایام دارند که اطلاع آنها بسیار ضروری می‌باشد. حکیمی پور»

دستگیری عاملان ترور

چند روز از سـال ۷۹ نگذشته بود که مشخص شد که واحد اطلاعات سپاه، برخی عاملان ترور سعید حجاریان را بازداشت کرده و در اختیار وزارت اطلاعات قرار داده است. پس از چند روز بازجویی در وزارت اطلاعات ، قوه قضائیه متهمان را در اختیار گرفت . متهم اصلی سعید عسـگر دانشجوی مهندسی شیمی دانشگاه آزاد اسلامی تهران جنوب بود.او به همراه محسـن (مرتضی) مجیدی همدست که موتور را میراند، حجاریان را در اسفند هفتادوهشت در روی پلکان ساختمان شورای شهر مورد سوءقصد قرار داده بودند.

چنـد روز بعد پدر سـعید عسـگر که از رؤسـای آموزش و پرورش شـهرری و از اعضای حزب مشارکت بود در نامه‌ای به محمد خاتمی مدعی شد که پسرش مقصرنبوده و هنگام ترور در خانه بود و برای گفته اش سـند دارد و حاضر به ارائه سند است. اما سعید عسگر بـا حضور در دادگاه گفت: از آنجا کـه به جز من و مجیدی و مقدمی بقیه اعضای گروه تصور می‌کردند که قرار اسـت حجاریان فقط مورد ضرب و شـتم قرار گیرد پس از انجـام کار همراه با مهدی روغنی به سـینما رفتم. وی ادامـه داد: ما فکر می‌کردیم کـه حجاریان را فقط تنبیه می‌کنیم و بعد می‌رویم یک فیلم هم می‌بینیم! عسـگر متعاقب چنین صحبتی خندید که به گفته برخی از حاضران این خنده نشـان از روحیه بالای او داشت.

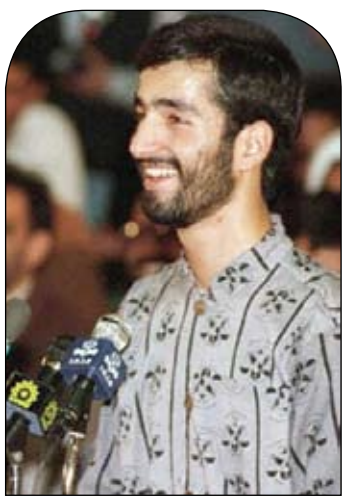
در ادامه جلسـه دادگاه که روز هفت اردیبهشـت ۷۹ برگزار شـد، رئیس دادگاه از سـعید عسگر سن و شغل وی را پرسید و سوال کرد آیا اتهامات مطرح شده از سوی مدعی العموم را قبول دارد یا نه؟ سعید عسگر گفت: ۲۰ ساله و دانشجو هستم و اتهامات مطرح شده را قبول دارم. قاضی رازقندی سپس از متهم خواست درباره نحوه ترور و شـکل‌گیری گروه توضیح دهد. عسگر گفت: ما پس از اتمام ورزش در باشـگاه دور هم جمع می‌شدیم و به‌خاطر فسادی که در محل بود تصمیم گرفتیم برای اصلاح این فسـاد دور هم جمع شـویم. وی در ادامـه افزود: این تصمیم پس از جریانات کوی دانشـگاه بود. وی در خصـوص ترور حجاریان گفت: مقدمـی به مجیدی گفته بود که نیت شـما خیر است و برای اصلاح فسـاد کار می‌کنید. عامل اصلی فساد حجاریان است و با دلایلی که آورده بود گفته بود حجاریان دین شما را زیر سـوال می‌برد و قصد ضربه زدن به دین اسـلام را دارد. متهم ردیـف اول تـرور حجاریان افزود: مقدمی با این سـخنان مجیدی را اغفال کرده بود که بعد ما نیز فریب خوردیم و این کار انجام شد.

چنـد روز قبل از صدور حکم، روزنامه همشـهری نوشـت که سعید حجاریان تلویحا از قاضی پرونده خواسته بود تا در صورت وضعیت جسمانی مناسب در جلسه‌های بعدی دادگاه حاضر و ناگفته‌هایی از پرونده تـرور را بگشـاید، اما حجاریان در همه مصاحبه هـای بعدی اش درباره تـرورش گفت که هیچ چیزی به یاد نـدارد و حافظه اش یاری نمی‌کند که بگوید سـعید عسـگر ضارب بوده اسـت یا نه! او حتی حاضر نشد از سعیدعسـگر شکایت شخصی کند و عسگر و تیمش به جرم اقدام علیه امنیت ملی محاکمه شدند.پنجشنبه بیست‌و نه اردیبهشت ۷۹ دادگستری کل اسـتان تهران اعلام کرد: برابر رأی شـعبه سـی‌و دو دادگاه انقلاب اسلامی تهران عاملان ترور حجاریان به زندان محکوم شدند متهم ردیف اول: سـعید عسگر فرزند محمد، دانشجو بیسـت ساله دایر بر اقدام علیه امنیت کشور از طریق مباشرت به ترور سعید حجاریان و ابوالقاسم شفیعی به مجازات پانزده سال حبس در زندان اصفهان محکوم شد.

سـید محسـن مجیدی نیز به اتهام اقدام علیه امنیت کشور از طریق معاونت در ترور حجاریان و شـفیعی و کاوه به ده سـال حبس در زندان شیراز محکوم شدند و محمدعلی مقدمی به اتهام اقدام علیه امنیت کشـور از طریق معاونت در ترور حجاریان به هفت سال حبس در زندان کرمانشـاه محکوم شـد. بقیه متهمان نیز به حبس از چهار تا سـه سال محکوم شـده و موسـی جان نثاری، مهدی روغنی و سعید گگونانی نیز تبرئه شدند.سـعید عسگر یک سـال بعد از زندان آزاد شد اما در ماجرای حمله به خوابگاه طرشـت در خرداد ۸۲ با شـکایت قالیباف فرمانده وقت نیروی انتظامی بازداشـت و محاکمه مجدد شـد. او هم اکنون آزاد است و یک قهوه خانه را در شـهرری اداره می کند.سـعید عسگر در انتخابات دهم ریاست جمهوری در ستاد انتخابات میر حسین موسوی در شهر ری حضوری فعال داشت.









گفت‌وگو با حمید رسایی درباره تحصن طلاب در مسجد اعظم قم

تحصن خودجوش



در دورانی که ارکان اجرایی و تقنینی کشور در قبضه جریان دوم خرداد قرار داشت، رخدادی به وقوع پیوست که پس از انقلاب اسلامی سابقه نداشت. آن هم تحصن عده‌ای از طلاب و روحانیون معتقد به آرمان‌های حضرت امام و نظام جمهوری اسلامی در مسجد اعظم قم، مرکز حوزه‌های علمیه کشور بود. دلیل اصلی این تحصن که از سوی بزرگان حوزوی همچون حضرات آیات نوری همدانی، مشکینی و جوادی آملی مورد حمایت و تمجید قرار گرفت، اگرچه توهین یک روزنامه اصلاح‌طلب به آیت‌الله مصباح یزدی از علمای صاحبنام و برجسته کشور ذکر شد اما به گفته یکی از عناصر اصلی شکل‌گیری این تحصن‌ها، اهانت و هجمه‌های مکرری بود که در سایه سیاست‌های فرهنگی دولت اصلاحات به دین صورت می‌گرفت. حجت‌الاسلام حمید رسایی اگرچه هم‌اکنون ردای نمایندگی مجلس شورای اسلامی را بر دوش دارد اما آن زمان یکی از اعضای شورای مرکزی متحصنین بود که در این خصوص کتابی با عنوان «تحصن چرا و چگونه؟» به رشته تحریر درآورده است. در گفت‌وگویی با حجت‌الاسلام رسایی به بازخوانی مختصری از ماجرای تحصن می‌پردازیم.

آیا دلیل اصلی تحصن طلاب در مسجد اعظم قم تنها توهین روزنامه اصلاح‌طلب به آیت‌الله مصباح بود؟

سبب اصلی تحصن حوزه علمیه قم، توهین به آیت‌الله مصباح نبود، سبب اصلی آن توهین‌هایی بود که به دین و به ارزش‌های انقلاب می‌شد. ولی وقتی آیت‌الله مصباح به عنوان مدافع این جریان حضور پیدا کرده بودند در صف مقدم و رهبر معظم انقلاب نیز از ایشان تعبیر به مطهری زمان کرده بودند، آنگونه که تهاجم و کاریکاتور مشهور آقای نیک‌آهنگ کوثر باعث شد که بغض و کینه در دل طلاب بترکد و برای اولین بار بعد از گذشت حدود ۲۰ سال از انقلاب اولین تحصن حوزه علمیه قم شکل گرفت. سابقه نداشت حوزه علمیه قم تحصن کنند. البته نیک آهنگ کوثر حدود یک سال بعد از آیت‌الله مصباح به صورت کتبی عذرخواهی کرد ولی آنقدر ایشان مناعت طبع داشت که در همان ایام حاضر به انتشار عمومی نامه عذرخواهی نیک آهنگ کوثر نشد که این نامه الآن موجود است.

حوزه علمیه قم یا نهادی مثل جامعه مدرسین و یا مؤسسه امام خمینی (ره) در این تحصن نقش داشتند؟

تحصن یک حرکت خودجوش بود. بسیاری از دوستان طلبه فعال امروز در عرصه‌های مختلف در تحصن حوزه علمیه قم همدیگر را پیدا کردند و با همدیگر همراه شدند.

اصلاً اینطور نبود که مؤسسه امام خمینی(ره) نقش اصلی و اول و آخر را داشته باشد، البته طلاب این مؤسسه بدون تأثیر و نقش نبودند ولی واقعاً یک بغض عمومی بود. مثلاً خود من شاگرد مؤسسه نیستم و خیلی‌های دیگر هم شاگرد مؤسسه نبودند و یک حرکت منسجمی از تحصن به بعد در حوزه علمیه قم توسط طلاب جوان شکل گرفت.

کدام یک از مراجع و اساتید در تحصن حاضر شدند؟

بعضی از این بزرگواران که الآن به خاطر دارم، حضرات آیات مرحوم مشکینی، نوری همدانی و جوادی آملی بودند که نقش جدی داشتند. آقای بوشهری به عنوان مدیر حوزه علمیه قم حضور پیدا کردند.

این تحصن چند روز طول کشید و امکانات آن چگونه تأمین شد؟

سه روز طلبه‌ها در مسجد اعظم قم تحصن کردند. هر سه روز هم روزه بودند و مسجد اعظم دائماً پر بود. در طول روز سخنرانی‌ها به سخنرانی می‌پرداختند و در فواصلی عزاداری صورت می‌گرفت. مجموعه این جریان تحصن را با توجه به اینکه اولین تحصن بعد از انقلاب اسلامی بود در یک کتابی گردآوری کرده‌ام با عنوان «تحصن چرا و چگونه؟» چون این خیلی مهم بود که بعضی وقت‌ها تحصن می‌کنند که پایه‌های نظام را سست کنند، بعضی وقت‌ها تحصن می‌کنند که ارزش‌های نظام را زیر سؤال ببرند. تحصن ما این‌گونه نبود، تحصن ما مبتنی بر اصول، آرمان‌ها و ارزش‌ها بود.

تلاش‌هایی برای جلوگیری از تحصن و بازتاب‌های آن صورت نگرفت؟

ببینید، اداره اطلاعات وقت در دوره آقای خاتمی نقش خیلی زیادی داشت برای این‌که جریان تحصن را بخوابانند. مستقیماً با برخی مسئولین دفتر آقای خاتمی با آقای ابطحی در ارتباط بودند. آن موقع خیلی تلاش کردند این تحصن را که در واقع کمر دولت آقای خاتمی را داشت می‌شکست،بخوابانند.

این سخنان شما برچه اساس و مصداقی است؟

بر اساس ارتباطاتی که داشتند و تماس‌هایی که می‌گرفتند و پیگیری‌هایی که ما در آن زمان داشتیم و معلوم بود.فشارها خیلی‌خیلی زیاد شد تا این‌که آیت‌الله مشکینی در حقیقت با بیان پیام شفاهی مقام معظم رهبری، در پایان روز سوم تحصن بعد از نماز مغرب و عشاء به نوعی تحصن پایان یافت.

البته آقای خاتمی به آقای مشکینی وعده داده بود که من خواسته‌های این‌ها را اجابت و اجرا می‌کنم. با این شرط بعد از شنیدن پیام مقام معظم رهبری و عقب‌نشینی آقای خاتمی، طلاب به تحصن خودشان خاتمه دادند. منتها بنابراین شد که پیگیری بشود و یک هیأت سه نفره به نمایندگی از شورای متحصنین که در خود تحصن شکل گرفته بود به ملاقات آقای خاتمی برود.

هیأت سه نفره چه کسانی بودند؟

بنده بودم، آقای سیدعبدالمجید اشکوری و آقای عباس محسنی. ما سه روحانی بدون این‌که کسی از ما سؤال کند که برای چه و چرا می‌آیید در ریاست جمهوری را برایمان باز کردند و ما داخل رفتیم. آقای خاتمی آن روز برای افتتاح مترو رفته بودند. همین که ما در قسمت ورودی اعلام کردیم که ما از شورای متحصنین هستیم و طوماری که طلبه‌ها امضا کرده‌اند را آورده‌ایم مثل بمب در ریاست جمهوری ترکید.

به هر ترتیب چون آقای خاتمی حضور نداشت ما را به سمت ارتباط مردمی نهاد فرستادند.

این ماجرا برای چه زمانی است؟

بعد از پایان تحصن بود. در واقع پیگیری مطالبات متحصنین بود که آقای خاتمی قول داده بود که اینها را عملی کند. بعد جلسه‌ای با آقای رویین‌تن گذاشته شد و نتیجه این شد که آقای خاتمی موضوع را ارجاع دادند به مشاورین امور روحانیونشان.

آقای رویین‌تن که بود؟

نمی‌دانم مسئولیتشون در دفتر نهاد چه بود ولی قرار شد که با مشاورین روحانیون ایشان جلسه داشته باشیم.

شورای متحصنین این موضوع را نپذیرفتند و گفتند که خواسته‌های ما خواسته‌های قشری نیست که فقط با مشاورین امور روحانیون صحبت کنیم. این خواسته‌ها، خواسته‌های فرهنگی است و با همه اینها توافق بر این شد که همین هیأت با مشاورین امور روحانیون جلسه داشته باشد که بنده، آقای محسنی و آقای اشکوری در جماران جلسه‌ای را با آقای توسلی و آقای امام جمارانی داشتیم.

چه خاطراتی از این جلسه دارید؟

شاید خاطره این جلسه هیچ وقت گفته نشد و در کتاب هم اشاره‌ای اجمالی شد.در آن جلسه اول آقای توسلی حضور داشتند و بعد آقای امام جمارانی آمدند. آقای توسلی شروع کردند یکسری جملات امام در مورد قبح تحصن را خواندند. بنده به ایشان گفتم که آقای توسلی تاریخ این بیانات را می‌شود بفرمایید؟

ایشان گفت شما به تاریخش چه کار دارید؟ اینها جملات امام است. گفتیم اینها را امام سال‌های اول انقلاب برای گروه‌های کمونیستی و گروه چپ که با تحصن کارخانه‌ها می‌خواستند انقلاب را فلج کنند فرمودند، ربطی به تحصنی که آیت‌الله جوادی‌آملی و آیت‌الله مشکینی و آیت‌الله نوری‌همدانی در آن شرکت کرده‌اند، ندارد. اینها زمین تا آسمان با هم فرق دارند.

آقای توسلی بشدت عصبانی شد حتی چند بار با عصایشان تصمیم داشت که ما را بزند که من بلند شدم و گفتم ما دست شما را می‌بوسیم، شما را یار امام می‌دانیم، ما سه طلبه جوان هستیم و سؤال داریم شما سؤال‌های ما را جواب بدهید.آقای توسلی می‌گفتند شما کوک شده جناح راست هستید برای زمین زدن ما. جالب است آقای توسلی گفت که شما چه وزیر ارشادی بهتر از آقای مهاجرانی می‌خواهید؟ من با آقای مهاجرانی زندگی کردم نماز شب می‌خواند. آقای مهاجرانی حافظ قرآن است که آقای محسنی در پاسخ گفت: ما وزیر ارشاد بهتری سراغ داریم، محمدحسین طباطبایی. ایشان علاوه بر قرآن، اصول کافی را هم حفظ هستند.آقای توسلی خیلی از دست‌آقای محسنی عصبانی شد.

خلاصه آن جلسه ۳ ساعت طول کشید و در این جلسه خیلی مباحث انجام شد و نقدهای ما هیچ کدام از طرف این آقایان پاسخ داده نشد.

در آنجا بنده به آقای امام جمارانی گفتم که آقای خاتمی در طول این ۸ سال حتی یک جلسه هم با طلاب نداشتند.گفتم ایشان یک جلسه عمومی در حوزه علمیه با طلبه‌ها بگذارند و طلبه‌ها سؤالاتشان را مطرح کنند که آقای امام جمارانی معتقد بود که این جلسه باید برگزار بشود ولی آقای توسلی می‌گفتند که هیچ طلبه‌ای از آقای خاتمی سؤالی ندارد. فقط شما چند نفر از شاگردان آقای مصباح هستید که سؤال دارید.

به هر ترتیب آن جلسه نتیجه خاصی را به دنبال نداشت. ما در مصاحبه‌ای اعلام کردیم که ما مطالبات خودمان را از این به بعد به طور عمومی پیگیری می‌کنیم و کوتاه هم نمی‌آییم.

تدارکات تحصن چگونه بود؟

تحصن چون وابسته به جایی نبود، دوستان پول جمع‌آوری می‌کردند تا هزینه افطاری روحانیونی که روزه بودند جمع بشود. حتی به یاد دارم و عکس‌هایش هم در کتاب «تحصن چرا و چگونه» موجود است که بعضی از خانم‌ها طلا و جواهرات خود را برای هزینه مبارزه با جریان ضدفرهنگی دادند. خیلی از آقایان از خواص در تحصن حضور پیدا می‌کردند و انصافاً آن تحصن به یک حرکت فراگیر در سراسر کشور تبدیل شد.

متحصنین حدوداً چند نفر بودند؟

نمی‌توانم تخمین بزنم که چند نفر بودند اما مسجداعظم پر از جمعیت بود. ولی روزهای اول که حرکت شروع شد در صحن مسجد اعظم هم خیلی‌ها بودند و بعد هم که به صورت استمراری شد. آنجا دائماً پر بود. شاید کسی به خانه‌اش می‌رفت و می‌آمد. دائماً آنجا پر و خالی می‌شد.

شاید چیزی در حدود ۱۰، ۱۲ هزار نفر در تحصن شرکت کردند که عدد کمی از حوزه علمیه قم نیست.

از بزرگان کسی کمک مادی نکرد؟

نه، اصلاً کسی دنبال این نبود. چون حرکت یک حرکت سازماندهی شده نبود.

این تحصن از کجا شکل گرفت و به چه صورت تبلیغ شد؟

حلقه اولیه تحصن ظاهراً بعد از یکی از درس‌ها شکل گرفت. بعضی از دوستان طلبه به این جمعبندی می‌رسند که تحصن کنند. در آن موقع اس‌ام‌اس مثل الآن رایج نبود و موبایل هم خیلی فراوان نبود. عمدتاً با کپی، بچه‌ها اطلاع‌رسانی کرده بودند. اطلاع‌رسانی سینه به سینه بود چون این احساس در بین طلاب بود که باید یک اعتراض عمومی کرد و این اتفاق به این شکل افتاد.

تحصن چه نتایج ملموسی داشت؟

ببینید، آن تحصن باعث ایجاد یک ظرفیت در حوزه علمیه قم شد. دوستان فعالی که بودند هر کدام یک کاری را راه انداختند. مثلاً خود بنده دفتر جریان‌شناسی تاریخ معاصر را راه انداختم و اولین تدوینش هم کتاب تحصن چرا و چگونه بود. ۲۲ جلد کتاب مثل بازی ترور در مورد ترور سعید حجاریان یا ناقوس انحطاط که به بررسی صحبت‌های آغاجری پرداخته بود یا پایان داستان غم‌انگیز در مورد حکم حکومتی آقا در مورد قانون مطبوعات و... منتشر شد. جمعی از دوستان هم یک مؤسسه دیگری راه انداختند که کارهای فرهنگی و تبلیغی انجام می‌دادند. آقای ضابط گروه تحقیق و تفحص از سیره شهدا را راه انداختند که بعداً در سخنرانی‌هایی که می‌کردند در یک تصادف در حین انجام وظایف ایشان به شهادت رسیدند.

مجموعه‌های مؤثری در حوزه علمیه قم بدون وابستگی به حتی خود نهاد رسمی حوزه شکل گرفت که روی پای خودشان بودند و البته در معادلات سیاسی تأثیرگذار بودند.

بازتاب این تحصن در تهران و جاهای دیگر چطور بود؟

بازتاب‌های خیلی زیادی داشت. حتی در رسانه‌های خارجی نیز بازتاب عمده‌ای داشت و خبرنگاران رسانه‌های خارجی آمدند. به خاطر دارم که از الجزیره آمدند و ما با آنها مصاحبه نکردیم و گفتیم ما شما را قبول نداریم. عکس‌هایشان هم در کتاب موجود است.

تحصن باعث شد آن بغض و کینه نسبت به جریان تجدیدنظرطلب کم‌کم از حالت خفا بیرون بیاید و علنی بشود. به عقیده بنده نتیجه تحصن حرکت‌های بعدی بود که در سال ۸۴ به ثمر نشست و مردم یک تغییر گرایش عمده و سنگین پیدا کردند و به سمت جریان عدالت‌طلب آمدند.

۱۳۷۹

هشدار رهبر انقلاب درباره روند سیاسی کشور

شارلاتانیزم مطبوعاتی

فروردین سال ۷۹در حالی سپری شد که تراکم حوادث سیاسی سبب شده بود تا یکی از بحرانی ترین برهه‌های دهه سوم انقلاب شکل بگیرد. ادامه بحران‌های پیرامون ترور سعید حجاریان که با تهمت زنی گسترده افراطیون به علما، نهادهای قانونی و انقلابی همراه بود، ماجرای کنفرانس برلین که اظهارات ساختارشکنانه اکبر گنجی و دیگر اصلاح‌طلبان را به همراه داشت، تخلفات گسترده مصطفی تاجزاده در انتخابات مجلس شورای اسلامی که موجب ابطال برخی حوزه‌های انتخاباتی و عدم تأیید انتخابات تهران شد، بخشی از این بحران‌ها بود. در این میانه رسانه‌های پرتعداد دوم خردادی که به صورت زنجیره‌ای و از یک اتاق فرمان هدایت می‌شدند، با دمیدن در تنور افتراق و دشمنی فضا را بیش از پیش غبارآلود می کردند.

در روز دوم اردیبهشت، مصلای بزرگ تهران از ساعات اولیه صبح میزبان صدها هزار جوان تهرانی بود که برای تجدید بیعت با رهبر انقلاب گردهم آمده بودند. شعارهای «مرگ بر ضد ولایت فقیه»، «مگر بسیج بمیرد، علی تنها بماند»، «حزب فقط حزب علی، رهبر فقط سید علی»، «وای اگر خامنه‌ای حکم جهادم دهد»، «ما همه سرباز توایم خامنه‌ای، گوش به فرمان توایم خامنه‌ای» برای لحظه‌ای قطع نمی‌شد. سخنان اکبر گنجی لیدر روزنامه‌های زنجیره‌ای مبنی بر به موزه سپردن اندیشه‌های امام خمینی، سبب شده بودتا شعارهای «گنجی ننگت باد، از شهدا شرمت باد» نیز شنیده شود. در ساعت ۱۰:۳۰ دقیقه آیت‌الله خامنه‌ای وارد مصلا شدند و شعارها با ورود مقام معظم رهبری به اوج رسید. «صل علی محمد، بوی خمینی آمد»، «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند»، «ای رهبر آزاده، آماده‌ایم، آماده» و «خونی که در رگ ماست، هدیه به رهبر ماست» از سوی جمعیت چندصدهزار نفری سر داده می شد.

دقایقی بعد رهبر انقلاب سخنانشان را در باب جوانان آغاز کردند و به جوانان توصیه کردند که با تاریخ آشنا شوند. ایشان همچنین به ذکر یکی از عبرت‌های تاریخ پرداختند: در صدر اسلام بزرگ‌ترین و مهمترین ضربه‌ای که بر اسلام وارد شد، این بود که حکومت اسلامی از امامت به سلطنت تبدیل شد. حکومت امام حسن و حکومت علی‌بن‌ابی‌طالب علیهم‌السلام به سلطنت شام تبدیل شد! البته امام حسن مجتبی علیه آلاف التحیه والثناء آن روز به خاطر یک مصلحت بزرگتر – که حفظ اصل اسلام بود – مجبور شد این تحمیل را به جان بپذیرد. حکومت را از امام حسن گرفتند. وقتی حکومت از مرکز دینی خودش خارج شد و در اختیار دنیاطلبان و دنیاداران گذاشته شد، بدیهی است که بعد هم حادثه کربلا پیش می‌آید. آن وقت حادثه کربلا حادثه‌ای نیست که بشود جلویش را گرفت؛ اجتناب ناپذیر می‌شود. ۲۰ سال بعد از آن‌که حکومت اسلامی از دست محور اصلی آن – که امامت است – گرفته شد، امام حسین فرزند پیامبر در کربلا با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیده شد. اساس حمله و نقشه دشمن این است که حکومت را از محور اصلی – محور امامت، محور دین – خارج کند. بعد خاطرش جمع است که همه کار خواهد کرد!

رهبر انقلاب اسلامی بلافاصله به تطبیق شرایط با شرایط سال ۷۹ پرداختند و در سخنانی تاریخی فرمودند: من به شما عرض کنم که امروز دشمن قادر نیست. امروز به برکت ملت هوشیاری مثل ملت ایران، به برکت افکار برانگیخته‌ای مثل افکار ملت ایران، به برکت انقلاب بزرگی مثل انقلاب اسلامی ایران، نه امریکا و نه بزرگتر از امریکا – اگر در قدرتهای مادی باشد – قادر نیستند حادثه‌ای مثل حادثه صلح امام حسن را بر دنیای اسلام تحمیل کنند. این‌جا اگر دشمن زیاد فشار بیاورد، حادثه کربلا اتفاق خواهد افتاد. بلافاصله پس از این تأکید تاریخی شعار حسین حسین شعارماست شهادت افتخار ماست تا فاصله بیرون از مصلی شنیده می شد. رهبر انقلاب در ادامه به موضوع مطبوعات پرداختند: البته من آن روز در نماز جمعه گفتم قلباً از بعضی از پدیده‌هایی که در کشور هست، رنج می‌برم. من نمی‌خواهم آنچه را که برایم رنج‌آور است، با افکار عمومی مطرح کنم؛ اما این نکته که آن روز گفتم داستان غم‌انگیزی است .حقیقتاً همین‌طور است. بنده دو سال قبل از این در یکی از خطبه‌های نماز جمعه گفتم که دستگاه‌های استکباری دنیا – و در رأس همه امریکا – از تبلیغات برای ساقط کردن و ایجاد اغتشاش در کشورها استفاده می کنند. بعد به آن مراکز تبلیغاتی خطاب کردم و گفتم: ولی بدانید این توطئه که شما بخواهید به‌وسیله رادیوهای‌تان در ایران اسلامی، همان برنامه‌هایی را که در اروپای شرقی و در بعضی از کشورهای دیگر به‌وجود آوردید، به‌وجود بیاورید، این نشدنی است؛ این خیال خامی است. متأسفانه امروز می‌بینم همان دشمنی که به‌وسیله تبلیغات خود، همتش این بود که افکار عمومی یک کشور را به سمتی متوجه کند، به‌جای رادیوها آمده در داخل کشور ما پایگاه زده است! بعضی از این مطبوعاتی که امروز هستند، پایگاه‌های دشمنند؛ همان کاری را می کنند که رادیو و تلویزیون‌های بی.بی.سی و امریکا و رژیم صهیونیستی می‌خواهند بکنند.من نه با آزادی مطبوعات مخالفم، نه با تنوع مطبوعات. اگر به‌جای ۲۰ عنوان روزنامه، ۲۰۰ عنوان روزنامه در این کشور در بیاید، بنده خوشحال‌تر هم خواهم بود و از این‌که روزنامه‌های کشور زیاد شوند، هیچ احساس بدی ندارم. اگر مطبوعات، آن‌طوری که در قانون اساسی هست، مایه روشنگری باشند؛ مصالح کشور را رعایت کنند، به نفع مردم قلم بزنند، به نفع دین قلم بزنند، هرچه بیشتر باشند، بهتر است اما امروز مطبوعاتی پیدا می‌شوند که همه همتشان، تشویش افکار عمومی و ایجاد اختلاف و بدبینی در مردم و خوانندگانشان نسبت به نظام است! ۱۰ عنوان، ۱۵ عنوان‌روزنامه، گویا از یک مرکز هدایت می‌شوند؛ با تیترهای شبیه به هم در قضایای مختلف. قضایای کوچک را بزرگ می کنند و تیترهایی می‌زنند که هر کس این تیترها را می‌بیند، خیال می کند که همه‌چیز در کشور از دست رفته است! اینها امید را در جوانان می‌میرانند؛ روح اعتماد به مسئولان را در آحاد مردم کشور تضعیف می کنند و نهادهای اصلی کشور را مورد اهانت و توهین قرار می‌دهند! من نمی‌دانم مدل اینها کجاست و کیست!؟ مطبوعات غربی هم این‌طور نیستند! این یک نوع شارلاتانیزم مطبوعاتی است که امروز بعضی از مطبوعات در پیش گرفته‌اند! در دنیایی که برای بعضی از روزنامه‌های ما مدل روزنامه‌نگاری است، اگر مسئولی، وزیری، حتی رئیس‌جمهوری دزدی کند، می‌نویسند و افشا می کنند؛ اگر جنایت کند، افشا می کنند؛ اگر رشوه‌خواری کند، تیتر می‌زنند و می گویند؛ اما به قانون اساسی کشور حمله نمی کنند؛ به مجلس قانونگذاری حمله نمی کنند. ممکن است از قوانین مصوب انتقاد کنند، تحلیل کنند؛ اما در قبال یک قانون، هوچی بازی راه نمی‌اندازند. اینها از صاحبان اصلی این روش‌ها هم قدم جلوتر گذاشته‌اند! قانون اساسی، مورد اهانت؛ سیاست‌های اصلی کشور، مورد اهانت؛ قضایای کوچک، درشت‌نمایی شده!

رهبر انقلاب اشاره‌ای هم به موضوع ترور سعید حجاریان کردند: در هر حادثه‌ای، جو تهمت فضا را پر می کند! تروری اتفاق می‌افتد. هنوز هیچ اطلاعی در دست نیست؛ هنوز از این‌که این حادثه را چه کسی انجام داده، هیچ‌کس سرنخی ندارد؛ اما می‌بینید که در روزنامه تیتر می‌زنند؛ سپاه را متهم می کنند؛ بسیج را متهم می کنند؛ روحانیت را متهم می کنند! هدف از این کارها چیست؟! چرا با بسیج این‌قدر بدند؟! من در بخش اول صحبتم به شما عرض کردم که جوان سرشار از انرژی است؛ جوان هیجان‌طلب است. روزی که کشور دچار یک جنگ مسلحانه باشد، جوانان با میل و رغبت به میدان می‌روند. وقتی که کشور در آرامش و صلح است، برای ارضای سالم هیجان طلبی جوانان، چه چیزی بهتر از بسیج؟ این ابتکار امام بود. روح هیجان طلب جوان، اگر بنا باشد در راه سازنده، در راه ایمانی، در راه سالم، در راهی که می‌تواند برای کشور مفید واقع شود، به کار بیفتد، چه سازمانی مهمتر و مطمئن‌تر از سازمان بسیج است؟ چرا این‌قدر با بسیج دشمنی می کنند؟! با چه دشمن‌اند؟! چرا این‌قدر بسیج را زیر سؤال می‌برند؟! اینهاست که آن انگیزه‌های باطنی را برملا می کند. من می‌دانم که در بسیاری از این مطبوعات، آدم‌های خوب و مؤمنی مشغول کارند – چه کسانی که قلم می‌زنند، چه کسانی که اداره می کنند – اما در لابلای همین‌ها اثر انگشت «عبدالله‌بن‌ابی‌ها» را می‌بینم: تفرقه‌افکنی‌ها، اختلاف‌افکنی‌ها، تشنج آفرینی‌ها، تشویش افکار عمومی، ناامید کردن‌ها، یأس پراکنی‌ها، چهره‌سازی عناصر وابسته و مرید دشمن، از نظر انداختن عناصر مفید و مؤمن و مخلص و دلسوز! البته این کارها به جایی هم نخواهد رسید؛ خدای متعال رسوا می کند.

۱۳۷۹


گزارش حادثه دیروز مجلس

حرفه خبرنگاری در کانون توجه جامعه

ازدواج موقت از اشاعه فحشا جلوگیری می‌کند

تصویر صفحه اول روزنامه ایران در ۱۷ مرداد ۱۳۷۹

حکم حکومتی

در نخستین روزهای آغاز به کار مجلس ششم بود که طرحی با عنوان اصلاح قانون مطبوعات با قید یک فوریت در دستور کار مجلس قرار گرفت. طرحی که محمدرضا خاتمی، مرد اول مشارکتی‌های مجلس آن را مهم‌ترین «مسئله سیاسی» آنها قلمداد کرده و با همین نگاه در طرح خود جرایم سیاسی و مطبوعاتی را با هم آمیخته و به جای اصلاح، درصدد تغییر قانون مطبوعات برآمدند. هر چند فرجام این طرح خروج از دستور کار مجلس در پی نامه مقام معظم رهبری بود اما غائله به اینجا ختم نشد و مجلسی که کار خود را با اصلاح قانون مطبوعات آغاز و با تحصن پایان داده بود، در جریان آخرین نمایش سیاسی خود یعنی تحصن، با استناد به تدبیر رهبر انقلاب، آن را سندی بر ایستادگی ایشان در مقابل اصلاحات معرفی کردند.

۲۹ خرداد ۷۹ یعنی در حالی که هنوز تنها دو سه هفته‌ای از آغاز به کار مجلس ششم می‌گذشت، جمعی از نمایندگان فراکسیون اکثریت (مشارکت) مجلس، طرحی را با نام اصلاح قانون مطبوعات با قید یک فوریت به مجلس آوردند؛ طرحی که در واقع در مقام نقض اصلاحیه دیگری برمی‌آمد که سه ماه پیش از آن در مجلس پنجم به تصویب رسیده و به تازگی از سوی سیدمحمد خاتمی، رئیس جمهور وقت برای اجرا، ابلاغ شده بود.مرحوم احمد بورقانی فراهانی، از چهره‌های مطبوعاتی فراکسیون مشارکت در مجلس که برای دفاع از یک فوریت این طرح پشت تریبون مجلس ایستاده بود، سخنان خود را با این شعر آغاز کرد: «به صفای دل رندان صبوحی زدگان/ بس در بسته که به مفتاح دعا بگشایند» تا شاید راهی به باز انتشار مطبوعاتی یابد که در نطق خود از آنها چنین یاد کرد: «از توقیف ۱۸ روزنامه و هفته‌نامه که در مجموع تیراژی بیش از یک میلیون نسخه در روز داشته‌اند».

بورقانی گفت: اصلاحیه اردیبهشت ۷۹ قانون مطبوعات فعالیت مطبوعاتی را در کشور با بحران جدی روبه‌رو ساخته است که رفع برخی از موانع آن امری اجتناب‌ناپذیر شده است. در این جلسه هادی خامنه‌ای در حالی که از فوریت طرح اصلاح قانون مطبوعات دفاع می‌کرد اصلاحیه مصوب مجلس پنجم را اقدامی شتابزده ارزیابی می‌کرد؛ او هر چند دلیل روشنی بر شتابزده نبودن طرح همفکرانش که به تازگی وارد خانه ملت شده بودند نداشت اما در توجیه فوریت، آن را بازگشت به قانون مطبوعات مصوب سال ۶۴ عنوان کرد.

ابهام فوریت

مهمترین چالشی که طرح جناح اکثریت مجلس با آن مواجه شد ابهام درباره فوریت آن بود و به همین دلیل مخالفانی که در اردوگاه اقلیت مجلس جای می‌گرفتند این نقص را متذکر شدند. از سوی دیگر اقدامی که نمایندگان تازه کار مجلس ششم بر فوریت آن اصرار می‌ورزیدند، قانون پیشین را که هنوز سه ماه از تصویب آن نگذشته بود در نطفه خفه می‌کرد. رضا عبداللهی در صحن مجلس این موضوع را متذکر شد و با استناد به ماده ۱۳۳ آئین‌نامه داخلی مجلس گفت: اگر طرحی مورد تصویب مجلس یا کمیسیون‌های موضوع اصل ۸۵ قانون اساسی واقع نشد، بدون تغییر اساسی تا ۶ ماه دیگر نمی‌توان آن را مجدداً به مجلس پیشنهاد نمود مگر با تقاضای کتبی ۵۰ نماینده و تصویب مجلس. مهدی کروبی رئیس مجلس ششم این تذکر را وارد ندانست و در نهایت فوریت طرح اصلاح قانون مطبوعات با رأی اکثریت مجلس به تصویب رسید. فوریت اصلاح قانون مطبوعات از سوی نمایندگان مجلس ششم اما در حالی تأیید می‌شد که مهدی کروبی، رئیس وقت مجلس در خاطراتی که چند سال بعد یعنی در دی ماه ۸۶ از آن روزهای مجلس نقل می‌کرد به مخالفت مقام معظم رهبری از همان ابتدا با این طرح اشاره کرد. کروبی در این‌باره گفت: ما هنوز هیچ کاری در مجلس نکرده بودیم، تازه وارد مجلس شده بودیم که دیدیم عده‌ای دارند امضا می‌گیرند، برای دو فوریت اصلاح قانون مطبوعات، شما به آئین‌نامه داخلی مجلس نگاه کنید، معلوم می‌شود دو فوریت‌ها برای چی است. اخبار این ماجرا به مقام معظم رهبری می‌رسد، از دفترشان تماس می‌گیرند پیامی برای من و نفر دوم مجلس می‌آورند، پیام دوستانه بود، در آن این بود که شما می‌خواهید قانون مطبوعات را اصلاح کنید، خب! اجازه دهید یک مقدار مجلس جلو برود، کارهایش را آغاز کند، کمیسیون‌ها تشکیل شود، قانون مطبوعات قبلی عملی شود و نقایص آن مشخص شود، آن‌وقت تصمیم بگیرید.

از دفتر مقام معظم رهبری گفتند که آقا خواسته فعلاً طرح مطرح نشود، اما آقایان آمدند طرح را در مجلس مطرح کردند و فوریت آن مطرح و بررسی شد.

روایت بهزاد نبوی

این موضوع را بهزاد نبوی، نائب رئیس مجلس ششم هم مورد تأکید قرار داد و در خرداد ۸۳ زمانی که با استعفا و تحصن نمایندگان این دوره مجلس، حرکت تندروانه دیگری رقم می‌خورد بهزاد نبوی در نطق استعفای خود در صحن علنی مجلس ماجرا را این‌گونه روایت کرد: پس از تشکیل مجلس ششم و طرح بحث اصلاح قانون مطبوعات به منظور جلوگیری از برخوردهای غیرقانونی با آنها، رهبری به آقای کروبی و بنده پیغام دادند: با توجه به این‌که قانون مطبوعات اخیراً و در اواخر دوره پنجم اصلاح شده و هنوز در عمل و اجرا مشکلات آن مشخص نشده است از نمایندگان بخواهید تا مشخص نشدن اشکالات آن، دست به تغییر قانون نزنند در غیر این‌صورت من این اقدام را سیاسی تلقی کرده و در مقابل آن خواهم ایستاد. فراکسیون جبهه دوم خرداد در اجرای نظر رهبری تنها به چند اصلاح کوچک و ضروری در قانون بسنده کرد ولی وقتی همین موارد نیز به جلسه علنی تقدیم شد، نامه معروف رهبری صادر و جلوی آنها گرفته شد. حسین نوش‌آبادی، نماینده ورامین در اعتراض به ادعاهای بهزاد نبوی، اخطار قانون اساسی به مجلس داد و گفت: من فکر می‌کنم که صحبت‌های جناب آقای نبوی، دلایل استعفای ایشان نبوده، بلکه ایشان دارند به بهانه استعفا با ولایت فقیه مخالفت می‌کنند. در واقع صحبت‌های ایشان، سوءاستفاده از تریبون مقدس مجلس برای مخدوش ساختن نظام ولایی است.

گرچه یک فوریت طرح یاد شده با استقبال اکثریت اهالی مجلس ششم مواجه شد اما آنها به یک فوریت هم بسنده نکردند و در اقدام شتابزده بعدی و پیش از آن‌که طرح آنها روال معمول یک فوریتی‌ها را در کمیسیون طی کند در جلسه ۲۸ تیرماه ۷۹ بار دیگر این موضوع را احیا کردند و با تقاضای بررسی خارج از نوبت این طرح بار دیگر سایه سیاست را بر تصمیمات تقنینی مجلس گستراندند. طراحان که می‌خواستند به هر طریقی طرح خود را پیش از پایان تعطیلات مجلس که از پایان تیر آغاز می‌شد و تا نیمه مرداد ادامه داشت به سرانجام برسانند در جلسه ۲۸ تیرماه تقاضای تغییر دستور جهت رسیدگی به طرح یک فوریتی خود را در مجلس مطرح کردند. این تقاضا اما با ایرادات آئین‌نامه‌ای مواجه می‌شد تا آنجا که این بار نه تنها نمایندگان اقلیت بلکه بعضی از اکثریتی‌ها که دستی در تقنین داشتند، به اعتراض درآمدند. گرچه کروبی بعدها اصلاح قانون مطبوعات را اقدامی تندروانه از سوی مشارکتی‌های مجلس می‌دانست اما در آن روز تذکرات آئین‌نامه‌ای درباره فوری و آنی نبودن طرح مذکور را نمی‌پذیرفت. تا جایی که مجید انصاری تذکر داد: اگر مجلس مسئله‌ای را فوری و آنی بدانند می‌توانند از مکانیزم تقاضای یک تا سه فوریت استفاده کنند. بحث‌های مجلس در آن روز به نتیجه نرسید اما بنابر تصمیم هیأت رئیسه بررسی طرح اصلاح قانون مطبوعات با تغییر دستور عادی مجلس، در دستور کار قرار گرفت.

حکم حکومتی

۱۶ مرداد ۷۹ اولین جلسه مجلس پس از تعطیلات با نامه رهبر انقلاب خطاب به نمایندگان مجلس، برای طرح اصلاح قانون مطبوعات سرنوشت دیگری رقم خورد. نامه ایشان خطاب به نمایندگان گرچه در این روز قرائت شد اما موضوعی نبود که نمایندگان از آن بی‌خبر باشند. کما این‌که در ابتدای همین جلسه مجلس، در یک جلسه غیرعلنی نامه برای آنها قرائت نیز شد. کروبی سیر وقایعی که منجر به صدور نامه رهبر انقلاب شد را چنین بیان می‌کند:

رفته رفته ماجرا وارد فاز دیگری شد، کم‌کم باخبر شدیم مقام معظم رهبری یک نامه‌ای برای مجلس نوشته‌اند ما نمی‌خواستیم به آنجا برسند، از آقای هاشمی در یک جلسه پرسیدم ایشان گفت، بله، نبایست نامه‌ای نوشته شود. یک بار خدمت مقام معظم رهبری رفتم و در این مورد صحبت کردم، سابقه مصوبه را دادم و درباره طرح صحبت کردم و بعد گفتم، نامه نباید به نظر ما بهتر است، ایشان احساس کرده بودند که مجلس نمی‌خواهد اطاعت کند، توضیح دادم که این طور نیست، مجلس اهل اطاعت هست. از نکات تلخ این بود همان روز که با مقام معظم رهبری ملاقات داشتیم هم طرح تصویب شد و هم نامه‌ای به قوه قضائیه نوشته شد که نکات تندی داشت. یکی از نزدیکان مقام معظم رهبری به من گفت، تو با این مجلس در این چهار سال چه می‌کنی، یک نفر دیگر که در آنجا بود پرسید ماجرا چیست که او توضیح داد امروز نمایندگان مجلس نامه‌ای نوشتند که این نامه کیفرخواست علیه قوه قضائیه است.

رئیس مجلس ششم ادامه داد: به هر حال رسیدیم به مصوبه، تلاش کردیم، نامه نیاید، اما طرح آمد تو دستور، آقای حجازی از دفتر رهبری خبر داد که اول وقت نامه‌ای از مقام معظم رهبری می‌آید، ما صبح در هیأت رئیسه بودیم که نامه رسید، نامه را یکی از آقایان خواند، در نامه آمده بود که این طرح نه مصلحت است و نه مشروع که در دستور کار قرار گیرد و طرح را از دستور کار خارج کنیم، پس طرح را از دستور کار خارج کردیم.رئیس مجلس ششم نمایندگان را از نامه باخبر کرد و انتظار بر این بود که با توجه به صدور حکم حکومتی در این زمینه آنها اصرار دوباره‌ای بر خواست خود نداشته باشند اما چنین نشد و با اصرار برای قرائت نامه از تریبون مجلس فاز دیگری از سیاسی کاری را در پیش گرفتند. گرچه کروبی صلاح نمی‌دانست که نامه از تریبون مجلس قرائت شود اما با اصرار نمایندگانی از جمله محسن آرمین مبنی بر این که اکثریت هیأت رئیسه نظرشان این است که نامه خوانده شود، نامه رهبر معظم انقلاب به شرح زیر قرائت شد: بسم‌الله الرحمن الرحیم جناب حجت‌الاسلام آقای کروبی ریاست محترم مجلس شورای اسلامی و حضرات نمایندگان محترم با سلام و تحیت؛ مطبوعات کشور، سازنده افکار عمومی و جهت‌دهنده به همت و اراده مردمند. اگر دشمنان اسلام و انقلاب و نظام اسلامی، مطبوعات را در دست بگیرند یا در آن نفوذ کنند، خطر بزرگی امنیت و وحدت و ایمان مردم را تهدید خواهد کرد و اینجانب سکوت خود و دیگر دست‌اندرکاران را در این امر حیاتی جایز نمی‌دانم. قانون کنونی تا حدودی توانسته است مانع از بروز این آفت بزرگ شود و تغییر آن به امثال آنچه در کمیسیون مجلس پیش‌بینی شده مشروع و به مصلحت نظام و کشور نیست.

والسلام علیکم سید علی خامنه‌ای

قرائت نامه رهبر انقلاب اما باز هم آتش تندروی مشارکتی‌ها را در مجلس ششم خاموش نمی‌کرد و به همین دلیل پس از قرائت نامه اولین آبستراکسیون (نصاب‌شکنی) از سوی آنها در مجلس شکل گرفت و آنها با خروج از مجلس، جلسه علنی را به نشانه اعتراض از رسمیت انداختند.

پس لرزه ها

کروبی در این مورد می‌گوید: می‌آمدند می‌گفتند مجلس را تعطیل کن، اما مجلس را ادامه دادیم، با شوخی و خنده گذراندیم، تا مجلس آرام شد، واقعاً اگر مجلس را تعطیل می‌کردم، معلوم نبود چه می‌شد، افرادی که از صحن رفته بودند را به مجلس آوردیم، به هر حال تلاش کردیم و اوضاع آرام شد. وقتی از مجلس بیرون آمدم، خبرنگاران از اتفاقات درون مجلس پرسیدند، گفتم طبیعی است، مجلس محل بحث و نظر است. برخی نمایندگان مجلس ششم همان زمان می‌گفتند خارج کردن طرح اصلاح قانون مطبوعات با اقدام شخص رئیس و بدون تصویب هیأت رئیسه صورت گرفته است.

این حرف‌ها پس‌لرزه‌هایی بود که بعد از ماجرای خارج شدن طرح مطبوعات در مجلس بروز کرد که من با بی‌اعتنایی از کنار آن گذشتم، برخی از نمایندگان مجلس که از اعضای غیر از هیأت رئیسه بودند با خبرنگاران صحبت کردند و گفتند که رئیس مجلس خودسرانه، طرح مطبوعات را از دستور کار خارج کرده است، من تعجب کردم. در جلسه هیأت رئیسه نامه خوانده شد، هیچ‌کس نه موافقت کرد و نه مخالفت و همه سکوت کردند و بنابراین طرح از دستور کار خارج شد. البته در صحن علنی مجلس هم قبل از اینکه رادیو روشن شود، نامه را خواندیم تا نمایندگان بدانند ماجرا چیست.

حرکت اعتراضی مشارکتی‌ها برای از نصاب انداختن مجلس، ۲۰ دقیقه‌ای طول کشید. در این مدت در راهروهای مجلس به تشکیک حکم حکومتی رهبر انقلاب پرداختند. برای مثال در این باره علی مزروعی عضو فراکسیون مشارکت مجلس گفت: «مقام معظم رهبری نکته‌ای را به نمایندگان تذکر دادند. در اینکه این حکم حکومتی است یا نه، میان نمایندگان بحث‌های مختلفی در جریان است. تأکید رهبری این است که خلاف شرعی صورت نگیرد.» همزمان در صحن نیز برخی نمایندگان فراکسیون مشارکت به اقدامات ساختارشکنانه پرداختند، در این راستا علی رشیدیان نماینده آبادان از کروبی تقاضای ۱۰ دقیقه وقت برای صحبت کرد که خارج از روال جلسات علنی مجلس بود و بعد از آنکه با امتناع کروبی مواجه شد، با لحنی گستاخانه فریاد کشید: «می‌خواهم شرع را به آقای خامنه‌ای یادآوری کنم.» این اهانت نماینده آبادان واکنش برخی دیگر از نمایندگان بویژه اعضای فراکسیون اقلیت مجلس را به دنبال داشت تا آنجا که سیدرجب حسینی‌نسب خطاب به رئیس مجلس گفت: اینطور برخورد می‌کنید که یک ... جرأت پیدا بکند به رهبر و انقلاب توهین بکند. در مقابل حکم حکومتی رهبر بایستند و در مقابل این همه تصاویر شهدا ما اینجا شاهد باشیم؟... باید کاری کنید که کسی جرأت نکند به رهبر توهین بکند. احمد بورقانی یکی دیگر از اعضای حزب مشارکت پس از بازگشت به صحن با فریاد تقاضای جلسه غیرعلنی کرد که رئیس مجلس جلسه غیرعلنی را مربوط به موارد اضطراری و امنیتی دانست و درخواست بورقانی را رد کرد.

مشارکتی‌ها در جهت القای این برمی‌آمدند که خارج شدن طرح از دستور جلسه مجلس، عملی غیرقانونی است. در همین راستا محسن میردامادی، دبیرکل حال حاضر حزب مشارکت، مدعی شد که: «معتقدم خارج کردن طرح از دستور، خلاف قانون و آئین‌نامه بود. این نحوه اداره جلسه در شأن مجلس نبود.» در جایی دیگر نیز تاجرنیا، عضو مطرح حزب مشارکت، با هدف القای غیرقانونی بودن عمل رئیس مجلس، ابراز عقیده کرد که: «به نظر من اشتباه از سوی هیأت رئیسه مجلس بود که بحث دامن زده شد.» کروبی درباره واکنش‌های پس از این جریان می‌گوید: بعد از این ماجرا، برخی از مطبوعات حملات تندی را علیه من آغاز کردند، انتقادات و حملات به گونه‌ای بود که در یکی از جلسات سران که آقایان هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله هاشمی شاهرودی و آقای خاتمی میهمان من بودند، آقای هاشمی بسیار نسبت به من محبت کرد و خواستار جلوگیری از این حملات شد. او گفت: «آغاز فعالیت مجلس است و حملات زیادی به آقای کروبی می‌شود. باید کاری کنیم که به او کمتر حمله شود.» من گفتم، نه! من از این حمله‌ها نمی‌ترسم. آقای هاشمی گفت من می‌دانم، اما شرایط این‌گونه است و بعد به آقای خاتمی گفت: «به برخی از این افراد که از نزدیکان شما هم هستند و زیرنظر شما کار می‌کنند بگویید (حتی نام برخی از آنها را برد) این کار نکنند. کروبی در پاسخ به این سؤال که واکنش خاتمی چه بود؟ اظهار می‌دارد: او در مقابل حرف‌های هاشمی سکوت کرد و گفت که اینها به حرف‌های من گوش نمی‌کنند. تنها ۳ روز پس از خارج شدن طرح اصلاح قانون مطبوعات از دستور کار مجلس نیز احمد پورنجاتی، رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس ششم در نطق پیش از دستور خود در جلسه علنی مجلس ضمن طرح این ادعا که مذاکرات این کمیسیون درباره طرح مذکور در یک روزنامه جناح خاص منتشر شده است و در اعتراض به خارج شدن این طرح از دستور کار مجلس، استعفای خود را از ریاست بر این کمیسیون اعلام کرد. غائله اصلاح قانون مطبوعات در مجلس ششم ختم نشد و اعضای مشارکتی آن روزهای مجلس همواره به عنوان ترجیع‌بند اظهارنظرها و تحلیل‌هایشان درباره شکست اصلاحات از آن به عنوان ایستادگی جناح مقابل در برابر اصلاح‌طلبان یاد کرده و می‌کنند.

۱۳۵۷
۱۳۵۸
۱۳۵۹
۱۳۶۰
۱۳۶۱
۱۳۶۲
۱۳۶۳
۱۳۶۴
۱۳۶۵
۱۳۶۶
۱۳۶۷
۱۳۶۸
۱۳۶۹
۱۳۷۰
۱۳۷۱
۱۳۷۲
۱۳۷۳
۱۳۷۴
۱۳۷۵
۱۳۷۶
۱۳۷۷
۱۳۷۸
۱۳۷۹
۱۳۸۰
۱۳۸۱
۱۳۸۲
۱۳۸۳
۱۳۸۴
۱۳۸۵
۱۳۸۶
۱۳۸۷
۱۳۸۸

۱۳۸۰

گزارشی از هشتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری

اشکریزان



گریه کردن خاتمی در ستاد انتخابات کشور در هنگام ثبت نام- ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۰

فضای انتخابات هشـتم ریاسـت جمهوری در حالی شـکل می‌گرفت که تردیدهای جدی در خصوص حضور خاتمی در عرصه انتخابات وجود داشت. اگر چه احزاب و شخصیت‌های اصلاح‌طلب از احتمال بالای کاندیداتوری خاتمی سخن می‌گفتند، اما او خود سکوت را برگزیده بود و در این فضا که می‌توانست متأثر از سیاست اصلاحات و یا تردیدهای واقعی خاتمی باشد، گمانه زنی‌ها و نگرانی‌هایی نیز شکل گرفت.

در ماه‌های آغازین سال ۸۰ همچنان واکنش‌ها به توقیف برخی نشریات و روزنامه‌ها ادامه داشت و در این حین البته برخی چون تاج زاده طعم بازجویی و دادگاه را تجربه می‌کردند. در پی تردیدهای خاتمی برای حضور در عرصه انتخابات اسامی مختلفی برای کاندیداتوری مطرح می‌شد. حسن روحانی از جمله این اسـامی بود. اصلاح طلبان می‌کوشـیدند تا به هر نحو ممکن خاتمی را وارد عرصه انتخابات کنند تا از او پلی بسـازند برای رسیدن به اهداف ساختارشکنی که در سر می‌پروراندند. آنها می‌گفتند خاتمی مجبور است بیاید! دکتر نجفقلی حبیبی عضو انجمن اسلامی مدرسین دانشگاه‌ها در گفت‌وگو با خبرنگار سیاسـی ایسـنا به همین مسئله اشـاره کرد. او گفت: «حتی اگر آقای خاتمی خودش هم قصد حضور نداشته باشد، ما نمی‌گذاریم. افرادی جزو سرمایه‌های ملی هستند و باید به اهداف عالیه جامعه و قوت نظام جمهوری اسلامی بیندیشند و حتماً هم همین طور است.» اصلاح‌طلبان تأکید می‌کردند که تصمیم گیرنده حتی شخص خاتمی هم نیست. محمد رضا خاتمی: «تفاوت میان تصمیم‌گیری حال حاضر آقای خاتمی برای حضور در انتخابات نسبت به سال ۷۶، در این است که تصمیم‌گیری در آن زمان، مربوط به شخص ایشان می‌شد؛ اما تصمیم‌گیری درحال حاضر، باید مبتنی بریک خرد جمعی باشد.»

چندصدایی مسئله‌ساز!

به موازات تردیدهای خاتمی جمع زیادی میل کاندیداتوری کرده بودند و این تعداد بالا البته چندان برای اصلاح‌طلبان که از قضا خواستار جامعه چند صدایی هم بودند، خرسندکننده نبود. محمدرضا خاتمی از جمله افرادی بود که به این مسئله واکنش نشان داد. او گفت: «هدف اصلی مطرح‌شدن نامزدهای احتمالی گوناگون برای حضور در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۰، بازار گرمی شخصی و بدون برنامه مشخص در ورای آن است. ضمن آن که اگر آقای خاتمی به صحنه بیاید، شاید با کمال تأسف، در جناح مقابل، هیچ کس به خود اجازه ندهد که وارد عرصه رقابت انتخاباتی شود. بنابراین، برخی از تحرکات تبلیغاتی که هم‌اکنون انجام می‌گیرند، به منظور آمادگی داشتن برای زمانی است که آقای خاتمی، وارد صحنه نشود.» مشکل اینجا بود که برخی چهره‌های مطرح اتفاقاً در جبهه اصلاحات بودند و بعضاً حتی وزیر کابینه دولت خاتمی به شمار می‌آمدند. در حالی که هنوز حضور خاتمی در هاله‌ای از ابهام قرار داشت، ۲۲۵ تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی نامه‌ای را منتشر کردند و طی آن از خاتمی خواستند تا در هشتمین انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند.

مواضع احمد توکلی

احمد توکلی از کاندیداهای منتقد این دوره به شـمار می‌آمد. او سیاست‌های کارگزاران و اصلاحات را مورد نقد قرار می‌داد. در واقع توکلی اگر چه در نقش ضلع سـوم انتخابات حضور داشـت و به نوعی مستقل شـناخته می‌شد، اما هیچ‌گاه طی دوره‌های مختلف نتوانست آن گونه که باید با مردم ارتباط برقرار کند و همین امر به ناکامی او در انتخابات منجر شد. توکلی می‌گفت: «تا زمانی که بعضی از مسئولین ما سوار بنز می‌شوند و در قصر زندگی می‌کنند، تابسـتان‌ها به رامسر و زمستان‌ها در کیش و در ویلاهـای خود زندگی می‌کنند، نمی‌تواننـد دردهای مملکت و مردم را بفهمند و بعد راهکار اصولی ارائه کنند چرا که وقتی مسـئولی تجمل گرا شـد، تشخیص مشـکلات جامعه تحت تأثیر تمایلات حاکمان قرار می‌گیرد و راه‌حل‌هایی ارائه می‌شـود که در آن نفع مردمی کمتر اسـت چرا که به خاطر مطامع خودشـان مجبور می‌شوند، تصمیم‌گیری درست نکنند.» پرهیز از تجمل گرایی و رویکرد به عدالت شاکله سخنان توکلی را تشکیل می‌داد و البته نقدهای اقتصادی هم ضمیمه این رویکرد می‌شد. توکلی تأکید می‌کرد: «بنده بـه جرأت می‌گویم در نظر مردم ایران افراد تجمل‌گرا جایگاه دوست داشتنی ندارند چرا که وقتی آنها تجمل گرا شدند سلیقه مردم عوض می‌شود و چون حکومت ما یک حکومت دینی است، روحانیت و کارگزاران نظام به صورت مسـتقیم با این مسـئله در ارتباط هستند و باید مراقب باشند به سمت تجمل‌گرایی پیش نروند که اگر این حرکت تجمل‌گرایی وجود داشـته باشد، روز به روز فشار بر مستضعفین جامعه بیشتر می‌شود.»

احمد توکلی تصریح می‌کرد: «در صورت رسـیدن به ریاسـت جمهـوری، جمهوری دوم را ایجـاد خواهم کرد که حاکمان درآن مبنای عقل وعدل رفتار کنند و در هر موردی به اهل آن رجوع کنند، نمی‌توان فوق لیسـانس ریاضیات را در رأس امور برنامه‌ریزی کلان اقتصادی قرار داد. آن وقت اگر کارها خراب شد بگوئیم دست استکبار جهانی در کار بوده است.» و به این ترتیب شعار جمهوری دوم و دولت پاک شعارهای ستاد انتخاباتی احمد توکلی شد که افرادی مانند شمیرانی و منوچهر متکی آن را راهبری می‌کردند.

اما در مقابل دولت اصلاحات حاضر به پذیرش کارنامه خود نبود. در این باره زمانی مشکلات به گذشته نسبت داده می‌شد و نتایج مطلوب به دولت هفتم. الهه کولایی در این باره معتقد بود که مشـکلات دولت آقای خاتمی ریشه در تاریخ کشور دارد. او می‌گفت: «متأسفانه افرادی که درگیر مسائل سیاسی می‌شوند چه در سطوح بالا، میانی یا پائین القائاتی که انجام می‌دهند از نظر علوم، زمان و دقیقه اسـت. مثل این مطلب که آقای خاتمی چه کرد؟ نباید این گونه مطرح شود که آقای خاتمی چه کار می‌توانست بکند و نکرد.»

ترسیم دوقطبی دیو و دلبر

در فضای سیاسـی آن روز اصلاح‌طلبان رقیب خود را طرفدار اسلام طالبانی و فاشیسـت معرفی می‌کردند و معتقد بودند اصولگرایان از همه ابزارهای فشـار برای از میان برداشـتن آنها بهره می‌گیرند. ارائه این تصویر سـیاه و سـفید به صورت گسـترده از تریبون‌های سراسری و کرسـی‌های تقنینی و اجرایی کشـور، تحلیل وضعیت موجود را برای متن مردم دشـوار می‌کرد. مرتضی نبوی مدیر مسئول روزنامه رسالت در نشسـت ماهانه اعضای جامعه اسلامی مهندسین در همین رابطه سخن گفت. او تصریح کرد: «ما در سـال‌های اخیر با روشی مواجه بوده‌ایم که جامعه را به چالش می‌کشـید و سعی می‌کرد جناح‌های سیاسی کشور را به سیاه و سفید تقسیم کند. اینها در اظهاراتشان حتی خطر جناح موسوم به راسـت را از خطر امریکا هم بیشـتر و در واقع ضـرورت اصلاحات را حذف یک جناح می‌نامند.» وی افزود: «جناح دولتی خود را دلبر و رقیب را دیو معرفی می‌کرد. خود را اصلاح‌طلب، طرفدار آزادی و جناح رقیب را ضداصلاحات و خشونت‌طلب معرفی کرد.» عضو شورای مرکزی جامعه اسلامی مهندسین همچنین خاطرنشان کرد: «اکنون تلاش‌هایی صورت می‌گیرد تا در جامعه تضاد و دو قطبی ایجاد شود، یعنی می‌خواهد عنوان کند که خطر دیو همچنان وجود دارد. ما نیز به این امر رسیده‌ایم که جامعه ظرفیت منازعه و کشمکش را ندارد بنابراین دوستان ما با ارزیابی شرایط جامعه به این نتیجه رسیده‌اند که به مصلحت جامعه نیست وارد دعواهای سیاسی شوند و تصمیم گرفته شد که در انتخابات ریاست جمهوری هم یک قطب دعوا نباشیم.»

خاتمی آمد...

در حالـی که همچنـان تردیدهای خاتمی ادامه داشـت و نیز اصـرار احزاب و جریانات اصلاح‌طلب، شـکوری‌راد از قضاوت خاتمی در ایـن خصوص و نگرانی‌های او سـخن گفت. وی تصریـح کرد: «آقای خاتمـی می‌گوید آیا من خواهم توانسـت در جهت برنامه‌ها قدمی برای مردم و مملکت بردارم و آیا حضور من اثر مثبتی خواهد داشت. ما به آقای خاتمی حق می‌دهیم، اما از وی خواسـته‌ایم به احترام خرد جمعی بپذیرد و آقای خاتمی هم به خرد جمعی بی‌اعتنایی نخواهد کرد.» شکوری‌راد با تأکید بر اینکه همه باید از خاتمی بخواهند به عرصه بیاید، افزود: «نیامدن آقای خاتمی بسـیار سنگین است و اسـتدلال‌های او قابل توجه است و نیامدن او هم ممکن اسـت فردای تیره و تاری را رقم بزند.» و سرانجام در سومین روز ثبت‌نام از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری تردیدها با حضور خاتمی در وزارت کشور پایان یافت. او نخست در مورد اخباری که در خصوص تردیدهایش منتشر شده بود سخن گفت: «در جامعه ما شایع شده بود که من برای حضور در این انتخابات، تردید دارم، البته من ذکری از تردید نکرده بودم؛ ولی این استنباط، استنباط درستی بود، من، دغدغه‌ها و نگرانی‌هایی نسبت به سرنوشـت انقلاب و ایران داشتم و کم و بیش، در جاهای مختلف نیز بیان می‌کردم این نگرانی، نگرانی همه دلسـوزان انقلاب و ایران اسـت و طبیعی اسـت که من هم در مقطع کنونی، این نگرانی و دغدغه را دارم. ضمن آنکه من در این زمینه تأمل کردم که آیا در مقام ریاسـت جمهوری بیشتر می‌توانم به این انقلاب، ملت و کشور، خدمت کنم یا در موقعیت دیگری؟ البته ترجیح می‌دادم که این فرصت، در موقعیت دیگری باشـد؛ علت آن نیز این اسـت که این ملت، در طول تاریخ، خواسته‌های بزرگی داشته که مهمترین آنها، تحقق مردم‌سالاری بوده است.»

خاتمی در میان سـخنان خود سـه مرتبه از گفتن باز ایستاد و اشک چشمانش را پر کرد. او در پایان سخنان خود، با اشاره به این که هر کس به خدا تکیه کند، خداوند او را بس است، این شعر را خواند:

«در عاشقی گریز نباشد جز سـوز و سـاز
استـادەام چون شمـع مترسان ز آتشم
عشق، دردانه است و من غواص و دریا بی‌کران
سرفروبـردن در آن جا تا کجا سر بر کنـم
عاشقـان را گر در آتش می‌پسـندد، لطف است
تنـگ چشـم گر نظر در چشمه کوثر کنم»

سایر رقبا و حاشیه‌های انتخاباتی

یکی از موضوعاتی که کمی حاشیه ساز شد، اعلام خبر حضور شمخانی در انتخابات بود؛ چرا که او یک نظامی به شمار می‌آمد و این همه همان بحث قدیمی امکان حضور نظامیان در عرصه سیاسی را کلید می‌زد. الهه کولایی نماینده مردم تهران در گفت‌وگو با ایسـنا در این خصوص گفت: «نامزدی آقای شمخانی در چارچوب قواعد یک بازی دموکراتیک برای حضور در عرصه انتخاباتی فی‌نفسه پدیده قابل تأملی نیست. اما با در نظر گرفتن شرایط موجود در کشور و ضرورت به دور ماندن نظامیان از عرصه‌های سیاسی، به نظر می‌رسد این گونه اقدامات با دقت نظر بیشتری مورد بررسـی قرار گیرد.» روزنامه کیهان همان روزها از حضور شمخانی پس از مشورت با خسرو تهرانی و حجاریان خبر داده بود. شعار انتخاباتی شمخانی «دولت اقدام ملی» بود. او تنها ۷۰۰ هزار رأی در سبد خود جمع کرد که بیشـتر به اقوام عرب‌زبان بـه خاطر تمرکز او بر روی آن منطقه اختصاص داشـت. جاسبی دیگر شـخصیتی بود که وارد پیکار انتخاباتی شد. او شعار خود را «knowledge is power» و «دانایی، توانایی» قرار داد. تبلیغات جاسبی بیشتر شامل تابلوهایی بود که کبوتری از میان دو دسـت به آسمان می‌رفت و در کنار آن، شعارهای وی را در بر داشت. در این انتخابات دکترحسن کامران نماینده پیشین مردم اصفهان در مجلس شـورای اسلامی نیز ثبت نام کرد. وی هدف خود از شرکت در انتخابات را مبارزه با اشرافیت و رانت خواری عنوان کرد و افزود: «بنده همیشه چه آن زمانی که در مجلس بودم و چه حالا، اعتقاد دارم که باید برای خدمت به مردم متعلقات دنیایی را سـه طلاقه کـرد.» او البته با فاصله چند روز از کاندیداتوری انصراف داد و علت آن را هم شـمار غیر قابل پیش‌بینی نامزدان و هزینه سنگین تبلیغاتی مترتب بر آن عنوان کرد.

بـا این وجود تعـداد نامزدهای انتخابات ریاسـت جمهوری این بار نسـبت به دوره‌های گذشـته رشد چشمگیری داشـت؛ اگر چه رقبای خاتمی هیچ کدام در رسـیدن به پیروزی مصمم به نظر نمی‌رسیدند. احمد توکلی، علی شمخانی، عبدالله جاسبی، حسن غفوری فرد، منصور رضوی، شهاب الدین صدر، علی فلاحیان، سید محمود مصطفوی کاشانی و مصطفی هاشمی‌طبا ۹ رقیب انتخاباتی خاتمی در این دوره به شمار می‌آمدند.

دوران تبلیغات

گرچه دوران تبلیغات انتخاباتی دور هشـتم ریاسـت جمهوری بسیار کم‌رمق‌تر از دوره‌های قبل بود اما خالی از حاشیه نبود. علی فلاحیان وزیر اطلاعات دوران هاشـمی که برای نشان دادن صلاحیتش کاندیدا شـده بود، فیلم تبلیغاتی اش را به دفاع از عملکردش در وزارت اطلاعات اختصاص داد، اما این فیلم تبلیغاتی از سوی وزارت کشور خاتمی تأیید نشد و پخش نگردید. احمد توکلی نیز در فیلم تبلیغاتی اش تصاویری از یک دختر نیمه حجاب را پخش کرد که از نبود اشـتغال و فقر گلایه می‌کرد. فیلم تبلیغاتی توکلی بسیار مؤثر بود به گونه‌ای که جناح دوم خرداد چند روز تمرکـزش را برای تخریب اثرات این فیلم به کار برد و در نهایت در عرض ۲۴ ساعت فیلم تبلیغاتی خاتمی تغییر کرد و بهروز افخمی مستند نیم سـاعته با موضوع گریه خاتمی در وزارت کشور و میتینگ طرفداران خاتمی در ورزشگاه شهید شیرودی را جایگزین فیلم قبلی کرد.

برگزاری انتخابات و تنفیذ حکم ریاست جمهوری

در نهایت انتخابات در تاریخ ۸۰/۳/۱۸ برگزار شـد. در این دوره در مجموع ۴۲۱۷۰۲۳۰ نفر واجد شـرایط شـرکت بودند که از این تعداد ۲۸۱۵۵۹۶۹نفـر در انتخابات شـرکت کردند. این میـزان معادل ۷۷/۶۷ درصد واجدین شـرایط بود. سـیدمحمد خاتمی با ۲۱۶۵۹۰۵۳ رأی (۷۷ درصد) برای بار دوم به عنوان رئیس جمهور کشـور انتخاب شـد و پس از او توکلی، شمخانی، غفوری‌فرد، فلاحیان، جاسبی و... در مراتب بعدی قرار گرفتند.

و سـرانجام نوبت به تنفیذ حکم ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی رسید. مقام معظم رهبری طی بیاناتی در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای خاتمی فرمودند: «یکی از مسائلی که دشمن به‌طور جدی در کشور تبلیغ می‌کند، مسئله اباحیگری است. اباحیگری اعتقادی و عملی، یعنـی پایبندی‌ها و تقیدات و تکیه‌گاه‌هایی که یک انسـان را در حرکت خود به سـمت هدف مشـخصی عازم و مصمم می‌کند، از او گرفتن و او را سرگردان و لنگ کردن. این را باید جدی بگیرید. یکی از سیاست‌های دشمنان اسلام این است که ایمان مردم را بگیرند و اعتقاد آنها به انقلاب را سلب کنند.» ایشان ضمن اشاره به تهاجم فرهنگی دشمن، انواع فساد را مورد توجه قرار دادند و فرمودند: «فساد انواع و اقسامی دارد که فسادهای مالـی و اقتصادی از جمله آنهاسـت. یکی از بزرگترین مسـئولیت‌های مسئولان کشور – از جمله رئیس جمهوری محترم – تعقیب مفاسد مالی و اقتصادی است که باید در برنامه دولت قرار گیرد. البته قوه قضائیه و قوه مقننه هم در این زمینه مسئولند و خوشبختانه همکاری‌هایی هم می‌کنند. این مبارزه باید جدی شـود و خود را در مرحله عمل نشان دهد. مبارزه با مفسده اقتصادی و مالی یکی از کارهایی است که به گشایش اقتصادی کشور هم کمک خواهد کرد. یکی از موانع پیشرفت اقتصادی کشور، وجود گلوگاه‌های فساد است که بشدت باید از آن ترسید و با آن مقابله و مبارزه کرد. البته کار سختی هم هست. من در جریان آن نامه هشت ماده‌ای که نوشتم، هم به رئیس جمهور محترم، هم به رئیس محترم قوه قضائیه و هم به رئیس محترم مجلس گفتم که بدانید مبارزه با فسـاد، یک مبارزه جدی و واقعی است. مفسدین تهاجم خواهند کرد و فشار خواهند آورد؛ لذا کار سختی است. برای مقابله با شیوع فساد اقتصادی و مالی، باید لباس مبارزه به تن کرد.»



بزرگترین همایش انتخاباتی خاتمی در ورزشگاه شیرودی برگزار شد



مراسم تنفیذ سید محمد خاتمی در ۱۴ مرداد ۱۳۸۰



روزنامه سیاست روز از حامیان احمد توکلی بود

موج تهمت و تخریب علیه توکلی

آیا خاتمی به این همه تبلیغات نیاز داشت؟



«دانایی‌توانایی است»، شعار عبداله جاسبی در انتخابات بود

خاطرات سید مهدی طباطبایی دبیر سابق تشکیلات دفتر تحکیم وحدت درباره زمینه‌های انشعاب

کتک کاری در میتینگ انتخاباتی

سیدمهدی طباطبایی ماهرترین راوی چگونگی انشعاب و تغییر مرام دفتر تحکیم وحدت است. او که در سال ۷۶ وارد انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تبریز شده بود به سرعت مراحل ترقی در این گروه دانشجویی را طی کرد و در سالهای اوج درگیرهای سیاسی در کشور یعنی ۸۱-۷۸ عضو شورای مرکزی و دبیر تشکیلات دفتر تحکیم وحدت بود. او در مقابل علی افشاری طیفی از انجمن های اسلامی را هدایت می کرد که تمایل نداشتند در خدمت بیگانگان قرار گیرند. اختلافات گسترده در تحکیم نهایتا سبب ایجاد دو گروه علامه و شیراز ، به تبع محل برگزاری نشست های دو گروه شد. طباطبایی به همراه منوچهری، پناهی و علمشاهی اولین شورای مرکزی طیف شیراز بود. او بعدها با کناره گیری از فعالیت های دانشجویی به همکاری با سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران دردوره باقر قالیباف پرداخت. آنچه در ادامه می خوانید بخش هایی از یک مصاحبه مفصل بیست ساعته با طباطبایی درباره اتفاقات جالب داخلی تحکیم وحدت در سالهای ۸۱-۷۸ است.

دعوت به کنفرانس برلین

یک آقایی به اسم رستم خوانی، که قبلاً به عنوان نماینده رادیو فرانسه در ایران کار می کرد و در کنفرانس هایی خبری که درتحکیم می گذاشتیم همیشه شرکت می کرد. در بهمن ماه ۷۸ ، در فرودگاه تودم که به من زنگ زد و گفت فروردین ماه ۷۹ انجمن سبز آلمان یک کنفرانس تشکیل داده است و یک نفر نیز از نمایندگان دانشجویی می خواهند دعوت کنند و اولین کسی که به ذهنم رسید شما بودید. من گفتم من نمی دانم ماهیت این جلسه چیست. ریز برنامه اش، سخنرانانش را به من بگو تا من نیز ببرم شورای مرکزی تحکیم طرح کنم. اگر از شخص طباطبایی دعوت می کنید یک حرفی است ولی اگر از من شورای مرکزی دعوت می کنید، باید در شورا بررسی شود. وی گفت خیلی دیر می شود و آنجا شماره آقای افشاری را از من گرفت. من فکر کردم آقای افشاری نیز چنین جوابی خواهد داد. گذشت و انتخابات مجلس برگزار شد و پس از آن در جلسه شورای مرکزی بود که آقای افشاری گفت من دعوت شده ام به برلین، این مقطعی بود که کمتر از یک هفته مانده بود به برنامه و بلیت ایشان نیز آمده بود. سر این قضیه بحث ها بالا گرفت. افشاری گفت: من را به عنوان علی افشاری دعوت کرده اند و هیچ ارتباطی با تحکیم ندارد. گفتم خیلی خوب شما می توانی بروی و به ما ربطی ندارد آن چیزی که مهم است موضع حقوقی افراد است. اگر شما به عنوان نماینده و حتی عضو تحکیم نمی روی – که البته ما بعداً دیدیم آنجا به عنوان فعال دانشجویی عضو تحکیم مطرح شد – حتی صورت جلسه ای شد و گفتیم شورا هیچ نظری ندارد، چرا که دعوت کاملاً شخصی است و هیچ ارتباطی به تحکیم ندارد.

علی افشاری از سال ۷۵ وارد تحکیم شد . افشاری در ابتدا در دانشگاه امیرکبیر، اول در دفتر نهاد رهبری بعد هم مدتی در بسیج و مسجد دانشگاه فعالیت داشت که چون مسجد چسبیده به انجمن اسلامی بود با بچه‌های انجمن آشنا شده بود. یکی دو بار هم آقای سروش را دیده بود و جذب ایشان شده بود و بعد از آن مطرح شد که در اواخر دوره هاشمی به این طرف هر کسی بازداشت می‌شد در تحکیم خیلی رو می آمد که برای افشاری هم این جریان پیش آمد.

آرمین مخالف عزت سحابی بود

در اردیبهشت ۷۹ نشستی در خواجه نصیر برگزار شد با عنوان پاسداشت علی افشاری. ما مخالفتی نکردیم فقط گفتیم که تحکیم را در سطح یک فرد تنزل ندهید.

آقای عزت الله سحابی و آرمین در افتتاحیه صحبت کردند. در جمع بچه های انجمن خواجه نصیر گفتیم که تحکیم مصوبه‌ای جهت صحبت آقای سحابی ندارد و ما به جای اینکه مخالف صحبت فرد باشیم از انجام کار غیرتشکیلاتی ناراحت بودیم. اینها گفتند که مسئولیت آن با خودمان آقای سحابی میهمان انجمن خواجه نصیر هستند.

گفتیم که بحث مسئولیت نیست مکانیزم رعایت نشده است. در راهروی خواجه نصیر آقای آرمین مرا دید و گفت چرا مرابا سحابی دعوت کردید؟ اختلافات موجود در تحکیم در سطح‌های بالاتر خیلی جالب بود و به نوعی آقای آرمین راضی نبود.

دیدار با سروش برای مناظره

بحث دعوت از آقای سروش در اردوی خرم آباد مطرح شد که قرار شد از او در قالب مناظره دعوت شود طرف مناظره را هم آقای مصباح یزدی تعیین کردیم. در شورای مرکزی مطرح شد و آقای افشاری خیلی ناراحت شدند که از آقای سروش فقط به صورت مناظره استفاده شود، الا اینکه طرف مقابلش قبول نکند . پیشنهاد صادق لاریجانی هم داده شد. من هم گفتم که ما یک نسبت فامیلی باآقای مصباح داریم که اگر آقای سروش قبول نماید من ایشان را قانع می کنم و این مصوبه شد که آقای سروش با آقای مصباح یزدی یا لاریجانی مناظره کند که اگر قبول نکردند به عنوان سخنران دعوت گردد.

یک روز عصر من و افشاری، شیخ، حجتی و فاتح به دیدن آقای سروش در دفتر انتشارات صراط رفتیم که آقای سروش مناظره را قبول نکردند و بعد از اصرار زیاد سروش گفت که من شرط کردم که اگر کسی بخواهد مناظره کند باید در حوزه مورد مناظره به اندازه من اثر تألیفی داشته باشد و مثلاً یکی دو کتاب در پلورالیسم داده باشد تا ببینم حرف ایشان چیست و من که به شأن خود نگاه می کنم می بینم کسی به اندازه من در این حوزه کار نکرده است. در همان جلسه در حین صحبت ، افشاری گفت که اگر مناظره نمی آیید برای سخنرانی بیایید هرچه به افشاری اشاره کردیم دیدم نمی فهمد و خود را به آن راه زده است و ما گفتیم آقای سروش نظر ما این است که در قالب مناظره شرکت نمایید و مصوبه شورا این است که در قالب مناظره شرکت نمایید و بعداً اطلاع می‌دهیم. بیرون از جلسه به ما اعتراض شد که اگر سروش برای سخنرانی هم بیاید از سرتان هم زیاد است ، خلاصه صورتجلسه هم عوض شد و قرار شد که دکتر سروش به عنوان سخنران شرکت نماید و روی سخنرانی‌های دیگر چالش زیادی صورت نگرفت. در مورد آقای سروش ما گفتیم که ایشان دارد حرف های تازه‌ای می زند که ضرورت دارد این حرف‌های تازه جذاب و جدید در فضایی مطرح گردد که نقدهای این صحبتها هم انجام گردد. ما مخاطب دانشجوی جوان علاقه‌مند را داریم و او را با مباحث کلامی جدید روبه‌رو می کنیم و ذهن‌سازی و اندیشه‌سازی می کنیم

سخنرانی در دیدار با رهبر انقلاب

ما یک ملاقاتی را در سال ۷۹ با رهبر انقلاب داشتیم. دی ماه ۷۹ یک ملاقات داشتیم که قرار بود هیأت شورای عمومی با رهبر انقلاب دیدار کنند. شورای مرکزی یک جلسه‌ای تشکیل داد و قرار شد نماینده ای که در حضور رهبر انقلاب قبل از صحبت‌های ایشان می خواهد صحبت کند، انتخاب شود. شورای مرکزی با ۴ رأی با ۵ رأی از ۷ رأی من را انتخاب کرد. به عنوان مسئول تشکیلات موظف شدم متنی را تنظیم کنم و آن متن در شورای مرکزی تصویب و بعد قرائت بشود.

من متنی را تنظیم کردم و سعی هم کردم، خیلی از دیدگاه‌هایی که مخالفان داشتند لحاظ بشود. از جمله مسائلی تذکر دادند و اضافه کردیم درخواست اکید برای آزادی آقای افشاری از زندان بود. من این متن را آوردم در شورای مرکزی، با یک اصلاح خیلی جزئی تصویب شد.روز دیدار ساعت ۱۱ جماعتی که از کل کشور جمع کرده بودیم، در محل تحکیم جمع شده بودند و سر و صدا که این چه متنی است و برای ما قابل قبول نیست و در کنارش یک متنی را گذاشتند و گفتند باید این متن قرائت شود. اصلاً آنقدر آن متن کودکانه و ... بود. یعنی من مثلاً بیایم، توی اداره‌ای پیش رئیس اداره، در حوزه مسائل داخلی خودش اینقدر با او بی منطق حرف نمی‌زنم. خیلی ادبیات، ادبیات تند و ضعیف و بیرون از مجموعه تحکیم نوشته شده بود.

سر و صدا می کردند که باید این متن را بخوانی. گفتم نه من این متن را نمی‌خوانم. دوباره داد و فریاد و دعوا که حتماً این متن را باید بخوانی. گفتم آقا من دو تا کار می‌توانم بکنم: ۱ – من در جلسه شما شرکت نمی‌کنم، متن را قرائت نمی‌کنم، شما هر که را می‌خواهید به عنوان نماینده خودتان بفرستید آنجا، هر چه را می‌خواهید بگوید. اقلیت جنجالی بودند و اکثریت نبودند و اگر اکثریت بودند که کار خودشان را می کردند. ۲ – من صحبت می‌کنم یک ریشی گرو می‌گذارم وقت خودم را نصف می‌کنم ۲ نفر از طرف تحکیم صحبت کنند. من این چیزی که تهیه کرده‌ام را حرف می‌زنم،شما هم نماینده‌تان هر چه می‌خواهد بگوید. ۳ – همه عضو تحکیم هستیم و شورای مرکزی تصویب کرده، من نماینده شما باشم، شما مثل بچه خوب اینجا بنشینید، این حرف‌ها هم که همه حرف‌های شما هست. گفتند نه، تو باید حرف بزنی و باید این را هم بگویی. گفتم، این دیگر خیلی حرف زور است. یعنی تو بگو، اینها را هم بگو. دعوا خیلی شدید شد و به جمع‌بندی هم نرسیدیم.

رفتیم به سمت مجموعه بیت رهبری و در آنجا من اتفاقاً ۲۰ دقیقه‌ای صحبت کردم، صحبت جدی و انتقادی و به مسائل مختلفی هم پرداخته بودیم، اما بسیار مؤدبانه و محترمانه، ما جایگاه رهبری نظام را محترم حفظ کرده بودیم، در کنار آن انتقادات خودمان را نسبت به همه اجزای حاکمیت مطرح کرده بودیم، خیلی صریح. من فکر می‌کنم در آن زمان، کسی پیش آقا آنقدر صریح قوه قضائیه را نقد نکرده بود، در تمام موضوعات، از جمله توقیف مطبوعات. من دقیقاً آن متن را قرائت کردم. اتفاقاً ایشان گویا خیلی بدش نیامده بود از این صحبت‌ها. خیلی استقبال خوبی کردند از این صحبت‌ها. گفتند که صحبت‌هایی که شد صحبت‌های خوبی بود و بعضی‌هایش خیلی درست بود و .... توی آن جلسه همه آن آقایان تندرو نشسته بودند ساکن و آرام .

کتک کاری در حسینیه جماران

من در شورای مرکزی مطرح کردم که یک نشستی را به مناسبت انتخابات می‌خواهیم برگزار کنیم و آقای خاتمی را هم دعوت می‌کنیم بیاید و محل را هم حسینیه جماران پیشنهاد دادیم. مخالفت و موافقت‌هایی شد در شورا، علی‌النهایه شورای مرکزی تصویب کردند، با این ذهنیت که فکر می‌کردند؛ مثلاً خاتمی نمی‌آمد و محل جماران را هم ما نمی‌توانیم بگیریم. اتفاقاً همه این چیزها به طور باورنکردنی، جفت و جور شد، ما ظرف ۲۴ ساعت حسینیه جماران را گرفتیم. با سیدحسن خمینی صحبت کردیم که یا حضور پیدا کند توی اجلاس، یا نماز مغرب و عشاء را اقامه کند وصحبتی کند. آقای کروبی را متقاعد کردیم قطعاً بیاید حضور پیدا کند در نشست از آقای خاتمی هم یک اوکی گرفتیم. از آن طرف همه را دعوت کردیم از همه برو بچه‌های دوم خرداد تیپ‌های مختلف. آن نشست جمعه ۱۱ خرداد توی حسینیه جماران برگزار شد یعنی یک هفته قبل از انتخابات ریاست جمهوری. آنقدر نشست جدی شد و شکل قوی به خودش گرفت که من خاطرم هست، از شب قبلش یک عده‌ای زنگ می‌زدند التماس، که تو رو خدا یک وقتی به ما بده، صحبت کنیم!نشست با صحبت‌های رضا خاتمی شروع شد به عنوان برادر رئیس‌جمهور و دبیر کل مشارکت، آرمین، محسن کدیور، تاج‌زاده، منتجب‌نیا، علیرضا محجوب و حجاریان که او را روی ویلچر آوردند و صحبت کرد. بعد از ظهر هم علی ربیعی هم آمد و سخنرانی خوبی هم کرد، بعد از اینها آقای خاتمی آمد. البته قبل از آقای خاتمی آقای کروبی هم آمد و صحبت کرد. رئیس مجلس بود آنوقت؛ همه شاخص‌های دوم خرداد در آن نشست حضور داشتند. دقیقاً یکی از کارهای بزرگی بود که ما کردیم، آقای کروبی آمد و صحبت‌هایش را کرد، آقای خاتمی که وارد حسینیه شد، با یک سری هماهنگی واعلام از قبل دیدیم بچه‌های آنها هم آمده‌اند صف‌های جلو را گرفته‌اند و حدود مثلاً فرض کنید ۷۰۰، ۸۰۰ تا دانشجو در حسینیه جمع شده‌اند.

البته ماتبلیغات کرده بودیم که یک هزار دانشجو به طور نمادین، از سراسر کشور جمع می‌شوند. عملاً تعداد افرادی که آمده بودند بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ تا بیشتر نبودند، دیدیم که حدود ۱۵۰ نفر از طرف مقابل هستند و ۴ تا ۵ صف جلو را پر کرده‌اند.من مجری مراسم بودم و خاتمی که پایش را توی حسینیه گذاشت،آقای کروبی هم حرفهایش را تمام کرد، من پا شدم یک صحبت کوتاهی کردم که آقای خاتمی ما به عهدی که با توبستیم پایبندیم، امیدواریم تو هم به عهدی که با ما بستی پایبند باشی و این توقعات ماست. بعد که صحبت تمام شد وخاتمی را دعوت کردم بیایند و صحبت کنند یک آن متوجه شدیم که این۱۵۰ نفر هماهنگ با انتهای انرژیی که می‌شد به حنجره‌شان وارد کنند داد می‌زنند: خاتمی خاتمی افشاری را رها کن، افشاری را آزاد کن. خاتمی خاتمی آزادی افشاری. درود بر افشاری.

در جا ابطحی مرا صدا کرد. خیلی دست و پایش را گم کرده بود. آنوقت رئیس دفتر بود. گفت فلانی چرا دارند اینجوری می کنند؟ گفتم بابا آنها از رئیس جمهور و شما می‌خواهند که افشاری را آزاد کنید دیگر. گفت مگر ما گرفتیم که آزاد کنیم؟ گفتم،آقا بالاخره توقع دارند، گفت تورا به خدا برو جمع وجورشان کن، آبروی ما رفت. خیلی هل کرده بود، گفتم خیلی خوب، رفتم به بچه‌های خودمان گفتم، من مجری برنامه بودم و بالاخره توی جایگاه بودم آنجا هم خیلی امنیتی شده بود، آقای رئیس‌جمهور آمده بود و همه تیم حفاظتش خیلی سفت و سخت دور تا کامل پوشش داده بود به سختی ما رفتیم لابلای جمعیت، به بچه‌ها گفتیم که الان ۵۰۰ نفر ماییم چرا ۱۵۰نفر ردیف اول را دادید به آنها. خیلی تشکیلاتی سازماندهی کردیم بچه‌ها را، لابه‌لا آوردیم جلو. گفتیم خاتمی که صحبتش تمام شد، شعارتان این باشد که درود بر خمینی ، سلام بر خاتمی. خیلی محکم و قوی حنجره‌هایتان را آماده کنید آقای خاتمی صحبت‌ها را که تمام کرد، صدای درود بر خمینی سلام بر خاتمی بلند شد. البته آنها هم آمادگی قبلی نداشتند. یک خورده انرژی‌شان اول کار هرز رفته بود خسته شده بودند، جمعیت‌شان هم کمتر از ما بود. خاتمی هم خیلی هم خوشحال شد و یک تشکر مختصر و جزئی هم خودش و هم ابطحی از ما کرد. این شعار که غالب شد آنها عصبانی شدند، حمله کردند به بچه‌های ما و درگیری شدیدی بعد از رفتن خاتمی شروع شد. اول حضرت‌زاده حمله‌ای کرد به بچه‌های ما ، بچه‌ها هم او را زدنددیگر خاتمی داشت می‌رفت، هنوز توی حسینیه بود که آن ته حسینیه گرد و خاک بود و چند نفر روی هم افتاده بودند، داشتند همدیگر را می‌زدند .

رشوه نبود هدیه بود

روز اول بهمن سال ۱۳۸۰، پس از مدتها جنجال خبری اولین جلسه دادگاه شهرام جزایری عرب به اتهام اخلال در نظام اقتصادی کشور در مجتمع قضایی امام خمینی(ره) به صورت علنی آغاز شد.

اتهامات جزایری در دادگاه اول علاوه بر اخلال در نظام اقتصادی کشور، پرداخت رشوه و رانت خواری اعلام شده بود.قرار بود اولین جلسه رسیدگی علنی به اتهامات شــهرام جزایری روز یکشنبه ۱۶ دیماه برگزار شود که به دنبال درخواست وکلای متهمان در پایان دومین جلســه تحقیقات مقدماتی به تعویق افتاده بود. در ابتدای دادگاه علی مژدهی نماینده مدعی العموم کیفرخواست صادره درباره شهرام جزایری را قرائت کرد. در این کیفرخواست شغل شهرام جزایری، سهامدار، عضو هیأت مدیره شرکتهای اقماری و مشاور کمیسیون اقتصادی مجلس عنوان شده بود. مژدهی اتهامات دیگر شهرام جزایری را ایجاد و تأسیس حدود ۵۰ شرکت مختلف بازرگانی، کســب اعتبار موهوم از طریق مانورهای متقلبانه، برداشت ۳۸ میلیارد و ۱۰ میلیون ریال به دفعات مختلف و پرداخت آن به اشخاص به عنوان رشوه، جعل اسناد اعلام کرد.تبانی در معاملات دولتی، اغوای مسئولان بانکها، تسهیل و دریافت ارز، عدم به کارگیری تسهیلات در امر صادرات و واردات و ایجاد رکود در امر صادرات، واردات، تهیــه پیمان‌نامه‌های غیر قانونی و اخذ مقادیــر قابل توجهی از این طریق از جمله کیفرخواســت نماینده مدعی العموم بود. شهرام جزایری در ۲۴ آبان ماه سال ۱۳۸۰ بازداشت شده بود. علی مژدهی نماینده مدعی العموم در ادامه دادگاه گفت: جزایری همچنین به تحصیل مقادیر معتنابهی ارز از سیستم بانکی کشور و مؤسسات اعتباری که بالغ بر ۸۱۱ میلیارد و ۵۶۰ میلیون ریال می‌شود، از طریق استفاده از فاکتورهای جعلی و اسناد حمل جعلی و صوری و ارائه آنها جهت گشایش اعتبارات اسنادی متهم است.وی افزود: جزایری همچنین با عدم به کارگیری تسهیلات دریافتی مذکور به امر صادرات و واردات و سرمایه‌گذاری در امور دیگر نتیجتاً موجب ایجاد رکود در امر صادرات و واردات و جلوگیری از رونق اقتصادی شــده است. نماینده مدعی العموم که بخش‌هایی از گزارش معاونت بررســی‌های اقتصادی وزارت اطلاعات را قرائت می‌کرد، افزود: از سال ۷۵ زندگی شهرام جزایری کم کم متحول شد و با تطمیع مالی برخی افراد و ایجاد روابط پنهانی با برخی از مسئولان ومقامات مالی و حساب‌سازی و ارائه اسناد جعلی و صوری، اخذ تسهیلات مالی کلان از نظام بانکی کشور و مؤسسات مالی داخلی و خارجی در مدت پنج سال به عنوان یک کارتل بازرگانی مطرح شده است. تاکنون حدود چهل و نه شرکت ایشان شناسایی شده که اکثراً در زمینه فرش و صنایع وابسته به آن، فعالیت تجاری داشته‌اند و براساس گزارش سازمان بازرسی کل کشور و تحقیقات انجام شده از بانکهای ملی شعبه اسکان، الوند، خجسته و رفاه، شعبه پردیس، صادرات ملاصدرا و سپه ملاصدرا شرکتهای مربوط به متهم شناسایی شده است. طبق اظهارات متهم و گزارش سازمان بازرسی کل کشور، اعضای هیأت مدیره شرکتهای یادشده طوری انتخاب شده‌اند که تمامی اختیارات در اختیار متهم ردیف اول (شهرام جزایری عرب) باشد. تسهیلات اعتباری اخذ شده توسط شرکتهای مربوط به جزایری، بالغ بر ۸۰۰ میلیارد ریال است. آقای جزایری که به عوامل مختلف نزدیک و متوسل شده و برای خود شخصیت کاذبی را ایجاد کرده، زمینه سوءاستفاده مالی به واســطه نامه‌های توجیهی اخذ شده از بانکها را فراهم و در مواقع ضرورت اقدام به اخذ تسهیلات شده است. تسهیلات بانکی اعطا شده به متهم و شرکتهای مذکور بدون نظارت کافی و در جهت منافع ثروت‌اندوزان متمرکز و علاوه بر اینکه در رشد اقتصادی از نظر تراز پرداختها تأثیر نداشته بعضاً موجب جریانات ناصحیح اقتصادی نیز می‌گردد. همچنین در این دادگاه قرار بود به اتهامات حسین کربلایی مدیرعامل وقت صندوق ضمانت صادرات وزارت بازرگانی که مبلغ چهارمیلیارد ریال از شــهرام جزایری، ۵۰ هزار دلار معادل ۴۰۰ میلیون ریال، یک دســتگاه تلویزیون رنگی، یک دستگاه دوربین فیلمبرداری و یک دستگاه مایکروفر و یک دستگاه پلی استیشــن از مهران فرهادی و مبلغ ۱۲هزار و ۵۰۰ دلار از حســین علیپور به عنوان رشــوه اخذ کرده بود، رسیدگی شود. در حالی که مدعی العموم دریافت این مبالغ را رشوه خواری محسوب می‌کرد، حسین کربلایی می‌گفت که مبالغ دریافتی از شهرام جزایری بابت حق‌المشاوره و همکاری با او در عدم مخالفت با تقاضاهای ارائه شده به صندوق ضمانت صادرات وزارت بازرگانی بوده است. پس آن که قرائت کیفرخواست به پایان رسید، شهرام جزایری در جایگاه متهم قرار گرفت و با لحنی محزون گفت: من اتهامات خود را قبــول ندارم، این دادگاه را نیز برای خودم یک امتحان کوچک می‌دانم و امیدوارم از این آزمایش نیز رو سفید بیرون بیایم. البته کلیه اقداماتی که در شرکتهای من انجام شده مسئولیت آن را می‌پذیرم و یک مدیر خوب آن است که از پرسنل و کارهای انجام شده شرکتش دفاع کند. او در ادامه گفت: حدود ۱۴ سال پیش کارم را از بستنی فروشی و باقلافروشی شروع کردم و از سال ۷۰ تا سال ۷۵ مرحله اقتصاد نیم کلان مطرح شد و در منطقه کرمان با تأسیس یک شرکت تجاری به نام «بذر کویر کرمان» فعالیت خود را ادامه دادم. در همان ایام برای ادامه تحصیل به شهرستان تنکابن رفتم و دوران تحصیل در زمینه ورزش در رشته والیبال و تنیس روی میز مقامهای برتر را در کشور به دست آوردم.

ضمناً من آنقدر پول داشــتم که بهترین خــرج را برای خودم بکنم. هر موقع پولدار می‌شدم، با همسرم به رستوران می‌رفتیم و جوجه کباب می‌خوردیم و در سفرهای خارجی به بهترین هتل می‌رفتم. مجلل‌ترین اتاق در اختیار من بود و نماینده مدعی‌العموم در گفته‌هایشان اشتباه کرده و گفته ۵۷ میلیون تومان هزینه دکوراسیون خانــه‌ام کــرده‌ام. در حالی که ۱۵۷ میلیون هزینه کرده‌ام و یک خانه ۱۸۰ متری در بهترین جای تهران دارم و افتخار می‌کنم در جوانی توانســتم مدیر موفقی باشم و میلیاردها تومان پول به دست بیاورم.

شــهرام پس از بیان این مقدمات در پاسخ به سؤال قاضی که مبلغ ۳۸ میلیارد و ۱۰ میلیون ریال را به چه کسانی پرداخت کرده اید، گفت: من به دوستانم از جمله نماینده مجلس، مدیر عامل سابق صندوق ضمانت صادرات و یا به قائم مقام بانک رفاه پول داده‌ام اما این پولها به خاطر انجام کار نبوده است. من به عنوان مشاور فنی کمیســیون اقتصادی در مجلس رفت و آمد داشــتم و با نمایندگان کمیسیون اقتصادی برخورد داشتم و آنها از دوستان من بودند.

قاضی دادگاه ســپس خطاب به متهم تأکید کرد که شما توضیح بدهید برای چی پول به غریبی، محمد حسن کربلایی به میزان ۴۰۰ میلیون تومان، به خانم پروین ظریف و متهمان حاضر در جلسه دادگاه داده اید.

در این جا شــهرام جزایری گفت: من رشوه به کسی نداده ام، بلکه ۵۵۰ میلیون تومان به هادی خامنه‌ای دادم. ۱۷۰ میلیون تومان به دکتر اللهیاری نماینده مردم کرمانشاه دادم و آن مبلغ را برای ساخت دانشگاه هزینه کرد و بخشی را در حوزه انتخابیه خود هزینه کرد.برای فردی به نام منصوری که خانه نداشت و مستأجر بود، خانه خریدم وی گفت: در دفتر کارم در دوبی بودم که متوجه شدم که هیأت کمیسیون اقتصادی با هزینه سازمان کشتیرانی به دوبی آمده است. شاهی عرب لو نماینده مردم هشترود و نایب رئیس کمیسیون اقتصادی نیز آمده است با ایشان تماس گرفتم و اعضای هیأت را به شــام دعوت کردم. آقایان عزیزی، جماعتی و حاج محمدی نیز حضور داشتند البته آقای عبداللهی جزو هیأت نبودند، پس از صرف شام به کارمندانم گفتم تا به رسم یادبود برای اعضای گروه ۶ نماینده و دو همراه ۸ دستگاه تلویزیون رنگی و ۸ دستگاه گوشی تلفن همراه خریداری و به آنان اهدا کنند. همچنین به همراه الیاس حضرتی و احمد صابری برادر نماینده تنکابن برای اهالی روســتاهای اطراف تنکابن دو هزار، ســه هزار کاپشن و لباس خریدیم و بین آنان توزیع کردیم و حتی صابری نماینده تنکابن خودرو نداشت پول دادم تا خودرو بخرد که او پول را پس داد. ماهی ۱۰ میلیون تومان به مؤسسه باقیات الصالحات پرداخت می‌کردم و مبلغ ۱۰ میلیون و ۴۰۰ هزار تومان ماهیانه به روحانیون حوزه آیت‌الله غیوری کمک می‌کردم. ضمناً مؤسسه دارالقرآن زنجان مبلغ ۶۰ یا ۸۰ میلیون تومان به من داده بود که ماهیانه سود پول به آنها می‌دادم و به محمد حسین کربلایی مدیرعامل سابق صندوق توسعه صــادرات ایران ۴۰۰ میلیــون داده‌ام که دراین زمینه باید توضیح بدهم. جزایری در انتهای سخنانش به راز مهمی هم اشاره کرد:۱۵۰ میلیون تومان با نیت خیرخواهانه هزینه در امور خیریه به دفتر آیت‌الله محمدی گلپایگانی دادم که مقام معظم رهبری آن را قابل ندانست و مرا شرمنده خود کرد!

واکنش اولیه

یــک روز پــس از برگزاری دادگاه اول شــهرام جزایــری خبرنگاران به راهروهای پارلمان رفتند تا نظر نمایندگان مجلس ششم را درباره اعترافات اولیه شهرام جزایری بدانند. مهدی کروبی، رئیس مجلس شورای اسلامی خود به جمع خبرنگاران آمد و با ظرافت خاصی از شهرام جزایری دفاع کرد. او در پاسخ به سؤالی درخصوص اظهارات شــهرام جزایری مبنی بر ارتباطش با چند تن از نمایندگان مجلس گفت: نماینــدگان یا روحانیون، کمک‌هایی از افراد برای هزینه‌هایی که مصرف می‌کنند، دریافت می‌نمایند و من این را طبیعی می‌دانم. هر روحانی یا هر چهره سیاسی، درباره منبع کمک‌هایی که به مردم می‌دهد باید بگوید که یا کاسبی می‌کند یا ثروتمند است و یا از دیگری کمک می‌گیرد.

رئیس مجلس ششم همچنین گفت: الآن داوری کردن زود است بگذارید که وی مطالب خود را بگوید، قاضی حکم دهد البته شاید کمک گرفتن‌هایی غلط باشند اما حال نباید داوری کنیم. کروبی اعلام اتهامات و همچنین ادعاهای ثابت نشده جزایری درباره نام بردن از افراد را در جهت شفاف‌سازی دانست و گفت: شفاف‌سازی اشــکالی ندارد و ابهام نیز از بین می‌رود اما باید دید که انگیزه او چیســت و از او چه خواسته‌اند که اعلام کرده است. من نمی‌دانم شرایط او و دادگاه چگونه است.

شخصاً از هدایای جزایری استفاده نکردم

رســول جماعتی عضو کمیسیون اقتصادی مجلس ششم که نامش در دادگاه شهرام جزایری برده شده بود درباره هدایای جزایری گفت: سفر ما به دوبی با هزینه وزارت بازرگانی انجام گرفت و شخصاً گوشی موبایل و تلویزیونی را که جزایری هدیه داد مورد استفاده قرار ندادم. گوشی موبایلی که هدیه داده شد، ۹۵ هزارتومان ارزش داشت که آن را به یکی از ادارات واگذار کردم. تلویزیون اهدایی نیز حدود ۴۰۰ هزار تومان ارزش داشت که مسئولین دفترم آن را به دو خانواده شهید اهدا کردند!

کارجزایری جنبه احسان داشت و هیچ مطالبه‌ای در پشت آن نبود

همچنین محمد شاهی عربلو نایب رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس اظهارات جزایری را مثبت دانســت و ضمن تقدیر از صدا و سیما و به لحاظ پخش مذاکرات دادگاه و شفاف‌سازی مسائل گفت: همانطور که در مصاحبه قبلی خود گفته بودم و در اظهارات جزایری نیز به آن اشاره شد، کمک مالی وی به مسجد و حوزه علمیه که سرپرستی آن را به عهده دارم مربوط می‌شود به مراسم نیمه شعبان که مبلغی حدود ۳ میلیون تومان را شامل می‌شود و برای شخص خودم یک ریال هم دریافت نکرده‌ام وی افزود: در سفر به دوبی که با هزینه وزارت بازرگانی انجام گرفت نیز مسئولیت هیأت ایرانی را برعهده داشتم و جزایری به عنوان هدیه هشت دستگاه تلویزیون رنگی و به برخی‌ها نیز یک گوشی موبایل هدیه داد و البته اهدای چنین هدایایی در سفرها، امری متداول است جزایری در قبال هدایایی که داده است تاکنون هیچ مطالبه‌ای از کمیسیون اقتصادی نداشته و کمیسیون اقتصادی هم برای وی به هیچ مرجعی، توصیه یا نامه نگاری نکرده است.

وی اعمال نفــوذ و دخالت جزایری در تدوین طرح الزام بانکها به قبول وثیقه ملکی را بشــدت تکذیب کرد. شــاهی عربلو گفت: در دفاعیات جزایری، وی به ذکر برخی اقدامات مثبت و نوعدوســتانه خود نیز اشاره کرد که قطعاً احسانهایی نظیر کمک به نیازمندان از منظر شرع و عرف نیز حرکتی پسندیده است و بنده هم به عنوان یک طلبه، از این گونه احسان‌ها تشکر می‌کنم، مشروط بر آن که درآمدهای حاصله از طریق حلال و مشروع باشد!







جلسه دوم دادگاه

دو روز بعد دومین جلسه محاکمه شهرام جزایری عرب برگزار شد و پس از چند دقیقه پرســش و پاســخ شکلی وکیل شهرام جزایری و قاضی دادگاه، قاضی از شهرام جزایری عرب خواست تا در جایگاه متهم قرار گیرد. جزایری نیز با اعتماد به نفس خاصی در ابتدای ســخنانش گفت: نمونه بارز بی‌وفایی دنیا، من هستم.وی افزود: دادگاه چنانچه به من اجازه بدهد به فعالیت اقتصادی ادامه دهم تمام تلاش خود را جهت تقویت نظام اقتصادی کشــور انجام خواهم داد، بایســتی بگویم پرداخت‌هایی که به افراد داشــته‌ام با نیت خیرخواهانه صورت گرفته است و هیچ ارتباطی با کارم نداشته است و افتخار می‌کنم که کار خلافی انجام نداده‌ام من گام‌هایی در زمینه توسعه اقتصادی برداشــته‌ام! درادامه قاضی دادگاه خطاب به جزایری گفت: از حاشیه پردازی پرهیز کنید و به اصل اتهام خودتان مبنی بر پرداخت ۳۸میلیارد و ۱۰میلیون ریال به افراد پاســخ دهید. جزایری: در پاســخ گفت: نمی‌دانم افکار عمومی درباره من چه قضاوتی دارد، آیا من را مجرم می‌دانند، من ترسی از هیچکس جز خدا ندارم. هنوز از نظر معنوی بدهکار هستم، به گونه‌ای که اگر یک ریال پول به دستم بیاید، چندبرابر آن را به کشور باز می‌گردانم.من پرداخت رشوه را هرگز قبول ندارم. اگر مبالغی به بعضی از افراد داده شده است، نباید بگویند که رشوه بوده است. جزایری افزود: به الیاس حضرتی ـ نماینده مردم تهران در مجلس ششم ـ ۱۷۰میلیون تومان پرداخت کردم. در آن زمان شایعه کردند من این مبلغ را بخاطر حق المشاوره پرداخت کرده‌ام که چنین چیزی نبود، من نیتی که داشتم کمک‌های خیرخواهانه بود و هیچ چشمداشتی نداشتم. دفتر الیاس حضرتی، ارباب رجوع زیادی داشت و افراد محروم زیادی از اسلامشهر بــه این دفتــر مراجعه می‌کردند من بــرای کمک به افراد محــروم ۱۴ الی ۱۵میلیون تومان به دفتر وی پرداخت کردم و تا آنجایی که اطلاع دارم ایشان بیش از ۳۰ میلیون تومان در این زمینه هزینه کرده است.

وی درخصوص پرداخت ۲۴۰میلیون تومان به دوتن از نمایندگان مجلس استان‌های ایلام و دهلران گفت: به علی یاری و سید رجب حسینی نسب ـ که نماینده دو استان محروم هستند ۲۴۰میلیون تومان تحت عنوان قرض الحسنه دادم تا ملکی را خریداری کنند. تا آنها از مردم دهلران و ایلام که برای دیدنشان به تهران می‌آیند در این خانه‌ها پذیرایی کنند و این دو نماینده چندین بار به من گفتند اگر زمانی پول را نیازداشتم، آنها را باخبر کنم تا با فروش خانه‌ها و تخلیه آن پول را به من پرداخت کنند. مــن در چندین نوبت نیز، ۴۰میلیون تومان به افراد محروم ایلام و دهلران پرداخت

کردم که این اقدام با نظر «علی یاری» و «سید رجب حسینی نسب» صورت گرفت.
جزایری افزود: مردی به نام «بیانک» که کاندیدای اهواز بود و اکنون رایزن ایران در کشور اندونزی است مبلغ ۱۵۰ میلیون به نامبرده دادم که در انتخابات مجلس از اهواز شرکت کرده بود و رأی نیاورد و این مبلغ تاکنون برگشت داده نشده است وی افزود: سردار پروین، مدیرعامل بنیاد تعاون نیروی انتظامی از من خواست تا خودرو وارد کنم و من به جز بانک‌ها و بیمه‌ها تمایلی برای شرکت در کارهای دولتی نداشتم. البته من به مدیرعامل ناجا گفتم دفتر کار من در دوبی به عنوان دفتر خدماتی در خدمت شما است و هرکاری که برای پائین آوردن قیمت و سایر امور داشتید بدون کمترین چشمداشتی انجام می‌دهم. جزایری گفت: من به اتفاق پروین خدمت آقای قالیباف رفته بودیم و در آن جلسه پروین پس از معرفی من و اعلام اینکه من در «پروژه» ایرانکس کار صادرات به امریکا و آفریقا را انجام می‌دهم در پایان جلسه سردار قالیباف نامه‌ای به وزیر بازرگانی نوشت و برحسب دستور، وزیر بازرگانی استقبال زیادی کرد. پروین از من خواست که طرح خودم را برای واردات ۵۰میلیارد دلار کالا بیاورم، ولی مـن آن را پیگیری نکـردم وی افزود: وقتی این مطلب را به بیانک مطرح کردم، او گفت: که من این را پیگیری می‌کنم، چرا که اگر دو یا سه درصد گیرم بیاید حدود سه میلیارد تومان می‌شود. جزایری ادامه داد: مبلغ ۱۵میلیون تومان برای کمک به مردم ماهنشان در اختیار اسماعیلی رئیس دفتر عبداللهی رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی قراردادم. همچنین مبلغ ۱۵میلیون تومان به جسنوند نماینده مردم اندیمشک برای کمک به مردم محروم اندیمشک دادم. ضمناً مبلغ ۱۵ تا ۲۰ میلیون تومان به مصطفی محمدی نماینده پاوه و جوانرود دادم وی گفت: «آقازاده» معاون ریاست جمهوری نیز فردی را معرفی کرد که ملکی را می‌خواهد، بفروشد که من گفتم در حال حاضر نمی‌خواهم ملک بخرم ولی مبلغ ۲۰ میلیون تومان هم به عنوان قرض‌الحسـنه به وی دادم. مهدی توسلی که یکی از دوستانم است توسط ایشـان به مجلس رفت و آمد زیادی می‌کردم و از طریق نامبرده با دکتر اللهیاری آشنا شدم. ارتباط و دوستی من با نمایندگان از طریق معاون پارلمانی ستاد آزادگان که ارتباط گسترده‌ای با نمایندگان داشت، صورت می‌گرفت. تمامی مبالغی که من به افراد پرداخت کردم، برای انجام کار خیر بوده است. جزایری در ادامه گفت: طه هاشمی مدیر مسئول روزنامه انتخاب را با هزینه خودم به دبی بردم و حدود دو میلیون تومان برای وی هزینه کردم، ولی هیچ پولی به وی پرداخت نکردم.

با جانم بازی می‌کنم

زمانی که شهرام جزایری در مسلسل رشوه هایش نام مهدی کروبی را می‌برد، گمان نمی‌کرد که کمک بلاعوض ناقابل ۳۰۰ میلیون تومانی تا سالها بعد جنجال درست کند. جزایری گفت: من مبلغ ۳۰۰ میلیون تومان به مهدی کروبی رئیس مجلس شورای اسلامی پرداخت کردم که در راه خیر صرف کند و وی هیچ تقاضایی از من نکرده بود و چون شنیده بودم که آقای کروبی به نمایندهها کمک می‌کند و مورد وثوق رهبری است، این مبلغ را برای صرف در امور خیریه با اصرار پرداخت کردم وی همانجا گفت: من با جانم دارم بازی می‌کنم، لذا از مطبوعات و سایر رسانه‌های همگانی می‌خواهم که دقیقاً واقعیت را منعکس کنند وی گفت: حـدود ۵۰ تا ۶۰ میلیون تومان به پسـر آیت‌الله محفوظـی برای کمک به افراد دانشـگاهی پرداخت کردم. پسر آقای محفوظی یک پروژه‌ای به نام «نواندیشی دینی» را مطرح کرد و گفت که برای اجرای این پروژه حدود ۵۰۰ میلیون تومان از مؤسسـه اعتباری بنیاد با سـود ۳۶ درصد در سال، دریافت کرده که اصل پول به همراه سـود آن را پرداخـت کردم. همچنین ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون تومان دیگر برای تجهیز کتابخانه پروژه یاد شده دادم و جمعاً حدود ۹۰۰ میلیون تومان به این مؤسسـه کمک کردم وی افزود: حدود ۲۰ تا ۲۵ میلیون تومان به آقای عادلیان دادم و بـه مهـدی مقتدایی و محمد دری نجف آبادی که از دوسـتانم بودند نیز مبالغی پرداخت کردم. من آقازاده نبودم و نخواهم بود و با زحمات خودم به اینجا رسیده‌ام وی افزود: مبلغ ۱۶ میلیون تومان به آقای فقیهی سردبیر روزنامه انتخاب از طریق یکی از دوستانشـان به نام رضائیان کمک کردم. خط سیاسـی شهرام جزایری از کمکهای مالی‌اش به ستاد انتخاباتی سید محمد خاتمی در انتخابات هشتم ریاست جمهوری معلوم شد وی گفت: مبلغ حدود ۳۰۰ میلیون تومان برای انتخابات ریاست جمهوری به دلخواه خودم بطور غیر مستقیم به محمد رضا خاتمی برای هزینه در سـتاد محمد خاتمی کمک کردم وی افزود: با کمال شجاعت از ملت عذرخواهی می‌کنم و امیدوارم که تبرئه شوم. من شعور سیاسی ندارم، هرچند با سیاسی‌ها ارتباط داشته‌ام و به هیچ وجه زیر بار اتهام اخلال در نظام اقتصادی کشور نمی‌روم.

جزایـری دربـاره پرداخت مبلغ ۴۰۰ میلیون تومان به عنوان رشـوه به «حسـین کربلایی» رئیس صندوق ضمانت صادرات ایـران گفت: پس از دریافت ضمانتنامه از صندوق ضمانت صادرات و برای آن که در مراجعات بعدی نیز با مشکلی مواجه نشوم، در سه نوبت به ترتیب ۱۸۰، ۱۲۰ و ۱۰۰ میلیون تومان به آقای کربلایی پرداخت کردم و این اولین باری بود که برای پیش بردن کاری پولی پرداخت می‌کردم. من در آن زمان چون نیت خیرخواهانه داشتم، تصور می‌کردم که این کارم نیز درست است. می‌دانستم به مسئول دولتی نباید پول داد، قایمکی هم این کار را کردم، اما فکر می‌کردم رشوه، برای کار خلاف می‌دهند نه برای انجام کار درست.

نواندیشی دینی با شهرام جزایری

بردن نام طه هاشمی و مصطفی فقیهی دردادگاه دوم جزایری سبب شد تا آنها در همان روز جوابیه‌هایی به دفتر روزنامه‌ها ارسال کنند. طه هاشمی نوشت که هیچ آشنایی ای با شهرام جزایری تا سال گذشته نداشتم و سال گذشته با دعوت دکتر محفوظی به امارات رفتم. او باز هم تأکید می‌کند که هیچگونه شناخت و ارتباطی با آقای شـهرام جزایری نداشـتم و بعد از این سفر و بازدید از نمایشگاه هم در هیچ محفلی و مجلسی با نامبرده مرتبط نبوده و ملاقاتی نداشته‌ام. سردبیر روزنامه انتخاب هم نوشت که کمک بلاعوض شهرام جزایری واقعیت نداشته و او یک فقره چک به شماره ۳۵۰۵۰۸ به عنوان قرض و در مقابل دریافت چک در وجه روزنامه انتخاب پرداخته که این مبلغ در تاریخ ۱۰ دیماه همان سـال به حسـاب روزنامه در بانک تجارت واریز شد. مصطفی فقیهی همچنین افزوده که در خصوص پرداخت مبلغی به نواندیشی دینی، این جریان پرداخت هرگونه وجهی را به هر شکل و هر مناسبت تکذیب می‌کند. لازم به یادآوری اسـت که نواندیشـی دینی هنوز از داشتن دفتر و ساختمان متعلق به خود محروم است و در دفتر امانی کارهای خود را انجام می‌دهد.

ادامه تکذیب‌ها

بنیاد تعاون ناجا نیز بلافاصله اظهارات شـهرام جزایـری را رد کرد و در بیانیه‌ای اعلام کرد که هیچ جلسـه مشترکی بین فرماندهی ناجا، مدیر عامل بنیاد تعاون نیروی انتظامی و شـهرام جزایری برگزار نشده است و اصولاً فرماندهی ناجا در این‌گونه مسـائل دخالتی نمی‌کند. الیاس حضرتی نیز گفت: شخصاً هیچ پولی از جزایری نگرفته‌ام و فقط چند نفر از مراجعه کنندگانی را که برای مشکلات خود به من روی آورده بودند به جزایری معرفی کردم تا به آنها وام بدهد و مبلغی را که جزایری عنوان کرده احتمالاً مربوط به همین موارد بوده است. در یکی دو مورد افرادی بودند که کارخانه آنها در حال تعطیل شدن بود و قرار بود که کارگران آنها به سمت مجلس بیایند و راهپیمایی کنند و وضعیت نامطلوبی داشتند و تعدادی هم مراجعات فردی بود که در حد مبالغ جزیی از جزایری وام گرفتند. الیاس حضرتی عضو کمیسیون اقتصادی مجلس ششم بود. فخرالدین صابری نماینده رامسر و تنکابن در مجلس ششم نیز گفت: در یک مورد آنچه تحت عنوان تهیه یک دسـتگاه خودرو از سـوی جزایری برای اینجانب مطرح شده است، مربوط می‌شود به خودرویی که وی بطور امانی در اختیار من قرار داد. از آنجایی که وی می‌دانست من خودرو شخصی ندارم، وسیله خود را به صورت امانت و بطور موقتی در اختیار من گذاشت، پس از مدتی نیز آن را به جزایری برگرداندم و رسید هم گرفتم وی افزود: از ماهیت کمکهای جزایری به سایر نمایندگان اطلاعی ندارم، ولی آنچه که شخصاً از وی دیده ام، کمکهای مالی خیرخواهانه برای رفع مشکل نیازمندان بوده است. شخصاً هیچگاه از جزایری رفتاری منفعت طلبانه ندیده‌ام و اگر کوچکترین آثاری از سودجویی در وی می‌دیدم، هرگونه ارتباط را با وی قطع می‌کردم. غلامرضا آقازاده معاون وقت رئیس جمهوری و رئیس سازمان انرژی اتمی ایران نیز اظهارات شهرام جزایری مبنی بر پرداخت وجه به وی را تکذیب کرد وگفت که اظهارات جزایری در مورد خود را از تلویزیون شنیده است. آقازاده تصریح کرد: «شهرام جزایری را نمی‌شناسد و هیچگونه ارتباطی با وی ندارد»

انتشار یا عدم انتشار

پخش اعترافات شـهرام جزایری در صداوسیما سبب شد تا جمعی از مقامات مسـئول در حمایت و رد این اقدام صداوسیما سخن بگویند. آیت‌الله حائری شیرازی امام جمعه وقت شیراز در این باره گفت: کشف مفاسد اقتصادی و محاکمه مفسدان در نظام جمهوری اسلامی، نه تنها مذموم و ناپسند نیست بلکه از کمالات نظام به شمار می‌آید. کسانی که مطرح شدن پرونده شهرام جزایری را موجب تضعیف نظام می‌دانند، نمی‌دانند که این موارد نظام را تقویت می‌کند و موجب می‌گردد که مردم دوست و دشمن، زشت و زیبا و خوب و بد را بهتر تمیز دهند. بزرگانی در این جریان هدایایی را به هر عنوان پذیرفته‌اند، جریان محاکمه باعث می‌شود که هدیه پذیری به قله برسد و بعد از آن سرریز گردد، تا وقتی که مسئله مطرح نشده بود مرتب هدیه پذیری و رشوه رو به بالا می‌رفت، اما اکنون تبدیل به یک ضد ارزش می‌شود. اما علی یونسی وزیر اطلاعات دولت خاتمی با بیان این که دردادگاه جزایری مسائل قانونی اصلاً رعایت نشد، گفت: از قبل نیز با پخش آن به این شکل موافق نبودیم و نحوه انعکاس دادگاه جزایری به امنیت ملی صدمه خواهد زد. حتماً اینطور است. این شیوه‌ای است که به امنیت و اعتماد عمومی لطمه می‌زند.

سؤالی که کروبی هیچ گاه پاسخ نداد

بردن نام کروبی برای شهرام جزایری بسیار هزینه ساز بود، چنان که خود او پس از بردن نام کروبی اظهار داشـت که با جانش بازی می‌کند. چند روز بعد از دادگاه دوم، مهدی کروبی رئیس مجلس ششم، جلسه‌ای غیر علنی برای ماجرای دادگاه شهرام جزایری ترتیب داد و در ابتدای این جلسه گفت: در جلسات سران سه قوه نیز مطرح شد که اگر بنا باشد روی اسامی افرادی که این آقا به آنان پول داده، تکیه شـود، باید روی همه آن افراد تکیه شـود. حتی آقایی گفت نکند افراد یک جریان خاص را نام ببرند اما جریان دیگر را نگویند (درپاسخ به او) آقای دیگری فرمود: نه بابا، ایشان به آنان(جریان دیگر) بیشتر داده است. در خلال این گفت وگوها و بحثهایی که می‌شد گاهی حتی از من سؤالاتی می‌کردند در رابطه با این که برخی‌ها پول گرفته‌اند. در یک جلسـه که آقای علیزاده و آقای رئیسی آمده بودند، اسامی چندنفر را گفتند که پول گرفته‌اند که فردای آن روز (روز دادگاه جزایری)، من صحبت کردم و گفتم مگر پول گرفتن عیب است و ناچار شدم اسم بزرگواری را هم بردم. رئیس مجلس ششم در ادامه با هزینه کردن از مقام ولایت فقیه خواستار دخالت در امور قضایی شد و گفت: من و خاتمی مأمور رهبری برای مبارزه با مفاسد اقتصادی هستیم و از طرف ما باید نماینده برای بررسی وضعیت شهرام جزایری به زندان فرستاده شود! در ادامه کروبی در دفاعی تمام عیار از شهرام جزایری گفت: همین جزایـری، اقتصادی‌ها می‌گویند (بنده نمی‌دانم و خبر هم ندارم) می‌گویند یک ریال از حسابهایش تا زمان زندانی شدن عقب نیفتاده است و بموقع پرداخته است. بنده دفاع نمی‌کنم. اما ۱۴ میلیارد تومان پول این ملت امضا شده، چرا تأخیر افتاده است و بانک هم حریف نشده تا بگیرد. یک نفر هم در جایی دیگر زندان است. دستگاه قضایی بیاید توضیح دهد که چه کار کرده است. کروبی که حسابی آبرویش را در خطر می‌دید در حمله غافلگیرانه به وزارت اطلاعات دولت خاتمی ماجرای شکنجه همسر سعید امامی و دیگر متهمان قتل‌های زنجیره‌ای را پیش کشید و گفت: دو، سه سال پیش حادثه تلخی در این کشور رخ داد و چند نفر را از جمله داریوش فروهر و همسرش را کشتند و مثله کردند. بعد وزارت اطلاعات اطلاعیه‌ای داد که مجموعه‌ای خودسـر از ما این کار را کردند و دنبالش عده‌ای نیز دستگیر شدند. حوادث عجیب و غریبی رخ داد. من هم نمی‌دانم چقدر راست است و این نواری که در خارج این شبها پخش می‌شود، آن شکنجه‌هایی که آن اطلاعاتی‌ها به این افراد دادند، واقعاً وحشتناک است. سؤالی دارم از قوه قضائیه که مو را از ماست می‌کشد و خط قرمز ندارد و دوتا دختر و پسر را در خیابان می‌گیرند و شلاق می‌زنند، تقاضا داریم به مردم پاسخ دهند این فیلم‌ها ساختگی است یا راست است و این‌ها که شکنجه می‌دادند، بهایی بودند؟ جاسوس اسرائیل بودند؟ جواب بدهند. اگر اینها (شکنجه شده ها) بهایی نبودند(چرا) راست راست در خیابانها دارند راه می‌روند این بهایی‌ها و جاسوس‌های اسرائیل اگر نبوده‌اند، آنائی هم که اینها را شکنجه می‌دادند، آنان هم دارند راست راست راه می‌روند. بنابراین قوه قضائیه به این مسائل که آبروی نظام و کشور را می‌برد و در تلویزیون‌ها پخش می‌شود، پاسخ دهد. (در) همین (جلسه) شورای امنیت(در) شنبه گذشته، دکتر روحانی بشدت روی این مسئله تکیه داشت که این چیست که پخش می‌شود، این (واقعیت) بوده (یا) نبوده است؟ چند سال بعد، پس از انتخابات دهم ریاست جمهوری، یک روزنامه چاپ تهران بخش‌هایی از یکی از جلسات سران سه قوه در سال ۸۱ که پیرامون مفاسـد اقتصادی برگزار شده بود را افشـا کرد. در بخشی از این افشاگری که به صورت یک داستان نوشته شده بود،آمده بود: «بنده خیلی مایلم مسائل بدون آنکه به مچ‌گیریهای سیاسی آغشته بشه و رسانه‌ها هم از اون مطلع بشوند، در بین خود ماها حل و فصل شه ولی بعضی اوقات این موضوعات به قدری پیچیده می‌شه که ما رو مجبور می‌کنه مسـتقیماً به برخی حوادث اشاره کنیم. نمونه‌اش همین مکالمه‌ایه که حاج آقای کروبی باید بیشـتر از ما تو جریانش باشد. ولی متأسفانه تو هفته گذشـته ایشون تمام توانشـون رو گذاشتند و از تریبون مقدس مجلس هم علیه قوه ما اقدام به سمپاشی کردند و حالا هم این حرفا رو می‌زنند». بعد رو می‌کند به منشی خود و ادامه می‌دهد: «این نوار رو بی‌زحمت روشن کن... صداش هم کمی زیاد بشه». شیخ همچنان که چانه خود را جلو داده، با حالتی عصبی به ضبط صوت خیره مانده و با ریش خود، ور می‌رود. سید میانسال هم در حالی که یک ور روی مبل استیل محل جلوس خود تکیه داده، چانه‌اش را روی دست خود قرار داده و حالت انتظار به خود گرفته است. صدای ضبط صوت با کمی آمیانس و خش – خش همراه است. مکالمه‌ای که جملات اولش رد شده و حالا صدای زنی نسبتاً میانسال از آن شنیده می‌شود. «... ما همه مدارک رو از بین بردیم. حالا دیگه هیچ مدرکی وجود نداره. هم اون ۳۰۰ میلیون تومن و هم اون ۲۰۰ میلیون تومن. شـما هم بهتره همه چی رو کتمان کنی. یعنی به نفع خودته که این کار رو بکنی». از آن طرف تلفن صدای جوانی به گوش می‌رسـد که سـعی می‌کند صدایش فقط برای مکالمه کننده قابل تشخیص باشد: «خب حاج خانوم! من که این چیزا رو تو دادگاه گفتم. یعنی چی که من همه چی رو کتمان کنم. من اعتراف کردم...». باز زن ادامه می‌دهد: «آقای جزایری! این دیگه مشکل ما نیست، حاج آقا هم حواسش جمع جَمعه. ما با بانک هم هماهنگیم. اونجا هم دیگه مدرکی پیدا نمیشه. شما هم می‌تونی تو دادگاه بعدی بگی که همه اون حرفها رو تحت فشار زدی. حاج آقا هم البته از موضع شما حمایت می‌کنه. امروز هم تو مجلس حسابی این مسئله رو زیر سؤال برد ولی حالا ادامه این موضوع به خود شما بستگی داره». مرد جوان ادامه مکالمه را دنبال می‌گیرد: «خانوم کروبی! آخه من...». در حینی که این صداها از ضبط صوت شنیده می‌شود، شیخ حالت تهاجمی به خود گرفته، از جای خود جهیده و سعی می‌کند با همان شتاب و عصبانیت به سمت رئیس جلسه حمله‌ور شـود که با یک شوک ناگهانی که همراه با صدای عجزآلودی است، به طرفی افتاده که همزمان نیز منشی رئیس با تر و فرزی خاصی مانع زمین خوردن وی می‌شود. عمامه شیخ به طرفی می‌افتد. حضار همگی سعی می‌کنند خود را به شیخ برسانند. با دستور رئیس چند نفر از پیشکاران حاضر در سالن زیر بغل و پاهای شیخ را می‌گیرند تا به بیرون سالن ببرند. رئیس از همانجا فریادگونه به آنها می‌گوید: «بهداری، ببرینشون بهداری قوه. سریع آقا، سریع».

هشت سال جنجالی

از روز محاکمه اول جزایری تاکنون، وی سـه دور محاکمه شده و هر بار قضات احکام سنگین حبس و جریمه نقدی را برای او صادر کرده‌اند. جزایری در سال ۸۳ در جریان دادگاه دومش گفته بود که ۱۶۰ میلیارد تومان سـرمایه دارد. او در اسفند سـال ۸۵ با همکاری و قصور برخی مأموران قوه قضائیه در هنگام سرکشـی به اموالش از زندان گریخت و به کشـور عمان رفت که با فعالیت گسـترده وزارت اطلاعات او چند هفته بعد بازداشـت و به کشور بازگردانده شد. در این ماجرا چند تن از بلندپایه گان قوه قضائیه ازجمله رئیس دادگاه مفاسد اقتصادی و رئیس زندان اوین به دستور آیت‌الله هاشمی شاهرودی از کار برکنار شدند.

در انتخابات ریاست جمهوری دهم نیز در جریان مناظره احمدی‌نژاد و کروبی چندین بار نام شهرام جزایری برده شد و مهدی کروبی به مانند چند سال گذشته که نتوانسته بود در برابر این پرسش که چرا از یک مفسد اقتصادی ۳۰۰ میلیون کمک گرفته است، پاسخی نداشت.





۱۳۵۷
۱۳۵۸
۱۳۵۹
۱۳۶۰
۱۳۶۱
۱۳۶۲
۱۳۶۳
۱۳۶۴
۱۳۶۵
۱۳۶۶
۱۳۶۷
۱۳۶۸
۱۳۶۹
۱۳۷۰
۱۳۷۱
۱۳۷۲
۱۳۷۳
۱۳۷۴
۱۳۷۵
۱۳۷۶
۱۳۷۷
۱۳۷۸
۱۳۷۹
۱۳۸۰
۱۳۸۱
۱۳۸۲
۱۳۸۳
۱۳۸۴
۱۳۸۵
۱۳۸۶
۱۳۸۷
۱۳۸۸

۱۳۸۱



مراسم تحلیف اعضای شورای اسلامی دوم تهران

چگونه ایده دولت خاتمی، اصولگرایان را بر سر کار آورد

شوراها و ماجراها

در اواخر سال ۷۶ غلامحسین کرباسچی شهردار تهران توسط دادگستری بازداشت شد و مدت ۱۲ روز هم در بازداشتگاه به سر برد. او که دبیر کل حزب کارگزاران سازندگی هم بود به محاکمه کشیده شد و محاکمه اش به یکی از جنجالی ترین محاکمه های تاریخ ایران تبدیل شد که بسیاری از مردم را تا پاسی از شب خیره به جعبه جادوی سیما نگاه می داشت. هرچند او مدت زمان زیادی در زندان نبود و با نظر مساعد مقام معظم رهبری از زندان آزاد شد. نتیجه دادگاه او را از تصدی این پست محروم کرد و تا زمان تشکیل شورای شهر تهران این پست در بین سرپرستان آن دست به دست می گشت.همین خلأ مدیریت در شهرداری تهران موجب شد تا مردم با جدیت بیشتری به شوراها بیندیشند و خود را آماده انتخابات آن بکنند.

قانون شوراها نظارت بر انتخابات شوراها را بر عهده مجلس گذاشته بود، مجلس پنجمی که اکثریت آن را نیروهای منتقد دولت تشکیل می دادند و در کنار آن هم اقلیتی قدرتمند از نیروهای کارگزاران و خط امام وجود داشت. شورای مرکزی نظارت بر اولین دوره انتخابات شوراها با ترکیب سه نفر از اکثریت و دو نفر از اقلیت به ریاست مرحوم محمدعلی موحدی ساوجی تشکیل شد . او یکی از قدیمی ترین نماینده ها – از اولین دوره مجلس – واز سرسخت ترین مدافعان اجرای قانون شوراها و در عین حال یکی از منتقدان جدی جریان دوم خرداد بود .از طرفی جبهه دوم خرداد خود را آماده کرده بود در اولین مبارزه جدی انتخاباتی پس از دوم خرداد بتواند جایگاه شوراها را فتح کند و مشی سیاسی خود را قوتی مضاعف بخشد، برای همین منظور آنان جدی ترین نیروهای شناخته شده خود را وارد میدان کردند. عبدالله نوری عضو شاخص مجمع نمایندگان حزب الله مجلس (نیروهای چپ) و وزیر کشور پرسروصدای خاتمی که توسط مجلس پنجم استیضاح شده بود از سمت آخر خود یعنی معاون رئیس جمهور در امور توسعه اجتماعی و سیاسی استعفا داد تا به عنوان رئیس نیروهای دوم خردادی در مبارزات انتخاباتی شرکت کند.سعید حجاریان مدیر مسئول روزنامه صبح امروز که «مغز متفکر اصلاحات» (نام مطلوب جناح چپ) را بر دوش خود یدک می کشید به همراه عبدالله نوری در فهرست جناح چپ قرار داشت.

شهر سبز برای خود

جناح منتقد دولت که هنوز انسجام خود را از شکست سنگین انتخابات دوم خرداد بازنیافته بود در اولین مبارزه جدی بعدی با شعار «شهر سبز» به رقابت انتخاباتی پاگذاشت و سعی کرد در لیست خود از مهره های معروف و با تجربه استفاده کند و حتی بسیاری از نیروهای نزدیک به کارگزاران سازندگی را که در دوم خرداد آنها را تنها گذاشته بودند مورد حمایت قرار داد اما نتیجه چیز دیگری بود. جبهه مشارکت حزبی که فقط سه ماه از تأسیس اش می گذشت پیروز انتخابات تهران شده بود و از ۱۵ نفر اصلی شورای اول ۱۳ نفر گرایشات چپ داشتند و ۲ نفر میانه بودند و تا نفر سی ام اعلام شده ها کمتر نامی از جناح منتقد دولت به میان می آمد. جلسه تحلیف منتخبان تهران در حالی برگزار شد که هیأت نظارت همچنان حاضر به تأیید صلاحیت پنج نفر از منتخبان از جمله عبدالله نوری و سعید حجاریان و محمد ابراهیم اصغرزاده نبود. مرحوم موحدی ساوجی این مراسم را تحریم کرد هرچند شورا کار خود را با افرادی جدید آغاز کرد. عبدالله نوری رئیس شورا و سعید حجاریان از بلند پایگان سابق وزارت اطلاعات نایب رئیس شورا شد. محمد عطریانفر عضو مؤثر طیف چپ کارگزاران سازندگی و مدیر عامل مؤسسه همشهری هم در شورا در کنار او جمیله کدیور همسر اول عطاءالله مهاجرانی از منتخبین مردم تهران بود. عباس دوزدوزانی از مؤسسین سپاه پاسداران و نیروهای چپ سنتی که وزارت فرهنگ رادر دولت شهید رجایی برعهده داشت نیز عضو شورا بود. فاطمه جلائی پور خواهر حمیدرضا جلائی پور روزنامه نگار هم منتخب

مردم تهران بود. محمد ابراهیم اصغرزاده از فعالان جبهه دوم خرداد که سابقه هدایت دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در تسخیر لانه جاسوسی را هم داشت می توانست با نطق های تند خود در شورا حضور جدی داشته باشد. درودیان عضو سابق دفتر تحکیم وحدت هم برگزیده شده بود. داود علیزاده طباطبایی وکیل وابسته به کارگزاران، مهندس غرضی، وزیر سابق پست و تلگراف و تلفن و وزارت نیرو، غلامرضا فروزش وزیر سابق جهاد سازندگی دو نفری بودند که گرایشات چپ نداشتند رحمت الله خسروی و مرتضی لطفی نمایندگان بخش کارگری جناح چپ در شورا بودند مهندس عابدینی معاون وزیر سابق صنایع و مدیر عامل باشگاه فوتبال پرسپولیس، احمد حکیمی پور دبیر حزب اراده ملت ایران، داوود سلیمانی، صدیقه وسمقی شاعر و حقیقی فیلمساز از دیگر کسانی بودند که جمع ۲۱ نفری اعضای اصلی و علی البدل شورای اسلامی شهر تهران را تشکیل می دادند.

در ابتدای کار شورا به پیشنهاد عبدالله نوری و حجاریان، مرتضی الویری را به عنوان شهردار برگزید. مرتضی الویری از اعضای میانه سازمان مجاهدین انقلاب در سال های ۵۸ و ۵۹ بود که در مجلس اول تا سوم نماینده بود و از لحاظ فکری بسیار به کارگزاران سازندگی نزدیک بود.

انتخابات مجلس ششم نزدیک شد. سیاستمدارانی که جایگاه شورا را هم در ابتدا سیاسی پنداشته بودند دریافتند که شورا محل مناسبی برای فعالیت آنان نیست از شورا استعفا کردند. عبدالله نوری، جمیله کدیور و محمد غرضی و داود سلیمانی نمایندگان مستعفی شورا بودند. هر چند سیاستمدارانی همچون حجاریان و اصغرزاده شورا را به مجلس ترجیح دادند.

چند روز بعد عبدالله نوری که روزنامه خرداد را راه اندازی کرده بود به دادگاه احضار شد و با دفاعیاتش که در نقد جایگاه جمهوری اسلامی، مسأله فلسطین و ولایت فقیه ودفاع از آیت الله منتظری بود که روزی خود در منصب وزیر کشوری دستور محاصره خانه اورا داده بود تعجب و شگفتی همگان از جمله همفکرانش را برانگیخت و به ۵ سال زندان محکوم شد و برای همیشه از راهیابی به مجلس محروم شد.

حضور یکپارچه جبهه دوم خرداد در شورای شهر تهران دیگر مجالی را برای تضاد با جناح مخالف برای مردان صندلی سبز باقی نگذاشته بود و اختلافات درون گروهی کم کم نمود پیدا می کرد . نمایندگان وابسته به جبهه مشارکت با نمایندگان کارگزارانی ائتلاف کرده بودند و در طرف دیگر اصغرزاده و گروهش قرار داشتند. پس از عبدالله نوری عباس دوزدوزانی از چپهای سنتی ریاست شورا را بر عهده گرفت او تامدتی جلسات را اداره کرد ولی نارضایتی خود را از نمایندگان شورا انکار نمی کرد. عمده اعتراض او بر سر این مسئله بود که اعضای شورا برای شورا اهمیت چندانی قائل نیستند. او می گفت: نمایندگان شورا با اشتغال به کارهای مختلف اهتمام جدی به مسایل شهری ندارند. گویا او حتی در مورد همکاری بعضی از اعضای شورا با سازمانهای وابسته به شهرداری هم گله مند بود. اعتراضهای مکرر او شورائیان را هم به تقابل با مدیریت او کشاند در نهایت دوزدوزانی استعفا داد ولی اعضای شورا استعفای او را بررسی نکردند غایت کار جز کنار کشیدن دوزدوزانی نبود او در جلسات شورا شرکت می کرد اما نه در جایگاه نمایندگان بلکه در جایگاه تماشاچی ها و اسم او حدود دو سال به عنوان غایب غیرموجه از تریبون شورا در حضورش خوانده می شد.

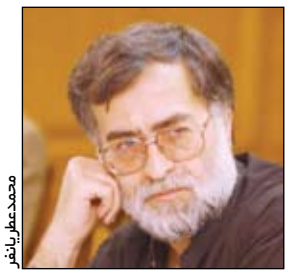
پس از دوزدوزانی این بارنوبت رحمت ا... خسروی بود که صندلی ریاست شورا را پر کند. درست در همین دوره بود که اختلافات شورای شهر تهران با شهردار الویری بر سر اختیارات شورای شهر آغاز شد و اصغرزاده مرد همیشه معترض شورا علم مخالفت با شهردار تهران را برداشت. بحث از اختیارات شورا به عملکرد شهرداری هم رسید اعطای غیرقانونی کاربری مسکونی و تجاری به زمینهای باغی شمال شهر از جمله اتهامات شهردار تهران بود. اشاره مدام به واگذاری باغ ملک یکی از باغهای اشرافی به ساختمان سازها تمامی نداشت از همه جالب تر اینکه معترضان اعلام کردند که شهردار تهران در اقدسیه ، یکی از بهترین مناطق تهران ملکی ۷۰۰ متری را به نام همسرش خریداری کرده که در آن دو نهر جریان دارد و او به صورت غیرقانونی بر روی این نهر ها به ساخت وساز دست زده است . کار به استیضاح شهردار رسید و هر چند استیضاح او رای نیاورد اما با شکایت متقابل اصغرزاده و الویری، الویری استعفا داد و باز هم سمت شهرداری تهران خالی ماند . الویری دبیری شورای عالی مناطق را هم به حسین نصیری از حزب مشارکت واگذار کرد و به مقام سفارت ایران در اسپانیا دست یافت.

ابراهیم اصغرزاده هر چند ریاست شورا را بر عهده نداشت ولی به مرد شماره یک شورا تبدیل شده بود. حجاریان در جلسات شرکت نمی کرد ولی با نفوذ خود سبب شد تا ریاست شورا از رحمت ا... خسروی به محمد عطریانفر منتقل شود. در زمان ریاست عطریانفر شورا بیش از پیش به سیاست کشیده شد و صحنه شورا مبدل به درگیری های بین او و اصغرزاده گشت.

شهردار ۱۷ میلیاردی

یافتن شهردار دیگری برای تهران کار آسانی نبود ولی گویا محمد ملک مدنی شورا را به اجماع رساند.او در زمان استانداری کرباسچی در اصفهان شهردار این شهر بود و با آمدن کرباسچی به تهران در کنار مشاورت او به چهره ای موفق در انبوه سازی و سرمایه گذاریهای کلان تبدیل شد.او هرچند به غیرسیاسی بودن تظاهر می نمود ولی نزدیکی اش به طیف کارگزاران را نمی توانست پنهان کند. اولین بحث ها با مدیریت ملک مدنی بر شهرداری تهران میزان ثروت اعلام شده او به قوه


محمد حسن ملک مدنی


محمدعطر یانفر


ابراهیم اصغرزاده

قضاییه بود. طبق نقل مطبوعات او مبلغ دارایی خود را ۱۷۱ میلیارد تومان اعلام کرده بود. این بار هم جناح منتقد شورا که بعدها به گروه شش شهرت یافتند به مخالفت با ملک مدنی پرداختند. شبی که مردم تهران به برنامه گفتگوی ویژه خبری نگاه می‌کردند ناگهان اصغرزاده اعلام کرد که شهرداران تهران در کنار ماشین‌هایی که از گذشته برای این پست وجود داشته یعنی ۱۱ ماشین! سه ماشین جدید جمعاً به مبلغ ۴۰۰ میلیون تومان خریداری کرده اند و از آن به بعد بود که روزنامه ها مدام از پاجرو و بنز و بی ام و و شهردار تهران عکس می گرفتند.

صف بندی در شورا جدی شده بود در یک طرف شورا یک اقلیت فعال شش نفره ضد ملک مدنی شکل گرفته بود که عبارت بودند از اصغرزاده، حکیمی پور، خسروی، رضوی، عابدینی و لطفی و در طرف دیگر فراکسیون مشارکتی کارگزارانی اکثریت شکننده را برعهده داشت. اما اتفاق اصلی شورای اول چیزی جز بحث فروش یا عدم فروش تراکم نبود. ملک مدنی به یکباره اعلام کرد در هشت منطقه بالای تهران فروش تراکم ممنوع است. شورای شهر به این اقدام ناگهانی شهردار اعتراض کرد اما ملک مدنی می گفت فروش تراکم در تهران به ضرر تهران است و برای توسعه شهری مضر است. معترضان شورا هم هر چند می گفتند ما هم با وضعیت سابق فروش تراکم مخالفیم اما قطع به یکباره و بدون بررسی آن را مضرتر می دانیم.

اقدام سریع ملک مدنی قیمت مسکن در تهران را تا متری دویست هزار تومان افزایش داد و از طرفی کسانی شهرداری را متهم می کردند که درست پیش از اعلام عدم فروش تراکم حدود بیست هزار متر تراکم سیار در نواحی شمالی شهر به نزدیکان شهرداری فروخته است و سود کلانی را نصیب آنان کرده است.

بحث در باب تراکم تا مدتها در شورا ادامه داشت اما عطریانفر رئیس شورا مجال ضدیت با شهردار را برای گروه شش آماده نمی کرد. اصغرزاده به مقام نیابت شورا دست یافت و جلسات شورا دوپاره شد. جلساتی ریاست اصغرزاده که با غیبت مخالفان به رسمیت نمی رسید و جلساتی که با ریاست عطریانفر بدون اعلام به گروه شش برگزار می شد. وزارت کشور سعی کرد شورا را به تفاهم برساند ولی موفق نمی شود و جلسات وفاق هم شکست می خورد. پس از مدت زمانی که از عدم برگزای جلسات شورای تهران گذشت شورای دولتی حل اختلاف چند ماه مانده به انتخابات دور دوم شوراها در هفتم اسفند ۸۱ شورای شهر تهران را منحل کرد. محمدعلی ابطحی، معاون وقت حقوقی رئیس جمهور پیشنهاد دهنده انحلال شورای تهران بود. ملک مدنی که از سوی اصغر زاده در دستگاه قضایی مورد اتهام قرار گرفته بود از شهرداری برکنار شده بود و در دادگاه هم محکوم شد و وزارت کشور که قانوناً نیابت شورا را برعهده داشت محمد حسین مقیمی معاونت عمرانی این وزارتخانه را بر مسند سرپرستی شهرداری تهران نشانده تا بدون تغییرات اساسی تا زمان شکل گیری شورای بعدی سکان هدایت شهر تهران را در دست داشته باشد و در این بین فروش تراکم همچنان تا تصویب آیین نامه شورای عالی شهرسازی معطل ماند.

شورایی دیگر برای آبادانی

در پایان سال ۸۱ شورای اول هم به پایان راه خود رسید. رقابت اصلی بین جناح مشارکت و جناحی بود که در واقع با محوریت حزب همبستگی حامیان گروه شش را شکل دادند اما این بار حزب کارگزاران سازندگی هم جدا لیست داده بود.همه اذعان داشتند که مجادلات سیاسی شورا را به بی راهه ای کشاند که جز پرتگاه انحلال مقصدش نبود. همه تحلیلگران از کاهش مشارکت مردم سخن می گفتند. انحلال و تشنج فقط پایان راه شورای شهر تهران نبود بلکه در بسیاری از شهرهای بزرگ دیگر هم سیاسی کاری نتیجه ای جز ناکارآمدی به بار نیاورده بود.

حزب مشارکت سرلیست خود را مصطفی تاج زاده قرار داده بود و اظهار می داشت که صفایی فراهانی گزینه اش برای شهرداری است. در فهرست حزب مشارکت حضور چند بسازوبفروش قابل توجه بود. کارگزاران سازندگی با محوریت شعار بازگشت کرباسچی از مهندس آشوری و غلامرضا قبه معاونان محکوم شده در دادگاه کرباسچی به عنوان صدر لیست استفاده کردند اما گروه های دیگر دوم خردادی که نام جبهه متحد دوم خرداد را برگزیده بودند از هر شش نفر معترض شورا به رهبری اصغرزاده حمایت می کردند. این بار حتی ملی مذهبی ها هم چند لیست داده بودند تا به قول خودشان در آزادترین انتخابات جمهوری اسلامی به مقام وکالت شورا دست یابند. گروهی به محوریت محسن سازگارا با شعاری درباره مقایسه تهران وافغانستان به میدان آمده بود، عزت الله سحابی نیز فهرستی را منتشر کرد و در نهایت نهضت آزادی و ملی-مذهبی ها به صورت جداگانه شرکت کردند.

اما در کنار لیست های احزاب معروف یک لیست هم با عنوان ائتلاف آبادگران ایران اسلامی قرار داشت که در صدر آن دو چهره اصولگرای غیرسیاسی دیده می شد؛که شهرتی در وابستگی به جناح های سیاسی در گیر در صحنه سیاست نداشتند.این د ونفر دکتر شیبانی و مهندس چمران بودند و البته ۱۳ نفر باقی مانده لیست که اکثراً عناصر تحصیلکرده و استاد دانشگاه یا مدیر اجرایی بودند اما چهره های شناخته شده سیاسی نبودند!

حسن زیاری، نسرین سلطانخواه، حسن بیادی ، نادر شریعتمداری، حبیب کاشانی، خسرو دانشجو،محمودخسروی وفا ،حمزه شکیب ،مسعود زریبافان ،امیررضاواعظی آشتیانی،منظرخیرحبیب الهی ،مهنوش معتمدی آذری دیگر اعضای این فهرست بودند. نفر پانزدهم هم ماجرای جالبی داشت. ابتدا نام محمد مهدی مظاهری در فهرست موجود بود اما در سه روز آخر تبلیغات مهدی قاسمی کجایی جایگزین مظاهری شد.

اما سابقه سیاسی کاری و مناقشات شورای اول فقط گریبان تهران را نگرفته بود، در بعضی از شهرهای بزرگ دیگر هم انحلال یا ناکارآمدی شوراها سبب بی انگیزگی مردم از مشارکت در انتخابات شده بود.

حتی مسئول دفتر سیاسی یکی از احزاب با سابقه جناح راست اعلام کرد که ممکن است متدینین در انتخابات شرکت نکنند. این بار تعداد کاندیداهای شورای شهر در تهران حدود نصف دوره قبل بود. کاندیداهایی که این بار با درک موقعیت کاری و وظایف شوراها عمدتاً بر تخصص خود و نیز عدم وابستگی به جناحین موجود کشور تأکید داشتند. اما این واقعیتی انکار ناشدنی است که مردمی که از تهران در انتخابات شرکت می کنند به لیست ها بیش از مستقل ها اعتماد می کنند. چند روز پیش از انتخابات حمیدرضا جلایی پور جناح اصولگرا را پیشاپیش شکست خورده انتخابات معرفی کرد و انتخابات دوم شوراها را وزن کشی گروه های دوم خردادی خواند. اما صندوق رای نتیجه دیگری را نشان می داد. از فهرست ۱۵ نفره آبادگران ۱۴ نفر به ساختمان خیابان بهشت راه یافتند و رسول خادم مستقل از لیست نیز به شورا وارد شد. نفر شانزدهم انتخابات مصطفی تاج زاده بود. آبادگران یک گروه متخصص و در عین حال کمتر سیاسی بود و با تشکیل اولین جلسات به راحتی هیأت رئیسه شورا را معرفی کرد . مهندس چمران رئیس شورا شد تا ثابت شود که شورای شهر تهران این بار بنا به همکاری دارد و نه تشنج و درگیری.

در اولین جلسه شورا بود که شورا تصویب کرد افراد عضو می توانند میزان دارایی های خود را به قوه قضائیه اعلام کنند و البته در همان جلسه بود که بزرگراه نیاوران نام شهید صیاد شیرازی را بر خود گرفت. شورا اولین اعتراض خود را هم در آن جلسه نظاره گر بود. جمعی از جوانان پایتخت با حضور در جلسه با بلندکردن تراکتهایی از شورای دوم خواستند که جدی تر از گذشته فعالیت کند و بیش از انجام اقدامات سطحی به مسائل و مشکلات شهر تهران بپردازد.

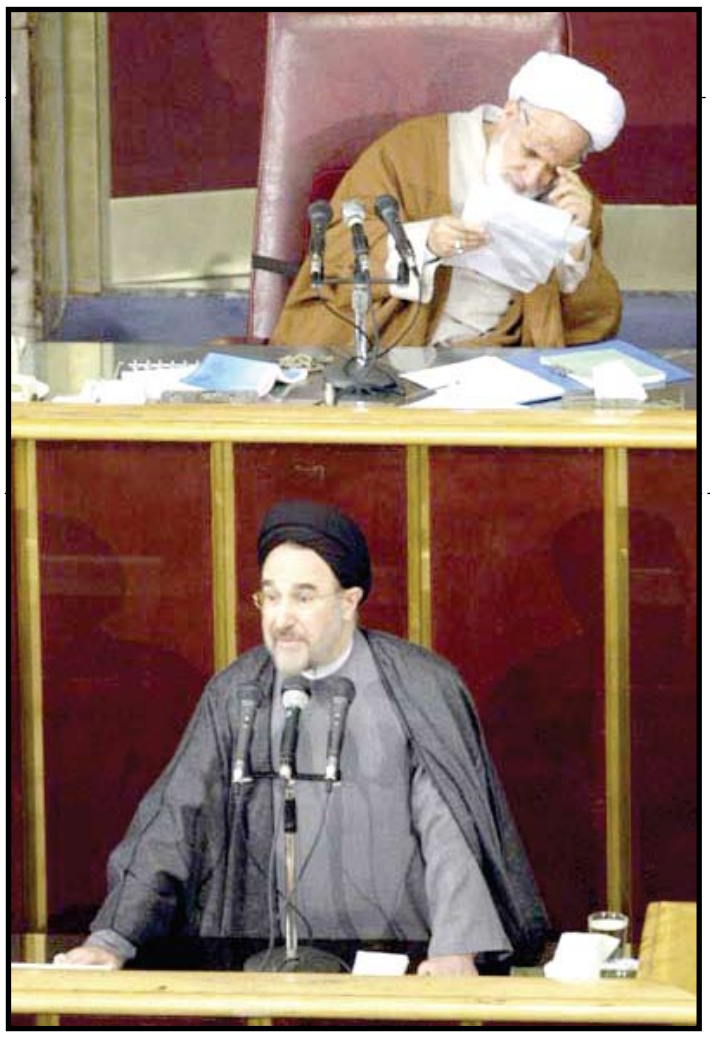
شورا در انتخاب شهردار با بررسی های مختلفی که داشت به اسامی همچون مهندس مقیمی، مهندس سعیدی کیا و دکتر احمدی نژاد رسید که با رأی اکثریت قریب به اتفاق شورا، دکتر محمود احمدی نژاد استاد وقت دانشگاه علم و صنعت و متخصص در رشته ترافیک که تجربه استانداری اردبیل را با خود داشت بار شهرداری کلان شهر تهران با همه مصائبش را بر دوش بکشد.





گزارشی از سرنوشت لوایح دوگانه خاتمی

دوقلوهای ناکام



در اولین روز هفته دولت سال ۸۱ سید محمد خاتمی در مصاحبه‌ای با خبرنگاران داخلی و خارجی، خبر از لایحه «اصلاح قانون انتخابات مجلس» از سوی دولت داد. خاتمی همچنین در آن مصاحبه، از ارائه لایحه‌ای که « تبیین حدود وظایف و اختیارات رئیس‌جمهور» می‌نامید، سخن گفت. در آن زمان یکی از مباحث مسئله‌ساز درخصوص لایحه دوم، که دولت هشتم آن را مطرح می ساخت، جایگزینی واژه «افزایش اختیارات » بود. عبدالله رمضان‌زاده سخنگوی دولت خاتمی و عضو ارشد حزب مشارکت، در همین راستا این لایحه را در واقع افزایش اختیارات خاتمی دانست: لایحه افزایش اختیارات ریاست جمهوری از ضروریات جامعه از نظر دولت است. در مقابل این اظهارات، آیت‌الله هاشمی شاهرودی، رئیس قوه قضائیه، این چنین واکنش نشان داد: مشکل اساسی مردم ما، عدم اعمال صحیح اختیارات موجود در قانون و درست پیاده نشدن برنامه‌هاست . در حالی که هنوز یک هفته از وعده خاتمی نمی‌گذشت، « لایحه اصلاح قانون انتخابات مجلس »، توسط محمد علی ابطحی، معاون حقوقی و امور مجلس خاتمی، به مجلس ششم رفت. در مجلس نیز کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس ششم به ریاست میردامادی، دبیر کل حال حاضر حزب مشارکت، فوراً آن را در دستور کار قرار داد و ظرف چند دقیقه و بدون طرح نظرات مخالف و موافق این لایحه در کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی به تصویب رسید. حذف نظارت استصوابی شورای نگهبان اصلی‌ترین محور لایحه انتخابات قلمداد می‌شد و به همین دلیل بود که اصلاح طلبان پس از تصویب کلیات لایحه در کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی از آن استقبال نمودند. در همین زمینه در تاریخ ۱۲ شهریور ۸۱ رادیو ضدانقلابی آزادی، از حذف نظارت استصوابی در لایحه دولت اظهار شادمانی نمود و با تأکید بر با فرض تصویب نهایی لایحه اصلاح قانون انتخابات، گروه‌ها و سازمان‌های خارج از حاکمیت برای ورود به مجلس با محدودیت روبه‌رو خواهند بود، از تندروها برای حل این مشکل نیز استمداد طلبید.

تهدید به خروج از حاکمیت

در حالی که لوایح دوگانه هنوز به تصویب مجلس اصلاحات نرسیده بود، برخی اعضای حزب مشارکت دست به حرکات جنجالی زدند و رد لوایح از سوی شورای نگهبان را مسبب بحران در نظام و استعفای خاتمی دانستند. در همین راستا عباس عبدی، رد لوایح دوگانه از شورای نگهبان را عامل فروپاشی نظام جمهوری اسلامی دانست و تهدید کرد که بقای نظام در گرو تصویب و تأیید لایحه تبیین اختیارات رئیس‌جمهوری و اصلاح قانون انتخابات است... جز تصویب و تأیید این لوایح، هر برخورد دیگری که با آنها صورت گیرد، نه تنها مشکلات نظام را حل نخواهد کرد بلکه ممکن است به فروپاشی نیز منجر شود ! وی همچنین تز خروج از حاکمیت را افشا نمود: در صورت تأیید نشدن کامل این دو لایحه، اصلاح‌طلبان از حاکمیت خارج خواهند شد؛ زیرا عملاً کاری از دست آنها برنخواهد آمد تا به مطالبات مردم پاسخ دهند. خروج از حاکمیت هم شامل استعفای دسته‌جمعی رئیس‌جمهوری و نمایندگان مجلس ششم است. شکوری‌راد، دیگر عضو ارشد حزب مشارکت، نیز بر تهدیدی که از سوی عباس عبدی علیه نظام صورت گرفته بود، صحه گذاشت و مدعی شد که: در صورت مخالفت شورای نگهبان با حذف نظارت استصوابی، رئیس‌جمهور تصمیم‌های جدیدی خواهد گرفت که کناره‌گیری می‌تواند یکی از این تصمیمات باشد. در همین زمینه همچنین دو ماه بعد حجاریان ، خاتمی را دارای خطوط قرمزی دانست که اگر خط قرمزش را بشکنند، ادامه نخواهد داد و با رد لوایح دوگانه، خاتمی از رئیس‌جمهوری کناره‌گیری خواهد کرد. همچنین تاجرنیا، عضو حزب مشارکت، تهدید خروج از حاکمیت را در صورت رد لوایح دوگانه حتمی دانست: ما اگر نتوانیم به این خواسته خود (تصویب و تأیید لوایح) برسیم طبیعتاً راهی جز این نداریم که برای ماندن یا نماندن در حاکمیت فکری بکنیم.

اما مهدی کروبی در گفت و گویی به پشت پرده طرح خروج از حاکمیت اشاره می کند و می گوید: همان زمان احساس کردم که طرح خروج از حاکمیت به شدت مطرح می شود و حرف هایی در جلساتی زده می شود و نامه هایی نوشته می شود که گویای درگیری های تندی است. در جلسه ای که بزرگان بودند به صراحت گفتم، من وارد ماجرایی می شوم که بدانم از کجا شروع شده و به کجا ختم می شود. زمزمه خروج از حاکمیت آنقدر در جامعه پیچیده که یک روز رفتم تا جلسه مجلس را اداره کنم، یکی از نمایندگان آمد و گفت: «برای چی مانده ای، همه می گویند نباید در حکومت بمانیم، نتیجه ندارد، فقط به او نگاه کردم و رفتم.» یکی دو روز بعد چند نفر به دفتر من در مجلس آمدند و حرف هایی زدند که برخی از آنها خیلی تلخ بود، من گفتم این کار ما مصلحت نیست، ما باید دو کار کنیم، اول عیوب خودمان را مانند اختلافات در ستاد اقتصادی دولت که آن روزها مشکلات زیادی ایجاد کرده بود حل کنیم و بعد یک جلسه بگذاریم و حرف هایمان را هماهنگ کنیم و سپس به ملاقات مقام معظم رهبری برویم و در جلسه با ایشان اول از همه همه من حرف می زنم. زیرا می دانستم اگر ابتدا خودمان مشکلات اجرایی را حل نکنیم مقام معظم رهبری حتماً می گویند اول این مشکلات را حل کنید. دوستان در آن جلسه از پیشنهاد من خیلی استقبال کردند اما همین که از دفتر من بیرون رفتند، احساس کردم که دیگر اصلاً موضوعی با من مطرح نخواهد شد زیرا می دانستم که من آمادگی برای حمایت از کارهای آنها را ندارم.

سناریوی رفراندوم

تهدید تندروهای اصلاح طلب تنها خروج از حاکمیت را در برنگرفت بلکه آنان برگزاری رفراندوم را گزینه دیگری برای تهدید در نظر گرفته بودند. تهدید برگزاری رفراندوم را حزب مشارکت پس از گفته‌های عبدالکریم سروش، در دستور کار قرار داد. سروش که از امریکا به ایران آمده بود، در مصاحبه‌ای با رویداد، ارگان اینترنتی حزب مشارکت، درباره راه‌های پیش پای افراطیون پس از رد لوایح از سوی شورای نگهبان، رفراندوم را به عنوان تهدید ساختار شکنانه‌ای پیشنهاد داد:از جمله رفراندوم را می‌توان در این راستا مورد توجه قرار داد . در جهت استفاده از این راهکار میردامادی، رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس ششم، بیان داشت که: طبق قانون می‌توان در مورد مسائل مهم، تقاضای همه‌پرسی کرد و همه‌پرسی می‌تواند یکی از گام‌ها باشد. محمدرضا خاتمی، نیز بر راه حل رفراندوم تأکید کرد: « اگر از سوی شورای نگهبان (لوایح دوگانه) رد شود، رفراندوم را پیشنهاد می‌کنیم.» به فاصله سه روز از تهدید صورت گرفته رضا خاتمی مبنی بر رفراندوم، جلایی‌پورنیز در مصاحبه‌ای با ایسنا بر این تهدید صحه گذاشت: اگر لوایح تصویب نشود، جنبش اصلاحی دو راهکار پیش رو دارد: اول رفراندوم و نهایتاً استعفا.

تصویب لوایح دوگانه در مجلس ششم

در هفته اول آبان ۱۳۸۱، کلیات لایحه «تغییر قانون انتخابات» در صحن علنی مجلس مطرح گردید که پس از اظهارات محسن آرمین، مجید انصاری و محسن میردامادی، نمایندگان تهران، اکبر اعلمی نماینده تبریز و قاسم معماری، نماینده اهر در موافقت و حمیدرضا حاجی‌بابایی نماینده همدان، حسن سبحانی نماینده دامغان، سیدمحمد ابوترابی‌فرد نماینده قزوین، موسی قربانی نماینده قائنات و محمدباقر ذاکری نماینده قوچان در مخالفت با لایحه و نیز نظر موافق مخبر کمیسیون امنیت ملی و نماینده دولت، به تصویب مجلس ششمی‌ها رسید. در ۱۹ آبان ۱۳۸۱ نیز، کلیات لایحه « تبیین اختیارات ریاست جمهوری » در صحن علنی مجلس به تصویب رسید. این در حالی بود که ایرادات فراوانی از سوی حقوقدانان مختلف با دیدگاه‌های سیاسی متفاوت بر این لایحه وارد شده بود. در جریان تصویب لایحه انتخابات در هفتم بهمن پیش از آنکه مجلس وارد بحث پیرامون لایحه بودجه سال ۱۳۸۲ شود، اولین بند لایحه تغییر قانون انتخابات، یعنی حذف نظارت استصوابی شورای نگهبان به بحث گذاشته و پس از سخنان مخالف و موافق، تصویب شد.

طبق این مصوبه، ماده ۳ قانون انتخابات مجلس مصوب سال ۱۳۷۸ که بیان می‌داشت:« نظارت بر انتخابات مجلس شورای اسلامی برعهده شورای نگهبان است و این نظارت، استصوابی، عام و در تمام مراحل و در تمامی امور مربوط به انتخابات، جاری است »، به این شرح تغییر یافت: «به موجب اصل ۹۹ قانون اساسی ایران، نظارت بر انتخابات مجلس شورای اسلامی بر اساس مفاد این قانون، بر عهده شورای نگهبان است. »

تغییر ماده ۳ قانون انتخابات، هدف اصلی لایحه دولت به شمار می‌آمد؛ چرا که حذف قید نظارت استصوابی از وظایف شورای نگهبان را محقق می‌ساخت. از این رو تغییر این بند، بسیار زودتر از پرداختن به سایر بندها صورت گرفت. سه هفته بعد، در آستانه انتخابات شوراها، کار بررسی لایحه تغییر قانون انتخابات مجلس ادامه یافت و به دنبال حذف نظارت استصوابی، شرط اعتقاد و التزام کاندیداهای مجلس به اسلام و ولایت‌فقیه حذف و صرف مسلمان بودن و ابراز وفاداری به قانون اساسی در فرم ثبت نام، جایگزین این شروط شد. نمایندگان مجلس در یکی دیگر از جلسات خود، با تغییر ۹ ماده از قانون انتخابات، ضمن کاهش نظارت شورای نگهبان بر انتخابات مجلس، نظارت رئیس‌جمهور بر این انتخابات را تصویب کردند! روز ۹ اسفند بود که مجلس ششم، بررسی لایحه تغییر قانون انتخابات را پی گرفت و با تصویب آخرین بندها، رسیدگی به این لایحه را به پایان رساند. همزمان با پایان یافتن بررسی لایحه تغییر قانون انتخابات، اجلاس مجلس خبرگان رهبری برگزار شد. در افتتاحیه این اجلاس، آیت‌الله مشکینی، رئیس مجلس خبرگان، با انتقاد از تخلف نمایندگان مجلس ششم از قانون اساسی تأکید کرد: "خبرگان رهبری از حوادث تلخ داخلی که به دست متصدیان قانون صورت می‌گیرد مانند حذف نظارت استصوابی شورای نگهبان، حذف التزام عملی به ولایت فقیه و اسلام در قانون انتخابات و تأیید صلاحیت برخی ناصالح‌ها (در انتخابات شوراها) که برخلاف نظر صریح امام(ره) می‌باشد، جداً ابراز تأسف می‌کند. مهدی کروبی، رئیس مجلس ششم نیز بعدها ارائه لوایح دوقلو را اشتباه بزرگ خاتمی خواند و گفت: اگر لوایح دوگانه تصویب (تأیید)می شد از بزرگ ترین اشتباهات این مجلس بود و باعث می شد که با بن بست برخورد کنیم بنابراین یکی از مشکلات مجلس ششم همان لوایحی بود که آقای خاتمی ارائه کرد. در آن گیرودار، لوایح دوقلو به مجلس رفت که وضع را به کلی به هم زد زیرا چیز جدیدی بود و حتی خودم نگاه کردم و دیدم که تذکراتی درباره دخالت در امور مجلس دارد. در جلسه ای که من، خاتمی و موسوی خوئینی ها بودیم، گفتم، من مخالف این لایحه هستم، توضیح دادم و گفتم نظارت و سؤال حق مجلس است و نمی توانید بگویید که از این حق خود استفاده نکند. آقای موسوی خوئینی ها هم حرف من را تأیید کرد. تحرک و حرکتی شد که هر چه جلوتر رفتیم شاهد تندتر شدن فضا بودیم بالاخره یک حرکاتی در داخل و خارج مجلس شروع شد که توپ را به زمین مجلس بیندازند. درباره لوایح دوگانه حتی من تذکراتی دادم و جلساتی با شورای نگهبان داشتیم ولی به نتیجه نرسید.

واکنش ها به اعلام دیدگاه شورای نگهبان

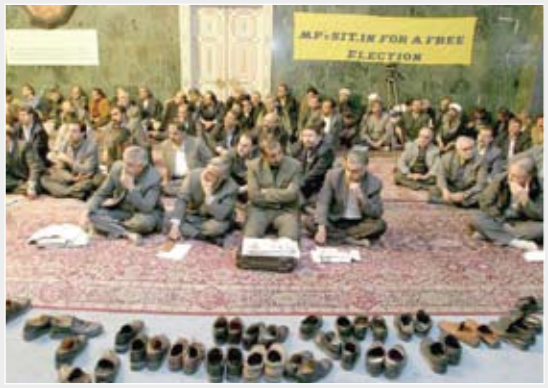
با پایان تعطیلات نوروزی سال ۱۳۸۲ و شروع به کار دوباره مجلس ششم، شورای نگهبان پس از بحث و بررسی لایحه تغییر قانون انتخابات مجلس، این لایحه را در ۳۹ مورد خلاف قانون اساسی و در ۷ مورد خلاف شرع تشخیص داد و آن را رد کرد. اعلام رسمی نظر شورای نگهبان در مورد لایحه انتخابات مجلس، حملات تند مجلس ششم و رسانه های وابسته به آن را در پی‌داشت. روزنامه یاس نو ، ارگان حزب مشارکت، لایحه تغییر قانون انتخابات را بزرگ‌ترین چالش کشور نامید و مدعی شد: مملکت دو راه بیشتر در پیش ندارد: یا باید دیدگاه‌های اعمالی حاکمیت، به سمت پذیرش رأی آزادانه مردم در انتخابات مجلس هفتم پیش برود که لازمه آن لغو نظارت استصوابی است و یا باید نقطه نظرات خاص شورای نگهبان در ارتباط با رد صلاحیت جامه عمل بپوشد .همچنین محمدرضا خاتمی، نایب رئیس مجلس و دبیر کل وقت حزب مشارکت، نیز رفراندوم را تنها گزینه در این شرایط عنوان نمود و مدعی شد که به هیچ وجه از حذف نظارت استصوابی کوتاه نخواهند آمد. در این میان برخی عناصر اپوزیسیون خارج از کشور نیز، به تقویت بحث رفراندوم و تحریک جریانات داخلی پرداختند. علیرضا نوری‌زاده، از عناصر ضدانقلاب مقیم لندن و از مشاوران رادیو اسرائیل، طی مصاحبه‌ای با رادیو صدای آمریکا، رفراندوم را راه پایانی اصلاح‌طلبان دانست و چنین اظهار نظر کرد: در زمینه دو لایحه، یکی را شورای نگهبان رد کرده و تردیدی نیست که دومی را رد خواهد کرد و در برابر، مجلسیانی که قبلاً اصلاح‌طلبانشان عنوان کرده بودند که این لوایح را به مجمع تشخیص مصلحت نظام نمی‌فرستند که داوری کند، به نظر می‌رسد که یگانه راه‌حل، رفراندوم است. در نوزدهم اردیبهشت ۸۲، شورای نگهبان پس از بررسی لایحه تبیین حدود وظایف و اختیارات ریاست جمهوری در جلسات متعدد، این لایحه را نیز در مواردی با قانون اساسی مغایر تشخیص داد و این مغایرت‌ها را در ۱۰ بند به مجلس برای اصلاح بازگرداند. همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد، مجلسی ها حملات مجددی را تدارک دیدند و آتش تویخانه‌های خود را شدیدتر کردند. در این راستا رمضان‌زاده، عضو ارشد حزب مشارکت و سخنگوی دولت اصلاحات، در واکنشی اعلام کرد که: نمی‌دانم رئیس‌جمهور در این باره چه عکس‌العملی نشان خواهد داد. همچنین تاج‌زاده، عضو شاخص حزب مشارکت، درباره اقداماتشان در واکنش به رد لوایح دوگانه، ضمن تهدید به خروج از حاکمیت ، تهدید به تغییر فصل‌هایی از قانون اساسی کرد: اگر این دو لایحه در نهایت تصویب نشود، بخش‌هایی از اصلاح‌طلبان به این نتیجه می‌رسند که با استعفای خود و عدم پذیرش مسئولیت، در شرایطی که قرار نیست آزادی انتخابات و حق شهروندی رعایت شود، صدای اعتراض خود را بلند خواهند کرد. تصور می کنم که ما حتی به سمتی خواهیم رفت که بخشی از اصلاح‌طلبان با ارائه پیشنهادی مشخص، به تغییر فصل‌هایی از قانون اساسی تأکید کنند. علی‌رغم آنکه اعضای ارشد حزب مشارکت مدعی بودند اکثریت نمایندگان حمایت خود را از گزینه‌های همه‌پرسی و استعفا اعلام کرده‌اند، جلسه‌ای که قرار بود برای بحث درباره این گزینه‌ها از سوی فراکسیون مشارکت برگزار شود، هرگز به رسمیت نرسید.همچنین فاش شد که درباره استعفا و همه‌پرسی، فراکسیون حزب مشارکت در مجلس اقدام به نظرسنجی نمود که نتایج آن از ۱۴۳ نماینده عضو این فراکسیون را روزنامه اعتماد چنین افشا کرد: در نظرسنجی انجام شده، دوازده نماینده مستقیماً طالب استعفا بوده‌اند. برخی نیز معتقد بوده‌اند که رئیس‌جمهور خود باید استعفا بدهد. ظاهراً رئیس‌جمهور نیز در پاسخ به این دیدگاه گفته است که نمایندگان معتقد به استعفا خود باید به این اقدام مبادرت ورزند.

ارسال اهانت‌نامه به مقام معظم رهبری

با آشکار شدن شکست اجرای تهدیدات مجلس ششمی ها و عدم همراهی دیگر نمایندگان با آنان برای جنجال‌آفرینی بر سر رد لوایح دوگانه، برخی نمایندگان مجلس ششم دست به یک اقدام جنجالی و البته اهانت‌آمیز زدند و آن نگارش توهین‌نامه ای خطاب به مقام معظم رهبری بود که حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب به امضای برخی از نمایندگان مجلس رسانده بودند. نگارش این نامه و انتشارش در آن شرایط مخاطره‌آمیز، قطعاً ضدامنیت ملی و اقدامی در جهت خواست دشمنان نظام بود. این توهین‌نامه پیش از آنکه به‌دست مقام معظم رهبری برسد در سایت‌های اینترنتی منعکس گردید و برای مدتی، خوراک تبلیغاتی رسانه‌های غربی مخالف نظام جمهوری اسلامی را فراهم نمود. در بخش‌هایی از این نامه آمده است: با این‌حال و روز کشور، فرصت چندانی باقی نمانده است. غالب مردم ناراضی و ناامید، اکثریت نخبگان ساکت یا مهاجر، سرمایه‌های مادی گریزان و نیروهای خارجی از هر طرف کشور را احاطه کرده‌اند. با این وضع برای آینده کشور دو حالت بیشتر متصور نیست یا دیکتاتوری و استبداد که در خوشبینانه‌ترین حالت، فرجامی جز وابستگی و در نهایت فروپاشی یا استحاله ندارد و یا بازگشت به اصول قانون اساسی و تمکین صادقانه به قواعد دموکراتیک . ۱۲۷ نماینده مجلس ششم در سطور دیگر توهین‌نامه نیز این ادبیات را به کار بردند و در قسمت پایانی آن با هتک حرمت مقام معظم رهبری، از ایشان تقاضای عذرخواهی کردند: اگر جام زهری باید نوشید، قبل از آنکه کیان نظام و مهم‌تر از آن استقلال و تمامیت ارضی کشور در مخاطره قرار گیرد، باید نوشیده شود و بی‌تردید این برخورد خردمندانه و متواضعانه، از سوی ملت با همان پاداشی مواجه می‌شود که امام عزیز راحل روبه‌رو شد. به دنبال این نامه، بیانیه‌ای تهدیدآمیز نیز از سوی ائتلاف «حزب مشارکت، سازمان مجاهدین و عناصر گردهمایی اپوزیسیون داخلی نظیر نهضت آزادی و ملی ـ مذهبی‌ها » منتشر گردید. افراطیون در این بیانیه که در روزنامه یاس‌نو، جریده وقت حزب مشارکت، انتشار یافت، تهدید کردند که نامه‌هایی زهرآگین‌تر در صورت تن ندادن به خواسته‌های غیرقانونی‌شان خواهند نوشت: چنانچه نامه ملایم و محترمانه نمایندگان که در آن همه شئون رسمی و متعارف لحاظ شده است، پسند خاطر عده‌ای قرار نگیرد، ای بسا باید روزی را چشم داشت که قلم‌هایی تیزتر برای نگارش عباراتی صریح‌تر و عاری از ملاحظات مرسوم و متعارف به گردش در آید. ائتلاف حزب مشارکت با گروه‌های اپوزیسیون داخل‌نشین، نشان از آن داشت که آنان با سرعتی عجیب در راه فاصله گرفتن از نظام هستند . با تصویب شورای عالی امنیت ملی به ریاست محمدخاتمی، تمام روزنامه ها از انتشار نامه ۱۲۷ نماینده و ارائه خبر و تحلیل له یا علیه آن منع شدند اما روزنامه نوروز وابسته به حزب مشارکت با درج اطلاعیه شورای عالی امنیت ملی برخی از بخش های صفحه اول، دوم و سوم اش را به صورت سفید چاپ کرد که این مسئله به شدت مورد اعتراض علی ربیعی مشاور امنیتی خاتمی قرار گرفت و ربیعی این اقدام را تمسخر قانون خواند . مهدی کروبی در باره این نامه نگاری می گوید: نامه را نمایندگان روی سایت ها قرار دادند. در آن روزها بود که یکی از نمایندگان اقلیت های مذهبی به دفتر من آمد و گفت که برخی از دوستان می آیند و بالای سر من می ایستند و امضا می گیرند و من آمده ام که صریحا از این امضا اعلام برائت کنم. عده ای مکرر می آمدند و می گفتند که ما فکر می کردیم این نامه محرمانه است و حتی عده ای می گفتند که از اصل ماجرا خبر نداشتند و از امضای آن ابراز پشیمانی می کردند. وی می افزاید که روز شنبه بود که به جلسه شورای عالی امنیت ملی رفته بودیم احساس کردم که وضع مطلوبی حاکم نیست و بخش مهمی از اعضا و بویژه نیروهای مسلح از اوضاع ناراحت هستند. در همان حال دیدم که یکی از فرماندهان نظامی آنجا در حال توزیع نامه است، برخی اسامی را من آنجا دیدم و البته می دانستم که بسیاری با رضایت آن را امضا نکرده اند، بارها به دوستان گفته بودم که از بچه های مجلس با این روش امضا نگیرید، از کسانی امضا بگیرید که پایش بایستند. در جلسه شورای امنیت ملی، دیدیم آقای خاتمی بسیار برافروخته شد و نامه ای به رئیس دفترش که برادرش بود نوشت و گفت به روزنامه ها اعلام کنید نامه را منتشر نکنند، بعد هم آقای ربیعی را فرستادیم که حتماً تأکید شود، روزنامه ها آن را منتشر نکنند. همان جا آقای خاتمی با توجه به حساسیت مجلس گفت: در مجلس نامه را نخوانید. من آمدم خودم بر کارم تکیه کردم، بنا هم نداشتم از کسی هزینه کنم و هزینه هم نکردم. همان شب یک فرد مهم و حساس به من تلفن کرد و گفت: اگر این نامه در مجلس خوانده شود رادیو مجلس قطع می شود، من هم به آنها گفتم که شما نباید رادیو را قطع کنید زیرا رادیو مجلس در اختیار رئیس مجلس است و با دستور رئیس قطع می شود ولی من جلوی این قضیه را می گیرم و حتی اگر هم لازم باشد می گویم که رادیو را قطع کنند اگر شما این کار را بکنید اوضاع به هم می ریزد. در آن روز هر چی تلاش کردند امضا را به حدی برسانند که در صحن علنی، نامه خوانده شود امضا به حد لازم نرسید. در همان روزها قرار بود آقای رسول مهرپرور نطق کند که شنیدم او را قانع کرده اند تا نامه را در نطق خود بخواند. تا او خواست پشت تریبون قرار گیرد من به او سه پیشنهاد کردم و گفتم: یا نطق خود را کنار بگذار و یا اینکه نطق عادی خود را بخوان و یا من رادیو را قطع می کنم. آقای مهرپرور راه دوم را انتخاب کرد و نطقش را ادامه داد و او بهترین راه را انتخاب کرد. در این ماجرا گروهی خاص در درون مجلس با هماهنگی گروهی در خارج حرکت ها را کنترل و هدایت می کردند.

پایان سناریوی ماراتنی لوایح دوگانه

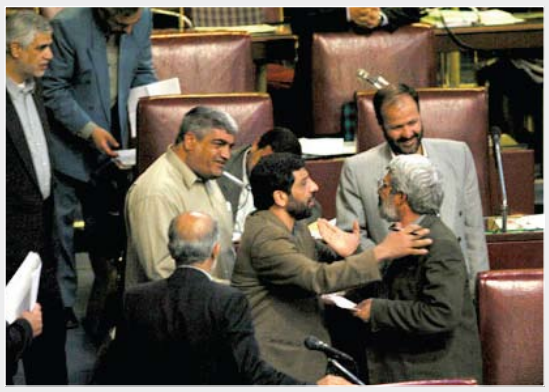
کمیسیون‌های سه جانبه مجلس، دولت و شورای نگهبان ادامه بحث درباره لوایح دوگانه را بر عهده گرفتند. این مذاکرات در طول تابستان سال ۱۳۸۲ میان نمایندگان دولت، مجلس و شورای نگهبان پی‌گیری شد؛ اما با توجه به اصرار نمایندگان مجلس و دولت بر عدم اصلاح بندهای مورد ایراد شورای نگهبان، این مذاکرات عملاً به بن‌بستی بی‌برگشت ختم شد. بدین‌ترتیب پرونده ماراتنی لوایح دوگانه که طی یک سال و نیم از سوی دولت خاتمی و مجلس ششم تعقیب می‌شد، مهروموم می‌گردد. به اعتقاد تحلیلگران، تهیه و ارائه لوایح دوگانه تاکتیکی معطوف به انتخابات مجلس هفتم و برای تأثیرگذاری بر این انتخابات، از طریق کاستن از اختیارات نظارتی شورای نگهبان و افزایش دایره اختیارات قوه مجریه بوده است. بر همین اساس بود که در پایان تابستان ۱۳۸۲، هنگامی که امیدی برای مشارکتی‌ها جهت پی‌گیری این لوایح باقی نمانده بود و زمانی که جرقه برگزاری انتخابات مجلس هفتم به تدریج زده شد، لوایح دوگانه دیگر ابزار مناسبی برای بهره‌گیری در انتخابات مجلس هفتم به حساب نیامد. این را به صراحت می‌توان در سخنان محسن میردامادی، دبیر کل حال حاضر حزب مشارکت، مشاهده کرد. میردامادی در گفت و گویی با روزنامه ایران در روز ۱۵ شهریور ۸۲ از بی‌ارزش شدن لوایح دوگانه سخن گفت و اعتراف کرد که: بنده معتقدم لوایح ارزش قبلی خود را از دست داده است. محمد خاتمی نیز که از ابتدا خواستار پایان کار در مجلس شده بود و گفته بود که نمی خواهد این لوایح به مجمع تشخیص برود با ارسال نامه ای به مهدی کروبی رئیس مجلس وقت خواستار بازپس گیری لوایح دوقلو شد.خاتمی در بخشی از نامه خود خطاب به کروبی نوشت: «شورای محترم نگهبان حتی به رغم مصوبات روشن و متقن پیشین خود در مورد وظایف و اختیارات رئیس جمهوری هر دو لایحه را با اشکالات فراوان به مجلس بازگرداند و با وجود انعطاف نمایندگان مجلس و نمایندگان دولت همچنان بر نظرات خود پافشاری می کند.» رئیس جمهوری دولت اصلاحات در خاتمه این نامه نوشت: «به هر حال از آن جهت که احتمال می دهم باقی ماندن این دو لایحه در دستور کار مجلس در آینده موجب تغییرات بیشتری برخلاف روح کلی و حقوق و منافع مردم و نقش و موقعیت رئیس جمهوری شود با توجه به اینکه این دو لایحه به تصویب نهایی نرسیده، تقاضای استرداد آنها را از مجلس شورای اسلامی دارم.» به نوشته روزنامه سرمایه ، استرداد لوایح دوقلوی خاتمی تنها سوت پایانی بود بر مجادله یک سال و نیمه دو جناح حاکم بلکه به عقیده ناظران در واقع پایان دوره ای از اقدامات ناموفق خاتمی و همراهانش بود که می کوشیدند با توسل به آنها اصلاحات را به پیش ببرند.











۱۳۵۷
۱۳۵۸
۱۳۵۹
۱۳۶۰
۱۳۶۱
۱۳۶۲
۱۳۶۳
۱۳۶۴
۱۳۶۵
۱۳۶۶
۱۳۶۷
۱۳۶۸
۱۳۶۹
۱۳۷۰
۱۳۷۱
۱۳۷۲
۱۳۷۳
۱۳۷۴
۱۳۷۵
۱۳۷۶
۱۳۷۷
۱۳۷۸
۱۳۷۹
۱۳۸۰
۱۳۸۱
۱۳۸۲
۱۳۸۳
۱۳۸۴
۱۳۸۵
۱۳۸۶
۱۳۸۷
۱۳۸۸

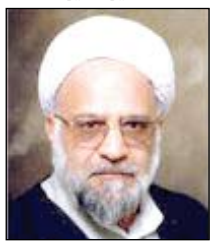
۱۳۸۲

برگزیدگان انتخابات هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی

صعود آبادگران


غلامعلی حداد عادل


حسین فدایی


غلامرضا مصباحی مقدم


سید علی ریاض


محمد خوش چهره


حسین نجابت


مهدی کوچک زاده


علی زاکانی

برخی از اعضای ائتلاف آبادگران

با شروع دهه فجر سال ۱۳۸۲ در حالی رقابت‌های انتخاباتی مجلس هفتم آغاز شد که هنوز تحصن ۱۰۰ نماینده مجلس ششم پایان نیافته بود. رد صلاحیت تعدادی از کاندیداها و فضای سیاسی حاکم بر کشور که نتیجه تندروی‌های دوران توسعه سیاسی بود، نگرانی‌هایی را درباره میزان شرکت مردمی در انتخابات ایجاد کرده بود. تحریم غیررسمی انتخابات از سوی حزب مشارکت و سازمان مجاهدین حضور ۸ گروه اصلاح‌طلب به محوریت مجمع روحانیون مبارز اولین تحرک طرفداران دولت خاتمی برای حضور در انتخابات بود. مهدی کروبی و یارانش که مخالف تحصن نمایندگان مشارکتی مجلس ششم بودند با چراغ سبز خاتمی رئیس جمهور وقت با عنوان «ائتلاف برای ایران» وارد صحنه انتخابات شدند. مهدی کروبی بعدها درباره تحصن مجلس ششم گفت: در آن مقطع من در جریان تحصن نبودم اما زمانی که رهبری وارد قضیه شدند و شورای نگهبان را احضار کردند و خودشان وارد شدند، همه ما پافشاری کردیم تا تحصن بر هم بخورد که البته حرف ما را گوش ندادند. حتی من برای آن‌که در تاریخ هم بماند، یک نامه‌ای نوشتم که در آن عنوان کرده بودم مقام معظم رهبری خواستند که تحصن را بر هم بزنیم، ما هم چنین درخواستی داریم؛ یعنی از زمانی که رهبری وارد این قضیه شدند و آنها تحصن را بر هم نزدند، من دیگر آن بخش را قبول ندارم و بارها هم این را اعلام کرده‌ام. محمدرضا خاتمی، دبیرکل وقت حزب مشارکت هم در گفت‌وگویی می‌پذیرد که خاتمی مخالف تحصن بود اما ما کاری به موافقت یا مخالفت خاتمی نداشتیم. به هر روی در فهرست انتخاباتی ائتلاف برای ایران در تهران که ریاست ستادش برعهده علی اکبر محتشمی‌پور بود، اسامی افراد مشهوری همچون مهدی کروبی، مجید انصاری، رسول منتجب نیا، سیدمحمود دعایی، محمد اشرفی اصفهانی، محمدرضا عباسی فرد، الیاس حضرتی، علی هاشمی و علیرضا محجوب دیده می‌شد. همچنین حضور میرمحمد صادقی، سخنگوی سابق قوه قضائیه، عباسی‌فرد عضو حقوقدان و مستعفی شورای نگهبان، عباس جعفر علی جاسبی مدیر مسئول وقت روزنامه آفرینش و برادر عبدالله جاسبی، رئیس دانشگاه آزاد اسلامی در لیست جبهه اصلاح‌طلبان قابل تأمل بود. از سوی دیگر محسن رضایی که در سال‌های آغازین دهه ۸۰ فعالیت‌های سیاسی‌اش را گسترده‌تر دنبال می‌کرد، با محوریت امیرعلی امیری و عبدالحسین روح‌الامینی فهرست انتخاباتی خدمتگزاران مستقل ایران اسلامی را ارائه دادند. در این فهرست برخی افراد فرهنگی مانند حسن بلخاری، رضا روستاآزاد و مهری سویزی حضور داشتند.

گام دوم آبادگران

اما در جبهه اصولگرایان، شورای هماهنگی نیروهای انقلاب که در آن سال در اوج هماهنگی قرار داشتند، در جلسات متعدد شورای مرکزی که با حضور شـخصیت‌هایی همچون احمدی نژاد، ناطق نوری، لاریجانی، فدایی، باهنر و حدادعادل برگزار می‌شـد، درصدد ایجاد فهرستی فراگیر بودند. پس از چند ماه ائتلاف آبادگران که تابلوی شورای هماهنگی بود، اعلام موجودیت کرد. حضور شخصیت‌های تحصیلکرده و کمتر شناخته شده در کنار چند لیدر سیاسی و سهمیه‌بندی نامحسوس از جمله ویژگی‌های فهرست آبادگران بود. غلامعلی حدادعادل به عنوان سرلیست در کنار شخصیت‌هایی همچون احمد توکلی و داود دانش جعفری قرار گرفته بود. عباسعلی اختری، غلامرضا مصباحی، معاونت پژوهشی وقت دانشگاه امام صادق، سیدمهدی طباطبایی منبری معروف تهران و احمد احمدی، استادی که از دوم خرداد برائت جست، روحانیون حاضر در لیست بودند. اعضای جناح راست سازمان مجاهدین انقلاب نیز جایگاه خاصی در فهرست آبادگران داشتند. حسین فدایی، حسین مظفر، الیاس نادران و حمیدرضا کاتوزیان از اعضای سابق سازمان مجاهدین انقلاب در سال‌های اولیه انقلاب بودند. منوچهر متکی، فاطمه رهبر و علی عباسپور نیز جزو سهمیه سنتی‌های جناح راست بودند اما در واقع شاکله فهرست آبادگران را اعضای شورای مرکزی جمعیت ایثارگران و یا نزدیکان غلامعلی حدادعادل تشکیل می‌دادند، به گونه‌ای که فدایی رئیس ستاد انتخاباتی آبادگران شد و علی زاکانی قائم مقامی او را برعهده گرفت. احمد توکلی، فاطمه آلیا، سعید ابوطالب، لاله افتخاری، عماد افروغ، محمد خوش چهره، داود دانش جعفری، سیدعلی ریاض، علیرضا زاکانی، پرویز سروری، حسین شیخ الاسلام، نفیسه فیاض بخش، حمیدرضا کاتوزیان، زینب کدخدا، مهدی کوچک زاده، حسین مظفر، الیاس نادران و حسین نجابت یا از اعضای شورای مرکزی جمعیت ایثارگران بودند و یا از نزدیکان غلامعلی حدادعادل محسوب می‌شدند. این مسئله، مسئله‌ای نبود که از نظر سنتی‌های اصولگرایان پنهان بماند. عسگراولادی، بادامچیان، غفوری فرد و آل‌اسحاق اعضای شورای مرکزی مؤتلفه بودند که علی‌رغم کاندیداتوری در فهرست آبادگران قرار نگرفته بودند. سران مؤتلفه پس از این حذف تصمیم گرفتند تا فهرستی با عنوان ۲۲+۸ منتشر کنند و با حذف هشت عضو لیست آبادگران مانند حسین فدایی، حسین مظفر و مهدی کوچک زاده کاندیداهای نزدیک به خود را وارد فهرست کنند. اما در حالی که حتی پوسترها و تراکت‌های این اقدام نیز آماده شده بود، با تماس آیت‌الله مهدوی کنی با عسکراولادی، این موضوع منتفی شد و دعوای داخلی شورای هماهنگی تا انتخابات ریاست جمهوری سال بعد مسکوت ماند.

انتخابات

انتخابات در روز اول اسفند سال ۱۳۸۲ برگزار شد و نتایج همان گونه که پیش‌بینی‌ها نشان می‌داد، به نفع آبادگران بود. غلامعلی حدادعادل در صدر فهرست تهران نشست و احمد توکلی، امیررضا خادم، سیدمحمد مهدی طباطبایی، احمد احمدی و حسین مظفر با فاصله پشت سر او قرار گرفتند. در انتهای فهرست ۳۰ نفره نیز زینب کدخدا و علیرضا محجوب قرار گرفتند. مهدی کروبی نیز که آرایش به ۲۰۰ هزار نرسیده بود، پیش از پایان اعلام نتایج انصراف داد. اصلاح‌طلبان مشهوری همچون مجید انصاری، سهیلا جلودارزاده و جمیله کدیور در رده‌های ۳۰ به بعد قرار گرفتند.

رمز عبور



حضور مقامات دولتی در تحصن



حضور ملی – مذهبی ها در تحصن



تحصن هیچ حامی ای جز خود نمایندگان رد صلاحیت شده نداشت



مهدی کروبی با تحصن مخالف بود

گزارشی از اعتراض برخی نمایندگان مجلس ششم به رد صلاحیتشان در انتخابات مجلس هفتم

سناریوی تحصن

از مدت‌ها پیش از آغاز روند رسـمی انتخابات مجلس هفتم، تندروها طرح‌ها و لوایحی را در مجلس ششـم به تصویب رساندند تا بر بررسی صلاحیت کاندیداها توسـط شورای نگهبان و هیأت‌های نظارت منتخب آن، تأثیر بگذارند. لایحه تغییر قانون انتخابات که پیشتر بحث گردید، از اصلی‌ترین برنامه‌های حزب مشارکت جهت این مقصود قلمداد می‌شـود. هدف از لایحه مذکور سلب اختیار شـورای نگهبان درخصوص بررسـی صلاحیت کاندیداهای مجلس بوده‌است و همان‌طور که آوردیم این لایحه اشکالات عدیده ای داشت که به بن‌بست رسید.

مشـارکتی‌ها پس از ناکامی در این مقصـود در صدد برآمدند تا روند بررسـی صلاحیت‌ها به خصوص صلاحیت نمایندگان تندروی مجلس ششم را سـد نمایند و از طریق تاکتیک‌های جنگ روانی عدم صلاحیت‌شـان را تأیید و باطل را حق جلوه دهند.

بر همین اساس، فرمان هجمه‌ها و حملات گسترده با هدف ایجاد یک فضای سـنگین روانی برای شورای نگهبان و هیأت‌های نظارت آن صادر شد تا در مقطع بررسی صلاحیت کاندیداها برای مجلس هفتم، شورای نگهبان نتواند به درسـتی وظایف نظارتی خود را انجام دهـد و در اعمال کامل قانون در احراز شرایط قانونی داوطلبان دچار رعب شود. محسن آرمین در نخستین روزهای مهر ۱۳۸۲، محورهای اصلی اسـتراتژی حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب تا زمان شـروع روند انتخابات را «فشـار بر شورای نگهبان برای جلوگیری از رد صلاحیت‌شان» دانست. پس از اعلام این استراتژی ، هجمه به شورای نگهبان شروع شد؛ در آستانه شروع بررسی صلاحیت‌ها توسط هیأت‌های نظارت « سکوت نمی‌کنیم » تیتر حملات مطبوعاتی حزب مشارکت بر صفحات نخست نشریات وابسته به حزب مشارکت نقش بست. در این راستا محسن میردامادی، قائم‌مقام دبیرکل وقت حزب مشـارکت و رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس ششم، در گفت و گو با روزنامه یاس نو با اشاره به اعمال نظارت استصوابی از سوی شورای نگهبان، این نهاد را به دو مرحله‌ای کردن انتخابات متهم ساخت. وی همچنین رد صلاحیت کاندیداهای حزبش اعم از حاضران در مجلس ششم و نامزدهای مجلس هفتم را موجب برگزاری غیرآزادانه انتخابات دانست.

حمله بعدی اما شـدیدتر حزب مشارکت، از سوی دبیر کل این حزب صورت گرفت. بنابراین محمدرضا خاتمی دبیر کل حزب مشارکت و نایب رئیس مجلس ششـم، پیشـاپیش شـورای نگهبان و هیأت‌های نظارت را به عملکرد غیرقانونی و مغایر قانون اساسـی متهم سـاخت و خواستار برخورد رئیس‌جمهور با این عملکرد گردید: « ... آنچه از رئیس‌جمهور به عنوان مسـئول اجرای قانون اساسـی انتظار می‌رود این اسـت که جلوی تخطی‌ها و تخلفاتـی که برای آن (برگزاری انتخابات) پیش‌بینی نشده که کجا رسیدگی کند که خلاف قانون اساسی نیز هست از جمله در شورای نگهبان را بگیرد » .وی سپس بدون ارائه هیچ‌گونه مستندی، هیأت‌های نظارت را متهم به عدم التزام به قانون اساسی نمود.

با نزدیک شدن به ۲۰ دی ۱۳۸۲، تاریخ اعلام نظر نهایی هیأت‌های نظارت درخصوص صلاحیت کاندیداهای مجلس هفتم، حملات تندروها فزونی یافـت. رضا خاتمی، دبیر کل حزب مشـارکت، در ۱۷ دی طی مصاحبه‌ای در جمـع خبرنگاران مطبوعـات داخلی و خارجی با طرح ایـن ادعا که هر چه رد صلاحیت‌ها گسترده‌تر باشد، مشارکت مردم کمتر و در نتیجه مشروعیت نظام خدشـه‌دار خواهد شد، اظهار داشت: ما در برابر هرگونه رد صلاحیت غیرقانونی ایستادگی می کنیم و آن را نخواهیم پذیرفت و زیر بار آن نخواهیم رفت. تاجزاده، عنصر جنجالی حزب مشارکت نیز در مصاحبه‌ای با مطرح نمودن اینکه جنبش اصلاحی آخرین انتخاب ملت ما در چارچوب جمهوری اسلامی است و شکست اصلاحات به معنای شکست جمهوری اسلامی است، تهدید کرد: فضا به‌گونه‌ای نیست که شورای نگهبان جرأت کند که پانصد نفر را رد صلاحیت کند، نه اینکه دلشان نمی‌خواهد یا اگر شرایط عادی بود، این کار را نمی‌کردند، چون می‌دانند اصلاح‌طلبـان در این زمینه برنامه‌هایی جدی را اجرا می‌کنند . وی در ادامه، با تعابیری تند، عملکرد شـورای نگهبان را با عملکرد منافقین مقایسه کرد و آن را یکی دانست.

در آستانه اعلام نظر هیأت‌های نظارت درخصوص صلاحیت کاندیداها، تهدیدات به اوج خود رسـید. داوود سلیمانی، از اعضای حزب مشارکت، پیشنهاد تعویق یا تحریم انتخابات را در صورت رد صلاحیت گسترده اصلاح‌طلبان مطرح کرد: در صورت رد صلاحیت‌های گسـترده و غیرقانونی و زیر سؤال بردن اصل انتخابات، هیچ یک از گروه‌های سیاسـی منصف در انتخابات فرمایشی شرکت نخواهنـد کرد... در صورت رد صلاحیت‌های غیرقانونی، مجلس و رئیس‌جمهور با این مسـئله برخورد خواهند کرد. این برخورد ممکن اسـت غیرقانونی خواندن انتخابات، به تعویق انداختن زمان آن و در نهایت تحریم انتخابات باشد.

روز ۲۰ دی هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات مجلس هفتم اطلاعیه‌ای صادر نمود و ضمن اعلام پایان رسـیدگی به صلاحیت کاندیداها در هیأت‌های نظارت استان‌ها، روند بررسی صلاحیت‌ها و نیز نحوه اعتراض کاندیداهایی را که صلاحیت آنها رد یا احراز نشده، تشریح نمود. در بیانیه شش ماده‌ای هیأت مرکزی نظـارت با تأکید بر جایگاه والای مجلس در نظام اسـلامی و اشـاره به موادی از قانون اساسـی که شرایط خاص داوطلبان نمایندگان مجلس را تشریح کرده، چنیـن آمده بود: ... ۳ – ضمن سـپاس از تلاش‌ها و زحمات هیأت‌های اجرایی، ناچار به بیان این واقعیت تلخ هسـتیم که در برخی موارد و به‌رغم وجود مدارک مستند و اعلام نظر مراجع قانونی، این هیأت‌ها خواسته یا ناخواسته، در عمل به قانون موفق نبوده‌اند. نتیجه این کوتاهی، تأیید صلاحیت برخی افراد بود که فساد مالی، سوءشهرت، سابقه سرقت و محکومیت قضایی یا هواداری از گروهک‌های غیرقانونی و نیز اعتیاد آنان از سوی مراجع ذی‌ربط اعلام گشته بود.

۴ ـ بـا توجـه به این واقعیت که بر دشـواری و حجم کار هیأت‌های نظارت می‌افزود، این هیأت‌ها به منظور اجرای ماده سـه قانون نظارت شـورای نگهبـان بر انتخابـات، که طبق آن هیـأت مرکزی نظارت بر کلیـه مراحل و جریان‌های انتخاباتی و اقدامات وزارت کشور در امر انتخابات و هیأت‌های اجرایی و تشخیص صلاحیت نامزدهای نمایندگی و حسن جریان انتخابات نظارت خواهد کرد و با تکیه به مواد ۴۸، ۴۹ و ۵۰ قانون انتخابات به بررسی صلاحیت داوطلبان ثبت نام شـده، پرداختند. با این بررسی که به مدت هفت روز و با صرف بیش از یک صد هزار نفر ساعت انجام شد، براساس مستندات قانونی و استعلامات واصله از مراجع چهارگانه و بررسی‌های لازم در محل، تعدادی از داوطلبان ثبت نام شده، فاقد شرایط قانونی شناخته شده‌اند.

۵– افزون بر موارد فوق، شماری از داوطلبان به دلیل عدم ارائه نشانی درست، شناسایی نشدند و در نتیجه این هیأت نتوانست صلاحیت آنان را احراز و تأیید کند. شـمار بالای این‌گونه ثبت نام‌ها در این دوره از انتخابات قابل تأمل و نشانه ضعف آموزش‌های قانونی یا وجود اراده‌ای برای افزایش تعداد آنان است.

۶– بدیهی است که این داوطلبان و نیز داوطلبانی که صلاحیت آنان رد شده است، حق خواهند داشت تا پس از ابلاغ وضعیت آنان از سوی فرمانداری حوزه‌هـای انتخابیه و در مهلت قانونی، اعتراض خویش را به هیأت‌های نظارت استان‌ها یا شـورای محترم نگهبان تسلیم نمایند. پس از آن شورای نگهبان به عنوان حافظ حقوق شـهروندان و ضامن سـلامت برگزاری انتخابات همچون گذشـته، آماده رسـیدگی نهایی به این اعتراضات و احقاق حقوق مردم است تا به خواسـت خدا، شـاهد برگ زرین دیگری از عزت و افتخار مردم سربلند ایران باشیم.

واکنش به اعلام نظر هیأت‌های نظارت

حزب مشارکت و برخی نمایندگان مجلس ششم در برابر اعلام نظر هیأت‌های نظارت در مورد صلاحیت کاندیداها، موضع‌گیری تندی اتخاذ کردند. محسـن میردامادی رد صلاحیت کاندیداها را کودتای غیرنظامی دانست. حزب مشـارکت در تاریخ ۲۳ دی با صدور بیانیـه‌ای رد صلاحیت کاندیداها را اقدامی مغایر «حقوق اساسی ملت» و « بدعتی بزرگ در جهت استحاله نظام جمهوری اسلامی و تهی کردن نظام از جمهوریت» نامید. حزب مشارکت در این بیانیه پا را از این فراتر نهاد و خواستار عزل یکایک اعضای هیأت مرکزی نظارت شد: ما از آنجایی که استحاله نظام را از جمهوری اسلامی ، به یک نظام بسته و استبدادی، خیانت ملی می‌دانیم و همچنین با توجه به شرایط سیاسی داخلی هرگونه اقدام غیرقانونی را توسط نهادهای حکومت، علیه امنیت و منافع ملی ارزیابی می کنیم، نسبت به عواقب این نوع اقدامات هشدار می‌دهیم و خواستار عزل یکایک اعضای هیأت مرکزی نظارت هستیم .

تحصن معترضان

با اعلام نتایج بررسـی صلاحیت کاندیداهای انتخابات هفتمین دوره مجلس توسط هیأت‌های نظارت شورای نگهبان، واکنش‌های متعددی از سوی معترضان بروز یافت که تحصن با هدایت و سازماندهی گروه سه نفره بهزادنبوی، تـاج زاده و محمدرضـا خاتمی، جنجالی‌ترین واکنش صورت گرفته به حسـاب می‌آمد. روز ۲۱ دی ماه یعنی ۲۴ ساعت پس از اعلام نظر هیأت مرکزی نظارت درخصوص صلاحیت کاندیداهای مجلس هفتم، در مجلس ششـم اتفاقاتی در شرف وقوع بود. ابتدا شمس‌الدین وهابی، عضو ارشد حزب مشارکت در مجلس ششـم، به عنوان نطق قبل از دسـتور، بیانیه‌ای را قرائت کـرد که در آن ضمن محکومیت رد صلاحیت‌ها، از تحصن سخن به میان آمده بود. امضاکنندگان این بیانیـه، رد صلاحیت‌های صورت گرفته را محکوم به بطلان قلمداد نمودند. در پایان بیانیه، امضا کنندگان آن، با اعلام ایسـتادگی در برابر نظر هیأت نظارت و شـورای نگهبان، تحصن را در اعتراض به رد صلاحیت‌شان رسماً اعلام نمودند: «... تا زمانی که لازم باشـد در مجلس شـورای اسـلامی متحصن می‌شویم .» در ادامـه جلیل سـازگارنژاد، دیگر عضو حزب مشـارکت در مجلس ششـم، از هیأت رئیسـه و رئیس مجلس خواسـت تا با توجه به رد صلاحیت هشتاد تن از اصلاح‌طلبان، این موضوع را پیگیری نمایند. وی در ادامه خواستار ترک جلسه از جانب نمایندگان شد تا در این مدت رئیس مجلس موضوع را پیگیری کند. ساعت ۴ بعـد از ظهر تحصن در راهروی مجلس آغاز گردید. بهزاد نبوی به خبرنگاران اعلام کرد که تمام تدارکات لازم برای تداوم تحصن، پیش‌بینی شده‌است و لوازم خواب و خوراک مهیا گردیده است. طراحان تحصن به شکلی برنامه‌ریزی نموده

بودند که صدای حرکت جنجالی‌شان را به رسانه های غربی منتقل کنند. بر این اساس خبرنگاران بنگاه‌های خبری غربی قبل از آغاز تحصن دوربین‌های خود را آماده پوشش لحظه به لحظه تحصن می‌نمایند، به گونه‌ای که گزارش جلسه صبح همان روز و ترک صحن مجلس به صورت زنده و مستقیم توسط چند تلویزیون بیگانه پخش گردید. در روز دوم تحصن، محمدرضا خاتمی، دبیر کل وقت حزب مشـارکت، در مقام سخنگوی متحصنین، طی یک کنفرانس مطبوعاتی، مدعی شد که: انتخابات با استفاده از نظارت استصوابی مسئله جدیدی نیست و هیچ‌کس انتظار ندارد کشوری مانند ایران انتخابات آزاد داشته باشد! وی در ادامه، اتهام ایجاد مجلس فرمایشی و مهره چینی را وارد کرد: هدف آنها تبدیل کردن مجلس هفتم به جایی مانند شورای شهر است؛ یعنی تصمیمات از جای دیگری گرفته می‌شود و مجلس به صورت فرمایشی اداره خواهد شد . متحصنین برای کاستن از فشار افـکار عمومی مبنی بر اینکه آنها برای اعتراض به موضوعی شـخصی، وظیفه قانونی مجلس را رها نموده‌اند، در بیانیه شماره سه خود ضمن تکذیب این مسئله، استفاده ابزاری و شخصی از تریبون مجلس را اعلام کردند: در عین تداوم تحصن در صحن علنی مجلس، امروز از طریق نطق پیش از دستور، نمایندگان به تشریح ابعاد خطری که کیان جمهوری اسلامی را تهدید می کند خواهند پرداخت و بیانیه مورد نظر متحصنین از طریق این نطق قرائت خواهد شد.

در ادامه تحصن، متحصنین در بیانیه شماره شش خود، استراتژی اصلی طراحان تحصن را که انتقال فشار و کسب امتیاز بود، عیان ساختند. آنان ضمن آنکه مذاکره و رایزنی را در سطح بزرگان نظام به عنوان کانال اصلی امتیازگیری نفی نکردند، بر ادامه تحصن به عنوان ابزار فشار تا تجدیدنظر در رد صلاحیت‌شان تأکید نمودند.تندروها در راستای افزایش فشارهایشان، در بیانیه شماره شش خود، طرح روزه سیاسی و استعفا را به سناریوی تحصن افزودند: جمعی از نمایندگان مجلس شورای اسـلامی تصمیم گرفته‌اند از امروز به تدریج از سمت نمایندگی مجلس شورای اسـلامی اسـتعفا دهند... اعتراضات نمایندگان مجلس شورای اسـلامی در مخالفت با نظارت استصوابی سلیقه‌ای و نقض آشکار حق حاکمیت ملت از روز شـنبه ۲۷ دی ماه وارد مرحله تازه‌ای خواهد شد و امنای شما علاوه بر ادامه تحصن، لب بر طعام خواهند بست و به روزه می‌نشینند .اما انتشار عکس درخصوص شروع روزه سیاسی متحصنین در صفحه نخست یک روزنامه، خشم مردم را نسبت به آنان برانگیخت. در این تصویر، محسن میردامادی، عضو ارشد حزب مشـارکت و رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس ششم به تصویر کشیده شد، در حالی که روی میز غذای او خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هایی که برای چند نفر کفایت می‌کرد، چیده شده بود و زیر این تصویر جمله آغاز روزه سیاسی متحصنین آمده بود. چند روز بعد یک روزنامه چاپ عصر تهران نوشت: پس از به صدا درآمدن زنگ روزه سیاسی، برخی تحصن‌کنندگان در طول روز با کیف‌های سامسونت به سوی دستشویی مجلس حرکت می‌کردند و در آنجا دور از چشم دیگران رفع جوع می‌نمودند؛ به گونه‌ای که در داخل این مکان، کاغذهای ساندویچ متعددی به چشم می‌خورد.

نقش دولت خاتمی در تحصن

در نخسـتین روز تحصن افرادی چون معصومه ابتکار، رحیم عبادی، محمد سـتاری فر، زهرا شـجاعی، صفدر حسـینی و رمضان زاده که همگی از اعضای دولتی حزب مشارکت به شمار می آمدند، در جمع متحصنین حاضر شدند و با آنان اعلام همراهی نمودند. معاونان برخی از وزارتخانه‌های دولت اصلاحات نیز که گرایش سیاسـی به حزب مشارکت داشـتند، در جمع متحصنین حضور یافتند. در همین راسـتا محسن امین‌زاده از مؤسسین حزب مشارکت که کسوت دولتی معاون آسیا و اقیانوسیه وزارت امور خارجه دولت اصلاحات را بر تن می‌کرد، در جمع متحصنین ابراز عقیده کرد که من آمده‌ام از کار بزرگ و ارزشـمند شما تشکر کنم. شما از ما حمایت می‌کنید و اقدام و تدبیر و اعتراض و واکنش شما در سیاست خارجی به ما کمک می‌کند. شما از ارزش‌های نظام بر پایه اصلی قدرت نظام حمایت می‌کنید و این همان چیزی است که هر دیپلمات در سطح دنیا به آن نیاز دارد . سـخنان این عضو مؤسـس حزب مشارکت در حالی طبق سناریو ایراد می‌گردید که در سطح جهان تندروها با تحصن‌شان، تصویری تیره از نظام جمهوری اسلامی ایران به تصویر کشیده بودند و از این رو قدرت‌های استکباری با دستمایه قرار دادن تحصن، به مداخله‌جویی غیرقانونی در امور داخلی جمهوری اسلامی ایران پرداختند. حضور موسوی لاری وزیر کشور و استاندارانش در تحصن سبب شد تا بی‌طرفی آنها در انتخابات زیر سؤال برود. چند روز بعد ۱۳ عضو کابینه و حدود ۵۰ معاون وزیر در نامه‌ای تهدیدآمیز اعلام استعفا کردند.

پشت‌پرده در دفتر حزب مشارکت

هنوز ۲۴ سـاعت از شـروع تحصن تندروها نگذشـته بود که حزب مشـارکت برای دامن زدن هر چه بیشتر به تحصن، از فعالان سیاسی، گروه‌ها و سازمان‌های اصلاح‌طلب نخبگان و روزنامه‌نگاران خواست تا در نشستی که جهت اعلام همراهی با نمایندگان متحصن در محل دفتر مرکزی حزب مشارکت برگزار می‌شـد، در سـاعت ۱۷:۳۰روز ۲۲ دی ماه حضور به هم رسانند.جمع ۲۰۰ نفره که در زیرزمین سـاختمان حزب مشارکت جمع شده بودند، بر این باور بودند که لحظه به سـیم آخر زدن فرا رسـیده است. برخی از سـخنان مطرح شده در این نشست آنچنان تند و ساختارشکنانه بود که روزنامه‌های همسو با حزب مشارکت هم از درج آن خودداری کردند؛ ولی انتشار گزارش‌های داغ این نشست، از سوی حزب مشـارکت به سایت‌های وابسته به اپوزیسـیون خارج‌نشین واگذار شد. در بخش‌هایی از یک سایت ضدانقلاب سعید رضوی فقیه، پشت تریبون رفت، گفت: من برای سلطنت‌طلبان داخلی یک پیام دارم. حال که نمایندگان را رد صلاحیت کرده‌اید سـاختمان مجلس را هم به توپ ببندید تا دوران استبداد صغیر شما هم شروع شود. جمعیت ۲۰۰ نفره فعالان سیاسی و مطبوعاتی گردآمده در زیرزمین کوچک سـاختمان جبهه مشارکت با شـنیدن این حرف‌ها برای چند دقیقه او را تشویق کردند و وقتی اضافه کرد: عمر حکومت استبدادی شما کوتاه خواهد بود. به اندازه زمانی که یک سگ پوزه خود را پاک می کند، تشویق‌ها دو چندان شد . در نشست زیرزمینی حزب مشارکت مقصود و مراد اصلی مشارکتی‌ها از تحصن‌شان را علوی تبار، از اعضای شـاخص حزب مشـارکت، بر زبان جاری سـاخت. وی مشکل اساسی کشور را مشکل بنیادین خواند و تأکید کرد که باید از اعتراض به شورای نگهبان عبور کنند و خواستار تغییرات بنیادین در نظام جمهوری اسلامی شـوند: اگر ما به این نتیجه رسـیدیم که مشکلات ما سیستماتیک است، از این رو میل به تغییرات بنیادین باید در شـعارهای اصلاح‌طلبان مطرح شـود . از این رو نتیجه نشسـت زیرزمینی حزب مشارکت که در حمایت از متحصنین برگزار گردید، به عبور از نظام جمهوری اسلامی ختم شد. در طرح دیگر حزب مشارکت از زمان برپایی تحصن، هر روز نیروهای این حزب وارد مجلس می‌شدند تا نقش تحریک و تهییج متحصنین را بازی کنند و متحصنین را به ایستادگی تا رسیدن به مقاصد مورد نظرشان، که کمترین آن عقب‌نشینی شورای نگهبان بود، فرا خوانند. مصطفی تاج‌زاده از جمله عناصری که وظیفه حضور مرتب و تحریک متحصنان به او محول شده بود، طی اظهاراتی در جمع متحصنین، آنان را صدای ملت ایران خطاب کرد و در اظهاراتی مدعی گردید: عده‌ای اکنون ۲۵ سـال بعد از پیروزی انقلاب می‌خواهند جمهوریت را به سـلطنت تبدیل کنند... امروز جهان، صدای ملت ایران را از زبان شما می‌شنود و بازتاب وسیعی پیدا کرده است . وی سپس رد صلاحیت‌ها را کودتای پارلمانی نامید: افتخار نیست که در نظامی که با رفراندوم آزاد مستقر شده، کسانی تلاش کنند کودتای پارلمانی تحقق پیدا کند .

مداخله بیگانگان

با جنجالی که متحصنین از طریق رسانه‌های خارجی به راه انداخته بودند، حمایت کشـورهای بیگانه با هدف مداخله آشـکار در امور داخلی ایران برانگیخته شد و انتخابات مجلس بهانه خوبی برای فشار بر جمهوری اسلامی ایران تلقی گردید. محور اصلی این مواضع مداخله جویانه غربی‌ها را، اعتراض به رد صلاحیت تندروهای مجلس ششم در برگرفت که بر اساس توجیهاتی تکراری از قبیل حقوق بشر و دموکراسی بود. خاویر سولانا، نماینده عالی سیاست خارجی و امنیت اتحادیه اروپا، اولین مداخله‌گر در این زمینه می‌باشد. وی ۲۲ دی ماه در حالی که هنوز ۴۸ ساعت از اعلام نتایج بررسی صلاحیت‌ها نمی‌گذشت، به بهانه ابلاغ پیام همدردی کشورهای اروپایی به دولت ایران درخصوص زلزله بم وارد تهران شد و در دیدار با کمال خرازی، وزیر خارجه وقت جمهوری اسلامی ایران، علناً در امور داخلی ایران مداخله نمود: برای من سخت است که در پارلمان اروپا توضیح دهم که در ایران افراد رد صلاحیت شده‌اند. ما خواستار انتخاباتی با فرآیند عادلانه در ایران هستیم . دولتمردان کاخ سفید نیز از قافله مداخله عقب نماندند. آدام ارلی ، سـخنگوی وزارت خارجه امریکا، در اظهاراتی سراسر مداخله‌جویانه از دولت خاتمی خواسـت تا در مقابل شورای نگهبان بایستد: ما از دولت ایران می‌خواهیم برای پیشـروی نتیجه انتخابات مجلس در تاریخ ۲۰ فوریه سـال جاری، اقدامات شورای نگهبان را نپذیرد.مداخلات ادامه داشت تا جایی که حتی « فولکر روهه» رئیس کمیسـیون سیاست خارجی مجلس فدرال آلمان نیز در ۲۷ دی ماه به مداخله در امور داخلی ایران دست زد: ما امیدواریم راه‌حل کارآمدی برای حل مشکلات موجود در انتخابات مجلس شورای اسلامی ارائه شود . در تحسین این مداخله‌جویی آلمانی‌ها، محسن میردامادی، ضمن قدردانی از توجه پارلمان آلمان به مسائل ایران اظهار امیدواری کرد که مشکلات و موانع موجود بر سر راه داوطلبان ردصلاحیت شده مرتفع شود. پس از تحسین مداخله‌جویی بیگانگان توسـط مشـارکتی‌ها، پارلمان آلمان نیز پس از ارسـال نامه‌هایی در حمایت از نمایندگان متحصن مجلس ایران اعلام نمود که به نشانه همبستگی تحصـن خواهد نمود. در این نامه آمده بـود: ما نمایندگان پارلمان آلمان روش غیردموکراتیک شورای نگهبان ایران را محکوم می کنیم... ما تمامی نمایندگان آلمان از تحصن نمایندگان مجلس ایران حمایت کرده و از برپایی یک انتخابات آزاد در ایران حمایت می کنیم.

مداخله‌جویی‌ها در انتخابات مجلس هفتم ایران از فرانسه نیز به گوش رسـید. در پایان ملاقات دومینیک دو ویلپن، وزیر امور خارجه فرانسه و حسن روحانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران که در ۲۶ دی ماه انجام شد، این مقام فرانسوی به این شکل اجازه مداخله‌جویی در امور داخلی ایران را به خود داد: فرانسـه به طور جـدی انتخابات ۲۰ فوریه ۲۰۰۴ مجلـس ایران را دنبال می کند و امیدواریم تاریخ سیاسی ایران به درستی شاهد ورق خوردن و ورود به مرحله دیگری باشد. این اظهارات مداخله‌جویانه مقامات فرانسوی درخصوص مسـائل داخلی ایران به‌ویژه انتخابات به‌گونه‌ای به دور از عرف دیپلماتیک بود که نیویورک تایمز نیز درخواسـت فرانسوی‌ها را غیرمعمول دانست: با لحنی که از دیپلماسـی رسـمی بین دو کشور به دور اسـت، فرانسه از ایران خواست تا انتخاباتی آزاد برقرار و تمامی زندانیان سیاسـی خـود را آزاد کند . همچنین در راسـتای پروژه فشار بیگانگان بر جمهوری اسلامی ایران به بهانه انتخابات مجلس، اتحادیه اروپا در نشست ماهانه خود در ابتدای بهمن ۱۳۸۲، روند انتخاب ایران را محکوم کرد.

بی‌اعتنایی به تحصن

متحصنین هرگز نتوانستند جنجال را به جامعه منتقل کنند و آن را به فراتر از کریدور مجلس و دفاتر حزب مشارکت بکشانند. طبق خبرهای موثق یک تیم فعال از حزب مشارکت به ریاست تاج‌زاده، با برگزاری نشست‌های جداگانه با اقشار مختلف جامعه در صدد برآمدند تا این گروه‌ها را به نفع متحصنین وارد میدان کنند. اما هیچ‌کس تمایل نداشـت تا به عرصه حمایت از متحصنین پا بگذارد. با وجود ادعاهای متحصنین که گسترش هر روزه زبانه‌های تحصن را فریاد می‌زدند، حتی عرصه دانشگاهی نیز تن به پیاده نظام شدن نداد. به عنوان مثال، در همایش حمایت استادان دانشگاه‌ها از متحصنین که در دانشکده فنی دانشگاه تهران برگزار گردید، تنها ۷۰ نفر حضور داشتند که عمده شرکت‌کنندگان در این جلسه در زمره اعضا و منسوبین حزب مشارکت به حساب می‌آمدند. انتشار تصاویر این همایش در روزنامه‌های کیهان و جمهوری اسلامی مورخه ۱۳۸۲/۱۱/۸ ضربه سهمگینی به تحصن افراطیون زد. این مطلبی بود که در آن زمان خود مشـارکتی‌ها به آن اذعان کردند. شـیرزاد از نمایندگان متحصن و از عناصر ارشد حزب مشارکت، در نشست استادان دانشگاه‌ها طی سخنانی دانشجویانی را که به متحصنین بی‌اعتنایی کرده بودند، این‌گونه خطاب قرار داد: «من نمی‌فهمم دانشجویان چکار می کنند؟... ان‌شـاءالله هر کاری داریم در چند روز آخر کنار بگذاریم و همگی به وسط میدان بیاییم، چرا که وقت کم است.»عدم همراهی مردم با متحصنین، صدای اپوزیسیون داخلـی و خارجی را هـم درآورد به گونه‌ای که بارها بدان معترف گشـتند. احمد زیدآبادی از فعالان گروه موسـوم به ملی- مذهبی طی مقاله‌ای در روزنامه شرق، به بی‌اعتنایی مردم انقلابی ایران به بازی تحصن بدین شکل اذعان نمود: تحصن نمایندگان، موج فراگیری را در متن جامعه برنینگیخته اسـت و بسـیاری از مردم عادی از موضع فرا رادیکال نسبت به آن بی‌تفاوت و حتی بدگمان‌اند .

مرگ تندروی

متحصنیـن در مجلس گمان می بردند که حـرکات جنجالی‌تر تأیید صلاحیت‌شان را در برخواهد داشت. بنابراین افراطیون تنها یک راه پیش پای خود دیدند و آن تاکتیکی جز اتخاذ تندترین مواضع نبود. متحصنین در آخرین روزهای تحصن، استعفای دسته‌جمعی را در دستور کار آخر خود قرار دادند. در راستای استعفای دسـته‌جمعی تندروها پیش از تاریخ ۹ بهمن که در واقع تاریخ اعلام رسمی نتایج بررسی صلاحیت کاندیداها بود، بیانیه شماره ۱۳ خود را صادر کردند. در این بیانیه با تکرار ادعاهای قبلی تأکید شده بود: ... در صورت عدم توقف هر چه سریع‌تر این روند و برگزاری انتخابات غیرقانونی، ما از نمایندگی مجلس استعفا و از شرکت در انتخابات غیرقانونی فرمایشی خودداری خواهیم کرد . در ادامه استعفای دسته‌جمعی در ۱۰ دیماه و چند ساعت قبل از اعلام رسمی نتایج بررسی صلاحیت کاندیداها، متحصنین بیانیه شـماره ۱۴ خود را صادر کردند. در این بیانیه به صراحت تندروها تهدید نمودند که تاکتیک اسـتعفا را در صورت عدم رضایت‌شـان از روند بررسی صلاحیت‌ها، اجرایی خواهند سـاخت. در این بیانیه آمده است: به محض دریافت نظرات نهایی شـورای نگهبـان در صورتی که تغییر قابل قبولی در فهرسـت رد صلاحیت‌های غیرقانونی ایجاد نشود، اقدامات قانونی خود را در اعتراض به عملکرد غیرقانونی هیأت‌های نظارت و شورای نگهبان به مرحله اجرا درخواهیم آورد و به استعفای خویش از نمایندگی مجلس و عدم شرکت در انتخابات رسمیت خواهیم داد. پس از اعلام نظر شورای نگهبان درخصوص بررسی صلاحیت‌ها آنان خود را برای تاکتیک استعفا آماده ساختند. از ساعت ۸ صبح روز ۱۲ بهمن متحصنین هر یک با پوشه‌های زرد رنگ زیر بغل در مجلس حاضر شده بودند تا استعفانامه‌های خود را به هیأت رئیسه مجلس ارائه نمایند. تاکتیک استعفای دسته‌جمعی در مغایرت با قانون و آیین‌نامه داخلی مجلس قرار داشـت. طبق ماده ۹۵ آئین‌نامه داخلی مجلس این حرکت غیرقانونی بود و غیرقابل اجرا تلقی گردید: هرگاه تقاضای استعفای تعدادی از نمایندگان به نحوی باشد که مانع از تشکیل جلسه رسمی گردد قابل طرح در مجلس نیست، به دلیل اینکه ۱۲۵ نماینده مجلس ششم استعفای خود را تقدیم هیأت رئیسه مجلس کرده بودند، این استعفای دسته‌جمعی مانع تشکیل جلسه رسمی مجلس گردید، لذا اسـتعفای دسته‌جمعی در مغایرت آشکار با ماده ۹۵ آئین‌نامه مجلس و یقیناً غیرقانونی بود. متحصنین اگر واقعاً می‌خواستند ادعای خود را مبنی بر استعفای دسته‌جمعی عملی سازند، باید استعفای آنها به صورت جداگانه مطرح می‌گردید و به رأی گذارده می‌شـد. از آنجا که از عمر مجلس کمتر از چهار ماه باقی نمانده بود، در خوشبینانه‌ترین حالت با توجه به تعطیلات و دستورات دیگر مجلس، تعداد اندکی می‌توانستند استعفا دهند. بدین سان بود که سیاستمداران کهنه‌کار این تاکتیک را کاملاً نمایشی دانستند و پشت‌پرده آن را افاش ساختند. مطلبی که سردمداران تحصن نیـز به آن اذعان نمودنـد. روز ۱۲ بهمن زمانی که خبرنگاری در جریان مصاحبه مطبوعاتی بهزاد نبوی از او پرسـید که با توجه به مغایرت استعفای دسته‌جمعی با ماده ۹۵ آئین‌نامه داخلی مجلس، اگر نمایندگان مستعفی واقعاً خواهان استعفا هستند، چرا طرحی سه فوریتی ارائه نمی کنند تا ماده ۹۵ را تغییر دهند و استعفایشان جمعی بررسی شود؟ در جواب بهزاد نبوی با لحنی خشمگینانه خبرنگار مذکور را مورد خطاب قرار داد که شـما خبرنگارید و کارتان سؤال پرسیدن است، اجازه دهید نمایندگان پیشنهاد بدهند . طبق پیش‌بینی سیاستمداران کهنه‌کار که استعفا را یک بازی در راستای سناریوی بلندمدت تحصن می‌دانستند، تا پایان عمر مجلس ششم، علی‌رغم اعلام بهزاد نبوی مبنی بر طرح استعفای ۹۰ نماینده تا چهار ماه پایانی عمر مجلس، فقط پنج نماینده استعفایشان مطرح گردید. از بین این پنج نفر نیز چهار استعفای فاطمه حقیقت‌جو، بهزاد نبوی، محسن آرمین و محمود یگانلی پذیرفته و استعفای مزروعی رد شد.


هر روز عصر عده ای به دیدار نمایندگان می آمدند


تصویر معروف محسن میردامادی



طومار نگاری برای اعتراض به شورای نگهبان

۱۳۸۳


حسن روحانی


حسین موسویان


سیروس ناصری


جواد ظریف


امیرحسین زمانی‌نیا


صادق خرازی


محمد حسین عادلی



گفت و گویی درباره عملکرد دولت اصلاحات در پرونده هسته ای

ترس انفعال تعلیق

بسیاری پرونده هسته‌ای ایران را مهمترین جدال ایران و غرب در ۲۰ سال گذشته می‌دانند. غربی‌ها خود این جدال را به دو نیمه دولت اصلاحات و دولت احمدی‌نژاد تقسیم می‌کنند. که روی نیمه اول آن تعلیق برای ایران و برد غرب و روی نیمه دوم آن غنی‌سازی اورانیوم در ایران و سرشکستگی غرب است. آنچه در ادامه می‌خوانید گفت‌وگویی با مهدی محمدی کارشناس موضوع هسته‌ای درباره عملکرد دولت اصلاحات در پرونده هسته‌ای است.

پرونده هسته ای ایران اکنون بسیار پیچیده شده است. فکر می کنید دلیل این همه اهمیت و پیچیدگی ای که این پرونده پیدا کرده چیست؟

پرونده هسته‌ای ایران بزرگ‌ترین و مهم‌ترین پرونده دیپلماتیک، سیاسی و امنیتی در طول تاریخ ایران بوده و اگر دوران دفاع مقدس را استثنا بدانیم، هیچ مسأله‌ای بااهمیت‌تر از مسأله هسته‌ای در تاریخ سیاست خارجی و مسائل امنیت ملی ایران وجود نداشته. در واقع این پرونده از معدود پرونده‌های منحصربه فردی است که بخش مهمی از ظرفیت‌های سیاسی، امنیتی، دیپلماتیک و حتی نظامی و اقتصادی کشور را یک جا به خود مشغول کرده و مدیریت آن مستلزم تلفیق مجموعه توانایی‌های نظام در تمامی این عرصه‌ها بوده است. به همین دلیل تصور می کنم مطالعه کارنامه دولت ها در مدیریت پرونده هسته‌ای ایران شاخص بسیار مناسبی برای ارزیابی میزان موفقیت یا شکست سیاست خارجی دولت‌ها را فراهم می آورد زیرا پرونده هسته‌ای ایران شاخصی از کل مسائل سیاست خارجی ایران است. بنابراین اگر ما بتوانیم مشخص کنیم که کدام یک از دو دولت اصلاحات و اصولگرا در حل و فصل مسائل پرونده هسته‌ای ایران موفق بوده، در آن صورت می‌توان ارزیابی کرد که سیاست کلان خارجی کدام یک از این دو دولت نیز با موفقیت همراه بوده است.

نکته دیگر اینکه به دلیل جامعیت و اهمیت پرونده هسته‌ای ایران، این موضوع می‌تواند مدل و الگویی برای حل و فصل دیگر مسائل موجود در سیاست خارجی و حوزه امنیت ملی نظام جمهوری اسلامی باشد. چهار مسأله سلاح‌های کشتار جمعی، فرآیند سازش خاورمیانه، تروریسم و حقوق بشر از جمله مسائلی بوده که ایران همیشه در مورد آنها با جوامع بین‌المللی دچار چالش بوده و برای حل و فصل این مسائل نیز الگوهای مختلفی در داخل کشور پیشنهاد شده است. من تصور می کنم که اگر نظام موفق به یافتن راه‌حلی برای حل و فصل مساله هسته‌ای شود که اولاً کمترین هزینه را به کشور تحمیل کند و ثانیاً تمامی حقوق ایران در آن محفوظ بماند، در آن صورت این روش، الگویی برای حل و فصل دیگر مسائل موجود در سیاست خارجی کشور از جمله چهار مسأله ای که با آن اشاره کردم، خواهد بود. در واقع ما اگر بتوانیم با کمترین هزینه حقوقمان را در این پرونده استیفا کنیم، می توانیم به موفقیت در دیگر مسائل مورد چالش با دنیای پیرامون خود امیدوار باشیم و از منافع و حیثیت کشور پاسداری کنیم. همان‌طور که زمانی رهبر معظم انقلاب نیز فرمودند، سرنوشت مسائل دیگر ما نیز با سرنوشت پرونده هسته‌ای

کشورمان گره خورده است بنابراین اگر ما در این مورد عملکرد نامطلوبی از خود ارائه دهیم، آن وقت نمی‌توان به حل دیگر مسائل موجود امیدوار بود. به عبارت دیگر، اگر غربی‌ها بتوانند از این خاکریز، یعنی پرونده هسته‌ای ایران با موفقیت عبور کنند، در آن صورت فتح دیگر خاکریزها برای آنها آسان‌تر خواهد شـد واگر نتوانند هیچ وقت سراغ خاکریزهای دیگرنخواهند رفت. بنابراین ما باید با نشان دادن مقاومت موثر و به‌کارگیری یک الگوی صحیح، مسـاله هسـته‌ای خود را با دنیا حل‌وفصل نموده و از حقوقمان با کمترین هزینه حفاظت کنیم تا کشورهای غربی در دیگر مسائل، رفتاری منطقی‌تر و معقول‌تر در قبال ایران داشته و حقوق کشورمان را محترم بشمارند.

نکته دیگری که باید به در مورد پرونده هسته ای ایران به آن اشاره کنم این است که بحث کردن درباره این موضوع، مستلزم این است که ما با دقت وارد جزئیات شویم، زیرا نمی توان به حرف‌های کلی که امکان ارزیابی درستی آنها وجود ندارد، بسنده کرد. بنابراین ورود به جزئیات امری ضروری است. البته برخی از جزئیات این پرونده نه قابل گفتن است و نه سودی برای مخاطب دارد در نتیجه فکر می کنم باید به موارد ضروری که نشان دهنده الگوهای کلی است بسنده کرد.

اگر بخواهید به مشخصات کلی و استراتژی‌های کلان دولت اصلاحات در مدیریت پرونده هسـته‌ای بپردازید، فکر می‌کنید به چه مواردی می‌توان اشاره کرد؟

هدف من این اسـت که اسـتراتژی دو دولت اصولگرا و اصلاح طلب در مدیریت پرونده هسته ای ایران را ابتدا به درستی کشف و تعریف کنم و تفسـیری صحیح از آن ارائه دهم و بعد آن را بر مبنای ملاک‌هایی که در اختیار داریم، ارزیابی کنم. از جمله این ملاک ها این اسـت که این استراتژی‌ها اولاً تا چه حد توانسته‌اند منافع ملی را درست تعریف کنند و ثانیاً تا چه حد توانسته‌اند این منافع را محقق و حفظ کنند؟ این ارزیابی به وضوح کمک خواهد کرد تا مردم بتوانند به این نتیجه برسند که عملکرد کدام دولت در این پرونده موفق بوده است.

اگر ما بخواهیم اسـتراتژی کلان دولـت اصلاحات برای حل و فصل مسـاله هسته‌ای ایران را استخراج و ارزیابی کنیم، به عقیده من می توان گفت استراتژی دولت اصلاحات برای مدیریت پرونده هسته‌ای ایران، یک استراتژی دو ستونی بوده. ستون اول این استراتژی، مفهومی است که اصلاح‌طلبان از آن به عنوان «اعتمادسازی» یاد می‌کنند. اصلاح‌طلبان بر این عقیده بودند که اساس بحران هسته‌ای ایران و کلیدی‌ترین مسأله‌ای که منجر شده تا برنامه هسته‌ای ایران به یک مشکل تبدیل شود، این است که بین ایران و غرب به اندازه کافی اعتماد وجود ندارد. به اعتقاد آنها، اگر غربی‌ها به اندازه کافی به ما اعتماد داشـتند، آن وقت برنامه هسته‌ای ایران به یک معضل تبدیل نمی شد و آنها تا این حد سرسختانه با آن مخالفت نمی کردند. بر این اساس و با این باور که مشکل اصلی عدم اعتماد است، اصلاح‌طلبان نتیجه می‌گرفتند که بهترین و بنیادی‌ترین روش برای حل‌وفصل پرونده هسته‌ای این است که ارتفاع دیوار ایران و غرب کاهش یافته و کاری کنیم که غربی‌ها اعتماد لازم را نسبت به ما پیدا کنند و آن‌وقت ما بتوانیم با خیال راحت و بدون مزاحمت غربی‌ها برنامه هسته‌ای خود را پیش ببریم. در واقع تلاش اصلاح‌طلبان این بود تا غربی‌ها متقاعد شوند که برنامه هسته‌ای ایران خطری برای منافع و صلح و امنیت جامعه بین‌المللی محسوب نمی‌شود و ایران بتواند به‌راحتی برنامه غنی‌سازی خود را دنبال کند. این همان مضمونی است که آقای امین زاده جایی آن را به صراحت اعلام کرده. امین زاده می گوید ما برای تداوم برنامه هسـته ای خودمان باید ابتدا «اعتماد جهان» را جلب کنیم.

در سـتون دوم اسـتراتژی دولـت اصلاح‌طلب که خـود، آن را اسـتراتژی «ارتقای روابـط» می‌نامند، تحلیل اصلاح‌طلبـان این بود که مطمئن ترین روش برای حل‌وفصل بحران‌های امنیت ملی ما این اسـت که تا بالاترین حد ممکن روابط خود را با غرب ارتقا دهیم. البته آنها مقصود خود از غرب را عموما کشورهای اروپایی عنوان می کردند اما واضح است که علت تمرکز آنها بر روی اروپایی‌ها این بود که امکان طرح این بحث رابطه با امریکا در آن مقطع وجود نداشت، وگرنه آنها از اینکه این ایده را به آمریکا نیز بسط دهند، ابایی نداشتند. به همین دلیل چون می‌دانستند که سیاست نظام تعامل با آمریکا نیست و اساساً کسی قصد برقراری ارتباط با آمریکا را ندارد چه برسد به ارتقای روابط با آمریکا، این بحث را بر روی اروپایی‌ها به نیابت از آمریکا متمرکز می کردند. در حقیقت اصلاح طلبان عقیده داشتند بهترین راه برای حل مسأله هسته ای ایران آن است که ارتقای روابط با اروپا در حوزه های مختلف از جمله اقتصادی، سیاسی، امنیتی و حتی نظامی به حدی برسد که منافع دو کشور در آن با یکدیگر گره بخورد و دیگر برهم زدن این روابط برای هر دو طرف غیرممکن شـود. آقایان تصور می کردند در آن صورت مجموعه مسائل کلان دو طرف از جمله پرونده هسته‌ای ایران خودبه خود حل خواهد شد. به معنای دیگر این امر موجب می‌شود که به خاطر اینکه به روابط استراتژیک اروپایی‌ها با ایران آسیبی وارد نشود، با برنامه هسته‌ای ایران کنار بیایند و آن را بپذیرند.

این دو ستون، یعنی «اعتمادسازی» و «ارتقای روابط»، دو ستونی بود که اصلاح‌طلبان استراتژی خود را بر پایه آن استوار کرده بودند.

برای عملی کردن این استراتژی‌ها چه اقداماتی انجام شد؟

مسـلماً این استراتژی‌ها در حد حرف باقی نماند و اصلاح‌طلبان دیپلماسی خود را در مدیریت مسأله هسته‌ای ایران به‌طور کامل بر این دو ستون استوار کردند. ما اگر بتوانیم درکی درست از استراتژی که بر مبنای این دو ایده تدوین شد، داشته باشیم، در آن صورت تصویری دقیق از دیپلماسی هسته‌ای دولت اصلاحات در اختیار خواهیم داشت.

در زمان دولت اصلاح‌طلب، غربی‌ها بی‌میل نبودند این مسـأله عنوان شود که مهم‌ترین مشکل بین ایران و غرب بی‌اعتمادی است و نتیجه گیری کنند که باید بین دو طرف اعتمادسازی صورت گیرد. در واقع از این حیث بین طرف ایرانی و طرف غربی اشـتراک دیدگاه وجود داشت. من به خاطر می‌آورم که یوشکا فیشر، وزیر خارجه وقت آلمان چندین‌بار در جاهای مختلف این جمله را تکرار کرد که: «برداشتی که ایرانی‌ها از عدم اعتماد غرب به خود دارند، برداشت کاملاً صحیحی است و ما خوشحالیم که ایرانی‌ها به این شکل به مسأله نگاه می کنند.» در واقع غربی‌ها نسبت به این امر که ایران به الگوی اعتمادسازی با آنها روی آورد، علاقه و تمایل زیادی داشتند. اما نکته‌ای که وجود داشت این بود که قطعاً اعتمادسازی تنها با حرف و ابراز علاقه به آن به‌وجود نمی‌آمد و به همین دلیل غربی‌ها از ایران خواستند تا اراده خود برای اعتمادسازی را در عمل نشان دهد و این امر بود که منجر به شکل‌گیری پدیده‌ای به نام «اقدامات اعتمادساز» در تاریخ پرونده هسته‌ای ایران شد. در حقیقت دولت اصلاحات برای اینکه حسن نیت خود را در این زمینه به غرب نشان دهد، پذیرفت که اولاً اعتمادسازی را ایران باید شروع کند و اگر بدهکاری هست مال ماست و ما متهم هستیم، و ثانیاً قبول کرد از حد حرف فراتر برود و مجموعه‌ای از اقدامات اعتمادساز را عملاً اجرا کند. اما چگونگی این اقدامات توسط ما تعریف نشد و این غربی‌ها بودند که مصادیق اقدامات اعتمادساز را از طریق قطعنامه های حکام آژانس تعریف کردند از ایران خواستند تا به خواسته‌ها و توقعات آنها تن دهد. جالب اینجاست که اصلاح طلبان در این زمینه هیچ‌گونه خلاقیتی از خود نشان ندادند و دقیقاً بر همان درخواست‌هایی که طرف غربی مطرح کرده بود متمرکز شدند و بر این باور بودند که برای اعتمادسازی باید از انجام همین درخواست‌ها شروع کرد.

ایران در طول تاریخ پرونده هسته‌ای در دولت اصلاحات یعنی از ماه سپتامبر ۲۰۰۳ که اولین قطعنامه در شورای حکام آژانس درباره برنامه هسته‌ای ایران صادر شد تا ماه اوت سال ۲۰۰۵ که دولت اصلاحات پرونده هسـته‌ای ایران را به دولت اصولگرا تحویل داد، اسـتراتژی انجام اقدامات اعتمادسـاز را با دقت، تفصیل و به طور کامل پیگیری کرد. طی این مدت چهار اقدام اعتمادسـاز اصلی توسط ایران در مقابل طرف غربی انجام شد. ۱- تعلیق ۲- اجرای پروتکل الحاقی ۳- تقدیم اظهار نامه ۱۰۳۳ صفحه ای به آژانس ۴- شفاف سازی. اقدام اعتمادساز اول تعلیق بود. یعنی اینکه ایران کل برنامه هسته ای خود را با هدف ایجاد اعتماد نسبت به طرف غربی، به حالت تعلیق درآورد. البته نکته قابل توجه این است که اصلاح‌طلبان تعلیق را در چارچوب توافق‌های سیاسی با اروپا انجام می‌دادند و استدلال آنها این بود که فرآیند اعتمادسازی به این روش با موفقیت بیشتری همراه خواهد بود. در اکتبر سال ۲۰۰۳ طبق توافقنامه سعدآباد که منجر به صدور بیانیه تهران شد، ایران پذیرفت که غنی‌سازی را به حالت تعلیق درآورد که طی آن تأسیسات ما در نطنز که یک ست ۱۰تایی از ماشین‌های سانتریفیوژ بیشتر آنجا وجود نداشـت و فقط یک تست روی آنها انجام شده بود و اورانیوم را که به طور طبیعی ۰/۷ درصد غنی شده است تا ۱/۲ درصد غنی کرده بودیم، به حالت تعلیق درآمد و این آغاز انجام اقدامات اعتمادساز از سوی دولت ایران بود.

البته ظاهراً توافقنامه سعدآباد بندهای دیگری هم داشته.

بله، اما چون من در حال حاضر در حال توضیح فرآیند اعتمادسازی دولـت اصلاحات با دولت غرب هسـتم، نمی خواهم وارد جزئیات شـوم ولی حالا که شـما سـوال کردید، باید بگویم که توافقنامه سعدآباد از دل اعتمادسـازی بیرون آمد. در واقـع اصلاح طلبان تصور می کردند به جای اینکه قطعنامه‌های آژانس بپذیرند، بهتر است که درخواست های قطعنامه را در قالب توافقات سیاسی با اروپا انجام بدهند و گمان می کردند که با این روش ایران دستاوردهای بیشتری خواهد داشت.

توافقنامه سعدآباد در اکتبر سال ۲۰۰۳ توافقنامه ای بود که در آن طرف غربی از ما سه درخواست مطرح کرد و این درخواست‌ها همان‌هایی بود که در قطعنامه سپتامبر ۲۰۰۳ نوشته شده بود. یعنی تعلیق غنی‌سازی اورانیوم، اجرای سـریع پروتکل الحاقی و ارائه یک اظهارنامه کامل درباره تاریخچه فعالیت‌های هسته‌ای در ایران. اروپایی‌ها نیز در مقابل این درخواست‌ها ظاهراً سه تعهد در مقابل ایران کردند. این سه تعهد عبارت بودند از: کمک به توسعه فعالیت صلح آمیز هسته ای به ایران، اقدام در جهت عاری شدن خاورمیانه از سلاح‌های هسته‌ای و محدود کردن برنامه هسته‌ای اسرائیل و بسته شدن پرونده هسته‌ای ایران در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی. در این راستا ایران هر سه تعهد خود در چارچوب توافقنامه سعدآباد عمل کرد اما طرف غربی به هیچ یک از تعهدات خود در قبال ایران عمل نکرد. یعنی بحث خاورمیانه عاری از سلاح های هسته ای در حد حرف باقی ماند. پرونده هسته ایران در آژانس نه تنها بسـته نشد، بلکه روز به روز عمق و وخامت بیشتری پیدا کرد و در مورد کمک به توسعه برنامه صلح آمیز هسته ای ایران نیز هیچ اقدامی از سوی آنها صورت نگرفت، در حالی که طبق ماده ۲ توافقنامه NPT، این وظیفه همه کشورهای عضو آژانس است که به بقیه اعضا در راستای توسعه فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای کمک کنند. به نظر می رسد که ایرانی ها می دانستند که اینها صرفا کلمات بی ارزش روی کاغذ هستند و اساس بیانیه تهران این بود که برنامه هسـته ای ایران تحت کنترل غربی ها قرار گیرد و نگرانی آنها از این بابت تخفیف پیدا کند. به همین دلیل درخواست هایی که در توافقنامه سـعدآباد از طرف ایرانی شده کاملاً مشخص و عینی بوده اما تعهداتی که اروپایی ها به ایران دادند، شامل حرف هایی کلی است که فقط به عنوان یک سلسله سخنان سیاسی و تعارفات دیپلماتیک می توان آنها را جدی گرفت.

نکته کلیدی در این مورد اینجاست که بعد از اینکه ایران در اکتبر ۲۰۰۳ تعلیق را پذیرفت، باز هم غربی ها مطلقا به این بسنده نکردند زیرا سیکل سوخت هسته ای در ایران شامل بخش های مهم دیگری از جمله بخش هایی در ساقند یزد که اورانیوم از آن استخراج می شود، در اردکان که تبدیلات شیمیایی مقدماتی روی سنگ معدن اورانیوم استخراج شده از ساقند انجام می شود و تأسیسات بسیار بزرگ تبدیل اورانیوم در اصفهان که در آنجا کیک زرد تولید شده در ساقند یزد به انواعی از محصولات رادیواکتیو که یکی از آنها UF۶ است که به عنوان ورودی ماشین‌های سانتریفیوژ در نطنز عمل کرده و غنی‌سازی می شود، است. به همین دلیل غربی ها بعد از توافقنامه سعدآباد مکرراً بر طرف ایرانی فشار آوردند که تعلیقی که ایران در نطنز اعمال کرده، تعلیق کاملی نیست و درخواست های قطعنامه سپتامبر ۲۰۰۳ آژانس را به‌طور کامل تامین نمی کند. اصلاح‌طلبان پس از مختصری مقاومت، سرانجام پذیرفتند که دامنه تعلیق گسترش یابد. در نهایت ایران در ماه فوریه ۲۰۰۴ طبق توافقنامه بروکسل ساخت قطعات و مونتاژ ماشین های سانتریفیوژ در کارگاه های نطنز را نیز به حالت تعلیق درآورد. غربی ها نیز متقابلا متعهد شدند تا پرونده هسته ای ایران را در اجلاس ژوئن ۲۰۰۴ (خرداد سال ۸۳) از دستور کار حکام آژانس خارج کنند که البته همانطور که انتظار می رفت به این تعهد خود هم عمل نکردند. در واقع آنها نمی خواستند که پرونده هسته ای ایران از دستور کار آژانس خارج شود چون آن وقت ابزارهای خود برای حفظ فشـارها بر ایران و در تعلیق نگهداشـتن غنی سازی را از دست می دادند ولی دوسـتان اصلاح طلب موضوع را جدی گرفتند و خوش خیالانه تصور می کردند اروپا در ژوئن پرونده را عادی می کند. به‌هرحال توافقنامه بروکسل بیش از چهار ماه دوام نیاورد و تنها ثمره این توافقنامه تعلیق چهار ماهه سـاخت قطعات و مونتاژ ماشین ها در ایران بود. اما پس از آن مقطع دولت اصلاحات در پاسخ به نقض تعهد غربی‌ها، تعلیق قطعه‌سازی و مونتاژ را شکسـت و ایران از ماه ژوئیه سال ۲۰۰۴ دوباره ساخت قطعات و مونتاژ ماشین ها را آغاز کرد.

آیـا ایـن در حقیقـت همـان خـروج از تعلیقـی اسـت که اصلاح‌طلبان ادعا دارند که در دوره آنها صورت گرفته؟

بله. کلا در دوران اصلاحات دو بار تعلیق شکسـته شد. یک بار آن خروج از تعلیق قطعه‌سـازی و مونتاژ ماشـین‌آلات در همین ماه ژوئیه ۲۰۰۴ و بـه دنبـال عمل نکردن غرب به تعهد خود مبنی بر خروج پرونده








هسته ای ایران از دستور کار آژانس بود. اما از آنجا که اصلاح طلبان برای فرآیند اعتمادسازی اصالت قائل بودند، این خروج از تعلیق به هیچ وجه تبدیل به یک استراتژی بادوام نشد و چند ماه بعد یعنی در نوامبر ۲۰۰۴ (آبان ۸۳) طبق توافقنامه پاریس، ایران نه فقط قطعه‌سازی و مونتاژ ماشین‌ها، بلکه کلیه فعالیت‌های مربوط به ساخت سوخت هسته‌ای خود را به حالت تعلیق درآورد.

با تمام این تفاصیل و در حالی که ما دو بار شاهد خلف وعده و عدم تعهد غربی‌ها نسبت به تعهدات خود در قبال ایران بودیم، باز هم توافقنامه سومی به نام «توافقنامه پاریس» در نوامبر سال ۲۰۰۴ با طرف غربی به امضا رسید و دولت اصلاحات پاسخ دروغگویی اروپایی‌ها را با اعتماد دوباره به آنها داد و این حاکی از روحیه خوشبینی فوق‌العاده افراطی نسبت به غرب در دولت اصلاحات بود که نشان می‌داد دولت اصلاحات برای فرآیند اعتمادسازی و ارتقای روابط با غرب ارزش بیشتری قائل بود تا برای غنی‌سازی اورانیوم. حتی قرائنی وجود دارد که بعضی از اصلاح‌طلبان مانند غربی‌ها متمایل به تعلیق فعالیت غنی‌سازی اورانیوم در ایران بودند چرا که تصور می کردند در صورت خروج ایران از تعلیق، بحرانی بوجود خواهد آمد که ایران به هیچ وجه قادر به مقاومت در مقابل آن نیست. به همین دلیل بود که هرچه اروپایی‌ها خلف وعده و عهدشکنی بیشتری از خود نشان می دادند، اصلاح‌طلبان بر ایجاد تعامل جدید با آنها بیشتر اصرار می‌کردند و این راز توافقات پی‌درپی دولت اصلاحات با غربی‌ها بود که به عقیده من باید بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد.

درباره تعلیق این سؤال وجود دارد که با توجه به اینکه اصلاح‌طلبان ادعا می‌کنند که تعلیق را با هدف اعتمادسازی انجام داده‌اند، آیا غرب هم تعلیق را به عنوان یک اقدام اعتمادساز از ایران پذیرفته بود و اساسا آیا برداشتی که دو طرف از تعلیق داشتند یکسان بود؟

اگر بخواهیم خوشبینانه به قضیه نگاه کنیم، باید بگوییم حداقل قضیه این است که برداشت دو طرف ایرانی و غربی از تعلیق کاملا متفاوت بود. من با دوستان اصلاح‌طلب که در آن زمان پرونده هسته‌ای ایران را مدیریت می‌کردند ساعت‌های طولانی درباره این موضوع بحث و گفت‌وگو کردم. اصلاح طلبان ادعا می‌کردند که در حال اعتمادسازی با غربی‌ها هستند و این اعتمادسازی نهایتا منجر به این خواهد شد که غربی‌ها برنامه هسته‌ای ایران را بپذیرند و ایران بتواند بدون مزاحمت غرب پرونده هسته‌ای خود را دنبال کند. البته این تصور، تصور خوشبینانه ای است که من هم سعی می‌کنم نسبت به آن خوشبین باشم و بپذیرم که این موضوع واقعیت داشت. در واقع دولت اصلاح‌طلب تصور می‌کرد که تعلیق مقدمه غنی‌سازی است و استدلالش این بود که ما امروز تعلیق می‌کنیم برای اینکه بتوانیم اعتماد لازم برای غنی‌سازی در آینده را فراهم نماییم. این در حالی است که غربی‌ها نگاه کاملا متفاوتی نسبت به رفتار ایران داشتند و در حقیقت اقدامات ایران را به هیچ وجه در جهت اعتمادسازی با غرب نمی‌دانستند بلکه تصور می کردند این تکلیفی است که ایران مجبور به انجام آن است و گزینه دیگری ندارد. بنابراین این اقدامات هرگز منجر به شکل‌گیری اعتماد و خوشبینی غربی‌ها نسبت به ایران نشد. آنها ظاهرا با اقدامات اعتمادساز دولت ایران مخالفت نمی‌کردند بلکه آن را تایید هم می‌کردند اما همچنان نتیجه این اعتمادسازی را به آینده ارجاع می‌دادند. به عقیده من هدف غربی‌ها که بعدها آن را تصریح کردند این بود که بتوانند طرف ایرانی را به اسم اعتمادسازی یا با هر اسم دیگری متقاعد کنند تا برنامه هسته‌ای خود را هرچه سریع‌تر به حالت تعلیق دربیاورد و به این ترتیب برنامه هسته ای ایران در همان نقطه ای که هست متوقف شود و جلوی رشد آن گرفته شود تا بعدا بتوانند در مورد تخریب آن چه وجود داشت هم درخواست های خود را به ایران تحمیل کنند. در نتیجه برخلاف تصور دولت اصلاح‌طلب که گمان می کردند این فرآیند موجب پذیرش برنامه هسته‌ای ایران از سوی غربی ها خواهد شد، غربی‌ها آن را ابزاری در جهت تبدیل شدن تعلیق به توقف و نهایتاً برچیده شدن همیشگی برنامه هسته‌ای ایران می‌دانستند. از مقایسه این دو دیدگاه می توان به این نکته پی برد که از یک پدیده واحد دو برداشت و تلقی کاملا متفاوت وجود داشت و به نظر من این جزو اساسی‌ترین عواملی است که دیپلماسی هسته‌ای ایران را به بن بست کشاند.

تعلیقی که در توافقنامه سعدآباد پذیرفته شد، همان تعلیقی است که در برآورد اطلاعات ملی آمریکا در سال ۲۰۰۷ به آن استناد شد؟

بله. به نکته بسیار مهمی اشاره کردید. اگر شما برآورد اطلاعات ملی آمریکا در سال ۲۰۰۷ را مورد مطالعه قرار دهید، خواهید دید که در آن نوشته شده: «ایران برنامه تسلیحات هسته‌ای خود را در سال ۲۰۰۳ متوقف کرد» و بعدها هم آقای مایکل مک کانل مدیر وقت اطلاعات ملی امریکا توضیح داد که منظورش متوقف شدن غنی‌سازی ایران به عنوان یکی از فعالیت‌های ضروری برای ساخت سلاح اتمی بوده است. نتیجه‌ای که می‌توان از برآورد اطلاعات ملی آمریکا در سال ۲۰۰۷ گرفت این است که در آن به صراحت به این نکته اشاره شد که پذیرفتن تعلیق توسط ایران در سال ۲۰۰۳ در واقع به معنای پذیرش تلویحی تلاش برای ساخت سلاح هسته‌ای از جانب ایران و نوعی اعتراف ضمنی به آن بوده است. حال آنکه ما در آن زمان به صراحت اعلام کرده بودیم که برنامه غنی‌سازی ایران یک برنامه کاملا صلح‌آمیز و با هدف سوخت هسته‌ای است. بنابراین متاسفانه باید گفت که اشتباه محاسبه دولت اصلاح‌طلب در آن زمان که خیال می کرد این یک اقدام اعتمادساز است و غرب نیز آن را کاملا پذیرفته منجر به این شد که عملا ما به اتهام غربی‌ها علیه ایران مبنی بر تلاش برای ساخت سلاح هسته‌ای صحه بگذاریم و این مساله‌ای است که از نظر اطلاعاتی باید به آن توجه شود.

آیا انجام تعلیق به ایجاد فضای مثبت در مذاکرات هم کمک کرد؟

یکی از مهم ترین نکاتی که درباره ارزیابی دیپلماسی و در واقع یکی از بزرگ‌ترین خطاهای دولت اصلاحات به آن بپردازیم، این است که تعلیق را به عنوان پیش شرط مذاکرات با غربی‌ها هم در توافقنامه سعدآباد، هم در توافقنامه بروکسل و بویژه در توافقنامه پاریس پذیرفتند. در واقع اساسا در ازای تعلیق تنها امتیازی که اصلاح‌طلبان از غرب دریافت می‌کردند «مذاکره» بود، و این علتی نداشت جز اینکه ایران پیشاپیش تعلیق را پذیرفته و پس از متوقف کردن فعالیت‌های هسته‌ای خود پای میز مذاکره نشسته بود. در واقع تحت این شرایط اساسا ایران نمی توانست چیز بیشتری از غرب توقع داشته باشد.

از آنجا که هدف غربی‌ها از ابتدا تاکنون توقف برنامه هسته‌ای ایران بوده، مادامی که برنامه هسته‌ای ایران در تعلیق قرار داشت، آنها به هدف خود رسیده بودند. در نتیجه هنگامی که ما پس از تعلیق وارد مذاکره می شدیم، آنها انگیزه‌ای برای دادن امتیاز به ایران نداشتند زیرا همه چیزی که غربی‌ها از ایران می‌خواستند یعنی متوقف شدن برنامه هسته‌ای ایران پیشاپیش به آنها تقدیم شده بود.

اما یکی از بزرگ ترین توفیقات دولت اصولگرا این بود که پیوند و ارتباطی را که اروپایی‌ها با تیزهوشی در توافقنامه پاریس بین تعلیق و مذاکرات ایجاد کرده بودند، شکست. به این معنی که ایران اعلام کرد حاضر به مذاکره تنها بدون پیش شرط تعلیق، خواهد بود. وقتی که ما بدون تعلیق برنامه هسته‌ای خود پای میز مذاکره نشستیم، اینجا بود که غربی‌ها به ما نیازمند شدند و در جهت رسیدن به هدفشان که همان پذیرش تعلیق از جانب ایران بود، وادار به دادن پیشنهادهای بهتر و امتیازهای بیشتری به ایران شدند. در واقع عدم پذیرش تعلیق از سوی ایران، مذاکرات را معنادار و با خاصیت کرد. همین پیوند غیر معقول بین تعلیق و مذاکره بود که موجب شد توافقنامه پاریس با شکست مواجه شود زیرا در متن توافقنامه پاریس قید شده بود که مذاکرات تا زمانی ادامه دارد که تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای ایران ادامه داشته باشد. این موضوع نشان می دهد که تعلیق نه تنها منطق حقوقی ندارد بلکه منطق مذاکراتی هم ندارد زیرا اولا به لحاظ حقوقی در هیچ جای متون آژانس نیامده که حتی کشوری که مرتکب تخلف شده، باید برنامه هسته‌ای خود را به حالت تعلیق درآورد بلکه تنها تکلیف آن این است که باید به انجام اقدامات اصلاحی بپردازد تا بعد از آن تخلفاتی که مرتکب شده از دستور کار آژانس حذف شود چه رسد به اینکه ایران اصلا تخلفی مرتکب نشده بود. ثانیا به لحاظ مذاکراتی نیز هنگامی که کشوری با تعلیق وارد مذاکرات می‌شود عملا آن مذاکرات دیگر خاصیتی نخواهد داشت و نباید توقع داشته باشد از طرف مقابل خود امتیازی بگیرد و به عقیده من این بزرگ‌ترین اشتباه دولت اصلاحات بود که خوشبختانه با روی کار آمدن اصولگرایان و تحویل گرفتن پرونده هسته‌ای از اصلاح‌طلبان، با هوشمندی آن را جبران کردند.

اصلاح‌طلبان معتقدند که تعلیق درخواست قطعنامه‌ها بوده. این در حالی است که در قطعنامه‌ها نوشته شده بود که تعلیق داوطلبانه است. نظر شما در این باره چیست؟

ببینید، اولا خود اصلاح طلبان بر این نکته اذعان دارند که تعلیق در چارچوب قطعنامه انجام نشده بلکه براساس توافقات سیاسی با اروپا صورت گرفته. البته توافقات سیاسی به این صورت بود که ما امتیازهای کاملا نقدی به اروپاییان واگذار می‌کردیم و آنها در مقابل یک سلسله کلیات بی‌ربط تحویل ما می‌دادند. ثانیا درباره داوطلبانه بودن تعلیق نیز لازم می دانم این نکته را یادآوری کنم که در همان قطعنامه‌هایی که نوشته بود تعلیق داوطلبانه و بدون الزام حقوقی است، آورده شده بود که تعلیق یک اقدام «اساسی» (essential) است. حتی یک ماه بعد از توافقنامه پاریس در نوامبر سال ۲۰۰۴ که در آن تعلیق به عنوان پیش‌شرط مذاکرات پذیرفته شد، شورای حکام تشکیل جلسه داد و قطعنامه ای صادر کرد که در بند یک اجرایی آن نوشته شده بود تعلیق نه فقط لازمه مذاکرات است، بلکه تا زمانی که آژانس در حال رسیدگی به مسائل باقی مانده در پرونده هسته‌ای ایران است، یک اقدام اساسی محسوب می‌شود. یعنی چیزی که در قطعنامه شورای حکام نوامبر ۲۰۰۴ آمد چند گام از آنچه چند روز قبل در توافقنامه پاریس نوشته بودند هم جلوتر بود. از سوی دیگر باید به این نکته توجه کنیم که اساسا هدف غربی‌ها از ورود به مذاکرات سیاسی با ایران، دریافت تعلیق بود و نه به گفته اصلاح‌طلبان اعتمادسازی با ایران. پرسش من این است که اگر حقیقتا این ادعا که تعلیق داوطلبانه و بدون الزام حقوقی است، ادعای باارزشی بود، پس چرا هنگامی که ما از تعلیق خارج شدیم، غربی ها معترض آن شدند و تند ترین اقدامات را علیه ما با ارجاع پرونده به شورای امنیت انجام دادند؟ کمااینکه وقتی ایران بلافاصله در ماه اوت سال ۲۰۰۵ تاسیسات UCF اصفهان را از حالت تعلیق خارج کرد، غربی ها درخواست تشکیل نشست اضطراری شورای حکام آژانس را کردند و نهایتا در شورای حکام در سپتامبر ۲۰۰۵ (شهریور ۸۴) برای اولین‌بار از تعبیر «عدم پایبندی به مفاد توافقنامه» درباره ایران استفاده کرد و به تعبیر آقای موسویان در آن زمان، پرونده ما در همان ماه سپتامبر شورای امنیتی شد. البته آقای موسویان در مقام نقد دیپلماسی هسته ای دولت اصولگرا این حرف را می زد. اما این حرف تلویحا به این معناست که خود ایشان پذیرفت که خروج ایران از تعلیق بود که مقدمات ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت را فراهم کرد. پس دیگر جایی برای این ادعا که تعلیق یک اقدام داوطلبانه بوده باقی نمی‌ماند. در نتیجه کلمه داوطلبانه در قطعنامه‌های شورای حکام صرفا یک عبارت تشریفاتی وبرای آن بود که آقایان جوابی برای افکار عمومی داشته باشند. واقعیت قضیه این بود که از نظر غربی‌ها تعلیق یک اقدام اساسی و ضروری بود همچنانکه به محض خارج شدن ایران از تعلیق، آنها ذره‌ای در انجام شدیدترین اقدامات علیه ما تعلل نکردند که البته این امر از مدت‌ها قبل نیز قابل تصور بود.

اما اصلاح‌طلبان می‌گویند که تعلیق حداقل این فایده را داشت که از ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت جلوگیری کند.

من لازم می‌دانم تا در این باره به دو نکته اشاره کنم. نکته اول هراس و واهمه شدید اصلاح‌طلبان از ورود پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت بود و غربی‌ها که به این موضوع پی برده بودند از این اهرم برای تعدیل رفتار دیپلماتیک دولت اصلاحات حداکثر استفاده را بردند. در صورتی که امروز می‌بینیم هم ما برای مقاومت در برابر اقدامات شورای امنیت از توانایی بالایی برخورداریم و هم توان غربی‌ها برای اعمال فشار به ما در شورای امنیت خیلی پایین‌تر از آن حدی است که ادعا می کردند و آقایان اصلاح طلب هم پذیرفته بودند.

نکته دوم و کلیدی تر این است که جلوگیری از ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت با هزینه تحلیلی کامل برنامه هسته‌ای ایران انجام شد بنابراین باید نام آن را پاک کردن صورت مساله گذاشت و نه کنترل بحران و حل مسئله. اصلاح‌طلبان به جای اینکه انرژی دیپلماتیک خود را صرف کاهش هزینه‌های تداوم غنی‌سازی کنند، آن را به‌طور کامل به حالت تعلیق درآوردند. این هنری نبود که آقایان همه چیز را تعطیل کردند تا پرونده به شورای امنیت نرود و بعد هم ادعا می کردند بحران را کنترل کرده اند. اگر پاک کردن صورت مسئله اسمش کنترل بحران بودکه می شد همه بحران ها را به کوتاه آمدن و تسلیم شدن یک شبه حل کرد! هنر این بود که غنی سازی ادامه داشته باشد و در عین حال بحران را کنترل کنند و هزینه ها را پائین بیاورند یعنی همان کاری که دولت اصولگرا کرد. هنر دیپلماسی دولت اصولگرا در این بود که برنامه هسته‌ای ایران را احیا کرده و شرایط پیشرفت عمیق این برنامه را فراهم نمود و از دیپلماسی خود برای کاهش هزینه‌های این فرآیند استفاده کرد.

فکر می کنم به اندازه کافی به ابعاد مختلف مسأله تعلیق پرداختیم. شما به این موضوع اشاره کردید که دیپلماسی دولت اصلاحات برای حل‌وفصل مسأله هسته ای ایران بر استراتژی اعتمادسازی مبتنی بود و گفتید که تعلیق فقط یکی از اقدامات اعتمادسازی ایران بود. اقدامات دیگر ایران در جهت اعتمادسازی چه بود؟

اقدام اعتمادساز بعدی که ما انجام دادیم اجرای پروتکل الحاقی ۲+۹۳ بدون تصویب مجلس بود. این پروتکل هم باز با توجیه همیشگی داوطلبانه بودن اجرا شد اما در واقع ایران آن را به عنوان یک اقدام الزامی اجرا می کرد. همانطور که وقتی ما تصمیم به عدم اجرای پروتکل در ماه فوریه سال ۲۰۰۶ که پرونده هسته ای ایران به شورای امنیت ارجاع شد گرفتیم، غربی‌ها در پاسخ به این اقدام ایران، قطعنامه ۱۷۳۷ را صادر کردند. در واقع نکته ای که دولت اصلاح‌طلب هرگز به آن توجه نکرد این بود که اجرای پروتکل توسط ایران برای غربی ها از اهمیت کلیدی برخوردار است زیرا دسترسی آنان را به جزئیات و ابعاد برنامه هسته‌ای ایران بسیار عمیق می‌کند. حتی امروز تاکید برخی از امریکایی‌ها بر این است که اولویت غرب نباید درخواست تعلیق از جانب ایران باشد بلکه آنها خواستار اجرای پروتکل توسط ما هستند. چون در غیر این صورت چشم و گوش غربی‌ها از پرونده هسته‌ای ایران کور خواهد شد و هر لحظه این احتمال را می‌دهند که با پدیده‌ای غیرمنتظره در پرونده هسته‌ای ایران روبه‌رو شوند. ضمن اینکه علاوه بر اجرای پروتکل از جانب ایران، اصلاح‌طلبان اقدام به آغاز اجرای اصلاحیه کد ۳/۱ از ترتیبات فرعی پادمان نیز کردند که بر مبنای آن ما موظف شدیم تا اطلاعات مربوط به تاسیسات هسته ای جدید خود را پیش از اقدام به ساخت به اطلاع آژانس برسانیم در حالی که طبق پادمان، ما چنین تکلیفی نداشتیم و فقط باید شش ماه قبل از ورود مواد رادیواکتیو به تاسیسات مان به آنها اطلاع می دادیم. البته لازم به ذکر است که ما اجرای کد اصلاحی ۳/۱ از ترتیبات فرعی پادمان را از زمان صدور قطعنامه ۱۷۳۷ متوقف کردیم و درحال‌حاضر ایران این اصلاحیه را اجرا نمی‌کند.

اقدام اعتمادساز دیگری که ایران بر مبنای پروتکل انجام داد، تقدیم یک اظهارنامه ۱۰۳۳ صفحه ای به آژانس بود که در آن جزئیات مربوط به فعالیت‌های هسته‌ای ایران از پیش از انقلاب تا آن تاریخ وجود داشت. در واقع ما در یک اقدام بی‌سابقه در طول تاریخ همکاری کشورها با آژانس، ۱۰۳۳ صفحه سند تقدیم آژانس کردیم که طی آن حجم انبوهی از اطلاعات به کلی سری کشور به دلیل ارائه این اسناد به آژانس در اختیار سرویس‌های امنیتی غرب قرار گرفت. یکی از مهم‌ترین تبعاتی که ارائه اظهارنامه اکتبر به غرب داشت این بود که آنها بر مبنای این اطلاعات توانستند بازارهای غیررسمی را که ایران به طور قانونی از آنها مواد و تجهیزات لازم برای توسعه فعالیت‌های هسته‌ای خود را خریداری کرده بود، شناسایی و تعطیل کنند. در حقیقت اولین فایده دریافت اظهارنامه اکتبر برای غرب این بود که آنها توانستند با استفاده از آن کانال‌های تغذیه برنامه هسته‌ای ایران را از طریق اطلاعات ارائه شده در آن اظهارنامه پیدا و کور کنند. همچنین براساس این اظهارنامه یک نوع فرآیند اصلاح و تکمیل آغاز شد که طی آن ما باید به غرب ثابت می‌کردیم که اولا تمامی موارد به‌طور کامل در این اظهارنامه نوشته شده و دوما موارد نوشته شده در آن صحیح و صادق است. این یعنی آنها شروع کردند به اینکه خط به خط آنچه را که ما نوشته بودیم بررسی کردند و این فرایند شبه بازجویی تا سال ها ادامه داشت و هنوز هم کاملا تمام نشده است.

با تمام این داستان ها، جریان اعتمادسازی باز هم به همین جا ختم نشد و غربی‌ها همچنان از تلاشی که ایران در این راه انجام می داد راضی نبوده و مطالبات بیشتری می‌کردند. آخرین درخواست غربی‌ها از ایران که از سوی ما پذیرفته شد انجام اقدامات «شفاف‌ساز» بود. براساس این اقدامات، ایران موظف بود تا دسترسی‌هایی فراتر از هرگونه موافقتنامه بین‌المللی حتی پروتکل الحاقی بود به بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بدهد. بر مبنای همین دسترسی‌ها بود که بازرسان آژانس توانستند از پارچین بازرسی کنند. آنها پس از بازدید صراحتا اعلام کردند که در آنجا هیچ فعالیت هسته‌ای انجام نمی‌شود اما موضوع این است که از ابتدا پیدا بود که آنها به دنبال برنامه موشکی ایران هستند و اساسا در پارچین دنبال برنامه هسته ای نمی گردند. همچنان که بعدها وقتی قطعنامه ۱۶۹۶ صادر شد، برنامه هسته‌ای ایران را در کنار برنامه موشکی قرار دادند و مشخص شد که هدف آنها از درخواست برای بازرسی از پارچین در حقیقت همسو کردن برنامه هسته‌ای و برنامه موشکی ایران بوده و اصلاح‌طلبان با سخاوتمندی و در ازای هیچ دستاورد و امتیازی این امکان را در اختیار غربی‌ها قرار دادند! تمامی این موارد، مجموعه‌ای از فرآیند انجام اقدامات اعتمادساز توسط ایران در مقابل غرب بود.

براساس این اقدامات می‌توان یک ارزیابی کلی از دیپلماسی هسته‌ای دولت اصلاحات و مبتنی بر انجام اقدامات اعتمادساز انجام داد. دیپلماسی هسته‌ای دولت اصلاح‌طلب را می توان از دو منظر مورد ارزیابی قرار داد؛ در نگاه اول آیا اساسا استراتژی ای که دولت برای حل و فصل مساله هسته ای ایران مورد استفاده قرار داد استراتژی صحیحی بود و دیگر اینکه این استراتژی چه دستاوردی داشت و تا چه میزان توانست به اهداف مورد نظر خود دست یابد.

نتیجه بیش از دو و نیم سال انجام سخاوتمندانه اقدامات اعتمادساز از سوی ایران در بسته‌ای که در تاریخ ۵ اوت سال ۲۰۰۵ (۱۴ مرداد ۱۳۸۴) از جانب اروپایی‌ها برای ایران فرستاده شد، مشخص شد. پس از به بن‌بست رسیدن مذاکرات توافقنامه پاریس، طرف ایرانی –البته با بی میلی– اعلام کرد که قادر به ادامه این فرآیند نیستند و مایل به ارائه یک پیشنهاد نهایی برای حل‌وفصل مساله هسته‌ای به غرب هستند. پیشنهاد ضعیفی که از سوی دولت اصلاح طلب به غربی‌ها ارائه شد، مورد قبول آنان قرار نگرفت و خواستار ارائه پیشنهاد از جانب خودشان شدند. بسته ۵ اوت ۲۰۰۵ در حقیقت پاداشی بود که غربی‌ها به دو و نیم سال اعتمادسازی ایران دارند و به نظر من این بهترین سندی بود برای اینکه نشان دهد دو سال و نیم فرآیند اعتمادسازی تا چه میزان موثر بوده است. در این بسته اولاً غنی‌سازی وجود نداشت و ثانیاً در ازای امتیازهای فوق‌العاده ناچیز مانند کمک برای پیوستن ایران به سازمان جهانی تجارت که بیش از اینکه به نفع ایران باشد به نفع غربی‌ها بود، ارائه قطعات هواپیما به ایران و وعده و وعیدهایی از این قبیل که

منجر به فعالیت های بیشتر شرکت‌های اروپایی در داخل ایران می‌شد درخواست یک تعلیق میان‌مدت در برنامه هسته‌ای ایران را کرده بود. بدین ترتیب این بسته هیچ کدام از حقوق ایران را تأمین نمی کرد و آن را به رسمیت نمی شناخت و صرفا از همان الگوی قدیمی چماق و هویج پیروی می کرد که در آن غربی‌ها تصور می کردند که هرچه چماق‌های قدرتمندتر و هویج‌های بزرگ‌تری را روی میز بگذارند احتمال تحت تاثیر قرار دادن اراده طرف ایرانی بیشتر خواهد بود.

این بسته ارائه شده توسط غربی ها به قدری مشمئزکننده بود که حتی خود آنها نیز بزودی متوجه شدند که ایران حق دارد تا بسته پیشنهادی را نپذیرد. بعد از ارائه این بسته بود که روزنامه نیویورک تایمز آن زمان در مقاله‌ای نوشت که این بسته نوعی توهین به ملت ایران است و ایران حق دارد چنین بسته ای را نپذیرد. زیرا در این بسته اساسی‌ترین مساله مورد نزاع بین ایران و غرب یعنی مسأله غنی‌سازی اورانیوم، اساسا نادیده گرفته شده و در ازای توجه به درخواست های واقعی ایران، صرفاً یکسری وعده به ایرانیان داده شده است.

من تصور می کنم این بسته، ناکارآمد و عقیم بودن استراتژی اعتمادسازی دولت اصلاحات را نمایان ساخت و غربی ها نشان دادند که برای فرآیند فوق العاده سخاوتمند اعتمادسازی ایران طی دو سال و نیم هیچ ارزشی قائل نیستند. جالب است بدانید که در تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۸۴ یعنی زمانی که بسته غربی ها به ایران ارسال شده بود و ایران در اعتراض به آن تعلیق تاسیسات اصفهان را شکست، خود آقای روحانی نیز طی نامه ای به البرادعی، مدیر کل آژانس کاملا تصریح می کند که فرآیند اعتمادسازی بی نتیجه بوده و منجر به هیچ دستاورد قابل قبولی از جانب غربی‌ها نشده. در بخشی از نامه آقای روحانی آورده شده: «متاسفانه ایران در مقابل اقدامات اعتمادساز و داوطلبانه خود اگر نگوییم هیچ، مابه‌ازای بسیار اندکی دریافت کرد و بارها اقدامات اعتمادساز خود را افزایش داد و تنها در عوض آن با قول های انجام نشده و درخواست های بیشتر روبرو شد. ایران در نوامبر ۲۰۰۴ موافقت نمود تعلیق داوطلبانه خود را بیشتر گسترش دهد، به نحوی که تاسیسات تبدیل اورانیوم که به وضوح توسط دبیرخانه آژانس به عنوان خارج از شمول هرگونه تعریف از فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی تعیین شده بود را در بر گیرد. سه کشور اروپایی هنوز به تعهد خود در موافقنامه نوامبر ۲۰۰۴ پاریس عمل نکرده اند. پس از گذشت بیش از سه ماه مذاکره بعد از موافقنامه پاریس آشکار شد که این سه کشور خواهان مذاکرات طولانی و بی حاصل هستند. اکنون مشخص است که مذاکرات آنگونه که در توافقنامه پاریس خواسته شد، درحال پیشرفت نیست و این به دلیل خط مشی سه کشور اروپایی در طولانی نمودن مذاکرات بدون کمترین تلاش برای حرکت به سوی برآورده ساختن تعهداتشان طبق توافقنامه های تهران و پاریس می باشد. این استمرار کش دار منحصرا معطوف به این تعریف است که تعلیق را تا جایی که امکان دارد حفظ کند تا آن را در عمل به توقف تبدیل نماید.»

اعتقاد من بر این است که چیزی به این نامه نمی شود افزود و ایشان اینجا به صراحت و با دقت توضیح داده که اعتمادسازی با اروپایی ها به هیچ‌جا نرسید و صرفا منجر به این شد که آنها با طمع بیشتری برای تعلیق برنامه هسته‌ای ایران و در نهایت متوقف کردن آن تلاش کنند.اما به عقیده من می‌توان از منظر استراتژیک نیز استراتژی دیپلماسی هسته‌ای دولت اصلاحات را مورد انتقاد قرار داد.

می توانید ارزیابی کلی خودتان را از این منظر هم بیان کنید؟

به نظر من دیپلماسی هسته ای دولت اصلاحات غیرمبتنی بر واقعیات و خیال‌پردازانه بود. به رغم اینکه اصلاح طلبان همواره ادعا می کردند که یک دیپلماسی واقع گرا را در پیش گرفته اند، واقعیت این بود که دیپلماسی آنها هیچ تناسبی با واقعیات عرصه بین‌المللی نداشت. بزرگ ترین شاهد بر این ادعا این است که اصلاح طلبان فکر می کردند که از طریق روشی مانند اعتمادسازی می توان به غنی‌سازی رسید در حالی که غرب به دلیل اختلاف تمدنی و ایدئولوژیک با ایران هرگز حاضر نمی‌شد که غنی‌سازی در ایران را بدون دردسر بپذیرد و آن میزان از اعتماد که منجر به غنی سازی در ایران توسط غرب شود، اساسا قابل ایجاد نیست.

از نکات دیگری که باید درباره دیپلماسی هسته‌ای دولت اصلاحات به آن اشاره کنم این است که این نوع دیپلماسی آنان بسیار ساده‌دلانه بود. به این علت که آنها دائما با اروپائیان به توافق‌هایی می‌رسیدند، سپس غربی ها آن توافقات را نقض می کردند اما دوباره این اصلاح‌طلبان بودند که به سمت آنها رفته و توافق دیگری محکم‌تر از توافق‌های قبلی با آنها منعقد می‌کردند که تعهدات بیشتری را به ما تحمیل می‌کرد و همچنان امیدوار بودند که اروپائیان به این تعهدات جدید خود عمل کنند. همین روند بود که کسانی مانند دکتر علی‌اکبر صالحی را از تیم اصلاح‌طلبان سابق جدا کرد.

همچنین از دیگر نواقص دیپلماسی دولت اصلاحات می توان به راحت‌طلبی و ظاهرگرا بودن آن اشاره کرد زیرا دولت می خواست بدون پرداخت هزینه‌ای، همه چیز را به‌دست بیاورد. اصلاح‌طلبان از سیاست خارجی به مقادیری بگووبخند، خوش‌وبش، تعارفات و مسافرت خارجی بسنده کرده بودند و خوش خیالانه تصور می کردند که این قبیل کارها ملاک موفقیت در سیاست خارجی است و روابط ایران و جامعه جهانی در حال اصلاح است، درحالی که واقعیت خلاف این بود و چون آنها به غرب امتیاز می دادند، از سوی آنان پذیرفته می شدند. مهم این نیست که شما چند بار و به کجا می‌روید، مهم این است که چه مقدار امتیاز با خود می برید و چه مقدار امتیاز با خود می آورید. متأسفانه آن چیزی که آقای خاتمی و دیپلمات‌های اصلاح‌طلب در سفرهایشان به خارج از کشور با خود می‌بردند حقوق، آبرو و عزت ایران



حسن روحانی در معاهده پاریس تعلیق تمام فعالیت های هسته ای ایران را پذیرفت

بود و در بازگشت تنها دستاوردشان تحقیر ملت ایران و یک مشت وعده و خیال توخالی توسط غربی‌هایی بود که از متوقف و معطل کردن سرمایه‌های ملت ایران خوشحال بودند.

علاوه بر این، دیپلماسی دولت اصلاحات ترسو و فاقد ریسک نیز بود. آنان حتی یک بار هم به طور استراتژیک به فکر خارج کردن غنی‌سازی از تعلیق و تداوم آن نیفتادند چون خطر شورای امنیت و اتحاد قدرت‌های غربی را بسیار بزرگ‌تر از آن چیزی که بود، تصور می کردند. در طول این دوران همیشه این سوال از اصلاح‌طلبان وجود داشت که چرا غربی‌ها در عین مذاکره با ما تهدیدهایشان را متوقف نمی‌کنند و چرا شما در مقابل تهدیدهای آنها، متقابلاً تهدیدهایی را عرضه نمی‌کنید؟ پاسخ این بود که تهدید به فضای مذاکرات ضربه خواهد زد و باید فضا را آرام نگه داشت. نتیجه ادب و متانت در مقابل دشمن این بود که آنها دائما به گنده‌گویی‌ها و تهدیدهای خود علیه ایران ادامه می‌دادند و ما برای اینکه مبادا فضای مثبت مذاکرات که هیچ عایدی هم برای ما نداشت به‌هم نخورد، هیچ چیز به آنها نمی گفتیم.

و نهایتاً باید بگویم که دیپلماسی دولت اصلاحات خودکم‌بین بود. دولت اصلاحات به قدرت ایران در منطقه باور نداشت و مطلقاً خواهان تقابل و درگیری با غرب نبود در حالی که اساساً گرفتن حق ایران از غربی‌ها جز با تقابل و درگیری امکان‌پذیر نیست و هنر دیپلماسی این است که شدت و هزینه‌های این درگیری را تا حد ممکن پائین بیاورد. پیشرفت همواره همراه با دادن هزینه است و کسی برای پیشرفت پیش پای شما فرش قرمز پهن نمی کند و این چیزی است که دوستان اصلاح طلب ما هیچ وقت نفهمیدند. به همین دلیل هم اصلاح‌طلبان هرگز علاقه‌مند نبودند که موضوع هسته‌ای را به سایر موضوعات گره بزنند و به این ترتیب درجه توفیق خود را در مذاکرات به شدت کاهش دادند. ترس آنها به حدی بود که حتی اخم امریکا را هزینه می دانستند و وقتی ما از آنها می خواستیم که اقدامات تندتر و رادیکال تری در جواب خلف وعده های مکرر غرب انجام دهند، هیچ اراده ای از خود نشان نمی دادند!

در نتیجه در یک تحلیل کلی باید بگویم که دیپلماسی دولت اصلاحات اولا بسیار پرهزینه، ثانیاً فاقد دستاورد و ثالثاً ناتوان از حل‌وفصل پرونده‌ای مثل پرونده هسته‌ای ایران بود بنابراین توقع اینکه این چنین مدل دیپلماتیکی بتواند موضوع پرونده هسته‌ای ایران را حل بکند، توقع کاملا نادرستی بود.

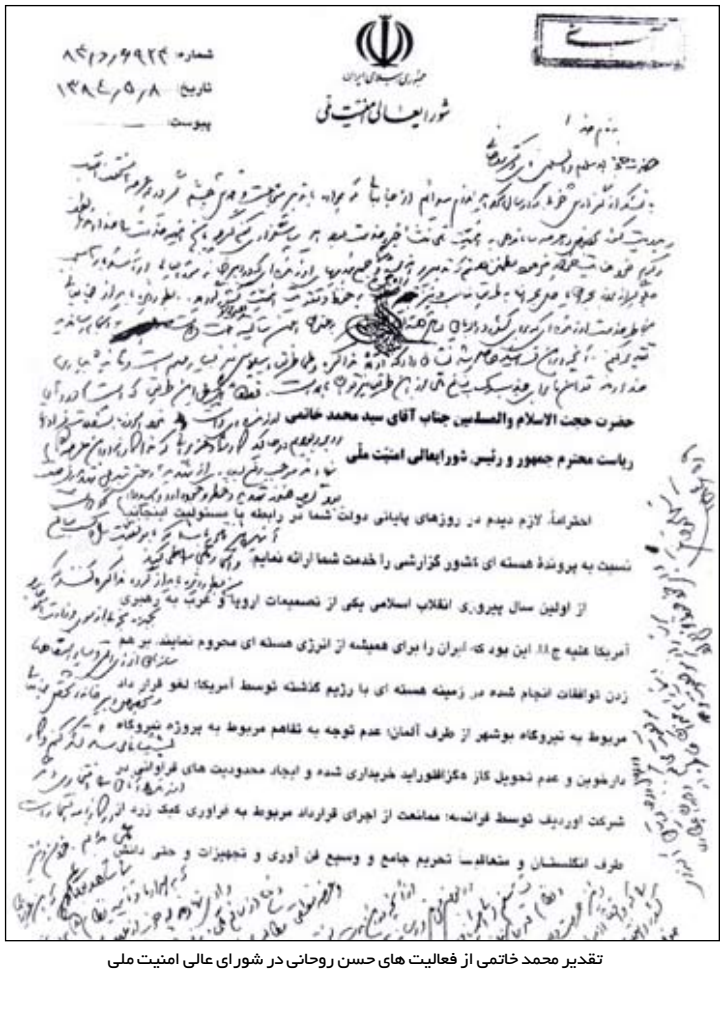
یکی از ادعاهای ثابت اصلاح‌طلبان در دفاع از دیپلماسی هسته‌ای این بود که تمامی تصمیماتی که در آن دوران گرفته می‌شد، زیر نظر مقامات عالی نظام از جمله مقام معظم رهبری بوده است. پاسخ شما به این ادعا چیست؟

من باز هم از دو منظر و دیدگاه به این ادعا پاسخ خواهم داد. در نگاه اول من همیشه برای اینکه موضع رهبر معظم انقلاب را درباره رفتار دیپلماتیک دولت اصلاحات در مدیریت پرونده اصلاحات روشن کنم، از یک تمثیل استفاده می کنم. به عقیده من رهبری اتفاقاً مدبرانه ترین، دقیق ترین و بهترین رفتار را در قبال دولت اصلاحات انجام دادند. شما فرمانده ای را تصور کنید که می خواهد وارد میدان جنگ با دشمن بشود. این فرمانده برای اینکه استراتژی جنگی خود را مشخص کند، قبل از هر چیز باید به تاب، طاقت، توان، ظرفیت و مهارت سربازان و سرداران خود بیندیشد. در واقع اقتضای تدبیر این است که شما اهداف خود را متناسب با امکانات و ابزاری که در اختیار دارید، تعیین کنید. اگر از این زاویه به قضیه نگاه کنید، خواهید دید که رهبری مدبرانه ترین رفتار را با دولت اصلاحات در پیش گرفت و بیش از این مقدار نمی شد باری بر دوش آن دولت گذاشت. در واقع رهبر معظم انقلاب در آن دوران تلاش کردند که اولا از نابودی کامل برنامه هسته‌ای ایران جلوگیری کنند؛ همچنان که شاهد بودیم آقای خاتمی در طول هشت سال ریاست‌جمهوری خود، تنها در ماه آخر یعنی در اردیبهشت‌ماه سال ۸۴ از تاسیسات هسته‌ای ایران بازدید کرد! و این بهترین نشانه برای نمایاندن عدم علاقه دولت اصلاحات به رشد و بسط این تکنولوژی در ایران بود و خود دانشمندان هسته‌ای هم بر این نکته اذعان دارند که اگر حمایت‌های رهبر معظم انقلاب نبود، اساسا این فناوری در ایران هرگز پابرجا نمی ماند. ثانیاً تلاش معظم له بر این بود تا شرایطی برای تکمیل این برنامه فراهم شود و ثالثاً دوره‌ای از اعتمادسازی با غرب و شکست در این زمینه را تجربه کنیم تا پس از آن بشود دوران مقاومت و پیشرفت را آغاز کرد. بنابراین می‌توان گفت که روش برخورد رهبر معظم انقلاب با دیپلماسی دولت اصلاحات فقط از طریق ورود به کلیات و استراتژی‌های کلان بود که تازه آن را هم متناسب با میزان ظرفیت دولت تعریف می کردند.

اگر بخواهم از منظر دیگر به پرسش شما پاسخ دهم، باید بگویم مقام معظم رهبری به وضوح بی علاقگی و انتقاد جدی خود را نسبت به روندی که در آن سال ها وجود داشت ابراز فرمودند. ایشان در ۱۳ دی ماه سال ۱۳۸۶ فرمودند: «روزی بود که امریکایی ها حاضر نبودند پنج عدد سانتریفیوژ را تحمل کنند. مسئولان گفت وگو و مذاکره با اروپا حاضر شده بودند ۲۰ عدد سانتریفیوژ را نگه دارند، اما آنها گفته بودند نمی شود، گفته بودند پس لااقل پنج تا، باز هم گفته بودند نمی شود و حتی اگر می گفتند یکی، باز هم آنها مخالفت می کردند. امروز چندین هزار ماشین سانتریفیوژ در حال کار کردن هستند و تعداد زیادی هم آماده به کارگیری هستند. این یکی از همان رخنه هاست که به اعتمادبه نفس ملی ضربه می زند. همچنان که متاسفانه در چند سال گذشته این کار صورت گرفت. یعنی می خواستند همین مساله انرژی هسته‌ای را که باید پشتوانه مستحکم اعتماد به نفس ملت ما می‌شد، از ما بگیرند. دائم به ما فشار می‌آوردند که باید آن را تعلیق و تعطیل کنید.

رسیدند به کارخانه UCF اصفهان و گفتند که آن را هم باید تعطیل کنید و آن مقدمات اولی است. بنده آن‌وقت به مسئولان گفتم که اگر به حرف آنها گوش کنید فردا خواهند گفت که معادن اورانیوم را هم که در این کشور وجود دارد باید به ما تقدیم کنید. این عقب‌نشینی‌ها البته یک فایده هم داشت، فایده آن این بود که هم خودمان وعده‌ها و حرف‌های رقبای اروپایی را تجربه کردیم و هم افکار عمومی دنیا متوجه آن شدند، لیکن باید گفت که این عقب‌نشینی بود. من همان موقع هم در جلسه مسئولان که از تلویزیون هم پخش شد، گفتم که اگر چنانچه بخواهند به این روند مطالبه پی‌درپی ادامه دهند، بنده خودم وارد میدان خواهم شد. همین کار را هم کردم. بنده گفتم که باید این روند عقب‌نشینی متوقف و به روند پیش‌روی تبدیل شود. اولین قدم آن هم باید در همان دولتی انجام بگیرد که این عقب‌نشینی از جانب آن صورت گرفت و همین کار هم انجام شد. در زمان دولت قبل اولین قدم به سمت پیشرفت برداشته شد و تصمیم گرفته شد که کارخانه UCF اصفهان راه‌اندازی شود که راه‌اندازی هم شد و بحمدالله تا امروز نیز این پیشرفت‌ها ادامه دارد.» از این فرمایشات مقام معظم رهبری می توان دریافت که ایشان کاملا از فرآیندی که در آن دوران طی می شد ناراضی بودند و به محض اینکه با روی کار آمدن دولت نهم فرصتی برای نظام جهت تجدید نظر در وضعیت موجود، به دست آمد، ایشان این تجدیدنظر را انجام دهند.

نکته ای که در پایان لازم می دانم به آن اشاره کنم این است که اصلاح طلبان بسته پنجم اوت ۲۰۰۵ را با خوشحالی دریافت کردند. شما اگر به گفت وگوی ویژه خبری که در شب دریافت این بسته دریافت شد و آقای موسویان هم در این گفت وگو شرکت کرد، می بینید که ایشان با ادبیات بسیار مثبتی درباره آن بسته صحبت کرد و در همان جا گفت که تا امروز این پیشنهادی است که غربی ها پس از انقلاب حاضر شدند به ایران بدهند. این نشان می داد که اصلاح طلبان بی علاقه نبودند که آن بسته را پذیرفته و تعلیق را حفظ کنند. اما همچنان که رهبر معظم انقلاب نیز فرمودند، اگر اراده، اصرار و دستور ایشان نبود، هرگز تعلیق در اصفهان شکسته نمی شد. بنابراین امروز اصلاح طلبان در موقعیتی نیستند که بخواهند به شکسته شدن تعلیق در اصفهان استناد کنند زیرا این اقدام ربطی به آنان نداشت. چنان که شاهد بودیم تا وقتی امور در دست آنها بود، هیچ تعلیقی به طور کامل و اصولی شکسته نشد.



شماره ۸۴/۱۲/۶۹۲۴
تاریخ ۱۳۸۴/۵/۸
پیوست —

شورای عالی امنیت ملی

حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سید محمد خاتمی
ریاست محترم جمهور و رئیس شورای عالی امنیت ملی

احتراماً لازم دیدم در روزهای پایانی دولت شما در رابطه با مسئولیت اینجانب
نسبت به پروندهٔ هسته ای گزارشی را خدمت شما ارائه نمایم.
از اولین سال پیروزی انقلاب اسلامی یکی از تصمیمات اروپا و غرب به رهبری
آمریکا علیه ج.ا. این بود که ایران را برای همیشه از انرژی هسته ای محروم نمایند. بر همه
زدن توافقات انجام شده در زمینه هسته ای با رژیم گذشته توسط آمریکا؛ لغو قرارداد
مربوط به نیروگاه بوشهر از طرف آلمان؛ عدم توجه به تفاهم مربوط به پروژه نیروگاه
مارخوین و عدم تحویل گاز هگزافلوراید خریداری شده و ایجاد محدودیت های فراوانی در
شرکت اورنیک توسط فرانسه؛ ممانعت از اجرای قرارداد مربوط به فراوری کیک زرد ایران
طرف انگلستان و متعاقب تحریم جامع و وسیع فن آوری و تجهیزات و حتی دانش

تقدیر محمد خاتمی از فعالیت های حسن روحانی در شورای عالی امنیت ملی

گزارشی از آخرین حضور رئیس دولت پاسخگو در دانشگاه تهران

می گویم بیرونتان کنند



رمز عبور

روز ۱۶ آذر سال ۸۳ روز تلخی برای سید محمد خاتمی بود. روزی که خاتمی تنها چند مدیر وزارت علوم را در کنار خود می دید و نتیجه هشت سال ریاست جمهوری رویگردانی دانشجویان موافق او بود و در نتیجه مراسم ۱۶ آذر سال ۸۳ به جلسه‌ای برای توهین به رئیس جمهور وقت تبدیل شد.

پیـش از ورود خاتمـی بر روی دیوارهای محل برگزاری مراسـم پلاکاردهایی نصب شـده بود که بر روی آنها جملاتی در گرامیداشـت روز دانشجو نوشته شـده بود. اما آنچه بیش از هر چیز به چشم می‌خورد، دست نوشته‌های کوچکی بود که هراز چند گاهی و عموماً در مقابل دوربین‌های مدار بسته بالای دست‌ها گرفته می‌شد. بر برخی از این دستنوشته‌ها عباراتی چون: آقای خاتمی برخورد با مفاسد اقتصادی به کجا کشیده شد؟ خاتمی پاسخگو کجاسـت؟ به امید روزی که در جامعه عدالت اجتماعی برقرار شـود، زور را تحمل نمی‌کنیم و ایستاده‌ام چو شمع مترسان ز آتشم، نقش بسته بود.

گرچـه سـالن بیش از ظرفیتش پر شـده بود اما هـر از چند گاهی فریادهایی از بیرون شنیده می‌شد که نشان از وجود تشنج و درگیری در خارج از سالن مراسم داشت. هنگامی که رئیس جمهوری وارد سالن شد، صدای دست و سوت تعدادی از حاضرین با صلوات دیگر شرکت کنندگان درهم آمیخت. در این لحظه رئیس جمهوری مستقیماً به سمت جایگاهی که از قبل برای وی پیش‌بینی شده بود رفت. بعد از پخش سرود ملی جمهوری اسلامی ایران و تلاوت آیاتی چند از قرآن کریم، رئیس‌جمهوری به ایراد سـخنرانی پرداخت و در وصف ۱۶ آذر سخنانی را ایراد کرد. بعد از پایان سخنان خاتمی، رضا زمانی نماینده انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران برای طرح دیدگاه‌های خود در جایگاه قرار گرفت. وی در بیان دیدگاه‌های تشکل خود زمان موجود را برای بیان خواسته‌ها تمام شده دانست که رئیس جمهوری در پاسخ گفت: فکر می‌کنید با رفتن من همه چیز تمام می‌شود، هنوز خیلی وقت باقی مانده است. این نماینده تشکل‌های دانشجویی در پایان سخنان خود از رئیس‌جمهور خواست که از برگزار کنندگان مراسم بخواهد تا با باز کردن در سالن، اجازه ورود به تعداد بیشتری از دانشجویانی که موفق به حضور در مراسم نشده بودند را بدهند. در ادامه حسـن رضوی نماینده بسیج دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران برای طرح سـؤالات خود در پشت تریبون قرار گرفت. در این لحظه عده‌ای با دست زدن، عده‌ای با هو کردن و عده‌ای هم با فرستادن صلوات وی را بدرقه کردند. نماینده بسیج دانشجویی در سخنان خود با تأکید بر اینکه نباید اجازه داد دانشگاه از مسیر اصلی خود منحرف شود، تصریح کرد: آیا اقتصاددانان اطراق نموده در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی چتری غیر از اقتصاد لیبرالیستی و نئوکلاسیک آموخته‌اند و سیاستمداران اصلاحات پیشه چیزی غیر از جامعه مدنی لیبرالیستی و زیر سؤال بردن قانون اساسی گفته‌اند؟ در این لحظه حاضرین در مراسم شروع به هو کردن رضوی نموده و عده‌ای نیز مجدداً تلاش کردند تا سرود یار دبستانی را تکرار کنند. محسن مظاهری، نماینده تشکل نواندیشان، سومین نفری بود که برای بیان دیدگاه‌های خود به پشـت تریبون فراخوانده شـد اما در این هنگام فریادهایی از بیرون سالن که صدای جیغ دختران بیش از هر چیزی جلب توجه می‌کرد شنیده شد که این امر برای دقایقی نظم مراسم را بر هم زد.

در حالی که نماینده تشکل نواندیشان سعی می‌کرد به سخنان خود ادامه دهد، دانشجوی دختری با فریاد خواستار بیان دیدگاه‌های خود شد که با موافقت خاتمی، پشت تریبون قرار گرفت. این دانشجوی دختر گفت: من مجری برنامه شـما در کنگره تشکل‌های دولتی بودم، ولی آقای خاتمی ما امروز اینجا جمع شدیم تا صحبت‌های شما در آخرین روز دانشجوی دوران ریاسـت جمهوریتان را گوش کنیم، اما متأسفانه سر و صداهای ما از بیرون به داخل نیامد. در حالی که بیشتر دانشجویانی که از صبح زود به اینجا آمده تا با شما دیدار و گفت‌وگو کنند، بیرون از سالن کتک می‌خورند، عده‌ای که همیشـه شما را می‌بینند، سالن را اشـغال کرده‌اند. این دانشجو گفت: آقای خاتمی بیرون سالن درها را بستند، ولی درها شکسته شد، دست‌ها بریده شد، عده‌ای زخمی شدند و آقایی که نمی‌دانم چه مسئولیتی داشت توهینی کرد که تا آخر عمر آن را فراموش نخواهم کرد. روز دانشجوی امسال روز شکست حرمت دانشجو و از میان رفتن شأن دانشجو بود. متأسفانه ما دانشجویان را در حالی از سالن بیرون می‌کنند که غیر دانشجویان ما را هو می‌کنند. در ادامه مراسم، نیما شایان نماینده شورای صنفی دانشجویان برای طرح دیدگاه‌های خود به پشـت تریبون دعوت شـد. هنگام ایراد طرح نظرات شورای صنفی دانشجویان، جو سالن به واسطه حضور عده‌ای از افراد که بیرون مانده بودند به هم ریخت. درحالی که مجری مراسم خواستار عدم برخورد فیزیکی تیم حفاظت رئیس جمهوری و انتظامات و حراست دانشگاه با دانشجویان خارج و داخل سالن بود، «نیما شایان» نماینده انجمن صنفی دانشجویان طرح سؤال خود را منوط به ایجاد برقراری سکوت در سالن کرد. رئیس جمهوری در این هنگام با بیان اینکه سالن هنوز جای کافی برای حضور تعداد بیشتری از افراد دارد خواسـتار حضور تعداد دیگری از دانشجویان در داخل سالن شد. در این هنگام دانشجویی گفت: آقای خاتمی، دارند دانشجویان را می‌زنند و خاتمی خطاب به تیم حفاظت خود گفت: «آقایان با دانشجویان برخورد مناسب داشته باشند و سریع بروید پیگیری کنید ببینید تا دانشجویان را نزنند.» همهمه در سـالن رو به افزایش بود و عده‌ای فریاد می‌زدند و خواسـتار کمک خاتمی بودند. در این هنگام خاتمی با عصبانیت گفت: «غلط کرده اگر کسی حرمت دانشجو را شکسته، اسم او را به من بدهید تا با او برخورد شود.» وی گفت: «انتظامات بدون دخالت حراست ریاست جمهوری مسئولیت نظم مراسم را برعهده بگیرد و از برخورد با دانشجویان خودداری کند.» خاتمی تأکید کرد: «ایراد از کسـانی است که جلسه را در این فضای بسته برگزار کرده‌اند، باید مراسم امروز در فضایی باز و آزاد برگزار می شد که هر کسی با هر عقیده‌ای در آنجا دیدگاه‌های خـود را بیان کند». در ادامه محمد خاتمی در حالی که محیط سالن دوباره به تشنج کشیده شد، گفت: باید در یک فضای آرام، هم من حرف شما را بشنوم و هم من اگر حرفی دارم با شما در میان بگذارم. اما در مقابل تعدادی شعار می دادند «خاتمی، خجالت، خجالت، خاتمی، عدالت، عدالت.»

در ادامه در حالی که نماینده انجمن اسلامی دانشکده فنی دانشگاه تهران به عنوان نماینده آخرین تشـکل برای بیان دیدگاههای خود به پشت تریبون فرا خوانده شد. عده‌ای از دانشجویان شعار می دادند: « خاتمی...، رأی ما رو پس بده، خاتمی ... مقصر خیانت، خیانت.» آنها در ادامه به خواندن دوباره سرود یار دبستانی پرداختند. دبیر انجمن اسلامی دانشکده فنی دانشگاه تهران در بیان دیدگاههای خود، گفت: آقای خاتمی! قرار نبود امروز چنین شود. در سـتاد تصمیمات دیگری گرفته شـده بود. می‌خواهیم این مسأله را نه مثل صد مسـأله قبلی به صورت درست پیگیری کنید. این عضو انجمن اسلامی دانشکده فنی دانشگاه تهران سپس یکی از دوستان دانشجوی خود را نشان داد که زخمی شده بود و دانشجویان شعار دادند وحشی، وحشی. رئیس جمهور خواسـت که آن دانشـجوی زخمی مطالب خود را بیان کند. در این هنگام دانشجوی دیگر خود را به پشت تریبون رساند و گفت: آقای خاتمی به عنوان کسـی که قیافه‌ام شبیه بسیجیان است ولی ادعای بسیجی بودن ندارم باید بگویم بسیجی همیشه مظلوم است و تیم حفاظت دارد همه را می‌زند و ما، هم در دانشگاهها مظلوم بودیم و هم در اینجا. عده‌ای از حاضران در سالن در این هنگام شعارهای تند و توهین آمیزی علیه بسیج داده و خواستار آزادی زندانیان سیاسی شدند. دانشجوی دیگری پشت تریبون رفت و گفت: آقای خاتمی از ۸ صبح پشت در بودیم ولی نمی‌دانیم به کدامین جرم و گناه کتک خوردیم و فحش شـنیدیم. وی گفت: آن زمان که برای شـما کار کردم، رأی دادم و تلاش کردم، آیا فکر می‌کردم که هشت سال بعد چنین وضعی خواهد بود؟ و بی شک اگر چنین روزی را پیش‌بینی می‌کردم به شما رأی نمی‌دادم.

خاتمـی هم در پاسـخ گفت: مـن از آنچه پیش آمده متأسـفم، اگر چه من نقشـی در ایجاد آن نداشتم و شاید مشکل در پیش‌بینی مراسم بوده و می‌بایست برای این جلسه،فضایی باز و آزاد با حضور همه دانشجویان پیش بینی می‌شد ولی فکر می‌کنم آنچه تاکنون مطرح شده بخش عمده‌ای از سؤالات ذهن‌های شما است. اما در پاسخ عده‌ای شعار دادند: خاتمی، بسه دروغ، خاتمی، بسه دروغ. اما وقتی سخنان محمد خاتمی شروع شد ، بخشی از حاضرین در سالن شعارهایی تند سر می دادند. هنگامی که خاتمی به تشریح فرایند انتخابات مجلس هفتم و عملکرد شورای نگهبان پرداخت عده‌ای علیه شورای نگهبان شعار سر دادند.

می گویم بیرونتان کنند

نقطه اوج هیجان مراسم ۱۶ آذر زمانی بود که رادیکال های مخالف خاتمی که بعدها معلوم شد از گروه های مارکسیستی بودند، زمانی که خاتمی می‌خواهد سخنانش را آغاز کند در انتهای سالن ایستاده‌اند، فریاد و هو می‌زدند. خاتمی در حالی‌که عصبانیت از رویش معلوم بود، گفت: این گونه رفتارخلاف دموکراسی است. چند نفرید که هو می کنید. کاری نکنید که بگویم بیرونتان بکنند. خدا نکند آدم‌هایی که تحمل دیگران را ندارند به قدرت برسند.» زمانی که خاتمی سخنانش را ادامه می داد این عده دوباره با هو کردن صحبت‌های وی را قطع کردند که خاتمی بر افروخته شد و گفت: شمایی که هنوز به قدرت نرسیده تحمل دیگران را ندارید، خدا کند به قدرت نرسید: شما در همه چیز انحراف ایجاد کرده‌اید و حالا نمی گذارید کسی حرف بزند.

در ادامه خاتمی در واکنش به بی‌نظمی‌های جلسه گفت: اگر بنا این باشد که من حرف نزنم. همین الان از اینجا می‌روم اما بازهم عده اندکی با صدای بلند پرسیدند: «بازهم حرف؟» که خاتمی در پاسخ گفت: ان‌شاا... بعد از من کسانی خواهند آمد که عمل کنند و شما هم عمل آنها را خواهید دید.

خاتمـی در کمال تعجـب افزود: برخی از اصـلاح طلبان اینگونه وانمـود کردند که حرکت اصلاحی، کاری بـرای مردم نکرده و حالا هم که می‌خواهیـم توضیح بدهیم با «هو» و «جنجال» از آن جلوگیری می کنند و کاری کرده‌اند که زمینه را برای سخت‌گیری نیروهای متعصب بیشتر کرده‌اند و متأسفانه پایگاه خود را در میان اکثریت مردم متدین از دست دادند و امروز در اردوگاه اصلاح‌طلبان، متأسفانه صداهایی می‌شنویم که دشمنان این ملت، آن را بیان می کنند.

شکستن درب دانشگاه

ساعتی بعد تعدادی از مخالفین رادیکال که از ساعات اولیه آن روز در مقابل دانشکده فنی این دانشگاه در اعتراض به حضور خاتمی و سخنرانی وی در تالار شـهید چمران شـعار می‌دادند در ساعت ۱۷ با حضور در پشت درب اصلی دانشـگاه تهران آن را شکسـتند. بر پایه این گزارش این تعداد از دانشجویان که بالغ بر ۲۰۰ نفر می‌شدند شعارهایی همچون «اتحاد، مبارزه، پیروزی»، «سـلام بر مصدق درود بر آزادی»،«مرگ بر استبداد»،«دانشجو بیدار است، از خاتمی بیزار است» می‌دادند پس از شکستن دراصلی دانشگاه بـرای عـدم رویارویی با مأموران نیروی انتظامی به سـمت دانشـکده فنی برگشـته و پلاکاردهایی که با خود حمل می‌کردند را به آتش کشـیدند. این افراد همچنین در مسـیر برگشـت از درب اصلی به سمت دانشکده فنی به خودروهای پارک شده در داخل دانشگاه آسیب وارد کردند.

ایران
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

۱۳۸۴

گزارشی از نهمین انتخابات ریاست جمهوری

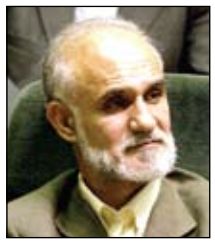
نزدیک‌ترین رقابت


محمود احمدی نژاد


هاشمی‌رفسنجانی


مهدی کروبی


محمد باقر قالیباف


مصطفی‌معین


علی‌لاریجانی


محسن‌مهرعلیزاده

در طول حاکمیت اصلاح طلبان مردم واقعیت شعارهای اصلاحات را دریافته بودند و دیگر می دانستند پشت سر جملات و عبارات به اصطلاح روشنفکرانه داعیه داران این جبهه چه می گذرد. سال ها بود دنبال کسی می گشتند که حلقه بسته مدیریت را بشکند و به جای پرورش طبقه ای مرفه از مسئولین به عدالت اجتماعی و برهم زدن بروکراسی اداری موجود فکر کند.

وقتی خاتمی به میدان آمد، برداشت عمومی این بود که او مطالبات مردم را برآورده خواهد کرد. فضای بسته قبل شکسته خواهد شد و مسئولین بیش از پیش به فکر مردم و مشکلات آنها خواهند بود. با این همه کارنامه ای که اصلاحات از خود برجای گذاشت، نشان داد که خاتمی و یارانش نه تنها به مشکلات مردم اولویت نخست را نمی دهند، بلکه می کوشند تا منافع سیاسی خود را در هیاهوهای روزمره دنبال کنند. به این ترتیب بود که فاصله بین مردم و اصلاح طلبان کاملاً نمایان شد.

اولین ظهور این فاصله بین مردم و اصلاح طلبان در انتخابات شورای شهر دوم رقم خورد. در این انتخابات که به تعبیر سعید حجاریان آزادترین انتخابات بود، طیف گسترده ای از شخصیت ها از جریانات مختلف سیاسی وارد صحنه رقابت شدند و احزاب کارگزاران سازندگی، مجاهدین انقلاب و حزب مشارکت هم به صحنه آمدند. از آنجا که تشخیص صلاحیت نامزدهای انتخابات شوراها با وزارت کشور بود، نه تنها تاج زاده با پرونده های دادگاهی قطور، که اعضای نهضت آزادی هم در معرض انتخاب مردم قرار گرفتند. در این انتخابات حتی سران نهضت آزادی مثل بازرگان، توسلی، طالقانی و... نیز تأیید صلاحیت شده بودند. غلامحسین کرباسچی رئیس حزب کارگزاران و شهردار سابق تهران هم در صحنه حضور داشت.

در این فضا بود که گروهی تازه نفس با نام « آبادگران ایران اسلامی» پا به عرصه سیاسی کشور گذاشت. ظهور آبادگران در حالی بود که بسیاری از داعیه داران جبهه اصولگرایی امید چندانی برای ورود به عرصه انتخابات نداشتند. محمد رضا باهنر دموکراسی را اسب سرکشی می دانست که اصلاح طلبان بر روی آن سوارند و جناح راست از دم آن آویزان شده است. دبیرکل ایثارگران فضا را به‌شدت نگران کننده می دانست و توصیه می کرد نیروها به جای حضور در انتخابات کم اهمیت شورای شهر که احتمال پیروزی در آن کمی نزدیک به صفر است، توان خود را برای ایجاد « اقلیتی» قوی در مجلس هفتم بسیج کنند.

در این شرایط احمدی نژاد با بیش از ۳۰۰ سفر به سراسر کشور یک تنه سازماندهی نیروهای انقلاب در سراسر کشور را کلید زد. در جلسه ای در جنوب شهر تهران و یک هفته قبل از انتخابات وقتی احمدی نژاد در میان حدود ۳۰ تن از دانشجویان از پیروزی قریب الوقوع گفت، یک نفر از میان جمع، دستان خود را بالا برد و گفت:«آقای دکتر فکر نمی کنید تحلیل تان خیلی از واقعیت به دور است.در این انتخابات همه گروهها آمده اند و حتی نهضت آزادی نیز هست و مردم نیز خیلی ناراضی هستند، آن وقت شما می گویید ما پیروز خواهیم شد؟» و احمدی نژاد با قاطعیت پاسخ داد:«شما به چشمان خود خواهید دید که ما پیروز خواهیم شد و این پیروزی آغاز تحولات بزرگی در عالم خواهد بود.»

پیروزی چشمگیر آبادگران در این انتخابات که به‌دلیل ناکارآمدی مسئولین گذشته با استقبال کم مردم مواجه شده بود، آغازی بود بر پایان حکمرانی داعیه داران اصلاحات. این پیروزی در مجلس هفتم هم تکرار شد و البته چندی بعد نوبت به انتخابات ریاست جمهوری نهم رسید تا شهردار تهران، کاندیدای همه مردم ایران باشد و « رایحه خوش خدمت » را با طنین کلامش همراه واژگان عدالت و ساده زیستی در ادبیات سیاسی کشور زنده کند. آن روزها حتی محمد رضا باهنر هم به نقش برجسته احمدی نژاد در پیروزی اصولگرایان اعتراف کرد. او گفت:«واقعیت آن است که ۹۰ درصد موفقیت آبادگران در انتخابات مجلس هفتم، مدیون شخص احمدی نژاد است.»

با این همه نوبت به انتخابات نهم رسید و جریانات سیاسی مثل همیشه در برابر هم صف آرایی کردند تا بلکه بتوانند نتیجه انتخابات را به سود خویش تغییر دهند.

باز هم میرحسین موسوی

اصلاح طلبان که در انتخابات هفتم دست رد میرحسین بر سینه خود را تجربه کرده بودند و حاشیه نشینی او در دولت اصلاحات را هم به نظاره نشسته بودند، باز درب خانه او را کوفتند تا مگر نخست وزیر دوران جنگ احساس خطر یا شاید هم احساس وظیفه کند و مهیای زورآزمایی با رقیب اصلاح طلبان شود. در این بازه زمانی البته حرف و حدیث هایی در باب دعوت از هاشمی وجود داشت، اما کلید زدن دوباره سناریوی میرحسین این تلقی را ایجاد می کرد که اصلاحات صرفاً بازی سیاسی تعریف شده ای را در پیش دارد تا با فضاسازی و حاشیه سازی اولاً اذهان را متوجه خود کند و ثانیاً سوار بر محبوبیت نخست وزیر سابق در موعد مقرر کاندیدای واقعی خود را به صحنه بیاورد.

اواخر تیرماه ۱۳۸۳ بود که خبر دعوت مجمع روحانیون مبارز از میرحسین منتشر شد. در این خبر آمده بود:«مجمع روحانیون مبارز ضمن تأکید بر ضرورت برگزاری انتخابات حماسی و پرشور و حضور گسترده مردم در این عرصه مهم سیاسی کشور و نقش تعیین کننده آن در حفظ اقتدار ملی، تصویب نمود که از جناب آقای مهندس میرحسین موسوی؛ نخست وزیر محبوب دوران پرافتخار امام خمینی(ره) جهت کاندیداتوری ریاست جمهوری دعوت به عمل آورد.» بعد از انتشار این خبر بود که علیخانی عضو فراکسیون اقلیت مجلس گفت:«میرحسین موسوی شخصیت مورد احترامی است و کاندیداتوری او در انتخابات ریاست جمهوری خوب است؛ اما بعید می دانم که ایشان به آن معنا دوباره وارد عرصه سیاسی شود.» در واقع فضای انتخاباتی حدود یک سال قبل از انتخابات شکل گرفت و این در حالی

بود که تحلیلگران سیاسی حضور دوباره میرحسین در عرصه سیاسی را غیرمحتمل ارزیابی می کردند. علی دارابی قائم مقام وقت جمعیت ایثارگران دعوت بسیاری از گروه ها از میرحسین را تبلیغاتی خواند و افزود:«در جریان دوم خرداد طرح میرحسین موسوی با چند هدف صورت می گیرد؛ اول اینکه جبهه دوم خرداد برای جلوگیری از فروپاشی و انشعاب خود هیچ فصل مشترکی نداشت جز اینکه موسوی را مطرح نماید. دومین هدف از طرح زودهنگام انتخابات ریاست جمهوری و طرح موسوی، فقط برای فرار از پاسخگویی بود. دولت خاتمی هشت سال سکاندار دوم خرداد بود و باید پاسخگوی عملکرد دولت در این مدت می شد که ما متأسفانه پاسخگویی مشاهده نکردیم. هدف سوم آنها این بود که جریان اصولگرا را به خود مشغول کرده و کاندیداتراشی برای آنها نمایند، هر چند شنیده ها حاکی از این مطلب است که موسوی نخواهد آمد.» پس از صدور بیانیه مجمع روحانیون مبارز در دعوت از مهندس موسوی کم کم احزاب دیگر جریان اصلاحات هم اعلام حمایت خود از میرحسین را علنی کردند. حزب مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب همبستگی، مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم، مجمع نیروهای خط امام(ره)، حزب مردمسالاری، جمعیت زنان جمهوری اسلامی، برخی دفاتر تحکیم وحدت و... از این جمله بودند. اما با وجود اصرارهای فراوان چهارم مردادماه ۱۳۸۳ خبری منتشر شد که به نوعی به این بازی پایان می داد. خبر این بود:«میرحسین موسوی دعوت گروه های دوم خردادی و اصلاح طلبان را برای حضوردرعرصه انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری نپذیرفت.» این خبر همچنین می افزود:«میرحسین موسوی معتقد است که شرایط سال ۱۳۷۶ همچنان پابرجاست و امکان حضور وی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ فراهم نیست.» در ادامه خبر خبرگزاری ایلنا که وابسته به جبهه اصلاحات به شمار می آمد، آمده بود:«گروه های دوم خردادی از موسوی خواستند حتی در صورت عدم تمایل به حضور در عرصه انتخابات، پاسخ منفی خود را در این شرایط اعلام نکند!» در واقع این خبر نشان می داد که طرح دامنه دار کاندیداتوری میرحسین و جلوگیری از علنی شدن مخالفت او با کاندیداتوری به منظور خاصی صورت می پذیرد. این خبر البته از سوی برخی جریان های اصلاح طلب تکذیب شد تا بازی « دعوت از میرحسین» کمی ادامه پیدا کند.

حرف و حدیث ها در خصوص کاندیداتوری میرحسین آن قدر بالا گرفت که خاتمی هم ناچار به اظهار نظر شد. او در پاسخ به خبرنگاران گفت:«جناب آقای مهندس موسوی از چهره های برجسته انقلاب، مؤمن، روشن اندیش، دلسوز برای ملت و مورد اعتماد مردم هستند. کسی که در هشت سال جنگ تحمیلی یا بیشتر از آن دوران نخست وزیر بود و علی رغم مشکلاتی که داشت، توانست کشور را اداره کند... جناب آقای مهندس موسوی از سرمایه ها و ارزش های انقلاب ما هستند، اما اینکه در انتخابات شرکت می کنند، مربوط به ایشان و تصمیم گیری وی است.»

در نهایت اما خبر رسمی عدم کاندیداتوری مهندس موسوی پس از سه ماه بحث و مذاکره منتشر شد. در خبری که خبرگزاری ایسنا بر روی خروجی خود قرار داد، آمده بود:«لحظاتی پیش حجت الاسلام و المسلمین کروبی به خبرگزاری دانشجویان ایران(ایسنا) گفت: متأسفانه مهندس میرحسین موسوی نخست وزیر دوران پرافتخار حضرت امام خمینی در جلسه امروز با تشکر از همه گروه ها و شخصیت هایی که از وی حمایت کرده اند، اعلام کرد کاندیداتوری انتخابات ریاست جمهوری را نمی پذیرد.»

مهدی کروبی اظهار امیدواری کرد که میرحسین خود دلایل انصرافش را با مردم در میان بگذارد. اما میرحسین هیچ گاه سخنی در این خصوص نگفت و به این ترتیب پرونده کاندیداتوری او در انتخابات نهم بسته شد. بعد از این بود که باب برخی اظهار نظرها در خصوص انگیزه واقعی مطرح کردن نام میرحسین باز شد. ابراهیم اصغر زاده دبیر کل حزب همبستگی گفت:«انتخاب میرحسین موسوی شاید نزد برخی از اصلاح طلبان کاری سیاسی بود و می خواستند از دوره بحران و آشفتگی که بعد از انتخابات مجلس هفتم دچار شده بودند، عبور کنند.»

هاشم زاده هریسی عضو کمیته پیگیری قانون اساسی در خصوص طرح احتمال حضور میرحسین در صحنه انتخابات گفت:«در بعضی مواقع احزاب از شخصیت هایی نام می برند که این شخصیت ها به هیچ وجه تمایل ندارند که در انتخابات شرکت کنند.» رحمان شمس دبیر سیاسی جمعیت ایران فردا نیز طی اظهاراتی مشابه گفت:«اطلاعاتی در دست دارم که نشان می دهد موسوی در رقابت های انتخاباتی شرکت نمی کند و مطالبی که عنوان می شود، صرفاً جنبه تبلیغاتی دارد.» آن روز برخی از چهره های اصلاح طلب حتی پا را از این نیز فراتر گذاشتند و هم کیشان خود را به فریب کاری متهم کردند. این سؤال طبیعتا به ذهن خطور می کرد که چه طور می شود یک جریان سیاسی از جایگاه مردم و رأی مردم و آزادی مردم سخن به میان بیاورد و در عین حال برای بهره برداری های سیاسی و جناحی مطلوب نظر خود، همان مردم که حفظ حقوقشان جزو شعارهای پرطمطراق پیشین بود، مورد بی اعتنایی قرار بگیرند و یا از سر فریب و نیرنگ با آنها سخن گفته شود.

آن روز متهم کردن اصلاح طلبان نه از جانب جناح مقابل که از درون خود اصلاحات صورت گرفت و این محمد رضا دولت آبادی عضو مجمع روحانیون مبارز بود که لب به سخن گشود:«مسائلی که امروز در مورد حمایت تمام گروه های جبهه دوم خرداد از میرحسین موسوی عنوان می شود، بسیار تاکتیکی و فریبکارانه است.» او همچنین بر این واقعیت تکیه کرد که:«دیدگاه های سیاسی و اقتصادی بسیاری از گروه های دوم خردادی با نوع تفکر اجرایی میرحسین موسوی ناسازگار است.» او همچنین ادامه داد:«این گونه حمایت از میرحسین موسوی در سال های گذشته نیز سابقه داشته است و با این گونه حمایت های فریبکارانه می خواهند در لحظه نهایی برای کاندیداهای مدنظر خود حمایت و محبوبیت جلب کنند.» اظهار نظرهای این عضو مجمع روحانیون مبارز در حالی مطرح می شد، که تا پیش از آن مجمع روحانیون رسما از کاندیداتوری میرحسین موسوی حمایت کرده بود. به نظر اظهارنظرهای این چنینی خود گواه نوع نگاه برخی چهره های اصلاح طلب به عرصه سیاسی کشور و نیز نوع مناسبات حاکم بر تصمیمات آنان است.

اما همان زمان روزنامه شرق مقاله ای را منتشر کرد که می توانست حقایق پشت پرده دیگری را نیز مورد توجه قرار دهد. حقایقی که اصلاحاتیان کمتر تمایل به اظهار آن داشتند. روزنامه شرق طی تحلیلی نوشت:«میرحسین موسوی را دوم خردادی ها از سر استیصال انتخاب کردند.» بعد از انصراف میرحسین نوعی سرگردانی در جبهه اصلاحات ایجاد شد. از یک سو معین به عنوان کاندیدای حزب مشارکت و سازمان مجاهدین مطرح بود؛ از سوی دیگر هم نام افرادی چون موسوی خوئینی ها و کروبی مطرح می شد. این همه در حالی بود که در جبهه اصولگرایان تنها علی اکبر ولایتی اعلام کاندیداتوری کرده بود و اصولگرایان کم کم مقدمات شورای هماهنگی را فراهم می کردند.

شورای ناهماهنگی!

در شورای هماهنگی اصولگرایان چهره هایی چون ناطق نوری و باهنر نقش آفرین بودند. آنها برای انتخاب کاندیدای اصولگرایان، یک گروه پنج نفره شامل، ناطق نوری، عسکراولادی، جمشیدی، عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و حسین فدایی را ایجاد کردند که چهار عضو آن پیش از مصاحبه و گفت و گو با کاندیداها تصمیم به حمایت از لاریجانی گرفته بودند. کسانی که بعضاً به نوعی رابطه ای نزدیک با هاشمی داشتند و به همین سبب هم در عمل با تناقض ها و تعارض هایی مواجه می شدند. شاید از مهمترین دلایل به نتیجه نرسیدن شورای هماهنگی نقش آفرینی ها و اعمال نظرهای هاشمی رفسنجانی بود. شورای هماهنگی موظف بود تا به کاندیدایی برسد که مورد قبول هاشمی نیز باشد. هاشمی رفسنجانی گفته بود که ترجیح می دهد فرد دیگری زمام امور را در دست بگیرد و او وارد میدان رقابت نشود. شورای هماهنگی می بایست فردی را انتخاب می کرد که نظر هاشمی را هم تأمین کند. دقیقاً به همین دلیل از همان آغاز نام توکلی و احمدی نژاد از فهرست اصولگرایان به نوعی حذف شد. ولایتی محتمل ترین کاندیدا برای شورای هماهنگی به شمار می آمد. او البته حضورش را منوط به عدم حضور هاشمی در عرصه انتخابات کرده بود.

بعد از بالا گرفتن حرف و حدیث ها در خصوص حذف پشت پرده برخی از اسامی از فهرست پنجگانه شورای هماهنگی، ناطق نوری طی سخنانی با رد این شایعات گفت:«مذاکرات با آقایان ولایتی، علی لاریجانی، احمد توکلی، احمدی نژاد و محسن رضایی ادامه دارد و تا این گفت و گوها به پایان نرسد امکان تصمیم گیری وجود ندارد... {البته} استراتژی ما رسیدن به یک نامزد است و تکثر در کاندیداهای اصولگرایان بی معناست. ما تنها از یک نفر به عنوان نیروهای انقلاب حمایت خواهیم کرد و انتظارمان از سایر نامزدها کمک به نامزد منتخب است... دور دوم مذاکرات با نامزدها هم آغاز شده و تا کنون با دو نفر مذاکره دور دوم انجام شده و سه نفر هنوز باقی مانده اند.»

بیست و هفتم آذرماه روزی بود که برای برگزاری همایش شورای هماهنگی در نظر گرفته شده بود. همایشی که نامزدهای مختلف اصولگرایان در آن حضور یافتند؛ اما محمود احمدی نژاد با ارسال نامه ای از حضور در جلسه عذر خواست. او در نامه خود نوشت:«از آنجا که حدود شش ماه به انتخابات ریاست جمهوری باقی مانده است و برادر کوچک شما مسئولیت سنگین اداره شهر تهران و اجرای پروژه های مهمی را برعهده دارد، خوف آن دارم که حضور زودهنگام و رسمی به عرصه تبلیغات انتخاباتی به روند خدمتگزاری در تهران آسیب برساند. بنابراین علی رغم اشتیاق فراوان به دیدار دوستان گرانقدر از حضور در این جلسه معذورم.» این نامه همچنین می افزود:«انقلاب اسلامی تحت رهبری الهی مقام معظم رهبری با پشتوانه نهضت انبیاء و اولیاء علیهم السلام و با رسالت تشکیل یک جامعه پیشرفته و قدرتمند اسلامی به عنوان مقدمه حکومت جهانی حضرت مهدی(عج)، در این سرزمین مقدس، نیازمند تحقق یک دولت مکتبی است که تحول گرایی، کارآمدی و سلامت از ویژگی های اصلی آن و تواضع و خدمتگزاری در برابر مردم مؤمن، صبور و سربلند ایران عزیز، راه و رسم آن باشد.»

احمدی نژاد در پایان آورده بود:«این آرزوی تاریخی ملت ماست که به لطف الهی زمینه های تحقق آن آشکارا مشاهده می شود. امروز ترویج این تفکر و تبیین خصوصیات چنین دولتی به عنوان مقدمه آن امر مهم، ضروری و لازم است و همه باید با اغتنام فرصت باقیمانده تا انتخابات با درایت به انجام آن همت گمارند و با هوشمندی از انتقال رقابت های بی حاصل و تخریبی توسط بدخواهان به درون جبهه یاران انقلاب اسلامی جلوگیری نمایند.» تصاویری که فردای آن روز از این جلسه منتشر شد و کاندیداهای اصولگرا، رضایی، لاریجانی ، توکلی و ولایتی را در کنار ناطق نوری نشان می داد، تصویر نه چندان جالبی از اصولگرایان نشان می داد و موجب شد که ناظران سیاسی عدم حضور احمدی نژاد در این همایش را تیزهوشی سیاسی بدانند.

اما در حالی که هنوز بحث ها بر سر رسیدن به کاندیدای اصلح در شورای هماهنگی ادامه داشت، علی اکبر ولایتی با حضور در دفتر خبرگزاری جمهوری اسلامی اعلام کرد که به علت تاخیر شورای هماهنگی در تصمیم گیری به صورت مستقل خواهد آمد. او تأکید کرد که پیش از این ۱۵ دی ماه را سقف زمانی برای معرفی نامزد شورای هماهنگی تعیین کرده بوده است و اکنون که شورا از این سقف زمانی تأخیر نموده، به صورت جداگانه وارد عرصه انتخابات خواهد شد.

ولایتی همچنین ضمن تمجید از جایگاه والای هاشمی رفسنجانی در انقلاب و نظام، احترام او را ضروری دانست و گفت:«هاشمی رفسنجانی تا کنون گفته است که در شرایط عادی به صحنه نخواهد آمد اما اگر شرایط ویژه ای به وجود آید که آمدن وی را ضروری کند، در آن صورت من هم از او حمایت خواهم کرد.» ولایتی که علاءالدین بروجردی را به عنوان رئیس ستاد انتخاباتی اش معرفی کرده بود، همچنین گفت که یکی از شرایط شورای هماهنگی توان رقابت با هاشمی رفسنجانی بوده که او این شرط را نپذیرفته است.

در اوایل اسفند در حالی که سران شورای هماهنگی از تصمیم قطعی شان برای حمایت از لاریجانی خبر می دادند، زمزمه های ورود قالیباف به صحنه انتخابات شنیده می شد.دهه اول اسفند تمام نشده بود که خبرها از ایجاد شورای هماهنگی ۲ با امضای میثاق نامه میان احمدی نژاد، قالیباف، توکلی و رضایی حکایت داشت که آنها متعهد شده بودند که هریک از کاندیداها در اردیبهشت رأی بیشتری داشتند، بقیه به نفع او کنار بروند. در روزهای آخر سال ۸۳ جلسه ای در محل جامعه روحانیت مبارز تهران برگزار شد که در آن ناطق نوری رسماً لاریجانی را به عنوان کاندیدای شورای هماهنگی و جناح راست معرفی کرد. محمدرضا باهنر نیز به عنوان رئیس ستاد انتخاباتی لاریجانی برگزیده شد. در روزهای بعد الیاس نادران به عنوان رئیس ستاد احمدتوکلی و مسعود زریبافان به عنوان رئیس ستاد احمدی نژاد برگزیده شدند.

تردیدهای هاشمی

احتمال کاندیداتوری هاشمی تصمیم گیری را برای اعضای شورای هماهنگی بیش از پیش دشوار می کرد. او شهریور ماه گفته بود:«اگر همه به این نتیجه برسند که من برای ریاست جمهوری بهترین هستم، برای حضور در انتخابات ریاست جمهوری تصمیم می گیرم.» هاشمی بارها و بارها از احتمال حضور خود در انتخابات گفت. او تصریح کرد:«بارها گفته ام که اگر به این نتیجه برسم و فرد دیگری برای ریاست جمهوری نباشد و چاره ای نیست و برای منافع اسلام و انقلاب باید به صحنه انتخابات بیایم، دریغ نخواهم کرد. اکنون منتظرم فرد مناسبی غیر از من برای اداره کشور پیدا شود.» طرح این دست مواضع بود که جامعه سیاسی کشور را در هاله ای از تردید فرو می برد. از یک سو روزنامه های اصلاح طلبان هر روز آمدن او را انتظار می کشیدند و از سوی دیگر اصولگرایان می کوشیدند تا با حذف نام مخالفین سرسخت هاشمی از گردونه شورای هماهنگی فردی را بیابند که بتواند به نوعی نظر هاشمی را هم تأمین کند و بدین ترتیب هاشمی به آمدن رغبتی نکند. این تردیدها تا اردیبهشت ماه سال ۸۴ هم ادامه یافت. هاشمی در جمع عده ای از کارشناسان کشاورزی گفت:«فکر می کنم باید داروی تلخ را مصرف کنم. اتفاقی که مایل نبودم بیفتد، ظاهراً در حال وقوع است.» او همچنین ۱۶ اردیبهشت ماه در دیدار با گروهی از فعالان ستادهای انتخاباتی سید محمد خاتمی در دور هشتم، با گلایه از آنچه که « وضعیت ملوک الطوایفی» نامید، اعلام کرد که برای خاتمه دادن به این وضعیت تا دو یا سه روز آینده به تصمیم می رسد و همه چیز روشن خواهد شد.

و هاشمی آمد...

سرانجام این برگ روز بیستم اردیبهشت ماه تقویم بود که آمدن هاشمی را ثبت کرد. حتی انصراف چند روز پیش احمد توکلی به نفع قالیباف هم مانع از آمدن هاشمی نشده بود. در بیانیه اعلام حضور هاشمی که خطاب به «خواهران و برادران صبور و آینده نگر» و « جوانان و نوجوانان آینده ساز» منتشر شد، آمده بود:«هشت سال پیش که مسئولیت اجرایی را با خاطری آسوده









تبلیغات لاریجانی کمرو‌نق‌ترین تبلیغات بود



تبلیغات قالیباف شیک‌ترین و پرهزینه‌ترین تبلیغات بود

از قرار گرفتن کشور در مسیر توسعه و اعتدال به منتخب شما می سپردم؛ هرگز گمان نمی بردم شـرایط چنان رقم خورد که در معرض آزمونی دوباره قرار گیرم. اما گذر زمان هم اکنون مرا در مسیر تکرار تجربه ای تازه قرار داده است. تصمیم به حضور در انتخابات ۲۷ خرداد یکی از سخت ترین تصمیماتم در سراسر سالهای فعالیت سیاسی من بوده است ، نه از آن جهت که قبول مسئولیت خلی بر آرامش شخصی ام وارد می کند، که هرگز در خدمتگزاری عافیت طلب نبوده ام، بلکه به سبب تردیدهایی بود که تصمیم گیری را برای من سخت می ساخت.»

هاشمی در توضیح مسائلی که تردیدهایش را در پی داشته است، آورده بود:«نمی خواستم گمان شود که نظام جمهوری اسلامی توان زایش نخبگان و مدیران تازه را ندارد و یا شائبه این تحلیل ناصواب که برخی تصور کنند اینجانب تنها شکل خدمت به انقلاب و میهن عزیز را منحصر در مدیریت اجرایی می دانم و یا اینکه مجال برای خدمتگزاری نیروهای تازه نفس و توانا محدود گردد.»

هاشـمی البته در بیانیه خود نگرانی ها و امیدهایی را هم که موجبات آمدنش را فراهم آورده بودند برشمرد. اولین عامل گسترش تنش ها و تنازعات زیانبار بود که از نگاه او مانع جدی پیشرفت کشور به شمار می رفت و می توانست به کینه های عمیق و طرد و انزوای نیروهای گرانقدر انقلاب منجر شود. دومین عامـل از نـگاه او بروز گرایش های افراطی ای بود کـه زحمات مدیران نظام را نادیده می گیرند و با بزرگنمایی نقصان هایی که نوعاً جناح های سیاسی در آن بـی نقش نبوده اند، می کوشـند دامان خود را پاک جلـوه دهند و چهره نظام را بیالایند. هاشمی به عنوان سومین دلیل آورده بود:«شکل گیری فضای سردی که مردم را در وضعیت نگران کننده از جهت تضعیف ارزش ها، کاهش شأن و منزلت فردی، آسـیب پذیری معیشـت، امنیت ملی و حقوق و آزادی های اساسی قرار می دهد. بخشـی از این فضا به فرسایش توان نخبگان در بسط حقوق و آزادی های اجتماعی باز می گردد و بخش دیگر بازتاب برخوردهای نسـنجیده و تنش های سیاسی است که با دامن زدن به بی اعتمادی عمومی جامعه، ویژه جوانان را در معرض بحران اعتماد قرار می دهد.»

او شـرایط حساس منطقه ای و جهانی را هم بهانه کرده بود و نسبت به زیر سـؤال رفتن کارآمدی نظام نگران بود. هاشـمی در خاتمه بیانیه خود نیز آورده بود:«این اعلام حضور، تلاش مضاعف برای پیوند تجارب موفق گذشته و تحولات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آینده است و بزودی برنامه های جدیدم را با شـما ایرانیان در میان می گذارم و با شـما می گویم: علیه توکلت و علیه فلیتوکل المتوکلون.»

حضور هاشمی در انتخابات واکنش های مختلفی را به دنبال داشت. ولایتی که پیشـتر هم اعلام کرده بود در صورت حضور هاشـمی از رقابت کنار خواهد رفت، انصراف خود را اعلام کرد و کروبی نیز نامه ای بلند بالا به هاشمی نوشت. در این نامه آمده بود:«امیدوار بودم برخی ادعاهای غیرمنطقی که توسط بعضی دوستان مدعی حمایت از شما مطرح می‌شود از جمله عباراتی که القاکننده ضعف همه کاندیداها به جز جنابعالی است، توسط خود حضرت‌عالی جبران خواهد شـد. اما به نظر حقیر آنچه در بیانیه انتخاباتی جنابعالی اعلام گردید نه تنها در راستای همان ادعاهایی بود که توسط دوستان جنابعالی مطرح می‌شد بلکه مکمل فرمایشـات قبلی خود شـما بود که از چند ماه قبل به عنوان شرط کاندیداتوری خـود اعلام می‌نمودید. (عدم وجود کاندیدای توانمند و مقبول!) صمیمانه عرض می‌کنم اگر تلفیق مجموعه اظهارات ماه‌های اخیر جناب‌عالی، اظهار نظر دوستان شما و بیانیه اخیر، القاکننده ضعف همه کاندیداها و انحصار همه راههای نجات کشور در وجود حضرت‌عالی نبود، قطعاً پاسخگویی را به پس از برگزاری انتخابات موکول می‌کردم.» کروبی در نامه خود افزوده بود:«ظاهراً جناب‌عالی به این نتیجه رسـیده‌اید که تنها فرد قادر به رفع آن نگرانی‌ها، خود حضرت‌عالی هسـتید. در حالی که معتقدم بذر بسیاری از همین نگرانی‌ها در دولت جناب‌عالی کاشته شد و اکنون چیزی را درو می‌کنیم که خود حضرت‌عالی سالها شاهد کاشته شدن و روییدن آن بودید و متأسـفانه در برابر آن سـکوت یا رفتار تأییدآمیز داشتید.» در فراز و نشـیب های نامه کروبی البته تندی های مکرری هم بود. کروبی نوشته بود:«جناب آقای رفسنجانی!

شـما از گسـترش تنش‌هایی سـخن گفته‌اید که به طـرد و انزوای نیروهای گرانقدر انقلاب منجر می‌شود... من معتقدم بلندترین گام در زمینه حذف و طرد نیروها دقیقاً در زمانی برداشته شد که شورای نگهبان در آستانه انتخابات مجلس چهارم، تعداد زیادی از اصیل‌ترین نیروهای انقلاب و خدمتگزاران مردم را به بهانه‌های واهی رد صلاحیت کرد. آیا جناب‌عالی به خاطر ندارید که تعداد زیادی از این نیروها به استناد گزارشات غیر واقعی وزارت اطلاعات تحت مدیریت شما، رد صلاحیت شدند؟ آیا در جریان هستید- که بر اساس اخبار موجود - جرم اصلی همسر شهید رجایی که منجر به رد صلاحیت او شد، ادعای اهانت به جناب‌عالی و خانواده محترمتان بود؟ البته قبل از آن و بخصوص از نخستین روزهای انتخاب شما به عنوان رئیس جمهور نیز مقدمات حذف و طرد نیروها ایجاد شده بود که اینجانب در اکثر آن موارد شخصاً موضوع را به شما منتقل و خواستار همکاری شما برای جلوگیری از آنها شدم.» او افزوده بود:«جناب آقای هاشمی! خوشحالم که بر توسعه و استقرار امنیت برای تداوم توسعه اقتصادی سخن گفته‌اید و این تأکید را طلیعه نیکو برای ایجاد اطمینان در فعالان اقتصادی می‌دانم. اما توصیه می‌کنم برای آن‌که جدیت جناب‌عالی در این موضوع به خوبی آشـکار شود، به سؤالات موجود در مورد ورود وزارت اطلاعات به فعالیت‌های اقتصادی و شـائبه‌هایی که درباره برخورد امنیتی عده‌ای از فعالان اقتصادی آن تشکیلات با رقبای اقتصادی خود وجود دارد، پاسخ دهید.»

در ادامـه نامـه همچنیـن آمده بود:«جناب آقای هاشـمی! شـما با هوشمندی از تنش‌زدایی در عرصه بین‌المللی و جلب اعتماد سایر کشورها سخن گفته‌اید و بر لزوم تبدیل تهدیدها به فرصت تأکید کرده‌اید. اما با شجاعت و انصافی که از شما سراغ دارم انتظار داشتم که با صراحت اعلام کنید که در آستانه تحویل دولت از سـوی جناب‌عالی، حتی یک کشور اروپایی دارای سفیر در ایران نبود.» آمدن هاشـمی و بیانیه او بدین معنا بود که او هیچ یک از نیروهای در صحنه را واجد شرایط لازم و مطلوب نمی دانست. یاسر هاشمی رفسنجانی فرزند او بر این واقعیت صحه گذاشـت:«چون نیروی کارآمدی در کشور وجود نداشت، پدرم به سخن آمد.» رادیو فردا هم این چنین گزارش داد:«هاشمی نامزدهای کنونی احراز ریاست جمهوری را کم تجربه و فاقد پایگاه مردمی می داند.» محمدعلی ابطحی هم به نقل از کروبی گفت که این حرف هاشمی توهین بزرگی به دیگر کاندیداها به خصوص علی اکبر ولایتی است که هشت سال وزیرخارجه او بوده است!

گرم تر شدن فضای انتخاباتی

پس از گذشـت تعطیلات نوروز ، محمد باقر قالیباف اسـتعفایش از فرماندهـی نیروی انتظامی را تقدیم رهبر انقلاب کرد و روز بعد با کت وشـلوار شـیک قهوه ای به جمع خبرنگاران آمد تا حضورش را در انتخابات اعلام کند. روند تبلیغاتی قالیباف که شبیه تبلیغات حزب کارگر انگلیس به رهبری تونی بلر بود، موجب شد تا او در نظرسنجی ها پس از هاشمی رفسنجانی قرار گیرد و چند روز بـه ثبت نـام کاندیداها مانده بود که جمعیت ایثارگران که از حامیان محمود احمدی نژاد بودند، به جمع حامیان قالیباف بپیوندند علی زاکانی ریاسـت ستاد انتخاباتی قالیباف را برعهده گیرد. اما پیشتازی قالیباف با آغاز تبلیغات و تکراری شدن تبلیغات او رو به نزول گرفت. انتشار اظهارنظری منسوب به قالیباف مبنی بر رضاخان حزب اللهی، ، این روند را تسریع کرد و در نهایت قالیباف که در جلسه در دانشگاه امام صادق به شدت مورد انتقاد دانشجویان قرار گرفته بود، مقامی بهتر از چهارمی در انتخابات کسـب نکرد و گرانترین تبلیغات تاریخ انتخابات ریاست جمهوری هم نتوانست کمکی به قالیباف کند.

محسـن رضایی نیز که کوچکترین سـتادانتخاباتی را داشـت، پس از آن کـه احسـاس کرد رأی لازم را نـدارد ، دو روز مانده بـه انتخابات به نفع اصولگرایان ، انصراف داد.

امـا ماجرای علـی لاریجانی جالب تـر بود. لاریجانی که به شـرط اجماع همه اصولگرایان به میدان آمده بود به ناگاه حامیانش را تنها حزب مؤتلفه اسـلامی و برخی اعضای جامعه اسـلامی مهندسین یافت. لاریجانی همچنین سـتادی را از میان نیروهایش در صداوسیما شکل داد اما معتقد بود که سیاست عزت الله ضرغامی در انتخابات حمایت از قالیباف است. در روز های آخر انتخابات که مشخص بود لاریجانی رای لازم را کسب نخواهد کرد ، در جلساتی با حضور احمدی نژاد و چمران کوشیده شد تا آنها به ائتلاف برسند اما این جلسات شبانه نیز نتیجه نداشت. روز چهارشنبه قبل از انتخابات با اصرار ناطق نوری که حامی اصلی لاریجانی بود، جلسه ای درباره انصراف علی لاریجانی به نفع هاشمی رفسنجانی برگزار شد. اصرار شدید ناطق نوری و این استدلال که اگر به نفع هاشمی انصراف ندهی، معین رای می آورد، سبب شد تا لاریجانی تقریباً تصمیمش را برای انصراف بگیرد اما دخالت جواد لاریجانی و صادق لاریجانی، برادران علی لاریجانی سبب شد تا انصراف لاریجانی منتفی شود.

فیلم های تبلیغاتی نامزدها

از سال ۷۶ به بعد بود که ساخت فیلم توسط نامزدهای انتخابات رایج شـد. این بار نیز برای هر یک از کاندیداها فرصتی توسـط صدا و سـیما در نظر گرفته شده بود تا در قالب هنر مفاهیم مدنظر خود را به مردم انتقال دهند. در این میان فیلم تبلیغاتی هاشمی تعجب بسیاری را به دنبال داشت. دو فیلمساز عهده دار تهیه دو فیلم مجزا برای او بودند. در یک فیلم جمعی ۲۰ نفری نشـان داده می شـد که نزد هاشمی رفته بودند تا نقطه نظرات خود را با او در میان بگذارند. جمع حاضر دختران و پسرانی بودند که با شکل و قیافه های مختلف رو در روی هاشمی نشسته بودند. این فیلم که حتی انتقاد روزنامه جمهوری اسلامی که به هواداری هاشـمی شهره اسـت را نیز برانگیخت، گاه کار به شوخی می کشید و گاه بحث ها جدی می شـد. همه چیز طراحی شـده بود تا هاشـمی شخصیتی جوان پسـند و معتدل به نظر برسـد. در واقع فیلم تبلیغاتی هاشمی تداوم همان طراحی "هاشمی۲۰۰۵" بود.

نشریه سوره که آن زمان با سردبیری وحید جلیلی منتشر می شد، طی گزارشـی با اشاره به فیلم ساخته شده توسـط رسول صدرعاملی، نوشت:«حضور تعدادی دختر و پسر جوان با آرایش و پوشش های متنوع(از چادری و آستین بلند گرفته تا بدحجاب و آستین کوتاه و دارای آرایش های رپ و هوی) نزد هاشمی و ارائه سوالات متنوع که قرار بود جامعیت دغدغه های جوانان معاصر را در بر داشته باشد، گویای این نکته بود که فاصله زیاد هاشمی با جوانان(چه به لحاظ سنی و چه به لحاظ فکری) تبدیل به یک مانع بالقوه بزرگ برای موفقیت او در انتخابات شده است و از همین رو چنین تمهیدی چه بسا می توانست فاصله مزبور را کمتر کند















و یا دست کم از گسترش آن جلوگیری کند. سؤالات نیز چنان تنظیم شده بود که طبق همین ایده عنوان شود: سوالاتی برای رفع شبهه از شخصیت هاشمی (اینکه آیا او ممنوع الخروج اسـت، اینکه او چقدر ثروت دارد)، سؤالاتی موجد صمیمیت (آیا تا به حال عاشـق شده است) و سؤالات دال بر روحیه تساهل گرای هاشمی (نظرخواهی راجع به حجاب و دریافت این پاسخ که بالاخره یک چیزی به نام لباس تن تان باشد!)» اما تصنعی‌ترین قسمت فیلم آنجا بود که دوربین دختری را نشان می داد که با بغض از مشکلاتش سخن می گوید. در اینجا بود که فضا دراماتیک می شـد. زمانی که یک به یک جوانانی که در کنار هاشـمی و گرد میز حلقه زده بودند، سؤالاتشـان را می پرسیدند، دختری که یک هنرپیشه بود، سکوت کرد و سکوت کرد تا فیلم به نقطه مطلوب خود برسد و او نیز طبق نوبتش با بغض سخن آغاز کند. سـوره این صحنه را این گونه توصیف می کند:«در ابتدا گمان می رود که واقعاً چه معضل حل ناشدنی و ناگواری باعث شده است این دختر به آنارشیسم فکری روی آورد، فقر؟ طلاق والدین؟ ازدواج ناموفق؟ اعتیاد؟ مزاحمت های روانی؟ ولـی هنگامی که دختر ۲ مشـکل بزرگش را بیان می دارد (مشـکل اول اینکه هنگامی که دختر شبها دیر به منزل می آید، پدرش از او می پرسد چرا دیر کردی؟! و مشـکل دوم اینکه هنگامی کـه دختر با لباس های آزاد به محوطه دانشـگاه می رود برخی مسـئولان حراسـت نسبت به لباس او حساسـند!) آب سردی بر تصورات ذهنی مخاطب ریخته می شود: این بود آن همه مشکل؟ از همه عجیب تر تحولی است که در اثر شنیدن جملات تکراری هاشمی راجع به امید به آینده، در دختر حاصل می شود و ناگهان او را تبدیل به خنده می کند و قصه به خوبی و خوشی تمام می شود و احتمالا کلاغه هم به خانه اش می رسد!» به این ترتیب بود که در نگاه مردم متدین، با توجه به اینکه هاشمی شخصیتی روحانی به شمار آمد، فیلم او تأثیری به شدت منفی گذاشت و فاجعه لقب گرفت! فیلم دوم هاشمی هم تداوم همان صحنه سـازی ها را البته این بار در فضای خانه و با حضور خانم عفت مرعشی، همسر هاشمی رفسنجانی به نمایش می کشید. این همه در نگاه مردم چیزی جز تصنع به شمار نمی آمد.

فیلم مصطفی معین به مصاحبه حجاریان با او اختصاص داشت. مصاحبه ای که در آن حرف های حجاریان برای قابل فهم بودن زیر نویس می شد و در مجموع حامل همه شعارهای رادیکال ممکن بود. فیلم قالیباف هم شیک بودن را مدنظر داشت و کروبی هم مصاحبه با بهروز افخمی را به عنوان فیلم تحویل مخاطبان خود داد. لاریجانی در فیلم خود می کوشید تا از خود تصویری روشنفکر و متعادل به جای بگذارد و مهرعلیزاده هم یاد کودکی و محل تولد خود کرده بود. فیلم او با صدای شـبهه اسـب شروع می شد و دقایقی که از فیلم می گذشت با صدای گریه نوزاد، پیغام "و مهرعلیزاده متولد شد!" در آن طنین می افکند. فیلم رضایی هم توجه چندانی به خود جلب نکرد او در این فیلم در حیاط خانه اش با مرحوم رسول ملاقلی پور گپ می زد و در آخر می گفت که تنها با رای مردم و یا گلوله از صحنه خارج خواهم شد! در فضای تصنعی آن روز البته فیلم احمدی نژاد حال و هوایی دیگر داشـت. در آن کسـی نمی کوشـید تا موضوعی خلاف واقع را حقیقت جلوه دهد. فیلم احمدی نژاد سـاده و بی آلایش بود. در واقع اگر شیرین عبادی به صراحت گفت:«احمدی نژاد تنها کاندیدایی بود که حرف خود را هیچ گاه عوض نکرد. او از ابتدا بر اصولی که به آنها اعتقاد داشت، پافشاری کرد.» واقعیت را بیان کرد. «جواد شمقدری، به عنوان سازنده فیلم تبلیغاتی احمدی نژاد، خود آغازگر این فیلم بود؛ سـوار بر اتومبیل و در حال رانندگی در جست و جوی محل کار شهردار تهران. تم جست و جو، عنصری مناسب در تحریک کنجکاوی مخاطب برای تماشـای بقیه فیلـم بود. و اولین ضربـه در همین لحظه خود را نشان می دهد: نماهایی از محل اقامت شهردار سابق تهران که آکنده از بناها و وسـایل مجللی است که برای بیننده محروم از امکانات اولیه رفاهی و معیشتی، حساسیت برانگیز است. با اعلام اینکه این مکان به دستور شهردار فعلی تبدیل به موزه شده است، طبیعتاً حساسیت ها اوج می گیرد و اشتیاق دیدن چهره و شنیدن حرفهای مردی که به این زندگی مجلل و مرفه پشـت پا زده اسـت، بیشتر می شود. پس از آن نوبت به پخش مصاحبه است تا به این اشتیاق پاسخ دهد.» محل مصاحبه، دفتر احمدی نژاد بود؛ دفتری ساده و بی آلایش و او به سؤالات کارگردان فیلم پاسخ می داد. فیلم صحنه هایی از جلسات احمدی نژاد با اقشارمختلف مردم را نیز نشان داد و با تصویر شهید رجایی کامل شد. رویکرد احمدی نژاد در مواجهه بـا مردم، در مواجهه با مسـائل و در مواجهه با همه چیز با بقیه تفاوت داشـت. احمدی نژاد ریشـه در جایی دیگر داشت نه دنیای سیاستمداران آن روزها. یکی از همسـفران احمدی نژاد در سفر تبلیغی به استان گیلان می نویسد:«به آستانه اشرفیه نزدیک می شویم. موتورهای همراه ما دوباره سازمان گرفته و جمع شده اند. اتومبیل های مستقبل هم در کنار موتورهای جلو اتوبوس قرار می روند و بوق می زنند. دکتر احمدی نژاد از داخل اتوبوس می گوید:« پیغام بدهید به این بچه ها که بوق نزنند. شب اول ایام فاطمیه علیهاالسلام است.»

برگزاری انتخابات و راه یافتن دو نامزد به دور دوم

در نهایت نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۸۴ با حضور ۷ کاندیدا و حضور پرشـور مردم برگزار شـد. این تنها انتخابات ریاسـت جمهوری ای بود که طی سـال های بعد از انقلاب اسلامی به دور دوم می کشید. هاشـمی با ۶/۱۶ میلیون رأی و احمدی نژاد با ۵/۷۱میلیون رأی به مرحله دوم رفتند تا یک رقابت تمام عیار در سوم تیر شکل بگیرد.

در آسـتانه دور دوم انتخابات ریاسـت جمهوری سـید محمد خاتمی بیانیه ای صادر کرد که به نوعی حمایت از هاشـمی تلقی می شـد و بی طرفی مجری انتخابات را هم زیر سوال می برد. در این بیانیه خطاب به ملت ایران آمده بود:«بیایید به حرمت عهد مقدسی که از هشت سال پیش با هم بستیم، بکوشیم در ماههای پایانی این دوران درخشان و سخت، منصب پرافتخار خدمتگزاری را به آن کس واگذاریم که آزادی را صادقانه پاس بدارد و در پی پیشرفت و سازندگی و عدالت مبتنی بر توسعه و قادر به دفاع از عزت و حیثیت و منافع کشور در جهان کنونی باشد. بیایید بار دیگر پیمان ببندیم که همچنان در دینداری، وطن‌خواهی و دفاع از اسـلام منادی آزادی و حرمت انسـان اسـتوار خواهیم ماند و با مقابله با خشـونت و تحجر، صلـح مبتنی بر عدالت را در جهان نـدا خواهیم داد. حتی کسـانی که جمعه گذشـته برای حضور در انتخابات تردید داشتند، روز سوم تیر باید با حضور قاطع خود پایبندیشان را به این میثاق ملی و تاریخی نشان دهند.» تحلیل هایی هم البته وجود داشت که قابل توجه بود. عطریانفر در روز انتخابات تصریح کرد:«این انتخابات برآیند یک نوع پوست اندازی است. اگر احمدی نژاد به قدرت برسد، ما شاهد یکپارچگی حکومت در تمامی نهادهای انتصابی و انتخابی خواهیم بود و جبهه ملی که درصدر آن هاشـمی رفسنجانی است، ایجاد خواهد شـد. اما اگر هاشمی رفسنجانی در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شود، نشان می دهد که مردم سـالاری در کشـور وجود دارد!» اصـلاح طلبان نتیجه ای را می پسندیدند که فقط و فقط به نفع آنها رقم بخورد. نتیجه ای که به نفع حریف باشد، نه ظهور جمهوریت نظام یا مردم سالاری نیست. آنها تنها حق مردمی را محترم می شمردند که آرایشان را به نفع اصلاحات به صندوق ها بریزند.

در این شـرایط باز هم اتهام زنی ها و تخریب ها کلید خورد. یوسـف صانعی اطلاعیه ای صادر کرد که در آن ابراز نگرانی شـده بود که مبادا:«خدای ناخواسته حضور کمرنگمان موجب ضعف دولت و کم بودن آرای رئیس جمهور منتخب که پشـتوانه مردمی او یعنی همان پشتوانه الهی که یدالله مع الجماعه می باشـد، زمینه سـاز حکومت اختناق و سرنیزه و حکومت ارتجاع و متحجران و واپسـگرایان گردد.» این اطلاعیه همچنین افـزوده بود:«ملت هرگز نخواهند گذاشت که عده ای متحجر و واپس گرا، آرمان های انقلاب و امام امت را خدشه دار کنند و زحمات یک صد ساله آزادی خواهان را در راه تحقق مردم سالاری و واگذاری امور مردم به دست خودشان و حاکمیت دین و عقل جمعی بر هواخواهی و اسـتبداد فردی از بین ببرند.» در غوغاسـالاری های آن زمان که احمدی نژاد را نماد تحجر و عقب ماندگی و خشـونت جلوه می داد، همسر شهید رجایی هم به کمک اصلاح طلبان شتافت. او طی نامه ای نوشت:«در اینجا نگرانی خود را از یکدسـت شدن حاکمیت ابراز و اعلام می کنم که آقای احمدی نژاد سنخیت و نسـبتی با شـهید رجایی ندارد. خانواده شـهید رجایی او را نمی شناسـند و با احمدی نژاد هیچ ارتباطی ندارند.»

باز هم حکایت دیو و دلبر

اصلاح طلبان طبق معمول رقیب خود را فاشیسـت و دیکتاتور لقب می دادند. عمادالدین باقی از اولین کسانی بود که به یاد روزهای اوج دوم خرداد گفت«احمدی نژاد نماینده تندروهاسـت که اگر رئیس جمهور شود، مشکل ساز خواهد بود و حقوق بشـر در ایران به خطر می افتد. احساس می کنم که حقوق شـهروندی در شرف تهدید و نابودی است. چون وقتی خبرنگاران از این کاندیدا راجع به زندانیان سیاسی پرسیدند، وی می گفت: کدام زندانی سیاسی؟ منظورتان زندانی سیاسی در آمریکاست؟»

شـورای هماهنگی جبهه اصلاحات هم در بیانیه حمایت از هاشـمی اعلام کرد«برای مقابله با تحجر و واپس گرایی دینی، جلوگیری از انسداد سیاسی، تحقق حقوق مدنی و آزادی های سیاسی و اجتماعی و... در مرحله دوم از هاشمی حمایت می کنیم.» مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم به ریاست موسوی تبریزی هم این اتهامات را تکرار کرد: «برای دفع اسلام طالبانی و سربلندی عزت ایرانی لازم اسـت از کاندیداتوری حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای هاشمی رفسـنجانی حمایت کرد.» ابراهیم اصغرزاده هم در آخرین اظهارنظرهایش گفت: «باید از هاشـمی حمایت کرد تا اندک روزنه جمهوریت نظام کور نشـود.» در این میان مواضع دکتر احمدی نژاد هم قابل توجه بود. او در فضایی که برخی با حرص و ولع دم از رابطه با آمریکا می زدند، می گفت:«ایران نیاز چشـمگیری به ایالات متحـده ندارد.» احمدی نـژاد تصریح می کرد:«من فـردی ارزش گرا و اصولگرا هسـتم. اما ارزش هایی که به آن پایبندم در تقابل با پیشـرفت مردم نیست. من می خواهم مردم ایران از رفاه، پیشـرفت و شـادی لـذت ببرند. من می خواهم با دست اندازی بر بیت المال مقابله کنم و در این راه نمایش بازی نمی کنم. من خود را از مـردم و مردم را از خود می دانـم.» او در طول بازه زمانی قبل از انتخابات بر حرف ها و باورهای خود محکم و استوار ایستاد و با مردم با زبان صداقت سخن گفت. ایستادگی احمدی نژاد بر مبانی در حالی بود که برخی دیگر در جبهه اصولگرایی در زمره انقلابیون شرمنده به شمار می آمدند. بر این واقعیت، شیرین عبادی هم صحه گذاشت:«احمدی نژاد تنها کاندیدایی بود که حرف خود را هیچ گاه عوض نکرد. او از ابتدا بر اصولی که به آنها اعتقاد داشـت، پافشـاری می کرد. این ثبات نظر آقای احمدی نژاد در حالی بود که افرادی که تا دیروز معتقد بودند حتی رنگ روسری خانم ها باید تیره باشد، دیدیم هنگام انتخابات چقدر حرفشان عوض شد.»

اولین مناظره ها

در این فضا بود که برای اولین بار مناظره هایی بین نمایندگان کاندیداها برگزار شد. مناظره هایی که در آن خط تخریب و تمسخر همچنان ادامه داشت. یکی از این مناظره ها که تحلیلگران فضای سیاسی کشور آن را در نتایج انتخابات بسیار مؤثر می دانستند، مناظره کلهر و مرعشی بود. مرعشی بعدها درخصوص مناظره خود گفت:«من در آن مصاحبه با آقای کلهر خیلی محترمانه برخورد کردم و هیچ موضع متکبرانه ای نداشتم، البته همیشه یک لبخند عمومی بر لبان من هست که بعدها شـنیدم عده‌ای این لبخند را از سـر غرور دانسته‌اند اما واقعاً برای ما رئیس جمهور شدن آقای هاشمی مهم نبود، بلکه برای ما مهم این بود که در مورد آقای احمدی نژاد حرف های خود را زده باشیم، من هنوز از محتوای آن مناظره راضی هستم.»او همچنین افزود:«اگر از شیوه صحبت کردن من قضاوت نادرستی شده باشد این انتقاد را می‌پذیرم که من خواسته‌ام از موضع تحقیر به آقای احمدی نژاد نگاه کنم ولی من نه آقای احمدی نژاد بلکه هیچ مخلوق دیگری را هم تحقیر نمی‌کنم و به مسخره نمی‌گیـرم تـا از موضع بالاتر به وی نگاه کنم و من تمامی مخلوقات خدا را از خود برتر می بینم و هیچگاه خود را برتر از هیچ مخلوقی نمی‌بینم.» مرعشی که به نوعی انتقادات وارد بر سخنان کنایه آمیز خود را پذیرفته بود، گفت:«اگر واقعا این احساس به مردم منتقل شده باشد معلوم می‌شود آن لبخندها کار دست من داده است.» در دور دوم، آرایش انتخاباتی صورت بندی دوقطبی به خود گرفت. از یک سو همه اصلاح طلبان و جمعی از اصولگرایان پشت سر هاشمی بسیج شدند و از سوی دیگر اغلب جریان های اصولگرا احمدی نژاد را به عنوان کاندیدای اصلح برگزیدند. در این میان البته انتخاب با ملت بود و در نهایت هم دکتر احمدی نژاد از ۲۷ میلیون و ۹۵۹ هزار و ۲۵۳ رأی، ۱۷ میلیون و ۲۴۸ هزار و ۷۸۲ رای را از آن خود سـاخت، و به عنوان ششمین رئیس جمهور ایران، انتخاب شد.



طراحی دو قطبی احمدی نژاد- هاشمی از انتخابات ۸۴ شروع شد



برنامه سیاسی اصلاح طلبان در انتخابات نهم ریاست جمهوری

ناگهان تأیید صلاحیت



با ورود به سال۱۳۸۴ حتی سرسخت‌ترین طرفدار حزب مشارکت و مجاهدین انقلاب هم باور نمی‌کرد که مصطفی معین گزینه نهایی و صددرصدی این احزاب باشد چرا که از روز اول مصطفی معین را با شعار «کاندیدای حداقلی» و یا «کف خواسته‌ها» وارد صحنه انتخابات نهم ریاست جمهوری کرده بودند. عدم رأی‌آوری و جذابیت از یک سو و اطمینان سران مشارکت و مجاهدین انقلاب بر رد صلاحیت مصطفی معین، سبب شده بود که ستادهای او بدون حضور چهره‌های شاخص سوت و کور و بر دوش چند جوان وبلاگ‌نویس راه‌اندازی شود. اصلاح‌طلبان رادیکال قصد داشتند تا با رد صلاحیت معین، از خود برای حضور تمام عیار در انتخابات رفع تکلیف کنند تا بدنه اجتماعی ولو کمرنگشان را حفظ کنند. همچنین با حمایت از هاشمی رفسنجانی بخشی از بدنه اجرایی‌شان را در سلسله مراتب مدیریتی نگه دارند و این چنین بود که اظهاراتی مانند تحریم انتخابات در صورت رد صلاحیت معین تنها بلوفی سیاسی ارزیابی می‌شد چنان که یک سال پس از انتخابات سال۸۴ بهزاد نبوی به صراحت اظهار داشت که جریان متبوعش در خصوص انتخابات چند احتمال را پیش‌بینی کرده و هاشمی رفسنجانی را به عنوان «خاکریز آخر» در نظر گرفته بود تا در صورت رد صلاحیت دکتر معین یا رأی نیاوردن او در مرحله اول انتخابات، حمایت از هاشمی را در دستور کار قرار دهد.بهزاد نبوی در این مصاحبه تصریح نمود که این استراتژی را در زمان انتخابات اعلام نکردیم چون اگر می‌گفتیم در صورت رد صلاحیت معین از هاشمی حمایت می‌کنیم، خودمان زمینه را برای رد صلاحیت کاندیدایمان فراهم کردیم.

رد صلاحیت

عصر روز اول خردادماه سال۸۴ شورای نگهبان با صدور اطلاعیه، اسامی ۶ تن از کسانی را که طی بررسی‌ها واجد شرایط کاندیداتوری انتخابات ریاست جمهوری تشخیص داده شده بودند، اعلام کرد.

در این بیانیه پس از شرح چگونگی مراحل احراز صلاحیت‌ها آمده بود:در اینجا ضمن ادای احترام به کلیه کسانی که با احساس وظیفه نسبت به ثبت نام در این دوره از انتخابات اقدام نموده‌اند و تأکید بر این نکته که اعلام اسامی واجدین شرایط به هیچ‌وجه نافی صلاحیت افرادی که اسامی آنها اعلام نمی‌گردد برای احراز سایر مسئولیت‌ها در نظام جمهوری اسلامی ایران نیست، نظر نهایی شورای نگهبان در مورد واجدین شرایط مصرح در اصل۱۱۵ قانون اساسی ذیلا به ترتیب الفبا اعلام می‌گردد.

آقایان ۱- محمود احمدی‌نژاد فرزند احمد ۲- علی اردشیر لاریجانی فرزند هاشم ۳- محسن رضایی میرقائد فرزند نجف ۴- محمد باقر قالیباف فرزند حسین ۵- مهدی کروبی فرزند احمد ۶- اکبر هاشمی بهرمانی فرزند علی

به خوبی قابل پیش‌بینی بود که پس از صدور اطلاعیه شورای نگهبان و اعلام اسامی افراد واجد شرایط برای کاندیداتوری انتخابات ریاست جمهوری، حملات سیاسی- تبلیغاتی علیه شورای نگهبان شدت بگیرد. این شانتاژ سیاسی، خصوصاً از جانب طیف رادیکال جبهه دوم خرداد- که با توجه به سوابق کاندیدای خود انتظار عدم اعلام صلاحیت وی از سوی شورای نگهبان را داشتند و از قبل خود را برای این موقعیت آماده کرده بودند- با شتاب و در حد گسترده آغاز شد.حزب مشارکت در بیانیه‌ای فوری که گویی از پیش آماده کرده بود(!)، با ایراد اتهامات بی‌اساس به شورای نگهبان و متهم کردن این شورا به عملکرد جناحی، مدعی شد:«آنچه مسلم است، رد صلاحیت غیرقانونی نامزدها، انتخابات آینده را به انتخاباتی غیرآزاد، ناعادلانه، غیرقابتی و در یک کلام نمایشی بدل کرده است که عملاً در قالب ادامه سناریوی از پیش طراحی شده انتصاب رئیس دفتر یا تدارکاتچی دیگران قابل ارزیابی است و چنین انتخاباتی نه تنها نقشی در حل بحران‌های فزاینده داخلی و خارجی نخواهد داشت، بلکه امنیت و منافع ملی را بشدت به مخاطره خواهد افکند.براین اساس، جبهه مشارکت ایران اسلامی در روندی که متضمن محو جمهوریت نظام و انکار نقش مردم خواهد بود، وارد نخواهد شد و در چنین انتخاباتی شرکت نخواهد کرد. صراحتاً اعلام می‌کنیم حضور دکتر مصطفی معین به عنوان خط قرمز جبهه مشارکت ایران اسلامی برای شرکت در انتخابات و تنها شرط ما برای ادامه این راه است.»

محسن آرمین، سخنگوی سازمان مجاهدین انقلاب هم در مصاحبه‌ای خاطرنشان کرد که گروه‌های حامی دکتر معین به دنبال شرکت در انتخابات بودند اما با رد صلاحیت او، تصمیم به عدم شرکت در انتخابات دارند.الهه کولایی سخنگوی ستاد انتخاباتی دکتر معین هم در مصاحبه‌ای تصریح نمود: «وضعیت موجود برای ما غیرقابل پیش‌بینی نبود. ما از انتخابات مجلس هفتم چنین تجربه‌ای را داشتیم و تصور می‌کردیم که کاندیدای ما در انتخابات ریاست جمهوری رد صلاحیت شود.»مصطفی معین، نامزد رادیکال‌ها نیز در واکنش به اطلاعیه شورای نگهبان، در مصاحبه‌ای، با ادعای این که رد صلاحیت او غیرقانونی، غیرمنطقی و نابجا بوده، تصریح کرد که در انتخابات شرکت نخواهد کرد.در این میان، ستاد انتخاباتی مهدی کروبی – دیگر کاندیدای اصلاح طلبان که صلاحیت او برای حضور در انتخابات مورد تأیید قرار گرفته‌بود – با صدور اطلاعیه‌ای، به این مسئله اعتراض کرد.البته برخی اخبار منتشره در محافل سیاسی حکایت از آن داشت که برخی حامیان کروبی، درصدد بودند تا رد صلاحیت دکتر معین را به فرصتی برای یارگیری از جبهه هواداران او تبدیل نمایند. در همین راستا «عابد فتاحی» نماینده ارومیه و از حامیان کاندیداتوری کروبی در مصاحبه‌ای، علی‌رغم اعتراض به رد صلاحیت دکتر معین تأکید کرد: «رد صلاحیت دکتر معین، دموکراسی و آزادی در انتخابات را کمرنگ کرد که مردم باید خلأ موجود را با حمایت از کروبی پر کنند. بهترین واکنش طرفداران دکتر معین این است که بر سر صندوق‌ها حضور یابند و با تمام توان از کروبی حمایت کنند چرا که معین و کروبی هر دو همفکر و همسنگرند و اختلاف زیادی ندارند.اما عجیب‌ترین موضعگیری در این زمینه مربوط به وزارت کشور به عنوان یک نهاد حکومتی بود که بدون آن که هیچ مدخلیت حقوقی و قانونی در بررسی صلاحیت کاندیداها داشته باشد، به مثابه یک حزب سیاسی، اقدام به صدور بیانیه نمود و با ایراد اتهاماتی به شورای نگهبان ادعا کرد: وزارت کشور به عنوان مسئول برگزاری انتخابات، گرچه هیچ وظیفه و نقشی در تعیین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی ریاست جمهوری نداشته و ندارد، اما بنا به وظیفه ملی و اسلامی خود، از قبل هشدارهای لازم را به شورای محترم نگهبان و مقامات ذیربط کشور داده است و متذکر شده است که امروز تصمیم شورای نگهبان یکی از فرازهای حساس روند فعلی و آینده سیاسی کشور را رقم می‌زند؛ زیرا این تصمیم به منافع و مصالح کشور مربوط می‌شود و اکنون نیز نگرانی عمیق خود را نسبت به روند پیش آمده ابراز می‌کند.» البته اعتراض‌های فاقد وجاهت قانونی به اطلاعیه شورای نگهبان، منحصر به گروه‌های دوم خردادی نبود. برخی گروهها و عناصر منتسب به جریان اصولگرا نیز از زوایای مختلف سیاسی، به تصمیم حقوقی و قانونی شورای نگهبان معترض بودند.عده‌ای از اصولگرایان این گونه تحلیل می‌کردند که با توجه به جایگاه پائین افرادی نظیر دکتر معین در نظرسنجی‌ها، اگر او رد صلاحیت نمی‌شد و وارد عرصه انتخابات می‌گردید، توانایی کسب آرای مردم را نداشت و در نتیجه شعارهای اصلاح‌طلبان نقش بر آب می‌گردید.همچنین هواداران برخی کاندیداهای اصولگرا، نسبت به تأیید صلاحیت برخی دیگر از کاندیداهای این جریان توسط شورای نگهبان اعتراض داشتند. از جمله، گروهی تحت عنوان «ستاد حامیان قالیباف» با صدور بیانیه‌ای، از شورای نگهبان انتقاد کردند که با چه دیدگاهی دکتر معین را رد صلاحیت نموده اما دکتر احمدی‌نژاد را تأیید صلاحیت کرده است؟

اعلام صلاحیت

فردای صدور این اطلاعیه، قبل از آن که شانتاژهای سیاسی- تبلیغاتی علیه این اطلاعیه در رسانه‌ها اوج بگیرد، مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پی نامه دکتر حداد عادل، رئیس مجلس شورای اسلامی به ایشان و درخواست برای توسیع دایره کاندیداها، در نامه‌ای خطاب به دبیر شورای نگهبان،خواستار تجدیدنظر در اعلام صلاحیت دکتر مصطفی معین و مهندس مهرعلیزاده شدند. متن نامه دکتر حداد عادل خطاب به مقام معظم رهبری بدین شرح بود:

بسمه تعالی محضر مبارک رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مدظله‌العالی با سلام و تحیت. چنان که مستحضرید، شورای محترم نگهبان اسامی شش تن از نامزدان انتخابات ریاست جمهوری را که صلاحیتشان به تأیید آن شورا رسیده است اعلام کرده است اگرچه شورای نگهبان همواره سعی داشته وظیفه خطیر خود را براساس موازین شرعی و قانونی به انجام رساند، لکن گهگاه براساس رهنمودهای برخاسته از مصلحت‌اندیشی حضرتعالی در تصمیم خود تجدید نظر کرده است. اینک استدعا آن است در مورد اخیر نیز چنان که تجدیدنظر در این امر را به مصلحت و مایه تقویت مشارکت عمومی بیشتر – که مخصوصاً مورد عنایت حضرتعالی در انتخابات ریاست جمهوری بوده- می دانید، شورای محترم نگهبان را به توسیع دایره نامزدهای واجد صلاحیت، دلالت فرمایید. والامر الیکم غلامعلی حداد عادل، رئیس مجلس شورای اسلامی ۱۳۸۴/۳/۲».

در پی ارسال این نامه از سوی رئیس مجلس شورای اسلامی به رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، نامه‌ای خطاب به آیت‌الله جنتی، دبیر شورای نگهبان مرقوم فرمودند که متن آن بدین شرح بود:

بسمه تعالی آیت الله جناب آقای جنتی دبیر محترم شورای نگهبان دامت برکاته با سلام و تحیت و تشکر از زحمات آن شورای محترم در تلاش برای احراز صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری دوره نهم، با رعایت موازین قانونی در این امر از آنجا که مطلوب آن است که همه افراد کشور از صاحبان سلائق گوناگون سیاسی، فرصت و مجال حضور در آزمایش بزرگ انتخابات را بیابند لذا به نظر می‌رسد نسبت به اعلام صلاحیت آقایان دکتر مصطفی معین و مهندس مهرعلیزاده تجدیدنظر صورت گیرد. والسلام علیکم سیدعلی خامنه ای ۱۳۸۴/۳/۲

این نامه رهبر معظم انقلاب که براساس مصالح عالیه موردنظر ایشان خطاب به دبیر شورای نگهبان مرقوم شده بود، فی‌الواقع «حکم ولایی» به حساب می‌آمد و از این رو، اعضای شورای نگهبان بلافاصله اقدام به تشکیل جلسه فوق‌العاده نمودند و دبیر شورا در نامه‌ای خطاب به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، اجابت حکم حکومتی ایشان را این گونه تشریح کرد. پس از وصول نامه جنابعالی جلسه فوق‌العاده شورای نگهبان جهت تجدیدنظر تشکیل گردید و از آنجا که حضرتعالی مطلوب را آن دانسته‌اید که همه افراد کشور از صاحبان سلایق گوناگون سیاسی فرصت و مجال حضور در آزمایش بزرگ انتخاب را بیابند، در امتثال نظر ولایی آن مقام شریف، صلاحیت آقایان مصطفی معین و محسن مهرعلیزاده اعلام می‌گردد.

حکم حکومتی

با اعلام صلاحیت مصطفی معین مشکلی دیگر برای طرفداران او به وجود آمد. رادیکال‌های حامی کاندیداتوری دکتر معین و شخص او، طی ماه‌های قبل، از جمله محورهایی که به عنوان برنامه سیاسی خود پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری مطرح می‌کردند؛ عدم تمکین به «حکم حکومتی» بود. آنها مدعی بودند که حکم حکومتی فراتر از قانون است و لذا تنها در چارچوب قانون با رهبری نظام تعامل خواهند داشت. دکتر معین در مواضع خود چند بار تأکید کرده بود که اگر او به جای خاتمی بود انتخابات مجلس هفتم را برگزار نمی‌کرد.اما اکنون معین و هوادارانش در یک تنگنای تاریخی قرار گرفته بودند. به لحاظ حقوقی و قانونی، شورای نگهبان به عنوان نهادی که براساس قانون اساسی مسئول تطبیق وضعیت کاندیداهای ریاست جمهوری با شرایط مصرح در این اصل است، صلاحیت دکتر معین را احراز نکرده بود. این شورا تنها پس از نامه مقام معظم رهبری به عنوان ولایت مطلقه امر، در امتثال نظر ولایی ایشان، صلاحیت معین را «اعلام» کرد. حال کاندیدای رادیکال‌ها یا می‌بایست مطابق ادعاهای گذشته خود، صرفاً روال قانونی را مدنظر قرار می‌داد و از حضور در عرصه انتخابات کناره‌گیری می‌کرد یا اینکه براساس «حکم حکومتی» رهبر انقلاب وارد گردونه رقابت‌های انتخاباتی می‌شد.طبیعی بود که معین و هواداران او- که مطابق استراتژی تداوم حاکمیت دوگانه بشدت تمایل به تداوم حضور در قدرت داشتند - به هیچ وجه نمی‌خواستند فرصت پیش آمده برای حضور در عرصه انتخابات را از دست بدهند. رادیکال‌ها برخلاف آنچه که در ظاهر عنوان می‌کردند، برای ماندن در عرصه انتخابات، حتی در صورت قطعی شدن رد صلاحیت دکتر معین، برنامه داشتند و براساس آنچه که افرادی چون «بهزاد نبوی» فاش کردند، خاکریز بعدی رادیکال‌ها بعد از رد صلاحیت معین، حمایت از کاندیداتوری هاشمی رفسنجانی بود. حال که با حکم حکومتی مقام معظم رهبری، گزینه مطلوب آنها یعنی ورود به عرصه انتخابات با کاندیدایی چون دکتر معین تحقق یافته بود؛ طبیعتاً آنها نمی‌خواستند چنین فرصت ذیقیمتی را از دست دهند. اما مشکل مواضعی بود که آنها پیش از این، در قبال حکم حکومتی اتخاذ کرده بودند. فی‌الواقع رادیکال‌ها می‌بایست از کانالی وارد عرصه انتخابات می‌شدند که قبلاً حکم به انسداد آن داده بودند.این تناقض بزرگ موجب گردید تا پس از انتشار نامه دبیر شورای نگهبان مبنی بر «اعلام صلاحیت» معین و مهر علیزاده، رادیکال‌ها و کاندیدایشان تا چند روز بلاتکلیف و سرگردان باشند. این سرگردانی بویژه از آنجا ناشی می‌شد که طیفی از مؤتلفین سابق رادیکال‌ها در اپوزیسیون (که به تحریم انتخابات ریاست جمهوری اعتقاد داشتند) با یادآوری مداوم مواضع و ادعاهای معین و هوادارانش علیه حکم حکومتی، از رادیکال‌ها می‌خواستند که مطابق شعارهای قبلی خود از پذیرش حکم حکومتی سر باز زنند.تقریباً تمامی جریان‌های سیاسی داخل کشور بر روی این نکته متفق‌القول بودند که نامه رهبر معظم انقلاب به شورای نگهبان «حکم حکومتی» بوده است.رسول منتجب‌نیا عضو وقت شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز در این باره گفت: حکم حکومتی چه به نفع‌مان باشد و یا به ضررمان باشد، باید آن را بپذیریم، نظر رهبری در برخی موارد فصل‌الخطاب است و اگر قرار باشد حکم حکومتی را نپذیریم، باید همه مواردی که رهبری مداخله می‌کند را نپذیریم و آن را مورد پذیرش قرار ندهیم.دستور اخیر مقام رهبری نسبت به تأیید صلاحیت برخی کاندیداهای نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری نیز، از همان مصادیق حکم حکومتی است و چاره‌ای هم نیست و باید در موارد استثنایی این حکم را پذیرفت. ارائه چنین تحلیل‌هایی از جانب طیف‌های مختلف سیاسی موجب می‌شد تا معین و هوادارانش بیش از پیش با بحران تصمیم‌سازی مواجه شوند. اما در نهایت با توجه به تمایل شدید آنان برای تداوم حضور در قدرت از طریق باقی ماندن در پروسه انتخابات، پس از برگزاری گردهمایی حامیان معین در ۶ خرداد ماه و اظهارات اعضای حزب مشارکت در این گردهمایی مبنی بر ضرورت باقی ماندن در عرصه انتخابات، دکتر معین طی بیانیه‌ای اعلام کرد که پس از چند روز تردید، سرانجام برای حضور در عرصه انتخابات ریاست جمهوری مجاب شده است.عمده‌ترین توجیهی که دکتر معین و حامیانش برای باقی ماندن در عرصه رقابت‌های انتخابات مطرح کردند این بود که نامه رهبر انقلاب برای اعلام صلاحیت او، حکم حکومتی نبوده، بلکه توصیه‌ای برای «تجدیدنظر در اشتباه شورای نگهبان» بوده است!سیدمحمد خاتمی، رئیس جمهور وقت نیز که به صورت همزمان از معین و هاشمی‌رفسنجانی حمایت می‌کرد، نیز پس از یکی از جلسات دولت به تبیین حکم حکومتی پرداخت بدون آنکه آن را از نوع بسیج عمومی و یا ابلاغ سیاست‌های کلی نظام بداند .به هر روی مصطفی معین با تأخیری یک روزه وارد صحنه تبلیغات رسمی انتخاباتی شد به امید آنکه از رأی ۲۲میلیونی ۴ سال پیش محمد خاتمی، توشه‌ای بجوید اما در پایان او در یک رقابت سنگین نفر پنجم شد و بیش از چهار میلیون رأی نتوانست جمع کند اما یاران انتخاباتی‌اش همانگونه که وعده داده بودند با شعار مبارزه با اختناق در دور دوم انتخابات سال ۸۴ به حمایت از هاشمی رفسنجانی پرداختند.

۱ دولت > ۴ دولت



تصویر معروف سفر استانی دکتر احمدی نژاد به یزد

دکتر کامران باقری لنکرانی، در ابتدای دولت نهم وزیر بهداشت وجوانترین وزیر کابینه بود. او که در دوران وزارت مورد توجه ویژه رئیس جمهور بود، در گفت و گو با ایران چگونگی آشنایی اش با دکتر احمدی نژاد و سفرهای استانی را بازگو می‌کند

از کجا با آقای احمدی‌نژاد آشنا شدید؟

با دکتر احمدی‌نژاد آشنایی شخصی نداشتم. دوستان مشترک زیادی داشتیم. در جریان انتخابات و اتفاقاتی که در تیر ۸۴ رخ داد بعضی از دوستان مشترک بنده را به عنوان وزیر بهداشت معرفی کردند. قرار بود افراد دیگری وزیر بشوند، با برخی صحبت شده بود حتی برای برخی محافظ هم مشخص شده بود نهایتاً به نتیجه قطعی نرسیدند. از طرف دفتر رئیس‌جمهوری منتخب، بنده را خواستند. گفت‌وگویی با دکتر دانش، یکی از دوستان که آن زمان در این زمینه‌ها با دکتر احمدی‌نژاد همکاری می‌کرد، انجام شد. بیشتر فضای بحث من بیان مشکلات نظام سلامت و راهکارهای آن بود. بعد آدرس می‌دادم به افرادی که توانایی انجام این کار را دارند. می‌خواستم خداحافظی کنم که گفت کجا؟! باید پیش دکتر احمدی‌نژاد برویم. همراه ایشان به دفتر رئیس‌جمهور رفتیم. وقتی که به دیدار آقای احمدی‌نژاد رفتم دیدم که آقای خوش‌چهره هم آنجاست. به آقای رئیس‌جمهور هم گفتم که من نیامدم برای قبول وزارت بهداشت. حتی پیشنهاداتم را هم به آقای احمدی‌نژاد معرفی کردم که آقای احمدی‌نژاد گفت چه کار به آنها داری تو حرف خودت را بزن که من مختصری توضیح دادم. تقریباً هم خیالم راحت شد که اتفاقی نخواهد افتاد و ما به کار قبلی خود می‌پردازیم. گذشت تا این که زمانی که من یک ماه مرخصی گرفته و تبریز رفته بودم.

آیا اقدام دکتر احمدی‌نژاد از انتخاب وزیران خارج از تهران سابقه داشته است؟

سابقه داشت که مدیرکل ها یا استاندارهایی از استانها می‌آمدند و وزیر می‌شدند. مثلاً در کابینه زمان جنگ، منتها کاری که دکتر احمدی‌نژاد کرد این بود که آن دایره مدیریتی بسته را شکست کسانی که اگر جمع می‌زدیم مدیریت کلان کشور را از استانداری، مدیرکلی ، معاون وزیری، مدیرکل وزارتخانه‌ها تا وزیران را تشکیل می‌دادند شاید یک جمع محدود دو سه هزارنفری بودند. یعنی یک نفر از یک مسئولیت به مسئولیت دیگر می‌رفت و بالعکس. یکی از افتخارات دولت نهم این بود که این وضعیت شکسته شد. افراد جدیدی وارد جرگه مدیریتی کشور شدند. بسیاری از این افراد درست است که شخصیت‌های محلی بوده و دانش این کار را داشتند اما پیش از این در مدیریت کلان کشور نامشان نبود.

به تعبیری بسیاری را بازنشسته کرد؟

من یک جایی گفته بودم که دولت نهم حداقل ۱۰ سال مدیریت کشور را جوانتر کرد و دلیل آن هم وارد کردن نسل جدیدی از مدیران باتحصیلات خوب دانشگاهی که مناصب دانشگاهی داشتند و برای اولین بار وارد مدیریت کلان می‌شدند با تجربه دانشگاهی و مدیریت‌های خرد و منطقه‌ای که این یک اتفاق مهم و جدیدی بود. الآن هم یکی از دستاوردهای مهم دولت نهم یک نسل جدیدی از مدیران مؤمن و معتقد جوان که هم دانش و انگیزه دارند و هم الآن تجربه پیدا کرده‌اند.انتقادی که مطرح می‌کردند به کارگیری مدیران جوان و بی‌تجربه بود.ما باید یک حد تعادلی را مورد توجه قرار دهیم و این حد تعادل را براساس وضعیت کشور نقطه بهینه‌اش را تعریف کنیم. در مدیریت کشور ما به چند رکن احتیاج داریم؛ یکی دانش و اطلاعات علمی مرتبط، دیگری این که مدیر باید انگیزه داشته باشد و آن هم انگیزه خالص. به دنبال رانت‌خواری و استفاده از فرصت مدیریت برای سودجویی‌های شخصی نباشد، پاک دست باشد و آن را در زمان مدیریت حفظ کند. بعد باید تجربه کار داشته باشد. این تجربه هم الزاماً به این معنا نیست کسی که وزیر می‌شود پیش از این وزیر یا مدیرکل باشد، اگر بخواهیم این شیوه را داشته باشیم ما بسط مدیریتی در کشور را نخواهیم داشت و در نهایت به بن‌بست و فقدان نسل تربیت شده برای آینده می‌رسیم. افتخار دولت نهم منبسط شدن و خارج شدن از حلقه‌های بسته شد.

آیا این اقدام دولت نهم نتیجه مطلوب هم داشت؟

بله، خدمت‌رسانی‌های بسیار خوبی صورت گرفت. الآن با نگاهی به دائقه های مردم می‌توانیم این قضاوت‌ها را ببینیم. بسیاری در این کشور وزیر بودند بعد از مسئولیت آنها اگر از مردم می‌پرسیدیم نام آنها را به یاد نداشتند اما الآن این گونه نیست بسیاری از مردم با وزرا همراهی کردند و نوعی تشویق و ترغیب را هم دارند.

بزرگترین اتفاق یا خدمت‌رسانی در دولت نهم را چه می‌دانید؟

یکی از اتفاقات مهم در دولت نهم که به یک سنت حسنه تبدیل شد اصل انجام سفرهای استانی بود. سفرهای استانی یک نوع تغییر رویکرد مدیریتی کشور بود. قبلاً هم سفر استانی برگزار می‌شد. بگذریم که حجم سفرهای استانی قبل با زمان دولت نهم قابل مقایسه نیست. در ۱۶ سال قبل از دولت نهم مجموع حضور چهار دوره ریاست‌جمهوری‌ها در شهرستان‌های مختلف حدود ۱۵۰ مورد بود اما فقط در دور اول سفرهای استانی که حدود ۹۰۰ روز طول کشید در همان دور آقای رئیس‌جمهور از تمام ۳۳۶ شهرستانی که تا آن زمان داشتیم دیدن کردند. یعنی در ۱۶ سال ۱۵۰ شهرستان و در حدود ۲ سال ۳۳۶ شهرستان اما جدا از غیرقابل مقایسه بودن حجم سفرهای استانی در دولت نهم، اتفاق مهم تغییر رویکرد بود. «سفرهای استانی پیش از دولت نهم نوعاً تصمیم‌گیری کلان یا مشخصی از قبل بر آن کار شده انجام نمی‌شد. پروژه‌ای افتتاح یا قولی برای ترمیم بودجه داده می‌شد. اما در سفرهای استانی دولت نهم پیش از آغاز سفر مسئولین استان نیازهای استان را با وزارتخانه‌های ذیربط مورد بحث و بررسی قرار داده و به نتیجه می‌رسیدند. یک تصویر کلانی از استان به دست می‌آمد امکانات کشور را می‌دیدند که در کدام قسمت می‌توانند کار کنند یا کدام قسمت به برنامه‌های بالادستی کشور می‌خواند. ساعت‌ها بحث و کار کارشناسی می‌شد بعد در معاونت اجرایی وقت ریاست جمهوری این مباحث جمع‌بندی می‌شد پیش نویس سفر تعیین می‌شد. در جلسه معاونت اجرایی نمایندگان مجلس هم می‌آمدند پیشنهادات خود را ارائه می‌کردند باز مجدداً پیش نویس تغییر می‌کرد و قبل از این که جلسه هیأت دولت در استان برگزار شود یک سفر توسعه استان با برنامه‌های طولانی‌مدت، میان مدت و کوتاه مدت آماده شده بود. بعد هم در حین سفر این سند چکش کاری می‌شد. با بازدیدهایی که وزرا از شهرستان‌ها و مردم آنجا می‌کردند. از همه مهمتر خود رئیس جمهور که از نقاط محروم حاشیه‌ای و روستا نیز بازدید می‌کردند که یکی از برنامه‌های ثابت رئیس‌جمهور بود. از تک تک شهرستان‌ها اطلاعات به هنگام می‌گرفتند. این اطلاعات با برنامه قبلی تدوین شده دولت تلفیق شده و تصمیماتی گرفته می‌شد. یکی از دلایلی که ما شاهد رشد چشمگیری در پروژه‌های عمرانی کشور در چهارساله دولت نهم بودیم همین بود که این پروژه‌ها بسیار نیاز محور با مطالعه عمیق و تلفیقی از کار کارشناسی ستادی و محیطی شکل گرفت.

تمام نیازهای استان در این سفرها موردتوجه قرار می‌گرفت؟

ببینید، کمتر نیازی در استان بود که در این سفرها مورد توجه قرار نگرفت. حالا برخی از آن نیازهایی است که هزینه‌های بسیار زیادی دارد. به فرض در یکی از استان‌ها یکی از نیازها یک راه‌آهن طولانی است که باید اعتباراتش تأیید شود. ولی در سفر استان موردتوجه قرار گرفته و مثلاً پروژه مطالعه‌اش در سفر تصویب شده است.

بجز خدمات عمرانی این سفرها چه نتایج دیگری داشت؟

به مدیران استانی و میانی کشور انگیزه بیشتری داد. چرا که اولاً پروژه‌هایشان پروژه‌های نیازمحور شد. ثانیاً دانستند که این پروژه‌ها بالاخره پیگیری می‌شود و از آنها مورد مطالبه جدی قرار خواهد گرفت که این خود محرکی برای آنها بود.

چطور تصمیم‌ها و مصوبات مورد پیگیری قرار می‌گرفت؟

جلسات مکرر برگزار می‌شد که در آن مسئولان استان‌ها توضیح می‌دادند. یا وزرا در استان‌ها رفته و پیگیری مصوبات سفر را می‌کردند خود آقای رئیس‌جمهور و معاونت اجرایی جلسات ویژه‌ای را برای پیگیری مصوبات می‌گذاشتند.این مصوبات به بودجه هم شکل بهتری می‌داد. چون از قبل برنامه‌ها تدوین شده بود بودجه هم به طور طبیعی راحت‌تر به مسیری که بتواند نیازهای کشور را برطرف کند می‌رسید.

حضور وزرا در سفرهای استانی الزامی بود؟

بله؛ یکی از وظایف وزرا شرکت در جلسات هیأت دولت است. در زمانی که سفر استانی بود جلسه هیأت دولت در استان تشکیل می‌شد و همه وزرا باید شرکت می‌کردند. معمولاً هم غیبت نداشتیم. مگر این که یک سفر خارجی یا مریضی پیش می‌آمد.

اگر وزیری درسفرهای استانی حضور پیدا نمی‌کرد برخوردی هم با او می‌شد؟

اگر وزیری نمی‌آمد باید یک فرد پاسخگویی از جانب آن وزارتخانه در آن جلسه شرکت می‌کرد. من خودم در آخرین جلسه دور اول که سمنان بود برای شرکت در نشست سالیانه سازمان بهداشت جهانی مأموریت داشتم. بازدید شهرستانی من هم شاهرود بود. دو روز قبل از سفر استانی از این شهرستان بازدید و در شورای اداری شرکت و گزارشی را هم تهیه کردم و به معاون اجرایی نیازهای شاهرود را گفتم. بعد روز قبل از سفر به ژنو مسافرت کردم و معاون من که مسئول پیگیری سفرهای استانی بود از جانب وزارت بهداشت شرکت کرد. به هرحال نبود وزرا با حضور فرد پاسخگو از آن وزارتخانه جبران می‌شد.

شما فقط همین سفر را در جلسه دولت حاضر نبودید؟

در این شصت سفر تنها در سمنان نبودم. حتی در سفر دوم گیلان من در یک کنفرانس از سوی سازمان بهداشت جهانی در قزاقستان شرکت کرده بودم. جلسه دولت قرار بود پنجشنبه شب باشد. من صبح خودم را ساعت ۶/۳۰ دقیقه رساندم به رشت از آنجا به آستانه اشرفیه رفتم و در جلسه شورای اداری شرکت کردم. بعد از آن دوباره به رشت برگشتم و جلسه‌ای با رئیس دانشگاه و معاونین او برگزار شد. پروژه‌ها را هم بازدید کردیم. غروب هم در جلسه دولت شرکت کردیم. خلاصه تمام وزرا تلاششان این بود که در سفر استانی حاضر شوند. بخصوص وزارتخانه‌هایی که برنامه محیطی آنها بیشتر بود. حتی خود آقای متکی وزیرخارجه هم در بسیاری از سفرها – شاید بیش از نصف آنها- شرکت کردند. حتی ایشان بازدید شهرستانی هم رفتند.

حساسیت رئیس جمهور نسبت به این سفرها چگونه بود؟

یادم است یکی از وزرا را دوجانبه به یکی از کشورهای اروپایی دعوت کرده بودند. خب دعوت از یک کشور اروپایی هم برای برخی خیلی مهم است. آن هم دو جانبه که خورد به سفر استانی.آقای رئیس‌جمهور به این وزیر گفت سفر دوجانبه‌ات را عقب بینداز. سفر استانی خیلی واجب‌تر از سفر دوجانبه شما به فلان کشور اروپایی است و حضور شما در استان مهمتر است. آن وزیر هم برنامه‌هایش را تغییر داد که بتواند در سفر استانی حاضر شود.

در سفرهای استانی بعضی خبرهایی شنیده می‌شد که آقای احمدی‌نژاد به دلیل فشار کار با مشکلات جسمی مواجه شدند و شما هم ایشان را معاینه کردید.

گاهی پیش می آمد در سفرهای استانی دکتر احمدی‌نژاد به دلیل اینکه ساعت‌های زیادی فعالیت می کرد و تحت فشار کاری قرار می گرفت، ضعف پیش می‌آمد. بیماری خاصی پیش نیامد. اما خب در سفرهای استانی حجم کار ایشان از همه خیلی بیشتر بود. کاری که ما انجام می‌دادیم نصف کار آقای رئیس جمهور بود. چون ایشان هم برنامه سنگین سخنرانی در جمع مردم و حاشیه‌های آن را داشتند و این عادت حسنه دکتر احمدی‌نژاد که به درخواست استقبال کنندگان و کلاً درخواست کنندگان باید پاسخ دهند نیز بر حجم فعالیت‌های ایشان افزوده می‌شد. گاهی از ایشان خیلی عقب می افتادیم. بدون تردید اگر نگوییم حجم کار ایشان در سفرها بیش از دو برابر کار وزرا نبود کمتر نیز نبود.

این حجم کار چقدر مفید بود؟

ببینید حضور رئیس جمهور به خودی خود مفید است. به این اضافه کنیم حضور یک فرد آگاه با درایت، خوشفکر و مخلص که راه‌حل های خوبی هم ارائه می‌دهد. در کارگروهی که در یکی سفرهای استانی تشکیل شده بود یکی از نمایندگان استان که به آقای احمدی‌نژاد هم رأی نداده و جزو نمایندگان مخالف دولت هم محسوب می‌شد با توپ پری به جلسه آمد. دکتر احمدی‌نژاد تحلیلی از مشکلات استان کردند چون گزارش را استاندار ارائه کرد. دکتر احمدی‌نژاد نپذیرفت و گفتند مشکلات اصلی این استان اینهاست و راه‌حلش را هم مشخص کردند. این نماینده بعداً به من گفت من می‌خواستم حرف بزنم که با سخنان رئیس جمهور من خلع سلاح شدم. آقای رئیس جمهور از من خیلی کارشناسانه‌تر، دقیق‌تر و با راه‌حل سخن گفتند. به همین دلیل بود که برخی استان‌ها که کسی گمان نمی‌کرد بتواند در آن اقدام اساسی صورت بگیرد اقدامات اساسی صورت گرفت.

سخن از جلسات کارگروه‌ها کردید. مقداری بیشتر از این جلسات برایمان بگویید؟

به نظر من یکی از مستندات سفرها جلسات کارگروه‌ها بود. در این جلسات بحث‌های کارشناسی بسیار خوبی مطرح می‌شد و خود آقای رئیس جمهور هم فضای جلسه را به سمت کاربردی کردن و در عین حال نگاه بلندمدت داشتن می‌بردند. در سفر اول استانی که ما به خراسان جنوبی رفتیم، بیرجند از نظر امکانات بسیار ضعیف بود که در این چهار، پنج سال واقعاً متحول شده است که اگر فیلم چهارسال پیش این شهرستان را بگذارند شاید باورتان نشود که اینجا بیرجند است. محل استراحتی که برای رئیس جمهور و وزرا در نظر گرفته بودند انسان را یاد سنگر جبهه‌ها می‌انداخت. هر وزیری یک پتویی گرفته بود و در کناری به استراحت می‌پرداخت.

رئیس جمهور هم آنجا بود؟

بله، اما در یک اتاق محفوظ‌تر اما با همین کیفیت. مردم هم باورشان نمی‌شد که سفر استانی چه برنامه‌های اساسی دارد. وقتی دیدند که بحث‌ها جدی و کاری است و خواسته‌های جدی در حال پیگیری است مقداری باورشان شد در سفر دوم کاملاً تغییر بیرجند و کل استان ملموس بود. مثلاً من به بخش «طبس مسینا» که در نقطه مرزی قرار دارد رفتم تا یک مدرسه‌ای را افتتاح کنم. ظاهر و تجهیزات آن مدرسه شاید یکی از بهترین مدارسی بود که من در طول عمرم دیدم. چه بسا در بسیاری از مراکز استان‌ها هم چنین مدرسه‌ای چشمگیر است.با سفر اول پروژه ساخت کارخانه‌ای تصویب شد. به فاصله کوتاهی کلنگ زنی شد و در سفر بعد ستونها همه بالا رفته و این نشاط بزرگی میان مردم ایجاد کرده بود. یا در بحث گازرسانی به عنوان نمونه در آذربایجان غربی خودشان می‌گفتند میزان گازرسانی چند برابر گذشته در فاصله دو سفر انجام شد.

آیا نگاه مردم به سفرهای استان تغییر کرد؟

ببینید در چند سفر اول نگاه مردم به سفرها مانند سفرهای قبلی برخی از مسئولین بود که حالا مسئولی می‌آید و پروژه‌ای افتتاح می‌کند و ما هم از او به عنوان نماد حکومت تشکر می‌کنیم اما با گذشت چند سفر دیدند که نه اتفاقات جدی در حال رخ دادن است و با استقبال خوب مردم مواجه شد و منجر به نشاط عمومی شد که آثار آن در انتخابات دور دهم قابل مشاهد بود و از میزان مشارکت، میزان کارکردها نمایان است.

سفرهای دوم چه ویژگی‌هایی داشت؟

سفرهای دوم بیشتر با رویکرد پیگیری مصوبات دور اول و به تعبیری لکه‌گیری از آنها انجام شد. مثلاً پروژه‌ای داشتیم که باید انجام می‌شد اما تعلل شده بود. در همان سفر رئیس جمهور جلسه ویژه گذاشته و مسئولان پروژه را خواستند. گروهی بازرس برای پیگیری فرستادند. یکی دو جا منجر به برکناری تعلل کنندگان شد. خیلی جاها هم منجر به تغییر رویکرد و جاهایی هم با تقویت بودجه همراه شد و این پیگیری‌ها بسیار مؤثر شد که خود نیرومحرکه مجدد شد.

شما در این سفرها اذیت نمی‌شدید؟

این سؤال را اتفاقاً یکی از دوستان همین امروز از من پرسید که شما ۴۸ ساعت در استان می‌گشتید و خوابتان حداکثر در این ۴۸ ساعت ۴ تا ۵ ساعت می‌شد. خسته نمی‌شدید؟ صادقانه باید بگویم آنقدر برخورد و همراهی مردم شیرین بود که واقعاً احساس خستگی نمی کردیم. الآن هم تعجب می‌کنم که بعد از معاینه چند مریض احتیاج به استراحت پیدا می‌کنم اما آن زمان با فعالیت‌های اینچنینی خسته نمی‌شدیم. در جلسه دولت هم که بعد از همه این خستگی‌ها بود دوباره وزرا پرشور و نشاط شرکت می‌کردند که از همه شاداب‌تر هم خود رئیس جمهور بود. ما جلسه‌ای در هیأت دولت داشتیم که گاهی ۱۰ ساعت طول کشید. متوسط زمان آن هم بیش از ساعت بود.

۱۳۸۵

گزارشی از حضور رئیس جمهور در دانشگاه امیر کبیر

۶ ماهه می‌خواستند دولت را سرنگون کنند



زمانی کـه احمدی‌نژاد در سـال ۱۳۸۴ به ریاست جمهوری رسـید، قصد داشت تا ۱۶ آذر همان سـال به دانشـگاه امیرکبیر برود اما سفر به عربسـتان و حضور در اجلاس سـران کشورهای اسلامی مانع شـد. یک سال بعد در حالی که چند روز به انتخابات خبرگان چهارم و شـورای سـوم باقی مانده بود، اعلام شـد کـه رئیس جمهور در ۲۰ آذر به دانشـگاه امیرکبیر می‌رود. این دانشگاه به دلیل جو سیاسـی خاص و حضور رادیکال‌های ضدانقلاب فضایی ویژه داشت، به گونه‌ای که حتی سـیدمحمد خاتمی هم جرأت نکرد در هشت سال ریاسـت جمهوری‌اش به این دانشگاه برود.با ورود احمدی‌نژاد به سالن تربیت بدنی دانشگاه امیرکبیر، شعارهای مخالفین و موافقین درهم آمیخت و پس از آنکه نمایندگانی از تشکل‌ها و گروهای مختلف دانشجویی این دانشگاه نقطه نظرات گوناگون خود را مطرح کردند و در حالی که اکثریت دانشـجویان در مخالفت با تعدادی از کسانی که قصد داشتند نظم جلسه را برهم بزنند، شعار می‌دادند «دانشجو می‌میرد ذلت نمی‌پذیرد» احمدی‌نژاد گفت: شعار همه دانشجویان و افتخار آنها این است که دیکتاتوری را در هر لباسی می‌شناسد و سرکوب می‌کند و امروز هم بزرگترین دیکتاتوری امریکا است که لباس حقوق بشر بر تن کرده است و در ادامه در حالی که تعدادی از حاضرین به شعارهای خود علیه رئیس جمهور ادامه می‌دادند، احمدی‌نژاد گفت: یکی از ویژگی‌های دانشجویان تحمل سخنان دیگران است و شما باید نشان دهید که دانشجو آگاه است، می‌میرد، اما از بیگانه مأموریت نمی‌پذیرد. احمدی‌نژاد سخنانش را درباره جنبش دانشجویی و فضای دانشگاه‌ها پیش از انقلاب شروع کرد و در حالی که حدود ۱۰ دقیقه از سخنان رئیس جمهور سپری شده بود، عده‌ای از دختران حاضر دوربین صدا و سیما را به زمین پرتاب کرده و شکستند.

همچنین در حالی که همهمه در سالن برای برهم ریختن برنامه سخنرانی به اوج خود رسید احمدی‌نژاد در پاسخ به آن کسانی که شعار خفقان می‌دادند اظهار داشت: خفقان را می‌بینید؟ عده کمی اجازه نمی‌دهند اکثریت از حقشان استفاده کنند. دولت بازترین شرایط سیاسی را ایجاد کرده که می‌بینید مطبوعات همه چیز می‌نویسند و بعد هم ادعا می‌کنند که خفقان وجود دارد. وی در ادامه سخنانش با اشاره به سخنان حضرت امام که اگر دیدید دشمنان با چیزی مخالفت می‌کنند بدانید آن چیز حق شماست، گفت: امریکا و انگلیس می‌خواهند حقوق همه ملت‌ها را ببلعند و به همین جهت با حیات مستقل ملت ایران و دستیابی ملت ما به انرژی هسته‌ای مخالفند، چرا که می‌دانند دستیابی ملت ما به این انرژی مساوی با تبدیل شدن ایران به ابرقدرت بی‌منازع در جهان است. در حالی که همهمه دانشجویان همچنان ادامه داشت و اکثریت دانشجویان با سردادن شعار «منافق حیا کن دانشگاه را رها کن» سعی داشتند گروهی که قصد به هم زدن سخنرانی را داشتند آرام کنند، رئیس‌جمهور به یکی از خاطرات خود اشاره کرد و گفت: در اوایل انقلاب یکی از دوستان ما به گروهک منافقین ملحق شد، به او گفتیم که آن آقایی که سرکرده آن گروهک است نوکر امریکا و بیگانه‌پرست است، اما قبول نکرد ولی باز هم به او گفتم که در هر حال بعدها هم بنشینیم و با هم صحبت کنیم اما به من گفت که به ما گفته‌اند نباید با اینها حرف بزنید. رئیس جمهور ادامه داد: دانشجو همه حرف‌ها را می‌شنود، مبادا کسی پیدا شود که در گوشش پنبه بگذارد و نخواهد حرف‌ها را بشنود.

وی با اشاره به اوایل روی کار آمدن دولت نهم گفت: می‌گفتند این دولت تنها است و چپ و راست قبولش ندارد و می‌گفتند با فشار سیاسی، در مدت ۶ ماه تا دی ماه سال ۸۴ این دولت را ساقط می‌کنیم و برای این کار طراحی کرده بودند و به بیرون پیغام فرستاده بودند. احمدی‌نژاد تصریح کرد: در آن زمان بیش از ۶۰ نفر از شخصیت‌های سیاسی از ما وقت گرفتند و به ملاقاتمان آمدند و می‌گفتند امریکا قرار است در فلان روز به فلان نقطه‌ها از ایران حمله کند، من بررسی کردم و دیدم منشأ همه این خبرها یک کانون واحد است و به آنها گفتم اگر با امریکایی‌ها ارتباط دارید به آنها بگویید که ملت ایران بیدار است و فریب شما را نخواهد خورد. در این لحظه دانشجویان در حمایت از نظام مقدس جمهوری اسلامی شعار سر دادند «حسین، حسین شعار ماست شهادت افتخار ماست»، « وای اگر خامنه‌ای حکم جهادم دهد» احمدی‌نژاد به نامه خود خطاب به رئیس‌جمهور امریکا اشاره کرد و اظهار داشت: من این نامه را با وضو نوشتم و می‌گفتم خدایا برای پرچمدار نظام سلطه هدایت قرار بده و دلش را به سمت عدالت نرم کن و بعد هم بحث مناظره مطرح کردیم اما نپذیرفتند، گفتیم با مشاورانتان بیایید و باز هم قبول نکردند و در نهایت در سفری که به آن کشور داشتیم، در جلسه با شورای روابط خارجی ۲۸ نفر از آنان در برابر یک نفر قرار گرفتند. اما نقطه عطف دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد در این لحظه رخ داد و تعدادی از افراد حاضر اقدام به حرکت آتش زدن تصویر احمدی‌نژاد کردند که با واکنش احمدی‌نژاد مواجه شد.رئیس جمهور گفت: افرادی مانند شهید رجایی در راه دفاع از آزادی حقیقی و عدالت جان و تنشان سوخت، افتخار ما سوختن در راه تعالی این ملت است. امریکایی‌ها بدانند ما اگر هزار بار هم بسوزیم، یک سانتی‌متر از آرمانهایمان عقب‌نشینی نمی‌کنیم. احمدی‌نژاد در ادامه سخنرانی‌اش لحنش را تندتر کرد و در پاسخ دانشجویی که پیش از سخنان رئیس‌جمهور از احمدی‌نژاد خواسته بود که مهرورزی را تعریف کند گفت: مهرورزی یعنی این که همه روزنامه‌ها، افراد و سیاسیونی که به احمدی‌نژاد بد و بیراه می‌گویند، احمدی‌نژاد همه آنها را از ته دل دوست دارد و خدا شاهد است حاضر نیستم در رسیدن به قله تعالی به کسی آسیبی وارد شود، اما می‌دانم که علت اصلی مخالفت آنان این است که احمدی‌نژاد از دانشگاه برخاسته تا عدالت را پیگیری کند.

در همین هنگام دانشجویان برای حمایت از سخنان رئیس‌جمهور شعار دادند «ابوالفضل علمدار احمدی‌نژاد نگهدار» که رئیس‌جمهور در پاسخ گفت: حضرت ابوالفضل این جوانان شجاع را نگه دارد. احمدی‌نژاد افزود: عده‌ای عادت کرده‌اند که با یک تلفن، هزار میلیارد تومان وام ارزان از کیسه ملت بگیرند که وقتی دولت جلوی آنها می‌ایستد می‌گویند دولت ضد بخش خصوصی است. اما در حقیقت ما ضد بخش اختصاصی هستیم که عده‌ای همه چیز را متعلق به خودشان یا عده‌ای خاص بدانند. عده‌ای در خوش آب و هواترین مکان‌ها، زمین‌ها را هکتار هکتار گرفته‌اند و برای تفریح خودشان در آن ویلا ساخته‌اند در حالی که یک جوان در همان شهر با روزها و ماه‌ها دوندگی قادر نیست زمین کوچکی برای اشتغال خود به دست آورد، به همین علت احمدی‌نژاد با این اقدامات مخالف است و با فریادهای آنها از صحنه خارج نخواهد شد. رئیس‌جمهور درباره اعلام اسامی مفسدین هم گفت: وقتی اسامی آنها اعلام می‌شود انواع گروه‌های سیاسی که به احتمال زیاد با اینها ارتباط دارند صدها مقاله علیه دولت منتشر می‌کنند، کسانی که عادت کرده بودند هزاران هکتار زمین این ملت مظلوم را در اختیار بگیرند و برای خودشان امپراتوری راه بیندازند همانها هم می‌توانند وارد بازار مرغ، تخم‌مرغ و مسکن شوند و در راه خدمت دولت به مردم مشکل ایجاد کنند. در این بخش از سخنان رئیس‌جمهور یک نارنجک صوتی در سالن با صدایی مهیب منفجر شد که رئیس‌جمهور گفت: «توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد» و دانشجویان نیز همین شعار را بارها تکرار کردند. احمدی‌نژاد ادامه داد: دانشجویان ما راه خود را یافته‌اند و با تلاش عده‌ای دانشجونما از صحنه خارج نمی‌شوند.

ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

رمز عبور

گزارشی از روند تعامل دولت نهم و دانشگاه آزاد

گفتند باز گردید!



لوح تقدیر هاشمی به جاسبی



لوح تقدیر جاسبی به هاشمی

«...امسال به دلیل بالا رفتن حقوق اساتید و هیأت علمی مجبور به افزایش شهریه شدیم و در صورتی که دولت به دانشگاه آزاد کمک کند، این افزایش حذف خواهد شد....» عبدالله جاسبی در ۲۱ شهریور ۸۴ در حاشیه مراسم افتتاح بوفه دانشجویی در دانشگاه آزاد واحد گرگان با اعلام این موضوع یک ماجرای پرکش و قوس را کلید زد. این افزایش شهریه به نارضایتی دانشجویان دانشگاه آزاد دامن زد تا اینکه در ۲۴ شهریور عده‌ای از دانشجویان دانشکده هنر و معماری دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز در اعتراض به این اقدام دانشگاه آزاد دست به تجمع زدند. این نارضایتی‌ها و انتقادات به دانشگاه آزاد که انتقادات محمود احمدی‌نژاد رئیس جمهور را در پی داشت، موجب شد که جاسبی در ملاقات خود با رئیس‌جمهور در آذر ۸۴ از کاهش ۱۰ تا ۱۸ درصدی شهریه‌های دانشگاه آزاد خبر دهد. بر همین مبنا رئیس‌جمهور در سفر استانی خود به ایلام در ۱۱ آذر ۸۴، در جمع اساتید و دانشگاهیان این استان و هنگامی که با انتقادات و اعتراضات دانشجویان به دانشگاه آزاد روبه‌رو شد، خاطرنشان کرد: «قرار شده است که آقای جاسبی شهریه‌ها را پائین بیاورد.» رئیس‌جمهور همچنین افزود: «اگر این کار صورت نگیرد، جاسبی را جریمه می‌کنیم که سه فرزندش در دانشگاه آزاد درس بخوانند و اگر باز پائین نیامد، جریمه آقای جاسبی را سنگین‌تر خواهیم کرد.» احمدی نژاد در سیستان و بلوچستان هم این سخنان را تکرار کرد. با این وجود، حتی این به ظاهر تهدیدهای رئیس‌جمهور نیز کارساز نشد، چه آنکه معاون جاسبی اعلام کرد که «شهریه‌ها کاهش نخواهد یافت بلکه به جای این کار، به دانشجویان وام می‌دهیم.» و این نشان می‌داد که دانشگاه آزاد نه تنها هیچ قصدی برای کاهش شهریه‌ها نداشت، بلکه در همان سال ۸۵-۸۴ و حتی سال‌های بعد از آن با اعلام نرخ‌های علی‌الحساب، شهریه‌ها را حدود ۱۰ درصد افزایش داد.

آغاز طرح تحقیق و تفحص از دانشگاه آزاد در مجلس

در کنار کشاکش میان دولت و دانشجویان و مردم از یک طرف ومسئولان دانشگاه آزاد و برخی حامیان آن از طرف دیگر، مجلس نیز طرح تحقیق و تفحص از نظام آموزش عالی و بخصوص دانشگاه آزاد را دنبال می‌کرد و در این میان «علیرضا زاکانی» رئیس کمیته تحقیق و تفحص ازآموزش عالی کشور طی نامه‌ای به حدادعادل رئیس مجلس هفتم از عدم همکاری دانشگاه آزاد در طرح تحقیق و تفحص بشدت انتقاد و اعلام کرد که «متأسفانه دانشگاه آزاد با وجود حسن نیت و نگاه فنی و کارشناسانه هیأت تحقیق و تفحص از آموزش عالی در قبال پرسش‌های تخصصی و مطالبات هیأت، عدم همکاری را پیشه خود ساخته و ضمن تأخیر چند ماهه در پاسخگویی اولیه ریاست محترم این دانشگاه، تعلل، برخوردهای خاص و ناصواب، عدم برآوردسازی مطالبات تخصصی و تعامل غیرمثبت با کارشناسان را در دستور کار خود قرار داد.» علاوه بر این بنا به برخی نقل‌قول‌ها، حضور علی عباس‌پور تهرانی، برادر زن عبدالله جاسبی به عنوان رئیس کمیسیون آموزش مجلس شورای اسلامی و حمایت‌های او از جاسبی نیز موجب می‌شد که کمیته تحقیق و تفحص نتواند آنگونه که باید کار خود را به پیش ببرد، لذا به این ترتیب تحقیق و تفحص از دانشگاه آزاد تقریباً متوقف شد و متعاقب آن زاکانی در ۲۱ تیر ۸۵ با انتشار نامه‌ای ۸ صفحه‌ای، علیه دانشگاه آزاد دست به افشاگری زد که با واکنش تند مسئولان دانشگاه آزاد روبه‌رو شد. همچنین سایت رجانیوز به صورت افشاگرانه ای متن دو جلد از گزارش تحقیق و تفحص از دانشگاه آزاد که هنوز نهایی نشده بود را منتشر کرد. مدارک بی قانونی و مفاسد اقتصادی در دانشگاه آزاد به حدی بود که تغییر در مدیریت را غیر قابل اجتناب می نمود.

اقدام انقلابی می‌کنیم

انتقادات گسترده اعضای تشکل‌های دانشجویی به مدیریت دانشگاه آزاد، مطالبات فراوان مردمی در خصوص دانشگاه آزاد و عدم تمکین این دانشگاه در برابر این قانون که «هر گونه افزایش شهریه در هر دانشگاهی حتی دانشگاه آزاد، باید به تصویب وزارت علوم برسد» موجب شد که محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور در ۸ آبان ۸۵ در سخنرانی خود در جمع مردم پیشوای ورامین برای نخستین بار بحث «اقدام انقلابی» را در خصوص دانشگاه آزاد اعلام کرد و گفت: اگر دانشگاه آزاد شهریه‌ها را کاهش ندهد، درباره این دانشگاه تصمیم انقلابی خواهیم گرفت و همه ملت خوشحال خواهند شد. همچنین در یکی از شب های ماه رمضان که تشکل های دانشجویی برای دیدار با رئیس جمهور به مسجد سلمان نهاد ریاست جمهوری رفته بودند، حضور عبدالله جاسبی حاشیه ساز شد. انتقادات شدید دانشجویان از عملکرد جاسبی که آن را غیرقانونی و مادام العمر می‌خواندند، ناراحتی شدید جاسبی را در پی داشت.

تشکیل هیأت ۵ نفره

دو هفته پس از اشاره رئیس‌جمهور به «تصمیم انقلابی» در خصوص دانشگاه آزاد، رئیس‌جمهور به عنوان رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی، هیأت ۵ نفره (محمدرضا مخبر دزفولی، محمدعلی کی‌نژاد، محمدمهدی زاهدی وزیر علوم، کامران باقری لنکرانی وزیر بهداشت و یکی دیگر از اعضای این شورا) را مأمور کرد تا برای ترمیم هیأت مؤسس دانشگاه آزاد طرحی ارائه کنند. اما ۲۵ آبان ماه، جاسبی در مراسم اختتامیه پنجاه و چهارمین اجلاس شورای مرکزی دانشگاه آزاد در واکنش تلویحی به این اقدام رئیس‌جمهور گفت: «هر گونه تصمیم‌گیری در مورد مسائل و امور دانشگاه بر عهده هیأت مؤسس و هیأت امنای این دانشگاه است.» تاسال ۱۳۸۵ اعضای هیأت مؤسس دانشگاه آزاد ، فقط در خرداد ۶۸ و ۲۸ بهمن ۶۹ تشکیل جلسه داده بودند. گفته می شد که یکی از عواملی که باعث شده است شائبه فرار از قانون در دانشگاه آزاد اسلامی مطرح شود، عدم دعوت از اعضای هیأت مؤسس برای عمل به وظایف خویش بوده است.اما به دنبال تأکید احمدی نژاد برخی اعضای هیأت مؤسس فعلی در واکنشی شتاب زده به مصوبه اخیر شورای عالی انقلاب فرهنگی و در حالی که جانشینی برای مرحوم سیداحمد خمینی انتخاب نشده بود، جلسه ای در منزل آیت الله موسوی اردبیلی تشکیل داده اند. جاسبی، هاشمی رفسنجانی و میرحسین موسوی برای مقابله با دستور احمدی نژاد در منزل موسوی اردبیلی گردهم آمدند.

موذی‌گری و شرارت می‌کنند

حجت الاسلام رفسنجانی که برای افتتاح کتابخانه دانشگاه آزاد نجف آباد در اصفهان به سر می برد، در سخنانی بشدت از عملکرد مدیریت دانشگاه آزاد دفاع کرد و انتقادات اخیر از این دانشگاه را شرارت خواند. رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام گفت: امیدواریم شرارتهایی که می‌شود دانشگاه آزاد به عنوان واحد ملی و جهانی را تضعیف کند، شرش را از سر دانشگاه کوتاه کنیم. هاشمی رفسنجانی همچنین شروع کار دانشگاه آزاد را یک جهاد توصیف کرد و گفت: تشکیل این دانشگاه در دهه اول انقلاب بر اساس تشخیص نیازها بوده است. رئیس هیأت امنای دانشگاه آزاد همچنین گفت که برخی تخریب‌ها به جهت رقابت و حسادت است و شما باید به این تخریب‌ها پاسخ داده و در زمینه فعالیت‌های دانشگاه آزاد اسلامی اطلاع رسانی کنید. هاشمی رفسنجانی در این دیدار یک خبر هم داد و گفت: بنا داریم هیأت مؤسس دانشگاه آزاد را تقویت کنیم و ما در جلسه اخیرمان تصویب کردیم که هیأت مؤسس دانشگاه آزاد اسلامی تقویت شود و افراد جدیدی را به شورای عالی انقلاب فرهنگی معرفی کنیم. رئیس هیأت امنای دانشگاه آزاد یادآور شد: بر اساس ماده ۱۹اساسنامه‌دانشگاه آزاد اسلامی هر تغییری در این اساسنامه باید با پیشنهاد هیأت مؤسس و تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی صورت گیرد. او کنایه ای هم نصیب احمدی نژاد کرد: بر این اساس هیچ کس حق پیشنهاد کردن در این زمینه را ندارد. چند روز بعد، جاسبی ۵ چهره سیاسی دانشگاهی (دکتر ولایتی، حسن حبیبی، سید حسن خمینی، محسن قمی و جعفر توفیقی) را به عنوان اعضای جدید هیأت مؤسس دانشگاه آزاد معرفی کرد و در سوم بهمن ماه ۸۵، شورای عالی انقلاب فرهنگی با اضافه شدن این پنج نفر به هیأت مؤسس دانشگاه آزاد موافقت کرد.

تا پشت خیمه رفتیم؛ گفتند بازگردید

از اتفاقات جالب رخ داده در این میان که واکنش‌های منفی شدیدی را در میان اعضای تشکل‌های دانشجویی و برخی چهره‌های شاخص اصولگرا در پی داشت، اقدام ۲۲۱ تن از نمایندگان مجلس هفتم در تهیه نامه‌ای خطاب به مقام معظم رهبری بود که در آن از ریاست دانشگاه آزاد به دلیل ارتقای علمی کشور تقدیر و تشکر شده بود. تهیه چنین نامه‌ای آن‌هم در زمانی که دولت و مردم تلاش می‌کردند تا با ابزارهای قانونی خود، دانشگاه آزاد را مجبور به کاهش شهریه‌ها و قانونمند کردن ریاست آن کنند، یک معنا بیشتر نداشت. البته اسامی امضاکنندگان این نامه هیچ وقت به طور رسمی افشا نشد. مهدی کوچک زاده، نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی درباره این نامه می گوید: سومین مراجعه ای که می شود و از حد خارج است، درخواست تخفیف شهریه دانشگاه آزاد (همان خواسته رئیس جمهور) و تقاضای میهمان شدن و انتقالی در این دانشگاه است. بسیاری از مراجعین دفاتر نمایندگان مدعی اند که مسئولین دانشگاه آزاد می گویند اگر نماینده ای درخواست کند ۲۰ درصد تخفیف می دهیم. اگر اینطوری است و امکان تخفیف دادن برای شما وجود دارد، فرض کنید همه موکلین به ما مراجعه کردند و ما نامه دادیم. چرا حل مشکل مردم را موکول به نماینده می کنید؟ این رابطه ناسالم است. گرچه ممکن است برخی همکاران من آزرده شوند.

پس از این اتفاقات، تقریباً اقدامات دولت در خصوص دانشگاه آزاد فروکش کرد و در این میان سخنی که به گوش می‌رسید این بود که رئیس‌جمهور در جلسات خصوصی خود اعلام کرده است که «ما تا یک قدمی حصول نتیجه درباره موضوع دانشگاه آزاد به پیش رفتیم اما به واسطه برخی مصالح و به توصیه بعضی از بزرگان، فعلاً این امر را متوقف کردیم تا در وقت مقتضی اقدامات خود را مجدداً آغاز کنیم.» احمدی نژاد در یکی از این دیدارها گفت: به موضوع دانشگاه آزاد اشاره کردند. این موضوع ربطی به دانشجویان ندارد، نظارت بر هزینه ها و درآمدهاست. فشار آوردند که اگر بخواهید جلو ببرید، مسئله درست می کنیم، به ما فرمودند در شرایط حساس هسته ای، بحران درست می کنند، ما در شورای عالی انقلاب فرهنگی متوقف کردیم. این ربطی به دانشجویان و اساتید این دانشگاه ندارد. چقدر بچه های شایسته و فداکار در دانشگاه آزاد داریم؟ فضای دانشجویی در دانشگاهها یکسان است، تفاوتی بین بچه ها قائل نیستیم. اینکه شرایط توسعه دانشگاهها به این شکل رقم خورده، ربطی به استاد و دانشجو ندارد. برخی مسئله را سیاسی کردند گفتند مخالفین دانشگاه آزاد. چه کسی مخالف دانشگاه آزاد است؟ اگر کسی به مدیریت انتقاد دارد، مخالف اصل می شود؟ دیدم دانشگاه آزاد با یک مرکز مطالعاتی قرارداد ۴-۳ میلیارد تومانی بسته درباره نقش مثلاً مصر در معادلات سیاسی خاورمیانه! نوشتم که این می تواند پایان نامه یک دانشجوی علوم سیاسی باشد. دانشگاه چه نیازی به این دارد؟ قرارداد سیاسی به چه درد دانشگاه آزاد می خورد؟ وقتی برای ۱۰درصد تخفیف این همه فشار می آورید. هدف از این کار کمک به آن تشکل است که در خدمت مجمع و نهادی است که فقط هم باید در راستای نیازهای آن مجمع کار تحقیقاتی بکند، بودجه دولتی دارد، زیاد هم دارد. این مسائل چه ربطی به استاد، دانشجو و نهاد گسترده ای به نام دانشگاه آزاد دارد؟ این چه بحثی است که دانشگاهی که کار اقتصادی می کند نه آموزشی، بعد از ۲۵ سال، بگوید چرا کمکی نمی کنید؟ دستگاه مالیاتی ما رفته، از ۴۰۰ میلیارد تومان کار اقتصادی، ۲ میلیارد تومان بگیرد. این حقوقی که از کارکنان کم می کنی، باید به حساب مالیات بریزی، در تمام دنیا اینگونه است. چه توقعی از دولت دارند؟ ۲۰ میلیارد تومان تسهیلات دادیم، بروند بگیرند، بدهند. چقدر زمین دولت داده و چقدر عوارض معاف کرده است؟ اینکه بخواهی نقطه ای را اصلاح کنی و آن را به تقابل دانشجویان تبلیغ کنند، خوب نیست. ما هم در فضای دانشجویی بودیم. علم و صنعتی‌ها با امیرکبیری‌ها، امیرکبیری‌ها با شریفی‌ها، و... گاهی شوخی هایی می کردند اما شوخی نباید تبدیل به جهت‌گیری شود. باید آرمانها پیگیری شوند. البته کمک، باید طبق قانون باشد. بودجه دولت تحت فشار است. انقباضی است. اگر اینگونه نباشد تا چند سال دیگر باید تمام درآمدها، صرف هزینه‌های جاری شوند. دانشگاهها و آموزش عالی اولویت است. وزیر علوم از شخصیت شما دفاع می کند. نگذاشتیم منتشر شود که چرا دانشگاه آزاد، ۴ میلیارد تومان برخلاف مسئولیتهای این دستگاه، داده است؟ اگر بودجه داری، خوابگاه بساز، سالن ورزشی بساز. اصلاً یک درصد به همه تخفیف بده.از آن وقت که فرمودند، سکوت، سکوت کردیم والا اصلاً این بحث سیاسی نیست. هر جا را بروی اصلاح کنی، سیاسی می کنند. سکوت کردیم که سیاسی نشود. بدانید اگر دولت بخواهد با قضایا سیاسی برخورد کند، پرونده همه‌شان در کشوی میز من است. خودشان می دانند که می‌خواهیم اصلاح کنیم نه اینکه خود را خالی کنیم و الا می‌توانستیم مثل دیگران، ۴ سال حرف بزنیم.

۱۳۸۶









متن کامل حکم قطعی دادگاه انقلاب در پرونده حسین موسویان

مکافات عمـــــل

حسین موسویان از سال‌های ابتدای دهه ۶۰ از نزدیکان اکبر هاشمی رفسنجانی بود و در ابتدای دولت او به منظور بهبود روابط ایران و غرب، راهی آلمان شد. موسویان پس از بازگشت از آلمان، معاون بین‌الملل شورای عالی امنیت ملی شد و در پرونده هسته‌ای از سال ۸۴-۸۱ سخنگوی تیم هسته‌ای به ریاست حسن روحانی را بر عهده داشت. پس از روی کارآمدن دولت نهم، موسویان همراه با حسن روحانی به مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام رفت و در آنجا بیشتر مذاکرات با طرف‌های انگلیسی، آلمانی و ژاپنی را ادامه داد. اوایل اردیبهشت ۱۳۸۶، موسویان به اتهام ارتباطات مشکوک از سوی معاونت ضدجاسوسی وزارت اطلاعات بازداشت شد، اگرچه ۱۰ روز بعد او پس از فشارهای گسترده به دستگاه قضایی، با وثیقه ۲۰۰ میلیون تومانی آزاد شد. کشاکش وزارت اطلاعات که بر مجرمیت موسویان اصرار داشت و برخی اجزای دستگاه قضایی که تحت فشار تبرئه او را اعلام می‌کردند، یک سال طول کشید و در نهایت قاضی صلواتی رئیس شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران موسویان را بنا به ماده ۵۰۵ به ۲ سال حبس که به مدت ۵ سال تعلیق شده بود، محکوم کرد. موسویان به حکم صادره اعتراض نکرد و پس از ۲۰ روز این حکم قطعی شد. آنچه در ادامه می‌خوانید متن کامل حکم سیدحسین موسویان که به اتهام اقدام علیه امنیت ملی محکوم شده است.

در مورخه ۱۳۸۷/۱۱/۱۴ شعبه ۵ دادگاه انقلاب اسلامی تهران به تصدی امضاکننده ذیل تشکیل پرونده کلاسه ۹۰/۹۱/ط/د/۸۶ اتهامی آقای سیدحسین موسویان فرزند سیدمحمود تحت نظر است. لذا با توجه به محتویات پرونده و استماع آخرین دفاعیات متهم و ارائه لوایح دفاعیه وکلای تعیینی و متهم ختم رسیدگی را اعلام و به شرح زیر مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

رأی دادگاه

درخصوص اتهام آقای سیدحسین موسویان فرزند سیدمحمود متولد ۱۳۳۶ اهل کاشان ساکن تهران، معاون بین‌الملل مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام فاقد سابقه محکومیت کیفری، متأهل آزاد به قید تودیع وثیقه دائر بر اقدام علیه امنیت کشور از طریق دراختیار قرار دادن عمدی تصمیمات راجع به سیاست داخلی و خارجی کشور به افرادی که فاقد صلاحیت هستند و جمع‌آوری اطلاعات دارای طبقه‌بندی با پوشش مسئولین نظام یا به هر نحو دیگر با هدف اخلال در امنیت کشور.

گردش کار پرونده

آقای موسویان در سال ۱۳۶۷ از مجلس به وزارت امور خارجه منتقل و ریاست اداره پانزدهم را عهده‌دار شده و یک سال بعد مدیرکل اروپای غربی وزارت امور خارجه می‌گردد و علاوه بر این سمت‌هایی از قبیل: مشاور عالی شرکت ایران خودرو، مشاور سازمان منطقه آزاد کیش، مشاور بین‌الملل وزیر نفت و هفت سال نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در آلمان از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۶، دبیر کمیته سیاست خارجی شورای عالی امنیت ملی، فعالیت در تیم اول مذاکره‌کننده هسته‌ای و معاونت بین‌الملل مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام را داشته است، نامبرده همزمان با اشتغال در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی به صورت غیرحضوری و مکاتبه‌ای در دانشگاه کنت انگلیس تحصیل و مدرک دکترای خود را در رشته روابط بین‌الملل دریافت نموده است، تا اینکه وزارت اطلاعات در مورخه ۱۳۸۶/۲/۸ طی گزارشی دائر بر اینکه نامبرده طی سال ۸۵ ملاقات‌هایی را با اتباع و دیپلمات‌های بیگانه انجام داده و در این ملاقات‌ها به طور غیرمعمول برخی از سیاست‌ها و اطلاعات طبقه‌بندی شده نظام از جمله پرونده هسته‌ای را به طرف مقابل منتقل نموده و نوع عملکرد و اقدامات آقای موسویان در دوره فعالیت در تیم هسته‌ای و ارتباطات غیرمتعارف با بیگانگان در داخل و خارج از کشور، عدم صداقت در رفتارهای سیاسی و بویژه مغایرت اقدامات و اظهارات ایشان در ملاقات‌های مربوط به فعالیت‌های هسته‌ای با نمایندگان سه کشور اروپایی با گزارشات ارائه شده به مسئولین نظام، اصرار بر تعلیق و توقف فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای و انطباق دیدگاه‌ها و عملکرد وی با رویکرد دشمنان نظام در این عرصه موجب گردیده که مشارالیه به عنوان یک مظنون در تور کنترلی و اطلاعاتی قرار گرفته و تقاضای دستگیری متهم را نموده است که پس از دستگیری متهم و بازرسی از منزل و محل کار وی تعداد قابل توجهی اسناد و مدارک دارای طبقه‌بندی حفاظتی، سری و به کلی سری مربوط به سفارت جمهوری اسلامی ایران در آلمان را که با خود به ایران آورده و همچنین بولتن‌ها و اوراق و لوح فشرده مرتبط به موضوع هسته‌ای کشف گردیده است و در پی بازجویی‌های مفصل از متهم مشخص می‌گردد که با توجه به تردیدهای مکرر به انگلیس و ارتباط گسترده وی با دیپلمات‌ها و سفرای کشورهای مختلف منجمله سفرای سابق و جدید انگلیس (دالتون و آدامز) و ماتیو گلد (معاون سفیر و افسر اطلاعات انگلیس) و سفیر ژاپن و استرالیا جانساورز مدیرکل سیاسی وزارت خارجه انگلیس ملاقات‌هایی خارج از شرح وظایف با سفرا و دیپلمات‌های خارجی مستقر در تهران داشته و متأسفانه در این ملاقات‌ها و مذاکرات خصوصی گسترده بدون توجه به ملاحظات و محدودیت‌های امنیتی و ارائه اطلاعات فلهای به طرف‌های اروپایی تلاش جهت برجسته کردن اختلافات میان مسئولین در داخل کشور و ارائه تذکرات و هشدارهای لازم به بیگانگان (بویژه نمایندگان سه کشور اروپایی) درخصوص خطرات حاصل از تغییرات مدیریت کلان کشور پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ و تأکید آنها مبنی بر ضرورت شتاب در اقدامات سیاسی قبل از تغییرات دولت و درخواست رهنمود از بیگانگان درخصوص نحوه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری در داخل کشور (بویژه در موضوع فعالیت‌های هسته‌ای) و اظهار این نکته که دیدگاه‌های شما را به عنوان نظرات خود در داخل کشور مطرح می‌نمایم و هماهنگی با دیپلمات‌های خارجی جهت اخذ دیدگاه‌های آنها و طرح مواردی در قالب نحوه متقاعدکردن مقامات داخلی جهت توقف و تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای و تبیین نقاط ضعف و مشکلات برخی مسئولان و مدیران جدید کشور در نزد بیگانگان و ارائه نکاتی که در جهت تفوق بیگانگان به این مقامات، در مذاکرات مؤثر می‌باشد (منجمله تبیین نقاط ضعف آقای هاشمی ثمره در مذاکرات دیپلماتیک در نزد سفیر ژاپن در تهران در زمان مسافرت و مأموریت نامبرده به عنوان نماینده ویژه رئیس‌جمهوری به ژاپن) و طرح برخی مشکلات و اختلافات داخلی در نزد بیگانگان مانند:

– اختلافات میان شورای عالی امنیت ملی و وزارت امورخارجه.

– رویکردها و دیدگاه‌های موجود در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و اختلافات موجود در این زمینه (حمایت سپاه از آقای قالیباف و حمایت بسیج از (آقای احمدی‌نژاد).

– اختلاف نظر بین تیم جدید هسته‌ای با تیم قبلی

– تلاش جهت تضعیف ریاست محترم جمهوری، تحقیر ایشان در جلسات مختلف و طرح مکرر عدم پذیرش رئیس‌جمهوری از سوی مراجع در قم.

– تبیین رویکردهای آیت‌الله هاشمی رفسنجانی (زیدعزه) نسبت به دولت، انتخابات و دیگر مسائل مطرح.

– اصرار و تأکید بر این نکته که نتایج حاصل از انتخابات خبرگان و شوراها در آذر ۱۳۸۵ تضعیف جایگاه و موقعیت دولت و بویژه ریاست محترم جمهور بوده است.

– بی‌اعتمادی ریاست جمهوری به شورای عالی امنیت ملی و وزارت امورخارجه.

– انتساب مواردی چون مخالفت مقام معظم رهبری با حضور آقای هاشمی رفسنجانی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۴ و دستور معظم له به سپاه و بسیج جهت عدم ممانعت از پیروزی آقای هاشمی در انتخابات را در ملاقات‌ها مطرح نموده که اطلاعات فوق از CD ملاقات‌ها که ۳ بار توسط مترجم رسمی دادگستری ترجمه شده و از اقدامات کنترلی به دست آمده است (متن پیاده شده مکالمات وی با افراد بیگانه فاقد صلاحیت که در سه مرحله ترجمه شده:

۱– توسط کارشناسان وزارت اطلاعات

۲– توسط دارالترجمه رسمی

۳– توسط یک مترجم رسمی به دستور بازپرس) هرچند که متهم اطلاعات ارائه شده در ملاقات‌ها را فاقد جنبه حفاظتی طبقه بندی و سری می‌داند و بر رسانه‌ای بودن مطالب مطرح شده تأکید می‌نماید ولی همان طوری که بازپرس محترم در بند ۵ قرار مجرمیت آورده «متهم اظهارداشته تمامی مطالب طرح شده در مکالمات و اطلاعات منتقل شده قبلاً در یک یا چند رسانه دیداری، شنیداری یا الکترونیکی بیان شده است که البته هرچند چنین بیانی صحیح نیست و مواردی از اطلاعات انتقالی یا به هیچ عنوان در رسانه‌ها طرح نشده است یا این که به صورت ناقص آن هم بدون نتیجه‌گیری آمده است و اصولاً از نظر میزان اطلاعات دریافتی از رسانه‌ها و مکالمات متهم تفاوت فاحشی یافت می‌گردد لیکن با فرض صحت ادعای متهم بر افراد مطلع و آگاه به مسائل امنیتی و سیاسی پوشیده نیست که میان دریافت خبر، ارزیابی و تأیید آن فاصله مهم وجود دارد و اصولاً افراد اطلاعاتی اگر بخواهند براساس یک خبر واصله تصمیمی بگیرند حتماً باید آن را ارزیابی نموده و پس از احراز صحت و سقم موضوع، تصمیم سازی نمایند که نقش متهم در این میان دقیقاً همین بوده است که ضمن انتقال قدرت ارزیابی و تصمیم‌گیری به سرویس‌های اطلاعاتی اجنبی اطلاعات جامع‌تری را نیز دراختیار ایشان قرار می‌داده است چرا که متهم به لحاظ ویژگی‌های منحصر به فرد خود از قبیل آگاهی‌های شخصی، نفوذ در حاکمیت، مصاحبت با رجال سیاسی و تصمیم ساز مملکتی

بهترین گزینه برای حصول شوم سرویس‌های اطلاعاتی اجنبی بوده است.» از طرفی متهم فعالیت‌های شورای عالی امنیت ملی و دیپلماسی کشور در کیس هسته‌ای را در قالب یک کتاب منتشر و وقتی که مقام معظم رهبری با انتشار کتاب مخالفت می‌نماید مشارالیه درصدد انتشار مطالب (با اندک تغییراتی در ادبیات موضوع) در سایت آفتاب بوده است. از طرفی متهم با مؤسسه بین‌المللی استراتژیک IISS به مدیریت جان چیپ من از طریق احتشامی و مولوی (که متعاقباً وضعیت آنها تشریح خواهد شد) آشنا و به عضویت آن درآمده است و این مؤسسه از جمله مطرح‌ترین مراکز مطالعاتی تحقیقاتی و پژوهشی جهان است و به صورت تخصصی در خصوص مسائل اطلاعاتی، امنیتی و نظامی در سراسر دنیا مشغول به فعالیت پژوهشی می‌باشد و دفتر اصلی آن در لندن قرار دارد و علی‌رغم اشتهار به غیردولتی بودن اطلاعات موثق حکایت از پیوند عمیق و رسمی آن با مراکز دولتی و از جمله وزارت خارجه انگلیس دارد. به طور مثال در مورخ۱۳۸۶/۳/۲۸ وزارت خارجه انگلیس کنفرانسی را با عنوان «تحولات اجتماعی، اقتصادی ایران از زمان دولت احمدی‌نژاد و آثار سیاسی آن بر حکومت ایران» برگزار نمود که محل برگزاری آن همین مؤسسه بوده است و براساس اقدامات کنترلی و عملیاتی به عمل آمده عضویت برخی از عناصر اطلاعاتی و نظامی خصوصاً افراد نظامی بازنشسته در مؤسسه فوق مسجل گردیده و در نهایت محورهای مطالعاتی، پژوهشی و جمع‌آوری اطلاعات این مرکز با دیگر شواهد و قرائن موجود، ارتباط آن به سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس را محرز می‌نماید. بدیهی است که امروزه سرویس‌های اطلاعاتی با بهره‌برداری از این مؤسسات به دلیل پوشش بسیار مناسب آن نسبت به اخذ اطلاعات و شناسایی و نشان کردن افراد مورد نظر خود اقدام می‌نماید.

مضافاً اینکه مؤسساتی نظیر IISS با بنیه عملی قوی و تجارب موفق در امر براندازی نرم خصوصاً در حوزه آسیای میانه، در سالهای اخیر توجه و توان خود را معطوف به ایران نموده و درصدد ضربه زدن به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران می‌باشند از طرفی معرفین متهم به مؤسسه فوق‌الذکر آقایان رضا مولوی و انوشیروان احتشامی بوده‌اند:

– رضا مولوی فرزند سرلشکر زمان طاغوت امیرمحسن مولوی بوده که از ۱۴ سالگی برای ادامه تحصیل به امریکا عزیمت نموده و در سال۱۳۵۲ به ایران مراجعت و از سال ۱۳۶۰ ویزای دائم امریکایی خود را از دست داده و ویزای دائم انگلیس اخذ می‌نماید ایشان داماد حمیدخان بختیار از بستگان و نزدیکان شاپور بختیار است و نامبرده در سال۱۳۷۳ به اتهام جمع‌آوری اطلاعات، پرداخت رشوه و عضویت در فراماسونری دستگیر و تحت پیگرد قضایی قرار می‌گیرد و آقای موسویان نامبرده را فردی کاملاً غیرسیاسی و باسابقه کار اقتصادی معرفی و از وی جهت ادیت انگلیسی مجله نشنال اینترست مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام استفاده کرده است.

– انوشیروان احتشامی در حال حاضر رئیس دانشکده روابط بین‌الملل دانشگاه دورهام انگلیس می‌باشد و حضور ایشان در چنین جایگاهی مبین اعتماد انگلیسی‌ها به وی و تعهدی است که وی در قبال آنها دارد. ایشان در واقع خصلت‌های یک انگلیسی به تمام معنی را دارد که توانسته به واسطه جایگاه علمی، اعتماد مسئولین عالی‌رتبه نظام را به خود جلب کند، آشنایی با برخی از مسئولین نظام، شناسایی و جذب آنها جهت ادامه تحصیل در انگلیس می‌تواند از جمله قرائن توجه سرویس اطلاعاتی به وی باشد. از طرفی آقای موسویان ملاقات‌هایی با سفیر ژاپن (با توجه به اینکه براساس اعلام معاونت ضدجاسوسی وزارت اطلاعات، سرویس اطلاعاتی کشور ژاپن که وظیفه جمع‌آوری اطلاعات



حکم دادگاه موسویان در ۱۴ صفحه انشا شده بود



و اخبـار مورد نیاز خـود را بر عهده دارد در قالب یـک اداره کل در وزارت خارجه فعال بوده و از دیپلمات‌های سـفارت بـرای فعالیت‌های اطلاعاتی اسـتفاده می‌نماید. لذا برخی افراد سـفارت ژاپن در واقع مسئول سرویس اطلاعاتی آن کشـور در جمهوری اسـلامی ایران محسوب می‌گردند و از طرفی سـرویس اطلاعات ژاپن با سـازمان اطلاعات امریکا ارتباط فعال و تبادل اطلاعات دارد) و جان ساورز «مدیرکل وزارت امور خارجه انگلیس» و میتواسـیتون گلد (فردی یهودی که کاردار و دبیر اول سیاسـی سفارت انگلیس در تهران بوده و هم‌اکنون مسئول کمیته مشترک اطلاعات دفاعی انگلیس در سفارت انگلسـتان در امریکا است) و جفری دوین آدافر (سفیر فعلی انگلیس در تهران) و نایجل شیفرالد (شاین ول) (مشاور اصلی تونی‌بلر نخسـت‌وزیر اسـبق انگلیس) و ریچارد دالتون «نقش زیـادی در تدوین جهت‌گیری سیاسـت‌های انگلیس در خصوص خاورمیانه داشته است» که باتوجه به آشنایی دقیق آقای موسویان به فن دیپلماسی و مسئولیت‌هایش در وزارت امور خارجه و خصوصاً سـفارت ایران در آلمان آن هم در شرایط زمانی خاص به این معنی آگاهی داشـته اسـت که در تمامی سفارتخانه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی و مطالعاتی، افسران اطلاعاتی تحت پوشش کاردار، سـفیر یا ... مشـغول امور مربوط به وظیفه خود هستند پس باید در تمامی مناسـبات خود این فرض را که طرف مقابل افسـر اطلاعاتی است مدنظر قرار می‌داد و با لحاظ نمودن قوانین و بخشنامه‌های موجود و رعایت مسائل حفاظتـی و امنیتی حفاظت و صیانت از اصـول و ارزش‌های نظام مقدس جمهوری اسـلامی ایـران و جلوگیری از نفوذ و بهره‌بـرداری بیگانگان و عواملشـان از اخبـار و اطلاعات موجود نزد خویـش را می‌نمود نه این‌که بـدون توجه به ملاحظات و محدودیت‌هـای امنیتی اطلاعات را فله‌ای به طرف مقابل منتقل نماید و این‌که ایشـان ادعا کرده طرف مقابل را تخلیه اطلاعاتی نموده قابل قبول نیست زیرا بطور مثال در ملاقات با جان چیپ من که به تمامی سؤالات جان دقیق، مبسوط و جامع پاسخ می‌دهد و وقتی متهم از جان چیپ سـؤال می‌کند ایشان به طرز ماهرانه‌ای فقط یک یا دو جمله مختصر پاسخگو است که به‌عنوان مثال می‌توان به برخی مکالمات متهم با بیگانگان به‌شرح زیر اشاره کرد.

۱- مورخ ۸۵/۸/۲۳ خطاب سفیر ژاپن: سفیر «... می‌خواستم نظر شما را در خصوص هاشمی‌ثمره بپرسم.

موسـویان: او رادیـکال و در عیـن حال آدم خوبی اسـت. وی نزدیک‌ترین فرد به رئیس‌جمهور ایران در زمینه سیاسـت خارجی و خیلی بر روی او تأثیرگذار است. شما نمی‌توانید هاشمی‌ثمره را با آقای لاریجانی مقایسـه کنید. آقای لاریجانی با رهبر همین رابطه را دارد و هاشـمی‌ثمره این ارتباط را با احمدی‌نژاد دارد. احمدی‌نژاد به هاشـمی‌ثمره بیشتر از همه اعتقاد دارد حتی بیشتر از وزیر امور خارجه و علی لاریجانی. بنابراین منوچهر متکی و علی لاریجانی از این موضوع ناراحت هسـتند. سفیر: لاریجانی و متکی مایلند این موضوع حل بشـود ولی نه از راه برخورد. موسـویان: بله، آنها این موضوع را دخالت می‌دانند. لاریجانی مسـئول این قصه است ولی او دربـاره چه چیزی صحبت بکند. زمانی که آقای روحانی مسـئول گروه بودند ارتباط با وزارت امور خارجه خیلی خوب بود حتی با رئیس‌جمهور و به عبارتی ما یک کشتی بودیم و هیچ‌کس کار انفرادی انجام نمی‌داد ولی در حال حاضر این‌طور نیسـت. یک کش‌مکش بین شورای عالی امنیت ملی و دیگران وجود دارد. مشـکل از آنجا ناشی شد که تیم مذاکره کننده تغییر کـرد. تیم قبلی مذاکره کنند. همـه از وزارت خارجه بودند... از طرف دیگر رئیس‌جمهور به این تیم و وزارت امور خارجه و دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی اعتقادی ندارد...»

۲- گفت‌وگوی مورخ ۸۵/۹/۱۱ که مخاطب آن سفیر انگلستان است: «یک دیدگاه در ایران وجود دارد و آن این‌که بخاطر مسئله انتخابات در امریکا و مشـکلات به‌وجود آمده در عراق و افغانسـتان و موضوع لبنان امریکایی‌ها قادر نیسـتند راه‌حلی برای بند ۴۱ قطعنامه پیدا کنند و بتوانند تأثیرگذار باشند. دیروز با علی لاریجانی صحبت کردم. می‌گفت چندهفته‌ای است دارد فکر می‌کند و روی این موضوع کار می‌کند. در این رابطه مذاکره نیز نموده‌اند ولی فاقد نتیجه بوده و آنها هیچ قطعنامه‌ای نتوانسـتند صادر کننـد و به تصویب برسـانند ولی من به علـی لاریجانی گفتم که احتمال قطعنامه وجود خواهد داشت حالا محتوای قطعنامه چه باشد بحث دیگری اسـت ولی قطعنامه و بنـد ۴۱ وجود دارد. علی لاریجانـی با گفتن «نه» تعجب خود را ابراز داشت گفت مطمئن هستی؟ دو ماه قبل هم می‌خواستند قطعنامه صادر کنند! یعنی در کل طبق

بند ۴۱ قطعنامه وجود خواهد داشت چون امریکا درگیر این مسئله است. آقای سفیر، علی لاریجانی و اینها این دیدگاه را دارند.»

متهم در همین مکالمه و بعد از گفت‌وگویی کوتاه اظهار می‌دارد: «در این رابطه سـه سناریو و طرح در مقامات بالای کشور مطرح است که به دست من رسیده که خدمت شما عرض می‌کنم: اول آنکه قطعنامه علیه ایران صادر می‌شود و خیلی هم جدی است و محتوای قطعنامه قابل تأمل است و برای وضعیت سیاسی و اقتصادی ایران مشکل‌ساز خواهد شد. دوم اینکه قطعنامه خیلی سریع به تصویب می‌رسد اما بیشتر انتقادی است و در نهایت جدی و مهم نیسـت فقط به عنوان یک ملامت خواهد بود و دیگر مشکلات، امریکا می‌خواهد وجهه‌اش حفظ شود و قادر نخواهد بود چیزی را به اجرا بگذارد محتوای قطعنامه نگران کننده نیست فقط برای آرشیو است، بدون محتوا و اصلاً نگران کننده نیست. سناریوی شماره سه می‌گوید آنها قادر به انجام کاری علیه ایران نیستند. این سناریو را مخصوصاً احمدی‌نژاد و یکسری از افراد شورای عالی امنیت ملی موافق هستند.

وزارت امور خارجه بیشـتر با سناریوی شماره ۲ موافق هستند و هیچکس سناریوی شماره یک را قبول ندارد.»

در ادامـه همان گفت‌وگـوی مورخ ۸۵/۹/۱۱ با سـفیر انگلیس می‌گوید: «... احمدی نژاد از طرف رهبری حمایت می‌شـود. در دو سـال گذشـته هر امضا مشکلات واقعی ایجاد کرده اسـت. «جفری» باور کنید نزدیـک بود آقای ظریف در سـال ۱۹۹۸ به خاطر امضـا زندان برود. این فایل خیلی سخت و خطرناک است و مشخص نیست بتوانند یک فایل پیدا کنند. در شورای عالی امنیت با شدت و قدرت به دنبال بازنگری در سیاست هسـتند. همین طور بازنگری در NPT و پروتکل... یک ملاقات با دکتر روحانی درباره نطنز داشـتم گفت پیشـرفت‌هایی وجود داشته است. دکتر روحانی به نطنز رفته بود. او به من گفت شانس این را خواهند داشت.»

۳- گفت‌وگـوی متهم در مورخ ۸۳/۱۲/۱۷ با متیوگلد: «... آقای روحانی در مذاکراتشان اعلام کردند که با تضمین بلندمدت موافق هستند. البته من این موضوع را نپذیرفتم ولی دکتر روحانی این را گفته بود. به هر حال من معتقد هستم آقای روحانی مواردی را با شما مذاکره کرده که ایران سـر آن موافقت پیدا نکرده اسـت. چون من می‌دانم که عوامل داخلی آن را رد می‌کنند. گفته‌های دکتر روحانی فقط برای این است که به اروپائیان کمک بکند که به نظراتی برسند...»

گفت‌وگـوی متهم در مورخ ۸۳/۱۲/۲۵ با میتوگلد: «گلد: شـما جلسـه‌ای با رهبر در روز شنبه داشتید. نتیجه جلسه چه شد؟ موسویان: نه روز شنبه ما جلسه‌ای با رهبر نداشتیم.»

اندکـی پس از اتمـام مکالمه با میتوگلد سـریعاً متهم در جهت تحصیل اطلاعات محرمانه مطرح شده در جلسه خدمت مقام معظم رهبری با دکتر حسن روحانی دبیر شورای عالی امنیت ملی تماس حاصل نموده و با زیرکی تمام ایشان را تخلیه اطلاعاتی می‌نماید که متأسفانه صحبت‌های آقـای روحانی با متهـم بنابر این دلایل فنی – بخـش عمده آن – قابل بهره‌برداری نبوده اسـت ضمن این که به لحاظ روابط پیچیده متهم از این که آیا مطالب تحصیل شـده از مکالمه تلفنی با جناب آقای دکتر حسـن روحانی را به میتوگلد متصل نموده اسـت یا خیر؟ اطلاع دقیقی در دسـت نیسـت، امـا در این نکته که بلافاصله پس از پایـان مکالمه با میتوگلد در جهـت تخلیه اطلاعاتی دبیر شـورای عالی امنیت ملی اقدام نموده اسـت هیچ شکی وجود ندارد.

۴- گفت‌وگـوی متهم در مورخ ۸۵/۹/۵ بـا جان چیپ من: «... متوجه شـدم مشـکل از کجا اسـت وزارت امور خارجه نمی‌خواهد در این کنفرانس از طرف شـورای عالی امنیت ملی کسی حضور داشته باشد. آنها می‌خواهند در سطح وزارت امور خارجه برگزار کنند. بین خودمان باشد، دو سه ماهی است که بین وزارت امور خارجه و شورای عالی امنیت ملی یعنی علی لاریجانـی و منوچهر متکی اختلاف وجـود دارد. وزارت امور خارجه می‌خواهد فقط متکی در این کنفرانس شرکت کند...»

همچنیـن متهـم در همین مکالمـه با رئیس مرکـز تحقیقات استراتژیک لندن IISS خطاب به وی اظهار می دارد: «... من ۱۰۰ درصد مطمئن هسـتم اگر آقای متکی برنامه حضور در کنفرانس را داشـته باشد، آقای موحدیان سـفیر ایران در انگلیس این موضوع را قبل از اینکه شـما چیـزی بگویید، خیلی فعال طی ایـن دو هفته پیگیـری خواهد کرد. اگر موحدیان به شـما بگوید مطمئن باشید متکی در کنفرانس شرکت خواهد نمود. موحدیان گفت: دعوتنامه را می‌فرسـتد. مطمئن باشـید این مشکل توسـط باقری صورت گرفته و متکی و علی لاریجانی نیز اطلاعی ندارند، البته من از طریق تلفن به لاریجانی گفته‌ام. مشـکل این است اگر باقری بگوید، متکی شـرکت خواهد کرد. حال آنکه مشکل لاریجانی چطور حل خواهد شد، جای سؤال دارد.»

ضمناً متهم در همین مکالمه اضافه می‌نماید: «... آقای لاریجانی نماینده رهبر در شورای عالی امنیت ملی است. لاریجانی و متکی سکاندار سیاست خارجی ایران هستند و اگر بخواهند موضوعی را هدایت کنند، طی یک نامه از رهبر سؤال می‌کنند. برقراری ارتباط با رهبری برای لاریجانی آسـانتر اسـت. در حال حاضر افراد عالی‌رتبه و مهـم: اول لاریجانی، دوم روحانی، سوم متکی و چهارم ولایتی است، ولی برای شرکت در کنفرانس اول لاریجانی بعد ایشان متکی و روحانی و چهارم ولایتی است.»

۵- گفت‌وگوی مـورخ ۸۵/۹/۱۳ خطاب به سـفیر ژاپن «... در بین سیاستمداران از وجود سه سناریو سخن به میان می‌آید: اول) قطعنامه خیلی محکمی براسـاس بند ۴۱ تنظیم خواهد شد و تحریم قطعی است و مورد اجماع خواهد بود. دوم) خیلی سریع مورد تصویب اعضا قرار نمی‌گیرد و براسـاس ماده ۴۱ قطعنامه تنظیم، ولی محتوا خیلی ضعیف خواهد بود و بعـد از تصویب هم خیلی قاطعیت در اجرای آن وجود ندارد. خیلی افراد در این خصوص جدی نیسـتند، سوم) آنها براسـاس بند ۴۱ قطعنامه قادر به تنظیـم قطعنامه نخواهند شـد و مذاکرات را خواهند داشـت، ولی به هیچ اجماعی دسـت پیـدا نخواهند کرد و امریکا قادر نخواهـد بود از این میان عبور کند. سناریوی سوم بین اکثریت رجال سیاسی ایران مورد قبول است و خوشبین هستند...»

اما متهم پس از اتمام مسـئولیت به عنوان سفیر در آلمان تعداد قابل توجهی اسـناد و مدارک دارای طبقه‌بندی حفاظتی سـری و به کلی سـری مربوط به سـفارت جمهوری اسـلامی ایران در آلمان را به همراه خود به ایران آورده که با عنایت به کشـف اسناد مذکور به انضمام مدارک مهم دیگری منجمله بولتن‌ها، تعدادی لوح فشـرده (سـی‌دی و دیسکت) و اوراقی مرتبط با موضوع هسـته‌ای اقدام به جمع‌آوری و نگهداری آنها نموده و با ارائه توضیحاتی و انتسـاب اتهاماتی به بعضی اشـخاص سـعی دارد اقدام غیرقانونی مبنی بر انتقال اسناد دارای طبقه‌بندی سری و به کلی سـری از آلمان به ایران و نگهداری غیرمجاز اسناد مذکور در منزل خود را توجیه نماید و به وجود احتمالی مشـکلات آتی برای خود ربط دهد و خود را خالق اسـناد می‌داند و تلاش می‌کند رویکرد اطلاعاتی قضایی پرونده را به اختلافات سیاسـی و جناحی تغییر دهـد که هیچ‌یک از مدافعات مذکور خطرات نگهداری غیرمجاز اسـناد فـوق را توجیه نمی‌نماید که با توجه به دلایل و شواهد زیر:

۱ـ گزارشـات وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران (معاونت ضدجاسوسـی در یک جلد حاوی ۱۲۸ برگ) و پاسخ‌های معاونت سیاسی، فرهنگی مشـاور قضایی وزیـر اطلاعات در یک جلد حـاوی ۹۱ برگ به سؤالات بازپرس پرونده.

۲ـ متن پیاده شده مکالمات وی با افراد بیگانه و فاقد صلاحیت که در سـه مرحله توسط کارشناسان وزارت اطلاعات، دارالترجمه رسمی و یک مترجم رسمی دیگر ترجمه شده است.

۳ـ تحقیقات مبسـوط و مفصل به عمل آمده از متهم در وزارت اطلاعات و دادسرا و دادگاه.

۴ـ کشـف مقادیـر زیـادی اوراق و اسـناد و مـدارک با درجه طبقه‌بندی به کلی سـری و سـری به انضمام تعدادی لوح فشـرده حاوی اطلاعات طبقه‌بندی شده در منزل و محل کار متهم.

۵- دسترسـی متهم به اطلاعـات طبقه‌بندی شـده مذکور به لحاظ حضور وی در بدنه حاکمیت نظام و ارتباط وی با برخی مسئولان به لحاظ اشـتغال در مناصب حساس و در اختیار قرار دادن اطلاعات راجع به سیاسـت داخلی و خارجی کشور به افراد فاقد صلاحیت و بیگانه در جریان ملاقات‌های خود با آنها که منجر به هوشیاری و ابتکار عمل سیاستمداران و تصمیم‌گیرندگان بیگانه در مقابل جمهوری اسلامی ایران پیرامون موضوع مذاکرات هسته‌ای گردیده است.

۶- ارتبـاط وی با کارکنان سـرویس‌های اطلاعاتـی بیگانه از جمله میتوگلد افسـر اطلاعاتی انگلیس و ارائه تحلیل‌های شخصی متهم از سـکانداری پرونده هسته‌ای و ترکیب هیأت مذاکره کننده قدیم و جدید و دامن زدن به مسائل و برخی اختلافات داخلی که حداقل نتیجه آن تلقی اختلافات شـدید داخلی به نفع دشمنان کشـور در برنامه‌ریزی و مذاکرات ارزیابی شود.

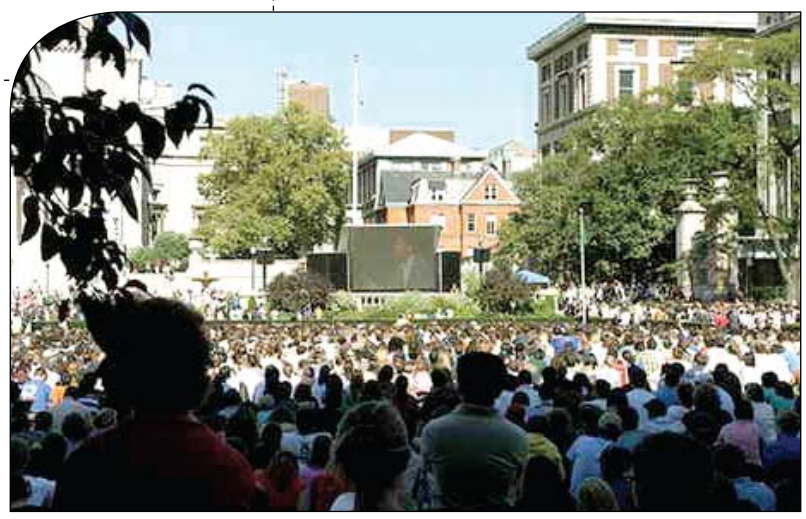
۷ـ آگاهی متهم از اینکه در تمامی سـفارتخانه‌ها و مؤسسـات تحقیقاتی و مطالعاتی افسران اطلاعاتی تحت پوشش کاردار، سفیر و غیره مشـغول انجام امور مربوط به وظیفه خود و کسـب اطلاعات و انتقال آن هسـتند و عدم رعایت این مطلب توسـط متهم در مناسـبات و ارتباط با بیگانگان از روی بی‌اطلاعی و غفلت یا عدم آگاهی ارزیابی نمی‌گردد.

۸- موضعگیـری و چگونگی پیگیری ایشـان در مـورد پرونده هسته‌ای از طریق به چالش کشیدن نظرات و عقاید رئیس جمهوری و تیم مذاکره کننده و تضعیف آنان به شـرح منعکس در پرونده برخلاف سیاست خارجی و امنیت کشور است.

۹ـ اظهـارات متهم در دادگاه و ارائه ۷ جلد دفاعیات مبسـوط به انضمام مدارک موجود و دفاعیات وکلای تعیینی متهم

و اینکه دادستان محترم عمومی و انقلاب تهران در کیفرخواست صادره آورده اسـت که درخصوص موضوع اسناد و مدارک جمع‌آوری شده و مقادیر زیادی اوراق به انضمام تعدادی لوح فشـرده از منزل و محل کار آقای سیدحسین موسویان که دارای طبقه‌بندی محرمانه و سری بوده است، به موجب تحقیقات انجام شـده دلیلی بر ارائه آن به بیگانگان و افراد فاقد صلاحیـت در این خصوص ارائه نگردیده و دیگر شـواهد و قرائن موجود بزهکاری‌اش محرز و مسـلم اسـت. لذا دادگاه به اسـتناد ماده ۵۰۵ قانون مجازات اسـلامی آقای سیدحسین موسویان فرزند محمود را به تحمل دو سـال حبس تعزیری محکوم و اما با توجـه به محتویات پرونده و اتهامات فـوق که در ارتباط با وضعیت کاری و شـغل متهم بوده، به لحاظ مراعات مصلحت اجتماع به اسـتناد ماده ۱۷ و ۱۹ و ۷۲۸ قانون مجازات اسـلامی متهم را به مدت ۵ سـال از مشـاغل دیپلماتیـک در وزارت امور خارجه و اشـتغال در امور بین‌الملل سایر نهادها و ارگان‌های کشور به عنوان تتمیم حکم محروم و محکوم می‌نماید، اما دادگاه با ملاحظه وضعیت اجتماعی و سوابق زندگی متهم و اینکه نامبرده از خانواده معظم شهدا می‌باشد، حبس صادره را به استناد بند ب ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی به مدت دو سال تعلیق می‌نماید. حکم صادره حضوری و ظرف مدت ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر تهران است.

نقطه عطف



ماجرا از آنجا شروع شد که خبرگزاری فرانسه از نیویورک گزارش داد که لی بولینگر رئیس دانشگاه کلمبیا اعلام کرد که از احمدی‌نژاد برای سخنرانی در این دانشگاه دعوت کرده است. او در در بیانیه‌اش گفته بود: «کلمبیا به عنوان اجتماعی است که وقف یادگیری و تخصص بوده و به تقابل ایده‌ها پایبند است. دانشگاه در تحقق هدفش به عنوان محلی برای یادگیری مکانی برای تقابل اعتقادات خواهد بود. ما به جامعه ما و دانشجویان خود برای برخورد با این گونه رویدادها از طریق گفت‌وگو و برهان اعتقاد داریم.»

چند روز بعد روزنامه پرتیراژ نیویورک تایمز از هیاهوی فراوان درباره سفر احمدی‌نژاد به نیویورک خبر داد و با اشاره به اظهارات ریموند کلی، رئیس پلیس نیویورک که اعلام کرده بود به رئیس جمهوری ایران اجازه نخواهد داد در سفر هفته آتی به نیویورک به محل برج‌های دوقلو موسوم به گراند زیرو سفر کند، نوشت: «تمرکز مخالفت‌ها با دیدار احمدی‌نژاد از نیویورک و شرکت در اجلاس سالانه مجمع عمومی سازمان ملل اکنون بر برنامه سخنرانی وی در دانشگاه کلمبیا قرار گرفته است.» در ادامه این گزارش به فشارها بر دانشگاه کلمبیا اشاره شده بود که به دعوت خود از احمدی‌نژاد پایبند مانده و اکنون به خاطر آن که امکان حضور در محافل عمومی را برای احمدی‌نژاد فراهم آورده تحت انتقادات شدید نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا مانند جان مک کین و میت رومنی ، اعضای شورای شهر نیویورک، سازمان‌های صهیونیستی و دیگران قرار دارد. ماجرا زمانی جنجالی تر شد که دفتر جرج بوش ،رئیس جمهور وقت آمریکا در اطلاعیه اعلام کرد که کاخ سفید اعلام کرد هیچ نقشی در تصمیم دانشگاه کلمبیای نیویورک برای دعوت از محمود احمدی‌نژاد، رئیس جمهوری ایران برای سخنرانی در این دانشگاه نداشته است.

روز دوم مهر، صحن دانشگاه کلمبیا و خیابان های اطراف تحت تاثیر حضور احمدی نژاد قرار گرفته بود. برخی گروه های صهیونیستی و سلطنت طلبان و منافقین، تمام توانشان را برای ابراز مخالفت با دکتر احمدی نژاد جمع کرده بودند. تزیپی لیونی، وزیر خارجه وقت رژیم صهیونیستی با شکستن قوانین رایج دیپلماتیک، برای اولین بار در تاریخ اسرائیل در تظاهرات علیه رئیس دولت یک کشور دیگر شرکت کرد. وی در سخنرانی خود که در میان تظاهر کنندگان شدیداً به محمود احمدی‌نژاد و سیاست‌های ضداسرائیلی وی حمله کرد ، گفت: احمدی‌نژاد باید به دانشگاه برود، البته نه برای سخنرانی، بلکه برای آموختن کمی سواد و دانش بخصوص در زمینه تاریخ، یادگیری دموکراسی و همزیستی با دیگر ملت‌ها.

اما در این میان عده‌ای هم بودند که از تبادل نظر با رئیس‌جمهور ایران حمایت می‌کردند،گروه نویی به نام کارتا و یهودیان ضد صهیونیسم که آرزوی نابودی اسرائیل را دارند، از جمله موافقان رئیس‌جمهور بودند که با تظاهرات و نشان دادن پلاکاردهایی نشانگر این که صهیونیزم با یهودیت رابطه‌ای ندارد به تقابل با گروه‌های تندرو پرداختند و حتی اخباری از درگیری میان برخی از آنها به گوش رسید حتی برخی خاخام‌های یهودی به دلیل دفاع از سخنرانی رئیس‌جمهور با صهیونیست‌ها درگیر شدند.

در ابتدای این مراسم لی بولینگر رئیس دانشگاه کلمبیا با توهین‌های گسترده به احمدی‌نژاد گفت که او تمام ویژگی‌های یک دیکتاتور کوچک را دارد اما احمدی‌نژاد که در جایگاه نشسته بود در زمان سخنرانی بولینگر فقط لبخند می‌زد. رئیس دانشگاه کلمبیا قبل از مراسم در پاسخ به فشارها برای پس گرفتن دعوت خود از احمدی‌نژاد گفته بود: ما در دانشگاه کلمبیا با طرح سؤالات صریح و روشن از رئیس‌جمهور ایران، وی را شدیداً تحت فشار قرار خواهیم داد. اما احمدی‌نژاد در ابتدای سخنان خود گفت: اظهارات آقای بولینگر توهین به اطلاعات و دانش حاضرین در این جلسه است. احمدی‌نژاد همچنین خطاب به بولینگر گفت که استقبالش غیر دوستانه بوده و افزود: این اظهارات بی تردید تحت فشار رسانه‌ها و سیاستمداران امریکایی مطرح شده است.

نقطه عطف

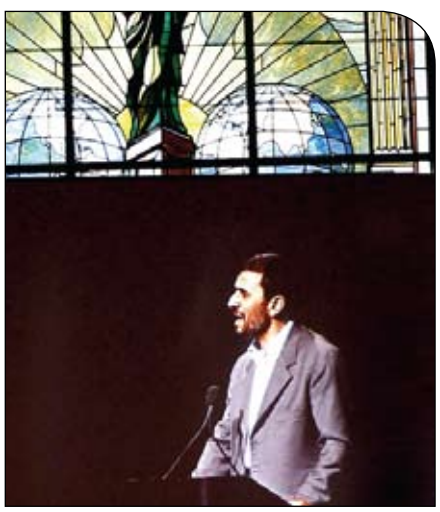
سیدمجتبی ثمره هاشمی، مشاور عالی رئیس جمهور درباره ماجرای دانشگاه کلمبیا می‌گوید: حضور رئیس‌جمهوری در دانشگاه کلمبیا و حوادث قبل و اصل برنامه و بعد از آن یک حادثه تاریخی و نقطه عطفی در تاریخ دانشگاه‌های امریکا، رسانه‌های این کشور و همچنین سیاستمداران است. وقتی جناب آقای رئیس‌جمهوری وارد سن شدند، حسب روال معمول در این گونه موارد یکی دو نفر از همراهان ایشان در کنار رئیس‌جمهوری می‌نشیند، اما مسئولان برگزاری فقط دوصندلی را کنار تریبون گذاشته بودند که فقط آقای رئیس‌جمهوری و مجری بتوانند بنشینند. تعدادی نرده پائین سن بود که امکان نزدیک شدن به سن را از بین برده بود، در یکی دو صف اول تعدادی از اساتید دانشگاه نشسته بودند، بعداً فهمیدم تعدادی از سیاستمداران بنام امریکایی هم در سالن حضور داشتند. تعدادی از شرکت کنندگان که درخارج از سالن بودند را با اتوبوس آورده بودند، یکی از همراهان گفت: در مقابل حزب یهودیان دیدم دانش‌آموزان را برای شرکت در مراسم دانشگاه سوار می‌کردند، در داخل دانشگاه کلمبیا هم آنان را دیدم. چند نفر از دوستان گفتند بعضی از خانم‌های ایرانی در بیرون دانشگاه ایستاده بودند و با صهیونیست‌ها درگیر بودند و از نطق رئیس‌جمهوری دفاع می‌کردند. دو نفر از مسئولان که همراه بودند از نطق اهانت‌آمیز رئیس دانشگاه خیلی ناراحت بودند و می‌گفتند باید کاری انجام دهیم، آقای رئیس‌جمهوری گفتند نگران نباشید، آنان هم در اخلاق، هم در تبلیغات و هم در ادعای آزادی بیان شکست خوردند. بعضی ایرانی‌ها می‌گفتند برای شرکت در جلسه سخنرانی به دانشگاه زنگ زدیم اما به جای پاسخ گویا با اتصال به یک ضبط صوت، نواری علیه رئیس‌جمهوری پخش می‌کردند. سفیر جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل گفت که بعد از سخنرانی آقای رئیس‌جمهوری تعداد زیادی نامه از امریکایی‌ها واصل شده که عذرخواهی کرده بودند. چند نفر از خانم‌های ایرانی با مراجعه به هتل اصرار داشتند که با رئیس‌جمهوری ملاقات کنند و در ملاقات گفتند که ما آمده‌ایم تا بگوییم که ما افتخار می‌کنیم. یکی از زنان به من گفت: بچه‌های من در امریکا زندگی می‌کنند، نمی‌دانستم به بچه‌ها بگویم شما باید مثل چه کسی بشوید. الآن به صراحت به آنان می‌گویم الگوی شما آقای احمدی‌نژاد است. آقای احمدی‌نژاد از خودمان است یک انسان با زندگی معمولی است که رئیس‌جمهور شده است و ایرانیان به وجود او مفتخرند. شما هم می‌توانید مثل او باشید. در ملاقات با رؤسای جمهوری تا آنجایی که حضور داشتم همه به آقای رئیس‌جمهور تبریک می‌گفتند و شجاعت و نطق ایشان را می‌ستودند و می‌گفتند: خودمان برنامه را تماشا کردیم. سخنرانی رئیس‌جمهوری در دانشگاه کلمبیا موجب شد به نطق ایشان در مجمع عمومی سازمان ملل بیشتر توجه شود.

اصل حضور پیام داشت

اسفندیار رحیم مشایی، یکی دیگر از مشاوران رئیس جمهور درباره تبعات سخنرانی دکتر احمدی نژاد در دانشگاه کلمبیا می‌گوید: سخنرانی در دانشگاه کلمبیا به درخواست مسئولان دانشگاه بود. با جدی شدن این درخواست دو پیش‌بینی برای مخالفان بود؛ یکی این که احمدی‌نژاد بیاید و از پس فضا برنیاید و یک شکست فکری و فلسفی برای نظام سیاسی ایران و نظام فرهنگی ایران رخ دهد. اصلاً آنها می‌خواستند ایران این پیشنهاد را نپذیرد تا بگویند ما دعوت کردیم و جمهوری اسلامی نپذیرفت اما با پذیرش آن تردید در مسئولان دولت امریکا و دانشگاه کلمبیا ایجاد شد چرا که صهیونیست‌ها در نیویورک بیشتر از هر نقطه‌ای در امریکا هستند. دانشگاه کلمبیا هم معروف بود که تحت تأثیر جدی لابی صهیونیست‌ها قرار دارد. اصلاً نگرانی‌ها این بود که ممکن است احمدی‌نژاد از این یک فرصت فوق‌العاده بسازد. به همین علت آنها تصمیم گرفتند تا نشست دانشگاه کلمبیا برگزار نشود. از یک هفته قبل از آن تبلیغات جهانی وسیعی علیه احمدی‌نژاد صورت گرفت. آنها می‌خواستند محل برگزاری را خراب و امنیت را به طور غیرمستقیم مخدوش کنند چرا که اگر امنیت را مستقیم به هم می‌زدند به ضرر خودشان بود. حتی درخواست رسمی برای تظاهرات دادند و آدم‌های سازمان یافته را در آنجا مستقر کردند که فضا برای این که احمدی‌نژاد روحیه لازم را برای طرح و بحث داشته باشد و فضا برای شنیدن آماده باشد از بین ببرد. احمدی‌نژاد دراین یک هفته فوق‌العاده در تیتر اخبار چهره‌اش در نشریات و تصاویرش در شبکه‌های مختلف ماهواره‌ای بود که ۹۹ درصدش هم منفی بود. چه قبل از سفر، چه حین سفر، چه زمان سفر و چه روز برگزاری این نشست در دانشگاه. کلاً کاری انجام دادند و جوی را ساختند که همه بگویند آقای احمدی‌نژاد جو خراب است و به دانشگاه نرو. خود رئیس دانشگاه هم در آنجا بشدت زیر سؤال رفت و فشار سنگینی بر او آوردند که چرا از احمدی‌نژاد دعوت کردی. چون اصل حضور آقای احمدی‌نژاد در دانشگاه کلمبیا یک معنا و یک پیام داشت و آن این که احمدی‌نژاد هم اهل حرف زدن و گفت و گوست. آن هم در روزها و هفته‌هایی که بحث حمله به ایران را به دروغ باب کرده بودند. آنها می‌خواستند ذهنیت خشن و کشتار و بمب را از رئیس‌جمهور ترویج کنند. اما احمدی‌نژاد رفت آنجا و سخنرانی کرد و این ذهنیت که پس او اهل حرف زدن است ترویج شد. مثلاً صدام هیچ وقت در جمع اساتید و فرهیختگان شرکت نکرد و از مبانی مختلف مدیریت حرف نزد. آنقدر دستشان خالی بود که عکس یک اعدامی را به عنوان اراذل و اوباش دار زده بودند و به شمارگان بسیار زیاد چاپ و به در و دیوارها نصب کرده بودند تا چهره ایران را خراب کنند و انعکاسش هم به آقای احمدی‌نژاد برسد. قبل از سخنرانی هم اطلاع دادند که اگر احمدی‌نژاد بخواهد بیاید اینجا ما سؤالات زیادی را مطرح خواهیم کرد. آنها می‌خواستند که ما بترسیم و رئیس‌جمهور به دانشگاه نیاید چرا که فشار روی رئیس دانشگاه زیاد بود. در روز سخنرانی درخواست تظاهرات داده بودند که مورد موافقت قرار گرفته بود اما نتوانستند بیشتر از ۲۰۰ نفر را جمع کنند. شاید کمتر از ۲۰۰نفر آمده بودند اما از کلامشان مشخص بود که خیلی از آنها نوجوان بودند. شما می‌دانید که در امریکا و کشورهای اروپایی جوان‌ها در سیاست نیستند چرا که اعتقاد دارند سیاست برای تأسیسات و نهادهای سیاسی است.

خنده ما آنها را عصبانی تر کرد

آقای احمدی‌نژاد به ما دستور داده بودند که برای رفع مشکلات ایرانیان مقیم امریکا جلسه بگذاریم و به همین علت از ایشان جدا شدیم. پس ازاتمام کارمان به سمت دانشگاه کلمبیا رفتیم. من و آقای الهام مجبور شدیم از میان جمعیت تظاهرکننده به سمت در دانشگاه برویم. ما را که دیدند شروع به شعار دادن کردند و یک لحظه ایستادم مقابل در دانشگاه کلمبیا به آنها خندیدم. این مسئله آنها را عصبانی کرد. داخل حیاط دانشگاه که شدیم جمعیت بسیار زیاد چندهزار نفره مقابل اسکوبورد بزرگی را مشاهده کردیم. من ابتدا فکر کردم که اینها جزو تظاهرکنندگان هستند اما دیدم به دقت به سخنان احمدی‌نژاد گوش می‌دهند. وقتی می‌خواستیم به سالن برویم دیدیم ۲ خانم را با وجود نداشتن حجاب و به علت ایرانی بودن به سالن راه نداده‌اند چرا که از قبل بلیت‌های سالن برگزاری جلسه سخنرانی را به خودشان داده‌اند و به ایرانی‌ها نرسیده است. زمانی که من به سالن رسیدم آقای احمدی‌نژاد در حال پاسخ دادن به سؤالات بود. اکنون همه می‌دانیم که رئیس دانشگاه کلمبیا زیر فشار بود که حتی قبل از فرارسیدن روز سخنرانی هم با زبان بی‌زبانی قصد داشت احمدی‌نژاد را منصرف کند. رئیس دانشگاه می‌خواست با توهین به احمدی‌نژاد، او اعلام کند که مرا دعوت کردید و من پذیرفتم اما به خاطر توهینی که انجام دادید جلسه را ترک خواهم کرد. اگر احمدی‌نژاد این کار را می‌کرد آنها موفق می‌شدند. البته این را فراموش نکنیم که رئیس دانشگاه کلمبیا با این کار ریسک کرد و شخصیت و اعتبار خود را در این کار گذاشت و دیدید که شکست خورد. ما با وجود این که پیش از موعد مقرر در سالن حاضر شده بودیم اما تمام صندلی‌ها پر بود و شماری ایستاده بودند. به خاطر موج تبلیغات علیه این سخنرانی صدها میلیون نفر پای تلویزیون‌ها نشستند و حتی در مقابل دانشگاه صفی از اتومبیل‌ها تشکیل شده بود که با سیستم پخش زنده سخنرانی را دنبال می‌کردند. تقریباً فعالیت در سازمان ملل تعطیل شد و همزمان که سخنرانی در سازمان ملل پخش می‌شد بسیاری از مقام‌های کشورها و رؤسای هیأت‌ها این سخنرانی را شنیدند.





۱۳۵۷
۱۳۵۸
۱۳۵۹
۱۳۶۰
۱۳۶۱
۱۳۶۲
۱۳۶۳
۱۳۶٤
۱۳۶۵
۱۳۶۶
۱۳۶۷
۱۳۶۸
۱۳۶۹
۱۳۷۰
۱۳۷۱
۱۳۷۲
۱۳۷۳
۱۳۷٤
۱۳۷۵
۱۳۷۶
۱۳۷۷
۱۳۷۸
۱۳۷۹
۱۳۸۰
۱۳۸۱
۱۳۸۲
۱۳۸۳
۱۳۸٤
۱۳۸۵
۱۳۸۶
۱۳۸۷
۱۳۸۸

۱۳۸۷

سیری در روابط اکبر هاشمی رفسنجانی و دولت نهم

ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه؟



اکبر هاشمی رفسنجانی در عالم سیاست، چهره ویژه‌ای است و هر جا نامی از سیاست در ایران برده می‌شود، ردپایی از او هست. رفسنجانی اساساً در این صحنه مهره نبوده، بلکه مهره‌گردان بوده و در تاریخ ۳۰ سال گذشته منهای ٤ سال اخیر، بازیگردانی پشت پرده بوده است اما انتخابات نهم ریاست جمهوری تقدیر دیگری برای سیاست‌ورزی هاشمی رفسنجانی رقم زد، گرچه اولین شکست هاشمی رفسنجانی نبود اما شرایط ویژه‌ای که بخصوص در دور دوم انتخابات پیش آمد، همه پرده‌ها را برانداخت تا همه بدانند که هیچ مرزی میان هاشمی به ظاهر اصولگرا با تمامی طیف‌های چپ از ملی- مذهبی‌ها گرفته تا جریان مشارکت نوظهور و سازمان مجاهدین انقلاب کهنه‌کار و... وجود ندارد اما پرده تا اینجا هم کنار نرفت گویا چنان برافتاد که هاشمی رفسنجانی ترجیح داد در خیل منتقدان دولت نهم گوی سبقت را از همگان ربوده و خود میاندار این غائله شود. تمامی توصیفات و سخنان رئیس مجمع تشخیص مصلحت درباره دولت احمدی‌نژاد بر دو محور استوار بود؛ القای بحران‌زا بودن دولت و این که دولتمردان، عناصر بی‌ریشه‌ای در عالم سیاستند.

روزهای پایانی خرداد و آغازین تیرماه ۸۴، در تاریخ سیاسی انقلاب اسلامی روزهای عجیب و تأثیرگذاری بود. انتخابات دور نهم ریاست جمهوری برای مردان سیاست نتیجه‌ای غیرقابل پذیرش داشت، دوگانه ای سراسر تضاد به دور دوم راه یافته بودند؛ بسیاری از تحلیلگران سیاسی دور دوم انتخابات نهم را مصاف مردم و سیاست‌بازان تلقی کردند. شاید دشورای پذیرش نتیجه پیروزی مردم فاقد قدرت سیاسی در مقابل کهنه‌کاران سیاست موجب شد تا هاشمی رفسنجانی اولین تیشه را به دست گرفت و اعتماد عمومی به نهاد ناظر انتخابات را نشانه رفت. در بیانیه هاشمی که یک روز پس از حماسه سوم تیر منتشر شد، آمده بود: «بنا ندارم که در مورد انتخابات، شکایت به داورانی که نشان دادند نمی‌خواهند یا نمی‌توانند کاری بکنند، ببرم و شکایت خود را فقط همانند مورد قبل در دادگاه عدل الهی مطرح می‌کنم، خدایی که با توکل بر او و برای جلب رضایتش به صحنه آمدم و با او معامله کردم و می‌دانم در انتقام الهی اگر کسی معاقب شود، قطعاً مردم، انقلاب اسلامی و ایران نخواهند بود و فقط مجرمان واقعی مجازات می‌شوند.»

ایران
ویژه‌نامه سیاسی روزنامه ایران - هدیه نوروزی سال ۱۳۸۹

ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه؟

آغاز به کار ماشین عیب‌یاب هاشمی

گرچه هاشـمی تلاش می‌کرد تا در مقابل دولت نهم که بر ویرانه ابهت او بنا شده بود، ژست «سکوت» بگیرد اما دیری نگذشت که این سکوت از هر فریادی رسـاتر شـد تا جایی که هنوز جوهر اعتماد مجلس بر اکثریت کابینه نهم خشک نشده بود که تیغ تیز انتقاد از سوی رئیس مجمع تشخیص مصلحت از نیام بیرون آمد. هاشـمی با اعلام این که «چهار وزارتخانه بدون وزیر بمانند، در تاریخ دولت‌های جمهوری اسـلامی بی‌سابقه بوده است» در آبان ماه ۸۴ گفت: «طولانی شدن روند استقرار دولت را یک عیب می‌دانم و باید هرچه زودتر این اشکال برطرف شود.»

هاشـمی در حالی ماشـین عیب‌یاب خود را بر فعالیت‌های دولت روشـن کرده بود کـه با توجه به اصولگرا بودن دولـت و مجلس، عدم رأی اعتماد به ۴ وزیر نه تنها ضعف محسوب نمی‌شد بلکه در قاموس اصولگرایی معنـای مثبتی به خـود می‌گرفت اما موضوع به همین جا هم ختم نشـد و زمستان همان سال بود که هاشمی در دیدار با علما در قم و در منزل آیت‌الله مکارم شیرازی، به مقایسه ۱۶ سال ریاست جمهوری خود و دوره اصلاحات با رویکردهای دولت نهم پرداخت تا به‌زعم خود در این عیب‌یابی شاید علما را با خود همراه سازد.

تشنج در سخنرانی هاشمی

اما تحرکات هاشـمی علیه دولت نهم و مواضعی که وی بی‌پرده اتخاذ می‌کرد، فضا را برای سوء استفاده مهیا می‌ساخت تا آنجا که یک سال پس از انتخابات نهم، در ۱۵ خرداد ۸۵، سـخنرانی هاشـمی رفسـنجانی در حرم حضرت معصومه به تشـنج کشیده شد. بروز تشـنج در این سخنرانی گرچه می‌توانست از ابعاد مختلف مورد بررسی و ریشه‌یابی قرار گیرد اما اولین واکنش اطرافیان هاشمی القای کینه‌ورزی عده‌ای خاص با وی است تا جایی که عوامل تشنج را حامیان رئیس جمهور و به مؤسسه تحت مدیریت آیت‌الله مصباح یزدی منتسـب دانستند. مانور تبلیغاتی بر این موضوع موجب شد تا از سـوی دفتر مصباح یزدی اعلام شود: تشنج‌آفرینان حادثه قم هیچ ارتباط برنامه‌ریزی شده با مؤسسه امام خمینی نداشته‌اند.

در پـی این حادثـه، احکام سـنگین و مجازات‌هایی چون حبس، شـلاق، تبعید از قـم و محرومیت از تصدی مشـاغل در نهادهای علمی و حوزوی در حالی برای عمال این تشـنج صادر می‌شـد که هاشمی با ژستی کریمانه اعلام کرد که از حق خود در شکایت از این افراد می‌گذرد.

در کنار سیاهنمایی‌ها علیه دولت، رو در رویی با آیت‌الله مصباح‌یزدی با توجه به در پیش بودن انتخابات مجلس خبرگان رهبری، غائله دیگری بود که نزدیکان هاشـمی به راه انداختند تا آنجا که وقتی در اسـفندماه سال ۸۵ در حاشـیه مراسـم افتتاح چهارمین دوره مجلس خبرگان هاشمی و مصباح با یکدیگر دیدار و معانقه کردند، این موضوع به سوژه عجیبی برای رسانه‌ها تبدیل شد.

معمای انتشار نامه محرمانه امام

شـهریور ۸۵ در هجدهمین سـال پایان آن، موضوعات تازه‌ای درباره علت آغاز جنگ و دلایل پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در محافل سیاسـی و مطبوعاتی مطرح شـد که با خطبه هاشـمی در نماز جمعه آغاز شـد و با بحث‌های صورت گرفته میان هاشـمی و محسن رضایی ادامه یافت و به انتشـار نامه‌ای محرمانه از امام (ره) از سـوی دفتر رئیس مجمع تشخیص مصلحت ختم شد.

هاشمی در خطبه‌های نماز جمعه برای اولین بار به موضوع «تفاوت دیدگاه ارتش و سـپاه» در شیوه جنگیدن که از آغاز عملیات رمضان در آخر مرداد سـال ۱۳۶۱ بروز کرده بود، سخن گفت. پس از این موضوع، محسن رضایی که مهم‌ترین مخاطب این سخنان بود، ساکت نماند و در مصاحبه با خبرگزاری فارس، از «چیرگی مسئولین سیاسی بر مسئولین جنگ در جریان اداره جنگ» سخن گفت و به نوعی کندی روند جنگ را به گردن مسئولین سیاسی وقت کشور انداخت که طبعاً هاشمی رفسنجانی برجسته‌ترین آنان بود. چون از یک سو در آن دوره رئیس مجلس و در همان سال جانشین فرمانده کل نیروهای مسلح در جنگ بود. رفسنجانی بار دیگر در مصاحبه با روزنامه همشهری، وارد ماجرا شد و به نامه محسن رضایی به حضرت امام(ره) اشاره کرد که در آن از نیاز شدید جنگ به هزاران امکانات لجستیکی و جنگ‌افزار نظامی سخن رفته بود.

محسـن رضایی هم در واکنش به این اظهارات، نوشـتن نامه‌ای در این مـورد «خطاب به حضرت امام» را تکذیب کرد اما در این میان دفتر هاشمی اقدام به انتشار نامه‌ای از امام کرد.

ظاهـر ماجرا این بود که رئیس مجمع تشـخیص مصلحت برای پایان دادن به بحث‌های خود با فرمانده وقت سـپاه، اقدام به انتشار این نامه نموده است اما در واقع با توجه به رویکردهای دولت نهم در عرصه سیاست خارجی بخصوص از سـرگیری فعالیت‌های به تعلیق درآمده هسـته‌ای و در عین حال فشار غربی‌ها، به نظر می‌رسد انتشار این نامه نسبت مستقیمی با مسـائل کشور داشت. چرا که این اقدام نامتعارف با توجه به این که همزمان با القای شرایط بحرانی صورت می‌گرفت، می‌توانست نسخه‌ای غیرمتجانس را برای برون‌رفت از بحران مد نظر آنها تجویز کند. اقدام دفتر رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در انتشار نامه محرمانه امام (ره) پیرامون آتش‌بس با عراق، یک معنای واضح داشت و آن ایجاد نسبت میان شرایط وقت کشور و ماجرای هسـته‌ای با شرایط ماه‌های آخر جنگ تحمیلی است که منجر به پذیرش آتش‌بس شـد. آنها تلویحاً می‌خواستند بگویند که مقاومت در برابر امریکا و غرب در پرونده هسـته‌ای، نیاز به امکانات زیادی دارد که ما از این امکانات برخوردار نیستیم و در نتیجه باید همان‌گونه که در تابستان ۶۷ امام آتش‌بس را پذیرفت، دولت باید تعلیق هسته‌ای را بپذیرد.

پشتوانه‌ای تمام قد برای دانشگاه آزاد

دانشـگاه آزاد امـا حدیـث مفصل دیگری اسـت بـرای آن که سـنگین‌ترین مواضع علیه دولت از سوی رئیس مجمع تشخیص مصلحت اتخاذ شـد تا آنجا که هر بار که انتقاداتی از عملکرد این دانشـگاه از سـوی رئیس جمهور مطرح می‌شد و همزمان با تلاش دولت و مطالبه دانشجویان برای اصلاح سـاختار این دانشگاه و سـوق دادن آن به سمت قانونگرایی و نظارت‌پذیری و اصلاح اساسـنامه، هاشـمی مجالی می‌یافت تا با حضور در یکی از واحدهای این دانشگاه، با تندترین الفاظ، مخالفان این دانشگاه را مورد خطاب قرار دهد. هاشـمی در آذرماه ۸۵ گفت: «امیدواریم شـرارت‌هایی که می‌شود تا دانشگاه آزاد را به عنوان واحد ملی و جهانی تضعیف کند، شرش را از سر دانشگاه کوتاه کنیم... مطمئن باشید برخی «موذی‌گری‌ها» نسبت به حرکت اساسی دانشگاه آزاد اسلامی شکست خواهد خورد.»

مواضع هاشـمی در حالی اتخاذ می‌شد که رئیس جمهور در پائیز ۸۴ با انتقاد از افزایش شهریه دانشگاه آزاد، شخص عبدالله جاسبی را تهدید کرده و در آبان ماه ۸۵ در جمع مردم پیشـوای ورامین اعلام کرده بود: «اگر دانشگاه آزاد شـهریه‌ها را کاهش ندهد، درباره این دانشگاه تصمیم انقلابی خواهیم گرفت» اما با وجود اهتمام دولت، هم در سـال ۸۴ و هم در سـال ۱۳۸۵ دانشگاه آزاد اسلامی شهریه دانشجویان خود را حدود ۱۰درصد افزایش داد. احمدی‌نژاد حدود دو هفته پس از اشاره به «تصمیم انقلابی»، به عنوان رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی به پنج تن از اعضای این شورا مأموریت داد برای ترمیم هیأت مؤسس و اساسنامه دانشگاه آزاد طرحی ارائه کنند. در سوی دیگر هم، اوایل آذرماه هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس هیأت امنا، ۵ چهره سیاسی ـ دانشگاهی (ولایتی، حسن حبیبی، حسن خمینی، محسن قمی و جعفر توفیقی) را به عنوان اعضای جدید هیأت مؤسـس دانشگاه آزاد معرفی کرد. تحلیلگران این اقدام هاشمی را تاکتیکی برای جلب مشروعیت و کاهش فشارها ارزیابی کردند.

طـی دی مـاه ۸۵، هیأت پنج نفـره رئیس‌جمهور اساسـنامه دانشـگاه آزاد اسلامی‌را ارائه کرد. این اساسـنامه در دستور کار شورای عالـی انقلاب فرهنگی قرار گرفت و بیش از ۱۰ ماده آن نیز به تصویب رسـید. در سوم بهمن ماه ۸۵ شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسه‌ای که بدون حضور رئیس جمهور برگزار شـد، استدلال رئیس هیأت امنای دانشـگاه آزاد اسلامی (هاشـمی) مبنی بر این که اصلاح اساسنامه این دانشـگاه باید توسط هیأت مؤسـس انجام شـود را پذیرفت و با اضافه شـدن پنج شخصیت معرفی شده جاسبی به هیأت مؤسس دانشگاه آزاد موافقت کرد.

رئیس جمهور در آبان ۸۶ در جمع دانشجویان علم و صنعت موضوع دانشگاه آزاد را چنین تشریح کرد: شورای عالی انقلاب فرهنگی چندی پیش تصمیم گرفت تغییراتی را در اساسنامه دانشگاه آزاد ایجاد کند و آن را بر روی نظم و ضابطه قرار دهد؛ چرا که نحوه مدیریتی که در این دانشـگاه است، با هیچ کدام از قوانین ما منطبق نیست. ولی آن قدر فشار آوردند که به ما گفتند شرایط کشور حساس است و فعلا در مورد ایجاد تغییراتی در اساسنامه دانشگاه آزاد و ضابطه‌مند کردن آن صبر کنید و دست نگه دارید چون اینها در شرایط حساس کشور بحران درست می‌کنند و دلشان برای مملکت نمی‌سوزد. او البته در همین جا وعده داد که بزودی وقت آن خواهد رسید که ما این اصلاحات را انجام دهیم.

با آن که بنا بر مصلحت، اصلاح اساسـنامه به هیأت مؤسس این دانشـگاه را به انجام رساند اما عبدالله جاسبی در مردادماه ۸۷ گفته بود: «بر اساس مصوبه شورای‌عالی انقلاب فرهنگی، هیأت مؤسس دانشگاه می‌تواند پیشـنهادهای جدیدی را برای اصلاح اساسـنامه و یا تکمیل اعضای هیأت مؤسـس ارائه کند و برخی اظهارنظرهای خلاف واقع و نسنجیده اخیر تنها سردرگمی افکار عمومی را در پی دارد.»

هاشمی هم چندی بعد به دفاع از یار دیرینش جاسبی پرداخت و در سال گذشته با حمله‌ای بی‌سابقه، مخالفان وی را مخالفان دانشگاه آزاد تعبیر کرد و با بیان این که دانشگاه آزاد همیشه مزاحمان و حسودانی داشته است، گفت: «عده‌ای فقط برای کسب شهرت با دانشگاه آزاد مخالفت می‌کنند.»

بیش از دو سـال از تصمیم شـورای عالی انقلاب فرهنگی برای اصلاح اساسنامه دانشگاه آزاد می‌گذرد و در این مدت تنها اقدامی که از سوی هاشمی رفسنجانی و همکارش جاسبی صورت گرفته، فشار بر منتقدان این دانشگاه است و خبری از اصلاح اساسنامه نیست.

این فشارها تا جایی بود که اواخر شهریورماه ۸۷ سخنگوی دولت با لحنی حاکی از وجود نوعی بن‌بست در پیگیری ماجرای دانشگاه آزاد، از توقف اقدامات دولت برای اصلاح در دانشگاه آزاد خبر داد و مسئولان و هیأت امنای این دانشگاه را مسئول سیاست‌های اعمال شده دانست اما اخیراً و در ۲۴ مهر ۸۸ حسین کچوئیان، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی خبر داد که «هیأت امنای دانشگاه آزاد تاکنون اصلاح اساسنامه را به اتمام نرسانده و اگر اصلاح این اساسنامه تا زمان جلسه آینده شورای عالی انقلاب فرهنگی به پایان نرسد، این شورا رأساً اصلاحات لازم را در اساسنامه انجام خواهد داد.»

سوار بر موج بحران‌نمایی

«بحران‌نمایی» و القای شرایط ویژه موجی بود که رفسنجانی سوار بر آن به عرصه رقابت نهم، بویژه در دور دوم راه یافت. خاطره آن روزها شاید از ذهن هیچ ناظر سیاسی بیرون نرود که احمدی‌نژاد خطرناک‌ترین انتخابی بود که یک ایرانی می‌توانست در سوم تیر ۸۴ داشته باشد. اما پس از آن هم بیرق القای شرایط بحرانی بر زمین گذاشته نشد و هاشمی در دی ماه ۸۴ در همایش ائمه جمعه گفت: «مسئله تهاجم خارجی همیشه وجود داشته است ولی امروز شـرایط ویژه‌ای است، بخصوص شرایط داخلی این خطر را جدی کرده است.»

او بار دیگر در مردادماه ۸۶ در جمع دانشگاهیان رودهن اعلام کرد: «شرایط کشور ما هم‌اکنون ویژه است.»

دی‌ماه ۸۵، پروژه القای شرایط ویژه این بار عریان‌تر از سوی یکی دیگر از یاران هاشـمی مطرح شـد و محسن رضایی، دبیر مجمع تشخیص مصلحت در گفت‌وگوی ویژه خبری شـبکه ۲ ادعا کرد ظرف یک ماه آینده امریکا به ایران حمله خواهد کرد.

القای وجود بحران از سـوی هاشمی رفسـنجانی و سپردن این طناب به دسـت نزدیکان فکری و سیاسـی هاشـمی برای فشردن گلوی احسـاس امنیت مردم موجب شـد تا رهبر معظم انقلاب در دی ماه ۸۶ در تحلیل شرایط سیاسی کشور ضمن حساس برشـمردن آن، وجود بحران را نفی کردند و فرمودند: البته این حسـاس بودن شـرایط و نشانه‌های آن بعد از پیروزی انقلاب اسـلامی همواره وجود داشته است و این مسئله به معنای وجود خطر و بحران نیست.

موسویان، تطهیر یک متهم

اردیبهشـت ماه سال ۸۶ بود که حسـین موسویان، معاون حسن روحانی و عضو ارشد تیم سابق مذاکره کننده هسته‌ای، از نزدیک‌ترین یاران هاشمی به اتهام انتقال اطلاعات محرمانه به خارج از کشور بازداشت شد. در همان ایام محسنی اژه‌ای، دادستان کل فعلی و وزیر اطلاعات وقت اعلام کرد که جرم وی برای وزارتخانه متبوعش محرز شده و از فشار بر قاضی پرونده نیز خبرداد اما هنوز کیفرخواستی از سوی دادستانی به قاضی پرونده موسویان ارجاع نشده بود که سخن از تبرئه وی به میان آمد. همزمان که غلامحسین الهام، وزیر دادگستری و سخنگوی دولت ابراز امیدواری کرده بود که با تشکیل دادگاهی علنی نگرانی افکار عمومی برطرف و برخی از سـؤالات پاسخ داده شود، سخنگوی قوه قضائیه اعلام کرد که موسویان از اتهام‌های جاسوسی و نگهداری اسناد محرمانه تبرئه شده است.

هاشـمی این ایام را با سـکوتی نسـبی برگزار کرد و تنها به ذکر ایـن جمله اکتفا کرد که: «حقیقت بزودی معلوم می‌شـود» اما در این میان بعضی منابع خبری از تماس‌های مکرر هاشمی با قاضی حداد، قاضی پرونده موسویان خبر دادند، چرا که پرونده موسویان یک پرونده شخصی و چنانچه دوسـتانش گمان می‌کردند اقتصادی نبود بلکـه مربوط به مذاکراتی بود که تحت مدیریت حسـن روحانی انجام می‌شـد و برخورد با او دقیقاً برخورد با روحانی به حساب می‌آمد.

چنـدی بعد قاضی حسـن حداد با بیان این که اتهام جاسوسـی موسویان برای بازپرس پرونده احراز نشده است، گفت: «تاکنون قرار مجرمیت یا کیفرخواستی برای موسویان صادر نشده است.» احمدی‌نژاد که این شرایط را پیش‌بینی می‌کرد، در یکی از سـخنرانی‌هایش گفته بود: «کار را به جایی رساندند که جاسوس فرستادند و اطلاعات درون سیستم را به طور منظم به آنان گزارش می‌داد، البته اگر این جاسوس به دادگاه هم برود، مطمئن باشید به قاضی فشار می‌آورند که جاسوس را تبرئه کند.»

گرچه در نهایت موسـویان به جرم «جمع‌آوری اسناد طبقه‌بندی شده با هدف برهم زدن امنیت کشور» وفق ماده ۵۰۵ قانون مجازات اسلامی به ۳ سـال حبس تعلیقی محکوم شـد، اما پـس از آزادی زیر چتر حمایتی هاشـمی قرار گرفت تا چهره مخدوش او بازیابی شود. همایش «اتحاد ملی، راهبردها و سیاسـت‌ها» اولین حضور رسمی موسـویان پس از آزادی‌اش با قرار وثیقه بود که در صف اول و در کنار روحانی و هاشمی رفسنجانی جای گرفت و دوباره معاونت حسـن روحانی در مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع را برعهده گرفت.

گداپروری و ادعای دوران طلایی سازندگی

آذرمـاه ۸۷ و همزمـان با آغاز بحث‌های انتخاباتی دهم ریاسـت جمهوری بود که هاشمی در دانشگاه شریف بی‌توجهی به محرومان در دوران سـازندگی را یک دروغ تاریخی خواند تا تکمله‌ای بر اتهام گداپروری‌اش به دولت نهم باشد.

رئیس مجمع تشـخیص مصلحـت در اواخر اردیبهشـت ۸۷ در مصاحبه با خبرگزاری موج گفته بود: «ساختن اقتصاد کشور با شیوه گداپروری جواب نمی‌دهد.»

هاشـمی در آبان ماه همین سـال هم در افتتـاح دومین همایش «سـمپوزیوم بین‌المللی ایران ۱۴۰۴» بـار دیگر دولت را متهم به گداپروری کرد و گفت: «عدالت اجتماعی با شـعارهای پرزرق و برق به دست نمی‌آید. عدالت تقسـیم فقر در جامعه نیست بلکه عدالت توزیع مناسب امکانات بین اقشار مختلف است.»

متهم کردن دولتی که با شـعار عدالت‌محوری بر سـر کار آمده و با همین نگاه به اتخاذ سیاسـت‌ها و رویکردها می‌پردازد به گداپروری، چنان بی‌انصافی می‌نمود که رئیس‌جمهور بلافاصله در سـفر استانی‌اش به زنجان ایـن گونه اظهارنظرها را توهین به ملت ایران دانسـت و گفت: بعضی‌ها از کارهایی که برمبنای عدالت است، ناراحتند و می‌گویند اگر یارانه‌ها را هدفمند کرده و به جای قرار گرفتن آن در اختیار اقلیتی، آن را عادلانه توزیع کنیم، این گداپروری است. احمدی‌نژاد خطاب به کسانی که دولت را متهم به گداپروری می‌کننـد، گفت: «آیا اگر همه این یارانه‌ها را عده‌ای قلیل مثل شـمایی که جیب‌هایتان پر اسـت، شکم‌هایتان سیر اسـت و ثروتتان از پارو بالا می‌رود، بخورید، این گداپروری نیست اما اگر در بین ملت توزیع شود، این گداپروری اسـت؟ شما ملت را نمی‌شناسید. شـما از ملت فاصله گرفته‌اید. شما ملت را خودتان، خانواده‌هایتان، هم‌حزبی‌هایتان و اطرافیانتان می‌شناسید.»



انحراف دولت از سند چشم‌انداز یک ادعای همیشگی

هاشـمی در موارد بسیاری دولت را مانعی برای رسیدن به اهداف سند چشـم‌انداز ۲۰ سـاله معرفی کرد؛ از جمله در آذرماه ۸۵ مدعی شد: در چشـم‌انداز ۲۰ سـاله، عنوان شده ما باید هر سـاله حدود ۸ درصد پیشرفت داشته باشیم، اما متأسفانه می‌بینیم در یک سال و نیمی که از شروع اجرایی شدن سند چشم‌انداز می‌گذرد، از ۶ درصدی که پیشرفت داشته‌ایم نیز عقب‌تر افتاده‌ایم.

هاشـمی در پایـان همین سـال یک بار در نخسـتین کنفرانس خبری پس از معرفی اعضای جدید مجمع تشخیص مصلحت و یک بار در خطبه‌های نماز جمعه مدعی شد که شاخص‌های اجرایی چشم‌انداز ۲۰ ساله با گزارش عملکرد سالانه دستگاه‌های دولتی همخوانی ندارد.

هاشمی در نماز جمعه ۴ اسفند ۸۵ مدعی شد که در شاخص‌هایی چون «رشد اقتصادی»، «وابستگی به نفت»، «کنترل جمعیت»، «بهره‌وری»، «جذب سرمایه‌های خارجی» عملکرد اقتصادی دولت خلاف سند چشم‌انداز بوده و شـاهد افت بوده‌ایم و صرفاً «رشـد ۳۰ الـی ۴۰ درصدی نقدینگی» حاصل عملکرد دولت است.

هاشـمی که دولت را سد راهی برای توسـعه معرفی می‌کرد، در اسفندماه اولتیماتوم داد که دوره آزمایشی دولت نهم پایان یافته، نظارت مجمع بر عملکرد دستگاه‌های اجرایی آغاز می‌شود. رئیس جمهور در سخنرانی‌های متعددی پاسـخ اتهام به دولت در زمینه انحراف از سـند چشـم‌انداز را داد. احمدی‌نژاد یک روز پس از اولتیماتوم هاشـمی گفت: «ما می‌دانیم شـما از چه چیزی عصبانی هستید و علت عصبانیت خود را نمی‌گویید، ولی می‌آیید و می‌گویید که این دولت واگذاری نمی‌کند. کسـانی که در زمان خود اجازه نمی‌دادند که مردم بقالی داشـته باشـند و می‌گفتند که باید فروشـگاه‌های زنجیره‌ای دولتی ایجاد شـود و مردم از این فروشگاه‌های زنجیره‌ای وسایل مورد نیاز خود را بخرند، حالا مدعی شده‌اند.»

پالیزدار پروژه‌ای در خدمت هاشمی

«متأسفانه اظهارات عاری از حقیقت و غیرمسئولانه در جریان مناظره با مهندس موسـوی و مقدمه‌چینی‌های قبل و حوادث بعد از آن، خاطرات تلخ اظهـارات و اقدامات منافقان و گروهک‌های ضدانقلاب در سـال‌های اول بعد از پیروزی انقلاب و نیز تهمت زدن‌ها در انتخابات ۸۴ و انتخابات مجلس ششـم و لجن‌پراکنی‌های بانـد پالیزدار که در دادگاه محکوم شـده را به نمایش گذاشت.» این جملات بخشی از نامه معروف هاشـمی رفسنجانی به رهبر معظم انقلاب پیش از انتخابات دهم ریاست جمهوری است که بار دیگر غائله پالیزدار را احیا کرد. این بار پالیزدار نه در مقام یک افشاگر بلکه در قامت یک نادم در برابر هاشمی رفسنجانی ظاهر شـد و در نامه‌ای به هاشمی رفسنجانی، از وی عذر تقصیر خواست. نامه پالیزدار که بلافاصله پس از نامه معروف هاشمی منتشر شد و بسیاری آن را پـروژه‌ای برای تطهیر هاشـمی خواندند، چرا که در این نامه آمده بود: «متأسفانه در پایان سـخنرانی در دانشگاه همدان، دانشجویی از خانواده شـما سـؤال کرد و اینجانب بدون هیچ مسـتنداتی به اتکای شنیده‌های غیرمسـتند از نزدیکان آقای احمدی‌نژاد مطالبی گفتم. لذا بدین وسیله از محضر حضرتعالی عذرخواهی می‌کنم و امیدوارم این مختصر را به عنوان جبران بپذیرید تا باری بر دوش من در صحرای محشر نباشد.»

سـخنرانی پالیزدار در دانشـگاه همدان در اردیبهشت ۸۷ که چند ماه بعد مانند یک بمب خبری منتشـر شـد و خود تبدیل به غائله‌ای گشت تا مدت‌ها معادله‌ای مجهول می‌نمود و از انتسـاب به حامیان دولت گرفته تا کمیته تحقیق و تفحص از قوه قضائیه و... را در طومار تحلیل‌های پشت‌بند خود داشت اما دادن نسبت تشابه به سخنان احمدی‌نژاد در مناظره با موسوی با سخنرانی‌های پالیزدار و استفاده‌ای که هاشمی سر بزنگاه از موضوع پالیزدار کرد، بر زوایای تیره این غائله روشنایی افکند و کم کم ابهام از آن رخ برکند. عـلاوه بر نامه عذرخواهی پالیزدار، وکیل وی نیز در همان ایام گفت: اگر در سـخنرانی‌های موکلم نامی از خانواده آیت‌الله هاشمی رفسنجانی ذکر شده است، مربوط به نقل قول‌هایی بوده که عباس پالیزدار به دلیل حضور در ستاد انتخاباتی احمدی‌نژاد در دوره نهم ریاسـت جمهوری آنها را شـنیده و بدون استناد آنها را بازگو کرده است.

تلاش برای انتسـاب پالیزدار به احمدی‌نژاد و دولت نهم در حالی صورت می‌گرفت که علاوه بر آن که غلامحسین الهام، سخنگوی دولت در یکی از نشسـت‌های هفتگی خود با خبرنگاران در خرداد ۸۷، هرگونه ارتباط پالیـزدار با دولـت را رد کرد. تکذیب این ارتبـاط از ابعاد دیگری نیز صورت گرفت تا آنجا که میثم نیلی، مسئول کمیته سیاسی ستاد انتخاباتی احمدی‌نژاد سخنان پالیزدار را توطئه‌ای علیه گفتمان دولت نهم و در جهت ضربه زدن به اصل جریان عدالتخواهی عنوان کرد.

در همین ارتباط مسعود زریبافان، رئیس ستاد دکتر احمدی‌نژاد در انتخابات نهم گفت: پالیزدار هیچ نسـبتی بـا دولت نهم ندارد و عضویتی در ستادهای انتخاباتی دکتر احمدی‌نژاد و رایحه خوش خدمت نداشته و مواضع افراد بازی خورده را نباید به حساب دولت گذاشت.

مهـرداد بذرپاش، رئیس ائتلاف رایحه خوش خدمت هم نسـبت دادن فردی به نام پالیزدار به این ائتلاف توسـط برخی رسـانه‌ها را شیطنتی برای ایجاد فتنه ارزیابی کرده است.

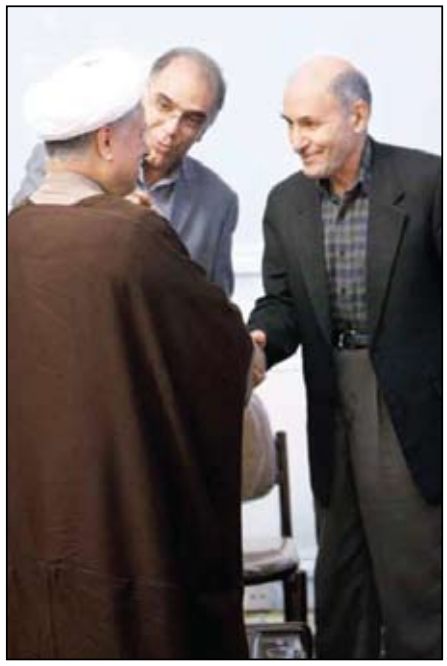
زمان مدارا به پایان رسیده است!

گرچه مواضع هاشمی رفسنجانی علیه دولت نهم از همان روزهای حیات این دولت عیان بود و هرگز ستیز کلامی و عملی خود را با دولت پنهان نساخت اما در مردادماه ۸۷ مدعی شد که تا کنون با دولت مدارا کرده و زمان مدارا اکنون به پایان رسیده است.

هاشمی این سخنان را در جمع فعالان اقتصادی خراسان رضوی گفت و توضیح داد که مدت مدارای مجمع تشخیص با دولت نهم در زمینه نظارت بر اجرای سیاسـت‌های اصل ۴۴ قانون اساسی به پایان رسیده است. او پا را از این فراتر گذاشته و به نقل از مقام معظم رهبری گفت: معظم له در ابتدای فعالیت دولت نهم از ما خواستند مدتی با این دولت مدارا کنیم. اکنون زمان مدارا به پایان رسیده است.

موضعگیری هاشمی رفسنجانی علیه دولت نهم و رئیس مردمگرای آن، گرچه بی‌سابقه نبود اما سخنان وی مبنی بر «پایان دوران مدارا با دولت» و فضاسازی رسانه‌ای بعد از این اظهارات، آغاز فاز جدیدی از تهاجم علیه دولت نهم خصوصاً در آستانه عملیاتی شدن طرح تحول اقتصادی تلقی می‌شد.

رفسـنجانی دوران مدارا با دولت نهم را در حالی پایان یافته تلقی



کرد که پیش از آن شـدیدترین انتقادات و تخریب‌هـا که در اغلب اوقات با سخیف‌ترین ادبیات همراه بوده، از جانب طیف منسوب به وی، متوجه دولت نهم و دکتر احمدی‌نژاد شده بود.

روزنامـه ایـران چند روز پـس از این اظهارنظر هاشـمی، طی یادداشـتی به این اظهارات پاسخ داد و نوشـت: «اگر آقای هاشمی بر این گمان هستند که با اتمام دوران مدارا، می‌توانند مردم را از دولت نهم و رئیس جمهور رویگردان کنند، راه منطقی باز و فراخ است. بسیاری از صاحبنظران آمادگی دارند تا بر سر مقایسه عملکرد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دولت ایشـان با دولت نهم مناظره کنند. اگر آقای رفسنجانی آمادگی مناظره دو طرفه (نه سخنرانی یک طرفه) را دارند، این گوی و این میدان! و اگر گمان ایشـان بر این است که با تخریب یک طرفه دولت نهم، آرایش سیاسی به نفـع کاندیدای مورد نظرشـان ـ و البته به گمان برخی، خود ایشـان ـ در انتخابات ریاسـت جمهوری آینده رقم خواهـد خورد، ایضاً این گوی و این میدان! مردم خود قضاوت خواهند کرد.»

انتخابات دهم ریاست جمهوری، تداوم انتخابات نهم

«شکسـت احمدی‌نژاد به هر قیمتی» تمام آن حرکتی اسـت که هاشمی از همان ابتدای کار دولت نهم در پیش گرفته بود و با آن به استقبال انتخابات دهم ریاسـت جمهوری رفت. رویکردی که محسـنی اژه‌ای، وزیر اطلاعات وقت پس از انتخابات دهم ریاست جمهوری آن را بازگو کرد.

اسـتراتژی انتخاباتـی هاشـمی در دور دهـم، «دولت وحدت ملـی» نام گرفت و در واقع تاکتیکی برای حذف احمدی‌نژاد هم از دایره اصولگرایی و هم مسـند ریاست جمهوری بود. هاشمی در مصاحبه‌ای که فروردین ماه سـال ۸۷ با علی زادسـر نماینده سابق جیرفت داشت، طرح خود را این گونه تشریح کرد: درباره انتخابات دوره دهم، اعتقاد من همان اسـت که در جلسه جامعه روحانیت بحث شد و آن این است که چنانچه همه کسـانی که خود را به هر نوعی جـزو اصولگرایان می‌دانند، یکی از چهار نفر مطرح شـده یعنی؛ حجج اسـلام ناطق‌نوری و روحانی و آقایان لاریجانی و ولایتی را نامزد کنند و متفرق نشوند، بنده نیز به سهم و توان خود از نامزدی آن نامزد واحد، حمایت خواهم کرد و با جریان اصلاح‌طلب هم موافقت بشـود که سهم مناسبی را در کابینه و مدیریت اجرایی کشور داشته باشد که امید بر موفقیت چنین طرحی نیز فراوان است.

هاشـمی همزمان که طرح خود برای حذف احمدی‌نژاد با تیغ وحـدت ملی را پخته می‌کرد تا به انتخابات ۸۸ برسـاند، با مانعی مواجه بـود و آن هم تأییدات رهبر معظم انقلاب بر کارنامه دولت بود. به همین سـبب به دنبال توجیهی برای نفی این تأییدات می‌گشت. او در مصاحبه با زادسر این موضوع را به صراحت بیان داشته و گفته بود: «بنا بر دلایل متعدد سیاسـی، اقتصادی، مدیریتی، به عملکرد دولت نهم انتقاد دارم به جز در مورد تخلف از سیاست‌های کلی که نظارت بر آن از وظایف مجمع اسـت، سـکوت کرده‌ام تا با نظارت علنی مقام معظـم رهبری، مخالفتی انجام نگیرد. من این‌جوری خودم را راضی و قانع می‌کنم که رهبر معظم انقلاب اسلامی، تحلیلی را از اوضاع دارند که تشخیص‌شان این است که اگر از دولت دفاع و پشتیبانی نکنند، ممکن است دولت برای ادامه کار با مشکل جدی مواجه شود و در شرایط فعلی این به صلاح نیست.»

طرح هاشـمی اما در برهه‌ای از سوی افراد مختلفی پیگیری شـد و یکی از مهم‌ترین عرصه‌های ظهور آن برگزاری همایشی بود که لاریجانی بانی برگزاری آن شـد و به «۳۰ سال قانونگذاری در مجلس شـورای اسـلامی» نام گرفت. ایـن همایش که با حضـور چهره‌های مطلوب رفسـنجانی و در غیاب رئیس جمهور برگزار شـد، توانست تیتر خبری «وحدت ملی بدون حضور احمدی‌نژاد» را به خود بگیرد و شرایط آرمانی را برای طراحان تصویر سـازد. رئیس مجمع تشخیص مصلحت در سـخنرانی خود در این همایش باز هم طرح مورد نظرش را سربسته مورد اشـاره قرار داد و گفت: «احتیاج به وحدت بسـیار جدی است. باید بـا وحدت و همدلی این حرکت را ادامه دهیم تا از این فضایی که برای ما سـاخته‌اند، به خوبی عبور کنیم... اگر مردم احسـاس کنند متولیانی پیدا می‌شـوند کـه رأی آنها را هر طور می‌خواهند بـرای مردم بخوانند و اگر مردم احسـاس کنند که نمی‌توانند نقش خـود را ایفا کنند، چون مسـلمانند هیچ وقت خیانت به اسلام نمی‌کنند، ولی حضورشان ضعیف می‌شود.»

پس از آن که ابعاد مختلف طرح وحدت ملی مشـخص شـد و با استقبال برخی چهره‌های اصلاح‌طلب از جمله غلامحسین کرباسچی از این طرح، اصولگرایان دریافتند که هاشـمی از قبل طرح خـود به دنبال احیای جریان دوم خرداد است، مخالفت‌ها آغاز شد و به همین دلیل هاشمی بی‌پرده وارد میدان شد و با بیان این که «طرح وحدت ملی ایده اصولگرایان است و اصلاح‌طلبان مخالف آنند» این ایده را به ناطق نوری نسبت داد و گفت: «این طرح را اول آقای ناطق نوری مطرح کرد که جزو اصلاح‌طلبان نیسـت. بعد هم آقای لاریجانی مطرح کرد که او هم جزو اصلاح‌طلبان نیسـت. بعد هم جامعه روحانیت مبارز با خواست عسگراولادی، باهنر و حبیبی به میدان آمد.» انتسـاب این طرح به عسگراولادی و محمدنبی حبیبی اما تکذیب آنها و در عین حال اجماع اصولگرایان برای نفی آن را در پی داشت. روح‌الله حسینیان، نماینده تهران و رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی طرح دولت ائتلافی را به منزله اعلام شکست اصولگرایان دانست و تصریح کرد: طرحی که به عنوان دولت ائتلافی مطرح شد، حرف مناسبی نبود. همچنین علیرضا ذاکراصفهانی، رئیس وقت مرکز بررسی‌های اسـتراتژیک ریاست جمهوری هم گفت: اگر فرض کنیم که چیزی به نام دولت وحدت ملی بخواهد در ایران محقق شود، چنین دولتی یک دولت متکثر و متشتت است و چیزی بیشتر از یک شرکت سهامی نخواهد بود. وی افزود که اگر واقعاً اراده‌ای معطوف به وحدت است، همه پشت سر احمدی‌نژاد قرار گیرند چرا که احمدی‌نژاد نشان داد با پیروی از راه انقلاب، امام و رهبری، سکاندار خوبی در امر اجرا بوده و سخت مشغول سـازندگی، کار و تلاش اسـت. در این میان حسین فدایی، دبیرکل جمعیت ایثارگران انقلاب اسـلامی، طرح وحدت ملی را منتسـب به کسانی کرد که هر ۹ روز یک بحران برای کشـور ایجاد می‌کردند و آن را مانعی برای تداوم خدمت‌رسـانی به مردم و تلاشی برای بازگشت افراطیون به صحنه و ایجاد اختلاف در میان اصولگرایان دانست.

گرچه پیشبرد طرح هاشمی در اردوگاه اصولگرایان غیرممکن بود امـا بن مایه طـرح دولت وحدت ملی که جمع‌آوری همـه زیر پرچم «نه به احمدی‌نژاد» بود، به عنوان استراتژی اصلی باقی ماند.

ترغیب خاتمی به کاندیداتوری، روزنه‌ای برای شکست احمدی‌نژاد

پس از آن که طرح هاشـمی برای ایجـاد «دولت وحدت ملی» جایـی برای او تاکتیک «نه به احمدی‌نژاد» در میان اصولگرایان باز نکرد، او بـه دنبال رقیبی جـدی برای رئیس جمهور در جبهه مخالف گشـت تا شـاید «شکسـت احمدی‌نژاد به هر قیمت» را از کانال دیگر محقق سازد. اوایل آبان ۸۷ بود که محمد عطریانفر، عضو شورای مرکزی کارگزاران در جلسه‌ای با حضور تعدادی از جوانان این حزب تأکید کرده بود که هاشمی رفسنجانی هدایت جبهه دوم خرداد را به دست گرفته است. اگرچه این خبر بلافاصله پس از انتشـار از سوی روابط عمومی مجمع تشخیص مصلحت تکذیب شد اما قرائن موجود ادعای عطریانفر را تأیید می‌کرد. چرا که چند روز خبری منتشـر شـد مبنی بر این که «هاشـمی، خاتمی را متقاعد به کاندیداتوری کرد» و گویا خاتمی جلسـه‌ای ۳ ساعته با هاشمی رفسنجانی داشـته که محور اصلی این جلسـه، موضوع کاندیداتوری او بوده است. در ابتدای این جلسـه، خاتمی اقدام به بیان تردیدهایـش برای کاندیداتوری می‌کند که این موضع خاتمی با واکنش هاشمی رفسنجانی مواجه می‌شود. هاشمی در ادامه، خاتمی را به نترسیدن از «شکست» توصیه کرده و گفته بود: «اگر شما بیایید، بدبینانه‌ترین حالت این است که انتخابات به دور دوم کشیده شود.»

با اعلام کاندیداتوری میرحسـین موسوی و پس از آن که خاتمی در معذوریت وعده «یا من یا موسـوی» ناچار به کناره‌گیری از انتخابات شد، هاشـمی و خانواده اش این‌بار چتر حمایتی خود را بر موسـوی گستراندند و گرچه شـخصا این حمایت را در بیان انکار می‌کرد بلکه در عمل با صریح‌تر کردن انتقادات خود از دولت، زیر سـؤال بردن سلامت انتخابات و تشکیک در امانتـداری مجریان انتخابات در پیگیری آن جدی بود چرا که موسـوی به هاشـمی گفته بود که طرح وحدت ملی را اجرا خواهد کرد، در عین حال هاشـمی، او را به خاتمی ترجیـح می‌داد چرا که توان جذب بیشـتری بین اصولگرایان داشت و دافعه خاتمی را نیز نداشت.

از سـوی دیگر نیز فرزندان هاشـمی با تمام توان و انرژی رسـماً به میدان مقابله با احمدی‌نژاد آمده بودند. مهدی هاشـمی، قائم مقام حسین مرعشی (استاندار اسبق کرمان و رئیس دفتر رئیس جمهور در دوره سازندگی) در کمیته راهبردی ستاد حامیان میرحسین موسوی بود. فائزه هاشمی هدایت گروه «دختران فیروزه‌ای» را به عهده گرفت و در مراسـمی که به مناسبت سـالگرد دوم خرداد و در حمایت از موسـوی برگزار شـد، با لحن موهن و کم سابقه‌ای علیه احمدی‌نژاد سخنرانی کرد.

احمدی‌نـژاد در جریان مناظره انتخاباتی با موسـوی پرده از نقش هاشمی در صحنه‌گردانی اردوگاه رقیب برداشت و گفت: «بنده در برابر یک کاندیدا نیستم در برابر یک مجموعه‌ای هستم که با محوریت آقای هاشمی و همکاری آقای موسوی و خاتمی علیه بنده حرکت کردند.»

او همچنین به سخنرانی فائزه هاشمی اشاره کرد و گفت: «ایشان قشنگ تشـریح می‌کند و می‌گوید دوره اصلاحات ادامه راه سازندگی است دراین دولت آسـیب دیده است. ما آقای موسوی را می‌خواهیم برای این که استمرار همان راه است. یعنی اشرافیتی که جناب آقای هاشمی دراین کشور پایه‌گذاری کرد، قرار است ادامه پیدا بکند.» موسوی اما در پاسخ گفت که به حمایت هاشمی افتخار می‌کند.

پس از این مناظره بود که محسن هاشمی در نامه‌ای به احمدی‌نژاد، مدعی شد که رئیس جمهور با دروغ و عوامفریبی می‌خواهد فضای انتخابات را «هاشمی – احمدی‌نژاد» کند. او نگفت که چرا برپایی چنین فضایی این چنین به نفع احمدی‌نژاد است و آرای مردم را به سوی او گسیل می‌کند.

البته حمایت هاشمی و خانواده اش از موسوی تنها موضوعی نبود که احمدی‌نژاد بیان داشـت بلکه نامه گلایه‌آمیز کروبی به هاشـمی درباره حمایتش از موسـوی و تخریب‌های اطرافیان هاشمی علیه کروبی، شاهدی دیگر بر این مسئله است.

کروبی در نامه خود نوشـته بود: «ضمن تأکید بر حق شـهروندی شـما در حمایت از نامزدی خاص، به اطلاع‌تان برسـانم که متأسفانه برخی از نزدیکان و بسـتگان شـما با شـایعه‌پراکنی قصد دارند یکی از دو صدای اصلاح‌طلبان در انتخابات را خاموش کنند و با پخش خبرهای کذب و شایعات ناروا درباره انصراف اینجانب از رقابت‌های انتخاباتی آب به آسـیاب مخالفان اصلاحات بریزند... امیدوارم به دوستان خود تذکر بدهید که از ادامه این حرکت تخریبی – که جز به سود حریف نیست – خودداری کنند و بدانید که به‌رغم برخی داعیه‌ها اکنون همه این رفتارها منتسـب به حضرتعالی است و گرچه سهم برخی نهادهای عمومی – مانند دانشگاه آزاد اسلامی – را نمی‌توان در ترویج نامزد مورد نظر شما را نادیده گرفت اما حق شهروندی‌شما در دفاع از نامزد خاص ملازمتی با خروج از دایره عدل و انصاف ندارد.»

بـــــازخوانی پرونده ۳۰ ســـــاله انقلاب اســـلامی



در اوایـل انقـلاب برخی افراد و جریان‌ها که مدعی روشـنفکری و طرفداری از رأی مردم و خلق بودند و شـعار دموکراسـی می‌دادند در مقابل خلقی که نظام اسـلامی را با بهای سـنگینی برسـر کار آورده و به آن رأی داده بودند، ایستادند و با مردم مقابله مسـلحانه کردند. ترکیب این جریانها و گروهها که شـامل منافقین، افراد کافر، طرفداران غرب و حتی متظاهرین به دین بودند. این جریان‌ها ابتدا با سخنان روشنفکرانه به مبانی امام (ره) و جمهوری اسلامی اعتراض کردند و سپس به تدریج میدان مبارزه فکری و سیاسـی را به میدان مبارزه مسـلحانه و اغتشاشـگری تبدیل و برای مردم و مسئولان در زمان جنگ مزاحمت ایجاد کردند.

در آن زمان با لطف و هدایت الهی، مردم در صحنه حاضر شـدند و همه توطئه ها را خنثی کردند. البته این به معنای تمام شـدن توطئـه ها نبود ولی مهم آن بود که مردم بیدار و در صحنه حاضر بودند و بـه حرکت خود تا به امروز ادامه دادند. در تحلیل عملکرد جبهه معارضان نظام اسلامی در طول سی سال گذشته همواره دو خطای فاحش وجود داشته است، نخست آنکه خود را بالاتر از مردم می دانسـتند و دوم آنکه به دشـمنان ملت دل بسته بودند. نتیجه بالاتر دانستن خود از مردم، این می‌شـود که اگر مردم در یک حرکت قانونی، اقدام و یا انتخابی کردند، معارضان در مخالفت با اقدام مردم آن را عوام‌گرایی و مردم را عوام می خوانند. در طول سـی سـال گذشته دولت امریکا و رژیم صهیونیستی و صهیونیست‌های دنیا، دشمن‌ترین دشمنان ملت ایران بوده اند و امروز هم حقاً و انصافاً دشمن ترین دشمنان هستند و دل بستن به این دشمنان خطای بزرگی است. **«بخشی از بیانات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۸۸»**

